

# تفسير انوار القرآن

(جلد دوم)

نوشتہ:

عبدالرؤف مخلص

عنوان کتاب:	تفسیر انوار القرآن (جلد دوم)
نویسنده:	عبدالرؤف مخلص هروی
موضوع:	تفسیر
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

أ.....	فهرست مطالب
۱ .....	سوره انفال
۴۵.....	سوره توبه
۱۲۹ .....	سوره یونس
۱۸۷ .....	سوره هود
۲۴۵ .....	سوره یوسف
۲۹۹ .....	سوره رعد
۳۳۱ .....	سوره ابراهیم
۳۵۷ .....	سوره حجر
۳۸۳.....	سوره نحل
۴۴۴ .....	سوره اسراء
۵۰۳ .....	سوره كهف
۵۵۳ .....	سوره مریم
۵۸۷.....	سوره طه
۶۳۵ .....	سوره أنبیاء
۶۷۹ .....	سوره حج

---

---

٧٢١ ..... سورة مومنون

٧٥٧ ..... سورة نور

٨٠٥ ..... سورة فرقان

٨٣٧ ..... سورة شعراء

٨٨٥ ..... سورة نمل



## سوره انفال

مدنی است و دارای (۷۵) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به «انفال»، بیان حکم غنایم جنگی در آن است.

این سوره در غزوه «بدرکبری» نازل شد و از احکام جهاد فی سبیل الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام ماندن توطئه‌های مشرکان علیه رسول گرامی اسلام ﷺ سخن می‌گوید.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾﴾ [الأنفال: ۱].

«ای پیامبر! از تو درباره انفال» یعنی: غنایم جنگ «می‌پرسند، بگو: انفال به خدا و رسول او اختصاص دارد» یعنی: صدور حکم درباره آنها به خدا و رسول او اختصاص دارد، که رسول او آن را میان شما طبق فرمان خدای سبحان تقسیم می‌کند و شما در این باره هیچ اختیاری ندارید. انفال: در کلام عرب به هر احسان و نیکوکاری ای اطلاق می‌شود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حق کسی انجام دهد، بی آن که انجام آن بر وی واجب باشد. پس «انفال»، از ریشه «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابراین، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل ویژه او بر ایشان است چرا که این غنایم، بر امت‌های دیگر قبل از امت محمدی ﷺ حرام بود. شاهد سخن ما این حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پنج چیز به من داده شده که قبل از من به هیچ کس دیگری داده نشده است»، سپس به بیان این پنج چیز پرداختند تا به موضوع غنایم رسیدند و فرمودند: «و غنایم برایم حلال شد در حالی که قبل از من برای هیچ کس حلال نبوده است»<sup>۱</sup>.

از عباد بن صامت رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خدای عز و جل مشرکان را شکست داد و بعد

۱- این حدیث شریف به طور کامل در سوره «اعراف» نقل شد.

از شکست دشمن، اصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می‌کردند، گروهی به اردوگاه درهم فرو ریخته دشمن ریخته اموال و اشیای برجای مانده از آنان را جمع‌آوری می‌کردند و گروه سوم پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت ﷺ حمله ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی که غنایم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده‌ایم لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست و جوی دشمن و تعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنایم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول خدا ﷺ را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو گروه از ما در این غنایم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده و از بیم آن که مبدا دشمن به ایشان گزندی ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیه کریمه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [الأنفال: ۱] نازل شد، آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.

بعضی در تفسیر آیه کریمه گفته‌اند: این آیه، غنایم را ملک رسول خدا ﷺ گردانید و سپس این حکم با «آیه/۴۱» از همین سوره: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ﴾ منسوخ شد.

در تفسیری دیگر، ابن عباس رضی الله عنهما «أنفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آن را بعد از تقسیم غنایم به بعضی از رزمندگان - افزون بر استحقاق‌شان - می‌دهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته‌شده (سلب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، ابوحنیفه و مالک این است که انفال عبارت است از: اموالی که امام بنابر اجتهاد خود از حساب خمس به کسانی خاص از لشکریان می‌بخشد و به آن برخی از لشکریان را بر اساس شجاعت‌شان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح می‌دهد. بنابر این، انفال از (خمس) پرداخته می‌شود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است.

«پس از خدا پروا دارید» در اجرای اوامر و اجتناب از نواهی وی «و» از آن جمله این که: «با یک دیگر سازش نمایید» زیرا اصحاب بدر در تقسیم غنایم اختلاف کرده

بودند. مکحول می‌گوید: «ایجاد سازش و اصلاح ذات‌البین در میانشان بدین گونه میسر بود که غنایم همه برگردانده شود و در میان کسانی که استحقاق‌شان نزد رسول خدا ﷺ ثابت شده و در میان کسانی که جنگیده‌اند و غنیمت گرفته‌اند، تقسیم شود». «و اگر به راستی مؤمن هستید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» این ارشاد برای تهییج و برانگیختن مؤمنان بر تقوی و اصلاح ذات‌البین و اطاعت خدا و رسول وی است زیرا ایمان به‌سامان نمی‌شود مگر با این سه چیز، از این جهت اطاعت خدا و رسول به عنوان نشانه‌ای بر صدق ایمان معرفی شد.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲﴾﴾ [الأنفال: ۲].

«جزاین نیست که مؤمنان» کامل «همان کسانی هستند که چون یاد خدا به میان آید، دل‌هایشان بترسد» یعنی: پدیدآمدن ترس و بیم از خداوند متعال در هنگام یادکرد وی، از شأن مؤمنان است. سدی می‌گوید: «این صفت از اوصاف کسی است که چون می‌خواهد ستمی بنماید، یا چون قصد ارتکاب گناهی را می‌کند، به‌وی گفته می‌شود: از خدا بترس! در این هنگام قلبش می‌لرزد و احساس عظمت و عزت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تکان داده از آن ستم و گناه بازمی‌ایستد». «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «چون آیات خدا بر آنان خوانده شود، بر ایمان‌شان بیفزاید» زیرا پشت سرهم آمدن ادله، درک و یقین انسان مؤمن را نیرومندتر می‌گرداند «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «بر پروردگار خود توکل می‌کنند» نه بر غیر وی. توکل بر خدا: تفویض و سپردن کار به اوست، از همین رو، سعیدبن جبیر رضی الله عنه گفته است: «توکل بر خدای عز وجل، همه ایمان است».

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾﴾ [الأنفال: ۳]. «همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» یعنی: آنان همان مؤمنانی هستند که میان اعمال قلب؛ چون بیم از خدای عز وجل، اخلاص و توکل و میان اعمال اعضا و اندام‌ها؛ چون نماز و زکات جمع می‌کنند.

ملاحظه می‌کنیم که دو آیه فوق، گردآورنده پنج وصف (تقوی، اصلاح ذات‌البین، اطاعت اوامر خدا و رسول، خشیت الهی و توکل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می‌گیرد، به همین جهت، خداوند متعال بعد از بیان آنها می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup>  
 [الأنفال: ۴]. «آن گروه» که به اوصاف یاد شده موصوفاند «در حقیقت، ایشانند مؤمنان»  
 یعنی: مؤمنان کامل و راستین که در ایمان به عالی‌ترین درجات و نهایی‌ترین مراتب آن  
 رسیده‌اند. (حقاً): مفید این معنی است که ایشان به کلی از کفر بری و برکنارند. امام  
 ابوحنیفه، با استناد به این آیه می‌گوید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید  
 بگویید، آری! من حقا مؤمن هستم! و نگویید: من مؤمنم ان شاءالله». «برای آنان  
 درجاتی است» یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در  
 بهشت، که بعضی از این منزل‌ها - به حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود - از  
 بعضی دیگر برتر است چنان‌که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «همانا  
 کسانی که (در بهشت) در مراتب پایین‌تر از اهل علیین قرار دارند، آنها را چنان می‌بینند  
 که شما ستاره فرورفته در افقی از افق‌های آسمان را می‌بینید». آری! این درجات  
 برای‌شان «نزد پروردگارشان» است. بیان این‌که این درجات نزد پروردگارشان است،  
 متضمن افزودن بر گرمی‌داشت و تشریف و تفخیم ایشان می‌باشد «و» برای  
 ایشان «آمزشی است» گناهانشان را «و روزی‌ای نیک است» که از فضل بیکران  
 پروردگار و دریای پایان‌ناپذیر جود او، بر ایشان سرازیر می‌شود.

در حدیث شریف آمده است که روزی حارث بن مالک انصاری رضی الله عنه به محضر رسول  
 خدا ﷺ مشرف شد، ایشان به وی فرمودند: «کیف أصبحت یا حارث؟ قال: أصبحت  
 مومناً حقاً. قال: انظر ما تقول، فإن لكل شيء حقيقة، فما حقيقة إيمانك؟ فقال: عزفت  
 نفسي عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت نهاري، وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً، وكأني  
 أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فيها، وكأني أنظر إلى أهل النار يتضاغون فيها. فقال: يا  
 حارث! عرفت فألزم - ثلاثاً». ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟  
 حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده‌ام! رسول خدا ﷺ فرمودند: بنگر که چه  
 می‌گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان تو  
 چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا بازداشته‌ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه  
 می‌دارم و گویی به‌سوی عرش پروردگارم چنان می‌نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و  
 گویی به‌سوی اهل بهشت - در حالی‌که با هم دیدار می‌کنند - می‌نگرم و گویی به‌سوی  
 اهل دوزخ می‌نگرم که به یک‌دیگر بانگ می‌زنند و صدای‌شان را به فریاد و گریه بلند

می‌کنند. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای حارث! شناختی پس (به مستلزمات این شناخت) پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ﴾  
[الأنفال: ۵].

«همچنان که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق» یعنی: به حکمت و صواب «بیرون آورد» به سوی جنگ بدر «و حال آن که گروهی از مؤمنان سخت کراهت داشتند» از این که از مدینه بیرون روند. کاف در ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ﴾ [الأنفال: ۵] برای تشبیه است و کراهیت اصحاب در حکم غنایم را - هرچند که به آن رضا دادند - به کراهیت‌شان در عزیمت به جنگ بدر تشبیه می‌کند.

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می‌پردازد که در پیروزی بدر، فضل و منت فقط به او برمی‌گردد لذا غنایم نیز از آن او و پیامبرش هست. آری! از فضل بی‌پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، درحالی که اکثرشان از این امر کراهت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفار کشانید، در حالی که اکثرشان قصد این رویاری را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منت وی بر ایشان با امداد رساندنشان به وسیله فرشتگان تا غیراین از احسان‌های دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

در اینجا مختصر اشاراتی به واقعه بدر لازم است. ابن‌کثیر روایت می‌کند: «چون رسول خدا ﷺ شنیدند که ابوسفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکه است، خطاب به اصحاب‌شان فرمودند: این قافله قریش با اموال آنهاست، به سوی آن بیرون آیید، شاید خدای منان از فضل خود آن را بهره شما گرداند. پس، برخی از مردم سبکبال برخاستند و با پیامبر ﷺ به راه افتادند، اما برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول خدا ﷺ برای این کار داوطلب خواسته بودند و بیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، اصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.

از آن طرف، ابوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و جویای اخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی‌درنگ یکی به مکه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همه ساز و برگ خویش

چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول خدا ﷺ با اصحابشان به قصد قافله ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوه بدر روی داد، غزوه‌ای که اهم وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد.

﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾ [الأنفال: ۶].

«با تو درباره حق - بعد از آن که روشن گردید - مجادله می‌کردند» مجادله اصحاب با رسول خدا ﷺ از آنجا ناشی می‌شد که آن حضرت ﷺ ایشان را به قصد کاروان تجارتی از مدینه بیرون برده بودند ولی قافله تجارتی از دست رفت چرا که ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معینش به بیراهه برد و راه ساحلی را در پیش گرفت پس پیامبر اکرم ﷺ اصحاب را درحالی به جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ بر آنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلا ما را از وقوع جنگ آگاه می‌کردید، قطعاً برای آن آمادگی پیدا کرده و مقدمات آن را فراهم می‌کردیم. ﴿فِي الْحَقِّ﴾ [الأنفال: ۶]. یعنی با تو درباره جنگ بعد از آن مجادله می‌کردند که برای‌شان آشکار شد که تو جز به اذن خداوند متعال به هیچ امری دستور نمی‌دهی «گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و ایشان در آن می‌نگرند» یعنی: در حالی به میدان جنگ رهسپار شدند که از پیروزی نا امید بودند و اصلاً به فکر آنها خطور نمی‌کرد که در این نبرد، پیروز شوند، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته‌اند که به سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می‌بیند که در وقوع آن کمترین شکی ندارد.

﴿وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾ [الأنفال: ۷].

«و به یاد آورید هنگامی را که خدا به شما یکی از دو گروه را وعده داد» دو گروه: یکی کاروان تجارتی قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود «که از آن شما باشد» حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن‌شان به سوی بدر وحی فرستاد که: قطعاً پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحب قافله قریش که حامل کالای تجارتی از شام بود، یا با غلبه بر

سپاه قریش که از مکه به قصد جنگ با مسلمانان حرکت کرده بود «و شما دوست داشتید که دسته بی سلاح» یعنی: قافله تجارتي «برای شما باشد» زیرا این قافله، غنیمتی بی دردسر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی همراه قافله نبود که به دفاع از آن بپردازد «حال آن که خداوند می خواست که دین حق را به فرمان های خویش ثابت کند» با پیروز ساختن تان بر سپاه تا دندان مسلح قریش و کشتن سران آن و اسیر گرفتن بسیاری از آنان، با این هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود «و می خواست تا بنیاد کافران را ببرد» و آنان را ریشه کن کند.

یعنی: شما خواستار منفعتی عاجل و زودگذر بودید، در حالی که خداوند ﷻ اموری والاتر از آن؛ چون برتر ساختن کلمه خویش و پیروزی حق را اراده داشت پس میان این دو هدف، تفاوت و فاصله بسیاری است.

﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾ [الأنفال: ۸].

«می خواست تا حق را ثابت کند» یعنی: اسلام را در زمین پایدار گرداند و بنیان آن را مستحکم کند «و باطل را نابود گرداند» یعنی: شرک را محو و نابود کند «هرچند مجرمان» یعنی: مشرکان قریش، یا تمام گروهها و طوائف کفر «خوش نداشته باشند».

﴿إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَلَّىٰ مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾ [الأنفال: ۹].

«هنگامی را» به یاد آورید «که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید».

آری! چون فرمان الهی در رسید و مسلمانان دانستند که از جنگ با سپاه قریش هیچ گریزی ندارند و از سوی دیگر فزونی لشکر قریش و کمی تعداد خود را دیدند، در این هنگام به جناب پروردگار خویش فریاد و استغاثه برآوردند، حتی شخص رسول اکرم ﷺ وقتی این صحنه را دیدند، رو به قبله نموده دستان خویش را به آسمان برافراشتند و شروع کردند به راز و نیاز و ناله و فریاد به بارگاه پروردگار خویش و به صدای بلند او را چنین می خواندند: «اللَّهُمَّ آتِنِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تَعْبُدْ فِي الْأَرْضِ». «بار الها! آنچه را که به من وعده داده ای، محقق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی گیری». «پس دعای شما را اجابت کرد که: من یاری دهنده شما هستم با هزار کس از فرشتگان» که دوشادوشتان علیه مشرکان وارد کارزار شوند «که»

آن فرشتگان «از پی خود گروهی دیگر آورند» به طور پیاپی. زیرا خداوند متعال در آغاز، مسلمانان را با هزار کس از فرشتگان مدد رساند، سپس آن تعداد را به سه هزار افزایش داد و بعد آنان را با پنج هزار تن به حد کمال رسانید.

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۱۰].

«و خداوند این را» یعنی: مدد رساندنتان به وسیله فرشتگان را «جز بشارتی قرار نداد» برای شما بر پیروزی تان «و تا آن که دل های شما بدان» امداد «آرام گیرد و پیروزی جز از نزد خدا نیست» پس بدانید که پیروزی مسلما از نزد فرشتگان نیست زیرا نصرت دهنده شما و فرشتگان هر دو، خود باری تعالی است «همانا الله عزیز» و غالبی است که مغلوب نمی شود «و حکیم است» در تمام کارهای خود و از آن جمله در مشروع ساختن جهاد برای سرکوب دشمنان خویش.

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ما در این حقیقت که فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند، هیچ شکی نداریم اما در غزوات دیگر بعد از بدر؛ خدای سبحانه و تعالی خود به آن داناتر است». همچنین روایات، حاکی از مشاهده عینی فرشتگان در غزوه بدر - از سوی صحابه و مشرکان هر دو - است.

﴿إِذْ يُعَشِّيكُمُ النُّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ [الأنفال: ۱۱].

«هنگامی که شما را در پرده خوابی سبک که آرامش بخشی از سوی او بود، پوشاند» یعنی: خداوند سبحانه و تعالی در بدر چنان سکون و آرامشی بر دل های تان مسلط گردانید که بدون احساس هیچ گونه بیم و هراسی، آرام به خواب رفتید و این خواب در همان شبی بود که فردای آن جنگ واقع می شد. بعضی گفته اند: بلکه در حال رویارویی دو صف نبرد، ایشان را خواب سبک فرا گرفت و سبب آرامش شان در جنگ شد «و از آسمان آبی بر شما فرو ریخت» خداوند سبحانه و تعالی قبل از شروع جنگ، بر لشکر مسلمانان بارانی فرود آورد تا بدانجا که از وادی بدر سیل سرازیر شد «تا شما را با آن پاک گرداند» یعنی: تا پلیدی ها را از شما بزداید لذا به آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزاردید. قابل ذکر است که تا آن وقت، تیمم در اسلام مشروع نگردیده بود. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «مشرکان قریش بر چشمه آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از دسترس



مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به علاوه، در حال جنابت یا بی‌وضوئی نماز می‌خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر از آب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند». «و از شما پلیدی شیطان را بزداید» یعنی: هراس و وسوسه تشنگی و وسوسه‌های دیگری را که شیطان بر شما می‌افکند «و تا دل‌هایتان را محکم سازد» و در صحنه‌های جنگ، پایدار و نیرومند گرداند «و گام‌هایتان را بدان استوار دارد» زیرا در میان سپاه مسلمانان با لشکر مشرکان، زمین ماسه‌زاری قرار داشت پس خداوند ﷻ باران را فرستاد تا سستی و شکنندگی و گردوغبار آزاردهنده آن زمین ماسه‌زار را از بین ببرد.

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٣﴾﴾ [الأنفال: ١٢].

سپس خداوند متعال فضل و نعمت دیگری از نعمت‌های خود بر مؤمنان را یادآوری می‌کند: «آن‌گاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌فرستاد که من با شما هستم» با تأیید و یاری خویش «پس مؤمنان را ثابت قدم بدارید» یعنی: به آنان مژده پیروزی بدهید، یا آنان را بر جنگ ثابت قدم بدارید؛ با حاضر شدن در صحنه به همراهشان و بسیار ساختن شمارشان «به زودی در دل کافران رعب خواهی افکند» تفسیر نظیر این عبارت، در سوره «آل عمران/ ١٥١» گذشت «پس فراز گردن‌ها را بزنید» یعنی: فراز گردن‌های مشرکان را بزنید، چرا که فراز گردن‌ها جای مفصلی است که زدن در آنها بر سرعت قطع شدن گردن می‌افزاید. به قولی: این دستور متوجه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجه مؤمنان بود. اما قول اول رجحان دارد «و از آنان همه سرانگشتان‌شان را بزنید» یعنی: سرانگشتان دست‌های مشرکان را بزنید زیرا چون سرانگشتان قطع شود، فرد مضروب از جنگ باز می‌ماند، برخلاف سایر اعضا. ربیع بن انس رضی الله عنه می‌گوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به دست فرشتگان را با نشانه قطع شدن فراز گردن‌ها و سرانگشتان‌شان می‌شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ ﴿١٣﴾﴾ [الأنفال: ١٣].

«این» کشتار مشرکان «به سبب آن است که آنان با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند» و دشمنی و عناد نمودند «و هرکس با خدا و پیامبرش به مخالفت برخیزد، قطعاً خدا سخت کیفر است».

ابن کثیر می‌گوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب کنندگان امت‌های پیشین بود».

﴿ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ﴾ [الأنفال: ۱۴].

«این‌ها را» یعنی: این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما مشرکان شد «بچشید» درد آن را احساس کنید و غصه آن را جرعه‌جرعه بنوشید «و بدانید که برای کافران عذاب آتش جهنم مهیاست» اشاره به عذاب پایدار و درازمدت آینده آنان در آخرت است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأُدْبَارَ﴾ [الأنفال: ۱۵].

«ای مؤمنان! چون با انبوه کافران رودر رو شدید» زحفا: به هم گلاویز شده و به‌سوی همدیگر روی آوردید «پس به آنان پشت نکنید» و به شکست و انهزام تن در ندهید.

﴿وَمَنْ يُؤَلِّمِهِمْ يَوْمَئِذٍ ذُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ

اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ [الأنفال: ۱۶].

«و هرکس در آن روز پشت خود را به‌سوی آنان بگرداند» یعنی: هرکس در روز رویارویی بدر با قبول انهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم خداوند ﷻ قرار می‌گیرد «مگر آن‌که برای نبردی» مجدد «کناره‌جو باشد» و از روی به‌کار بردن تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب دادن دشمن، از یک جناح به‌جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت می‌کند تا این گمان را در وی بیفکنند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین وسیله، او بتواند مجدداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. پس یا این باشد و «یا پناه‌جو باشد به جمعی» دیگر از مسلمانان هم‌رزمش - جز آن گروهی که در مقابل دشمن قرار دارد - حتی اگر مجاهدی عضو یک گروه جنگی بود و از خط اول رویارویی به‌سوی فرمانده خویش، یا به‌سوی مرکزیت و پایتخت آن دولت (رئیس حکومت) گریخت، در تحت این رخصت داخل است ولی اگر پایتخت و مرکزیت خود مورد هجوم دشمن قرار گرفته بود و مسلمانان سنگر دیگری نداشتند، دیگر گریز از صحنه نبرد توجیهی ندارد و باید همه تا

مرز شهادت بجنگند. اما اگر فرار از صحنه جنگ، شامل هیچ یک از دو مورد یاد شده نمی‌شد: «پس قطعاً» شخص فرارکننده از میدان جنگ «به خشمی از سوی الله گرفتار شده است» یعنی: بجز رزمنده‌ای که با هدف جنگ مجدد با دشمن به طور تاکتیکی از میدان کناره می‌گیرد، یا رزمنده‌ای که به جمع دیگری از مسلمانان هم‌رزمش پناه می‌برد، هر فرارکننده دیگری از صحنه جنگ، به خشمی مسلم از سوی خدا ﷻ بازگشته است «و جایگاهش دوزخ است» پس فرارش او را در بلایی سخت‌تر و عقوبتی بزرگتر از آنچه از آن گریخته، درافکنده است «و چه بد سرانجامی است» دوزخ، که او به سبب پشت کردن به دشمن، بدان پیوسته است.

بایسته یاد آوری است که پشت کردن در نبرد، از گناهان کبیره و از جمله هفت گناه هلاک کننده‌ای است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف بیان کرده‌اند: «از هفت گناه هلاک کننده بپرهیزید. اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! این هفت گناه هلاک کننده چیست؟ فرمودند: شریک آوردن به خدای سبحان، سحر، کشتن نفسی که خداوند ﷻ قتل او را حرام کرده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی‌خبر به زنا».

احناف بر آنند که عقب نشینی از میدان جنگ و پناه گزیدن به نیروهای پشت خط اول نبرد - اعم از مرکزیت فرماندهی، یا پایتخت دولت اسلامی - در صورتی جایز است که سپاه اسلام در میدان جنگ از دوازده هزار نفر کمتر باشد، اما اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود، جایز نیست که در برابر دشمن فرار و عقب‌نشینی نمود، هر چند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد. احناف در این حکم به این حدیث شریف استدلال کرده‌اند: «بهترین همراهان چهارتن، بهترین سربه‌ها (گروه‌های جنگی پارتیزانی) چهارصدتن و بهترین لشکرها چهار هزارتن‌اند و سپاهی که دوازده هزار تن باشد، از کمی تعداد شکست نمی‌خورد و هرگز به این علت مغلوب نمی‌شود».

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۱۷].

«پس شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت» با فراهم ساختن اسباب و مقدمات پیروزی شما «و ای محمد! تو نیفگندی وقتی که افگندی» آن مشت خاک را «بلکه خدا

بود که افگند» یعنی: در حقیقت این تو نبودی که افگندی بلکه صورت افگندن از تو و حقیقت آن از خدای متعال بود زیرا اگر حقیقتا افگنده تو می‌بودی، اثر یک مشت شن و خاک جز به همان اندازه که عادتاً از انداختن یک فرد بشر متصور است، بیش نبود و آنچنان اثری گسترده و شکننده از آن ایجاد نمی‌شد که ذرات یک مشت خاک، به چشم و بینی تمام اعضای لشکر مشرکان برسد و همه را تارومار گرداند پس در حقیقت، این انداختن، فعل خدای سبحان بود که چنین اثر بزرگی بر آن مترتب گشت، اثری که بشر تاب و توان تحمل آن را ندارد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری». در این اثنا جبرئیل علیه السلام در رسید و به آن حضرت صلی الله علیه و آله گفت: مستی خاک برگیر و آن را بر روی مشرکان بیفگن! رسول خدا صلی الله علیه و آله مستی خاک را گرفته و آن را بر روی مشرکان افگندند و فرمودند: «شاهت الوجوه: چهره‌های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این که بر چشم‌ها و سوراخ‌های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت کردند و تار و مار شدند. «و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی نیکو عطا کند» یعنی: خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمت‌های نیکو و زیبایی خود را ارزانی بدارد. مراد از ﴿بَلَاءٌ حَسَنًا﴾ بخششی نیکو است. «همانا الله شنواست» دعای آنان را «دانااست» به احوال‌شان.

﴿ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ﴾ [الأنفال: ۱۸].

«حال این بود» که بیان کردیم؛ از پیروز ساختن مؤمنان و نگونسار کردن کفار «و بدانید که خدا نیرنگ کافران را سست می‌گرداند» یعنی: قطعاً هدف از این عنایات الهی بر شما که در این آیات بیان شد، انعام نمودن به مؤمنان و نقش برآب ساختن نقشه کافران بود.

﴿إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ نُغْنِي عَنْكُمْ فِئَتَكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۱۹].

«اگر طلب فتح می‌کردید پس فتح به شما آمد» خطاب متوجه کفار است و هدف از آن استهزای‌شان می‌باشد زیرا در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان قریش

هنگامی که از مکه برای جنگ با مسلمانان بیرون می‌رفتند، از خداوند ﷻ خواستند تا میان آنها و مسلمانان داوری نماید و در جنگی که پیش رو است، گروه بر حق را پیروز گرداند. لذا خدای ﷻ با لحنی تمسخر آلود خطاب به آنان می‌فرماید: اگر داوری می‌خواستید، اینک نتیجه داوری برایتان آمد! «و اگر باز ایستید» از کفر و دشمنی با رسول خدا ﷺ «آن» باز ایستادن از کفر و دشمنی «برای شما بهتر است؛ و اگر باز گردید» به سوی کفر و دشمنی و نبرد علیه اسلام و مسلمانان «ما هم بر می‌گردیم» با مسلط ساختن مؤمنان بر شما، همان‌گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلط کردیم «و بدانید که گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد» مراد از این گروه، قوم قریش در مکه است «و بدانید که خدا با مؤمنان است» پس هر کس خدا با او باشد، قطعاً پیروز است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّمُمْ تَسْمَعُونَ﴾ [الأنفال: ۲۰].  
 «ای مؤمنان! خدا و فرستاده او را فرمان برید» در همه چیز و از آن جمله در جنگ «و از او روی برنمایید در حالی که می‌شنوید» ندای او را.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ [الأنفال: ۲۱].  
 «و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم» پیام حق را و اطاعت کردیم «و حال آن که نمی‌شنوند» و در حقیقت اطاعت نمی‌کنند. آنان منافقان یا یهودیانند زیرا با گوش‌هایشان پیام حق را می‌شنوند، بی‌آن که آن را بفهمند و بدان عمل کنند پس آنان همانند کسی هستند که اصلاً نشنیده است. یا مراد این است: آنان پیام حق را شنیدند ولی آن را اجابت نکردند بلکه گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم!

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [الأنفال: ۲۲].  
 «قطعاً بدترین جنبندگان» که بر روی زمین می‌جنبند و حرکت می‌کنند «نزد خداوند» یعنی: در حکم و داوری وی «ناشنوایان لالی هستند که نمی‌اندیشند» در آنچه که نفعشان در آن است تا به سوی آن بشتابند و در آنچه که زیانشان در آن است تا از آن اجتناب کنند پس آنان در نزد خداوند ﷻ بدترین جنبندگان هستند زیرا هر جنبنده‌ای جز آنان در روی زمین، میان خیر و شر - به نسبت - فرق نهاده و نفع و ضرر خود را از هم تمییز می‌دهد.

وصف کردن کفار به ناشنویان گنگ - در حالی که به ظاهر هم می شنوند و هم نطق می کنند - به سبب عدم بهره گیری شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.

﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ [الأنفال: ۲۳].  
 «و اگر خدا در آنان» یعنی: در آن گروه کربلا «خیری می یافت، قطعاً به آنان می شنواید» به چنان شنوایی ای که از آن سود برده و در اثر آن، حجتها و برهانها را دریابند «و اگر آنان را شنوا می کرد، حتماً باز به حال اعراض، روی برمی تافتند» زیرا این امر که آنان ایمان نمی آورند، در علم باری تعالی سبقت گرفته است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [الأنفال: ۲۴].

«ای مؤمنان! به ندای خداوند و پیامبر که شما را به پیامی حیات بخش فرامی خواند، لبیک اجابت بگویید» یعنی: به سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ما ﷺ و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادت‌مندان و با عزت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است، از آنجا که پیامبر شما را به سوی اموری فرامی خواند که حیات حقیقی تان در آن است؛ چون علم شریعت زیرا علم؛ حیات است و جهل؛ مرگ و همانند پذیرش اوامر و نواهی قرآن؛ زیرا حیات ابدی و نعمت سرمدی در گرو امتثال فرمان‌های قرآن است و همانند جهاد؛ زیرا جهاد سبب بقای حیات شماست، چرا که اگر دشمن مورد هجوم قرار نگیرد، خود بر شما هجوم برده و نابودتان می کند.

اما از سیاق آیات چنین بر می آید که لبیک گفتن به ندای خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ در اینجا، بیشتر ناظر بر اجابت فرمان جهاد است چنان که محمد بن اسحاق از عروه بن زبیر رضی الله عنه چنین نقل کرده است.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید بن معلی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در مسجد مشغول ادای نماز بودم که در این اثنا رسول خدا ﷺ مرا فراخواندند ولی (به تصور این که به پایان رساندن نماز اولی است) اجابت‌شان نگفتم لذا چون نماز را تمام کردم به محضر ایشان شتافتم و گفتم: یا رسول الله! شما مرا در حالی فراخواندید که مشغول ادای نماز بودم! فرمودند: مگر خداوند متعال نفرموده است که: به ندای

خدا و پیامبر - چون شما را فراخواند - لبیک اجابت بگویید؟». «و بدانید که خداوند میان آدمی و دلش حائل می‌گردد» یعنی: مادامی که دل‌هایتان نرم و به فرمان است، به سوی اجابت اوامر خداوند متعال بشتابید، قبل از آن که احوال متغیر شود و دل‌هایتان از شما فرمان نبرد. فرمان نبرد دل از انسان بامرگ وی است که نقطه پایان عمل اوست. یا: هرکس بسیار گناه کند، چه بسا که قلبش از معانی ایمانی دور شود و بعد از آن به اجابت گفتن حق تعالی و پیامبرش مایل نگردد.

در حدیث شریف به روایت ام‌سلمه آمده است که رسول خدا ﷺ این دعا را بسیار می‌خواندند: «اللهم مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك». «بارالها! ای گرداننده دلها! دلم را بر دینت ثابت نگه دار». گفتم یا رسول الله ﷺ! مگر دلها را دگرگونی‌ای است؟ فرمودند: «آری! خدای ﷻ هیچ کس از بنی آدم را نیافریده، مگر این که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلاکیف اوست پس اگر بخواهد، آن را راست و مستقیم و اگر هم بخواهد کج و منحرفش می‌گرداند لذا از الله پروردگاران درخواست می‌کنیم که دل‌هایمان را - بعد از آن که هدایتمان نموده - منحرف نگرداند و از او می‌طلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما ببخشاید، همانا او بسیار بخشاینده است...». «و بدانید که به سوی او حشر خواهید شد» در روز قیامت، آن‌گاه به شما بر حسب سلامت دلها و اخلاص در طاعاتان، پاداش می‌دهد.

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الأنفال: ۲۵].

«و از فتنه‌ای» یعنی: از آزمون و محنتی «بپرهیزید که فقط به ستمکاران شما نمی‌رسد» یعنی: از فتنه‌ای بپرهیزید که از ظالم گذشته، دامن‌گیر خوبان نیز می‌شود و صالح و طالح همه را دربر می‌گیرد زیرا آن‌گاه که به اوامر خدا و رسولش لبیک نگوید و در مقام تأیید حق و انکار باطل بر نیاید، چه بسا فتنه‌ای در رسد که ستمکاران را نابود کرده از آنان بگذرد و دامن اهل صلاح را نیز بگیرد. در حدیث شریف به روایت عدی بن عمیره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدای ﷻ عامه مردم را به سبب اعمال بد عده به خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند، آن وقت است که خداوند عز وجل خاص و عام همه را عذاب می‌کند». «و بدانید که خداوند سخت کیفر است»

و عذاب نمودن کسانی که مباشرتا و مستقیما مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به طور غیرمستقیم مسبب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدت عقاب وی است. آری! آنان کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر اثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر اهل منکر - مخصوصا - فرود نمی‌آید بلکه به طور عام و همگانی، بر اصحاب منکر و معروف همگی نازل می‌شود. بنابراین، جهاد در راه خدا ﷺ و امر به معروف و نهی از منکر، دو عامل بزرگ حیاتبخش برای مسلمین است.

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصَرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [الأنفال: ۲۶].  
 «و یاد کنید» ای مهاجران! و به قولی: ای امت عرب! «هنگامی را که شما در زمین، اندک و مستضعف بودید» مراد: سرزمین مکه است «می‌ترسیدید که مردم شما را برابند» مراد از مردم: مشرکان قریش و به قولی: فارسیان و رومیانند. خطف: گرفتن و ربودن به سرعت است. «پس او شما را جای داد» یعنی: خدای منان شما را به مدینه، یا به سوی انصار، جای و مأوی داد «و شما را به پیروزی خود نیرومند گردانید» در روز بدر «و شما را از چیزهای پاکیزه روزی داد» که از جمله آنها یکی هم غنایم جنگ است «تا باشد که سپاس بگزارید» این نعمت‌ها را و بنابر این، خدا و رسول وی را در همه چیز اجابت و اطاعت کنید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [الأنفال: ۲۷].

«ای مؤمنان! به خدا و پیامبر او خیانت نکنید» با ترک آنچه که شما را بدان مکلف نموده‌ایم و با فروگذاشتن آنچه که پیامبر ما ﷺ شما را به انجام آن سفارش کرده و شما را بر آن امین قرار داده است «و در امانت‌های یکدیگر» که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز «خیانت نکنید» که از جمله آنها، افشا کردن اسرار مؤمنان برای کافران و منافقان است «در حالی که خود می‌دانید» که این کار خیانت است، اما عمدا مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

ابن کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ او را نزد طایفه بنی‌قریظه فرستادند تا این پیغام را



که باید به داوری رسول خدا ﷺ درباره خود تن در دهند، به آنان برساند. پس چون ابولبابه پیغام رسول خدا ﷺ را به آنان رساند، با او در این امر مشورت کردند، او به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول خدا ﷺ را درباره خود - هرچه که باشد - بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره کرد! یعنی این که: پذیرش حکم رسول خدا ﷺ به معنی گردن زدن شماست! ولی بی درنگ متوجه شد که با این کار به خدا و رسولش خیانت کرده است لذا سوگند خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی ای نمی زند تا بمیرد، یا خدای منان بر وی توبه پذیر شود. آن گاه به مسجدالنبی رفت و خود را محکم به یکی از ستون های مسجد بست و به مدت نه روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی هوش و بی رمق می افتاد. همان بود که خدای ﷻ از پذیرش توبه او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، اما او سوگند خورد که باید خود رسول خدا ﷺ با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول خدا ﷺ آمدند و وی را باز کردند...».

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: ۲۸].

«و بدانید که اموال و اولاد شما فتنه هستند» یعنی: آنها سبب افتادنتان در فتنه هستند زیرا همین اموال و اولادند که باعث سقوط شما در دامن بسیاری از گناهان و در نتیجه عذاب باری تعالی می شوند. یا معنی این است: اموال و اولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیت آشکار شود که شما حدود و احکام الهی را در مورد آنها رعایت می کنید یا خیر؟ «و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است» پس حق خداوند متعال را بر اموال و اولادتان مقدم بدارید و مبادا اموال و اولادتان سبب آن گردند که امانت را خیانت کنید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [الأنفال: ۲۹].

«ای مؤمنان! اگر از خدا پروا دارید، برای شما فرقانی قرار می دهد» یعنی: برای شما به وسیله تقوی، از ثبات دل و قدرت بصیرت و حسن هدایت چنان نیرویی قرار می دهد که بتوانید با آن، میان حق و باطل فرق گذاشته، شبهات را بشناسید و در روشنی آن، از آنچه مایه بیم و هراس شماست حذر کنید. یا «فرقان» به معنی پیروزی است زیرا

این پیروزی است که حق را از باطل متمایز و نمایان می‌گرداند «و» اگر از خدا جَلَّ جَلَالُهُ پروا بدارید «سیئات را از شما می‌زداید و شما را می‌آمزد» یعنی: گناهان شما را محو می‌سازد و از آنها در می‌گذرد. در روایتی آمده است: مراد از «سیئات» گناهان صغیره و مراد از «ذنوب»، گناهان کبیره است «و خدا صاحب فضل بزرگ است» بر بندگانش. پس بدانید که تقوی کلید این همه موهبت‌هاست.

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُجْرِبُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿۳۰﴾﴾ [الأنفال: ۳۰].

«و یاد کن هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا اخراج کنند».

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: شبی سران قریش در مکه پیرامون این موضوع با هم مشورت کردند که کار رسول خدا صلی الله علیه و آله را یکسره نمایند پس برخی از آنان گفتند: چون صبح بر او دمید، او را به بند کشید. برخی دیگر گفتند: بلکه از مکه اخراجش کنید. برخی دیگر گفتند: از هر قبیله جوانی را انتخاب کنید که همه به طور دسته جمعی بر او یورش برند و او را باضربه‌ای چون ضربه یک مرد به قتل رسانند، در آن صورت، خون او میان همه قبایل توزیع خواهد شد و قطعا بنی هاشم قدرت جنگیدن با تمام قبایل و تیره‌های قریش را ندارند. سرانجام بر این رأی اجماع کردند. همان بود که خدای عز و جل پیامبرش را از نیرنگ و نقشه دشمنان آگاه کرد. آن‌گاه حضرت علی رضی الله عنه مأمور شد تا بر بالین آن حضرت صلی الله علیه و آله بخوابد تا دشمنان غافل گردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله شبانگاه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند تا به غار ثور رسیدند.

«و آنان مکر می‌کردند و خداوند هم مکر می‌کرد» یعنی: مشرکان در خفا علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیرنگها و توطئه‌ها می‌تیندند، اما خدای عز و جل در مقابل، نیرنگ‌هایشان را بی‌اثر می‌کرد و بدانند که در برابر این نیرنگ‌ها مجازات‌شان می‌کند و نیرنگ‌هایشان را به خودشان بر می‌گرداند. مجازات الهی از باب «مشاکله»<sup>۱</sup> مکرنامیده شد «و خداوند بهترین تدبیر کنندگان است».

۱- مشاکله یا هم شکل‌گویی: اتحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

﴿وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنَّا هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣١﴾﴾ [الأنفال: ۳۱].

«و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند» از روی سرسختی، تعصب، تمرد و دوری از حق «شنیدیم» آنچه را که تو بر ما می‌خوانی «اگر بخواهیم مانند این را» که تو بر ما خوانده‌ای «می‌گوییم» اما چون به دنبال آن رفتند که مانند آیات قرآن را بسازند، از این کار ناتوان شدند، آن‌گاه ناگزیر از روی عناد و تمرد گفتند: «این جز اساطیر پیشینیان نیست» یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره‌پردازان، از اخبار و داستان‌های پیشینیان می‌نویسند.

در بیان سبب نزول آمده است: گوینده این سخن، نضر بن حارث - لعنه‌الله - بود، او سپس در جنگ بدر اسیر شد و رسول خدا ﷺ دستور دادند تا به سختی کشته شود و همچنان شد.

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا كَانَتْ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنَّا فَامْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾﴾ [الأنفال: ۳۲].

«و هنگامی که گفتند: خدایا! اگر این قرآن همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور» این سخن را از سر جهل و تندروی و افراطگری در انکار و تکذیب‌شان گفتند، در حالی که حق این بود تا بگویند: خدایا! اگر این قرآن حق است، ما را به‌سوی آن هدایت کن و به ما توفیق بده تا از آن پیروی کنیم!.

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا كَانَتْ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنَّا فَامْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾﴾ [الأنفال: ۳۲].

«و مادام که تو در میان‌شان هستی، خداوند عذاب‌کننده آنان نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! مادام که تو در میان‌شان هستی، آنان از عذاب استیصال و براندازی کامل در مهلت قرار دارند زیرا سنت خدای ﷻ بر آن است که هیچ امتی را درحالی که پیامبرشان در میان‌شان است، به عذاب استیصال عذاب نکند «و خدا عذاب‌کننده آنان نیست درحالی که استغفار می‌کنند» یعنی: خداوند ﷻ عذاب‌کننده مشرکان نیست مادامی که آموزش می‌خواهند. روایت شده است که کفار قریش به هنگام طواف می‌گفتند: «غفرانک: پروردگارا! از تو آموزش می‌خواهیم». ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در

میان کفار قریش دو امان وجود داشت: یکی وجود پیامبر خدا ﷺ و دیگری استغفار پس پیامبر خدا ﷺ از میان‌شان رفتند، اما استغفار باقی ماند». همچنان ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «خداوند هیچ قومی را - مادامی که انبیای‌شان در میان‌شان باشند - به عذاب ریشه‌کن نمی‌کند تا آن که انبیا را از میان‌شان بیرون برد». در حدیث شریف آمده است: «خدای عز و جل دو امان برای امتم نازل نموده است: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (۳۳) «یک امان، وجود من در میان‌شان است و امان دیگر، استغفار» پس چون من درگذرم، استغفار را تا روز قیامت در میان‌شان باقی می‌گذارم». اما به قولی معنی این است: اگر از کسانی باشند که به خدا ایمان داشته باشند و از او آمرزش بخواهند، او عذاب کننده‌شان نیست. به قولی دیگر معنی این است: خداوند عز و جل عذاب کننده‌شان نیست مادامی که در میان‌شان کسانی از مسلمانان هستند که استغفار می‌کنند ولی چون مسلمانان از میان‌شان بیرون رفتند، خداوند عز و جل در روز بدر و بعد از آن، عذاب‌شان کرد.

﴿وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأنفال: ۳۴].

«و چیست آنان را که خداوند عذاب‌شان نکند، حال آن‌که» آنان مردمی را که به‌خدا یگانه ایمان آورده و از پیامبرش پیروی می‌کنند «از مسجدالحرام بازمی‌دارند» و به ایشان امکان ادای مناسک را نمی‌دهند. یعنی: آنان به‌سبب فجایی که مرتکب شده‌اند، مستحق عذاب خداوند عز و جل هستند ولی این عذاب به برکت اقامت رسول خدا ﷺ در میان‌شان، بر آنان نازل نگشت. «و» آنان مردم را از مسجدالحرام در حالی باز می‌دارند که «متولیان آن نیستند» این رد سخن مشرکان است که می‌گفتند: ما متولیان کعبه هستیم «اولیای آن جز متقیان نیستند» یعنی: متولیان آن فقط کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند زیرا خانه کعبه از آن خدا عز و جل است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچ‌گونه ولایتی ندارند. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص باتقوایی». آن‌گاه تلاوت کردند: ﴿إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ﴾ [الأنفال: ۳۴]. «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی خدا عز و جل، یا شایسته تولیت حرم وی است.

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ [الأنفال: ۳۵].

«و نماز آنان در خانه کعبه جز سوت کشیدن و کف زدن نیست» یعنی: در دوره سلطه مشرکان، خانه کعبه به چنان عبادتی که خداوند ﷻ در آن بر وجه مشروع مورد تعظیم قرارگیرد، آبادان نبود بلکه کعبه با حرکات سبک و بی‌معنایی چون سوت کشیدن و کف زدن - آن هم به نام نماز - عرصه‌گاه حرکات وقیحانه آنان شده بود. به قولی معنی این است: مشرکان در خانه کعبه سوت می‌کشیدند و دست می‌افشاندند و این حرکات را فقط به این هدف به جای نماز قرار می‌دادند که نمازگزاران مسلمان را از نمازشان باز داشته و ایشان را در نمازشان به اشتباه افکنند «پس ای کافران! به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید» یعنی: این است پاداش شما در برابر آنچه کردید. مراد سزایی است که در روز بدر به آنان رسید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنفال: ۳۶].

محمد بن اسحق در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل می‌کند: بعد از شکست مشرکان در بدر، فرزندان مشرکانی که در بدر کشته شده بودند، از ابوسفیان و دیگرانی که در قافله تجارته قریش اموالی داشتند، خواستند که آن اموال، صرف انتقام گرفتن از مسلمانان شود و آنها نیز پذیرفتند پس نازل شد: «همانا کافران اموالشان را خرج می‌کنند تا مردمان را از راه الله بازدارند» با به راه انداختن نبرد علیه رسول خدا ﷺ و جمع کردن لشکری برای این هدف «پس زود باشد که آن را خرج کنند، باز» فرجام «آن انفاقشان، حسرتی بر آنان باشد» و غرق حسرت و ندامت گردند زیرا آن اموال را - بی‌آن که حاصلی از آن به دست آورند - می‌بازند و تلاشهای مذبحخانه‌شان سراسر برای‌شان مصیبت‌بار خواهد بود «سپس مغلوب می‌شوند» و این وعده ما است چنان که فرموده‌ایم: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾: (خدا مقرر کرده است که حتما من و فرستادگانم غالب خواهیم شد) «مجادله/۲۱». سرانجام کار نیز این‌گونه بود و وعده خدای سبحان به واقعیت پیوست. لذا اخبار این آیه از معجزات است و در صورت تکرار شرایط؛ این معجزه تا روز قیامت به حال خود باقی است «و کافران به سوی دوزخ رانده می‌شوند» پس هم

اموال شان تباه می‌شود، هم در دنیا مغلوب می‌گردند و هم در آخرت مورد عذاب قرار می‌گیرند و این همه به سود مؤمنان است.

﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأَنْفَال: ۳۷].

«چنین است تا خداوند» گروه «پلید را» که کفارند «از» گروه «پاک» که مؤمنانند «جدا کند و ناپاکی را روی یک‌دیگر نهد پس آن همه را یکجا توده سازد» یعنی: گروه‌های کفار را بر روی هم نهد و یکجاشان سازد تا از فرط ازدحام و انبوهی‌شان، همچون پشته هیزمی برهم نهاده و بهم فشرده، متراکم گردند «پس» آن‌گاه «آن را» یعنی: آن گروه پلید را «در جهنم اندازد، اینان همان زیانکارانند» که خود و اموال خود را باخته‌اند.

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأَنْفَال: ۳۸].

«به کافران بگو: اگر باز ایستند» از دشمنی رسول خدا ﷺ و مخالفت با وی، با ورود در اسلام «آنچه گذشته است» از کفر و اعمال بدشان، از جمله دشمنی و جنگ‌شان علیه مسلمانان «بر آنان آمرزیده می‌شود» زیرا - چنان‌که در احادیث آمده است - اسلام، ما قبلش را محو می‌کند.

امام ابوحنیفه رحمته الله به استناد این آیه می‌گوید: «اگر مرتد مسلمان شد، قضا آوردن عبادت‌های ترک شده بر وی لازم نیست».

«و اگر باز گردند» یعنی: اگر به جنگ و دشمنی و کفر خود استمرار دهند «به یقین سنت خدا در مورد پیشینیان گذشته است» یعنی: بدانند که سنت خدا ﷻ بر آنان نیز خواهد گذشت چنان‌که بر امت‌های پیشینی که عملکردی مانند عملکردشان داشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند، گذشت پس اینان نیز باید فرجامی مانند فرجام آنان را انتظار داشته باشند.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الأَنْفَال: ۳۹].

«و با آنان» یعنی: با کفار «بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین، همه برای الله باشد» یعنی: تا مسلمانی یافته نشود که در دین خویش مورد آزار قرار گیرد. البته این

آرمان زمانی برآورده خواهد شد که سلطه عالم همه از آن مسلمانان گردد و بساط حاکمیت‌های کفر برچیده شود.

آیه کریمه، بیانگر این حقیقت است که هدف نهایی جهاد مسلحانه در اسلام، رسیدن به وضعیتی جهانی است که در آن کلمه خداوند ﷻ برتر و سلطه از آن مسلمانان باشد، نه به این معنی که کسی بر گردن نهادن به دین اسلام مجبور ساخته شود بلکه به این معنی که چنان سلطه‌ای بر روی زمین باقی نماند که مانع دخول انسانها به دین اسلام شود. تفسیر نظیر این عبارت در سوره «بقره/۱۹۳» نیز گذشت. «پس اگر باز ایستند» از کفر «قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست» بنابراین، آنان را بر اسلام‌شان پاداش می‌دهد.

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ﴾ [الأنفال: ۴۰]

«و اگر روی برتافتند» از ایمان و از کفر باز نایستادند «پس بدانید» ای مؤمنان «که الله مولای شماست» یعنی: نصرت دهنده شماست لذا به ولایت و نصرت وی اعتماد کنید «چه نیکو مولایی و چه نیکو یاری دهنده‌ای است» لذا هرکس به شرف ولایت و دوستی الله ﷻ نایل شد؛ رستگار و هرکس که از نصرت وی برخوردار گشت؛ پیروز است.

﴿وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ غَنِيْمَتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ لِلّٰهِ حُمْسَهُ وَلِلرَّسُوْلِ وَاِلٰى الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ وَاِبْنِ السَّبِيْلِ اِنْ كُنْتُمْ اٰمِنْتُمْ بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقٰنِ يَوْمَ التَّقٰى الْجُمُعٰنِ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ﴾ [الأنفال: ۴۱].

«و بدانید که هر چیزی را» اندک یا بسیار «از کافران به غنیمت گرفتید» چگونگی تقسیم آن این است که: «یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است» غنیمت: آن بخش از اموال کفار است که مسلمانان به شیوه قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم شامل هر چیزی - اعم از زمین، کالا، پول و... است - که مسلمانان از کفار به غنیمت می‌گیرند و باید امام (زامدار) آنها را براساس سهام مقرر در این آیه، تقسیم کند ولی احناف در مورد زمین برآند که: امام در تقسیم یا ابقای آن به دست مالکان اصلی آن و در عوض، مقررکردن خراج بر آن، مخیر است و در صورت تعیین خراج؛ زمین‌کما فی السابق ملک مالکان خود می‌گردد.

امام شافعی رحمته می‌گوید: خمس (یک‌پنجم) غنایم به پنج قسمت تقسیم می‌شود زیرا سهم خداوند ﷻ و رسول وی صلی الله علیه و آله یکی است که در مصالح مؤمنان به

مصرف می‌رسد و چهار سهم باقی مانده، به چهار صنفی تعلق می‌گیرد که در آیه ذکر شده است. ولی امام ابوحنیفه رحمته می‌گوید: خمس غنایم فقط بر سه صنف تقسیم می‌شود: یتیمان، مساکین و در راه‌ماندگان (مسافران). زیرا حکم سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و اقربای‌شان با وفات ایشان از بین رفته است و اگر سهمی هم به اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، فقط از باب فقر و مسکنت‌شان است - چنانچه فقیر باشند - نه از باب قرابت‌شان. مراد از (لذی القربی): اقارب پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی بنی‌هاشم و بنی‌مطلب اند.

این در مجموع چگونگی تقسیم همان یک سهم «خمس» است، اما چهارسهم باقی مانده غنایم بر غنیمت‌گیری تقسیم می‌شود که در جنگ حضور داشته‌اند. مذهب امام ابوحنیفه رحمته در این باره این است که به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم داده می‌شود. ولی امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بر آنند که: سوار سه سهم دارد و پیاده یک سهم.

«اگر به خداوند ایمان آورده‌اید» یعنی: اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در باره چگونگی تقسیم غنایم که در اینجا به شما اعلام کرده، تسلیم باشید و از آنچه که شما را در آن سهمی نیست، قطع طمع کنید و به چهارپنجم سهم خود قناعت ورزید «و» اگر «به آنچه که فرو فرستادیم بر بنده خویش» محمد صلی الله علیه و آله؛ از فرشتگان و پیروزی و معجزات و آیات «در روز فرقان» ایمان آورده‌اید، در حکم غنایم همین‌گونه عمل کنید که فرمان داده‌ایم. «روز فرقان»: روز بدر است زیرا این روز بود که میان اهل حق و اهل باطل، جدایی افگند «روزی که آن دو گروه» یعنی: مسلمانان و کافران «با هم رو در روشدند. و خداوند بر هر چیز توانا است» از آن جمله بر نصرت دادن جمعی اندک بر جمعی بسیار چنان که در بدر چنین کرد.

سپس در بیان تفصیلی بعضی از رخدادهای بدر می‌فرماید:

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۴۲].

«آن‌گاه که شما در کناره نزدیک بودید» یعنی: شما در دامنه‌ای از وادی بدر اردو زده بودید که به مدینه نزدیک‌تر بود «و آنان در کناره دورتر بودند» یعنی: دشمن در دامنه دورتر از مدینه و نزدیکتر به سمت مکه موضع گرفته بود «و کاروان پایین‌تر از شما بود» مراد:



کاروان تجارتی ابوسفیان است که در موقعیتی پایین‌تر از دو گروه، در نزدیک ساحل دریا راه می‌پیمود. پس در حالی که وضعیت این‌گونه بود، خدای عز و جل با یاری دادن مؤمنان بر کفار، بر ایشان منت گذاشت «و اگر با یک دیگر وعده جنگ گذاشته بودید، قطعاً در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید» یعنی: اگر شما و مشرکان مکه با هم بر این امر که در این موضع رو در رو شوید، وعده قبلی می‌گذاشتید، قطعاً با یک‌دیگر وعده خلافی می‌کردید زیرا شما را قلت تعدادتان و کثرت دشمنتان از وفا به وعده سست می‌کرد و آنان را ترس و هبیتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در دل داشتند، یا آنان را تمایل به سالم ماندن قافله‌شان، از آمدن به میعادگاه باز می‌داشت «و لیکن» حق تعالی شما و آنان را در این آوردگاه گردآورد «تا الله کاری را که کردنی بود به انجام رساند» از پیروز ساختن دوستان و خوار ساختن دشمنانش و عزت بخشیدن به دینش و به ذلت کشانیدن کفر در حالی که هرگز محاسبه دو گروه بر این مبنا نبود که این اتفاق به این صورت روی می‌دهد، اما خدای عز و جل این اتفاق را به همین شکل محقق گردانید «تا هلاک گردد کسی که هلاک شدنی است بعد از قیام حجت و زنده بماند کسی که زنده ماندنی است بعد از قیام حجت» و بعد از آن؛ دیگر هیچ‌کس را بر خدای عز و جل عذر و حجتی باقی نماند. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده است، بی هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد، همین‌گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حق و باطل، شبهه به کلی از میان رفت بنابراین، اگر بعد از این انسانی به سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار عذاب گردید، هلاکت وی بی هیچ‌گونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین‌گونه برای اهل ایمان در این‌که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند زیرا دیگر این حقیقت برای‌شان روشن و آفتابی شده است که دین خدا صلی الله علیه و آله پیروز است و دوستانش فاتح و مسلمانند «و همانا الله شنوای داناست» تمام سخنان بندگان را می‌شنود و همه چیز آنان را می‌داند - اعم از کفر کافر و ایمان مؤمن را.

﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَأَاهُمْ كَثِيرًا لَفِشَلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ

وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۴۳﴾ [الأنفال: ۴۳].

«هنگامی که خداوند آنان را» یعنی: لشکر مشرکان را «در خوابت به تو اندک نشان داد» رسول خدا ﷺ در خواب، لشکر مشرکان را اندک دیدند و این خواب را به یاران خویش نقل کردند و نقل آن، سبب ثبات و پایداری اصحابشان گردید «و اگر آنان را به تو بسیار نشان می‌داد، البته سست می‌شدید و حتماً با یک‌دیگر در کار نزاع می‌کردید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ لشکر مشرکان را در خواب بسیار می‌دیدند، بی‌گمان اصحابشان از جنگیدن با کفار احساس جبن و انفعال و سستی می‌کردند و در کار جنگ با یک‌دیگر نزاع و کشمکش می‌نمودند که آیا با کفار رودر رو شوند یا خیر؟ «ولی خدا به سلامت داشت» شما را و از سستی و بزدلی در پناه عصمت خویش در آورد لذا آنان را در چشم رسول خدا ﷺ کم نشان داد «چراکه او به راز دلها داناست» و نقاط ضعف و قوت بندگان را به درستی می‌داند.

﴿وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقَاتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ [الأنفال: ۴۴].

«و آن‌گاه که با هم روبرو شدید، آنان را در دیدگان شما اندک نمایاند و شما را نیز در دیدگان آنان اندک نمایاند» تا هریک از دو گروه را علیه دیگری - با ضعیف نشان دادن آن - برانگیزد. این اندک نمایی تا بدانجا بود که گوینده‌ای از مسلمانان به دیگری گفت: آیا مشرکان را در حد هفتاد تن تخمین می‌زنی؟ او در پاسخش گفت: آنها در حدود صد تن‌اند. حال آن‌که شمار واقعی مشرکان، نزدیک به هزار تن بود. همین‌گونه مسلمانان را در چشم مشرکان کم نمایاند تا بدانجا که گوینده‌ای از مشرکان گفت: آنها در حد خورندگان یک گوسفند در یک نوبت غذا بیش نیستند. البته اندک نمایاندن مسلمانان در چشم کفار قبل از شروع جنگ بود، اما چون جنگ آغاز شد، خداوند ﷻ مسلمانان را در چشم مشرکان بسیار نشان داد<sup>۱</sup> «تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند» یعنی: این اندک نمایاندن طرفین در دید یک‌دیگر، برای آن بود تا خداوند ﷻ میان آنان جنگ را برافروزد؛ برای تعذیب کسانی که اراده انتقام گرفتن از آنان را دارد و انعام بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت دادن به آنان را دارد «و کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود» پس به آنچه بخواهد حکم می‌کند - و سپاس او را که به سود اهل ایمان حکم کرد.

۱- نگاه کنید به «آل عمران/۱۳».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

[الأنفال: ۴۵].

«ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت قدم باشید» و در نبرد با دشمنان دین، سست و جیون نشوید. البته گاهی ثبات و پایداری جز با عقب نشینی به منظور آماده شدن برای نبردی مجدد، یا پیوستن به جمعی دیگر از هم‌زمان، حاصل نمی‌شود.

این آیات آموزنده آداب جنگ و شیوه شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده می‌شود که اولین آنها ثبات و پایداری است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خداوند متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیرهاست».

قاعده دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و خدا را بسیار یاد کنید» در میدانهای جنگ، بویژه در هنگام اضطراب و مشوش بودن دل‌هایتان چراکه یاد خدا ﷻ شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری می‌کند و او را به زبان‌هایتان یاد کنید و در میادین و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنان‌که یاران طالوت در عرصه‌گاه نبرد گفتند: ﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۰]. «باشد که رستگار شوید» یعنی: به مراد خویش در کسب پیروزی و دریافت پاداش الهی برسید.

﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ

الصَّابِرِينَ﴾ [الأنفال: ۴۶].

قاعده سوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» در همه چیز و از جمله؛ در امر جهاد و مبارزه، نه از هواها و آراء و تمایلات خویش. قاعده چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و با یک‌دیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل می‌شوید» تنازع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر سبب جبن و سستی در جنگ می‌شود «و» در صورت اختلاف و تنازع «شان و شوکتتان بر باد می‌رود» مراد از ریح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن امر دولت را به باد در وزش آن،

تشبیه کرده است «و صبر کنید، همانا الله با صابران است» این قاعده پنجم از قواعد جنگ و آداب آن است.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ [الأنفال: ۴۷].

«و مانند کسانی نباشید که از خانه‌هایشان با حالت سرمستی و نمایشگری در چشم مردم خارج شدند» آنان قبیله قریش بودند که در روز بدر، مغرورانه و خرامان با زنان آوازخوان و طبل و دهل و موسیقی خارج شدند و با وجود آن که در میان راه به آنان خبر رسید که قافله ابوسفیان به سلامت رسته و خطر از آن دفع شده است، اما به مکه باز نگشتند بلکه گفتند: ناگزیر باید به بدر برویم و در آنجا خیمه و خرگاه برپاساخته، شراب بنوشیم و به عیش و عشرت و پایکوبی و دست افشانی بپردازیم و زنان آوازخوان برای ما آواز بخوانند تا اعراب آوازه قوت و شوکتمان رابشنوند. پس این حرکت‌هایشان جز به انگیزه سرمستی و تکبر و خودنمایی در چشم مردم و جلب سپاس و ثنای آنان و فخر فروشی و ریا نبود، از همین رو در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ﷺ قریش را این‌گونه مغرور و سرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «بارالها! این قریش است که با فخر و کبکبه خویش به میدان روی آورده تا با تو زورآزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، بارالها! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در حدیث شریف آمده است: «خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

۱- به هنگام تلاوت قرآن.

۲- به هنگام جنگ.

۳- به هنگام حمل جنازه».

مطالعه فنون جنگ نیز نشان می‌دهد که سروصدا و همهمه در جنگ، نشانه ضعف روحیه است. «و» مانند کسانی نباشید که «از راه الله باز می‌دارند» صد: حائل شدن میان مردم و میان راههای هدایت و گمراه‌ساختن آنان است. یعنی: در خارج شدن به میدان جنگ، همانند این گروه ریاکار بازدارنده از راه خدا ﷻ نباشید «و خدا به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» این، تهدیدی برای مشرکان است.

﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾﴾ [الأنفال: ۴۸].

«و» به یاد آورید «هنگامی را که شیطان اعمالشان را برای شان بیاراست» یعنی: در آنان این پندار را افکند که با جنگیدن علیه مسلمانان، کاری نیک انجام می‌دهند. آری! شیطان در رأس لشکری از شیاطین به صورت انسانی متمثل شد «و گفت» به مشرکان «امروز هیچ کس از مردم بر شما غلبه‌کننده نیست و همانا من جار شما هستم» یعنی: پناه‌دهنده شما هستم از هر دشمنی، یا امان‌دهنده شما هستم وگفت: من از قبیله بنی‌کنانه هستم. ابلیس خود، به صورت «سراقه بن مالک بن جعشم» که از سران قبیله یاد شده بود به میدان بدر آمد و قریش از قبیله بنی‌بکر هراس داشت که از پشت، به وی ضربه نزند «پس چون هر دو گروه» یعنی: گروه مسلمانان و گروه مشرکان «روبرو شدند، شیطان بر پاشنه‌های خود بازگشت» یعنی: به عقب بازگشت «و گفت: همانا من از شما بیزارم» زیرا او نشانه‌های پیروزی مسلمانان را با امداد خداوند ﷻ از طریق فرستادن فرشتگان دید، به همین جهت از مشرکان برائت جست، سپس در بیان علت بیزاری جستن خویش گفت: «همانا من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید» شیطان جبرئیل عليه السلام را در حالی دید که فرشتگان همراه وی بودند «همانا من از الله می‌ترسم» شیطان از آن ترسید که از سوی فرشتگانی که در معرکه حاضر بودند، به وی بلایی برسد. به قولی دیگر: چون دید که نه او را یارای رویارویی است و نه مشرکان را لذا بیم و ترس از خدای عز وجل را بهانه قرار داد و بدین‌گونه تعلق ورزید. آن‌گاه ادامه داد: «و خدا سخت کیفر است» بر کسانی که بخواهد مجازات‌شان کند.

﴿إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَ لَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾﴾ [الأنفال: ۴۹].

«هنگامی که منافقان» در مدینه، همان کسانی که اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند «و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: شکاکانی که نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند، عقیده حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ «می‌گفتند: این گروه را» یعنی: مسلمانان را «دینشان فریفته است» تا بدانجاکه با تکلف و دشواری، تن به کاری سخت چون جنگ با قریش می‌دهند، در حالی که هرگز تاب و

توان این کار را ندارند. حق تعالی در پاسخ‌شان می‌فرماید: «و هرکس بر خدا توکل کند، بدانند که خداوند، عزیز حکیم است» پس هیچ نیرویی نمی‌تواند بر وی غالب شود و از غلبه اوست که اندک را بر بسیار و ضعیف را بر قوی مسلط می‌کند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی‌سازد و توکل‌کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی‌گرداند.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ [الأنفال: ۵۰].

«و اگر ببینی» ای بیننده! «هنگامی که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند» مراد؛ کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند. به قولی دیگر: مراد فرشتگان موکل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می‌کنند. آری! اگر صحنه قبض ارواح‌شان را ببینی، بی‌گمان کاری بزرگ را دیده‌ای «بر چهره‌ها و بر پشت‌های آنان می‌زنند» به قولی: زدن فرشتگان بر چهره‌ها و بر پشت‌های کفار، به‌هنگام مرگ و جان‌ستادن آنهاست. به قولی دیگر: این کار در روز قیامت است، هنگامی که فرشتگان، کفار را به‌سوی دوزخ می‌رانند «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: فرشتگان به کفار می‌گویند: عذاب سوزان را بچشید. در حدیث شریف آمده است: «چون ملک‌الموت با چهره‌ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین می‌گوید: ای روح پلید! بیرون آی به‌سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دود تار. آن‌گاه روح وی در اجزای بدنش متفرق می‌شود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده می‌شود، به‌گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افکار می‌شود».

﴿ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [الأنفال: ۵۱].

«این» مجازات سخت «به‌سبب آن کرداری است که دستان شما پیش فرستاده است» یعنی: به‌سبب معاصی‌ای است که مرتکب شده‌اید «و» به‌سبب «آن است که الله بر بندگان ستمگر نیست» زیرا حق تعالی پیامبران خویش را به‌سوی‌شان فرستاده و کتاب‌های خویش را بر آنان فرود آورده و راه را برآنان روشن ساخته ولی آنان این ارزش‌ها را پاس نداشتند لذا مستحق این کیفر عادلانه گردیدند.

﴿كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥٢﴾﴾ [الأنفال: ٥٢].

بعد از آن که خدای سبحان، از نزول عذاب خویش بر مشرکان در بدر خبر داد، اینک به دنبال آن، حقیقتی را عنوان می‌نماید که از سنت وی در گروههای کفار حکایت می‌کند: «همانند عادت فرعونیان و پیشینیان آنان که به آیات الهی کفر ورزیدند، آن‌گاه خداوند آنان را به کیفر گناهان‌شان گرفتار کرد، هرآینه الله توانای سخت‌کیفر است» یعنی: سنت الهی در عذاب کردن گروه قریش، همانند سنت پیشین وی در تعذیب گروههای کفاری است که عادت و شیوه آنها کفر ورزیدن به آیات الهی بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرود آمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان‌گونه که آنان بر عادت و شیوه خویش در تکذیب ادامه می‌دهند؛ متقابلاً عادت و سنت الهی هم بر تعذیب‌شان جریان یافته است. دأب: عادت است.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾﴾ [الأنفال: ٥٣].

«این» عذابی که خداوند ﷻ بر آنان فرود آورد «بدان سبب است که خداوند دگرگون‌کننده نعمتی نیست که بر قومی ارزانی داشته» یعنی: عادت الهی در بندگانش، عدم دگرگون ساختن نعمت‌ها بر آنان است؛ «مگر آن‌که آنان آنچه را که در دل دارند، تغییر دهند» از احوال و اخلاق خویش، با کفران نعمت‌های الله ﷻ و ناسپاسی احسان و اهمال اوامر و نواهی وی. پس دگرگون ساختن نعمت بر آل فرعون و بر مشرکان مکه، نتیجه عملکرد و احوال خود آنان است و قانون الهی در همه عصرها و نسل‌ها همین‌گونه بوده است «و خداوند شنواست» سخنان تکذیب‌کنندگان را «دانااست» به آنچه که انجام می‌دهند.

﴿كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَعْرِفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَاثِبِينَ ﴿٥٤﴾﴾ [الأنفال: ٥٤].

«همانند عادت فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند» تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است «آیات پروردگار خویش را دروغ شمردند پس ما آنان را به سزای گناهانشان هلاک و فرعونیان را غرق کردیم و همه آنها ستمکار بودند» یعنی: کسان فرعون و پیشینیان‌شان

و همین‌طور مشرکان مکه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه بر خود و دیگران ستمکار بودند، به سبب این‌که مرتکب اعمالی چون کفر به خدای سبحان و آیات و پیامبرانش و نیز ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان می‌گردیدند پس سنت الله ﷻ این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را با غرق و دیگران را نیز به شیوه‌های گوناگون هلاک گرداند. در سیرت آمده است: چون خبر کشته شدن ابوجهل در بدر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ حرکت کردند تا بر سر نعش وی رسیدند، آن‌گاه ایستادند و فرمودند: «این شخص، فرعون این امت بود».

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾ [الأنفال: ۵۵-۵۶].

«بی‌تردید، بدترین جنبندها» یعنی: بدترین آنچه که بر روی زمین از انواع جانداران می‌جنبند «در نزد خدا» یعنی: در حکم وی «کسانی‌اند که کفر ورزیده‌اند» یعنی: کسانی‌اند که بر کفر خویش اصرار ورزیده و در گمراهی غوطه‌ور شده‌اند زیرا این کفار کودن، عقل و خردشان را در آنچه که باید، به‌کار نگرفته و به آنچه که صلاح‌شان در آن است، راه نیافته‌اند «پس آنان ایمان نمی‌آورند» اصلا و ابدا از گمراهی‌شان باز نمی‌گردند و به دلیل پافشاری بر کفر، هرگز انتظار نمی‌رود که از آن بازگردند «همان کسانی که از آنان پیمان گرفتی، سپس پیمان خود را» که از آنان گرفته بودی «در هر بار می‌شکنند» یعنی: در هر پیمانی «و پروایی» از پیمان‌شکنی «ندارند» و از عاقبت آن نترسیده و از اسباب آن نمی‌پرهیزند. و از این گروهند طائفه بنی‌قریظه که رسول خدا ﷺ با آنان بر این امر که کفار را یاری نکنند، پیمان بستند، اما آنها به این عهد خود وفا نکرده بلکه به مکه رفتند تا کفار را به جنگ مسلمانان برانگیزند و به آنها وعده یاری و کمک بدهند، که بر اثر آن، قریش و قبایل مشرک دیگر به‌سوی غزوه خندق شتافتند. پس از آنجا که بنی‌قریظه عهد خویش را با مسلمانان شکستند، مسلمانان نیز به دنبال شکست و فرار مشرکان در غزوه خندق، حساب‌کار را با آنان یکسره کردند چنان‌که این داستان در سیرت نبوی به تفصیل آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، کفار را بدترین جنبندها روی زمین معرفی کرد، آن‌گاه از میان آنان پیمان شکنان را به این وصف مخصوص گردانید.



﴿فَمَا تَتَقَفَّتْهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِدُ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ﴾ [الأنفال: ۵۷].  
 «پس اگر در جنگ آنان را یافتی» یعنی: اگر در میدان جنگ بر آنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختن‌شان توانا شدی «به سبب آنان» یعنی: با کشتن و تیره‌روز ساختن آنان «کسانی را که پشتیبان آنان هستند» از محاربان اهل شرک «متفرق ساز» و تار و مار کن «باشد که عبرت گیرند» یعنی: چنان درسی به آنان بده که عبرت پشتیبانان‌شان گردد تا از تو هراسی عمیق در دل بدارند و از بیم آن که بر آنان همان فرود آید که بر پیشاهنگان‌شان فرود آمد، از جنگ با تو دست بردارند.

﴿وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ [الأنفال: ۵۸].

«و اگر از گروهی بیم خیانت داری» یعنی: اگر از گروهی که با آنان عهد بسته‌ای، بیم نیرنگ و پیمان‌شکنی داری و اگر از آنان نشانه‌های خیانت به ظهور رسید «پس بینداز به سوی آنان» پیمانی را که میان تو و آنان است «به طور برابر» یعنی: به شیوه‌ای که تو و آنان به طور یکسان بدانید که آن پیمان، شکسته شده و دیگر قابل اعتبار نیست لذا به گونه آشکار و اعلام شده، طرف مقابل را از بی‌اعتبار بودن پیمان باخبر و آگاه گردان و جنگ را با آنان به طور غافلگیرانه و ناگهانی آغاز نکن. هر چند آیه کریمه در شأن یهود مدینه نازل شده ولی حکم آن عام است و هر هم‌پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصور باشد، در بر می‌گیرد «زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد» این هشدار برای رسول خدا ﷺ است که مبادا قبل از اعلام صریح و بی‌پرده بی‌اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کند.

در حدیث شریف به روایت بیهقی از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

- ۱- کسی که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای خدا حلال است.
- ۲- کسی که میان تو و او رابطه رحم (خویشاوندی و قرابتی) است، آن رابطه را بییوند؛ مسلمان باشد یا کافر.
- ۳- کسی که تو را بر امانتی امین می‌گرداند، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر».

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ﴾ [الأنفال: ۵۹].

«و باید که نپندارند کافران» درباره خود «که آنان پیشی جسته‌اند» یعنی: نپندارند که از نزد ما جان به در برده و به سلامت جسته‌اند، یا نپندارند که نیرومندتر از آن هستند که تو را بر آنان غالب گردانیم «زیرا آنان عاجز نتوانند کرد» یعنی: هرچند برخی از آنان از معرکه» بدر» گریخته و جان به‌در برده‌اند ولی بدانند که خواه ناخواه آنان را با عذاب خویش در خواهیم یافت و گریزی از عذاب ما ندارند پس ای پیامبر ﷺ! مطمئن باش که جان به‌در بردگان از بدر، سرانجام گرفتار خواهند شد.

و از آنجا که مبارزه علیه کفار آمادگی می‌طلبید، مسلمانان باید مجهز باشند زیرا عذاب خداوند ﷻ بر کفار، به دست مؤمنان فرود می‌آید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ [الأنفال: ۶۰].

«و» ای مسلمانان! «هر چه در توان دارید برای آنان از قوه مهیا سازید» قوه: هر چیزی است که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیز نفرات، تأمین سلاح، مهمات، ساختن دژها و سنگرهای مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدبیرات جنگی‌ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

ابن کثیر می‌گوید: «معنای قوه وسیع است». شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف (قوه) را به «رمی: افکندن تیر» تفسیر کرده اند: «ألا إن القوة الرمي: آگاه باشید که قوه، تیر اندازی است». لذا آماده ساختن وسایل تیر اندازی و شلیک گلوله با همه انواع آن - از توپ‌های مختلف گرفته تا بمب اتمی و غیره - در مفهوم «رمی»، شامل است «و» ای مسلمانان! هر چه در توان دارید «از اسبان آماده» در برابر دشمن، مهیا سازید. در حدیث شریف آمده‌است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت». «تا با این» تدارکات و آمادگی‌ها «دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید» که همانا مشرکان مکه و غیر آنان از گروه‌هایی‌اند که با شما می‌جنگند «و» نیز بترسانید «قوم دیگری را جز آنان که شما آنان را نمی‌شناسید و خداوند می‌شناسدشان» که همانا منافقان و به قولی: یهود و به قولی: فارس و روم و دیگرانی هستند که دشمنی آنها تا هنوز برای شما شناخته نشده است «و آنچه در راه الله انفاق کنید» یعنی: در جهاد «هر چه باشد»

اندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار «پاداشش به شما تمام داده می‌شود» در دنیا و آخرت به چند و چندین برابر «و شما مورد ستم قرار نمی‌گیرید» در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

بدین‌گونه، خدای متعال آیه کریمه را با دستور آماده‌سازی نیروها آغاز و با امر به انفاق به پایان برد زیرا بسیج و آماده‌سازی نیرو، بدون انفاق مال میسر نیست.

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [الأنفال: ۶۱].  
«و اگر به صلح گراییدند، تو نیز به آن میل کن» یعنی: اگر دشمنان به صلح و دادن جزیه متمایل شدند، از آنان بپذیر.

به قولی: این آیه، به آیه «سیف» در سوره «برائه»: ﴿فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ «آیه/۵» منسوخ گردید. اما ابن‌کثیر - ترجیحا - بر آن است که نه این آیه منسوخ است و نه در آن تخصیصی است بلکه امر به قتال، ناظر بر هنگام استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است.

شایان ذکر است که ترتیب دادن عقد صلح با دشمن به اتفاق علما جایز است ولی به‌سر رساندن آن الزامی نیست، به این معنی که اگر نشانه‌های خیانت دیده شد، الغای پیمان صلح به طور اعلام شده آن جایز است «و بر خدا توکل کن» درگرایش به سوی صلح و از نیرنگ آنان اندیشناک نباش زیرا «که او شنوای» آن چیزی است که می‌گویند «داناست» به آنچه می‌کنند.

﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۲].

«و اگر بخواهند که تو را فریب دهند» با صلح در حالی که خیانت و نیرنگ‌شان را پنهان می‌دارند «خدا برای تو بس است» و شرارت‌های آنها با غدر و پیمان‌شکنی را از تو باز می‌دارد «همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرو داد» پس همان خدایی که در گذشته (روز بدر) تو را بر آنان با یاری خویش نیرومند گردانید، همو در آینده نیز - هنگامی که از سوی آنان فریب و پیمان‌شکنی روی دهد - تو را بر آنان نصرت داده و نیرومند خواهد گردانید.

﴿وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۳].

«و هم اوست که میان دل‌هایشان» یعنی: دل‌های مؤمنان که وسیله نیرومندی تو هستند «الفت انداخت» مراد؛ الفت انداختن میان دل‌های اوس و خزرج است که در جاهلیت عصبیت شدید و جنگ‌های بزرگی در میان‌شان مشتعل بود پس خدای عَلَّمَ با توفیق دادن‌شان به ایمان، در میان دل‌هایشان الفت انداخت. به قولی: مراد؛ الفت انداختن میان دل‌های مهاجران و انصار است «اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی» از آنجا که عصبیت و عداوت در میان‌شان به حدی رسیده بود که دفع آن به وسایل مادی به‌هیچ وجه ممکن نبود «ولی الله میان آنان الفت افکند» به فضل و رحمت و با قدرت عظیم و صنع بدیع خویش و با حکمت و بینشی که به وسیله دین استوار و قویم خویش به ایشان عنایت نمود. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که برای انصار درباره غنایم حنین سخنرانی می‌کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و خداوند عَلَّمَ شما را به وسیله من هدایت کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتم و خداوند عَلَّمَ شما را به سبب من توانگر کرد؟ و آیا شما متفرق نبودید پس خداوند عَلَّمَ به وسیله من میان شما الفت افکند؟». «همانا او غالب است» و کسانی را که به فریب مؤمنان متوسل می‌شوند، سرکوب و مقهور می‌گرداند «و با حکمت» است، در پیروز ساختن مؤمنان.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴].

«ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که پیرو تو هستند تو را کافی است» یعنی: خدا عَلَّمَ برای تو کافی است و مؤمنان نیز برای تو کافی‌اند. همچنین محتمل است که معنی این‌گونه باشد: خدا عَلَّمَ هم برای تو کافی است و هم برای مؤمنانی که پیرو تو هستند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [الأنفال: ۶۵].

«ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز» و رغبت ده. البته رسول خدا ﷺ به پیروی از این فرمان، همیشه امت‌شان را به جهاد تشویق و تحریک می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در روز بدر به یاران‌شان فرمودند: «بپاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن به وسعت همه آسمانها و زمین است» (آل عمران/۱۳۳). در این اثنا یکی از اصحاب به نام عمیر بن حمام رضی الله عنه گفت: پهنای آن به وسعت آسمان‌ها و زمین است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! گفت: به! به! آن‌گاه خرمایی چند را که در دست داشت، انداخت و گفت: تا من این خرماها را بخورم، این مدت، زمانی طولانی است! سپس پیش تاخت و جنگید تا که به شهادت رسید».

آن‌گاه خداوند متعال برای پایدار ساختن دل‌های مؤمنان و آرام‌ساختن خاطر ایشان چنین بشارت‌شان می‌دهد: «اگر از شما بیست تن صابر باشند، بر دویست تن غالب می‌شوند» این بشارت به همین نسبت - یک تن از مسلمانان در برابر ده تن از کفار - در هر شماری جاری است «و اگر از شما صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند» و هر گروهی از مسلمانان که به کمتر از این تعداد مغلوب گشت، این از ضعف ایمان یا عدم صبر و پایداری، یا عدم آمادگی، یا به‌خاطر وجود نزاع و اختلاف در میان‌شان، یا غیر این از علل و اسبابی است که در این سوره به برخی از آنها اشاره شده است. به قولی: این آیه کریمه هرچند به صیغه خبری آمده، اما به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این‌که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی که ده برابرشان است پایداری کند «چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند» حکمت جنگ را چنان‌که شما می‌فهمید زیرا آنان فقط به قصد برتری‌جویی و توسعه‌طلبی می‌جنگند ولی شما برای اعلا‌ی کلمه الله جهاد می‌کنید پس آنها بدون داشتن بینش و درکی متعالی از جنگ و اهداف آن می‌جنگند و هرکس این‌چنین باشد، او اکثراً مغلوب است.

﴿الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾﴾  
[الأنفال: ٦٦].

و چون جنگیدن با کفار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعفشان در عینیت نمایان شد، خدای مهربان بر آنان تخفیف و رخصت داد و فرمود: «اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد تن شکبیا باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، بر دو هزار تن غالب آیند - به اذن الله» بنابراین، خداوند متعال در این تخفیف، مسلمانان را مکلف گردانید که یک تن از ایشان در برابر دو تن از کفار پایداری کرده و بر آن دو تن غلبه نماید «و خداوند با صابران است» به عنایت و رحمت و نصرت خود.

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۷].

«برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین از آنان سخت کشتار کند» زیرا با کشتار است که مقاومت کفار کاملاً سلب شده و قدرت و توان آنها بر سازماندهی حرکتی فعال علیه شما، از بین می‌رود لذا از کفار کشتار سختی به پا کنید. خدای سبحان در این آیه خبر می‌دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمه مسلمانان بود نه اسیر ساختن و گرفتن فدیة (سربها) از آنان، آن‌گونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند «شما متاع دنیا را می‌خواهید» با آنچه که از فدیة (سربها) می‌گیرید «و خداوند آخرت را می‌خواهد» برای شما، با پاداشی که در بسیارکشتن کفار برایتان تعلق می‌گیرد «و الله غالب» است پس دشمنانش را سرکوب می‌کند و «با حکمت است» در سرزنش نمودن دوستانش.

﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۸].

«اگر حکم پیشین الهی نبود» در این‌که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند «قطعا به شما در آنچه گرفتید» از مال، به‌عنوان فدیة اسیران بدر «عذابی بزرگ می‌رسید» آری! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیة از اسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اجتهادشان بر این مبنی استوار بود که زنده نگه داشتن کفار، چه بسا سبب مسلمان شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیة، می‌توان بنیه مالی جهاد را تقویت کرد. اما به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آموزش گناهان گذشته و آینده اهل بدر است.

ابن کثیر می‌گوید: «حکم اسیران در نزد جمهور علما بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این‌که، امام (زاممدار مسلمانان) درباره اسیران کافر مخیر است؛

اگر می‌خواهد آنان را بکشد چنان که رسول خدا ﷺ با بنی قریظه چنین کردند و اگر می‌خواهد فدیة (سربها) بگیرد چنان که ایشان با اسیران بدر عمل کردند».

﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۹].

«پس، از آنچه به غنیمت برده‌اید، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: از فدیة‌ای که به غنیمت برده‌اید، گوارا بخورید زیرا فدیة اسیران از جمله غنایمی است که خدای عزوجل آن را برای شما حلال ساخته است. بدین‌گونه، خدای منان - بعد از آن که در آیه گذشته مسلمانان را بر اسیر گرفتن کافران عتاب و سرزنش نمود - در این آیه بهره‌گیری از فدیة اسیران را برای‌شان مجاز اعلام می‌کند تا مسلمانان از مفاد این سرزنش و عتاب، چنین استنباط نکنند که اموال فدیة بر ایشان حرام است «و از خداوند پروا دارید» در رویدادهای آینده لذا دست به کاری نزنید که شما را بدان فرمان نداده است «همانا خدا آمرزنده است» آن تقصیری را که از شما سرزد «مهریان است» به شما، از همین رو به شما رخصت داد تا از فدیة اسیران بهره‌برداری نمایید و آن را بر خود حرام تلقی نکنید.

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون غزوه بدر با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، اسیران را آوردند، در این اثنا رسول خدا ﷺ رو به اصحاب‌شان کرده فرمودند: رأی شما درباره این اسیران چیست؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! اینان قوم و خانواده شما هستند لذا آنها را نکشید، چه بسا که خدای عزوجل بر آنها توبه‌پذیر شود. عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! اینان شما را تکذیب کرده و شما را از دیارتان بیرون رانده و با شما جنگیده‌اند لذا آنان را پیش افکنید و گردن‌هایشان را بزنید. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! بنگرید که در کجا وادیی پر از هیزمی است پس آنان را در آن وادی افکنده بر آنان آتش افروزید تا در کام شعله‌های آن فرو روند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن آرای یادشده فرمودند: «همانا شما تنگ‌دست و فقیر هستید پس احدی از آنان نباید از نزد شما رهایی یابد؛ جز با فدیة یا با گردن زدن». همان بود که خدای عزوجل آیه: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَاسْرِي﴾ را نازل نمود و رسول خویش را بر این امر مورد عتاب قرار داد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا

يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۰].

«ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو» همانها که در روز بدر به اسارتشان گرفته و از آنان فدیة (سربها) گرفته‌اید «اگر خداوند در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد» یعنی: حسن ایمان و صلاح نیتی «البته بهتر از آنچه از شما گرفته‌شده» از فدیة «به شما عطا می‌کند» یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض می‌دهد «و بر شما می‌آمزد» گناهاتان را «و الله آمرزنده مهربان است».

ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «عباس رضی الله عنه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه درباره من نازل شد زیرا من رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اسلام آوردن خویش آگاه ساخته و از ایشان خواستم تا بیست اوقیه‌ای را که از من به عنوان سربها (فدیة) در بدر گرفته شده، به من برگردانند، اما ایشان ابا ورزیدند پس خدای عز و جل در عوض، به من بیست غلام عنایت نمود که همه آنها تاجر بودند و هر یک از آنها به اندازه تمام آن مالم ثروت داشتند». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «اسیران بدر به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: به پیامی که با خود آورده‌ای، ایمان آوردیم و گواهی می‌دهیم که فرستاده خداوند عز و جل هستی و برای نزد قوم خویش خیرخواهی می‌کنیم. همان بود که آیه کریمه نازل شد».

﴿وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۱]. «و اگر بخواهند به تو خیانت کنند» یعنی: اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام و خیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد «همانا پیش از این نیز به خدا خیانت کرده بودند» زیرا کفر ورزیدند و با تو جنگیدند «پس خداوند مسلط کرد» تو را «بر آنان» بنابراین، اگر باز هم به خیانت باز گردند؛ خداوند عز و جل مجدداً تو را بر آنان مسلط خواهد کرد «و خدا دانای حکیم است» پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر می‌داند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الأنفال: ۷۲].



خداوند متعال این سوره مبارکه را با بیان حکم «موالات» به پایان برده و مؤمنان را به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند و جایگاه هر دسته از آنان را در قبال این حکم بیان می‌کند تا هر گروه، دوستان‌شان را که از آنان یاری می‌جویند، بشناسند. در جانب مقابل؛ کفار را نیز دوستان (اولیاء) یک‌دیگر معرفی می‌نماید: «همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند» حق تعالی پناه‌گزینان به سوی مدینه را «مهاجر» نامید زیرا ایشان به طلب رضا و لیبیک گفتن به ندای او، وطن خویش را ترک کردند. پس مهاجران در حکم موالات، اولین گروه‌اند «و کسانی که جای دادند و نصرت کردند» یعنی: انصار مدینه «اینان بعضی دوستان بعضی دیگرند» و در نصرت و یاری‌گری کارساز یک‌دیگر می‌باشند. البته ایشان در حکم موالات دسته دوم اند. یادآور می‌شویم که علما بر برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند.

به قولی معنی این است: مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یک‌دیگر میراث می‌برند. چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار، با هجرت و نصرت از یک‌دیگر میراث می‌بردند، سپس خداوند متعال حکم میراث میان آنها را با آیه (۷۵) از همین سوره: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ منسوخ گردانید.

«و کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده‌اند، شما را از ولایت آنان هیچ چیزی نیست» یعنی: شما به نصرت و یاری آنان مکلف نیستید. یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید، هر چند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضه هجرت قیام نکرده و هنوز در «دارحرب» به‌سر می‌برند «مگر آن‌که هجرت کنند» و الزامات خویشاوندی دینی را به‌جا آورند. اینان دسته سوم از مؤمنان در حکم موالات اند. «و اگر در کار دین از شما مدد طلب کردند» یعنی: اگر این گروهی که ایمان آورده اما هجرت نکرده‌اند، از شما علیه مشرکان یاری خواستند؛ «پس بر شماست یاری کردن آنان» یعنی: یاری کردن آنان بر شما فرض است «مگر» این‌که از شما یاری بجویند «علیه گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است» که در این‌صورت، نباید آنها را علیه گروه هم پیمان خود یاری کنید زیرا عهد و پیمان ناگزیر باید رعایت شود در حالی‌که یاری کردن مسلمانان موصوف علیه هم پیمانانتان، شکستن این پیمان است و خداوند ﷻ خائن و پیمان شکنان را دوست ندارد پس عهدی را که میان شما و میان آن گروه هم پیمانانتان است تا به پایان رسیدن

مدت آن نشکنید «و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» لذا به هوش باشید که از حدود مشروع الهی تجاوز نکنید.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادًا كَبِيرًا﴾ [الأنفال: ۷۳].

«و کسانی که کفر ورزیدند، برخی از آنان دوستان برخی دیگرند» این بیان، در برگیرنده این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است «اگر این دستور را به‌کار نبندید» یعنی: ای مسلمانان! اگر دستور موالات با مؤمنان و همیاری با آنان را با تفصیلی که ذکر شد، همین‌گونه دستور ترک موالات با کافران را به‌کار نبندید «در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد» هم در دین و هم در دنیا، چه اگر مسلمانان علیه کفار ید واحده نشوند و کفر را علیه خود ید واحده شناسند، در این‌صورت، لابد کفر غلبه خواهد کرد و فساد فراگیر خواهد شد. در حدیث شریف آمده‌است: «من جامع المشرك و سکن معه فانه مثله: هرکس با مشرک در آمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴].

«و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه الله جهاد نمودند و کسانی که پناه داده و نصرت کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند» یعنی: آنان در ایمان خود کاملند زیرا ایجابات و مقتضیات ایمان - چون هجرت از وطن و جدایی از خانواده و مال و مسکن به خاطر عقیده و در راه آن - را فراهم آورده‌اند «برای آنان است» از نزد خداوند متعال «آمرزشی» برای گناهانشان در آخرت «و» برای آنان در دنیا «رزق کریمی است» رزق کریم: روزی شایسته‌ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۵].

«و کسانی که بعد از این ایمان آورده‌اند» یعنی: بعد از نزول این آیات «و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند» یعنی: بالاخره به کاروان جهاد و هجرت پیوسته‌اند «این گروه نیز

از زمره شمايند» يعنى: ايشان در استحقاق موالات و يارى گرى، كمال ايمان و مغفرت و برخوردارى از روزى اى نيك و شايسته، از جمله مهاجران و انصارند. يادآور مى شويم كه اينان در حكم موالات دسته چهارم از مؤمنانند «و صاحبان قرابت» يعنى: نزديكان نسبى، يا خویشاوندان سببى «نسبت به يك ديگر در كتاب خدا» يعنى: در حكم وى «سزاوارترند» كه قبل از هر چيز ديگر، ميراث بردن آنها از يك ديگر شامل اين سزاوارتر بودن مى شود، به خاطر وجود سبب آن كه همانا نزديكى و قرابت است «آرى، خدا به هر چيزى داناست».

ابن عباس رضي الله عنهما مى گويد: «رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در ميان اصحاب خود عقد برادرى بستند، كه بر اين اساس، بعضى از آنها از بعضى ديگر به حكم پيوند و خویشاوندى عقیده، ميراث مى بردند تا آن كه اين آيه كريمه نازل شد: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ﴾، آن گاه ميراث بردن بر اساس خویشاوندى عقیده منسوخ گرديد و ميراث به نسب تعلق گرفت». يعنى: اين آيه ناسخ آن حكم است. اما «ولايت عامه» يعنى رابطه نصرت و تعاون ميان مسلمانان و خویشاوندى عقیده، امرى است پايدار كه تا روز قيامت باقى است.



## سوره توبه

مدنی است و دارای (۱۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبه مؤمنان عموماً و توبه تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است. شایان ذکر است که سوره توبه در سال نهم هجری، یعنی یک سال بعد از فتح مکه نازل شد.

مفسران نقل می‌کنند: رسول خدا ﷺ بعد از برگشتن از غزوه تبوک، در این اندیشه بودند که به سفر حج بروند، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانه کعبه برهنه طواف می‌کنند پس از این که با آنان یکجا باشند، احساس کراهت کردند، از این رو در آن سال ابوبکر صدیق رضی الله عنه را امیر حج تعیین کردند تا مناسک حج را به مردم اقامه کند و چون ابوبکر رضی الله عنه عازم شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله به دنبال وی، ده آیه اول از این سوره را با علی رضی الله عنه فرستادند تا این آیات را به مردم مکه و به کافه مردم در مناسک حج ابلاغ نماید و پیمان‌های مشرکان را - بعد از آن که پیمان شکنی از سویشان بسیار شده بود - به سوی آنان افکنده و ملغی اعلام کند؛ علی رضی الله عنه مردم را در مناسک این گونه ندا می‌کرد:

«ای مردم! جز انسان مؤمن، کسی دیگر به بهشت داخل نمی‌شود.

بعد از این، هیچ کس نباید در خانه کعبه برهنه طواف کند.

بعد از گذشت این سال، دیگر مسلمان و کافر نباید با هم در بیت الحرام گرد آیند.

هرکس که میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانی است، پیمان‌ش تا به پایان رسیدن مدت‌ش دارای اعتبار است و هرکس که با ایشان پیمانی ندارد، بداند که مهلت وی فقط چهار ماه است و بس».

از عثمان رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: صلی الله علیه و آله سوره «انفال» از اوایل سوره‌های نازل شده در مدینه و سوره «برائت» از آخرین سوره‌های نازل شده در آن است و از آنجا که داستان «برائت» شبیه داستان «انفال» بود، من چنین پنداشتم که «برائت» جزء «انفال» است، از طرفی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند در حالی که برای ما بیان نکرده

بودند که «برائه» جزء «انفال» است یا خیر، به همین جهت، من این دو سوره را به هم پیوسته ساخته و میان آنها (آیه فاصله دهنده) ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را نوشتم». باید دانست که اصحاب رضی الله عنهم بعد از امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز به وی اقتدا کرده و در آغاز آن ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را نوشتند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «از علی رضی الله عنه پرسیدم که چرا در آغاز سوره برائه ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ نوشته نشده؟ فرمود: زیرا ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ امان است و برائه حکم شمشیر و ملغی کردن پیمانها را فرود آورد لذا در آن، امانی نیست». بدین جهت، «برائه» و «عذاب» از نام‌های مشهور این سوره است و برای آن چندین نام دیگر نیز روایت شده است چنان‌که نسفی نامهای آن را چنین نقل می‌کند: «برائه، توبه، مقشقه (بیزاری کننده از نفاق)، مبعثره (افشاکننده رازهای منافقان)، مشرده (برهم زننده منافقان و مشرکان)، مخزیه (خوارکننده منافقان و مشرکان)، فاضحه (رسواگر منافقان و مشرکان)، مثیره، حافره، منکله و مدممه - که در معنی شبیه هم‌اند - یعنی تارومار کننده کفار و منافقان».

علما در روشنی آیات این سوره گفته‌اند: اهل کتاب، در میان سه انتخاب زیرقرار دارند:

۱- پذیرفتن اسلام.

۲- تن دادن به جنگ.

۳- قبول جزیه.

اما مشرکان عرب - به اجماع علما - دو انتخاب بیشتر پیش رو ندارند: پذیرفتن اسلام، یا کشته شدن. ولی فقها در غیر مشرکان عرب اختلاف نظر دارند ولی در طول تاریخ، با غیر از مشرکان عرب - از جمله با مجوس - مانند اهل کتاب رفتار شده، یعنی از آنان جزیه نیز پذیرفته شده. شایان ذکر است که جزیه، رمز گردن نهادن به سلطه اسلام و مسلمانان است.

البته آیات نخست این سوره، از اعلام برائت و جنگ علیه مشرکان و اهل کتاب سخن می‌گوید.

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبة: ۱].

«این» آیات «اعلام برائتی است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با آنان عهد بسته بودید» عهد: عقد و پیمانی است که با سوگند محکم ساخته شده باشد. خدای عَلَّمَ به مسلمانان خبر می‌دهد که او و پیامبرش به سبب پیمان شکنی‌هایی که از سوی کفار روی داده است، از این معاهدات اعلام برائت و بی‌زاری می‌کنند بنابراین، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمان‌های آنان را بی‌اعتبار اعلام کنند. در یک نگاه کلی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیت، وضعیت مشرکان در قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود:

یا این که آنها با مسلمانان پیمانی داشتند، یا پیمانی نداشتند و کسانی که با مسلمانان پیمانی داشتند؛ یا پیمان‌شان مدت معینی داشت یا نداشت و کسانی که پیمان‌شان مدت معینی داشت، یا این مدت کمتر از چهار ماه بود، یا بیشتر از آن و کسانی که پیمان‌شان بیشتر از چهارماه وقت داشت، یا صاحبان آن به تعهدات خود وفادار بودند یا خیر.

بنابر این، اعلام شد که:

۱- کسانی که نیت خیانت و پیمان شکنی علیه مسلمانان دارند، حکم‌شان این است که پیمان‌شان لغو و بی‌اعتبار اعلام شود (این حکم در سوره انفال گذشت).

۲- کسانی که به تعهدات خود وفادارند و پیمان‌شان بیشتر از چهار ماه وقت دارد، باید به پیمان با آنان وفا کرد.

۳- کسانی که پیمانی مطلق از قید زمان دارند، یا پیمان‌شان کمتر از چهار ماه وقت دارد، باید به آنان چهار ماه فرصت داد - چنان که در آیه بعد می‌خوانیم - و بعد از آن، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار اعتبار نیست.

۴- مشرکانی که پیمانی با مسلمانان ندارند، حکم آنان در مقدمه این سوره بیان شد.

﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي

الْكَافِرِينَ﴾ [التوبة: ۲].

«پس ای مشرکان! چهارماه دیگر در زمین بگردید» یعنی: خدای سبحان بعد از بی‌اعتبار اعلام کردن پیمان مشرکان، به آنان مجال داد که چهارماه دیگر به‌طور آزادانه و با امنیت کامل در زمین سیر کنند و به هر جایی که می‌خواهند بروند و برای جنگ

آماده شوند ولی بعد از این مدت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هر جایی که یافته شوند، کشته می‌شوند. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که آغاز این مدت، روز حج اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع‌الآخر سال دهم هجری بود. «و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را عاجز گردانید» یعنی: بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می‌یابد، توبه‌کار شود و بدانید که از خداوند ﷻ گریزی ندارید و نمی‌توانید او را به ستوه آورید «و بدانید که خدا رسوا کننده کافران است» یعنی: خوار و خردکننده آنان است، در دنیا؛ باکشتن و به اسارت درآوردن و در آخرت؛ با عذاب نمودن کسانی که بر کفر پای می‌فشارند.

﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳﴾﴾ [التوبة: ۳].

«و اذانی است» اذان: یعنی: اعلام و اعلان عامی است «از جانب الله و رسول او برای مردم» یعنی: برای کافه مردم، بدون اختصاص قوم و گروهی «در روز حج اکبر» که این روز، در مذهب مالک روز عید اضحی و در مذهب احناف و شافعی، روز عرفه است. توصیف آن به «اکبر» به این دلیل است که مردم همه در این روز، گرد هم می‌آیند چراکه معظم افعال حج در آن انجام می‌شود، یا بدان سبب که عمره «حج اصغر» نامیده شده، این مناسک، «حج اکبر» نامیده می‌شود. دلیل تعیین این وقت خاص برای ابلاغ این اعلامیه، این است که اعلام آن در این روز؛ چنان عام، آشکار و فراگیر می‌باشد که بعد از آن، تهمت پیمان‌شکنی به هیچ وجه به مسلمانان نمی‌چسبد، از سوی دیگر، رسیدن آن به تمام مردم در این روز، تضمین شده است.

متن این اعلامیه این است: «که خدا از مشرکان بیزار است» یعنی: بی‌گمان او از مشرکان پیمان‌شکن براءت می‌جوید «و رسول او نیز» قطعا از آنان بیزار است. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیه اول، از ثبوت «براءت» و بیزاری از مشرکان خبر داد و در این آیه، آن را اعلام می‌دارد. البته ثبوت «براءت» در آیه اول، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند، اما اعلام براءت در اینجا، عام است در مورد تمام مشرکان. «پس اگر توبه کردید» از کفر، «آن» توبه «برای شما بهتر است» از استمرارتان در آن «و اگر روی



بگردانید» و بر کفر خویش باقی بمانید «پس بدانید که شما درمانده کننده خداوند نیستید» یعنی: از وی گریزنده نیستید بلکه او دریابنده شماست لذا شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند «وکافران را از عذاب دردناک خبر ده» به عنوان جزایی بر کفرشان.

﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَيْتُمَا إِلَيْهِمْ وَعَهَّدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۴].

«مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از تعهدات خود را نسبت به شما فروگذار نکرده‌اند» و از جانب‌شان هیچ فروگذاشتی در تعهدات‌شان - ولو ناچیز - روی نداده است، به این معنی که عهد شما را نقض نکرده‌اند «و هیچ کس» از دشمنانتان «را علیه شما پشتیبانی نکرده‌اند پس پیمان آنان را تمام کنید» یعنی: به عهد خود با آنان به طور تام و کامل پایبند باشید «تا مدت‌شان» یعنی: تا همان مدتی که با آنان عهد بسته‌اید، هر چند بیشتر از چهار ماه باشد «چرا که خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد» یعنی: کسانی را که از او در محرماتش پروا می‌دارند و بنابراین، به عهد خویش وفا می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته و کسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان به پیامبرش اجازه داد تا با کسانی که پیمان شکنی کرده‌اند، پیمان شکنی کند و دستور داد که به عهد خود با کسانی که پیمان شکنی نکرده‌اند تا به سر رسیدن مدت آن وفا نماید.

ملاحظه می‌کنیم که این آیه، امر به گردش در مدت چهار ماه را که در آیه (۲) آمده است، در مورد این گروه استثنا کرد و در موردشان مجال را از آن فراتر برد.

﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۵].

«پس چون ماههای حرام سپری شد» یعنی: همان چهارماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده‌ایم؛ «مشرکان را هر جا که یافتید بکشید» یعنی: در هر مکانی که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتل‌شان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند ﷻ در جنگ با کفار مشروع گردانیده است «و آنان را بگیرید» یعنی: آنان را به اسارت بگیرید زیرا کسی که از آنان دستگیر می‌شود، اسیر است «و آنان را به حصر درآورید» حصر: باز

داشتن‌شان از تصرف در بلاد مسلمانان جز به اجازه خود آنهاست «و برای آنان در هر مرصدی بنشینید» مرصد: کمین‌گاهی است که دشمن از آن مورد ترصد قرار می‌گیرد. یعنی: برای آنان در مواضعی بنشینید که از آن مواضع، آنان را مراقبت و ترصد کنید. این آیه کریمه که متضمن دستور کشتن مشرکان بعد از به‌سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همه مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنت نبوی استثنای‌شان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیرمحارب شناخته می‌شوند و اهل کتابی که جزیه می‌پردازند.

همچنین این آیه، هر آیه دیگری را که در آن مؤمنان به روی‌گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته‌اند، منسوخ می‌کند زیرا این آیه اعلام می‌دارد که دیگر دوره صبر و شکیبایی در برخورد با مشرکان به پایان آمده است، به همین دلیل، این آیه کریمه را «آیه سیف» نامیده‌اند. از ابن عمر رضی الله عنهما در حدیث شریف متواتر روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مأمور شده‌ام که با مردم<sup>۱</sup> بجنگم تا آن که گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و چون این گونه کردند، خون‌ها و اموال‌شان از جانب من در پناه است مگر به حق اسلام و حساب کارشان با خداست». چنان که حق تعالی می‌فرماید: «پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه را بر آنان گشاده گردانید» یعنی: آنان را به حال خود وا گذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره‌شان درآورید و نه آنان را بکشید «زیرا خدا آمرزنده مهربان است» آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام - از کفر و خیانت - مرتکب گشته‌اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدن‌شان برمی‌دارد.

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾﴾ [التوبة: ۶].

«و اگر کسی از مشرکان» غیر معاهد بعد از گذشت چهار ماه نزد تو آمد و «از تو پناه خواست» یعنی: از تو امان خواست «به او پناه بده» یعنی: پناه او باش و از او حمایت کن «تا کلام خدا را بشنود» از تو و چنان که باید، در آن تدبیر کند و برحقیقت دعوت

۱- مراد از مردم در این حدیث شریف، به اجماع علما مشرکان عرب‌اند.

واقف شود «سپس او را به جای امنش برسان» یعنی: اگر بعد از شنیدن کلام خدا ﷻ، مسلمان نشد، او را به سرزمینی که در آن ایمن است برسان و بعد از آن که او را به مأمنش رساندی، برایت جایز است تا با وی بجنگی زیرا در آن هنگام، او دیگر از جوار پناه) تو خارج شده و به مأمن خویش رسیده است. این آیه دلیل بر آن است که: مستأمن نباید مورد آزار قرار گیرد و باید به او امکان بازگشت به کشورش داده شود. «این» فرمان پناه دادن به آنان «از آن است که آنان قومی نادانند» یعنی: آنان از علم نفاعی که وسیله تمییز خیر از شر است، بی بهره‌اند لذا امان دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده‌ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.

آیه کریمه مفید عام بودن حکم امان برای اهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است - چنانچه این امان از امام (زامدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البته احناف بر این امر تصریح کرده‌اند که: مستأمن حق اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و می‌تواند فقط به مدت چهار ماه - برای ضرورتی - در دار اسلام اقامت گزیند پس بر امام (زامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور اسلامی دستور دهد و به او اعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدت یک سال به اقامت در کشور اسلامی ادامه داد، او بعد از این مدت، به یک شهروند ذمی تبدیل می‌شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرر است و باید آن را بپردازد.

﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۷].

«چگونه برای مشرکان نزد خدا و نزد فرستاده او عهده‌ای تواند بود» یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد خداوند ﷻ و نزد رسولش داشته باشند، حال آن‌که اعداء شما هستند و غدر و خیانت را برای شما پنهان داشته و در پی فرصتی هستند تا عهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث نفس هم نکنید «مگر در مورد کسانی که با آنان کنار مسجدالحرام عهد بسته بودید» و آن عهد را نشکستند «پس مادام که با شما بر سر عهد پایدارند شما نیز با آنان پایدار باشید» یعنی: با آنان نجنگید. مراد:

پیمان صلح حدیبیه است که یک سال قبل از نزول این سوره، در میان پیامبر اکرم ﷺ و مشرکان منعقد گردید. به قولی: مراد از آن قوم پایدار بر عهد خود: قوم «بنی کنانه» بودند.

باید دانست که رسول خدا ﷺ و مسلمانان، بر اساس فرمان الهی، در عهد خود با قریش و مردم مکه استوار باقی ماندند و بر مبنای معاهده حدیبیه، از ذی القعدة سال ششم هجری تا سال هشتم هجری، متارکه میان قریش و مسلمانان استمرار داشت تا آن که قریش عهد خود را شکسته و قبیله بنی بکر را که هم پیمان شان بودند بر قبیله خزاعه که هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند، یاری دادند، در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ به جنگ با آنان مصمم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح کردند «هرآینه خداوند متقیان را دوست می‌دارد» اشاره است به این که وفا به عهد و پایداری و استواری بر آن، از اعمال متقیان است.

﴿كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾ [التوبة: ۸].

«چگونه برای آنان» یعنی: برای مشرکان «عهدی است، با این که اگر بر شما دست یابند» و غلبه پیدا کنند «در باب شما نگاه نمی‌دارند» یعنی: در حق شما مراعات نمی‌کنند «الی را» ال: قرابت و خویشاوندی است «و نه ذمه‌ای را» ذمه: عهد و پیمان است «شما را با زبانشان راضی می‌کنند» با مجامله و خوشگویی، برای این که دل‌هایشان را به دست آورند و شما را راضی نگه دارند «حال آن که دل‌هایشان از آن ابا دارد» و برخلاف آن می‌تپد زیرا دل‌هایشان پر از کینه و بغض علیه شماست، دل‌هایشان دوست‌دار چیزی است که زیان و نقص شما در آن نهفته است «و بیشترین آنان فاسقند» فسق‌شان عبارت است از: تمرد و بی‌باکی در کفر، جسارت بر نافرمانی و بیرون شدن از دایره حق با پیمان شکنی و عدم رعایت معاهدات.

﴿اشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [التوبة: ۹].

«آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند» یعنی: آیات قرآن را که از جمله آن، آیات متضمن دستور وفا به عهد است، به بهای اندک و پستی که همانا بهره‌های فانی مورد نظر آنهاست، فروختند «و از راه الله باز داشتند» خود از حق‌روی برتافتند و غیر خویش

از مردم را نیز از راه حق بازداشتند «به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می دادند» یعنی: این کارکردشان چه بد و ناشایست بود.

﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾ [التوبة: ۱۰].

«درباره هیچ مؤمنی» اعم از یاران رسول خدا ﷺ، یا غیر ایشان «هیچ ال» یعنی: پیوند خویشاوندی «و ذمه ای» یعنی: پیمانی «را رعایت نمی کنند» یعنی: نزد آنان مطلقاً و به هیچ وجه، مراعات هیچ حقی از حقوق مؤمنان مطرح نیست. به این ترتیب در آیه (۸) عدم رعایت حق از سوی آنان را در خصوص اصحاب رسول خدا ﷺ ذکر کرد و در اینجا در مورد همه مؤمنان به طور عام بیان فرمود «و آنان همان تجاوزکارانند» یعنی: آنان با پیمان شکنی، از حد حلال به سوی حرام تجاوز کرده اند. یا در شر و تمرد به منتهای آن رسیده اند. پس کسانی که دارای وضع و حالی این چنین باشند، چگونه شایسته برخورداری از امنیت هستند و چگونه می توان از جنگ با آنها دست برداشت؟

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَفُضِّلَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۱۱].

«پس اگر توبه کردند» از شرک و به احکام اسلام گردن نهاده پرستش لات و منات و عزی را فرو گذاشتند و به وحدانیت خدا ﷻ و رسالت رسول بر حق وی ﷺ گواهی دادند «و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، در این صورت، آنان برادران شما در دین» و مسلمانانی همانند شما «هستند» بنابراین، جنگیدن با آنان برای شما جایز نیست. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «این آیه کریمه جنگیدن با اهل نماز، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است». «و ما آیات خود را برای گروهی که می دانند، به روشنی بیان می داریم» پس باید در آیات ما تأمل کنند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جنگ با بازدارندگان زکات به این آیه کریمه و امثال آن از آیات تکیه کرد. در عصر ما نیز بسیاری از مسلمانان، زکات نمی پردازند، آیا اگر امروز هم ابوبکری در میان ما بود؛ اینان آسوده خاطر بودند؟!!

﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾ [التوبة: ۱۲].

«ولی اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند» یعنی: اگر پیمانهایی را که با مسلمانان بسته اند و آن پیمانها را با سوگند استوار کرده اند، شکستند و به علاوه

آن «به شما در دینتان طعنه زدند» یعنی: پیمان شکنی را با طعنه زدن به دین اسلام و دشنام گویی به آن همراه کردند «پس با ائمه کفر» یعنی: با سران و پیشوایان آن «بجنگید» تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهم‌تر است لذا این بدان معنی نیست که کفار دیگر، کشته نمی‌شوند «چرا که برای آنان سوگندی نیست» یعنی: سوگندهای کافران هرچند در صورت سوگند است، اما در حقیقت سوگند نیست تا آنان به خاطر آن سزاوار مصون ماندن خون و مال‌شان باشند. آری! با آنان بجنگید «باشد که بازایستند» از کفر و پیمان شکنی و طعنه زدن به اسلام لذا به هوش باشید که برای باز داشتن‌شان از فساد، هیچ راهی جز جنگ وجود ندارد.

﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾﴾ [التوبة: ۱۳].

«آیا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که رسول خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟» این خطاب به‌منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقق آن است زیرا کسانی که پیمان را بشکنند و پیامبر ﷺ را از مکه اخراج کنند و خود آغازگر جنگ هم باشند، مسلماً سزاوار آنند که با آنان پیکار شود و هرکس از جنگیدن با آنان کوتاهی ورزد، بی‌گمان شایسته توبیخ است «آیا از آنان می‌ترسید؟» یعنی: می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای ناخوش آیند برسد و به‌همین علت جنگ با آنان را فرومی‌گذارید؟ «خدا سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید» زیرا زیان‌رسان و نفع‌رسان حقیقی فقط اوست پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است، از نشانه‌های خداترسی شماسست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر خدا ﷻ نترسید.

﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۴﴾ وَيَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۵﴾﴾ [التوبة: ۱۴-۱۵].

«با آنان بجنگید، خداوند آنان را به‌دست شما عذاب می‌کند و رسوایشان می‌سازد و شما را بر آنان پیروز می‌گرداند و سینه‌های گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد» لذا بر جنگ شما با مشرکان، فواید و آثار مثبت بسیاری مترتب است، از جمله:

- ۱- عذاب نمودن کفار به دست مؤمنان؛ با کشتن و اسیر کردن آنان.
- ۲- رسوا ساختن آنان، که این رسوا ساختن یا با اسارت آنها به دست مؤمنان است، یا با ذلت و پستی‌ای که بر آنان فرود می‌آید.
- ۳- پیروز ساختن و مسلط کردن مسلمانان بر آنان.
- ۴- شفا بخشیدن و خنک گردانیدن دلها و سینه‌های قوم مؤمنی که خود شاهد و حاضر عرصه جنگ نبوده‌اند. و بنابر روایات؛ این قوم، قبیله «خزاعه» هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند که حق تعالی سینه‌هایشان را از سرکوب قبیله «بنی‌بکر» تشفی داد و آنان را به شکست‌شان دلشاد کرد. «و خشم و خروش دل‌هایشان را ببرد» یعنی: خدای سبحان با جنگ، خشم و غیظ دل‌های مؤمنان را که به سبب پیمان‌شکنی کفار سخت برافروخته بودند، برطرف می‌کند. باید یادآور شد که این وعده‌ها همه تحقق یافت و این معجزه قرآن کریم است «و خدا توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد» چنان‌که توبه کسانی از مردم مکه را که در روز فتح مکه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلام‌شان نیک به سامان شد، پذیرفت. این هم خبری است که قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان و توبه آنان می‌دهد و این خبر نیز به تحقق پیوست «و خدا دانای حکیم است» به رویدادهای آینده دانا و در قبول توبه از توبه‌کاران صاحب حکمت است.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۶].

بعد از اعلام بیزاری از مشرکان، اعلام فرضیت جنگ و بیان حکمت و ضرورت آن، اینک سیاق قرآنی به تصحیح دیدگاه و جهان‌بینی مؤمنان می‌پردازد: «آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید» بی آن‌که در اموری مورد ابتلا و آزمایش قرار بگیرید که مؤمن و منافق با آن امور از یک‌دیگر متمایز ساخته می‌شوند «در حالی که خداوند تا هنوز کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند، متمایز نگردانیده است؟» یعنی: چنین نپندارید که به حال خود واگذاشته می‌شوید، با آن‌که خداوند ﷻ هنوز کسانی را که در جهادشان مخلص‌اند از غیر مخلصان متمایز نگردانیده است «و» کسانی را نیز که «جز خدا و پیامبر و مؤمنان هیچ دوست پنهانی نگرفته‌اند» از مشرکان متمایز نساخته است؟

ولیکه: محرم اسرار و دوست پنهانی است. حاصل معنی این است: خداوند ﷻ حتماً گروه مجاهد باصلابت و سازش ناپذیر را از کسانی که جز خدا، رسولش و مؤمنان، برای خود از مشرکان هم‌راز و دوست پنهانی گرفته‌اند و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاه‌شان کرده‌اند، متمایز می‌گرداند «و خداوند به کار و کردار شما» اعم از خیر و شر «آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿١٧﴾﴾ [التوبة: ۱۷].

«مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند» یعنی: برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطل‌شان مورد بهره‌برداری قرار داده و به امر آبادانی و خدمت مساجد بپردازند. به قولی: مراد این آیه، مخصوصاً مسجدالحرام است «درحالی‌که به کفر خویش شهادت می‌دهند» با انجام دادن عملی کفر؛ چون نصب بتان، گرفتن آنها به خدایی و تقدیم عبادت و نیایش برای آنها پس چگونه می‌توان میان چنین اعمالی با آباد ساختن مساجد که فقط از شأن مؤمنان است، جمع کرد؟ به قولی: مراد از گواهی دادن آنها بر کفر، این قول آنان است در طواف خویش: «لیبک لا شریک لک إلا شریکا هو لک تملکه و ما ملک». «پروردگارا! به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست، جز شریکی که از خود توست و تو مالک آن شریک هستی و مالک آنچه که او دارد!» «آنانند که اعمال‌شان» که بدان افتخار می‌کردند و می‌پنداشتند که اعمال خیری است «تباه شده» و از جمله، آباد سازی مساجد. یعنی این اعمال‌شان باطل شده و هیچ اثری برای آن باقی نمانده «و خود در آتش جاودانند».

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾﴾ [التوبة: ۱۸].

«مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند» به آباد ساختن معنوی و حسی «که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و نماز برپاداشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند» و شکی نیست که تنها انسان مؤمن، این اعمال شایسته را - چنان‌که پروردگار متعال بدان فرمان داده - انجام می‌دهد بنابراین، فقط مؤمن یکتاپرست سزاوار آباد ساختن مساجد است نه کسی که از این اوصاف تهی باشد. مراد از این‌که ایشان جز خدا ﷻ از هیچ کس دیگر نترسیده‌اند، این است که: ایشان از بتی، یا بشری، یا خدای پنداری‌ای یا از غیر آنها در باب دین



نترسیده‌اند، به این معنی که چنان نبوده تا به سبب ترس از آن امر غیر خدایی، رضای غیر خدا ﷻ را بر رضای وی برگزینند، در غیر آن؛ ترس از چیزهای ترسناک یک امر طبعی است که انسان قادر به نگهداری خود از آن نمی‌باشد «پس امید است که این گروه از راه یافتگان باشند» هرگاه راهیابی و هدایت این مؤمنان یکتاپرست، فقط در حد امید و توقع باشد، چگونه خواهد بود حال کفاری که به هیچ‌یک از این صفات موصوف نیستند! این کثیر می‌گوید: هر «عسی: امید است» در قرآن کریم که مربوط به خداوند ﷻ باشد، حق و ثابت است و یقیناً تحقق یافتنی است. به قولی: امید در این آیه راجع به بندگان است، یعنی: آنها باید به راه یافته بودن خود امیدوار باشند.

﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [التوبة: ۱۹].

«آیا آب دادن به حاجیان و آبادکردن مسجدالحرام را همانند عمل کسی قرار داده‌اید که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟ نه! این دو نزد خدا یکسان نیستند» یعنی: این گروه کافر آب‌دهنده به حجاج و آبادکننده مسجدالحرام، با آن گروه مؤمن به خدا ﷻ و روز آخرت و جهادگر در راه وی، برابر نیستند پس چگونه ادعا می‌کنند که از نظر عمل و جایگاه، بر مؤمنان بهتری و برتری دارند؟ «و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند» آنان را ستمگر نامید، چرا که آبادکردن مسجدالحرام هیچ سودی به حال‌شان ندارد.

سپس گروه برتر را معرفی نموده، می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ [التوبة: ۲۰].

«کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جان‌هایشان جهاد کرده‌اند» یعنی: جمع‌کنندگان میان ایمان و هجرت و جهاد با مال و جان «نزد خدا مقامی والاتر دارند» و به دریافت خیری که نزد خداوند متعال است، نسبت به گروه مشرکی که به اعمال تباه‌شده خویش افتخار می‌کنند، سزاوارترند «و آن گروه» موصوف به اوصاف یاد شده «ایشان همان رستگارانند» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به رستگاری در نزد خداوند ﷻ، نه غیر آنان از اهل شرک، هرچند که آن گروه مشرک به حاجیان آب بدهند و کعبه و مسجدالحرام را آباد کنند.

﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾ [التوبة: ۲۱-۲۲].  
 ﴿أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [التوبة: ۲۱-۲۲].

«پروردگارشان آنان را» یعنی: آن گروه مؤمن مجاهد را «به رحمتی از جانب خود و به خشنودی و به باغهایی که در آنها نعمت‌های دائم و پایدار دارند، مژده می‌دهد» و اینها نعمت‌هایی است که از توصیف توصیف‌گران و تصور تصورکنندگان خارج است. نعیم مقیم: نعمت‌های دائم و پایداری که هیچ‌گاه از صاحب خود جدا نمی‌شود. «جاودانند در آن به‌طور ابد، بی‌گمان خداست که نزد او پاداشی بزرگ است» و این که این پاداش هرگز انقطاعی ندارد، نشانه عظمت آن است.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: «چون پدرم عباس رضی الله عنه در روز بدر اسیر شد، در پاسخ به سرزنش مؤمنان گفت: اگر شما در اسلام و هجرت و جهاد بر ما پیشدستی کردید، ما هم از کسانی هستیم که مسجدالحرام را آباد کرده، حجاج را آب داده و اسیران را از بند رها می‌کردیم. پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ﴾. یعنی: اعمال کذایی شما، در دوران شرک بوده است و حق تعالی اعمال نیکی را که در دوران شرک انجام شده باشد، نمی‌پذیرد». در روایتی دیگر آمده است: «این علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود که حضرت عباس را به سختی توبیخ کرد و او را از حضور در جنگ علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قطع رحم به درستی سرزنش نمود».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [التوبة: ۲۳].

«ای مؤمنان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دادند، آنان را به دوستی نگیرید» این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفار است که تا روز قیامت باقی است «و هرکس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند» بر خود، بر مؤمنان و بر دین و شریعت خداوند متعال. حکم به ستمکار بودن آنان دلیل بر آن است که: دوستی با کفار، از بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین گناهان است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه و آیه بعد از آن، درباره سرزنش متخلفان از هجرت و برانگیختن مؤمنان بر ترک بلاد کفر نازل شد و مؤمنانی را که

پدران و برادران شان در کفر باقی مانده بودند، از موالات با آنان - که نوعی تأیید از آنان تلقی می‌شود - نهی کرد.

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾﴾

[التوبة: ۲۴].

«بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و عشیره شما» عشیره شخص، نزدیکان نسبی او هستند «و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتي که از کسادش بیمناکید» مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت وقت به خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به سبب مقاطعه کافران با مؤمنان است «و منزل‌هایی که می‌پسندید» یعنی: آنها را خوش داشته و بدانها بسیار مایلید و همیشه دست‌اندرکار رسیدگی به آنها و تجهیز اسباب و اثاثیه آنها هستید تا پیوسته دل‌پسند و زیبا باشند. آری! اگر این چیزها «نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی‌تر است» به‌طوری که با مشغول شدن به آنها از حق خداوند جَلَّ جَلَلُهُ و اجرای اوامر وی و هجرت و جهاد در راه وی غافل مانده‌اید «پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد» و عذاب و مجازاتی را که مقتضای مشیت وی است، محقق گرداند «و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند» زیرا کسانی که آنچه را ذکر شد، از خدا جَلَّ جَلَلُهُ و رسول وی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوست‌تر داشته و به جهاد در راه وی تمایل نداشته باشند، فاسق‌اند و سزاوار هدایت نمی‌باشند.

این آیه کریمه، انذار و هشدار بزرگی است برای کسانی که با پیش کشیدن عذرها و بهانه‌های واهی، از جهاد تخلف می‌کنند - که این گروه در عصر ما فراوانند! چه قدر غافل و از خود راضی‌اند مسلمانانی که از خداوند جَلَّ جَلَلُهُ طمع‌ها و انتظارات دورودرازی دارند، در حالی که خود سزاوار عذاب وی می‌باشند؟! پناه بر خدا از خشم و عذاب وی. در حدیث شریف آمده است: «آن‌گاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن به نسیه معامله کردید [معامله عینه] و آن‌گاه که دم‌های گاو را گرفتید (کنایه از حکومت ستم و جور است) و آن‌گاه که به کشاورزی راضی شده و جهاد در راه خدا جَلَّ جَلَلُهُ را ترک کردید، بی‌گمان خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر شما ذلتی را مسلط می‌گرداند که تا به دین خویش برنگردید، قطعاً آن را از شما دور نمی‌کند».

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْرِبِينَ ﴿۱۵﴾﴾ [التوبة: ۲۵].

«قطعا خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین» شما را یاری کرد. «حنین» وادی‌ای در میان مکه و طائف است «آن هنگام که بسیاری تعداد شما، شما را به شگفت آورده بود» اما در غزوات قبل از حنین، مسلمانان از نظر تعداد کم بودند لذا در آن غزوات، به بسیاری تعداد خویش شاد و شگفت زده نمی‌شدند «ولی آن بسیاری تعداد، به هیچ وجه چیزی را از شما دفع نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید» بر اثر ترس و بیمی که بر شما چیره شده بود «سپس درحالی که پشت به دشمن کرده بودید، برگشتید» یعنی: شکست خوردید.

در شوال سال هشتم هجری - بعد از فتح مکه - به رسول خدا ﷺ خبر رسید که قبایل «هوازن» و «ثقیف» به رهبری مالک بن عوف متحد شده و برای نبرد با ایشان آماده گردیده‌اند و هم‌اینک با زنان، فرزندان، گوسفندان و چهارپایانشان به میدان روی آورده‌اند. رسول خدا ﷺ با مسلمانان همراه‌شان که به (۱۲۰۰) مرد جنگی بالغ می‌شدند، به مقابله آنها شتافتند. در این هنگام گوینده‌ای از مسلمانان گفت: امروز از کمی تعداد خویش مغلوب نمی‌شویم! همان بود که مسلمانان شکست خوردند و تنها رسول اکرم ﷺ با گروه اندکی از مسلمانان که تعدادشان به حدود صد تن بالغ می‌شد - و ابوبکر، عمر، عباس عموی پیامبر ﷺ و ابوسفیان رضی الله عنه از آن جمله بودند - پایداری کردند، سپس مسلمانان فراری به ندای رسول اکرم ﷺ لبیک گفته به خود آمدند و از عقبه‌های فرار، به میدان کارزار بازگشتند و نهایتاً پیروزی و ظفر نصیب ایشان شد. یادآور می‌شویم که حنین آخرین غزوه بر ضد مسلمانان است که مسلمانان نهایتاً در آن پیروز شدند و مشرکان شکست خوردند. در این غزوه بود که رسول خدا ﷺ از مرد مشرکی به نام صفوان بن امیه، زره‌ها و سلاح‌هایی را به عاریت گرفتند.

امام ابوحنیفه رحمته الله علیه و امام شافعی رحمته الله علیه با استناد به این روایت گفته‌اند: اگر سلطه غالب، سلطه اسلام باشد، باکی نیست که از مشرکان علیه مشرکان یاری جسته شود، اما اگر حاکمیت شرک برتر بود، یاری جستن از مشرکان مکروه است.

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿۱۶﴾﴾ [التوبة: ۲۶].

«آن‌گاه خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد» یعنی: پس از شکست موقت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایه تسکین خاطر ایشان شد بر ایشان فرود آورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند و به رسول خدا ﷺ که پادارانه در میدان بودند، پیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم بر کسانی که فرار کردند اما مجدداً باز گشتند و جنگیدند - که اغلب آنها از انصار بودند - هر دو نازل نمود «و سپاه‌یانی فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید» که فرشتگان بودند «و کافران را عذاب کرد» با قتل و اسارت و از دست دادن اموال و فرزندان «و این است سزای کافران».

﴿ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۲۷].

«سپس خداوند بعد از این، توبه هرکس را بخواهد می‌پذیرد» یعنی: خداوند بعد از عذابی که بر کافران در حنین فرو فرستاد، بر کسانی که به سوی اسلام رو آوردند، توبه‌پذیر می‌شود چنان‌که قبول اسلام را بر بقیه قبیله هوازن الهام کرد و از آنان توبه‌پذیر گشت به طوری که بعد از گذشت بیست روز از واقعه حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول خدا ﷺ شتافتند «و خدا آمرزنده مهربان است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنِ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۲۸].

«ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس‌اند» مراد نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست لذا کافر ذاتاً نجس‌العین نیست زیرا خدای سبحان، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول خدا ﷺ در ظروف کفار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضو گرفتند و کفار را در مسجد خویش فرود آوردند. و این قول جمهور علماء است. ولی به قولی: کفار ذاتاً نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌کنند بنابراین، جسماً هم نجس‌اند «پس نباید که به مسجد الحرام نزدیک شوند» یعنی: کفار نباید به حرم مکی - از جمله به مسجد الحرام - وارد شوند، هرچند به منظور انجام دادن حج و عمره زیرا به آنان اجازه داده نمی‌شود که مطابق آیین‌های

شرکی خود، حج یا عمره بگزارند. اما درباره مساجد دیگر - بجز مسجدالحرام - باید گفت: اهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد، پاک و پاک‌کننده و نهی مشرکان از نزدیک شدن به مسجدالحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک رحمته است. ولی احناف، ورود به مساجد را - اعم از مسجدالحرام یا غیر آن - برای کفار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است. اما شافعی رحمته بر آن است که مشرکان باید - مخصوصا - از مسجدالحرام بازداشته شوند. «بعد از این سال» یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که ابوبکر رضی الله عنه طبق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امارت حجاج را برعهده داشت. پس برمبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد «و اگر از فقر بیمناکید پس به زودی خدا - اگر بخواهد - از فضل خود شما را توانگر خواهد ساخت» عکرمه می‌گوید: «خداوند متعال مسلمانان را با فرود آوردن پیاپی و فراوان باران، رویاندن سبزیجات، حاصلخیز کردن زمین‌ها، اسلام آوردن اعراب - که اسباب توانگری و وسایل مورد نیاز مؤمنان را به مکه حمل می‌کردند - و با اموال غنیمت و فیء و جزیه، توانگر ساخت». جمله (اگر بخواهد)، به مؤمنان می‌آموزد که همه امور را به مشیت خداوند متعال معلق سازند و همه امیدها را به او بر بندند «همانا خداوند داناست» به تمام امور، از جمله به مصالح بندگانش «حکیم» است در برآوردن آرزوها و در هر آنچه که حکم و اراده کند.

در بیان سبب نزول آمده است: چون مسلمانان، مشرکان را از ورود به حرم مکی و محل برگزاری مناسک منع کردند، از آنجا که همین مشرکان مواد غذایی و اموال تجارتي را به سوی حرم مکی می‌آوردند؛ شیطان ترس از فقر را در دل‌های مسلمانان انداخت و با خود گفتند: منبع درآمد ما که همین‌ها بودند، اکنون زندگی خود را از کدام منبع تأمین کنیم؟ همان بود که خدای عز و جل به ایشان وعده داد که از فضل خویش، توانگرشان خواهد ساخت - و سپاس او را که چنان کرد.

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹].

این آیه اتمام حجتی علیه اهل کتاب است زیرا اهل کتاب، حقیقت را به طور آشکار و هویدا در تورات و انجیل می‌دیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است.

«با کسانی از اهل کتاب کارزار کنید که به خدا ایمان نمی‌آورند» یعنی: خداوند ﷻ را به حق معرفتش نمی‌شناسند «و به روز آخرت نیز ایمان نمی‌آورند» این دو جمله، به بیان جرم‌شان از جنبه اعتقادی می‌پردازد «و آنچه را خدا و پیامبرش» در کتاب و سنت «حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند» این جمله، بیانگر فزون بودن جرم‌شان با مخالفت حکم شرع در اعمال است «و به دین حق گردن نمی‌نهند» که دین اسلام است. این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان، با انحراف و عناد و تکبر از تسلیم شدن به حق است. آری! با آنان بجنگید «تا آن‌که با کمال خواری به دست خود جزیه دهند» بی‌هیچ نکول و امتناعی. به قولی؛ معنی این است: تا آن‌گاه که به دست خود جزیه بدهند، بی آن‌که کسی دیگر را در پرداخت آن وکیل و نماینده خویش سازند. قید: (کمال خواری)، مفید آن است که ذمی باید جزیه را در حالی بدهد که خوار و ذلیل باشد به طوری که خودش شخصا - و نه از طریق نماینده‌ای - با کمال ذلت آن را حاضر کند و در حال پرداخت جزیه، خودش ایستاده و کسی که آن را از وی تحویل می‌گیرد، نشسته باشد. جزیه: مبلغی از مال است که پرداخت آن بر کفاری که به وی اجازه اقامت در دار اسلام داده می‌شود، به عنوان جزایی بر کفر وی، مقرر گشته است.

مذهب شافعی و احمدبن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثال‌شان - چون مجوس - گرفته نمی‌شود. اما ابوحنیفه بر آن است که از تمام عجم‌های غیر مسلمان - چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان - جزیه گرفته می‌شود ولی از اعراب جزیه گرفته نمی‌شود - مگر این‌که از اهل کتاب باشند - لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است. امام مالک بر آن است که گرفتن جزیه از تمام کفار - اعم از کتابی، مجوسی و بت‌پرست - جایز است.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، اولین فرمانی است که در قضیه جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن که جزیره العرب کاملاً در حوزه فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول خدا ﷺ به جنگ روم آماده شده و غزوه تبوک را تدارک می‌دیدند». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بر یهود و نصاری در سلام گفتن جلو نیفتید و چون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به

در پیش گرفتن تنگ‌ترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه شروطی را بر ذمیان اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرف خواری و نگوئساری آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر این کثیر نقل می‌کنیم:

«... در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی‌کنیم...»

آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدداً آباد نمی‌کنیم...»

دروازه کلیساهایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی‌بندیم و همیشه در آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می‌گذاریم. کسانی از مسلمانان را که از شهر ما می‌گذرند، سه روز پذیرایی نموده و ایشان را اطعام می‌کنیم.

در منازل، یا کلیساهای خود، جاسوسی را جای نمی‌دهیم...»

به فرزندانمان قرآن نمی‌آموزیم...»

هیچ یک از نزدیکانمان را از ورود به اسلام - چنانچه بخواهند به آن درآیند - باز نمی‌داریم.

به مسلمانان حرمت می‌گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند، جلو روی آنان بپا می‌خیزیم.

به مسلمانان در چیزی از لباس‌هایشان - اعم از کلاه و عمامه و نعلین و شکافتن فرق سر - خود را مشابه نمی‌گردانیم.

به زبان مسلمانان سخن نمی‌گوییم و القاب و کنیه‌های آنان را بر خود نمی‌گذاریم.

بر چهارپایان به‌طور برهنه - بدون زین - سوار می‌شویم.

بر گردن‌هایمان شمشیر نمی‌آویزیم و برای خود هیچ سلاحی بر نمی‌گیریم...»

موهای جلو سر خود را می‌چینیم تا از دور شناخته شویم و در هر جا که بودیم، به شیوه و سنت خودمان در لباس و شکل و شمایل پایبندیم.

بر کمرهایمان زنار می‌بندیم.

بر فراز کلیساهایمان صلیب نصب نمی‌کنیم... تا به آخر».

به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلت و خواری کفار و اوج اعتلا و عزت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اولین کسانی که قبل از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله جزیه پرداختند، اهالی شام بودند.



جا دارد تا ما مسلمانان، امروزه اندکی در حال و روز خویش تأمل کرده و بیندیشیم، مگر نه این است که حال و روز ما اکنون شبیه حال دیروز آنان شده است؟ و این نیست مگر به علت دوریمان از اصول اسلام، که فروگذاشتن جهاد، از جمله مهمترین مظاهر آن است.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [التوبة: ۳۰].

«و یهود گفتند: عزیر پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که عزیر رضی الله عنه تورات را برای آنان - بعد از آن که آن را فراموش کرده بودند - از حافظه خود املا کرد «و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می کند، به علاوه خود هم بدون پدر به دنیا آمده است «این سخن آنان است به دهانهایشان» یعنی: از آنجا که این سخن نه پشتوانه‌ای از بیان دارد و نه از منطق و برهان پس صرفاً یک ادعای میان تهی است که هیچ ارزشی ندارد و جز این که همین گونه از دهان‌هایشان خارج شده، مفید هیچ فایده در خور اعتباری نیست «به سخن قومی تشبه می جویند که پیش از این کافر شدند» زیرا نسبت پدر دادن به خدای سبحان، گمراهی نفرین شده قدیمی است که آن را در بسیاری از ادیان انحرافی قدیم می یابیم و از جمله، در میان پرستشگران بتان که می گفتند: لات، منات، عزی و فرشتگان دختران خدایند! «خدا آنان را بکشد» این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود می شوند؛ زیرا کسی که خدا عز وجله او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. آری! خدا آنان را بکشد؛ «چگونه بازگردانده می شوند؟» یعنی: چگونه بعد از آن که برای شان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می روند؟!.

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [التوبة: ۳۱].

«اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند» زیرا آنچه را که دانشمندان و راهبان شان برای شان حلال می کردند، حلال می شمردند و آنچه را که بر آنان حرام می ساختند، حرام می شمردند و در امر و نهی هایی که با احکام خداوند عز وجله

مخالف بود، از آنان اطاعت می‌کردند. بدین‌گونه بود که آنچه را در کتاب‌های حق تعالی بود، نسخ کرده و از اعتبار ساقط کردند پس در حقیقت، به‌منزله کسانی شدند که برای خویش خدایانی غیر از خدای یگانه گرفته‌اند زیرا از علما و راهبان‌شان چنان اطاعت کردند که از خدایان اطاعت می‌شود «و» همچنان، نصاری «مسیح پسر مریم را» به خدایی گرفتند و او را معبود خویش قرار دادند. این تعبیر اشاره به آن دارد که یهود نیز «عزیر» را معبود خویش گرفته‌اند. امروزه در کشورهای اسلامی نیز بسیاری از احزاب و مؤسسات و بسیاری از رهبران و حاکمان، نقش معبود را در جامعه ایفا می‌کنند و خود را برای مردم به منزله بت قرار داده‌اند - پناه بر خدا «با این‌که مأمور نبودند جز این‌که خدای یگانه را بپرستند» یعنی: دانشمندان و راهبان و عیسی و عزیر، جز به عبادت خداوند یگانه مأمور نبودند پس چگونه می‌توانند خودشان خدا باشند؟ و چگونه پیروان آنها حق دارند آنها را به خدایی بگیرند؟ «معبودی جز او نیست، منزه است او از آنچه با او شریک می‌گردانند» یعنی: باری تعالی از این‌که با وی در طاعت و عبادتش شریک آورند، پاک و منزه است.

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۳۲].

«می‌خواهند» این گروه اهل کتاب که «نور الله را با دهانهایشان خاموش کنند» نوع دیگری از گمراهی اهل کتاب، تلاشهای بی‌ثمرشان در جهت از بین بردن حق با سخنان باطل و مجادلات مردود و بی‌پایه است پس آنها در مثل به کسی می‌مانند که می‌خواهد نوری را که در همه افقها پرتو گسترده، خاموش کند، آنها هم با فوت کردنش لذا او چه قدر باید دیوانه و احمق باشد؟! «و الله نمی‌گذارد، مگر آن‌که نور خود را» یعنی: دین استوار و شریعت نورانی خود را «کامل کند، هر چند کافران ناخوش شوند» زیرا آنان خواسته‌ای دارند و خداوند ﷻ خواسته‌ای و البته این خواسته خداوند ﷻ است که نافذ و جاری است.

آری! هرکس تاریخ مبارزات اهل کتاب علیه مسلمانان را بررسی نموده و فقط این امر را مورد توجه قرار دهد که مؤسسات «تبشیری» وابسته به بنیاد گرایان مسیحی، چه مقدار سرمایه‌های هنگفتی را علیه اسلام به مصرف می‌رسانند؛ آن‌گاه، بقا و گسترش اسلام را مورد تأمل قرار دهد، بی‌شک معنی آیه را بهتر درک می‌کند.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳].

«هم اوست که پیامبر خود» محمد ﷺ «را با هدایت فرستاد» یعنی: با برهانها و معجزات و احکامی که آنها را برای بندگانش مشروع کرده است و مردم را به وسیله آنها هدایت می‌کند «و» هم اوست که پیامبر خود را با «دین حق» که اسلام است فرستاد، اسلامی که ممثل عقیده حق و معرف توحید خالص است و از صرف عبادت برای هر گونه مخلوقی، عاری و منزه می‌باشد «تا آن را» یعنی: تاپیامبرش، یا دین حق را به وسیله حجتها و برهانهایی که اسلام دربرگیرنده آن است «بر همه ادیان پیروز گرداند» و سپاس خدای ﷻ را که این وعده هم روی داد «هرچند مشرکان خوش نداشته باشند» این پیروزی و غلبه را ولی به کوری چشم همه آنها، اسلام همیشه غالب و پیروز است. در حدیث شریف آمده است: «إن الله زوى لى الأرض مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملك أمتى ما زوى لى منها». «خدای اَلْزَمین را با مشارق و مغارب آن برای من در هم پیچید (به طوری که همه این گستره را دیدم) و به زودی فرمانروایی اتمم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد، خواهد رسید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [التوبة: ۳۴].

«ای مسلمانان! در حقیقت، بسیاری از دانشمندان و راهبان اهل کتاب، اموال مردم را به ناروا می‌خورند» یعنی: بسیاری از سردمدارانی که یهود و نصاری آنان را به خدایی گرفته‌اند، مال حرام - همچون رشوه - را می‌خورند. احبار: علمای یهود و رهبان: زاهدان نصاری اند. سفیان بن عیینه می‌گوید: «هر کس از علمای ما که فاسد شود، در او مشابهتی به یهود است و هر کس از عباد و زهاد ما که فاسد شود، در او مشابهتی به نصاری است». «و» همچنان آن احبار و رهبان «آنها را از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: مردم را از رفتن به راهی که به رضا و قرب حق تعالی می‌انجامد - که همانا دین اسلام است - باز می‌دارند «و کسانی که طلا و نقره را کنز می‌کنند» یعنی: کسانی که زکات اموال خود را نمی‌پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود، کنز نیست، هرچند هم بسیار باشد - که قول راجح در تفسیر (کنز) همین است. کنز: هر چیزی است که بر روی

هم جمع آوری و ذخیره و گنج شود. «و آن را» یعنی: آن گنجها و اموال را «در راه الله خرج نمی کنند پس این گروه را به عذابی دردناک بشارت بده» مراد از آنان: یا همان احبار و راهبان اهل کتابند - که مسلمانان دارای این صفت، نیز شامل این حکم می شوند - یا این که مراد مسلمانان گردآورنده اموال و انفاق نکننده آند که از باب تغلیظ و توییح، با احبار حرام خوار اهل کتاب یکجا ذکر شده اند. بشارت دادن آنان به عذاب، از باب استهزا و تحقیر آنهاست.

﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ [التوبة: ۳۵].

«روزی که آن گنجینه ها را در آتش دوزخ بگدازند» یعنی: روزی که آتش دوزخ را با حرارت و دمای شدیدی که دارد، با آن اموال و گنجها برافروزند «و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند» این اعضا به سبب آن به یادآوری مخصوص شد که آن ممسکان چون فقیری را می دیدند، روترش می کردند و چون در مجلسی با فقیری روبرو می شدند، از او رو برتافته و با پشت کردن و پهلو گرداندن به او، تحقیرش می کردند. یا معنی این است: این عذاب بر هر چهار سوی بدن شان شعله ور است «این است آنچه برای خود ذخیره نهادید» یعنی: از باب استهزا و توییح به آنها گفته می شود: این همان اموالی است که آن را اندوخته اید تا از آن سود بگیرید، این است سود آن؛ «پس آنچه را ذخیره می کردید، بچشید» یعنی: کیفر و فرجام بد آن را بچشید. ابن عمر رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه فرمود: «مفاد این آیه ناظر بر مال اندوزی قبل از فرضیت زکات است و چون زکات فرض شد، خدای عز و جل آن را پاک کننده اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به این که شمار آن را بدانم و زکات آن را بدهم و در آن به طاعت خدا عز و جل عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الثَّبَاتَ فِي الْأَمْرِ وَالْعَزِيمَةَ عَلَى الرَّشْدِ، وَأَسْأَلُكَ شُكْرَ نِعْمَتِكَ، وَأَسْأَلُكَ حَسْنَ عِبَادَتِكَ، وَأَسْأَلُكَ قَلْبًا سَلِيمًا، وَأَسْأَلُكَ لِسَانًا صَادِقًا، وَأَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا تَعْلَمُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا تَعْلَمُ، وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا تَعْلَمُ، إِنَّكَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ».

«بارخدایا! من از تو در کار (خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم می طلبم و از تو می خواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمت را ارزانی بداری و از تو

می‌خواهم که به من توفیق دهی تا عبادتت را به نیکویی انجام دهم و از تو دلی سالم و زبانی صادق می‌طلبم و از تو از خیر آنچه که می‌دانی، می‌طلبم و به تو از شر آنچه که می‌دانی، پناه می‌برم و از تو از آنچه که می‌دانی، آمرزش می‌خواهم، همانا تو دانای غیب‌هایی». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج می‌کند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به‌سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَطْلُمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾﴾ التوبة: ٣٦.

«همانا شمار ماهها نزد خداوند» یعنی: در حکم و قضا و حکمت وی «در کتابش» یعنی: در آنچه که مطابق سنن و قوانین هستی خود در نظام و کتاب بزرگ کائناتش به ثبت رسانده و مقرر داشته «از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است» یعنی: این دوازده ماه، از آغاز آفرینش عالم، در علم و قضای وی ثابت است «از این دوازده ماه، چهار ماه حرام است» که عبارتند از ماههای: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب، که سه ماه اول پیاپی و ماه اخیر فرد است.

دلیل این که ماههای حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حج و عمره به خوبی فراهم شود. آری! ماه ذوالقعدة قبل از شروع ماههای حج حرام قرارداد شد تا مردم در آن از جنگ باز ایستند و زمینه برای سفر حج مساعد و آماده باشد و ماه ذی‌الحجه حرام قرارداد شد تا مردم با امنیت و آرامی خاطر، مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرم حرام قرارداد شد تا در آن با ایمنی کامل به سرزمین‌ها و مناطق‌شان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرارداد شد تا در آن با ایمنی تمام عمره انجام دهند «این است دین استوار» یعنی: قرار دادن این ماهها به این شیوه و حرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است «پس در آنها بر خود ستم نکنید» یعنی: در ماههای حرام، یا در تمام ماهها - با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن ماهها - بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ

در ماههای حرام به دلیل این آیه کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده. اما به قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه خدا ﷻ در همه ماهها بی هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است «و همگی شما» با همدستی و تعاون همدیگر «با مشرکان بجنگید چنان که آنان همگی با شما» به همدستی و تعاون با همدیگر «می جنگند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است» لذا آنان را نصرت می دهد و پایدارشان می گرداند و هر کس خدا ﷻ با او باشد، قطعاً پیروز است و سرانجام کار، از آن اوست. بدین سان خداوند متعال مؤمنان را به تقوی بر می انگیزد و در صورت داشتن تقوی، پیروزی را برای شان تضمین می کند.

﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾﴾ [التوبة: ۳۷].

«جز این نیست که نسیء فزونی ای در کفر است» نسیء: عبارت است از: به تأخیر افگندن تحریم ماههای حرام و جابجا کردن آنها از ماهی به ماهی دیگر. در جاهلیت، اعراب به دو هدف در زمان ماههای حرام دخل و تصرف می کردند؛ اول این که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) بر آنان دشوار بود. دوم این که: عبادت و تجارت در موسم حج - در فصل تابستان که فصل گرم است، بر آنان سخت تمام می شد.

شیوه دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اول: کبیسه کردن سال قمری، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانه قمر (۸/۲) ثانیه + ۴۴ دقیقه + ۱۲ ساعت + ۲۹ روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریباً یازده روز کمتر می شود و از طرفی، ماههای قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابراین، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حج را منطبق با منافع و مصالح مادی خویش در زمان معینی قرار داده و تجارت خویش را در آن زمان سروسامان دهند. روش دوم: نسیء بود؛ نسیء: به تأخیر افگندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است، مثلاً آنها به خاطر اهدافی که ذکر شد، در بعضی از سالها ماه محرم را حلال و بجای آن ماه صفر را حرام می گردانیدند لذا حق تعالی تصرفشان در

جابجا کردن ماههای قمری را نکوهش کرد و فرمود: این کار شما (فزون‌ای در کفر است). یعنی: این کار بر کفر شما به خدا ﷻ و رسول وی و روز آخرت می‌افزاید زیرا تغییر دادن سنت الهی، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر، سبب فزون‌ی در کفر وی است «که کافران به‌وسیله آن گمراه ساخته می‌شوند» یعنی: کسی که این روش باطل را برای آنان بنیان گذاشته، آنان را با این روش و سنت غلط، گمراه می‌گرداند «آن را» یعنی: آن ماه حرام را «یک سال حلال می‌شمرند» با بدل کردن آن به ماهی دیگر از ماه‌های حلال «و یک سال دیگر آن را حرام می‌شمارند» یعنی: حرمت آن را به‌حال خود نگه داشته، جنگ را در آن حلال نمی‌شمارند «تا با شماره ماه‌هایی که خداوند حرام کرده است، موافق سازند و در نتیجه آنچه را خداوند حرام کرده، بر خود حلال گردانند» آری! مشرکان هیچ ماهی از ماه‌های حرام را بر خود حلال نمی‌کردند، مگر این که ماهی دیگر را به‌جای آن حرام می‌گردانیدند تا ماه‌های حرام همچنان - علی‌الظاهر فقط در شمار - چهار ماه باقی بماند. پس خداوند متعال این دست بردن‌شان را که انگیزه آن فقط هوای نفس‌شان در برافروختن جنگ در ماه حرام بود، مردود اعلام می‌کند «کردارهای بد آنان برای‌شان آراسته شده است» یعنی: شیطان بدکرداری‌هایشان و از جمله «نسیء» را برای‌شان آراسته است «و خداوند گروه کافران را» یعنی: کسانی را که بر کفر خویش استمرار ورزیده و پایداری بر باطل را برگزیده‌اند «هدایت نمی‌کند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [التوبة: ۳۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: در راه خدا بیرون آیید، سنگین شده به‌سوی زمین میل می‌کنید» تا در خانه و دیارتان باقی بمانید. یا به‌سوی دنیا و شهوات آن میل می‌کنید و رنجها و دشواریهای سفر را ناخوش می‌دارید.

در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک تخلف کردند. یادآور می‌شویم که غزوه تبوک در سال نهم هجری، یعنی یک‌سال بعد از فتح مکه واقع شد. و تبوک، جایی در میان وادی القری و شام است. نفیر: بیرون رفتن برای

جنگ است. اصل ﴿أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾، «تثاقلتم» است، یعنی: سست و گرانجان شده و به باقی ماندن در سرزمین خود میل کردید «آیا به جای آخرت به زندگی دنیا» یعنی: به نعمت‌های آن «دل خوش کرده‌اید؟» مگر نمی‌دانید که نعمت‌های آخرت با جهاد در راه ما دست یافتنی است، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمت‌های مادی؟ «متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت» یعنی: در پهلوی آخرت و در برابر آن «جز اندکی نیست» که اصلا ارزش و اهمیتی ندارد. در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را - و به‌سوی انگشت سبابه خویش اشاره کردند - در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می‌آورد!». ﴿إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ [التوبة: ۳۹].

«اگر بیرون نیابید» به‌سوی جهاد «شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند» با سرکوب نمودن و به ذلت کشیدنتان به دست دشمنانتان، یا به عذاب کونی و بلایای طبیعی «و بجای شما قوم دیگری را می‌آورد» که دین خدا ﷻ را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزت در آنها قرارگیرد «و به او هیچ زبانی نمی‌رسانید» با فرو گذاشتن فرمان وی در رفتن به میادین جهاد. یا هیچ زبانی به رسول خدا ﷺ نمی‌رسانید؛ با ترک یاری وی و رهسپار نشدن با وی به‌سوی جهاد «و خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله توانایی‌های وی، عذاب نمودنتان و عوض کردنتان با قوم دیگری است. آیه کریمه دربرگیرنده تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین دلان از رفتن به جهاد.

﴿إِلَّا تَضُرُّهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ [التوبة: ۴۰].

«اگر او را یاری ندهید» یعنی: اگر یاری رسول خدا ﷺ را فروگذارید، بدانید که خداوند ﷻ متکفل و عهده‌دار کار وی است و «قطعاً خداوند او را نصرت داد» در دوران کمی‌ها و کاستی‌ها و تنگناها و او را بر دشمنانش پیروز ساخت. یا کسانی که در گذشته نصرتش داده‌اند - هنگامی که با پیامبر ﷺ جز یک تن، کسی دیگر همراه نبود - باز



هم او را نصرت خواهند داد «آن‌گاه که کافران او را بیرون کردند» از مکه «و او نفر دوم از دو تن بود» که آن دو تن، یکی خود رسول خدا ﷺ و دیگری ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود «هنگامی که این دو کس در غار بودند» این غار در کوه «ثور» در سمت راست مکه، به فاصله یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول خدا ﷺ با یارشان ابوبکر رضی الله عنه، سه روز را در آن به سر بردند «آن‌گاه که می‌گفت» پیامبر صلی الله علیه و آله «به یار خود» ابوبکر رضی الله عنه «اندوهگین نباش که خدا با ماست» با یاری و نگهداری‌اش و هرکس که خدا جل جلاله با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی‌شود و هرکس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و نگرانی را بر او رنگی نباشد «پس خداوند سکینه خود را بر او فرو فرستاد» سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش و تلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرت صلی الله علیه و آله بیرون رفت و کاملاً آرامش یافتند. به قولی مراد این است: خداوند جل جلاله اضطراب ابوبکر رضی الله عنه را تسکین داد. ولی قول اول راجح است «و او را به لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید، قوت داد» که این لشکریان فرشتگان بودند و چهره‌ها و دیدگان کفار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله برگردانیدند. یا بعد از آن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنان‌که در بدر چنین کرد «و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند، فروتر ساخت» یعنی: کلمه شرک را، در نتیجه؛ دولت مشرکان را به پایان آورد «و کلمه خداست که برتر است» که این کلمه؛ کلمه توحید و دعوت اسلامی می‌باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیت بر هر کلمه دیگری است. آری! اسلام همیشه برتر است، هیچ‌گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی‌یابد «و خداوند عزیز حکیم است» یعنی: غالب و قاهر است؛ با نصرت دادن اهل کلمه خویش، حکیم است؛ و جز آنچه را که با حکمت و صواب منطبق باشد، انجام نمی‌دهد، که از آن جمله است ذلیل ساختن اهل شرک.

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۴۱].

«بیرون آیید» به جهاد «سبکبار و گرانبار» یعنی: شاد و بانشاط، یا افسرده و بی‌نشاط، فقیر و غنی، پیر و جوان، پیاده و سواره، مجرد و متأهل و خلاصه همگی شما؛ جز کسی که دارای عذری است، به جهاد بیرون آیید «و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا جل جلاله فرض کفایه است ولی اگر جز بسیج تمام

مسلمانان در منطقه یا مناطقی از زمین، نیروی دیگری نمی‌توانست جلو دشمن را سد کند و دشمن به آن منطقه یا مناطق، غالب شده بود، جهاد بر عموم مسلمانان آن منطقه؛ و در صورت عدم کفایت، قدم به قدم بر مناطق همجوار آن فرض عین می‌شود و اگر دشمن به داراسلام نزدیک گشته اما به آن وارد نشده بود، نیز جهاد بر همگی فرض عین است. همچنان بر امام (حاکم مسلمانان) فرض است تا در هر سال یک‌بار بر دشمنان اسلام یورش برد تا یا به اسلام در آیند و یا این‌که با حقارت جزیه بپردازند «این» امر به نفیر عام و امر به جهاد «برای شما خیر است» یعنی: به ذات خود خیری است بزرگ، یا بهتر از استراحت و نشستن در خانه است «اگر بدانید» و کسی که از بهتر بودن جهاد آگاه نباشد، نادان است.

ابن کثیر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سوره (برائه) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همه ما - اعم از پیر و جوان - را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهز کنید که عازم جهاد شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! خداوند ﷻ بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول خدا ﷺ جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر ﷺ جهاد کردی تا رحلت کرد، سپس همراه عمر ﷺ جهاد کردی تا به شهادت رسید، پدرجان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابوطلحه نپذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، اما در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند - مگر بعد از نه روز از درگذشتش - ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند».

﴿لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [التوبة: ۴۲].

بعد از آن که خداوند متعال فرجام ترک جهاد را بیان کرد و به نفیر عام فرمان داد؛ اینک به درمان آفت تخلف از جهاد می‌پردازد: «اگر منفعتی زودیاب در پیش می‌بود» یعنی: ای پیامبر! اگر آنچه ایشان را به آن فرامی‌خوانی، غنیمتی نزدیک و در دسترس می‌بود، نه سفری دور و توان فرسا «و اگر سفری آسان» و متوسط - نه

خیلی دور و نه خیلی نزدیک - در پیش می‌بود «قطعا از تو پیروی می‌کردند» یعنی: این گروه متخلف از جهاد، قطعا همراه تو می‌آمدند «ولی راه پرمشقت» یعنی: غزوه تبوک «برآنان گران آمد» زیرا از یکسو این غزوه سفری دور و پرمشقت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود «و به‌زودی» تخلف‌کنندگان از غزوه تبوک «به خدا سوگند خواهند خورد» در حالی که می‌گویند: «اگر می‌توانستیم» یعنی: اگر تاب و توان مالی و بدنی می‌داشتیم «حتما با شما بیرون می‌آمدیم» و از جهاد تخلف نمی‌کردیم ولی آنها با این سوگند دروغ «خود را هلاک می‌کنند» زیرا کسی که به دروغ سوگند خورد؛ بی‌گمان خودش را هلاک ساخته است «و خدا می‌داند که آنان دروغ‌گویند» در این سوگندی که به شما خواهند خورد؛ بلکه آنها توان بیرون آمدن به جهاد را داشتند، اما سرپیچی و سستی کردند و به‌سبب زحمت و مشقت جهاد، از آن روی برتافتند.

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾

[التوبة: ۴۳].

«خدایت ببخشاید» این عتابی لطف‌آمیز برای رسول خدا ﷺ است زیرا با بخشایش او تعالی آغاز شد «چرا پیش از آن‌که حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغ‌گویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی؟» چرا با عذرهایی که نزد تو مطرح کردند، در دادن اجازه تخلف از جهاد به آنان شتاب کردی؟ و قدری تأنی و درنگ نمودی تا صدق و راستی راستگویان در پیش کشیدن عذرها و دروغ دروغ‌گویان در این امر، بر تو روشن شود؟

﴿لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۴۴].

«کسانی که به الله و روز آخرت ایمان آورده‌اند، در این‌که به مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی‌طلبند» یعنی: مؤمنان، در باب تخلف از جهاد از تو اجازه نمی‌طلبند بلکه عادت و شیوه آنها این است که بی‌هیچ توقفی و بی‌آن‌که منتظر صدور اجازه از سوی تو بمانند، به‌سوی جهاد می‌شتابند.

حق تعالی جهاد با مال را بر جهاد با نفس مقدم ساخت؛ زیرا جهاد با نفس بدون مقدم ساختن جهاد با مال، قابل تحقق نیست «و خدا به حال تقوا پیشگان داناست» همانان که از تو اجازه تخلف نخواستند.

﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ [التوبة: ۴۵].

«جز این نیست که تنها کسانی از تو اجازه» سرپیچی از جهاد و تخلف از آن را «می‌طلبند که به الله و روز آخرت ایمان ندارند» و آنان منافقاند. ذکر ایمان به خدا و روز آخرت از آن‌روست که این دو امر، برانگیزاننده جهاد در راه خدا ﷺ است «و دل‌هایشان شک آورده است پس آنان در شک خود سرگردان» و متحیر «اند» بنابراین، گروهی که از تو اجازه تخلف می‌طلبند و هیچ عذری هم ندارند، مؤمن نیستند بلکه در دین خود شکاک و متحیر و مضطربند، آنها به‌سوی راه صواب ره نیافته و به پاداش الهی امید ندارند.

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ [التوبة: ۴۶].

«و اگر اینان به‌راستی اراده بیرون رفتن» به جهاد را «داشتند، قطعاً برای آن سازوبرگی تدارک می‌دیدند» و از تدارک قبلی ساز و برگ سفر، تغافل نمی‌کردند چنان‌که مؤمنان برای این امر آماده‌گی گرفتند لذا آنها در این ادعایشان دروغ‌گویند و در اصل، قصد رهسپار شدن به جهاد را نداشتند و نه برای آن توشه‌راه و سلاحی آماده کرده بودند «ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان را از حرکت منصرف گردانید» یعنی: آنان را از بیرون رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چرا که گفتند: اگر به ما اجازه ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبور شویم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان بر می‌انگیزیم. پس سست ساختن و بازداشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود «و به آنان گفته شد: بنشینید» یعنی: خداوند متعال گرایش به نشستن را در دل‌هایشان افکند؛ برای این‌که آنان را خوار و ذلیل فروگذارد و با ذلت در خانه خود واماند «با خانه نشینان» یعنی: با آفت زدگان معذور؛ از کوران و بیماران و زنان و کودکان. در این تعبیر؛ چنان تحقیر و تمسخر و کوچک شماری‌ای برای آنها نهفته است که بر هیچ عاقلی مخفی نتوان بود.

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ [التوبة: ۴۷].

«اگر با شما بیرون می‌آمدند، جز خبال برای شما نمی‌افزودند» یعنی: جز فساد و شر چیز دیگری برای شما نمی‌افزودند زیرا آنان بزدلانی خوار و حقیر بیش نیستند. این

تعبیر، تسلیت و دلجویی‌ای برای مؤمنان از تخلف منافقان است. خیال: فساد، دو به هم‌زنی، اختلاف افگنی و شایعه‌پراکنی است «و البته به سرعت خود را میان شما می‌افگندند» یعنی: با تمام شتاب در میان شما به فسادانگیزی و فتنه‌جویی می‌پرداختند، با دروغها و اکاذیبی که برمی‌ساختند و برمی‌پراکندند، دروغهایی که موجب فساد ذات‌البین است «و در حق شما فتنه‌جویی می‌کردند» بابرهم‌انگیختن و دوبهم‌زدن و تیره‌کردن روابط نیک شما «و در میان شما سخن‌شنوایانی دارند» که دروغ‌پردازی‌های آنان را شنیده و پذیرفته، سپس آن را به شما انتقال می‌دهند و در نتیجه میان شما و برادران دینی‌تان اختلاف و فساد ذات‌البین می‌پراکنند. یا معنی این است: در میان شما جاسوسانی هستند که سخنانتان را شنیده و به آنان انتقال می‌دهند «و خدا به ستمگران داناست» و می‌داند که اگر با شما به جهاد بیرون آیند، چه آفاتی از سوی آنان علیه شما متصور خواهد بود! از این جهت، حکمت بالغه وی چنین اقتضا کرد که همراه شما به جهاد بیرون نیایند. شایان ذکر است که این گروه متخلف، از رؤسای اوس و خزرج بودند و عبدالله بن‌ابی رئیس منافقان از جمله آنان بود. آری! در میان بیرون‌رفتگان به جهاد از انصار مدینه، کسانی بودند که از این رؤسای خویش سخن شنوی داشتند چرا که هنوز برای آن رؤسا در میان قوم‌شان شأن و هیبتی بود.

﴿لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ

كَارِهُونَ ﴿٤٨﴾ [التوبة: ۴۸].

«هرآینه پیش از این نیز فتنه را طلب کرده بودند» یعنی: منافقان پیش از غزوه «تبوک» نیز، جوای فسادانگیزی، دو بهم‌زنی، شایعه‌پراکنی، جوسازی، متفرق ساختن وحدت کلمه مؤمنان و پراکنده ساختن جمع‌شان گشته بودند و این در آغاز تشریف‌فرمایی رسول خدا ﷺ به مدینه بود که اعراب همه از یک تیرکش به‌سوی مؤمنان هجوم آورده و یهود مدینه و منافقان نیز با آنان هم‌داستان شدند و در غزوه احد کردند آنچه کردند «و کارها را بر تو وارونه ساختند» یعنی: آرا و نظریاتی گوناگون علیه اسلام مطرح ساخته و نیرنگ‌ها و توطئه‌های مختلفی را سازمان دادند تا شاید چیزی از این وارونه‌سازی‌ها در مسلمانان و در تو اثر کرده و عزم‌تان را بر جهاد سست کند «تا آن‌که حق آمد» یعنی: نصرت و تأیید حق تعالی آمد «و امر خدا آشکار شد» با

عزت دادن دین، برتر ساختن شریعت و سرکوب دشمنانش «در حالی که آنان ناخشنود بودند» از پیروزی حق و این پیروزی به رغم میل آنان بود.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ [التوبة: ۴۹].

بعد از بیان اجمالی موضع گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می‌پردازد که هریک از آنها، معرف و مصداق نمونه مشخصی از نمونه‌های نفاق اند: «و از آنان» یعنی: از منافقان «کسی است که می‌گوید» به رسول خدا ﷺ «مرا اجازه ده» در تخلف از جهاد و باقی ماندن در مدینه «و مرا در فتنه نینداز».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون رسول خدا ﷺ قصد عزیمت به غزوه تبوک را داشتند، به جدبن قیس فرمودند: ای جد! رأی تو در جهاد با بنی‌الاصفر (روم) چیست؟ جد بن قیس گفت: یا رسول‌الله! من شخصی هستم شیفته زنان و چون زنان بنی‌الاصفر (رومیان) را ببینم، فریفته آنان می‌شوم پس به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه نینداز! به قولی دیگر؛ معنی این است: به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه - یعنی در گناه - نینداز زیرا اگر به من اجازه ماندن هم ندهی، اذن تو هم که نباشد، من تخلف می‌کنم و در این صورت به گناه درمی‌افتم. «آگاه باش که هم‌اکنون در فتنه افتاده‌اند» یعنی: در آن فتنه‌ای که از آن نام بردند، که عبارت از فتنه تخلف از جهاد و بهانه تراشی‌های بی‌اساس و بیهوده است، در افتاده‌اند و چه فتنه‌ای بزرگ‌تر از تخلف از جهاد است! «و همانا دوزخ در برگیرنده کافران است» و آنان را از آن گریز و گزیری نیست زیرا اسباب و علل احاطه دوزخ در آنها فراهم است.

﴿اِنَّ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَاِنَّ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اَخَذْنَا اَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُوْنَ﴾ [التوبة: ۵۰].

«اگر به تو حسنه‌ای برسد، آنان را ناخوش می‌کند و اگر به تو مصیبتی برسد، می‌گویند: ما از قبل حساب کار خود را داشتیم» یعنی: ما از قبل احتیاطمان را نموده و جانب حزم و دوراندیشی را از دست نداده‌ایم و بنابراین، به جنگ بیرون نیامدیم چنان‌که مؤمنان بیرون آمدند و به این مصیبت درافتادند. حسنه: غنیمت و فتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است. «و شادمانه روی برتافته، برمی‌گردند» در حالی که از سلامت خود و مصیبت مؤمنان شادمانند.

در اینجاست که خداوند متعال به پیامبرش ﷺ دستور می‌دهد که برای شان سه اصل زیر را تفهیم کند:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۵۱].

«بگو: هرگز به ما جز آنچه که الله برای ما نوشته است» در لوح محفوظ از خیر و شر «نمی‌رسد» و چون او ما را به جنگ مأمور نموده پس ما به هر حال، امر او را اطاعت می‌کنیم «اوست مولای ما» یعنی: اوست نصرت‌دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعاً دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتفاق بیفتد - هرچند در ظاهر امر شر باشد - در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست «و باید که مؤمنان بر خدا توکل کنند» توکل بر خدا ﷻ، سپردن امور به وی است و مؤمنان جز به خداوند ﷻ، برکسی دیگر توکل نمی‌کنند و شایسته آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکل باشند.

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ﴾ [التوبة: ۵۲].

اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید؟» آیا برای ما جز پیروزی یا شهادت، چیز دیگری را انتظار می‌برید؟ مگر نمی‌دانید که هر دوی اینها نزد ما بس خوش آیند و گواراست؟ «در حالی که ما انتظار می‌کشیم» در باره شما یکی از دو بدی و بدفرجامی را؛ یا «که خداوند به شما از نزد خود عذابی برساند» یعنی: عذاب کوبنده‌ای که از آسمان فرود می‌آید و شما را نابود می‌کند «یا» بچشاند به شما عذابی «با دست ما» یعنی: با غالب ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیر گرفتن و غارت کردن و به بندکشیدن شما «پس انتظار بکشید» برای ما آنچه را که ذکر کردیم از سر انجام میمون و خجسته «که ما نیز با شما در انتظاریم» آن فرجام نامیمونی را که کار شما بدان خواهد انجامید.

﴿قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۵۳].

اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: چه با رغبت انفاق کنید، چه با بی‌میلی، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود» اگر به میل و رغبت خود، اما بدون

دستوری از جانب خدا ﷻ و رسولش انفاق کنید، یا با بی‌میلی به امر خدا ﷻ و رسولش، انفاق کنید بدانید که انفاق شما هرگز نزد حق تعالی پذیرفته نیست «چراکه شما قومی فاسق بوده‌اید» در حالی که خداوند ﷻ فقط از تقوایبندگان می‌پذیرد. فسق: نافرمانی و تمرد است.

﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾ [التوبة: ۵۴].

«و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این‌که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت به نماز نمی‌آیند» خداوند متعال در این آیه، سه چیز را به‌عنوان عوامل بازدارنده پذیرفته بودن انفاق آنان ذکر می‌کند: اول کفر. دوم این‌که جز در حال کسالت و کاهلی و گرانجانی نماز نمی‌گزارند زیرا آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می‌ترسند پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم این‌که: «انفاق نمی‌کنند» اموال‌شان را «جز با کراهت» نه با رغبت و دلخوشی، از آن رو که آنها می‌پندارند؛ انفاق مال در راه خدا ﷻ، قراردادن آن در معرض اتلاف و نابودی است چرا که به وعده‌های خداوند ﷻ و رسول وی ﷺ در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.

﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۵۵].

«پس اموال و فرزندان‌شان تو را به شگفت نیاورد» و آنچه را که از اموال و فرزندان دارند، نیک‌مپندار زیرا «جز این نیست که خدا می‌خواهد به‌وسیله اینها در زندگی دنیا عذاب‌شان کند» به سبب این‌که آنها پروردگاری را که بخشنده این نعمتهاست، شکر گزار نبوده و پرداخت زکات آن اموال و دادن صدقات دیگر را در موارد لزوم، فرومی‌گذارند «و جان‌شان درحالی بیرون آید که کافر باشند» یعنی: خداوند متعال می‌خواهد تا ارواح‌شان در حال کفر از بدن‌هایشان بیرون آید بدان‌جهت که پیام‌های منزله بر انبیا ﷺ را نپذیرفته و بر کفر مصمم‌اند و با لجاجت و سماجت، در گمراهی فرورفته‌اند.

﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ﴾ [التوبة: ۵۶].



«و به خدا سوگند یاد می‌کنند که قطعاً از شما هستند» یعنی: مسلمانند و از جمله شما هستند «در حالی که آنان از شما نیستند» زیرا نهاد و عواطف‌شان با کفار است «لیکن آنان گروهی هستند که می‌ترسند» از رویارویی با دشمنان، به علت جبن. یا مراد این است: از آن می‌ترسند که بر آنان نیز همان کشتار و اسارت و بدبختی‌ای فرود آید که بر مشرکان فرود آمد و بنابراین، نزد شما از روی تقیه به اسلام تظاهر می‌کنند در حالی که حقیقت و واقع امر غیر از این است.

﴿لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَعَارَاتٍ أَوْ مَدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾﴾ [التوبة: ۵۷].

«اگر پناهگاهی را بیابند» که خود را در آن از آسیب شما نگه دارند «یا غارهایی را» بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون رفتن همراهتان به میدانهای جنگ ملزم نگردانید «یا سوراخی را» یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن از دید شما مخفی شوند «قطعاً شتابزده به سوی آن روی می‌آورند» یعنی: چنان با شتاب به سوی آن پناهگاه روی آورده و از نزد شما می‌گریزند که هیچ چیز آنها را بر نمی‌گرداند چنان که اسب - اگر بر آن مهار نزنند - به تندی می‌گریزد. پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فراروی‌شان وجود ندارد.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ

يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾﴾ [التوبة: ۵۸].

در اینجا حق تعالی به بیان اوصاف مجموعه دوم از منافقان می‌پردازد:

«و برخی از آنان در صدقات» یعنی: در توزیع و تقسیم اموال زکات «بر تو خرده می‌گیرند پس اگر به آنان از آن داده شود» به اندازه‌ای که می‌خواهند «خشنود می‌گردند» از نحوه عملت لذا بر تو عیب نمی‌گیرند، از آن رو که جز بهره ناچیز وفانی دنیای دون، دیگر مرام و مقصدی ندارند و از دین و تدین به دورند «و اگر به آنان از آن داده نشود» در حدی که می‌خواهند و جویای آن هستند «بناگاه به خشم می‌آیند» و اظهار ناخشنودی کرده، می‌غرند و بر خود می‌پیچند.

ابن کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «اموال زکاتی را نزد رسول خدا ﷺ آوردند، ایشان آن اموال را در موارد معین آن تقسیم کردند، در این حال، مردی از انصار که

همه جا پشت سر ایشان حرکت می کرد، گفت: این تقسیم عادلانه نبود! همان بود که این آیه نازل شد».

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ [التوبة: ۵۹].

«و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به آنان داده اند» یعنی: بدانچه که خداوند عز وجل برای شان مقرر داشته و رسول وی صلی الله علیه و آله به آنان داده است «راضی می شدند» هر چند که بهره شان اندک هم می بود، آری! اگر چنین می کردند؛ قطعاً برای شان بهتر بود «و» اگر «می گفتند: خدا ما را بس است، به زودی خدا از فضلش و رسول او به ما می دهند» و این همان چیزی است که ما توقع و انتظار آن را داریم؛ «ما به سوی الله راغبیم» در این که به ما از فضل خود آنچه را امیدوار آن هستیم بدهد، آری! اگر چنین می کردند؛ قطعاً رفتاری این گونه، بهتر از خشم و اعتراض شان بود. این آیه کریمه آداب بزرگی را به ما می آموزد.

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰].

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خرده گرفتند، خداوند متعال وجوه مصرف صدقات را بیان نمود تا طعن و اعتراض شان را دفع و به فتنه انگیزی شان پایان دهد: «جز این نیست که صدقات به فقیران اختصاص دارد» فقیر: کسی است که چیزی ندارد. زیادبن حرث رضی الله عنه می گوید: «مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: از اموال زکات به من بدهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بدان که خدای عز وجل به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات (اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در باره آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن اصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می دهم».

«و» اموال زکات «به مساکین اختصاص دارد» در حدیث شریف آمده است که اصحاب رضی الله عنهم گفتند: مسکین کیست یا رسول الله؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی یابد تا او را بی نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی نمی برد و متوجه فقر وی نمی شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی کند». در نزد احناف مسکین کسی است که وضع اقتصادی اش از فقیر بدتر باشد.

همچنین در نزد احناف، کسی که مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی که منزل و خادمی دارد، به اجماع علما از زکات بی نیاز پنداشته نمی‌شود.

«و» اموال زکات «به کارگزاران جمع‌آوری آن اختصاص دارد» یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع‌آوری اموال زکات می‌فرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشت‌گانه مستحق اموال زکات به‌شمار می‌روند.

«و» اموال زکات «به مؤلفه القلوب اختصاص دارد» آنان زعمای قبایلی بودند که رسول خدا ﷺ دل‌هایشان را به دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند. نسفی می‌گوید: «مؤلفه القلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول خدا ﷺ با دادودهدش، آنها را به اسلام علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان شوند، دسته دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف و دسته سوم کسانی بودند که شرشان از مؤمنان به وسیله مال دفع می‌شد». احناف و مالکی‌ها می‌گویند: با انتشار اسلام و قدرتمند شدن آن، سهم مؤلفه القلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «شکی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلفه القلوب را احیا کند».

«و» اموال زکات «در راه آزادی بردگان اختصاص دارد» به این ترتیب که بردگانی مکاتب شده ۱ را خریداری کرده و آزادشان کنند و این مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست. اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است.

«و» اموال زکات «به وام داران اختصاص دارد» مراد از آنها: کسانی‌اند که زیر بار قرض بوده و توان بازپرداخت آن را ندارند، اما کسی که به سبب تصرفات ناموجه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آن که از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول اکرم ﷺ خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین طور به

۱- مکاتب: برده‌ای است که با مولای خود عقد می‌بندد بر این که آزادی خود را در برابر بهایی باز خرید کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

یاری کردن‌شان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.

«و» اموال زکات «در راه خدا اختصاص دارد» این صنف عبارت‌اند از: مجاهدان و مرزدارانی<sup>۱</sup> که در سنگرها و مرزهای کشور اسلامی آماده رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی، از وجوه زکات به ایشان پرداخت می‌شود، هرچند توانگر هم باشند. ولی احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات، شرط کرده‌اند. همچنین حجاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند، شامل این دسته می‌شوند، هرچند توانگر هم باشند.

«و» اموال زکات «به ابن السبیل اختصاص دارد» ابن‌السبیل: مسافری است که توشه رسیدن وی به خانه و دیارش در سفر تمام شده، یا به هر دلیلی از دسترس وی خارج است و در راه بازمانده پس بر چنین کسی، از اموال زکات پرداخت می‌شود، هرچند در محل بودوباش و زندگی خود، از اغنیا هم باشد «این فریضه‌ای از جانب خداست» یعنی: محدود بودن صرف اموال زکات در اصناف یادشده؛ حکمی ثابت و لازم است که حق تعالی آن را بر بندگانش فرض نموده و ایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است «و خدا دانا» است به مصلحت بندگانش و به آنچه که در توان آنهاست و بر ایشان دشوار نیست «حکیم است» در تعیین فریضه زکات، در چگونگی توزیع آن و در همه چیز.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا زکات ناگزیر باید بر همه هشت صنف یاد شده صرف شود، یا اگر به بعضی از آن اصناف هم داده شد، کافی است؟ فقها در این باره بر دو قول‌اند: حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف آن را به برخی از اصناف یادشده جایز و شافعی‌ها آن را ناجایز می‌دانند.

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۱].

آن‌گاه حق تعالی حال مجموعه سوم از منافقان را این‌گونه بیان می‌کند:

۱- کسانی که در مرزها، یا اردوگاههای نظامی، آماده فرمان و مشغول حراست هستند، اصطلاحاً «مرابط» نامیده می‌شوند.

«و از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند که او زودباور است» اذن: به کسی گفته می‌شود که سخن هر کسی را که می‌شنود، تصدیق می‌کند و میان سخن درست و نادرست فرقی نمی‌گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول اکرم ﷺ نسبت دادند که به حلم آن حضرت ﷺ و گذشت‌شان از جنایات خویش - که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم پوشی ایشان بود - غره شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی‌های منافقان است «بگو: اذنی نیکو برای شما است» یعنی: پیامبر ﷺ از شما می‌شنود ولی او نیکو شنونده‌ای برای شماست زیرا او سخن خیر را باور می‌دارد نه سخن شر را و خیر را از شر باز می‌شناسد. آن‌گاه حق تعالی (اذن خیر) را این‌گونه تفسیر می‌کند: «به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند» یعنی: پیامبر ﷺ به خداوند ﷻ باور دارد و سخن او را تصدیق می‌کند، از آن رو که عظمت و جلال و نشانه‌های کمال لایتناهی او را شناخته است، همچنان، پیامبر ﷺ سخن مؤمنان را می‌شنود، می‌پذیرد و تصدیق می‌کند «و برای کسانی که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند عذاب دردناکی در پیش دارند» در هر دو سرای دنیا و آخرت.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «گوش سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش سپردن به دیگران، در به‌دست آوردن دل‌هایشان اثر بزرگی برجا می‌گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول خدا ﷺ قلمداد کردند، درحالی‌که آیه کریمه نشان داد که گوش دادن رسول خدا ﷺ به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقاً هوشمندانه بوده است به طوری که ایشان میان سخنان حق مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می‌گذاشتند».

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾

[التوبة: ۶۲].

«برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند» منافقان در خلوت و مجالس خصوصی‌شان بر رسول خدا ﷺ طعنه می‌زدند و چون این خبرها به مؤمنان می‌رسید، نزد مؤمنان آمده و به ایشان سوگند می‌خوردند که آنچه درباره آنها به گوش ایشان رسیده، واقعیت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته‌اند «در صورتی که اگر مؤمن باشند، سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را خشنود سازند» با

طاعت و فرمانبرداری خود ولی آنان به سبب کوری باطنی خود، عظمت خداوند عز وجل و مقام منیع پیامبرش را در نمی‌یابند بنابراین، قصد دارند تا مسلمانان را با سوگندهای دروغین خود ارضا نمایند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمد می‌گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، اما او پشت سرهم سوگند می‌خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد.

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُجَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۶۳].

«آیا ندانسته‌اند که هرکس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد» و با ایشان درافتد و دشمنی کند «بی‌گمان برای او آتش جهنم است که در آن جاودانه می‌ماند، این» عذاب، همانا «خفت و خواری بزرگ است» و چه خواری از افتادن به دوزخ و جاودانگی در آن بزرگتر می‌باشد؟!

﴿يَجْذُرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ نُنزِّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةً تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّا اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۶۴].

«منافقان از آن بیم دارند که بر مسلمانان» یعنی: بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله «سوره‌ای فرود آورده شود» در باره‌شان «که آنان را» یعنی: منافقان را «از آنچه در دل‌هایشان است» از کفر و نفاق و دشمنی با خدای عز وجل و پیامبرش صلی الله علیه و آله «خبر دهد» یعنی: آنان را از نفاق پنهانی‌ای که افزون بر نفاق آشکار خود پنهان می‌دارند، خبر دهد. مراد؛ آگاه‌ساختن منافقان از این امر است که مؤمنان از آنچه آنها در دل‌های خود پنهان می‌دارند، آگاهند «بگو» به منافقان «مسخره کنید» این تهدیدی برای‌شان است «بی‌گمان خداوند آشکار کننده چیزی است که از آن بیمناکید» یا با فرودآوردن سوره‌ای و یا با آگاه‌ساختن پیامبرش از رازهای خائنه‌تان.

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ [التوبة: ۶۵].

«و اگر از آنان بپرسی» درباره آنچه که در طعن زدن به دین و عیب‌جویی مؤمنین

گفته‌اند، بعد از آن که خداوند ﷻ تو را بر آن آگاه کرده است؛ «مسلمایم گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم» یعنی: ما به چیزی از کار تو و مؤمنان مشغول نبوده، فقط سرگرم بازی خویش بوده‌ایم «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟» بدین‌سان خداوند متعال انکار دروغین‌شان را رد کرد و آنان را در جایگاه معترفان به وقوع این جنایت قرار می‌دهد.

﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ [التوبة: ۶۶].

«عذر نیاورید» زیرا این عذرآوری و التماس دروغین از شما پذیرفته نیست و دیگر این کارها بعد از بر ملا ساختن رازهای خائنه‌تان، هیچ سودی به حالتان ندارد «همانا شما بعد از ایمانتان» یعنی: بعد از آن که اظهار ایمان کرده بودید «کافر شده‌اید» یعنی: کفرتان را با استهزایی که از سویتان روی داد، نمایان ساخته‌اید «اگر از گروهی از شما درگذریم» مراد از آنان: کسانی بودند که ایمان‌شان را از کدورت نفاق خالص ساخته و از نفاق توبه کردند. و یکی از آنان، شخصی به نام مخشی بن حمیر بود که در پیامبر ﷺ در آویخت و به زاری می‌گفت: ای رسول خدا ﷺ! نام خودم و نام پدرم بر من اثر کرد<sup>۱</sup> و این خیریت را مرتکب شدم! در روایات آمده است: توبه مخشی پذیرفته شد و نامش را عبدالرحمن گذاشتند و او از خداوند ﷻ درخواست کرد تا در مکانی نامعلوم به شهادت رسد، همان بود که در روز جنگ «یمامه» به شهادت رسید و هیچ نشانی از او نیافتند.

آری! اگر گروهی را که از نفاق توبه کردند، مورد بخشایش قرار دهیم «البته گروهی دیگر را عذاب می‌کنیم چراکه آنان مجرم بودند» یعنی: بر نفاق خویش مصر بودند و از آن توبه‌کار نشدند.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «شخصی در غزوه تبوک در مجلسی گفت: ما همانند این قاریان خویش به شکم راغب‌تر، به زبان دروغ‌گوتر و در هنگام نبرد جیون‌تر ندیده‌ایم! مردی از اهل آن مجلس در پاسخ وی گفت: دروغ گفתי، تو منافق هستی و این یاهوها را از سر نفاق می‌گویی،

۱- مخشی: یعنی متعفن و گندیده. حمیر: یعنی خر. پس مخشی بن حمیر، یعنی گندیده فرزند خرا!

قطعا من رسول خدا ﷺ را از سخنان آگاه خواهم ساخت. همان بود که این ماجرا به رسول خدا ﷺ رسید و در این ارتباط قرآن نازل شد. راوی اضافه می‌کند: من آن شخص منافق را دیدم که بر تنگ میان بند شتر رسول خدا ﷺ درآویخته بود، درحالی که سنگها پاهایش را می‌خراشید و می‌گفت: «یا رسول الله! ما فقط بازی و سرگرمی می‌کردیم! و رسول خدا ﷺ به او می‌گفتند: ﴿أَبِاللَّهِ وَعَآيَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟».

﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [التوبة: ۶۷].

«مردان و زنان منافق همه از یک دیگرند» مردان منافق، در نفاق همانند زنان‌شان هستند و احوال‌شان در این امر با هم یکسان است «امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند» بدین‌سان است که در نفاق و دوری از ایمان، حد نهایی انحطاط را می‌پیمایند «و دستهای خود را فرو می‌بندند» یعنی: از انفاق مال در صدقه و صلح رحم و جهاد که اموری لازمی است، بخل می‌ورزند «خدا را فراموش کردند» تا بدانجا که بیم و پروای وی در ذهن و نهادشان خطور نمی‌کند «پس خدا هم فراموش‌شان کرد» یعنی: آنان را از رحمت و فضل خویش به‌دور داشت «در حقیقت، این منافقانند که فاسقند» یعنی: منافقان در فسق‌شان کاملند، فسقی که عبارت از تمرد و بریدن از هر گونه خیری است.

﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۸].

«خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش دوزخ را وعده داده است، در آن جاودانه‌اند، آن برای‌شان کافی است» یعنی: آتش دوزخ برای‌شان بس است و به‌عذابی برتر از آن نیازی ندارند. این تعبیر خود، بر سختی عذاب‌شان دلالت می‌کند «و خدا آنان را لعنت کرد» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرد و دور ساخت «و برای آنان عذاب پایداری است» که از آنان هیچ جدایی ندارد.

﴿كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ



كَالَّذِي خَاضُوا أَوْلِيكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَوْلِيكَ هُمُ  
الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾ [التوبة: ٦٩].

آن‌گاه خطاب به منافقان می‌فرماید: «مانند کسانی که پیش از شما بودند» یعنی: شما منافقان مانند پیشینیانان از کفار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیانان است، آنها «از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتری بودند پس از نصیب خویش» که خداوند ﷻ برای‌شان از لذت‌های دنیا مقدر کرده بود «برخوردار شدند و شما نیز» ای منافقان! «از نصیب خویش برخوردار شدید» همان نصیبی که خداوند ﷻ برای شما مقدر کرده بود «همان‌گونه که آنان که پیش از شما بودند، از نصیب خویش برخوردار شدند» بدین‌سان است که خداوند متعال غرق شدن در بهره‌های دنیا را - بدان گونه که به غفلت از حق منعم ذوالمنن بینجامد - بر هر دو گروه عیب گرفته و نکوهش می‌کند «و شما فرورفتید» در لذت‌های دنیا و لهو و لعب آن و به قولی: در تکذیب آیات خدا ﷻ «همان‌گونه که آنان فرورفتند» در این اعمال و در این امور «آن گروه» موصوف به این اوصاف «حبط شد» یعنی: تباه و نابود شد «اعمال‌شان» مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صوری، اعمال نیک است. آری! اعمال نیک آنان تباه شد «در دنیا و آخرت» تباهی اعمال‌شان در دنیا به این طریق است که سرانجام، غنا و بی‌نیازی‌ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می‌انجامد و عزت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذلت می‌پیوندد و قوتی که بدان امیدوارند، به ضعف می‌گراید. اما تباهی اعمال‌شان در آخرت به این است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می‌شوند و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قربت می‌پنداشتند، بهره‌مند نمی‌شوند «و آن گروه همان زیانکارانند» زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و پاداشی ندارند.

در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قطعاً شما وجب به وجب و قدم به قدم از سنت‌های پیشینیانان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری درآمده باشند، شما هم به آن وارد می‌شوید». اصحاب ﷺ گفتند: یا رسول‌الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی‌اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

﴿أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمُ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [التوبة: ۷۰].

«آیا به آنان» یعنی: به منافقان «خبر کسانی که پیش از آنان بودند، نرسیده است» خبر و گزارشی که دارای اهمیت و در خور توجه و تأمل است؟ و آن عبارت است از: گزارش کارنامه پیشینیان‌شان و جزایی که در قبال آن به آنها تعلق گرفت. آن‌گاه خداوند متعال از آن پیشینیان شش گروه را ذکر می‌کند که اعراب فی‌الجمله اخبارشان را شنیده و از داستان‌هایشان آگاه بودند.

اول خبر: «قوم نوح» که به وسیله توفان، به هلاکت رسیدند.

«و» دوم: خبر قوم «عاد» که به وسیله بادی مهلک نابود ساخته شدند.

«و» سوم: خبر قوم «ثمود» که به بانگ مرگبار گرفتار شدند.

«و» چهارم: خبر «قوم ابراهیم» که خداوند ﷻ پشه را بر آنان مسلط کرد و نمرود ملعون را به وسیله پشه به هلاکت رساند.

«و» پنجم: خبر «اصحاب مدین» که قوم شعیب عليه السلام بودند و زلزله آنان را فروگرفت.

«و» ششم: خبر «اهل مؤتکفات» یعنی: مردم شهرهای زیر و زبر شده قوم لوط عليه السلام

که خداوند ﷻ با سنگباران به هلاکت‌شان رسانید. و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد، «مؤتکفات» نامیدند.

«پیامبران‌شان» یعنی: پیامبران آن گروه‌ها و طوایف شش‌گانه «معجزات روشنی برای آنان آوردند پس هرگز خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند» زیرا پیامبرانش آنان را بیم و هشدار دادند «ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند» به سبب کفر به خداوند ﷻ و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۷۱].

چون حق تعالی صفات ذمیمه منافقان را ذکر کرد، به دنبال آن صفات ستوده مؤمنان را بیان نموده می‌فرماید: «و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یک‌دیگرند» یعنی: دل‌هایشان در محبت و عطوفت دوجانبه، با همدیگر متحد است و عاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته، کار دین و ایمان به خدای سُبْحٰنَہٗ است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می‌گرداند، آن‌گاه انگشتان‌شان را در یک دیگر داخل کردند». پس مؤمنان «به معروف امر می‌کنند» یعنی: به آنچه که در شرع معروف و پسندیده است نه منکر و ناپسند، که توحید خدای سبحان و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است «و از منکر» یعنی: از آنچه که در دین ناپسند است «نهی می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و خدا را فرمانبرداری می‌کنند» در انجام آنچه که ایشان را بدان دستور داده است «و رسول او را» نیز در اوامر و نواهی وی که همه از سوی حق تعالی است، پیروی می‌کنند «آن گروه» موصوف به این اوصاف؛ «خدا به زودی آنان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد» در دنیا و آخرت، با برآوردن وعده‌های خویش «همانا الله غالب و حکیم است» غالب است بر هر چیز، از جمله بر پاداش دادن و مجازات آنان، حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

البته هرکس حال مسلمانان را در عصر ما مورد تأمل قرار دهد، به این واقعیت می‌رسد که عامه مسلمانان، از مجموعه این اوصاف فاصله گرفته‌اند و عامل انحطاط اوضاع و احوال‌شان نیز همین است.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۷۲].

«خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده‌است که از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آن «نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند و نیز خانه‌های پاک» و پسندیده‌ای وعده داده است که هیچ پلیدی و نابسامانی‌ای در آنها نیست، در آنها خوش می‌زیند و در اوج برخورداری و رفاه به سر می‌برند «در بهشتهای عدن» عدن: یعنی: جاویدان که اقامت در آنها هرگز انقطاع و پایانی ندارد. «عدن» به قول راجح: نام شهری در بهشت است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است

که فرمود: «گفتیم؛ یا رسول الله! به ما از بهشت بگوئید که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هرکس که به آن درآید، خوش‌برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه می‌زید و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود». «و خشنودی‌ای» هر چند اندک «از» سوی «الله، بزرگتر است از همه» این نعمت‌های بهشتی‌ای که خداوند متعال به ایشان داده است زیرا ایشان برای همیشه از خشم باری تعالی ایمن می‌شوند و مسلماً هیچ چیز از لذات جسمانی - هر چند هم که بزرگ باشد - با کمترین خشنودی‌ای از سوی حق تعالی برابر نیست زیرا رضای خداوند متعال سبب هر رستگاری و سعادت است «این» باغهای بهشتی و خشنودی حق تعالی «همان کامیابی بزرگ است» و هر رستگاری و کامیابی دیگری که مردم آن را کامیابی و رستگاری می‌پندارند، دون آن می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: لبیک ای پروردگار ما! به فرمان حاضریم و خیر همه در دست توست. می‌فرماید: آیا راضی شدید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که راضی نباشیم درحالی که تو به ما چیزهایی بخشیده‌ای که به هیچ یک از مخلوقات عطا نکرده‌ای؟ می‌فرماید: آیا به شما بهتر از این را عطا نکنم؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر چه چیز بهتر از این است؟ می‌فرماید: خشنودی‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ [التوبة: ۷۳].

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن» جهاد با کفار؛ جنگیدن با آنهاست تا یا مسلمان شوند، یا جزیه بپردازند. و جهاد با منافقان، اقامه حجت و برپاداشتن حدود بر آنان است زیرا آنان بیشترین کسانی‌اند که موجبات اقامه حدود را مرتکب می‌شوند چراکه از حق تعالی نمی‌ترسند «و بر آنان غلظت کن» غلظت: شدت دگرگونی و خشونت است. آری! رفتار مؤمنان با این دو گروه در دنیا باید این‌چنین باشد «و» اما در آخرت؛ «جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!» علی‌ابن‌ابی‌طالب رضی الله عنه می‌فرماید:

«خدای متعال رسول خود ﷺ را با چهار شمشیر برانگیخت: شمشیری برای مشرکان، شمشیری برای کفار اهل کتاب، شمشیری برای منافقان و شمشیری برای باغیان». آن گاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته می‌شود که منافقان اگر نفاق‌شان را اظهار نمایند، جهاد مسلحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن جریر طبری است.

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾ [التوبة: ٧٤].

«به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند» سخن کفر را. در یکی از روایات، در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه به سبب سخن یکی از منافقان نازل شد که گفت: اگر محمد در سخنانش نسبت به برادران ما - که سروران و برگزیدگان ما هستند - صادق باشد پس، ما بدتر از درازگوشیم! رسول خدا ﷺ از این سخن وی آگاه شدند ولی گوینده آن شروع به سوگند خوردن کرد که این سخن کفرآمیز را نگفته است. «در حالی که قطعا سخن کفر را گفته‌اند» و آن همان سخنی است که بیان کردیم «و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: بر فرض صحیح بودن اسلام‌شان، آنچه را که موجب کفر است انجام داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام، اظهار کفر کرده‌اند «و قصد کاری را کرده‌اند که موفق به انجام آن نشدند» به قولی: این قصدشان عبارت بود از سوء قصد به جان رسول خدا ﷺ در راه بازگشت از غزوه تبوک، که دوازده تن از منافقان سازمان دهنده آن بودند «و به عیب جویی برخاستند مگر بر آن که خدا از فضل خود آنان را بی‌نیاز ساخت و رسول وی» یعنی: به انکار و اعتراض و عیب جویی برخاستند، مگر بر آنچه که درخور ثنا و ستایش است نه سزاوار اعتراض و انکار و آن عبارت است از: بی‌نیاز ساختن خداوند ﷻ و رسولش آنان را از فضل خویش زیرا قبل از تشریف آوری رسول خدا ﷺ به مدینه، آنان در تنگی معیشت به سر می‌بردند ولی بعد از آن که رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، وضع زندگی‌شان رو به بهبودی و گشایش نهاد و اموال‌شان بسیار شد «پس اگر توبه کنند» از نفاق‌شان «برای‌شان بهتر است» از این نفاقی که در آن دست‌وپا می‌زنند «و اگر روی برتابند» از توبه و ایمان

«خداوند آنان را عذاب می‌کند به عذابی دردناک در دنیا» با کشتن و به اسارت در آوردن شان به دست مؤمنان «و» در «آخرت» با عذاب دوزخ «و برای شان در زمین هیچ ولی و نصیری نیست» که از عذاب الهی نجات شان دهد.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۷۵﴾﴾

[التوبة: ۷۵].

«و از آنان» یعنی: از منافقان «کسانی اند که با خدا عهد بسته‌اند که اگر از فضل خویش» یعنی: از مال و ثروت «به ما عطا کند، قطعا صدقه می‌دهیم و از نیکوکاران خواهیم شد» با شکرگزاری برای خداوند ﷻ به وسیله ایمان و عمل صالح. در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره یکی از اهالی مدینه به نام ثعلبه بن حاطب نازل شد و او از کسانی بود که مسجد ضرار را بنا کردند. ابن جریر طبری به اختصار داستان ثعلبه بن حاطب را با اسناد آن از ابن عباس و حسن و قتاده روایت نموده و سپس این داستان را به تفصیل، اما با سند ضعیفی از ابی امامه باهلی چنین نقل کرده است: ثعلبه بن حاطب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که به من مالی ارزانی دارد زیرا سوگند به ذاتی که شما را به حق برانگیخته است، اگر او به من مالی عنایت کند، قطعا حق هر ذی‌حقی را از آن خواهم داد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «وای بر تو ای ثعلبه! مال اندکی که شکر آن را بتوانی گزارد، بهتر از مال بسیاری است که تاب شکر آن را نتوانی آورد». ولی او گفت: یا رسول الله! التماس می‌کنم که از خدا برای من این گونه درخواست کنید. پس رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «بارالها! به ثعلبه مالی ارزانی دار». راوی می‌گوید: پس از آن، ثعلبه گوسفندانی را پروراند و آن گوسفندان چنان که کرمها و حشرات به زودی و به انبوهی رشد و تکثر می‌کنند، تکثر کردند تا بدانجا که در اندک مدتی، مدینه بر آنها تنگ آمد و ثعلبه بناچار با آنها از مدینه به صحرا بیرون رفت، باز هم گوسفندان او بیشتر و بیشتر شدند و این روند چنان روبه فزونی بود که او باز هم از حول و حوش مدینه دورتر رفت، سرانجام، کار او بدانجا انجامید که نه به نماز جمعه‌ای حاضر می‌شد و نه به جنازه‌ای. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب! ای وای بر ثعلبه بن حاطب!».

سپس آن حضرت ﷺ دو تن از اصحاب ﷺ را برای جمع‌آوری زکات اموال و احشام مردم، به اطراف و نواحی فرستادند، آن دو تن نزد ثعلبه نیز آمدند و از او

خواستند تا زکاتش را بپردازد ولی او گفت: آنچه که شما زکات نامش گذاشته‌اید، چیزی جز جزیه نیست! بدین گونه، از دادن زکات سرباز زد. آن دو به مدینه بازگشتند و چون رسول خدا ﷺ ایشان را دیدند، قبل از آن که با ایشان سخنی بگویند، فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب!». همان بود که خدای ﷻ این سه آیه را درباره وی نازل کرد. یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی‌درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! درباره تو این... و این آیه نازل شده است. راوی می‌گوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول خدا ﷺ تقدیم کرد و گفت: یا رسول‌الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما می‌کنم. اما رسول خدا ﷺ خطاب به وی فرمودند: خدای ﷻ مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می‌افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول خدا ﷺ از وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت، بعد از او، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، در خلافت عثمان رضی الله عنه مرد.

﴿فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾﴾ [التوبة: ٧٦].

«پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند» و بر عکس سوگندی که خورده بودند، چیزی از آن را صدقه ندادند «و اعراض کنان برگشتند» از طاعت حق تعالی، درحالی که بر این اعراض خویش مصر بودند.

﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾﴾ [التوبة: ٧٧].

«در نتیجه، به سزای آن که وعده خویش را با خداوند خلاف کردند و از آن روی که دروغ می‌گفتند، در دل‌هایشان - تا روزی که او را دیدار می‌کنند - پیامدهای نفاق را باقی‌گذارد» پس این سزا به دو دلیل است، یکی خلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول خدا ﷺ خلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه‌های نفاق معرفی کرده‌اند. آری! خدای متعال به سزای بخل‌شان، پیامدهای نفاق را در دل‌هایشان مستمرا تا روز قیامت باقی گذاشت، روزی که با خدای ﷻ ملاقات می‌کنند. یا معنی این است: بخل، نفاقی پایدار در دل‌هایشان باقی گذارد زیرا سبب نفاق‌شان چیزی جز بخل نبود.

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ [التوبة: ۷۸].  
 «آیا ندانسته‌اند» منافقان «که خداوند راز و نجوای‌شان را می‌داند» در مورد طعنه زدن بر پیامبر اکرم ﷺ، بر یاران‌شان و بر دین اسلام «و خداوند دانای غیبهاست» پس هیچ چیز - از جمله آنچه که از منافقان سر می‌زند - بر وی مخفی نمی‌ماند.

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۷۹].  
 در بیان سبب نزول آمده است: منافقان، مسلمانان داوطلبی را که به میل و رغبت خود - افزون بر زکات فرض - به طور داوطلبانه صدقه نافله می‌دادند، مورد طعن و تمسخر قرار می‌دادند و چون یکی از مؤمنان، چیز اندکی از مال خود را داوطلبانه صدقه می‌کرد، منافقان می‌گفتند: خدا از این صدقه وی بس بی‌نیاز است! و اگر یکی از ایشان مال بسیاری را صدقه می‌کرد، باز هم طعنه‌زنان می‌گفتند: این شخص فقط از روی ریا چنین کرده و صدقه وی خالصانه برای خدا نبوده است! همان بود که نازل شد: «کسانی که بر داوطلبان مؤمن در صدقات عیب می‌گیرند و عیب می‌گیرند بر کسانی که جز به اندازه توان‌شان» چیزی را برای صدقه کردن «نمی‌یابند» و آن مال اندک هم حاصل دست رنج و زحمت‌شان است «و آنان را مورد تمسخر قرار می‌دهند» یعنی: آن منافقان، هم کسانی را که کم انفاق می‌کنند و هم کسانی را که بسیار انفاق می‌کنند، مورد تمسخر قرار می‌دهند؛ سزای آنها این است که: «خدا تمسخرشان کرد» یعنی: خوار و ذلیل و رسوای‌شان کرده و در برابر این تمسخر جزای‌شان می‌دهد «و برای‌شان عذابی دردناک است» در آخرت.

﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۸۰].

«چه برای آنان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی» هرگز خداوند ﷻ بر آنان نمی‌آمرزد. یعنی: آمرزش خواستن و عدم آن از جانب پیامبر ﷺ برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبر ﷺ برای‌شان آمرزش بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد «اگر هفتادبار برای آنان آمرزش طلب کنی، خداوند هرگز آنان را نمی‌آمرزد» یعنی: خدای سبحان هرگز



بر آنان نمی‌آمزد، هر چند برای‌شان به دفعات بسیار و با پافشاری و اصرار زیاد، آموزش بخواهی. پس مراد، عدد هفتاد نیست و ذکر عدد هفتاد از آن‌روست که اعراب، عدد هفتاد را در مبالغه کثرت به کار می‌برند «این» نیامرزیدن بر آنان «به سبب آن است که آنان به خدا و رسولش کفر ورزیده‌اند» یعنی: سبب عدم آموزش آنان، کفرشان به خدا و رسول وی است و برای کافران آموزشی نیست «و خدا گروه فاسقان را» یعنی: متمردان خارج از اطاعت و فرمان را «هدایت نمی‌کند» زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی‌شوند.

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ [التوبة: ۸۱].

«بر جای گذاشتگان، به خانه نشینی خود پس از رسول خدا شادمان شدند» آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و شیطان لعین، آنها را از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک بازداشت لذا از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند که در خانه بنشینند و به کاروان جهاد نپیوندند. رسول خدا ﷺ نیز به آنان اجازه داده و در مدینه برجاشان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول خدا ﷺ و تخلف از جهاد، شادمان شدند «و از این‌که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند» سبب این نفرت‌شان از جهاد، حرص و بخل‌شان بر مال و جان، عدم ایمان و اخلاص و نفاق‌شان بود «و گفتند: در این گرما بیرون نروید» منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا آنها را از رهسپردن به جهاد سست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان خدا و رسولش سفارش کنند. یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند «بگو: آتش جهنم گرم‌تر است، اگر دریابند» یعنی: ای منافقان! چگونه از این گرمای اندک می‌گریزید، در حالی‌که آتش جهنم که به آن وارد خواهید شد و جاودانه در آن خواهید ماند، از آنچه که هم اکنون از آن فرار می‌کنید، گرم‌تر و سوزان‌تر است زیرا آتش دوزخ گرمایی است نامتناهی و پایان ناپذیر پس یقیناً کسی که برای مصون ماندن از مشقتی اندک، خود را در مشقتی ابدی می‌افکند، از هر جاهلی جاهل‌تر است.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه: ﴿نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ را خواندند، آن گاه فرمودند: «خدای سبحان هزار سال بر آتش دوزخ برافروخت تا سپید شد، سپس هزار سال دیگر بر آن برافروخت تا سرخ شد، آن گاه هزار سال دیگر بر آن افروخت تا سیاه شد لذا آتش دوزخ همانند شب سیاه است و شعله‌های آن روشنی بر نمی‌تاباند».

﴿فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [التوبة: ۸۲].

«پس به سزای آنچه می‌کردند» از معاصی و نافرمانی‌ها «اندکی بخندند و بسیار بگریند» یعنی: منافقان در آخرت کم خواهند خندید و بسیار خواهند گریست، همان گونه که در دنیا دین خود را به بازی و تمسخر گرفته و بسیار می‌خندیدند و این امری است قطعی و محتوم.

﴿إِن رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَافْعَدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ﴾ [التوبة: ۸۳].

«پس اگر خدا تو را» از غزوه تبوک «به سوی گروهی از آنان باز آورد» دلیل این که فرمود: (به سوی گروهی از آنان)، نه به سوی همه آنان زیرا کسانی از منافقان بودند که از نفاق خویش توبه کرده و از تخلف و واپس‌مانی از جهاد ناد شدند. آری! اگر از تبوک بازگشتی «و» بعد از آن، آن گروه منافق «از تو برای بیرون آمدن» همراهت در غزوه دیگری «اجازه خواستند، بگو» به آنان: «شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد» پس محرومیت از شرف جهاد، اولین مجازات معنوی آنان است، همچنان این ممنوعیت بدان جهت است که همراهی‌شان با مؤمنان، مفسده برانگیز و فتنه‌خیز است «زیرا شما نخستین بار به نشستن راضی شدید» در غزوه تبوک «پس اکنون هم با خانه‌نشینان» یعنی: با بیماران، زنان و کودکان که به دلیل عذر، از رفتن به غزوه تبوک بازماندند، در خانه «بنشینید».

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

وَمَا تَأْتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ [التوبة: ۸۴].

دومین مجازات منافقان این است: «و هرگز بر هیچ یک از آنان» یعنی: از منافقان «که بمیرد، نماز نگذار و بر سر قبرش نایست» قبلا چنان بود که وقتی کسی دفن می‌شد، آن حضرت ﷺ بر سر قبر وی می‌ایستادند و برایش دعا می‌کردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعا کردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه‌ای فراخوانده می‌شدند، در باره شخصیت متوفی سؤال می‌کردند، اگر از او ستایش می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می‌گفتند: «شأنکم بها: شما دانید و جنازه‌تان» و بر آن نماز نمی‌گزاردند. همچنین عمر رضی الله عنه بر جنازه شخص مجهول الحال نماز نمی‌گزارد تا حدیفه بن یمان رضی الله عنه بر او نماز نگذارد زیرا حدیفه، امین راز پیامبر ﷺ بود و منافقان را به نام و هویت‌شان دقیقا می‌شناخت «چراکه آنان به خدا و رسول او کافر شدند و در حال فسق مردند» پس این است علت منع آن حضرت ﷺ از نمازگزاردن بر مرده منافقان و ایستادن بر سر قبر آنان. بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف نمودن به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، اما دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خباثت که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «از عمر بن الخطاب رضی الله عنه شنیدم که فرمود: چون عبدالله بن ابی سرکرده منافقان مدینه مرد، رسول خدا ﷺ به خواندن نماز جنازه بر وی دعوت شدند و بر جنازه وی حاضر شدند و چون به پای ایستادند تا بر وی نماز بگذارند، به ایشان گفتم: آیا بر دشمن خدا عبدالله بن ابی نماز می‌گذارید که گوینده این... و این... سخن بود؟ بدین‌گونه ایام و کارنامه‌های ننگین او را بر می‌شمردم و رسول خدا ﷺ تبسم می‌کردند تا چون بسیار گفتم، فرمودند: ای عمر! دست از من بدار، آخر من از بارگاه حق تعالی مخیر ساخته شده‌ام، به من گفته شده: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾: «چه بر آنان آمرزش بخواهی و چه نخواهی، اگر برای‌شان هفتاد بار آمرزش بخواهی، هرگز خداوند بر آنان نمی‌آمرزد» پس اگر بدانم که بیش از هفتاد بار آمرزش خواهی ام سبب آمرزش وی می‌شود، قطعا بر هفتاد بار می‌افزایم! آن‌گاه بر وی نماز خواندند و جنازه وی را مشایعت کرده بر سر قبرش ایستادند تا از تدفین وی فارغ شدند. عمر رضی الله عنه می‌گوید: من از جرأت خود بر رسول خدا ﷺ در شگفت شدم - و خدا ورسولش به آنچه می‌گویم دانانترند - ولی به

خدا سوگند که اندک زمانی بیش نگذشت که این دو آیه نازل شد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴]. بعد از آن رسول خدا ﷺ بر هیچ منافقی نماز جنازه نگزاردند.

نهی خدای ﷻ از نمازگزاردن بر منافقان، مقابلتا بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگ‌ترین قربت‌ها در حق مؤمنان می‌باشد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میت حاضر شود، برایش یک قیراط (پاداش) است و هر کس تا هنگام دفن وی بماند، برایش دو قیراط است». از رسول خدا ﷺ پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند: «کوچک‌ترین آنها همانند کوه احد است». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان رضی الله عنه راجع به فضیلت ایستادن بر سر قبر مؤمن آمده است: رسول خدا ﷺ چون از دفن مرده فارغ می‌شدند، بر سر قبرش می‌ایستادند و می‌فرمودند: «برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم اکنون مورد پرسش قرار می‌گیرد».

﴿وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۸۵].

«و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد، جز این نیست که خدا می‌خواهد آنها را به وسیله آن در دنیا عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود» تفسیر نظیر این آیه کریمه در آیه (۵۵) گذشت. نسفی در حکمت تکرار آن می‌گوید: «تکرار آن برای تأکید است تا مخاطب همیشه این معنی را در نظر داشته باشد، در عین حال که هر آیه در جای خود پیام خاص خود را دارد، از جمله آن که این آیه، بیانگر سومین مجازات معنوی منافقان است».

﴿وَإِذَا أَنْزَلْنَا سُورَةً أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الصُّلُوبِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ [التوبة: ۸۶].

«و چون سوره‌ای» به قولی: مراد همین سوره، یعنی سوره «برائه» است «نازل شود» بدین مضمون «که: به خداوند ایمان آورید و همراه با پیامبرش جهاد کنید» علیه دشمنان دین خدا ﷻ «توانمندان‌شان» یعنی: صاحبان مال و ثروت و مکت، یا رؤسا و بزرگان‌شان که چشم مردم به سوی آنهاست «از تو عذر و اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار که ما با

خانه نشینان باشیم» یعنی: اجازه بده که ما با برجای ماندگان معذور از جنگ؛ همچون ضعفا و بیماران زمین گیر بنشینیم و از همراهی با تو در جنگ معاف باشیم.

﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [التوبة: ۸۷].

«به این راضی شدند که با خانه نشینان باشند» یعنی: آنها به سبب نفاق و بیماری باطنی و شک و جبنی که در دل هایشان است، ابا نورزیدند از این که پشت سر رسول خدا ﷺ با زنانی که در خانه‌ها از مردان جانشینی می‌کنند، باقی بمانند «و بردل هایشان مهر زده شده است» از آن رو که خود کفر و نفاق را انتخاب کرده‌اند «در نتیجه قدرت درک ندارند» که بفهمند؛ در جهاد چه رستگاری و سعادت و در تخلف از جهاد؛ چه نابودی و شقاوتی نهفته است.

﴿لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [التوبة: ۸۸].

«ولی» اگر این گروه منافق از جهاد تخلف کردند، کسانی که بهتر از آنانند، به جهاد بپاخواستند؛ یعنی: «پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند، با اموال و جانهای خود جهاد کردند و اینانند که همه خیرات برای آنان است» خیرات: شامل همه خوبیها و نیکی‌هاست بنابراین، منافع دین و دنیا همه را دربر می‌گیرد. به قولی؛ خیرات: زنان خوبروی تن‌آرا در بهشت‌اند «و این گروه همان رستگارانند» که به هر مطلوبی نایل می‌شوند. از خدای ﷻ مسئلت می‌کنیم که ما را از این فوز عظیم محروم نگرداند.

﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۸۹].

«خداوند برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر» درختان و ساختمانهای آن «نهرها روان است و در آن جاودانه‌اند. این همان رستگاری بزرگ است».

﴿وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۰].

سپس مجموعه دیگری از آیات می‌آید که در مورد عذر نرفتن به جهاد سخن می‌گوید؛ این که چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می‌شویم: «و

معذران اعرابی نزد تو آمدند تا به آنان اجازه» ترک جهاد «داده شود» معذر: کسی است که عذر پیش می‌افکند، اما در واقع عذری ندارد. یعنی: گروهی از بادیه‌نشینان عرب، عذر و بهانه‌هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول خدا ﷺ به آنان اجازه نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلف ورزیدند، که آنان منافقان اعراب بودند «و کسانی که به خدا و رسول او دروغ گفتند، در خانه نشستند» و با وجود آن که با رسول خدا ﷺ بر حرف‌شنوی و اطاعت بیعت کرده بودند، اما نه ایمان آوردند و نه تصدیق کردند بنابر این، با تخلف‌شان از جهاد بدون مطرح کردن هیچ عذری، این حقیقت نمایان شد که آنها در بیعت بر ایمان نیز دروغگو بوده‌اند.

پس متخلفان از جهاد سه گروه بودند:

- ۱- کسانی که به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.
- ۲- کسانی که هیچ عذری نداشته اما در نرفتن به جهاد، عذرهای بی‌اساسی پیش‌افکندند و اجازه نشستن خواستند.
- ۳- کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازه نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند.

«به زودی به کافران از آنان» یعنی: به کافران از بادیه‌نشینان متخلف عذر تراش غیرمعمور و تکذیب کنندگان بی‌پروا «عذاب دردناک خواهد رسید».

ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره گروهی از قبیله بنی‌غفار نازل شد.

﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۱].

آن‌گاه خداوند متعال بیان می‌دارد که چه کسانی به حق و به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد تخلف می‌کنند: «بر ناتوانان هیچ گناهی نیست» که زنان و کودکانند «و بر بیماران هیچ گناهی نیست» مراد از آنان: بیماران مزمن، پیران فرتوت، نابینایان، لنگان و امثال آنانند. یعنی: بر آنان هیچ ایراد و گناهی در تخلف از جهاد نیست، به این دلیل که عذرشان واقعی و موجه است و این عذرها به بدن و جسم مربوط می‌شود. سپس به بیان عذرهایی می‌پردازد که به مال برمی‌گردد نه به بدن و می‌فرماید: «و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند تا» در راه جهاد «خرج کنند، هیچ گناهی نیست» پس با وجود

داشتن چنان معاذیر بدنی یا مالی‌ای، جهاد از آنان ساقط بوده و برای‌شان فرض نیست «به شرط آن‌که برای خدا و پیامبرش خیر خواهی کنند» نصیحت و خیر خواهی برای خدا ﷻ عبارت است از: ایمان آوردن به وی، عمل به شریعت وی و ترک اموری که با شریعتش مخالف است و شکی نیست که خیرخواهی به بندگان خدا ﷻ، محبت مجاهدان راه وی، خیراندیشی برای‌شان در امر جهاد و یاری نکردن دشمنان‌شان به وجهی از وجوه، درقدم اول شامل معنی خیرخواهی برای خدا ﷻ است. اما نصیحت و خیراندیشی برای پیامبر ﷺ عبارت است از: تصدیق نبوت ایشان، اطاعت‌شان در هر آنچه که بدان امر یا نهی می‌کنند، موالات و دوستی با دوستان آن حضرت ﷺ، دشمنی با دشمنان ایشان، محبت و تعظیم آن حضرت ﷺ و احیای سنت‌شان بعد از رحلت‌شان با تمام توان و با همه سعی و امکان.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا دین، نصیحت است و سه بار این جمله را تکرار کردند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! نصیحت و خیر خواهی برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، برای کتاب و پیامبرش و برای پیشوایان (زمامداران) مسلمانان و عامه آنان». «بر نیکوکاران هیچ راهی نیست» یعنی: بر معذوران خیراندیش و خیرخواه، هیچ ایراد و عتاب و عقابی در نرفتن به جهاد نیست و ثواب جهاد برای‌شان مترتب است، به سبب این‌که ترک جهاد از سوی آنان، نه به انگیزه بی‌رغبتی به آن بلکه به سبب وجود عذر موجهی بوده است «و خدا آمرزنده مهربان است» لذا بر کسانی که به سبب عذر از جهاد تخلف کرده‌اند؛ می‌آمرزد و به کسانی که مستحق رحمت وی هستند، مهربان است.

ابن کثیر برای آیه کریمه دو سبب نزول نقل کرده و گفته است: بخش اول آیه، درباره معذوران جسمی - از جمله عائذ بن عمرو مزنی - و بخش دوم، درباره بنی‌مقرن بن مزینه و غیر آنان از انصار که «بکاءون : گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد.

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾ [التوبة: ۹۲].

«و نیز گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی» بر مرکبها، برای این‌که به جهاد رهسپار شوند «گفتی: چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم»

یعنی: تو مرکبی نیافتی که بر آن سوارشان کنی و در نتیجه «برگشتند؛ درحالی که چشمانشان سرشار از اشک بود» چون به آنان گفתי: وسیله‌ای برای سوار کردنشان نمی‌یابم! از نزد تو درحالی برگشتند که گریان و نالان بودند «از اندوه این که چرا چیزی نمی‌یابند که خرج راه کنند» نه در نزد خود و نه در نزد تو.

ایشان گروهی از انصار بودند که چون پیامبر اکرم ﷺ برای غزوه تبوک بسیج عمومی اعلام کردند، نزد ایشان آمدند و خواستند تا وسیله سواری در اختیارشان قرار داده شود که عازم آن غزوه گردند. به قولی: ایشان از پیامبر ﷺ توشه راه خواستند. به قولی دیگر: ایشان از پیامبر ﷺ، جز کفش هیچ چیز دیگری نخواستند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به شرکت‌کنندگان در جهاد فرمودند: «همانا مردانی را در مدینه برجای گذاشته‌اید که هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایید و هیچ راهی را نمی‌روید، مگر این که با شما در پاداش شریکند، ایشان را عذر - و به روایتی بیماری - از مشارکت در جهاد بازداشت.»

پس آنان مجموعاً چهار گروهند که دارای معاذیر حقیقی به‌شمار می‌روند و برای‌شان در تخلف از جهاد هیچ گناهی نیست.

﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۹۳].

آن‌گاه خداوند متعال به بیان حال گروهی می‌پردازد که به هیچ وجه معذور نیستند: «جز این نیست که راه» عتاب و ایراد و مؤاخذه، فقط «بر کسانی است که با این‌که توانگرند» و وسیله‌ای را که خود را بدان به جهاد مجهز کنند، می‌یابند، با آن‌هم «از تو اجازه می‌طلبند» در تخلف از جهاد «به این راضی شده‌اند که با زنان خانه‌نشین باشند» خوالف: زنان خانه‌نشین هستند «و خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است، در نتیجه آنان» به سبب این مهر نهادن «نمی‌فهمند» آنچه را که سودشان در آن است تا آن را بر آنچه که مایه خسران و زیان‌شان است، ترجیح دهند.

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [التوبة: ۹۴].



«هنگامی که به‌سوی آنان باز گردید، برای شما عذر می‌آورند» این جمله، از حال منافقان متخلفی که در مدینه باقی‌ماندند، چنین خبر می‌دهد که آنها به‌زودی در هنگام بازگشت مؤمنان از غزوه تبوک، از عدم مشارکت خود در جهاد نزد آنان عذر پیش می‌آورند «بگو: عذر نیاورید که هرگز سخن شما را باور نمی‌کنیم» یعنی: شما را در این عذآوریتان تصدیق نمی‌کنیم.

آن‌گاه سبب تصدیق نکردن آنها را بیان کرده، می‌فرماید: «همانا خداوند ما را از بعضی از خبرهای شما آگاه گردانیده» یعنی: عذرتان را بدان جهت نمی‌پذیریم که خدای سُبْحٰنَہٗ از طریق وحی، ما را به دروغ بودن معاذیرتان آگاه کرده و هم‌اینک ما به حقیقت حال شما واقفیم «و خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید» در آینده، که آیا از شر و فسادى که هم‌اکنون بر آن هستید، دست برمی‌دارید یا خیر «آن‌گاه به‌سوی دانای نهران و آشکار» که خدای تبارک و تعالی است «باز گردانیده می‌شوید و شما را از آنچه می‌کردید خبر می‌دهد» زیرا او به هر قول و عمل و نیتی که از شما صدور یافته - اعم از آنچه که نهران می‌داشتید، یا آنچه که بدان تظاهر می‌کردید - داناست و در نتیجه، شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِيُتَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآ وَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [التوبة: ۹۵].

«چون به‌سوی آنان باز گردید، به زودی نزد شما به خدا سوگند خواهند خورد» یعنی: به‌زودی عذرهای بی‌اساسی را که آورده‌اند، با سوگندهای دروغ مؤکد خواهند ساخت «تا از آنان صرف‌نظر کنید» یعنی: هدف‌شان از آن سوگندهای دروغین این است که شما مؤمنان از آنان درگذرید و صرف‌نظر کنید و به سبب تخلف‌شان از جهاد، سرزنش و مؤاخذه‌شان نکرده و هیچ بازپرسی از آنان ننمایید و در عوض، از آنان اظهار رضایت و خشنودی کنید «پس از آنان رو بگردانید» یعنی: ترک و طردشان کرده، از گناه‌شان در نگذرید و از آنان اعلام رضایت نکنید «چراکه آنان پلیدند» و تمام اعمال‌شان پلید و زشت است پس به این علت، دیگر اهلیت پذیرش پند و ارشاد به‌سوی خیر و دریافت هشدار در مورد پرهیز از شر را ندارند بنابراین، تنها برخوردارى که سزاوار شأن آنهاست، واگذاشتن‌شان به حال‌شان می‌باشد «و به سزای آنچه می‌کردند، جایگاه‌شان دوزخ است».

﴿يَجْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۹۶].

«برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید» یعنی: هدف حقیقی آنها از سوگند خوردن این است تا سوگندهایشان شما را راضی سازد و بنابراین، دشمنی‌تان به دنیای‌شان زیان نرساند «پس اگر شما از آنان خشنود شوید» برای کمک به حال و وضع‌شان چنان‌که خواسته آنان نیز همین است، بدانید که «قطعا خدا از گروه فاسقان خشنود نمی‌شود».

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانی که خداوند ﷻ از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی‌دهد. این تعبیر بدان جهت به کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای مؤمنان از منافقان، مقتضی رضای خدای متعال نیز هست.

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۷].

«بادیه‌نشینان عرب، در کفر و نفاق سخت‌ترند» از دیگران زیرا آنان دل‌هایی سخت‌تر، طبیعت‌هایی درشت‌تر و زبان‌هایی خشن‌تر دارند بنابر این، آنها بالطبع از پذیرش کتاب‌های الهی و پیام‌های پیامبران وی دورترند. چنان‌که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است، از جمله حدیث شریف وارده به روایت عائشه رضی الله عنها که فرمود: گروهی از بادیه‌نشینان عرب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده بودند، آنها از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا شما کودکان‌تان را می‌بوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی‌بوسیم! در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وقتی خدای عز و جل رحمت و مهر را از دل‌های‌تان برداشته است، من چه می‌توانم بکنم!». اعراب: ساکنان بادیه از قوم عربند. پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» و کسانی از آنان که در بادیه و صحرا سکونت دارند، «اعرابی» نامیده می‌شوند.

«و» بادیه‌نشینان عرب «سزاوارترند به این‌که حدود شریعتی را که خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند» به سبب دوری‌شان از اماکن انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و از دیار نزول وحی

«و خدا دانای حکیم است» داناست به احوال‌شان، صاحب حکمت است در امهال و فرصت دادن به آنان.

ابن کثیر می‌گوید: «به سبب درشت‌خویی و سنگدلی بادیه‌نشینان بود که خداوند ﷻ از آنان پیامبری برنینگیخت بلکه پیامبران علیهم‌السلام را از مردم شهرها برانگیخت.»

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۸].

«و از اعراب» یعنی: از بادیه‌نشینان «کسانی هستند که آنچه را انفاق می‌کنند» در راه خدا ﷻ «تاوان می‌شمارند» برای خود و بر این باور اند که این خسارتی برای‌شان است پس فقط از روی ریا و تقیه انفاق می‌کنند «و برای شما دوائر را انتظار می‌برند» دائره: پیش‌آمد مصیبت‌بار و تقلب‌روزگار است که در آن نعمت به بلا دگرگون می‌شود. آری! اینان برای شما انتظار چنین روزی را می‌کشند تا غلبه شما از میان برود و آن وقت، زکات اموال خود را نپردازند.

شایان ذکر است که بعد از درگذشت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مصداق این خبر قرآنی به تحقق پیوست پس این آیه، معجزه‌های از معجزات غیبی قرآن کریم است.

«پیشامد بد» و حادثه‌های ناگوار؛ چون شر و شکست و عذاب و بلا و هر پیش‌آمد ناگوار دیگری «بر آنان باد» بدین‌گونه خداوند متعال نفرین خود را با آن رخدادی که آنها در حق مسلمانان انتظار می‌بردند، همانند گردانید «و خدا شنواست» به آنچه که می‌گویند «داناست» به آنچه که در ضمیر خویش پنهان می‌دارند.

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۹].

«و برخی دیگر از اعراب» یعنی: از بادیه‌نشینان «کسانی‌اند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند» اینان گروه دوم از بادیه‌نشینان هستند «و آنچه را انفاق می‌کنند» در راه خدا ﷻ «سبب تقرب نزد خدا می‌شمارند» قربات: آنچه که انسان به سبب آن به خدا ﷻ تقرب و نزدیکی جوید «و صلوات پیامبر را» یعنی: دعاهای نیک و آمرزش‌خواهی پیامبر را نیز مایه تقرب نزد خدای سبحان می‌شمارند، از آن رو که به خدا ﷻ و پیامبرش ایمانی نیرومند و باوری راسخ دارند «آگاه باش که

بی گمان این» انفاق و صدقات شان و نیز دعاها و آمرزش خواهی پیامبر ﷺ «قربتی است» مقبول و پذیرفته شده «برای آنان» نزد خدای متعال «به زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش در می آورد» رحمت پروردگار متعال: محبت وی است با مؤمنان و آنچه که از خیر دنیا و بهشت آخرت به ایشان عنایت می کند «همانا خداوند آمرزنده است» و عیب مقصران را می پوشاند «مهربان است» و تلاش و کوشش اندک مایه گان را می پذیرد.

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«و سابقون الاولون از مهاجران و انصار» سابقون الاولون از مهاجران: پیشگامان و سبقت کنندگان نخستین از اصحابی اند که به هر دو قبله نماز خوانده اند، یعنی سابقه آنها در اسلام به عهدی می رسد که هر دو قبله را دریافته اند. یا کسانی اند که شاهد «بیعت الرضوان» بوده اند. یا اهل «بدر» اند؛ و بهترین شان خلفای چهارگانه اند به ترتیب، سپس شش تن باقی مانده از «عشره مبشره»، آن گاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «احد»، آن گاه اهل «بیعت الرضوان» در «حدیبه». و سابقون الاولون از انصار: نخستین پیشگامانی از انصار هستند که با رسول خدا ﷺ در «بیعت عقبه اول و دوم»، بیعت کرده اند، که تعدادشان در بیعت عقبه اول هفت تن و در بیعت عقبه دوم، هفتاد تن بود «و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده اند. ایشان دنباله روان و از پی آیندگان آنانند؛ از صحابه رضی الله عنهم و تابعینی که بعد از ایشان آمده اند، یا تا روز قیامت می آیند، در صورتی که از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند. آری! همین پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که: «خدا از ایشان خشنود شد» و طاعات و عبادات شان را پذیرفت و از تقصیرات شان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت «و ایشان نیز از او خشنود شدند» بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش بر آنان سرازیر کرد «و برای آنان» همراه با رضای خویش «باغهایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ».

پس این آیه، گواهی و مژده و بشارتی است از سوی خدای منان به بهشت و رستگاری در آخرت برای پیشروان و پیشگامان از اصحاب پیامبر ﷺ چنان که این آیه مژده بخش کسانی نیز هست که رهرو راه ایشان بوده و ایشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می‌دهند.

دلیل این که پروردگار متعال سابقه داران را بر دیگر مسلمانان برتری و فضیلت داد، همانا ایمان و انفاق‌شان در دوران ضعف اسلام و قبل از غلبه و انتشار آن است.

﴿رَمِّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْيِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

در اینجا با مجموعه دیگری از آیات روبرو می‌شویم که به ما زوایای بیشتری از اوصاف و روش‌های منافقان را روشن ساخته و در مقابل، اوصاف مؤمنان را نیز روشن می‌کند: «و برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند، منافق‌اند» این گروه، منافقانی بودند که پیرامون مدینه سکونت داشتند «و نیز بعضی از اهل مدینه» مردمانی منافق‌اند که «بر نفاق خو گرفته‌اند» یعنی: بر نفاق پایداری کرده، در آن مهارت کسب نموده و شدیداً بر آن سرسختی نشان می‌دهند و از آن منصرف نگشته‌اند. شایان ذکر است که مهارتشان در نفاق تا بدانجا بود که نفاق‌شان حتی بر رسول خدا ﷺ نیز مخفی ماند، چه رسد به سایر مؤمنان «تو آنان رانمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو آنان را به اشخاص و اعیان‌شان نمی‌شناسی؛ زیرا آنان در نفاق ماهرند و از آنچه که موجب شک و شبهه در ایمان‌شان گردد، دوری می‌گزینند به طوری که نفاق‌شان بر انسان مخفی مانده و جز برای خدای سبحان بر دیگران آشکار نیست «ما به‌زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم» مراد از دوبار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملا کردن نفاق‌شان و دیگری عذاب نمودن‌شان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر اموال و اولاد و جان‌هایشان و دیگری عذاب قبر است «آن‌گاه به‌سوی عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند» یعنی: به‌سوی درک اسفل در دوزخ.

﴿وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۰۲].

در این آیه، خداوند ﷻ به بیان حال گروه دیگری از متخلفان می‌پردازد که تخلف‌شان از جهاد، به انگیزه نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است: «و

دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند» یعنی: از اهل مدینه گروهی دیگرند که در واقع امر مؤمن بوده اما از غزوه تبوک بی‌هیچ عذر موجهی تخلف کردند و بعداً از این کار خود پشیمان شدند ولی برای توجیه تخلف خویش نزد رسول خدا ﷺ، به پیش کشیدن عذرهای دروغین متوسل نگشته بلکه در عوض امیدوار بودند که خداوند ﷻ بر آنان توبه پذیر شود «عملی نیک را» یعنی: اعمالی را که قبلاً انجام داده بودند؛ از پایبندی به احکام و برنامه‌های اسلام و رفتن به جهاد در سایر غزوات «با عمل دیگر که بد است در آمیخته‌اند» مراد: تخلف‌شان از غزوه تبوک است. ولی ایشان یک بار دیگر این عمل بد را با عمل نیکی دنبال کردند که عبارت از: اعتراف‌شان به آن عمل بد و توبه‌شان از آن است «نزدیک است که خداوند توبه آنان را بپذیرد» زیرا اعتراف‌شان به گناه، خود توبه است «که همانا خداوند آمرزنده مهربان است» گناهان را می‌آمرزد و بر بندگانش بزرگوارانه می‌بخشد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه در شأن ابولبابه و گروهی از یارانش نازل شد که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک تخلف کردند و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله از تبوک بازگشتند، آنان خود را به ستونهای مسجد بسته، سوگند خوردند که جز رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی دیگر نباید از ستون‌ها بازشان کند. و بعد از نزول این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصا آنها را از ستونهای مسجد باز کردند. ولی حکم آیه کریمه درباره همه مؤمنان خطاکار، عام است.

﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۳﴾﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از اموال آنان صدقه‌ای بگیر» که کفاره گناهان‌شان باشد. به قولی: مراد از آن، ادای زکات فرض است. به قولی دیگر: مراد؛ دادن صدقه مخصوصاً از سوی این گروهی است که به گناهان‌شان اعتراف کرده‌اند زیرا آنها بعد از پذیرش توبه‌شان اموال خویش را تقدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند، همان بود که این آیه نازل شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله را به گرفتن بعضی از اموال‌شان - نه کل آن - دستور داد «تا آنها را با آن» زکات، یا صدقه‌ای که از آنان می‌گیری «پاک و پاکیزه سازی» تطهیر: از بین بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود. تزکیه: افزودن بیشتر و کاملتر در این پاکسازی است.

آیه کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیله آن محو می‌شود، هر چند در بزرگی خود به مانند تخلف از جهاد باشد.

«و برای آنان دعاکن» یعنی: بعد از گرفتن این صدقه از اموالشان، در حق آنان دعای خیر کن. از این جهت، سنت است که گیرنده صدقه به هنگام گرفتن آن، در حق دهنده صدقه دعا کند «زیرا دعای تو برای آنان سکنی است» سکن: آنچه که روان بدان آرام و اطمینان گیرد «و خدا شنوای داناست» شنوای دعایت، یا شنوای اعتراف به گناه و دعای آنان است، داناست به آنچه که در نهادشان از اندوه و پشیمانی بر گناه وجود دارد.

عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می‌گوید: «چون زکات قومی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای‌شان دعا می‌کردند...».

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۴].

آن‌گاه ایشان را به رو آوردن به سوی توبه و دادن صدقه برانگیخته می‌فرماید: «آیا ندانسته‌اند که تنها خداوند است که از بندگانش توبه را می‌پذیرد» زیرا او از اطاعت مطیعان بی‌نیاز است و از معصیت عاصیان، پروایی ندارد «و صدقات را می‌گیرد» یعنی: می‌پذیرد «و» آیا ندانسته‌اند «که خداست که خود توبه‌پذیر مهربان است» به کسانی که صدق و راستگویی‌شان را در توبه و انابت بدانند؟.

این آیه، گرامی‌داشت و تشریفی بزرگ برای عمل صدقه و انجام‌دهندگان آن است و مفید این معنی است که پذیرفتن توبه و صدقه، در حوزه اختیارات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا دیگران نیست بلکه فقط مخصوص خداوند جل جلاله می‌باشد پس صدقه‌دهندگان باید فقط رضای او را مدنظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند صدقه را پذیرفته و آن را با دست (بلاکیف) راستش می‌گیرد، آن‌گاه برای شما آن را چنان پرورش می‌دهد که یکی از شما کره اسبش را پرورش می‌دهد تا بدانجا که یک لقمه از صدقه او، همانند کوه احد می‌شود».

﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵].

«و بگو» ای محمد ﷺ! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: «عمل کنید که به‌زودی خدا و رسول وی و مؤمنان در عمل شما خواهند نگرست» پس به‌سوی اعمال خیر و بی‌ریا بشتابید و اعمالتان را برای خدای ﷻ بی‌آلایش گردانید. و عمل اگر نیکو و شایسته باشد، مؤمنان آن را می‌شناسند «و به‌زودی» پس از مرگ «به‌سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید» یعنی: به‌سوی خدای بزرگی که هیچ چیز بر وی پنهان نیست و تمام دانستنی‌ها نزد وی یکسان است، چه آن را آشکار سازید، چه پنهان دارید «آن‌گاه شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد» و در برابر آن، شما را جزا خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخره بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را - هرچه که باشد - برای مردم بیرون خواهد افگند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا اعمالتان بر اقارب و عشایر متوفایتان عرضه می‌شود پس اگر اعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر غیر از این باشد، می‌گویند: بارخدا! آنان را نمیران تا هدایت‌شان کنی چنان‌که ما را هدایت کردی».

﴿وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰۶﴾﴾

[التوبة: ۱۰۶].

آن‌گاه حق تعالی به ما از گروه دیگری از متخلفان مؤمن سخن می‌گوید که همچون گروه اول، در توبه سعی و مجاهده نکردند و خداوند ﷻ قبول توبه آنان را به تأخیر افگند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت: «و دیگرانی هستند که به امر الهی واگذاشته اند، یا این است که آنان را عذاب می‌کند» اگر بر حالی که در آن قرار دارند، باقی بمانند «و یا توبه آنها را می‌پذیرد» اگر توبه راستینی کرده و در توبه‌شان به اخلاصی تمام آراسته گردند «و خدا دانای حکیم است» داناست به‌راستین بودن یا دروغین بودن توبه ایشان، صاحب حکمت است در به تأخیر افگندن پذیرش توبه از ایشان.

در بیان سبب نزول آمده است: ایشان سه تن از انصار به نام‌های؛ کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع بودند که از غزوه تبوک تخلف کردند و هر چند همانند گروه ابولبابه، از این کار پشیمان بودند ولی خود را به ستون‌های مسجد نبسته و در



توبه جدیت نکردند پس در چنین حالتی، کارشان به فرمان الهی موقوف ماند. در آخر سوره خواهد آمد که خداوند ﷻ سرانجام توبه آنان را نیز پذیرفت.

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾﴾  
[التوبة: ۱۰۷].

در این آیه خداوند متعال از گروه دیگری به ما سخن می‌گوید که از عوامل نفوذی و به اصطلاح معاصر، «ستون پنجم» دشمن‌اند: «و آنهایی که مسجدی برای زیان رسانیدن ساختند» تا به مسلمانان زیان برسانند. این گروه، منافقانی بودند که به رهبری شخصی به نام ابوعامر راهب، در جوار مسجد قبا مسجدی بنا کردند که به نام «مسجد ضرار» لقب گرفت. ضرارا: یعنی: به قصد ضرر رساندن به مؤمنان و آزارافگنی در میان‌شان «و» آن مسجد را «برای کفر» ساختند زیرا از ساختن آن مسجد، قصدی جز تقویت اهل کفر و نفاق نداشتند «و برای تفرقه‌افگندن میان مسلمانان» همین‌گونه آن منافقان خواستند تا به بهانه ساختن «مسجد ضرار»، درمسجد «قبا» حاضر نشوند و در نتیجه، جماعت مسلمانان کم شود، که این کارشان، زاینده اختلاف، از بین برنده الفت و محبت و دارای چنان ابعاد خطرناکی بود که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست «و» آن مسجد را بنا کردند جهت «کمینگاه ساختن برای کسانی که پیش از این» یعنی: پیش از ساختن مسجد ضرار «با خدا و پیامبر او به محاربه برخاسته بودند» که آنان همان گروه نفاق، به رهبری ابوعامر راهب بودند «و البته سوگند می‌خورند که» از بنای این مسجد «هدفی جز نیکی و خیر» یعنی: ذکر خدا ﷻ و مهربانی به مسلمانان «نداشتیم. ولی خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعاً دروغگویند» در این سوگند خود.

در بیان سبب نزول آمده است: ابوعامر راهب، مردی از اشراف طایفه خزرج بود که در جاهلیت نصرانی شده بود و هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و ظهور اسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست و رهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبهه نفاق پیوست و گروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می‌توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من آهنگ قیصر - شاه روم - را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیت دادن به آن، نزد پیامبر ﷺ آمدند و

گفتند: یا رسول الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز اقامه کنید! آن حضرت ﷺ فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان شاء الله از سفر بازگشتیم، به میان شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد. همان بود که وحی نازل شد و آن حضرت ﷺ را از راز توطئه و نیرنگ‌شان آگاه کرد. پس چون از سفر بازگشتند، دو تن از اصحاب رضی الله عنهم را فراخوانده به ایشان فرمودند: به‌سوی این مسجدی که اهل آن ستمگرند، بروید و آن را ویران کنید و آتش بزنید. آن دو، شتابان به آن مسجد رفتند و در حالی که منافقان طراح آن توطئه در میان آن بودند، مسجد را آتش زدند و ویران کردند و سپس از آنجا رفتند.

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ [التوبة: ۱۰۸].

«هرگز در آن نیست» مراد: نهی پیامبر ﷺ از نمازگزاردن در مسجد ضرار است «هرآینه مسجدی که از روز نخست بنیادش بر تقوی نهاده شده» که مسجد «قبا» و به قولی: مسجد النبی ﷺ است. مراد از ﴿مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ روز تأسیس آن است «سزاوارتر است که در آن» یعنی: در مسجد تقوی «ایستاده شوی» یعنی: اگر حتی نمازگزاردنت در مسجد منافقان جایز می‌بود، بی‌گمان ایستادنت به نماز و ذکر خدا ﷻ در مسجدی که بر بنیاد تقوی تأسیس شده، سزاوارتر بود «در آن، مردانی اند که دوست دارند خود را پاک سازند» از همه پلیدی‌ها - به وسیله وضو و غسل - و بر پاکسازی خود در هنگام عارض شدن موجب آن، حریمند «و خداوند پاکیزگان» از نجاسات و گناهان «را دوست می‌دارد» و از آنان راضی است. درباره فضیلت مسجد «قبا» احادیثی آمده است، از آن جمله این حدیث شریف است: «گزاردن نمازی در مسجد قبا، همانند انجام دادن یک عمره است».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره نمازگزاران مسجد قبا

نازل شد. رسول خدا ﷺ از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک می‌سازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز استنجا می‌کنیم.

آیه کریمه، دلیل بر استحباب نمازگزاردن در مساجد قدیمی بنا شده بر بنیاد توحید و تقوی و بر استحباب نمازگزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول خدا ﷺ برای یاران خود نماز بامداد را اقامه کردند و در آن سوره «روم» را خواندند ولی در قرائت به اشتباه افتادند و چون از نماز فارغ شدند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده می‌شود، [علت این است که] مردمانی از شما همراه ما نماز می‌خوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمی‌دهند پس هرکس همراه ما در نماز حاضر می‌شود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَقَاٍ جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [التوبة: ۱۰۹].

«آیا کسی که بنیاد خود را بر خداترسی و خشنودی الهی نهاده بهتر است، یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرومی‌افتد؟» یعنی: کسی که بنیاد کار خود را بر زیربنای قوی و محکم که همانا تقوای الهی و خشنودی اوست پی‌ریزی کرده - چون تأسیس مسجد قباء - بهتر از آن کسی است که به خلاف این، بنایش را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط گذاشته است که آن ساختمان با بانی خود یکجا در آتش جهنم فرو می‌افتد؟ پس ساختن آبادی بر اساس تقوی؛ کنایه از اخلاص در اعمال است و ساختن بنا بر کناره رودخانه مشرف به سقوط؛ کنایه از ریا و عجب و داشتن نیت ناخالص در اعمال است. جرف: کناره و لبه وادی‌ای است که در معرض هجوم آب و سیل‌بردگی قرار دارد. هار: یعنی: مشرف به سقوط «و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی‌کند» یعنی: به آنان - به عنوان مجازاتی بر نفاق‌شان - توفیق خیر نمی‌دهد.

﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۰].

«همواره آن ساختمانی که بنا کرده‌اند، در دل‌هایشان سبب شک» و برانگیزاننده شبهه و نفاق «است» زیرا بانیان مسجد ضرار، منافقانی شکاک بودند که بعد از ویران ساختن آن مسجد و خنثی شدن نیرنگ و توطئه‌شان، به تصمیم خود بر کفر و دشمنی و کینه علیه اسلام، افزودند «تا آن‌که دل‌هایشان پاره‌پاره شود» یعنی: پیوسته در شک و نفاق به‌سر می‌برند تا دل‌هایشان؛ یا با مرگ، یا با شمشیر پاره‌پاره شود و فقط در این هنگام است که شک و شبهه از دل‌هایشان رخت برمی‌بندد. یا مراد این است: پیوسته در شک و نفاق به‌سر می‌برند تا دل‌هایشان

به وسیله توبه و پشیمانی از نفاق، پاره و پریشان شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به نیت هایشان، صاحب حکمت است در جزا دادن آنها به سبب جرایم شان.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

بعد از آن که خداوند متعال رسوایی های منافقان را شرح داد، در اینجا فضیلت جهاد را بیان می کند: «همانا خداوند از مسلمانان جانها و مال هایشان را به این که بهشت برای شان باشد، خریده است» یعنی: گروه مجاهد، جان هایشان را به خدای متعال در قبال بهشت فروخته اند زیرا جانها و مال هایشان را به جهاد بخشیده اند و خدای متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است «همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند» یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفار پیش می تازند و در این راه، حتی خود نیز تن به کشته شدن می دهند پس اگر چنین کردند، بی گمان سزاوار بهشت گردیده اند، هر چند بعد از تعرض و اقدام علیه کفار و قرار دادن خود در معرض کشته شدن، کشته هم نشدند «این به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست» خدای سبحان خبر می دهد که استحقاق بهشت برای مجاهدان، وعده راستین و ثابتی از سوی او در کتاب های تورات و انجیل است، همچنان که این وعده در قرآن نیز هست «و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟» مسلماً هیچ کس! زیرا حق تعالی صادق الوعدی است که وعده خویش را هرگز خلاف نمی کند «پس به این معامله ای که با او کرده اید، شادمان باشید» و اظهار مسرت و بهجت نمایید زیرا در آن چنان سودی کرده اید که هیچ یک از مردم در هیچ معامله ای آنچنان سودی نمی کند - مگر کسی که به مانند شما عمل کند «و این همان کامیابی بزرگ است» زیرا هیچ کامیابی ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجا ایند کسانی که با خدای خویش چنین معامله سراسر منفعت باری انجام دهند؟

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در شأن هفتاد تن از انصاری نازل شد که با آن حضرت ﷺ در «عقبه کبری» بیعت کردند. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در بیان این رخداد می گوید: «در آنجا من به رسول خدا ﷺ گفتم: هر چه می خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت ﷺ فرمودند: «برای پروردگارم شرط می نمایم که او

را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیاورید و برای خودم شرط می‌نمایم که آنچه را از جانها و مال‌هایتان باز می‌دارید، از من نیز باز دارید». بیعت‌کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پاداشمان چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «پاداش شما بهشت است». انصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می‌کنیم و نه طالب فسخ آن می‌شویم! همان بود که نازل شد: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۲].  
 اما چه کسانی خود را برای این معامله آماده می‌کنند؟ «آنان توبه‌کنندگانند» یعنی: بازگشت‌کنندگان از شرک و نفاق و معصیت به سوی طاعت خدا ﷻ «عبادت‌کنندگانند» یعنی: قیام‌کنندگان به عبادت خدای ﷻ همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده‌اند «حمد گویند» که خدای متعال را در رنج و راحت و در سختی و آسانی، سپاس و ثنا می‌گویند «سائحانند» به قولی: سائحان؛ روزه‌داران و به اقوالی دیگر: مجاهدان، یا دانشجویان، یا سیر و سفر‌کنندگان در زمین به منظور پند و عبرت گرفتن از احوال مردم‌اند «رکوع و سجده‌کنندگانند» یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگهبانند «امر‌کنندگان به معروف» یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است «و نهی‌کنندگان از منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند «و نگاه‌دارندگان حدود خدایند» یعنی: به احکام و برنامه‌های خداوند ﷻ و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند. «و مؤمنان را» یعنی: کسانی را که به اوصاف یاد شده موصوفند و به راستی شایسته وصف ایمان می‌باشند؛ «بشارت ده».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه خدا ﷻ است». پس این‌ها در مجموع، ده وصف است و دعوت‌گران و مریبان این امت، اگر می‌خواهند که نسلی را براساس ایمان و عقیده تربیت کنند، باید این اوصاف ده‌گانه را نصب‌العین خویش قرار دهند.

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [التوبة: ۱۱۳].

در بیان سبب نزول آمده است: چون ابوطالب به حال احتضار در آمد، رسول خدا ﷺ در حالی که ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز نزد وی بودند - بر سر بالین وی نشستند و به وی فرمودند: ای عم من! بگو: لاله الا الله تا با آن نزد خدا ﷻ برایت حجت آورم. ولی ابوجهل و عبدالله بن امیه به وی گفتند: ای ابوطالب! آیا از آیین عبدالمطلب رو بر می گردانی؟! رسول خدا ﷺ پیوسته این سخن را به ابوطالب تکرار می کردند و در مقابل؛ ابوجهل و ابن امیه او را به عناد و مخالفت برمی انگیزتند، سرانجام، آخرین سخنی که ابوطالب به ایشان گفت، این بود: من بر آیین عبدالمطلب هستم! و از این که «لاله الا الله» بگوید، ابا ورزید. پس چون رسول خدا ﷺ از ایمان آوردن وی مأیوس شدند، فرمودند: «حالا که چنین است، من هم تا آن گاه که از آموزش خواستن برایت نهی نشوم، برایت آموزش می طلبم». همان بود که نازل شد: «بر پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان طلب آموزش کنند، هر چند خویشاوندان شان باشند پس از آن که برای شان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ اند» بدان جهت که بر شرک مرده اند.

این آیه متضمن قطع موالات با کفار، تحریم آموزش خواهی برای آنان و تحریم درخواست چیزی برای آنهاست که آن درخواست، برای شان جایز نیست. همچنین نماز خواندن بر جنازه کافر، آموزش خواهی برای وی است و از آن نهی به عمل آمده است. البته نزدیکی و خویشاوندی انسان مؤمن با کافری، هیچ سودی - در امثال این امور - به حال وی ندارد.

در روایت دیگری از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه آمده است: «رسول خدا ﷺ روزی به گورستان رفتند و بر سر قبری از مقابر نشسته زمان درازی را با رازونیاز گذراندند و گریستند و من هم بر گریه ایشان گریستم، آن گاه فرمودند: این قبری که بر سر آن نشسته ام، قبر مادرم هست و من از پروردگارم اجازه خواستم که در حق وی دعا کنم، اما او به من اجازه نداد».

﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۴].

آن گاه خداوند متعال، عذر ابراهیم علیه السلام را در آموزش خواهی وی برای پدرش ذکر می کند: «و طلب آموزش ابراهیم برای پدرش، جز برای وعده ای که به او داده بود، نبود»

آن گاه که به پدرش گفت: ﴿الْأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ﴾<sup>۱</sup>! همچنین وعده ابراهیم به پدرش قبل از آن بود که برایش از طریق وحی روشن شود که او از اهل دوزخ و از دشمنان خدا ﷻ است «ولی هنگامی که برای ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست، از او بیزاری جست چرا که ابراهیم او را حلیم بود» اواه: زاری کننده فروتنی است که چون خطاهایش را به یاد آورد، از آن در آه و درد و ناله می افتد و می گوید: آه! از گناهانم، آه! از مجازاتی که به سبب این گناهان با آن روبرو می شوم! حلیم: شخص بردباری است که از اشتباهات درمی گذرد و بر آزارها صبر می کند.

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۵].

«و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایت شان کرد، گمراه کند، مگر آن که چیزی را که باید از آن پرواکنند، برای شان بیان کرده باشد» یعنی: خداوند ﷻ بعد از آن که گروهی را به سوی اسلام و تطبیق برنامه های آن هدایت کرد، گمراهی را بر آنان روا نمی دارد تا آن گاه که بر چیزی از محرمات وی - بعد از آن که برای شان روشن شده باشد که آن چیز حرام است - قصد نکرده باشند؛ اما اگر قبل از آن که برای شان روشن شود که آن چیز حرام است، مرتکب آن کار حرام گردند، در این صورت گناهی بر آنان نیست و بدان مؤاخذه نمی شوند زیرا اطاعت و معصیت، بعد از بیان اوامر و نواهی است «همانا خداوند به همه چیز داناست» و هیچ چیز از حیطة بیکران علم وی خارج نیست.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [التوبة: ۱۱۶].

«در حقیقت، فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است، زنده می کند و می میراند و برای شما جز خدا یار و یآوری نیست» پس به نصرت خدا ﷻ مطمئن و دلگرم باشید و از دشمنان وی نهراسید.

در حدیث شریف به روایت حکیم بن حزام رضی الله عنه آمده است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان اصحاب شان بودند، در این اثنا خطاب به ایشان فرمودند: «آیا آنچه را من می شنوم، شما نیز می شنوید؟» اصحاب رضی الله عنهم گفتند: ما چیزی نمی شنویم. رسول

خدا ﷺ فرمودند: «اما من صدای ناله آسمان را می شنوم و نباید آسمان را بر این که ناله می کند، سرزنش کرد؛ در حالی که جای وجبی در آن نیست مگر این که بر آن فرشته ای یا سجده می کند، یا به عبادت ایستاده است».

آیه کریمه برانگیزاننده مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷].

«به یقین، خداوند بر پیامبر ببخشود» در این که به واپس ماندگان متخلف از غزوه تبوک اجازه تخلف داد، یا در این که برای مشرکان آمرزش خواست «و» نیز ببخشد بر «مهاجران و انصار» گناهان شان را بدان جهت «که در آن ساعت دشوار» که همانا غزوه تبوک بود «از پیامبر پیروی کردند» و از پیروی او تخلف نورزیدند «بعد از آن که چیزی نمانده بود که دل‌های دسته‌ای از آنان از جای برود» و از قید طاعت و اطاعت بگردد و منحرف شود.

آنان گروهی بودند که به سبب دشواری جهاد و سختی بزرگی که در آن افتاده بودند، در اندیشه برگشت از جبهه جهاد فرورفتند.

«باز بر ایشان توبه پذیر شد» یعنی: بر کسانی که نزدیک بود تخلف کنند، یا برهمگی مؤمنان «چرا که او نسبت به آنان رؤوف و رحیم است».

عمر رضی الله عنه در وصف دشواری و سختی غزوه تبوک می گوید: «هنگامی بارسول خدا ﷺ به غزوه تبوک عازم شدیم که چله تابستان بود و هوا سخت گرم، روزی در منزلی فرود آمدیم و در آن به ما تشنگی سختی دست داد تا بدانجا که گمان کردیم گردن‌های ما بریده خواهد شد... در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! خدای عز و جل شما را به دادن خیر در دعایتان عادت داده است لذا تمنا می کنم برای ما دعا کنید. رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا دوست داری که چنین کنم؟» ابوبکر گفت: آری! پس رسول خدا ﷺ دستان شان را به آسمان به دعا برداشتند و هنوز آنها را پایین نیاورده بودند که آسمان باریدن گرفت و تند و پیوسته بارید، سپس آرام گرفت و اصحاب رضی الله عنهم ظروفی را که به همراه داشتند، از آب پر کردند. در این اثنا رفتیم تا بنگریم که گستره و میدان بارش باران تا کجا بوده است؟ با کمال شگفتی دیدیم که باران از محیط قرارگاه ما فراتر نرفته است».

آری! پیروی اصحاب رضی الله عنهم از پیامبر رضی الله عنه در همچو ساعات دشواری ای بود که سبب بخشایش حق تعالی بر آنان گردید زیرا تصمیم قاطع ایشان به جهاد در تنگدستی و



شدت گرما، با علم به نیرومندی دشمنی چون امپراطوری روم، تصمیمی بسیار سخت و توان فرسا بود که مؤمنان دشواری آن را با همه وجود خود لمس می‌کردند، اما آن همه سختی را در راه خدا ﷻ و نشر اسلام و تقویت دولت و صولت آن، تحمل کردند، هم ازین‌رو، شایسته برتری درجات شده و از توبه و مغفرت برخوردار گشتند و در نهایت، خدای ﷻ هم از ایشان راضی شد و هم راضی‌شان ساخت.

سبب نزول آیه کریمه، غزه تبوک بود.

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [التوبة: ۱۱۸].

«و بر آن سه کس که بازپس داشته شدند» یعنی: همچنین خداوند ﷻ بر آن سه‌تنی که از پیوستن به جهاد در تبوک تأخیر کردند و توبه آنان همچون توبه گروه متخلف دیگر - از صاحبان عذر که ذکرشان گذشت - دردم پذیرفته نشد،<sup>۱</sup> نیز توبه‌پذیر گردید و رسول خدا ﷺ توبه آنها را پذیرفته تلقی نکردند تا آن‌که این آیه و آیه بعدی در باره قبول توبه‌شان نازل شد «تا آنجا که زمین با همه فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید» به سبب روگردانی مردم از آنان و سخن نگفتن کسی با آنان چراکه رسول خدا ﷺ مردم را از سخن گفتن با آنان نهی کرده بودند «و از خود به‌تنگ آمدند» یعنی: قبول توبه ایشان تا بدانجا به تعویق افتاد که آنان از خود هم به تنگ آمده و به سبب وحشت تنهایی و اندوه زیاد، سخت تنگدل شدند «و دانستند که پناهی از خدا جز به‌سوی او نیست» یعنی: دانستند که هرگز هیچ پناهی از خدای سبحان جز به‌سوی خود او ندارند؛ آن هم با توبه و استغفار «سپس خدا به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند» یعنی: حق تعالی به رحمت خود بر آنان بازگشت تا توبه کنند و در آینده با استقامت و استواری عمل نمایند و اگر از آنان کوتاهی و گناهی سر زد، از آن نادم گردند و با توبه، به‌سوی خدای سبحان بازگردند. «همانا الله رؤوف و رحيم است»

داستان توبه این سه تن (کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه) که به رسول خدا ص راست گفتند و عذرهایی دروغین پیش نیفکنده بلکه به خطای خود

در تخلف از غزوه تبوک اعتراف کردند، در کتب سیرت و در سبب نزول آیه کریمه<sup>۱</sup> آمده و داستانی معروف و مشهور است و در این داستان، برای مؤمنان عبرتها و موعظه‌هایی است بزرگ.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راست‌گویان باشید» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که توبه آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی ایشان بود پس راستی، نجات‌بخش انسان از مهالک است.

نسفی با این آیه، بر حجیت اجماع استدلال کرده زیرا خداوند ﷻ به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخن‌شان نیز هست.

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [التوبة: ۱۲۰].

در این آیه کریمه، خدای متعال آن عده از اهالی مدینه و ما حول آن از اعراب را که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک تخلف کردند، مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد: «برای مردم مدینه و کسانی که پیرامون ایشانند از بادیه‌نشینان» چون قبایل مزینه، جهینه و اشجع «سزاوار نیست که از همراهی رسول خدا باز پس مانند» یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول خدا ﷺ خود به نفس نفیس و تن پاکیزه خویش به سوی جهاد می‌شتابد، آنان از همراهی آن حضرت ﷺ - چه در غزوه تبوک و چه در غیر آن از غزوات - بدون دستور ایشان تخلف ورزند؛ برخلاف غیر مردم مدینه از اعراب زیرا بدون شک مردم مدینه و پیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول خدا ﷺ، سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر ﷺ به غزوه تبوک بروند «و نه این» سزاوار آنهاست «که جان خود را از جان او عزیزتر بدانند» و فقط به حفظ جان خود و مصون نگاه داشتن آن از سختی‌ها حریص بوده اما به حفظ و صیانت جان جانان، سالار دو جهان، عزیز و گرامی‌ترین خلق پروردگار

۱- همچنین در آیه «۱۰۶» همین سوره.

عالمیان و رسول خدا ﷺ به سوی انس و جان، هیچ اشتیاقی از خود نشان ندهند بلکه بر آنها فرض است تا همراه با رسول خدا ﷺ، رنج‌ها و مشقت‌ها را به جان خریده و جان خود را به پای جان آن حضرت ﷺ بذل و نثار کنند «این» وجوب متابعت آن حضرت ﷺ و نهی از تخلف «به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا» یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش «نمی‌رسد» ظماً: تشنگی، نصب: رنج و تعب و مخمصه: گرسنگی شدیدی است که شکم بر اثر آن فرونشیند، به گونه‌ای که گویی پنهان شده است «و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند» یعنی: هیچ جایی از اماکن کفار را با گام‌هایشان، یا با سم اسبان‌شان نمی‌کوبند، که آنها را به سبب این کوبیدن، به خشم و غیظ درآورند «و هیچ دست‌بردی از دشمنی به دست نمی‌آورند» با کشتن، یا اسیرگرفتن، یا شکست دادن و یا غنیمت گرفتن از آن «مگر این‌که به سبب آن، عمل صالحی برای‌شان نوشته می‌شود» یعنی: برای‌شان حسنه پذیرفته‌شده‌ای نوشته می‌شود که به سبب آن پاداش می‌یابند «زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که خداوند ﷻ پاداش‌شان را ضایع نمی‌کند.

﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۱].

«و» این گروه مجاهد در راه خدا ﷻ «هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادی را» یعنی: کوره‌راهی را در میان کوه‌ها، یا پشته‌ای را «نمی‌پیمایند، مگر این‌که به حساب آنان نوشته می‌شود» یعنی: این عمل صالح‌شان در انفاق و جهاد، به حساب حسنات‌شان نوشته می‌شود «تا خدا آنان را» به سبب آن عمل صالح «در مقابل نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش دهد» یعنی: پاداشی بهتر از آنچه می‌کردند به آنان بدهد، یا پاداش بهترین اعمال‌شان را بدهد، بدین معنی که اعمال دون‌پایه‌تر ایشان را نیز به اعمال برترشان ببیوندد تا پاداش‌شان هرچه بیشتر و بیشترتر گردد.

امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه از این آیه کریمه حظی وافر و بهره‌ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوه تبوک، سیصد شتر را با جل و جهاز آن به علاوه وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از امروز به بعد، بر ابن‌عفان هیچ عملی زیان نمی‌رساند».

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲].

«و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند» و مدینه را خالی گذارند «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، گروهی رهسپار نشدند» تا دیگران در مدینه باقی بمانند «تا» آنان که در مدینه باقی مانده‌اند «در دین دانشمند شوند تا قوم خود را - وقتی به سوی آنان بازگشتند - بیم دهند، باشد که آنان بترسند» از کیفر الهی؟ یعنی: جمعی از یک فرقه باید به جهاد بیرون آیند و کسانی که از همان جمع در مدینه باقی مانده‌اند، برای طلب علم ماندگار شوند و چون مجاهدان از جنگ برگشتند، آن علم و دانش را به ایشان تعلیم دهند تا ایشان از کیفر الهی بترسند. همچنین احتمال دارد که معنی آیه این باشد: تا کسانی که با پیامبر ﷺ رهسپار جهاد شده‌اند، با آنچه از قرآن و احکام دین که در مورد جنگ و معاملات و غیره از پیامبر ﷺ می‌آموزند، در دین فقیه و دانشمند شوند و وقتی بر می‌گردند، آن دانسته‌ها را به قوم خویش تعلیم دهند تا آنها از کیفر الهی بترسند.

بر اساس این آیه طلب علم فرض کفایه است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «چون خداوند جل جلاله بر تخلف کنندگان از جهاد سخت گرفت، مردم گفتند: دیگر هیچ یک از ما، از همراهی با هیچ غزوه یا سریه‌ای تخلف نخواهیم کرد. پس به مجرد اعزام سپاهی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مقصدی از مقاصد، همه با آن سپاه همراه می‌شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه تنها باقی ماندند. ابن عباس رضی الله عنهما اضافه می‌کند: لذا این آیه مخصوص به سریه‌ها (دسته‌های جنگی) است، اما نهی از تخلف به معنی عام آن، در مواردی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود به نفس نفیس خویش عازم غزوه‌ای گردند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۱۲۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کسانی از کافران که نزدیک شما هستند بجنگید» خدای سبحان به مؤمنان فرمان می‌دهد تا در جنگ با کفاری که نزدیک ایشانند، سخت‌کوشی نمایند، بر این اساس بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ مشرکان در جزیره‌العرب اولویت دادند «و باید که کافران در شما درشتی ببابند» یعنی: مسلمانان باید در جنگ با کفار، شیوه خشونت و درشتی را در پیش گیرند، چه با زبان و چه با

سلاح. و هرچند جهاد علیه کل کفار فرض است، اما آغاز کردن به جنگ با کفاری که به مجاهدان نزدیکند، مهمتر و مقدم‌تر می‌باشد، سپس در مرحله دوم، جهاد با کفاری مطرح است که از نظر مکانی دورتر از آنان قرار دارند و این اولویت از نظر فاصله مکانی، همین‌طور مرحله به مرحله درجه‌بندی می‌شود «و بدانید که خدا با متقیان است» با پیروز ساختن ایشان در جهاد.

آری! حرکت جهادی در قرن‌های سه‌گانه اول اسلام که بهترین این امت در آن می‌زیستند، بر این منوال بود و همراه با حرکت جهادی، فتوحات اسلامی نیز پیوسته جریان داشت تا این‌که چون فتنه‌ها سربرآوردند و هواها و اختلافات در میان شاهان و امرای ممالک اسلامی بالا گرفت و جهاد با کفار به خاموشی گرایید، دشمنان در بلاد اسلام طمع کردند و بر بسیاری از سرزمین‌های آنان مسلط شدند.

پس این رهنمودهای قرآن، برای حرکت‌های جهادی دارای اهمیت خاصی است.

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَدَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۱۲۴﴾﴾ [التوبة: ۱۲۴].

«و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان» یعنی: از میان منافقان «کسی است که می‌گوید» به برادرانش در نفاق «این» سوره نازل شده «ایمان کدام یک از شما را افزود؟» منافقان این سخن را از روی انکار و به استهزا کشاندن مؤمنان می‌گویند. خداوند متعال در رد سخن‌شان می‌فرماید: «اما کسانی که ایمان آورده‌اند، قطعاً بر ایمان‌شان افزوده است» یعنی: نزول آن سوره، به سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، بر ایمان‌شان به خدای متعال و تصدیق‌شان به کتاب و اخبار وی افزوده است، از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیف‌شان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال افزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عبادات‌شان، ایمان‌شان نیز افزون می‌شود «و آنان شادمان می‌شوند» یعنی: مؤمنان همراه با افزایش ایمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که برآن مترتب است، شادمان می‌شوند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۱۲۵﴾﴾ [التوبة: ۱۲۵].

«و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری» شک و نفاق «است پس» سوره نازل شده «پلیدی‌ای بر پلیدی‌شان» یعنی: کفری بر کفرشان «افزود» بنابراین، در این کفر و فساد

سرسخت‌تر شده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و بر آن استمرار می‌ورزند «و» سرانجام «در حال کفر مردند» پس تا دم مرگ بر کفر قرار دارند.

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۷].

«آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند» یفتنون: آزموده می‌شوند به قحطی و سختی و امراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم ﷺ «باز هم توبه نمی‌کنند» از نفاق خویش و به خود نمی‌آیند به سبب این آزمایش «و پند و عبرت هم نمی‌گیرند» تا در روش خود تجدید نظر کنند؟ این آیه از حال منافقان و تعصب و سرسختی‌شان در نفاق، به تعجب وامی‌دارد.

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۷].

«و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند» و از روی انکار وحی و تمسخر به آن، به‌سوی همدیگر چشمک می‌زنند در حالی که می‌گویند: «آیا کسی» از مؤمنان «شما را می‌بیند؟» تا اگر نبیند، از جایی که وحی در آن نازل می‌شود به در رویم زیرا ما تحمل شنیدن آیات را نداریم و باید به‌جایی برویم که فارغ‌البال به طعن و تمسخر مشغول گردیم و بر مؤمنان بخندیم «پس باز می‌گردند» مخفیانه از مجلس وحی به‌سوی منازل خود، یا باز می‌گردند از آنچه که مقتضی هدایت و ایمان است، به‌سوی آنچه که مقتضی کفر و نفاق می‌باشد «خدا دل‌هایشان را بازگردانیده است» از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایه رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است «زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند» آنچه را که شنیده‌اند، از آن رو که تدبیر نمی‌کنند و انصاف ندارند.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«قطعا، برای شما» ای گروه عرب، یا ای مسلمانان، یا ای بنی‌آدم! «پیامبری آمده است» که خداوند ﷻ او را به‌سوی شما فرستاده است، پیامبری جلیل‌القدر و عظیم‌الشان «از خودتان» از جنس‌تان در این‌که عرب و بشر است.

بایسته یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر این که با رسول خدا ﷺ نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ریعی» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول خدا ﷺ در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است. اما زجاج می‌گوید: این خطابی برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریت! این پیامبر از جنس بنی‌آدم است که خداوند ﷻ وی را به عنوان رحمتی به‌سویشان فرستاده است «دشوار است بر وی رنج شما» یعنی: هر رنجی که شما می‌برید، بر این پیامبر سخت و سنگین است. عنت: رنج و مشقت حاصل از تحمل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است «بر شما حریص است» یعنی: حریص است بر این که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است بر ایمان و هدایت شما «ونسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است» پس شما را چه شده که حق خدا ﷻ را درباره وی ادا نمی‌کنید و همراه وی به جهاد بر نمی‌خیزید!؟

به روایت ابی‌بن‌کعب، این آیه از نظر ترتیب نزول، آخرین آیه قرآن کریم است.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [التوبة: ۱۲۹]. «پس اگر روی برتافتند» از تو ای محمد ﷺ! و به آنچه که به‌همراه آورده‌ای، عمل نکردند و آن را نپذیرفتند «بگو: خدا برایم بس است، هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: خدایی که در الوهیت یکتاست، برایم بس است و من نیازمند اتکا بر غیر وی نیستم، یا به‌سوی کسی جز وی التجا نمی‌کنم «بر او توکل کردم» یعنی: تمام امورم را به او تفویض نمودم «و او پروردگار عرش عظیم است» و هرکس صاحب عرش عظیم - که بزرگترین مخلوقات است - باشد، بی‌گمان توکل بر او، آدمی را از تمام خلق بی‌نیاز می‌گرداند.

از ابوالدرداء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هر کس در صبح و شام، هفت‌بار: حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - را بخواند، خدای عَلَّمَكَ هر مهمی را از وی کفایت و هر حاجتی را برایش برآورده می‌کند».





## سوره یونس

مکی است و دارای (۱۰۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر داستان یونس پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام در آن؛ «یونس» نامیده شد.

موضوع آن همانند موضوعات سوره‌های مکی دیگر، بر محور اثبات توحید، ویران‌سازی مبانی شرک، اثبات نبوت و معاد، دفع شبهات گمراهان و پایدار ساختن روح تقوی در ضمیر مؤمنان می‌چرخد.

﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾ [یونس: ۱].

الف، لام، راء» سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیتی که سوره یونس متضمن آن است «آیات کتاب» یعنی قرآن «حکیم است» یعنی: کتابی که با بیان حلال و حرام و حدود و احکام؛ محکم و استوار ساخته شده. اما به قولی: (حکیم) در اینجا به معنی حکمت آموز است زیرا قرآن کریم مشتمل بر حکمت‌هاست. به قولی دیگر: (حکیم) در اینجا به معنی حاکم است چنان که این آیه شاهد مدعا است:

﴿وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ [البقرة: ۲۱۳]:  
(و با پیامبران، کتاب را به راستی فرود آورد تا آن کتاب، میان مردم در آنچه پیرامون آن اختلاف کرده‌اند، حکم کند...).

﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ﴾ [یونس: ۲].

در این آیه، خداوند متعال تعجب و شگفتی در امر رسالت پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام را مورد انکار و معترضان به قرآن را مورد محکومیت و سرزنش قرار می‌دهد: «آیا برای مردمان شگفت‌آور است» یعنی: چگونه برای آنان مایه شگفتی است «که به سوی مردی از خودشان وحی فرستادیم که مردم را بیم ده؟» یعنی: پیامهای حق را که در قرآن و در این سوره می‌آید، به‌طور هشدار آمیز به آنان برسان؟ در حالی که در وحی فرستادن به سوی مردی از اهل جنس خودشان، چیزی که مایه تعجب باشد وجود ندارد زیرا با

اهل یک جنس و نژاد، فقط اهل همان جنس می‌تواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابراین، فقط چنین کسی می‌تواند پیامها، اخبار و ارشادات الهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنیان می‌بود، برآوردن این هدف، متعذر و دشوار می‌گردید چرا که انسانها به او انس نمی‌گرفتند.

این در صورتی است که تعجب و شگفتی‌شان از این باشد که آن حضرت ﷺ پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، اما اگر سبب تعجب‌شان یتیم بودن، یا فقر رسول خدا ﷺ باشد، باید گفت؛ این امر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خصلت‌های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایسته امانت‌داری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ وجه شگفت‌آور نیست.

واقعیتی مسلم است که حضرت محمد ﷺ قبل از آن که از سوی خدای متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیده آن به اوصاف و خصلت‌های کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از انوار خورشید نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «امین» می‌نامیدند. «و مؤمنان را به این که ایشان را نزد پروردگارشان قدم صدقی است بشارت ده» قدم‌صدق: یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه‌ای عالی و رفیع. به قولی: «قدم» به معنی «متقدم» است. یعنی برای‌شان در صدق و راستی سابقه شرف است. به قولی دیگر: مراد از «قدم»، خیر و نیکی‌ای است که پیش گذشته است. بنابراین، معنی چنین می‌شود: برای آنان اعمال شایسته‌ای است که آن را پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده‌اند «کافران گفتند: همانا این مرد» یعنی محمد ﷺ «جادوگری آشکار است» پس ای پیامبر! بر این سخنان‌شان شکبنا باش و به راه دعوت پایدارانه ادامه بده.

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [یونس: ۳].

«همانا پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» یعنی: از روزهای دنیا. که قول صواب در نزد جمهور همین است. اما به قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار سال در مقیاس دنیاست چنان‌که در آیه کریمه (۴۷) از سوره «حج» آمده است: (و بی‌گمان یک روز نزد

پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که می‌شمردی). «سپس بر عرش مستقر شد» و این ترجمه شاه ولی‌الله دهلوی است. در برخی از ترجمه‌های دیگر آمده است: (سپس بر عرش استیلا یافت). عرش: بزرگترین مخلوقات خدای متعال و سقف همه آنهاست و چنان که در تفسیر ابن‌کثیر آمده، عرش یاقوتی است سرخ‌فام<sup>۱</sup> «امر را تدبیر می‌کند» یعنی: حق تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش و سایر مخلوقات را به مقتضای حکمت خویش، به یگانگی سامان می‌دهد «هیچ شفاعتگری مگر بعد از اذن او نیست» یعنی: به کسی این امکان داده نمی‌شود که نزد خداوند متعال در امری از امور - جز بعد از اذن و دستور خود وی - شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب دانایان است. البته این معنی، بیانگر افراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همه امور در همه چیزهاست «این است خدا پروردگار شما» با این‌صنع بدیع و اقتدار عظیمش «پس او را بپرستید» به یگانگی؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او «آیا پند نمی‌گیرید؟» زیرا کسی که کمترین استعدادی برای پندآموزی و پایین‌ترین توانی برای عبرت‌گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی‌ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟.

حاصل سخن این است: چگونه فرستادن رسولی به‌سوی مردم از جنس خودشان بر خداوندی که همچو اقتدار عظیمی دارد، محل تعجب خواهد بود؟!

﴿إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ [یونس: ۴].

«بازگشت همه شما یکجا به‌سوی اوست» پس با ره‌توشه‌ای از پیروی وحی حق تعالی برای ملاقات وی آماده شوید. این از جنس همان هشدار است که در آغاز سوره به اجمال مطرح گردید و بعد از آن به مؤمنان بشارت داده شد.<sup>۲</sup> «وعده خدا حق است» یعنی: بازگرداندن همگی‌تان به‌سوی او، وعده‌ای حق و راستین از سوی وی است که آن را هرگز خلاف نمی‌کند «بی‌گمان هموست که آفرینش را آغاز می‌کند» از خاک پس

۱- تفسیر استوا بر عرش، قبلا گذشت.

۲- نگاه کنید به (آیه/۲).

همو که آغازگر و ایجادگر است، به طریق اولی امکان بازآفرینی نیز در حوزه قدرت مطلقه وی می‌باشد «سپس آن را بازمی‌گرداند» به‌سوی حیات اخروی بعد از مرگ آن «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به قسط» یعنی: به عدالتی که در آن هیچ ستمی نیست «پاداش دهد و کسانی که کافر شدند، برای آنها آسامیدنی‌ای از حمیم است» حمیم: آب نهایت داغ و جوشان است «و» آن کافران «به سزای کفرشان عذابی دردناک در پیش دارند».

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [یونس: ۵].

«او کسی است که آفتاب را ضیاء و ماه را نور ساخت» ضیاء: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش و چراغ، اما نور: روشنی‌ای است که از چیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به‌وسیله پرتوافکنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آئینه. و از آنجاکه نور ماه از نور خورشید پدید می‌آید پس آیه کریمه، با دقتی معجزانه این معنی را به‌دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلی گذاشته است. «و» هموست که «برای ماه منزهایی معین کرد» یعنی: مسیر ماه را در منزهایی، مقدر و معین کرد. منزل ماه: مسافتی است که ماه آن را با حرکت مخصوص به‌خود در یک شبانه‌روز طی می‌کند و منازل آن جمعا بیست و هشت منزل است که ماه هر شب در یکی از آنها فرود آمده و از آن تجاوز نمی‌کند به‌طوری که در اولین منزل خود بسیار کوچک نمایان گشته و سپس کم‌کم بزرگ و بزرگتر پدیدار می‌شود تا که به کمال خود رسیده و به شکل ماهی تمام می‌درخشد و چون به‌سوی آخرین منازل خود حرکت کند، باز در یک سیر نزولی، باریک و مقوس و ضعیف و ضعیف‌تر نمایان می‌شود تا بدانجا که در آخر ماه، دو یا یک شب از انظار پنهان می‌گردد. آری! حق تعالی برای ماه منزهایی معین کرد «تا شمار سالها و حساب را بدانید» و اگر این برنامه معین و مقدر الهی برای سیر ماه و خورشید نبود، مردم شمار سالها و حساب امور خویش را نمی‌شناختند و بالطبع، بسیاری از مصالح و منافع‌شان را که به شمار حساب سال و ماه مربوط است، نمی‌دانستند. این آیه به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند «خداوند اینها را جز به حق نیافریده است» یعنی: خداوند متعال آسمانها و زمین را نیافریده و در آنها نیکوترین

برنامه‌ها و نظامها را برنامه‌ریزی نکرده، مگر برای آن که عظمت و قدرت و حکمت و حقانیت او دانسته شود و لذا مورد پرستش قرار بگیرد. «نشانه‌های خود را» یعنی: دقایق و باریکی‌های نظام هستی را «برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌کند» پس هرگاه خدای سُبْحٰنَهُ از بیان چنین اموری غفلت نمی‌کند، دیگر چگونه امری به عظمت وحی و رسالت را فرومی‌گذارد؟ لذا شگفتی شکاکان از فرود آوردن وحی، کاملاً بی‌مورد است.

﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۶]

«به راستی در آمدورفت شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای گروهی که پرهیزگاری می‌کنند» از حق تعالی با اجتناب از عذاب و خشم وی «نشانه‌هاست» بنابراین، تقوایپیشه‌گان از ترس این‌که مبادا در ورطه‌ای درافتند که با رضای خداوند سُبْحٰنَهُ مخالف باشد، در مخلوقات وی به امعان و دقت نظر می‌اندیشند. البته این تفکر و اندیشه ایشان بدان جهت نیز هست که ایشان، فرجام و عاقبت کار و آنچه را که در معاد به صلاح‌شان است، مورد توجه قرار می‌دهند. تفسیر در پی یک دیگر آمدن و آمدورفت شب و روز، در سوره «بقره/۱۶۴» گذشت.

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ [۷] أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸﴾ [یونس: ۷-۸].

«همانا کسانی که به لقای ما امید ندارند» نه از آن ترس و بیمی دارند و نه طمع و امیدوی به آن بسته‌اند «و به زندگی دنیا خشنود شده‌اند» به‌جای آخرت، با برگزیدن اندک فانی بر بسیار باقی «و بدان اطمینان یافته‌اند» یعنی: به زندگانی دنیا دل‌سپرده‌اند و نفسهایشان بدان آرام گرفته و خوش و خرم شده است به‌طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشه آخرت در نهادشان باقی نمانده است «وهم کسانی که از آیات ما» یعنی: از دلایل و نشانه‌های وحدانیت ما «غافل‌اند» و در آنها تفکر و تأمل نمی‌کنند؛ «اینان جایگاه‌شان» محل اقامت‌شان «آتش است، به سبب آنچه می‌کردند» از کفر به کتاب و رسالت و تکذیب معاد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ [یونس: ۹].

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: میان ایمان و عمل صالح جمع کرده‌اند «پروردگارشان به ایمانشان آنان را هدایت می‌کند» یعنی: آنان را به سبب ایمانشان به سوی عمل صالح و شاهراه هدایت رهنمون می‌شود پس بدین وسیله «به باغ‌های پر ناز و نعمت» واصل می‌شوند در بهشت برین «که جویباران از فرودست آنان جاری است» یعنی: از فرودست باغ‌های بهشتیان، یا از پیش روی آنان جویباران جاری است زیرا ایشان بر تخت‌های برافراشته‌ای قرار دارند.

﴿دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجَهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [یونس: ۱۰].

«دعویشان در آنجا» یعنی: دعا و ندا و نیایش بهشتیان در بهشت این سخن است: «سبحانک اللهم: خداوندا! پاکی تو راست» پس دعایی که بهشتیان آن را زمزمه می‌کنند، تسبیح و تقدیس خدای سبحان است «و تحیت‌شان در آنجا سلام است» یعنی: درود و دعای‌شان در میان‌شان، یا تحیت و درود خداوند ﷻ یا فرشتگان برای‌شان، سلام گفتن است «و پایان دعای‌شان این است که: الحمد رب العالمین» یعنی: پایان بخش دعای‌شان که تسبیح الهی است، این است که می‌گویند: همه ستایش‌ها از آن خداوند، پروردگار عالمیان است.

در حدیث شریف آمده است: «براهل بهشت تسبیح و تحمید همان‌گونه الهام می‌شود که نفس کشیدن به آنان الهام می‌شود». یعنی بهشتیان از گفتن حمد و تسبیح خدای ﷻ، هیچ نوع دشواری‌ای احساس نمی‌کنند بلکه یاد خدا ﷻ آرام‌بخش جانها و روان‌هایشان است.

﴿وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَدَّرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [یونس: ۱۱].

«و اگر خداوند به همان شتابی که مردم خیر را می‌طلبند، شر را به آنها به شتاب می‌رسانید» یعنی: اگر خداوند ﷻ عذاب را برای مردم به شتاب می‌رسانید، همان‌گونه که آنها به سوی خیر و پاداش شتاب می‌ورزند؛ «قطعا اجل‌شان فرامی‌رسید» یعنی: قطعا نابود ساخته می‌شدند ولی حق تعالی به آنان مهلت می‌دهد. به قولی معنی این است: اگر خداوند ﷻ دعای بد مردم را در حق جانها و مالها و نزدیکان‌شان، همانند دعا‌های خیرشان زود اجابت می‌کرد، قطعا هلاکشان می‌ساخت زیرا بسیاری از مردم در حق

خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین می‌کنند و برآورده شدن این نفرین‌ها را به شتاب می‌طلبند، اما حق تعالی شر و بدی را شتابان به آنان نمی‌رساند بلکه مهلتشان می‌دهد و اجابت دعا‌های بدشان را به تأخیر می‌اندازد و این به خاطر حلم و رحمت بالغه او به بندگان است. از همین‌رو در حدیث شریف آمده است: «لا تدعوا علی أنفسکم، لا تدعوا علی أولادکم، لا تدعوا علی أموالکم، لا توافقوا من الله ساعة فيها إجابة فيستجيب لكم». «در حق جانهایتان دعای بد نکنید، در حق فرزندانان دعای بد نکنید، در حق امواتان دعای بد نکنید، با (قاضی) خدا ﷻ در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم در آن مستجاب می‌شود، موافق نیفتید». چنان‌که مشرکان مکه دعای می‌کردند: «خدایا! اگر این دین، دین حقی است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذابی دردناک بفرست» «انفال/۳۲». ولی خدای متعال دعایشان را اجابت نکرد، به خاطر این حکم حکیمانه خویش که برای بسیاری از آنان، ایمان را مقدر کرده بود.

«پس کسانی را که به دیدار ما امیدی ندارند، در بیراهی‌شان سرگردان وامی‌گذاریم» یعنی: نامؤمنان را در گردن‌کشی و تکبر و حق‌ناباوری و حق‌ستیزی‌شان، متحیر و سردرگم فرو می‌گذاریم؛ زیرا آنان خواهند گفت که ما از خداوند ﷻ خواستیم تا بر ما سنگ بباراند پس اگر قرآن حق می‌بود، او این کار را می‌کرد و چون این کار را نکرد، دیگر مسلم شد که قرآن بر حق نیست! بگذار که در این خیال سرگردان باشند.

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ

كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲﴾ [یونس: ۱۲].

«و چون به انسان» کافر «رنجی برسد، ما را» برای دورساختن آن رنج «به پهلو یا نشسته یا ایستاده می‌خواند» گویی فرمود: به بارگاه ما در تمام حالات یاد شده و غیر آن از حالات دعا می‌کند و به هیچ حال از دعا دست بر نمی‌دارد «و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، به راه خود می‌رود، گویی ما را برای دفع کردن رنجی که به او رسیده، نخوانده بود» یعنی: چون گرفتاریش را برطرف کنیم، همان راه و روش کفرآلود و ناسپاسانه‌ای را در پیش می‌گیرد که قبل از رسیدن رنج و آسیب بر آن روان بود و حالت سختی و بلا و محل دعا و تضرع را فراموش می‌کند و به آن باز نمی‌گردد، گویی اصلا با آن حال، هیچ سابقه و آشنایی‌ای نداشته است.

این حالت برای بسیاری از مسلمانان نیز اتفاق می‌افتد زیرا زبان‌هایشان در هنگام نزول مصایب و رنج‌ها و آفت‌ها، به دعا و نیایش و زاری نرم می‌شود، اما چون خدای متعال آن رنج و آفت را از ایشان برطرف کرد، دیگر غافل می‌شوند و واجب شکر نعمت در برابر اجابت دعا و برطرف ساختن رنج و آسیب و بدی از خود را از یاد می‌برند در حالی که این کار لایق شأن مؤمنان نیست. در حدیث شریف آمده است: «تعرف إلى الله في الرخاء، يعرفك في الشدة». «خداوند ﷻ را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می‌شناسد». پس بار خدایا! ما را بر شکر نعمت‌هایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعاها ایمان در آنها، بر ما منت گذاشتی، همیشه در خاطرهایمان حاضر و زنده نگه‌دار تا شکر تو را بسیار بجا آوریم زیرا هرچند تو از شکر و سپاس ما بی‌نیازی، اما ما سخت به آن نیازمندیم. «این‌گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است» یعنی: اعراض و رویگردانی از دعا، غفلت از شکر و سرگرمی و اشتغال به شهوات، در نظر اسرافکاران آراسته ساخته شده است.

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ﴾ [یونس: ۱۳].

«و هرآینه قرن‌های پیش از شما را» یعنی: امت‌های پیشین را «هلاک کردیم، آن‌گاه که ستم کردند» با تکذیب و جرأت و جسارت علیه پیامبران ما و تطاول و دراز دستی‌شان در گناهان و نافرمانی‌ها «و پیامبرانشان» که ما به‌سویشان برانگیخته بودیم «با نشانه‌های روشن» و معجزاتی که بر صدق و راستگویی آن پیامبران دلالتی آشکار و روشن داشت «به‌سوی آنان آمدند ولی هرگز مستعد آن نبودند که ایمان بیاورند» راه ایمان به‌روی آنان بدان جهت هموار نشد که برای آن آمادگی نداشتند و نیز الطاف الهی از آنان سلب شده بود «این‌گونه مردم مجرم» یعنی کافر «را جزا می‌دهیم» و این هشدار است سخت برای کفار مکه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر خاتم ﷺ.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾ [یونس: ۱۴].

«آن‌گاه شمارا» ای کسانی که محمد ﷺ به‌سویتان به رسالت مبعوث شده است «بعد از آنان در زمین خلیفه ساختیم» یعنی: بعد از آن امت‌هایی که اخبارشان را می‌شنوید و آثارشان را می‌نگرید، شما را در زمین جانشین ساختیم «تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید» آیا اعمال خیر انجام می‌دهید، یا اعمال شر؟ و بدانید که با شما بر



حسب عملتان رفتار می‌کنیم و بدانید که شما زیر نظر ما قرار دارید پس می‌نگریم که آیا عمل شما به‌گونه‌ای است که از پیشینیانتان عبرت گرفته‌اید، یا این که به ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟ در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند ﷻ جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اولین فتنه بنی‌اسرائیل از زنان بود».

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِرُءُوسِنَا غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾﴾ [یونس: ۱۵].

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» مراد آیاتی در کتاب مجید الهی است که بر اثبات توحید و ابطال شرک دلالت می‌کند «کسانی که به دیدار ما امید ندارند» یعنی منکران معاد «می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور» که در آن پرستش بتان مورد نکوهش قرار نگرفته باشد «با آن را عوض کن» با منسوخ ساختن و از میان برداشتن بخشی از آیات یا کل آیات آن و نهادن آیاتی دیگر به جای آن که با اهداف ما سازگار باشد «بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم» بلکه این در حوزه فرمان خدای متعال است که اگر بخواهد، به تغییر قرآن فرمان می‌دهد پس این کار هرگز در توان و امکان من نیست «جز آنچه را که به من وحی می‌شود» از نزد خدای سبحان «پیروی نمی‌کنم» بی هیچ‌گونه تغییر و تبدیل و تحریفی «در حقیقت اگر من پروردگارم را نافرمانی کنم» بر فرض و تقدیر - با انجام دادن آنچه که شما از من می‌طلبید «از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم» که همانا روز قیامت است.

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [یونس: ۱۶].

«بگو: اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم» یعنی: اگر خدا ﷻ می‌خواست که قرآن را بر شما نخوانم و آن را به شما ابلاغ نکنم، قطعاً آن را بر شما نمی‌خواندم زیرا خواندن کتابی اعجازگر از سوی شخص امی‌ای چون من، کاری فراتر از مرز عادت است «و» اگر خدا ﷻ می‌خواست «خود او هم شما را بدان آگاه نمی‌گردانید» یعنی: شما را از قرآن به زبان من آگاه نمی‌گردانید «قطعاً پیش از آن» یعنی پیش از نزول قرآن «عمری در

میان شما به سر برده‌ام» یعنی: زمان درازی به مدت چهل سال را، که در همه آن مدت مرا به راستگویی و امانتداری می‌شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنابر این، کتاب‌های نازل شده بر پیامبران علیهم‌السلام را نخوانده‌ام و علومی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آن‌گاه در چنین اوضاع و احوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به شما آوردم که از آوردن سوره‌ای همانند آن عاجز و از معارضه با آن در مانده‌اید در حالی که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید «آیا تعقل نمی‌کنید؟» تا این حقیقت را بدانید که صدور همچو قرآنی از شخصی مانند من با آن پیشینه، ممنوع است؟

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٧﴾﴾

[یونس: ۱۷].

«پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بریندد، یا آیات او را تکذیب کند؟» چون مشرکان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواستند تا قرآنی غیر از این قرآن را به آنها بیاورد، یا آن را تبدیل کند، آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای‌شان روشن ساخت که اگر چنین کند، بر خدای سبحانه دروغ بسته است و ستمی بزرگتر از این وجود ندارد «به راستی مجرمان رستگار نمی‌شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به مرادی نمی‌رسند.

خدای سبحانه با این سه آیه، بر این حقیقت که قرآن از سوی وی است، حجت اقامه کرد. عبدالله بن سلام رضی‌الله‌عنه می‌گوید: چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مدینه تشریف آوردند، یهودیان از آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رمیده و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان رمیده بودند ولی چون ایشان را دیدم، دانستم که چهره ایشان، چهره مردی کذاب نیست... و اولین سخنی که از ایشان شنیدم این حدیث شریف بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را اطعام کنید، صلح ارحام را برقرار کنید و در شب - هنگامی که مردم در خوابند - نماز بگزارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می‌شوید».

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتَبِئُوكُمُ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾﴾ [یونس: ۱۸].

«و» در حالی که مشرکان پرستش خداوند ﷻ را به طور کلی ترک هم نمی‌کنند، اما «به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند» اگر آنها را نپرستند «و نه به آنان سود می‌رساند» در صورتی که آنها را بپرستند. در حالی که معبود راستین کسی است که هرگاه بخواهد، سود و زیان برساند و اگر چنین نباشد پس فایده پرستش وی چیست؟ «و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند» مشرکان می‌پندارند که بتان برای آنها نزد خداوند ﷻ شفاعت می‌کنند و او بر اثر این شفاعت، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نمی‌کند، همچنان می‌پندارند که خدایان‌شان نزد الله ﷻ در اصلاح احوال دنیایشان نیز برای‌شان واسطه می‌شوند! این است منطق سخیف و ابلهانه شرک «بگو: آیا خداوند را از چیزی که در آسمان‌ها و زمین نمی‌داند، آگاه می‌کنید؟» یعنی: خدای سبحان برای خود از تمام مخلوقاتش که در آسمان‌ها و زمین وی به‌سر می‌برند، هیچ شریک و شفيعی را سراغ ندارد پس شما این شریکان را از کجا برای وی یافته‌اید؟! «پاک و برتر است از آنچه شریک وی قرار می‌دهند».

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ

بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۹﴾ [یونس: ۱۹].

آن‌گاه حق تعالی از این واقعیت خبر می‌دهد که پدیده شرک در میان مردم امری نوپیداست و بشریت در اصل همگی بر یک دین بوده‌اند: «و مردم، جز امتی واحد نبودند» امتی موحد و یکتاپرست برای خدای سبحان و مؤمن به وی. این یگانگی دینی، یا در عهد آدم عليه السلام و قرنهای ده‌گانه بعد از وی بوده است، یا بعد از طوفان نوح عليه السلام که بر روی زمین هیچ کافری باقی نگذاشت «پس اختلاف پیدا کردند» بعد از آن، یعنی بعضی کافر شدند و بعضی دیگر همچنان مؤمن باقی ماندند و در نتیجه، بعضی با بعضی دیگر در دین اختلاف پیدا کردند «و اگر کلمه‌ای که سابقاً از سوی پروردگارت صادر شده است نبود» آن کلمه این است که خداوند متعال در مورد این اختلاف، جز در روز قیامت میان‌شان داوری نخواهد کرد. آری! اگر این کلمه نبود: «قطعاً فیصله می‌کرد» خدای سبحان «میان آنان» در دنیا «در آنچه که در آن اختلاف دارند» و در نتیجه، محق را از مبطل جدا می‌ساخت ولی پروردگار متعال، نظر به آن کلمه‌ای که هرگز برگشت‌پذیر نیست، از این کار امتناع کرد.

نسفی می‌گوید: «حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حجت مؤاخذه نمی‌کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران علیهم‌السلام چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾: (وما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم) «اسراء/۱۵».

نتیجه سخن این است که: برانگیختن پیامبران علیهم‌السلام و فرودآوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدی‌شان می‌باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می‌شوند؟

﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾ [یونس: ۲۰].

«و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او فرودفرستاده نشده است؟» گوینده این سخن مردم مکه بودند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده بود، هیچ اهمیتی نداده و از آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواستار معجزه جدیدی چون زنده ساختن مردگان، تبدیل نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند «بگو: جز این نیست که غیب فقط مخصوص خداوند است» یعنی: فرودفرستادن معجزه، امری غیبی است و علم آن به خود خداوند جل جلاله اختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سائر مخلوقات را «پس انتظار بکشید» فرود آمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید «که من هم با شما از منتظرانم» حکم خدا جل جلاله را درباره خود و درباره شما.

ابن کثیر می‌گوید: «اگر خداوند جل جلاله می‌دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزه جدیدی هستند، قطعاً اجابت‌شان می‌کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجاجت، این درخواست را پیش افکنده‌اند پس آنان را در عناد و لجاجت‌شان واگذاشته و با این آیات، بر حقانیت قرآن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حجت بر پا کرد و شبهات بی‌بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد».

امام ابو محمد بن حزم اندلسی، بخشی از معجزات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را که به‌تواتر نقل شده است، چنین بر می‌شمرد:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- شق القمر که به درخواست قریش در مکه روی داد.
- ۳- اطعام گروهی بسیار با غذایی اندک در منزل جابر رضی الله عنه و در منزل أبوظلحه رضی الله عنه در روز جنگ خندق و اطعام سپاهی که تعدادشان نهصد تن بود از خرمایی چند که از بس اندک بود، دختر بشیربن سعد آن را به دست خود آورد و همه از آن خوردند تا سیر شدند و هنوز هم از آن خرما چیزی باقی ماند.
- ۴- فواره زدن آب از میان انگشتان آن حضرت و نوشیدن و سیراب شدن تمام یک لشکر از آن. همچنان، ریختن از آب وضوی آن حضرت صلی الله علیه و آله در چشمه خشک تبوک و جوشیدن آب از آن و نوشیدن تمام لشکر تبوک که هزاران تن بودند از آن چشمه و سیراب شدن آنها و آب دار شدن این چشمه تا روز قیامت. همین طور از آب وضوی ایشان در چاه حدیبیه ریخت و در حالی که آن چاه قبلاً خشک بود و آب نداشت، آب از آن جوشیدن گرفت به طوری که هزار و چهارصد تن از آن نوشیدند و همه سیراب شدند.
- ۵- زدن سپاه مشرکان در بدر با مستی خاک و رسیدن آن خاک به چشم همه آنها و تارومار شدنشان که آیه (۱۷) سوره «انفال» مبین آن است.
- ۶- ناله ستونی در مسجدالنبی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پای آن خطبه می خواندند بعد از ساختن منبر و شنیدن تمام حاضران صدای ناله آن را که چون آواز شتر می نالید و مویه می کرد - که بعد از آن، رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را در بغل گرفتند و آرام شد.
- ۷- دعوت ایشان از یهودیان که اگر بهشت مخصوص آنهاست و در این ادعاستگو هستند، آرزوی مرگ کنند و عجز یهودیان از این امر - که قرآن این ماجرا را حکایت کرده است.
- ۸- خبر دادن ایشان از غیب، از جمله در موارد آتی:
  - خبر دادن ایشان از این که عمار رضی الله عنه را گروهی باغی به شهادت می رسانند - و چنین شد.
  - خبر دادن ایشان از این که به عثمان رضی الله عنه بلوایی می رسد و در قبال آن بهشت از آن وی است - و چنین شد.

- خبر دادن ایشان از این که حسن بن علی رضی الله عنهما سید و سالاری است که خداوند ﷺ به وسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان صلح پدید می آورد - و چنین شد.
- خبر دادن ایشان در مورد دوزخی بودن مردی که در جهاد حاضر بود و بعدا آن مرد خودکشی کرد - و چنان شد که خبر داده بودند.
- ۹- سراقه بن مالک بن جعثم در راه هجرت ایشان به مدینه، ایشان را دنبال کرد تا با دستگیر نمودن شان، جایزه مشرکان مکه را از آن خود کند ولی پاهای اسب وی در زمین فرورفت و به دنبال آن دودی او را دنبال کرد و التماس سراقه در این حال از آن حضرت ﷺ و دعای ایشان و به راه افتادن مجدد اسب وی.
- ۱۰- خبر دادن ایشان از این که دستبندهای کسری شاه فارس، در دستان سراقه گذاشته می شود - و چنین شد.
- ۱۱- خبر دادن ایشان از کشته شدن اسود عنسی که به دروغ ادعای نبوت کرده بود، در شب قتل وی در حالی که او در صنعاء یمن بود و نیز خبر دادن ایشان در همان شب از این که چه کسی او را به قتل رسانده است - و چنان بود که خبر دادند.
- ۱۲- اعلام مرگ نجاشی از سوی ایشان در حالی که میان او و ایشان چندین روز راه فاصله بود و بیرون شدن ایشان و تمام اصحابشان به گورستان بقیع و نماز جنازه خواندن بر او و صحت یافتن این خبر که او در همان روز وفات کرده بود.
- ۱۳- بیرون شدن ایشان از خانه خود در مکه از حلقه محاصره دوازده تن از افراد قریش که منتظر ایشان بودند تا ایشان را به زعم خود بکشند و پاشیدن خاک بر سر آنان و در نتیجه ندیدن آنها ایشان را.
- ۱۴- شکایت شتر نزد ایشان و تواضع آن در برابر ایشان در حالی که اصحابشان نیز حاضر بودند.
- ۱۵- دعوت ایشان از دو درخت که نزد ایشان بیابند و آمدن هر دو درخت و یکجا شدن آنها، سپس دستور دادن ایشان به رفتن آن دو درخت و رفتن آنها.
- ۱۶- آن حضرت ﷺ بیشتر میانه بالا بودند ولی چون با قد بلندان راه می رفتند، از آنها بلندتر دیده می شدند.

۱۷- آن حضرت صلی الله علیه و آله نصاری را دعوت به مباحله کردند و خبردادند که اگر آنان مباحله کنند، همگی نابود می‌شوند و نصاری با اطمینان از صحت سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله، حاضر به مباحله نشدند - که قرآن کریم نیز شاهد این خبر است.

۱۸- خبر دادن ایشان از این که خود کشنده ابی بن خلف جمحی خواهند بود - و چنان شد زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز احد اندک خدشه‌ای بر او وارد کردند - که بر اثر آن هلاک گشت.

۱۹- سخن گفتن بازوی مسموم گوسفند با ایشان - که من را به سم آلوده اند و از من تناول نکنید.

۲۰- آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز بدر به اصحاب‌شان خبر دادند که قتلگاه رهبران قریش در کجا و کجا از میدان بدر خواهد بود و چنان شد که فرموده بوند.

۲۱- آن حضرت صلی الله علیه و آله خبردادند که گروه‌هایی از امت ایشان در دریا به جنگ دشمن خواهند رفت و به ام حرام بنت ملحان گفتند: تو نیز از آنان هستی و او نیز از ایشان گردید.

۲۲- زمین برای آن حضرت صلی الله علیه و آله درهم پیچانده شد به طوری که مشارق و مغارب آن را دیدند و خبردادند که فرمانروایی امت‌شان به آن محدوده‌ها که دیده بودند، خواهد رسید - و چنان شد زیرا فرمانروایی امت ایشان از اول مشرق تا بلاد سند و ترک و تا آخر مغرب به اقیانوس اطلس و سرزمین بربر رسید، اما فرمانروایی آنها در جنوب و شمال به مانند مشرق و مغرب، گسترده نشد.

۲۳- به فاطمه دختر خود رضی الله عنها خبر دادند که او اولین فرد از اعضای خانواده ایشان خواهد بود که بعد از درگذشت‌شان به ایشان ملحق خواهد شد - و چنان شد.

۲۴- به همسران خویش خبردادند که آن کسی که در انفاق از دیگران دراز دست‌تر است، زودتر به ایشان ملحق خواهد شد و زینب بنت جحش که در صدقه دادن دستی درازتر داشت، اولین همسر ایشان بود که بعد از درگذشت ایشان به ایشان پیوست.

۲۵- پستان گوسفندی را مسح کردند و بر اثر آن، پستان خشکیده آن لبریز از شیر شد، که همین معجزه سبب اسلام عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گردید. بار دیگر در خیمه ام معبد خزاعی چنین معجزه‌ای از ایشان روی داد.

۲۶- در روز خیبر بر چشمان علی رضی الله عنه که ناراحتی داشت، از آب دهان خود مالیدند و چشمان وی در دم شفا یافت و بعد از آن دیگر هرگز او به چشم درد مبتلا نشد و پرچم را به او دادند و فرمودند: جز فاتحانه بر نمی‌گردد - و چنان شد.

۲۷- اصحاب رضی الله عنهم، تسبیح گفتن غذا را در میان دستان آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌شنیدند.

۲۸- حکم بن ابی العاص، از روی استهزا راه رفتن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تقلید کرد، فرمودند: همچنان باش! و تا مرد، بدنش مرتعش بود».

﴿وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ صَرَاءٍ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [یونس: ۲۱].

«و چون به مردم پس از سختی‌ای که به آنان رسیده است، رحمتی بچشانیم، بناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است» یعنی: چون خداوند متعال بر مردم با فرودآوردن باران و به عمل آوردن میوه‌ها و محصولات، نعمت ارزانی داشته و بر آنان در معیشت و آرزاق، وسعت و گشایش پدید آورد - بعد از آن که بر اثر خشکسالی و تنگی معیشت، رنج‌ها به آنان رسیده است - آنها نعمت‌هایش را شکر نگزارده و چنان که باید، قدر آن را نمی‌شناسند بلکه مشرکان این نعمت‌ها را به بتان بی‌جان ناتوان و غیر قادر بر رساندن سود و زیان نسبت داده و در آیات خدا جل جلاله طعن زدند و در جهت دفع این آیات، به هر حيله و نیرنگی متوسل گشتند «بگو: خداوند در مکر سریع‌تر است» یعنی: در مجازات کردن شتابان‌تر است «در حقیقت، فرستادگان ما آنچه را نیرنگ می‌کنید، می‌نویسند» مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگ‌های کفار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می‌کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أُجِيبْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۲۲﴾﴾ [یونس: ۲۲].



«او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند» یعنی: شما در خشکی به وسیله پاهایی که حق تعالی برای بهره‌گیری‌تان آفریده است و به وسیله چهارپایان و دیگر وسایل نقلیه‌ای که برای سواریتان خلق کرده است، راه می‌پیمایید و به شما فن ساختن کشتی‌هایی را که عرض و طول دریاها و اقیانوسها را بر آنها می‌پیمایید، نیز الهام کرد «تا وقتی که در کشتی‌ها نشینید و آنها با بادی خوش» که کشتی‌ها را به جلو می‌راند و توفانی و ناپایدار نیست که کشتی‌ها را بشوراند «آنان را ببرند و آنان بدان باد موافق شاد شوند، بناگاه بر آنان بادی تند وزد» عصف: شدت وزش باد است «و موج از هر طرف» یعنی: از تمام جهات و از همه اطراف «بر آنان تازد و یقین کنند که از هر سو گرفتار شده‌اند» و در محاصره امواج سرکش افتاده اند، یعنی هلاکت و نابودی بر گمان‌هایشان غلبه کند «در آن حال به جناب الله دعا کنند» و خالصانه به سوی او متوجه شوند، از آن رو که می‌دانند: فقط او بر نجات دادنشان تواناست «در حالی که دین خود را برایش پاک و خالص کرده‌اند» یعنی: در این حال، دعای‌شان را به هیچ شائبه‌ای نمی‌آیند چنان که عادت‌شان در غیر چنین تنگنایی بر آن بود که بتان‌شان را در دعا شریک می‌ساختند. و با تأکید و سوگند می‌گویند: «که اگر ما را از این بلا برهانی، قطعاً از شکرگزاران خواهیم شد».

البته برگشت به آستان الله ﷻ در هنگام سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که نهاد خلق، بر بازگشت به سوی خدای متعال سرشته شده و بشر فطرتاً خداپرست و خداشناس است. همچنین این آیه نشان دهنده آن است که دعای فرد مضطر و بیچاره مستجاب می‌شود، هر چند کافر باشد.

﴿فَلَمَّا أَتَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [یونس: ۲۳].

«پس چون نجاتشان داد» خداوند ﷻ از این محنت و دعای‌شان را اجابت کرد «ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند» و بی‌آن که شبهه‌ای داشته باشند، فقط از روی تمرد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه می‌روند و آن دعاها و سوگندها و پیمان‌ها و عهدهایی را که با خداوند ﷻ بسته بودند، فراموش می‌کنند «ای مردم! جز این نیست که سرکشی شما فقط به زیان خود شماست» پس سرکشی و تجاوز انسان به

دیگران، در واقع تجاوز و سرکشی بر خود وی است، به اعتبار این که فرجام و پیامد آن تجاوز - که چیزی جز مجازات و انتقام نیست - به خود وی برمی‌گردد چنان که در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند عقوبت آن را در دنیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخیره می‌کند». «بهره زندگانی دنیاست» یعنی: بهره‌مندی شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست «سپس بازگشتتان به سوی ماست» بعد از این زندگی گذرا و بهره‌مندی چند روزه دنیا «آن‌گاه شما را از آنچه می‌کردید» در دنیا از خیر و شر «با خبر خواهیم کرد» و شما را در برابر آن جزا خواهیم داد بنابراین، هرکس خیری می‌بیند؛ باید خدا ﷻ را سپاس گوید و هرکس شری می‌بیند؛ باید جز خودش کسی دیگر را سرزنش نکند.

مکحول با استناد به حدیث شریف می‌گوید: «سه خصلت است که هرکس آنها را داشته باشد، آن سه خصلت علیه خود وی‌اند: نیرنگ، تجاوز و پیمان‌شکنی».

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۴﴾﴾ [یونس: ۲۴].

بعد از آن که خدای متعال از بهره دنیا یاد کرد، اکنون جمله مستأنفه و مستقلی را می‌آورد که متضمن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است: «جز این نیست که مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم» یعنی: مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرمی آن است «پس با آن» آب «رستنی‌های زمین درهم آمیخت» و بر اثر آن، رستنی‌ها به حد کمال خود رسید «از آنچه مردم و چهارپایان می‌خورند» از دانه‌ها و میوه‌ها و علوفه «تا آن‌گاه که چون زمین پیرایه خود را بر گرفت و آراسته گردید» یعنی: چون زمین با انواع رستنی‌ها و گلها و گیاهان رنگارنگ، طناز و زیبا و نگارینه شد و جلوه‌ها و آراستگی‌های خود را به تمام و کمال به نمایش گذاشت، رستنی‌هایی که بعضی از آنها مشابه رنگ طلا، بعضی مشابه رنگ نقره، بعضی مشابه رنگ یاقوت، بعضی مشابه رنگ زمرد و... است.

خدای متعال در این آیه، زمین را به زنی تشبیه کرده که جامه‌های زیبا و رنگارنگ و زیوراتی گونه‌گون بر خود می‌پوشد و خود را به انواع آرایش‌ها می‌آراید تا انظار را به خود جلب نماید. «و ساکنان آن پنداشتند که بر آن» یعنی: برچیدن محصولات آن و بهره‌گیری از آن «توانا هستند، بناگاه فرمان ما» یعنی عذاب ما «شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن بریده گردانیدیم» یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تباه شده‌ای گردانیدیم «که گویی دیروز» به صورت سبز و تازه و شاداب «وجود نداشته است، این گونه» یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع «آیات» یعنی: حجت‌ها و ادله قرآنی «را» که از جمله آنها یکی هم این آیه است «برای مردمی که اندیشه می‌کنند» و از این مثل‌ها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی می‌برند و درس عبرت می‌گیرند، «به روشنی بیان می‌کنیم».

﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [یونس: ۲۵].  
 آن‌گاه که خدای متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن را برای بندگانش بیان کرد، در اینجا آنان را به سرای آخرت ترغیب می‌کند: «و خدا شما را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند» یعنی: سرای بهشت که سرای سلامتی از آفات است «و هرکه را خواهد، به سوی راه راست هدایت می‌کند» یعنی: توفیق می‌دهد. آری! خداوند ﷻ همه بندگان را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند، اما جز هدایت‌یافتگان به آن وارد نمی‌شوند. در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «در خواب دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به دیگری می‌گوید: برای او (پیامبر) مثلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب به من می‌گوید: جز این نیست که مثل تو و مثل امتت همانند مثل پادشاهی است که برای خود سرایی بر گرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن خانه، سفره‌ای گسترده، آن‌گاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، خداوند ﷻ است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمد! آن فرستاده هستی پس هرکس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هرکس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هرکس به بهشت در آمد، از نعمت‌ها بهره‌مند شد».

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [یونس: ۲۶].

«برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی ای است» یعنی: برای کسانی که به تکالیف و واجبات الهی بر ذمه خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را بازداشته‌اند، پاداش نیکویی است که همانا بهشت است «و زیادتی بر آن است» آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زیاده) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سلف و خلف می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت امام احمد و امام مسلم از صهیب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کردند، آن‌گاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی‌ای چنین ندا می‌کند: ای اهل بهشت! همانا شما نزد خداوند جل جلاله وعده‌ای دارید که می‌خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. می‌گویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از برابر آنان کنار می‌زند و ایشان به‌سوی او می‌نگرند. سوگند به خدای عز و جل که او چیزی را دوست داشتنی‌تر و آرام‌بخش‌تر برای آنان، از نظرکردن به‌سوی خویش نبخشیده است». «وچهره‌هایشان را هیچ غبار و ذلتی نمی‌پوشاند» نه روی آنان را سیاهی‌ای می‌پوشاند و نه دود و دخان دوزخ، گرد خواری و حسرت و ندامت و افسردگی را بر چهره‌هایشان می‌نشانند «اینان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود».

﴿وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [یونس: ۲۷].

«و کسانی که مرتکب بدی‌ها شده‌اند، بدانند که جزای بدی مانند آن است» یعنی: خداوند متعال جزای یک بدی را با یک بدی می‌دهد و بر آن نمی‌افزاید پس جزای بدی در کوچکی و بزرگی خود، همانند بدی است نه بیش از آن «و بر آنان غبار خواری نشیند» از اثر گناهانشان و ترس و دلهره‌ای که از آن دارند «برای آنان در برابر خداوند هیچ پشت و پناهی نیست» یعنی: هیچ کس آنها را از خشم و عذاب خدای قهار پناه

نمی‌دهد «گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب تار پوشیده شده‌است» از بس که دود و دخان آتش و سیاهی آن، چهره‌هایشان را فرو پوشانیده‌است «آنان اصحاب آتش‌اند که» هیچ جدایی‌ای از آن ندارند و «جاودانه درآیند».

﴿وَيَوْمَ نُحْشِرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَزَيْلَنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [یونس: ۲۸].

«و روزی که همگی آنان را حشر کنیم» یعنی: تمام اهل زمین؛ اعم از انس و جن، نیکوکار و بدکار، موحدان و پرستشگران معبودان باطل را برای بازپرسی گردآوریم «آن‌گاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند، می‌گوییم» به منظور سرکوب و سرزنش آنها در حضور اهل محشر و در حضور معبودان‌شان: «شما و شریکانتان» که آنها را همراه با خدای لاشریک به پرستش گرفته بودید «بر جای خود باشید» یعنی: در جای معین خود، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید «پس میان آنها جدایی می‌افکنیم» یعنی: معبودان را از عبادت کنندگان‌شان جدا می‌کنیم، یا مشرکان و مؤمنان را از یک دیگر جدا می‌کنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است، می‌گسلانیم «و شریکان‌شان» به آنان «می‌گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید» یعنی: ما شما را به پرستش خویش دستور نداده و فرا نخوانده بودیم بلکه شما هوس و گمراهی خود و نیز شیاطینتان را که گمراهتان کرده بودند، می‌پرستیدید زیرا آنان بودند که شما را به پرستش ما فرمان دادند و شما هم از آنان اطاعت کردید. بنابراین، معنی انکار پرستش عابدان از سوی معبودان، انکار این امر است که به آنان چنین دستوری داده باشند.

﴿فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿۲۹﴾﴾ [یونس: ۲۹].

«پس خدا به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است» یعنی: خدای سبحان گواه است بر این‌که: ما شما را به عبادت خویش دستور نداده‌ایم، یا گواه است بر این‌که: ما به این کار شما راضی و خشنود نبوده‌ایم «همانا ما از پرستش شما بی‌خبر بودیم» ما آگاه نبودیم که شما ما را می‌پرستید و نه هم این کار را از شما خواسته بودیم چرا که عقل و شعوری نداشتیم.

این سرزنشی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا، نابینا و بی‌شعوری را به پرستش گرفته‌اند.

﴿هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَّا

كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۳۰﴾ [یونس: ۳۰].

«آنجاست» یعنی: در آن مکان یا در آن زمان است «که هر کسی آنچه را پیش فرستاده بود، در می‌یابد» یعنی: هرکس جزای عملی را که پیش فرستاده بود، می‌چشد و می‌آزماید؛ که آیا عملش زشت بوده یا زیبا، سودمند بوده یا زیانبار، مورد قبول بوده یا مردود؟ «و به‌سوی خدا، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند» یعنی: آنان که شرک ورزیده‌اند، به‌سوی پروردگار بر حق خویش که ربوبیتش حق است بازگردانیده می‌شوند، نه به‌سوی معبودات باطلی که برگرفته‌اند «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شد» خدایان باطل‌شان در آخرت ناپدید شده و هیچ سودی به آنها نمی‌رسانند و نه می‌توانند برای آنان میانجی‌گری و شفاعتی بکنند پس قبل از آن که چنین روزی در رسد، باید از پرستش این معبودهای باطل دست بردارند.

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنُ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۱﴾ [یونس: ۳۱].

«بگو: کیست که به شما از آسمان روزی می‌بخشد» با فرستادن باران و بخشیدن نتایج و ثمرات آن «و» کیست که به شما از «زمین» روزی می‌بخشد؛ با رویاندن نباتات و پدید آوردن معادن؟ پس لابد اعتراف می‌کنید که خداوند عَلَّمَ، بخشنده و آفریننده اینهاست «یا کیست که مالک گوش‌ها و دیدگان است» چه کسی آنها را براین اوصاف عجیب و بر این خلقت شگفت‌انگیز آفریده است، بدان گونه که از آنها به چنین بهره‌مندی عظیمی برخوردار می‌شوید؟ «و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی انسان را از نطفه، جوجه را از تخم، سبزی را از دانه، عالم را از جاهل و مؤمن را از کافر بیرون می‌آورد؟ «و مرده را از زنده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی نطفه را از انسان، جاهل را از عالم و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد؟ «و کیست که کار جهان را تدبیر می‌کند» یعنی: آن را به نظم و نظامی بی‌مانند، اداره می‌کند و سامان می‌بخشد؟ «خواهند گفت: خدا» یعنی: اگر انصاف دهند و بر اساس ایجابات فکر صحیح و عقل سلیم قضاوت کنند، به زودی به این سؤال چنین پاسخ خواهند داد که: فاعل این امور، همانا خداوند عَلَّمَ است چنان‌که مشرکان به این حقیقت اعتراف داشتند

«بگو: پس چرا پروا نمی‌کنید» یعنی: با آن که این حقیقت را می‌دانید، چرا از خدایی که این پدیده‌ها را نظم و سامان می‌بخشد، پروا نمی‌کنید تا او را به یگانگی پرستش کنید.

﴿فَذَلِّكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾ ﴿۳۲﴾

[یونس: ۳۲].

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده‌اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می‌باشد «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می‌روید و غیرباری تعالی را به پروردگاری می‌گیرید!؟

﴿كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ ﴿۳۳﴾ [یونس: ۳۳].

«این‌گونه» یعنی: به مانند این حقیقت، یا به مانند برگشتن این گروه از حق «کلمه پروردگارت» یعنی حکم و فیصله وی «بر کسانی که فسق ورزیدند» یعنی: از حق به‌سوی باطل خارج شده و از روی عناد و مکابره، در کفر خویش تمرّد کردند «به حقیقت پیوست که: آنان ایمان نمی‌آورند» آری! این است آن حکم ازلی خداوند ﷻ که: کافر معاند و فاسق، اهلیت و شایستگی هدایت را ندارد و خدای ﷻ او را هدایت نمی‌کند.

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾ ﴿۳۴﴾ [یونس: ۳۴].

بعد از آن که خداوند متعال بر ربوبیت خویش حجت برپا داشت، اینک با بیان عجز معبودان باطل، بر نفی شرک و محکومیت مشرکان، حجت برپا می‌دارد: «بگو؛ آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند و باز آن را برگرداند» باآفریدن انسان و سپس برانگیختنش بعد از مرگ و بازگردانیدن شب بعد از روز و غیره؟ «بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را بر می‌گرداند» یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی‌توانید برای شریکان پنداری‌تان، چنین توانایی‌ای را ادعا کنید «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید» از حق به‌سوی باطل!؟

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ

تَحْكُمُونَ﴾ ﴿۳۵﴾ [یونس: ۳۵].

«بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به‌سوی دین حق راه نماید؟» یعنی: به‌سوی دین اسلام ارشاد کرده و مردم را به‌سوی حق دعوت نماید؟ طبعاً پاسخ آنان منفی است پس چون گفتند: نه! «بگو: خداست که به‌سوی دین حق راه می‌نماید» به وسیله فرستادن پیامبران ﷺ و نازل کردن کتابهایش و به وسیله نشانه‌هایی که در مخلوقات خویش آفریده و آنها را جلو چشم و عقل بشر قرار داده تا با تأمل و نگرش در آنها از طریق به‌کارگیری خرد و فهم خویش، به حق رهنمون شوند «پس، آیا کسی که به‌سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که مورد پیروی قرار گیرد، یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن که خود، هدایت شود؟» یعنی: آیا کسی که مردم را به‌سوی حق هدایت می‌کند - که خدای سبحان است - سزاوارتر به پیروی و اقتدا می‌باشد، یا کسی که حتی خودش به نیروی خود هدایت نمی‌شود، مگر این که دیگری او را هدایت نماید، چه رسد به این که غیر خویش را هدایت کند؟ «شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟» این چه حکمی است که با شریک گرفتن این گروه برای خدای سبحان، بدان حکم می‌کنید؟ آخر چگونه میان خدا ﷻ و خلقش تساوی قایل می‌شوید؟ مگر عقل‌هایتان پاک از بین رفته و خرده‌هایتان تباه شده است؟

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ [یونس: ۳۶].

«و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند» یعنی: این شیوه پندار و عمل‌شان، نه از روی خرد و بصیرت بلکه حاصل پندار و گمانی است که بر خاسته از گمان پیشینیان‌شان است، همانان که می‌پنداشتند: این خدایان دروغین، آنها را به خدای بزرگ نزدیک می‌سازند و نزد وی برای‌شان شفاعت می‌کنند. آری! این گمان‌شان هرگز بر حجت و سند و تکیه‌گاهی از خرد و بینش متکی نبوده بلکه صرفاً پندار و خیالی باطل و بی‌اساس است «و گمان به هیچ وجه از معرفت حق بی‌نیاز نمی‌گرداند» زیرا کار دین بر علم و یقین مبتنی است، نه بر خیال و پندار و با علم است که حق از باطل متمایز می‌شود نه با گمان و تکهن «همانا خدا به آنچه می‌کنند» از پیروی گمان و فرو گذاشتن حق «دانااست» پس این کارهایشان بی‌کیفر نمی‌ماند.

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [یونس: ۳۷].



«و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از خداوند به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: با منطق و عقل برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداخته دیگران، اما منسوب به خداوند ﷻ باشد زیرا جز خدای ﷻ، هیچ کسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست «بلکه» خدای سبحان این قرآن را نازل کرده در حالی که «تصدیق کننده آنچه پیش از آن است، می باشد» از کتاب‌های منزل بر انبیا ﷺ و آن کتاب‌ها قبل از نزول قرآن به آن بشارت داده‌اند پس قرآن آمده است تا آنها را تصدیق کند «و» احکام و قوانین بیان شده در قرآن «تفصیل کتاب است» یعنی: بیانگر همه چیز است، اعم از حلال و حرام و غیر آن از احکامی که بر مردم مقرر گردیده چنان که در حدیث شریف آمده است: «در قرآن خبر پیشینیان و پسینیان شماس است و حکم آنچه در میان شماس است». «در آن هیچ شبهه‌ای نیست، از جانب پروردگار عالمیان است» بنابراین، تعجب شما از فرود آوردن آن بر رسول اکرم ﷺ کاملاً بی مورد است.

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلْعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾ [یونس: ۳۸].

«یا می‌گویند» کفار مکه «آن را به دروغ ساخته است» پیامبر از نزد خود «بگو: پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» در بلاغت، حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی زیرا شما نیز در شناخت زبان عرب و بلاغت کلام آن، مانند من هستید «و فراخوانید هر که را می‌توانید» فراخوانید و به وی استعانت جویید از همیاران و پشتیبانان خود - اعم از قبایل عرب و خدایان باطلی که آنها را شرکای خدای سبحان می‌پندارید «اگر راستگو هستید» در این ادعای خود که قرآن به دروغ بر ساخته شده! پس اگر چنین کردید، آن وقت در اتهامی که به من نسبت می‌دهید، راستگو هستید. اما مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی‌پایه و لجبازی‌های بی‌پشتوانه‌شان چسبیدند.

ابن کثیر می‌گوید: «این سومین مورد از اعلام هم‌اوردطلبی (تحدی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابٌ كَذَّابٌ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾ [یونس: ۳۹].

«بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند» یعنی: به تکذیب قرآن قبل از آن شتاب ورزیدند که آن را مورد تدبیر قرار داده و معانی آن را بفهمند و بر آنچه که دربرگیرنده آن است، احاطه علمی داشته باشند و هرکس چیزی را قبل از آن که به آن احاطه علمی داشته باشد، تکذیب نماید بی‌گمان در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی‌دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری متمسک نشده و بنابراین، با این تکذیب به بلندترین صدا، منادی جهل و بی‌خردی و اثبات‌کننده کوتاه‌بینی و کوتاه اندیشی خویش از دریافت حجتها و برهانها شده است «و هنوز تأویل آن برای‌شان نیامده است» یعنی: سرانجام اخبار غیبی‌ای که در قرآن وعده داده شده، هنوز برآنان روی نداده تا بدانند که آیا این اخبار راست است یا دروغ؟ پس چرا گزاف می‌گویند و سفسطه می‌یابند؟! حاصل معنی این‌که: قرآن از دو جهت کتاب اعجازگری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، اما مشرکان قبل از آن که در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند «کسانی که پیش از آنان بودند» از امتها نیز «همین‌گونه» بی‌پشتوانه دلیل و برهان «تکذیب کردند» پیامبران‌شان را و هنگامی که پیامبران‌شان حجت‌ها و برهان‌های خداوند ﷺ را برای‌شان آوردند، قبل از آن که به علم آن احاطه داشته و به تأویل اخبار آن برسند، آنها را تکذیب کردند «پس بنگر که عاقبت ستمگران» از امت‌های پیشین «چگونه بوده است» و آنها با چه فرجام بدی روبرو شدند! چنان که قرآن داستان‌هایشان را بیان کرده. پس ای تکذیب‌کنندگان! از سرنوشتی همچون سرنوشت آنان حذر کنید، که مبدا گریبان‌گیر شما نیز بشود.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس: ۴۰].

«و از آنان کسی است که بدان ایمان می‌آورد» یعنی: از آنان کسی است که در نهان و ژرفنای وجود خود به قرآن ایمان آورده و می‌داند که قرآن راست و بر حق است ولی صرفاً به انگیزه مکابره و عناد، آن را تکذیب می‌کند «و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی‌آورد» و در نهان وجود خود نیز، قرآن را تصدیق نمی‌کند بلکه به انگیزه جهل، آن را تکذیب می‌نماید «و پروردگار تو به حال مفسدان داناتراست» پس آنان را در برابر

اعمال شان جزا می دهد. مراد از مفسدان: کسانی اند که بر عناد خویش اصرار می ورزند. این کثیر در معنی آن می گوید: «حق تعالی به کسانی که مستحق هدایتند، داناتر است؛ پس هدایت شان می کند و به کسانی که مستحق گمراهی اند نیز داناتر است؛ پس گمراه شان می گرداند لذا حق تعالی عادل است که هرگز ستم نمی کند».

﴿وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلٍ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾﴾ [یونس: ۴۱].

«و اگر تو را تکذیب کردند» یعنی: اگر بر تکذیب خویش استمرار ورزیدند و از این که دعوت را اجابت کنند، نا امید شدی «بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد» یعنی: از آنان و از عمل شان بیزار می بجوی و بگو: جزای عمل من به خود من و جزای عمل شما به خود شما اختصاص دارد زیرا من پیام حق را به شما ابلاغ کرده ام و جز این، بر عهده من هیچ تکلیف دیگری نیست «شما از آنچه من می کنم بری و برکنارید و من از آنچه شما می کنید بری و برکنارم» یعنی: شما به عمل من مؤاخذه نمی شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی گیرم.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾﴾ [یونس: ۴۲].

«و» ای پیامبر ﷺ! «از آنان کسانی هستند که به سوی تو گوش فرا می دهند» آن گاه که قرآن می خوانی و احکام و برنامه های اسلام را تعلیم می دهی، اما چه سود که به گوش هوش نمی شنوند «آیا تو می توانی به ناشنویان بشنوانی» یعنی: به کسانی که فراروی شنوایی شان مانعی وجود دارد و این مانع، همان بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می دارد؟ پس هرکس ناشنوا و لایعقل باشد، یقیناً چیزی را نمی فهمد و سخنی را که به وی گفته شود، نمی شنود «هرچند که تعقل نکنند؟» یعنی: آیا تو اصرار داری که به ناشنویان بشنوانی، هرچند با وجود ناشنوایی، از عقل هم بی بهره باشند؟ زیرا ناشنوی عاقل، چه بسا با فراست چیزی را دریابد، اما اگر نبود عقل و شنوایی هر دو با هم یکجا شد، دیگر فهم چیزی ناممکن است.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [یونس: ۴۳].

«و از آنان کسی است که به سوی تو» به چشم حقارت «می نگرد، آیا تو نابینایان را - هر چند نبینند - هدایت توانی کرد؟» و هرکس که کوری ظاهر و باطن در او جمع شود، یقیناً از دریافت حق ناتوان است.

هدف این آیه، تسلیت و دلجویی از رسول اکرم ﷺ است. آری! طیب اگر بیماری را ببیند که اصلاً علاج پذیر نیست، از وی رو بر می گرداند و از مشغول شدن به وی صرف نظر می کند پس رسول اکرم ﷺ نیز که طیب دلپایند، باید از این کوردلان بی بصیرت روی برگردانند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [یونس: ۴۴].

«در حقیقت، خداوند به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند» با سلب حواس و خرد از آنان «بلکه مردم خود بر خویشتن ستم می کنند» به سبب تعصب و لجبازی در برابر حق که در طبیعت هایشان نهفته است و در نتیجه، تباه ساختن حواس و خرد خویش پس این خود آنان هستند که با این تعصب و عناد، بر خویشتن ستم کرده اند و خدای ﷻ به هیچ وجه بر آنان ستم نکرده بلکه آنان را آفریده و برای شان مشاعر و ادراکاتی قرارداد که بوسیله آن بتوانند حقایق را به کامل ترین شکل دریابند و حواسی را در آنها خلق کرده که به وسیله آن به خواسته های خود رسیده و مصالح و منافع دنیوی شان را برآورده سازند، همچنان او راه را میان آنان و مصالح دینی شان باز گذاشته تا غبار دیده و دل را بشویند و به جاده حق روان گردند، اما اسفا که هوس های رنگارنگ، همچون پرنده براقش بر نفس هایشان برنشسته و دمامد لحظه های غفلت شان را شکار می کند.

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ

كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ [یونس: ۴۵].

«و روزی که آنان را حشر می کند، گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده اند» در دنیا، یا در گورهای شان. این مدت دراز را بدان جهت بسیار کم می پندارند که عمرهای خود را در دنیا ضایع کرده بودند، یا لذت های دنیا را به سبب طول درنگ و توقف در محشر فراموش می کنند، گویی این لذت ها اصلاً وجود واقعی نداشته است «با هم اظهار آشنایی می کنند» یعنی: احساس می کنند که در دنیا جز زمانی اندک که بعضی با بعضی دیگر در آن آشنا شده و سپس از هم جدا گشته اند، به سر نبرده اند و این اظهار آشنایی هم، در هنگام برخاستن از گورهاست، سپس همین آشنایی اندک نیز در

صحنه هولناک محشر از بین می‌رود، از این‌رو آنها در محشر هیچ منفعتی را از یک‌دیگر امیدوار نیستند «قطعاً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند زبان‌کار شدند» و کدام زبان از باختن خود و کسان و نزدیکان خویش، بزرگتر است «و راه‌یافته نبودند» در راه و روشی که در پیش گرفته بودند زیرا پایان این راه، به دوزخ انجامید و چون برای جزا و حساب محشور شوند، به این حقیقت پی می‌برند.

﴿وَأَمَّا نُرْيَتِكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [یونس: ۴۶].

«و اگر بعضی از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو بنمایانیم» در زندگی‌ات، چون پیروز ساختن دینت با قتل و اسارت آنان «یا تو را بمیرانیم» قبل از آن که این وعده‌ها محقق گردد «به هر حال؛ بازگشتشان به سوی ماست» و آنان را در آخرت عذاب می‌کنیم، آن‌گاه در آنجا عذاب‌شان را به تو می‌نمایانیم پس اگر به‌طور زود هنگام و عاجل از آنان انتقام نگیریم، قطعاً بدان که در آخرت از آنان انتقام می‌گیریم «سپس خدا بر آنچه می‌کنند گواه است» یعنی: سپس خداوند ﷻ در روز قیامت علیه آنان به آنچه که بعد از تو کرده‌اند، گواهی می‌دهد. نظیر آن این نقل قول قرآن از عیسی عليه السلام است: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾: (من تا آن‌گاه که در میان‌شان بودم، بر آنان گواه بودم، اما چون مرا به‌سوی خود فراخواندی، تو خود بر آنان ناظر و گواه بوده‌ای) «مائده/۱۱۷».

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٧﴾﴾ [یونس: ۴۷].

«و برای هر امتی» از امت‌های گذشته «پیامبری است» که خدای متعال او را به‌سوی آنان فرستاد و آن پیامبر احکام مشروع وی را به آنان بیان نمود «پس چون پیامبرشان آمد» و پیامی را که خداوند ﷻ او را برای ابلاغ آن فرستاده بود، به آنان ابلاغ کرد، آنها همگی تکذیبش کردند «میان‌شان به قسط» یعنی به عدل «داوری می‌شود» یعنی: میان آن امت و پیامبرش در دنیا داوری می‌شود پس پیامبر نجات می‌یابد و تکذیب‌کنندگان هلاک می‌گردند «و بر آنان ستم نمی‌رود» با این عذاب زیرا آنها مجرمند و در برابر جرم خویش کیفر یافته‌اند.

بعضی از مفسران برآنند که این رخداد در آخرت است. یعنی میان هر امتی و پیامبرش در روز قیامت داوری می‌شود... تا به آخر.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ [یونس: ۴۸].

«و می‌گویند» بعد از آن که به آنان اعلام شد که عذاب در انتظارشان است «اگر راست می‌گویید» که وعده عذاب حق است پس «این وعده چه وقت است؟» این سؤال را از سر شتاب‌زدگی و استبعاد مطرح می‌کنند.

پس رسول خدا ﷺ مأمور شدند تا این گونه به آنان پاسخ دهند:

﴿قُلْ لَا أَمَلٌ لِّتَنفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ

فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [یونس: ۴۹].

«بگو: برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم» پس چگونه می‌توانم چنین اختیاری را برای دیگران داشته باشم؟ «مگر آنچه خدا خواسته است» لیکن آنچه که خدا ﷻ از این سود و زیان در حق من خواسته است، تحقق می‌یابد زیرا من هم بنده‌ای از بندگان خداوند ﷻ هستم و فرمان و مشیت وی بر من جاری است.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که خوی و عادت‌شان بر آن قرار گرفته که رسول خدا ﷺ را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصیبتی که جز خدای سبحان هیچ کس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت ﷺ استغاثه بجویند. همچنین در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که از رسول خدا ﷺ چیزهایی را می‌طلبند که جز خدای سبحان، کس دیگری به برآوردن آن قادر نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام رب‌العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورنده آفریننده دهنده بازدارنده روزی رسان را فروگذاشته و به جای آن یا به جناب رسول الله ﷺ یا به دیگر اموات متوسل می‌گردند و تحقق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لاله‌الاله‌الله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی این اموات را رأسا و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکی نیست که شیطان با این وسیله، به «گمراه ساختن» بسیاری از این امت متوسل گردیده است ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ

صُنْعًا): (آنان می‌پندارند که این کار نیکی است که انجامش می‌دهند) «کَهِف/۱۰۴».

پس بر این مصیبت عظمیٰ إنا لله و إنا إليه راجعون می‌گوییم».

«برای هر امتی اجلی است» که آنچه را خدای سبحان در باره آن امت - از عذاب یا غیر آن - اراده کرده است، در آن میعاد معین بر آن امت فرود می‌آورد «و چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی پس افتند» از این اجل و میعاد معین «و نه» ساعتی از آن «پیش افتند» پس ای تکذیب‌کنندگان! به نزول عذاب شتاب نکنید.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعَجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴾ [یونس: ۵۰].

«بگو: به من خبر دهید! اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، به هر حال، مجرمان چه چیزی از آن عذاب به شتاب می‌خواهند؟» زیرا عذاب امری منفور است که دلها از آن نفرت داشته و طبایع از آن می‌پرهیزد پس موجب شتابشان در طلب عذاب چیست؟ و در حالی که سزاوار شأن مجرم این است که به سبب جرم خویش از عذاب بترسد، آنها چگونه عذاب را به شتاب می‌طلبند؟!

﴿أَلَمْ تَكُنْ إِذًا مَا وَعَقَ أَمْنُكُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾ [یونس: ۵۱].

«سپس آیا هنگامی که واقع شد، اکنون به آن ایمان می‌آورید؟» آیا بعد از آن که عذاب الهی بر شما فرود آمد و خشم و انتقام وی بر شما وارد شد، به او ایمان می‌آورید در حالی که این ایمان به حال شما هیچ سودی نداشته و هیچ زبانی را از شما دفع نمی‌کند؟ آری! «آیا اکنون» به آن ایمان آورده‌اید «در حالی که پیش از این آن را» یعنی عذاب را «به شتاب می‌طلبید» از روی تکذیب و استهزا؟!

﴿ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾ [یونس: ۵۲].

«سپس به کسانی که ستم کرده‌اند» با کفر و تکذیب و شک و انکار «گفته می‌شود: عذاب جاوید را» که هیچ گسست و انقطاعی ندارد «بچشید، آیا جز به کیفر آنچه می‌کردید» در زندگی‌تان از کفر و تکذیب و استهزا و نافرمانی «جزا داده می‌شوید؟» هرگز!

﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ [یونس: ۵۳].

آن‌گاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: «و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت وعده

می‌دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعا حق است و شما عاجز کننده نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتما گرفتار آن می‌شوید.

ابن کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [یونس: ۵۴].

«و اگر برای هر کسی که ستم کرده است، آنچه در زمین است می‌بود، قطعا آن را فدیة خود می‌داد» یعنی: اگر تمام آنچه در روی زمین از اشیا و اموال نفیس و ذخایر گران بها وجود دارد، در روز قیامت از آن هر کافری می‌بود، قطعا دوست داشت تا آن را برای رهایی از عذاب، فدیة و بلا گردان خویش کند «و چون عذاب را ببینند، پشیمانی خود را پنهان دارند» یعنی: چون عذاب آخرت را که هیبت و وحشت آن، عقل‌هایشان را ربوده است، ببینند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند تا از شماتت و سرزنش مؤمنان در امان بمانند و این پنهان ساختن ندامت، در هنگام دیدن عذاب است، اما بعد از ورود در عذاب می‌گویند: ﴿يَحْسَرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا﴾ [الأنعام: ۳۱]. «ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» و بدین گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند «و میان آنها» یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروان‌شان «به قسط» یعنی به عدل «فیصله می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود».

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یونس: ۵۵].

«آگاه باشید که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن خداوند است» پس او بر آوردن آنچه که به آنان وعده می‌دهد، تواناست «آگاه باشید که در حقیقت وعده خدا حق است» یعنی: وعده او خواه‌ناخواه شدنی و تحقق‌یافتنی است «ولی بیشتر آنان» یعنی بیشتر کفار «نمی‌دانند» که صلاح و فسادشان در چیست تا خود را برای دیدار الهی آماده کنند.

﴿هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [یونس: ۵۶].

«او زنده می‌کند و می‌میراند» پس انتظار بکشید که با شما چه انجام می‌دهد «و به‌سوی او باز گردانیده می‌شوید» و قطعا شما را در برابر عقاید و اعمالتان جزا می‌دهد.



﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۵۷].

«ای مردم! به یقین که برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است» یعنی: برای شما کتابی آمده است که مشتمل بر پند و اندرز به شیوه بیم و امید دهی است و این یکی از ویژگی‌های قرآن است که همه معانی را به شیوه وعظ و اندرز مطرح می‌کند «و شفایی است برای آنچه در سینه‌هاست» یعنی: قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکاکان چیره می‌شود، درمان کرده و پوچی و ناروایی عقاید باطل را اثبات می‌کند. که این ویژگی دیگری از ویژگی‌های قرآن است «وهدایتی است» یعنی: ارشاد و رهنمودی است برای کسانی که از آن پیروی کرده و در آن می‌اندیشند و راهنمای آنها به سوی راهی است که به بهشت می‌انجامد «و رحمتی است برای مؤمنان» پس قرآن برای مؤمنان سراسر هدایت و رحمت است. این نیز یکی از ویژگی‌های قرآن است که انسان به اندازه ایمان و استعدادش از آن بهره می‌گیرد، اما کافران و منافقان را در آن بهره‌ای نیست.

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸].

«بگو: به فضل و رحمت خداست که باید شادمان شوند» یعنی: باید مؤمنان به فضل و رحمتی که خدا ﷻ در قرآن برای‌شان داده و ایشان را از اهل قرآن گردانیده است و نیز به غیر آن از فضل‌های بیکران و رحمت‌های بی‌پایان الهی شادمان شوند «این از هر چه گرد می‌آورند» از بهره‌های فانی دنیا «بهتر است» از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «فضل خدا، قرآن و رحمت وی اسلام است».

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «خدای عز و جل بر پیشانی کسی که او را به اسلام هدایت کرده و به او قرآن را آموخته ولی او از فقر و فاقه شکایت می‌کند - تا روزی که او را ملاقات کند - فقر را می‌نویسد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸].».

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أُذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ [یونس: ۵۹].

«بگو: به من خبر دهید، آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده، چرا بخشی از آن را حرام و بخشی از آن را حلال گردانیده‌اید» درحالی که حرام ساختن و حلال ساختن، فقط حق ویژه خداوند ﷻ است؟ یادآور می‌شویم که مشرکان این حلال و حرام ساختن را در گوشت چهارپایان اعمال می‌کردند و بعضی از حیوانات را بر مردان حلال و بر زنان حرام می‌گردانیدند<sup>۱</sup> «بگو: آیا خدا به شما اجازه داده، یا بر خدا دروغ می‌بندید؟» اگر این حلال و حرام ساختن به صرف هوی و هوسهای شما باشد، این کار به اتفاق عقلا مردود است ولی اگر با این اعتقاد باشد که اینها حکم خداوند ﷻ است، حکم خداوند ﷻ فقط از جانب پیامبرانش شناخته می‌شود، درحالی که هیچ حجت و برهانی بر این امر ندارید که پیامبران ﷺ آنچه را که شما حرام ساخته‌اید، حرام کرده باشند بنابراین، شما در این حلال و حرام سازی فقط بر خدای ﷻ افترا می‌بندید.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیه شریفه، هشدار می‌دهد به شتاب کنندگان در عرصه فتوی است، آنان که به شتاب در مورد تحلیل یا تحریم، یا جواز و عدم آن، برای بندگان خدا ﷻ در شریعتش فتوی صادر می‌کنند. آری! این آیه زنگ خطر را در بیخ گوش آنان به صدا درآورده و آنان را متوجه این حقیقت می‌گرداند که باید در حجت‌های خدا ﷻ ژرف اندیشانه فروروند و آنها را چنان که باید از کتاب و سنت بفهمند و به این امر اکتفا نکنند که مستند نهایی و تکیه‌گاه قطعی‌شان از علم، فقط نقل و حکایت قول قائلی از این امت باشد که از او در امر دین خویش تقلید کرده و به آنچه او از کتاب و سنت عمل کرده، عمل کرده‌اند و آنچه را که به آن شخص مجتهد نرسیده، یا رسیده ولی او چنان که باید آن را نفهمیده، یا این که فهمیده ولی در اجتهاد و ترجیح خویش در مورد آن به خطا رفته است، منسوخ تلقی کرده و حکم آن را از بندگان خدا ﷻ مرفوع پنداشته‌اند.

آنها باید به این امر توجه داشته باشند که آن امام مجتهد مرجع تقلید، خود نیز مکلف و متعبد به این شریعت است، همان‌گونه که آنان مکلف و متعبدند و چنان نیست که او در مسند تقنین احکام و اصدار تکالیف و اوامر قرار داشته باشد و دیگران در جایگاه عمل و تقلید بلکه او اجتهادش را کرده و رأیش را ابراز داشته و در واقع آنچه را که بر عهده وی بوده انجام داده و در صورت رسیدن به حق، به دو پاداش

۱- نگاه کنید به سوره انعام «آیه/۱۳۹» و ما بعد آن.

و در غیر آن به یک پاداش دست یافته است لذا بر غیر وی از اهل علم که بر نگرش در دلایل کتاب و سنت قادرند، پیروی از وی بدون شناخت دلیل و اندیشیدن در حجتش شایسته نیست».

﴿وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴾ [یونس: ۶۰].

«و کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، روز قیامت چه گمان دارند؟» یعنی: می‌پندارند که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ «همانا خدا بر مردم صاحب فضل است» زیرا به آنان عقل و خرد بخشیده و در کنار آن، پیامبران علیهم‌السلام را به‌سویشان فرستاده و حلال و حرام را برای‌شان تبیین کرده «ولی» با همه این فضل واحسان‌ها «بیشترشان سپاسگزاری نمی‌کنند» و کفران نعمت کرده با دین خدا جل جلاله می‌ستیزند و شریعت وی را به بازی می‌گیرند.

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [یونس: ۶۱].

«و نمی‌باشی» ای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «در هیچ شغلی» یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می‌آید، «و نمی‌خوانی هیچ آیه‌ای از قرآن را که از سوی باری تعالی آمده» یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امتت نمی‌خوانی تا حکم آنها با خواندنت دانسته شود «و شما هیچ عملی نمی‌کنید» خطاب برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امت ایشان است «مگر این که ما بر شما گواهییم» شما را می‌بینیم و از شما می‌شنویم «آن‌گاه که بدان مبادرت می‌ورزید» به‌گفتار و کردار «و هم‌وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست» ذره: موریانه سرخ رنگ، یا کوچک‌ترین جزء از اجزای ماده است «و نه کوچک‌تر از آن» یعنی: کوچک‌تر از ذره، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون و نوترون) «و نه بزرگ‌تر» از آن «چیزی نیست، مگر این که» آن چیز نزد خدا جل جلاله «در کتابی روشن» که لوح محفوظ است «نوشته شده است» پس چگونه از او پنهان می‌ماند؟!.

هدف از اعلام این حقایق، اولاً: رد بر کسانی است که می‌پندارند؛ خدای متعال به جزئیات دانا نیست، ثانیاً: رساندن اهل خرد به این نتیجه منطقی است که فقط دارنده چنین اوصافی شایسته آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگی مورد پرستش قرار گیرد.

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

«آگاه باشید که قطعاً بر اولیای الله نه بیمی است» (اولیاء الله: دوستان خدا): نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامه رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چرا که خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از هول و هراس آن روز ایمن باشند «و نه آنان اندوهگین می‌شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده و پشت سرگذاشته‌اند چنان که دوست‌داران دنیا بر از دست دادن آن اندوهگین می‌شوند.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۶۳].

این گروه دوستان خدا ﷺ «همانان» اند «که ایمان آورده‌اند» به آنچه که باید بدان ایمان می‌آوردند «و تقوی ورزیده‌اند» یعنی: از خدای سبحان پروا داشته‌اند؛ با پایبندی به امر و نهی وی. آری! اینان هرگز به مانند دیگران بیم و هراسی ندارند زیرا به تکالیفی که خداوند ﷻ بر ایشان وضع کرده، عمل نموده‌اند و خود را از معاصی و نواهی وی بازداشته‌اند پس ایشان ضمن این که از اعتماد به نفس برخوردار بوده‌اند، به پروردگار خویش نیز گمان نیک داشته‌اند. همچنین آنان، بر از دست دادن خواسته‌ای از خواسته‌ها و مقصدی از مقاصد دنیا اندوهگین نمی‌شوند زیرا می‌دانند که این هم به قضا و قدر الهی است پس سینه‌هایشان برای هرگونه رخدادی، باز و گشاده، جسم و جان‌شان پرنشاط و دل‌هایشان شادمان و مسرور است. در حدیث شریف به روایت سعیدبن جبیر رضی الله عنه آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: «اولیای خدا ﷻ کیستند؟» فرمودند: «کسانی اند که دیدن‌شان خدا ﷻ را به یاد انسان می‌آورد».

﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ

الْعَظِيمُ﴾ [یونس: ۶۴].

«برای ایشان» یعنی: برای اولیاء الله از جانب خداوند ﷻ «در زندگی دنیا و در آخرت

بشارت است».

مفسران در تفسیر این بشارت، چهار وجه را ذکر کرده‌اند:

۱- این بشارت، از طریق وحی الهی بر انبیایش علیهم‌السلام در مورد حالشان در آخرت است که ایشان را به بهشت خویش در می‌آورد و از ایشان خشنود می‌شود.

۲- این بشارت، با خواب‌های نیکویی است که به آنان در زندگی دنیا، مژده نیک می‌دهد چنان‌که در حدیث شریف مرفوع آمده است: «بعد از من، از وحی جز مبشرات، یعنی رؤیای صالحه‌ای که مؤمن آن را می‌بیند، یا دیگران در حق وی می‌بینند، باقی نمانده است».

۳- این بشارت، فضل خداوند جل جلاله بر مؤمنان با اجابت دعاهایشان در دنیا است.

۴- این بشارت، مژده دادن فرشتگان به مؤمنان در هنگام احتضارشان است و مضمون این مژده این است: ﴿أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: ۳۰]. «بیم نداشته باشید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهستی که به شما وعده داده می‌شد».

اما بشارت برای اولیاءالله در آخرت، عبارت است از: ملاقات فرشتگان با ایشان و دادن پیغام کامیابی ایشان به نعمت‌های بهشت و به سلامت ماندنشان از عذاب دوزخ. «کلمات خدا را تبدیلی نیست» سخنان خدا جل جلاله را عموماً تغییر و تبدیلی نیست و از جمله، وعده‌های او برای بندگان نیکوکارش را. یعنی این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است «این» پاداش وافر در زندگی دنیا و آخرت «همان کامیابی بزرگ است».

﴿وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [یونس: ۶۵].

«و سخن آنان تو را غمگین نکنند» سخنی که متضمن طعن و تکذیب و عیب‌جویی تو و دین توست زیرا «عزت به تمامی از آن خداست» یعنی: غلبه و قهر در گستره ملک و فرمانروایی باری تعالی، فقط مخصوص اوست پس چگونه آنان را بر تو دستی است تا از سخنان‌شان اندوهگین شوی؟ «او شنوای داناست» سخنان بندگان را می‌شنود و به احوال‌شان داناست پس آنان را در برابر آن جزا می‌دهد.

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [یونس: ۶۶].

«آگاه باش که هر که» و هر چه «در آسمان‌ها و هر که» و هر چه «در زمین است، از آن خداست» در عبودیت و در خلق و امر پس همه - از جمله این گروه مشرک - ملک حق تعالی هستند و او در آنان آن گونه که بخواهد تصرف می‌کند بنابراین، چگونه می‌توانند برخلاف اذن وی به پیامبرش آزاری برسانند؟ آیه کریمه متضمن هشدار نابودی کسانی است که بشر و فرشتگان و جمادات را به پرستش می‌گیرند زیرا آنها مملوک را پرستیده و مالک را فرو گذاشته‌اند «و کسانی که جز خدا شریکانی را می‌خوانند، از آنها پیروی نمی‌کنند، اینان در حقیقت جز از گمان پیروی نمی‌کنند» یعنی: مشرکان هر چند معبودات باطل خود را شرکای خداوند ﷻ می‌نامند، لیکن این معبودات نیز مملوک خدای سبحان هستند پس در حقیقت امر، آنها شرکای وی نه بلکه نام‌های بی‌مسمایی هستند که صلاحیت مشارکت با آفریننده خویش را ندارند لذا مشرکان نه از این معبودات باطل بلکه قطعا از این گمان خویش که بتان خدایانی سزاوار پرستش هستند، پیروی می‌کنند و گمان هم که به هیچ وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند «و آنان جز دروغگو نیستند» یعنی: آنان به حدس و گمان، معبودات باطل را شرکای خدای سبحان فرض می‌کنند، در حالی که این حدس و گمان، فرضیه‌ای باطل و دروغی محض است.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يَسْمَعُونَ ﴿٦٧﴾ [یونس: ۶۷].

«اوست آن که شب را برای شما آفرید تا در آن بیارامید» یعنی: در آن از حرکت و خستگی به سکون و آرامش پیوسته و خود را از رنج کار و مشغله روزگار، فارغ‌بال و راحت گردانید «و روز را روشن» و روشن‌گر «گردانید» که در آن دیدنی‌ها، آشکار و قابل رؤیت می‌شوند و در نتیجه، انسان‌ها در این عرصه‌گاه روشن، به کار و تلاش منفعت‌بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگی و معیشت خویش را سامان می‌بخشند «بی‌گمان در این امر، برای گروهی که می‌شنوند» آنچه راکه بر آنان از آیات تنزیلی خوانده می‌شود و در آن اندیشه و تأمل کرده و به دیده عبرت می‌نگرند؛ «نشانه‌هایی است» زیرا این اندیشه و تأمل، خود از بزرگترین اسباب ایمان می‌باشد.

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ

عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ [یونس: ۶۸].

آن‌گاه خداوند متعال نمونه‌هایی از سخنان فاسد این مشرکان را بیان کرده و می‌فرماید: «کافران گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزه است، او بی‌نیاز است» بدین‌گونه، خدای سبحان از این باطل آشکار تنزیه جسته و این حقیقت را که از چنین تعلقی بی‌نیاز است، روشن می‌سازد زیرا فرزند فقط از روی نیازمندی خواسته می‌شود در حالی که بی‌نیاز مطلق، هیچ حاجتی ندارد که فرزندان را برایش برآورده گرداند. همچنین، کسی محتاج فرزند است که خود در معرض انقراض بوده و خواستار فرزندی است که جانشین وی گردد در حالی که خدای عَلَّامٌ زنده پاینده‌ای است که بر او مرگ یا فناپی عارض نمی‌شود از این‌رو، او به این تعلق و تعلقاتی مانند آن هیچ نیازی ندارد «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست» پس درست نیست که چیزی از آنها فرزند وی باشد زیرا میان مالکیت و پدری و فرزندی، منافات وجود دارد «شما را بر این ادعا» که خداوند عَلَّامٌ دارای فرزند است «هیچ حجتی نیست» و هیچ دلیل و برهانی بر این ادعا ندارید «آیا چیزی را که نمی‌دانید» بی‌پشتوانه علم و حجت و برهان «به دروغ بر خدا می‌بندید؟» این، تهدید و توبیخی سخت برای آنان است.

﴿قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [یونس: ۶۹].

«بگو: در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند» با نسبت دادن فرزند و شریک برای وی «رستگار نمی‌شوند» به بهشت و نجات یافتن از عذاب دوزخ.

﴿مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ [یونس: ۷۰].

«متاعی است» فانی «در دنیا» یعنی: اگر هم صاحب این افترا به چیزی از خواسته‌های گذرای خود نایل شود، قطعاً آن بهره‌مندی اندکی در دنیاست «سپس بازگشت‌شان به سوی ماست» با مرگ «آن‌گاه به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدند، به آنان عذاب سخت می‌چشانیم» یعنی: افتراکنندگان را به سبب کفرشان که عللی چون دروغ بستن بر خدای سبحان در پشت سر آن قرار دارد، به عذابی ابدی معذب می‌کنیم.

﴿وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾ [یونس: ۷۱].

«و خبر نوح را بر آنان بخوان» یعنی: داستان وی را با قومش که به پیام حق وی کفر ورزیدند چنان که کفار قریش با تو چنین کردند، بر آنان بخوان «آن گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من» در میان شما «و اندرز دادن من به آیات خدا» یعنی آیات تکوینی و تنزیلی وی «بر شما گران آمده است» و تاب تحمل آن را ندارید «پس» بدانید که من «بر خدا توکل کرده‌ام» بنابراین، روش شما را جز با توکل بر خدای عَلَّامٌ، به شیوه دیگری پاسخ نداده و بی‌باک از عملکرد شما، به راه دعوت خویش ادامه می‌دهم «پس عزمتان را جزم کنید» و تصمیمتان را استوار گردانید «همراه شریکان خویش» یعنی: آنها را در تصمیم گیری‌تان علیه من، یا یاری دادنتان علیه من، به همراهی فراخوانید «باز کارتان بر شما پوشیده نباشد» یعنی: در توطئه علیه من، هیچ پرده پوشی نکرده و هر تصمیمی که علیه من می‌گیرید، به‌طور آشکار و عریان بگیرید «سپس برسائید به من» یعنی: آن کاری را که در حق من اراده کرده و آن تصمیمی را که در باره من گرفته‌اید، به معرض اجرا بگذارید «و مهلتم ندهید» بلکه در کارتان تعجیل کنید و آنچه می‌خواهید با من انجام دهید زیرا من از شما هیچ پروایی ندارم و می‌دانم که شما هیچ کاره‌اید.

این سخن نوح عَلَّامٌ، از روی اعتماد و اطمینان کامل وی به نصرت پروردگارش و اهمیت ندادن و بی‌پروایی وی به تهدیدهای قومش بود.

﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۷۲].

«پس اگر روی گردانیدید» از پندها و موعظه‌های من و از پروای خدا عَلَّامٌ و پیروی از من «بدانید که من از شما هیچ مزدی را نخواسته‌ام» یعنی: من در برابر پند و اندرز خویش، از شما هیچ مزد و پاداشی را نخواسته‌ام تا مرا در دعوتم، به چشمداشت‌های مادی متهم سازید «پاداش من جز بر عهده خدا نیست» و فقط اوست که اجر و ثواب مرا عنایت می‌نماید، چه شما ایمان آورید و چه روی گردانید «و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از اهل تسلیم و از اهل اسلام باشم، اسلامی که دین همه انبیای عظام عَلَّامٌ است، هر چند شریعت‌هایشان متنوع و متعدد باشد.

﴿فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ﴾ [یونس: ۷۳].



«پس او را تکذیب کردند» یعنی: قوم نوح علیه السلام به تکذیب خود استمرار و بر مخالفت و عناد خویش اصرار ورزیدند «آن گاه او و کسانی را که با او بودند» از مؤمنانی که - به رغم عناد و ایذای قومشان - از او در دین پیروی کرده و در راه حق پایداری ورزیدند «نجات دادیم در کشتی» ای که نوح علیه السلام را مأمور ساختن آن کردیم «و آنان را جانشینان گردانیدیم» در زمین، زمینی که قبلاً از آن نابود شدگان در توفان بود «و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند» از کفار معاند با نوح علیه السلام «غرق کردیم» به وسیله توفان «پس بنگر» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ای مخاطب که: «فرجام کار بیم داده شدگان چگونه بود» یعنی: پایان کارشان چه عبرت‌انگیز بود؟ وما با دروغ انگاران حضرات پیامبران، این چنین می‌کنیم. این تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تهدیدی برای مشرکان است.

داستان نوح علیه السلام قبلاً در سوره «اعراف» نیز گذشت و این داستان و امثال آن از داستان‌های قرآنی، در برخی از سوره‌های دیگر هم تکرار می‌شود پس راز و حکمت این تکرار در چیست؟

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» برای این تکرار، دو عامل را ذکر می‌کند: اول این که: داستانی که در یک سوره مطرح می‌شود، به سیاق آن سوره و جایگاه آن در ترتیب قرآنی کمک می‌کند. یعنی آن داستان، به عنوان بخشی از مضمون تبیین‌کننده آن سوره، به معانی مورد نظر آن، پیوند می‌خورد.

دوم این که: داستان‌های قرآنی در چهارچوب اندرزهای مطرح شده در آن، نقش ویژه خود را در هر سوره ایفا می‌کنند و این داستان‌ها بر اساس طول، توسط یا کوتاه بودن یک سوره، هماهنگ با آن عمل می‌نمایند». بنابر این، طرح داستان نوح علیه السلام، به سیاق و موضوع عام سوره «یونس» کمک می‌کند و آن عبارت از نفی تعجب و شگفتی آنان از فرستادن پیامبر هشداردهنده‌ای است. چنان که طرح این داستان، به شفای قلب بیماردلان از بیماری شک نیز کمک کرده و مؤمن را بر در پیش گرفتن موضعی درست و محکم در برابر کفار تربیت می‌کند.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿۷۴﴾﴾ [یونس: ۷۴].

«آن گاه پس از نوح پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم» چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهم السلام را «پس برای آنان» یعنی: برای قومشان «بینات را آوردند»

یعنی: معجزات، ادله، برهان‌ها و احکام دین را «ولی آنان هرگز مستعد آن نبودند که به چیزی که قبلا آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند» یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر تکذیب پیامبران، توفیق ایمان نیافتند. یا معنی این است: اقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ قبلا آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند «این‌گونه ما بر دل‌های تجاوزکاران» از حد در کفر و فساد «مهر می‌نهمیم» و در نتیجه، دل‌هایشان پذیرای ایمان نمی‌شود. بنابر این، مهرنهادن، به سبب تجاوز خود آنهاست.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلِيهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ﴾ [یونس: ۷۵].

«سپس بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از امتهایشان «موسی و هارون را با آیات خویش به‌سوی فرعون و سران قوم وی فرستادیم» آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که در سوره‌های قبل ذکر شد «ولی آنان گردنکشی کردند» یعنی: از پذیرفتن آیات، تکبر ورزیده و در برابر آن تسلیم نشدند و به آنچه که این آیات دربرگیرنده آن بود، اذعان ننمودند «و قومی مجرم بودند» به سبب استکبار و گردنکشی از پیروی آنچه که موسی و هارون (علیهما السلام) با خود آورده بودند، به همین جهت، موضعی هماهنگ با طبیعت تبه‌کارانه و مجرمانه خود در پیش گرفتند.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ [یونس: ۷۶].

«پس چون حق از جانب ما به‌سوی‌شان آمد، گفتند» از روی مکابره و عناد «بی‌گمان این سحری آشکار است» فرعونیان حق را با تأکید هر چه تمامتر، سحر و جادو خواندند، در حالی که می‌دانستند این سخنان دروغی بیش نیست.

﴿قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ﴾ [یونس: ۷۷].

«موسی گفت» اعتراض‌کنان برآنان «آیا وقتی حق به‌سوی شما آمد، می‌گویید این سحر است؟ آیا این سحر است؟» در حالی که همین معجزه حق بود که سحر ساحران را تماما بی‌اثر کرد پس این، دورترین چیز از سحر می‌باشد «و حال آن‌که ساحران رستگار نمی‌شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به خیری نمی‌رسند

و از شر و بلایی نجات نمی‌یابند پس چگونه کسی که فرستاده الله ﷻ و از اهل نجات و رستگاری است، به این وادی سراسر زیان در می‌افتد؟

﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۷۸].

«گفتند» فرعونیان «آیا به‌سوی ما آمده‌ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم» یعنی از پرستش بتان «بازداری و تا کبریا در زمین برای شما باشد» ای موسی و هارون؟ مراد از کبریا: ریاست و پادشاهی است. پس فرعون و فرعونیان، علت عدم پذیرش دعوت موسی ﷺ را به دو امر مربوط ساختند: یکی تمسک به تقلید از پدرانشان و دیگری حرص بر ریاست، چه اگر آنان دعوت موسی ﷺ را اجابت گفته و او را تصدیق می‌کردند، در این صورت، کلیدهای امر امت وی در اختیارش قرار می‌گرفت و برای فرعون، ریاست تام و کاملی باقی نمی‌ماند، چرا که تدبیر و اداره شئون مردم به وسیله دین، اداره فرعون را با سیاست‌ها و روش‌ها و منش‌های وی، ملغی و بی‌اعتبار می‌گردانید. «و ما به شما دوتن ایمان نمی‌آوریم» این همان قرار نهایی و فیصله‌آفرینی بود که آن را اعلان کردند.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ﴾ [یونس: ۷۹].

و چون فرعون معجزه ید بیضا و عصای موسی ﷺ را دید، برای این‌که موضع خویش در قبال دعوت موسی ﷺ را به مردم، موضعی درست و بر حق نمایش دهد، به گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: «و فرعون گفت: هر جادوگر دانایی را پیش من آورید» زیرا او بر این باور بود که معجزات موسی ﷺ از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده‌بازی و ایجاد آشوب و هیاهو و غوغا سالاری، با پیام موسی ﷺ معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئه وی را بی‌اثر کرد چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ﴾ [یونس: ۸۰].

«و چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: آنچه را اندازنده هستید، بیندازید» یعنی: آنچه را که با خود از ریسمان‌ها و عصاها دارید به میدان افکنید.

دلیل این‌که موسی ﷺ آنها را به پیشگام شدن در اجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می‌دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی‌توانند عصاها و

ریسمان‌های خود را در میدان واقعیت به مارها و اژدهای حقیقی تبدیل کنند و چون آنها این خیال‌افگنی‌هایشان را به میدان افکنند، او با ابطال و در هم چیدن عصاها و ریسمان‌هایشان، جادوی‌شان را محو و بی‌اثر می‌گرداند و بدین‌گونه، عجز و ناتوانی‌شان برای همه کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می‌شود چرا که او عصایش را می‌افکند و پس از تبدیل آن به اژدها، مجدداً آن را به حال اولش برمی‌گرداند و مردم هم آن را در دستش می‌بینند که موجود است، اما ریسمان‌ها و عصاهای ساحران نابود می‌شود، از آن‌رو که تخیل‌افگنی‌ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

﴿فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِطٌ لِّإِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس: ۸۱].

«پس چون افگندند، موسی گفت: آنچه را شما به میان آوردید سحر است» یعنی: باطل‌قلابی‌ای است که به‌وسیله آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می‌افکنید، به‌خلاف آورده من که حق و واقعیت است زیرا نشانه و معجزه‌های از معجزات خداوند ﷻ می‌باشد «به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد» یعنی: خداوند متعال به زودی برساخته‌هایتان را محو و بی‌اثر خواهد کرد به‌طوری که مردم، بطلان آن را - با نشانه‌های اعجاز‌گری که خدای سبحان بر دست من آشکار می‌گرداند - خواهند دانست و به حقیقت امر آن پی خواهند برد «خدا کار مفسدان را تأیید نمی‌کند» و برنامه‌هایشان را به کرسی حقیقت نمی‌نشانند زیرا این سنتی از سنت‌های خداوند ﷻ است که عمل مفسد، قابلیت اصلاح را ندارد. آن‌گاه حق تعالی سنتی دیگر از سنن خویش را که متمم و مکمل این سنت وی است، ذکر نموده و می‌فرماید:

﴿وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾ [یونس: ۸۲].

«و خدا حق را ثابت می‌گرداند» یعنی: حق را به عرصه ظهور آورده و آن را به کرسی می‌نشانند و در زمین به آن تمکین می‌دهد. به قولی معنی این است: حق را تبیین کرده و آن را روشن می‌کند «با کلمات خود» که آنها را در کتاب‌هایش بر انبیای خویش فرود آورده است، کلماتی که در برگیرنده حجت‌ها و برهان‌های او می‌باشند «هر چند مجرمان» از کسان فرعون و دیگران «را خوش نیاید» یا مراد از کلمات: فرمانهای

تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به ازدها تبدیل شود و ریسمان‌ها و عصاهایشان را فرو بلعد.

﴿فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾ [یونس: ۸۳].

«سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد جز ذریه‌ای از قوم وی» از زاد و ولد بنی‌اسرائیل. به قولی دیگر: مراد از «ذریه»، گروهی از جوانان و کسان قوم فرعونند. یعنی جز شماری اندک از نژاد و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان به موسی علیه السلام ایمان نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت<sup>۱</sup> و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار وی که: «با وجود خوف از فرعون و ملاً آنها» یعنی: اشراف قومش «که مبادا آنان را در فتنه افکنند» یعنی: آنها را از دین حق با آزار و شکنجه برگردانند؛ به موسی علیه السلام ایمان آوردند «و همانا فرعون در آن سرزمین گردنکش بود» یعنی: او در سرزمین مصر و بر مردم آن برتری‌جو، سرکش، متکبر و مستبد بود «و او از اسرافکاران بود» در کفر و در آنچه که از کشتن و به دار آویختن و انواع گوناگون شکنجه‌ها و عذاب‌ها بر مردم اعمال می‌کرد.

از برخی روایات تاریخی بر می‌آید که فرعون زمان موسی علیه السلام، رمسیس دوم بود که در مصر منشوری عام صادر کرد و در آن اعلان پروردگاری نمود. و در روشنی این روایات تاریخی، به عمق معنی این آیه پی‌می‌بریم.

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۸۴].

«و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده‌اید پس بر وی توکل کنید، اگر اهل تسلیمید» این فرمانی است به بنی‌اسرائیل که آنها را بر این امر برمی‌انگیزد که به خدای عز و جل توکل کنند و خود را به او تسلیم کنند؛ یعنی خود را برای وی پاک و خالص گردانند به طوری که شیطان را در نفس‌هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکل جز با اخلاص تحقق پیدا نمی‌کند و بدون توکل هم هیچ امتی نمی‌تواند به هدف والای الهی خویش دست یابد.

﴿فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [یونس: ۸۵].

«پس گفتند» بنی اسرائیل: «بر خدا توکل کردیم» و این فرمان را پذیرا گشتیم. آن گاه به بارگاه حق تعالی رو آورده و چنین دعا کردند: «پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان» یعنی: آنان را بر ما مسلط نکن تا ما را با هدف برگرداندن از دینمان شکنجه کند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را به وسیله ما بفریبند، بدین گونه که به آنان بگویند: اگر این گروه بر حق می‌بودند، ما هرگز بر آنان مسلط نمی‌شدیم که این گونه در بندشان کشیده و شکنجه‌شان کنیم.

﴿وَرَجَّحْنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [یونس: ۸۶].

«و» نیز بنی اسرائیل گفتند: پروردگارا! «ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده» و این چنین‌اند مؤمنان که با خداترسی و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۸۷].

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دوتن، برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید» یعنی: برای قوم خود در مصر، مساجدی را به منظور عبادت خدای متعال بنا کنید. به قولی: مراد از مصر در این آیه، شهر اسکندریه است و به قولی دیگر: مراد مصر قدیم است که در جوار قاهره فعلی قرار داشت «و خانه‌های خود را رو به قبله بسازید» یعنی: مساجد خود را رو به قبله بسازید. به قولی: مراد خانه‌های مسکونی آنهاست که مأمور شدند تا آنها را روبه‌رو و نزدیک همدیگر بسازند زیرا در این کار مصالحی وجود دارد که بر کسی پنهان نیست. بنابر قول اول: مراد از قبله، جهت بیت‌المقدس، یا جهت کعبه است «و نماز را برپا دارید» همان نمازی که خدای متعال شما را به اقامه آن فرمان داده است «و مؤمنان را بشارت ده» ای موسی به آنچه که خداوند ﷻ از پیروزی و جانشین ساختن‌شان در زمین به آنان وعده داده است.

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [یونس: ۸۸].

«و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشراف وی زینت و مالهای بسیار در زندگانی دنیا داده‌ای» زینت: نام هر چیزی است که ابزار آرایش قرار می‌گیرد؛ از

لباس، وسیله سواری، زیورات، فرش، سلاح و غیره «پروردگارا! تا گمراه کنند از راه تو» یعنی: فرجام کارشان این بود که نعمت‌هایت را، در برگرداندن مردم از دین حقت مورد بهره‌برداری قرار دادند «پروردگارا! اموال‌شان را نابود کن» و بی‌برکت و محو گردان «و دل‌هایشان را سخت کن» یعنی: آنها را سنگدل گردان و بر دل‌هایشان مهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند، به‌گونه‌ای «که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند» یعنی: ایمان آنها با دیدن عذاب همراه شود، که در این هنگام، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد.

این نفرین‌های موسی علیه السلام علیه آنان، حکایتگر خشم وی به خاطر خدا جل جلاله و دینش، علیه فرعون و سران قوم وی، یعنی کسانی بود که برای موسی علیه السلام روشن شده بود که خیری در آنان نیست، به‌همین جهت بود که خدای متعال دعای او را اجابت کرد چنان‌که می‌فرماید:

﴿قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۸۹)

[یونس: ۸۹].

«خداوند فرمود: دعای هر دوی شما اجابت شد پس استقامت کنید» استقامت: ثبات و پایداری آنها بر تمسک به دین، عدم بیرون رفتن از دایره احکام آن و دعا و التجایشان به‌سوی خدای جل جلاله است «و از راه جاهلان پیروی نکنید» یعنی: از شریعت خدا جل جلاله منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند. و هرچند که دعاکننده موسی علیه السلام بود، لیکن چون هارون علیه السلام نیز به دعای موسی علیه السلام آمین می‌گفت، در اینجا صیغه تشبیه به کار گرفته شد.

علامه آلوسی در تفسیر «روح‌المعانی» از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می‌کند که گفت: «رضا به کفر از حیث این‌که کفر است، کفر می‌باشد، اما رضا به کفر کافر نه از این حیث بلکه از حیث این‌که سبب عذاب دردناک برای وی است، کفر نیست و دعای موسی علیه السلام از همین مقوله دوم بود.»

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ

الْمُسْلِمِينَ﴾ (۹۰) [یونس: ۹۰].

«و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم» خداوند متعال دریا را خشک کرد و بنی اسرائیل را از آن عبور داد و به ساحل رسانید<sup>۱</sup> «پس فرعون و لشکریانش از راه ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند» بغی: ستم و عدو: تجاوز است «تا وقتی که» فرعون «در شرف غرق شدن قرارگرفت» و آب تا دهانش بالا آمد، «گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی بجز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست» زیرا هنگامی که فرعون و کسانی که در تعقیب موسی علیه السلام و قومش به دریا زدند تا از همان راه از دریا بگذرند، آب از هر دو سو به هم آمد و غرقشان کرد، در همین کشاکش غرق بود که فرعون این سخن را گفت. آن لعین صراحتاً نگفت که: به خدا عز وجل ایمان آوردم زیرا هنوز در او عرقی از دعوای الوهیت باقی مانده بود «و» گفت «من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان به امر خدا عز وجل و از کسانی هستم که او را به یگانگی خوانده و ماسوایش را نفی می‌کنند. البته آن ایمان در چنان وقتی، به حال وی سودی نکرد چنان که خدای متعال فرمود:

﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس: ۹۱].

«اکنون؟» یعنی: آیا اکنون ایمان می‌آوری «در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تبه‌کاران بودی؟» پس بدان که ایمان آوردن در هنگام دیدن مرگ، هیچ سودی به حالت ندارد. به قولی: گوینده این سخن به وی، جبرئیل علیه السلام بود.

اجماع امت بر آن است که ایمان فرعون پذیرفته نشد، به سبب این سنت الهی که: ایمان در حال فرود آمدن عذاب پذیرفته نمی‌شود.

﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾ [یونس: ۹۲].

«پس امروز تو را با جسدت می‌رهانیم» یعنی: تو را از دریا با جسد بی‌روح بیرون می‌آوریم. آری! دریا فرعون را مرده به ساحل افکند به طوری که همگان جسد وی را مشاهده کردند «تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند، آیتی باشد» از آیات و نشانه‌های ما، که امت‌های آینده وقتی خبر این واقعه عبرت‌انگیز را می‌شنوند، از آن عبرت بگیرند و کذب و بهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیت اعلیٰ شد، بدانند و در نتیجه از تکبر و گردنکشی و تمرد علیه خدای سبحان بپرهیزند. آری! اینک این جثه بی‌جان وی است



که در ساحل دریا در فضایی بازافکنده شده پس بروید و آن را ببینید؛ ببینید که او نه خداست و نه رب اعلی بلکه جسد بی جان بی نوایی است سپرده شده به ماسه‌های سوزان ساحل. بایسته یادآوری است که جسد فرعون تا به امروز هم در موزه آثار باستانی مصر در قاهره موجود است و در معرض بازدید عموم قرار دارد، که همه روزه، جهانگردان بسیاری از آن دیدن می‌کنند و اهل اعتبار از آن عبرت می‌گیرند «و بی‌گمان، بسیاری از مردم از آیات ما» یعنی: از نشانه‌های ما که موجب عبرت‌گرفتن و اندیشیدن است و انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند «غافلند» و از آنها درس عبرت فرا نمی‌گیرند.

﴿وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الظَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۹۳﴾﴾ [یونس: ۹۳].

«به راستی ما بنی اسرائیل را در جایگاه‌های نیکو منزل دادیم» یعنی: آنان را در سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدس و ما حول آن است، اسکان دادیم و فرود آوردیم «و از چیزهای پاکیزه» یعنی: از روزی حلال و پاکیزه در پیش طبع و شرع «به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند» در امر دین‌شان و در آن به شعبه‌های متفرق منشعب نشدند، بعد از آن که بر راه و روش واحدی قرار داشتند؛ «مگر پس از آن که علم برای آنان حاصل شد» یعنی: مگر بعد از آن که تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی معنی این است: اختلاف نکردند مگر بعد از آن که علم - یعنی قرآن - به آنان آمد، آن‌گاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن ایمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند «همانا پروردگار تو در روز قیامت میان‌شان درباره آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند» از امور دین و دنیا «داوری خواهد کرد» پس محق را در برابر عملش به حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد.

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۹۴﴾﴾ [یونس: ۹۴].

«و اگر از آنچه به‌سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی» خطاب برای هر شنونده یا برای پیامبر ﷺ است که مراد از آن امت ایشانند «از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند، بپرس» یعنی: از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوت ایمان آورده‌اند - همچون

عبدالله بن سلام رضی الله عنه - پپرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حق خدا جل جلاله است و تو پیامبر راستین وی هستی چرا که تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است «قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است» این بیانی است که هرگونه شکی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که: آنچه باطل پرستان در آن تشکیک می‌کنند، حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبه هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد «پس از شک‌آوردگان نباش» یعنی: از دودلان متردد و متحیر نباش.

از قتاده؛ روایت شده است که گفت: به ما رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی‌درنگ پس از نزول این آیه فرمودند: «نه شک می‌کنم و نه (از اهل کتاب) سؤال می‌نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حق است». پس، تعبیر: (از شک‌آوردگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کار گرفته شده، به معنای این نیست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد شکی داشته اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش! چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است.

ابواللیث سمرقندی در تفسیرش «بحرالعلوم» می‌گوید: «خداوند جل جلاله خود به این امر داناتر است که نه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شک کردند و نه شک می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکی ندارم! چنان‌که به عیسی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا توبه مردم گفتمی که من و مادرم را معبود خویش بگیری؟» «مائده/۱۱۶» در حالی که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفتم».

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض نمودن شک، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابراین، از تعبیر فوق این معنی بر نمی‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن شکی داشته‌اند».

تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اند ولی مراد شکاکان امت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در

میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب می‌کنند در حالی که غیر او را اراده دارند چنان که می‌گویند: «ایاک أَعْنَى و اَسْمَعَى یا جاریه». «هدفم تویی، اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و این ضرب المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو».

یادآور می‌شویم که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم ﷺ و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

﴿وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [یونس: ۹۵].  
 «و از زمره کسانی که آیات خدا را دروغ انگاشتند نباش، که از زیانکاران می‌شوی» این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدار ساختن پیامبر ﷺ و امتشان بر راه حق و قطع طمع‌های باطل پرستان است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوْ جَاءَهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [یونس: ۹۶-۹۷].

«همانا کسانی که حکم پروردگارت» به عذاب «بر آنان ثابت شده» و قضا و قدر الهی براین که آنان بر کفر اصرار می‌ورزند و بر کفر هم می‌میرند، بر آنان لازم گردیده «ایمان نمی‌آورند» پس از اینان به هیچ حالی از احوال، ایمان بر نمی‌آید «هر چند هرگونه آیتی برای‌شان بیاید» از آیات تکوینی و تنزیلی خداوند ﷻ زیرا آیات (نشانه‌ها و معجزات) هیچ سودی به حال آنان نمی‌کند «تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند» پس فقط در هنگام مشاهده عذاب است که ایمان می‌آورند چنان که فرعون ایمان آورد ولی این ایمان، نه فایده‌ای به حالش داشت و نه نجات‌بخش او بود.

در حدیث شریف آمده است: «همانا خدای ﷻ توبه بنده را - تا آن‌گاه که او در غرغره جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». حالت غرغره، حالت مرگ است که انسان در تب و تاب آن دست و پا می‌زند.

﴿قُلْ لَوْلَا كَانَتْ قَرِيَةً أَمَنْتَ فَنَفَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾ [یونس: ۹۸].

«چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد» آن‌گاه که عذاب را می‌بیند «و ایمان آن به حالش سود بخشد؟ مگر قوم یونس» که ایمانشان - به عنوان یک استثنا - در حال

مشاهده عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاکشان ساختیم، نبودند که ایمانی به هنگام و عبرت‌انگیز بیاورند، چنان ایمانی که برای خدا ﷻ خالص بوده و قبل از مشاهده عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس علیهم‌السلام «که وقتی» در هنگام مشاهده مقدمات عذاب «ایمان آوردند» به ایمانی معتبر و صادقانه «عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم» این همان عذابی است که یونس علیهم‌السلام نزولش را به آنان وعده داده بود، اما آنها عین آن را ندیدند بلکه علامات و نشانه‌های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند «و تا مدتی آنان را بهره‌مند ساختیم» بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.

داستان قوم یونس علیهم‌السلام، سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی - علیهما السلام - است.

قتاده در تفسیر آیه، بنا را بر وجه اولی که در معنی آن ذکر کردیم، قرار داده و می‌گوید: «حالتی که برای قوم یونس علیهم‌السلام روی داد، در امتهای قبل از آن رخ نداده بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهده عذاب ایمان آورده بودند - بجز ایمان قوم یونس علیهم‌السلام - سودمند واقع نگردید بنابراین، خدای سبحانه و تعالی قوم یونس علیهم‌السلام را از این سنت عام که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، استثنا کرد. قتاده اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس علیهم‌السلام در نینوی از سرزمین موصل می‌زیستند پس چون پیامبرشان را گم کردند - زیرا وقتی ایمان نیاوردند، او خشمگین از میانشان بیرون رفت، که خود این، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب بر آنان بود - در این هنگام، خدای سبحانه و تعالی گرایش به توبه را در دل‌هایشان افکند پس پوشاک‌های زبر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افکندند و چهل بامداد در این حالت به سوی خدای سبحانه و تعالی بانگ ناله سر دادند و فریاد و ضجه حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پرکرده بود پس چون خدای سبحانه و تعالی صدق و راستی را از دل‌هایشان دریافت و توبه و ندامت راستین‌شان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت، بعد از آن که عذاب بر آنان فرو آویخته شده و

میان آنان و نزول نهایه عذاب، جز اندک زمانی باقی نمانده بود. این واقعه در روز جمعه، مطابق روز عاشورا اتفاق افتاد».

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۱۹۹].

«و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است همه یکجا ایمان می آوردند» به طوری که همه برایمان یکدل و یکدست می بودند و در آن هیچ پراکندگی و اختلافی نمی داشتند ولی پروردگار تو این امر را نخواست زیرا ایمانی این چنین، مخالف مصلحتی است که خدای سبحان آن را اراده دارد، این مصلحت؛ همانا حکمت بالغه پروردگار در این است که قضیه ایمان را به اختیار انسان واگذارد «آیا تو» ای محمد ﷺ! «مردم را به اکراه و امیداری تا مؤمن شوند؟» بدان که نه این کار در وسع و توان توست و نه جزء تکالیف تو زیرا در امر پذیرفتن دین هیچ گونه اجباری نیست و سنت الهی بر آن رفته که فاسقان ستمگر متکبر و گردنکش را هدایت نکند.

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۰۰].

«و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا» و خواست وی «ایمان بیاورد» بنابراین، آنچه که خدا ﷻ نخواهد هرگز روی نمی دهد «و بر کسانی که نمی اندیشند، پلیدی را قرار می دهد» یعنی: عذاب را، یا خواری و رسوایی ای را که همانا سبب عذاب است بر کفاری واقع می گرداند که در حجت های خدا ﷻ تعقل نمی کنند و در آیات و ادله ای که باری تعالی برای شان بر پا کرده، تدبیر و اندیشه نمی نمایند. چنان که از عدم تعقل آنان یکی این است که به این حقیقت که ایمان و هدایت در اختیار باری تعالی است پی نبرده اند، به همین جهت، به بارگاه وی التجا نکردند تا به راه راست خویش هدایت شان کند و نتیجه این شد که در پلیدی شان باقی ماندند، خواری و رسوایی بر آنان استمرار یافت و سزاوار خشم حق تعالی گشتند.

﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [یونس: ۱۰۱].

«بگو: بنگرید که در آسمان ها و زمین چیست؟» یعنی: در آفریده هایی که دال بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفریننده خویش اند، تفکر و اندیشه کنید «ولی» باید

دانست که «نشانه‌های عبرت انگیز و هشدارها» یعنی: معجزات، آیات و پیامبران علیهم‌السلام «برای گروهی که ایمان نمی‌آورند» و ایمان نیاوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است «سود نمی‌بخشد» پس هرکس این چنین باشد، مشاهده هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سودبخش نیست و هیچ دافعی هم نمی‌تواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حد نهایی خود رسیده است، دیگر تفکر و تدبیر در این دلایل نیز، برای‌شان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود.

﴿فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾ [یونس: ۱۰۲].

«پس آیا جز همانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟» یعنی: این گروه کفار معاصر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با تکذیب خود، جز نظیر واقعات خدای سبحان بر کفاری را که پیش از آنان درگذشته‌اند انتظار نمی‌برند زیرا انبیای پیشین علیهم‌السلام، کفار زمان‌شان را از پیش آمد ایامی که در برگزیده انواع عذاب است هشدار می‌دادند، اما آنان، پیامبران خود را تکذیب کرده و بر کفر خویش بیشتر پای می‌فشرده تا سرانجام، خدای عزوجل عذاب خویش را بر آنان فرود می‌آورد و انتقام خویش را بر آنان روا می‌داشت «بگو: انتظار بکشید» تحقق هشدار پروردگار خویش را «همانا من نیز با شما از منتظرانم» تحقق هشدار پروردگارم را در حقتان.

﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۱۰۳].

«سپس، پیامبران خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم» یعنی: امت‌های تکذیب پیشه را نابود می‌کنیم، آن‌گاه پیامبران خود و مؤمنان همراه‌شان را نجات می‌دهیم «بدین‌گونه نجات می‌دهیم مؤمنان» به محمد «از قریب و دیگران» را» از عذابی که برای کفار آماده کرده‌ایم «وعده داده‌ایم؛ وعده حق لازم بر خود» که چنین کنیم.

پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران: و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این که از کوردلان باشد.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۱۰۴].

«بگو: ای مردم! اگر از دین من» که عبادت خداوند و احد لاشریک است «در شک هستید» و حقیقت آن را دریافته‌اید «پس بدانید که من کسانی را که شما بجای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم» در هیچ حالی از احوال و از پرستش آنها بیزارم «بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌گیرد» و شما را به سختی عذاب می‌کند «و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم» و دینم را برای او خالص گردانم.

این آیه نشان دهنده آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بیزاری جسته و بیش از گذشته به خدای خویش روی آورد.

﴿وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یونس: ۱۰۵].

«و به من دستور داده شده که به سوی دین حنیف روی آور» یعنی: من فرمان یافته‌ام که در راه دین حنیف، استقامت و پایداری کرده و در آن به هیچ حالی از احوال تزلزل و تردیدی به خود راه ندهم. وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاص گردانید زیرا چهره آدمی شریف‌ترین اعضای اوست. حنیف: یعنی مایل از هر دینی به سوی دین اسلام «و» به من دستور داده شده که «زنهار از مشرکان مباش» نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش.

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ

الظَّالِمِينَ﴾ [یونس: ۱۰۶].

«و» به من دستور داده شده که: «به جای خدا چیزی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند، نخوان» زیرا پرستش کسی که نه سودی را جلب نموده و نه بر دفع زیانی قادر باشد؛ بدون شک کاری بیهوده است که هیچ عاقلی آن را انجام نمی‌دهد «که اگر چنین کنی» و آنها را بخوانی و مورد پرستش قرار دهی «در آن صورت، قطعاً از جمله ستمکارانی» بر خود زیرا ستمی بزرگتر از شرک نیست. پس خواندن اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به خدای متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم می‌باشد.

آن‌گاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می‌پردازد که مالک نفع و زیان فقط اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران، انسان را از پرستش او به عبودیت غیرش بکشاند:

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [یونس: ۱۰۷].

«و اگر خدا به تو زبانی برساند» یعنی: این فقط خدای سبحان است که زیان رسان نفع بخش است پس اگر به بنده خود زبانی برساند، یا وی را در جسمش به آفتی مبتلا گرداند «پس برطرف کننده‌ای برای آن جز خود او نیست» یعنی: هیچ کس - هرکس و هر نیرویی که باشد - نمی‌تواند آن شر و بلا را از وی دفع کرده و میان او و آن شر و بلا مانع گردد، بجز خود خدای یگانه و لاشریک «و اگر خیری برایت بخواهد» یعنی: اگر خداوند متعال بخواهد تا به تو خیری برساند «پس فضل او را هیچ رد کننده‌ای نیست» یعنی: هیچ کس نمی‌تواند میان او و آن فضل و بخشش حائل گردد و هر خیری که به انسان می‌رسد، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می‌دارد، بر اساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمت‌ها را بی هیچ استحقاقی بر آنان می‌فرستد که آفرینش‌شان، نیکو ساختن شکل و شمایل‌شان، جای دادن‌شان در زمین و هر نعمت دیگری که بر آنان ارزانی می‌دارد، از جمله این نعمت‌هاست و از آن جمله است هدایت نمودن‌شان به راه راست و از آن جمله است نبوتی که محمد ﷺ را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمت‌ها جملگی از فضل خدای ﷻ است و هیچ کس قادر به بازداشتن آنها نیست.

«آن را» یعنی: فضل خود را «به هرکس از بندگان که بخواهد می‌رساند» به محض اختیار خود «و او آمرزنده مهربان است» و از جمله آنچه که می‌آمزد، کوتاهی و قصور بندگان از شکر و سپاس نعمت‌های وی است. پس حال که دانستید؛ خیر و شر، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار خداوند ﷻ است، دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می‌دانید.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اطلبوا الخیر دهرکم کله، وتعرضوا لنفحات ربکم، فإن الله نفحات من رحمته یصیب بها من یشاء من عباده، واسألوه أن یستر عوراتکم ویؤمن عوراتکم»: در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش و بخشش‌های پروردگارتان پیش اندازید زیرا خدای متعال را ورزش‌هایی از رحمت است که آن را به هرکس از



بندگانش که بخواهد می‌رساند و از او بخواهید تا عیوب شما را ببوشاند و ترس‌ها و نگرانی‌های شما را برطرف گرداند».

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾ [یونس: ۱۰۸].

«بگو: ای مردم! حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است و هر که گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه می‌شود» یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدی نمی‌شود و خدا ﷻ را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست «و من بر شما نگهبان نیستم» تا عهده‌دار و وکیل امور شما بوده و شما را به هدایت مجبورکنم، جز این نیست که من مژده‌رسان بیم‌دهنده‌ای هستم و بس.

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [یونس: ۱۰۹].

«و» ای محمد ﷺ! «از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن» و اوامر و نواهی ما را بجا آور «و شکبیا باش» در برابر آزارهای کفار و مشقت‌های تبلیغ و بر رنج‌هایی که از رنگارنگ بودن اخلاق مشرکان و درشتی‌ها و ناکسی‌ها و کجروی‌های آنها می‌بری «تا خداوند فیصله کند» یعنی: میان تو و آنان حکم کند؛ در دنیا با پیروز ساختنت بر آنان و در آخرت؛ با عذاب نمودنشان در آتش دوزخ «و او بهترین فیصله‌کنندگان است» لذا برای سزاوار نیست که در فرارسیدن این داوری نهایی عجله کنی زیرا این داوری حتماً روی می‌دهد و هیچ شکی در آن نیست.



## سوره هود

مکی است و دارای (۱۲۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان هود عَلَيْهِ السَّلَام است، «هود» نامیده شد.

در حدیث شریف به روایت ترمذی و حاکم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! شما هم که پیر شده‌اید! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «مرا سوره‌های هود، واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و إذا الشمس کورت پیر ساخت». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: چه چیز از سوره هود شما را پیر ساخت؟ فرمودند: این دستور خدای متعال: ﴿فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾ [هود: ۱۱۲].  
«چنان که مأمور شده‌ای، استقامت کن».

فضیلت آن: در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوره هود را در روز جمعه بخوانید».

این سوره، در معنی، موضوع، افتتاح و اختتام خود با سوره «یونس» هماهنگ است و آنچه را که در آن سوره از امور اعتقادی‌ای مانند وصف اسلام، قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله، دعوت به سوی ایمان، اثبات وحی، توحید، معاد، ثواب و عقاب، اعجاز قرآن، محاجه با مشرکان و ذکر داستان‌های بعضی از انبیا علیهم السلام به اجمال بیان شده است، با اندک تفصیل بیشتری بیان می‌دارد.

﴿الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ [هود: ۱].

خوانده می‌شود: «الف، لام، را» تفسیر حروف مقطعه در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این» قرآن کریم «کتابی است که آیات آن استوار ساخته شده» یعنی: آیات قرآن چنان محکم و متفن گردانیده شده که همچون بنایی استوار، از هرگونه نقص و نقض و کوتاهی و رخنه‌ای برکنار است و این کتاب - برخلاف تورات و انجیل - منسوخ هم نشده است «سپس به تفصیل بیان شده است» با تبیین وعده‌ها، هشدارها و ثواب و عقاب در آن. مجاهد و قتاده در تفسیر آیه می‌گویند: «قرآن در لفظ خود محکم و در معنی خود مفصل است لذا قرآن در صورت و معنی - هر دو - کامل می‌باشد». «از جانب

حکیمی آگاه» یعنی: قرآن را خداوندی استوار ساخته که حکیم است و کسی آن را به تفصیل بیان کرده که به جایگاه نزول احکام و عواقب آنها دانا و آگاه می‌باشد.

﴿أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾ [هود: ۱۲].

«که» این تفصیل و تبیین، به این مضمون است: «جز خدا را نپرستید» یعنی: پیام آیاتی که خداوند ﷻ آنها را در قرآن محکم و استوار ساخته و سپس به توضیح و تفصیل آنها پرداخته، مربوط به پرستش اوست که این پرستش باید فقط از آن او بوده و احدی بجز او مورد پرستش قرار نگیرد «به راستی من از جانب او برای شما هشدار دهنده‌ام» و نافرمانان را از عذاب وی بیم می‌دهم «و بشارت دهنده‌ام» که فرمانبرداران را به بهشت و خشنودی او مزده می‌دهم.

﴿وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ﴾ [هود: ۳].

«و» نیز خداوند ﷻ در قرآن شما را فرمان داده است به «این‌که: از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید» آمرزش خواستن را بر توبه مقدم گردانید زیرا هدف مورد نظر و مطلوب از توبه، مغفرت و آمرزش است و توبه سبب دست‌یافتن به آن می‌باشد. به قولی معنی این است: آمرزش بخواهید از گناهان صغیره و توبه کنید به‌سوی خداوند ﷻ از گناهان کبیره «تا شما را بهره‌مند سازد» در دنیا «به بهره نیک» مانند بخشیدن گشایش در روزی و بخشیدن رفاه و فراوانی در معیشت «تا میعاد معلوم» که نزد خداوند ﷻ مقدر است و آن هنگام مرگ‌تان می‌باشد «و تا به هر صاحب فضلی» در عقیده و عمل «فضل او را» یعنی: پاداش فضل او را «بدهد» در دنیا، یا در آخرت، یا در هر دو. به قولی؛ معنی این است: خداوند ﷻ برای هر کسی که حسناتش بسیار باشد، از فضلی که بدان بر بندگانش تفضل می‌کند، می‌بخشد پس فضل اهل فضل از جانب حق تعالی است.

ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر ﴿وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾ [هود: ۳] می‌گوید: «هر

کس مرتکب گناهی شود، بر دفتر اعمالش یک گناه نوشته می‌شود و هرکس یک عمل ثواب انجام دهد، بر دفتر اعمالش ده ثواب نوشته می‌شود. پس اگر در برابر گناهی که مرتکب شده است، در دنیا عذاب شود، همه آن ده ثواب برایش باقی می‌ماند و اگر با آن در دنیا عذاب نشود، از ده ثواب او فقط یکی گرفته می‌شود و نه ثواب دیگر برایش

باقی می ماند. سپس فرمود: هلاک شد کسی که یگان‌های او بر دهگان‌هایش غلبه کرد». «و اگر رویگردان شوید» از عبادت و استغفار و توبه «پس در حقیقت من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم» که عذاب روز قیامت است. البته این مقام، مقام ترهیب و تخویف است چنان که مقام اول ذکر شده در آغاز آیه، مقام ترغیب بود.

﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [هود: ۴].

«بازگشت شما به سوی خداست» با مرگ، سپس زنده شدن بعد از آن و آن‌گاه دریافت پاداش و جزا «و او بر هر چیزی تواناست» از جمله بر عذاب کردن شما در مقابل ترک اوامرش.

پس این آیات، مقاصد قرآن را در دو چیز خلاصه کرده‌اند: عبادت و استغفار، و بشارت و انذار زیرا هیچ کس نمی‌تواند عبادت حق تعالی را چنان که باید انجام دهد لذا همراه با عبادت، استغفار نیز لازم است.

﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [هود: ۵].

سبب نزول آیه کریمه این بود که: چون رسول خدا ﷺ از برابر کفار می‌گذشتند، برخی از آنان سینه‌های خود را بپچانیده و پشت‌های خود را بر می‌گردانیدند و جامه‌های خود را بر سر خویش می‌کشیدند تا رسول خدا ﷺ آنها را نبینند. به قولی: این آیه درباره گروهی از مشرکان نازل شد که گفتند؛ چون پرده‌های خانه‌هایمان را فروانداخته و پتوهایمان را بر سرهایمان بیندازیم، آن‌گاه سینه‌هایمان را بر دشمنی محمد ﷺ بپچانیم، چه کسی از این حال ما آگاه می‌شود؟

«آگاه باش که آنان سینه‌های خود را می‌پچند» یعنی: کافران سینه‌های خود را از پیامبر ﷺ بر می‌پچند و از ایشان به سبب اصرار بر کفر روی بر می‌گردانند. یا آنها دشمنی با اسلام و پیامبر را در سینه‌های خود پنهان می‌دارند؛ «تا از او پنهان شوند» یعنی: تا از خدا ﷻ یا پیامبرش با اعمال بد خود پنهان شوند و بنابراین، خداوند ﷻ پیامبر خود و مؤمنان را از اعمال بدشان آگاه نگرداند؛ «آگاه باش، آن‌گاه که آنها جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند» یعنی: آن‌گاه که بر بسترهای خواب خود جای گرفته و پتوهای خود را بر سرهای خود می‌پوشانند، یا آن‌گاه که جامه بر سر می‌کشند تا رسول

خدا ﷻ آنها را نبیند؛ «می‌داند» خدای سبحان «آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند» پس از این پنهان‌سازی خود هیچ سودی نمی‌برند زیرا پنهان و آشکارشان نزد خداوند ﷻ یکسان است «چرا که او دانای راز سینه‌هاست» مراد از صدر: ضمیر انسان است که سینه در برگیرنده آن می‌باشد.

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي

كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾ [هود: ۶].

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزیش بر عهده خداست» حق تعالی انواع خوراکی‌هایی را که سزاوار حال هرگونه جاننداری با اختلاف انواع و گونه‌های آنهاست، تأمین می‌کند. البته تأمین روزی آنان، فضل و بخشش و احسانی از جانب اوست، نه این‌که بر وی واجب باشد. پس هرگاه خداوند متعال از حال هیچ جاننداری - به اعتبار آنچه که به وی از رزق و روزی مقدر کرده‌است - غافل نمی‌ماند، دیگر چگونه از احوال، اعمال و اوضاع آنان غافل می‌ماند؟ «و محل استقرار آن را می‌داند» یعنی: حق تعالی جایی از زمین را که آن جاندار در آن استقرار می‌یابد و آرام می‌گیرد، می‌داند «و بازگشتگاه آن را» یعنی: جایی را که آن جنبنده در آن می‌میرد، نیز می‌داند «همه در کتابی مبین ثبت است» یعنی: همه آنچه که در باره جانداران ذکر شد؛ از محل استقرار آنها گرفته تا محل مردن و رزق و روزی آنها، در کتابی روشن که همانا لوح محفوظ می‌باشد، ثبت است.

شاه ولی الله دهلوی؛ در معنی: ﴿وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا﴾ می‌گوید: «مستودع جایی است که آن جاندار را به غیر اختیارش در آنجا نگاه داشته بودند؛ مانند صلب مرد و رحم زن اما مستقر جایی است که او به اختیار خود در آن می‌ماند؛ مانند خانه».

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ [هود: ۷].

«و اوست آن‌که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» برای این‌که تانی و تأمل رابه بندگانش بیاموزاند «در حالی که عرش وی بر آب بود» یعنی: قبل از آفرینش آسمانها و زمین، عرش حق تعالی بر آب بود. عرش: مرکز تنظیم ملک و فرمانروایی الله ﷻ و

مصدر تدبیر اوست که از آسمانها و زمین بزرگتر است. از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: «در آن هنگام آب بر چه چیزی قرار داشت؟ فرمود: بر بستر باد». این آیه دلیل بر آن است که عرش و آب قبل از آفرینش آسمانها و زمین آفریده شده بودند و علم جدید در این راستا روشنی‌هایی افکنده است. «تا شما را بیازماید که کدامیک نیکوکار ترید» در امثال اوامر و نواهی خداوند ﷻ، آن‌گاه نیکوکار را در برابر نیکوکاری اش و بدکردار را در برابر بدکرداری اش پاداش می‌دهد. دلیل این که فرمود: ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾: (نیکو کردار ترید) و نفرمود: «اکثر عملا!؛ بیشتر عمل کننده ترید»، این است که مدار عمل بر کیفیت است نه بر کمیت و عمل نیکو نیست تا برای خدای ﷻ خالص نبوده و با شریعت پیامبرش ﷺ منطبق نباشد. پس هرگاه عملی فاقد یکی از این دو شرط بود، آن عمل هدر و بی‌ثمر است «و اگر بگویی: شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد، قطعاً کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: این سخن جز سحری آشکار نیست» یعنی: جز باطلی همانند بطلان سحر و فریبی چون فریب آن نیست.

﴿وَلَيْنَ أَخْرَنَّا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لِّيَقُولُوا مَا يَجِبُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِم لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [هود: ۸].

«و اگر عذاب را از آنان تا مدتی شمرده شده به تأخیر افکنیم» یعنی: تا مدتی اندک شمار. و به قولی: تا آن هنگام که عمر گروهی شمرده شده از مردم سپری شود «می‌گویند: چه چیز آن را باز می‌دارد؟» یعنی: منافقان در این هنگام می‌گویند: چه چیز عذاب را از فرود آمدن باز می‌دارد؟ این سخن را از روی شتابزدگی و استهزا و تکذیب می‌گویند «آگاه باش، روزی که عذاب به آنان برسد از آنان بازگشتنی نیست» یعنی: از آنان بازداشتنی نیست بلکه حتماً و خواه‌ناخواه بر آنان فرودمی‌آید «و آنچه را که مسخره می‌کردند آنان را فروخواهد گرفت» یعنی: عذابی که آن را از روی استهزا و تمسخر به شتاب می‌طلبیدند، بر آنان احاطه خواهد کرد و این امری قطعی است. شایان ذکر است که «امت» در قرآن کریم در معانی متعددی به کار رفته که از آن جمله است: ۱ - امام. ۲ - دین و آیین. ۳ - جماعت. ۴ - فرقه و طائفه. ۵ - زمان.

﴿وَلَيْنَ أَدْفِنَا الْإِنْسَانَ مِمَّا رَحِمَهُ ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ﴾ [هود: ۹].

«و اگر از جانب خود به انسان رحمتی بچشانیم» مانند آماده کردن روزی، بخشیدن سلامتی و دور ماندن از رنجها و محنتها. رحمت: نعمت است «سپس آن را از وی

برگیریم» یعنی: آن نعمت را از وی سلب کنیم «قطعاً او نا امید است» از رحمت ما و از بازگشت آن نعمت و امثال آن سخت مأیوس است «و ناسپاس» کفور: بسیار ناسپاس و کفران‌کننده نعمت است لذا همه نعمتهایی را که در گذشته از آنها بهره مند بوده، فراموش می‌کند و بر نمی‌گردد تا بعد از زوال آنها شکر و سپاس نعمتهای از دست رفته را بکند.

البته نا امیدی پس از زوال نعمت و غفلت بعد از زوال مصیبت، از طبیعت بشر است و شامل انسان مؤمن و کافر - هر دو - می‌شود.

﴿وَلَيْنُ أَذْقْتَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ﴾ [هود: ۱۰].

«و اگر به آدمی پس از محنتی که به او رسیده نعمتی بچشانیم، می‌گوید: سختی‌ها از من دور شد» یعنی: اگر خدای سبحان به بنده خود - بعد از آن که در رنج و بلای فقر، یا بیماری، یا ترس و بیم گرفتار بوده است - نعمتهای خود - از جمله سلامتی و توانگری - را بچشاند، او این نعمت‌ها را به آنچه که از شکرش سزاوار است مقابله نمی‌کند بلکه می‌گوید: مصیبت‌ها و رنج و محنت‌هایم از من دور شد و اثر آنها از بین رفت! بی آن که در برابر دورکردن آن حال و روز بد، شکرگزار خداوند متعال، یا منت‌پذیر وی باشد «بی‌گمان او شادمان و فخر فروش است» یعنی: او به آنچه که خداوند تعالی بر وی از نعمت‌های آماده خود منت نهاده، بسیار فخر فروش، گردنکش، خودستا و برتری جو و از روی سرمستی، سبکسری، تکبر و ناسپاسی بسیار شادمان و به خود بالنده است. آری! این طبیعت انسان است، به جز کسانی که به وصف صبر و عمل صالح موصوف باشند:

﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ [هود: ۱۱].

«مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده‌اند» پس آنها در هر دو حال نعمت و نکبت، در مقام شکر و صبر پایدار بوده خدای تعالی را در همه حال و از جمله در هنگام زوال نعمت نیز شکر می‌گزارند و حمد و سپاس وی را بر زبان دارند، همان طوری که او را در هنگام زوال نکبت و بلا و حصول نعمت و رفاه یاد می‌کنند، از آن رو که می‌دانند این نعمت‌ها از سوی اوست. پس به داشتن نعمت، سرمست و متکبر نمی‌شوند «آن گروه» موصوف به وصف صبر و عمل به شایستگی‌ها «برای آنان است



آموزشی» برای گناهانشان «و پاداشی بزرگ» و بسیار عظیم برای اعمال شایسته‌شان. در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، خدای عَزَّوَجَلَّ در باره مؤمن هیچ حکمی نمی‌کند مگر این که آن حکم به خیر اوست زیرا مؤمن چنان است که اگر به اوشادی و گشایشی برسد، شکر می‌گزارد پس این به خیر اوست و اگر به او رنج و سختی‌ای برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست و جز مؤمن هیچ کس دیگر چنین حالی ندارد».

﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [هود: ۱۱۲].

بعد از آن که خدای عَزَّوَجَلَّ به بیان این حقیقت پرداخت که قرآن برای تحقق عبودیت و معرفت وی نازل شده است و بعد از آن که حکمت آفرینش آسمانها و زمین و موضع اهل کفر و ایمان را در قبال سختی‌ها و نعمت‌ها بیان کرد، اکنون پیامبرش ﷺ را به پایداری در تمسک به قرآن فرامی‌خواند زیرا هرگونه اخلاقی در تطبیق قرآن، اخلاص به عبادت حق تعالی و اخلاص در تحقق حکمت آفرینش هستی است: «و مبادا برخی از آنچه را که به‌سوی تو وحی می‌شود، فروگذاری» یعنی: مبادا به‌خاطر خشونت و درشتی کفر و تکذیبی که از سوی کفار می‌بینی و به سبب این که آنان از روی عناد و هوس، معجزات و نشانه‌های حسی را درخواست می‌کنند، برخی از آنچه را که حق تعالی بر تو نازل کرده و تو را به تبلیغ آن مأمور کرده، ترک کنی؛ مانند اموری که شنیدن یا عمل کردن به آن بر آنها دشوار می‌آید، مانند دشنام دادن خدایان باطل‌شان و دستور دادن‌شان به یگانه پرستی. پس نباید چنین کاری از تو سر زند بلکه تو مأموری تا تمام آنچه را که بر تو نازل کرده‌ایم به آنان ابلاغ کنی، چه آن را دوست بدارند و چه از آن نفرت داشته باشند. لعل: در اینجا برای توقع و ترجیح نیست بلکه استفهام انکاری‌ای است که مراد از آن نفی یا نهی است «و مبادا از آن دل تنگ داری که بگویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده» که از آن بهره گیرد «یا چرا فرشته‌ای با او نیامده است» تا او را تصدیق کرده و از صحت رسالتش به ما خبر دهد؟ «جز این نیست که تو فقط هشداردهنده‌ای، و خدا بر هر چیزی نگهبان است» پس بر او توکل کن و وحی الهی را با دلی گشاده و سینه‌ای فراخ تبلیغ کن، بی آن که به استکبار و استهزای آنان پروا داشته باشی و بدان که حق تعالی به حال‌شان داناست پس آنان را در برابر سخنان و اعمال‌شان مجازات می‌کند.

سپس خداوند متعال اعجاز قرآن کریم را به معرض تحدی و هم‌آورد طلبی گذاشته می‌فرماید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾﴾ [هود: ۱۳].

«یا می‌گویند: این قرآن را به دروغ ساخته است» و آن را افتراکنان به خداوند ﷻ نسبت می‌دهد؟ «بگو: پس ده سوره بر ساخته شده مانند آن بیاورید» که در بلاغت، حسن نظم و ترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلندمرتبگی معانی، مانند آن باشد. یعنی: بر فرض که من قرآن را بر ساخته باشم، آیا جز این است که من نیز بشری مانند شما هستم. پس اگر من این قرآن را بر ساخته‌ام، اینک شما هم به میدان آید و کمترین تعداد از این سوره‌هایی را که من بر ساخته‌ام، بر سازید «و فرا خوانید» برای پشتیبانی خود بر ساختن ده سوره مانند قرآن «هر که رامی‌توانید» که فراخوانید، از انسان‌هایی که به یاری جستن از آنان توانا باشید و همچنان از کسانی که آنها را عبادت کرده و شریک خدای سبحان قرار می‌دهید «اگر راستگو هستید» در این پندارتان که من این قرآن را بر ساخته‌ام زیرا اگر قضیه چنان باشد که شما ادعا می‌کنید، در آن صورت در امکان شما نیز هست که مانند آن را بیاورید.

شاه ولی الله هلوی رحمته می‌گوید: «نخست به ده سوره تحدی واقع شد و چون از آن عاجز شدند به یک سوره تحدی فرمود. مانند کسی که دیگری را به نوشتن ده سطر به مبارزه می‌خواند و چون عجز و درماندگی او در انظار بینندگان روشن شد، می‌گوید: ده سطر نه؛ فقط یک سطر از تو می‌خواهم! خداوند متعال این‌چنین بر اعجاز قرآن حجت اقامه کرد و این حجت تا روز قیامت برپاست». ابن‌کثیر می‌گوید: «اعجاز قرآن در این است که کلام پروردگار سبحان به کلام مخلوق هیچ شباهتی ندارد چنان‌که ذات و صفات وی نیز هیچ شباهتی به ذات و صفات مخلوق ندارد - مقدس و منزّه است پروردگار ذوالجلال از آنچه باطل اندیشان می‌گویند».

﴿فَالَّذِينَ لَا يَرْجُونَ عِزَّ اللَّهِ فَأَتَوْا بِهِمْ كَبْرًا فَقَالُوا إِنَّهُمْ فَتَنُوا النَّبِيَّ وَلَئِن لَّمْ يَكُن لَّهُ آيَاتٌ فَذُنُوبُهُمْ وَأَلَّا هُوَ قَدِيرٌ ﴿۱۴﴾﴾ [هود: ۱۴].

«پس اگر شما را اجابت نکردند» یعنی: اگر از عهده کاری که شما از آنان خواسته‌اید و در آن تحدی و معارضه طلبی کرده‌اید، بر نیامدند و آن را انجام ندادند «پس بدانید»

به علم یقین ای مؤمنان! یا ای کافران! «که قرآن نازل کرده شده است به علم خدا» یعنی: به علم مخصوص به او که عقل‌ها را به کنه و حقیقت آن دسترسی نیست زیرا قرآن مشتمل بر اعجازی است که احاطه بر آن از توان وامکان بشر خارج است «و بدانید که هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: حق تعالی در الوهیت منفرد و یکتاست و دیگران بر آنچه که او بر انجام آن تواناست، توانا نیستند «پس آیا شما گردن می‌نهدید؟» یعنی: آیا شما مسلمانان بر اسلام ثابت قدم و برای خدای عَلَّمَهُ مخلص هستید و بر طاعات خود می‌افزایید؟ آری! این‌گونه باشید و برای خدا عَلَّمَهُ گردن نهید زیرا با عجز کفار از آوردن نظیر ده سوره مانند قرآن، برای شما آرامش و بینشی افزونتر از آنچه که قبلا بر آن قرار داشته‌اید، حاصل شده است، هرچند که از قبل نیز، مسلمان و مطیع بوده‌اید. اما اگر مخاطب کفار باشند، معنی چنین است: ای کافران! شما باید بعد از این حجت قاطع مسلمان شوید زیرا عزتان از آوردن قرآن، خود مستلزم گردن نهادن به اعجاز آن است و لازمه آن این است که: یگانگی خدا عَلَّمَهُ را باور نموده و اسلام را بپذیرید.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ [هود: ۱۵].

«کسانی که زندگی دنیا و تجمل آن را خواسته باشند، حاصل اعمالشان را در همین دنیا به تمامی به آنان می‌دهیم و به آنان در دنیا کم داده نخواهد شد» یعنی: کسانی که بعد از حجت قاطع یاد شده، باز هم به قرآن ایمان نیاورند، مسلماً با این اعراض، جز دستیابی به دنیا هیچ هدف و مقصود دیگری ندارند و هرکس با عمل خویش فقط طالب بهره دنیا باشد، به پاداش دنیا - چون سلامتی، امنیت، گشایش در روزی، بالارفتن میزان برخورداری، برآورده شدن خواسته‌های مادی و مانند این‌ها - دست می‌یابد و این امر نیز بر اساس مشیت خدای سبحان است، به دلیل این که می‌فرماید: ﴿كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ (هر کس خواهان دنیای زودگذر است، به زودی هر که را بخواهیم نصیبی از آن می‌دهیم) «اسراء / ۱۸».

شاه ولی الله دهلوی؛ در تفسیر ﴿وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ می‌گوید: «پاداش صدقه و صلّه رحمی که کفار انجام می‌دهند، در دنیا - با گشاده ساختن روزی و سلامت بدنی آنان - داده می‌شود».

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحِطَّ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [هود: ۱۶].

«اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برای شان نیست» به سبب آن که در قبال چیزی از اعمال نیک خود قصد پاداش آخرت را نداشته‌اند تا به خاطر آن پاداش نیک سرای آخرت را دریافت نمایند «و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته» یعنی: آنچه که در دنیا از اعمال به ظاهر نیک انجام داده‌اند، در سرای آخرت به هدر رفته زیرا آنان با فساد در اهداف و عدم خلوص نیت، اعمال خود را فاسد و تباه گردانیده‌اند «و آنچه به عمل می‌آوردند، باطل گردیده است» یعنی: اعمال‌شان از اصل و اساس، باطل بوده است زیرا آن اعمال به وجه درستی که موجب پاداش اخروی باشد، انجام نگردیده است. شایان ذکر است که هر دو آیه فوق در حکم خود عام‌اند و شامل تمام کسانی می‌شوند که با عمل خویش خواستار دنیا باشند؛ چه کافر و چه مؤمن.

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [هود: ۱۷].

«آیا کسی که از جانب پروردگارش بر بینه‌ای روشن قرار دارد» در ایمان به او و پیروی از پیامبرش ﷺ، همانند کسی است که تمام هدف و مقصدش زندگانی دنیا و آرایش‌ها و آسایش‌های آن است؟ مراد از بینه: قرآن است که حجت روشن حق تعالی می‌باشد. به قولی: مراد از کسی که بر حجت روشن قرار دارد، رسول اکرم ﷺ اند «و شاهدهی از جانب پروردگار او پیرو اوست» آن شاهد، قرآن کریم است. و به قولی: شاهد، معجزات پیامبر اکرم ﷺ، یا انجیل است. به قولی دیگر: شاهد، فطرت و قلب و عقل است. ابن عباس و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل عليه السلام است». یعنی: آیا کسی که بر حجتی روشن قرار دارد و پیوست به آن حجت، گواه و شاهدهی از جانب پروردگار خویش نیز دارد؛ همانند خواستاران دنیای دون است؟ هرگز! «و پیش از قرآن، کتاب موسی امام و مایه رحمت بود» تقدیر آیه چنین است: با آن گواه، گواه دیگری که پیش از آن است پیوسته می‌باشد، آن گواه کتاب موسی عليه السلام است، کتابی که مژده‌آور بعثت محمد ﷺ گردید و از این حقیقت که ایشان فرستاده خداوند متعال اند خبر داد. آری! کتاب موسی عليه السلام راهنما و مایه

رحمت و نعمت بزرگی بود که خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ به وسیله آن بر امت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ منت گذاشت. امام: کسی یا چیزی است که در دین به آن اقتدا شود. «این گروه» یعنی: کسانی که از جانب پروردگار خویش بر حجتی روشن قرار دارند و به گواهی آن دو شاهد ذکر شده، دانا هستند «به آن ایمان می آورند» یعنی: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا قرآن را تصدیق می کنند و بهشت از آن ایشان است «و هرکس از احزاب به آن کفر ورزد» اعم از مردم مکه و غیر آنها از تمامی اهل ادیان. احزاب: گروه‌ها. «پس آتش وعده‌گاه اوست» یعنی: او خواهناخواه از اهل آتش است چنان که در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، احدی از این امت پیام من را به گوش یهودی یا نصرانی ای نمی‌رساند و سپس او به من ایمان نمی‌آورد مگر این که به آتش وارد می‌شود». «پس، از آن در شبهه مباش» یعنی: از نزول قرآن، یا از وعده‌گاه آتش برای آنان، در شک و شبهه مباش «که آن حق است از جانب پروردگارت» پس در آن مجال هیچ شک و شبهه‌ای نیست «ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند» به سبب عنادی که دارند، با وجود آشکار بودن دلایل موجهه ایمان و روشن بودن حجت و برهان.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۸﴾﴾ [هود: ۱۸].

«و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بر بست» با این سخن خویش که بتان نزد خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ برای ما شفاعت می‌کنند و فرشتگان دختران خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ اند و مانند این از یاهوها و اراجیف دیگر «آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند» در صحرای محشر پس آنان را در برابر اعمالشان مورد محاسبه قرار می‌دهد «و گواهان می‌گویند» مراد از گواهان: فرشتگان و پیامبران و علمایی اند که آنچه را خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ به تبلیغ آن دستور داده است، به آنان ابلاغ کرده‌اند. آری! این گواهان در هنگامی که آن ستمکاران بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، می‌گویند: «اینان» یعنی: این عرضه‌شدگان «همان کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند» با شرکی که به او نسبت دادند «هان! لعنت خدا بر ستمگران باد» یعنی: بر کسانی باد که با دروغ بستن بر خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ، بر خود ستم کرده‌اند.

بخاری و مسلم و غیر آنها از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث شریف شنیدم که فرمودند: «خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ در روز حساب، مؤمن را به خود

نزدیک می‌کند تا بدانجا که او را در پناه رحمتش قرار داده و از چشم مردم مستور می‌گرداند، سپس او را به گناهانش مقرر و معترف ساخته و به او می‌گوید: آیا فلان گناه را که در دنیا مرتکب شده‌ای به یاد می‌آوری؟ آیا فلان گناه دیگر... را به یاد می‌آوری؟ مؤمن می‌گوید: پروردگارا! به یاد می‌آورم! و چون او را به گناهانش معترف و مقرر گردانید و او نزد خود متیقن شد که به هلاکت رسیده است، در این هنگام می‌فرماید: اما من این گناهان را در دنیا بر تو ستر نمودم و پوشاندم و امروز هم آنها را برایت می‌آمزم. سپس نامه حسناتش به وی داده می‌شود. اما گواهان درباره کافر و منافق می‌گویند:

﴿هُؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۖ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ اینان همان کسانی بودند که بر پروردگار خویش دروغ بستند؛ هان! لعنت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر ستمگران باد.

﴿الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ [هود: ۱۹].

«همانان که مردم را از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: این ستمگران همان کسانی هستند که هر که را می‌توانند از دین خدا جَلَّ جَلَلُهُ باز دارند، از آن باز می‌دارند «و برای آن راه، کجی را می‌خواهند» یعنی: راه خدا جَلَّ جَلَلُهُ را به کجی وصف می‌کنند تا مردم را از آن متنفرد و بدان بداندیش کنند «و هم آنان آخرت را منکرند» و باور ندارند. آری! در عصر حاضر نیز بسیاری از شیاطین انسی را می‌یابیم که همیشه در پی یافتن نقطه ضعفی برای دین خدا جَلَّ جَلَلُهُ هستند و هرگاه به ظن خود در آن کجی و عیبی تراشیدند، آن را در بوق و کرنا گذاشته اینجا و آنجا تبلیغ می‌کنند. که لعنت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر این ستمگران باد.

﴿أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ﴾ [هود: ۲۰].

«آنان در زمین عاجزکننده نیستند» یعنی: آنان از عذاب خدا جَلَّ جَلَلُهُ در دنیا گریزی ندارند؛ چنانچه بخواهد آنان را مجازات کند بلکه در زیر قهر و غلبه و در قبضه و سلطه وی قراردارند «و جز خدا دوستانی برای آنان نیست» تا عقوبت وی را از آنان دفع کند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به ستمگر مهلت می‌دهد تا این که چون او را فروگرفت، دیگر او را از در گرفت وی نجاتی نیست». هم به این دلیل می‌فرماید: «عذاب برای آنان دو چندان می‌شود» به سبب افترایشان بر

خدای عَلَّمَ، بازداشتن‌شان از راه او و وصف نمودن امت اسلامی به کجی و نقص و بنابر همه این عوامل است که عذاب آنان نسبت به عذاب کفاری که افعالی مانند افعال آنها را مرتکب نشده‌اند، مضاعف می‌باشد «آنان توان شنیدن حق را نداشتند و حق را نمی‌دیدند» یعنی: آنان در اعراض از حق و بغض و کین در برابر آن تا بدانجا افراط کردند که گویی از شدت تنفر نسبت به حق، نه توان شنیدن آن را داشتند و نه یارای دیدن آن را.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَصَلَّٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ [هود: ۲۱].

«اینانند که» با پرستش غیر خدا عَلَّمَ «به خود زیان زده‌اند» زیرا خود را به عذاب ابدی دوزخ در افکنده‌اند «و آنچه بر می‌بستند از آنان گم شد» یعنی: شرکای باطلی که بر خدای سبحان افترا می‌بستند و مدعی شفاعتشان بودند، ناپدید شد و جز زیان و خسران چیز دیگری برای‌شان باقی نماند.

﴿لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ﴾ [هود: ۲۲].

«بدون شک آنان در آخرت زیانکارترند» زیرا بهشت برین را به دوزخ جحیم فروخته‌اند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [هود: ۲۳].

سپس حق تعالی بعد از بیان حال اشقیا و سیه روزان، به بیان حال نیک‌بختان می‌پردازد: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و فروتنی کرده‌اند رو نموده به سوی پروردگار خویش» یعنی: در برابر پروردگار خود خشیت و خشوع داشته و در پناه یاد و نام او آرامش یافته‌اند «آنان اهل بهشتند و در آن جاودانند».

﴿مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا

تَذَكَّرُونَ﴾ [هود: ۲۴].

سپس خداوند متعال برای کافران و مؤمنان مثلی زده و می‌فرماید: «مثل این دو گروه، چون نابینا و ناشنوا با بینا و شنواست» پس کافر به کسی تشبیه شده که هم کور و هم کر است و مؤمن به کسی تشبیه شده که هم شنوایی دارد و هم بینایی «آیا در مثل یکسانند؟» یعنی: آیا آن دو گروه در حال و وصف خود برابرند؟ هرگز! «پس آیا پند

نمی‌گیرید» از تأمل در عدم برابری میان آنها و در تفاوت آشکاری که میان آنها وجود دارد تا به خود آید و از اهل ایمان گردید؟.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [هود: ۲۵].

«و به راستی نوح را به‌سوی قومش فرستادیم» درحالی که می‌گفت: «بی‌گمان من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکار هستم» از جانب حق تعالی و با من حجتی است روشن بر این که پیامبر او هستم.

﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ﴾ [هود: ۲۶].

سپس نوح علیه السلام افزود؛ مضمون دعوت من این است: «که جز خدا را نپرستید زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» نوح علیه السلام این روز سهمگین را به‌طور مبهم یاد نمود و آن را برای‌شان تفسیر نکرد. و تفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾ [هود: ۲۷].

«پس ملای که کافر بودند از قوم او گفتند» ملأ: سران و اشرافند. این تعبیر متضمن آن است که برخی از اشراف قوم نوح علیه السلام، کافر نبودند. آری! اشراف کافر از قوم نوح علیه السلام پاسخ او را به گونه‌ای دادند که از سه وجه مقتضی طعنشان در نبوت وی است:

وجه اول این سخن‌شان است: «ما تو را جز بشری مانند خویش نمی‌بینیم» ای نوح! نه تو فرشته هستی و نه فرمانروا، از این رو، تو از چنان مزیت خاصی برخوردار نیستی که با آن سزاوار نبوت باشی ولی ما نباشیم.

وجه دوم این سخنشان است: «و نمی‌بینیم کسی جز اراذل ما از تو پیروی کرده باشد» اراذل: از نظر آنان فقرا و کسانی بودند که مشاغل و حرفه‌های فرومایه‌ای داشته و از حسب و شرف ظاهری‌ای برخوردار نبودند. یعنی: کسی از اشراف از تو پیروی نکرده است پس تو را با این مشقت فرومایه از پیروانت، بر ما هیچ مزیتی نیست زیرا این فرومایگان در آنچه می‌شنوند به نقاط ضعف و اشتباه پی نمی‌برند بلکه هر کسی را که به‌سوی مذهب و راه و روش جدیدی فراخواند، بی‌آنکه از سخن وی فهم و برداشت درستی داشته باشند، پیروی می‌کنند «آن هم نسنجیده» یعنی: این فرومایگان



از تو به طور سرسری، بی تأمل و سنسجیده پیروی می کنند، بی آن که در این امر که تو آیا حقیقتا پیامبر هستی یا خیر، تعمق و تحقیق کنند.

وجه سوم از طعن هایشان این سخن بود: «و برای شما بر خود هیچ برتری نمی بینیم» این بخش از سخنان شان را خطاب به نوح علیه السلام و پیروانش - هر دو - گفتند. یعنی: ای نوح! ما برای تو و کسانی از فرومایگان که از تو پیروی کرده اند، هیچ گونه فضل و برتری ای بر خود نمی بینیم که با آن بر ما امتیازی داشته و شایسته این تفوق ادعایی خویش باشید.

سپس آنها بر سبیل استدراک از آن طعن های سه گانه دست برداشته به گمان بی بهره از برهان خویش که جز عصیبت محض و حسد و حرص بر باقی ماندن ریاست دنیوی شان، هیچ تکیه گاه دیگری نداشت، منتقل شدند و گفتند: «بلکه شما را دروغگو می پنداریم» یعنی: تو را ای نوح در دعوت و شما پیروانش را در اجابت و تصدیقش، دروغگو می پنداریم و شما در دعوت و اجابت با هم تبانی کرده اید تا ریاست و رهبری را به چنگ آورید.

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾ [هود: ۲۸].

«گفت» نوح علیه السلام «ای قوم من! به من خبر دهید که اگر از سوی پروردگارم بر حجتی روشن باشم» یعنی: اگر از سوی پروردگارم در نبوت خود حجت و برهان روشنی داشته باشم که بر صحت نبوتم دلالت کند و پذیرش آن را بر شما حتمی گرداند چه طور؟ آیا باز هم دعوتم را انکار می کنید؟ «و» آیا باز هم انکار می کنید اگر حق تعالی «مرا از نزد خود رحمتی» مانند نبوت «بخشیده باشد که از دید شما پنهان مانده باشد» یعنی: بر شما پوشیده مانده باشد؟ شما باید بدانید که برابر بودن در وصف بشریت، مانع داشتن امتیاز در وصف نبوت نیست زیرا ممکن است که همه انسانها در آدمیت برابر باشند ولی لزوما همه آنها شایستگی وصف نبوت را نداشته باشند «پس آیا ما شما را بدان ملزم کنیم» یعنی: آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این دعوت مجبور کنیم و ایمان را علی رغم میل باطنی تان به دل هایتان فرونماییم؟ «در حالی که شما بدان اگراه داشته باشید» بی آنکه در آن تدبر و اندیشه کنید؟ قطعاً این کاری است که جز خدای تعالی، هیچ کس دیگری بر آن توانا نیست.

﴿وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِظَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾ [هود: ۲۹].

«وای قوم من! بر این امر» یعنی: بر تبلیغ رسالت «مالی از شما درخواست نمی‌کنم» زیرا فرستاده خدا ﷺ در برابر تبلیغ رسالت، از کسی مال و منالی طلب نمی‌کند تا با این کار در موضع تهمت قرار گیرد «مزد من فقط بر خداوند است» و او برایم کافی است «و من طردکننده کسانی که ایمان آورده‌اند» از فقرا «نیستم» چنان که شما می‌خواهید «قطعا آنان با پروردگارشان دیدار کننده‌اند» یعنی: آن فقرای مسلمان به لقای پروردگارشان مشرف می‌شوند و این همه فضل و برتری دارند پس در واقع امر، اشراف حقیقی آنانند که به بارگاه حق تعالی قرب و منزلتی داشته و در برابر ایمانشان از او پاداش دریافت می‌کنند. یا معنی این است: اگر طردشان کنم، آن‌گاه که با پروردگارشان ملاقات کنند، از من شکایت می‌کنند «ولی من شما را قومی می‌بینم که جهالت می‌کنید» و قطعا فرومایه پنداشتن فقرا و درخواست طرد آنان، از جهل و نادانی شما ناشی شده است، شما باید بدانید که اشراف حقیقی همانا پیروان حق‌اند، هرچند که فقیر و بی‌حسب و نسب باشند و در مقابل، کسانی که با حق می‌ستیزند، اراذل و اوباش فرومایه‌اند، هرچند که توانگر و سرمایه‌دار باشند و این حقیقتی است که در آن کمترین شک و شبهه‌ای وجود ندارد. همچنین این سخن شما که: فقرای مؤمن، سرسری نگر، بی‌تأمل و نسجیده‌کارند، نکوهشی برای‌شان نیست زیرا وقتی حق روشن بود، دیگر برای رأی و اندیشه و فکر و تأمل، هیچ مجالی باقی نمی‌ماند و اصولا فکر و تأمل در امر حقی که روشن و آفتابی است، خود مستوجب مذمت و نکوهش است چنان که نقطه مقابل آن محل ستایش می‌باشد، به‌همین دلیل است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف راجع به ستایش ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند: «هیچ کس را به‌سوی اسلام دعوت نکردم مگر این که برایش درنگی بود، جز ابوبکر که هیچ درنگی نکرد و بی‌تأمل پذیرا شد».

﴿وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُمْهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [هود: ۳۰].

«وای قوم من! اگر آنان را طرد کنم، چه کسی مرا در برابر خداوند یاری خواهد کرد؟» در حالی که ایشان به‌سوی ایمان و اجابت دعوتی که خداوند ﷻ مرا برای برافراشتن پرچم آن فرستاده است، سبقت گرفته و پیشی جسته‌اند؟ بنابراین، فقرا به‌سبب پیشدستی در ایمان، به اکرام و ترفیع مقام شایسته‌تر و سزاوارترند تا به طرد و راندن و

اهانت پس جز جاهلان به حق خدای عَلَيْهِ کسی دیگر با آنان چنان رویه‌ای در پیش نمی‌گیرد و من درحالی که فرستاده خدا جَلَّ هستم، چگونه به صف جاهلان از خدا بی‌خبر بیبوندم؟ وانگهی اگر مرتکب این معصیت بشوم، چه کسی مرا در برابر خداوند جَلَّ یاری خواهد کرد زیرا شکی نیست که مؤمنان شتابگر به سوی طاعت خدا جَلَّ، اولیا و دوستان وی‌اند، هر چند که فقیر بوده و مالک چیزی نباشند پس اگر من به آنان بدی کنم و طردشان نمایم، یقیناً خدای قهار خصم من خواهد بود، آن وقت چه کسی مرا در برابر مجازات او یاری خواهد کرد؟ «آیا پند نمی‌گیرید» و نمی‌فهمید که هرکس به خداوند جَلَّ ایمان آورد، نباید طرد شود بلکه باید مورد اکرام و تجلیل قرار گیرد؟

این خواسته قوم نوح عَلَيْهِ همانند خواسته کافران همانندشان، از خاتم پیامبران صَلَّى است که ضعفا را از خود طرد کرده و با اشراف قوم نشست مخصوصی داشته باشد و به آنان شأن و منزلتی ویژه قایل شود.

﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾﴾ اهود: ۳۱.

نوح عَلَيْهِ افزود: «و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است» تا به این طریق برای خود فضیلتی را مدعی شوم که شما با نیافتن آن در من، بر دروغگو بودنم استدلال نمایید. مراد از گنجینه‌های خدا جَلَّ: گنجینه‌های روزی وی است «و غیب نیز نمی‌دانم» یعنی: این ادعا را نیز ندارم که غیب خداوند جَلَّ را می‌دانم و بر نهان کار پیروان خویش دانایم بلکه جز این به شما نمی‌گویم که: من هشداردهنده آشکاری هستم و بس «و نمی‌گویم» به شما «که من فرشته‌ام» تا شما بگویید که ما تو را جز بشری مانند خویش نمی‌بینیم «و درباره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد» از مؤمنان به خدای عَلَيْهِ «نمی‌گویم که خدا هرگز بدیشان هیچ خیری نخواهد داد» بلکه بی‌گمان خدای عَلَيْهِ با بخشیدن گوهر ایمان، به آنان خیر و نعمت داده است و او یقیناً برتری دهنده آنهاست در دنیا و پاداش دهنده آنهاست به پاداشی عظیم در آخرت «خدا به آنچه در ضمیر آنهاست» از صدق ایمان و اخلاص «داناتر است» پس در قبال آن به آنها پاداش می‌دهد. یعنی: اگر در دل‌هایشان خیری وجود داشته باشد،

قطعا خدای عَلَّمَ مطابق آن، از فضل خود به آنان ارزانی می‌دارد و این امر که آنها ضعیف و فقیرند، هرگز مانع دادودهش الهی و ریزش نعمت‌هایش بر آنان نیست و اگر جز این بگوییم: «من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود» یعنی: اگر ایشان را طرد کرده و ایمانشان را نپذیرم و بگوییم که خداوند عَلَّمَ هرگز به ایشان خیر و نعمتی نمی‌دهد - در حالی که بدانچه در ضمیرشان است هیچ علمی ندارم - بی‌شک از ستمکاران خواهم بود. نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ این گونه با پاسخ‌های بلیغ، حکیمانه، قاطع و در عین حال نرم خود، سخنان‌شان را رد کرد.

﴿قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [هود: ۳۲].

«گفتند: ای نوح! به‌راستی با ما مجادله کردی و بسیار هم جدال کردی» یعنی: سخنان ما را با هر گونه حجتی دفع کردی «پس آنچه را به ما وعده می‌دهی» از عذاب، همان که از یک‌سو ما را از آن می‌ترسانی و از سوی خود نیز از فرود آمدن آن بر ما بیمناکی «برای ما بیاور، اگر از راستگویان هستی» در این وعده خویش.

﴿قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ [هود: ۳۳].

«گفت: تنها خداست که اگر بخواهد آن را برای شما می‌آورد» چه آن را بر شما به تعجیل بفرستد، چه به تأخیر. پس آوردن عذاب در اختیار من نیست بلکه در اختیار کسی است که شما منکر وی هستید «و شما عاجزکننده نیستید» که توان بازداشتن تحقق اراده الهی را در مورد خود داشته باشید و بدانید که با گریختن یا دفاع از خود، از دست رفتنی هم نیستید بلکه هر جا که باشید، در قلمرو قدرت و علم و اراده او هستید.

﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [هود: ۳۴].

«و اگر خدا خواسته باشد که شما را» به سبب کبر و ستمتان «گمراه کند» از راه رشد و هدایت و جدا کند از راه حق «نصیحت من» که آن را براساس حق نصیحت و خیر خواهی برای خدا عَلَّمَ - با ابلاغ رسالت و روشن کردن حقیقت - به شما نثار کرده‌ام و بسیار هم نثار کرده‌ام «به شما سود نمی‌بخشد اگر بخواهم» باز هم «شما را نصیحت کنم» و من نمی‌دانم که خداوند عَلَّمَ درباره شما چه اراده دارد؟ «او پروردگار

شماست» پس گمراه کردن و راه نمودن همه در اختیار او و مفوض به سوی اوست «و به سوی او بازگردانیده می شوید» پس شما را در قبال اعمالتان جزا می دهد.

﴿أُمَّ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرُمُونَ﴾

[هود: ۳۵].

اکنون در میانه داستان نوح علیه السلام، آیه معترضه ای می آید که رفتار قوم محمد صلی الله علیه و آله را در قبال داعی حق به زیر سؤال می برد: «آیا می گویند آن را بر بسته است» یعنی: آیا کفار مکه می گویند: محمد صلی الله علیه و آله داستان نوح علیه السلام را از نزد خود بر بسته است؟ «بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده باشم» این جرمی است عظیم «در آن صورت گناه من» و جزای عملکرد من «بر عهده خود من است ولی من از جرمی که به من نسبت می دهید بر کنارم» بنابراین، فرجام خفت بار این افترای شما در باره من، گریبانگیر خود شماست و من از آن بیزار و برکنارم.

﴿وَأُوْحِيَٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا

يَفْعَلُونَ﴾ [هود: ۳۶].

«و به سوی نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده اند هرگز کسی ایمان نخواهد آورد» حق تعالی با این خبر قاطع، نوح علیه السلام را از ایمان آوردنشان مأیوس کرد تا از دعوتشان دست برداشته و برای نجات آماده شود. بنابراین، این سخن خداوند جل جلاله، نوح علیه السلام را از ایمان کسانی که تا آن وقت ایمان نیاورده بودند، نومید می کند «پس به سبب آنچه می کردند اندوه مخور» و بدان که گاه انتقام از دشمنان به سبب عملکردشان فرا رسیده است. ابتئاس: اندوه خوردن به سختی و دشواری است.

«و زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز» یعنی: کشتی را پیش دیدگان ما و با حفظ و حمایت ما و براساس آنچه که به سوی تو از کیفیت ساختن آن وحی می فرستیم، بساز. قتاده می گوید: «طول کشتی نوح علیه السلام سیصد گز و عرض آن پنجاه گز بود». به قولی دیگر: ارتفاع آن سی گز در سه طبقه بود، هر طبقه ده گز، طبقه زیرین به چهارپایان و حیوانات وحشی اختصاص داشت، طبقه میانی به انسانها و طبقه فوقانی به پرندگان. «و در باب کسانی که ستم کرده اند، با من سخن مگوی» یعنی: از من برای آنان درخواست مهلت و شفاعت نکن «چراکه آنان غرق شدنی هستند» و حکم

محکومیت به غرق از جانب ما برای آنان صادر شده و قضای بی‌برگشت ما هم بدان رفته است پس هیچ راهی به‌سوی دفع یا تأخیر آن نیست و آنان قطعا در وقتی که تعیین شده است، غرق‌شدنی هستند.

﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾ [هود: ۳۸].

«و نوح کشتی را می‌ساخت» یعنی: شروع به ساختن آن کرد «و هربار که اشرافی از قوم او بر آن کشتی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند» و می‌گفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شده‌ای! یا می‌گفتند: شگفتا! در خشکی کشتی می‌سازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور می‌شود؟ «می‌گفت: اگر ما را مسخره می‌کنید» امروز به سبب ساختن کشتی «ما نیز شما را همان‌گونه که مسخره می‌کنید، مسخره خواهیم کرد» در فردای عذاب، به هنگام غرق‌شدنتان در توفان.

﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾ [هود: ۳۹].  
 «پس به‌زودی خواهید دانست که بر سر چه کسی عذابی می‌آید که خوارش سازد»  
 وآن، غرق شدن در دنیاست «و بر او عذابی پایدار فرود می‌آید» که همانا عذاب پایدار دوزخ در آخرت است؟.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [هود: ۴۰].

«تا آن‌گاه که فرمان ما» یعنی: عذاب ما «در رسید و تنور فوران کرد» یعنی: آب چنان جوشش گرفت که حتی از تنور نانوايي فوران کرد. به قولی: مراد تنور نانوايي نیست بلکه مراد روی زمین است و فوران آن نشانه آغاز توفان بود «گفتیم: در کشتی از هر جنسی» یعنی: از هر صنفی از اصناف حیوانات روی زمین «دو نر و ماده را حمل کن و نیز خانواده‌ات را» ایشان شامل همسر وی، فرزندان و همسرانشان بودند «مگر آن کسی که حکم ما از پیش بر او مقرر شده است» که از غرق‌شدگان است، او را حمل نکن و بدان که این حکم بر او مقرر نشده مگر از روی علم به این امر که او کفر را به اراده خویش انتخاب می‌کند «و بردار» در کشتی «کسانی را که ایمان آورده‌اند» با تو از قومت. سپس خدای سبحان قلت ایمان آوردگان همراه با نوح عليه السلام را نسبت به کسانی که به وی کفر ورزیده بودند وصف نموده می‌فرماید: «و با او جز عده اندکی ایمان نیاورده

بودند» به قولی: همه آنان هشتاد تن بودند که سه تن از پسران نوح عليه السلام به نامهای سام، حام و یافث با همسران‌شان نیز در جمله آنان قرار داشتند.

﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ حَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [هود: ۴۱].

«و گفت» نوح عليه السلام «در کشتی سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و نگرانداختنش» روان شدن کشتی در توفان و لنگر انداختنش پس از پایان آن، به نام خدا جل جلاله و به لطف و رحمت وی است. این سخن را گفت تا آنان را متوجه الطاف الهی بگرداند «همانا پروردگار من آمرزنده» است گناهان مؤمنان با اخلاص را «مهربان است» که نجات دادن این گروه برای بقای نسل بشر و نسل حیوانات و جاندارانی که نوح عليه السلام آنها را با خود در کشتی بعد از طوفان حمل کرد، از مهربانی و فضل و بخشایش وی است. شایان ذکر است که بر مبنای سنت نوح عليه السلام، بردن نام خدا جل جلاله در آغاز سوارشدن بر کشتی یا هر وسیله سواری دیگری مستحب است چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «امان امتم از غرق - وقتی که به کشتی سوار می‌شوند - این است که بگویند: بسم الله الملك ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ [انعام/۹۱]»، ﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ حَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

﴿قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَّعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾ [هود: ۴۳].

«و آن کشتی، آنان را در میان موجی کوه آسا می‌برد» این تعبیر، بیانگر شدت هول و هراسها و نیرومندی توفانی است که تمام روی زمین را فرا گرفته و پوشانده بود ولی خداوند جل جلاله به فضل و رحمت خویش کشتی و سرنشینان آن را به رغم آن توفان مهیب و در دل آن موجهای کوه پیکر که سرتاسر زمین را فرا گرفته بود، به سلامت نگه داشت «و نوح، پسرش را بانگ در داد» به قولی: نام این پسر وی کنعان، و او از جمله کافران بود. و به قولی: او از منافقان بود «که در کناری بود» از قوم و نزدیکانش، به نحوی که این سخن نوح عليه السلام که گفت: در آن سوار شوید... به گوش وی نرسیده بود. به قولی

دیگر معنی این است: او در کناری بود از دین پدرش. آری! نوح علیه السلام خطاب به او چنین بانگ درداد: «ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش» در خارج از کشتی، یا بر دین آنان مباش زیرا آنان نابود می‌شوند. اما او جاهلانه بر این باور بود که توفان به قله کوهها نمی‌رسد بنابراین، در پاسخ پدرش: «گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می‌برم که مرا از آب نگاه دارد» یعنی: با ارتفاعش مرا از غرق شدن در آب باز دارد «نوح گفت: امروز هیچ نگاه دارنده‌ای از عذاب خدا نیست» زیرا این روزی است که در آن عذاب همگانی به تحقق می‌پیوندد «مگر کسی که خدا بر وی رحم کند» یعنی: لیکن کسی که خدا جل جلاله بر وی رحم کرده باشد، او را در پناه حمایت خویش نگاه می‌دارد و این رحمت‌شدگان فقط کشتی‌نشینانند و بس «و» در این هنگام بود که «موج میان آن دو حایل شد» یعنی: امواج فراز آمد و چنان بزرگ و فلک آسا گشت که میان نوح و پسرش حایل گردید و بنابراین، نجات وی از غرق دشوار گشت «پس، از غرق شدگان شد» ابن کثیر نقل می‌کند: «امواج آب پانزده گز، و به قولی هشتاد مایل از قله کوهها ارتفاع گرفت».

﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾﴾ [هود: ۴۴].

«و گفته شد: ای زمین! آب خود را فروبر» به یکباره، نه آن‌گونه که زمین عادتاً و به تدریج آب را در خود فرو می‌برد «و ای آسمان! بازمان» از باریدن. گفته می‌شود: «أقْلِع المطر! باران باز ماند» آن‌گاه که از باریدن باز ایستد «و آب کم ساخته شد» یعنی: آب فروکش کرد و فروکاست تا خشک شد «و فرمان گزارده شد» یعنی: کار به سرانجام خود رسید و خداوند جل جلاله قوم نوح علیهم السلام را جملگی نابود کرد «و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت» جودی: کوهی معروف در نزدیکی «موصل» است. یادآور می‌شویم که خدای عز وجل کشتی نوح علیه السلام را بر کوه جودی ابقا کرد تا عبرت و نشانه‌ای برای آیندگان باشد و پیشینیان این امت آن را دیده‌اند.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «جودی کوهی است در الجزیره اما در سفر «تکوین» آمده است که آن کوه، کوه «آارات» است. گفتنی است که ماهواره‌ها - و قبل از آنها یکی از کاوشگران - بقایای کشتی نوح را که معجزه همیشگی دین حق است، در کوهی از کوه‌های ارمنستان کشف کرده‌اند. واللہ اعلم». قناده



می‌گوید: «نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند. «و گفته شد: مرگ بر قوم ستمکار».

علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این‌که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و میدانداران علم بیان و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است. ابوحنیان توحیدی در تفسیر «البحرالمحیط» می‌گوید: «به رغم آن‌که این آیه شریفه، نوزده لفظ بیشتر ندارد ولی در آن بیست‌ویک نوع از انواع بدیع گرد آمده است، از جمله: مناسبت، مطابقت، مجاز، استعاره، اشاره، تمثیل، ارداف، تعلیل، احتراس، ایضاح، مساوات وصف و...»، ابوحنیان هر یک از این انواع را بر شواهد آن در این آیه تطبیق کرده است.<sup>۱</sup>

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ [هود: ۴۵].

«و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسر من از اهل من است» یعنی: او از همان کسانی است که تو نجات آنان را با این فرموده‌ات: ﴿وَأَهْلِكَ﴾ به من وعده داده‌ای «و البته وعده تو راست است» که در آن هیچ خلاقی نیست «و تو بهترین حکم‌کنندگانی» یعنی: تو داناترین و عادل‌ترین حکم‌کنندگانی.

﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [هود: ۴۶].

پروردگار عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ وی «فرمود: ای نوح! در حقیقت او از اهل تو نیست» که من وعده نجات آنان را داده‌ام زیرا او از کسانی نبوده است که به تو ایمان آورده و از تو پیروی کرده‌اند پس نزدیکی و قرابت مورد اعتبار، قرابت در دین است نه قرابت در نسب «همانا او عملی ناشایست است» از بس که او در کردار ناشایست غرق شده، گویی خود عین عمل ناشایست است. پس این تعبیر، گویای‌مبالغه در نکوهش و مذمت این فرزند نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌باشد. یعنی: تو ای نوح! می‌دانی که هرگز عمل ناشایست را با تو

۱- نگاه کنید به حاشیه تفسیر «البحرالمحیط ۲۲۷/۵».

نسبت و مناسبتی نیست، او در حقیقت از خانواده و کسان تو نیست، خانواده‌ای که پیامبران خدا ﷺ به‌سوی تشکیل آن دعوت کرده‌اند. بر مبنای این دعوت، فقط آن رابطه‌ای پابرجا و دارای وجود حقیقی خواهد بود که میان مؤمنان به خدا ﷻ برقرار شده باشد لذا اگر میان دوستان خدا ﷻ و میان دشمنانش رابطه دوستی و موالات وجود داشت، آن رابطه غیرقابل قبول است و قطع شده اعلام می‌شود «پس چیزی را که بدان علم نداری، از من مخواه» یعنی: اگر در علم ازلی من رفته بود که فرزندت مؤمن است، بی‌گمان او را نجات می‌دادم. این آیه دلیل بر عدم جایز بودن دعایی است که انسان به عدم مطابقت آن با شرع علم دارد «من به تو اندرز می‌دهم که مبدا از نادانان باشی» یعنی: ای نوح ﷺ! من تو را از این که از نادانان باشی و از من چیزی را خواهی که خواستن آن برایت روا نیست، بر حذر می‌دارم بلکه از عالمان با عمل باش. و چون نوح ﷺ دانست که این درخواستش مطابق رضای خداوند ﷻ نبوده بلکه ناشی از گمانی بوده که او در آن به‌سر می‌برده، بی‌درنگ به خطای خویش اعتراف نمود و طلب مغفرت و رحمت کرد:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [هود: ۴۷].

«گفت» نوح ﷺ «ای پروردگار من! همانا من به تو پناه می‌برم از آن که از تو چیزی بخواهم» در آینده «که بدان علم ندارم» یعنی: به درستی و جایز بودن آن علمی ندارم «و اگر بر من نیامرزی» گناه آنچه را که از روی ناآگاهی و بی‌علمی از تو خواسته‌ام «و به من رحم نکنی» با پذیرفتن توبه‌ام «از زیانکاران باشم» در اعمال خود و از اعمال خود هیچ سودی نخواهم برد.

﴿قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [هود: ۴۸].

«گفته شد: ای نوح! فرود آی» از کشتی به‌سوی زمین، یا از کوه به‌سوی زمین هموار زیرا زمین به فرمان پروردگار آبش را فروبلعید و خشک شد. آری! فرود آی «با سلامی از جانب ما» یعنی: با درود و سلامی از جانب ما، یا با ایمنی کامل «و با برکت‌هایی» یعنی: با نعمت‌های پایدار، فزاینده و رشد‌یابنده‌ای «فرود آمده بر تو» و این برکات در حق نوح ﷺ، بسیاری نسل و تبار اوست، به‌طوری که اکثر انبیا ﷺ و ائمه دین از نسل وی‌اند «و»

با برکت‌هایی فرود آمده «بر امت‌هایی از همراهان تو» مراد امتهایی هستند که از نسل شاخه‌های مختلف همراهان نوح عَلَيْهِ السَّلَام در کشتی به وجود می‌آیند، همچنین این تعبیر شامل حیوانات حمل شده بر کشتی نوح عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌شود زیرا آنها نیز امتهای، یعنی گروه‌های مختلف و انواعی گونه‌گون و جداگانه از جانوران بودند «و امت‌هایی دیگرند که به زودی آنان را در دنیا بهره‌مند می‌کنیم، سپس به آنان از جانب ما» در آخرت «عذابی دردناک می‌رسد» مراد: گروه‌هایی از نسل امتهای یادشده تا روز قیامت اند که کافر می‌شوند. پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَام آنان را در دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌سازد ولی در آخرت بهره‌ای ندارند.

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [هود: ۴۹].

«این» داستان نوح عَلَيْهِ السَّلَام «از اخبار غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این» وحی ما در قرآن «نه تو آن را می‌دانستی» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «و نه قوم تو» آن را می‌دانستند. پس بیان این داستان از سوی تو با این تفصیل شگرف که گویای حقیقت است، خود دلیلی است برای اهل خرد بر این امر که تو رسول بر حق خداوند عَلَيْهِ السَّلَام هستی «پس صبر کن» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بر آنچه که از کفار زمانت می‌بینی چنان که نوح عَلَيْهِ السَّلَام صبر کرد «بی‌گمان عاقبت» نیک و پسندیده در دنیا و آخرت «از آن تقواییشان است» یعنی: از آن خداترسانی است که به پیام پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام ایمان دارند، همان‌گونه که فرجام نیک از آن نوح عَلَيْهِ السَّلَام و متقیان همراهش بود.

﴿وَالِىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ﴾ [هود: ۵۰].

«و فرستادیم به‌سوی عاد» یعنی: به‌سوی قبیله عاد که ساکن احقاف یمن بودند «برادرشان هود را» زیرا هود عَلَيْهِ السَّلَام یک تن از اعضای قبیله آنها بود «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، جز او هیچ معبودی برای شما نیست، شما جز افتراکننده نیستید» با گرفتن معبودی جز خدای یگانه و نامیدن آن به نام خدا و دادن حقوق الوهیت به وی.

﴿يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [هود: ۵۱].

«ای قوم من! برای این» تبلیغی که به شما می‌کنم و اندرزی که به شما می‌دهم «پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم» و بی‌چشمداشت هیچ پاداشی از شما، رسالتم را ابلاغ می‌نمایم «پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است، نیست» و اوست که مرا در برابر این دعوت پاداش می‌دهد «پس آیا تعقل نمی‌کنید» وقتی نصیحت کسی را رد می‌کنید که از شما در برابر آن هیچ پاداشی نمی‌طلبد؟!.

﴿وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ﴾ [هود: ۵۲].

«و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید» از کفر و گناهی که از شما سر زده است «سپس به سوی او توبه کنید تا آسمان را» یعنی: باران را «بر شما ریزان‌گشته بفرستند» مدرار: بارانی بسیار ریزان، پیگیر و فراوان. ناقه مدرار: یعنی شتر بسیار شیردهنده. پس این آیه دلالت می‌کند بر این که استغفار و توبه، جلب‌کننده روزی آسمان و برکات زمین است و در این باره حدیث شریف بسیار بزرگی آمده است که برای آمرزش خواهان هدیه‌ای بس روح‌افزاست: «من لزم الإستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً ومن كل ضيق مخرجاً ورزقه من حيث لا يحتسب: هرکس بر استغفار پایبندی نماید، خداوند ﷻ به او از هر نگرانی‌ای گشایشی و از هر تنگنایی راه بیرون رفتی پدید می‌آورد و او را از آنجا که حساب نمی‌کند، روزی می‌بخشد». «و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید» یعنی: آمرزش بخواهید و توبه کنید تا گشایش و آسایشی بر فراز گشایش و آسایش شما، یا عزتی بر عزت شما بیفزاید «و مجرمانه روی برنتابید» یعنی: از آنچه که شما را به سوی آن دعوت می‌کنم، تبهکارانه روی بر نگردانید که در این صورت، مرتکب جرم روگردانی از دعوت خدای ﷻ و کفر به آیات و به فرستاده وی می‌شوید.

﴿قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [هود: ۵۳].

«گفتند: ای هود! برای ما بینه‌ای نیاوردی» یعنی: برای ما دلیل و حجت روشنی نیاوردی که بر مبنای آن عمل کنیم و با آن بر این امر راه بریم که تو فرستاده بر حق خدا هستی و در این ادعای خود بر خدا دروغ بر نمی‌بندی. اما این سخنان دروغی بیش نبود زیرا هر یک از پیامبران الهی معجزاتی با خود آورده‌اند که انسانهای منصف با مشاهده آنها به ایمان پیوسته‌اند «و ما به گفته تو» یعنی:

به خاطر این سخن بی حجت تو، یا از روی پشت پازدن به سخن تو و اهمیت ندادن به آن «ترک کننده معبودان خود» که بجز خدا ﷻ آنان را عبادت می کنیم «نیستیم و ما تو را باوردارنده نیستیم».

﴿إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ ﴿۵۴-۵۵﴾ [هود: ۵۴-۵۵].

«چیزی جز این نمی گوئیم که بعضی از خدایان ما» که تو بر آنها عیب و ایراد می گیری و رأی ما را در پرستش آنها، بر کم خردی و نادانی ما حمل می کنی «به تو آسیبی رسانده اند» مرادشان از این آسیب، جنون و دیوانگی است. یعنی: آنچه به ما در نفرت انگیزی و فرافکنی علیه بتان می گویی و آن را پیوسته تکرار می کنی، نشانه جنون و دیوانگی توست «گفت» هود عليه السلام «همانا من خدا را گواه می گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه جز او شریک وی می گیرید، بیزارم» یعنی: من از پرستش آنها برائت می جویم و اعلام می کنم که من از کسانی نیستم که آنها را به ربوبیت گرفته اند بلکه من دشمن آنها هستم و از شرک آوری شما بیزارم «پس همه شما درباره من هر کید و نیرنگی که دارید به کار برید» یعنی: شما و خدایانتان - اگر می پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانایند - هر تصمیمی که می خواهید درباره من بگیرید و هر آنچه می خواهید با من بکنید «سپس مهلتم ندهید» زیرا من از شما و نیرنگ شما هیچ پروایی ندارم و برای بتان بی جان شما هیچ ارزش و اعتباری قایل نیستم.

﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۶].

«در حقیقت، من بر خدا پروردگار خود و پروردگار شما توکل کردم» پس او مرا از نیرنگ شما نگاه می دارد، هرچند که شما در جستجوی راههای آسیب رساندن به من، تمام سعی و توانتان را هم به کار برید زیرا هرکس بر خدا ﷻ توکل کرد، او برایش بس است «هیچ جنبنده ای نیست مگر این که او مهار هستی اش را در دست دارد» یعنی: هر گونه جنبنده ای - و از آن جمله خود شما - در قبضه قدرت و اراده حق تعالی و تحت سلطه وی قرار دارید و مهار هستی همه، در غایت تسخیر و نهایت خضوع و خواری به دست با کفایت بلاکیف توانای اوست. معنی: ﴿ءَاخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾: (موی پیشانی او را در دست گرفته) این است که: او مالک همه جنبنده ها، حاکم بر همه آنها، قادر بر

تصرف در آنها و مقهورکننده آنهاست که «ناصیه: دسته موی جلو»، تمثیلی بر این معنی است «همانا پروردگار من بر راه راست است» یعنی: اراده او در جهت حق و عدل است پس شما را بر من مسلط نمی‌سازد زیرا من به او مؤمن هستم و به سوی راهش دعوت می‌کنم، در حالی که شما به او کافر بوده و از دعوتش روگردانید.

به حق که این سخنان هود عَلَيْهِ السَّلَام، متضمن حجتی بالغه و دلالتی قاطع بر حقانیت دعوتش و بطلان راه و روش مشرکان منکر وی است.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسَلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٥٧﴾﴾ [هود: ۵۷].

«پس اگر روی بگردانید» یعنی: اگر بر روگردانی از اجابت دعوت حق و تصمیمتان بر کفر استمرار ورزید؛ «به یقین پیغامی را که به منظور آن به سوی شما فرستاده شده‌ام، به شما رسانیدم» و جز این هیچ تکلیف دیگری بر عهده من نیست. پس حجت بر شما تمام است «و پروردگارم قومی جز شما را جانشین خواهد کرد» یعنی: یقیناً خداوند عَلَّامٌ شما را به سبب این موضع‌گیریتان در برابر فرستاده‌اش و اعتراضتان از دعوت وی، نابود خواهد کرد سپس قومی غیر از شما را به میان خواهد آورد که در دیار و امواتان جانشینتان باشند «و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید» با این روگردانی‌تان؛ نه زیانی بسیار و نه اندک بلکه فرجام بد این کفر و شرک به خود شما بر می‌گردد «در حقیقت، پروردگارم بر همه چیز حفیظ است» یعنی: ناظر و مسلط و نگهبان است پس اعمال شما بر او پنهان نمی‌ماند و سرانجام شما را در برابر آن جزا می‌دهد، همچنین او مرا از هرگونه گزند از سوی شما نگاه می‌دارد.

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٨﴾﴾ [هود: ۵۸].

«و چون فرمان ما» یعنی: عذاب ما که هلاک‌کننده قوم عاد بود «در رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند» و جملگی چهار هزار تن بودند «به رحمتی از جانب خود» یعنی: به رحمتی بزرگ از جانب خود «نجات دادیم» زیرا هیچ کس جز به رحمت ما نجات پیدا نمی‌کند «از عذابی غلیظ» یعنی: از عذابی سخت. به قولی: آن عذاب، باد سموم بود که دیارشان را ویران و خودشان را نابود ساخت تا بدانجا که از آنان احدی باقی نماند.

﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾

[هود: ۵۹].

«و این است عاد» اشاره به گورستان و ویرانی‌های برجای مانده از قوم عاد است، گویی حق تعالی فرمود: در زمین بگردید و در آثار و ویرانه‌های قوم عاد به دیده اعتبار بنگرید «آیات پروردگار خود را انکار کردند» یعنی: به آن کفر ورزیده و آن را تکذیب کردند و منکر معجزات وی شدند «و فرستادگانش را نافرمانی نمودند» یعنی: فقط هود عليه السلام را نافرمانی کردند زیرا در عصر هود عليه السلام پیامبر دیگری غیر از وی نبود. ولی آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که هرکس یکی از پیامبران را تکذیب کرد، در واقع تمام آنها را تکذیب کرده است و از جمله، پیامبرانی را که قبل از عصر وی مبعوث شده بودند «و فرمان هر جبار عنیدی را پیروی کردند» جبار: متکبر، و عنید: سرکش طغیانگر و ستیزنده‌ای است که حق را نمی‌پذیرد و به آن گردن نمی‌دهد. یعنی: آنان به سبب اعراض از طاعت خدا جل جلاله و طاعت پیامبرش و به سبب پیروی از رؤسای سرکش و رهبران حق ستیز خود در راه شر و فساد، به این سرانجام بد روبرو شدند.

﴿وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ

قَوْمٍ هُوِدٍ﴾ [هود: ۶۰].

«و سرانجام» در این دنیا از پی آنان لعنتی فرستاده شد» که لعنت کنندگان همیشه آنها را نفرین می‌کنند، از این رو لعنت پیوسته گریبانگیر آنهاست، بدان گونه که تا این دنیا باقی باشد، این لعنت هم از آنان جدایی نداشته و همیشه بدرقه راه آنان خواهد بود «و» لعنت در «روز قیامت نیز» گریبانگیر آنان شد و در آنجا نیز مورد لعنت قرار گرفتند چنان که در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند «آگاه باش که همانا عادیان به پروردگار خود کافر شدند» یا نعمت پروردگار خود را کفران و ناسپاسی کردند «هان! دوری بر عاد قوم هود باد» یعنی: آنها همیشه از رحمت خدای قهار دور و مطرودند پس نفرین خداوند جل جلاله بر آنان باد. (قوم هود) از باب عطف بیان بر (عاد) عطف شد تا این قوم که «عاد اول» اند، از عاد دوم که عاد «ارم» است، متمایز شوند.

﴿وَالِئِنَّ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ

أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ

هُجِيبٌ﴾ [هود: ۶۱].

«و» فرستادیم «به‌سوی ثمود برادرشان صالح را» قوم صالح بعد از قوم عاد به میان آمدند و در منطقه «حجر» که در میان مدینه و شام واقع است، سکونت داشتند «گفت: ای قوم من! خدا را عبادت کنید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست، او شما را از زمین پدید آورد» یعنی: او آفرینش شما را از زمین آغاز کرد زیرا تمام بشر از صلب آدم علیه السلام اند و او از زمین خلق شده است. ﴿وَأَسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ یعنی: «او شما را آبادکنندگان زمین گردانید» که در آن خانه‌ها بنا نموده و درختان را غرس می‌کنید «پس از او آمرزش بخواهید» یعنی: از خدای عز وجل بخواهید تا جرم بزرگ پرستش بتان و سایر گناہانی را که مرتکب گردیده‌اید، بر شما بیامزد «سپس به‌سوی او توبه کنید» یعنی: به‌سوی عبادت خدای یکتا بازگشته و بر قصور و تجاوز از حدود وی که از شما سرزده است، نادم شوید «که بی‌گمان پروردگار من نزدیک» است به رحمت خود «اجابتگر است» برای کسی که او را بخواند.

بدین‌گونه است که می‌بینیم؛ دعوت پیامبران علیهم السلام همه یک پیام دارد و آن: عبادت حق تعالی و استغفار از وی می‌باشد.

﴿قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾ [هود: ۶۲].

«گفتند: ای صالح! به‌راستی تو پیش از این در میان ما مایه امید بودی» یعنی: ما پیش از این امیدوار بودیم که تو در میان ما سرور و سالاری مطاع باشی که از رأی و اندیشه‌ات سود بریم، البته قبل از آن که داعیه نبوت و دعوت به‌سوی توحید را سردهی. عجباً بر آن قوم! که چون صالح علیه السلام آنها را به‌سوی خدای عز وجل دعوت کرد، گفتند: اکنون امید ما از تو قطع شد!! «آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟» استفهام انکاری است. یعنی: این کار تو ناپسند و محکوم است «و بی‌گمان ما از آنچه تو ما را بدان می‌خوانی» از عبادت خداوند به یگانگی و ترک عبادت بتان «سخت دچار شکیم» این دعوت قویا محل شبهه و سبب نگرانی و ناآرامی ماست.

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ﴾ [هود: ۶۳].

«گفت: ای قوم من! آیا دیدید» آرایتم: یعنی در سخنم اندیشه کنید و به من خبر دهید که: «اگر» در این ادعا «بر بینه‌ای» یعنی: بر حجتی روشن و برهانی صحیح و



راستین «از سوی پروردگار خود باشم و او به من از جانب خود رحمتی» یعنی: نبوت را «عطا کرده باشد پس اگر او را نافرمانی کنم» در تبلیغ رسالت و برای رعایت خاطر شما از شما بترسم و بنابراین، تکلیف و وجیبه خود را در رساندن پیامهای حق به شما - دایر بر این که پرستش طاغوتها را فرو گذاشته و خدای سُبْحٰنَہٗ را به یگانگی بپرستید - به کناری بگذارم، در آن صورت؛ «چه کسی مرا در برابر خدا نصرت می‌دهد» یعنی: چه کسی مرا از عذاب وی باز می‌دارد؟ آری! شما فرض را بر این قرار دهید که من حجت روشنی از جانب پروردگار خود دارم و پیامبری حقیقی و راستین هستم در این صورت، اگر اوامر پروردگارم را نافرمانی کنم، یقیناً مرا از عذاب وی گریز و نجاتی نیست. پس راه نجاتم فقط در این است که رسالت و دعوت خداوند جَلَّ جَلَلُہٗ را که مرا بر آن امین خویش قرار داده، به شما ابلاغ نمایم «در نتیجه، شما جز بر زبان من نمی‌افزایید» یعنی: شما با سست کردن و بازداشتنم از اجرای این تکلیف، مرا سخت زیانکار می‌گردانید زیرا معلم را نابود ساخته و مرا بر عذاب خداوند جَلَّ جَلَلُہٗ پیش می‌افکنید.

﴿وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾﴾ [هود: ۶۴].

«و ای قوم من! این ماده شتر خداست که برای شما آیه‌ای است» یعنی: این ماده شتر برای شما معجزه آشکار و پدیده شگرفی است زیرا خدای متعال طبق درخواست خودتان و در جلو نگاهتان، آن را از کوهی برایتان بیرون آورد. شایان ذکر است که شتر برای آنان از شش وجه معجزه بود:

- ۱- آفرینش آن از صخره.
- ۲- بیرون آوردن آن از دل کوه.
- ۳- آفرینش آن همراه با حمل، بی نزدیکی به جفت.
- ۴- آفرینش آن به یکباره با آن هیکل بزرگ، بدون ولادت آن از شتری دیگر.
- ۵- پیکر عظیم آن؛ به گونه‌ای که آب چشمه قوم صالح یک روز از آن وی و روز بعد از آن کل آن قوم بود.
- ۶- شیر بسیاری می‌داد که خلقی عظیم را بسنده بود<sup>۱</sup>.

۱- تفصیل این داستان در سوره «اعراف» گذشت.

«پس بگذارید او را تا در زمین خدا بخورد» از آن چراگاه‌هایی که حیوانات دیگر از آن می‌خورند پس در چراگاه بر آن تنگ نگیرید زیرا این ماده شتر خدا ﷻ است و از زمین او می‌خورد «و آسیبش نرسانید که آن‌گاه شما را عذابی زودرس فرومی‌گیرد» یعنی: عذابی زود هنگام که نزدیک به آسیب رساندنتان به آن شتر است. و چنین هم شد زیرا آن عذاب، سه روز بعد از پی کردن شتر بر آنان نازل گردید.

﴿فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْدُوبٍ﴾ [هود: ۶۵].  
 «پس آن ماده شتر را پی کردند» یعنی: آن را به وسیله شمشیر یا مانند آن از وسایل کشتند «پس گفت» صالح عليه السلام به آنان «سه روز در خانه‌هایتان برخوردار شوید» یعنی: در منازلتان سه روز از زندگی بهره‌گیرید زیرا بعد از آن، عذاب بر شما فرود آمدنی است «این وعده‌ای بی‌دروغ است».

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴾ [هود: ۶۶].

«پس چون فرمان ما در رسید» بر فرود آمدن عذاب «صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خود رها کردیم و از خزی آن روز نجات دادیم» و آن خزی؛ هلاک ساختن قومش با «صیحه» یعنی بانگ مرگبار بود. خزی: ذلت و حقارت و خواری است «به‌یقین پروردگار تو همان نیرومند شکست‌ناپذیر است» که بر نجات دادن دوستان و نابود کردن دشمنانش توانا می‌باشد.

﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾ [هود: ۶۷].  
 «و ستمکاران را آن بانگ سخت فراگرفت» یعنی: بانگی سخت و مرگبار بر آنان در داده شد، در نتیجه همه مردند. به قولی: آن بانگ؛ بانگ جبرئیل عليه السلام بود، و به قولی دیگر: بانگی از آسمان بود که دل‌هایشان را تکه پاره کرد «پس صبح کردند در خانه‌هایشان از پا درآمده» یعنی: بامدادان بر روهای خویش چنان در افتاده و بی‌جان بودند که بر خاک چسبیده بودند، همانند پرنده که بر خاک درمی‌غلطد و مرده بر روی می‌افتد. اما در سوره «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود ساخته شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار هر دو بر آنان فرود آمد.

﴿كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ﴾ [هود: ۶۸].

«گویی هرگز آنجا نبودند» یعنی: چنان نابود شدند که گویی هرگز در دیارشان مقیم نبوده‌اند و در آن دیار، خانه و بار و بنه ننهاده بودند «آگاه باشید که ثمود به پروردگارشان کفر ورزیدند» پس سزاوار عذاب شدند «هان! دوری بر ثمود باد» از رحمت خداوند ﷻ، و چنین هم شد.

قطعا این عذاب، درسی بزرگ برای دعوتگران راه حق و عبرتی سهمگین برای منکران آن است.

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيزٍ﴾ [هود: ۶۹].

«و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند» چون خداوند ﷻ فرشتگان را فرستاد تا بر قوم لوط عذاب فرود آورند، آنان در راه رفتن به سوی شهر لوط اللیلۃ نزد ابراهیم اللیلۃ فرود آمدند تا او را به تولد اسحاق اللیلۃ فرزندش، و به قولی: به هلاکت قوم لوط مژده دهند «آنها سلام گفتند، ابراهیم جواب سلام را داد» فرشتگان به صیغه (سلاما) که به تقدیر (سلمنا سلاما) است و مفید گذرا بودن سلامشان می‌باشد، به ابراهیم اللیلۃ سلام گفتند، اما او با صیغه (سلام) که اسم مرفوع است و مفید دوام و استمرار می‌باشد، به آنها سلام گفت بنابر این، سلام گفتن ابراهیم اللیلۃ بلیغ‌تر بود «پس دیری نپایید که» ابراهیم اللیلۃ «گوساله‌ای بریان آورد» حنیز: یعنی: گوشت بریان شده با سنگ داغ، بی‌آنکه آتش به آن برسد. آری! ابراهیم اللیلۃ از میهمانان ناشناخته خود این‌گونه به گرمی پذیرایی کرد. در حدیث شریف آمده است: «من کان یؤمن باللّه والیوم الآخر فلیکرم جاره ومن کان یؤمن باللّه والیوم الآخر فلیکرم ضیفه» هرکس به خداوند ﷻ و روز آخرت ایمان دارد، باید که همسایه خود را گرمی بدارد و هرکس به خداوند ﷻ و روز آخرت ایمان دارد، باید که میهمان خود را گرمی بدارد».

﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ [هود: ۷۱].

«پس چون دید که دست‌هایشان به غذا نمی‌رسد» یعنی: چون ابراهیم اللیلۃ دید که آنها دستهای خود را به سوی گوساله دراز نمی‌کنند «ناپسند یافت از آنان» یعنی: این کارشان را ناپسند تلقی کرد و پنداشت که آنها برایش شری به همراه آورده‌اند زیرا

عرف و عادت بر این بود که چون میهمان وارد خانه می‌شد اما از غذایشان نمی‌خورد، گمان بر این می‌رفت که او با خود شری آورده و در حق میزبان قصد بدی دارد «و از آنان در دل خود ترسی احساس کرد» و از آنان وحشتی در دل گرفت «گفتند: نترس، همانا ما فرستاده شده‌ایم» با عذاب «به‌سوی قوم لوط» یعنی: ما فرستادگان پروردگاریم و به‌سوی قوم لوط عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فرستاده شده‌ایم تا عذابشان کنیم.

﴿قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾﴾

[هود: ۷۲].

«و زن ابراهیم ایستاده بود پس خندید» زیرا در حالی که ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با فرشتگان نشسته بود، او به خدمت ایستاده بود پس به سبب از بین رفتن ترس و نگرانی، خندید، یا از غفلت قوم لوط با وجود نزدیکی عذاب برآنان خندید. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «خنده او به سبب خوشحالی‌اش از نابودی قوم لوط بود». به قولی دیگر، معنی (ضحکت) این است که: زن ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در این اثنا حیض شد در حالی که پیره‌زنی نازا بود و در سن یائسگی قرار داشت. پس بنا بر این توجیه، (ضحکت) به معنی خنده نیست بلکه بدین معنی است که: او حیض شد. «پس مژده دادیمش به اسحاق» که او را برای ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به دنیا می‌آورد «و» مژده دادیمش «از پی اسحاق به یعقوب» که از فرزندش اسحاق به دنیا می‌آید. دلیل این که ساره زن ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به فرزند مژده داده شد نه خود وی، این بود که زنان از به دنیا آمدن فرزند شادتر می‌شوند، نیز به این دلیل که ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از هاجر فرزند دیگری داشت که اسماعیل عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است در حالی که ساره فرزندی نداشت.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه از صحیح‌ترین، واضح‌ترین و نیکوترین دلایل بر این امر است که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق زیرا ممتنع است که از یکسو مژده تولد اسحاق و سپس به دنیا آمدن یعقوب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از صلب وی داده شود و باز در عین حال که او هنوز طفل خردسالی است، فرمان قربان کردن وی صادر گردد».

﴿قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾﴾

[هود: ۷۲].

«گفت» ساره «وای بر من!» این کلمه‌ای است که چون کاری شگفت‌آور بر زنان پیش آید، بر زبان‌شان بسیار جاری می‌شود «آیا فرزند می‌زایم با آن که من پیره‌زنم» که

عمری از من گذشته است. به قولی: او در این هنگام، نود سال داشت «و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعا این چیز بسیار عجیبی است» یعنی: شوهرم ابراهیم علیه السلام نیز پیرمردی است که زنان از چنین کسی باردار نمی‌شوند. به قولی: ابراهیم علیه السلام در این حال صدویست سال داشت.

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ [هود: ۷۳].

«فرشتگان گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی» درحالی‌که چیزی در پیشگاه قدرت وی مستحیل نیست؟ دلیل انکار از تعجب وی و بی‌جا تلقی نمودن آن - با آن‌که تعجب ساره در امری از امور خارق العاده بود - این است که ساره از بیت نبوت و مهد معجزات و خوارق عادات بود لذا بر همچون او بی این حقیقت پنهان نبود که این کار از مقدورات خدای سبحان است. آری! تعجب نکن زیرا این و امثال آن از نعمت‌ها و موهبت‌های دیگر «رحمت خدا و برکات او بر شماست ای اهل این خانه» یعنی: ای اهل بیت نبوت که تو ای همسر ابراهیم علیه السلام، نیز یکی از آنان هستی. برکت: رشد و نمو و فزونی است «بی‌گمان خداوند حمید است» یعنی: ستوده‌ای است که موجبات ستایش وی از جانب بندگانش بسیار فراوان است «مجید» است، یعنی: صاحب مجد و رفعت و بزرگی است.

بدین‌گونه بود که آرزوی دیرینه ساره هم به ثمر نشست زیرا او در آرزوی آن بود که مانند هاجر پسری داشته باشد، اما به سبب کبر سن خود، از داشتن فرزند مایوس بود تا این‌که خدای تعالی او را از طریق فرشتگانش به این موهبت بشارت داد.

﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾ [هود: ۷۴].

«پس چون ترس ابراهیم» که از این میهمانان ناآشنا در دل خویش احساس کرده بود «زایل شد و بشارت» فرزند دار شدن «به او رسید» دیگر مطمئن گردید و «شروع کرد به جدال کردن با ما در باب قوم لوط» یعنی: با فرستادگان ما در باره قوم لوط چون و چرا می‌کرد. به قولی معنی این است: درباره قوم لوط با ما چون و چرا می‌کرد تا شاید راهی برای به تأخیر افکندن عذاب از آنان بیابد. به قولی: چون ابراهیم علیه السلام این سخن فرشتگان را که گفتند: (ما به یقین هلاک‌کننده اهل این شهر هستیم) شنید، فرمود: آیا اگر در میانشان پنجاه تن از مسلمانان باشند، شما نابودشان می‌کنید؟ فرشتگان گفتند: نه!

فرمود: اگر چهل تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر بیست تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر ده تن باشند... اگر پنج تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: و اگر یک تن باشد؟ گفتند: نه! در اینجا بود که گفت: (یقینا لوط در آن شهر است. گفتند: ما به کسانی که در آن هستند دانائیم، قطعاً او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم) «العنکبوت / ۳۲».

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾ [هود: ۷۵].

«بی‌گمان ابراهیم بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده بود» به‌سوی خدا ﷻ. حلیم: بردبار بود که در کارها و در انتقام گرفتن از بدکاران شتاب نمی‌کرد. او‌اه: بسیار آه‌کننده، دردمند، پر از سوز و گداز و نرم‌دل بود. منیب: بازگشت‌کننده بود به‌سوی خداوند ﷻ. پس این سه دلیل روشن بر رقت قلب، رأفت و رحمت ابراهیم ﷺ است. از آیه کریمه چنین بر می‌آید که اوصاف یادشده بود که ابراهیم ﷺ را به جدال و چانه زدن در باره قوم لوط واداشت.

﴿يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرٌ

مَرْدُودٍ﴾ [هود: ۷۶].

پس، از بارگاه الهی جواب آمد: «ای ابراهیم! از این چون و چرا بگذر» زیرا چون و چرای تو در امری است که از آن فراغت حاصل شده و قضای بی‌برگشت ما بر آن رفته است «قطعاً فرمان پروردگارت در رسیده است» بر عذاب نمودن‌شان و قضایش بر این امر سبقت گرفته «و بی‌گمان عذابی بی‌برگشت بر آنان خواهد آمد» یعنی: نه آن عذاب را داعی بر می‌گرداند و نه جدال و چون و چرای بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان آمدنی است، نه برگشت‌پذیر است و نه دفع‌شدنی.

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ﴾

[هود: ۷۷].

«و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به آمدنشان ناراحت شد» بعد از آن که فرشتگان از نزد ابراهیم ﷺ بیرون رفتند، آنها به شکل میهمانانی نزد لوط آمدند. یادآور می‌شویم که در میان محل اقامت ابراهیم ﷺ و شهر لوط فقط چند فرسخ فاصله بود. یادآور می‌شویم که لوط برادرزاده ابراهیم علیهما السلام است. آری! فرشتگان - به عنوان ابتلایی از سوی خداوند متعال بر قوم لوط - به هیأت جوانانی پاکیزه روی و زیبا صورت نزد لوط آمدند و چون لوط ایشان را دید، از

آمدنشان ناراحت و اندوهگین گردید «و بر آنان تنگدل شد» زیرا او این خوبرویان را نمی‌شناخت که چه کسانی‌اند و چه مأموریتی دارند و فقط آنان را میهمانانی محض می‌پنداشت، از این‌رو تنگدل شد که مبادا قوم تبه‌کارش برآنان تجاوز کنند چرا که عمل فسق و لواطکاری آنان بر وی هویدا بود «و گفت: امروز، روزی سخت است» زیرا دانست که او برای جلوگیری قومش از اعمال آن عادت پلید با میهمانانش، ناچار به دفاع خواهد شد و تصور می‌کرد که قومش در این مبارزه احتمالاً بر او پیروز می‌شوند و او نهایتاً قادر به دفع آنان نخواهد شد.

سدی می‌گوید: «فرشتگان در راه خود از نزد ابراهیم علیه السلام به سوی شهر لوط، در نیم روز به رودخانه سدوم رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که از آن رودخانه آب می‌گرفت، گفتند: ای دختر! آیا منزلی هست که پذیرای ما باشد؟ گفت: همین‌جا درنگ کنید تا نزد شما برگردم. پس نزد پدرش رفت و حکایت را بازگفت... لوط آنان را به منزل خویش آورد به طوری که جز خانواده‌اش کسی دیگر از آمدنشان آگاه نشد، اما زن لوط از خانه بیرون رفت و قومش را از آمدن‌شان آگاه کرد و آنها به مجرد شنیدن این خبر، شتابان به سوی خانه لوط روی آوردند.

﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾ [هود: ۷۸].

«و قوم او شتابان به سوی آمدند» با هجوم و تهدید. به قولی: (بهرعون) بدین معنی است که آنان می‌دویدند، گویی برای ارتکاب عمل زشت لواط با میهمانان لوط، به شتاب از یک‌دیگر پیشی می‌گیرند «و پیش از آن، کارهایی زشت می‌کردند» یعنی: پیش از آن نیز، عادت زشت مقاربت با مردان در میانشان مسلط بود. پس چون شیوه فسق و فجور، نزدشان امری عادی بود، دیگر به طور آشکارا و با حالت هجومی، بسان تندری به سوی لوط علیه السلام آمده و به منظور ارتکاب این عمل با میهمانانش، قصد ایشان کردند، لوط دفاع کنان به سوی آنان برخاست و «گفت: ای قوم من! اینان دختران منند، آنان برای شما پاکیزه‌ترند» به قولی: مراد لوط علیه السلام این بود که با دخترانم ازدواج کنید. بدین‌گونه بود که او خواست تا دختران خویش را سپر نگهبان میهمانانش گرداند و این منتهای کرم و بزرگواری است. یادآور

می‌شویم که در عهد وی، به نکاح دادن زنان مسلمان برای کفار جایز بود. و به قولی: مرادش از این سخن که (اینان دختران منند)، تمام زنان آن شهر بود زیرا پیامبر یک قوم، پدر همگی‌شان است، گویی او توجه‌شان را به سوی زنانشان معطوف ساخت. به قولی دیگر: این سخن از سوی لوط به شیوه مدافعه صادر شد تا میهمانانش را به عافیت برگرداند. پس او از این سخنش حقیقت را اراده نداشت و منظورش این نبود که حتما دخترانش را به عقد نکاح آنان درمی‌آورد «آنان برای شما پاکیزه‌ترند» یعنی: حلال‌تر و پاک‌ترند «پس، از خدا بترسید» با ترک آن عمل زشت و انجام این امر مباح «و مرا در باب میهمانانم رسوا نکنید» این ننگ و رسوایی را در حق میهمانانم بر من روا ندارید «آیا در میان شما هیچ مرد رشیدی نیست» تا شما را به ترک این عمل زشت ارشاد کرده و از آن بازدارد؟.

﴿قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ﴾ [هود: ۷۹].

«گفتند: تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت هیچ حقی نیست» یعنی: تو می‌دانی که ما به دخترانت هیچ شهوت و حاجتی نداریم. به قولی: آنها قبلاً از دختران لوط علیه السلام خواستگاری کرده بودند، اما او خواسته آنان را رد کرده بود، از این رو این سخن را گفتند «و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم» یعنی: تو می‌دانی که ما مردان را می‌خواهیم، نه زنان را.

﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ [هود: ۸۰].

«لوط گفت: کاش برای مقابله با شما قوتی می‌داشتم» یعنی: ای کاش بر دفع کردن شما قادر می‌بودم، یا یار و مددکاری را با خود می‌یافتم که به همکاری وی شما را خرد و خوار سازم «یا به رکنی شدید پناه می‌جستم» یا کاش می‌توانستم به تکیه‌گاهی استوار، مکانی امن و دژی مستحکم پناه گیرم. به قولی: هدف وی از «رکن شدید»، قوم و قبیله قوی و زورآوری بود که از وی حمایت کند زیرا لوط علیه السلام خود با آن قوم هیچ نسبت عشیره‌ای و قومی نداشت، چه او از اهالی عراق بود. یعنی: ای کاش یکی از این دو امر برایم فراهم می‌بود: نیرومندی و قدرت، یا قوم و قبیله زورآور که اگر چنین می‌بود، یقیناً شما را با تمام شدت از هتک حرمت به حریم خانه و میهمانانم باز می‌داشتم و در مقابل شما سخت مقاومت نموده و شما را چنان سرکوب می‌کردم که درس عبرتی برای دیگران گردد.



در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «رحمت خداوند بر لوط باد، در حقیقت او به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جست»، یعنی: حمایت خدای متعال.

﴿قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾﴾ [هود: ۸۱].

فرشتگان «گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگار تویم» یعنی: تکیه‌گاهت سخت محکم و استوار است زیرا ما فرستادگان پروردگار تو هستیم و بنابراین «آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت» هرگز قدرت آن را نخواهند یافت که بر تو دست یافته و گزندى به تو برسانند زیرا ما فرشتگان خداییم که ما را به‌سویت فرستاده است تا از تو و مؤمنان دفاع کرده و کفار فجار را به هلاکت رسانیم. آن‌گاه به وی دستور دادند تا از میانشان بیرون رود و گفتند: «پس پاسی از شب گذشته» یعنی: در ساعتی از شب که تاریک باشد «کسان خود را ببر» با خود به قصد کوچ از این شهر «و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد» یعنی: هیچ کس از شما نباید به دنبال خود نگاه کند، یا نباید به آنچه که پشت سر خود از مال و غیره دارد، مشغول شود «مگر زنت» یعنی: لیکن زنت از این دستور مخالفت کرده و به واپس می‌نگرد زیرا «که به او رسیدنی است آنچه به آنان رسد» از عذاب «بی‌گمان وعده‌گاه آنان صبح است» گویی لوط صلی الله علیه و آله پرسید: وعده‌گاه نابودیشان چه وقت است؟ پس به او گفته شد: صبح هنگام! گویی او مدتی سریعتر از این را خواست پس به او گفتند: «آیا صبح نزدیک نیست؟» خداوند جل جلاله صبح را وقت هلاک‌شان گردانید زیرا مردم در آن هنگام در آرامش به‌سر می‌برند و از سوی دیگر، آنها در آن وقت در منازل خود مجتمع‌اند و برای پرداختن به مشاغل و کارهای خود، پراکنده نشده‌اند.

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ ﴿٨٢﴾﴾ [هود: ۸۲].

«پس چون فرمان ما آمد» بر وقوع عذاب «آن شهر را زیر و زیر کردیم» یعنی: شهر لوط و نواحی آن را چنان واژگون کردیم که بلندای آن زیرین آن شد و زیرین آن بلندای آن. به قولی: خداوند جل جلاله به جبرئیل صلی الله علیه و آله فرمان داد که آن منطقه را به‌وسیله

بال خود از زمین برداشته و با ساکنانش جملگی واژگون کند و او چنین کرد «و بر آن، سنگ پاره‌هایی از سجیل لایه به لایه بارانندیم» یعنی: بر آنها سنگ و گل پیایی، لایه به لایه، بعضی بر بالای بعضی دیگر بارانندیم. سجیل: گلی است که با پختن در کوره، یا غیر آن به سنگ تبدیل می‌شود. از عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل شده است که فرمود: «سجیل، معرب سنگ و گل است و این کلمه در اصل فارسی است».

﴿مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾ [هود: ۸۳].

«سنگ‌هایی که نزد پروردگارت نشان کرده بود» یعنی: آن سنگها در خزانه‌های پروردگارت، یا در حکم وی نشانه‌گذاری شده بود و نشانه قومی را داشت که به آن رجم می‌شوند. به قولی: بر سنگ‌ها علامت‌هایی مانند مهر نهاده شده بود. به قولی دیگر: بر هر سنگی نام کسی که باید بر او زده شود، نوشته شده بود. بایسته یادآوری است که شهرهای قوم لوط در میان شام و مدینه منوره قرار دارد و از مردم مکه - که در هنگام نزول آیه از ستمکاران مشرک بودند - دور نیست.

در حدیث شریف آمده است: «در آخر امت من قومی خواهند آمد که مردانشان به مردان اکتفا می‌کنند و زنانشان به زنان پس چون وضع چنین شد، شما عذاب قوم لوط را انتظار داشته باشید: این که خدای عز وجل بر آنان سنگ‌هایی از سجیل بفرستد. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله آخر این آیه را تلاوت کردند: ﴿وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾: «این نقتم و عذاب سخت از ستمگران دور نیست».

ابن کثیر می‌گوید: «امام شافعی - در روایتی از وی - و جمعی دیگر از علما برآنند که: لواط کار باید کشته شود، چه محصن باشد چه غیر محصن. اما امام ابوحنیفه بر آن است که لواط کار باید از مکان بلندی به پایین افکنده شود، آن‌گاه اگر زنده ماند، با پرتاب سنگ مورد هدف قرار داده شود»<sup>۱</sup>.

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُضُوا الْمِيثَاقَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ﴾ [هود: ۸۴].

«و» فرستادیم «به سوی مدین برادرشان شعیب را» یعنی: به سوی قوم مدین برادر نسبی‌شان شعیب علیه السلام را فرستادیم. قوم مدین را به نام پدرشان مدین بن ابراهیم،

«مدین» نامیدند و داستان‌شان در سوره اعراف: «آیات ۸۵ - ۹۳» گذشت. شعیب علیه السلام را خطیب انبیا نامیده‌اند، به سبب آن‌که او در امر دعوت، به رسایی و شیوایی هر چه تمام با قومش گفت‌وگو و محاجه می‌کرد «گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما جز او معبودی نیست» بدین‌گونه او مانند همه پیامبران علیهم السلام، دعوت خویش را با ندای توحید آغاز کرد «و پیمان‌ه و ترازو را کم نکنید» بلکه آن‌را به تمام و کمال بپردازید «به راستی من شما را در نعمت می‌بینم» یعنی: من شما را در ثروت و رفاه و آسایش می‌بینم پس نعمت خدا جل جلاله را بر خود با معصیت وی و زیان‌رسانی به بندگانش تغییر ندهید زیرا در این نعمت چنان گشایشی فراروی شما قرار دارد که شما را از گرفتن اموال مردم به ناروا، بی‌نیاز می‌کند «و در حقیقت، من بر شما از عذاب روزی فراگیر می‌ترسم» که هیچ یک از شما را استثنا نکند و کسی از شما را از آن گریزگاه یا پناهگاهی نباشد. مراد از این عذاب فراگیر، یا عذاب ریشه‌کن کننده در دنیا، یا عذاب آخرت است.

﴿وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ [هود: ۸۵].

«و ای قوم من! پیمان‌ه و ترازو را تمام و کمال دهید به قسط» یعنی: به عدل و داد که این عدل و داد عبارت از عدم کاستن و افزودن در آن است «و به مردم اجناسشان را کم ندهید» با کاستن از حقشان؛ از طریق غش و خیانت، یا تردستی و فریبکاری، یا معامله به شیوه نادرست و رویه‌ای ناهنجار «و در زمین فسادکنان تبهکاری نکنید» عیث: شدیدترین فتنه و فساد - مانند دزدی و غارت و راهزنی است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ قومی روش کم‌فروشی را در پیمان‌ه و ترازو در پیش نگرفت مگر این‌که خدای جل جلاله آنان را به قحطی و گرانی مبتلا کرد».

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾ [هود: ۸۶].

«باقیمانده حلال خدا برای شما بهتر است» یعنی: خیر و برکت در آن چیزی است که خداوند جل جلاله از حلال برای شما باقی می‌گذارد - بعد از تمام و کمال دادن حقوق مردم به عدل و قسط - و در کم دادن و کم‌فروشی و فساد در زمین هیچ خیر و برکتی نیست «اگر مؤمنید» زیرا این مؤمنانند که از حلال خدا جل جلاله بهره می‌گیرند، نه کفار «و بر شما نگیهان نیستم» که بر اعمال شما نظارت و مراقبت و نگیهانی کنم و شما را در قبال آن محاسبه کرده پاداشتان دهم یا مجازاتتان کنم بلکه من ابلاغگری بیش نیستم.

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾ [هود: ۸۷].

«گفتند» قوم شعیب علیه السلام به شیوه تهکم و استهزا «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند» از بتان «ترک کنیم؟» هدف‌شان از این سخن، به ریشخند گرفتن نماز شعیب علیه السلام بود. و از آنجا که شعیب علیه السلام بسیار نماز می‌خواند، آنان به ویژه از نماز یاد کردند. حسن می‌گوید: «آری والله! این نماز شعیب علیه السلام بود که به او فرمان می‌داد تا آنها پرستش بتان را ترک کنند». «یا» آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که «در اموالمان به میل خود تصرف نکنیم» از گرفتن و دادن و افزودن و کاستن؟ آخر این اموال ماست پس بر ما هیچ حرج و مانعی نیست که در آنها هر طور که می‌خواهیم و می‌پسندیم تصرف کنیم «بدون شک تو بردبار و رشیدی» این سخن را نیز به شیوه استهزا و تمسخر به شعیب علیه السلام گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او برخلاف این دو وصف است. به قولی: او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود لذا آن امر و نهی‌هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند.

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸].

«گفت» شعیب علیه السلام در مقام برپاداشتن حجت علیه آنان، همانند هر پیامبر دیگری: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر از جانب پروردگار خود بر بینه‌ای باشم» یعنی: اگر در آنچه که شما را به آن امر، یا از آن نهی می‌کنم بر حجتی روشن از جانب پروردگار خود قرار داشته باشم «و به من از جانب خود روزی نیک داده باشد» باز هم سزاوار این سرزنش و این گونه برخوردی هستم؟ آیا باز هم امر و نهی شما را به صرف این که شما آن را رد می‌کنید فروگذارم؟ نقل است که شعیب علیه السلام توانگر بود و مال بسیاری داشت. ولی به قولی: هدفش از «روزی نیک» نبوت بود. به قولی دیگر: هدف وی برخورداری از اندیشه و حکمت بود «و من نمی‌خواهم که در آنچه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم» یعنی: در شأن من نیست که شما را از چیزی نهی کنم و باز خود مرتکب آن گردم «من قصدی جز اصلاح ندارم» یعنی: از امر و نهی که

می‌کنم، قصدی جز اصلاح شما و دفع فساد در دین و معاملاتتان ندارم «تا آنجا که بتوانم» تا حدی که در گنجایش‌توان و طاقتم باشد «و توفیق من جز به تأیید خدا نیست» یعنی: من پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام مگر به تأیید خدای سبحان و توان‌بخشی و فضل و بخشایش وی بر من، در تفویض این موهبت‌های بزرگ «بر او توکل کردم» در تمام امور خویش «و به‌سوی او باز می‌گردم» یعنی: تمام امورم را به انتخاب او تفویض می‌کنم و در همه حال به‌سوی او باز می‌گردم.

﴿وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ﴾ [هود: ۸۹].

«و ای قوم من! زنهار تا مخالفت شما با من، شما را بدانجا نکشاند که بلایی مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما نیز برسد» یعنی: مبدا دشمنی و ستیزه‌جویی، شما را به تکذیب من وادارد که در آن صورت مجازات شما فرود آمدن عذاب خواهد بود چنان‌که این عذاب بر پیشینیانتان فرود آمد «و قوم لوط چندان از شما دور نیست» منطقه آنها از منطقه شما، یا زمان آنها از زمان شما دور نیست زیرا قوم لوط از نظر زمانی، نزدیکترین قوم نابود شده به شما هستند پس، اگر شما نیز مانند آنان خدا ﷻ را عصیان کنید، باید از تکرار ایامی برخوردار مانند ایام آنان بیمناک باشید.

از این آیه چنین بر می‌آید که ترتیب میان داستان‌ها در این سوره، ترتیبی زمانی است، یعنی از نظر زمان ابتدا نوح، سپس هود، بعد از آن صالح، سپس ابراهیم و لوط و در نهایت شعیب عليه السلام می‌زیسته‌اند.

﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾ [هود: ۹۰].

«و از پروردگار خود آمرزش بخواهید» در گناهان گذشته خود «سپس به درگاه او توبه کنید» از گناهانی که بعد از شما سر می‌زند «همانا پروردگار من مهربان» است بر تائبان و «دوستدار است» بندگان به‌فرمان را زیرا او آنچه را که مقتضای محبت است، با توبه‌کاران آمرزش‌خواه انجام می‌دهد؛ از لطف کردن به آنان، سوق دادن خیر به‌سویشان و دفع شر از ایشان.

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴾ [هود: ۹۱].

«گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی، نمی‌فهمیم» تو به ما خبرهایی از عالم غیب می‌دهی که ما نسبت به آنها هیچ‌اشنایی و معرفتی نداریم، همچون خبر رستاخیز و حشر و نشر و ما آن‌گونه که امور محسوس قابل مشاهده را درک می‌کنیم، این سخنان را نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم. یا معنی این است: ما صحت و درستی سخنان را در نمی‌یابیم «و واقعا تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم» یعنی: تو چنان نیرویی نداری که با آن از خود در مقابل ما دفاع کنی و توان مخالفت با ما را داشته باشی «و اگر قبیله تو نبود قطعاً سنگسارت می‌کردیم» رهط: عشیره و قبیله شخص‌اند که او به آنان تکیه کرده و از توان و نیرومندی آنان نیرو می‌گیرد. دلیل این‌که آنها قبیله شعیب علیه السلام را مانع زیان رساندن خود به وی معرفی کردند - در حالی که قبیله وی از نظر شمار اندک و آنان هزاران هزار تن بودند - این بود که قبیله شعیب نیز بر دین و آیین آن کفار قرار داشتند. پس آنها چنین وانمود کردند که به احترام هم‌کیشان خود و نه به خاطر ترس از آنان، از شعیب درمی‌گذرند «و تو بر ما عزیز نیستی» که گرامی‌ات بداریم بلکه سنگسار کردنت را به خاطر حرمتی که به قبیله‌ات قایل هستیم، فروگذاشته‌ایم.

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرًا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ [هود: ۹۲].

«گفت» شعیب علیه السلام «ای قوم من! آیا قبیله من پیش شما از خدا گرامی‌تر است؟» زیرا توهین به انبیا علیهم السلام در حقیقت توهین به خدای سبحانه می‌باشد پس چگونه شما به خدای سبحانه در مورد رعایت حق پیامبرش حرمت نگذاشته و به قبیله‌ام بیشتر از حرمتی که به خدا جل جلاله قایلید، حرمت می‌گذارید؟ «و خدا را» به سبب عدم اعتنا و ارج‌گذاری به پیامبری که به سوی شما فرستاده است «پشت سر خویش گرفته‌اید» یعنی: او را فراموش کرده و با او همانند چیزی که پس پشت افکنده می‌شود، رفتار کرده‌اید، بی‌آن‌که هیچ اهمیتی به او قایل شوید؟ «درحقیقت پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید، احاطه دارد» بنابراین، چیزی از اعمال شما بر او پنهان نمانده و او شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

﴿وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ﴾ [هود: ۹۳].

و چون شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ اصرار آنان بر کفر و تصمیم‌شان بر دین پدران‌شان و عدم تأثیر پندواندر ز را در آنان دید، از آنان مأیوس شد و آنان را تهدید کرد که هر چه در توان و امکان دارند، فروگذار نکنند: «و ای قوم من! بر حالت خود عمل کنید» علی‌مکانتکم: بر روش و حالت و بر حسب توان و امکانات خود عمل کنید «همانا من نیز عمل می‌کنم» بر حسب امکانات و به شیوه خودم «به زودی خواهید دانست» فرجام حال و اعمالتان را که مبتنی بر عبادت غیر خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ و زیان رساندن به بندگانش می‌باشد، آری! خواهید دانست «که عذاب رسوا کننده» و خوارکننده فضیحت‌بار «بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست؟» آیا من عذاب‌شونده خواهم بود یا شما؟ آیا من در دعوت و پیام خویش دروغگو بوده‌ام، یا شما در انکار و استکبار و سخنان باطلتان؟ قطعاً عذاب او، گریبانگیر مستکبران و برتری‌طلبان می‌شود «و انتظار برید که من هم با شما منتظرم» حکمی را که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در میان من و شما فیصله می‌کند.

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٩٤﴾﴾ [هود: ۹۴].

«و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش» که همانا هدایت کردن‌شان به راه ایمان بود «نجات دادیم» از عذاب خفت‌بار «و کسانی را که ستم کرده بودند» به دیگران؛ با گرفتن اموال‌شان به ناحق و ستم کرده بودند بر خود؛ با تصمیم و پای‌فشاردن بر کفر «بانگ سخت فروگرفت» جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آنان چنان بانگی برآورد و آن بانگ وی چنان سخت و مرگبار بود که همه قالب تهی کردند و ارواح از اجسادشان رخت بر بست «پس در خانه‌هایشان از پا در آمدند» تفسیر (جاثمین) در آیه (۶۷) گذشت.

﴿كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾﴾ [هود: ۹۵].

«گویی در آن خانه‌ها هرگز اقامت نداشته‌اند» یعنی: گویی هرگز در خانه‌ها و کاشانه‌هایشان زندگی نکرده بودند «آگاه باش، دوری باد بر مردم مدین، همان گونه که ثمود دور افتادند» بعداً: یعنی مرگ بر مردم مدین، همان گونه که ثمود هلاک شدند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾﴾ [هود: ۹۶].

«و به راستی، موسی را با آیات خود» تورات «و با سلطانی مبین فرستادیم» سلطان مبین: معجزات روشن و حجت‌های آشکار است. به قولی مراد از «آیات»، معجزات

نه گانه‌ای است که در سوره «اسراء» بیان شد و مراد از «سلطان»، معجزه تبدیل شدن عصا به اژدهاست.

﴿إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلِكِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ﴾ [هود: ۹۷].

«به سوی فرعون و ملأ وی» ملأ: اشراف و سران قوم‌اند که سایر قوم در هر امر کوچک و بزرگی، پیرو آنان می‌باشند «ولی سران از امر فرعون پیروی کردند» یعنی: از فرمان وی بر کفر پیروی کردند. همچنین محتمل است که مراد از «امر» فرعون، راه و روش وی باشد «و فرمان فرعون صواب نبود» برشید: یعنی اصلاً در فرمان وی رشد و صوابی وجود نداشت بلکه فرمان وی یکسره گمراهی و اغواگری و عناد بود.

﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ﴾ [هود: ۹۸].

«او روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود» یعنی: فرعون در سبقت گرفتن به سوی آتش دوزخ پیشاهنگ آنهاست، همچنان که در دنیا جلودار آنان در کفر بود و از او پیروی می‌کردند «پس آنان را به آتش درمی‌آورد» او پیشاپیش آنان در حرکت است و از او پیروی می‌کنند تا آنان را یکجا با خود وارد دوزخ می‌کند «و دوزخ چه ورودگاه بدی برای واردان است» ورد: آبی است که شتر بر آن وارد می‌شود تا رفع عطش کند. و کسی که به آب در می‌آید، برای آن در می‌آید که گرمای عطش را از خود فرونشاند در حالی که آتش دوزخ ضد آن است. پس تعبیر (بئس الورد المورود) متضمن پیامی بس هولناک برای دوزخیان است.

﴿وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ﴾ [هود: ۹۹].

«و از پی آنان لعنتی آورده شد» یعنی: خدای عزوجل بعد از نابود کردن فرعون و سران قومش، آنان را به لعنت بدرقه کرد، یعنی: از رحمت خویش طرد کرد «و روز قیامت نیز» به لعنت بدرقه می‌شوند و اهل محشر آنان را لعنت می‌کنند. پس لعنت در دنیا و آخرت همیشه بدرقه راه و گریبانگیر حالشان است «چه بد عطیه‌ای است که به آنان داده شده» یعنی: این لعنت پیوسته و همیشگی چه بد عطا و اعانه‌ای است که به آنان داده شده!

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۰] بعد از آن

که خداوند ﷻ داستان مجموعه‌ای از پیامبران را در این سوره بیان کرد، می‌فرماید: «این» اخباری که در این سوره حکایت کردیم «از اخبار آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می‌کنیم، بعضی از آنها» یعنی: بعضی از آن شهرها «هنوز بر سر پا هستند» بر



سقفها و ستونهای خود «و بعضی بر باد رفته‌اند» حصید: درو و ویران شده‌اند به طوری که مبانی و ساختمانهای آنها فروافتاده و نابود شده‌است تا بدانجا که از آنها اثری هم برجای نمانده است.

خداوند متعال در این آیه، نوع اول از آن شهرها را به کشتزاری تشبیه کرد که بر ساقه خویش ایستاده است و نوع دوم را به کشتزاری که درو شده است.

﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ﴾ [هود: ۱۰۱].

«و ما به آنان ستم نکردیم» با نابود کردنشان به وسیله عذاب «ولی آنان خود بر خویشتن ستم کردند» با کفر و معاصی‌ای که سبب نابودی است لذا این خود آنان بودند که نابودی را برای خود خریدند «پس چون فرمان پروردگارت» یعنی: عذاب وی «آمد، معبودانشان که آنها را بجز خدا می‌خواندند، هیچ دفع نکردند از آنان» عذاب را «و جز بر هلاکت آنان نیفزودند» یعنی: بتانی که آنها عبادت می‌کردند، جز هلاکت و زیان بر آنها نیفزودند در حالی که آنها بر این باور بودند که بتان در به‌چنگ آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲].

«و گرفتن پروردگارت این‌گونه است؛ وقتی که شهرها را» یعنی: مردم شهرها را «در

حالی که ستمگر باشند فرومی‌گیرد» یعنی: حق تعالی در حالی اهالی آن شهرها را فرومی‌گیرد که ستمگر باشند «بی‌گمان گرفتن او» یعنی: مجازات و عذاب او «در دناک و سخت» و سهمگین و سنگین «است» این هشدار است به هر ستمگری که نباید به مهلت خدای عز و جل مغرور شود. چنان که بخاری و مسلم از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا خدای سبحان به ظالم مهلت می‌دهد تا این که چون او را گرفت، دیگر رهایش نمی‌کند»، سپس این آیه را تلاوت کردند: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مُجْمُوعٌ لُهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ

مَشْهُودٌ﴾ [هود: ۱۰۳].

«قطعا در این» یادآوری‌ها و در این داستانها «آیتی است» یعنی: عبرت و اندرزی است «برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد» زیرا فقط آنانند که از عبرتها درس

گرفته و از موعظه‌ها پند می‌گیرند «آن روز، روزی است که مردم در آن گرد آورده می‌شوند» همگی از اول تا آخر، برای محاسبه و دریافت پاداش یا مجازاتشان «و آن روز، روزی است که جملگی در آن حاضر کرده می‌شوند» یعنی: اهل محشر جملگی اعم از فرشتگان، پیامبران و خلائق - انس، جن، پرندگان، جانوران و جنبنندگان - در آن احضار می‌شوند.

﴿وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ﴾ [هود: ۱۰۴].

«و ما آن را» یعنی: روز قیامت را «جز تا زمان معینی» که به شمار و عدد معلوم است «به تأخیر نمی‌افکنیم» و بعد از آن مدت، ویرانی دنیا و تحقق جزا را مقدر کرده ایم.

﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۵].

«روزی است» روز قیامت «که چون فرا رسد، هیچ کس سخن نگوید» در باب حجت یا شفاعتی «جز به اذن وی» در سخن گفتن به این حجت یا شفاعت زیرا کار در آن روز تنها از آن خدای تبارک و تعالی است و هیچ شفاعتگری نیست مگر بعد از اذن وی «آن‌گاه بعضی از آنان تیره‌بخت و بعضی نیکبخت هستند» یعنی: آن وقت مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: اصحاب دوزخ که شقی و نگونبخت‌اند و اصحاب بهشت که سعید و نیکبخت‌اند.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنَ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾ [هود: ۱۰۶].

«اما آنان که تیره بخت شده‌اند» از کفار و گنهکاران. یعنی: در سرنوشت‌شان به سبب کفر و فساد اعمال‌شان، شقاوت و تیره‌بختی نوشته شده است «پس در آتش باشند، برای آنان در آنجا فریاد و عربده‌ای است» زفیر: بیرون آوردن نفس همراه با آواز و ناله سخت از اثر شدت درد سینه‌هایشان است. زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خر است. شهیق: دم فروبردن، یعنی ضد زفیر است.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا

يُرِيدُ﴾ [هود: ۱۰۷].

«تا آسمانها و زمین برجاست، در آن ماندگارند» یعنی: آنان در دوزخ به طور ابدی ماندگارند که این امر هیچ انقطاع و انتهایی ندارد. مراد از آسمان‌ها و زمین، آسمان‌ها و زمین آخرت است. به قولی: مراد جاودانگی کفار در دوزخ بر سبیل تمثیل است

چنان که اعراب می‌گویند: «چنین و چنان... نمی‌کنم تا کبوتر آواز بخواند، ستاره بدرخشد و تا آسمان و زمین پابرجا باشند». «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندن گروهی از آنان از همراهی با این قافله ابدی؛ به سبب وجود چیزی از ایمان در دل‌هایشان. به قولی: مراد از این استثنا، گنهکاران مؤمن‌اند که از دوزخ بیرون آورده می‌شوند «زیرا پروردگار تو همان کند» در دنیا و آخرت «که خواهد».

همان طوری که از نقل دو قول یاد شده نیز بر می‌آید، مفسران در این امر که مراد از این استثنا کیست، بر چندین قول اختلاف نظر دارند؛ ابن جریر طبری بسیاری از این اقوال را نقل کرده و سپس از میان آنها این قول را انتخاب نموده‌است: «استثنا، به گنه‌کارانی از اهل توحید بر می‌گردد که خدای ارحم‌الرحمین آنها را به سبب شفاعت شفاعتگران از دوزخ بیرون می‌آورد، سپس «رحمت» وی در می‌رسد و کسانی را که هرگز عمل خیری انجام نداده اما روزی از روزگاران، کلمه (لا إله إلا الله) را بر زبان‌شان جاری کرده‌اند، از دوزخ بیرون می‌آورد چنان‌که احادیث صحیح از رسول گرامی اسلام ﷺ مبین این امر است و بعد از آن، در دوزخ جز کسی که جاودانه بودن در آن بر وی ثابت و مؤکد شده است، باقی نمی‌ماند». و این قولی است که بسیاری از علمای متقدم و متأخر برآیند. از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اگر اهل دوزخ به اندازه ریگهای بیابان هم در دوزخ بمانند، قطعاً برای‌شان روزی خواهد بود که در آن از دوزخ بیرون آورده می‌شوند» والله اعلم.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا ففِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ﴾ [هود: ۱۰۸].

«و اما کسانی که نیکبخت شده‌اند» یعنی: سعادت و نیکبختی در حق‌شان نوشته شده است - به سبب ایمان و اعمال صالح‌شان «تا آسمان‌ها و زمین برجاست، دربهبشت جاودانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندنشان در قبرهایشان و در محشر - قبل از ورود به بهشت. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «استثنا در اینجا ناظر بر این معنی است که دوام‌آوردنشان در بهشت، امری واجب بالذات نیست بلکه به مشیت خداوند ﷻ موکول است». «این بخششی غیر منقطع است» یعنی: تا بی‌نهایت پیوسته و بادوام است و هرگز گسستنی و بریدنی نیست. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ بعد از استثنای فوق و ذکر مشیت، این جمله را آورد تا کسی گمان

نکند که بهشت را بر بهشتیان انقطاع و گسستی است بلکه ماندگار بودن همیشگی آنها در آن، امری حتمی و برگشت ناپذیر است».

﴿فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقِفُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ﴿۱۰۹﴾﴾ [هود: ۱۰۹].

«پس در باره آنچه که این گروه می‌پرستند، در شبهه مباش» یعنی: در بطلان آنچه که مشرکان از بتان می‌پرستند، هیچ شک و تردیدی نداشته باش، بتانی که نه به رساندن سودی قادرند و نه به دفع زبانی «آنان جز همان‌گونه که قبلا پدران‌شان می‌پرستیدند، نمی‌پرستند» یعنی: هرگز نقل صحیحی از جانب خداوند ﷻ، یا عقل صریحی از درون خمیرمایه خرده‌هایشان، وادارنده آنها به پرستش بتان نیست بلکه این پرستش، تقلیدی محض از پدران‌شان است و لاغیر «و البته ما بهره آنها را» از عذاب «تمام و ناکاسته خواهیم داد» چنان‌که به تمام و کمال به پدران‌شان دادیم، به‌طوری که هیچ چیز از عذاب‌شان کاسته نمی‌شود. به قولی: مراد بهره آنان از خیر و شر است. البته این عبارت متضمن تسلیت و دلجویی از رسول خدا ﷺ و مؤمنان نیز هست.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿۱۱۰﴾﴾ [هود: ۱۱۰].

«و در حقیقت ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن» یعنی: در مورد آن و در تفصیل احکام آن «اختلاف واقع شد» به گونه‌ای که گروهی به آن ایمان آوردند و گروهی دیگر عمل به بعضی از آن را ترک کردند. پس ای محمد! تو نیز از آنچه از سوی این گروه در مورد قرآن روی داده، تنگدل مباش «و اگر سخنی که از جانب پروردگارت پیشی گرفته است نبود، قطعاً میان آنها فیصله شده بود» یعنی: ای محمد ﷺ! اگر از قبل حکم و وعده حق تعالی به تأخیر عذاب آنها تا روز قیامت نمی‌رفت - به سبب مصلحتی که در این تأخیر دانسته است - یقیناً در میان قومت یا در میان قوم موسی ﷺ داوری می‌شد و در نتیجه محقان به پاداش و باطل پرستان به عذاب روبرو می‌شدند «و بی‌گمان آنان درباره آن» یعنی: درباره عذاب، یا درباره تورات «در شکی قوی‌اند» پس در این باطل خویش یقین ذهنی و آرامش قلبی ندارند.

﴿وَإِنْ كَلَّا لَمَا لِيَوقَيْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۱۱﴾﴾ [هود: ۱۱۱].

«و قطعاً پروردگارت نتیجه اعمال هر یک را به تمام و کمال به آنان خواهد داد» یعنی: بی‌گمان خداوند ﷻ جزای هر یک از این گروه‌هایی را که اختلاف کرده‌اند - اعم از نیکوکاران و بدکاران - به تمام و کمال خواهد داد «و همانا او به آنچه می‌کنند، آگاه است» و هیچ حرکت و عملی از وی پنهان نیست.

﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [هود: ۱۱۲].

«پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن» که تمام اوامر و نواهی پروردگار به آن حضرت ﷺ، شامل این خطاب می‌شود. یعنی: در تمام آنها استواری و پایداری کن «و هرکه با تو توبه کرده» یعنی: کسانی که توبه کرده و رو به خدا ﷻ آورده‌اند، نیز باید با تو پایداری و ایستادگی کنند.

پیام این آیه و موضوع آن بسیار سخت و سنگین است زیرا جز نفس‌های زکیه و روان‌های تطهیر شده، هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند - آن گونه که خداوند ﷻ بدان دستور داده - استقامت و پایداری کند «و طغیان نکنید» طغیان: تجاوز از حد است. یعنی: با ارتکاب معاصی از حد در نگذیرید «همانا او به آنچه می‌کنید بیناست» پس شما را مطابق استحقاقتان پاداش می‌دهد زیرا او نه از چیزی غافل است و نه چیزی بر وی پنهان می‌ماند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «آیه‌ای دشوارتر و سخت‌تر از این آیه بررسول خدا ﷺ نازل نشده است»، از این جهت فرمودند: «سوره هود و اخوات آن (یعنی واقعه، مرسلات، عم یسائلون و اذالشمس کورت) مرا پیر ساخت». که بیان آن در آغاز سوره گذشت.

﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ [هود: ۱۱۳].

«و به‌سوی کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل نشوید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید» به سبب گرایش و تمایلتان به ستمگران. تمایلی که از آن نهی به عمل آمده، راضی بودن به حال و وضعی است که ستمگران بر آن قراردادند، یا نیکو جلوه دادن و آراستن روش ظالمان در نزد دیگران و مشارکت با آنان در چیزی از این گونه اعمال است، اما آمیزش و معاشرت با ظالمان برای دفع زیان و جلب منفعت عاجلی، شامل حکم تمایل و گرایش به آنان نیست. قتاده می‌گوید: «معنی آیه این است که به شرک برنگردید که در آن صورت آتش دوزخ به شما می‌رسد» «و در برابر خدا برای شما

دوستانی نیست» یعنی: هنگامی که آتش دوزخ به شما رسید، دیگر کسی وجود ندارد که شما را یاری داده و از آن برهاند، از جمله این گروه ظلمه‌ای که به‌سویشان گرایش یافته‌اید، برای خود و شما هیچ کاری از پیش برده نمی‌توانند «و سرانجام نصرت داده نمی‌شوید» از جانب خدای سبحان زیرا این امر در علم وی سبقت گرفته که شما را به سبب این گرایش که از آن نهی شده‌اید، عذاب می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «المرء علی دین خلیله، فلینظر أحدکم من یخالل». «انسان بر دین دوستش می‌باشد پس یکی از شما باید بنگرد که با چه کسی دوستی می‌کند».

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾ [هود: ۱۱۴].

«و در دو طرف روز نماز را برپادار» مراد از آن: اوقات بامداد و عصر، و به قولی: اوقات بامداد و شام است. آیه کریمه دلیل بر این قول امام ابوحنیفه است که: تأخیر ادای نماز بامداد تا سپیده صبح و تأخیر ادای نماز عصر افضل است زیرا این آیه بر اقامه نماز در دوطرف روز، یعنی زمان اول نزدیک به طلوع و زمان اول نزدیک به غروب، دلالت می‌کند «و ساعتی چند از شب» زلفا: یعنی: ساعتی بعد از ساعت دیگر نماز شب را برپادار، یا مراد نماز «عشاء» است «همانا حسنات» به‌طور مطلق که نماز از جمله آنها بلکه ستون آنهاست «گناهان را» به‌طور مطلق «از میان می‌برد». به قولی: مراد از سیئات، گناهان صغیره است که حسنات: یعنی طاعات و عبادات از بین برنده آنهاست، به‌گونه‌ای که گویی اصلاً وجود نداشته‌اند «این» اوامری که ذکر شد «پندی برای پندپذیران است».

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «ما من مسلم یذنب ذنباً فیتوضأ ویصلی رکعتین إلا غفر له: هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود سپس وضو گیرد و دو رکعت نماز بگزارد مگر این که بر وی آمرزیده می‌شود». همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة ورمضان إلى رمضان مكفرات لما بینهن ما اجتنبت الكبائر» نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، کفاره گناهی است که در میان آنهاست، به شرط آن که از ارتکاب گناهان کبیره اجتناب شده باشد». همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «اتق الله حیث کنت

، وَأَتَّبِعَ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا وَخَالِقِ النَّاسِ بِخَلْقِ حَسَنٍ». «هر کجا که هستی، از خدا ﷻ بترس و گناه را با نیکی و ثواب دنبال کن که آن را از بین می‌برد و با مردم به خلقی نیکو رفتار کن».

اما شروط توبه راستین چهار چیز است:

۱ - دست کشیدن از گناه. ۲ - پشیمانی از آن. ۳ - تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده. ۴ - انجام دادن عمل صالحی که به از بین بردن اثر گناه کمک کند.

ترمذی در سبب نزول این آیه از ابی ایسر رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: زنی نزد آمد تا از من خرمایی بخرد پس به او گفتم: در خانه بهتر از این را دارم. و چون به خانه آمد، او را بوسیدم. آن‌گاه پشیمان شده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و حکایت را به ایشان باز گفتم. فرمودند: با زن مجاهدی که در راه خدا ﷻ به جهاد رفته، در غیابش این گونه عمل کردی؟ آیا آن مجاهد را با چنین عملی پشتیبانی کردی؟! پس از آن، لحظاتی دراز درنگ کردند، آن‌گاه این آیه نازل شد.

﴿وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [هود: ۱۱۵].

«و شکیبایی پیشه کن» بر آنچه که به آن مأمور شده‌ای؛ از استقامت و پایداری، عدم طغیان و سرکشی، عدم گرایش به سوی ظالمان و برپا داشتن نماز «که خدا پاداش محسنین را ضایع نمی‌گرداند» بلکه آن را به تمام و کمال به ایشان می‌دهد. این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین: نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ [هود: ۱۱۶].

«پس چرا از قرنهایی» یعنی: از امت‌هایی که «پیش از شما» عذاب شدند «صاحبان فضلی نبودند» بقیه: آنچه که از یک چیز بعد از میان رفتن اکثر آن باقی می‌ماند، این کلمه اکثرا در چیز اصلحی که باقی می‌ماند، به کار می‌رود زیرا عادتاً آنچه پست و دنی است از بین رفته و آنچه که خوب و با ارزش است باقی می‌ماند و این است همان قانون «بقای اصلح». از همین باب است این سخن اعراب: «فلان من بقية القوم: فلان از برگزیدگان قوم است». پس معنای بقیه در اینجا این است: چرا باقی‌مانده‌ای از اهل اندیشه و خرد و دین در امت‌های گذشته نبودند «که نهی کنند» مردم را «از فساد در

زمین، جز اندکی» یعنی: لیکن اندکی بودند «از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم» یعنی: این شمار اندک از فساد افگنی در زمین نهی می‌کردند لذا ما نجاتشان دادیم «و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند» یعنی: نازپروردگان تنعم و سرمستان باده رفاه و عشرت، این ناز و نعمت را بر مشغول شدن به اعمال آخرت ترجیح دادند و عمرخویش را در شهوات و خواهشهای فانی غرق کردند «و آنان مجرم بودند» یعنی: چون از شهوات خویش پیروی کردند لذا با این کار، مجرم و تبه‌کار بودند. در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم منکر را دیدند ولی آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خداوند ﷻ همه آنان را به عذاب خویش فروگیرد».

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ﴾ [هود: ۱۱۷].

سپس خداوند متعال سنت خویش در نابود کردن مردم شهرها را بیان داشته و می‌فرماید: «و هرگز پروردگار تو بر آن نبوده است که شهرها را به ستم هلاک کند در حالی که مردمانش اصلاحگر باشند» و با یک‌دیگر به عدل و انصاف رفتار نمایند. پس خدای ﷻ آنها را به مجرد شک و شرکشان هلاک نمی‌سازد تا آن‌که فساد در زمین را با شک و شرک ضمیمه نکنند و این از فرط رحمت خدای ﷻ و سهل‌گیری وی در حقوق خویش است، از این جهت، فقها در هنگام تزامم حقوق، حقوق العباد را بر حقوق الله مقدم ساخته‌اند.

سپس به بیان حکمت اختلاف پرداخته می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ [۱۱۸] ﴿إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹].

«و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد» به‌طوری که همه بر حق استوار و پایدار می‌بوده و در آن اختلاف نمی‌کردند و همه بر دین اسلام گرد آمده و ادیان دیگر را رها می‌کردند «و همیشه در اختلافند» یعنی: پیوسته مردم در اختلافند؛ بعضی به راه حق روانند و بعضی به راه باطل، بعضی کافرند و بعضی مؤمن. یا معنی این است: مردم پیوسته - به سبب پیروی از هوی و هوس و سرکشی و استکبارشان - در حق اختلاف می‌کنند «مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده» با هدایت نمودن‌شان به سوی دین حق. پس اینان بر اصول و ارکان عمده



دین حق، اتفاق نظر دارند و در آن اختلاف نمی‌ورزند «و» حق تعالی «برای همین» چیزی که ذکر شد از اختلاف، یا برای رحمت خویش «آنان را آفریده است» به قولی: اشاره «ذلک» به مجموعه اختلاف و رحمت برمی‌گردد. یعنی: آنان را برای این آفریده است که در حق و باطل اختلاف کنند، در نتیجه او حق‌پرستان را به رحمت خویش دریابد. ابن جریر طبری به نقل از امام مالک در تفسیر: ﴿وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ می‌گوید: «یعنی: آنان را برای این آفریده تا گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند». «و تمام شد کلمه پروردگار تو» یعنی: و عده و هشدار و قضا و امر وی ثابت شد و در آن هیچ تغییر و تبدیلی نیست. به قولی: مراد از «کلمه» این سخن پروردگار است: «البته جهنم را از جن و انس» یعنی: از کسانی که سزاوار آند از این دوگروه «یکسره پر می‌کنم» زیرا در ازل چنین مقدر کرده‌ام و این قضا و فرمان من است که از هر نوع تغییر و تبدیلی به‌دور است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال به بهشت فرمود: تو رحمت منی پس به‌وسیله تو بر هر که بخواهم رحم می‌کنم و به دوزخ فرمود: تو عذاب منی پس به‌وسیله تو هر که را بخواهم عذاب می‌کنم و بر من است پر ساختن هر یک از شما».

﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [هود: ۱۲۰].

«و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم» با افزودن بر یقینت، تقویت طمأنینه و آرامش و مستحکم‌تر کردن تکیه‌گاه‌های روحی‌ات «و برای تو در این» سوره «حق آمده» یعنی: بر تو در این سوره برهان‌های قاطعی نازل شده که دال بر درستی عقیده به مبدأ و معاد است «و موعظه و تذکری برای مؤمنان است» که مؤمنان آگاه از آن پند می‌گیرند و کسی از ایشان که در آن تفکر کند، به وسیله آن متذکر و متنبه می‌شود. مؤمنان را از آن جهت به این امر مخصوص گردانید که فقط ایشان اهلیت و شایستگی پند گرفتن و توجه و تنبه به آیات قرآن را دارند.

این سوره دربرگیرنده موعظه‌ها، تذکرات و اندرزهای بسیاری در ضمن طرح داستان‌های پیامبران عليه‌السلام با امت‌هایشان است؛ و روشن می‌سازد که چگونه آن پیامبران، دعوت امت‌هایشان به سوی خدای عز و جل را تداوم و استمرار بخشیده و

مجادله‌ها، مخاصمه‌ها، آزار و اذیت‌های اقوام‌شان را در این راه تحمل کرده‌اند. همچنین در این سوره، خداوند ﷻ کیفیت نجات دادن پیامبرانش و مؤمنان همراهشان را به تفصیل تمام بیان کرده و این امر را روشن کرده است که او چگونه ستمگران را نابود کرده و آنها را بعد از آن که وجود عینی داشته‌اند، به آثار برجای مانده‌ای از یک ویرانه نابود شده، تبدیل کرده است.

مراد از بیان همه این درس‌ها و ماجراها، استوار ساختن قلب رسول گرامی اسلام ﷺ در دعوت‌شان و تذکر دادن و توجیه اهل حق به سوی این حقیقت است که سرانجام نیک و عاقبت خوش و پیروزمندانه، در نهایت از آن ایشان است. در اینجا مناسبت دارد تا به نقل از تفسیر «الاساس»، اهداف داستان (قصه) در قرآن کریم را به اجمال بیان کنیم:

۱- یکی از هدف‌های بیان داستان‌ها در قرآن خبر دادن از تواریخ برخی از امتهای گذشته و روشنی افکندن بر حوادث غیبی مهمی است که رسول اکرم ﷺ و هیچ یک از قوم‌شان، از آنها آگاهی نداشتند.

۲- یکی دیگر از این هدفها، آگاه کردن مردم از کوشش‌ها و مجاهداتی است که پیامبران جلیل‌القدر الهی در راه نشر دعوتشان به خرج داده‌اند و آگاه کردن مؤمنان از این حقیقت است که قافله پیامبران الهی ﷺ برای اظهار حق و ابطال باطل، مجادلات و مناقشات بزرگی را از سر گذرانده‌اند.

۳- از دیگر اهداف، اظهار این حقیقت است که پیامبران ﷺ همه در اصول رسالت، یعنی: در ایمان به توحید، معاد، تبیین حق، تعریف ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و همچنان تأیید یک‌دیگر در دعوت به سوی توحید، اتفاق تمام داشته‌اند.

۴- داستان، عنصری است شوق‌برانگیز، جذاب و دلچسپ که با به تصویر کشیدن رخدادهای حسی، به امر تربیت و تعلیم و اثبات برهانهای عقلی کمک نموده و در این رابطه اثری اعجاب‌انگیز دارد و پیران، جوانان، زنان و مردان را یکسان تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد.

۵- داستان قرآنی مبین این حقیقت است که مأموریت پیامبران ﷺ فقط تبلیغ وحی و آگاه کردن مردم از هشدارهای الهی در وقوع عذاب بوده است.

۶- داستان، ابعاد استعداد طبایع بشری را در امر ایمان و کفر و خیر و شر روشن می‌سازد.

۷- با داستانهای قرآن، سلطه مطلقه و قدرت بی‌انتهای الهی با پیش فرستادن عذاب دنیوی که نمونه‌ای از عذاب اخروی است، نمایان می‌گردد.

۸- داستان قرآنی متضمن تأیید الهی از پیامبران علیهم‌السلام و آشکارسازنده معجزات و حجت‌های او برای مردم است.

۹- هر یک از داستانهای قرآن مشتمل بر موعظه‌ها و عبرتهای خاصی است که با تنوع و اختلاف نقش پردازان آن، متنوع و مختلف می‌باشد، به طور مثال؛ داستان نوح علیه‌السلام تمثیل‌کننده غرور، داستان قوم عاد تمثیل‌کننده استبداد و بها دادن به قدرت، داستان قوم لوط علیهم‌السلام، تمثیل‌کننده انحطاط انسانی و انحراف جنسی، داستان قوم شعیب علیهم‌السلام، مظهري از مظاهر انحراف یا ستم اجتماعی و داستان قوم فرعون، تمثیل روشنی از تکیه نافرجام بر سلطه و ثروت و جاه است که یادآوری عاقبت نامیمون این اعمال، کیان و کرسی هر ستمگر طغیان پیشه و فرعون منش را در هر زمان و مکانی می‌لرزاند.

۱۰- داستان در کل، ارائه‌کننده پند و اندرز و درمان‌گر نفس‌ها و روانهاست.

۱۱- خبر دادن یک پیامبر امی که به نوشتن و روایتگری نا آشناست - یعنی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - از این داستان‌ها، خود دلیل قاطعی بر نبوت ایشان است.

۱۲- داستان‌های قرآنی تبیین‌کننده صلابت و استواری تمام پیامبران علیهم‌السلام در راه دعوت‌شان است.

۱۳- تکرار یک داستان در سوره‌های مختلف قرآن، برای برآوردن مقاصد و اهداف و معانی بسیاری است که هر بار پیامی نو، اجرایی جدید و اهداف مخصوص به‌خود را به همراه دارد و گاهی این اهداف در جمع‌بندی نهایی حول یک محور واحد گرد می‌آیند.

﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ﴾ [هود: ۱۲۱].

«و» ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «به کسانی که ایمان نمی‌آورند» به حق و نه پند می‌گیرند، نه به‌هوش می‌آیند و نه بیدار می‌شوند «بگو: بر مکانت خود عمل کنید» مکانتکم:

یعنی بر حسب امکانات و بر حال و شیوه و برنامه و جهت‌گیری خود عمل کنید «که ماهم عمل خواهیم کرد» بر راه و روش و برنامه خویش.

﴿وَأَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾ [هود: ۱۲۲].

«و منتظر باشید که ما نیز منتظریم» یعنی: منتظر فرجام کار ما باشید زیرا ما نیز منتظر فرجام کار شما - یعنی آنچه که بر شما از عذاب و عقوبت خداوند ﷻ فرود می‌آید - هستیم. البته این انتظار به درازا نکشید زیرا دیری نگذشت که رسول خدا ﷺ و مؤمنان، شامل نصرت پروردگار متعال شدند و ستم و سلطه کافران از صحنه روزگار برافتاد.

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [هود: ۱۲۳].

«و علم غیب آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است» یعنی: علم تمام آنچه که در آسمانها و زمین از بندگان غایب است، از آن خداوند ﷻ است و دیگران در این علم با وی مشارکت ندارند «و تمام کارها به‌سوی او بازگردانده می‌شود» در روز قیامت پس همگان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. لذا ای محمد ﷺ! این امر قطعی است که خدای ﷻ برای تو از آنان انتقام می‌گیرد «پس او را عبادت کن و براو توکل کن» زیرا او تو را بسنده است و او از هر آنچه که ناخوش می‌داری، بازدارنده توست و هر آنچه را که دوست می‌داری به تو می‌دهد «و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست» بلکه به تمام اعمال بندگانش داناست. پس در برابر اعمال خیر؛ به شما پاداش خیر و در برابر اعمال بد؛ به شما سزای بد خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هوشیار کسی است که نفس خود را خوار کرده و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که به دنبال هواهای نفس خود رفته و بر خداوند ﷻ آرزوها و تمناها ببندد».

بدین‌گونه است که سوره مبارکه «هود» با همان پیامی به پایان می‌رسد که با آن آغاز شده بود، یعنی: پیام توحید در عبادت و پیام توبه و انابت.

## سوره یوسف

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

علما گفته‌اند: خداوند ﷻ داستان‌های دیگر انبیا ﷺ را در قرآن به معنای واحد اما در شکلها و روش‌های گونه‌گون و به الفاظ مختلف تکرار کرده است، اما داستان یوسف ﷺ را فقط در این سوره بیان کرده و آن را دیگر تکرار نکرده است به هر حال، نه مخالفان را توان معارضه با داستان‌های مکرر قرآن است و نه توان معارضه با داستانهای غیر مکرر آن.

گفتنی است که خداوند ﷻ این سوره را «احسن القصص: نیکوترین داستانها»، «آیات للسائلین: نشانه‌هایی برای پرسشگران»، «عبرة لاولی الالباب: عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق‌کننده کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمیت بالای این داستان می‌باشد. چنان‌که در این داستان از مواقف ابتلا به سختی‌ها، ابتلا به شهوات، ابتلا به قدرت و بیان عاقبت همه اینها، به زیبایی و رسایی‌ای که فقط شایسته شأن کلام معجز حق تعالی است، سخن رفته است.

موقعیت زمانی نزول این سوره بعد از اوج گرفتن بحران سختی‌ها بر پیامبر ﷺ در مکه از سوی قریش و بعد از «عام الحزن» که در آن رسول خدا ﷺ همسر خویش خدیجه و عم خویش ابوطالب را از دست دادند، نیز نسیم‌های اطمینان‌بخشی از تسلیت و دلجویی را برای رسول‌گرامی اسلام ﷺ به همراه داشت و چشم‌اندازی روشن از فرجام امیدبخش کار دعوتشان را به تصویر کشید.

بنابر یکی از روایات، سبب نزول این سوره این بود که اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند: کاش سوره‌ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ [یوسف: ۱].

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در ابتدای سوره «بقره» گذشت «این آیات، آیات کتاب مبین است» یعنی: این آیاتی که در این سوره بر تو نازل شده، همانا از آیات قرآن مبین است، به این معنی که: حقیقت نزول آنها از جانب

خداوند ﷻ روشن، و اعجاز آنها نیز واضح و آشکار است چنان که به این معنی نیز مبین و روشنگر است که در آنها احکام و عبرتها و موعظه‌های فراوانی وجود دارد. یا معانی قرآن بدان جهت واضح و روشن است که قرآن به زبان فصیح عربی نازل شده است. یا معانی قرآن برای کسی که در آنها تدبر کند روشنگر است زیرا او از تدبر در این آیات قطعاً به این نتیجه می‌رسد که این آیات از نزد خداوند ﷻ است نه از سوی بشر.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۲].

«ما آن را» یعنی: قرآن را «قرآنی عربی» یعنی: به زبان عربی «نازل کردیم، باشد که شما بیندیشید» یعنی: برای این که معانی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید. و این امکان از آن رو برای شما میسر است که زبان عربی؛ فصیح‌ترین، واضح‌ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیت‌های لغوی، و غنی‌ترین آنها در دادن معانی‌ای است که بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای می‌گیرد. بدین گونه است که خداوند متعال شریف‌ترین کتاب را با شریف‌ترین زبانها، بر شریف‌ترین پیامبران، با سفارت شریف‌ترین فرشتگان و در شریف‌ترین اماکن زمین نازل کرد و آغاز نزول آن را در شریف‌ترین ماه‌های سال که ماه رمضان المبارک است قرار داد بنابراین، آن را از همه وجوه، به کمال و جمال و شکوه آراست.

﴿حٰنْ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ [یوسف: ۳].

«ما بر تو نیکوترین داستان را» در باره سرگذشت امتهای گذشته و سنت‌های خود در باره بندگان خویش «حکایت می‌کنیم، با وحی فرستادن خود به‌سوی تو این قرآن را» و این نیکوترین حدیثی است که کسی با کسی در میان می‌گذارد «و تو قطعاً پیش از این از بی‌خبران بودی» نسبت به این داستان و غیر آن از داستانهایی که از طریق وحی الهی به تو رسیده است.

مفسران گفته‌اند: این سوره، بدین سبب «احسن القصص» است که:

۱- متضمن عبرت‌ها، موعظه‌ها و حکمت‌هایی است که در غیر آن از سوره‌ها وجود ندارد.

۲- در این سوره؛ داستان حال پیامبران، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان، بردگان، تاجران، مردان و زنان و نیرنگ‌ها و مکرهایشان آمده است.

۳- هر کسی که در این داستان از او یاد شده است، مآل و سرانجام کارش نجات و سعادت بوده است.

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿۱۴﴾﴾ [یوسف: ۱۴].

«یاد کن» ای محمد ﷺ! «زمانی را که یوسف به پدرش گفت» پدر یوسف؛ یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم عليه السلام است چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم: گرامی فرزند گرامی فرزند گرامی، یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم». آری! یوسف به پدرش گفت: «ای پدر! من» در خواب «یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم» تأویل یازده ستاره، برادران یوسف عليه السلام اند که یازده تن بودند - چنان که در آخر سوره خواهد آمد - و تأویل خورشید و ماه؛ مادر و پدر یوسف عليه السلام اند «دیدم آنها برای من سجده می کنند» یوسف عليه السلام، در تعبیر بیانی خود ستارگان و ماه و خورشید را به جای عقلا نشانند زیرا آنها را به وصف عقلا که سجده است، توصیف کرد.

﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۵﴾﴾ [یوسف: ۱۵].

«یعقوب گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت نکن» زیرا یعقوب عليه السلام تأویل خواب فرزندش را دانست و از آن ترسید که اگر خوابش را به برادرانش بیان کند، آنها نیز تأویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشک برند. در حدیث شریف آمده است: «برای برآوردن حوایج خویش، از کتمان آنها یاری جوید زیرا هر صاحب نعمتی محسود حاسدان است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رؤیا - تا آن گاه که صاحبش از آن سخنی نگوید - به پای پرنده‌ای آویخته است اما اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیت می پیوندد لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیراندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.

«که آن گاه در حق تو نیرنگی می اندیشند» یعنی: اگر خوابت را به برادرانت بیان کنی، مبادا در باره تو نیرنگی پنهانی که تو به آن پی نبری، سازمان دهند و بنابراین،

تو را به انگیزه حسد به هلاکت رسانند «زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است» و چه بزرگ دشمنی که دشمنی خود با انسان را اعلان می‌کند! پس قطعاً او برادرانت را بر این نیرنگ خواهد داشت.

﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾﴾  
[یوسف: ۶].

«و این چنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند» یعنی: همان گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت بر می‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان‌که اجرام آسمانی‌ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آنها را در پیشگاهت به سجده انحنای و تعظیم واداشت «و به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب «می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و نبوت و پادشاهی را - هر دو - برایت فراهم می‌آورد که بدون شک در اجتماع این دو نعمت، خیر دنیا و آخرت هر دو وجود دارد. پس بدان که این رؤیایی که خداوند ﷻ به تو در خواب نمایانده است، بر همه این معانی دلالت می‌کند «همان‌گونه که قبلاً آن را» یعنی: نعمت خود را «بر پدرانت تمام کرد؛ ابراهیم» که خداوند ﷻ او را از آتش نجات داد، به نبوتش برگزید و او را به موهبت خلیل‌اللهی خویش مفتخر ساخت «واسحاق» که به قولی: خداوند متعال او را نیز به نبوت برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری پاکیزه و موحد پدید آورد. از این آیه دانسته می‌شود که اسم پدر گاهی بر پدر بزرگ (جد)، و بر پدر پدر بزرگ (جد جد) نیز اطلاق می‌شود «همانا پروردگار تو داناست» به خلق خویش و به کسانی که سزاوار این گزینش هستند «حکیم است» در صنع خویش؛ پس کارها را چنان که باید سامان می‌دهد.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ﴿٧﴾﴾ [یوسف: ۷].

«به راستی در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه‌هاست» که این نشانه‌ها بر بسیاری از حقایق و از جمله بر نبوت حضرت محمد ﷺ دلالت می‌کند. پرسندگان؛ یهودیان بودند زیرا در یکی از روایات وارده در سبب نزول این سوره آمده است: رسول خدا ﷺ هنوز در مکه بودند که یهودیان از ایشان درباره داستان یوسف ﷺ سؤال کردند و در مکه احدی از اهل کتاب یا کسانی که از



سرگذشت انبیا علیهم السلام آگاهی‌ای داشته باشند وجود نداشت، در چنین حالی بود که خداوند عز وجل سوره «یوسف» را به یکباره بر آن حضرت علیه السلام نازل فرمود.

همچنین جابر رضی الله عنه روایت می‌کند که مردی از یهود مشهور به «بستانه یهودی»، نزد آن حضرت علیه السلام آمد و گفت: ای محمد! مرا از ستارگانی که یوسف علیه السلام در خواب دید خبر ده که نامهای آنها چیست؟ راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ساعتی سکوت کرده و در پاسخ وی چیزی نگفتند، در این اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و ایشان را از نامهای آن ستارگان با خبر ساخت، آن‌گاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نامهای آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می‌آوری؟» بستانه گفت: آری! فرمودند: «نامهای آنها عبارت است از: جریان، طارق، ذیال، ذوالکنفات، قابس و ثاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، ذوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نامهای آنها همین‌هاست که برشمردید. برادران یوسف علیه السلام نیز یازده تن بودند، به نامهای: یهوذا، روییل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشر که این یازده تن، از «لیا» دختر خاله یعقوب علیه السلام به دنیا آمده بودند و چون «لیا» درگذشت، یعقوب علیه السلام با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف علیه السلام را به دنیا آورد.

﴿إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ

مُبِينٍ ﴿۸﴾ [یوسف: ۸].

«هنگامی که» برادران یوسف علیه السلام «گفتند: یوسف و برادرش» بنیامین «نزد پدر ما از ما دوست داشتنی‌ترند» فقط بنیامین را برادر یوسف علیه السلام خواندند در حالی که خود نیز همگی برادران وی بودند، از آن رو که بنیامین برادر اعیانی (پدر و مادری) وی بود، اما ایشان برادران علاتی (پدری) وی بودند «در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم» به قولی عصبه: جمعی است بیش از یک نفر تا ده تن. یعنی: درحالی که ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خردسال هستند بر همگی ما ترجیح می‌دهد «قطعاً پدر ما در خطای آشکاری است» با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی‌تفاوتی به ما.

﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَبْحُلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا

صَالِحِينَ ﴿۹﴾ [یوسف: ۹].

«یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید» یعنی: یکی از برادران گفت؛ با یوسف علیه السلام یکی از دو کار را باید انجام دهید؛ یا کشتن، یا افگندن وی در سرزمینی گمنام و دور از آبادی که از وی سراغی گرفته نشود. یا برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افگندن وی در چنان سرزمینی «تا توجه پدرتان فقط به شما معطوف گردد» یعنی: در آن صورت، پدر صاف و خالص از آن شما می‌شود، فقط به شما می‌پردازد و شما را به کمال و تمام دوست می‌دارد «و پس از آن» یعنی: پس از یوسف علیه السلام «مردمی درستکار شوید» در امور دین و فرمانبرداری از پدرتان. یا مردمی شایسته شوید در امور دنیایان چرا که عامل مخدوش کننده عشرت و صفا و شایستگی شما در دنیا، همانا حسد به یوسف علیه السلام است و قطعاً این عامل با غیبتش برطرف می‌شود.

ابن کثیر در تفسیر: ﴿وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ می‌گوید: «بدین گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیت توبه کردند».

﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ [یوسف: ۱۰].

«گوینده‌ای از میان‌شان گفت» به قولی: او «یهودا» بود «یوسف را نکشید بلکه او را در نهانگاه چاه بیندازید» غیابت الجب: در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتد. و این چاه در سرزمین بیت‌المقدس بود «تا برخی از مسافران او را بگیرند» آن‌گاه او را با خود به سرزمینی گم‌وگور ببرند، به طوری که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند «اگر کننده‌اید» یعنی: اگر در کار یوسف علیه السلام به این مشورت من عمل می‌کنید. طرح این توطئه از سوی برادران یوسف علیه السلام دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. محمدبن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف علیه السلام نبی نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان بر کاری بزرگ همداستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قتل رأفت و رحم بر طفلی کوچک و بی‌گناه و جدایی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود - خداوند جل جلاله بر ایشان بیامرزد». ابن کثیر نیز می‌گوید: «بدان که بر نبوت برادران یوسف علیه السلام هیچ دلیلی وجود ندارد».

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾ [یوسف: ۱۱].

و آن‌گاه که بر افکندن وی در چاه همداستان شدند، نزد پدر رفتند و «گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی» یعقوب علیه السلام به خاطر علاقه فراوانی که به یوسف علیه السلام داشت، بر وی سنگین بود که او را با برادرانش بفرستد و شاید این خود از ترسی ناشی می‌شد که از جانب آنان بر جان وی داشت. گویی آنان قبلا نیز از یعقوب علیه السلام خواهان بیرون آمدن یوسف علیه السلام با خودشان شده بودند، اما او نپذیرفته بود. پس حالا با آن پیشینه‌ای که از موضوع داشتند، این سؤال را از وی کردند و افزودند: «در حالی که ما خیرخواه او هستیم» و در حفظ و نگهداری‌اش می‌کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم؟»

﴿أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [یوسف: ۱۲].

«فردا او را همراه ما بفرست تا بگردد» و بخرامد در چمن‌ها، سرگرم شود و میوه بخورد «و بازی کند» از بازی‌های مباحی که فقط برای شادمانی و سرگرمی است «و ما به خوبی او را نگهداریم» از این‌که به وی آسیبی برسد.

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾

[یوسف: ۱۳].

یعقوب علیه السلام «گفت: این‌که او را ببرید، سخت مرا اندوهگین می‌کند» به این ترتیب، به ایشان خبر داد که از فرط محبتی که به یوسف علیه السلام دارد و از بیم و نگرانی‌ای که بر جان وی احساس می‌کند، از غیبت وی غمگین می‌شود «و می‌ترسم از آن‌که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید» به سبب مشغول بودنشان به گردش و بازی، یا به سبب عدم اهتمام و عنایتان به حفظ و نگهداری‌اش. به قولی: یعقوب علیه السلام این سخن را از بیم و نگرانی‌ای که از ناحیه خود آنان بر جان یوسف علیه السلام داشت گفت و در واقع این جمله که: (می‌ترسم او را گرگ بخورد)، یک تعبیر کنایی بیش نبود - پس مقصود او از «گرگ»، خود برادران بودند. به قولی دیگر: آن سرزمین، سرزمینی گرگ خیز بود پس این تعبیر به معنای حقیقی خود است.

﴿قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ﴾ [یوسف: ۱۴].

«گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با این‌که ما گروهی نیرومند هستیم» و بر دفع گرگ توانایییم «در آن صورت ما قطعا زیانکار خواهیم بود» لخاسرون: اگر بر ساده‌ترین کار که نگهداری از یک پسر بچه است قادر نباشیم، در آن صورت، از فرط ضعف و عجز

مردمی بی‌مقدار و نابود شونده خواهیم بود لذا شرط به‌سبب انتفای مشروط منتفی است، یعنی: ما آن قدر بی‌عرضه نیستیم که گرگ او را از نزد ما برباید.

﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [یوسف: ۱۵].

«پس وقتی او را بردند» از نزد یعقوب علیه السلام «و همداستان شدند» و عزم خود را با هم جزم کردند؛ «که او را در نهانگاه چاه بگذارند» چنین کردند. تفسیر «غیابه الجب» در آیه (۱۰) گذشت «و به‌سوی او» یعنی: به‌سوی یوسف علیه السلام «وحی کردیم» به منظور برطرف کردن وحشت وی و آرامش دادن به وی چرا که او پسر بچه خردسالی بود که ده مرد جفاجو - آن هم از برادرانش - با دل‌های سختی که از رحم و عاطفه بیگانه شده و مهر و رأفت از آنها رخت بر بسته بود، بر وی تاخت آورده بودند تا هر طوری شده او را از سر راه خود بردارند. آری! به‌او وحی کردیم «که قطعاً آنان را از این کارشان با خبر خواهی ساخت» یعنی: سرانجام، بعد از نجات خویش برادرانت را از چون و چند این توطئه‌ای که در حق تو سازمان دادند، با خبر و آگاه خواهی نمود. چنان‌که در آیه (۸۹) سخنان یوسف علیه السلام خطاب به برادرانش هنگامی که ایشان برای خرید آذوقه نزد وی به مصر می‌روند، مطرح می‌شود، بعد از آن‌که او دیگر یوسف علیه السلام گم‌گشته در نهانگاه چاه نیست بلکه متولی تمام گنجینه‌های مصر است. آری! آنان را آگاه خواهی ساخت «در حالی که نمی‌دانند» ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن می‌گوید: «به زودی آنها را از این کاری که با تو کردند، درحالی آگاه خواهی ساخت که تو را نمی‌شناسند زیرا اصلاً به خیال آنها هم نمی‌رسد که روزی با تو در مسند پادشاهی روبرو شوند». در روایات آمده است: برادران بعد از آن‌که یوسف علیه السلام را زدند و به وی اهانت کردند، پیراهنش را از تنش بیرون کشیده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نیمه چاه رسید، او را همان‌گونه با دلو در چاه افکندند تا بمیرد. یوسف علیه السلام در آب افتاد، سپس به صخره‌ای پناه برد، در این هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان این‌که دلشان به حال وی سوخته است و نسبت به وی بر سر رحم و شفقت آمده‌اند، پاسخ داد، اما قضیه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره‌ای را بروی بیندازند که پاک نابودش کند، اما یهوذا ایشان را از این کار بازداشت. نسفی می‌گوید: «خداوند عز وجل به یوسف در کودکی وحی فرستاد چنان‌که به یحیی و عیسی: در کودکی وحی فرستاد».

﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾ [یوسف: ۱۶].

«و شامگاهان گریان نزد پدر خود آمدند» یعنی: در تاریکی شب با گریه‌های ساختگی نزد یعقوب علیه السلام آمدند تا این گریه‌ها را پشتوانه دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن ببوشانند. اعمش می‌گوید: «بعد از آگاهی از داستان برادران یوسف علیه السلام، هیچ شخص گریانی را تصدیق نکن.»

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ [یوسف: ۱۷].

«گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم» یعنی: مسابقه دویدن، یا مسابقه اسب سواری، یا مسابقه تیراندازی. ازهری می‌گوید: «نضال» مسابقه تیراندازی، و «رهان» مسابقه اسب سواری است و کلمه «نستبق» جامع هر دو معنی است. گفتنی است که هدف از آن مسابقه، تمرین و آموزش مهارت‌های جنگی بوده است «و یوسف را پیش کالای خود گذاشته بودیم» تا از آنها حفاظت کند «آن‌گاه گرگ او را خورد ولی تو باوردارنده ما نیستی» در این عذری که پیش آوردیم، به علت این که مادر قلب و نهانت متهم هستیم و به سبب محبت وافری که به یوسف علیه السلام داری «هر چند» در نزد تو، یا در واقع امر «راستگو باشیم».

﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].

«و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند» برادران، گوسفندی را کشته پیراهن یوسف علیه السلام را به خون آن آغشتند، اما فراموش کردند که پیراهنش را پاره کنند. پس یعقوب علیه السلام خطاب به آنان گفت: چه قدر این گرگ ادعایی شما هشیار و فرزانه بوده است که یوسف علیه السلام را می‌خورد، اما پیراهنش را پاره نمی‌کند!! «نه بلکه نفس‌های شما کاری بد را» که با برادران انجام دادید «برای شما» یعنی: در پیش چشم و دل شما «آراسته است پس کار من صبری جمیل است» در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ ایشان فرمودند: «صبری که با خود شکایت و گلایه‌ای به همراه نداشته باشد». «و از خدا مدد طلبیده می‌شود» یعنی: از او مدد و یاری می‌طلبیم «بر آنچه توصیف می‌کنید» یعنی: از او بر آشکار کردن و برملا

ساختن دروغی که اظهار کردید، مدد می‌طلبم. یا از او بر تحمل آنچه که شما وصف می‌کنید، مدد می‌طلبم.

﴿وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ [یوسف: ۱۹].

سپس خداوند متعال از حال یوسف علیه السلام در قعر چاه خبر می‌دهد: «و کاروانی» یعنی: گروه همسفری که از شام عازم مصر بود «آمد پس وارد خود را فرستادند» وارد: سقایی است که برای گروه آب آشامیدنی می‌آورد «پس دلوش را انداخت» یعنی: دلوش را به چاه افگند تا آب بکشد، در این هنگام یوسف خود را در ریسمان آویخت و چون سقا دلو را بالا کشید، به جای آب یوسف علیه السلام را دید «گفت مژده باد، این یک پسر است» این مژده را یا به خود، یا به یاران همسفرش داد «و او را پنهان ساختند، کالایی دانسته» یعنی: کاروانیان مسافر، این موضوع را که از چاه چنین پسری را یافته‌اند، پنهان داشته و گفتند: مالکان این آب این پسر را به ما داده‌اند تا او را در مصر برای‌شان بفروشیم. یوسف علیه السلام هم سکوت کرد، از بیم آن که مبادا برادرانش او را گرفته و به قتل برسانند. اما ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر ﴿وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً﴾ می‌گوید: «برادران یوسف علیه السلام راز کار وی را پنهان داشتند و به کاروانیان نگفتند که او برادرشان است و یوسف علیه السلام نیز از بیم آن که برادران او را به قتل رسانند، راز کار خویش را پنهان داشت.» «و خدا دانا بود به آنچه می‌کردند» با یوسف علیه السلام از این اعمال محنت‌بار و از ستم و ابتذالی که - با به فروش رساندنش - او را در آن افکنده بودند درحالی که او «کریم ابن‌الکریم ابن‌الکریم ابن‌الکریم» بود. البته خداوند جل جلاله بر دگرگون ساختن حال وی و دفع این بلا از وی توانا بود، اما در این کار، حکمتی نهفته داشت.

﴿وَشَرُّهُ بِثَمَنِ بَحْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾ [یوسف: ۲۰].

«و او را به بهایی ناچیز - درهمی چند - فروختند» یعنی: رئیس آن کاروان و همراهانش او را در مصر به بهایی اندک فروختند. به قولی: مراد این است که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند ﴿بِثَمَنِ بَحْسٍ﴾ به بهایی کمتر از بهای برده‌ای که در وضع و حالی همچون حال و وضع او بود. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «او را به بیست‌درهم فروختند». ابن‌کثیر این قول را که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند، ترجیح می‌دهد

و دلیل او این عبارت است: «و در باب یوسف از بی‌رغبتان بودند» که علاقه‌ای به وی نداشته و اهمیتی به وی نمی‌دادند. ابن‌کثیر می‌گوید: «کاروانیان از یافتن یوسف علیه السلام بسیار شادمان شده و به او به خاطر آن علاقه‌مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشد. پس این بی‌رغبتان همان برادر یوسف علیه السلام بودند».

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ عَلِيمٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [یوسف: ۲۱].

«و آن‌کس از اهل مصر که یوسف را خریده بود» او عزیز مصر بود که عهده‌دار امر انبارها و گنجینه‌های آن بود «به همسرش گفت: او را گرامی دار» ای همسرم و به او به خوبی رسیدگی کن، با دادن غذایی پاکیزه و پوشاندن لباسی نیکو به وی «شاید به حال ما سود بخشد» یعنی: شاید او برخی از کارها و نیازهای ما را که از همچو او بی ساخته است، بر آورده کند «یا او را به فرزندی اختیار کنیم» یعنی: او را به فرزندی برگزیده و فرزند خویش گردانیم.

راویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «ملک». ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «نام وی «قطفیر» و نام همسرش «زلیخا» یا «راعیل» بود و شاه مصر در آن وقت شخصی بود به نام «ریان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوت یوسف علیه السلام ایمان آورد و در حیات یوسف علیه السلام درگذشت». روایت شده است که عزیز مصر یوسف علیه السلام را در هفده سالگی اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریان پادشاه مصر در سی سالگی اش او را به وزارت برگزید و آن پیامبر جلیل‌القدر در صدویست سالگی وفات یافت.

«و بدین‌گونه» اشاره است به آنچه گذشت؛ از نجات دادن یوسف علیه السلام از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به جاه و مکتب رسید چنان‌که می‌فرماید: «ما یوسف را در آن سرزمین مکتب بخشیدیم» و او را بر امر و نهی فرمان دادیم «و تا پیام‌آموزیم به او تأویل احادیث را» یعنی: تعبیر خواب‌ها را «و خدا بر کار خویش تواناست» یعنی: کارها همان‌گونه روی می‌دهد که خدای سبحان بخواهد، هر چند مردم در جهت خلاف آن، تدبیرها به‌کار

بندند «ولی اکثر مردم نمی‌دانند» که خداوند ﷻ بر کار خویش تواناست و نمی‌دانند حکمت وی را در خلقش که این اکثریت، مشرکان و منکرانند.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف: ۲۲].

«و چون یوسف به عنفوان جوانی رسید» اشد: وقت رسیدن به کمال قوت و اوج رشد است که بعد از آن روند کاستی و فرسودگی بدن شروع می‌شود. به قولی: یوسف علیه السلام در این وقت سی و سه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او در این وقت به حد بلوغ رسیده بود. آری! در این وقت «به او حکمت و علم عطا کردیم» به قولی: حکمت عبارت بود از نبوت و علم عبارت بود از دانش در دین و دانستن تعبیر خواب. «و نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم» پس هرکس که عملش را نیکو ساخت، خدای عز و جل هم پاداشش را نیکو می‌گرداند.

﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ [یوسف: ۲۳].

«و آن زنی که یوسف در خانه‌اش بود، با یوسف گفت و شنود کرد تا از او کام گیرد» او زن عزیز مصر بود که نامش - بنا بر آنچه نقل کرده‌اند - زلیخا بود. راودته: از مرادوده؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است «و درها را بست» به قولی: در آنجا هفت در بود که زلیخا یکی را پس از دیگری بست «و گفت: پیش آی» یعنی: ای یوسف! بشتاب و پیش من بیا که از آن توام! بدین گونه او را به کامجویی خویش فراخواند «گفت» یوسف علیه السلام «معاذ الله» یعنی: پناه می‌برم به خدا ﷻ به پناه بردنی استوار، از آنچه که تو مرا به سوی آن فرامی‌خوانی «او آقای من است، جای مرا نیکو ساخت» یعنی: چگونه با تو چنین کاری بکنم در حالی که شوهرت عزیز آقا و سرور و مولای من است که مرا پرورش داده، جایم را نیکو ساخته و به من منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به تو گفت: جایگاه او را گرامی دار! پس چگونه او را در حریم همسرش خیانت کرده و تو را در این خواسته‌ات اجابت گویم؟ «قطعاً ستمکاران» یعنی: کسانی که نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند «رستگار نمی‌شوند».

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ

وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴].



«و در حقیقت آن زن آهنگ وی کرد و یوسف نیز آهنگ او کرد - اگر برهان پروردگارش را ندیده بود» پس هر یک آنها به مقتضای طبیعت بشری و سرشت آفرینش، به دیگری میل و رغبت کردند. ثعلب می‌گوید: «زلیخا آهنگ معصیت کرد و بر ارتکاب معصیت مصر بود و یوسف علیه السلام نیز قصد کرد ولی قصدش را عملی نساخت. پس تفاوت میان دو قصد بسیار است». به قولی: یوسف علیه السلام آهنگ زدن زلیخا را کرد. برهان پروردگار: به یادآوردن عهد و پیمان خدا جل جلاله از سوی یوسف علیه السلام در این مورد بود که او از بندگانش عهد گرفته که او را معصیت نکنند. به قولی دیگر: یوسف علیه السلام چهره یعقوب علیه السلام را در برابر خود در هیأتی دید که سرانگشتش را به دندان گزیده و او را از ارتکاب فحشا هشدار می‌داد. «چنین کردیم» یعنی: از جانب خود به یوسف علیه السلام برهانی را نشان دادیم تا به خود آید و عهد و پیمان را به یاد آورد «تا از وی بدی» یعنی: خیانت به عزیز در مورد همسرش «و فحشا» یعنی: زنا «را باز گردانیم چرا که او از بندگان مخلص ماست» یعنی: یوسف علیه السلام از کسانی است که خدای عز و جل او را برای رسالت خویش خالص گردانیده و او را از افتادن در چاه معصیت معصوم نگه داشته است.

﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾﴾ [یوسف: ۲۵].

«و آن دو به‌سوی در بر یک دیگر سبقت کردند» یعنی: یوسف علیه السلام و زلیخا هر دو به‌سوی در شتافتند، یوسف علیه السلام قصد فرار و بیرون رفتن از در را داشت و زلیخا قصد آن را داشت تا بر وی سبقت گرفته و از بیرون رفتن بازش دارد «و آن زن پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد» زلیخا می‌خواست تا با کشیدن پیراهن یوسف علیه السلام، او را از بیرون رفتن باز دارد که در این اثنا پیراهن یوسف علیه السلام از پشت سر پاره شد «و شوهر زن را نزدیک دروازه یافتند» یعنی: در این هنگام عزیز شوهر زلیخا را در آنجا یافتند. مراد از «سید: آقا» در اینجا شوهر است «گفت» زن عزیز «جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده چیست؟» زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند. بدین‌سان بود که این قصد بد را به یوسف علیه السلام نسبت داد و اضافه کرد: جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده «جز این» نیست «که زندانی یا دچار عذابی دردناک شود» به این ترتیب زلیخا خواست تا به انتقام این‌که یوسف علیه السلام از خواسته‌اش نافرمانی کرده، او را به زندان افکند یا به زیر تازیانه اندازد ولی در ظاهر امر

به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسف علیه السلام سزاوار این کیفر است چرا که او بوده که به وی تجاوز کرده است.

﴿قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾﴾ [یوسف: ۲۶].

«یوسف گفت: این او بود که با من گفت و شنود کرد تا مرا از محافظت نفس من غافل کند» یعنی: این زن تو بود که از من با نرمی و مهر و نیرنگ، کام خواست و من هرگز به وی قصد بدی نکرده‌ام «و شاهدهی از خانواده آن زن شهادت داد» صحیح این است که آن گواه، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به دلیل حدیثی که در این باب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان از جمله چهار طفلی که در گهواره سخن گفته‌اند، یکی هم شاهد یوسف علیه السلام را ذکر کرده‌اند. و شهادت وی این بود که گفت: «اگر پیراهن او» یعنی: یوسف علیه السلام «از جلو» یعنی: از پیش رو «چاک خورده پس این زن راست گفته است» که یوسف علیه السلام در حق وی قصد بدی داشته است «و» در این صورت «یوسف از دروغگویان است» در این سخنش که زلیخا از وی کام خواسته است.

﴿وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [یوسف: ۲۷].  
«و اگر پیراهنش از پشت» سرش «چاک خورده پس این زن دروغ گفته است» در ادعای خود علیه یوسف علیه السلام «و یوسف از راست گویان است» در ادعایش علیه آن زن.

﴿فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾﴾ [یوسف: ۲۸].

«پس چون دید» عزیز «که پیراهنش» یعنی: پیراهن یوسف علیه السلام «از پشت پاره شده» در این هنگام حقیقت را دریافت و «گفت: این» یعنی: این ماجرا «از کید شماست» ای گروه زنان «که همانا نیرنگ شما زنان، بزرگ است» کید: مکر و نیرنگ است.

﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [یوسف: ۲۹].  
آن‌گاه شوهرش برای آن‌که این خبر میان مردم شایع نشود، به یوسف علیه السلام گفت: «ای یوسف! درگذر از این» ماجرا و آن را پوشیده دار و از آن سخن نگو تا خبر میان مردم شایع نشود «و تو ای زن، برای گناه خود» که از تو روی داده است «آمرزش بخواه، بی‌گمان تو» به سبب این کار «از خطاکاران بوده‌ای» به قصد و عمد. بدین‌گونه بود که

عزیز با همسرش به نرمی برخورد کرد، یا به دلیل این که غیرت دینی نداشت، یا او را در امری که نمی توانست بر آن شکیبایی کند، معذور شمرد.

﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [یوسف: ۳۰].

«و زنانی چند در شهر» مصر «گفتند» یعنی: برخلاف خواسته عزیز، خبر بر سر زبانها افتاد و زنانی چند که به قولی: زن حاجب، زن ساقی، زن نانوا، زن زندانبان و زن متولی چهارپایان شاه بودند، گفتند: «زن عزیز از غلام خود کام می خواهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند، همانا محبت او در دلش جای گرفته است» یعنی: محبت یوسف علیه السلام در دلش جا خوش کرده و او را بیمار ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است «به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم» چرا که با این کار از راه رشد و اقتضای عقل و خرد منحرف شده است.

﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ [یوسف: ۳۱].

«پس چون» زن عزیز «مکر آنان را» یعنی: غیبت آنان را در مورد خود «شنید» به قولی: آنان خواستند تا از این طریق به دیدار یوسف علیه السلام نایل گردند، بدین گونه که زلیخا را بر سر خشم آورند تا یوسف علیه السلام را به آنان نشان دهد، از این رو سخن آنان را «مکر» نامید، البته آنها در این مکر به مراد خود نیز دست یافتند زیرا همسر عزیز: «نزد آنان فرستاد» تا ایشان را فراخواند که به جمال یوسف علیه السلام بنگرند و در همان دامی بیفتند که او در آن افتاده است «و برای آنان متکایی آماده ساخت» یعنی: برای آنان مجلسی آراست و جایگاههایی آماده کرد که بر آن تکیه زنند «و به هر یک از آنان کاردی داد» تا میوههایی را که برای شان آورده بود، پوست بکنند و قطعه قطعه کنند؛ مانند سیب و غیره «و گفت» به یوسف علیه السلام «بر آنان درآی». این برنامه ریزی زلیخا نیز از کوتاهی شوهرش بود زیرا با وصف آنچه که از زلیخا در حق یوسف علیه السلام روی داد، باز هم شوهرش (عزیز) آن دو را در منزل یکجا باقی گذاشته بود «پس چون زنان او را دیدند بزرگ یافتندش» آنان از حسن و جمال بی مانند یوسف علیه السلام مدهوش و بی خود

شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانجا که اندامهایشان به لرزه در آمد «و دستانشان را بردند» چون حسن دلربای یوسف علیه السلام را دیدند، چنان هوش و حواس خود را از دست داده و هیجان زده شدند که به جای میوه، دستانشان را بردند و احساس درد هم نکردند، از بس که دل‌هایشان به یوسف علیه السلام مشغول بود «وگفتند: پاک است خدا، این آدمی زاد نیست» زیرا چنان زیبایی حیرت انگیز و جمال شگرفی دارد که در هیچ بشری دیده نشده است «این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست» که در سرشت و طبیعت ایشان، زیبایی‌هایی برتر و فوق‌العاده‌ای نهاده شده است.

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرْتُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ [یوسف: ۳۲].

«زن عزیز گفت: این همان» نوجوانی «است که درباره او سرزنش کرده بودید» و مرا در عشق و دلباختگی به‌وی ملامت کرده‌اید. این سخن را هنگامی به آنان گفت که شگفتی و دلربایی یوسف علیه السلام را در چشم و دلشان حاکم دید و آنان را جملگی مفتون و شیدا و عاشق وی یافت تا عذر خود را برای آنها آشکار ساخته باشد و افزود: «آری! من از او کام خواستم ولی او خود را نگاه داشت» یعنی: از من نافرمانی کرد و راه عفت و پاکدامنی را برگزیده از برآوردن خواسته‌ام امتناع کرد تا خود را از این کار در پناه نگاه دارد. بدین‌گونه بود که زلیخا به کامخواهی از یوسف علیه السلام صریحا اعتراف کرد و ادامه داد: «و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم نکند، قطعاً زندانی خواهد شد» یعنی: در حق او نیرنگی خواهم تنید که سرانجام به زندانش در افگند «و حتماً از خوارشدگان خواهد شد» به سبب آن که نعمت از وی سلب می‌شود و گرفتار رنج و زحمت می‌شود.

﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [یوسف: ۳۳].

«یوسف گفت» مناجات‌کنان با پروردگار سبحان «پروردگارا! زندان» که این زن مرا از آن بیم می‌دهد «برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به‌سوی آن می‌خوانند» تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می‌برد، درافتم. از این تعبیر و هم از این سخن پادشاه به زنان که در آیات بعدی می‌آید: «وقتی از یوسف علیه السلام کام می‌خواستید، چه منظوری داشتید؟» چنین برمی‌آید که زنان دیگر نیز که در محفل زلیخا گرد هم آمده بودند، یوسف علیه السلام را به‌سوی خود خوانده بودند «و

اگر نیرنگ آنان را» در بر انگیختنم به تسلیم «از من بازنداری» و مرا به مخالفت و سرپیچی از اجابت خواسته آنان مصمم نگردانی «البته به سوی آنان خواهم گروید» و مشتاق و دلباخته آنان خواهم گشت «و از جمله نادانان خواهم شد» یعنی: از کسانی خواهم شد که کار جهال و نادانان را مرتکب می‌شوند. بدین‌گونه بود که یوسف علیه السلام به سوی خدای عز و جل التجا کرد، آن‌گاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه بزرگ ترسید. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «هفت کس اند که خدای عز و جل ایشان را در سایه خویش جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست...» و از این هفت کس مردی را نام بردند که او را زنی صاحب جاه و جمال به سوی خود فرامی‌خواند، اما او می‌گوید: من از خدای عز و جل می‌ترسم.

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [یوسف: ۳۴].

«پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید» یعنی: پروردگار یوسف علیه السلام به او لطف کرد و او را از افتادن در معصیت در پناه عصمت خویش قرار داد زیرا آن‌گاه که خدای عز و جل نیرنگ‌شان را از او بازداشت، چیزی از خواسته‌ها و هواهایشان در او کارگر نیفتاد «همانا او شنواست» دعای دعاکنندگان را «داناست» به احوال التجا کنندگان به سوی خویش.

﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ﴾ [یوسف: ۳۵].

«سپس به نظرشان آمد» رأی و اندیشه‌ای درکار یوسف علیه السلام «بعد از آن که نشانه‌ها را دیدند» یعنی: نشانه‌هایی را که دال بر براءت و پاکدامنی وی بود «که البته او را تا مدتی» نامعلوم «به زندان افکنند» آری! رأی عزیز و دیگران در به زندان افگندن یوسف علیه السلام بدین خاطر بود تا بساط این رسوایی خود را جمع کرده و به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم افتاده بود، پایان دهند و در قضاوت مردم، براءت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف علیه السلام، میان وی و زنش مانع ایجاد کند.

نشانه‌های دال بر براءت یوسف علیه السلام که در این آیه بدانها اشاره شده، به قولی عبارت بود از: پیراهن چاک شده، گواهی آن طفل و بریدن زنان دستان خود را. ولی مشاهده آن نشانه‌ها هیچ تأثیری در آنان نکرد بلکه زلیخا زن عزیز همچنان بر عشق خویش پایدار و بر رأی خویش استوار بود و هر چه را که از نظر وی به امر دستیابی به یوسف علیه السلام

کمک می‌کرد، انجام می‌داد و یکی از اقدامات وی در این راستا، به اجرا گذاشتن تهدید قبلی فرستادن یوسف علیه السلام به زندان بود.

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف: ۳۶].

«و دو جوان همراه یوسف به زندان درآمدند» یعنی: سرانجام آنها یوسف علیه السلام را به زندان انداختند و با او دو جوان (یعنی دو برده) به زندان افکنده شدند که به روایتی یکی از آنها نانوا ملک و دیگری ساقی وی بود، آن دو غلام چون یوسف علیه السلام را دیدند به او انس و الفت یافتند. به قولی: آن دو با همدستی یک‌دیگر در غذای ملک سمی ریختند، سپس ساقی از این کار پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم است. ابن جریر طبری می‌گوید: آن دو از یوسف علیه السلام راجع به علم و دانشش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را می‌دانم. آن‌گاه از وی درباره خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنان‌که خداوند متعال حکایت می‌کند: «یکی از آن دو گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که انگور می‌فشارم» یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور می‌فشارم «و دیگری» یعنی: آن غلام نانوا «گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که روی سرم نانی را برداشته‌ام که پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن» یعنی: از تعبیر خوابهایی که بر تو حکایت کردیم «همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» یعنی: تو را از کسانی می‌یابیم که خواب را به نیکویی تعبیر می‌کنند، یا تو را از نیکوکاران با زندانیان می‌یابیم.

﴿قَالَ لَا يَا تَيْكُمَا طَعَامٌ ثُرَزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ [یوسف: ۳۷].

«گفت: غذایی را که روزی داده می‌شوید برای شما نمی‌آورند» در همین روز و روزهای دیگر «مگر آن‌که من از تعبیر آن» یعنی: بیان ماهیت و کیفیت آن «به شما خبر می‌دهم، پیش از آن‌که به شما برسد» یعنی: پیش از آن‌که آن غذا یا چگونگی آن به شما برسد. این سخن یوسف علیه السلام نظیر این سخن عیسی علیه السلام است: (و به شما از آنچه می‌خورید، خبر می‌دهم) «آل عمران/۴۹». یوسف علیه السلام این سخن را به آن دو جوان به این خاطر گفت تا آنان به دعوتی که بعداً در مورد ایمان به خداوند جل جلاله و ترک کفر از

آنان می‌کند، منقاد گردند و این خود، زمینه‌ای برای نفوذ دعوت وی در آنان گردد لذا بدانند که او از اهل بیت نبوت است و به اذن خداوند ﷺ از غیب خبر می‌دهد. مراد از: «ترزقانه: غذایی که روزی داده می‌شود»؛ عبارت از غذایی بود که از سوی پادشاه یا دیگران به آنها می‌رسید «این» تعبیر خواب «از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است» از راه وحی و الهام. پس این نه از باب فال بینی و کاهنی و نه از باب ستاره‌شناسی و غیب‌گویی است «همانا من آیین قومی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت هستند» یعنی: کیش و آیین فرمانروای مصر و غیر او را «رها کرده‌ام».

این بیان یوسف علیه السلام دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای این که شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ [یوسف: ۳۸].

آن گاه یوسف علیه السلام به منظور ترغیب دو رفیق زندانش بر ایمان آوردن به خدای تعالی افزود: «و آیین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب را پیروی کرده‌ام» هر سه آنها را پدر نامید زیرا پدر بزرگ نیز پدر انسان است چنان که ابن عباس رضی الله عنه با استدلال به همین آیه، برای «جد: پدر بزرگ» سهمی همچون پدر در ارث قایل بود «برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا گردانیم» یعنی: برای ما گروه انبیا علیهم السلام که من و پدرانم از آنان هستیم، شرک آوردن درست نیست «این» ایمان و توحید «از فضل خدا» و از لطف وی «بر ماست» به سبب نبوتی که در ما قرار داده است، نبوتی که متضمن عصمت از معاصی است «و» همچنان این ایمان و توحید، از فضل خداست «بر مردم» عموماً، به همین خاطر پیامبران علیهم السلام را به سویشان برانگیخته تا آنان را به سوی پروردگارشان راهنمایی کنند و راه و روش حق را برای‌شان بیان نمایند «ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند» خدای سبحان را در برابر نعمتهایش لذا به او شرک می‌ورزند.

﴿يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۳۹-۴۰].

و بعد از مقدمه فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسف علیه السلام آن دو جوان را به سوی دین حق دعوت نماید: «ای دو رفیق زندانیم، آیا معبودان پراکنده بهترند یا خداوند یگانه قهار؟» یعنی: آیاخدایان پراکنده در ذات، مختلف در صفات و جداگانه در تعداد، برای شما بهترند، یا خدای معبود بر حقی که در ذات و صفات خویش متفرد و یگانه است و برایش هیچ همتا و شریکی نیست، خدای قهار مقتدری که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر وی غالب نمی‌شود و هیچ معاندی نمی‌تواند با وی عناد ورزد؟ به قولی: هنگامی که یوسف علیه السلام این دعوت الهی را به آن دو هم‌بند خویش عرضه می‌کرد، در برابر آن دو، بتانی قرار داشت که آنها رامی‌پرستیدند، از این‌رو افزود: «شما به جای باری‌تعالی جز نامهای بی‌مسمای «چند را نمی‌پرستید که شما و پدران‌تان آنها را نامگذاری کرده‌اید» از نزد خود، درحالی که برای آنها بجز همین نامهای خشک و خالی دروغین، چیز دیگری از الوهیت نیست زیرا این خدایان اسمی، جماداتی هستند که نه می‌شنوند و نه می‌بینند، نه سودی می‌رسانند و نه زبانی «خدا بر آنها» یعنی: بر حقانیت این نامگذاری‌ها «هیچ‌گونه برهانی» یعنی: حجت و دلیلی که بر صحت آنها دلالت کند «نازل نکرده است، فرمانروایی جز برای خدا نیست» یعنی: جز خدا جل جلاله کس دیگری فرمانروا و حاکم نیست «دستور داده که جز او را نپرستید» و فقط خود او مستحق پرستش است نه غیر وی «این» مخصوص ساختن وی به پرستش «دین قیم است» یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.

چنین بود که یوسف علیه السلام از فرصتی که برایش در زندان پیش آمد، با حکیمان‌ترین شیوه برای عرضه کردن دعوتش استفاده کرد، بدین‌سان که در برابر آنان روش تدرج در دعوت و الزام حجت را به‌کار گرفت، یعنی: اولاً برتری توحید و یکتاپرستی را بر تعدد خدایان برای‌شان بیان کرد، ثانیاً: بر عدم شایستگی خدایان اسمی‌شان برای الوهیت، برهان اقامه نمود و ثالثاً: متن و خلاصه حق و حقیقت راستین را در کمال رسایی و ایجاز به آنان عرضه کرد.

آن‌گاه به تعبیر خواب آن دو پرداخته فرمود:

﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُضَلَبُ فَتَأْكُلُ  
الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾﴾ [یوسف: ۴۱].



«ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما» که ساقی پادشاه بوده «به مولای خود باده می‌نوشاند» گویی یوسف علیه السلام گفت: اما تو ای ساقی! بار دیگر به همان شغل سقایی خویش برمی‌گرددی و پادشاه تو را مجدداً به دربار خویش فرامی‌خواند و از زندان آزادت می‌کند «و اما آن دیگر» که نانوای پادشاه بود «به دار آویخته می‌شود و پرنندگان از سر او می‌خورند» و این است تعبیر خوابش که بر سرش نان حمل می‌کند و پرنندگان از آن می‌خورند. در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: بعد از آن که یوسف علیه السلام خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابهایی ندیده بودیم بلکه فقط می‌خواستیم مهارتت را در تعبیر خواب بیازماییم. اما یوسف علیه السلام در پاسخشان فرمود: «امری که شما دو تن از من جويا شدید، فیصله شده است» یعنی: تعبیری که من از خوابهای فرضی شما کردم، تحقق خواهد یافت و به واقعیت خواهد پیوست. چنان که در حدیث شریف آمده است: «خواب به پای پرنده‌ای آویخته است تا آن گاه که تعبیر نشود پس چون تعبیر شد، محقق می‌شود».

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ

فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾ [یوسف: ۴۲].

«و یوسف به یکی از آن دو که گمان می‌کرد نجات می‌یابد گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن» یوسف علیه السلام فقط گمان می‌کرد که آن شخص آزاد می‌شود و به این امر یقین نداشت زیرا تعبیرکننده خواب فقط گمان می‌کند و گمان مبنای داوری اوست. آری! یوسف علیه السلام به آن شخص سفارش کرد که او را نزد مولای خویش (پادشاه مصر) به یاد آورد و به آنچه که در او از تعبیر خواب و آگاهی بر اموری از علم غیب مشاهده کرده، توصیفش نماید تا این یادآوری، سبب جلب توجه پادشاه به ستم آشکاری گردد که با به زندان افگندنش بر وی رفته است، بعد از آن که پادشاه نشانه‌هایی را که دال بر براءت وی است، مورد توجه و تأمل قرار دهد «ولی شیطان یادآوری به مولایش را از یاد او برد» آن برده ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدداً به کار ساقی‌گری گمارده شد ولی شیطان سفارش یوسف علیه السلام را از یاد و خاطر وی برد. در روایتی از ابن عباس و مجاهد، ضمیر «ربه» به یوسف علیه السلام برمی‌گردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسف علیه السلام برد و در نتیجه او چند سال در زندان ماند. اما صواب تفسیر اول است «در نتیجه یوسف چند سال در

زندان ماند» بضع سنین: مابین سه تا نه سال. اکثر مفسران بر این نظرند که یوسف علیه السلام هفت سال در زندان ماند.

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ

فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾﴾ [یوسف: ۴۲].

«و پادشاه گفت» پادشاه مصر در این دوران، ریان بن ولید بود که عزیز شوهر زلیخا وزیر وی بود «من دیدم» در خواب «هفت گاو فربه است که» به دنبال آنها «هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند» گاوهای لاغر به گاوهای فربه حمله برده و آنها را می‌خورند «و دیدم هفت خوشه سبز» که دانه‌های آنها شیرازه بسته «و هفت خوشه خشکیده دیگر» که به حد درو رسیده‌اند. یعنی: دیدم که هفت خوشه خشک به هفت خوشه سبز رسیده و بر آنها پیچیده‌اند و بر آنها چیره شده و نابودشان ساخته‌اند «ای سران قوم! درباره خواب من به من نظر دهید» یعنی: مرا از تعبیر این خواب آگاه سازید «اگر تعبیر خواب می‌کنید» این خواب پادشاه مصر به خواست و تقدیر الهی سبب شد تا یوسف علیه السلام به طور آبرومندانه و با عزت و کرامت از زندان آزاد شود.

﴿قَالُوا أَضْعَافٌ أُحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾﴾ [یوسف: ۴۳].

«گفتند» سران و درباریان پادشاه مصر در پاسخ وی «این خوابهایی پریشان است» حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان گونه که بر اثر تشویش‌های درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصورات بی‌اساسی به انسان دست می‌دهد «و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم» و تفسیر خوابهای آشفته و پریشان را نمی‌دانیم. به قولی: قصدشان این بود که تصویر آن خواب را از خاطر پادشاه محو کنند تا ذهن وی بدان مشغول و مشوش نباشد.

﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٤﴾﴾

[یوسف: ۴۴].

«و گفت آن کس از آن دو تن که نجات یافته بود» یعنی: آن جوان ساقی که زندانی بود «و بعد از مدتی به یاد آورد» یعنی: بعد از سالهایی که یوسف علیه السلام در زندان گذرانده بود، یوسف علیه السلام را و آنچه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یاد آورد «من شما را از تعبیر آن آگاه می‌سازم» با سؤال کردن از کسی که در تعبیر خواب دانشی دارد و او کسی جز یوسف علیه السلام نیست «پس مرا بفرستید» پادشاه را با تعظیم مورد

خطاب قرار داد و خواست که او را به زندان نزد یوسف علیه السلام بفرستد تا خواب وی را بر او حکایت کرده و با تعبیر آن نزد وی برگردد.

﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عَجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [یوسف: ۴۶].

پس او را به زندان فرستادند و او نزد یوسف علیه السلام آمد و گفت: «ای یوسف! ای مرد راستگوی! درباره این خواب که هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر، به ما نظر بده» یعنی: این خواب را تعبیر کن «تا به سوی مردم برگردم» یعنی: به سوی پادشاه و کسانی که نزد وی انداز سران و بزرگان برگردم «تا آنان بدانند» تعبیر این خواب را و بدانند فضل و دانش تو را در فن تعبیر خواب.

﴿قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [یوسف: ۴۷-۴۸-۴۹].

یوسف علیه السلام بی آن که آن جوان را از بابت فراموش کاری اش در امر یادآوری حالش به پادشاه سرزنش کند و بی آن که بیرون آوردن خویش از زندان را پیش شرط قرار دهد: «گفت: هفت سال پی درپی بر عادت خود می‌کارید پس آنچه را درویدید، با خوشه‌اش کنار بگذارید» یوسف علیه السلام هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز را به هفت سال فراخ و حاصل خیز، و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی‌محصول تعبیر کرد و گفت: آنچه را در هر سال از این سالهای حاصل خیز و فراخ می‌دروید، همچنان در خوشه‌هایش واگذاشته و گندم را از خوشه آن جدا نکنید تا موریه‌ها و حشرات آن را نخورند «جز اندکی که از آن می‌خورید» برای تغذیه همان سالتان، بقیه را همچنان در خوشه‌ها واگذارید.

«آن‌گاه پس از آن» یعنی: پس از سال‌های فراخی و فراوانی «هفت سال سخت» یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمل آنها بر مردم سخت و دشوار است «می‌آید که آنچه را قبلاً برای آنها ذخیره کرده‌اید» از این دانه‌های وانهاد در خوشه‌ها «می‌خورند، جز اندکی را که ذخیره می‌کنید» از این حبوبات.

«آن‌گاه پس از آن» چهارده سال؛ «سالی می‌آید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می‌گیرند» چه از میوه‌هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می‌یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی خداوند ﷻ بر آنها فرج و گشایش پدید می‌آید و رودخانه نیل پر از آب می‌شود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی‌رسد مگر با سالی فراخ و حاصل خیز.

در اینجا یوسف عَلَيْهِ السَّلَام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی خدای عَلَيْهِ السَّلَام از طریق وحی او را بر آن آگاهانید.

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاَسْأَلْهُ مَا بَالِ النَّسُوءِ

الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿۵۰﴾ [یوسف: ۵۰]

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید» بعد از این که پادشاه با توصیف غلام ساقی و یافتن تعبیر خواب خویش، به فضل و شرف یوسف عَلَيْهِ السَّلَام پی برد، مشتاق دیدار و آشنایی با آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام گردید «پس هنگامی که آن فرستاده نزد یوسف آمد، یوسف» به او «گفت: نزد رب خود» یعنی: مولا و آقای خود «برگرد و از او بپرس که چگونه است حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است» بدین گونه، یوسف عَلَيْهِ السَّلَام از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاه را به طور شتابزده اجابت نگفت تا برائت ساحت وی برای مردم روشن شود. بی‌تردید این حلم و صبر در جایگاه و پایگاهی قرار دارد که عرصه اذهان از تصور آن تنگ است، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اگر من به آن اندازه که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در زندان باقی ماند، باقی مانده بودم، دعوت پادشاه را بی‌درنگ اجابت می‌کردم». البته این حدیث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای بیان رخصت در حق امتشان و از روی مهربانی به این امت است تا کسی از امتشان با تکیه بر سنت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام اثبات برائت ذمه خود را شرط رهایی از هر مشکلی قرار ندهد.

﴿قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ

سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْأَنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ

الصَّادِقِينَ ﴿۵۱﴾ [یوسف: ۵۱].

«گفت» پادشاه خطاب به آن زنان «حال شما چه حالی بود» یعنی: چه منظوری داشتید «وقتی که با یوسف گفت و شنود کردید تا او را از حفظ نفس وی بلغزانید؟» راودتن: مراده عبارت از خواستن با ملایمت و نرمی است و گاهی مخصوصا به معنی کام خواستن است. از جمله کسانی که خطاب پادشاه شامل حالشان شد، یکی هم زلیخا زن عزیز مصر بود «گفتند: حاش لله» یعنی: پناه بر خدا ﷻ «ما هیچ بدی و زشتی ای از او سراغ نداریم» که بتوانیم آن را به او نسبت دهیم. پس ساحت یوسف عليه السلام از هرگونه اتهامی مبرا است «زن عزیز گفت» اقرارکنان بر نفس خود به کامخواهی از یوسف عليه السلام «اکنون حق آشکار شد» یعنی: بعد از آن که حق مدتی در پرده خفا باقی مانده بود، اکنون بسیار روشن و واضح درخشید و اینک من اعتراف می‌کنم که این «من بودم که از او کام خواستم» و از سوی او هیچ‌گونه مراده و کامخواهی ای از من، روی نداده است «و بی‌شک او از راستگویان است» در آنچه که در مورد تبرئه خویش و نسبت دادن مراده و کامخواهی به من، گفته است.

﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾ [یوسف: ۵۲].

«گفت» یوسف عليه السلام «این» درخواست اعاده حیثیت و نفی تهمت «برای آن است تا او» یعنی: عزیز مصر «بداند که من به او در نهان خیانت نکرده‌ام و بداند که خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند» اینی لم أخنه بالغيب: من به عزیز در مورد زنش به طور پنهانی در حالی که او از من غایب است، یا من از دید وی غایبم، خیانت نکرده‌ام.

﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾ [یوسف: ۵۳].

«و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم» به طور مطلق و کلی. این نیز از سخن یوسف عليه السلام است که از باب هضم نفس و عدم تزکیه خود عنوان کرد. اما ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که این و آیه قبل هر دو حکایت از سخن زن عزیز است و اضافه می‌کند که این قول، مشهورتر و به سیاق داستان مناسب‌تر است. پس اگر - چنان که ابن‌کثیر می‌گوید - این از سخنان زن عزیز مصر باشد، معنی چنین است: این سخن را که گفتم برای آن است تا یوسف عليه السلام بداند که من پنهانی در حق وی خیانت نکرده‌ام و آن‌گاه که پادشاه از من سؤال کرد، حقیقت را گفتم ولی با این وجود نفس خود را از خیانت تبرئه نمی‌کنم زیرا وقتی یوسف عليه السلام از نزد من گریخت به او خیانت کردم و او را به زندان

افگندم «چرا که نفس قطعاً بسیار به بدی امر می‌کند» یعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب این‌که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است «مگر کسی را که پروردگار من رحم کند» بر او و او را از افتادن در معصیت نگاه دارد. یا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در این ورطه نگاه دارد «همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چه می‌گویید درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرمی داشته و اطاعتش کنید و او را ببوشانید، شما را به بدترین فرجام می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهایتان است».

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ﴾ [یوسف: ۵۴].

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود کنم» زیرا عادت شاهان بر آن است که چیزهای نفیس را مخصوص خود می‌گردانند، به طوری که دیگران در آن هیچ سهمی نداشته باشند «پس چون با او سخن گفت» یعنی: چون پادشاه با یوسف علیه السلام سخن گفت و به شایستگی‌هایش بهتر آشنا شد «گفت: ای یوسف، بی‌گمان تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی» آری! ارمغان یوسف علیه السلام چنان بزرگ و ارزشمند بود که مهر و محبت او را بر دل پادشاه نشاند و جایگاه او را در اندرون جان وی راسخ کرد که این سخن پادشاه خود مظهر چنین محبتی است. مکین: صاحب جاه و جایگاه و امانت، به نحوی که هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست یابد، و امین: امانت‌داری که پادشاه او را بر راز کار خود، یا بر آنچه که به وی از وظایف و مناصب می‌سپرد، امین بشمارد.

﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۵۵].

«یوسف گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار» یعنی: مرا متولی امر نگهداری خزانه‌های سرزمین مصر و ذخایر خواروبار آن بگردان. یوسف علیه السلام این منصب را از پادشاه مطالبه کرد تا از این جایگاه به نشر عدالت و محو ستم توفیق یافته و از این مقام

به عنوان وسیله‌ای در جهت دعوت اهالی مصر به سوی ایمان به خداوند عَلَّامٌ و ترک پرستش بتان استفاده کند زیرا به عهده گرفتن این مقام، یوسف عَلَّامٌ را در موقعیت مطلوبی برای تحقق این اهدافش قرار می‌داد «همانا من نگهبانی دانا هستم» یعنی: من با داشتن سواد نوشتن و حساب‌دانی و مانند آن از راه کارهای حفظ و نگهبانی، نگهبان این خزانه‌ها و ذخایر هستم و آن را در غیر مصارف آن صرف نمی‌کنم و به وجوه جمع و تفریق و درآمد و بر آمد آنها به‌خوبی دانایم.

﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾﴾ [یوسف: ۵۶].

«و بدین‌گونه یوسف را در آن سرزمین تمکن بخشیدیم» یعنی: به او جایگاه و مقامی نیکو و قدرت و نفوذی مهم در سرزمین مصر عطا کردیم تا بدانجا که فرمانروایی مصر از پایگاه رأی و امر او رهبری می‌شد «که در آن هر جا که بخواهد قرار گیرد» یعنی: تا در هر جا از سرزمین مصر که بخواهد، فرود آید و سکنی گزیند و در آن چنان تصرف کند که شخص در منزل خویش تصرف می‌کند «به هر که خواهیم» از بندگان خویش «رحمت خود را می‌رسانیم» پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم می‌کنیم «و مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم» همان گونه که مزد یوسف عَلَّامٌ را ضایع نکردیم؛ آن‌گاه که بر بلای ما صبر کرد و به جهت رضای ما و حاضر و ناظر دانستن ما، خود را در هنگام فتنه، نگاه داشت و عفت و پاکدامنی اختیار کرد.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این‌که به عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر و حتی کافر جایز است، اما برای کسی که در برپاداشتن حق و عدل از ناحیه خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد به نفسی برخوردار باشد و به شرط این‌که کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد. چنان‌که آیه کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهده‌دار شدن مقام و مسئولیت، برای کسی که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و این شایستگی را نیز دارد، جایز است. اما نهی وارده از طلب امارت در حدیث شریف ذیل که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرمودند: «لا تسأل الإمارة: درخواست امارت نکن...»؛ ناظر بر کسانی است که در برپا داشتن حق ولایت عامه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند. نهی از خودستایی و تزکیه نفس در این آیه

کریمه: ﴿فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ﴾. «خود را تزکیه نکنید» «نجم/۳۲» نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته ولی با وجود آن به تزکیه خویش می‌پردازد و از خود ستایش می‌کند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبر علیه السلام انطباق نداشت.

﴿وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [یوسف: ۵۷].

«و البته اجر آخرت برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند، بهتر است» بدین‌سان خداوند متعال خبر می‌دهد که آنچه برای پیامبرش یوسف علیه السلام و دیگر مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگ‌تر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمت‌های دنیاست.

﴿وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ [یوسف: ۵۸].

«و برادران یوسف آمدند» به مصر از سرزمین کنعان. سبب آمدنشان به سرزمین مصر این بود که چون یوسف علیه السلام عهده‌دار وزارت گردید و سالهای فراخ و حاصلخیزی سپری شد و در پی آن سال‌های سختی در رسید، قحطی سرزمین مصر را فراگرفت و به سرزمین کنعان رسید، در این مرحله بود که یوسف علیه السلام با احتیاط تمام به توزیع عادلانه غله می‌پرداخت و خود و پادشاه و لشکریانش فقط یک وعده غذا در میانه روز می‌خوردند و صرفه‌جویی را به کمال و تمام رعایت می‌کردند. پس آوازه عدل و داد یوسف مصر به اکناف و اقطار پیچید و مردم از دور دست‌ها برای دریافت آذوقه به مصر می‌آمدند. گفتنی است؛ روش یوسف علیه السلام در کار توزیع غله چنین بود که در طول یک سال به یک نفر بیشتر از بار یک شتر نمی‌داد. در این برهه بود که برادران یوسف علیه السلام نیز جزء کسانی بودند که از کنعان برای دریافت آذوقه به مصر آمدند «پس» برادران یوسف علیه السلام «بر او وارد شدند و او آنان را شناخت» زیرا او هنگامی از آنان جدا شده بود که آنان مردانی تمام سال بودند «ولی آنان او را نشناختند» زیرا در هنگام کودکی‌اش از او جدا شده بودند و حالا که بر وی وارد می‌شدند، او مردی شده بود تمام عیار و با شوکت و ابهت یک پادشاه.

﴿وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ

وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾ [یوسف: ۵۹].



«و چون آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد» و آنچه از آذوقه که خواسته بودند به آنان داد، با آنان وارد گفت‌وگو شد و کم‌کم آنان را به حرف آورد تا داستان خویش را به وی روایت کردند و گفتند: ما دوازده برادر بودیم که یکی از آنان در بیابان سربه‌نیست شد!! و او دوست داشته‌ترین ما نزد پدر بود و از وی برادر اعیانی دیگری نزد پدر باقی مانده که پدر او را به سبب آرامش دل خویش نزد خود نگه داشته است. در این هنگام بود که یوسف علیه السلام موقعیت را مناسب دیده و «گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید» یعنی: این بار که برای تهیه آذوقه می‌آمدید، برادر پدری خود را نیز نزد من آورید. منظور وی «بنیامین» برادر پدرومادری (اعیانی) خود وی بود. و افزود: «مگر نمی‌بینید که من پیمانانه را تمام می‌دهم» و این شیوه همیشگی و پیوسته من است «و من بهترین میزبانان هستم» برای کسی که نزد من آید چنان که شما را به نیکویی میهمانداری کردم؟ آری! یوسف علیه السلام از آنان به بهترین وجه پذیرایی کرد تا آنان را به آمدن مجدد برانگیزد و تشویق کند.

﴿فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ﴾ [یوسف: ۶۰].

سپس در صورت نیامدن برادر، آنان را تهدید کرد و گفت: «پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما هرگز نزد من پیمانانه‌ای نیست» یعنی: در آن صورت هرگز در آینده چیزی را به شما نمی‌فروشم «و هرگز به من نزدیک نشوید» که در آن صورت از شما پذیرایی نمی‌کنم چنان که این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانانه را به شما تمام دادم.

﴿قَالُوا سُرَّادُ عَنَّا أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ﴾ [یوسف: ۶۱].

«گفتند: گفت‌وگو می‌کنیم با پدرش تا از او دست باز دارد» یعنی: او را از پدر خواهیم خواست و به جدیت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به دست آورده او را به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم. به قولی: مرادشان این بود که او را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و ترفندی که شده او را نزد تو خواهیم آورد «و ما البته این کار را خواهیم کرد» و در آن هیچ کوتاهی نخواهیم ورزید.

﴿وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [یوسف: ۶۲].

«و یوسف به غلامان خود گفت: بضاعتشان را در بارهایشان بگذارید» یعنی: سرمایه‌شان را نیز پنهانی در همان ظرفهایی بگذارید که خواروبارشان را نهاده‌اید، به

گونه‌ای که خود بدان پی نبرند. بضاعه: سرمایه آنان؛ عبارت از درهمهای نقره‌ای بود که با خود از دیار خویش آورده بودند تا با آن آذوقه خریداری کنند «تا وقتی نزد خانواده خود برمی‌گردند، آن را بازیابند، باشد که آنان باز آیند» یعنی: وقتی بدانند که آن خواروبار را بی هیچ بهایی گرفته‌اند، لابد به این ارج و احترام در حق خود پی برده و تشویق می‌شوند تا مجدداً به مصر برگردند و نسبت به این احسانی که در باره آنها شده است، سپاسگزاری کنند. شاید هم حکمت برگرداندن بهای کالا به آنان، نگرانی یوسف علیه السلام از این امر بود که آنها بهایی پیدا نکنند تا مجدداً برای خرید آذوقه به مصر برگردند. یا کرم و بزرگواری یوسف علیه السلام به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد. یا انگیزه او از برگرداندن سرمایه این بود که برادرانش تصور کنند؛ آن پول اشتباها در باروبنه‌شان نهاده شده بنابراین، جهت برگرداندن امانت هم که شده، دوباره برگردند.

﴿فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتُلُ وَآثَانًا لَهُ لِحَافُظُونَ﴾ [یوسف: ۶۳].

«پس چون به‌سوی پدر خویش باز گشتند» همراه با آن آذوقه «گفتند: ای پدر! پیمانانه از ما منع شد» در آینده، سپس سخن یوسف علیه السلام را در مورد آوردن برادر باوی در میان گذاشته و گفتند: «پس با ما برادر ما» بنیامین «را بفرست تا پیمانانه بگیریم» از آذوقه به سبب فرستادن او. یعنی: اگر او را بفرستی، پیمانانه جدید می‌گیریم، در غیر آن از دریافت پیمانانه محروم می‌گردیم «و همانا او را» یعنی: برادرمان بنیامین را «نگهبانیم» از آن که به او آسیب یا ناراحتی‌ای برسد.

﴿قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنُتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۶۴].

«گفت» یعقوب علیه السلام «شما را در حق او امین نمی‌بینم مگر همان‌گونه که پیش از این، شما را بر برادر وی امین گردانیده بودم» یعقوب علیه السلام از آن ترسید که آنان در مورد بنیامین نیز به او خیانت کنند چنان‌که در مورد یوسف علیه السلام خیانت کردند و مگر در حق یوسف علیه السلام هم نگفته بودند که: ﴿وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً﴾ «همانا ما نگهبان او هستیم؟! «پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربان‌ترین مهربانان» یعنی: حق تعالی به‌خاطر پیری و ناتوانی‌ام و اشتیاق فراوانم به دیدار یوسف علیه السلام بر من رحم

خواهد کرد و من امیدوارم که خداوند ﷻ او را به من برگرداند پس بر او توکل کردم و او بهترین مهربانان است.

﴿وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾﴾ [یوسف: ۶۵].

«و هنگامی که بار و بنه خود را باز کردند، سرمایه خود را» که به مصر برده بودند تا با آن آذوقه بخرند «بازگردانده شده به خود یافتند، گفتند: پدرجان! دیگر بیش از این چه می خواهیم» از این پادشاه رعیت پرور نیکو منظر، بعد از آن که با ما چنین احسان بزرگ و شفقت بسیاری کرده؛ چراکه سرمایه مان را برگردانده و ما را در هنگامی که نزد وی بوده ایم سخت گرامی داشته و اکرام کرده است؟ به قولی: ﴿مَا نَبْغِي﴾ به این معنی است: بعد از این دیگر چه بگوییم و چه توصیفی بالاتر از این را بیابیم که برای ما بیفزاییم «این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده» پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوارستایش و قدردانی است لذا ای پدر! به ما اجازه بده که برویم و بنیامین را نیز با خودمان ببریم «و برای خانواده خود آذوقه می آوریم» میره: غله و خوراک است «و برادر خود» بنیامین را «نگهبانی می کنیم» از آنچه که تو بر وی بیم داری «و زیاده می آوریم» به سبب بردن او «پیمانانه یک شتر» یعنی: بار یک شتر دیگر را، افزون بر آنچه که این بار آورده ایم «و این پیمانانه ای ناچیز است» یعنی: افزودن بار یک شتر بر پادشاه، کاری سهل و ساده است و او این بار اضافه را هرگز بسیار نمی شمرد و بر ما در آن مضایقه نمی کند.

﴿قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾﴾ [یوسف: ۶۶].

گفت: هرگز او را با شما نمی فرستم تا آن که عهدهی به نام خدا به من بدهید» یعنی: تا به من چیزی بدهید که بتوانم به آن اعتماد کرده و پشت گرم باشم که آن چیز، فقط سوگند شما به نام خداوند متعال است: «که حتما او را نزد من باز آورید» یعنی: باید به نام خداوند ﷻ سوگند یاد کنید که بنیامین را به من بر می گردانید «مگر آن که گرفتار شوید» یعنی: مگر آن که چاره کار درباره وی از کف اختیار شما برود، یا در پای وی هلاک شوید که اگر چنین شود این نزد من عذری موجه برای شما خواهد بود «پس

چون عهد خود را با او استوار کردند» یعنی: به نام خدا ﷻ نزد وی سوگند خوردند «گفت» یعقوب رضی الله عنه «خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است» یعنی: آگاه و ناظر است زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند. پس او کیفردهنده کسانی است که عهدشکنی کرده و سوگند خود را زیر پا می‌گذارند.

﴿وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَحْكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [یوسف: ۶۷].

«و گفت: ای پسران من! همه از یک دروازه به شهر وارد نشوید» یعقوب رضی الله عنه از رسیدن زیان و آفتی همگانی به آنان ترسید بنابراین، در این اندیشه افتاد که اگر ایشان در هنگام ورود به شهر از هم جدا و پراکنده باشند، مصیبت سبکتر خواهد بود. به قول جمهور مفسران: یعقوب رضی الله عنه از آن ترسید که اگر فرزندان وی یکجا باشند، به ایشان چشم زخمی برسد زیرا ایشان بسیار زیبا و با ابهت و با هیبت بودند و در عین این زیبایی و ابهت و هیبت، همه فرزندان یک مرد بودند که این نیز موجب شگفتی و چشم‌زخم است «بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید» زیرا این روش شایسته‌تر به آن است که سلامت بمانید؛ چنانچه کسی قصد زیان رساندن به شما را داشته باشد «و البته من» با این سفارش «نمی‌توانم چیزی از قضای خدا را از شما دور بدارم» یعنی: من با این تدبیر خویش نمی‌توانم از شما زبانی را دفع کنم یا منفعتی را برای شما جلب نمایم، اگر خدای عز و جل اراده داشته باشد که به وسیله این سفارشم به شما نفعی نرساند «حکم، جز از آن خداوند نیست» یعنی: تصرف در آفرینش از آن اوست و هر چه در کائنات روی می‌دهد به فرمان اوست؛ پس اگر بخواهد تدبیر اندیشه‌وران را تباه می‌گرداند، هرچند که بر مبنای سنن کونی وی کارها به اسبابی سامان می‌یابند که او مسبب‌ها را به وجود آن اسباب موکول و وابسته کرده است «بر او توکل کردم» یعنی: سروته کارم را جملگی به او تفویض نموده و بر او تکیه کردم و رشته کارم را محکم به قبضه مشیت و به نفعات رحمت و عنایت او سپردم «و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند» توکل: سپردن کار به خداوند متعال و تکیه کردن به اوست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه از چشم زخم به خدای عز و جل پناه می‌بردند و می‌گفتند: «أعوذ بكلمات الله التامة من كل شيطان وهامة ومن كل

عین لامة» به کلمات تامه خداوند پناه می‌برم از شر هر شیطانی و از شر هر حشره موذی‌ای و از چشم‌زخم هر چشم بدی». ولی در صورتی که چشم‌زخم زنده در حق کسی که به وی چشم بد می‌زند دعای برکت کند، چشم بد به وی زبانی نمی‌رساند، آن دعا این است: «تبارک الله أحسن الخالقین، اللهم بارك فیه». «بزرگ است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است، بار خدایا! در او برکت بنه».

﴿وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۶۸].

«و چون همان‌گونه که پدرشان به آنان دستور داده بود، وارد شدند» یعنی: از دروازه‌های مختلف وارد شدند، نه از یک دروازه «نمی‌توانست از سر آنان دفع کند» این ورود از دروازه‌های مختلف «در برابر خدا» یعنی: از جانب وی «چیزی را» از چیزهایی که خداوند ﷻ بر آنان مقدر کرده بود، از جمله این که حق تعالی مقدر کرده بود که یوسف علیه السلام، بنیامین را نزد خود نگه دارد «جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد» که آن نیاز، شفقت وی بر فرزندان و علاقه وی به سلامتی آنان بود پس این نیاز خود را با آن سفارش، برآورده کرد. به قولی: درضمیر یعقوب علیه السلام این تشویش و بی‌قراری پدید آمد که وقتی پادشاه مصر آنان را با آن شکل و شمایل و سیمای شجاعت‌مندان‌ای که در وجودشان هویداست یکجا ببیند، به آنان حسد و کینه خواهد ورزید، یا از آنان ترس و بیم در دل خواهد گرفت لذا ممکن است به ایشان گزند برساند «و بی‌گمان او» یعنی: یعقوب علیه السلام «از برکت آنچه بدو آموخته بودیم» از توسل به اسباب و گرفتن احتیاط و در عین وقت توکل وی بر ما «دارای دانشی» فراوان «بود ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» چنان که او می‌دانست، یا نمی‌دانند که انبیای الهی علیهم السلام به این حقایق دانایند.

﴿وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [یوسف: ۶۹].

«و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جای داد» یعنی: یوسف علیه السلام برادر اعیانی خود بنیامین را در کنار خود گرفت. به قولی: یوسف علیه السلام فرمان داد تا هر

دو تن از برادرانش را در یک منزل جای دهند و چون تعداد آنها یازده تن بود، برادرش بنیامین فرد ماند لذا بی آن که برادران دیگر متوجه شوند، او را به خود ملحق ساخت و در کنارش گرفت و به او «گفت: همانا من برادر تو» یوسف علیه السلام «هستم» او این سخن را در خلوت و در خفا به وی گفت و برادران دیگرش را بر آن آگاه نساخت و اضافه کرد: «پس، از آنچه» برادران در گذشته با ما «می کردند، اندوهگین مباش».

از سیاق آیات چنین برمی آید که یوسف علیه السلام بنیامین را به پنهان داشتن این راز از برادرانش دستور داد و با او به توافق رسید که برای نگاه داشتنش در نزد خود، چاره‌ای خواهد اندیشید.

﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾﴾ [یوسف: ۷۰].

«پس هنگامی که آنان را به ساز و برگشان مجهز کرد، جام آبخوری را» که قبلاً پادشاه با آن آب می نوشید، سپس از آن به عنوان پیمانانه استفاده می شد «در بار برادر خود» بنیامین «نهاد» رحل: ظرفی بود که در آن غله خریداری شده از مصر نهاده می شد «سپس» به دستور یوسف علیه السلام «ندا دهنده‌ای بانگ در داد که ای کاروان» یعنی: ای کاروانیان! «قطعا شما دزد هستید» عیر: شتر سواری‌ای است که بار و بانه بر آن نهاده شده است.

﴿قَالُوا وَقَبُلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾﴾ [یوسف: ۷۱-۷۲].

پس چون برادران یوسف علیه السلام این سخن را شنیدند: «گفتند: در حالی که به آنان» یعنی: در حالی که به آن بانگ دردهنده از مأموران «روی کرده بودند: چه گم کرده‌اید؟ گفتند» مأموران یوسف علیه السلام «پیمانانه پادشاه را گم کرده‌ایم» صواع: پیمانانه است «و برای هرکس که آن را بیاورد، یک بار شتر خواهد بود» یعنی: هرکس داوطلبانه - بی آن که از وی بازرسی و تفتیش به عمل آید - آن را بیاورد، یک بارشتر جایزه دارد. بعیر: شتر مذکر است. سپس آن منادی افزود: «و من ضامن این وعده هستم» یعنی: من ضامنم که این بار به او داده شود.

﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾﴾ [یوسف: ۷۳].  
«گفتند: به خدا سوگند شما خوب می دانید که ما نیامده‌ایم تا در زمین فساد کنیم و ما هرگز دزد نبوده‌ایم» یعنی: برادران یوسف علیه السلام سوگند خوران گفتند: قطعا یوسف علیه السلام و

یارانش می‌دانند که ساحت ما از این اتهام مبرا است و دامن ما از پلیدی فسادافروزی در زمین که دزدی از بزرگ‌ترین گونه‌ها و نمونه‌های آن می‌باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی‌مان به مصر خوب دانسته‌اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه‌مان را در بارهایمان نهاده و آن را به ما برگردانید که این خود دلیل نهایت امانتداری ماست.

﴿قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ﴾ [یوسف: ۷۴].

«گفتند» مأموران یوسف علیه السلام، یا آن منادی «پس اگر دروغگو باشید» در آنچه که از برائت‌تان ادعا می‌کنید «کیفر آن چیست؟» یعنی: در آن صورت، نزد شما جزای سرقت پیمانانه چیست؟.

﴿قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ [یوسف: ۷۵].

«گفتند» برادران یوسف علیه السلام «کیفرش همان کسی است که جام در بار او پیدا شود پس کیفرش خود اوست» یعنی: کیفر دزدی پیمانانه، گرفتن همان کسی است که پیمانانه در بار او پیدا شود. آری! جزای دزد در آیین یعقوب علیه السلام این بود که به مدت یکسال برده آن کسی می‌گشت که از وی دزدی کرده بود «ما ستمکاران را» که بر دیگران با ارتکاب سرقت ستم می‌کنند «این‌گونه کیفر می‌دهیم» و یوسف علیه السلام هم دقیقاً در انتظار شنیدن همین سخن بود.

﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۷۶].

«پس شروع کرد» یوسف «به» بازرسی «بارهای آنان» یعنی: بارهای برادران ده‌گانه «پیش از بار برادرش» برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حيله‌ای که اندیشیده بود «آن‌گاه آن را» یعنی: آن جام یا پیمانانه را «از بار برادرش بیرون آورد، این‌گونه به یوسف تدبیر و ترفند آموختیم» یعنی: به او این ترفند را وحی کردیم. کید: حيله‌ای است که فرجام آن افتادن شخص فریب خورده از جایی که احساس نمی‌کند در امر ناخوشایندی است که هیچ راهی برای دفع آن وجود ندارد «چرا که او نمی‌توانست برادرش را طبق رسم و آیین پادشاه بازداشت کند» زیرا در آیین پادشاه کیفر دزد این بود که مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دو برابر مالی را که دزدیده است، غرامت بدهد، نه این که - مانند شریعت یعقوب

ﷺ - به مدت یک سال برده ساخته شود «لیکن او را اسیر گرفت» یوسف ﷺ «به مشیت خداوند» که این راه را بدو نمود «درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم» با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه‌ها و کرامت‌ها به آنان چنان‌که درجه یوسف ﷺ را با این مواهب بلند بردیم «و فوق هر صاحب دانشی» از آنان که خداوند ﷻ ایشان را با علم، رفعت و برتری داده است «دانشوری است» که از نظر مرتبه علمی، از ایشان برتر و بلندمرتبه‌تر است. حسن بصری در تفسیر این جمله می‌گوید: «هیچ دانشمندی نیست مگر این‌که فوق آن دانشمندی است تا این‌که کار به خدای ﷻ منتهی می‌شود و اوست که بر فراز همه دانایان و دانشوران قرار دارد». به قولی دیگر: معنای «فوق کل ذی علم علیم» این است: برتر از همه اهل علم و دانش، دانایی است که خدای سبحان می‌باشد.

﴿قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَّانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾﴾ [یوسف: ۷۷].

«گفتند» برادران یوسف ﷺ «اگر او دزدی کرده» یعنی: اگر این بار بنیامین دزدی کرده، دور از تصور نیست زیرا «پیش از این نیز برادرش دزدی کرده بود» منظور آنها یوسف ﷺ بود. به قولی: یوسف ﷺ به انگیزه مبارزه با منکر، بت‌طلایی‌ای را از جد مادری خویش ربوده و آن را شکست و در راه افگند. به قولی دیگر: برادران یوسف ﷺ هنوز هم در دل بر وی حسد می‌بردند لذا در اینجا به دروغ نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف ﷺ - حتی در مورد آن بت - سابقه نداشت «پس یوسف این سخن را در ضمیر خود پنهان داشت» یعنی: یوسف ﷺ آزار و صدمه روحی‌ای را که این سخن‌شان به وی وارد کرد، فروخورد و اصلاً آن را بروز نداد، لیکن در دل خود «گفت: شما بدترید در منزلت خود» از آن کسی که به او نسبت دزدی دادید و او از این نسبت دروغین کاملاً پاک و مبرا است. یعنی: این شما بودید که کردید آنچه کردید؛ از افگندن من در چاه، دروغ گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دناوت و پستی شماست «و خدا به آنچه وصف می‌کنید» از باطل و ناروا، با نسبت دادن دزدی به من و برادرم بنیامین «داناتر است».

﴿قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾﴾ [یوسف: ۷۸].



و چون به اقتضای اعتراف خود برادران، برده ساختن بنیامین الزامی شد، آن وقت شروع کردند به دلجویی یوسف علیه السلام و برانگیختن عاطفه وی: «گفتند: ای عزیز! همانا او پدری پیر و سالخورده دارد» که نمی‌تواند بر فراق وی شکیبایی کند، از سوئی پدرش به علت ضعف و کهنوت سن قادر نیست که خود نزد پسر آید «پس یکی از ما را به جای وی بگیر» که نزد تو بماند زیرا بنیامین در قلب پدر منزلتی دارد که هیچ یک از ما دارای آن نیستیم بنابراین، او چنان‌که از فراق بنیامین دردمند و نالان می‌شود، از فراق هیچ یک از ما نمی‌شود «همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» بر کافه مردم و مخصوصا بر خود. پس با برآوردن این خواسته، احسان خویش را بر ما به انجام و اتمام رسان.

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ﴾ [۷۹]

[یوسف: ۷۹].

«گفت» یوسف علیه السلام «پناه بر خدا از آن‌که جز کسی را که کالای خود را نزد وی یافته‌ایم، بازداشت کنیم» و او کسی جز بنیامین نیست. پس بنابر فتوای خودتان، برده گرفتن او برای ما رواست نه فرد دیگری بجز وی «زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود» اگر بی‌گناهی را به جایش به بردگی گیریم.

﴿فَلَمَّا اسْتِئْذِنُوا مِنْهُ خَلَصُوا حَيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا قَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [۸۰]

«پس چون از او» یعنی: از یوسف علیه السلام و یاری وی در دادن پاسخ مساعد به این درخواست؛ «نومید شدند، مشورت‌کنان تنها به خلوت رفتند» یعنی: خود را به کناری کشیده با همدیگر نجوا و مشورت کردند «گفت بزرگترشان» در سن که نامش «روبیل» بود. به قولی: مراد بزرگترشان در رأی و خرد است که نامش «شمعون» بود، به دلیل این‌که او رئیس‌شان بود «مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما به نام خدا پیمانی استوار گرفته است» که پسرش را حفظ کنید و او را به وی برگردانید «و پیش از این هم درباره یوسف تقصیر کردید» یعنی: به تقصیر خود در حق یوسف علیه السلام و این‌که عهد پدر را در باره وی نگاه نداشته و رعایت نکردید، نیز دانایید «پس من هرگز از این سرزمین» مصر «قدم بیرون نمی‌گذارم» و پیوسته در آن اقامت می‌گیریم «تا وقتی که پدرم به من اجازه دهد» به ترک مصر و خارج شدن از آن «یا خدا در حق من داوری کند

و او بهترین داوران است» زیرا اوست که به عدالت حکم می‌کند. در معنی جمله (یا خدا در حق من داوری کند) سه وجه آمده است:

- ۱- خداوند ﷻ به پیروزی‌ام بر کسی که برادرم را گرفته است حکم کند لذا با وی بجنگم و برادرم را از وی باز گیرم.
- ۲- خداوند ﷻ به پدرم یعقوب علیه السلام حقیقت ماجرا را وحی کند.
- ۳- در مصر بمیرم.

﴿ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿۸۱﴾﴾ [یوسف: ۸۱].

سپس به برادرانش دستور داد که عذر خویش را به پدر بازگویند و گفت: «ای برادران! پیش پدرتان بازگردید و بگوئید: پدرجان! پسر دزدی کرد» حکمشان به دزدی در حق بنیامین، به سبب آن بود که بیرون کردن پیمانۀ پادشاه را از باردان وی مشاهده کردند «و گواهی ندادیم جز به آنچه می‌دانستیم» از بیرون آوردن پیمانۀ از باردان وی «و ما نگهبان علم غیب نبودیم» تا کنه و باطن ماجرا بر ما روشن شود که آیا واقع امر همان است که ما دانسته‌ایم، یا واقعیت برخلاف آن است؟ شاید هدفشان از این تعبیر: (و ما نگهبان علم غیب نبودیم) القاء این معنی بود که بنیامین در حالی دزدی کرده که ایشان به خواب بوده‌اند، یا در حالی مرتکب دزدی شده است که از چشم‌شان پنهان بوده است بنابراین، حقیقت را فقط خدا ﷻ می‌داند و گواهی‌شان در این مورد بر اساس ظاهر قضیه است. یا مرادشان این بود که: ما به عواقب امور دانا نبوده‌ایم پس وقتی که به تو عهد سپردیم؛ بنیامین را بر می‌گردانیم، چه می‌دانستیم که او دزدی می‌کند؟

﴿وَأَسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۸۲﴾﴾ [یوسف:

[۸۲].

«و» ای برادران! به پدر بگوئید: پدرجان! «از دهی که در آن بوده‌ایم بپرس» یعنی: از مردم ده محل بودو باش ما که از قرای مصر است، بپرس «و از کاروانی که در آن آمده‌ایم» یعنی: همچنان از کاروانیانی که همراه با آنان در یک قافله به دیارمان برگشته‌ایم، بپرس. به قولی: آن کاروانیان، مردمی شناخته شده از همسایگان یعقوب علیه السلام بودند «و ما قطعاً راست گوییم» در آنچه گفتیم.

﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ [یوسف: ۸۳].

«گفت» یعقوب علیه السلام پس از آن که سخنان‌شان را شنید: «بلکه نفس‌های شما امری را برای شما آراسته است» یعقوب علیه السلام آنها را نظر به سابقه‌ای که در کار یوسف علیه السلام داشتند، متهم دانست و گفت: چنین نیست که شما می‌گویید بلکه بار دیگر نفس‌های اماره‌تان شما را به گردابی دیگر افکنده است لذا این سخنتان که (پسرت دزدی کرد)، خود ترفندی دیگر است و در واقع امر او دزدی نکرده است. به قولی: مراد وی از این سخن این بود که شما از بردن بنیامین و جدا کردنش از من هدفی جز منفعت‌طلبی خود نداشته‌اید «پس صبر من، صبری است جمیل» صبر جمیل: صبری است که صاحب آن از خود شکوه و گلایه‌ای بروز نمی‌دهد بلکه استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفته و کار خویش را به خداوند متعال تفویض می‌کند «امید که خداوند همه آنان را» یعنی: یوسف علیه السلام، برادرش بنیامین و فرزند سومم را که در مصر باقی مانده است «به‌سوی من یکجا باز آورد، همانا او دانای با حکمت است» داناست به حال محزون و پریشان من، با حکمت است در کارها و قضا و قدر خویش و از جمله در مبتلا ساختن من به این پریشانی.

﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ [یوسف: ۸۴].

«و» بعد از آن، یعقوب علیه السلام «از آنان روی گردانید» و از سخن گفتن با آنان امتناع کرد «و گفت: ای دروغ بر یوسف!» چرا که این غم جدید، غم کهنه اما همیشه شعله‌ور فراق یوسف علیه السلام را در نهاد وی زنده کرده بود «و چشمانش از اندوه سپید شد» یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و ناینجا گشت «پس او از غم پر شده بود» چرا که اندوه خود را فرومی‌خورد و آن را اظهار نمی‌کرد.

البته اندوه خوردن در سختی‌ها و مصیبت‌ها، امری انسانی است که اگر به شکیبایی و خود نگه‌داری مقرون باشد، شرعا مذموم نیست چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فوت پسرشان ابراهیم گریستند و فرمودند: «در حقیقت چشم می‌گیرد و دل می‌گیرد، اما جز آنچه که پروردگارمان را خشنود سازد نمی‌گوییم و ای ابراهیم! البته ما از فراق تو محزونیم».

﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذُكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾

[یوسف: ۸۵].

«گفتند» فرزندان یعقوب علیه السلام «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی» از روی تأسف و درد و دریغ و اندوه و از شدت احساس فراق و دلتنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری «تا زار و نزار شوی» حرص: تباهی در جسم یا در عقل از اثراندوه، یا پیری یا مانند آن است «یا از هلاک شدگان گردی» و بمیری.

هدف فرزندان یعقوب علیه السلام از این سخن، بازداشتن پدر از گریه و اندوه، به انگیزه شفقت و دلسوزی بر وی بود، هرچند که آنان خود سبب این غمهایش بودند. یعنی: ای پدر! یوسف علیه السلام دیگر از میان رفته است، یا - چنان که ادعا کرده بودند - او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟.

﴿قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۸۶].

«گفت» یعقوب علیه السلام «جز این نیست که من شکایت غم و اندوه سخت خود را پیش خدا می‌برم» بث: آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه‌بار می‌رسد، به‌طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بث» بزرگترین و دشوارترین اندوه است «و از جانب خدا آنچه را که شما نمی‌دانید می‌دانم» از لطف و احسان وی و پاداش دادنش بر مصیبت. به قولی: مراد یعقوب علیه السلام از این سخن، آگاهی‌اش از طریق وحی بر زنده بودن یوسف علیه السلام بود. به قولی دیگر: مراد وی علمش به این حقیقت بود که رؤیای یوسف علیه السلام، رؤیایی راستین بوده است و حتماً تحقق پیدا می‌کند.

﴿يَا بَنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ

مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [یوسف: ۸۷].

«ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش تحسس کنید» تحسس: جست‌وجو در کار خیر است، اما تجسس، جست‌وجو در کار شر «و از روح خدا» یعنی: از گشایش و فرج وی «نومید مباحثید» و هر چه که انسان از آن به جنبش و نشاط درآید و لذت ببرد، «روح» نامیده می‌شود «زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود» زیرا کافران به قدرت خدای سبحان و صنع عظیم و الطاف پنهانی وی، علم ندارند.

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾﴾ [یوسف: ۸۸].

«پس چون» برادران بار سوم «بر او» یعنی بر یوسف علیه السلام «وارد شدند، گفتند: ای عزیز» برخی از مفسران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف علیه السلام، چنین فهمیده‌اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود ولی قول راجح این است که لقب «عزیز» در مصر برای هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به کار می‌رفت. آری! برادران گفتند: ای عزیز «به ما و خانواده ما آسیب رسیده است» یعنی: به ما و خانواده ما از کمی باران، گرسنگی و نیازمندی، رنج و بیماری، ضعف و ناتوانی رسیده است «و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم» سرمایه‌ای که تجار به سبب کمی و بی‌مقداری، آن را نمی‌پذیرند و مسترد می‌کنند «پس به مایمانه‌ای تمام و کمال بده و بر ما تصدق کن» یا به آنچه که افزون بر سرمایه‌مان به ما می‌دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسره‌بودن سرمایه‌ای که با خود آورده‌ایم. یا مرادشان برگرداندن برادر به آنان بود «که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد» در اینجا او را به زبان ایمان مخاطب ساختند.

﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾﴾ [یوسف: ۸۹].

پس چون یوسف علیه السلام حال و روز سختی را که خانواده‌اش در آن قرار داشتند، از زبان برادرانش شنید و پدر و اندوه سخت وی را در از دست دادن دو فرزند محبوبش به یاد آورد، رقت و رأفت و شفقت بر پدر و برادرانش در جان او شوری به پا کرد و بیش از این نتوانست خود را نگاه دارد و «گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» آن گاه که به گناهی که در آن اعمالتان بود، علم نداشتید و پایه معرفتتان از درک فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آنچه با یوسف علیه السلام کردند، همان است که خدای سبحان در این سوره داستان آن را بیان کرده، اما آنچه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف علیه السلام در جان وی افکندند و اهانت‌ها و تحقیرهایی بود که بنیامین از آنان می‌دید. از پدرش - یعقوب علیه السلام - که چه دردها و اندوه‌ها در فراق وی و بنیامین کشیده بود - نام نبرد، به سبب تعظیم پدر و والا شمردن قدر و جایگاه وی.

﴿قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾﴾ [یوسف: ۹۰].

برادران «گفتند: آیا به تحقیق تو خود یوسفی؟» این سؤالشان از روی تعجب و شگفت‌زدگی بود. به قولی: آنان به مجرد این که یوسف علیه السلام گفت: ﴿مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ﴾. «با یوسف و برادرش چه کردید؟»، یوسف علیه السلام را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که جز یوسف علیه السلام کسی دیگر نمی‌تواند در این موقعیت با چنین لحنی در این باره سخن بگوید «گفت: آری، من یوسفم» گویی او گفت: آری! من همان مظلوم غریبی هستم که شما حرام را در حق وی حلال پنداشته و قصد کشتن و سر به‌نیست کردن وی را کردید «و این برادر» مظلوم «من است» که بر وی نیز ستم روا داشته‌اید «به راستی خداوند بر ما منت نهاد» با نجات دادنم از چاه و زندان، بالا بردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت. چنین بود که یوسف علیه السلام قبل از آن که به سرزنش و عتاب آغاز نماید، به یادآوری نعمت شتافت «بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» بدین‌سان بود که یوسف علیه السلام قبل از هر چیز، به بیان فضل عظیم خداوند جل جلاله بر خود و بر برادرش بنیامین پرداخت و بدان اقرار کرد.

﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾ [یوسف: ۹۱].

در اینجا بود که برادران به فضل و برتری یوسف علیه السلام اعتراف کرده و «گفتند: به‌خدا سوگند که واقعا خدا تو را بر ما برتری داده» و به اوصاف کمال تو را بر ما برگزیده است؛ از جمله به حسن صورت، خوبی سیرت، پادشاهی و قدرت، نبوت و غیره «و ما بی‌گمان خطا کار بوده‌ایم» خاطی: کسی است که تعدا از وی اعمال ناشایست سرزند، اما مخطیء: کسی است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود. خطا: گناه است. بدین‌گونه بود که برادران دانستند که از اعتراف به خطاهای گذشته خود؛ از آن جمله افگندن یوسف علیه السلام در چاه و خطاهای جدید خود؛ از آن جمله متهم کردن وی به سرقت، هیچ‌گریز و گزیری ندارند.

﴿قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۹۲].

«یوسف گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست» یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم و نه به شما توبیخ و ملامت روا می‌دارم و مادام که به گناه خود اعتراف کرده‌اید، نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. پس اگر امروز که روز سرزنش

است، بر شما سرزنشی نباشد، بدانید که در آینده نیز نخواهد بود. سپس در حقشان چنین دعا کرد: «خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است» یعنی: وقتی بنده بینوایی مانند من، شما را عفو کند، دیگر از بی‌نیاز آمرزگار، جز عفو و آمرزش چه انتظار دیگری می‌توان داشت؟

﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ﴿۹۳﴾

[یوسف: ۹۳].

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر روی پدرم بیفکنید تا بینا شود» و نور دیده به وی برگردد. آن پیراهن - به قول صحیح‌تر - پیراهن ابراهیم علیه السلام بود که خدای عز و جل در اثنايي که نمرودیان او را در آتش افکندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیم علیه السلام آن را بر تن اسحاق علیه السلام، اسحاق علیه السلام بر تن یعقوب علیه السلام و یعقوب علیه السلام بر تن یوسف علیه السلام پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زخم بیم داشت - چنان‌که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز روایت شده است «و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید» از زنان و کودکان و غیره تا از آثار پادشاهی‌ام متنعم گردند چنان‌که از اخبار هلاکت متالم گشتند.

﴿وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾ ﴿۹۴﴾ [یوسف:

۹۴].

«و چون کاروان رهسپار شد» از مصر به سوی شام و از آبادیهای شهر مصر فاصله گرفت «پدرشان» یعقوب علیه السلام «گفت» به کسانی از خانواده‌اش که در کنعان نزد وی بودند «همانا من بوی یوسف را می‌یابم» زیرا باد صبا به اذن باری تعالی رایحه روح‌نواز یوسف علیه السلام را از آن فاصله دور که به قولی سه شبانه روز راه و به قولی هشت شبانه روز یا بیشتر «هشتاد فرسخ» بود، به مشام جان یعقوب علیه السلام رساند و او را سرمست و خرم و فرحمند گردانید. یعقوب علیه السلام افزود: «اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید» یعنی: من بوی یوسف را می‌یابم اگر مرا به خرفتی متهم نکنید. خرفتی عبارت از: کم‌شدن عقل به خاطر زیادی سن است.

﴿قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴾ ﴿۹۵﴾ [یوسف: ۹۵].

«گفتند: سوگند به خدا که تو سخت در خطای دیربنت هستی» یعنی: حاضران خانواده به وی گفتند: ای یعقوب علیه السلام! قطعا تو بر همان شیوه همیشگی خود

به سبب افراط در محبت یوسف علیه السلام، از قضاوت واقعی در بیراهه قرار داری، پیوسته به یاد او هستی، هرگز او را فراموش نمی کنی، می پنداری که او زنده است و امیدواری که به سویت باز گردد در حالی که از زمانی دور به این سو، گرگ او را خورده و او دیگر در قید حیات نمی باشد.

البته پاسخی به این درشتی در جواب پدر پیر پیامبری، از ادب به دور بود.

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۹۶].

«پس چون مژده رسان آمد» و به یعقوب علیه السلام رسید «آن پیراهن را بر چهره او انداخت پس بینا گشت» یعنی: بینایی یعقوب علیه السلام با افگندن پیراهن یوسف علیه السلام بر چهره وی به وی برگشت و چشمانش سلامتی خود را بازیافت زیرا شادی و نشاط و بهجت، توان از دست رفته وی را مجدداً به وی برگردانید. مژده رسان به قول سدی: یهوذا فرزند یعقوب علیه السلام بود و دلیل این که او حامل این مژده شد، این بود که همو حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف علیه السلام نزد پدر نیز بود پس خواست تا آن ننگ را با این رنگ بشوید «گفت» یعقوب علیه السلام «آیا به شما نگفته بودم» که من شمیم عطر یوسف علیه السلام را می یابم ولی شما در پاسخم گفتید آنچه گفتید! و آیا به شما نگفته بودم: «که همانا من از جانب خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید» مراد یعقوب علیه السلام سخنی است که قبلاً به آنان گفته بود: ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ [یوسف: ۹۷-۹۸].

«گفتند: پدرجان! برای ما درباره گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده ایم» یعنی: چون برادران یوسف علیه السلام بعد از رسیدن پیک مژده رسان به کنعان نزد پدر رسیدند، این سخن را گفتند و این گونه به گناه خویش اعتراف کردند. یعقوب علیه السلام به این درخواستشان وعده مساعد داد و «گفت: به زودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش خواهم کرد، همانا او آمرزنده مهربان است» زجاج می گوید: یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود لذا خواست تا در سحرگاهان در



خلوت خویش با خدایش در حقشان دعایی خالصانه نموده و جویای ساعت اجابت گردد چرا که این وقت برای اجابت دعا مساعدتر است. و این از شفقت وی بر فرزندان او بود تا شاید خداوند منان از تقصیراتشان درگذرد. به قولی دیگر: یعقوب علیه السلام از آن رو آموزش خواستن برای شان را به تأخیر افگند تا رأی یوسف علیه السلام را درباره آنان بداند، یا راستین بودن توبه آنان را بیازماید.

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ﴿٩٩﴾﴾

[یوسف: ۹۹].

آن گاه یعقوب علیه السلام با همه کسان و نزدیکانش به سوی مصر حرکت کرد. ابن کثیر می گوید: چون یوسف علیه السلام از نزدیک شدنشان به مصر آگاه شد، به پیشوازشان بیرون آمد و پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را فرمان داد تا همراه با یوسف علیه السلام به پیشواز یعقوب پیامبر خدا بیرون آیند «پس چون بر یوسف در آمدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت» یعنی: ایشان را به قرارگاه خود نزد خودش فرود آورد. مفسران می گویند: مراد از (مادر یوسف) زن یعقوب علیه السلام است که خاله یوسف علیه السلام بود زیرا مادر یوسف علیه السلام در هنگام زایمان برادرش بنیامین از دنیا رفته بود. البته این روایت به نقل از منابع اهل کتاب است، اما آنچه از آیه برمی آید، گویای این است که مراد، مادر حقیقی یوسف علیه السلام می باشد «و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید» که از هر امر ناخوشایندی ایمنید. سبب ایمنی شان، جایگاه و منزلتی بود که یوسف علیه السلام در مصر داشت. به قولی: وقتی یوسف علیه السلام در خارج از شهر مصر به پیشوازشان بیرون آمد و به انتظار آنان در محلی ایستاد و ایشان بر وی وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید).

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾﴾ [یوسف: ۱۰۰].

«و پدر و مادرش را به تخت برنشاند» یعنی: آنان را با خود بر همان تخت پادشاهی ای برنشاند که پادشاهان بنا بر عادت بر آن می نشینند «و آنان در پیشگاه او به سجده در

افتادند» یعنی: پدر و مادر و برادران همه در پیش او به سجده در افتادند و این سجده - که سجده تحیت و تکریم است نه سجده عبادت - در شریعتشان جایز بود «و گفت» یوسف علیه السلام «ای پدر! این است تعبیر خواب من که پیش از این دیده بودم» و آن را همان وقت به شما حکایت کردم «به یقین پروردگارم آن را راست گردانید» با محقق ساختن تعبیر آن در عرصه واقعیت «و حقا که به من احسان کرد» پروردگار بزرگ من «آن گاه که مرا از زندان خارج ساخت».

یوسف علیه السلام به بیرون آوردن خود از چاه، اشاره‌ای نکرد زیرا یادآوری آن نوعی سرزنش به برادران بود، در حالی که او خود قبلا به آنان گفته بود: امروز هیچ سرزنی بر شما نیست! «و شما را از بیابان» یعنی: از صحرای کنعان در سرزمین شام «به اینجا آورد» یادآور می‌شویم که خانواده یوسف علیه السلام اهل بیابان و صاحب چهارپایان بودند و از آب و چراگاهی به آب و چراگاه دیگری کوچ می‌کردند «پس از آن که شیطان میانه من و برادرانم را بهم زد» و میان ما خلاف افکنده بعضی از ما را علیه بعضی دیگر برشوراند. بدین گونه بود که یوسف علیه السلام از روی ادب و به لحاظ گرمی داشت و رعایت خاطر برادران، گناه آنان را به شیطان حواله کرد «بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد لطیف است» یعنی: او در برآوردن آنچه که بخواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقق می‌گرداند چرا که مشیت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری نافذ است «زیرا او دانا» است به خلقش و به راههای مصلحت آنها «حکیم است» در سخنان و افعال و قضا و قدر خویش.

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۱].

«پروردگارا! تو به من بهره‌ای از پادشاهی دادی» که آن بهره، تولیت وزارت دارایی (مالیه) در دولت پادشاهی مصر از سوی وی بود «و به من از تأویل احادیث» یعنی: تفسیر کتب الهی و تعبیر خوابها «آموختی، ای فاطر آسمانها وزمین» فاطر: یعنی: آفریننده، ابداع‌گر و پدیدآورنده «تویی ولی من» یعنی: یاری‌دهنده و متولی امور من «در دنیا و آخرت» کارساز و پشتیبان من در آنها تو هستی «مرا مسلمان بمیران و مرا به صالحان ملحق گردان» یعنی: مرا در طول زندگی‌ام بر اسلام پایدار گردان، به گونه‌ای که از اسلام لحظه‌ای جدا نشوم تا سرانجام بر آن بمیرم و مرا به نیکان و صالحان از

پیامبران علیهم السلام - اعم از پدرانم و غیر ایشان - ملحق گردان تا به پاداشی همانند پاداش و درجات آنان در نزد تو نایل شوم.

ابن کثیر می‌گوید: «در اینجا سه احتمال وجود دارد؛ اول این که یوسف علیه السلام این دعا را در هنگام احتضار خویش کرده باشد. دوم این که او رحلت از دنیا بر حال اسلام و پیوستن به صالحان را در هنگامی که اجلس فرامی‌رسد و عمرش به پایان می‌آید، مسئلت کرده باشد، نه این که دردم خواهان مرگ گردیده باشد. سوم این که او در دم طالب مرگ گردیده باشد. باید دانست که طلب مرگ در شریعتشان جایز بوده است.»

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هیچ پیامبری قبل از یوسف علیه السلام آرزوی مرگ نکرد». البته چنین آرزویی در شریعت ما جایز نیست چرا که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «هرگز یکی از شما به خاطر رنج و سختی‌ای که به وی فرود آمده، آرزوی مرگ نکند زیرا اگر او نیکوکار باشد، با ادامه حیات بر نیکوکاری خود می‌افزاید و اگر بدکار باشد، چه بسا که در ادامه زندگی، از پروردگار خویش طلب بخشودگی کند پس باید بگوید: اللهم أحيني ما كانت الحياة خيراً لي، وتوفني إذا كانت الوفاة خيراً لي: بارخدایا! مرا تا آن‌گاه که زندگی به خیر من است، زنده بدار و مرا بمیران آن‌گاه که مرگ به خیر من است.»

اما در اینجا یک استثنا وجود دارد و آن زمان ظهور فتنه‌ها در دین است که طلب مرگ در این هنگام جایز می‌باشد چنان که در حدیث شریف به روایت معاذ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «... پروردگارا! چون به قومی فتنه‌ای را می‌خواستی، مرا به‌سویت در حالی قبض کن که به آن فتنه درنیفتاده باشم.»

یادآور می‌شویم که یوسف علیه السلام در صدویست یا صدوهفت سالگی درگذشت و مصریان در محل دفنش اختلاف کردند، اما نهایتاً به این نتیجه رسیدند که او را در صندوقی از مرمر نهاده و در بلندای نیل دفن کنند تا برکت وی هر دو جناح نیل را دربر گیرد، سپس موسی علیه السلام پیکر او را به مدفن پدرانش در فلسطین انتقال داد.

از یعقوب علیه السلام بگوئیم: بنابه برخی از روایات؛ او بعد از آمدن به مصر، مدت بیست و چهارسال با فرزندش یوسف علیه السلام در آنجا اقامت کرد، سپس درگذشت و وصیت کرده بود که او را در کنار پدرش در شام دفن کنند. پس جنازه او را به آنجا بردند و در کنار

پدرش دفن کردند، یوسف علیه السلام بعد از دفن کردن پدر در شام به مصر برگشت و بعد از آن بیست و سه سال دیگر نیز زندگی کرد.

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۲].

«این داستان از اخبار غیب است که آن را به سوی تو وحی می‌کنیم» ای محمد صلی الله علیه و آله! در حالی که قبل از وحی ما، تو چیزی از این اخبار را نمی‌دانستی «و تو نزد آنان» یعنی: نزد برادران یوسف علیه السلام «نبودی، آن‌گاه که کارشان را هماهنگ و عزمشان را جزم کردند» و با هم بر افکندن یوسف علیه السلام در چاه همداستان شدند «درحالی که آنان» در این حالت «نیرنگ می‌کردند» در حق یوسف علیه السلام و برایش تاروپود غایله‌ها را می‌تنیدند. پس از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام وقوع این رویداد نزد آنان نبودند و از آنجا که ایشان در میان قومی که از احوال امت‌های گذشته آگاه باشد، نیز نبودند و نه با چنان قومی آمیزش و معاشرت داشتند بنابراین، آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله از این داستان، هیچ منبع دیگری جز وحی الهی ندارد لذا آن حضرت صلی الله علیه و آله فقط از طریق وحی خدای سبحان از این داستان آگاه شدند. پس این برهان خود، برای ایمان آوردن منکران کافی است.

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۳].

«و» لیکن با وصف مشاهده این همه آیات «بیشتر مردم هر چند مشتاق باشی» و در این راه نهایت سعی و تلاش خود را هم به‌کاربری «ایمان نمی‌آورند» به خدای متعال؛ جز کسی که او خود بر وی رحم کند؛ بدان جهت که بیشتر مردم بینایی باطنی خود را از دست داده و بر کفر پدران خویش مصمم‌اند.

بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول خدا صلی الله علیه و آله داستان یوسف علیه السلام و برادرانش را پرسیدند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق وحی از این داستان آگاه و آن را به شیوایی تمام به آنان تشریح کردند، به امید آن‌که این امر سبب ایمانشان گردد اما آنها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را درپیش گرفتند که دور از انتظار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و این امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرت صلی الله علیه و آله را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۴].

«و تو از آنان برای آن مزدی نمی‌طلبی» یعنی: تو در برابر تبلیغ قرآن و تلاوت آن برای‌شان، مزدی از آنان نمی‌طلبی. یا از آنان در برابر ایمان آوردنشان یا در برابر داستانهایی که برای‌شان حکایت می‌کنی، مزد و مقرری‌ای نمی‌طلبی چنان‌که علما واحبار یهود چنین کرده و در برابر ابلاغ آیات تحریف شده تورات، از مردم اغوا شده خویش مزد و پاداش می‌طلبند «آن» یعنی: قرآن «جز پندی برای» عموم «عالمیان نیست» پس فقط به قریش اختصاص ندارد.

﴿وَكَايِنٍ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾

[یوسف: ۱۰۵].

«و چه بسیار نشانه‌ها در آسمان‌ها و زمین است» که آنان را به یگانگی خداوند ﷻ دلالت و راهنمایی می‌کند؛ که از جمله نشانه‌ها در آسمانها؛ استوار بودن آنها بدون ستون و آراسته بودن آنها به ستارگان درخشان اعم از سیارات و ثوابت است و از جمله نشانه‌ها در زمین؛ کوه‌ها، بیابان‌ها، دریاها، سبزی‌ها و جاندارانند که بشر را به یگانگی خدای سبحان و این‌که او آفریننده همه این پدیده‌هاست، دلالت و راهنمایی می‌کنند ولی بیشتر مردم «بر آنها» یعنی: از برابر آن نشانه‌ها «می‌گذرند در حالی که از آنها» یعنی: از تأمل در آنها «روی برمی‌گردانند» و بی‌اعتنا و بی‌توجه به آنچه که این نشانه‌ها از دلایل و براهین دربردارند، وجود آفریننده و یگانگی وی را انکار می‌کنند و اگر هم به چشم خویش در آنها بنگرند، اما قطعاً از تفکر و اندیشه و استدلال و عبرت‌گرفتن و درس‌آموختن از آنها روی گردانند.

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶].

«و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این‌که شریک می‌گیرند» یعنی: بیشتر مردم یگانگی آفریننده روزی‌دهنده زنده‌کننده میراننده را انکار نموده و غیر او را با وی در عبادت شریک می‌گردانند چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند زیرا آنان از یک‌سو به خدای سبحان و به این‌که او آفریننده آنهاست مقرر و معترف بودند ولی از سوی دیگر برای او شرکایی قرارداده و آنها را پرستش می‌کردند تا به‌ظن و گمان‌شان آن شرکا به خداوند ﷻ نزدیک‌شان گردانند.

باید یادآور شویم که یهودیان و نصاری که کشی‌شان و خاخام‌های خود را بجز خدا ﷻ به الوهیت می‌گیرند، نیز مانند آن گروه‌ها هستند. همچنین مانند آنانند معتقدان به مردگان؛ یعنی کسانی که مردگان را بر آنچه که هیچ نیروی دیگری جز خدای سبحان بر آن قادر نیست، توانا می‌پندارند چنان‌که بسیاری از پرستشگران قبور و مزارات را بر این اعتقاد می‌بینیم. اینان از سویی به خدای ﷻ ایمان دارند ولی در عین حال، غیر وی را صاحب اختیار نفع و زیان می‌پندارند و بدین‌گونه، بخشی از عبادت و نیایش را صرف آنان می‌کنند - که البته این عین شرک است.

از ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «هان ای مردم! از شرک بپرهیزید زیرا این شرک از خزیدن موریانه پنهان‌تر است»، سپس به یاران‌شان روش پرهیز از شرک خفی را این‌گونه بیان کردند؛ بگوئید: اللهم إنا نعوذ بك من أن نشرك بك شيئاً نعلمه ونستغفرك لما لا نعلمه: بار خدایا! به تو پناه می‌بریم از این‌که چیزی را با تو شریک آوریم که می‌دانیم و از تو برای آنچه که نمی‌دانیم، آمرزش می‌خواهیم».

﴿أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۷].

«آیا ایمنند از این‌که عذاب فراگیر خدا به آنان در رسد» غاشیه: عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد. به قولی: مراد از غاشیه، همان برپا شدن قیامت است. به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست «یا قیامت ناگهان برآنان فرارسد» یعنی: غافل‌گیرانه «در حالی که بی‌خبر باشند» از آمدن آن؟ پس اگر کار چنین است که آنان در میان فرود آمدن عذاب یا فرا رسیدن قیامت قرار دارند، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می‌ورزند؟

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸].

«بگو: این است راه من» این دعوتی که به‌سوی آن فرامی‌خوانم و این راه و روشی که برآن هستم، راه من است؛ یعنی سنت من است. سپس این «راه» را چنین تفسیر می‌کند: «با بصیرت به‌سوی خدا دعوت می‌کنم» یعنی: با حجت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحت و درستی پیام خود دارم، به‌سوی خدا ﷻ دعوت می‌کنم

«من و پیروانم» یعنی: کسانی که پیرو من اند و به راه و روش من رهنمون شده اند نیز به سوی این راه دعوت می‌کنند. یا معنی این است: من و پیروانم هر دو بر حجتی آشکار از سوی خداوند ﷻ قرار داریم «و خدا منزّه است» یعنی: او را از هرگونه شریک و همتایی تنزیه و تقدیس می‌کنم «و من از مشرکان» به خدای سبحان، یعنی از کسانی که به او شرکا و همتایانی مقرر می‌کنند «نیستم».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۹].

«و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را» به رسالت «فرستادیم که به آنان وحی می‌فرستادیم» یعنی: به آن رسولان بشر وحی می‌فرستادیم چنان‌که به تو وحی می‌فرستیم و رسولان ما در میان بشر، فرشته نبوده‌اند پس چگونه آنها فرستادن تو را به رسالت انکار کرده و بعید می‌پندارند.

نظر جمهور علمای اهل سنت این است که خداوند متعال پیامبرانش را از مردان برانگیخت نه از زنان، از آدمیان برانگیخت نه از فرشتگان و جنیان و از اهل شهرها برانگیخت نه از اهل صحرا و بیابان؛ زیرا مردم شهرها عاقل‌تر، بردبارتر، فاضل‌تر و داناترند، در حالی که مردم دهات و بیابان، خشک مزاج و خشن می‌باشند، از این جهت علما گفته‌اند: از شرایط رسول این است که آدمی، مرد و مدنی باشد. بنابراین، روایتی که می‌گوید: «در میان زنان نیز چهار تن از انبیا ﷺ بوده‌اند: حوا، آسیه، مریم و مادر موسی»، روایتی بی‌پایه است.

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند، بنگرند؟» یعنی: آیا مشرکان در زمین خدا ﷻ سیر و سفر نکرده‌اند تا به هلاکت‌گاه‌های امت‌های گذشته نگریسته و از آنان درس عبرت بگیرند و در نهایت از تکذیب و شرک خود دست بردارند «و قطعا سرای آخرت» یعنی: بهشت «برای متقیان بهتر است» از سرای دنیا «آیا نمی‌اندیشید؟» و فهم نمی‌کنید؟!.

﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾ [یوسف: ۱۱۰].

«تا این که چون فرستادگان ما نومید شدند» یعنی: قبل از تو جز مردانی را به پیامبری برنینگیتیم ولی پیروزی ایشان به تأخیر افتاد تا سرانجام از پیروزی ناامید شده و پنداشتند که ما اقوام منکرشان را عذاب نمی‌کنیم «و پنداشتند که به دروغ وعده داده شده‌اند» به قولی، معنی این است: پیامبران علیهم‌السلام بر اثر دیرکرد پیروزی تحت تأثیر این القاء درونی قرار گرفتند که در وعده پیروزی مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده. این معنی که بنا بر قرائت تخفیف یعنی: (کذبوا) به تخفیف ذال است، از ابن عباس، عاصم، حمزه و کسائی روایت شده. به قولی دیگر معنی این است: امته پنداشتند که پیامبران علیهم‌السلام در آنچه که از پیروزی وعده داده‌اند، مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند. یا معنی بنا بر قرائت دیگر که قرائت تشدید: «کذبوا» است و این قرائت از عائشه رضی‌الله‌عنها نقل شده، چنین است: پیامبران علیهم‌السلام از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مأیوس شده و پنداشتند که مؤمنان امت‌هایشان نیز آنان را دروغ‌گو شناخته‌اند. ابواللیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه رضی‌الله‌عنها نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام انبیای الهی است. «آن‌گاه بود که نصرت ما به آنان در رسید» یعنی: بعد از آن بود که نصرت خدای سبحان به طور ناگهانی به پیامبران علیهم‌السلام در رسید «پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند» که آنان، پیامبران علیهم‌السلام و مؤمنان همراهشان بودند و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند «و عذاب ما از گروه مجرمان» در هنگامی که بر آنان فرود می‌آید «برگشت ندارد».

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [یوسف: ۱۱۱].

«به راستی در سرگذشت آنان» یعنی: در سرگذشت پیامبران علیهم‌السلام و اقوام و امت‌هایشان، یا در سرگذشت یوسف علیه‌السلام و برادران و پدرش «برای صاحبان خرد عبرتی است» عبرت: بینایی‌ای است که از جهل و حیرت رها و مبرا باشد. اولوالالباب: صاحبان خرده‌های سالمی‌اند که به وسیله اندیشه و خرد، پند و عبرت می‌گیرند و نهایتاً آنچه را که مصالح دینشان در آن نهفته است، به چشم بصیرت می‌بینند و با دیده دل می‌نگرند و می‌دانند «سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: قرآنی که مشتمل بر این سرگذشت‌ها و داستان‌هاست، سخنی دروغ و برافته نیست «بلکه



تصدیق آنچه که پیش از آن بوده» از کتاب‌های نازل شده، مانند تورات و انجیل و زبور «است و روشنگر هر چیز است» از قوانین و برنامه‌های کلی‌ای که به شرح و تفصیل نیاز دارند «و هدایتی است» در دنیا که هر کس خداوند جَلَّ جَلَالُهُ اراده هدایتش را داشته باشد، به وسیله آن راه می‌یابد «و رحمتی» است در آخرت «برای مردمی که ایمان می‌آورند» یعنی: قرآن را تصدیق می‌کنند و به آنچه که قرآن از ایمان به خدا جَلَّ جَلَالُهُ، فرشتگان، کتاب‌ها، پیامبران، شریعت‌ها و قضا و قدر وی متضمن است باور دارند، اما جز آنان هر که باشد، از آن نفع نمی‌برد و به آن هدایت نمی‌شود و بنابراین، مستحق آنچه که ایشان سزاوار آند، نیست.

عبرتها و اندرزهایی که از داستان یوسف عَلَيْهِ السَّلَام برگرفته می‌شود، بسیار است که از آن جمله به چند مورد آن به‌طور خلاصه می‌پردازیم:

۱- نعمت و محنت، گاهی به نعمت و راحت می‌انجامد، همان گونه که داستان یوسف عَلَيْهِ السَّلَام با غم‌ها و حوادث سخت آغاز شد، اما سرانجام به تخت پادشاهی انجامید.

۲- گاهی ممکن است در میان برادران چنان کینه‌ها و عقده‌هایی پدید آید که آنان را به نابود کردن همدیگر بکشاند.

۳- پیدایش و رشد یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در خاندان نبوت و برخورداری وی از تربیت و اخلاق متعالی، روزنه‌هایی از نور و نصرت را در تنگناهای حوادث و محنتها به‌سوی او گشود.

۴- عفت، امانت‌داری و استقامت، منشأ هر خیری برای بشر؛ اعم از مرد و زن است.

۵- خلوت مرد با زن بیگانه، برانگیزنده فتنه است، بدین جهت، اسلام آن را حرام گردانید.

۶- ایمان به اصول و مبادی حق و سرسختی و صلابت در عقیده، سپری محکم برای رویاروی با هجوم مکاید و توطئه‌هاست؛ چنان‌که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در پناه این سپر، از مهالک نجات یافت.

۷- چنگ زدن به آستان خدا جَلَّ جَلَالُهُ در هنگام سختی، پشتوانه و تکیه‌گاه مؤمن است.

- 
- ۸- محنت و مصیبت، مؤمن را از مسؤولیت‌هایش در قبال دعوت باز نمی‌دارد  
چنان‌که زندان، یوسف علیه السلام را از دعوت در راه خدا عز وجل باز نداشت.
- ۹- حسد، سبب خواری و خسران است.
- ۱۰- صبر، کلید گشایش است.

## سوره رعد

مدنی است و دارای (۴۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آن که در آن از رعد و برق و صاعقه و فرود آوردن باران سخن رفته است، «رعد» نامیدند.

سوره «رعد» از آن بخش از مقاصد سوره‌های مدنی سخن می‌گوید که به مقاصد سوره‌های مکی شباهت دارد؛ و آن عبارت است از: اثبات توحید، رسالت، معاد و رد شبهات مشرکان.

بنا به روایتی، آیاتی از این سوره مکی است.

﴿الْمَرِّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾﴾ [الرعد: ۱].

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» یعنی: آیات این سوره «آیات کتاب است و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است» مراد کل قرآن است، یعنی قرآن موصوف به این وصف است که حق است «ولی بیشتر مردم» باوجود وضوح و روشنی این آیات «ایمان نمی‌آورند» به این حقی که خداوند ﷻ آن را بر تو نازل کرده، از آن رو که در ستیز و عناد و نفاق به سر می‌برند و در قرآن به درستی تأمل و اندیشه نمی‌کنند.

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ

وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدِيرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ

تُوقِنُونَ ﴿٢﴾﴾ [الرعد: ۲].

«خداوند ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، برافراشت» عمد:

ستونهاست. یعنی: آسمانها بدون اتکا به ستون بر پایند. به قولی؛ معنی این است که:

آسمانها دارای ستونهایی - مانند نیروی جاذبه - هستند ولی شما آنها را نمی‌بینید

«سپس بر عرش استقرار یافت» و او خود به کیفیت این استوا دانتر است و ما به آن -

بدون بیان کیفیت، بدون تشبیه، تأویل و تعطیل - ایمان داریم. و چنان که امام مالک رحمته

گفته است: «استوا مجهول نیست، اما درک کیفیت آن در حیطه عقل نمی‌باشد و

ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». «و خورشید و ماه را رام گردانید» برای تأمین منافع خلق و مصالح بندگان که باید به وسیله آنها برآورده شود «هر کدام برای مدتی معین سیر می‌کنند» یعنی: هر یک از خورشید و ماه در مدار فلکی خود تا میعاد میعاد می‌کنند که وقت فَنای دنیا و برپایی قیامت است، سیر می‌کنند. به قولی: مراد از (أجل مسمی) منازل خورشید و ماه است که خورشید این منازل را در مدت یک سال و ماه آن را در مدت یک ماه طی می‌کند «خداوند کار آفرینش را تدبیر می‌کند» یعنی: او آفرینش را آن گونه که بخواهد اداره می‌کند «و آیات خود را به روشنی بیان می‌کند» یعنی: نشانه‌هایی را که دال بر کمال قدرت و ربوبیت وی‌اند، به روشنی بیان می‌کند که آنچه گذشت؛ از بر افراشتن آسمان‌ها بدون ستون یا بدون ستون قابل رؤیت، رام کردن خورشید و ماه و به سیر واداشتن آنها تا میعاد می‌کنند، از جمله این نشانه‌هاست. یا معنی این است: کتاب نازل کرده خود را بیان می‌کند «باشد که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید» و در صدق و راستی این ملاقات، هیچ شکی به خود راه ندهید و بدانید؛ ذاتی که بر آفریدن این اشیا و سامان دادن و اداره آنها توانا باشد، بر اعاده خلقت شما و گرد هم آوردنتان در محضر خویش برای حساب و جزا نیز تواناست.

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الرعد: ۳].

«و اوست آن که زمین را گسترانید» در طول و عرض تا انسان و حیوان امکان گردش و حرکت بالای آن و بهره‌گیری از منافع آن را بیابند.

باید دانست که گسترده بودن زمین - فی نفسه - منافی با کرویت آن نیست، بدان جهت که ابعاد آن طولانی و گسترده است و به دلیل همین طول مسافت و دوری ابعاد آن است که زمین - با آن که کروی است - برای ساکنان خود گسترده ظاهر می‌شود.<sup>۱</sup> «و» اوست آن که «در آن، کوه‌ها و نه‌رها نهاد» رواسی: کوه‌های شامخ و استوار است.

۱- برای آشنایی با تفسیر علمی کرویت زمین از نظر قرآن، نگاه کنید به کتاب «جلوه‌های جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» ص ۱۸۳، از مترجم.

گفتنی است؛ کتاب‌های جغرافیا و علم زمین‌شناسی از بیان این حقیقت پر هستند که اگر کوه‌ها نبود، قشر زمین به شکل هولناکی در معرض شکافها، لرزه‌ها و زلزله‌ها قرار می‌گرفت.

آری! حق تعالی زمین را گسترانید «و از هرگونه میوه‌ای در آن زوجی دوگانه قرار داد» یکی نر و یکی ماده. این تصریحی اعجازگرانه بر حقیقتی است که جدیداً در مورد وجود دو جنس نر و ماده در میوه‌ها کشف و شناخته شده و خود یکی از آیات علمی معجز قرآن کریم است.<sup>۱</sup>

«روز را به شب می‌پوشاند» یعنی: روز را به ظلمت شب پوشانیده و شب را همچون لباسی قیرگون بر چهره روز می‌نشانند و آن را تیره و تاریک می‌گردانند، بعد از آن که سپید و روشن و روشنگر بود «قطعا در این امور برای مردمی که تفکر می‌کنند، نشانه‌هایی وجود دارد» دال بر وجود و وحدانیت خدای تبارک و تعالی زیرا آفرینش آنها با این اهداف و منظورهای متعدد و گونه‌گون، خود دلیل وجود آفریننده‌ای حکیمی است که کاروبار آنها را بدین نظم و استحکام سامان داده است ولی کسانی که تفکر نمی‌کنند از دیدن این نشانه‌ها کورند.

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّصَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [الرعد: ۴].

«و در زمین قطعه‌هایی است» یعنی: کرت‌هایی است «کنار هم» یعنی: نزدیک و چسبیده به هم که خاک آنها یکی است و آب آنها یکی است ولی این قطعه‌ها و کرت‌های متجانس و یکدست با وجود این تجانس، انواع مختلف و گونه‌گونی از میوه‌ها را می‌رویانند «و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه» یعنی: در زمین انواع و اصنافی همانند و انواع و اصنافی ناهمانند از درختان انگور و خرما وجود دارد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «صنوان، درخت خرمایی است که دو سر و یک تنه دارد» «که همه با یک آب سیراب می‌گردند، و» با وجود این «برخی از آنها را در میوه بر برخی دیگر برتری می‌دهیم» پس طعم برخی از آنها شیرین و طعم برخی دیگر ترش است، این یکی در منتهای خوبی و خوش‌مزگی و آن دیگر در مرتبه

پایین‌تر از آن قرار دارد، این یکی سرخ است، آن یکی سپید و آن دیگر زرد... با آن که همه از یک زمین روئیده و از یک آب سیراب شده‌اند! پس هرکس در این حقایق عمیقا تأمل و تفکر نماید، بی‌تردید به این قطعیت و یقین می‌رسد که اینها جز ثمره صنع پروردگار حکیم و آگاه چیز دیگری نیست زیرا هنگامی که کشتزار یکی بوده و کرتهای زمین به هم متصل و چسبیده باشد و آبی که زمین با آن آبیاری می‌شود نیز یکی باشد، از نظر عقل هیچ عامل و سببی برای اختلاف گونه‌های درخت و میوه - جز این قدرت بزرگ و این صنع عجیب صانع بی‌مثل و مثال - باقی نمی‌ماند «بی‌گمان در این امر دلایل روشنی است برای مردمی که تعقل می‌کنند» و کار تفکر و اندیشه را که موجب درک این جلوه‌های پر درخشش از قدرت و صنع پروردگار تواناست، ترک نکرده و مهمل نمی‌گذارند لذا در عرصه‌های عبرت‌آموز موجودات، آنچنان که باید تأمل نموده و از آنها درسهای ایمان‌آفرینی بر می‌گیرند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای سُبْحٰنَهُ در سه آیه فوق، سه دلیل از ادله آسمانی و شش دلیل از ادله زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خویش گردآورده که دلایل آسمانی عبارتند از:

۱- برافراشتن آسمانها بدون ستون قابل رؤیت.

۲- تسلط بر عرش.

۳- و رام نمودن خورشید و ماه.

اما دلایل زمینی عبارتند از:

۱- گسترانیدن زمین نسبت به شخص بیننده - در عین کروییت آن.

۲- آرام ساختن و تعادل بخشیدن به زمین به وسیله کوه‌های استوار.

۳- به جریان انداختن نهرها و شکافتن چشمه‌ها.

۴- قرار دادن زوجیت در میوه‌ها.

۵- پوشانیدن روز به وسیله شب.

۶- تفاوت تولیدات زمین در کیفیت و کمیت، با وجود اتحاد و یگانگی خاک و آب.

سپس خداوند متعال به بیان سه موقف از مواقف و موضع‌گیریهای کفار می‌پردازد:

موضع‌گیری اول: انکار روز آخرت، موضع‌گیری دوم: به شتاب خواستن عذاب و

موضع‌گیری سوم: درخواست معجزات است. خدای متعال این موضع‌گیری هایشان را در حالی مطرح می‌کند که در آیات قبل، با تبیین اصل آفرینندگی خود، به رد ضمنی

آنها پرداخت زیرا پروردگاری که بر آفرینش همه آن پدیده‌های شگرف توانا باشد، بی‌شک بر اعاده آفرینش انسان نیز توانا بوده و از فرستادن عذاب دنیوی هم ناتوان نیست، در عین حال، معجزات و نشانه‌هایش بیشتر از آن است که باز از وی نشانه‌های جدید دیگری خواسته شود.

اینک بنگریم به نخستین موضع‌گیری از این مواضع کفار:

﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾﴾ [الرعد: ۵].

«و اگر تعجب کنی» ای محمد ﷺ از تکذیب آنان «پس این سخن آنان عجیب‌تر است» که در تکذیب معاد گفتند: «آیا وقتی خاک شدیم، به راستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟» یعنی: آیا از بستر خاکی‌مان دوباره به خلعت وجود آراسته می‌شویم و به میدان حشر و نشر در عرصه‌گاه معاد باز می‌آییم؟ بدین‌گونه، اعاده حیات خویش را انکار کرده و آن را بعید پنداشتند در حالی که پروردگار توانا بر ایجاد خلق بی‌هیچ‌گونه نمونه سابقی، به طریق اولی بر اعاده مجددشان نیز توانا می‌باشد «اینان همان کسانی اند که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: این گروهی که منکر قدرت حق تعالی بر بعث و حشرند، در حقیقت کسانی‌اند که در کفر لجاجت ورزیده و در پیمودن درکات منحط آن، به پله نهایی رسیده‌اند «و در گردنهایشان غل و زنجیرهاست» پس این غل و زنجیرها آنان را از راه ایمان باز می‌گرداند و بنابراین، به ایمان آوردن قادر نمی‌شوند. به قولی: غل و بندها عبارت‌است از اعمال بدشان که همچون گریبانگیر بودن طوق برگردن، گریبانگیرشان می‌شود. ابوحیان می‌گوید: «در قیامت زنجیرها و طوقها در گردنهایشان است و آنان را با آن زنجیرها به‌سوی دوزخ می‌کشاند» «و ایشانند اهل آتش، جاودانه درآند».

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٦﴾﴾ [الرعد: ۶].

آن‌گاه موضع‌گیری دوم کفار چنین بیان می‌شود: «و پیش از حسنه، به‌شتاب از تو سیئه می‌طلبند» سیئه: عذاب مهلک، و حسنه: عافیت و راحت و سلامتی است. یعنی: آنان از شدت کفر، عذاب را قبل از سلامت و عافیت می‌طلبند «حال آن‌که پیش از آنان

عقوبتها گذشته است» یعنی: بر امثال‌شان از تکذیب‌کنندگان، عذابها گذشته است پس چرا از سرگذشت‌های ننگین پیشینیان‌شان درس عبرت نگرفته و از فرود آمدن نظیر آنچه که بر امتهای پیشین گذشته است، خود را بر کنار نگه نمی‌دارند «و به‌راستی پروردگارت بر مردم بخشایشگر است» یعنی: صاحب گذشت و بخشایشی بزرگ است «با وجود ستمکار بودن‌شان» پس با وصف استمرارشان در ارتکاب گناه، به شتاب عذابشان نمی‌کند و این است راز عدم فرود آمدن عذاب عاجل بر آنان.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این امیدوارترین آیه در کتاب خدا سوره بقره است». سعیدبن مسیب؛ می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «اگر عفو و گذشت خداوند سوره بقره نمی‌بود، هیچ‌کس به گوارایی و خوشی زندگی نمی‌کرد و اگر بیم و عذاب وی نمی‌بود، بی‌گمان هرکس بر عفو و کرمش تکیه می‌کرد»، یعنی: از ارتکاب هیچ محظوری ابا نمی‌ورزید. «و بی‌گمان پروردگارت سخت کیفر است» پس سرکشان تکذیب‌کننده کافر را به عذابی سخت - بر وفق آنچه مشیت وی اقتضا کند - عذاب می‌کند، بدین جهت، او مهلت می‌دهد اما مهمل و متروک نمی‌گذارد و سرانجام به حساب کارها رسیدگی می‌کند.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ

هَادٍ ﴿٧﴾ [الرعد: ٧].

اما موضع سوم از مواضع ستیزه‌جویانه کفار عبارت است از: «و کافران می‌گویند: چرا بر این پیامبر نشانه‌ای آشکار از سوی پروردگارش نازل نشده است؟» یعنی: چرا بر او معجزه دیگری غیر از آنچه با خود از آیات معجز آورده، نازل نگردیده، همچون معجزات حسی‌ای که بر پیامبران دیگر نازل شد، مانند عصای موسی و شتر صالح و امثال آن؟ عجب است که آنها نشانه‌های حسی‌ای مانند انشقاق قمر، انقیاد درخت، تبدیل شدن عصا به شمشیر، جوشیدن آب از بین انگشتان پیامبر صلی الله علیه و آله و امثال آن از معجزات را دیدند، اما از روی عناد باز هم نشانه‌های جدیدی درخواست کردند. پس بدان که مشکل آنها نبودن نشانه و معجزه نیست «ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای» که آنان را از آتش دوزخ بیم و هشدار می‌دهی و کار معجزات به تو هیچ ارتباطی ندارد. آری! رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق فرمان الهی مسؤولیت انذار و بیم‌دهی را که بر عهده‌شان بود، به



نیکوترین شکل به سر رسانده و به بلیغ‌ترین وجه انجام دادند «و برای هر قومی راهنمایی است» یعنی: پیامبری است که آنان را به سوی آنچه که هدایت و رشدشان در آن است، دعوت و راهنمایی می‌کند.

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ

بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾ [الرعد: ۸].

«خداوند می‌داند آنچه را که هر زنی در شکم بار می‌گیرد» از نطفه، یا علقه، یا مضغه؛ از نر یا ماده، از زیبا یا زشت، از سعید یا شقی و این که آن جنین در چه حال و وضعی قرار دارد «و» نیز می‌داند «آنچه را که رحم‌ها می‌کاهند و آنچه را که می‌افزایند» مراد افزایش حجم رحم با رشد رو به فزون حمل در آن و کم شدن حجم رحم با بیرون آمدن طفل از آن است. یا مراد، افزونی حجم رحم با افزونی تعداد بچه است زیرا گاهی رحم حامل دوقلو یا چند قلو می‌شود. یا مراد از کاستی رحم، کاستی آن با سقط جنین است. همچنان محتمل است که افزونی یا کاستی حجم رحم، به مدت زایمان نیز بستگی داشته باشد. پس در هر یک از این امور، معجزه‌ای است «و هر چیزی نزد او اندازه‌ای معین دارد» که خداوند ﷻ آن را با موازین، مقادیر و نسبت‌های ثابت و معلومی در نزد خویش مرتب و مقدر نموده و بر وفق نظام محاسبه شده‌ای آن را به حرکت درآورده است که از جمله این پدیده‌های هدفدار با برنامه و نظم و حساب، یکی هم نوع جنین و حجم رحم‌های زنان و مدت حمل و حیض آنان است.

این یکی دیگر از آیات معجز علمی قرآن کریم است که گستره تمام علوم و معارف تجربی را در نور دیده به طوری که هر اندازه دانشمندان در عرصه‌های هستی کاوش کنند و هر چه به میدان آورند، در راستای کشف جلوه‌های شهودی این آیه است.

﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾ [الرعد: ۹].

«دانای غیب و شهادت است» یعنی: خدای متعال دانای هر امر پنهان از میدان حس و دانای هر آشکار محسوس و حاضری است. یا دانای هر معدوم و هر موجودی است «بزرگ بلند مرتبه است» یعنی: حق تعالی با قدرت و عظمت و سلطه قاهرانه خویش، از هر چیز بزرگ و برتر است.

﴿سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ

بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾ [الرعد: ۱۰].

«یکسان است» در علم وی «کسی از شما سخن را پنهان بدارد و کسی که آن را فاش گرداند» پس حق تعالی هر چه را که انسان پنهان کند، می‌داند همان گونه که علم وی به آنچه که او از خیر و شر آشکار می‌گرداند، نیز احاطه دارد «و» می‌داند «کسی که در شب پنهان است» یعنی: حق تعالی به موجوداتی که در پرده شب پنهان و از عرصه دید چشمها دورند، علم و احاطه دارد «و» نیز احاطه دارد به «کسی که در روز آشکارا حرکت کند» بنابراین، موجودات آشکار، یا پنهان در پرده تاریکی‌ها، همه در پیشگاه علم خدای دانا یکسان و برابرند.

ملاحظه می‌کنیم که در این سه آیه، کمال علم الهی با بیانی نهایت رسا، شافی و کافی متجلی شده است. آری! حق تعالی به همه جزئیات و مفردات هستی داناست، به مقادیر و حدود اشیا داناست، به همه موجودات نهان و به همه اشیا آشکار داناست، علم وی بر همه اشیا - بی هیچ گونه فرقی میان پنهان‌ها و آشکارها - محیط است؛ او ناظر است بر دل تاریکی‌ها چنان که ناظر است بر درخشش‌ها و جلوه‌گریها.

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾ [الرعد: ۱۱].

«برای او فرشتگانی است از پی یک دیگر آینده که او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش نگهبانی می‌کنند» یعنی: بر هر یک از انسان‌ها در همه حالات، فرشتگانی گماشته‌اند که او را مطابق آنچه که خداوند جَلَّالَهُ به ایشان فرمان داده است نگهبانی می‌کنند، نه این که قادر باشند تا از امر الهی سرپیچی کنند. به قولی: فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان نگهبانی می‌کنند. به قولی دیگر: او را به امر خدا جَلَّالَهُ از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست برمی‌دارند. اینان فرشتگان نگهبان (ملائکه حفظه) اند که بعضی از پی بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: رَأَى النَّبِيُّ ﷺ این آیه کنایه‌ای در مورد شاهان و امیران است که پاسدارانی را از پیش رو و پشت سر برای نگهبانی خود می‌گمارند، خداوند جَلَّالَهُ می‌فرماید: آیا از آنان در برابر امر من نگهبانی می‌کنند؟ غافل از آن که

چون من به کسی بدی‌ای را اراده کنم، هیچ نیرویی توان برگرداندن آن بدی را از وی ندارد و نگهبانان هرگز چیزی را از او دفع نمی‌توانند کرد».

بلی! خدای منان به هر انسان چهار فرشته را در شب و چهار فرشته را در روز اختصاص داده است که دو تن از آنان نگهبان و دو تن نویسنده‌اند و فرشتگان شب از پی فرشتگان روز می‌آیند. فرشتگان نگهبان وظایفی دارند، مانند نگهبانی انسان در شب و روز از مضرات و حوادث به اذن و امر و رعایت الهی که این فرشتگان دو تن‌اند، یکی از جلو او را نگهبانی می‌کند و دیگری از پشت سر. دو فرشته دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی اعمال خیر و شر انسانند که یکی از آنها به جانب راست وی گمارده است و دیگری به جانب چپش و این دو فرشته، اعمال وی را می‌نویسند، فرشته دست راست اعمال نیک او و فرشته دست چپ، اعمال بد او را می‌نویسد. پس مجموع فرشتگان گمارده و موکل برای هر انسان، چهار فرشته در روز و چهار فرشته در شب‌اند که در هر نوبت، دو تن محافظ و دو تن نویسنده می‌باشند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «بر شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی‌درپی می‌آیند و هر دو گروه در نماز صبح و نماز عصر یکجا می‌شوند...». در حدیث شریف دیگری آمده است: «همانا با شما کسانی هستند که هرگز از شما جدا نمی‌شوند مگر در هنگام رفتن به قضای حاجت و در هنگام جماع. پس از آنان حیا کنید و گرامی‌شان بدارید».

«در حقیقت خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد» از نعمت و عافیت «تا وقتی آنان آنچه در دل‌هایشان دارند» از طاعت خدا ﷻ «تغییر دهند» پس پروردگار نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته است، سلب نمی‌کند تا آن قوم، آنچه را که در ضمیرش از خیر و اعمال نیک است، تغییر ندهد لذا حفظ و نگهداری فرشتگان نعمتی است که خدای ﷻ در هنگام دگرگون شدن نفس‌ها به‌سوی شر، آن را دگرگون می‌کند «و چون خداوند برای قومی بدی‌ای را بخواهد» یعنی: آسیب و نابودی و عذابی را «پس هیچ برگشتی برای آن نیست» یعنی: هیچ برگردانی ندارد. به قولی معنی این است: چون خداوند ﷻ برای قومی بدی‌ای اراده کند، دل‌هایشان را کور می‌کند تا بلا را برگزینند «و برای آنان بجز او هیچ کار سازی نیست» که کاروبارشان را به سامان آورد و چون به‌سوی پناه برند، عذاب الهی را از آنان دفع کند. بنابراین، تحول از طاعت خدای ﷻ به‌سوی معصیت وی، در نهایت؛ تحول از نعمت به‌سوی مصیبت، از آسایش به‌سوی رنج

و از عزت به‌سوی ذلت است - که خدای عَلَّمَهُ ما را از این ورطه مهلک در پناه خود نگاه دارد.

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ حَوَافًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾ [الرعد: ۱۲].

«و اوست آن‌که برق را برای بیم و امید به شما می‌نماید» تا بترسید و امید بندید. ترس برای مسافر است که با مشاهده رعدوبرق، دل نگران فرود آمدن باران می‌شود زیرا او از باران متأذی می‌گردد اما امید برای مقیم است که چون برق رابیند، به نزول باران امیدوار می‌شود «و» اوست آن‌که «ابرهای گرانبار را» که به‌سبب آبی که در آنهاست، گرانبارند «پدیدار می‌کند».

﴿وَيَسْبِغُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ﴾ [الرعد: ۱۳].

«رعد به حمد او تسبیح می‌گوید» مانعی از آن وجود ندارد که خداوند متعال رعد را به نطق آورد زیرا صدای مهیب رعد، شاهد عظمت و قدرت خداوند عَلَّمَهُ است. به قولی: تسبیح رعد، گواهی وی به قدرت خداوند عَلَّمَهُ است، بی‌آن‌که نطق کند «و فرشتگان نیز از بیم او» تسبیحش می‌گویند «و صاعقه‌ها را می‌فرستد و با آنها هر که را بخواهد» از خلقش «مورد اصابت قرار می‌دهد» و بدین‌گونه او را نابود می‌کند «در حالی که آنان درباره خدا مجادله می‌کنند و او شدیدالمحال است» محال: مکر است. مکر خداوند عَلَّمَهُ: رساندن ناخوشی و بدی به هر کسی است که مستحق آن باشد.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی را به‌سوی کسی از فراعنه عرب فرستاده به آن فرستاده فرمودند: «برو و او را به‌سوی من فراخوان». آن مرد رفت و به او گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تو را فرامی‌خوانند. آن فرعون متکبر در پاسخ وی گفت: مگر رسول خدا کیست و خدا عَلَّمَهُ چیست؟ آیا او از طلاست، یا از نقره، یا از سرب؟ آن مرد نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازگشت و به ایشان گفت: یارسول! من به شما گفتم که او سرکش‌تر از آن است که چنین دعوتی را اجابت گوید، رفتم و او در پاسخم چنین و چنان گفت. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای بار دوم او را به‌سوی فرستادند، او رفت و این بار نیز از وی چنین پاسخی شنید. بار سوم در اثنایی که فرستاده رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با وی در حال گفت‌وگو بود، ناگهان خدای عَلَّمَهُ ابری را بر سر آن مرد فرعون منش

فرستاد، آن ابر غریدن گرفت واز آن صاعقه‌ای جهید و بر فرق سرش فرود آمد و نابودش کرد. همان بود که خدای عَزَّ وَجَلَّ این آیه کریمه را نازل فرمود. در بیان سبب نزول این آیه، روایات دیگری نیز آمده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چون صدای رعد را می‌شنیدند و برق صاعقه را می‌دیدند، می‌گفتند: «اللَّهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تَهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ وَعَافِنَا قَبْلَ ذَلِكَ». «بار خدایا! ما را با غضب خود نکش، با عذاب خود هلاک نکن و قبل از اینها ما را عافیت بخش». همچنان طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدید، خدا ﷻ را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر خدا ﷻ اصابت نمی‌کند». لذا خواندن این دو آیه در هنگام رؤیت رعد و برق سنت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که چون رسول خدا ﷺ صدای رعد را می‌شنیدند، این آیه را می‌خواندند: «سبحان من يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وهو على كل شيء قدير: پاكا خدایي که رعد به حمد وی و فرشتگان نیز از بیم وی تسبیح می‌گویند و او بر همه چیز تواناست». سپس فرمودند: «اگر کسی این دعا را خواند و باز صاعقه بر او اصابت کرد، دیت وی بر من است». و از آنجا که صاعقه نعمتی است که خدای عَزَّ وَجَلَّ با آن انتقام می‌گیرد پس این پدیده در آخرالزمان بسیار واقع می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که قیامت نزدیک شود، صاعقه‌ها بسیار می‌شود...».

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿١٤﴾﴾ [الرعد: ۱۴].

«دعوت حق برای اوست» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «دعوت حق، کلمه حق یعنی لا اله الا الله است». یعنی: برای خدا ﷻ است بر عهده خلق وی که او را به یگانگی بخوانند و دین خویش را برای او خالص گردانند. امام شوکانی در تفسیر «دعوت حق» می‌گوید: «یعنی دعای حق از آن خدای سبحان است و آن عبارت است از دعای انسان به بارگاه الهی در هنگام ترس و بیم زیرا در این حال جز خدای سبحان کسی دیگر به یاری خوانده نمی‌شود چرا که در هنگام انقطاع اسباب مادی، فقط حق تعالی قادر به اجابت

گفتن انسان درمانده است. پس کسی که او را در این حال بخواند، بی‌گمان او را به حق خوانده است». «و کسانی که جز خدا را می‌خوانند، به هیچ وجه جوابی به آنان نمی‌دهند» یعنی: خدایانی که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌خوانند و پرستش می‌کنند، هیچ پاسخی به هیچ خواسته‌ای از خواسته‌هایشان - هر چه که باشد - نمی‌دهند «مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا آب به دهانش برسد در حالی که هرگز آن آب «به او رسنده نیست» یعنی: خدایان به پرستشگران خویش در دعا‌هایشان هیچ پاسخی نمی‌دهند مگر مانند پاسخ دادن آب برای کسی که دو دستش را از دور به سوی آن دراز نموده و می‌خواهد تا آب از همان دور دست حرکت کند و خود را به او برساند، طبیعی است که آب هیچ پاسخی به این شخص نمی‌دهد زیرا آب نیاز آن شخص را به خود احساس نمی‌کند و قادر نیست که خواسته وی را اجابت گوید. به قولی: کسانی که بتان و مردگان را می‌خوانند، به کسی تشبیه شده‌اند که دستش را بدون در کار بودن ریسمان و دلوی، به سوی چاه آب دراز نموده و از آن آب می‌طلبد «و دعای کافران جز در بی‌فایده‌گی نیست» یعنی: دعای کافران هدر و باطل و نابود است زیرا این دعا به هیچ وجهی از وجوه به حالشان سودی نمی‌بخشد.

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَلُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۝۱۵﴾

[الرعد: ۱۵].

«و هر که در آسمان‌ها و زمین است برای خدا - خواهان و ناخواهان - سجده می‌کند» به سجده تعبد و انقیاد در برابر امر و حکم پروردگار، چون امر وی به صحت و بیماریشان، زندگی و مرگشان و فقر و توانگری‌شان، چه این سجده به رضا و رغبت باشد؛ مانند سجده فرشتگان و مؤمنان و چه ناخواسته و از روی کراهیت؛ مانند سجده کافران و منافقان در سختی‌ها و تنگناها، یا تسلیم بودن اجباری آنها به سنت‌های مسلط الهی زیرا کفار به‌طور ناخواسته در حالات سختی و ضرورت و از ترس شمشیر مجاهدان، به حکم خدای عَلَّامُ الْغُیُوبِ گردن می‌نهند چنان‌که مؤمنان به دلخواه خود منقاد اویند و حق تعالی را آن‌گونه که به آنان فرمان دهد، عبادت می‌کنند «و سایه‌هایشان به وقت صبح و شام سجده می‌کنند» مراد از آن: سایه انسان است که او را دنبال می‌کند و این سایه به فرمان خدا عَلَّامُ الْغُیُوبِ در هیأت سجده قرار داده شده، به گونه‌ای که چون انسان می‌ایستد، سایه وی به حال سجده بر زمین می‌افتد. صبح و شام را مخصوص ساخت زیرا نمایان بودن سایه در این دو وقت، بیشتر مشخص است. غدو: جمع «غده»،

عبارت از اول روز است چنان که آصال: جمع «اصیل»، عبارت از وقت بعد از عصر تا هنگام غروب است.

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾﴾ [الرعد: ۱۶].

سپس خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد تا از کفار سؤال کند: «بگو: پروردگار آسمان‌ها و زمین کیست؟» آن‌گاه بی‌درنگ خود فرمود: «بگو: خدا» پس گویی پروردگار از پاسخ و باور خود آنان حکایت کرد زیرا کفار مکه به این امر که خداوند ﷻ آفریننده است، مقرر و معتقد بودند «بگو: پس آیا بجز او سرورانی گرفته‌اید» یعنی: هرگاه عقیده دارید که خدای ﷻ آفریننده است پس شما را چه شده است که جز او سروران و سرپرستانی گرفته‌اید «که برای خود هم مالک سود و زیانی نیستند؟» یعنی: آن سرورانتان چنان عاجز و ناتوانند که برای خود هم اختیار سودی را ندارند تا از آن سود برند و اختیار زیانی را هم ندارند که با آن به غیرخویش زیانی برسانند، یا آن زیان را از خود دفع کنند پس چگونه شما از این خدایان ناتوان امید سود و زیان را دارید در حالی که آنان حتی برای خود هم مالک این سود و زیان نیستند؟ «بگو: آیا برابرند نابینا» در دین خود که انسان کافراست «و بینا» در دین خود که انسان موحد است؟ قطعاً برابر نیستند زیرا اولی به واجبات و مکلفیت‌های خود جاهل، و دومی به این واجبات و الزامات داناست «یا آیا ظلمات و نور» یعنی: کفر و ایمان «برابرند؟» هرگز نه! «یا مگر برای خدا شریکانی مقرر کرده‌اند که مانند آفریدن خدا آفریده‌اند پس در نتیجه، این دو آفرینش برآنان مشتبه شده است؟» یعنی: آیا برای خدا ﷻ شرکایی را گرفته‌اند که همچون او آفریننده باشند تا در نتیجه، امر آفرینش بر آنان مشتبه شود و بناچار بگویند: این گروه نیز همچون خدا ﷻ آفرینش‌گرند بنابر این، سزاوار پرستش می‌باشند چنان که او سزاوار آن است؟ نه! هرگز چنین نیست بلکه آنها برای خدای سبحان شرکایی گرفته‌اند که عاجز و ناتوانند و حتی بر آنچه که انسان خود برانجام آن قادر است، توانا نیستند چه رسد به آنچه که آفریننده برحق به آن تواناست؛ پس چگونه کار برآنان مشتبه شده است؟ «بگو: خدا آفریننده هرچیزی است» پس آفریننده‌ای غیر

از او وجود ندارد بنابراین، این که حق تعالی شریکی در عبادت داشته باشد در حالی که در آفرینش شریکی ندارد، به هیچ وجه با منطقی و معقول نیست «و اوست یگانه قهار» و غیر او هر چه هست، مقهور و تحت فرمان است پس هر کس چنین شأن و عظمتی داشته باشد، فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می‌باشد.

اهل سنت با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که افعال بندگان همه مخلوق خداوند متعال است و بنده خود خالق فعل خویش نیست زیرا فعل او «شیء» است و حق تعالی خالق هر «شیء» است پس آنچه در حوزه توان انسان است، همانا عمل و انتخاب چیزی است که خداوند عز و جل برایش آفریده است، نه بیشتر از آن.

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ﴾ [الرعد: ۱۷].

«همو که از آسمان آبی فرورستاد پس رودخانه‌هایی روان شدند» یعنی: آب رودخانه‌ها روان شد «به اندازه گنجایش خودشان» پس اگر رودخانه کوچک بود، آب کم و اگر رودخانه بزرگ بود، آب بسیار در آن روان گشت. در این آیه، خداوند عز و جل نزول قرآن را که جامع هدایت و بیان است، به نزول باران، و رودخانه‌ها را به دلها تشبیه کرده است پس برخی از دلها برای گنجاندن خیر و دانش، بزرگ و فراخاند و برخی از آنها برخلاف آن تنگ و کوچک بوده عرصه چندان برای گنجاندن خیر و حکمت ندارند «و سیل کفی بلند روی خود برداشت» زبد: کف سپید بالا آمده بر روی سیل است. رای: بلند و بالا آمده بر روی آب «و از آنچه در آتش می‌گدازند» از اجسام معدنی «به طلب پیرایه» یعنی: برای به دست آوردن زیورآلاتی چون طلا و نقره که بدان زینت و آرایش می‌کنند «یا به طلب کالایی» چون ظرف‌ها و ابزارهایی که از آهن و برنج و مس و سرب می‌سازند «کفی مانند آن بر می‌آید» زیرا بر روی گداخته این آهن‌آلات و فلزات نیز، کفی از پلیدی و خاک و فضلات آنها بیرون می‌آید «خداوند برای حق و باطل این چنین مثل می‌زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود» یعنی: سیل، کف را بر روی زمین می‌افکند و در نتیجه آن کف خشک شده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همین‌گونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از



آن زیوری می‌سازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود می‌شود «اما آنچه به مردم سود می‌رساند» از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی «پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می‌گیرد، بدین‌سان که آب به عروق زمین و بافتهای آن سرازیر شده و در نتیجه، مایه انتفاع و بهره‌گیری مردم می‌شود و مواد مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاه‌های زرگری و ریخته‌گری به‌صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.

پس مثل مؤمن و عقیده‌اش و منافع ایمان، مانند مثل آبی است که از آن در رویاندن گیاهان و درختان زمین و کسب حیات و طراوت موجودات زنده بهره‌برداری می‌شود و منفعت آن همانند منفعت طلا و نقره و سایر جواهر و فلزاتی است که در معرض بهره‌گیری مردم قرار می‌گیرند. اما مثل کافر و کفرش، همانند کفی است که بر باد می‌رود و بسان پلیدی آهن و پلیدی‌های دیگری است که آتش از جوهر طلا و نقره به بیرون می‌افکند و به هیچ دردی نخورده از بین می‌رود و به زباله دانه‌ها افکنده می‌شود «خداوند مثل‌ها را این چنین می‌زند» یعنی: به مانند این مثل زدن عجیب، خداوند ﷻ در هر بابی مثلها می‌زند. چنان‌که در سوره «بقره» برای منافقان دو مثل زده و در سوره «نور» برای کفار دو مثل زده - که بیان آن می‌آید - همچنین در سوره‌های دیگر.

خلاصه این‌که مثل قرآن کریم - این کلام نور و تجلی‌گاه حقیقت و ایمان - در زنده کردن دلها، مانند آبی است که زمین را پس از مردن آن زنده می‌کند و مانند معدن خالص و بی‌آلایشی است که منافع بسیاری را برای مردم تأمین می‌کند. اما کفر و عقیده باطل مشرکان، همانند کف روی آب یا غش و پلیدی بی‌سود و ثمر برآمده از معادن است.

در سنت نیز مثل‌های مشابهی آمده است. چنان‌که رسول خدا ﷺ حال بهره‌گیران از سنت خود را به حال سه نمونه مختلف زمینی تشبیه کرده‌اند که آب بر آنها فرود می‌آید؛ در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است: «در حقیقت مثل آنچه - از هدایت و علم - که خداوند ﷻ مرا بر آن مبعوث کرده، مانند مثل بارانی است که بر زمین فرود می‌آید پس بخشی از آن زمین، آب را پذیرفته و جذب می‌کند و در نتیجه گیاه و علف فراوان می‌رویاند و بخشی از آن، خشک و سخت است که آب را جذب نکرده و بر روی خود نگه می‌دارد و در نتیجه مردم از آن

بهره‌مند می‌شوند؛ می‌نوشند و به حیوانات خودنوشانده و آبیاری و کشت و کار می‌کنند ولی بخشی از آن آب بر زمینی فرودمی‌آید که دشت و هامون است، به طوری که نه آبی را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویاند. پس این است مثل کسی که در دین خدا ﷻ فقیه شده و خدای ﷻ او را از آنچه که مرا بدان برانگیخته و بهره‌مند ساخته، بهره‌مند گردانیده است. چنین کسی خود می‌داند و به دیگران هم می‌آموزاند. همچنین این است مثل کسی که سری برای آن برنیفراشته و هدایت خدای ﷻ را که بدان فرستاده شده‌ام، نمی‌پذیرد».

﴿لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ [الرعد: ۱۸].

«برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده‌اند» آن‌گاه که ایشان را به‌سوی یگانگی خود و تصدیق انبیا و عمل به برنامه‌هایش فراخواند «حسنى است» یعنی: پاداشی بس نیکو است که همانا بهشت برین است «و کسانی که وی را اجابت نکرده‌اند» یعنی: کسانی که دعوت حق تعالی را رد کرده‌اند «اگر سراسر آنچه در زمین است» از انواع و اصناف اموال «و مانند آن را با خود داشته باشند» یعنی: مانند سراسر آنچه در زمین است، نیز به آن ضمیمه شود و از آنان باشد «قطعا آن را برای باز خرید خود» یعنی: برای برطرف کردن عذاب بزرگ و هول عظیم روز قیامت که در آن قرار دارند «خواهند داد» اما - بر فرض اگر این هم در توانشان باشد - از آنان هرگز پذیرفته نخواهد شد بلکه «آن گروه» یعنی: کسانی که ندای پروردگارشان را نشنیده گرفته و او را اجابت نکرده‌اند «برای آنان سختی حساب است» در سرای آخرت. سختی حساب آن است که شخص در برابر کل گناهانش مورد محاسبه قرار گیرد و هیچ چیز از گناهانش آمرزیده نشود «و جایشان در دوزخ است» یعنی: دوزخ مسکن و مأوايشان است «و چه بدجایگاهی است» دوزخ که در آن مستقر می‌شوند.

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [الرعد: ۱۹].

«آیا کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده حق است» و هیچ‌شک و شبهه‌ای در آن نیست «مانند کسی است که نابیناست» و کوردل لذا این حقیقت را

نمی‌داند؟ «فقط خردمندانند» یعنی: صاحبان خردهای برترند «که پند می‌پذیرند» اما آنان که از خردی سالم بی‌بهره‌اند، پند نمی‌پذیرند و هرکس پند نپذیرفت، نایبناست. سپس خدای سبحان ویژگی‌های هر دو گروه را بیان می‌کند و در آغاز به اوصاف و ویژگی‌های اهل حق پرداخته می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ [الرعد: ۲۰].

«همان کسانی که به عهد خدا» یعنی: به پیمان‌هایی که میان خود و پروردگار خویش، یا میان خود و دیگر بندگان - به نام خدا ﷻ - بسته‌اند «وفا می‌کنند و پیمان او را» که بر خود الزام کرده و آن را با سوگند و امثال آن از صیغه‌های تأکید، مؤکد و مستحکم ساخته‌اند «نمی‌شکنند» و هرآنچه را که بنده بر خود واجب گرداند یا به گردن بگیرد، چون نذر و مانند آن نیز شامل «میثاق» می‌شود. پس نخستین وصف اهل حق: وفا به عهد است.

دومین وصف اهل حق این است: «و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ [الرعد: ۲۱].

فرمان داده، می‌پیوندند» همچون صله رحم. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که دوست دارد تا در رزقش توسعه داده شود و باقی‌مانده عمرش طولانی شود، باید رحم خود را بپیوندد». سومین وصف اهل حق این است: «و از پروردگار خویش می‌ترسند» ترسی که آنان را بر انجام تکالیف‌شان و اجتناب از محرّمات وامی‌دارد. خشیه: ترسی است که با شناخت کسی که انسان از او می‌ترسد، همراه باشد.

چهارمین وصف اهل حق این است: «و از سختی حساب می‌ترسند» حساب سخت: حسابی است همراه با بررسی و دقت و تجسس در همه جوانب و اطراف قضیه و مناقشه و پی‌جویی در آن لذا کسی که در حساب مورد پی‌جویی و کاوش قرار گیرد، نمی‌تواند از پس آن برآید و لذا به کیفر روبرو می‌شود. بنابراین، یکی از اوصاف اهل حق این است که قبل از آن که مورد چنین محاسبه‌ای قرار گیرند، با خود محاسبه می‌کنند.

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۲۲﴾﴾ [الرعد: ۲۲].

پنجمین وصف اهل حق این است: «و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند» مراد: شکیبایی بر طاعت خدا ﷻ، شکیبایی از محرمات وی و شکیبایی بر مقدرات دردآور و المناک وی است.

ششمین وصف اهل حق این است: «و نماز را برپا داشتند» یعنی: آن را در اوقات مخصوص آن بر وفق آداب و ارکانی که خداوند ﷻ آن را مشروع کرده، همراه با خشوع و اخلاص ادا می کنند.

هفتمین وصف اهل حق این است: «و از آنچه روزیشان دادیم، انفاق کردند» لذا زکات اموالشان را ادا کرده و در جایی که واجب یا مستحب است، بذل و انفاق کرده اند «در نهان» به طور خفیه و پنهانی «و آشکارا» به طور علنی تا دیگران نیز به ایشان اقتدا کنند. پنهان دادن صدقه در صدقات نفل افضل است و آشکار دادن آن در زکات فرض.

هشتمین وصف اهل حق این است: «و بدی را با نیکی دفع می کنند» یعنی: بدی کسی را که به ایشان بد کرده است، با احسان و نیکی به وی دفع می کنند، یا عمل بد را با عمل صالح پاسخ می دهند، یا گناه را با توبه دفع می کنند «آن گروه» موصوف به صفات یاد شده «ایشان راست فرجام خوش آن سرای» یعنی: ایشان راست نیک سرانجامی سرای آخرت و دربرگرفتن بهشت و نیز فرجام نیک سرای دنیا و به میراث بردن زمین.

﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿۲۳﴾﴾ [الرعد: ۲۳].

«همان بهشت‌های عدن که در آن وارد می شوند» بهشت‌هایی که اهل آن در آن اقامت همیشگی داشته و از آن اصلاً کوچانده نمی شوند. عدن: لغتا به معنای اقامت است. در تفسیر کشف‌الاسرار، «جنات عدن» به «بهشت‌های پایندگی» معنی شده است «و» وارد می شود در آن «هر که از پدران‌شان که نیکوکار باشد» پدران از باب تغلیب ذکر شده‌اند و این عبارت شامل مادران نیز می شود «و زنان‌شان و فرزندان‌شان» یعنی: هم خودشان به بهشت‌های عدن وارد می شوند و هم برای گرامیداشت آنان، پدران و مادران

و زنان و فرزندان شان به ایشان ملحق ساخته می‌شوند تا با دیدار دوستان و عزیزان، انس و آرامش تمام یافته و از کمال آسایش برخوردار گردند.

این آیه دلیل بر آن است که با شفاعت و نزدیکی نیکان، درجه انسان علو و برتری می‌یابد چنان‌که جمله: (هرکه نیکوکار باشد از پدران و...) دلیل بر آن است که از نزدیکان این گروه، فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که نیکوکار باشند و صرف این‌که شخص، پدر یا زن یا فرزند کسی از آن گروه باشد - بی‌آنکه خود صالح باشد - کافی نیست بلکه همراه با نزدیک بودن به ایشان، شرط صلاح نیز شرطی الزامی است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در بیماری وفات‌شان به فاطمه رضی الله عنها فرمودند: «ای فاطمه دختر محمد! از مال من هرچه می‌خواهی درخواست کن زیرا من نمی‌توانم هیچ چیز از جانب خدا جل جلاله را از تو دفع کنم». «و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند» یعنی: فرشتگان از تمام درهای منازلی که این گروه بهشتی در آنها سکونت می‌گزینند، وارد بهشت شده آن‌گاه به رسم شادباش به ایشان می‌گویند:

﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ [الرعد: ۲۴].

«سلام بر شما» یعنی: از تمام آفات به سلامت مانید «به پاداش آنچه صبر کردید» یعنی: این پاداش به سبب صبر شما بر تقوای الهی و رعایت اوامر وی است «راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!» یعنی: فرجام سرای بهشت. این مدح و ستایشی است بر آنچه که خدای جل جلاله به ایشان از نیک‌فرجامی عنایت کرده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا می‌دانید اولین کسانی از خلق خدا جل جلاله که وارد بهشت می‌شوند کیستند؟ یاران گفتند: خدا جل جلاله و رسولش دانانترند. فرمودند: اولین کسانی از خلق خدا جل جلاله که وارد بهشت می‌شوند، فقرای مهاجرانی هستند که مرزها به وسیله ایشان نگهبانی می‌شود، سیل ناملايمات و تهاجمات به وسیله ایشان سد می‌گردد و یکی از ایشان می‌میرد در حالی که نیازش در سینه‌اش باقی مانده و توانایی برآوردن آن را در زندگی‌اش نداشته است. پس خداوند جل جلاله به کسانی از فرشتگانش که بخواهد می‌گوید: نزد آنان بروید و بر آنان درود و شادباش بگویید. فرشتگان می‌گویند: ما ساکنان آسمان و برگزیدگان از میان خلقت هستیم، آیا ما را می‌فرمایی که نزد آنان رفته و بر آنان درود و سلام بگوییم؟ پروردگار جل جلاله می‌فرماید: ایشان بندگان برای من بودند که فقط مرا پرستیده و چیزی را با من شریک نمی‌آوردند، مرزها به وسیله ایشان نگهبانی و

بدیها و سختی‌ها به وسیله ایشان دفع می‌شد و یکی از ایشان می‌مرد درحالی که نیاز وی در سینه‌اش بود و آن را نمی‌توانست برآورده کند. آن‌گاه فرشتگان نزد ایشان رفته و از هر دری بر ایشان وارد می‌شوند و می‌گویند: سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ﷺ در رأس هر سال به زیارت قبور شهدا رفته آن‌گاه خطاب به ایشان این آیه را می‌خواندند: ﴿سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾.

﴿وَالَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ [الرعد: ۲۵].

سپس خداوند متعال به بیان صفات کوردلانی می‌پردازد که حق را نمی‌شناسند و بدان راه نمی‌یابند: «و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند» با کفر، ارتکاب معاصی و زیان رساندن به جانها و مالهای مردم. «بر آن گروه» به سبب این فسادافروزیشان «لعنت است» یعنی: طرد و دوری از رحمت خداوند ﷻ است «و برای آنان بدفرجامی آن سرای است» یعنی: بدفرجامی سرای دنیاست که عذاب دوزخ می‌باشد.

﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾ [الرعد: ۲۶].

«خدا برای هرکه بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند» پس حق تعالی گاهی روزی را برای کافر گشایش داده و آن را بر مؤمن - از روی ابتلا و امتحان وی - تنگ می‌گرداند لذا نه گشایش در روزی دلیل کرامت و بزرگواری انسان است و نه تنگی رزق و روزی، دلیل ذلت و اهانت وی «و کافران به زندگی دنیا شاد شدند» و نسبت به آنچه که نزد خدا ﷻ است، غافل و جاهل ماندند «و زندگی دنیا در برابر آخرت جز بهره‌ای ناچیز نیست» در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این که یکی از شما این انگشتش را در دریا فرو برد، نیست - و به انگشت سبابه خویش اشاره کردند - پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می‌آورد!».

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ﴾ [الرعد: ۲۷].

«و کافران می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای براو نازل نشده است؟» گویی ادله ایمان ناقص و ناکافی است!! در حالی که قرآن عظیم، بزرگترین معجزه الهی می‌باشد. لذا خداوند ﷻ در این آیه و آیات بعد، در پاسخ به این درخواست مشرکان چندین ردیه را عنوان می‌کند «بگو: در حقیقت خداست که هرکه را بخواهد گمراه می‌کند» چنان که این گروهی را که می‌گویند: چرا بر او معجزه‌ای نازل نشده، گمراه نمود «و هرکس را که به‌سوی او بازگردد» و با توبه و دست‌کشیدن از گناهی که بر آن بوده است، به قلب خویش به‌سوی او روی آورد؛ «به‌سوی خود راه می‌نماید» بنابراین، فرود آوردن نشانه‌ها و معجزات را در امر هدایت و گمراهی هیچ تأثیری نیست بلکه هدایت و گمراهی همه به دست خدا ﷻ است. پس هرکس را سزاوار هدایت بداند راه می‌نماید، در غیر آن او رادر سراسیمگی گمراهی رها می‌کند.

پس شایستگان راه هدایت کیستند؟:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ ﴿۲۸﴾

[الرعد: ۲۸].

«همان کسانی که ایمان آورده اند» یعنی: راه یافتگان همان کسانی هستند که خدا ﷻ هدایت‌شان کرده لذا به‌سوی او بازگشته‌اند و ایمان آورده‌اند «و دل‌هایشان به‌یاد خدا آرام می‌گیرد» یعنی: دل‌هایشان با ذکر خدای سبحان به زبان؛ چون تلاوت قرآن، تسبیح، تمجید، تکبیر و کلمه توحید، یا با شنیدن این اذکار از دیگران، انس گرفته و آرامش می‌یابد «آگاه باش که با یاد خدا» نه با یاد دیگران «دل‌ها آرامش می‌یابد» و هرچند نگرش در مخلوقات خدای سبحان و شگفتی‌های آفرینش وی و معجزاتش، فی‌الجمله آرام‌بخش دل‌هاست ولی آرامش دادن این‌ها، همچون آرامشی که یاد خدا ﷻ در انسان ایجاد می‌کند، نیست.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾ ﴿۲۹﴾ [الرعد: ۲۹].

سپس حق تعالی اهل ایمان را مژده داده می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خوشا به حال‌شان» طوبی: حال خوش است؛ از شادی و آرامش روح، زندگانی گوارا و خیر و نعمت فراوان. به قولی: طوبی درختی در بهشت است چنان که در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «طوبی درختی است در بهشت که سوار در سایه آن صدسال راه می‌پیماید،

اما هنوز آن را نمی‌تواند طی کند». و هیچ جای شگفتی هم نیست زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چیزهایی است که نه آنها را چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». قرطبی این قول را صحیح‌تر دانسته است. «و خوش سرانجامی دارند» و خوش جایگاهی که همان سرای بهشت است.

﴿كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَبِئَتْهُمْ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ﴿٣٠﴾﴾ [الرعد: ۳۰].

«بدین‌گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امتهای بسیاری گذشته‌اند فرستادیم» یعنی: تو را در میان گروهی از مردم فرستادیم که پیش از آن گروه‌های بسیاری گذشته‌اند، گروه‌هایی که به‌سوی آنان نیز پیامبرانی را فرستاده بودیم بنابراین، این امت آخرین امتهاست و تو نیز خاتم پیامبران علیهم‌السلام هستی «تا آنچه را به‌سوی تو وحی کردیم بر آنان بخوانی» یعنی: تو را در میان این امت فرستادیم تاقرآن و سایر وحیانیات ما را بر آنان بخوانی «در حالی که آنان به رحمان کفرمی‌ورزند» یعنی: مشرکان مکه منکر آنند که خداوند عز وجل اسمی به‌نام رحمان داشته باشد چنان که گفتند: ما نمی‌دانیم که رحمان و رحیم کیست؟ «بگو» ای محمد درپاسخ آنها «او پروردگار من است» یعنی: رحمان آفریننده من است «جز او خدایی نیست» یعنی: جز او هیچ کس و هیچ چیز دیگر سزاوار عبادت و پرستش نمی‌باشد «بر او توکل کرده‌ام» در تمام امور خویش «و به‌سوی اوست» نه به‌سوی غیر وی «بازگشت من» زیرا کسی جز او شایسته آن نیست که مرجع قرار گیرد.

﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَبْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾﴾ [الرعد: ۳۱].

«و اگر قرآنی بود که کوه‌ها بدان روان می‌شد» به قولی: این آیه متصل به جواب این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر وی نازل نشده است؟) «آیه/۲۷». یعنی: اگر آنان تفکر کنند، به این حقیقت پی می‌برند که قرآن خود بزرگترین معجزه است زیرا اگر در عرصه هستی کلامی می‌بود که وقتی خوانده می‌شد،



کوهها به سبب آن روان گشته و از محل استقرار خود به حرکت در می‌آمدند؛ «یا زمین بدان قطعه قطعه می‌گردید» و با خواندن آن از آن چشمه‌ها و انهار جاری می‌شد، یا زمین از خشیت خدا ﷻ در هنگام قرائت آن شکافته می‌شد، یا خواننده آن مسافت‌های زمین را به وسیله آن می‌پیمود. پس این جمله سه وجه دارد. «یا مردگان بدان به سخن در می‌آمدند» یعنی: یا مردگان با قرائت آن زنده می‌شدند و در نتیجه، هنگام مخاطب قرارگرفتن به قرآن، آن را همچون زندگان می‌فهمیدند، آری! اگر تحقق همه این معجزات با کلام و قرائتی منظور و ملحوظ اراده خدای سبحان می‌بود، آن کلام بدون شک قرآن بود زیرا در عرصه معجزات الهی، حجت و معجزه‌ای بلیغ‌تر و مؤثرتر از قرآن در تأثیرگذاری بر اندیشه‌ها، روانها و ضمائر نازل نشده است، قرآنی که اگر خدای ﷻ آن را بر کوهی فرود می‌آورد، یقیناً آن کوه از ترس خدا ﷻ خرد و درهم کوفته و فروتن می‌شد.

اما اگر پروردگار متعال همه این امور را با قرآن به انجام می‌رساند، باز هم آن مشرکان ایمان نمی‌آوردند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید؛ مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: اگر چنان که ادعا می‌کنی به راستی پیامبر هستی؛ پس پدران و بزرگان نخستین ما را که مرده‌اند، به ما بنمایان (زنده گردان) تا با آنان سخن بگوییم، همچنین این کوههای مکه را که به سختی در تنگنای آنها قرار داریم برای ما فراخ گردان. همان بود که آیه کریمه نازل شد.

«بلکه کار همه یکجا از آن خداست» یعنی: اگر قرآنی می‌بود که همه درخواست‌هایشان با آن محقق می‌شد، یقیناً آن همین قرآن بود، از آنجا که چنان اعجازی در آن وجود دارد که اگر همه انس و جن گرد آیند، نظیر آن را نمی‌توانند بیاورند و از آنجا که قرآن چنان کتابی است که باطل از پس و پیش آن بر آن وارد نمی‌شود.

ولی خداوند متعال آن درخواست‌هایشان را با این قرآن محقق نکرد بلکه قرآن را بر همین تأثیر و اعجاز لفظی و معنوی کنونی‌اش قرار داد؛ چرا که در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته نبود و اگر در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته می‌بود، قطعاً خداوند ﷻ آن را برآورده می‌ساخت. آری! اگر او می‌خواست که آنان قهرا ایمان آورند، یقیناً ایمان می‌آوردند، اما مشیت او بر ایمان همه آنان نرفته است بنابراین، نه به راه افتادن کوهها در آنها تأثیری

می‌گذارد و نه تحقق دیگر پیشنهاداتشان. پس اگر از این نشانه‌ها هر چه بیاید و هر چه ببینند، باز هم بر کفر خویش پای می‌فشرند، به همین جهت فرمود: «آیا کسانی که ایمان آورده‌اند، ندانسته‌اند» و برای‌شان روشن نشده است «که اگر خدا می‌خواست، قطعا مردمان را همه یکجا هدایت می‌کرد» بی‌آن‌که معجزات و نشانه‌ها را مشاهده کنند؟ ولی حق تعالی جز کسانی را که شایسته هدایت‌اند و عنایت وی در حقشان پیشی گرفته، هدایت نمی‌کند. در آیه کریمه «یأس» به معنی علم به کار رفت زیرا یأس از یک چیز، متضمن علم به آن است.

روایت است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل پیرامون عظمت معجزه قرآن فرمودند: «هیچ پیامبری نیست مگر این‌که به او از نشانه‌هایی داده شده که بشر به مانند آن نشانه‌ها و معجزات ایمان می‌آورد، اما آنچه که به من داده شده، وحیی است که خداوند ﷻ آن را به من وحی کرده است. پس امیدوارم که پیروان من در روز قیامت از همه آنان بیشتر باشند». معنای این فرموده پیامبر ﷺ این است که: معجزه هر پیامبری با فوت آن پیامبر ختم شده در حالی که قرآن معجزه و حجتی جاودانه و ابدی است که شگفتی‌های آن هرگز به پایان نمی‌آید و دانشمندان و شیفتگان حقیقت هرگز از آن سیر نمی‌شوند و حق تعالی آن را برای صاحبان خرد و اندیشه، معجزه و نشانه‌ای تام گردانیده است «و کسانی که کافر شده‌اند، پیوسته به‌سزای آنچه کرده‌اند، مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد» این هشدار به کفار مکه است که به‌سبب آنچه از کفر و تکذیب پیامبر ﷺ مرتکب گردیده‌اند، مصیبتی کوبنده یعنی: بلایی بسیار بزرگ و سخت به آنان می‌رسد؛ مانند کشتن، به‌اسارت درآمدن، جنگ و قحطی. قارعه: رنج و بلا و مصیبت است «یا فرود می‌آید» این ضربه کوبنده «نزدیک خانه‌هایشان» و شهرشان که قطعا از فرود آمدن آن ترسناک و متوحش می‌شوند. به قولی معنی این است: تو ای پیامبر! در فتح مکه نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آیی «تا وعده خدا فرا رسد» با فرارسیدن مرگشان، یا با برپایی قیامت، یا با فتح مکه - به قول ابن عباس رضی الله عنهما و جمعی دیگر - «هرآینه خداوند وعده خود را خلاف نمی‌کند» و وعده‌اش قطعا رسیدنی است.

بدین‌گونه پاسخ سؤال و شبهه کافران در مورد درخواست معجزه که در «آیه/۲۷» مطرح گردید، به شیوه‌ای مستدل و منطقی داده شد. و بازم پاسخ‌های دیگری عنوان می‌شود، از جمله سومین رد بر کافران که ضمن آن رسول خدا ﷺ این‌گونه مورد دلجویی قرار می‌گیرند:

﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ فَأَمْلَيْتُمْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴾ [الرعد: ۳۲].

«و بی‌گمان پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر قرار گرفتند» لذا تو تنها پیامبری نیستی که با تکذیب و استهزا روبرو شده است «پس به کافران مهلت دادم» املاء: مهلت دادن است «سپس آنان را فروگرفتم پس کیفر من چگونه بود» بر گروه‌های کفاری که به پیامبران استهزا کردند؟!.

سپس حق تعالی از قیومیت خویش و این که مشرکان سزاوار عذاب هستند و از سنت خویش در کسانی که اراده گمراهی‌شان را دارد، خبر داده می‌فرماید:

﴿أَقَمْنَاهُ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبَهُمْ أَمْ تُبَيِّنُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بَيَّظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ [الرعد: ۳۳].

«آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده است، مراقب است» مانند کسی است که از همه جا بی‌خبر می‌باشد؟ یعنی: آیا خدایی که متولی امور و مدبر احوال خلق و تعیین آجال و ارزاقشان و ناظر و مراقب تمام اعمال و احوال آنها می‌باشد، همانند بتان بی‌جان و بی‌شعور و همانند مردگانی است که مشرکان آنها را - بجز وی - به‌خدایی و پرستش گرفته‌اند؟ بتانی که نه بر چیزی ناظر و مراقب هستند و نه تدبیر امری از امور را برعهده دارند؟ قطعاً او همانند آنان نیست «و برای خدا شریکانی قرار دادند» یعنی: با آن که هرگز نمی‌توان میان خدای سبحان و بتان بی‌جان همانندیی دید، با آن هم، این کافران برای خدای سبحان شریکانی قرار دادند «بگو» ای محمد! «نامهایشان را بیان کنید» یعنی: از این شریکانی که برای خدای سبحان قرار داده‌اید، نام ببرید که آنها کیستند؟ بدانید که آنها حقیرتر از آنند که «خدایان» نامیده شوند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی: اوصاف آنان را ذکر کنید تا با اوصاف خداوند ﷻ مقابله شود و فن مماثلت آشکارگردد - والله اعلم». «یا مگر او را» یعنی: خداوند ﷻ را «به آنچه او در زمین نمی‌داند» و نمی‌شناسد «خبر می‌دهید» از شرکایی که می‌پرستید؟ یعنی خدای دانا با وجود آن که به آنچه در آسمانها و زمین است آگاه می‌باشد و هیچ چیز بر او پنهان نیست، اما در روی زمین چنین شرکایی را برای خود سراغ ندارد پس شما این شرکا را از کجا آورده‌اید؟ دلیل این که حق تعالی فقط زمین را مخصوص ساخت، این

است که مشرکان شرکایی را فقط در زمین برایش ادعا کردند نه در آسمان «یا به سخنی سرسری فریفته می‌شوید» بی‌آن که برای آن حقیقتی باشد؟ یعنی: یا از پدرانان در سخنی بی‌اصل و اساس و سطحی و میان‌تهی تقلید می‌کنید؟ «بلکه برای کافران مکرشان آراسته شده» مکرشان: کفری است که سردمداران و شیاطین، پیروانشان را به آن می‌فریبند تا به وسیله آن گمراهشان سازند «و از راه بازداشته شده‌اند» یعنی: خدای سبحان به‌عنوان مجازاتی بر شرکشان، آنان را از راه خود بازداشته، یا شیطان آنان را از راه حق بازداشته است «و هر که را خدا گمراه کند» و مشیت وی گمراه ساختنش را اقتضا نماید «او را هیچ راهبری نیست» که به‌سوی خیر رهنمونی‌اش کند. حق تعالی در این دو آیه، از طریق اقامه حجت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به‌طور ضمنی رد کرده است. و بعد از اقامه حجت، این هشدار مطرح می‌شود:

﴿لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿۳۴﴾﴾  
[الرعد: ۳۴].

«برای‌شان در زندگی دنیا عذابی است» با کشته شدن، به اسارت درآمدن و مصیبت‌های دیگر «و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر است» از عذاب دنیا زیرا عذاب دنیا سپری می‌شود در حالی که عذاب آخرت همیشگی و ابدی است، همچنین آتش دوزخ نسبت به آتش دنیا هفتاد برابر سوزان‌تر و سخت‌تر است «و برای‌شان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست» که آنان را از عذابش ننگه دارد و نه هیچ پناه‌دهنده‌ای که از عذاب وی پناه‌شان دهد.

سپس بشارت به اهل تقوی و هشدار به اهل کفر در یک آیه می‌آید:

﴿بِمَثَلِ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴿۳۵﴾﴾ [الرعد: ۳۵].

«مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده» یعنی: وصف شگفت‌آسا و شأن‌والای بهشت برین این است که: «جویباران از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و منازل آن «جاری است، میوه‌های آن همیشگی است» که هرگز انقطاعی ندارد، آن گونه که میوه‌های درختان دنیا به‌پایان می‌رسد و تمام می‌شود «و سایه آن همچنین» همیشگی است، کوتاه نمی‌شود و خورشید آن را از بین نمی‌برد «این است سرانجام متقیان و فرجام کافران آتش است» و آنان جز این، فرجام و عاقبت دیگری ندارند.

در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است: «روزی مشغول خواندن نماز ظهر بودیم که ناگهان دیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو رفتند و ما نیز به پیروی از ایشان جلو رفتیم. سپس دست بردند تا چیزی را بگیرند، آن گاه واپس آمدند. چون نماز تمام شد، ابی بن کعب رضی الله عنه به ایشان گفت: یا رسول الله! امروز در حال نماز کاری کردید که تاکنون ندیده‌ایم که آن را انجام دهید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آری! امروز بهشت، طراوته‌ها، گلها و میوه‌های آن در حال نماز بر من عرضه شد پس از میوه‌های آن خوشه‌ای انگور را به دست گرفتم تا برای شما بیاورم، اما میان من و آن خوشه مانع ایجاد شد و اگر آن را به شما می‌آوردم و تمام کسانی که در میان زمین و آسمانند از آن می‌خوردند، قطعاً چیزی از آن نمی‌کاستند».

﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ الْرِعْدِ﴾ [الرعد: ۳۶].

«و کسانی که به ایشان کتاب» تورات و انجیل را «داده‌ایم» و به مقتضای کتابشان عمل می‌کنند «از آنچه به‌سوی تو نازل شده، شاد می‌شوند» پس اهل راستین آن دو کتاب، از نزول قرآن شاد می‌شوند زیرا آنان قرآن را موافق و مصدق کتابهایشان می‌یابند. یا مراد: مسلمانان اهل کتابند؛ چون عبدالله بن سلام و همراهانش از یهود و مانند اسلام آوردگان نصاری که هشتاد مرد بودند، چهل تن در نجران، هشت تن در یمن و سی‌ودو تن در حبشه «و از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند» یعنی: از احزاب و دسته‌های یهود و نصاری کسانی هستند که بر ضد این دین عمل می‌کنند زیرا منکر آنند که احکام و برنامه‌های قرآن، ناسخ برنامه‌های ادیانشان است. بنابراین، شادمانی عده‌ای از آنان به نزول قرآن، فقط به آن بخش از قرآن برمی‌گردد که با کتابهایشان موافق است و انکار منکرانشان هم، متوجه بخشی از قرآن است که مخالف کتابهایشان می‌باشد. در عصر حاضر نیز مبشران و مستشرقان اهل کتاب همین گونه‌اند. «بگو: جز این نیست که من مأمورم تا خدا را بپرستم و به او شرک نوزم» یعنی: جز این نیست که در کتاب نازل شده بر خود، به عبادت خدای عز و جل و یکتاپرستی‌اش مأمور گردیده‌ام و این اصلی است که همه کتاب‌های آسمانی بر آن متفق بوده و تمام ملل افتدا کننده به پیامبران علیهم السلام نیز بر عدم انکار آن وحدت کامل دارند «به‌سوی او» یعنی: به‌سوی الله عز و جل «دعوت می‌کنم» نه به‌سوی غیر وی «و

بازگشتم به سوی اوست» نه به سوی غیر وی پس چگونه دعوتی این چنین مورد کفر و انکار قرار می گیرد؟!.

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿۳۷﴾﴾ [الرعد: ۳۷].

«و بدین سان قرآن را حکمی عربی فرورستادیم» یعنی: قرآن را به گونه ای نازل کردیم که دربرگیرنده اصول و فروع شریعت بوده و به زبان عربی روشنی بیان شده است و میان مردم در وقایع و قضایا به مقتضای حکمت حکم می کند چنان که کتاب های آسمانی دیگر بر پیامبران علیهم السلام را به زبانهای خودشان نازل کردیم «و اگر از هوا و هوس هایشان پیروی کنی» یعنی: از هوا و هوسهای کفار؛ اعم از مشرکان و اهل کتاب، هوا و هوسهایی که آنان موافقت و همراهی تو را بر آنها می طلبند، مثلاً از تو می طلبند تا بر قبله آنان - پس از منسوخ شدن آن - نماز بخوانی «پس از دانشی که به تو رسیده» و خداوند تعالی آن را به تو تعلیم داده؛ از جمله علمت به منسوخ بودن برنامه هایشان، آری! اگر چنان کنی، در آن صورت «در برابر خدا هیچ دوست و حمایتگری نخواهی داشت» که متولی و کارساز امر تو گردیده تو را یاری دهد و از عذاب وی حفظ کند.

این بیان الهی برای قطع نهایی طمع های اهل کتاب و مشرکان و نیز برای تحریک مؤمنان بر ثبات در دین خویش است، یعنی: مؤمن نباید بعد از آن که به حجت چنگ زده است، در هنگام روبرو شدن با شبهات، متزلزل گردد. با این آیه، سومین رد قرآن بر درخواست معجزات از سوی مشرکان، به پایان می رسد.

و اینک رد چهارم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿۳۸﴾﴾ [الرعد: ۳۸].

«و هر آینه پیش از تو نیز پیامبرانی فرستادیم و برای شان زنان و فرزندان قرار دادیم» یعنی: پیامبران علیهم السلام نیز از جنس بشرند و طبیعتاً زنانی دارند و فرزندان که از ایشان و زانشان به دنیا آمده اند زیرا ما پیامبران علیهم السلام را از جنس فرشتگان - که نه ازدواج می کنند و نه توالد و تناسلی دارند - نفرستاده ایم. پس ای محمد صلی الله علیه و آله! تو در این امر

تافته جداافتاده از پیامبران دیگر نیستی. اما شما ای معاندان! چه شده است که در حق پیامبر ما ﷺ چیزی را ناجایز می‌پندارید که پیامبران قبل از وی نیز آن را داشته‌اند؟ کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: یهودیان، رسول خدا ﷺ را مورد طعن قرار داده و گفتند: ما برای این مرد جز زنان و نکاح دیگر هم و غمی نمی‌یابیم و اگر طوری که می‌پندارد او به راستی پیامبر می‌بود باید کار نبوت از زنان باز می‌داشت! همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است: «چهار چیز از سنن پیامبران است: استعمال عطر، مسواک، حنا و عقد نکاح». «و هیچ پیامبری را نرسد که هیچ معجزه‌ای بیاورد» از جمله، آنچه که کفار از پیامبر ﷺ درخواست می‌کنند «مگر به‌اذن خدا» و به حکم وی «برای هر قضایی کتابی است» یعنی: برای هر امری که خداوند عزوجل آن را در حکم و قضای خویش آورده، کتابی است که حق تعالی آن حکم را با میعاد موقت آن در آن نوشته‌است و آن کتاب: لوح محفوظ است - والله اعلم. یا معنی این است: برای هر رخدادی، وقت و زمان معین و محدودی است که احکام و برنامه‌ها نیز بر اساس حکمتی که خداوند متعال به آن داناست در همان وقت و زمان معین خود مشروع می‌شوند بنابراین، برنامه‌های الهی مبتنی بر مفاد و مصالحی است که با اختلاف احوال و اوقات مختلف می‌شوند، بدین جهت، شرایع همه انبیا علیهم‌السلام، متناسب با وقت و زمان خود آمده است. همین‌گونه، برای عمرها، ارزاق و اعمال مردم، وقت و زمان معینی است که آن میعاد زمانی در موعد مقرر و مکتوب خود سر می‌رسد لذا تورات و انجیل به زمانهای خاصی مربوط بوده‌اند و این قرآن عظیم هم به این بخش باقی مانده از عمر دنیا مربوط است. از این جهت خداوند عزوجل فرمود:

﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۳۹].

«خداوند آنچه را بخواهد» از کتابها «محو می‌کند» و منسوخ می‌گرداند چنان‌که کتابهای آسمانی پیشین را با نزول قرآن کریم منسوخ گردانید «و آنچه را بخواهد، اثبات می‌کند» و منسوخ نمی‌کند، چون قرآن کریم و شریعت محمدی ﷺ. به قولی معنی این است: خداوند عزوجل نابودی هر چه را بخواهد، نابودش می‌کند؛ از شقاوت، سعادت، رزق، عمر، خیر یا شر، یعنی: این را به آن تبدیل می‌کند و آن را به جای این می‌نشاند «و ام الكتاب» یعنی: اصل کتاب که نه آن را تبدیلی است و نه تغییری «نزد

اوست» به قولی: محو و اثبات در نامه‌هایی است که به دست فرشتگان قرار دارد، اما لوح محفوظ (ام‌الکتاب) را نه محوی است و نه تبدیلی بلکه آیات ناسخ و منسوخ و آنچه که محو یا تبدیل می‌شود و آنچه که باقی می‌ماند و حکم آن از بین نمی‌رود، همه در آن ثبت و محفوظ است. پس لوح محفوظ - به اصطلاح معاصر - حکم بانک مرکزی اطلاعاتی‌ای را دارد که هرگز هیچ چیز از آن محو نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «همانا انسان به سبب گناهی که مرتکب می‌شود، از رزق محروم می‌گردد و قضا را جز دعا بر نمی‌گرداند و در عمر جز نیکوکاری نمی‌افزاید».

خلاصه: عقیده ما این است که:

۱- برای قضای خداوند متعال، دگرگونی و تبدیلی نیست.  
 ۲- محو و اثبات احکام نیز از جمله اموری است که قضای خدا ﷻ سابقا بر آن رفته است.

۳- بخشی از قضای الهی حتما واقع می‌شود و آن قضایی است که ثابت و تغییر ناپذیر است و بخشی از آن به اسباب برگردانده می‌شود و آن اموری است که به وسیله اسباب محو و نابود می‌شوند و محو شدن آنها یا به دعاست، یا به صلّه رحم و نیکوکاری با نزدیکان.

۴- محو آن بخش از قضای الهی که به اسباب برگردانده می‌شود، شامل نسخ شریعت‌ها نیز می‌گردد، یعنی: گاهی شریعتی، شریعت ما قبل خود را منسوخ می‌کند، مانند نسخ کتاب‌های آسمانی دیگر به قرآن. و همه اینها به قضا و قدر خداوند ﷻ مربوط است.

۵- امور همه به اوقات خود وابسته می‌باشند.

که البته نص آیات و احادیث شریف، به همه این مواد ناطق است.

﴿وَإِنْ مَا تُرِيئَكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَقَّئِكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا

الْحِسَابُ﴾ [الرعد: ۴۰].

«و اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم» از عذاب «به تو بنمایانیم» قبل از درگذشتت «یا روح تو را پیش از آن بگیریم» و تو را قبل از آن که عذابشان را ببینی، بمیرانیم «به هر حال جز این نیست که بر تو رساندن پیام است» یعنی: برعهده تو جز تبلیغ احکام رسالت نیست «و بر ماست حساب» یعنی: محاسبه آنان در برابر اعمالشان



و مجازاتشان در برابر این اعمال برعهده ما است و تو متکفل آن نیستی که کار در حیاتت با ایمان آوردن یا تعذیبشان به پایان برسد.

بدین گونه، خدای عَلَّمَهُ پیامبرش را دلجویی کرده و او را به عدم شتابزدگی در امر ایمان آوردن یا عذاب نمودنشان فرامی خواند. سپس خداوند متعال نظر کفار را به سوی یکی از معجزات و نشانه‌ها جلب می کند و آن این نشانه است:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [الرعد: ۴۱].

«آیا نمی بینند» مردم مکه «که ما قصد می کنیم به زمین» یعنی: به سرزمین کفر «و از اطراف آن می گاهیم؟» یعنی: ما با فتوحات مسلمین از اطراف و جوانب سرزمین کفر اندک اندک می گاهیم تا سرانجام با فتح مکه که مرکز شرک در آن زمان بود، پایگاه کفر درهم ریخته و کار به اتمام رسید. شایان ذکر است که با قرائت علم جدید، آیه کریمه بر بیضوی بودن و گسترده بودن زمین و عدم کروی بودن آن به طور تمام مدور دلالت کرده و اثبات می کند که زمین از اطراف خود کاسته است و تماما کروی نیست.

«و خداست که حکم می کند، برای حکم او هیچ بازدارنده‌ای نیست» یعنی: خداوند عَلَّمَهُ آنچه بخواهد در خلقش حکم می کند پس این یکی را بالا برده و آن یکی را به زیر می کشد، این یکی را زنده می کند و آن یکی را می میراند و قطعاً او به عزت اسلام و برتری آن بر ادیان دیگر حکم کرده است. ﴿لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ هیچ کس حکم خدای سبحان را نمی تواند برگرداند با کاستن یا تغییر دادن آن «و او سریع الحساب است» پس نیکوکار و بدکار را به سرعت جزا می دهد و حسابرسی آنان او را به دشواری نمی اندازد چنان که محاسبه یکی از آنان او را از محاسبه دیگری به خود مشغول نمی گرداند بلکه او تمام مردم را در یک وقت و زمان محاسبه می کند.

البته سیاق آیات، متضمن بشارت به فتح سرزمینهای کفر است.

سپس خداوند متعال به ما از نیرنگ کفار سخن می گوید:

﴿وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ﴾ [الرعد: ۴۲].

«و بهیقین کسانی که پیش از آنان بودند، نیرنگ کردند» یعنی: کفاری که پیش از کفار مکه بودند با پیامبرانی که خداوند ﷺ ایشان را بهسوی آنها فرستاده بود، نیرنگ کرده و به ایشان کافر شدند ولی آن نیرنگ‌ها بی‌اثر و نابود گشت «زیرا تدبیر همه یکجا از آن خداست» و نیرنگ دیگران هیچ اهمیتی نداشته و در مقابل مکر خداوند ﷺ با مکرکنندگان، هیچ ارزش و اثری بر نیرنگ آنها مترتب نیست. سپس در تفسیر این امر که مکر همه از آن اوست، می‌فرماید: «آنچه را که هر کسی به‌عمل می‌آورد، می‌داند» پس هرکس آنچه را که همه به عمل آورند بداند و برای اعمالشان جزای مناسب آن را آماده کند، یقیناً تمام مکر و تدبیر از آن اوست و مکر دیگران در برابر مکرش بی‌اثر است «و به‌زودی کافران بدانند که فرجام آن سرای از کیست» یعنی: به زودی می‌دانند که فرجام پسندیده و عاقبت خوش سرای دنیا یا سرای آخرت، از آن کدام یک از دو گروه است، از آن مؤمنان یا غیر ایشان؟.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳].

«و کافران می‌گویند: تو پیامبر نیستی» یعنی: تو ای محمد! فرستاده‌خدا ﷺ بهسوی مردم نیستی «بگو: کافی است خدا در میان من و شما گواه باشد» لذا حق تعالی برای من در مورد صحت رسالت و صدق دعوت‌م گواهی می‌دهد - با معجزاتی که به دستم به اجرا گذاشته است - و این گواهی برایم کافی است، همچنین او به کذب و بطلان راه و روش شما در مورد تکذیب من و مقابله باگواهی‌اش در حق من، آگاه است «و بس است کسی که نزد او علم کتاب است» یعنی: بس است گواهی علمای اهل کتاب در حق من که اوصافم را در کتاب‌هایشان می‌یابند. به قولی این آیه مدنی است و در این صورت معنی این است: گواهی کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند - مانند عبدالله بن سلام - برایم بس است زیرا مسلمانان اهل کتاب بر صدق رسالت من گواهی می‌دهند. به قولی دیگر: مراد کسی است که علم لوح محفوظ نزد اوست و او خود خداوند ﷺ است.

## سوره ابراهیم

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به نام «ابراهیم»، بیان داستان این پیامبر اولی العزم الهی در آن است، داستانی که یادآور حقایق فراوان اعتقادی می‌باشد، همان حقایقی که قریش و مشرکان از آن غفلت کردند.

پیام اصلی و مضمون اساسی سوره «ابراهیم»، بیرون آوردن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور است.

﴿الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [ابراهیم: ۱].

خواننده می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «کتابی است که آن را به سوی تو فرورستادیم» یعنی: ای محمد ﷺ! این قرآن کتابی است که ما آن را بر تو نازل کردیم «تا مردم را بیرون آوری» با دعوتشان به سوی این قرآن و تربیت نمودنشان براساس این قرآن «از تاریکی‌ها به سوی روشنایی» یعنی: از تاریکی‌های کفر و شیهوت و شرک و شک و جهل و گمراهی، به سوی نور ایمان و علم و هدایت و رهایی «به اذن پروردگارشان» یعنی: به وسیله این حکم و فرمان پروردگار متعال به تو که آنها را به سوی ایمان دعوت کنی و احکام و برنامه‌های روشنگر دین حق را به آنان تعلیم دهی. یا معنی این است: احدی از آنان از ظلمت به سوی نور بیرون نمی‌رود مگر کسی که خداوند ﷻ به بیرون رفتن وی از آن حکم داده است، یا احدی از آنان به سوی نور بیرون نمی‌رود مگر به امر و توفیق حق تعالی «به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده» راه خداوندی که بر همه چیز غالب و قاهر، و در همه افعال و اقوال و شرع و امر و نهی خویش ستوده است که آن همان راه و روش روشنی است که او برای بندگانش مشروع کرده است.

شیخ سعید حوی رحمته در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «از این آیه و آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۴]. «و هیچ امتی نبوده مگر این که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است» چنین دانسته می‌شود که: این فهم برخی از مردم که

پیامبران الهی جز در منطقه عربی و بلاد شام برانگیخته نشده‌اند، فهم نادرستی است و پیامبران الهی در میان هر امتی با هر زبانی مبعوث گردیده‌اند».

﴿اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾

[ابراهیم: ۲].

«خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» در آفرینش و در فرمانروایی «و ویل بر کافران از عذابی سخت» ویل: کلمه‌ای است به معنای عذاب و هلاکت. لذا با این کلمه، حکم خدای سبحان به «عذاب و هلاکت» بر کفاری که به وسیله راهنمایی رسول خدا ﷺ از تاریکی‌های کفر و شرک به سوی نور هدایت بیرون نمی‌روند، ثابت و لازم گردیده است. به قولی: معنی (ویل بر آنها از عذابی سخت) این است: کفار از عذاب سختی که گرفتار آن شده‌اند، داد و واویلا و ضجه و شیون و ناله سر می‌دهند. به قولی دیگر: ویل، خود عذاب است.

﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا

أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ [ابراهیم: ۳].

سپس در بیان صفات کفار می‌فرماید: «همانان که زندگی دنیا را» به سبب محبتی که به آن دارند «بر آخرت» یعنی: بر زندگی جاودان آخرت و نعمت‌های ابدی آن «ترجیح می‌دهند» از آن رو که به آخرت ایمان ندارند «و مردم را از راه خدا بازمی‌دارند» با برگرداندن و بازداشتن آنان از رفتن به آن راه «و در آن کجی ای می‌طلبند» یعنی: برای راه خدا ﷻ کجی و انحراف و اشتباه می‌طلبند تا با هوی و هوس‌هایشان سازگار گشته و نیازها و اهدافشان را برآورده کند. یا آن را کج می‌طلبند تا در آن طعن و ایراد وارد کنند «آنانند که در گمراهی دورو درازی هستند» از راه حق و صواب. گمراهی به دوری وصف شد زیرا این گمراهی است که صاحب خویش را از راه حق دور می‌کند.

پس این آیات برای کفار سه وصف را بر می‌شمارد:

۱- برگزیدن زندگانی دنیا بر آخرت.

۲- بازداشتن از راه خدا ﷻ.

۳- طلب کجی و عیب برای راه خدا ﷻ.

البته کفار همه در این سه وصف شریکند.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [ابراهیم: ۴].

«و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم» تا آنچه را که می‌گوید، به آسانی دریابند زیرا اگر پیامبر به زبانی غیر از زبان قومش سخن می‌گفت، قطعاً آنان سخنان او را درک نمی‌کردند و خطاب او را در نمی‌یافتند. پس این لطفی است بسیار بزرگ از جانب خدای منان بر بندگان» «تا بیان کند برای‌شان» شریعتی را که خداوند متعال برای‌شان مشروع کرده است و باز قوم آن پیامبرند که شریعتش را به اقوام دیگری که به زبان‌های دیگر تکلم می‌کنند، بیان و تبلیغ می‌کنند تا آنان نیز اوامر خداوند ﷻ و شریعت وی را همچون قوم آن پیامبر و اهل زبانش بفهمند و دریابند «پس خدا هرکه را بخواهد گمراه می‌کند» یعنی: حق تعالی کسانی را که اسباب گمراهی را برگزیده‌اند، گمراه می‌کند «و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: کسانی را که اسباب هدایت را برگزیده‌اند، هدایت می‌کند «و اوست غالب باحکمت» غالب است؛ زیرا در خواسته خود مغلوب نمی‌شود و باحکمت است در افعال خویش؛ پس هرکه را که شایسته هدایت است، هدایت و هرکه را که سزاوار گمراهی است، گمراه می‌کند.

حاصل معنی این است: آن‌گاه که پیامبر مرسل، شرع خدای ﷻ را به قومش به زبان خودشان بیان کرد، دیگر او را بر هدایت کردن کسی هیچ قدرتی نیست زیرا هدایتگر و گمراه‌کننده خود خدای ﷻ است. یا معنی چنین است: درحقیقت خدای ﷻ کافرانی را که گفتند: محمد به زبان ما سخن می‌گوید و او یکی از خود ماست پس این نبوت برایش از کجا آمده؟ گمراه کرده است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [ابراهیم: ۱۵].

«و هرآینه موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم» یعنی: ای محمد! چنان که تو را به پیامبری فرستاده و بر تو کتاب نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور رهبری کنی، همچنان پیامبران دیگر و از جمله موسی ﷺ را نیز با همین هدف فرستادیم. مراد از نشانه‌های نازل شده بر موسی ﷺ، معجزات نه‌گانه‌ای است که به وی داده شد. آری! موسی ﷺ را فرستادیم با این پیام: «که قوم خود» بنی‌اسرائیل «را» که تحت فرمانروایی و در قید بندگی فرعونند «بیرون آور از تاریکی‌ها» یعنی: از تاریکی‌های

کفر یا جهلی که به سبب آن به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان که این بت پرستان خدایی دارند «به سوی نور» یعنی: به سوی ایمان، یا به سوی علم، یا به سوی حریت و آزادی «و ایام الله را به آنان یادآوری کن» ایام الله: وقایعی است که خداوند عَلَّمَ برای رهایی آنان پدید آورد، چون واقعه بیرون آوردنشان از زیر اسارت فرعون، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، فرود آوردن من و سلوی و دیگر نعمتهایش بر آنان. همچنان مجازات‌های حق تعالی در روزهای بزرگ وی که در آنها از قوم نوح و عاد و ثمود انتقام گرفت، شامل ایام الله اند. پس ایام الله هم شامل روزهای نعمت است و هم شامل روزهای نعمت و نکبت «قطعاً در این» یادآوری از ایام الله «نشانه هاست» یعنی: دلالت‌های بزرگی است که انسان‌ها را بر توحید و کمال قدرت الهی راه می‌نماید «برای هر صبار شکوری» صبار: بسیار شکیباً در محنت‌ها و مصیبت‌هاست. شکور: بسیار سپاسگزار در برابر نعمت‌های خداوند متعال است. چنان که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث شریف فرمودند: «بی‌گمان کار مؤمن همه شگرف و شگفت است؛ خداوند عَلَّمَ هیچ قضایی را در حق وی مبرم نمی‌سازد مگر این که آن قضا به خیر اوست، چه اگر به او آفت و رنجی برسد، شکیبایی می‌کند و این به خیر اوست و اگر هم به او خوشی و نعمتی برسد، شکر می‌گردد و این نیز به خیر اوست».

جمله: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [ابراهیم: ۵]. مفید آن است که: فقط کسی از ایام الله عبرت می‌گیرد که در او دو وصف صبر و شکر وجود داشته باشد. ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ [ابراهیم: ۶].

سپس خداوند متعال از سخنان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در یادآوری از ایام الله برای قومش، چنین حکایت می‌کند: «و یاد کن هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آن گاه که شما را از فرعونیان رهانید» آن گاه که من شما را از سرزمین مصر کوچاندم و خدای عَلَّمَ دریا را برایتان گشود و فرعون و لشکریانش را در آن غرق ساخت «همان کسانی که بر شما عذاب سخت می‌چشانیدند» که آن عذاب سخت عبارت بود از: برده کردن بنی اسرائیل و به کار گرفتنشان در اعمال شاقه «و پسرانان را سر می‌بریدند و دخترانان را زنده می‌گذاشتند» تا خوار و بی‌مقدارشان سازند «و در این

امر» که ذکر شد از افعال فرعونیان علیه شما و سپس رهنیدنتان از چنگال آنان «برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود» تا در عرصه ظهور معلوم دارد که شما این نعمت‌ها را چگونه پاس می‌دارید! یا معنی این است: نجات دادنتان نعمتی عظیم از جانب حق تعالی بود که شما از شکرگزاری آن عاجزید.

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾

[ابراهیم: ۷].

«و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد» به شما به اعلامی عام و همگانی تا سخن او را بشنوید و آن را به درستی دریابید: «که اگر شکر کنید» یعنی: اگر نعمت‌های یادشده مرا بر خود واقعا سپاسگزاری کنید «بر نعمت شما می‌افزایم» یعنی: نعمتی بر نعمت دیگر بر شما می‌افزایم، به‌عنوان بخششی از جانب خود. و به قولی معنی این است: قطعا از طاعت خود بر شما می‌افزایم و شما را بیشتر از پیش، گرویده راه‌حق می‌سازم «و اگر ناسپاسی کنید» این نعمت‌هایم را و آن را انکار نمایید «قطعا عذاب من سخت است» با سلب کردن این نعمت‌ها. پس ناگزیر آنچه که باید، از این عذاب سخت بر شما رسیدنی است و هیچ برگشتی ندارد.

قشیری از صوفیه در تعریف شکر می‌گوید: «حقیقت شکر نزد اهل تحقیق، مقرر بودن به نعمت منعم بر وجه فروتنی است». شبلی می‌گوید: «شکر، دیدن منعم بود، نه دیدن نعمت».

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾

[ابراهیم: ۸].

«و موسی گفت: اگر شما و هرکه در روی زمین است همگی کفر ورزید» یعنی: اگر شما و تمام خلق همه یکجا نعمت‌های حق تعالی را ناسپاسی کنید و آن را هیچ شکرو سپاس نگزارید «بی‌گمان خدا بی‌نیاز است» از شکرگزاری شما و بدانید که از این ناسپاسی شما هیچ نقصی هم دامنگیر وی نمی‌شود «ستوده است» یعنی: سزاوار ستایش است؛ به‌خاطر ذات خود، به‌خاطر بسیار بودن نعمت‌هایش و به‌خاطر منافعی که از شکرگزاری و ستایشتان برای وی به خود شما عاید می‌گردد چرا که حق تعالی با این شکرگزاری از شما راضی شده و به فضل و بخشایش خود بر شما می‌افزاید.

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾﴾ [ابراهیم: ۹].

«آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند؛ قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان» یعنی: بعد از اقوام ذکر شده «آمدند، به شما نرسیده است؟ کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد» یعنی: کسی جز خدای سبحان شمار آنها را نمی‌داند و بر آنان به سبب کثرت‌شان احاطه علمی ندارد. مفسران از این تعبیر چنین فهمیده‌اند که شناخت دقیق تاریخ زندگی بشر امری است که از حیثه توان بشر خارج است بنابراین، به آنچه مورخان در این باره نوشته‌اند، نمی‌توان اعتماد مطلق کرد.

محتمل است که این آیه نیز حکایت دنباله سخنان موسی عليه السلام به قومش باشد بنابراین، این آیه در مضمون یادآوری از ایام‌الله برای آنها، داخل است. همچنین احتمال دارد که این آیه بر سبیل «استطراد»<sup>۱</sup>، آیه‌ای مستقل و جمله مستأنفه‌ای از کلام خدای سبحان خطاب به امت محمد صلى الله عليه وآله وسلم باشد که آنان را از مخالفت با آن ذات متعال هشدار می‌دهد. این کثیر احتمال دوم را ترجیح داده، به دلیل این‌که داستان عاد و ثمود در تورات نیامده است.

«پیامبران‌شان بینات» یعنی: حجت‌ها و دلایل روشن و معجزات را «برای‌شان آوردند ولی آنان دست‌هایشان را در دهان‌هایشان نهادند» تا از روی غیظ و خشم از آنچه که پیامبران عليهم السلام برای‌شان آورده‌اند، پشت دست به دندان بگزند زیرا پیامبران عليهم السلام در واقع بر بی‌خردی و سفاهت‌شان و بر بی‌اعتبار ساختن بتان‌شان حجت‌های کوبنده آوردند. به قولی مراد این است که: آن امت‌ها دست‌هایشان را بر دهان پیامبران عليهم السلام نهادند تا ایشان را خاموش گردانند؛ به انگیزه رد و اعتراض برسرخنان‌شان «و گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم و همانا از آنچه ما را بدان می‌خوانید» از ایمان به خدای یگانه و ترک ماسوای آن «سخت درشکیم» یعنی: حقیقت آنچه که شما برایمان آورده‌اید، موجب شک و شبهه‌ای سخت و اضطراب و نگرانی بسیار است. پس هرگاه این پیام توحیدی شما امری مشکوک و غیر یقینی است، دیگر چگونه از ما می‌خواهید تا بدان ایمان آوریم در حالی‌که ما در اصل صحت نبوت شما شک داریم؟ همچنان

۱- استطراد: انتقال از موضوعی به موضوع دیگری است - به دنبال کوچک‌ترین مناسبت.



محتمل است که آنان علیه پیامبران علیهم السلام ادعایی بدین مضمون کرده باشند که: شما غیر از آنچه اظهار می‌دارید، نیت و اهداف اعلام نشده دیگری دارید که عبارت است از به دست آوردن قدرت و حاکمیت در میان اقوامتان، به دست آوردن اموال و دستیابی به ثروت‌های کلان.

البته آنها این سخن را به خاطر آن گفتند تا عزم پیامبران علیهم السلام را در کار دعوت به سوی حق سست ساخته و اراده ایشان را متزلزل کنند.

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلِيَّ اللَّهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيُغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾﴾ [ابراهیم: ۱۰].

«پیامبران‌شان گفتند: مگر در باره خدا - آفریننده آسمانها و زمین - شکی هست؟» یعنی: آیا در وجود و یگانگی حق تعالی - ذاتی که اختراع‌کننده و ایجادگر آسمانها و زمین بعد از عدم آنهاست - شک و تردیدی هست؟ در حالی که وجود و وحدانیت او در منت‌های روشنی و وضوح بوده و فطرت‌ها گواه وجود او می‌باشند؟ استفهام انکاری است، یعنی: در این باره هیچ شکی وجود ندارد «او شما را دعوت می‌کند» به سوی ایمان به وجود و یگانگی خود «تا بر شما از گناهانتان بیامرزد» یعنی: تا حق تعالی پاره‌ای از گناهانی را که آموزش آن را بخواهد، بر شما بیامرزد «و تا مدتی معین شما را مهلت دهد» و در دنیا عذابتان نکند. آن مهلت، وقت مرگ شماست «گفتند» هر یک از امت‌های تکذیب‌کننده در پاسخ پیامبران‌شان علیهم السلام «شما جز بشری مانند ما» در شکل و شمایل و صورت خود «نیستید» می‌خورید و می‌آشامید چنان که ما می‌خوریم و می‌آشامیم و شما فرشته نیستید «می‌خواهید که ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند» از بتان و مانند آنها «بازدارید پس» اگر شما در این ادعا که از نزد خدا جل جلاله فرستاده شده‌اید، صادقید «برای ما حجتی آشکار بیاورید» که بر صحت ادعایتان دلالت کند. این درخواست را درحالی مطرح کردند که پیامبران علیهم السلام برای‌شان حجت‌های آشکار آورده بودند. پس این گونه برخورد با پیامبران علیهم السلام، نمایانگر نوعی تعصب و سرسختی در عقاید فاسدشان بود.

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [ابراهیم: ۱۱].

«پیامبران‌شان به آنان گفتند: آری» چنان‌که شما گفتید «ما جز بشری مانند شما نیستیم» در شکل و هیأت و خلقت حقیقی خود «ولی خدا بر هرکس از بندگانش که بخواهد منت می‌گذارد» با برگزیدنش به نبوت پس او خواسته است تا با انتخاب ما به نبوت، بر ما فضل و منت گذارد «و ما را نرسد که برای شما سلطانی بیاوریم» یعنی: برای ما مقدور نیست که به شما حجتی از حجت‌ها را بیاوریم «جز به‌اذن خدا» یعنی: به مشیت وی. به قولی: مراد از «سلطان» در اینجا، معجزاتی است که کفار بر سبیل سرسختی و لجاجت و تعصب از پیامبران علیهم‌السلام می‌طلبیدند «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر چیز دیگری. گویی سخن پیامبران علیهم‌السلام در بیان این ویژگی برای مؤمنان، در قدم اول ناظر بر خودشان بود و ایشان خود را مدنظر داشتند. یعنی: توکل ما پیامبران علیهم‌السلام باید فقط بر خدای عز و جل باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانی‌تان از ما.

﴿وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصِيرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۱۲﴾﴾ [ابراهیم: ۱۲].

سپس پیامبران علیهم‌السلام به سخن خود چنین ادامه دادند: «و چرا بر خدا توکل نکنیم» یعنی: ما چه عذری داریم که بر حق تعالی توکل نکنیم «و حال آن‌که ما را به راه‌هایمان هدایت کرده است؟» یعنی: حال آن‌که حق تعالی با ما به‌گونه‌ای عمل کرده است که توکل ما را بر او واجب و لازم می‌گرداند، از آن جمله، هدایت‌نمودن ما به‌سوی راهی است که ما را به سرمنزله رحمتش می‌رساند «و البته ما بر آزار شما صبر خواهیم کرد» یعنی: ما سوگند می‌خوریم بر این که در آنچه از سوی شما علیه ما از تکذیب و طرح درخواست‌های باطل و سرسختی‌های بی‌جاروی می‌دهد، صابر و شکیبا خواهیم بود «و توکل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر غیر وی. تکرار این جمله، مفید‌پایداری پیامبران علیهم‌السلام در مقام توکل است.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۳﴾ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿۱۴﴾﴾ [ابراهیم: ۱۳-۱۴].

در اینجا بود که آن اقوام سرکش به تهدید متوسل شدند: «و کافران» متمرد و سرکش «به پیامبران‌شان گفتند: البته شما را از سرزمین خود اخراج می‌کنیم، یا این‌که

به کیش ما بازگردید» چنین بود که آنان پیامبران علیهم السلام را میان بیرون رفتن از سرزمین خود یا بازگشتن به آیین کفر مخیر ساختند، یعنی: اصرار کردند تا یکی از این دو امر را بر پیامبران علیهم السلام تحمیل نمایند. البته این ظلم و تجاوزی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران علیهم السلام را به صرف این که دعوت خداوند جل جلاله را برای شان آورده‌اند، از خانه و سرزمین خودشان و از میان کسان و نزدیکانشان اخراج نمایند «پس پروردگارشان به آنان» یعنی: به پیامبران خویش در این حالت خطیر «وحی کرد که حتما ستمگران را» یعنی: همین گروه کافر متمرّد را «هلاک خواهیم کرد».

«و قطعاً شما را پس از آنان» یعنی: پس از نابود کردن شان «در آن سرزمین سکونت خواهیم داد» یعنی: در سرزمین این کافرانی که شما را به اخراج از آن، یا بازگشت به دین خود تهدید کرده‌اند «این» وعده‌ای که گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکن آنان «برای کسی است که از ایستادن در حضور من» در روز حشر و حساب «بترسد» به قولی دیگر معنی این است: این وعده‌ای که گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکن شان، برای کسی است که از حضور من بالای سر خود و مراقبت و نظارت من بر خود بترسد چرا که من بر همه اعمال بندگان حاضر و ناظر هستم «و از هشدار من بترسد» یعنی: از تهدید و هشدارم به عذاب، بیم داشته باشد. به قولی: مراد از هشدار، خود عذاب است. یعنی: از عذاب من بترسد.

﴿وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾﴾ [ابراهیم: ۱۵].

«و طلب فتح کردند» یعنی: پیامبران علیهم السلام از خدای سبحانه علیه دشمنانشان فتح و گشایش و نصرت خواستند. یا معنی این است: کفار به گمان این که حق با آنهاست از خدا جل جلاله خواستند تا میان آنان و پیامبران علیهم السلام داوری نموده، ظالم را نابود ساخته و مظلوم را یاری نماید پس چون خدای سبحانه میانشان داوری کرد، پیامبران علیهم السلام و مؤمنان را نصرت داد «و سرانجام هر جبار عنیدی ناکام شد» جبار: متکبر و زورگویی است که برای هیچ کس بر خود حقی را به رسمیت نمی‌شناسد. عنید: معاند و ستیزه‌جویی است که در برابر حق ستیزه پیشه کرده و از آن کناره می‌جوید، یعنی: کسی است که از اقرار به کلمه توحید: «لا اله الا الله» سربازمی‌زند.

﴿مِنْ وَرَایِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾﴾ [ابراهیم: ۱۶].

«آن کس که دوزخ پیش روی اوست» یعنی: دوزخ در طلب آن گردنکش ستیزنده است و به زودی او را درخواهد یافت «و از آبی چرکین به او نوشانده می‌شود» صدید: آبی است از چرک و خون که از پوست دوزخیان سرازیر می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «دوزخ در روز قیامت حاضر ساخته می‌شود، آن‌گاه خلائق را ندا کرده و می‌گوید: همانا من بر هر گردنکش ستیزنده‌ای گمارده شده‌ام...».

﴿يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾ [ابراهیم: ۱۷].

«آن را» یعنی: آن آب چرکین را «جرعه جرعه می‌نوشد» به دفعات، نه به یکباره، به سبب این‌که آن چرکاب بسیار تلخ و داغ است «و نزدیک نیست که آن را به سهولت فروبرد» چراکه آن آب زهرآگین گلوگیر او می‌شود. پس عذاب آن جبار عنید به درازا می‌کشد؛ باری با تشنگی سخت و بار دیگر با نوشیدن این زردآب در این حال مرگبار «و مرگ» یعنی: اسباب مرگ «از هر سو به سراغ او می‌آید ولی نمی‌میرد» تا از آن دردها و سختی‌های جان‌فرسا راحت شود «و عذابی سخت و سنگین در پیشاپیش خود دارد» یعنی: برای او بعد از همه اینها، عذاب سخت و سنگین دیگری است که از عذاب قبلی بسیار تلخ‌تر و دردناک‌تر است.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبَعِيدُ﴾ [ابراهیم: ۱۸].

سپس خداوند ﷻ برای اعمال تمام کفار مثلی زده می‌فرماید: «مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، اعمال آنان مانند خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد» یعنی: اعمال نیک کفار - مانند صله رحم، دادن صدقه به فقرا، نیکی با والدین و امثال آن - تباه و مردود است و خداوند ﷻ آن را محو و نابود می‌کند چنان‌که باد تند در روز طوفانی به سرعت خاکستر را برداشته و آن را به همه‌جا می‌پراکند، به طوری که آن خاکستر کلا نابود شده و جای آن چنان خالی می‌ماند که گویی در آنجا هیچ چیزی نبوده است «بر هیچ چیز از آنچه کسب کرده بودند، قدرت ندارند» یعنی: کفار از این اعمال به هدر رفته و بی‌اثر، هیچ نشانی در آخرت نمی‌بینند تا در برابر آن پاداش و ثوابی دریافت دارند زیرا این اعمال شان بر

زیربنای ایمان استوار نبوده تا باقی بماند «این است همان گمراهی دور و دراز» از راه حق و صواب.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَأُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [ابراهیم: ۱۹].

«آیا در نیافته‌ای» ای انسان! «که خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید؟» یعنی: آنها را بر وجه درست و تدبیر محکمی آفرید و حق هم این بود که آنها را این‌گونه بیافریند تا با این آفرینش متین، بر کمال قدرت وی استدلال شود «اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی به میان می‌آورد» یعنی: او توانایی دارد تا نافرمانان را از میان برده و کسانی از خلقش را - از نوع انسان یا نوع دیگری - به میان آورد که از او فرمان برند.

﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ [ابراهیم: ۲۰].

«و این کار بر خداوند دشوار» و ممتنع «نیست» زیرا حق تعالی بر هر چیز قادر است. به همین جهت، تابلویی از تابلوهای قیامت را در برابر ما این‌گونه به تصویر می‌کشد:

﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ﴾ [ابراهیم: ۲۱].

«و همگی در پیشگاه خداوند ظاهر می‌شوند» یعنی: همگی در روز قیامت از قبرهای خود به سوی «براز» بیرون می‌آیند و آن عرصه محشر است که جایی است فراخ و نمایان و همگی - اعم از نیکوکار و بدکار - یکجا در آن گرد می‌آیند «پس ناتوانان» در اندیشه و خرد «به گردنکشان» و رؤسای متکبری که در دنیا رئیس و سردمدارشان بوده‌اند «می‌گویند: همانا ما پیرو شما بوده‌ایم» در دنیا و به پیروی از شما، پیامبران عليهم السلام را تکذیب کرده و به خدای سبحان کفر ورزیده‌ایم «پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را» یعنی: بعضی از چیزها را که همانا عذاب خدا جل جلاله است، یا بعضی از این عذاب خدا جل جلاله را که در آن قرار داریم «از ما دفع کننده هستید؟ می‌گویند» آن گردنکشان در پاسخشان «اگر خداوند ما را هدایت کرده بود» به سوی ایمان «ما نیز قطعا شما را هدایت می‌کردیم» به سوی آن «برای ما یکسان است، چه بی‌تابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم، ما را هیچ گریزگاهی نیست» یعنی: بی‌قراری و اضطراب و صبر و شکیبایی هر دو برای ما یکسان است و نتیجه کار را تغییر نمی‌دهد زیرا ما به هیچ وجه از عذاب خلاصی نداریم.

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [إبراهيم: ۲۲].

«و چون کار یکسویه شد» یعنی: چون داوری صورت گرفت و بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآمدند «شیطان گفت: همانا خداوند به شما وعده داد، وعده راست» در امر رستاخیز و حساب و پاداش دادن نیکوکار در برابر نیکوکاری اش و مجازات بدکار در برابر بدکاری اش «و من به شما وعده دادم» وعده نادرست؛ که رستاخیز و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست «پس با شما خلاف کردم» آنچه را که وعده داده بودم زیرا وعده من دروغی بیش نبود «و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود» و اگر شما خود نمی‌خواستید، نمی‌توانستم به زور و اجبار شما را به کفر درآورم «جز این که شما را دعوت کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید» یعنی: لیکن آنچه بود، فقط این بود که من شما را به سوی کفر دعوت کرده و آن را در برابر شما آراستم و شما هم شتابان مرا اجابت گفتید لذا هیچ الزام و اجباری از سوی من بر شما نبود «پس مرا ملامت نکنید» در آنچه که به سبب وعده نادرست و بی‌اساس من به آن در افتاده‌اید «و خود را ملامت کنید» در این که به دعوتم لبیک گفته و وعده راستین خدا ﷻ و دعوت وی به سوی سرای سلامتی را فرو گذاشتید، با وجود آن که حجت حق برپا، و برهانهایش که بر هیچ عاقلی پنهان نیست در میان بود و آن برهان‌ها فقط بر کسانی پوشیده ماند که تن به خواری و رسوایی سپرده و خفت و ذلت پیروی مرا خریدار شدند؛ «من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید» تا بتوانم به شما در این عذابی که گرفتار آن شده‌اید، یاری و کمکی بکنم، یا شما بتوانید مرا از این عذاب رسواگر نجات دهید. یعنی: شیطان خود در این حالت به همان عذابی مبتلاست که آنان گرفتار آند و او خود محتاج فریادرسی است که به فریادش برسد و او را از آن عذاب خفت‌بار برهاند. پس چگونه طمع به یاری و فریادرسی کسی می‌بندند که او خود نیازمند یاریگری و فریادرسی است «هرآینه من به آنچه که پیش از این مرا در کار خدا شریک می‌دانستید، کافر» اینک امروز به شما تصریح می‌کنم که به کار شما در شریک آوردنم در ربوبیت خدای سبحان، کافر. بدین‌گونه است که شیطان در روز قیامت در برابر پیروانش

موضع و موقفی در پیش می‌گیرد که پشتشان را می‌شکند و دل‌هایشان را از هم می‌درد «هر آینه ستمکاران، برای‌شان عذابی دردناک است».

در این‌که آیا این جمله اخیر از تتمه سخن ابلیس است که خدای عَزَّوَجَلَّ آن را به ما حکایت می‌کند، یا سخن مستقلی است؟ مفسران بر دو قول‌اند و در این‌که آیا این سخنرانی ابلیس برای پیروانش قبل از ورودشان به دوزخ است یا بعد از آن؟ نیز دو قول است که ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده. ولی مفسران در تأیید قول اول حدیثی نقل کرده‌اند و از آن چنین بر می‌آید که سخنرانی ابلیس بعد از فیصله شدن کار حساب و قبل از ورود به دوزخ خواهد بود.

﴿وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ لَحْيَتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾ [ابراهیم: ۲۳].

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر درختان آن جویبارها روان است، به حکم پروردگار خویش در آنجا جاودانند و دعای خیرشان در آنجا سلام است» یعنی: درود فرشتگان به بهشتیان در بهشت، سلام‌گفتن برای‌شان به حکم پروردگارشان است. یا درود برخی از بهشتیان بر برخی دیگر در بهشت سلام گفتن است.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ [ابراهیم: ۲۴].

«آیا ندیدی» یعنی: آیا ندانستی «که خداوند چگونه مثلی زد؛ سخن پاکیزه را مانند درخت پاکیزه ساخت» سخن پاک، همانا کلمه اسلام؛ یعنی «لا اله الا الله» یا هرسخنی است که به معروف امر یا از منکر نهی کند. یعنی: حق تعالی کلمه طیبه و سخن پاکیزه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده «که ریشه‌اش استوار است» و گشن بیخ، محکم و پایدار است در زمین «و شاخه‌اش در آسمان است» مانند درخت خرما و غیر آن از درختان مثمر. پس همچنین است کلمه توحید که در قلب مؤمن استوار است، هم در دنیا و هم در آخرت.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «درحقیقت داستان ایمان مانند داستان درختی استوار است، درختی که ایمان عروق آن، نماز ریشه‌های آن، زکات بیخچه‌های آن، روزه شاخه‌های آن، آزار دیدن در راه

خدا ﷻ سبزه آن، حسن خلق برگ‌های آن و بازداشتن خود از محرّمات خدا ﷻ میوه آن است.»

﴿تُوقِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ [ابراهیم: ۲۵]. آری! آن درخت؛ «میوه‌اش را لحظه به لحظه به اذن پروردگارش» یعنی: به اراده و مشیت وی «می‌دهد» به قولی: مراد از این درخت پاکیزه، درخت خرمایی است که در تمام اوقات شبانه روز، بدون فرق میان زمستان و تابستان میوه می‌دهد. پس همچنین است کلمه توحید و کلمه خیر که همیشه میوه خیر داده و حامل خویش را در هر زمانی به سوی عمل نیک پیش می‌افکند و انسان مؤمن به سبب آن وارد بهشت می‌شود. حدیث شریف ذیل مؤید قول فوق است که رسول خدا ﷺ خطاب به اصحاب فرمودند: «به من از درختی خبر دهید که همانند انسان مسلمان است، از برگ‌های آن هیچ نمی‌ریزد و میوه خود را در هر زمانی می‌دهد؟ سپس خود فرمودند: این درخت، درخت خرماست» «و خدا برای مردم مثلها می‌زند تا بود که متذکر شوند» چراکه زدن مثلها، یادآوری، تفهیم و تصویر معانی را تسریع و به آن کمک شایانی می‌کند.

﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾ [ابراهیم: ۲۶].

«و مثل سخنی ناپاک» که عبارت از کلمه کفر و هر سخنی است که به سوی شر و بدی فراخواند «چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده» یعنی: ریشه‌کن شده لذا باد آن را در هم می‌تکند و دیری نمی‌پاید که آن درخت از بین می‌رود. به قولی: مراد از این درخت، درخت «حنظل» است «آن را هیچ قراری نیست» یعنی: آن درخت بر روی زمین هیچ استقراری ندارد. پس همچنین است کلمه کفر و باطل و شر که اگر چندی در میان مردم رونق گیرد ولی به زودی از رمق افتاده راه فنا درپیش می‌گیرد و از آنجا که کلمه کفر و شخص کافر اساساً از هیچ حجتی بهره‌مند نیست پس نه در آن ثباتی است، نه هرگز از آن خیری به دست می‌آید و نه از آن سخن یا عملی پاک پدیدار می‌شود در حالی که کلمه حق و انسان مؤمن هم در ملکوت اعلیٰ شاخ و برگ دارد و هم در دنیا پیوسته اوج و صعود تازه‌ای می‌یابد و مردم از او بهره‌مند می‌شوند.

﴿يُتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ [ابراهیم: ۲۷].



«خدا مؤمنان را با سخن استوار» که همانا کلمه طیبه: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله» و سایر سخنان حق است «ثابت می گرداند» زیرا گویندگان این سخن استوار، بر آن استمرار ورزیده و پیوسته بر آن پایدار می مانند، هم «در زندگی دنیا» چرا که هرگاه دشمنان خدا ﷺ در دنیا ایشان را زیر فشار قرار دهند، یا شیطانهای انسی و جنی ایشان را به وسوسه درافکنند، ایشان بر کلمه حق ثابت و پایدار باقی می مانند «و» هم «در آخرت» یعنی: خدای ﷻ مؤمنان را در وقت پرسش نکیر و منکر در قبر و در روز قیامت نیز، با سخن استوار ثابت می گرداند.

جمهور مفسران برآند که مراد از استواری مؤمن در زندگی آخرت، استواری وی در گفتن کلمه حق در قبر است، یعنی: وقتی مؤمنان از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرند، آن را با سخنان ثابت، استوار و روشن، بی هیچ لکنت و تردد و یا نادانی ای بیان می کنند چنان که در جانب مقابل، کسی که از این توفیق بی بهره است، در پاسخ سؤال نکیر و منکر می گوید: «نمی دانم!». آن گاه به وی گفته می شود: «نه دانستی و نه هم خواندی». امام رازی نیز می گوید: «به قول مشهور، این آیه درباره پرسش دو فرشته نکیر و منکر در قبر و این که خداوند ﷻ کلمه حق را بر مؤمن تلقین نموده و او را بر گفتن حق استوار می گرداند، آمده است». «و خدا ستمگران را گمراه می کند» یعنی: حجتشان را از نزدشان گم و گور می کند. پس در قبرهایشان و در هنگامه حساب روز حشر، قادر به بیان آن نمی شوند.

در حدیث شریف به روایت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده است: «چون رسول خدا ﷺ از دفن میت فارغ می شدند، بر سر قبر وی می ایستادند و می فرمودند: برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او همین حالا مورد پرسش قرار می گیرد». «و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد» یعنی: در وقت مرگ توفیق ادای کلمه شهادت می دهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مؤمن را به قول حق گویا می کند لذا مشیت وی مطلق است و از آنچه می کند مورد پرسش قرار نمی گیرد.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «چون مرگ مؤمن فرارسد، فرشتگان نزد او حاضر شده و بر او سلام می گویند، آن گاه به او مژده بهشت می دهند و چون بمیرد با جنازه وی همراه می شوند، سپس همراه مردم بر او نماز می گزارند، آن گاه چون دفن شود، در قبر خویش نشانه می شود و به او گفته می شود: پروردگارت کیست؟ می گوید: پروردگارم خداوند ﷻ است. سپس به او گفته می شود: پیامبرت

کیست؟ می‌گوید: پیامبر محمد ﷺ است. سپس به او گفته می‌شود: شهادت چیست؟ می‌گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله». در این هنگام قبرش به اندازه امتداد ساحه دیدش بر وی فراخ ساخته می‌شود. اما کافر؛ پس حکایت وی چنین است که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می‌آیند و بر چهره و پشتش می‌زنند و چون به قبر درآورده شود، او را می‌نشانند، آن‌گاه به او گفته می‌شود: پروردگارت کیست؟ اما او هیچ جوابی نمی‌دهد زیرا خداوند ﷻ این حقیقت را فراموش وی می‌گرداند و چون به وی گفته شود: پیامبری که به‌سویت مبعوث شده کیست؟ باز هم درمی‌ماند و هیچ پاسخی نمی‌دهد. و خدا ستمگران را این چنین گمراه می‌کند.

﴿جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَبْسُ الْقَرَارُ ﴿۳۰﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿۳۱﴾﴾ [ابراهیم: ۲۹-۳۰].

«آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به ناسپاسی بدل کردند، ننگریستی؟» خداوند متعال، پیامبرش ﷺ را از حال کفار مکه به تعجب فرا می‌خواند، از آنجا که آنان با تکذیب وی؛ نعمت عظمای بعثت ایشان را از میان خود به پیامبری، مورد ناسپاسی قرار دادند، در حالی که گزینش آن حضرت ﷺ از میان‌شان، انعامی بزرگ و بی‌مانند بر آنان بود که می‌باید بر آن شکرگزار می‌بودند «و» با این ناسپاسی «قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند» که جهنم است. بوار: هلاکت است. به قولی: مراد از این گروه، سران قریش بودند که در روز بدر، قوم خویش را با کشته شدنشان به‌دست لشکر اسلام به سرای نیستی که عذاب نابود کننده آخرت است فرود آوردند.

آن‌گاه (دارالبوار) را این‌گونه معرفی می‌کند: «در آن سرای هلاکت که جهنم است، در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است!».

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿۳۰﴾﴾ [ابراهیم: ۳۰].

«و» این گروهی که به جهنم در می‌آیند «برای خداوند همتایانی» یعنی: شرکایی در ربوبیت «قرار دادند تا از راه او گمراه کنند» یعنی: تا قوم خویش را از راه خدا ﷻ به بیراهه در افکنند و این است کار سران شرک و کفر؛ از متولیان بتان و دیگر سردمداران مذاهب ضاله‌ای که از سوی مردم گمراه مورد پیروی قرار می‌گیرند «بگو: برخوردار شوید» به آنچه که در آن هستید از شهوات و گمراه‌سازی مردم «و بدانید که قطعاً

بازگشت شما به سوی آتش است» یعنی: قطعا مرجع و مقام نهایی شما آتش دوزخ و همان «دارالبوار» است. گویی گفته شد: اگر بر این شیوه ادامه دهید، بدانید که حتما بازگشت شما به سوی دوزخ است.

﴿قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ﴾ [ابراهیم: ۳۱].

«به آن بندگانم که ایمان آورده‌اند، بگو» خداوند متعال از باب تشریف و گرامیداشت، مؤمنان را به بندگی خودش نسبت داده. آری! به ایشان بگو: «نماز را برپا دارند» با ادای آن در اوقات مخصوص آن و رعایت ارکان و آداب آن «و» به ایشان بگو: «از آنچه ما به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کنند پیش از آن که روزی فرارسد که در آن نه خرید و فروشی باشد و نه دوستی‌ای» یعنی: در روز قیامت دادوستدی نیست تا کسی که در عمل کوتاهی کرده، با دادن عوض و جریمه‌ای خود را از عذاب خداوند عز و جل بازخرد کند همچنین در آن روز پیوندهای دوستی و رفاقت نیز وجود ندارد تا دوست برای دوستش میانجیگری و شفاعت کرده او را از عذاب برهاند بنابراین، بنده باید برای نجات خویش، خود توشه و زادوبرگ ایمانی کسب کرده به نماز و انفاق و دیگر اعمال شایسته روی آورد.

به قولی: انفاق پنهانی، در صدقات نافله و اختیاری بهتر است و انفاق آشکار در زکات فرض.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الشَّرَاةِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ﴾ [ابراهیم: ۳۲].

بعد از آن که خداوند عز و جل احوال و اوصاف نیکبختان و بدبختان را روشن ساخت، اینک ادله‌ای را که بر وجود و یگانگی و کمال علم و قدرتش دلالت می‌کند، بیان می‌کند تا وجوب شکرش بر بندگان محرز شود و کفاری که این نعمت‌ها را ناسپاسی می‌کنند، در معرض توبیخ بیشتر قرار گیرند: «خدا آن ذاتی است که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فروفرستاد پس به وسیله آن آب، از میوه‌ها برای شما روزی‌ای بیرون آورد» یعنی: از محصولات و میوه‌های گوناگون روزی‌ای برای بنی‌آدم بیرون آورد که به وسیله آن زندگی کنند. پس کسی که این چنین جایگاهی داشته باشد، بی‌شک سزاوار آن است که مورد پرستش قرار گرفته و در راه وی انفاق شود «و کشتی را برای شما رام

گردانید تا به فرمان او» طبق خواسته شما «در دریا روان شود» و آن را در مصالح و منافع خود به کار گیرید «و رودها را برای شما مسخر کرد» تا آنها را در هر جایی که می خواهید به جریان اندازید و نیز بر رودخانه ها کشتیرانی کنید. پس خدایی که این همه بر شما منت نهاد، بی شک سزاوار پرستش و شکر است.

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ [ابراهیم: ۳۳].

«و برای شما خورشید و ماه را - که پیوسته روانند - رام گردانید» تا از نور و روشنی و سایر منافع آنها استفاده کنید، خورشید و ماهی که پیوسته فعالند و به حیات انسان، حیوان، رستنی ها و غیره نیرو و مدد می رسانند. یا معنی این است: خورشید و ماه، همیشه به پیروی از فرمان خدا ﷻ در حرکت و جریانند و هرگز از سیر و حرکت باز نمی مانند «و رام ساخت برای شما شب و روز را» که از پی یکدیگر می آیند. پس روز برای سعی و تلاشتان در امور معاش است و شب هم برای آرام گرفتن و استراحتتان و این همه، شکر و سپاس او را می طلبند.

﴿وَأَتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ

كَفَّارٌ﴾ [ابراهیم: ۳۴].

«و از هر چه که از او خواستید به شما عطا کرد» و از هر چه هم که نخواستید، اما مورد نیاز شماست و از آن بهره مند می شوید، نیز به شما عطا کرد «و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار در آورید» یعنی: به هیچ وجهی از جوه، توان شمارش و احاطه نعمت های حق تعالی را ندارید و اگر فردی از افراد بشر بخواهد تا نعمت های خدای ﷻ را بر خود در آفرینش عضوی از اعضا یا حسی از حواسش به شمار آورد، هرگز بر این کار قادر نیست پس چگونه خواهد بود شمارش دیگر نعمتهایی که حق تعالی در کل اعضای وجودش آفریده است و نیز سایر نعمتهایی که از خارج وجودش بر او احاطه کرده و با اجناس و الوان مختلف و متنوع خود، او را در هر وقت و هر زمان از همه جهت زیر پوشش خویش قرار داده است.

امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» می گوید: «چون خواهی لقمه نانی برگیری و به دهان بری... در این امر نیک تأمل کن که این لقمه نان به سامان نمی رسد مگر آن که این عالم به تمام و کمال بر درست ترین وجه فعال باشد»، سپس او شرحی شافی و کافی از روند شکل یابی این امر ارائه کرده و در پایان می گوید: لذا با آنچه یاد کردیم، آشکار

شد که شناخت سود و منافع همین یک لقمه، جز با شناخت جزئیات بسیار دیگری مقدور نیست و عقل‌ها از درک ذره‌ای از این مباحث قاصرند». در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ﷺ در دعای خویش می‌گفتند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ غَيْرُ مَكْفِيٍّ وَلَا مُودِعٍ وَلَا مُسْتَغْنِيٍّ عَنْهُ رَبَّنَا». «بارخدا یا! شکر و سپاس برای توست، بی‌آن‌که تو به شکر و سپاس ما نیازی داشته باشی، یا آن را ترک کنیم و با آن وداع گوئیم، یا از آن بی‌نیاز باشیم پروردگارا». پس بارخدا یا! ما تو را بر هر نعمتی که به ما داده‌ای و جز تو هیچ کس دیگر، حد و مرز و مقدار آن را نمی‌داند، شکر و سپاس می‌گوئیم: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُرُكَ عَلَيَّ كُلِّ نِعْمَةٍ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيْنَا مِمَّا لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ» «همانا انسان ستم پیشه است» بر خود با غفلت از شکر نعمت «ناسپاس است» کفار: بسیار ناسپاس است نعمت‌های خداوند ﷻ را بر خود و منکر آن نعمت‌هاست و چنان‌که باید شکرگزار آنها نیست.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿۳۵﴾﴾ [ابراهیم: ۳۵].

«و یاد کن هنگامی را که ابراهیم گفت» بعضی از مفسران برآنند که ذکر داستان ابراهیم علیه السلام در اینجا همچون مثالی برای کلمه پاکی است که در هر وقت میوه‌ای پاک می‌دهد<sup>۱</sup> لذا ابراهیم علیه السلام در عبادت خدای تعالی الگو و نمونه است و باید موحدان به او اقتدا کنند. آری! ابراهیم علیه السلام دعای پایداری بر آیین توحید کرد و گفت: «پروردگارا، این شهر را» یعنی: مکه را «جایی امن بگردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار» به قولی: مراد وی فرزندان صلبی‌اش، و به قولی دیگر: مراد وی تمام ذریه و تبارش بود. صنم: تمثالی بود که اهل جاهلیت از سنگ و مانند آن می‌ساختند و آن را پرستش می‌کردند.

وقتی ابراهیم علیه السلام - این قافله سالار توحید و پدر پیامبران علیهم السلام - از عبادت بتان به خدا تعالی پناه برده و دعا می‌کند که حق تعالی او را از آن دور بدارد پس دیگران به ترس از افتادن در این ورطه سزاوارترند زیرا هر عصری دارای بتان و اصنام مخصوص به خود است که گاهی حتی بر تیزبینان آن عصر هم پنهان و ناشناخته می‌ماند لذا باید به هوش بود و بتان زمان خویش را شناخت.

﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ ﴿٣٦﴾ [ابراهیم: ۳۶].

«پروردگارا، آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند» یعنی: با آن که این بتان جماداتی بی‌درک و شعور بیش نیستند، اما سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند پس گویی مردم را گمراه کرده‌اند «پس هر که از من پیروی کند» در دینم و مسلمانی موحد شود «بی‌گمان او از من است» یعنی: از اهل دین من است «و هر که مرا نافرمانی کند» و از من پیروی نکرده و در آیین من در نیاید «پس به یقین تو آمرزنده مهربانی» هر چند گناه وی هم بزرگ باشد.

به این مناسبت خاطر نشان می‌شود که: اهل سنت و جماعت میان جایز عقلی و جایز شرعی در حق خداوند متعال فرق می‌گذارند، یعنی در نزد آنان عقلا جایز است که خداوند متعال هر گناهی را بیامرزد ولی چون خود او خود خبر داده که شرک را نمی‌آمرزد پس عقیده به این که آمرزش شرک مستحیل الوقوع (غیرممکن) می‌باشد، نیز واجب است. هر چند به قولی: مراد ابراهیم علیه السلام در اینجا از نافرمانی، نافرمانی از وی در غیر شرک است.

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا

الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ

يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ [ابراهیم: ۳۷].

«پروردگارا! هر آینه من بعضی از فرزندانم را» مراد فرزندش اسماعیل علیه السلام است «در وادی بی‌کشت» و بی‌آب و علف که وادی مکه است «نزد خانه محرم تو سکونت دادم» به قولی: خانه کعبه را از آن رو «محرم» نامیدند که بر متجاوزان ستمگر هتک حرمت آن حرام گردیده و نیز هر نوع بی‌احترامی و استخفاف و اهانت به آن حرام است «پروردگارا! تا نماز را برپا دارند» یعنی: ایشان را در این وادی اسکان دادم تا در آن نماز را برپا دارند «پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده» به سبب محبت خود و خانه‌ات و به تبع آن محبت مجاوران خانه‌ات تا در آن حج و عبادت انجام دهند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: اگر ابراهیم علیه السلام به جای «دل‌های برخی از مردم»، «دل‌های همه مردم» می‌گفت، قطعا دل‌های فارس و روم و تمام مردم به کعبه مشتاق می‌شد. «و آنان را از محصولات مورد نیازشان روزی‌ده»

محصولاتی که در آن می‌رویانی، یا به‌سوی آن از جاهای دیگر جلب می‌کنی «باشد که سپاسگزاری کنند» نعمت‌های تو را.

پس خداوند ﷻ دعای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ را اجابت کرد و کعبه را حرم امنی گردانید که تمام محصولات به‌سوی آن آورده می‌شود تا بدانجا که انسان میوه بهاری و تابستانی و پاییزی و زمستانی را در یک روز واحد در آن می‌یابد.

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعَلِّنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي

السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾ [ابراهیم: ۳۸].

«پروردگارا! بی‌گمان تو آنچه را که پنهان می‌داریم و آنچه را که آشکار می‌کنیم، می‌دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند» آری! تو به احوال و مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به خود ما مهربان‌تری پس نیازی وجود ندارد که ما طلب کنیم، لیکن ما تو را برای اظهار عبودیت و ابراز فقر خود به‌سوی رحمت می‌خوانیم؛ همچنین بدان جهت که ما به دریافت این برکات شتاب داریم.

تکرار ندای «ربنا» برای مبالغه در تضرع و زاری به بارگاه حق تعالی است.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾

[ابراهیم: ۳۹].

«سپاس خداوندی را که با وجود سالخوردگی» من و زنم «اسماعیل و اسحاق را به‌من بخشید. به‌راستی پروردگار، شنوای دعاء است» به قولی: اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در نود و نه سالگی و اسحاق عَلَيْهِ السَّلَامُ در صد و دوازده سالگی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به‌دنیا آمدند.

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾ [ابراهیم: ۴۰].

«پروردگارا! مرا برپا دارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز» یعنی: برخی از نسل و تبارم را نیز برپادارنده نماز قرار ده. ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ همه را در دعای خویش شامل نساخت زیرا می‌دانست که بعضی از آنان از جمله کفار خواهند بود و نماز را برپا نخواهند داشت و خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ خود او را از این امر آگاه کرده بود «پروردگارا! ودعای مرا بپذیر» یعنی: دعایم را اجابت کن، یا عبادتم را بپذیر.

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾ [ابراهیم: ۴۱].

«پروردگارا! روزی که حساب برپا می‌شود» یعنی: روز ثبوت حساب بر مکلفان در محشر و این تعبیر چنان است که گفته می‌شود: بازار برپا شد «بر من و بر پدر و مادرم

بیمارز» به قولی: او قبل از آن که بداند پدر و مادرش دشمن خدای سبحانند، برای آنها طلب مغفرت کرد «و بر مؤمنان» نیز بیمارز. از میان بندگان خدا ﷻ مؤمنان را به دعای مغفرت مخصوص ساخت زیرا دعای مغفرت در حق کفار جایز نیست.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾ [ابراهیم: ۴۲].

«و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند، غافل مپندار» یعنی: چون ستمگران را در سلامتی و امنیت و نعمت دیدی، این پندار بر ذهن و ضمیرت غالب نشود که خدای سبحان از سزاوار بودن آنها برای عذاب غافل است «جز این نیست که آنان را» یعنی: مجازات آنان را در برابر ستم‌شان «برای روزی که چشم‌ها در آن خیره شود به تأخیر می‌اندازد» یعنی: آنها را در دم مجازات نمی‌کند بلکه کیفر آنان را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که چشم‌های محشریان در آن باز مانده و بسته نمی‌شود؛ از هول آنچه که در این روز می‌بینند و از شدت حیرت و دهشتی که بر آنها چیره می‌شود.

﴿مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ﴾ [ابراهیم: ۴۳].

سپس خداوند متعال کیفیت برخاستنشان از قبرها و شتافتن‌شان به سوی میدان حشر را بیان کرده می‌فرماید: «شتابانند» به سوی محشر در پی ندای دعوتگر «سربه بالا برداشتگان» به سوی آسمان و نگاه کنندگان به سوی آن؛ با نگاه‌های پر از هول و هراس و بیچارگی و ذلت، به طوری که همه سر به آسمان دارند و کسی به دیگری نمی‌نگرد «چشم‌شان به سوی‌شان باز نمی‌گردد» یعنی: چشم‌هایشان همچنان باز و مبهوت باقی می‌ماند «و دل‌هایشان خالی است» از عقل و فهم و جرأت، به سبب پریشانی و هراس و حیرت و دهشتی که به آن در افتاده‌اند.

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَحْبُ دَعْوَتِكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ أُولَم تَكُونُوا أَفْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ﴾ [ابراهیم: ۴۴].

«و بترسان» ای پیامبر! ﷺ «مردم را از روزی که عذاب بر آنان می‌آید» که آن روز، روز قیامت است «پس آنان که ستم کرده‌اند، می‌گویند» یعنی: کافران در آن روز می‌گویند: «پروردگارا! ما را تا چندی مهلت بخش» ما را تا زمانی معین که دور نیست، مهلت ده و به



دنیا برگردان «تا دعوت تو را» که بر زبان پیامبرانت مطرح کرده‌ای «اجابت کنیم و از پیامبران پیروی کنیم» در آن برنامه‌ها و تکالیفی که به ما ابلاغ کرده‌اند و در این مهلت، آنچه را که در قبال آن کوتاهی و اهمال کرده‌ایم، جبران کنیم.

در اینجاست که به شیوه توییح در پاسخ‌شان گفته می‌شود: «مگر شما پیش از این قسم نمی‌خوردید که شما را هیچ زوالی نیست؟» آیا این شما نبودید که در دنیا سوگند می‌خوردید که فنا ناپذیرید و هرگز در پی آن دنیا قیامت و معادی نیست؟!

﴿وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ﴾ [ابراهیم: ۴۵].

«و سکونت گزیدید» یعنی: مستقر شدید «در منازل کسانی که بر خود ستم کردند» آن منازل عبارت از: شهرهای ثمود و مانند آن از اماکن کفاری است که با کفر به خدای سبحان و نافرمانی وی بر خویشتن ستم کردند «و برای شما آشکار شد» با مشاهده آثار عذابشان «که با آنان چگونه معامله کردیم» و چه مجازات و عذاب سختی در برابر جرایم و گناهان و نافرمانی‌هایشان به آنان رساندیم، اما با وجود مشاهده این آثار، درس عبرت نگرفتید «و مثل‌ها برای شما زدیم» در کتابهای خود و بر زبان پیامبران خویش علیهم‌السلام به جهت توضیح و بیان بیشتر و اتمام واکمال حجت. یعنی: پس چرا آن همه حجت را مورد انکار قرار داده و از آنها درس نگرفتید؟!

﴿وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ﴾ [ابراهیم: ۴۶].

«و به‌یقین آنان نیرنگ خود را به‌کار بردند» در انکار حق و اثبات باطل بزرگی که تمام توش و توان خود را در راه آن نهاده‌اند «و مکرشان نزد خداست» یعنی: با دوستان خدای سبحان مکر می‌ورزند در حالی که او آنان را در حال مکرورزی می‌بیند و بر مکر و نیرنگ‌شان احاطه داشته و آن را دقیقاً می‌داند «هرچند از مکرشان کوه‌ها از جای برآیند» یعنی: هرچند نیرنگ آنان تا بدان پایه نیرومند باشد که به ازجا کنده شدن کوه‌ها بینجامد، اما باوجود آن نیرنگ بزرگ، خدای سبحانه دین خویش را نصرت می‌دهد. به قولی دیگر معنی این است: خداوند جل جلاله از نیرنگ‌شان آگاه است و او نیرنگشان را چنان بزرگ نمی‌داند که کوه‌ها بر اثر آن از جای برآیند بلکه نیرنگ‌شان بسیار ضعیف است. پس در حالی که آفرینش کوه‌ها با آن بزرگی بر خدای سبحانه بس آسان است، چگونه

بی اثر ساختن نیرنگ‌شان بر وی دشوار می‌باشد؟ به قولی دیگر: خداوند ﷻ در این آیه اهل ایمان را به کوه‌ها تشبیه کرده است.

﴿فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾ [ابراهیم: ۴۷].

«پس مپندار که خداوند وعده خود به پیامبرانش را خلاف می‌کند» مراد، وعده خدای سبحان به پیامبرانش با این فرموده وی است: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا﴾ [غافر: ۵۱]. «ما قطعاً پیامبران خود را نصرت می‌دهیم» و فرموده وی: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [المجادلة: ۲۱]. «خداوند فیصله کرده است که قطعاً من و پیامبرانم پیروز می‌شویم». «بی‌گمان خداوند غالب» است پس هیچ کس نمی‌تواند بر او غلبه کند «صاحب انتقام است» پس قطعاً از دشمنانش برای دوستانش انتقام می‌گیرد.

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ [ابراهیم: ۴۸].

«روزی که زمین به غیر این زمین مبدل گردانیده شود» در رأی اکثر مفسران، مراد از آن: تغییر دادن اوصاف زمین است. اما به قولی: مراد تغییر دادن ذات زمین می‌باشد «و آسمانها به غیر این آسمانها مبدل گردانیده شود» تغییر دادن آسمانها نیز - بنا بر اختلاف فوق در میان مفسران - به معنای تغییر دادن اوصاف یا تغییر دادن ذات آنهاست.

تغییر دادن اوصاف زمین در روز قیامت عبارت است از: هموار کردن تله‌ها و بلندیه‌های آن، درهم کوبیدن و هموار کردن کوه‌های آن و گستراندن و هم سطح ساختن نابرابری‌های آن. و تبدیل کردن اوصاف آسمانها عبارت است از: متلاشی ساختن و درهم شکافتن ستارگان، درهم پیچاندن خورشید و تاریک کردن ماه. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت بر زمین سفید بی‌نشانی حشر می‌شوند که همانند قرص نان پاک و صافی<sup>۱</sup> است و در آن از هیچ کس علامت و نشانی وجود ندارد». در روایت دیگری آمده است: «زمین محشر، زمینی است سفید که نه بر آن خونی ریخته است و نه بر آن گناهی انجام گرفته است». همچنین از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ

۱- عبارت حدیث شریف «قرصه النقی» است، قرصه النقی نانی است که آرد آن چندین بار غربال شده باشد.

الْأَرْضِ ﴿ اِبْرَاهِيم: ۴۸﴾. سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! در آن روز که زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود، مردم کجا هستند؟ فرمودند: «بر بالای صراط». «و مردم به حضور خداوند یگانه قهار ظاهر شوند» یعنی: مردم از قبرهای خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه را که در دنیا از اعمال خود کتمان می‌کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیت حق تعالی در کنار قهاریت وی، مفید آن است که کار در آن روز، نهایت سخت و سنگین است.

﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿۴۹﴾﴾ اِبْرَاهِيم: ۴۹.

«و مجرمان را در آن روز دست و پا به هم بسته در زنجیرها می‌بینی» یعنی: مشرکان را در روز قیامت می‌بینی که در زنجیرها به هم بسته شده‌اند، یا با شیاطین به هم بسته شده‌اند، یا دستهایشان در زنجیرها و بندها به پاهایشان بسته شده است. چنان‌که در ترجمه شاه ولی‌الله دهلوی رحمته آمده است.

﴿سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ ﴿۵۰﴾﴾ اِبْرَاهِيم: ۵۰.

«تن پوش‌هایشان از قطران است» یعنی: لباسها و پیراهن‌هایشان از ماده «قطران» است که از آن بر پوست بدنشان مالیده می‌شود. و چرا این ماده انتخاب شده است؟ زیرا آتش در این ماده به سرعت مشتعل می‌شود و نیز این ماده بوی گندیده‌ای دارد. قطران: صمغی رقیق، چسبنده و سیاه‌رنگ است که از جوشاندن چوب و زغال یا مانند آن به دست می‌آید و سخت قابل اشتعال می‌باشد. ابن عباس رضی می‌گوید: «قطران مس گداخته است». در بعضی از ترجمه‌ها «قطران» به «قیر» معنی شده است «و آتش چهره‌هایشان را می‌پوشاند» یعنی: آتش بر روی چهره‌هایشان زبانه می‌کشد و آنان را عذاب می‌دهد. مخصوصاً پوشش آتش بر چهره‌هایشان ذکر شد زیرا حواس مدرکه در چهره قرار دارد و چهره گرمی‌ترین بخش ظاهری بدن است چنان‌که قلب گرمی‌ترین عضو باطنی بدن می‌باشد.

﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۵۱﴾﴾ اِبْرَاهِيم: ۵۱.

«تا خداوند هر کسی را، بر وفق آنچه کرده است» از خیر یا شر «جزا دهد، همانا خداوند زود حساب‌گر است» چیزی او را از کار حساب به خود مشغول نمی‌سازد همچنین حساب یکی از آنان او را از حساب دیگران به خود مشغول نمی‌سازد لذا او این حساب را همزمان با تمام خلائق انجام می‌دهد.

﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو

الْأَلْبَابِ ﴿۵۲﴾﴾ اِبْرَاهِيم: ۵۲.

«این بلاغی است» یعنی: این قرآن، یا آنچه که در این سوره آمده است ابلاغی است که برای پند و اندرز گرفتن کافی است؛ «برای مردم» همگی شان؛ زیرا با قرآن، حجت کامل بر آنان اقامه می‌شود «و تا بدان بیم یابند» یعنی: تا با این ابلاغ، به خود آیند و به راه گرایند «و تا بدانند که او معبودی یگانه است» یعنی: تا با ادله تکوینی‌ای که قبلاً ذکر شد و با آیات قرآنی تلاوت شده در این سوره، به وحدانیت خدای سبحان و عدم وجود شریکی برای او پی برده و به خوبی به این امر دانا گردند «و تا صاحبان خرد پند گیرند» و با این ابلاغ، از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آیند.

به این ترتیب، این آیه کریمه مقاصد این سوره را در ابلاغ، انذار، اعلام وحدانیت خداوند ﷻ و پند و تذکر برای مردم خلاصه کرده است.

## سوره حجر

مکی است و دارای (۹۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه به سبب بیان داستان اصحاب حجر در آن، «حجر» نام گرفت. «حجر» وادی‌ای است در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمود اند. این سوره در موضوع خود اهداف سوره‌های مکی را دنبال می‌کند، یعنی محور آن: اثبات توحید، نبوت و معاد می‌باشد.

﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ﴾ [الحجر: ۱].

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و بحث بر سر حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیاتی که سوره حجر متضمن آن است؛ «آیات کتاب و قرآن مبین است» مراد از کتاب نیز قرآن است و در اینجا هر دو اسم برای آن با هم ذکر شد. مبین: یعنی روشنگر و مفید بیان. آری! قرآن روشنگر و اثبات کننده وجود، صفات و سنن الهی، بیانگر دین و شریعت، تبیین کننده طبیعت و ویژگی‌های انسان، گویای دردها و درمانهای او و نهایتاً روشنگر تمام نیازهای او می‌باشد.

﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ [الحجر: ۲].

«چه بسا کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند» مراد این است که چون در روز قیامت پرده‌های ظلمانی دنیای مادی از برابر دل و دیده انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفار آشکار گشته بطلان شیوه کافریشان روشن گردد و این امر بر آنان هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان همانا دین اسلام است و دین حقی غیر از آن وجود نداشته، در این هنگام است که آنان در این آرزو می‌افتند که کاش مسلمان می‌بودند ولی این آرزویشان فقط از روی حسرت و ندامت و ملامت کردن نفس‌هایشان از قصور در پیشگاه خداوند ﷻ است و هیچ سود و ثمری برای‌شان در بر ندارد. به‌قولی: کفار در وقت جان‌کندن این آرزو را می‌کنند آن‌گاه که حجاب‌ها از برابر آنان کنار زده می‌شود. به‌قولی دیگر: هنگامی این آرزو را می‌کنند که مسلمانان به بهشت وارد می‌شوند چنان‌که در حدیث شریف به‌روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل قبله که خداوند ﷻ خواسته است» یعنی گنه‌کارانشان» در دوزخ با هم یک‌جا شوند، کفار به مسلمانان می‌گویند: آیا شما

مسلمان نبوده‌اید؟ می‌گویند: چرا؛ مسلمان بوده‌ایم. می‌گویند: اما اسلام شما هیچ بلایی را از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ همدم گشته‌اید؟ مسلمانان در پاسخ شان می‌گویند: ما گناہانی داشته‌ایم که بدانها مورد مؤاخذه قرار گرفته‌ایم! آن‌گاه خدای سُبْحٰنَہٗ که شنوای گفت‌وگوی آنان است، دستور می‌دهد تا کسانی از اهل قبله را که در دوزخ هستند از آن بیرون آورند. پس چون کفار این رویداد را می‌بینند، می‌گویند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم تا چنان‌که آنان از دوزخ بیرون آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده می‌شدیم».

دلیل این‌که از آرزوی کفار به (ربما) که مفید تقلیل است، تعبیر شد در حالی که در چنان مقامی باید چنین آرزویی بسیار باشد، این است که: کفار چنان در هول و هراس دوزخ و قیامت گرفتار می‌شوند که این هول و هراس، مجال فکر کردن در چنین اموری را به آنان نمی‌دهد.

﴿ذَرَّهُمْ يَا كُفُلًا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [الحجر: ۳].

سپس خداوند متعال کفار را چنین مورد تهدید قرار می‌دهد: «بگذارشان» ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوی دراز سرگرمشان کند پس به‌زودی خواهند دانست» یعنی: رهایشان کن تا سرگرم دنیای دون خودشان بوده، هرگز به‌خود نیابند و هیچ‌گاه از باطل به‌سوی حق ره نسپرنند، بگذارشان در فروریهای باطل و بیهوده‌شان؛ مانند خوردن، خوابیدن و بهره‌مند شدن از لذایذ و خوش‌گذرانی‌های دنیا زیرا آنان همانند چهارپایانی هستند که جز این دیگر هم و غمی ندارند. آری! بگذارشان در این آرزوهای طولانی و «طول‌أمل»؛ تا آرزوهای پریپهنای دنیوی، آنان را از پیروی‌ات به خود سرگرم سازد اما به‌زودی زشتی و پلیدی عملکرد و فرجام عبرتبار کار خویش را خواهند دانست.

شایان ذکر است که در نکوهش طول «أمل» - یعنی آرزوهای طویل‌مادی و دنیوی - احادیث زیادی آمده است؛ از جمله این حدیث شریف است: «فرزند آدم پیر می‌شود اما دو چیز همچنان در او جوان می‌گردد: حرص و أمل». در حدیث شریف دیگری آمده است: «چهار چیز از بدبختی است: خشک بودن چشم، قساوت قلب، طول آرزو و حرص بر دنیا».

هدف آیه کریمه، نوید ساختن پیامبر ﷺ از این امر است که کفار به خود آیند و از کفر بازایستند و اعلام این واقعیت به ایشان است که آنان اهل خواری و خفت‌اند لذا نصیحت‌شان هیچ سودی در بر ندارد.

﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ ﴿٤﴾﴾ [الحجر: ۴].

بعد از آن که خداوند ﷻ پیامبرش ﷺ را به ترک کردن این گروه از کفار فرمان داد، علل این فرمان را در آیات ذیل چنین بیان می‌کند:

«و ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آن که اجل مکتوب معینی داشت» که آن اجل نزد خدای ﷻ در لوح محفوظ نوشته است. لذا نابودی مجرمان نه از آن موعده پیش می‌افتد و نه پس و این موعده نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده.

﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٥﴾﴾ [الحجر: ۵].

«هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد» یعنی: قبل از فرارسیدن اجل خود نابود نمی‌شود «و نه پس می‌ماند» از اجل خویش لذا مهلتی که به امت‌ها داده می‌شود، نباید عاقلان را فریفته خود گرداند.

بنابراین، سنت و قانونمندی خداوند ﷻ در امت‌ها یکی است و آن این است که: او مردم هیچ سرزمینی را هلاک نمی‌کند مگر بعد از اقامه حجت بر آنان و به نهایت رسیدن اجل مقرر و موعودشان در لوح محفوظ. پس وقتی سنت الهی این است، بدان ای محمد! که اجل محتوم کفاری که با تو ستیزه درپیش گرفته‌اند نیز فرامی‌رسد، بدین جهت، آنان را در حال و روزگار تأسف بارشان فروگذار.

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَايِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾﴾ [الحجر: ۶-۷].

«و گفتند» کفار مکه به رسول خدا ﷺ از روی تهکم و استهزا «ای آن که قرآن بر او نازل شده است» یعنی: ای کسی که به زعم و ادعایش بر او قرآن نازل شده است «به یقین تو دیوانه‌ای» یعنی: تو به سبب این ادعا که می‌گویی رسول خدا و مأمور تبلیغ احکام وی هستی، یقیناً دیوانه‌ای زیرا به نظر ما کسی که عاقل باشد، چنین ادعای بزرگی نمی‌کند. آری! علت دیگری که باید کفار مکه را به حالشان واگذاری این گونه سخنان است.

آن گاه کفار مکه افزودند: «اگر از راست گویان هستی، چرا فرشته‌ها را پیش ما نمی‌آوری» تا بر راست‌گویی‌ات گواهی دهند؟ به‌قولی معنی این است: اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما نمی‌آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟.

﴿مَا نُزِّلَ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ﴾ [الحجر: ۸].

خداوند متعال این سخنانشان را رد کرده می‌فرماید: «فرشتگان را جز به‌حق» یعنی: جز برای آنچه که حکمت و مشیت ربانی ما اقتضا کند «فرو نمی‌فرستیم» و آن مناسبت حق، یا در فرود آوردن پیام و وحی است، یا در نازل کردن عذاب پس درخواست شما از آن اموری نیست که فرستادن فرشتگان در آن لازم و قرین حکمت باشد «و در آن هنگام، دیگر مهلت نیابند» یعنی: اگر ما فرشتگان را فرودآوریم، قطعاً کفار در آن هنگام مورد مجازات سخت قرار می‌گیرند و نابود ساخته می‌شوند زیرا سنت ما این است که اگر طبق درخواست مردم معجزه حسی نازل کنیم اما آنها بعد از مشاهده آن ایمان نیاورند، به دنبال آن بی‌درنگ عذاب ریشه کن کننده بر آنها نازل می‌کنیم لذا فرودآوردن فرشتگان مسلماً به زیان آنهاست نه به سودشان و حکمت ما بر این نیست که به شتاب عذابشان کنیم زیرا این امر در علم ازلی ما سبقت گرفته که برخی از آنان و از فرزندان‌شان به زودی ایمان می‌آورند.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۱۹].

سپس حق تعالی در رد اتهام جنون به رسول خدا ﷺ به سبب نزول قرآن برای‌شان، می‌فرماید: «بی‌تردید ما این قرآن را نازل کرده‌ایم» یعنی: این قرآنی را که آنها منکر آند و تو را به سبب آن به دیوانگی متهم می‌کنند، ما فرود آورده‌ایم «و قطعاً ما خود نگهبان آنیم» از اشتباه و تحریف و افزودن و کاستن و مانند اینها؛ از آنچه که سزاوار آن نیست. آری! این ویژگی مهم قرآن کریم است که حق تعالی در گذر زمان تا ابدالدهر عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده، بر خلاف کتاب‌های پیشین که علما و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و آن کتاب‌ها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتاب‌ها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها بر جای نیست.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ﴾ [الحجر: ۱۰].

آن گاه خداوند متعال از باب تسلیت و دلجویی پیامبرش خطاب به ایشان می‌فرماید:



«و به یقین پیش از تو نیز در گروه‌های پیشینیان» یعنی: در امت‌ها، فرقه‌ها و طوائف نخستین و آیندگان آنان «پیامبرانی فرستادیم» پس ای محمد ﷺ! تنها تو نیستی که در میدان رسالت، با این امواج سرکش مخالفت روبرو شده‌ای. شیع: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الحجر: ۱۱].

«و هیچ پیامبری بر آنان نیامد جز آن‌که او را به مسخره می‌گرفتند» چنان‌که ای محمد ﷺ! این گروه کفار با تو چنین رویه‌ای در پیش گرفتند.

﴿كَذَلِكَ نَسُكُّهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴾ [الحجر: ۱۲].

«بدین‌گونه آن را در دل مجرمان راه می‌دهیم» یعنی: گمراهی را در دل مجرمان و بزهکاران جدید راه می‌دهیم چنان‌که آن را در دل مجرمان پیشین راه دادیم. به‌قولی معنی این است: بدین‌گونه قرآن را در دل آنان راه می‌دهیم پس آن را تکذیب می‌کنند چنان‌که پیشینیان پیامهای ما را تکذیب کردند.

﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الحجر: ۱۳].

«که به آن ایمان نمی‌آورند» یعنی: به قرآنی که آن را فرود آوردیم، ایمان نمی‌آورند «و هرآینه سنت پیشینیان گذشت» یعنی: راه و رسم پیشینیان پیوسته چنین بوده است. همچنین سنتی که خداوند ﷻ در نابود کردنشان بنیان گذاشته - آنجا که روش تکذیب و استهزا را در پیش گیرند - تغییر ناپذیر است، بدین جهت ای محمد ﷺ! به مسلمان شدنشان طمع مبند و آنها را فروگذار تا در باتلاق اندیشه‌ها و آرزوهای پست خود فرو روند.

﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ﴾ [الحجر: ۱۴].

﴿أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ﴾ [الحجر: ۱۴-۱۵].

«و اگر بر آنان» یعنی: بر این گروه معاند تکذیب کننده استهزاگر به محمد ﷺ «دری از آسمان می‌گشودیم» و به آنان امکان می‌دادیم تا بر آن صعود کنند «پس همواره در آن بالا می‌رفتند» به‌وسیله ابزار و تجهیزات فضایی، یا بدون ابزار تا آنچه را در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده کنند، آری! اگر چنین می‌کردیم «قطعا می‌گفتند» این کفار نابکار؛ از فرط عناد و سرکشی و لجاجت‌شان «جز این نیست که ما چشم‌بندی

شده‌ایم» و چشمان ما از دریافت حقیقت بسته شده است. به قولی معنای سخنشان این است: اختلال پدید آمده در دیدگان ما بر اثر مستی شراب است «بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم» بنابراین، آنچه می‌بینیم هیچ حقیقتی ندارد.

این تصویری است واقعی از عنادشان زیرا وقتی آنان معجزه حسی‌ای که ایمان به خدا ﷻ، فرشتگان، پیامبران ﷺ و کتبش را بر آنان الزام می‌کند ببینند ولی به بینایی خود این نسبت را بدهند که ادراک آن به سبب عارضه سکر و مستی یا جادو و افسون‌زدگی، ادراکی حقیقی و منطبق با واقع نیست پس در چنین حال و وضعی، جز فروگذاشتیشان دیگر چه راهی باقی می‌ماند؟ مگر پند و موعظه سودی به حالشان دارد؟!.

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَرَازِبَاتٍ لِّلنَّاظِرِينَ﴾ [الحجر: ۱۶].

«و بی‌گمان در آسمان برجهایی آفریدیم» مراد از برجها: ستارگان سیار دوازده‌گانه مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که دانش نجوم و شناخت منازل ستارگان از بزرگ‌ترین علوم است که اندیشمندان از تعمق در آنها به عظمت خالق متعال راه می‌یابند، به‌علاوه این که بشر از فواید و منافع این شناخت نیز برخوردار می‌گردد؛ زیرا از آن در جهت یافتن راههای خشکی و دریا، شناخت اوقات و امور بسیار دیگری بهره می‌برد «و آن را» یعنی: آسمان را «برای بینندگان آراستیم» و نقش ستارگان در زیباسازی آسمان بر هیچ‌کس پوشیده نیست، بویژه بر اندیشمندانی که در آنها به دیده عبرت و تأمل می‌نگرند و بر دانشمندانی که دست‌اندر کار علم نجوم و بهره‌گیری از فواید آن بوده و از آن به وجود و قدرت آفریدگار بزرگ راه می‌برند.

﴿وَحَفِظْنَاَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِیْمٍ﴾ [۱۷] إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ

مُبِیْنٌ ﴿۱۸﴾ [الحجر: ۱۷-۱۸].

«و آن را» یعنی: آسمان را «از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم» به طوری که شیاطین نمی‌توانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند «مگر کسی که دزدیده گوش فرادهد که شهابی روشن در پی او می‌افتد» و بی‌درنگ او را دنبال کرده یا به قتلش می‌رساند، یا او را آشفته‌حال و درمانده می‌گرداند چنان که در هر حال از استراق سمع باز می‌دارد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می‌شنیدند و سپس آن را به منجمان و کاهنان انتقال می‌دادند و چون عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متولد شدند، آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از رونق افتاد».

﴿وَالْأَرْضُ مَدَدُهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ﴿١٩﴾﴾  
[الحجر: ۱۹].

«و زمین را گسترانیدیم» یعنی: آن را مانند فرشی هموار گردانیدیم تا برای زندگی کردن انسان و حیوان آماده باشد. گفتنی است که گسترده بودن زمین با کرویت آن منافاتی ندارد بلکه خود یکی از دلایل علمی کرویت آن می‌باشد که اندیشمندان از تأمل در آن به عظمت آفریدگار متعال راه می‌برند<sup>۱</sup> «و در آن کوههای استوار افگندیم» تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید «و از هر چیز، به‌طور سنجیده در آن رویانیدیم» یعنی: در زمین از هر چیزی در حدی معین و به اندازه و سنجش رویانیدیم. چنان که دانشمندان گفته‌اند: هر چیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حد حاجت مقدر شده است.

بایسته یادآوری است که در روشنی اکتشافات علمی جدید، معجزات بس بزرگی از این آیات متجلی شده است.

﴿وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾﴾ [الحجر: ۲۰].

«و برای شما در زمین اسباب معیشت قرار دادیم» از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و غیره، که به‌وسیله آنها زندگی می‌کنید. به‌قولی: «معایش» عبارت از تصرف در اسباب رزق و روزی در مدت زندگانی است «و برای کسانی که شما روزی دهنده آنها نیستید» نیز در زمین اسباب و وسایل معیشت قرار دادیم که آنان مردم

۱- شیخ محمد متولی الشعراوی رحمته الله در کتاب «معجزة القرآن الکریم» کرویت زمین را از این آیه استنباط کرده و در روشنی علم مستدلا آن را به بررسی گرفته، که مترجم آن مبحث را در کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» نقل کرده است پس به آن کتاب مراجعه کنید.

دیگر غیر از شما و نیز چهارپایان و جانوران دیگر - با اختلاف انواع واجناس خود - می‌باشند.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ [الحجر: ۲۱].

«و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست» یعنی: همه ممکنات، مملوک و مقدر قدرت حق تعالی است و آنها را به هر کم و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصه وجود می‌آورد «و ما آن» اشیاء «را جز به اندازه مقرر فرود نمی‌آوریم» از آسمان به سوی زمین. یا آن را برحسب مشیت و حکمت بالغه و رحمت بی‌کران خود به خلق خویش، به مقدار نیاز آنان پدید می‌آوریم. در این آیه مبارکه نیز اعجازهای عظیم علمی به تجلی نشسته است، که علوم جدید دست اندرکار آنهاست.

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ [الحجر: ۲۲].

«و بادهای را باردارکننده فرستادیم» که ابرها را با بخار آب بارور می‌سازند و در نتیجه ابرها از آب گرانبار می‌شوند. همچنین بادهای را سبب باردار شدن درختان گردانیدیم، با انتقال دادن گرده نر و تلقیح آن با گرده ماده تا در نتیجه این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولد شوند.

این بخشی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم است که در عصر جدید تجلیات آن بهتر شناخته شده، هرچند که مفسران قدیم - مانند ابن کثیر - توانسته‌اند با فهم هر چند محدود آن، از عصر خود جلوتر باشند مثلاً ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «أَيُّ تَلْقِحِ السَّحَابِ فَتَدْرُ مَاءً وَتَلْقِحِ الشَّجَرِ...»<sup>۱</sup>. «پس شما را بدان سیراب نمودیم» یعنی: آن آب باران را برای نوشیدن شما و حیواناتتان و سیراب ساختن اراضی‌تان آماده و مهیا کردیم «و شما آن را خزینه کننده نیستید» در ابرها، چاهها، آب‌گیرها، چشمه‌ها و کلا در دل زمین بلکه این ما هستیم که آن رانگه داشته و از بین نمی‌بریم تا شما و همه موجودات زنده حیوانی و نباتی از آن بهره برید.

۱- ترجمه: بادهای ابرها را بارور می‌سازند و در نتیجه ابر باران را فرو می‌ریزند و نیز همین بادهای باعمل تلقیح درختان را بارور می‌سازند.

﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ﴾ [الحجر: ۲۳].

«و بی‌تردید، این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم» پس پدیده زنده ساختن و میراندن به طور قطع، بر وجود و وحدانیت ما دلالت می‌کند «و ما وارث هستیم» زمین و همه چیزهایی را که بر روی آن است زیرا این فقط ماییم که بعد از فنای خلق خویش نیز باقی و پایدار و حی و قیوم هستیم. آری! حق تعالی بازمانده جاویدانی است که زنده لایزال است و هرگز نمی‌میرد.

﴿وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ﴾ [الحجر: ۲۴].

«و بی‌گمان پیشینیان شمارا دانسته‌ایم و قطعاً پسینیان شما را نیز دانسته‌ایم» مراد کسانی‌اند که در تولد و مرگ متقدم یا متاخر می‌باشند. یعنی: دانسته‌ایم همه کسانی را که از زمان آدم علیه السلام زنده شده و مرده‌اند و همچنین کسانی را که هم‌اکنون زنده‌اند یا بعداً تا روز قیامت زنده می‌شوند و می‌میرند و علم محیط ما به همه امور و احوال آنها فراگیر است. حسن رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «دانسته‌ایم پیشاهنگان در اطاعت خویش - همچون نمازگزاران در اول وقت و اول صف و پیشاهنگان جبهه جهاد - و پس آمدگان در آن را زیرا پیشاهنگی در این امور، بی‌تردید از فضیلت برخوردار است».

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ [الحجر: ۲۵].

«و مسلماً پروردگار توست که آنان را محشور می‌کند» پس نیکوکار را در برابر نیکوکاری و بدکار را در قبال بدکرداری‌اش پاداش و جزا می‌دهد زیرا هدف از حشر و نشر همین است و جز حق تعالی کس دیگری بر این کار توانا نیست «هرآینه او حکیم داناست» از حکمت خود هر چیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد و دانش او نیز بر همه چیز فراگیر است پس چگونه کافران به او کفر می‌ورزند؟!.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ [الحجر: ۲۶].

«و بی‌گمان انسان را از گل خشک از نوع لای سیاه بوی گرفته آفریدیم» مراد آفرینش آدم علیه السلام است. صلصال: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز می‌دهد و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) می‌شود. حمأ: گل سیاه دگرگون شده. مسنون: بدبو و گندیده. پس وقتی خاک خیس شود، به گل تبدیل می‌گردد و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حمأ مسنون» تبدیل می‌گردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل می‌گردد.

﴿وَالْحِجَابَ حَلَقْنَا مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ [الحجر: ۲۷].

«و پیش از آن» یعنی: پیش از آدم علیه السلام «جن را از آتش سموم خلق کردیم» مراد پدر جنیان ابلیس علیه اللعنه است و او را جن یا «جان» نامیدند، به سبب آن که از چشم‌ها پنهان است. سموم: باد سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد نفوذ می‌کند. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جن.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ [الحجر: ۲۸].

«و یادکن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: هرآینه من بشری را از گل خشک از قسم لای سیاه بوی گرفته خواهم آفرید» اعلام این امر به فرشتگان، گرامیداشتی از آنان و تعلیمی برای بندگان است تا شایستگان را از کارهای خود آگاه ساخته و اهل خبره و خرد را در جریان تصامیم خویش قرار دهند.

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ [الحجر: ۲۹].

«پس وقتی آن را آفریدم» یعنی: وقتی صورت انسانی آن را برابر و به سامان آورده و اجزای وجودش را کامل کردم «و در آن از روح خود دمیدم پس پیش او به سجده درافتید» ای فرشتگان! به سجده شادباش و گرامی‌داشت، نه سجده عبادت و نیایش. قرطبی می‌گوید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند جل جلاله بر آن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البته خداوند جل جلاله روح را از باب نسبت دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریده عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافه روح به سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم علیه السلام نیز هست.

باید دانست که خدای جل جلاله هرکس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیتی که بخواهد و به وسیله هر چیزی که بخواهد، مورد اکرام و گرامی‌داشت خویش قرار می‌دهد؛ و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمی‌تواند بر آن اعتراض کند.

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ [الحجر: ۳۰].

«پس فرشتگان همگی یکباره سجده کردند» در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچ‌گونه تأخیر و درنگی.

﴿إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ [الحجر: ۳۱].

«جز ابلیس که سر باز زد از این که با سجده‌کنندگان باشد» به‌قولی: ابلیس از جنس فرشتگان بود ولی از روی استکبار و حسد به آدم، از سجده کردن سر باز زد و در نتیجه سزاوار عذاب الهی شد. به‌قولی دیگر: او از فرشتگان نبود ولی همراه آنان بود، بدین جهت نام فرشتگان بر وی غلبه یافت و به همان امری مأمور شد که آنان بدان مأمور شدند اما از روی رد و انکار سجده نکرد.

﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ [الحجر: ۳۲].

«خداوند فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» یعنی: از سجده نکردن برای آدم چه هدفی را دنبال می‌کنی؟.

﴿قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ [الحجر: ۳۳].

«گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گل خشک، از قسم لای سیاه بد بو آفریده‌ای، سجده کنم» پندار ابلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است.

﴿قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ [الحجر: ۳۴].

«فرمود: پس از این مقام» یعنی: از بهشت یا از آسمان و مقام بزرگی که در آن قرارداری «بیرون شو، بی‌گمان تو رانده شده‌ای» یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی. حق تعالی او را «رجیم: سنگباران شده» نامید زیرا کسی که طرد شود، با سنگ زده می‌شود.

﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الحجر: ۳۵].

«و هرآینه تا روز قیامت بر تو لعنت است» یعنی: طرد و دوری و راندن از رحمت من تا روز جزا به‌طور مستمر گریبانگیر توست و هرگز از آن جدایی نداری.

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [الحجر: ۳۶].

«گفت» ابلیس «پروردگارا! پس مرا مهلت ده» یعنی: اجلم را به تأخیر انداز و مرا نمیران «تا روزی که برانگیخته شوند» آدم و نسل وی. گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد پس دیگر مرگی در کار نیست چرا که روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو اعاده می‌شود و در آن برای

مکلفان مرگی نیست. به قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می‌کنیم که ابلیس می‌گوید: (پروردگارا!) و این دلیل بر آن است که او به وجود و ربوبیت خداوند ﷻ معترف است. پس از این تعبیر چنین بر می‌آید که هرکس به وجود و ربوبیت خداوند ﷻ معترف بود، لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات‌یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود - از جمله اطاعت بی‌چون و چرا از حق تعالی - همراه باشد.

﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾﴾ [الحجر: ۳۷-۳۸].

«فرمود: هرآینه تو از مهلت داده‌شدگانی» پروردگار متعال درخواست ابلیس را پذیرفت و به او خبر داد که او از جمله آن مخلوقاتی است که اجل‌هایشان را «تا روز وقت معلوم» یعنی: تا روز قیامت به تأخیر انداخته است و در این روز است که ابلیس همراه سایر خلائق با نفعه اول می‌میرد.

بنابراین، خداوند متعال برای او تا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه براساس سنت خود در خلائقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾﴾ [الحجر: ۳۹].

«گفت: پروردگارا! به سبب آن‌که مرا گمراه ساختی، البته من هم برای‌شان در زمین می‌آرایم» گناهانشان را. یعنی: به گمراه ساختن سوگند می‌خورم که البته تا آن‌گاه که بندگان در دنیا باشند، گناهانشان را برای‌شان بیاریم. گفتنی است که این آراستن از جانب ابلیس، یا به آراستن گناهان در چشم و نفس آدمیان و افگندن‌شان در ورطه آن است، یا با مشغول ساختن‌شان به زینت‌ها و آرایش‌های دنیاست تا از پرداختن به اوامر الهی غافل شوند، به طوری که در مشغله شهوات خویش سرگرم بوده و هیچ التفاتی به غیر آن نکنند. سپس ابلیس افزود: «و البته آنان را همه، یکجا گمراه می‌سازم» از راه هدایت و آنان را به راه اغوا و گمراهی درمی‌افکنم.

﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾﴾ [الحجر: ۴۰]

«مگر بندگان خالص تو از میان آنان را» یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبه‌ها و آرایش‌ها پاک‌شان ساخته‌ای. درقرائتی دیگر: (المخلصین) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین می‌شود: مگر بندگان



که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد خالص ساخته‌اند. ابلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که می‌دانست؛ کید وی در مخلصان واقعی کارگر نیست. پس دعا می‌کنیم: اللهم اجعلنا من المخلصين: خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرار ده.

﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ [الحجر: ۴۰].

«خداوند فرمود: این راهی است راست که به من می‌رسد» یعنی: من بر خود حق و واجب گردانیده‌ام که تو را بر بندگان خالصم سلطه‌ای نباشد. به قولی: معنی چنان است که چون کسی را تهدید می‌کنی، به او می‌گویی: راه تو بر من و بازگشتت هم به سوی من است. یا معنی این است: راه اخلاص راهی راست است که رأساً به سوی من منتهی می‌شود.

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ [الحجر: ۴۲].  
«در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» مراد از بندگان در اینجا، بندگان بااخلاص خداوند ﷻ اند «مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند» پس این گمراهانند که از تو پیروی می‌کنند تا بدانجا که زمام خود را به دست می‌دهند تا آنها را به وادی‌های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپار کنی. پس همانانند که تو را بر آنها سلطه و غلبه‌ای است.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴿۴۳﴾ [الحجر: ۴۳-۴۴].

«و قطعاً وعده‌گاه همه آنان» یعنی: وعده‌گاه همه پیروان گمراه تو «دوزخ است». «که برای آن» یعنی: برای دوزخ «هفت در است» که دوزخیان از آنها داخل می‌شوند. علت این که دوزخ هفت در دارد، بسیاری تعداد اهل دوزخ است «برای هر دری، از آنان» یعنی: از پیروان گمراه شیطان «بخشی معین است» که از بخش‌های دیگر متمایز می‌باشد.

بخاری - در تاریخ خود - و ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرمودند: «جهنم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امت من شمشیر کشیده‌اند». همچنین از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اول پر می‌شود آن‌گاه در دوم، سپس در سوم تا آن که همه درهای آن پر می‌شود». ابن جریر

می‌گوید: «درهای دوزخ هرکدام نامی دارد: در اول جهنم، در دوم لظی، در سوم حطمه، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، در ششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن عباس رضی الله عنه نیز مانند آن روایت شده است.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [الحجر: ۴۵-۴۶].

«بی‌گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه‌ساراند» و به ایشان قبل از آن که به آن وارد شوند، گفته می‌شود: «در آنجا با سلامت و ایمنی درآیید» یعنی: با سلامت از آفات و ایمنی از هر آنچه که اسباب خوف و هراس است. یا معنی این است: درآیید همراه با سلامی بر شما از جانب خدای عز و جل و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آن‌گاه که بهشتیان وارد باغهای بهشت می‌شوند، چون از باغی به باغ دیگری می‌روند، به آنان گفته می‌شود: در آن به سلامتی و ایمنی وارد شوید.

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [الحجر: ۴۷]. «و

آنچه در سینه‌های آنان از غل بود، بیرون کشیم» غل: کینه و دشمنی است. یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بر دیگری کینه‌ای داشته است، خدای عز و جل آن کینه را از قلب وی بیرون کشیده و دل‌هایشان را نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند «برادر یک‌دیگر شده» یعنی: آنها چنان باهم صاف و صمیمی می‌شوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته‌اند و این خود دلالت دارد بر این که «اخوت» و «غل» باهم در منافات قرار دارند. پس مسلمان باید مشتاق باشد که در رابطه‌اش با مؤمنان دل خود را از غل و کینه و حسد پاک سازد «بر تخت‌ها، رو به روی یک‌دیگر کرده» یعنی: بهشتیان برادروار و صمیمی بر تخت‌ها و تکیه‌گاه‌ها نشسته به چهره‌های یک‌دیگر نظاره می‌کنند، از جام صهبای عاطفه و مهر برادری سر می‌کشند و بر چمن‌های سرسبز بهشت، شمیم دل‌آسای همدلی و همزبانی را استشمام می‌کنند. سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل شادمانی آماده ساخته می‌شود.

از چندین طریق روایت شده است که علی رضی الله عنه بعد از واقعه جمل به فرزند طلحه بن زبیر رضی الله عنه که پدرش در آن واقعه کشته شده بود، گفت: حقیقتاً من امیدوارم که من و پدرت از کسانی باشیم که خداوند عز و جل در شأن آنان فرموده است: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [الحجر: ۴۷] در حدیث شریف آمده است: «مؤمنان از آتش‌رهایی یافته آن‌گاه بر روی پلی که در میان بهشت و دوزخ

است نگه داشته می‌شوند، سپس از برخی از آنان برای برخی دیگر در مظالمی که میان‌شان در دنیا بوده است، قصاص گرفته می‌شود و آن‌گاه که همه پاک و مهذب شدند، به ایشان اذن ورود به بهشت داده می‌شود.

﴿لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾ [الحجر: ۴۸].

«در آنجا» یعنی: در بهشت «به آنان هیچ رنجی» یعنی: هیچ خستگی و ماندگی‌ای «نمی‌رسد و آنان از آنجا بیرون شدنی نیستند» که این بزرگترین دلیل کمال نعمت بر ایشان است. آری! کدام نعمت از جاودانگی در نعمت بزرگتر می‌باشد؟.

﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الحجر: ۴۹].

«به بندگان من خبر ده» ای محمد ﷺ! «که منم آمرزنده مهربان» یعنی: من بسیار آمرزنده گناهانشان هستم و برای‌شان بسیار مهربانم. در بیان سبب نزول آمده است: «رسول خدا ﷺ بر جمعی از یارانشان - درحالی‌که آنان خندان بودند - وارد شدند پس به ایشان فرمودند: «بهشت را به یاد آورید ولی دوزخ را نیز به یاد آورید». آن‌گاه این آیه نازل شد و جبرئیل علیه السلام به رسول خدا ﷺ پیغام داد که پروردگار ﷻ می‌فرماید: ای محمد! چرا بندگانم را نومید می‌کنی؟».

﴿وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾ [الحجر: ۵۰].

«و» به بندگان من خبر ده «که همانا عذاب من، عذابی است دردناک».

این دو آیه در کنار هم، بر دو مقام خوف و رجا دلالت می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده اندازه عفو خداوند ﷻ را می‌دانست، هرگز از هیچ حرامی پرهیز نمی‌کرد و اگر مقدار عذاب او را می‌دانست، بی‌گمان خود را نابود می‌ساخت». یعنی: از بسیاری غم و غصه.

گفتنی است که دو آیه فوق، به عنوان مقدمه‌ای بر داستان‌هایی است که بعد از آن می‌آید که بخشی از این داستان‌ها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب است.

﴿وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الحجر: ۵۱].

«و به آنان خبر ده» یعنی: به امت خویش «از میهمانان ابراهیم» ایشان فرشتگانی بودند که به صورت بشر نزد وی آمدند. کلمه «ضیف» برای مفرد، تشنیه، جمع، مؤنث و مذکر به یک لفظ به‌کار می‌رود. یعنی به امت خود از آنچه که برای ابراهیم علیه السلام اتفاق

افتاد و در آن خوف و رجا هر دو جمع شده بود، خبر ده تا از این داستان پند بگیرند و به سنت خدای سبحان در مورد بندگان پی ببرند.

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ﴾ [الحجر: ۵۲].

«هنگامی که براو وارد شدند و سلام گفتند. ابراهیم گفت: همانا ما از شما هراسانیم» ابراهیم علیه السلام این سخن را بعد از آن گفت که گوساله بریان را به آنان نزدیک کرد تا بخورند اما آنها چیزی از آن نخوردند. چنان که در سوره «هود» گذشت.

﴿قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ [الحجر: ۵۳].

«گفتند» فرشتگان به ابراهیم علیه السلام «ترس» و از ما هیچ هراسی به دل راه نده «همانا ما تو را به پسری دانا» که اسحاق علیه السلام است «مژده می‌دهیم» یعنی: تو ایمن و حتی مورد بشارت هستی پس هیچ دلیلی برای ترس و هراس وجود ندارد.

﴿قَالَ أَبَشِّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشِّرُونَ﴾ [الحجر: ۵۴].

«گفت» ابراهیم علیه السلام; تعجب کنان از این مژده آنان «آیا با وجود آن که پیری به من رسیده است، بشارتم دادید» یعنی: من و این حالت سالخوردگی و فرزند؟ یعنی چه؟ «پس چه بشارتی به من می‌دهید؟» من در شگفتم از این که با وجود این پیری و سالخوردگی برایم فرزندی به دنیا آید و اساسا بشارت دادن به آنچه که عادتاً وقوع آن ممکن نیست، موضوعیتی ندارد.

﴿قَالُوا بَشْرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ﴾ [الحجر: ۵۵].

«گفتند: ما تو را به حق» یعنی: به امری یقینی که هیچ خلافتی در آن نیست «مژده دادیم پس از ناامیدان» در آنچه تو را به آن بشارت داده‌ایم «مباش».

﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ [الحجر: ۵۶].

«گفت: چه کسی - جز گمراهان - از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟» یعنی: من پدید آمدن فرزند را برای خود نه به سبب ناامید بودن از رحمت پروردگارم بلکه از آن جهت بعید پنداشتم که سالخورده‌ام.

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ [الحجر: ۵۷].

«گفت: پس چیست خبر شما ای فرستادگان؟» یعنی: مأموریت دیگرتان چیست و بجز این مژده‌ای که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آورده‌اید؟»

﴿قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ﴾ [الحجر: ۵۸].

«گفتند: همانا ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده‌ایم» مرادشان، قوم لوط بود.

﴿إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الحجر: ۵۹].

«مگر آل لوط» یعنی: کسان و پیروان و خانواده‌اش «که ما قطعاً همه آنان را نجات

می‌دهیم» یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط علیه السلام را که مجرم نیستند، از عذاب نجات می‌دهیم.

﴿إِلَّا أَمْرًا تَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ﴾ [الحجر: ۶۰].

«جز زنش را که مقدر کرده‌ایم او از بازماندگان باشد» یعنی: حکم کرده‌ایم که او همراه با کافران از باقی‌ماندگان در عذاب باشد. فرشتگان این حکم را به خود نسبت دادند در حالی که این حکم از خدای سبحان است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.

﴿فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ﴾ [الحجر: ۶۱-۶۲].

«پس چون فرستادگان» یعنی: فرشتگان «نزد خاندان لوط آمدند، لوط گفت: همانا شما گروهی ناآشنا هستید» یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی‌شناسم.

﴿قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ﴾ [الحجر: ۶۳].

«گفتند» نه «بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که در آن تردید می‌کردند» یعنی: عذایی را بر دشمنانت به همراه آورده‌ایم که قومت در آن شک می‌کردند بنابراین، حامل چیزی هستیم که تو را خشنود می‌سازد.

﴿وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ [الحجر: ۶۴].

«و حق را» یعنی: وعده راستین را که همانا عذاب قطعی فرودآینده بر قوم توست «برای تو آورده‌ایم و قطعاً ما راستگویانیم» در این خبری که به تو دادیم.

﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُ

حَيْثُ تُؤْمَرُونَ﴾ [الحجر: ۶۵].

«پس پاسی از شب گذشته، خانواده‌ات را همراه ببر» تفسیر نظیر این عبارت در سوره هود «آیه/۸۱» گذشت «و خودت به دنبال آنان برو» یعنی: تو از پی آنان باش تا از ایشان

مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و در نتیجه گرفتار عذاب شود. مفسران می‌گویند: سنت همیشگی پیامبر ما ﷺ نیز این بود که در راه، یاران خویش را پیش می‌انداختند و می‌فرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید». «و هیچ یک از شما نباید که به عقب بنگرد» یعنی: نه تو و نه هیچ یک از آنان نباید که به عقب خویش بنگرد زیرا در آن صورت عذابی را که بر آنان نازل شده می‌بینید و به آن مشغول می‌شوید لذا سرعت حرکت‌تان کند می‌شود و باز می‌مانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده و چنان صحنه‌های هولناکی را می‌بینید که دیدن آنها را تاب نمی‌آورید «و آنجا که به شما دستور داده می‌شود، بروید» یعنی: به همان سمتی که خدای سبحان شما را به رفتن آن دستور داده، بروید. به قولی: جایی که باید می‌رفتند، سرزمین ابراهیم خلیل علیه السلام بود.

﴿وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ﴾ [الحجر: ۶۶].

«و به سوی او وحی فرستادیم» یعنی: به سوی لوط علیه السلام «این امر را» یعنی: نابودی قومش را. سپس «امر» را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند: «که ریشه آن گروه، صبحگاهان بریده می‌شود» یعنی: آخرین کسی که از آنان باقی مانده، نیز صبحگاهان هلاک می‌شود.

﴿وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الحجر: ۶۷].

«و» از سوی دیگر «مردم شهر شادی‌کنان روی آوردند» یعنی: مردم شهر «سدوم» که شهر قوم لوط بود، درحالی‌که از قدوم میهمانان لوط شاد و مسرور بودند، به انگیزه طمع در ارتکاب عمل فحشا با آنان، به سوی خانه لوط روی آوردند.

﴿قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ صِيفِي فَلَا تَفْضَحُونِ﴾ [الحجر: ۶۸].

«گفت» لوط علیه السلام به قومش «هرآینه اینان میهمانان منند» لوط علیه السلام فرشتگان را به هیأت میهمانان دید، درحالی‌که قومش - به عنوان ابتلایی از سوی حق تعالی - ایشان را امردانی نیکوروی دیدند، از این جهت در آنان طمع کردند. لوط علیه السلام افزود: «پس مرا رسوا نکنید» با تعرض به آنان به منظور ارتکاب فحشا زیرا در آن صورت آنها می‌دانند که من از حمایت‌شان به عنوان کسانی که به مثابه میهمان نزد فرود آمده‌اند، ناتوانم و این رسوایی‌ای برای من است.

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ﴾ [الحجر: ۶۹].

«و از خدا پروا کنید» در کارشان «و مرا خوار نسازید» خزی: ذلت و خواری

است. لوط عليه السلام از آن ترسید که اگر از حمایت میهمانانش عاجز شود، ذلیل و بی مقدار خواهد شد.

ابن کثیر می گوید: لوط عليه السلام این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بدانند؛ آنان فرستادگان خداوند جل جلاله اند - چنان که در سوره «هود» آمده است - و در اینجا نیز سیاق آیات مقتضی ترتیب نیست، چرا که برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

﴿قَالُوا أَوْلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [الحجر: ۷۰].

«گفتند: آیا تو را از جهانیان منع نکرده بودیم؟» یعنی: آیا قبلا نزد تو نیامدیم و تو را منع نکردیم از این که با ما درباره احدی از مردم - چون بر او قصد ارتکاب فحشا کردیم - سخن نگویی؟ نقل است که آنان بر هر شخص غریبی تعرض می کردند و لوط عليه السلام هم به قدر توان خود آنان را از این تجاوز و تعرض منع می کرد. به قولی: قوم لوط عليه السلام او را از میهمان کردن مردم بیگانه منع کرده بودند.

﴿قَالَ هُوَ لَأَبْنَائِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ [الحجر: ۷۱].

«گفت: اینان دختران منند» پس به نکاحشان درآورد «اگر می خواهید کاری انجام دهید» یعنی: اگر می خواهید با میهمانان من مرتکب فحشا شوید، یا اگر می خواهید از خود دفع شهوت کنید پس اینک اینان دختران منند، آنان را به نکاح حلال بگیرید و مرتکب حرام نشوید. به قولی: مراد او از دخترانش، زنان قومش بودند زیرا پیامبر یک قوم، حکم پدر آن قوم را دارد.

﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [الحجر: ۷۲].

«سوگند به عمر تو» اهل تفسیر اتفاق نظر دارند براین که این عبارت، سوگندی از سوی خداوند جل جلاله بر مدت حیات پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتنی است که خدای سبحان به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد می کند، مانند سوگند خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به خورشید، به شب و مانند اینها. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «نشیده‌ام که خدای جل جلاله به حیات کسی جز حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کرده باشد زیرا او کسی را گرمی تر نزد خود از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیافریده است». آری! سوگند به جان تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم; «که آنان در مستی خود سرگشته بودند» سکره: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است. یعنی: آنان در گمراهی و سرمستی‌شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام گسیختگی نفس، عقل و بصیرت

را از سر و نهادشان گریزانده بود. حق تعالی آنان را در گمراهی‌شان سرگشته خواند زیرا گمراهی، خرد را از سر صاحب خود می‌برد چنان‌که مستی شراب، خرد را از بین می‌برد.

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ﴾ [الحجر: ۷۳].

«پس آنان را فریاد هولناک» و مرگبار، یا فریاد جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ «فروگرفت» در حالی که «به هنگام طلوع آفتاب» قرار داشتند. یعنی: وقت طلوع آفتاب بر آنان درآمده بود.

﴿فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ﴾ [الحجر: ۷۴].

«پس آن شهر را زیر و زبر کردیم» یعنی: شهر آنان را با کسانی از مردم که در آن بودند، زیر و زبر و نگونسار کردیم، بدین گونه که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را به آسمان برداشت و سپس به حالت معکوس آن را بر زمین واژگون کرد به طوری که همه در زیر آن دفن و نابود شدند «و بر آنان سنگهایی از سنگ گل بارانندیم» یعنی: از گل پخته سنگواره.

﴿فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ﴾ [الحجر: ۷۴].

«بی‌گمان در این» بیانی که ذکر شد؛ از داستان و سرگذشت عبرتبار آنان «برای عبرت‌گیرندگان نشانه‌هاست» یعنی: متفکرانی که در آن هوشیارانه می‌نگرند و تأمل می‌کنند، به وسیله آن به حقیقت راهیاب می‌شوند. واسم: کسی است که از فرق سر تا قدم به سویت می‌نگرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «از فراست مؤمن بپرهیزید زیرا او با نور خدا می‌نگرد» سپس این آیه کریمه را تلاوت کردند.

﴿وَإِنَّهَا لَيْسَبِيلٌ مُقِيمٍ﴾ [الحجر: ۷۶].

«و هرآینه آن شهر بر سر راهی دایر برجاست» یعنی: شهر قوم لوط بر سر راهی است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه به سوی شام است و آثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۷۷].

«بی‌گمان در این» بیانی که ذکر شد؛ از سرگذشت عبرتبار مردم شهر لوط و عذاب خفت‌باری که بر آنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط، راهزنی و اصرارشان بر ارتکاب منکرات دیگر به طور علنی فرود آورده شد «برای مؤمنان نشانه‌ای است» که بدان عبرت می‌گیرند.



﴿وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ﴾ [الحجر: ۷۸].

این داستان سوم پس از داستان آدم عليه السلام و ابلیس و داستان ابراهیم عليه السلام و لوط عليه السلام است که در این سوره بیان می‌شود.

«و هرآینه اهل ایکه ستمگر بودند» ایکه: بیشه، یعنی توده انبوهی از درخت است. به‌قولی: ایکه نام قریه‌ای است که اهل ایکه، یعنی قوم شعیب عليه السلام در آن به‌سر می‌بردند. البته نباید اهل ایکه با اهل مدین که شعیب عليه السلام به‌سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصور شوند چنان‌که در حدیث شریف به روایت عبدا بن عمرو رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «مدین و اصحاب ایکه دو امت اند که خداوند جل جلاله شعیب عليه السلام را به‌سوی [هر دوی] آنان فرستاد».

﴿فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لِيَآمَامٍ مَّيْمِينٍ﴾ [الحجر: ۷۹].

«پس، از آنان انتقام گرفتیم» و هلاکشان ساختیم، با گرمی سوزان بی سایه هفت روزه و سپس فرستادن آتشی بر آنان «و آن دو شهر بر سر راهی آشکار است» یعنی: شهر قوم لوط و محل زیست اهل ایکه هر دو بر سر راه آشکاری قرار دارند پس آیا کسانی که از کنار آنها عبور می‌کنند، از مشاهده آثار و ویرانه‌های آنها درس عبرت نمی‌گیرند؟ و آیا آگاهان در این فرجام عبرتبار تأمل نمی‌کنند؟

﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ﴾ [الحجر: ۸۰].

«و بی‌گمان اهل حجر پیامبران ما را تکذیب کردند» حجر: نام شهر قوم ثمود - یعنی قوم پیامبر خدا صالح عليه السلام - است که در میان مکه و تبوک قرار دارد. اعراب هر مکانی را که به سنگها و صخره‌ها محاط شده باشد، حجر می‌نامند. و از آنجا که آنها پیامبر خویش صالح عليه السلام را تکذیب کردند و هرکس یکی از پیامبران عليه السلام را تکذیب کند، در واقع همه ایشان را تکذیب کرده است، از این‌رو، از تکذیب آنها به صیغه جمع (مرسلین) خبر داده شد.

﴿وَأَتَيْنَاهُمُ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ [الحجر: ۸۱].

«و آیات خود را» که بر پیامبرشان فرو فرستاده شده بود «به آنان دادیم» که از جمله این آیات و معجزات، یکی هم آن شتر معروف بود «ولی از آنها رویگردان شدند» به آیات ما هیچ اهمیتی نداده و در آنها اندیشه نکردند به همین جهت شتر را پی کرده و دستوره‌های پیامبرشان را نادیده گرفتند.

﴿وَكَاثُوا يُنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۲].

«و از کوهها خانه‌هایی می‌تراشیدند» یعنی: قوم صالح علیه السلام درون کوهها را می‌شکافتند و در آن برای خود خانه‌ها می‌تراشیدند «که در امان بمانند» از عذاب، با تکیه بر نیرومندی و محکمی آن خانه‌ها. یا در امان بمانند از این‌که خانه‌ها بر سرشان ویران شود، یا دزد بر آنها نقب بزند.

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ﴾ [الحجر: ۸۳].

«پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت» و آن در چهارمین صبحگاه از آن روزی بود که صالح علیه السلام آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

﴿فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الحجر: ۸۴].

«پس آنچه کسب می‌کردند از آنان دفع نکرد» یعنی: آنچه از اموال که به دست آورده بودند و آنچه از خانه‌ها و قلعه‌های مستحکم که در کوهها می‌تراشیدند، چیزی از عذاب خدای سبحان را از آنان دفع نکرد بلکه از یک‌سو زلزله آنان را فروگرفت و از سوی جبرئیل علیه السلام بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک شدند. پس سنت خداوند متعال در نابود ساختن امت‌هایی که پیامبرانش را تکذیب کنند، جاری است ولی هر چیز نزد او میعاد دارد.

یادآور می‌شویم که تفسیر داستان اهل حجر در (آیات ۸۳ - ۸۲) سوره «هود» با تفصیلی بیشتر از اینجا گذشت.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحْ﴾

الصَّفْحِ الْجَمِيلِ ﴿۸۵﴾ [الحجر: ۸۵].

«و ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم» یعنی: آنها را به آفرینشی حق و با هدف آفریده‌ایم، نه به باطل و بیهوده. یا مراد از این حق، فواید و مصالحی است که در آنها وجود دارد. یا مراد از حق، پاداش دادن نیکوکار در قبال نیکوکاریش و مجازات بدکار در قبال بدکاری وی است «و یقیناً قیامت آمدنی است» پس خداوند جل جلاله در هنگام فرارسیدن آن، از کسانی که سزاوار عذابند انتقام گرفته و به کسانی که سزاوار احسانند، احسان می‌کند «پس به درگذشتی نیکو درگذر» از بی‌ادبی‌های آنان و با عفو و گذشتی نیکو عفویشان کن و با آنان به بردباری و گذشت و حلم رفتار نما. به قولی: این حکم با آیه قتل منسوخ گردید.

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ [الحجر: ۸۶].

«هر آینه پرودگار تو همان آفریننده داناست» یعنی: او آفریننده تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می‌باشد.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [الحجر: ۸۷].

«و به راستی، به تو سبع‌المثانی را عطا کردیم» اکثر مفسران برآنند که مراد از «سبع‌المثانی»، آیات هفت‌گانه سوره «فاتحه» است. آنها را مثانی نامیدند، بدان جهت که در هر نمازی تکرار می‌شوند. به‌قولی دیگر: مراد از «سبع‌المثانی»، هفت سوره بلند قرآن است که عبارتند از سوره‌های: بقره، آل‌عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال «و به تو قرآن بزرگ را عطا کردیم» یعنی: تمام قرآن را.

بعد از آن که حق تعالی این نعمت عظمای دینی را به رسول گرامیش ﷺ یادآوری کرد، ایشان را از لذت‌های زودگذر و فانی دنیا متنفر ساخته و می‌فرماید:

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ

جَنَاحَكَ لِمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸].

«و به‌سوی آنچه دسته‌هایی از آنان را بدان بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز» یعنی: به‌سوی آرایش‌ها و پیرایش‌های دنیا آن گونه چشم مدوز که با گرایش و میل مفرط به آنها همراه باشد. مراد از «ازواج» اصناف توانگرانند. گفتنی است که نگریستن پیوسته و چشم دوختن مداوم به‌سوی بهره‌های مادی متمکنان و توانگران، بر نیکوشمردن و آرزو بردن آن بهره‌ها دلالت می‌کند «و بر آنان اندوه مخور» از این که ایمان نیاورده‌اند و بر کفر و عناد خود مصمم باقی مانده‌اند «و بال خویش را برای مؤمنان فروگستر» گستراندن بال؛ کنایه از تواضع و نرم‌خویی و فروتنی در برابر مؤمنان، اعم از توانگران و فقرای‌شان است.

﴿وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ﴾ [الحجر: ۸۹].

«و بگو» به تمام مردم «من همان هشداردهنده آشکارم» یعنی: من هشدار دهنده‌ای هستم که به قومش آنچه را به آنان از عذاب خداوند ﷻ خواهد رسید آشکارا بیان و اظهار می‌دارد - در صورتی که بر تکذیب و انکار خویش استمرار دهند.

﴿كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ﴾ [الحجر: ۹۰].

«همان گونه که عذاب را بر تقسیم کنندگان فرود آوردیم» یعنی: شما را از عذابی که بر تقسیم کنندگان فرود آوردیم، بیم می‌دهم. به قولی: آنان شانزده تن بودند که ولیدبن مغیره آنها را در ایام حج بر سر راهها و گلوگاه‌های مکه برمی‌گماشت و آنها بر آن راهها تقسیم شده به هر کسی که وارد مکه می‌شد، می‌گفتند: مبادا فریفته این کسی گردی که از میان ما به ادعای نبوت برخاسته است زیرا او دیوانه است. و بسا می‌گفتند: او ساحر است. و بسا می‌گفتند: او شاعر است. و بسا می‌گفتند: او کاهن است. پس به همین جهت «مقتسمین» نامیده شدند. به قولی دیگر: (مقتسمین) اهل کتابند که قرآن را به بخش‌ها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند چنان که از آیه بعدی بر می‌آید:

﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾ [الحجر: ۹۱].

«همانان که قرآن را بخش بخش کردند» یعنی: آن را به اجزای گونه‌گون و پراکنده‌ای تقسیم کرده بعضی از آن را شعر، بعضی از آن را سحر، بعضی را کهانت و مانند این شمردند. به قولی: معنای «عضین» ایمان آوردن‌شان به بعضی از قرآن و کفرشان به بعضی دیگر از آن است. با تأسف که این آفت هم‌اکنون - اگر نه در عقیده - اما در عمل، دامن‌گیر امت ما نیز شده است.

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الحجر: ۹۲-۹۳].

«پس سوگند به پرودگارت که البته از آنان همگی می‌پرسیم» یعنی: یقیناً از این گروه کفار - همگی آنان - در روز قیامت می‌پرسیم؛ «از آنچه می‌کردند» در دنیا؛ از اعمالی که در برابر آن مورد سؤال و محاسبه قرار می‌گیرند.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الحجر: ۹۲] فرمودند: «از لا اله الا الله مورد پرسش قرار می‌گیرند».

﴿فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الحجر: ۹۴].

«پس آنچه را بدان مأمور می‌شوی، آشکار کن» یعنی: با دعوت نمودن از آنان به سوی توحید، دین حق را آشکار و جمع و کلمه آنها را پراکنده کن زیرا آنان بعد از آشکار شدن

دعوت متفرق می‌شوند، به این ترتیب که گروهی از آنان به تو ایمان آورده و گروهی دیگر به تو کفر می‌ورزند «و از مشرکان روی برتاب» یعنی: چون تو را بر آشکار ساختن دعوت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمیتی نده و التفاتی نکن.

در بیان سبب نزول روایت شده است که رسول خدا ﷺ پیوسته دعوت‌شان را مخفی می‌داشتند تا این آیه کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحاب‌شان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ [الحجر: ۹۵].

«هرآینه ما تو را از شر تمسخرکنندگان کفایت کننده‌ایم» با آن که آنان از سران و بزرگان کفار و در میان‌شان از اهل قدرت و شوکت اند، لیکن بدان که خداوند عزوجل شر آنها را از تو باز خواهد داشت.

این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکه به نامهای: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبدیغوث و حرث بن طلاله بودند که خدای عزوجل همگی‌شان را نابود کرد و شر آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.

انس در بیان سبب نزول روایت می‌کند: «روزی رسول خدا ﷺ از برابر آن گروه می‌گذشتند پس بعضی از آنها به‌سوی آن حضرت ﷺ اشاره کرده و گفتند: این است همان کسی که می‌پندارد پیامبر است!! در این اثنا جبرئیل علیه السلام با رسول خدا ﷺ بود پس با انگشتش به‌سوی آنها اشاره کرد و در اثر آن در اجسام‌شان بسان اثر ناخنی نشان افتاد، سپس آن مواضع به زخم تبدیل شد و بر اثر آن، تن آنها به‌حدی فاسد شد که کسی نمی‌توانست از فرط بدبویی به آنان نزدیک شود و سرانجام همه بدان علت مردند».

﴿الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [الحجر: ۹۶].

«همانان که با خدا معبودی دیگر مقرر می‌کنند» پس جرم‌شان تنها استهزا و تمسخر به رسول خدا ﷺ نیست بلکه جرم دیگری هم دارند که عبارت از شرک به‌خدای سبحان می‌باشد «پس به زودی خواهند دانست» که عاقبت کارشان در آخرت چگونه خواهد بود!

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾ [الحجر: ۹۷].

«و به خوبی می‌دانیم که سینه تو تنگ می‌شود به سبب آنچه می‌گویند» از

متهم ساختنت به سحر و جنون و کهانت و دروغ، یا به سبب آنچه که درباره قرآن یا درباره خدای سبحان می‌گویند.

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ [الحجر: ۹۸].

«پس پروردگار خود را با ستایش او تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش» یعنی: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خدای عزوجل اندوه و نگرانیت را برطرف می‌سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینهات را باز و گشاده می‌کند. این آیه دلیل بر آن است که علاج دل‌تنگی، همانا تسبیح، تحمید، تقدیس الهی و نمازگزاردن بسیار است.

﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ [الحجر: ۹۹]. «و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی که یقین تو فرارسد» یقین: در اینجا به معنی مرگ است. یعنی: پروردگارت را برای همیشه تا آن‌گاه که زنده هستی عبادت کن.

این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات - همچون نماز گزاردن - بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار کند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی‌ای که قرار دارد به حسب حالش نماز بگزارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی‌توانستی نشسته و اگر نمی‌توانستی به پهلو». همچنین این آیه دلیل بر عدم صحت قول برخی از ملحدانی است که می‌گویند: مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین می‌رسی عبادت کن بنابراین، وقتی یکی از آنان - به پندار خود - به حد معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط می‌شود. شکی نیست که این رأی - چنان‌که ابن‌کثیر گفته - کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آن‌که انبیا علیهم‌السلام و اصحاب‌شان خداشناس‌ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده‌اند، در عین حال عابدترین و مواظب‌ترین آنها بر عبادت خداوند عزوجل و انجام دادن خوبی‌ها تا دم مرگ خویش نیز بوده‌اند و هرگز کمال معرفت‌شان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عبادات‌شان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضت‌شان افزوده است.

## سوره نحل

مکی است و دارای (۱۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب این که در آن داستان «نحل» یا زنبور عسل آمده است، «نحل» نامیده شده. همچنین این سوره را به سبب نعمتهایی که خداوند متعال در آن بر بندگانش برشمرده است، سوره «نعم» نیز نامیده‌اند.

محور این سوره همچون عموم سوره‌های مکی، اثبات توحید، معاد و نبوت، بیان دلایل یگانگی، قدرت و عظمت حق تعالی و طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [النحل: ۱].

«هان، امر خدا در رسید» جمهور مفسران برآنند که مراد از «امر خدا» در این آیه، روز قیامت است. یعنی روز قیامت خواه‌ناخواه به زودی آمدنی است. خاطر نشان می‌شود؛ اعراب عادتاً به امری که وقوعش حتمی است، می‌گویند: «آن امر آمد» و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبیر می‌کنند. روایت ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز مؤید قول این گروه از مفسران است: «چون جمله ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ﴾ [النحل: ۱] نازل شد، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سراسیمه از جا برخاستند، همان بود که: ﴿فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ [النحل: ۱] «آن رابه شتاب طلب نکنید» نازل شد، در این هنگام اصحاب نشستند و آرام گرفتند». به قولی: مراد از «امر خدا»، بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. به قولی دیگر: مراد از آن، فرودآوردن عذاب خداوند جل جلاله بر مشرکان است «پس آن را به شتاب طلب نکنید» یعنی: فرارسیدن قیامت یا عذاب را قبل از وقت مقرر آن درخواست نکنید. کفار به انگیزه تمسخر و تکذیب هشدارها و وعده‌های الهی در برپایی قیامت یا نزول عذاب، آنها را به شتاب می‌طلبیدند «او منزّه و فراتر است از آنچه با وی شریک مقرر می‌کنند» یعنی: خدای سبحان منزّه و برتر است از شرک‌آوری آنان، یا از این که شریکی داشته باشد. البته شتابزدگی آنان در نزول عذاب که برخاسته از استهزا و تکذیبشان است، نیز دلالت بر آن دارد که این کارشان از شرک است زیرا اگر آنها خدای صلی الله علیه و آله و سلم را به یگانگی می‌شناختند، تماماً تسلیم وی می‌شدند و عذاب را از سرانکار و استهزاء به شتاب نمی‌طلبیدند.

﴿يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾ [النحل: ۲].

«فرشتگان را با روح» یعنی: با وحی، یا با قرآن که از وحی است «به امر خویش بر هرکس از بندگانش که بخواهد فرود می‌آورد» یعنی: خداوند ﷻ انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به ایشان فرود می‌آوردند، مخصوص ساخته است. از وحی به «روح» تعبیر نمود زیرا وحی دل‌های مرده را زنده می‌گرداند چنان‌که روح، بدن‌های مرده را زنده می‌کند. مضمون این وحی الهی این است: «که بیم دهید» یعنی: مردم را آگاه کنید و به آنان اعلام کنید «که معبودی جز من نیست» یعنی: آنان را به توحید و یکتاپرستی ام دستور دهید و این وحدانیت‌م را همراه با بیم‌دهی به آنان اعلام کنید. پس توحید، محور دعوت همه پیامبران ﷺ است «پس، از من پروا کنید» ای بندگان من! این هشدار است به آنان که مبادا به وی شرک آورند.

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [النحل: ۳].

«آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید» یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیت وی دلالت کنند لذا خداوند متعال؛ «از آنچه با وی شریک می‌گردانند» یعنی: از شرک آوری آنان، یا از آنچه با وی شریک مقرر می‌کنند «بلند قدر است» یعنی: برتر، مقدس‌تر و فراتر است؛ زیرا اوست که به استقلال و انفراد آسمان‌ها و زمین را آفرید پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد لذا چگونه غیر وی را با او شریک می‌آورند؟!.

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْقَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾ [النحل: ۴].

«انسان را از نطفه‌ای» یعنی: از جماد پست و بی‌ارزشی چون آب منی که از بدن وی خارج می‌شود «آفرید» سپس آن آب منی را در روند تطور قرار داد تا صورت انسانی آن کامل شد آن‌گاه در آن روح دمید و سرانجام او را از شکم مادرش به این سرای دنیا فرودآورد تا در آن زندگی کند «آن‌گاه او» بعد از آفرینشش با این وصف و بیرون آوردنش از این کارگاه با این همه کمال و بعد از طی آن همه مراحل پیچیده «ستیزه‌جویی آشکار است» یعنی: همچون ستیزنده‌ای است با خدای سبحان در قدرت‌ش، که ستیز و خصومتش واضح و آشکار است درحالی‌که او آفریده شده تا بنده باشد نه ستیزنده.



در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابی بن خلف نازل شد آن گاه که او استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا ﷺ آورد و گفت: ای محمد! آیا می‌پنداری که خداوند این را بعد از آن که پوسیده است، زنده می‌کند؟!

﴿وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ [النحل: ۵].

«و چهارپایان را برای شما آفرید» که عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند «در آنها برای شما پوششی است» گرمابخش. دَف: آنچه که وسیله گرمابخشی است؛ ازپشم و کرک و موی آنها «و» برای شما در آنها «منفعت‌های دیگر است» که عبارت است از: شیر، سواری بر آنها، زاد و ولد، کشاورزی به وسیله آنها و مانند آن از منافع بسیار دیگر «و از آنها» یعنی: از گوشت و چربی آنها «می‌خورید».

﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾ [النحل: ۶].

«و» افزون بر آنچه گذشت «در آنها برای شما تجملی است» یعنی: در چهارپایان برای شما زیبایی و زینتی است «آن گاه که شامگاهان آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که بامدادان آنها را به چراگاه می‌برید» چهارپایان هنگام رفت و برگشت خود به صحرا و چراگاه، شما را با منطری چشم و دلنواز به بهجت می‌آورند - و لذت نگاه نیز نعمتی است بزرگ. خداوند ﷻ مخصوصاً این دو وقت را یاد کرد زیرا صاحبان مواشی و دامداران به چهارپایان خود در این دو وقت اهتمام و عنایت بیشتری می‌ورزند. وقت برگشت آنها از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدم گردانید زیرا این حیوانات در وقت برگشت، سیر و سیراب و خرم و بامایه‌هایی پر از شیر از صحرا می‌آیند، ظرف‌ها را پر از شیر، دل‌ها را پر از سرور و چشم‌ها را پر از بهجت می‌سازند و سخت دل‌آرا و چشم‌نواز می‌شوند.

﴿وَتَحْمِيلُ أَثْقَالِكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرءُوفٌ

رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۷].

«و بارهای شمارا می‌برند» یعنی: کالاهای سنگین مسافران؛ مانند خواروبار و غیره را. به‌قولی مراد این است که: خود شما را بر دوش خود می‌برند «به شهری که جز با مشقت بدن‌ها بدان نمی‌توانستید برسید» یعنی: اگر با شما شتر سواری‌ای نمی‌بود که بارهای شما را بردارد، جز با دشواری و مشقتی که بدن‌هایتان را به رنج و گدازی سخت وامی‌داشت، نمی‌توانستید به آن شهر برسید، چه در آن صورت ناچار بودید که بارهایتان را بر دوش خویش حمل کنید. آری! تصور کنید که اگر یک حاجی یا یک تاجر ناگزیر

باشد که بار و بنه خود را بردوش خویش از این طرف دنیا به آن طرف حمل کند، چه وضعی پیش خواهد آمد؟! «قطعاً پروردگار شما رؤوف و مهربان است» نسبت به شما، از آنجا که این چهارپایان را برایتان آفرید.

﴿وَالْحَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكُبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۸].

«و اسبان و استران و خران را آفرید» یعنی: این اصناف سه‌گانه از چهارپایان را برای شما آفرید «تا بر آنها سوار شوید» و منافع آنها در غیر سواری هم معلوم است؛ چون بردن کالا بر آنها و بهره‌های دگر....

امام ابوحنیفه رحمته با این آیه و نیز حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله به روایت خالد بن ولید رضی الله عنه که آن حضرت صلی الله علیه و آله در آن از خوردن گوشت اسبان و قاطران و خران نهی کردند، بر عدم جواز خوردن گوشت اسب استدلال کرده است زیرا اسب برای سواری است نه برای خوردن. ولی رأی جمهور فقها بر جواز خوردن گوشت اسب است.

«و» این چهارپایان برای شما «مایه تجمل نیز هست» زیرا آنها را به جل و جهاز و زین و غیره زینت کرده سوارشان می‌شوید و از این کار به وجد و شادی و انبساط در می‌آیید «و آنچه را نمی‌دانید، می‌آفریند» یعنی: جز آنچه که در اینجا برای شما برشمردیم، مخلوقات دیگری را در خشکی و دریا می‌آفرینیم که شما بدانها احاطه علمی ندارید، نه از آنها چیزی شنیده‌اید و نه آنها را دیده‌اید.

شاید مراد این باشد که حق تعالی پیوسته از وسایل نقلیه و اسباب زینت چیزهایی را می‌آفریند که بشر قبل از اختراع آنها نسبت به آنها علم ندارد چنان‌که ماشین، کشتی‌های بخار، هواپیما و دیگر وسایل مدرن را آفرید و بر مبنای این‌آیه، هنوز هم اشیای ناشناخته دیگری را می‌آفریند... و این روند پیوسته ادامه دارد.

این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَضْلُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [النحل: ۱۹].

سپس خداوند جل جلاله در میانه بحث از نعمت‌های مادی خویش بر انسان، به راه‌های معنوی دینی نیز توجه داده و می‌فرماید: «و نمودن راه میانه بر خداوند است» یعنی: نمودن راه راستی که انسان مؤمن را به آسانی و سهولت به مطلوب می‌رساند، برعهده خداوند جل جلاله است «و برخی از آنها کج است» یعنی: برخی از آن راهها، از راه

میانه به چپ و راست متمایل است، مانند راه و روش یهودیت، نصرانیت و مجوسیت. یا معنی این است: برخی از این چهارپایان و اسبان و وسایل سواری، از راه راست میل کرده و شما را به راههای کج می‌برند بنابراین، راه را بر شما طولانی می‌سازند و در نتیجه، از رسیدن به جاهایی که می‌خواستید به موقع بدانها برسید، در تأخیر می‌افتید اما هدایت و راهنمایی از سوی خداوند ﷻ است «و اگر خدا می‌خواست، مسلماً همه شما را راه می‌نمود» به سوی راه درست ولی او نخواست بلکه بر اساس سنت خویش، برخی را هدایت و برخی را گمراه می‌کند.

اما چنان که در مقدمه آیه گفتیم، مراد از «راه میانه» در این آیه، ترجیحاً راههای معنوی است نه راههای مادی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد از آیه: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ [النحل: ۹] راه معنوی است. یعنی: خدای ﷻ است که با انزال کتب و اقامه ادله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می‌رساند. ﴿وَمِنْهَا جَائِرٌ﴾ [النحل: ۹] یعنی: بعضی راهها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، کج و معوج و منتهی به سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «در قرآن کریم، گذر از امور حسی به امور معنوی بسیار واقع شده و چون حق تعالی در آیات قبل از وسایل سواری و راههای حسی ذکر کرد، به دنبال آن در این آیه به بیان راههای معنوی پرداخت».

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ﴾ [النحل: ۱۰].

«اوست آن که از آسمان برای شما آبی فرود آورد که آب آشامیدنی شما از آن است» یعنی: آن آب را شیرین و زلال گردانید نه شور و تلخ تا مردم و چهارپایان از آن بیاشامند «و رویدنی‌هایی که رمه‌های خود را در آن می‌چرانید، نیز از آن است» یعنی: بخشی از آن آب، آبی است که رستنی‌ها با آن می‌روید و در نتیجه، چهارپایان خود را در بیشه‌ها و مراتع می‌چرانید. گفتنی است که آب چاهها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها همه در اصل از همان آب آسمان است.

﴿يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۱۱].

«به‌وسیله آن آب، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات دیگر» یعنی: تمام انواع و اصناف میوه‌ها و محصولات نافع دیگر «را برای شمامی‌رویاند، قطعا در این» فرودآوردن آب و رویاندن درختان و گیاهان «نشانه‌ای است» بزرگ، دال بر کمال قدرت و یگانگی حق تعالی در ربوبیت وی «برای مردمی که تعقل می‌کنند» در مخلوقات و مصنوعات خداوند متعال لذا نگرش در مصنوعات وی را فرونگذاشته و از برابر آنها بی‌تفاوت نمی‌گذرند.

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالشُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [النحل: ۱۲].

«و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید» رام ساختن آنها برای مردم، نافع گردانیدن آنها برای‌شان برحسب اقتضای مصالح‌شان است. آری! این‌پدیده‌های کونی، مانند بنده فرمان‌برداری برای مولای خویش که هرگز از فرمان وی مخالفت نکرده و از سعی و تلاش در راه نفع رساندن به مخلوقات وی باز نمی‌ایستند، همیشه پی‌درپی می‌آیند «و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند» که در شبهای ظلمانی نور می‌پاشند و مردم سرگشته و مسافران بیابان و دریا را به‌سوی مقاصدشان راهنمون می‌گردند و هر یک از سیارات آنها با نظامی دقیق و حرکتی سنجیده در مدار خویش شناور است «مسلماً در این» امور «برای مردمی که تعقل می‌کنند» یعنی: عقل‌ها و خرده‌هایشان را در آثاری که دال بر وجود صانع و یگانگی وی و عدم وجود شریکی برای اوست، به‌کار می‌اندازند؛ «نشانه‌هاست» لذا کافی است که انسان از عقل خویش استفاده نماید تا به معرفت خدای تَعَالَى نایل گردد.

﴿وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَدَّكُرُونَ﴾ [النحل: ۱۳].

«و» همچنین «آنچه برای شما در زمین به رنگهای گوناگون آفرید» یعنی: مخلوقات زمینی‌ای که به رنگهای متنوع برای شما آفرید و رام گردانید، خود نشانه‌ای عظیم و آیتی بزرگ بر وجود آفریننده و یگانگی وی است.

البته حکمت در این‌که خداوند تَعَالَى این پدیده‌ها را به رنگهای گونه‌گون آفریده، رعایت منفعت و در نظر داشت مصلحت بشر است زیرا تنوع رنگ‌ها، منبع عظیمی برای توسعه معارف و شناخت‌ها و جلوه‌گاه پرگستره‌ای برای شادی و انبساط جانها و روانهاست و اگر اشیا و پدیده‌ها همه به رنگ واحدی می‌بود، این منافع و شناخت‌ها راه

کمال پیموده نتوانسته و از جامعیت بهره چندانی نمی‌برد. شایان ذکر است که «علم الوان» امروزه فرازهایی از اعجاز این آیه کریمه را به نمایش گذاشته است.

«بی‌گمان در این» امور «نشانه‌ای است» روشن «برای مردمی که به یاد می‌آورند» نعمت‌های الهی را بر خود لذا آنها را سپاس گزارده و از مشاهده آنها پند و اندرز می‌گیرند زیرا کسی که پند پذیرفت، عبرت می‌گیرد و کسی که عبرت گرفت، به مطلوب خود راهیاب می‌شود.

سبب این که خداوند متعال آیه (۱۱) را با (یتفکرون) و آیه (۱۲) را با (یعقلون) و آیه کنونی را با (یتذکرون) به پایان آورد، این است که: در آیه (۱۲) ادله آسمانی مطرح شد و از آنجا که دلالت آن ادله بر قدرت و وحدانیت پروردگار آشکار است پس مجرد تعقل در آنها - هرچند با تفکر و تأمل عمیق نیز همراه نباشد - برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با (یعقلون) به پایان آورد. ولی از آنجا که ادله زمینی در دلالت خود بر اثبات وجود خداوند ﷻ به تفکر و تأمل و تدبر بیشتر نیاز دارند، آیه (۱۱) را با (یتفکرون) به پایان آورد. و آیه کنونی را بدان جهت با (یتذکرون) به پایان آورد تا به این امر توجه داده باشد که در همه این پدیده‌های زمینی، تأثیر گذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به‌خاطر داشته باشند.

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [النحل: ۱۴].

«و اوست آن که دریا را مسخر گردانید» برای شما، با دادن امکان سواری بر امواج آن و بیرون آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است «تا از آن گوشت تازه» یعنی: گوشت ماهی «بخورید» وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات آبی، بیشترین لطافت و طراوت را داراست «و تا پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید از آن بیرون آورید» مانند مروارید و مرجان که پوشیدن آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز است. به‌قولی: مراد این است که زنان آنها را می‌پوشند ولی خطاب «تلبسون‌ها» را بدان جهت به صیغه مذکر آورد، که زنان این زیورآلات را به‌خاطر مردان می‌پوشند «و کشتی‌ها را در آن شکافنده آب می‌بینی» یعنی: کشتی‌ها را رونده در دریا می‌بینی، درحالی‌که امواج آن را با سینه‌های خود

می‌شکافند «و» مسخر کرد برای شما دریا را «تا از فضل او طلب معیشت کنید» یعنی: تا در آن تجارت کنید و از فضل خدای سبحان سود برید «و باشد که شما شکر گزارید» یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرازیر یافتید، به نعمت وی اعتراف می‌کنید آن‌گاه با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را به‌جا می‌آورید.

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [النحل: ۱۵].

«و در زمین کوههای استوار» و مستحکم «پی‌افگند تا شما را نجنباند» و نلرزاند. امروزه علم بیولوژی به این حقیقت پرداخته است که اگر کوهها نبودند، گسل‌ها و شکاف‌های قشر زمین و آتشفشان‌ها و زلزله‌ها به حدی بسیار می‌شد که زندگی را بر روی زمین ناممکن می‌ساخت «و رودها و راه‌ها را آفرید» در زمین «تا شما راه خودرا پیدا کنید» به وسیله آنها در سفرهایتان.

﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [النحل: ۱۶].

«و نشانه‌هایی دیگر نیز آفرید» در راهها که عبارت‌اند از: علایم راهنما و هر علامت فارقه دیگری «و آنان به وسیله ستارگان راهیابی می‌کنند» یعنی: مردم مخصوصا با انواع ستارگان مختلف راهیابی می‌کنند و به‌وسیله آنها جهات اربعه و از جمله جهت قبله را می‌شناسند و در سفرهای شبانه دریایی و بری، با نگریستن به ستارگان راهیاب می‌شوند. به‌قولی: مراد از نجم در اینجا، ستاره «جدی» یا ستاره «قطبی» است.

﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۱۷].

«پس آیا کسی که می‌آفریند» این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام می‌دهد «مانند کسی است که نمی‌آفریند» چیزی از آنها را و بر ایجاد حتی یکی از آن پدیده‌ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی‌جانند «آیا پند نمی‌گیرید؟» ای مشرکان! تا به فساد این راه و روستان پی برده و بدانید که پرستش، جز برای ذات آفریننده سزاوار نیست؟.

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۸].

سپس حق تعالی به بسیاری و فراوانی نعمت‌ها و احسانهای خویش توجه داده می‌فرماید: «و اگر نعمت‌های خداوند را شماره کنید، نمی‌توانید آن را احاطه کنید» و برشمارید، چه رسد به این‌که به حق آنها قیام ورزیده و شکر آنها را ادا نمایید! به‌طور

مثال؛ اگر در جزئی از اجزای انسان کوچک‌ترین خلل و ساده‌ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ می‌شوند و او آرزو می‌کند تا اگر همه دنیا هم در مالکیت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد «قطعاً خدا آمرزنده مهربان است» و شما را به کوتاهی‌تان در شکر نعمت‌هایش مؤاخذه نمی‌کند. پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: «اللهم إني أشكرك عدد ما شكرك الشاكرون بكل لسان في كل زمان». «بارخدا! من تو را شکر می‌گزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند».

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾ [النحل: ۱۹].

«و خدا آنچه را که پنهان می‌دارید» از امور «و آنچه را که آشکار می‌سازید، می‌داند» این هشداری است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتما در برابر اعمال‌شان جزا داده می‌شوند.

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [النحل: ۲۰].

«و کسانی را که کافران جز خدا می‌پرستند» یعنی: خدایان و معبودان دروغین کفار «چیزی» از مخلوقات را اصلاً «نمی‌آفرینند» نه بزرگ و نه کوچک، نه ارزشمند و نه حقیر را «در حالی که خود آفریده می‌شوند» و مخلوقند پس هرکس چنین باشد، او عبد است نه رب. یا معنی این است: کفار بتان را از چوب یا سنگ و غیره می‌سازند لذا بتان در هستی خود نیازمند آفرینشند، درحالی که خدا باید واجب‌الوجود باشد.

﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النحل: ۲۱].

«مردگانند» این بتان بی‌روح «نه زندگان» و اگر به راستی خدای حقیقی می‌بودند، دیگر مردن آنها جایز نبود «و نمی‌دانند» این بتان جامد و بی‌روح «کی برانگیخته خواهند شد» پرستشگران‌شان. یا معنی این است: این بتان بی‌جان نمی‌دانند که خود کی برانگیخته می‌شوند پس به چه دلیلی آنها را مورد پرستش قرار می‌دهید؟ در حالی که فقط کسی سزاوار خداوندی است که زنده آفریننده، دانای غیب و دهنده پاداش و عقاب باشد.

﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ [النحل: ۲۲].

لذا تنها حقیقتی که باید اظهار شود و اینک بدان تصریح می‌شود، این حقیقت است که: «معبود شما، معبودی است یگانه» آری! حقیقت وحدانیت خدای سبحان، حقیقتی

بی‌رقیب است که با آیات گذشته به اثبات رسید «پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان انکارگر است» وحدانیت حق را لذا هیچ موعظه‌ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی‌شود «و آنان مستکبرند» و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی‌پذیرند.

﴿لَا جَرَمَ أَنْ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ [النحل: ۲۳].

«شکی نیست که خداوند آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌سازند» از گفتار یا کردار خویش «می‌داند» پس آنها را در برابر آن مجازات می‌کند «هرآینه او مستکبران را دوست نمی‌دارد» که از آن جمله‌اند این گروهی که از اقرار به یگانگی الله ﷻ استکبار می‌ورزند.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ [النحل: ۲۴].

در این آیه و آیات بعد از آن، چندین شبهه از شبهات منکران مشرک مطرح می‌شود. شبهه اول که در این آیه مطرح شده، طعن زدن مشرکان به قرآن است: «و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟» به قولی: سؤال کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در پاسخ‌شان: «می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: چیزی که شما مسلمانان مدعی فرود آمدن آن از آسمان هستید، باطیل، ترهات و افسانه‌هایی است که مردم از قرنهای پیشین به این سو از آنها سخن می‌گویند. اساطیر: جمع اسطوره به معنی خرافه است. البته این شیوه از قدیم الایام تا کنون، شیوه و منطق بی‌پایه مستکبران بوده است که حق را مشتئی خرافه و افسانه می‌پنداشته‌اند. پس دل‌های مستکبران در طول قرن‌ها همانند و بیماری‌شان یکی است، فرقی که هست در این است که هر نسلی به شیوه مخصوص خود از این ماهیت سخن می‌گوید.

﴿لِيُحْمَلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾ [النحل: ۲۵].



«تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند» یعنی: مأل و فرجام تکذیب‌شان به قرآن و این ادعایشان که قرآن افسانه‌هایی محض است، این است که: گناهانشان؛ از جمله این سخن و غیر آن از سخنان بر دوش آنها تا روز قیامت باقی می‌ماند و همه این گناهان را گرانبار؛ به تمام و کمال با خود می‌آورند درحالی که هیچ چیز از این گناهان بر آنها بخشیده نشده است، به علت این که مسلمان نشده‌اند زیرا این اسلام است که سبب کفاره گناهان می‌شود «و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که آنان را گمراه می‌کنند» بر می‌دارند «از روی نادانی» یعنی: درحالی که از آنچه بر ذمه آنان از گناهان پیروان گمراهشان تعلق می‌گیرد، بی‌خبرند؛ گناه همان کسانی که دروغ‌هایشان در مورد قرآن را تصدیق کرده‌اند زیرا هرکس سنت بدی را بنیان گذارد، گناه آن سنت بد و گناه کسانی که بدان عمل کنند، نیز بر دوش اوست، بی‌آن که از گناه مرتکبان چیزی کاسته شود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به‌سوی هدایتی دعوت کند، برای او از پاداش همانند پاداش کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمی‌کند و هرکس به‌سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر ذمه او از گناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی‌کند». «آگاه باشید، چه بد باری را بر دوش می‌کشند» یعنی: این بار گناهشان چه بدباری است!

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [النحل: ۲۶].

«هرآینه کسانی پیش از آنان بودند که مکر کردند» یعنی: ترتیب دادند آنچه ترتیب دادند؛ از تهیه اسباب و آماده کردن مقدمات تا مردم را به تکذیب پیام و پیامبران حق وادارند «ولی خدا از پایه بر بنیانشان زد» فرمان خداوند ﷻ از جهت پایه‌های آن بنا در رسید، پایه‌های آن را به لرزه درآورد و آن را فرو غلتاند. یا معنی این است: آنان فلسفه‌ها و تفکرات خود را بر زیربنای باطلی بنا کردند پس خدای ﷻ این بنای باطل فکری‌شان را در هم فرو ریخت. چنان که در عصر حاضر می‌بینیم که فلسفه‌های باطل، چگونه یکی از پی دیگری سقوط می‌کنند «پس بر آنان سقف برافتاد» و فرو ریخت «از بالای سرشان» لذا هلاک شدند و امکان گریز نیافتند «و عذاب» هلاک «بر سر آنان از جایی نازل شد که فکرش را نمی‌کردند» بلکه براین گمان واهی بودند که از آنجا کاملاً در امانند.

بیشتر مفسران برآنند که مراد از پیشینیان در این آیه، نمرود بن کنعان است زیرا او کاخ بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظن خود از آن به آسمان بالا رفته و با اهل آسمان بجنگد. پس خدای عَلَّامٌ به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فروغلتاند که جملگی هلاک شدند. البته این هشدار است به کفار معاصر آن حضرت ﷺ که مکر و نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت.

و این سرانجام عبرتبارشان در دنیاست، اما در آخرت:

﴿ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [النحل: ۲۷].

«سپس روز قیامت آنان را رسوا می‌کند» با وارد نمودنشان در دوزخ «و» در آن هنگام پروردگار عَلَّامٌ از روی توبیخ و سرکوب به آنان «می‌گوید: کجايند آن شریکان» پنداری و ادعایی «من که درباره آنها مخالفت می‌کردید» با پیامبران ﷺ و مؤمنان و با ایشان جدال و دعوا داشتید؟ «اهل علم می‌گویند» به قولی: مراد از اهل علم، پیامبران ﷺ و علمای ربانی‌اند که در دنیا مشرکان را به سوی حق و توحید فرامی‌خواندند ولی با انکار و استهزای‌شان روبرو می‌شدند. آری! اینان در روز قیامت از باب شماتت و سرزنش به امت‌هایشان می‌گویند: «هرآینه رسوایی امروز» یعنی: رسوایی روز قیامت «و سختی» عذاب آن «بر کافران است» یعنی: مخصوص آنان است.

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾﴾ [النحل: ۲۸].

«همانان که فرشتگان ارواح‌شان را قبض می‌کردند درحالی‌که بر خود ستمکار بوده‌اند» به سبب کفرشان به وحی منزل الهی «پس آن کافران» در هنگام احتضار و دیدن فرشتگان مرگ، یا در روز رستاخیز «از در تسلیم در می‌آیند» و به ربوبیت حق تعالی اقرار کرده ستیز و جدال با حق را فرومی‌گذارند و می‌گویند: «ما هرگز هیچ کار بدی نمی‌کردیم» این سخن را به دروغ می‌گویند. یا: آنها - به پندار خود - عمل بدی نکرده بودند. اما اهل علم، یا فرشتگان به آنان چنین پاسخ می‌دهند: «آری! بی‌گمان خدا به آنچه می‌کردید، داناست» یعنی: چنان نیست که می‌گویید بلکه شما عمل بد می‌کردید لذا این دروغ و ادعای باطل و بی‌هنگام شما هیچ سودی به حالتان ندارد. کلبی می‌گوید: «مراد از آنان: گروهی از مردم مکه بودند که ادعای ایمان داشتند و

تحت فشار مشرکان با آنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلت شمار مؤمنان را دیدند، به شرک برگشته و در آن جنگ کشته شدند».

﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْئَسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ [النحل: ۲۹].

«پس به دروازه‌های دوزخ درآیید» یعنی: این سخن در هنگام مرگ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته می‌شود. این کثیر قول دوم را ترجیح داده است «در آن جاودان بمانید و حقا که جایگاه متکبران» از ایمان و عبادت که جهنم سوزان می‌باشد؛ «چه بد است».

﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾ [النحل: ۳۰].

بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی سخن می‌گوید: «و به پرهیزگاران گفته شود» یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال می‌شود که: «پروردگارتان چه نازل کرد؟ می‌گویند: خیر» یعنی: او خیر و رحمت و برکت نازل کرد، او این پیام را نازل کرد که: «برای نیکوکاران در این دنیا نیکی است» یعنی: برای کسانی که اعمالشان را در دنیا نیکو کرده‌اند، در دنیا و آخرت - هر دو - پاداش نیک است. به قولی: این جمله از سخن خدای سبحان است. به قولی دیگر: اینها همه حکایت از سخن مؤمنان است.

گفتنی است؛ این سؤال از مؤمنان به وسیله زائرنانی می‌شد که به منظور زیارت کعبه از اطراف و اکناف به مکه می‌آمدند و چون از مشرکان می‌پرسیدند که محمد ﷺ چه پیامی دارد؟ مشرکان در پاسخشان می‌گفتند: (اساطیر الاولین: پیام او همان خرافه‌های پیشینیان است!) و چون به مسلمانان می‌رسیدند و از ایشان می‌پرسیدند که محمد ﷺ چه پیامی دارد؟ چنین پاسخ می‌شنیدند: پیام محمد ﷺ همه خیر و رحمت و برکت است.

«و قطعاً سرای آخرت بهتر است» یعنی: پاداش آن بهتر از چیزی است که در دنیا به ایشان داده شده «و سرای پرهیزگاران» یعنی: سرای آخرت «چه نیکوست». در حدیث شریف آمده است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت ابر می‌گذرد در حالی که آنان بر بزم شراب خویش نشسته‌اند پس هیچ کس از ایشان چیزی را اشتها نمی‌کند مگر این که آن ابر همان چیز را بر وی می‌باراند تا بدانجا که از آنان کسی است که می‌گوید: ای ابر! بر ما دوشیزگان همسال پستان‌برجسته بیاران. و ابر همان را می‌باراند که او خواسته است». چنان که حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران می‌فرماید:

﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾ [النحل: ۳۱].

«بهشت‌های عدن» یعنی: بهشت برین، دارای بوستان‌های اقامت همیشگی است «که در آن داخل می‌شوند» متقیان پس باید بر تقوی حریص بود تا به بوستانهای اقامت همیشگی درآمد «رودها از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان و منازل آنها «روان است، در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است» یعنی: در بهشت‌های ماندگار، همه خواست‌ها و آرزوهای‌شان، خالص و بی‌تکلف در یک آن واحد به مجرد اشت‌هایشان برای‌شان آماده و مهیا می‌گردد «خدا متقیان را این‌گونه پاداش می‌دهد» متقیان همه کسانی هستند که از شرک و گناهی که موجب ورود به دوزخ است، می‌پرهیزند.

سپس حق تعالی از حال متقیان در هنگام احتضارشان خبر داده می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۳۲].

«همان کسانی که فرشتگان جان‌شان را می‌گیرند درحالی‌که پاکند» از شرک، یا نیکوکارند، یا کردارها و گفتارهایشان پاک است، یا شادمانند به سبب آن‌که به دریافت پاداش الهی یقین و اعتماد راسخی دارند. که این معانی همه از مصادیق «طیبین» است «به آنان می‌گویند: سلام بر شما باد» یعنی: فرشتگان بر آن نیکوکاران سلام می‌گویند، سلامی که مظهر امان است و می‌افزایند: «به پاداش آنچه انجام می‌دادید» یعنی: به سبب عملتان «به بهشت درآیید» باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت وارد می‌شود و ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از رستاخیز است. در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید اما بدانید که هرگز کسی با عمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتی شما یا رسول‌الله؟ فرمودند: «حتی من؛ مگر این‌که خداوند جلّ و علا مرا به رحمت خود درپوشاند».

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [النحل: ۳۳].

در این آیه حق تعالی به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوت که عبارت از پیشنهاد فرودآمدن فرشته‌ای از آسمان برای گواهی دادن بر صدق ادعای نبوت

آن حضرت ﷺ است، می‌پردازد: «کافران انتظار نمی‌کشند» در درنگ بی‌معنای خود در تصدیق نبوت «جز این که فرشتگان به سوی‌شان آیند» درحالی که بر صدق نبوت گواهی دهند «یا فرمان پروردگارت در رسد» بر عذاب‌شان در دنیا، که ریشه‌کن کننده آنان است «کسانی که پیش از آنان بودند نیز این‌گونه رفتار کردند» در اصرار بر کفر و تکذیب و استهزا پس عذاب الهی به آنان در رسید و یکسره نابود شدند «و خدا به آنان ستم نکرد» با درهم کوبیدنشان به عذاب زیرا حق تعالی با ارسال پیامبران ﷺ و فرود آوردن کتاب‌های خویش، حجت را بر آنان تمام کرد «بلکه آنان به خود ستم می‌کردند» چراکه خداوند ﷻ چیزی را بر آنان فرود آورد که آنها به سبب کفر سزاوار آن بودند.

﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [النحل: ۳۴].

«پس گناهایی که کردند به آنان رسید» یعنی: کیفر اعمال بدشان به آنان رسید «و آنان را فراگرفت» و بر آنان به‌طور فراگیر نازل شد «آنچه به آن استهزا می‌کردند» یعنی: عذابی که بدان استهزا می‌کردند و آن را مسخره می‌پنداشتند، بر آنان فرود آمد.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [النحل: ۳۵].

شبهه دیگر منکران نبوت تکیه بر صحت نظریه «جبر» برای ایراد طعن در نبوت است: «و مشرکان» مکه «گفتند: اگر خدا می‌خواست، غیر از او هیچ چیزی را نمی‌پرستیدیم» یعنی: اگر او می‌خواست تا ما چیزی غیر او را نپرستیم، هرگز آن چیز را نمی‌پرستیدیم «نه ما و نه پدران ما» که بر این شیوه و آیین شرک بوده‌اند «و بدون فرمان او هیچ چیز را حرام نمی‌شمردیم» مانند حیوانات سائبه، بحیره، وصیله و مانند آنها را<sup>۱</sup>.

البته هدف‌شان از این سخن، ایراد طعن در نبوت بود. یعنی: اگر آنچه پیامبر ﷺ بدان فرامی‌خواند - از منع پرستش غیر خدا ﷻ و منع تحریم چیزهایی که او حرام نساخته است - حق می‌بود، یقیناً از ما هم خلاف آنچه که خدا ﷻ خواسته بود، سر نمی‌زد زیرا در آن صورت مشیت حق تعالی بر آن رفته بود که ما غیر او رپرستش

۱- نگاه کنید به سوره «مائده/۱۰۳».

نکرده و حلال او را حرام نشمریم و قطعاً آنچه او بخواهد تحقق می‌یابد و آنچه که نخواهد تحقق نمی‌یابد. پس وقتی غیر او از جانب ما مورد پرستش قرار گرفته و حلال او حرام گردانیده شده، این خود دلیل بر آن است که این عملکرد ما مطابق مراد و موافق با مشیت او می‌باشد.

بدین‌گونه بود که آنها وجود شرک را در خود، دلیل رضای خدای سبحان به آن شمردند درحالی‌که خدای سبحان به کفر بندگانش راضی نیست و میان مشیت و رضایش فرق است. یعنی همه چیز در دایره هستی به مشیت اوست در حالی‌که همه چیز به امر و رضای او نیست پس امر و رضایش با هم تلازم دارد، درحالی‌که میان رضا و مشیتش هیچ تلازمی وجود ندارد. بنابراین، مشیت خداوند ﷻ با مسؤولیت انسان و اختیار وی هیچ منافاتی ندارد زیرا قدرت حق تعالی بر وفق اراده اوست و اراده او بر وفق علمش و علم کشف‌کننده است نه اجبارکننده. باری! خدای ﷻ در ازل دانسته است که - مثلاً - فلان کس چنین و چنان خواهد کرد، سپس اراده وی به علم ازلی‌اش تعلق می‌گیرد و با قدرتش آن را به عرصه فعلیت می‌آورد ولی هیچ‌یک از این‌ها به معنی مجبور کردن کسی بر انجام آن کار نیست.

گفتنی است که آنچه در باره مترتب شدن اراده الهی بر علم وی ذکر کردیم، فقط برای تفهیم قضیه بود و گرنه در ازل هیچ ترتیب زمانی‌ای مانند مقیاس‌های ما وجود ندارد بنابراین، حق تعالی هم در ازل علم داشته و هم در آن اراده کرده است.

«چنین کردند کسانی که پیش از آنان بودند» از گروه‌ها و طوایف کفر زیرا آنان نیز به خدای ﷻ شریک آورده حلال او را حرام گردانیدند و با پیامبران وی ﷺ به ناروا ستیز و مجادله کرده ایشان را مورد استهزا قرار دادند «ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری برعهده پیامبران است؟» یعنی: کفار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری‌هایشان را مورد انکار قرار نداده باشد بلکه این‌گونه اعمال و روش‌ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هر امتی مبعوث گردانیده و پیامبرانش مأموریت خود را به تمام و کمال انجام داده‌اند اما حساب امت‌هایشان بر خدا ﷻ است نه بر آنان و پیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این‌که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیت خداوند ﷻ و حرکت بنده به سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند ﷻ نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران علیهم‌السلام بدان قیام می‌کنند و هدایت توفیق ویاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿۳۶﴾﴾ [النحل: ۳۶].

«و هر آینه در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم» برای برپاداشتن حجت بر آنان، با این پیام: «که خداوند را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید» یعنی: هر معبودی بجز الله ﷻ - مانند شیطان، کاهن، بت و هر کسی را که به سوی گمراهی دعوت می‌کند - ترک کنید. سپس حق تعالی موضوع مشیت را در چارچوب درست آن قرار داده می‌فرماید: «پس، از آنان» یعنی: از آن امت‌هایی که خداوند ﷻ پیامبرانش را به‌سویشان فرستاد «کسی بود که خدا او را هدایت کرد» به سوی دین حق و توحید خویش و اجتناب از طاغوت، به سبب انتخاب خود وی این هدایت را و شایستگی وی برای این هدایت «و از آنان کسی بود که گمراهی بر وی ثابت شد» یعنی: واجب و لازم شد، به سبب اصرار وی بر کفر و عناد و انتخاب این راه و روش و نهایتاً استحقاق وی برای گمراهی در حالی که واجب ذمه آنها این بود که فرمان خدای عز و جل را اطاعت کرده و دعوت او را لبیک گویند، نه این‌که به ستیز و جدال رو آورده و حجت‌های بی‌پایه‌ای - مانند حجت یاد شده - را پیش کشند. بنابراین، خداوند متعال همگی را به ایمان امر می‌کند اما هدایت را فقط برای بعضی اراده می‌کند نه برای همه زیرا اگر او هدایت را برای همگان اراده می‌داشت، دیگر کسی کافر نمی‌شد.

خلاصه این‌که: «مشیت تشریعی» کفر در حق حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی‌باشد زیرا او بر زبان پیامبرانش مردم را از کفر نهی کرده است. اما «مشیت کونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم بر کفر و مقدر کردن آن برای‌شان به محض اراده خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبارکننده آنها بر کفر نیست بنابر این، مشیت کونی برای آنان حجت و دستاویزی بوده نمی‌تواند.

«پس در زمین سیر کنید» به سیری عبرت‌آمیز «و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان» از امت‌های پیشین مانند عاد و ثمود «چگونه بوده است» در آن هنگام است که ویرانه‌های برجای‌مانده از آنان را مشاهده می‌کنید و در می‌یابید که آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

﴿إِنْ تَحْرُصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾

[النحل: ۳۷].

سپس خداوند ﷻ به پیامبرش ﷺ خبر می‌دهد که چنانچه او گمراهی‌شان را اراده داشته باشد، حرص و اشتیاق وی بر هدایت آنان هیچ سودی به حالشان ندارد: «اگر بر هدایت آنان حریص باشی» و با تلاش و کوشش مجدانات، هدایتشان را بخواهی، چه سود «که خداوند کسی را که گمراه می‌شود، هدایت نمی‌کند» یعنی: مسلماً خدای سبحان کسی را که گمراهی را انتخاب کرده و حکم حق تعالی به گمراهی‌اش از پیش گذشته است، هدایت نمی‌کند. دلیل این معنی، قرائت متواتری است که بیا (یضل) را مفتوح می‌داند. به‌قولی دیگر معنی این است: هرکه را خداوند ﷻ گمراه کند - به سبب آن که دانسته است او از اهل گمراهی است - هیچ کس نمی‌تواند او را به راه آورد «و آنان را هیچ یاری کنندگانی نیست» که بر هدایت کسانی که خدا ﷻ گمراه‌شان کرده است یاری‌شان دهند، یا آنها را با دفع کردن عذاب نصرت دهند.

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۳۸].

یکی دیگر از شبهات منکران نبوت این بود: «و با محکم‌ترین سوگندهایشان» یعنی: با تمام قوت و تمام کوشش خود با سخت‌ترین سوگندها «به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد» از بندگانش «بر نمی‌انگیزد» در حالی که آنان - خدا بکشدشان - با این سوگندهای خود بر دروغگو بودن خداوند متعال سوگند می‌خورند! و هرکس به نام خدا ﷻ سوگند یاد کند، قطعاً با محکم‌ترین سوگندهایش، سوگند یاد کرده است.

پس حق تعالی این پندار باطل‌شان را با این فرموده‌اش رد می‌کند: «نه چنان است که می‌گویند» یعنی: او به طور حتم آنان را برمی‌انگیزد «این است وعده‌ای که به حق برعهده اوست» و هیچ خلافتی در آن نیست پس او قطعاً آن را به انجام می‌رساند «ولی



بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که اعاده حیات و برانگیختن مجدد، بر حق تعالی سهل و ساده است و دشواری ندارد زیرا این اکثریت از معجزه حیات اولیه خود غفلت کرده‌اند... همان طوری که آنان از قدرت الهی و این که این قدرت هرگز با تصورات بشری و با نیروهای بشری نمی‌تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده‌اند.

﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴾ [النحل: ۳۹]

سپس حق تعالی حکمت خویش در معاد و رستاخیز اجساد در روز قیامت را یادآوری کرده، می‌فرماید: «تا برای آنان بیان کند» یعنی: قطعاً برمی‌انگیزدشان تا برای‌شان روشن کند «آنچه را در مورد آن اختلاف دارند» از حقیقت امر دین حق. که اختلافشان در این امر، با مؤمنان است «و تا کسانی که کافر شده‌اند» به‌خدای سبحان و منکر زندگی بعد از مرگ گشته‌اند «بدانند که آنها خود دروغگو بوده‌اند» در جدال و انکار بعث بعد از مرگ با این سخن‌شان که: (خداوند کسانی را که می‌میرند بر نمی‌انگیزد) [آیه قبل]. چنان‌که در مکه شخص مشرکی که مسلمانی از وی وامش را خواسته بود و به او در میانه سخنانش گفته بود: «امیدوارم که آن را بعد از مرگم از تو بازستانم»، سوگند یاد کرد که: «خداوند کسانی را که می‌میرند مجدداً بر نمی‌انگیزد». سبب نزول آیه (۳۸) نیز همین واقعه بود.

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [النحل: ۴۰].

سپس حق تعالی بعد از بیان سهولت اعاده حیات و بعث مجدد بر وی به بیان قدرت مطلقه خود بر همه چیز و بیان کیفیت ایجاد ابتدایی پرداخته و می‌فرماید: «فرمان ما درباره چیزی که اراده‌اش را کرده‌ایم جز این نیست که به آن می‌گوییم: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود».

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۱].

«و کسانی که هجرت کردند» از مکه به سوی مدینه «در راه خدا» یعنی: در راه یاری دادن دین وی و طاعتش. هجرت: ترک دیار و خانواده است «بعد از آن که بر آنان ستم شد» یعنی: بعد از آن که در راه خدا ﷺ مورد شکنجه و اهانت قرار گرفتند زیرا اهل مکه گروهی از مسلمانان را شکنجه و آزار می‌دادند تا بدانجا که تعدادی از آنان - ناخواسته - همان سخنی را که مشرکان از آنان می‌خواستند، بر زبان آوردند و چون از

ایشان دست برداشتند، از مکه هجرت کردند «البته آنان را در دنیا به سرایی نیک جای می‌دهیم» به قولی مراد: فرود آوردن مؤمنان به مدینه و سپس استیلایشان بر سرزمین‌هایی دیگر با فتح قلمروها و گشودن شهرهاست و به علاوه ستایش و ثنایی است که بعد از آن برای‌شان باقی می‌ماند و افتخار و شرفی است که نصیب فرزندانشان می‌شود «و قطعاً پاداش آخرت» یعنی: پاداش اعمالشان در آخرت «بزرگتر است» از آنچه که مهاجران از بهره‌های نیکوی یادشده در دنیا به دست آوردند «اگر می‌دانستند» یعنی: اگر آن گروه ستمگر این حقیقت را می‌دانستند که مهاجران چه مقام و مرتبه بزرگی دارند، قطعاً به هجرت مبادرت می‌ورزیدند.

این آیه مؤمنان زیر فشار را به هجرت در راه خدا ﷻ ترغیب می‌کند زیرا با هجرت بود که اسلام نیرومند شد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره شش تن از صحابه رضی الله عنهم نازل شد که عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب، عابس و جبیر که بردگان آزاد شده قریش بودند و به خاطر عقیده‌شان مورد شکنجه قرار گرفتند تا سرانجام هجرت کردند. اما قتاده می‌گوید: این آیه درباره مهاجران به حبشه نازل شد که گروهی نزدیک به هشتاد تن بودند و سپس خدای عز و جل ایشان را در سرای نیکو - یعنی در مدینه - جای داد. ابن عطیه می‌گوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول آیه صحیح است.

﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [النحل: ۴۲].

«همانان که صبر کردند» بر آزارهای مشرکان و بر تلخی و دشواریهای هجرت «و» مخصوصاً «بر پروردگارشان توکل می‌کنند» در تمام امور خویش. پس از آنجا که صبر و توکل هر دو در آنان جمع شد لذا خدای عز و جل ایشان را در دنیا و آخرت عاقبت به خیر گردانید.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳].

«و پیش از تو جز مردانی را که بدیشان وحی می‌کردیم، نفرستادیم» در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در رد این پندار قریش نازل شد که می‌گفتند: خدای سبحان بزرگتر و والاتر از آن است که از جنس بشر پیامبری بفرستد «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید» یعنی: ای مشرکان! اگر خود نمی‌دانید از مؤمنان اهل کتاب سؤال

کنید زیرا آنان به شما خبر خواهند داد که تمام پیامبران الهی از جنس بشر بوده‌اند و شما نظر به روابط دوستانه‌ای که با اهل کتاب دارید، سخنشان را زودتر تصدیق می‌کنید. کتاب را «ذکر» نامید زیرا کتاب پند و اندرزی برای غافلان است.

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴].

آن پیامبران را «با بینات و زبر» فرستادیم. بینات: حجت‌ها و برهانها، و زبر: کتابهاست «و ذکر را به‌سوی تو فرود آوردیم» یعنی: قرآن را. البته قرآن هم کتاب و هم در عین حال، معجزه است «تا برای مردم» همگی‌شان «بیان کنی» با سخنان و افعال و مجموعه سنت و سیرت پاکیزه‌ات «آنچه را به‌سوی آنان نازل شده‌است» در این کتاب از احکام شرعی و مژده‌ها و هشدارها.

از این آیه درمی‌یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریت‌های پیامبر ﷺ است، بدین سبب است که تمام افعال، اقوال و احوال آن حضرت ﷺ بیان و تفسیر کتاب الهی می‌باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنت کامل نیست «و تا باشد که آنان تفکر کنند» یعنی: در هشدارهای قرآن تأمل و اندیشه کرده و افکارشان را به کار اندازند و در نتیجه، پند و اندرز بگیرند. این جمله، بر لزوم تفکر برای خواننده قرآن دلالت می‌کند.

﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [۴۵] أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلُبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۴۶﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۴۷﴾ [النحل: ۴۵-۴۶-۴۷].

«آیا کسانی که مکرهای بد اندیشیدند» با سعی و تلاش پنهانی در جهت ایدای رسول خدا ﷺ، ایدای اصحابشان، حيله‌گری در بی‌اثر کردن اسلام و دشمنی با اهلش و توطئه برای منحرف کردن مردم از تصدیق پیامبر ﷺ. مکر: سعی کردن به فساد به‌طور پنهانی است و این مکرکنندگان، مردم مکه بودند. آری! آیا این مکرکنندگان «ایمن شده‌اند از این‌که» یکی از این چهار چیز آنان را فرو گیرد:

اول: «خدا آنان را در زمین فرو برد» چنان‌که قارون را فرو برد؟

دوم: «یا از آن جایی که نمی‌دانند» یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند «عذاب بر آنان بیاید» چنان که خداوند ﷻ با قوم لوط و دیگر امت‌های دروغ انگار چنین کرد؟

سوم: «یا در حال رفت و آمدشان» در سفرها و تجارت‌ها و رفت و برگشت‌شان در شب و روز «آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند» یعنی: باید بدانند که به‌وسیله هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند.

چهارم: «یا آنان را در حالی که وحشت زده اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن شده اند که بعد از پدیدارشدن قرائن نابودی، یا بعد از کم کردن آنها بر اثر کشته‌شدن یا مرگ آنان را به عذاب فروگیرد به طوری که اندک‌اندک از اطراف و نواحی فروگرفته شوند و کم گردند تا این که سرانجام یکباره بر همگی‌شان عذاب فرود آید؟

روایت شده است که روزی عمر رضی الله عنه بر منبر از اصحاب رضی الله عنهم سؤال کرد: در تفسیر ﴿أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ﴾ [النحل: ۴۷] چه می‌گویید؟ اصحاب رضی الله عنهم ساکت ماندند. در این اثنا پیرمردی از قبیله «هذیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ تخوف یعنی تنقص و کم شدن تدریجی. «همانا پروردگار شما رؤوف و مهربان است» لذا بر فرودآوردن عذاب شتاب نمی‌کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلت‌تان می‌دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.

﴿أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ ذَاخِرُونَ﴾ [النحل: ۴۸].

«آیا به چیزهایی» چون کوه‌ها و درختان و مانند آنها «که خدا آفریده است ننگریسته‌اند که چگونه سایه‌های آنها می‌گردد» یعنی: سایه‌های آنها از یک جانب به‌جانب دیگر میل می‌کند، در اول روز بر این حالت است که آرام آرام حرکت می‌کند، سپس در آخر روز به حالتی دیگر باز می‌گردد «از جانب راست و از جانب چپ» یعنی: از هر دو جانب راست و چپ «سجده‌کنان برای خداوند» یعنی: درحالی که سایه برای الله ﷻ سجده کننده است. بنابر این، باید دانست که سرشت همه چیزها بر طاعت حق تعالی قرار داده شده زیرا پدیده‌های هستی همان‌گونه هستند که خداوند متعال اراده کرده است. مجاهد می‌گوید: در هنگام زوال خورشید همه چیز برای خدای ﷻ سجده

می‌کند «فروتانه» یعنی: سجده می‌کنند درحالی‌که برای حق تعالی فروتن و خوار شده‌اند و سر بر خاک تواضع و تذلل نهاده‌اند. گفتنی است که این سجده جمادات است، سپس حق تعالی از سجده جانداران سخن می‌گوید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ [النحل: ۴۹].

«و آنچه در آسمانهاست» همگی «و آنچه در زمین است از جنبندگان» که بر روی آن می‌جنبند «برای خدا سجده می‌کنند» یعنی: فقط برای اوی یکتا و یگانه فروتنی و انقیاد می‌کنند نه برای غیرش.

از ظاهر آیه چنین فهمیده می‌شود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده‌ای وجود دارند. گفتنی است که در عصر ما، سخن از احتمالات وجود حیات در اجرام دیگر بسیار می‌رود و بر فرض کشف موجودات زنده‌ای در آنها، می‌توان این کشف را در راستای تفسیر این آیه کریمه دانست.

«و فرشتگان نیز سجده می‌کنند و آنان گردنکشی نمی‌کنند» از عبادت پروردگارشان و از سجده کردن برای او.

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [النحل: ۵۰].

«از پروردگارشان از فوق خویش می‌ترسند» من فوقهم: یعنی فرشتگان از پروردگارشان می‌ترسند در حالی‌که او بر ایشان با سلطه و غلبه مطلق خویش مسلط است «و انجام می‌دهند» فرشتگان، یا تمام چیزهایی که ذکر شد «آنچه که بدان مأمور می‌شوند» از اطاعت خدای عزوجل. پس هرگاه همه اشیاء برای خدای عزوجل سجده می‌کنند، دیگر چرا این مشرکان در سلک مطیعان در نمی‌آیند؟!.

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَإِيتِيَّ فَارْهَبُونِ﴾ [النحل:

۵۱].

«و خداوند فرمود: دو معبود برای خود نگیرید» چنان‌که ثنوی‌ها به پندار خود دو خدا را به عبودیت می‌گیرند؛ خدای نور و خدای ظلمت را «جز این نیست که او خدایی یگانه است» سپس تأکید می‌کند که الوهیت به یک خدای واحد یعنی به الله عزوجل منحصر می‌باشد: «پس تنها از من بترسید» یعنی: اگر شما از چیزی می‌باید بترسید، آن چیز فقط من هستم نه غیر من.

از مفاد آیه کریمه چنین برداشت می‌کنیم که جایز نیست در قلب انسان ترس و هراسی از غیر خدای عَلَّامُ الْغُیُوبِ وجود داشته باشد و هرگاه به حکم طبیعت و سرشت بشری چنین ترسی در نهاد او پدید آمد، باید آن را از خود دفع کند.

﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَهُ الدِّیْنُ وَاَصْبًا اَفَعٰیْرَ اللّٰهِ تَتَّقُوْنَ﴾ [النحل: ۵۲].  
 «و آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» در ملک، در آفرینش و در بندگی «و دین پایدار» واصبا: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی‌شود «نیز از آن اوست» دین: به معنی طاعت و اخلاص و انقیاد است. بنابراین، هیچ مرجع مطاع و فرمانروایی نیست مگر این که این اطاعت از وی در زمانی قطع می‌شود؛ یا با زوال یا با ناکامی‌اش، بجز خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ چرا که طاعت و اخلاص و انقیاد به‌طور زوال‌ناپذیری همیشه برایش دوام دارد «پس آیا از غیر خدا می‌ترسید؟» یعنی: آیا از کسانی غیر الله عَلَّامُ الْغُیُوبِ که به نام خدا و معبود نام نهاده شده‌اند و در سرآشوب زوال و نابودی قرار دارند، می‌ترسید؟ چنین نکنید بلکه فقط از خدایی پروا کنید که الوهیت و ربوبیت تنها از آن اوست و اطاعت اوست که استمرار دارد.

﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فَاِلَيْهِ تَجْرُوْنَ﴾ [النحل: ۵۳].

«و آنچه از نعمت با شماست» با انواع گونه‌گون آن «از خداست» نعمت؛ یا نعمت دینی است که عبارت است از معرفت حق تعالی و معرفت خیر و نیکی به‌منظور عمل به آن. یا نعمت دنیوی است؛ اعم از نعمت روحی، یا بدنی، یا خارجی - چون توانگری و رفاه مالی و غیره... که همه اینها از جانب خدای سبحان است. پس بر عاقل لازم است که منعم را در برابر همه این نعمت‌ها شکر گزارده و از شرک آوردن به خدای سبحان بپرهیزد «سپس چون به شما سختی رسد، به‌سوی او می‌نالید» و زاری و تضرع می‌کنید که آن آسیب و سختی را از شما برطرف کند، نه به‌سوی غیر وی زیرا فطرتاً می‌دانید که فقط حق تعالی بر دور ساختن آن بلا از شما تواناست. ضر: بیماری، بلا، نیازمندی، قحطی و هر چیزی است که انسان از آن متضرر می‌شود.

﴿ثُمَّ اِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ اِذَا فَرِیْقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِكُوْنَ﴾ [النحل: ۵۴].  
 «سپس چون آن سختی را از شما برداشت، آن گاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌ورزند» لذا در سختی‌ها یگانه‌پرست اند اما در آسانی‌ها به خدایی

که با برطرف کردن آن رنج و سختی بر آنان انعام نهاد، شرک می‌ورزند و شرک را جانشین شکر می‌نمایند، درحالی که او سزاوار شکرورزی است، نه شرک ورزی.

﴿لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۵۵].

«تا ناسپاسی کنند آنچه را به آنان دادیم» یعنی: عاقبت آن همه ناله وزاری و استغاثه چیزی جز این کفر و ناسپاسی نیست، گویی آنان با شرک‌ورزی خود، درصدد کفران نعمت و انکار الهی بودن آن نعمت اند «اکنون بهره‌مند شوید» از آنچه که در آن از عبادت غیر حق تعالی قرار دارید پس هر چه دلتان می‌خواهد بکنید. و این تهدیدی است سخت و سنگین «پس به‌زودی خواهید دانست» عاقبت و فرجام کار خود و عذابی را که بر شما در این سرا و در سرای آخرت فرود خواهد آمد.

﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ ثُلَّةً تُلَّاتِلُهُ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ﴾ [النحل: ۵۶].

«و تعیین می‌کنند» مشرکان «برای آنچه که نمی‌دانند» یعنی: برای خدایان بی‌شعور و نادان خود که جماداتی بیش نیستند، یا برای آنچه که مشرکان نمی‌دانند که آنها زیان می‌رسانند ولی نمی‌توانند شفاعتی بکنند «نصیبی از آنچه به آنان روزی داده‌ایم» یعنی: بعد از آن همه زاری و ناله‌ای که به بارگاه خدای سبحان کرده‌اند تا رنج و آسیب را از آنان برطرف سازد، باز برای جمادات و شیاطینی که حقیقت آنها را نمی‌دانند، بهره‌ای از اموالی را قرار می‌دهند که خداوند متعال روزیشان کرده است تا با اموالی که نذر آن بتان می‌کنند، به زعم خود به خدای عَلِيمٌ تقرب جویند «به خدا سوگند که البته از آنچه به دروغ برمی‌بافتید، پرسیده خواهید شد» بدین‌سان حق تعالی به ذات عظیم خود سوگند یاد می‌کند که آنها را از این افترا مورد سؤال و پرسش قرار خواهد داد.

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَلَّتِ سُبْحَانَهُ، وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴾ [النحل: ۵۷].

«و برای خدا دخترانی قائل می‌شوند» چنان که قبایل خزاعه و کنانه می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند «منزه است او» از آنچه که این گروه جفاکار به او نسبت می‌دهند «و برای خودشان آنچه را میل دارند، قرار می‌دهند» یعنی: برای خدای سبحان آنچه را که ناخوش دارند - یعنی دختران را - نسبت می‌دهند درحالی که حق تعالی از داشتن فرزند منزه است اما برای خود پسران را که بدانها علاقه دارند، مقرر می‌دارند بدین‌گونه است که بر اساس پندار خویش، برترین‌ها را به خود اختصاص می‌دهند.

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾ [النحل: ۵۸].

«و چون یکی از آنان به تولد دختر بشارت داده شود چهره‌اش سیاه می‌گردد» یعنی: چهره کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از اثر ظهور علائم اندوه و افسوس، در هم فرورفته و دگرگون می‌شود «درحالی که او پر از اندوه است» از اثر خشم و شدت سرخوردگی، لیکن خشم و اندوهش را پنهان داشته و آن را آشکار نمی‌سازد. بشارت: عرفا به خبر شادی آور گفته می‌شود اما در اصل به معنای خبری است که در دگرگون کردن چهره (بشره) تأثیرگذار باشد؛ یا به سبب شادی یا به سبب اندوه.

﴿يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [النحل: ۵۹].

«از قوم خود پنهان می‌شود» یعنی: آن کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از قوم و قبیله خود غایب می‌شود و از آنان روی می‌پوشاند؛ «از ناگواری آنچه بدو بشارت داده شده» یعنی: از ناخوشی و اندوه و عار و ننگی که به سبب تولد دختر برایش پیش آمده است «آیا او را با خواری نگاه دارد» یعنی: به تأمل فرومی‌رود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه داشتن دختر، که اگر او را نگاه دارد، البته با خواری و انفعال و انکسار نگاه می‌دارد «یا در خاک پنهانش کند» با زنده‌به‌گور کردن «وه، چه بد داوری می‌کنند» در این که دختران مورد نفرت خود را به خدای سبحان نسبت داده و پسران دلخواه را به خود نسبت می‌دهند، چه بد است زنده‌به‌گور کردن دختران بی‌گناه و معصوم.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که خدای تعالی بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ می‌شود».

﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ ۗ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [النحل: ۶۰].

«برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، وصف زشت است» این وجه دیگری است در رد بر کسانی که گفتند: فرشتگان دختران خدایند!! یعنی: آنها با انتخاب ضعیف‌ترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به خدای سبحان است، از آن گروهی است که وی را به زشتی‌ها



وصف می‌کنند «و وصف والا از آن خداست» این وصف عبارت است از: بی‌نیازی کامل وی از فرزند و تعلقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش «و اوست عزیز» یعنی: قدرتمند در ملکش، که در کمال و مطلقیت قدرتش یگانه است «حکیم» است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف می‌باشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت می‌دهد.

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكُوا عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَّلَا يَكُنُ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾﴾ [النحل: ۶۱].

«و اگر خداوند مردم را به سبب ستم آنان گرفتار می‌کرد» مراد از مردم در اینجا، کفار یا تمام گنهکارانند. از جمله ستم کفار، یکی هم این ادعایشان است که بتان دختران خدایند. آری! اگر خدای سبحان مردم را به سبب ستمشان مؤاخذه می‌کرد: «هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت» قتاده می‌گوید: «خدای سبحان در زمان نوح عليه السلام چنین کرد و تمام جاندارانی را که در روی زمین بودند - جز آنچه در کشتی حمل شده بود - همه را هلاک ساخت». بیهقی نقل می‌کند: «ابوهریره رضی الله عنه از مردی شنید که می‌گوید؛ ستمگر جز به خودش زیان نمی‌رساند. پس در رد قول وی فرمود: به خدا جل جلاله سوگند چنان نیست که تو می‌گویی بلکه حتی مرغان در آشیانه‌های خود به سبب ظلم ظالم می‌میرند». در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند جل جلاله به قومی عذاب را اراده کند، به همه کسانی که در میان آن قوم هستند (اعم از بدکار و نیکوکار) عذاب درمی‌رسد، لیکن پس از آن، آنان بر اساس نیت یا بر وفق اعمال خود برانگیخته می‌شوند».

دلیل این که حق تعالی ظالم و غیر وی و هیچ جنبنده دیگری را بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت، در حالی که ستم فقط از بعضی صادر می‌شود نه از همه؛ این است که: ظالم با گرفتار شدن در چنبره انتقام و دیگران هم از شومی ظلمش نابود می‌شوند؛ به وسیله خشکسالی یا غیر آن از بلا یا و کوبنده‌ها.

«لیکن» کیفر «آنان را تا وقتی معین» که وقت انتهای حیات و به سر رسیدن عمرشان، یا میعاد سر رسیدن عذابشان، یا روز قیامت است «باز پس می‌اندازد پس چون اجلشان فرارسد، نه ساعتی پس و نه ساعتی پیش افتند» تفسیر نظیر این جمله، در (آیه ۳۴) از سوره «اعراف» گذشت.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ عمر چیزی را که اجلس فرارسد، به تأخیر نمی‌اندازد و جز این نیست که افزودن بر عمر، به وسیله فرزندان شایسته‌ای است که خداوند ﷻ آنان را به بنده‌اش ارزانی می‌دارد زیرا آنان بعد از مرگش برایش دعا می‌کنند و دعای‌شان در حق وی، در قبرش به وی می‌پیوندد. پس این است معنی افزودن در عمر».

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ﴾ [النحل: ۶۲].

«و چیزی را که خوش نمی‌دارند» نسبت دادن آن را به سوی خود «برای خدا قرار می‌دهند» یعنی: دختران را که محل نفرتشان است به خدای سبحان نسبت می‌دهند، داشتن شریک در ملک و مال را که برای خود ناپسند می‌دارند، به خدای سبحان نسبت می‌دهند و اگر کسی به فرستاده آنها اهانت کند، ناخشنود می‌شوند درحالی‌که به فرستادگان خدای سبحان اهانت روا می‌دارند «و زبان‌شان دروغ پردازی می‌کند که نیکویی از آن ایشان است» یعنی: به دروغ می‌پندارند که خصلت نیک - که به ظنشان اولاد ذکور است - یا پاداش نیک بهشت، از آن ایشان است «شکی نیست که آتش برای آنان است» و این است چیزی که شایسته آنهاست نه آنچه که پنداشته‌اند «و آنان در این راه رها شدگانند» یعنی: آنها در دوزخ رها و فراموش می‌شوند. قتاده در معنی (مفراطون) می‌گوید: «آنها به سوی آتش دوزخ پیشتازند و در وارد شدن به آن شتاب می‌کنند».

﴿تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النحل: ۶۳].

«سوگند به خدا که همانا پیامبران را به سوی امت‌های پیش از تو فرستادیم پس شیطان کردارهای» پلید «شان را برای‌شان آراست» مانند کفر و تکذیب و استهزا را «پس امروز هم همو یار این کافران است» یعنی: شیطان در حال حاضر نیز قرین و همدشان است. به قولی: مراد این است که شیطان در روز قیامت و در دوزخ نیز یار و یاورشان است. پس اگر یارای یاری دادن را دارد، باید از او یاری بخواهند!! «و برای‌شان عذابی دردناک است» در روز قیامت.

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [النحل: ۶۴].

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که بیان کنی برای آنان آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند» از توحید، معاد و سایر عقاید و احکام شرعی «و آن کتاب برای قومی که ایمان می‌آورند» به خدای سبحان لذا پیامهای پیامبران عليهم السلام و مضامین کتاب‌های آسمانی را تصدیق می‌کنند «رهنمود و رحمتی است».

﴿وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾ [النحل: ۶۵].

«و خدا از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن، زمین را پس از مرگ آن زنده ساخت» یعنی: زمین را بعد از آن که خشک و بی‌جان بود، با رویاندن گیاهان زنده ساخت «هرآینه در این» فرود آوردن و زنده‌ساختن «نشانه‌ای است» روشن بر وحدانیت خداوند جل جلاله و قدرت وی بر برانگیختن خلق و بر مجازات‌شان «برای گروهی که می‌شنوند» کلام خدا جل جلاله را و می‌فهمند عبرت‌ها و اندرزهایی را که کلام الهی متضمن آن است.

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴾ [النحل: ۶۶].

«و قطعا در انعام برای شما عبرتی است» انعام: شتر و گاو و گوسفند است. عبرت موجود در چهارپایان، رام کردن آنها برای صاحبانشان و اطاعتشان از آنهاست. همچنان این عبرت در مضمونی است که این فرموده حق تعالی متضمن آن است: «به شما از آنچه در شکمهایشان است، از میان سرگین و خون، شیری ناب می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست» و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر آنان نمی‌شود بلکه سهل و گوارا فرو می‌رود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره‌مند می‌شود. فرث: فضله‌ای است که به شکمبه فرود می‌آید و چون از شکمبه بیرون رود به آن فرث نمی‌گویند. یعنی در زیر شیر نابی که شما می‌نوشید، سرگین و بر بالای آن خون قرار دارد و شیر ناب تصفیه شده از سرخی خون و پلیدی سرگین در میان این دو مجری جاری است بعد از آن که خون و شیر و سرگین همه در یک‌جا به هم آمیخته بوده‌اند.

در حدیث شریف آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَأَطْعِمْنَا خَيْرًا مِنْهُ».

«بارخدا! برای ما در آن برکت بنه و ما را به غذایی بهتر از آن

اطعام کن». اما چون شیر می نوشد، باید بگوید: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَزِدْنَا مِنْهُ». «بارخدا یا! برای ما در آن برکت بده و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز شیر، هم جای غذا و هم جای نوشیدنی را نمی گیرد».

در این آیه کریمه معجزه بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیه تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقت علمی ای سخن می گوید که بشر بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [النحل: ۶۷].

«و» نیز «از میوه های درختان خرما و درختان انگور شرابی مستی آور برای خود می گیرید» سکر: شرابی است که مستی می آورد «و از آن روزی نیکو می گیرید» روزی نیکو؛ تمام چیزهایی است که از این دو درخت بر می آید؛ مانند خرما، شیر، کشمش، سرکه و دیگر فرآورده ها «قطعا در این برای مردمی که تعقل می کنند» در آیات تکوینی پروردگار «نشانه ای است» روشن بر وجود و یگانگی وی.

یادآور می شویم که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اولین آیه ای است که از مستی آور بودن شراب یاد می کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدمه چینی می کند». علما گفته اند: مقدمه چینی این آیه در این اشاره ظریف نهفته است که خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می کند که شراب از رزق نیکو نیست.

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾ [النحل: ۶۸].

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد» مراد از این وحی، الهام غریزی است. یعنی: پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد و اعمال شگفت آسایی را که عقلای بشر از آن عاجزند، در طبع و غریزه آن قرار داد زیرا زندگی زنبور عسل از چنان نظام اجتماعی و تعاونی دقیق و حیرت آوری برخوردار است که بشر را به شگفتی و اعجاب واداشته است تا بدانجا که در این باره کتابها نوشته و دفترها انباشته اند. آری! به زنبور عسل الهام کردیم؛ «که از کوهها و از درختان و از آنچه مردم بنا می کنند» از گل و چوب و

غیره مصنوعات «برای خود خانه‌ها بساز» یعنی: در روزنه‌های کوه‌ها، در جوف درختان و در ساختمانهایی که فرزندان آدم از دیوار و چوب و غیره می‌سازند، خانه‌هایی موافق و همساز با طبع خود بساز. تعبیر (يعرشون) اکثرا در آن بناهایی به کار می‌رود که از چوب ساخته می‌شوند.

﴿ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۶۹].

«سپس» به زنبور عسل الهام کردیم که «از همه میوه‌ها» و گل‌ها «بخور آن‌گاه راههای پروردگارت را برو» یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده و آموزش داده است در کوهها و جوف درختان بیوی، یا آنچه را که خورده‌ای در راههای پروردگارت - یعنی در آن مجاری‌ای - بریز که خوردنی‌هایت در آن مجاری - به قدرت بی‌مثال ما - از شیر به عسل تبدیل می‌شود. یا آن‌گاه که در مکانهایی دور میوه‌ها را خوردی، به‌سوی خانه و آشیانه‌ات روان شو، درحالی‌که به راههای پروردگارت باز گشته و هرگز آن راهها را گم نمی‌کنی بلکه آنها را به‌طور رهبری شده می‌پیمایی «رام شده» یعنی: به راههای پروردگارت رام شده و فرمانبردارانه برو، بی‌آن‌که رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته‌اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست و دو کیلومتر راه می‌پیماید، سپس بی‌آن‌که راه را گم کند، یگراست به آشیانه خود برمی‌گردد.

«آن‌گاه از درون شکم آن، شرابی» که مراد از آن: عسل است «به رنگهای گوناگون بیرون می‌آید» پس نوعی از عسل سفید است، نوعی قرمز، نوعی زرد و نوعی آبی «در آن برای مردم شفایی است» جمعی گفته‌اند: این شفا مخصوص به بعضی از امراض است، هم از این روی «شفاء» به صیغه نکره بیان شد. در حدیث شریف آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را». اطبای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب از گلوکز، لیفیلوز و آب می‌باشد، به نتایج اعجاب‌آوری دست یافته‌اند و آن را مغذی، مقوی، ضد تسمم از مواد سمی، ضد تسمم از امراض عضوی، شفای بیماریهای

قلب، احتقان مخ و التهابات حاد کلیوی می‌دانند<sup>۱</sup> «بی‌گمان در این» زنبور عسل و دنیای شگفت‌انگیز آن «برای مردمی که تفکر می‌کنند» و افکارشان را در امر نگرش در صنع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند «نشانه‌ای است» زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است اما کسانی که تفکر نمی‌کنند، عادت و الفت گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می‌سازد.

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَقَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾ [النحل: ۷۰].

«و خدا شما را آفرید» پس این نعمت را بر خود به‌یاد آورید «باز شما را می‌میراند» پس او را به وصف زنده کننده میراننده بشناسید «و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر باز گردانده می‌شود» و آن هنگامی است که انسان از اثر کبر سن به فرتوتی و خرفتی می‌رسد و به منزله کودکی بی‌تمیز می‌گردد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، کارش به اینجا نمی‌رسد». گفتنی است که سن خرفتی، در همه حالات امری یکسان و یکنواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و غیره فرق می‌کند، هرچند از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است». «چندان که پس از دانستن» بسیاری چیزها که برایش در زندگی روی داده بود، دیگر «چیزی نمی‌داند» نه بسیار و نه کم، از این جهت در حدیث شریف به روایت بخاری از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعا می‌کردند: «أعوذ بك من البخل والكسل والهزم وأرذل العمر وعذاب القبر وفتنة الدجال وفتنة المحيا والمات». «خدایا! به تو پناه می‌برم از بخل، تنبلی، فرتوتی و خوارترین عمر، عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه زندگی و مرگ». «قطعا خدای دانای تواناست» داناست به حکمت‌های برگرداندن انسان از کاملترین حال به خوارترین مال، یا از حال زندگی به حال فنا، تواناست بر تبدیل آنچه که بخواهد، آن گونه که بخواهد.

۱- علامه سعید حوی درباره عسل، زنبور آن و فواید این ماده حیاتی، در (۱۶) صفحه بحثی شافی و کافی دارد. نگاه؛ تفسیر الاساس ۶/۲۹۶۷، طبع سوم، دارالسلام - قاهره.

﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ [النحل: ۷۱].

«و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است» یعنی: روزی را بر برخی از بندگانش گشاد و فراخ و بر برخی دیگر چنان تنگ گردانیده که قوت لایموت و طعمه روز خود را نمی‌یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغه وی است.

شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» پیرامون این امر می‌گوید: «برتری دادن در رزق، اسباب و عللی دارد که این اسباب و علل تابع سنت الهی است پس گاهی ممکن است که انسان متفکر، دانشمند و اهل خرد بوده اما موهبتش در کسب روزی محدود و اندک باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می‌یابد اما بدانید که این انسان قطعا در این بعد خاص، از موهبت برخوردار است. پس ساده‌لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البته گاهی هم گشایش و تنگی در رزق، ابتلایی از جانب خدای سبحان است. به هر حال، بر اساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسان‌ها نیز تفاوت‌هایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره...». به‌قولی معنی آیه این است: خدای سبحان به مالکان بردگان بهتر از بردگانشان روزی داده است، به‌دلیل این فرموده‌اش: «پس کسانی که فزونی داده شدند، بازگرداننده روزی خود بر مملوکان خود نیستند» یعنی: صاحبان و مالکان اموال، مال و دارایی خود را به بردگان خود نمی‌دهند «تا همه آنان» یعنی: مالکان و مملوکان «در آن» یعنی: در روزی و مال و دارایی «برابر باشند» پس ای مشرکان! شما چگونه بندگانم را با من شرکایی برابر قرار داده و آنها را پرستش می‌کنید، درحالی‌که خود بردگانتان را شریک مال خویش نمی‌گردانید؟ «پس آیا نعمت خداوند را انکار می‌ورزند» با شرک آوردن به وی؟!!

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَرْوَاحِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾ [النحل: ۷۲].

«و خدا برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید» که با آنان انس و الفت می‌گیرید و اگر همسرانتان از نوعی دیگر آفریده می‌شدند، آن انس و الفت و محبت میان شما و آنان برقرار نمی‌شد. پس این از رحمت حق تعالی بر شماست «و برای شما از زنانتان فرزندان و حفده‌ای آفرید» حفده: نوادگان، یعنی فرزندان فرزندانند. به قولی: حفده فرزندانند که خدمت پدر را می‌کنند «و شما را از پاکیزه‌ها روزی داد» که از آنها به گوارایی تمام می‌خورید و لذت می‌برید «آیا» بازهم «به باطل ایمان می‌آورند» مراد از باطل: این عقیده آنان درباره بتان‌شان است که نفع و زیان می‌رسانند «و به نعمت خدا کفر می‌ورزند» و آن را به غیر وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و نعمت ارج نمی‌گذارند؟.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ [النحل: ۷۳]. «و به جای خداوند چیزهایی را» یعنی: معبوداتی را «می‌پرستند که به هیچ وجه مالک روزی دادن آنان از آسمانها و زمین نیستند و توانایی ندارند» در این‌که آن روزی را مالک گشته و در آن تصرف کنند زیرا این معبودات از جماداتند و هیچ شعور و توانی ندارند. پس کسی که این گونه بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد پرستش قرار گیرد؟.

﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۷۴].

و از آنجا که پرستشگران غیر خدای سبحان این پرستش خود را با فلسفه‌بافی‌های بی‌اساس توجیه کرده و در این باره مثل می‌زنند، خدای سبحان فرمود: «پس برای خدا مثل نزنید» یعنی: برای او مثل و مانندی قرار ندهید زیرا او یگانه است و مثل و مانندی ندارد.

مشرکان می‌گفتند: خدای عالم بزرگتر و بلند مرتبه‌تر از آن است که یکی از ما مستقیماً او را پرستش نماید، از این روی به بتان و ستارگان توسل جسته آنها را وسیله قرب خود به حق تعالی می‌شناختند چنان‌که مردم زبردست و پایین مرتبه به بزرگان خدمت می‌کنند و باز آن بزرگان به خدمت شاه می‌پردازند «هرآینه خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» او می‌داند که همتایی ندارد اما شما با جهل‌تان برایش همتا قائل می‌شوید.

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۷۵].



سپس خداوند ﷻ برای رد و ابطال شرکشان دو مثل می‌زند؛ مثل اول این است: «خداوند مثلی می‌زند بین برده‌ای مملوک که بر هیچ کاری قدرت ندارد» که آن را انجام دهد بنابراین مالک چیزی هم نیست «و بین کسی که از سوی خویش به وی روزی نیکو بخشیده‌ایم» از آزادگانی که هم مالک اموال است و هم هرگونه که خواسته باشد در اموال خویش تصرف می‌کند «پس او از آن روزی خرج می‌کند» در راههای خیر و انواع امور پسندیده «پنهان و آشکارا» یعنی: در هر وقتی که خواسته باشد، با تمام اختیار و اراده خود «آیا این دو برابرنده؟» یعنی: آیا آن شخص برده و این شخص آزاد که به اوصاف ذکر شده موصوف است، یکسان و برابرنده؟ مسلماً برابر نیستند. پس همچنین بدانید که پروردگار آفریننده روزی دهنده، با بتان جامدی که مالک هیچ نفع و زبانی نبوده و عاجزترین موجودات می‌باشند، برابر نیست «الحمد لله» همه سپاس‌ها مخصوص خداست؛ در برابر کمالاتش «بلکه بیشترشان نمی‌دانند» این حقیقت را تا فقط آن ذاتی را بپرستند که پرستش شایسته اوست و تا آن منعمی را بشناسند که به آنان نعمت‌های بزرگی ارزانی کرده است.

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۷۶﴾﴾ [النحل: ۷۶].

اما مثل دوم: «و خدا مثلی دیگر می‌زند» برای خود و برای بتان که از مثل قبلی روشنتر و آشکارتر است «دو مرد هستند که یکی از آنها گنگ است» ابکم: از سخن گفتن کاملاً درمانده و ناتوان است. به قولی: ابکم کسی است که بریده‌بریده سخن می‌گوید و به خوبی قادر به سخن گفتن نیست «و هیچ کاری از او بر نمی‌آید» به سبب عدم فهم و عدم قدرتش بر نطق و بیان «و او سربار است بر سرپرست خویش» و بار دوش سرپرست و نزدیکان خویش است «هر جا که او را می‌فرستند، هیچ خیری به همراه نمی‌آورد» زیرا او از هرگونه تصرف و کارکرد نیکی عاجز است و برایش امکان سخن گفتن هم وجود ندارد «آیا این شخص» با این اوصافی که دارد «با کسی که به عدل فرمان می‌دهد» و دارای هوش و حواسی سالم است «و او خود» شخصا «بر راه راست است» یعنی: بر دین مستقیم و پایدار و بر سیرت و روشی نیکو است «برابر است؟» قطعاً برابر نیست. هدف از این مثل نیز، امتناع برابری میان خدای سبحان و

میان بتان بی‌زبان، بی‌اختیار و ناتوانی است که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند.

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [النحل: ۷۷].

«و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: مختص اوست و هیچ کس دیگر با او در آن مشارکت ندارد «و» از امور غیبی که مختص به اوست «کار قیامت» است که در نزدیکی و سرعت برپایی اش «جز مانند یک چشم برهم زدن یا نزدیکتر از آن نیست» پس این است وصف سرعت قدرت حق تعالی بر آوردن قیامت. یعنی: کار برپا ساختن قیامت در سرعت و سهولت خود، در پیشگاه حق تعالی چیزی جز مانند یک چشم برهم زدن و حتی کمتر از آن نیست زیرا حق تعالی همین که به یک چیز بگوید: «موجود شو»، آن چیز بی‌درنگ موجود می‌شود «بی‌گمان خدا بر هر چیزی تواناست» و برپا کردن سریع قیامت از جمله توانایی‌های اوست.

سپس سیاق آیات مجدداً به برشمردن نعمت‌های حق تعالی بر می‌گردد:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [النحل: ۷۸].

«و خدا شما را از شکم مادرانتان - در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید» یعنی: کودکان نادانی بودید که به هیچ چیز علم نداشتید «بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دل‌ها قرار داد» تا به وسیله آنها علمی را که در هنگام بیرون آمدن از شکمهای مادرانتان نداشتید، به دست آورید و حاصل نمایید «باشد که شکر کنید» و شکر آنها به این است که هر حاسه و ابزاری را در همان چیزی به کار اندازید که برای آن آفریده شده است و از این راه است که نعمت‌های خدای عزوجل را پاس می‌دارید و شکر و سپاس او را به جا می‌آورید.

﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [النحل: ۷۹].

«آیا به سوی پرندگان رام‌شده ننگریسته اند؟» پرندگانی که به وسیله بالها و سایر اسباب لازمی که خداوند عزوجل برای‌شان آفریده است، برای پرواز رام ساخته شده‌اند، وسایل و اسبابی چون نازکی قوام هوا، الهام نمودن این امر به آنها که بالهای خود را باز

و بسته کنند و دیگر خصوصیات لازم برای پرواز پس همچنان که شناکننده در آب شنا می‌کند، آنها «در فضای آسمان» در هوای آزاد به سمت بالا شنا می‌کنند «آنان را نگاه نمی‌دارد» در فضا «جز خداوند» به قدرت بی‌مثال خویش زیرا سنگینی اجسام پرندگان و رقت قوام هوا، دو عاملی‌اند که مقتضی سقوط آنها به زمین می‌باشند، چرا که پرندگان نه از بالای سر خود به رشته‌ای آویخته‌اند و نه از پایین پای خود به چیزی متکی‌اند که سقوط نکنند «هرآینه در این» نمونه از صنع پروردگار «نشانه‌هاست» که بر وحدانیت خدای سبحان و قدرت وی دلالت می‌کند اما این نشانه‌ها «برای گروهی» است «که ایمان می‌آورند» به خدای سبحان و به شریعت‌های وی که پیامبرانش ﷺ آورده‌اند.

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثْنَا وَمَتَعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٨٠﴾﴾ [النحل: ۸۰]. «و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامش پدید آورد» که در آنها آرامش می‌یابید و روح و جسمتان از حرکت و رنج و خستگی به سکون و راحتی و امنیت خاطر می‌پیوندد «و برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی نهاد» که عبارتند از خانه‌های چادرنشینان و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبه‌ها «که آنها را سبک می‌یابید» یعنی: حمل آنها بر شما سبک است «در روز جابجا شدنتان» ظعن: سیر و سفر صحرانشینان برای جستجوی آب و گیاه و چراگاه و جابه‌جاشدن از موضعی به موضعی دیگر است «و» آنها را سبک می‌یابید «روز اقامت‌تان» که آن خیمه‌ها را مجدداً به سادگی بر پا می‌دارید «و از پشمها و کرکها و موهای آنها اثاثیه قرار داد» پشم از آن گوسفند است، کرک از آن شتر و مو از آن بز. اثاثیه: عبارت است از متاع خانه، چون فرش که در منازل گسترده می‌شود و خانه‌ها بدان آراسته می‌شود. و بهره‌گیریتان از این اثاثیه؛ «تا وقتی معین» است، یعنی تا آن هنگام است که نیاز خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُم سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾﴾ [النحل: ۸۱].

«و خدا از آنچه آفریده، به سود شما سایه‌سارها پدید آورد» یعنی: اشیایی چون درختان و سقف‌ها را پدید آورد که از گرمای خورشید به سایه آنها پناه می‌برید «و از کوه‌ها برای شما غارها پدید آورده» که بدانها از باران در امان می‌مانید. ابن‌کثیر «اکنان» را به دژها و قلعه‌ها معنی نموده، که این معنی دقیق‌تر و عام‌تر است «و برای شما تن‌پوش‌هایی ساخت» که عبارتند از: پیراهن و جامه‌های دیگر ساخته شده از پشم، پنبه، کتان و غیره «که شما را از گرما حفظ می‌کند» و همچنین از سرما. مخصوصا از گرما یاد شد نه از سرما، به سبب اکتفا به ذکر یکی از ضدین از ذکر دیگری، چرا که نگهداری از زیان گرما امری است که انسان گاهی متوجه آن نمی‌شود پس ذکر آن لازم بود. همچنان محتمل است که عدم ذکر سرما به سبب این باشد که آیه کریمه فقط در مورد منت نهادن به آن چیزی است که از گرما محافظت می‌کند «و» برای شما «تن‌پوش‌هایی» آفرید «که شما را از آسیب جنگتان حمایت می‌کند» که عبارتند از: زره‌ها و جوشن‌هایی که مردم در جنگ می‌پوشند و به وسیله آنها خود را از ضرب و طعن و تیر دشمن نگه می‌دارند «این‌گونه وی نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند» با انواع و اصناف نعمت‌هایی که در اینجا ذکر شد و با غیر آن از نعمت‌ها «تا باشد که منقاد شوید» و به فرمانش گردن نهید زیرا کسی که به امعان نظر و تأملی درخور در این نعمت‌ها بنگرد، جز مسلمان شدن و گردن نهادن به حق، راه دیگری در پیش روی او باقی نمی‌ماند.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾ [النحل: ۸۲].

«پس اگر رویگردان شدند» از پذیرش تمام اسلام «جز این نیست که بر تو ابلاغ و رساندن آشکار است» و جز این، چیز دیگری بر عهده تو نیست زیرا خداوند متعال تو را بر آن مکلف نساخته که آنها را هر طوری شده به ایمان وادار کنی.

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [النحل: ۸۳].

«نعمت خدا را می‌شناسند» یعنی: می‌دانند که این حق تعالی است که بر آنان فضل و منت نهاده اما «باز هم منکر آن می‌شوند» با اعمال و قیحانه خود؛ از جمله با پرستش غیر الله ﷻ و گفتن سخنان باطل و بیهوده، مانند این سخن که: این نعمت‌ها بر اثر شفاعت و میانجیگری بتان به ما ارزانی شده است و این‌که: ما این نعمت‌ها را از پدرانمان به ارث برده‌ایم! به‌هرحال، آنان این نعمت‌ها را در راهی که فراهم آورنده

رضای پروردگار سبحان باشد، به کار نمی گیرند «و بیشترین شان کافرند» یعنی: ناسپاس و منکر نعمت های خدای مانند.

مجاهد در بیان سبب نزول می گوید: اعرابی ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان راجع به کار دعوت شان سؤال کرد، رسول خدا ﷺ این آیه را بر وی قرائت کردند: ﴿وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا﴾ [النحل: ۸۰]. «و خدا برای شما از خانه هایتان مایه آرامشی قرار داد»، اعرابی گفت: آری! چنین است. باز قرائت کردند: ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا﴾ [النحل: ۸۰]. «و از پوست حیوانات برای شما خانه هایی قرار داد»، اعرابی گفت: آری! چنین است. تا این که رسیدند به: ﴿كَذٰلِكَ يَتِمُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ﴾ [النحل: ۸۱]. «این گونه او نعمتش را بر شما تمام می گرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید». در این هنگام آن اعرابی روی گردانید پس نازل شد: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا﴾ [النحل: ۸۳].

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤَدُّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾ [النحل: ۸۴].

«و آن روز که از هر امتی گواهی را برانگیزیم» گواه هر امت، پیامبر آن است که در حقش به ایمان و تصدیق و علیه آن به کفر و انکار و تکذیب گواهی می دهد و آن روز، روز قیامت است «سپس به کافران اجازه داده نمی شود» که عذرخواهی کنند زیرا نه حجتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمی شود که به سوی دار دنیا برگردند «و نه از آنان عتاب طلب کرده می شود» طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیات الهی. یعنی: به آنان گفته نمی شود که هم اکنون پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمی شود که آخرت دار جزاست نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفْ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ [النحل: ۸۵].  
«و چون ستم پیشگان» یعنی: کافران و مشرکان «عذاب را ببینند» یعنی عذاب جهنم که به سبب شرک آوردن سزاوار آن شده اند، در این هنگام به آنان

اضطراب و بی‌قراری دست می‌دهد «پس از آنان سبک کرده نشود» این عذاب به‌مدت حتی یک لحظه «و مهلت داده نمی‌شوند» تا توبه کنند.

﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالَ أُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دُونِكُمْ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [النحل: ۸۶].

«و چون کسانی که شرک ورزیده‌اند، شریکان خود را ببینند» یعنی: بتان و معبودانی را که در دنیا عبادت کرده‌اند زیرا بتان و معبودان باطل نیز با مشرکان برانگیخته می‌شوند «می‌گویند: پروردگارا! اینانند شریکان ما که ما بجز تو می‌پرستیدیم» هدفشان از این سخن انداختن تمام بار گناه بر گردن بتان و معبودان باطل است «ولی شریکان این سخن آنان را رد می‌کنند» یعنی: خدای عَلَيْهِ السَّلَام آن بتان و شیاطین را ناطق می‌گرداند و آنها سخن مشرکان را رد کرده و به آنها می‌گویند: «که شما جدا دروغ‌گویید» در این پندار که گناهتان را تماما به دوش ما می‌افکنید بلکه گناه، گناه خود شماست. به‌قولی: مراد این است که بتان و معبودان، مشرکان را در این سخنشان که آنان شریکان خدای سبحان بوده‌اند، تکذیب کرده و شریک بودن خود برای خدای سبحان را نفی می‌کنند زیرا خدای عَلَيْهِ السَّلَام شریکی ندارد.

﴿وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ [النحل: ۸۷].

«و آن روز به‌سوی خداوند پیغام انقیاد را بیفکنند» یعنی: آن روز کفار از در تسلیم درآمده و در برابر جلال و جبروت و عزت الهی، منقاد می‌گردند و به عذاب وی تسلیم می‌شوند «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شود» یعنی: کسانی که به ناروا مورد پرستش آنان قرار می‌گرفتند، گم و ناپدید می‌شوند و لذا نمی‌توانند برای پرستشگران خود هیچ کاری بکنند.

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ﴾ [النحل: ۸۸].

سپس خدای عَلَيْهِ السَّلَام جزای کسانی را که میان کفر و بازداشتن از راه خدا عَلَيْهِ السَّلَام جمع کرده‌اند بیان کرده و می‌فرماید: «کسانی که» خود «کفر ورزیدند و» غیر خود از مردم را نیز «از راه خدا» که راه اسلام است «بازداشتند» و با آراستن کفر برای‌شان، آنها را به کفر وادار ساختند «عذابی بر عذاب‌شان می‌افزاییم» عذابی به سبب کفرشان؛ و عذابی دیگر هم به سبب بازداشتن‌شان از پیروی حق لذا افزون بر آن عذابی که به‌سبب

گمراهی خود مستحق آن بودند، سزاوار عذاب دیگری می‌شوند «به سبب آن که فساد می‌کردند» یعنی: دیگران را از راه حق به بیراهه می‌کشانیدند.

در حدیث شریف آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می‌آیند، به محلی کم عمق از آتش دوزخ پناه می‌برند پس چون به آن می‌رسند، عقربهایی به سراغشان می‌آیند که گویی استرانی بزرگند و افعی‌هایی که گویی شترانی قوی و دراز گردند پس آنها را نیش می‌زنند و این است معنی فرونی عذابشان».

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۸۹﴾﴾ [النحل: ۸۹].

«و» به یادآور «روزی را که در هر امتی گواهی» یعنی: پیامبری «از خودشان» یعنی: از جنس‌شان «بر آنان برانگیزیم» برای اتمام حجت و قطع معذرت «و تو را هم بر اینان گواه آوریم» که بر له یا علیه‌شان گواهی دهی. به‌قولی معنی این است: به نفع امت گواهی می‌دهی. نظیر این آیه در سوره‌های «بقره/۱۴۳» و «نساء/۳۳» نیز گذشت «و بر تو کتاب را» یعنی: قرآن را «تبیانی برای هر چیز فرود آوردیم» یعنی: قرآن برای همه امور دین و دنیایان روشنگری است و در آن دستور داده شده‌اید که از رسول ما ﷺ در احکامی که ابلاغ می‌کند، پیروی کنید.

ابن جریر و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا خدای عز و جل این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولی علم و دانش ما از آنچه که برای ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابراین، در اسلام هیچ قضیه‌ای از قضایای فردی و اجتماعی مورد نیاز انسان فروگذار نشده است «و رهنمودی است» قرآن برای بندگان «و رحمتی» است برای آنان «و بشارتی است برای مسلمانان» مخصوصاً نه برای غیر آنان زیرا این مسلمانانند که از قرآن بهره کافی می‌برند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۹۰﴾﴾ [النحل: ۹۰].

«در حقیقت، خدا به عدل و احسان امر می‌کند» عدل: انصاف و میانه‌روی است که در میان دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و - چنان‌که ابن‌عطیه گفته است - شامل هر امر واجبی می‌شود؛ اعم از عقاید، احکام، معامله با مردم در ادای امانات، ترک ستم و در پیش گرفتن شیوه دادگری و انصاف. اما احسان: عبارت است از تفضل و نیکی به

دیگران در آنچه که واجب نیست؛ چون دادن صدقه نافله، انجام دادن عبادات نافله و دیگر اعمال نیکی که خدای عَلَّیْهِ السَّلَام بر انسان فرض نگردانیده. احسان در عبادت - چنان که در حدیث شریف به روایت عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است - «عبارت از آن است که خداوند عَلَّیْهِ السَّلَام را آن گونه عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند». البته برترین و بهترین نوع احسان، احسان به کسی است که نسبت به انسان بدی می کند زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «به کسی که به تو بدی کرده، احسان کن تا مسلمانی راستین گردی».

«و» حق تعالی شما را امر می کند به «بخشش به خویشاوندان» و نزدیکان، آنچه را که نیازشان بدان محسوس است و این معنی شامل صله رحم نیز می شود «و نهی می کند از فحشاء» فحشاء: عبارت از خصلتی است که بسیار زشت و قبیح باشد - اعم از گفتار یا کردار ناشایست - مانند زنا و بخل «و» شما را منع می کند از «منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را ناپسند شمرده و از آن نهی کرده است، که این معنی شامل تمام گناهان می شود «و» شما را منع می کند از «بغی» بغی: عبارت است از کبر، ستم و تجاوز مادی یا معنوی بر مردم. در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون بغی و قطع صله رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند عَلَّیْهِ السَّلَام مجازاتش را در دنیا برای صاحبش شتابان بفرستد، به همراه آنچه که برایش در آخرت ذخیره می کند». «به شما اندرز می دهد» با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است «باشد که پند گیرید» از این اندرزها.

ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید: «این آیه جامع ترین آیه در کتاب خداوند عَلَّیْهِ السَّلَام برای [مفاهیم] خیر و شر است». یادآور می شویم که همین آیه کریمه، سبب اسلام آوردن بسیاری از عقلای عرب گردید که عثمان بن مظعون رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از آن جمله بود.

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [النحل: ۹۱].

«و چون با خدا پیمان بستید، به عهد خدا وفا کنید» این معنی، شامل هر عهد و پیمانی است که انسان می بندد، مانند عهد بیعت با خلیفه و غیره. بریده رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در بیان سبب نزول می گوید: این آیه درباره بیعت با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد. «و سوگندهای خود را پس از استوار کردن آنها نشکنید» یعنی: سوگندهای مربوط به پیمانها



و میثاق‌ها را بعد از مؤکد ساختن و استوار نمودن آنها نشکنید «حال آن که خدا را بر خود کفیل گرفته‌اید» یعنی: او را بر خود گواه گرفته‌اید. به قولی معنی این است: او را بر خود ضامن گرفته‌اید «بی‌گمان خدا از آنچه می‌کنید، آگاه است» پس شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَلَتْ تَتَخَذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ ۗ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ [النحل: ۹۲].

«و» در شکستن سوگندها و گسستن پیمانها «مانند آن زنی نباشید که رشته خود را» یعنی: آنچه را که بافته بود «پس از محکم بافتن آن» یعنی: پس از استوارساختن و به انجام رساندن آن پارچه بافته شده «یکی یکی از هم گسست» یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان را بشکنید، همانند آن زنی هستید که تکه‌ای را محکم می‌بافت، سپس آن را رشته‌رشته از هم می‌گسست و به حال اول آن بر می‌گرداند. این کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «در مکه زنی احمق و ابله بود که چون رشته‌ای را می‌بافت، آن را از هم باز می‌کرد و دیگر بار آن را می‌رشت و باز آن را از هم می‌گسست». «تا سوگندهای خود را در میان خود وسیله تقلب سازید» دخل: نیرنگ، فریب، تقلب و دغلی است «که» این نیرنگ و دغل به خیال این است که «گروهی از گروهی افزون‌ترند» از نظر تعداد و مال و منال. یعنی: شما برای مردم - وقتی از شما در تعداد و مال و منال بیشتر باشند - سوگند می‌خورید تا به شما اطمینان کنند ولی چون بر آنان امکان غدر و خیانت یافتید، به آنان غدر می‌کنید.

هدف آیه کریمه، نهی از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفار و کثرت اموالشان است. به قولی: این هشدار است به مؤمنان از این که مبادا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی اموالشان فریفته شده و بیعت خود را با رسول خدا ﷺ نقض کنند. مجاهد می‌گوید: «اعراب با حلیفان خویش پیمان می‌بستند اما چون گروهی دیگر را از آنان افزون‌تر و نیرومندتر می‌دیدند، آن پیمان را شکسته و با این گروه نیرومندتر هم‌پیمان می‌شدند لذا از این کار منع شدند». «جز این نیست که خدا شما را به آن افزونی می‌آزماید» یعنی: شما را امتحان می‌کند که آیا به ریسمان وفا چنگ می‌زنید، یا به فزونی مال و شمار دیگران فریفته شده عهد و بیعت‌تان را می‌شکنید «و

البته برای شما در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف می‌کردید، بیان می‌کند» پس در آن روز، خداوند ﷻ حق را نمایان ساخته و درجات حق‌باوران را بالا می‌برد و در جانب مقابل، باطل و باطل پرستان را نمایان و عریان کرده عذابی را که سزاوار آنند بر آنها فرود می‌آورد.

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ  
وَلِتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۳].

«و اگر خدا می‌خواست، قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد» که به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می‌داشتید و بر حق و حقیقت متفق و همداستان می‌بودید «ولی» حکمت الهی اقتضا کرد تا شما را در عرصه اعتقاد و عمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنت و حکمت است که «هر که را بخواهد گمراه می‌کند» یعنی: خداوند ﷻ هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می‌کند، گمراه می‌کند و او را خوار و بی‌مقدار می‌گرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی درباره آنان است بنابراین، آنان بر اثر گمراهی، پیمان‌شکنی و سوگندشکنی را سهل و ساده می‌پندارند «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: خداوند ﷻ هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب می‌کند، با توفیق دادنش به راه هدایت - به‌عنوان فضلی از سوی خویش - هدایت می‌کند پس گمراه ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت کردن وی، فضلش «و البته از چون و چند آنچه می‌کردید» از اعمال در دنیا «از شما پرسیده خواهد شد» در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا أَلْسُوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النحل: ۹۴].

سپس نهی از سوگند شکنی را مجدداً تکرار می‌کند: «و زنهار، سوگندهایتان را دستاویز قلب میان خود قرار ندهید» مراد از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول ﷺ و دیگر سوگندها است. بدین‌سان، خدای ﷻ کسانی را که با رسول وی ﷺ بیعت کرده‌اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق، نهی می‌کند «تا لغزش قدمی پس از استواری‌اش پیش آید» یعنی: کسی که پیمان می‌شکند، خطای بزرگی مرتکب شده و چه بسا که این لغزش او را رهسپار ورطه هلاک گرداند؛ بعد از آن که در ثبات و

پایداری بر پیمان، استوار و ثابت قدم بوده است «و به سزای آن که» مردم را «از راه خدا بازداشته‌اید، عذاب را بچشید» در دنیا قبل از آخرت زیرا کسی که بیعت را بشکند و مرتد شود، دیگران نیز در این کار به او اقتدا می‌کنند پس او در واقع دیگران را نیز از راه خدا ﷻ باز داشته است چرا که با این کار خود سنت بدی را مرسوم ساخته لذا گناه آن و گناه کسی که از آن الگوبرداری کند، بر ذمه وی است «و برای شما عذابی بزرگ باشد» در آینده که همانا عذاب آخرت است.

در بیان سبب نزول از کلبی روایت شده است: آیه کریمه در باره مردی از حضرموت به نام عبدان بن أشوع نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ از امرأ القیس کندی شکایت کرد و گفت: او در کنار زمین من زمینی دارد و بخشی از زمین من را بریده به زمین خودش پیوند داده و آن را از من ربوده است. رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «آیا بر آنچه می‌گویی گواهی هم داری؟». گفت: یارسول الله! قوم همه می‌دانند که من در آنچه می‌گویم صادقم ولی او را از من گرامی‌تر می‌دارند. آن حضرت ﷺ به امرأ القیس فرمودند: «رفیقت چه می‌گوید؟». او گفت: دروغ و باطل می‌گوید. پس دستور دادند که سوگند بخورد. اما عبدان گفت: امرأ القیس مردی فاجر است و پروایی از سوگند خوردن ندارد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «حال که گواهی نداری، سوگند او را بپذیر». عبدان گفت: جز پذیرفتن سوگندش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!». سپس به امرأ القیس دستور دادند که سوگند بخورد اما همین که برخاست تا سوگند بخورد، آن حضرت ﷺ او را عقب زدند و گفتند: «برگرد». پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد.

﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹۵﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ۖ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾﴾ [النحل: ۹۵-۹۶].

«و پیمان الهی را به بهای ناچیزی نفروشید» و آن هر گونه متاع دنیوی‌ای است، هرچند که در شکل ظاهری بسیار و با ارزش باشد «زیرا آنچه نزد خداست» از پیروزی، غنایم جنگ، رزق فراخ در دنیا و آنچه نزد وی در آخرت از نعمت‌های بهشت است «همان برای شما بهتر است، اگر بدانید» یعنی: اگر از اهل علم و تمیز باشید زیرا «آنچه نزد شماست» از بهره‌های دنیا «فانی می‌شود» هرچند فراوان و بالاتر از حد توقع و تصور شما

هم باشد «و آنچه نزد خداست» از گنجینه‌های رحمت وی «باقی است» و فناپذیر و پابنده، که هرگز گسست و انقطاعی ندارد «و البته صابران را بر حسب نیکوترین آنچه عمل می‌کردند، پاداش می‌دهیم» یعنی: قطعاً به آنان به سبب شکیبایی‌شان در ثبات و پایداری بر عهد با رسول خدا ﷺ، استمرارشان بر ایستادگی در پای میثاق تکلیف، جهادشان با کافران و نیز شکیبایی و پایداریشان بر آزارها و شکنجه‌های دشمن، پاداش می‌دهیم و این پاداش و مزد بر حسب نیکوترین طاعاتی است که می‌کردند، بدین معنی که بر گناهان و بدی‌هایی که در گذشته کرده‌اند، قلم عفو می‌کشیم.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۷].

کلبی در بیان سبب نزول می‌گوید: چون دو آیه فوق نازل شد، امر القیس گفت: آری! حقیقت این است که آنچه نزد من است نابود می‌شود ولی رفیقم (عبدان) بر حسب نیکوترین آنچه عمل می‌کند، پاداش می‌یابد. بارخدا! او در آنچه که علیه من ادعا کرده صادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم اما به خدا سوگند که نمی‌دانم چه اندازه؟ پس هر چه می‌خواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافه آنچه از محصول آن خورده‌ام! همان بود که نازل شد: «هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند» کار نیک: کار موافق با کتاب خدا ﷻ و سنت پیامبر وی ﷺ است «و او مؤمن باشد» زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد «بی‌گمان به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش می‌داریم» در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام وجوه راحت و آسایش وی. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن زمینه کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است». به‌قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است «و مسلماً به آنان» در آخرت «بر حسب نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش می‌دهیم» تفسیر نظیر این جمله، در آیه قبل گذشت. در حدیث شریف آمده است: «قطعاً هر کس به اسلام راه یافت و معیشت مادی زندگی‌اش در حد کفاف بود و به آن حد قناعت ورزید، رستگار گشت».

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [النحل: ۹۸].

«پس آن گاه که می‌خواهی قرآن بخوانی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر» یعنی: از خدای سبحان بخواه تا تو را از وسوسه‌های شیطان رانده شده و ملعون، در پناه خود بدارد. باید دانست که قرائت «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» خواننده را از آشفتگی فکری در هنگام تلاوت باز داشته و به او امکان می‌دهد تا در آیات قرآن تدبر و تفکر کند. گفتنی است که خطاب به نبی اکرم ﷺ خطاب به امت‌شان است بلکه خطاب به امت در اولویت قرار دارد زیرا رسول خدا ﷺ از وسوسه‌های شیطان معصوم بوده‌اند.

امر به خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علما مفید استحباب است. همچنین جمهور علما بر آنند که مستحب خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ [النحل: ۹۹].

«هرآینه شیطان را سلطانی نیست» یعنی: او تسلط و غلبه‌ای ندارد «بر» اغوای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: امور خویش را - در هر سخن و عملی - به او تفویض می‌کنند زیرا ایمان به خدا ﷻ و توکل به وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می‌دارد و اگر هم او در یکی از آنان وسوسه‌ای القاء نماید، وسوسه‌اش تأثیری ندارد.

﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ [النحل: ۱۰۰].

«جز این نیست که سلطه او» به اغوا و فریفتن «فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند» یعنی: شیطان را به ولایت و دوستی گرفته، از او در وسوسه‌های اطاعت کرده و خداوند ﷻ را نافرمانی می‌کنند «و» همچنین سلطه شیطان «بر کسانی» است «که آنان برای خدا شریک مقرر می‌کنند» به‌خاطر شیطان و به سبب وسوسه وی.

سپس خداوند متعال به طرح و رد دو شبهه کفار پیرامون قرآن می‌پردازد؛ شبهه اول در مورد قضیه «نسخ» و شبهه دوم در این مورد است که قرآن به ظن باطل آنان، منشأ بشری دارد:

﴿وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾﴾ [النحل: ۱۰۱].

«و چون آیتی را به جای آیتی بدل کنیم» یعنی: چون آیه‌ای را منسوخ کنیم<sup>۱</sup> با آوردن آیه‌ای دیگر به جای آن؛ «و خدا به آنچه نازل می‌کند داناتر است، می‌گویند» کفار قریش که از حکمت نسخ بی‌خبر می‌باشند «جز این نیست که تو» ای محمد! «افتراکننده‌ای» یعنی: تو بر خدا دروغ و افترا می‌بندی و آنچه را که او نگفته، بر وی بر می‌سازی، از آنجا که می‌پنداری خداوند تو را به امری فرمان داده، سپس مجدداً تو را برخلاف آن دستور داده است! خدای متعال در رد این پندار کفار می‌گوید: «بلکه اکثر آنان نمی‌دانند» حکمت در نسخ را و این که در مشروع ساختن حکم منسوخ شده، مصلحتی موقت و مقطعی در کار بوده که بعد از گذشت آن وقت معین، قطعاً مصلحت در آن است که حکم دیگری مشروع گردد.

﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۱۰۲﴾﴾ [النحل: ۱۰۲].

«بگو: آن را» یعنی: قرآن را «روح القدس» یعنی: جبرئیل علیه السلام که از پلیدیهای بشری پاک است «از جانب پروردگارت» و به فرمان وی «به حق فرود آورده است» حقی که هیچ خطایی در آن نیست و مبتنی بر حکمت‌های بالغه‌ای که صلاح خلق در آنها نهفته است «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، استوار گرداند» بر ایمان، به وسیله این قرآن «و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است» زیرا آنان را به سوی احکام ناسخ هدایت می‌کند و باورمندان به ناسخ و منسوخ و غیر آن از کتاب خداوند جل جلاله را به پاداش عظیم بشارت می‌دهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازنده مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر، هدایتگر و مزده بخش آنهاست.

﴿وَلَقَدْ نَعَلُمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبِي ۖ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۰۳﴾﴾ [النحل: ۱۰۳].

سپس حق تعالی شبهه دوم کافران را این‌گونه مطرح نموده و رد می‌نماید: «و نیک می‌دانیم که کافران می‌گویند: جز این نیست که بشری به او آموزش می‌دهد» یعنی:

۱- سخن درباره «نسخ»، در سوره «بقره/۱۰۶» گذشت.

بی‌گمان محمد ﷺ قرآن را از بشری از بنی‌آدم می‌آموزد نه از فرشته‌ای. خاطر نشان می‌شود؛ بشری که این گمان را به او بستند - بنا به روایتی در بیان سبب نزول - غلام فاکه بن مغیره به نام «جبر» بود که در آغاز عقیده نصرانی داشت و بعدا به اسلام گروید. این غلام در پای کوه صفا به شغل فروشندگی مشغول بود و گه‌گاهی رسول خدا ﷺ با او می‌نشستند و چند کلمه‌ای با او سخن می‌گفتند، زبان این غلام، عجمی (رومی) بود و او زبان عربی را فقط در حدی می‌دانست که پاسخ طرف را - بسیار به مشکل آن هم در حد ضرورت - داده می‌توانست.

قطعا این پندارشان بی‌اساس است زیرا: «زبان کسی که این نسبت را به او می‌دهند، عجمی است» و زبان عجمی در برابر زبان عربی الکن بوده و بهره‌چندانی از فصاحت ندارد «در حالی که این» قرآن «به زبان عربی شیوا و روشن است» و از بلاغت عربی و بیانی روشن و اعجازگونه برخوردار می‌باشد پس چگونه می‌پندارید که بشری از عجم این قرآن را به او می‌آموزد، درحالی که شما خود که سردمداران فصاحت و علمداران بلاغت هستید، از معارضه با سوره‌ای از قرآن عاجز گشته‌اید؟ پس کسی که کمترین بهره‌ای از عقل داشته باشد، چنین اتهامی نمی‌بندد و چنین سخنی نمی‌گوید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النحل: ۱۰۴].

«در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند» یعنی: قرآن را تصدیق نمی‌کنند «خدا آنان را هدایت نمی‌کند» به‌سوی حق و راه نجات، به‌دلیل آنچه که او در علم ازلی خود از شقاوت‌شان دانسته است «و برای‌شان عذابی دردناک است» به‌سبب کفر و تکذیب‌شان.

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَذِبُونَ﴾ [النحل: ۱۰۵]. «جز این نیست که فقط کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان ندارند» پس چگونه از پیامبر ﷺ دروغ‌پردازی روی می‌دهد در حالی که او در رأس مؤمنان به آیات الله ﷻ قرار دارد؟ «و آنان» که به این وصف موصوفند «خود دروغ‌گویانند» یعنی: بی‌گمان دروغ، وصفی لازم برای خود آنان و عادت‌ی از عادات همیشگی خودشان است.

این آیه بر هر دو شبهه یاد شده کفار؛ یعنی قضیه «نسخ» و این شبهه باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِّنْ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النحل: ۱۰۶].

«هرکس پس از ایمان آوردن خود، به خدا کفر ورزد» او عذابی سخت و دردناک در پیش دارد و مستوجب خشم خدا ﷻ می‌گردد «مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان آرام و استوار است» این آیه ناظر بر کسانی است که با نطق سخن کفر یا با ارتکاب عمل کفر، مرتد می‌شوند بعد از آن که به اسلام در آمده بودند.

باید دانست که گفتن سخن کفر یا ارتکاب عمل کفر دارای دو حالت است: یکی این که چنین چیزی به رضا و اختیار انسان از وی صادر شود. دوم این که کسی دیگر او را به گونه‌ای بر کفر اکراه و اجبار نماید که بیم کشته شدن وی متصور باشد پس در این هنگام از روی ناچاری فقط به زبان کلمه کفر را بگوید درحالی که قلبش به ایمان مطمئن است. لذا حکم این دو حالت یکسان نیست زیرا اکراه و اجبار بر کفر مستوجب سزا و گناه نبوده و اگر کسی به زور وادار ساخته می‌شود که سخنی کفرآمیز بگوید، یا فعل کفری‌ای همچون سجده کردن برای غیر خدا ﷻ را انجام دهد، بر او گناهی نیست، به شرط این که قلبش در حال صدور این قول یا فعل کفری، به ایمان مطمئن باشد بنابراین، بر چنین کسی به کفر حکم نمی‌شود. اما حسن، اوزاعی، شافعی و سحنون رحمهم‌الله برآنند که این رخصت فقط درگفتن سخن کفر است، نه در انجام دادن فعل کفر پس در انجام دادن فعل کفر هیچ رخصتی نیست.

اما حالت دیگر گرایش به کفر: «ولی کسی که» از روی اختیار و عمد مرتد شود «و به کفر سینه گشاده کند» یعنی: به کفر راضی باشد و به آن اطمینان یافته و پایداری کند «پس غضبی از جانب خدا بر آنان است و برای‌شان عذابی بزرگ خواهد بود» لذا چنین کسانی در معرض خشم و عذاب الهی قرار دارند.

عبدالرزاق، ابن‌سعد و ابن‌جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: «مشرکان عماربن‌یاسر را گرفته و سخت شکنجه و آزارش دادند و رهایش نکردند تا رسول خدا ﷺ را دشنام داده و خدایانشان را به نیکی یاد کند. سرانجام او در زیر فشار شکنجه، به گفتن این سخن وادار شد آن‌گاه آشفته و اندوهناک نزد رسول خدا ﷺ آمد، آن حضرت ﷺ به وی گفتند: حکایت چیست؟ گفت: حکایت شر و شرمساری؛ مرا چنان شکنجه کردند تا به اجبار زبان به دشنام شما آلودم و خدایانشان را ستودم!



فرمودند: اما قلبت را چگونه می‌یابی؟ گفت: مطمئن به ایمان. فرمودند: باکی نیست، اگر دگربار نیز به همچو حالی روبرو شدی و از تو خواستند تا نظیر آن سخن را بگویی؛ بگو، که بر تو حرج و گناهی نیست. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.»

اما بهتر و اولی این است که مؤمن بر دینش پایداری کند، هرچند این امر به قتل وی بینجامد، از همین روی علما اجماع دارند بر این‌که: اگر کسی بر کفر اجبار می‌شود و عمل به عزیمت را انتخاب کرده تن به کشته شدن می‌دهد، نزد خدای عَلَّمَ از کسی که رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگتری دارد. بنابراین، دستور رسول خدا ﷺ به عمار رضی الله عنه در بازگشت به گفتن کلمه کفر در صورت بازگشت کفار به عمل شکنجه، مفید اباحت است نه مفید ندب و وجوب، به دلیل این‌که خیب رضی الله عنه در برابر فشارهای قریش تن به تقیه نداد تا سرانجام او را به شهادت رساندند و شکی نیست که مقام و مرتبتش نزد رسول خدا ﷺ بهتر از عمار رضی الله عنه بود که تن به تقیه داده بود.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أُسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [النحل: ۱۰۷].

«این» کفر بعد از ایمان «به سبب آن است که آنان زندگانی دنیا را دوست داشتند» یعنی: به سبب برتری دادن آنان است زندگانی دنیا را «بر آخرت و به سبب آن است که خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند» به سوی ایمان؛ مادامی که آنها ترجیح دهنده کفر بر ایمان باشند و این سنت حق تعالی است در خلقش.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْعُفْلُونَ﴾ [النحل: ۱۰۸].

«آنان» یعنی: مردمان برتری دهنده دنیا بر امر خدای و عَلَّمَ و ایمان به وی «کسانی‌اند که خدا بر دل‌ها و بر گوش و دیدگان‌شان مهر نهاده است» پس اندرزاها به‌سمع قبول نمی‌شنوند و نمی‌فهمند و نشانه‌هایی را که به‌وسیله آنها به حق راه‌یافته می‌شود، نیز نمی‌بینند «و آنان خود غافل‌اند» از فرجام بدی که خدای عَلَّمَ درباره آنان اراده کرده است و هیچ غفلتی همانند این غفلت نیست.

ملاحظه می‌شود که خداوند متعال در این دو آیه، شش حکم را علیه مرتدان صادر کرده است.

﴿لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْخَيْرُونَ﴾ [النحل: ۱۰۹].

«شک نیست در این که آنها در آخرت همان زیان کارانند» یعنی: در خسران و زیان کامل قرار دارند و به حدی در آن فرورفته‌اند که فوق آن دیگر حد و مرزی متصور نیست.

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۰].

«از سوی دیگر، پروردگارت نسبت به کسانی که هجرت کردند» از دار کفر به سوی دار اسلام «بعد از آن که مورد شکنجه قرار گرفتند» یعنی: بعد از آن که کفار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه درافکندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمه کفر مجبور شدند «سپس جهاد کردند» در راه خدا ﷻ «و صبر کردند» بر جهاد و برسختی‌های تکلیف «بی‌گمان پروردگارت بعد از آن» افتادندشان در فتنه کفار «قطعا آمرزنده و مهربان است» زیرا آنها کلمه کفر را به اجبار و در زیر شکنجه کفار گفته‌اند و سینه‌ها و دل‌هایشان پذیرای کفر نگردیده است. به قولی معنی این است: حق تعالی بر کسانی که مورد فتنه و شکنجه قرار گرفته و از بیم از دست رفتن جان خود کلمه کفر را بر زبان آوردند و کار بدانجا انجامید که سینه‌هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به سوی او توبه‌کار شده و به دار الهجره پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکه به سر می‌بردند و از زمره مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام به فتنه پیوستند اما آخر الامر امکان هجرت یافته خود را از چنگ آنان رهانیده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلک مؤمنان در آمده با کفار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعده آمرزش داد».

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا

يُظْلَمُونَ﴾ [النحل: ۱۱۱].

«آن روز که هرکس دفاع‌کنان از طرف شخص خود می‌آید» تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجت و عذر پیش می‌آورد و فقط به خود می‌اندیشد و کسی دیگر برایش اهمیتی ندارد «و هرکس به

جزای آنچه کرده» از خیر یا شر «بی کم و کاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌رود» یعنی: نه از پاداش خیر کاسته می‌شود و نه بر کیفر شر افزوده می‌گردد.

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۱۲﴾﴾  
[النحل: ۱۱۲].

«و خدا شهری را مثل زده است» این مثلی است که خدای عزوجل برای مردم مکه زده است تا قریش بیدار شود، به خود آید و بر گمراهی‌اش استمرار نرزد.

به‌قولی مراد از «قریه» در اینجا خود شهر مکه است که خداوند عزوجل آن را برای غیر آن از شهرهای ستمگر مثل زده است و این در زمانی بود که رسول خدا ﷺ در حق مکیان دعای بد کردند و گفتند: «اللَّهُمَّ اشدد وطأتك على مضر واجعلها عليهم سنين كسني يوسف». «بارالها! فشارت را بر مضر سخت کن و آن فشار را برآنان قحطی‌ای چون قحطی عهد یوسف ﷺ بگردان» پس دعای رسول خدا ﷺ مستجاب شد و آنان به قحطی سختی مبتلا شدند تا بدانجا که استخوان‌های پوسیده را می‌خوردند. همچنین این مثل، اندرز و هشدار به غیر مکیان است که از مانند چنین فرجامی بپرهیزند.

آری! تأمل کنید در مثل آن شهر: «که امن و امان بود» و مردم آن نه ترسی داشتند، نه نگرانی و هراس و پریشان‌حالی‌ای «روزی از هر سو به خوشی و فراوانی می‌رسید» یعنی: سرزمین‌های دور و نزدیک، نعمت‌های خود را به‌سوی مکه گسیل می‌داشت «پس کافر شدند» مردم آن شهر به خدای سبحان و پیامبرانش و «به نعمت‌های خداوند» که برآنان منت نهاده بود ناسپاسی کردند «پس خداوند به‌سزای آنچه می‌کردند، لباس گرسنگی و ترس را بر آن» یعنی: بر مردم آن شهر «چشایید» و به‌وسیله این عذاب آنان را چنان لاغر و رمق باخته و فلاکت‌زده ساخت که گویی این حال بد، لباسی است که برتن آنان پوشانده شده است. این‌گونه بود که خداوند متعال دو حالت اول را به ضد آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی را به‌جای فراوانی و گشایش، و ترس و هراس را به‌جای امنیت.

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۱۳﴾﴾  
[النحل: ۱۱۳].

«و به یقین، به سوی آنان» یعنی: به سوی مردم مکه، یا به سوی شهری که به آن مثل زده شده است «پیامبری از خودشان آمد» یعنی: از جنسشان که آنها او و نسبش را نیک می‌شناختند «اما او را تکذیب کردند» در پیامی که به همراه آورده بود «پس عذاب آنان را فروگرفت» یعنی: از سوی خدای سبحان بر آنان عذاب فرود آمد «در حالی که ستمکار بودند» بر نفس‌های خود، با درافگندن خویش در این عذاب خفت‌بار.

﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَلًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [النحل: ۱۱۴].

«پس، از آنچه خدا روزیتان داده است، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: حلال و پاکیزه را بخورید و پلیدی‌ها را ترک کنید، که عبارتند از: گوشت مردار (خودمرده)، خون ریخته و دیگر محرّمات بیان شده در شریعت «و نعمت خدا را» که بر شما ارزانی داشته «شکر گزارید» و حقشناس و سپاسگزار بشناسید «اگر تنها او را می‌پرستید» نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست.

اما قرائتی از دین که عبادت را با حرمان از پاکیزگی‌ها و کناره‌جویی از آنها همراه می‌کند، قرائت و برداشت اشتباهی است که با دیدگاه اسلامی در این موضوع همخوانی و هماوایی ندارد.

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَالْحَمَّ الْخَنِزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۵].

سپس خداوند ﷻ به بیان محرّمات پرداخته می‌فرماید: «جز این نیست که خدا مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام گردانیده است اما اگر کسی به خوردن آنها ناگزیر و مضطر شود و تجاوزکار و زیاده‌خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است» تفسیر نظیر این آیه در سوره «بقره/۱۷۳» گذشت.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶].

«و» ای مشرکان! و ای همه فروافتادگان در ورطه حرام! «برای آنچه که زبان شما به دروغ می‌پردازد» و بر آن هیچ حجتی ندارید «نگویید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید» یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی - بی آن که از جانب وی باشد - نسبت ندهید تا بدین‌گونه بر او دروغ بندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و

مشروع ساختن احکام دین، تنها حق خداوند متعال است و بنابراین، احدی از بشر را نسزد که حکم دینی‌ای را از جانب خود بنیان گزارد و اگر بشری چنین کرد و حکم دینی‌ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آن را به خداوند ﷻ نسبت داد، این کار وی - مضاف بر گناه حرام و حلال‌سازی - متضمن گناه افترا و دروغ بستن بر خداوند متعال نیز هست «بی‌گمان کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار و مفلح نمی‌شوند» نه در دنیا و نه در آخرت. فلاح: دست یافتن به مطلوب است.

از ابی‌نضره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سوره نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوا دادن می‌ترسم». ابی‌نضره راست می‌گوید زیرا این آیه با عمومیتی که دارد، شامل فتاوی همه کسانی که برخلاف کتاب خدا ﷻ و سنت رسولش ﷺ فتوا می‌دهند، می‌شود همان گونه که بسیاری از ترجیح‌دهندگان و مقدم‌دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنت در این ورطه درمی‌افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوا دادن بازداشته شوند و از جهالت‌هایشان منع گردند زیرا آنان بی داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجتی روشن فتوی می‌دهند پس به علاوه این که خود گمراه می‌شوند، دیگران را نیز گمراه می‌سازند. بدین جهت بود که ائمه فقه در فتوا دادن سخت احتیاط می‌کردند چنان که امام ابوحنیفه رحمته می‌گوید: «اگر ادای مسئولیت نمی‌بود، فتوا نمی‌دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی‌های آن از دیگران و مظلومه آن از آن ما باشد».

﴿مَتَعَّ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۷].

«بر خورداری اندکی است» یعنی: این که بر اساس هوای نفس خویش چیزهایی را حرام یا حلال می‌گردانند، برای‌شان بهره و برخورداری اندکی است «و سپس عذابشان دردناک است» در آخرت.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که حرام و حلال کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا فَصَّصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [النحل: ۱۱۸]. بعد از آن که خداوند ﷻ حلال‌ها، حرام‌ها و رخصت‌ها بر امت محمد صلی الله علیه و آله را بیان کرد، اینک به بیان محرّمات بر یهود - قبل از نسخ شریعتشان - می‌پردازد تا مسلمانان آن آسانی را با این سختی مقایسه کرده و

شکرگزار نعمت حق تعالی بر خود باشند: «و بر یهودیان حرام گردانیدیم» یعنی: مخصوصا بر آنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان «آنچه را پیشتر بر تو خوانده‌ایم» با این فرموده خویش: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمًا عَلَيْهِمْ شُحُومُهُمَا﴾ [الأنعام: ۱۴۶]. «و بر یهودیان هر حیوان چنگال داری را حرام گردانیدیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه با استخوان درآمیخته است.» یعنی: تمام محرمت از اغذیه و خوراکی‌ها که خداوند ﷻ آنها را در قرآن و در تورات بر همه مردم یا مخصوصا بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیه (۱۱۵) این سوره و آیه (۱۴۶) سوره «انعام» برای شما بیان کرده‌ایم پس حکم حرمت آنچه را که بجز این‌ها حرام گردانیده‌اید، از کجا آورده‌اید؟ «و ما بر آنان» یعنی: بر یهودیان «ستم نکردیم» با این تحریم زیرا این جزای سرکشی خودشان بود «بلکه آنها به خود ستم می‌کردند» از آنجا که خودشان اسباب و مقدمات این تحریم را فراهم کردند و ما هم این چیزها را به عنوان مجازاتی، بر آنان حرام گردانیدیم.

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۹].

«با این همه پروردگار تو نسبت به کسانی که به نادانی» یعنی: از روی غلبه شهوت و به انگیزه لذت هوی نه عصیان مولی «مرتکب گناه شده اند، سپس بعد از آن» یعنی: بعد از ارتکاب عمل گناه «توبه کرده و اصلاح کرده‌اند» آن بخش از اعمالشان را که به فساد آلوده بوده است «بی‌گمان پروردگار تو بعد از این» توبه و اصلاح «آمرزگار مهربان است» تفسیر نظیر این آیه در سوره «نساء/۱۷» گذشت.

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰].

«به راستی ابراهیم یک امت بود» به تنهایی خود، به سبب کمال وی در اوصاف خیر. یعنی: او امامی بزرگوار و پیشوایی مطیع بود که بدو اقتدا می‌شود. یا او به این معنی امت بود که نشانه راهنما و مناره‌ای از مناره‌های خیر و خوبی و کمال و هدایت بود. یا به این معنی که جامع خصلت‌های خیر بود. یا او به آنچه که خداوند متعال برایش از شریعت‌ها آموخته بود، عالم بود «برای خداوند قانت بود» یعنی: ابراهیم عليه السلام انسان مطیعی بود که بیم و خشیت الله ﷻ بر اعضا و اندامهای وجودش حاکم شده بود «حنیف بود» یعنی: از

ادیان باطل به سوی دین حق گرایش یابنده بود «و از مشرکان نبود» به خدای سبحان، بر خلاف ادعای کفار قریش که می‌پندارند او بر دین باطلشان بوده است.

﴿شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ أَجْتَبَنَّهُ وَهَدَنُهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [النحل: ۱۲۱].

همچنین ابراهیم علیه السلام «نعمت‌های خداوند را» که بر او منت نهاده بود «شکرگزار بود، خدا او را برگزید» به نبوت «و به راهی راست هدایتش کرد» که آیین اسلام و دین حق است.

﴿وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [النحل: ۱۲۲].

«و در این دنیا به او حسنه عطا کردیم» یعنی: خصلت حسنه، که به قولی: عبارت از فرزند صالح؛ به قولی: عبارت از نبوت؛ و به قولی: عبارت از این است که تمام اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می‌نازند و هوادار وی اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی برای ابراهیم علیه السلام خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اکمال زندگی پاکیزه‌اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همه این اقوال صحیح است «وهرآینه او در آخرت» نیز «از شایستگان است».

بدین‌سان خداوند جل جلاله در سه آیه، ابراهیم خلیلش را با نه وصف مدح و ستایش کرد. شکی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک مسلمان کامل می‌سازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را برای پیامبر خاتم الأنبياء و المرسلین مقتدا قرار داد چنان‌که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

[النحل: ۱۲۳].

«سپس به تو وحی فرستادیم» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! با وجود علو درجه و مقامت «که از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن» در توحید و دعوت به سوی آن، در بیزاری جستن از بتان و معبودات باطل، در تدین به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است «و از مشرکان نبود» پس موحدی پاک نهاد و حق‌گرا چون ابراهیم علیه السلام، به حق شایسته پیروی می‌باشد.

﴿إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [النحل: ۱۲۴].

یهودیان می‌پنداشتند که بزرگداشت روز شنبه از شریعت ابراهیم علیه السلام است پس خدای سبحان این ادعایشان را رد کرده و از این واقعیت خبر داد که او بزرگداشت روز شنبه را فقط بر کسانی مقرر کرده است که در آن اختلاف ورزیده‌اند لذا پایبندی به تعظیم آن جزو فرایض دینی ابراهیم علیه السلام و فرزندانش نبوده است:

«جز این نیست که شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که در آن اختلاف کردند» یعنی: وبال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند. یا تعظیم و بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند و آنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا خداوند جل جلاله بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرر کرده بود پس، از آن عدول کرده و روز شنبه و یکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را - که روز جمعه باشد - به عبادت خدای متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. اما آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز شنبه را برگزیدند. سپس عیسی نیز در دوره رسالت خود روز جمعه را به عنوان روز عبادت به نصاری پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم (امت‌های دیگر) در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برای‌شان امری الزامی نبود، سر باز زدند پس خداوند جل جلاله آن را ویژه امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامه آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اكمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید «و بی‌گمان پروردگارت روز رستاخیز در میان آنان» یعنی: در میان اختلاف کنندگان در آن «در باره آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، حکم می‌کند» پس هر یک را به آنچه که سزاوار او از ثواب یا عقاب است جزا می‌دهد.

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [النحل: ۱۲۵].



سپس حق تعالی رسول خاتم ﷺ را که وارث آیین ابراهیم علیه السلام است مخاطب ساخته می‌فرماید: «دعوت کن» مردم را «به سوی راه پروردگار خویش» که همانا اسلام است «به حکمت» یعنی: با بیانی محکم و استوار. به قولی: مراد از حکمت، حجت‌های یقین‌آور و باور رسان است «و اندرز نیکو» اندرز نیکو، بیان و موعظه‌ای است که شنونده آن را نیکو پنداشته و مجذوب آن گردد و به اندرون جان و خردش چنان رسوخ و نفوذی محکم پیدا کند که قناعتش بدان فراهم آمده و به مفاد و مضمون آن عمل نماید، چنین اندرز نیکویی به اعتبار این‌که شنونده از آن بهره‌مند می‌شود، «حسنه» است. به قولی: «موعظه حسنه» عبارت از حجت‌های ظنی اقناعی‌ای است که تصدیق به مقدمات قابل قبولی را در پی آورد «و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله کن» یعنی: به روش و طریقه‌ای با آنان مناظره کن که نیکوترین طرق مناظره است و آن عبارت است از:

- برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل.

- به‌کار گرفتن بیانی خوش در گفت‌وگو.

- در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت‌وگو.

- مقابله بدی در کلام و بیان با نیکی.

- بلند نکردن صدا در گفت‌وگو و دشنام ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها

اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.

«در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه حق گمراه شده داناتر است» خداوند جل جلاله

با این جمله، این حقیقت را اعلام می‌کند که رشد و هدایت در اختیار رسول او ﷺ

نیست که آن را به هرکس بخواهد ببخشد بلکه این امر در اختیار خود وی است «و او

به راه‌یافتگان» یعنی: به کسانی که حق را دیده و دریافته و بی‌هیچ عناد و سرسختی‌ای

به آن توجه می‌کنند «داناتر است».

با مطالعه سیرت و سنت طیبه رسول اکرم ﷺ ملاحظه می‌کنیم که آن حضرت ﷺ

در دعوت به سوی حق کمال رفق و ملایمت را به‌کار می‌گرفتند، چنان که در حدیث

شریف به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که پسر جوانی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت:

یا رسول‌الله! آیا به من اجازه زنا کردن می‌دهید؟ مردم از این لحن جسورانه وی برآشفته و

بر سر وی داد کشیدند اما رسول خدا ﷺ فرمودند: دست از وی بدارید و او را به من

نزدیک گردانید! پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش روی ایشان نشست آن‌گاه

به وی فرمودند: ای جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله فرمودند: همین گونه مردم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با دختری زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا دوست داری با خواهرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای خواهران‌شان دوست ندارند. آن‌گاه آن حضرت ﷺ دست مبارک خود را بر سینه‌اش گذاشتند و فرمودند: بار خدایا! دلش را پاک گردان، گناهِش را بیامرز و شرمگاهش را از حرام نگه دار. از آن پس، هیچ عملی نزد آن جوان نفرتبار از عمل زنا نبود».

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾ [النحل: ۱۲۶].

از آنجا که دعوت به سوی الله ﷻ در بسیاری از اوقات با رد و انکار و ایذا روبرو می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید: «و اگر عقوبت کردید» یعنی: اگر خواستید کسی را مجازات کنید «پس نظیر آنچه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید، عقوبت کنید» یعنی: مقابله به مثل کنید و از این حد تجاوز ننمائید «و اگر صبر کردید» در باز گرفتن حقتان از کسی که بر شما ستم کرده است؛ آن‌گاه که بر وی دست می‌یابید «البته آن صبر برای صابران بهتر است» نسبت به انتقام گرفتن.

این آیه در رأی جمهور مفسران مدنی است و چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، درباره مثله کردن حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد. زیرا روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام شهادت حمزه رضی الله عنه که به سختی از سوی مشرکان مثله شده بود، بسیار متأثر شده و بر سر جنازه مطهر وی ایستادند و فرمودند: «قطعا به انتقام تو هفتاد تن از مشرکان را مثله خواهیم کرد» پس در همان حال که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سر جنازه وی ایستاده بودند، جبرئیل علیه السلام سه آیه اخیر سوره «نحل» را فرود آورد... و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مثله کردن مشرکان پرهیز کردند.

﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۗ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ [النحل: ۱۲۷].

«و صبر کن» بر آنچه که به تو از انواع آزارها می‌رسد «و صبر تو جز به توفیق خدا» و پایدار ساختن وی «نیست. و بر آنان» یعنی: بر کافران «اندوه مخور» که چرا از تو

اعراض می کنند «و نباش در تنگی» یعنی: در دل تنگی «از آنچه نیرنگ می کنند» در حق تو در آینده.

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸].

«بی گمان خدا با پرهیزگاران است» یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می پرهیزند «و با کسانی است که آنها نیکوکارند» با انجام دادن طاعات و اجرای اوامر پس این گروه هستند که خدای عَلَيْهِ یاریشان می دهد. گفتنی است که این معیت و همراهی خدای عَلَيْهِ، معیت مخصوصی است که مراد از آن یاری و تأیید و هدایت وی است، هدایتی از نوعی ویژه که مخصوص حق تعالی می باشد.

باید دانست که آیات اخیر این سوره، قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه خدا عَلَيْهِ است پس باید دعوتگران عمیقاً به این آیات توجه نمایند.

## سوره اسراء

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «اسراء» نامیده شد که متضمن اخبار از رویداد عظیم و معجزه بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمد ﷺ از مکه به سوی مسجدالاقصی در جزئی از یک شب است، معجزه‌ای که خود دلیل روشن قدرت خدای ﷻ و گرامی‌داشت بزرگی برای رسول معظم ﷺ وی است. چنان که این سوره به سبب بیان داستان دوبار آواره شدن یهودیان در زمین به علت فسادشان، سوره «بنی اسرائیل» نیز نامیده می‌شود.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ هر شب سوره‌های بنی اسرائیل و زمر را تلاوت می‌کردند».

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الإسراء: ۱].

«پاک و منزه است» سبحان: اسم علم است به معنی تسبیح که عبارت از تنزیه حق تعالی از تمام صفات عجز و نقص می‌باشد، صفاتی که به جلال و کمال ذات اقدس وی سزاوار نیست. آری! پاک و منزه است «آن خدایی که بنده خود» محمد ﷺ «را سیر داد».

خدای ﷻ به منظور گرامی‌داشت و تشریف آن حضرت ﷺ ایشان را به مقام عظیم عبودیت که از شریف‌ترین مقامات است، منتسب نمود و فرمود: (بنده خود را) و فرمود:

«پیامبر خود را»، یا «نبی خود را»، یا «محمد را» چنان که حق تعالی آن حضرت ﷺ را

در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده و فرموده است: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا

أَوْحَىٰ﴾ [النجم: ۱۰]. «پس وحی کرد به بنده خود آنچه را وحی کرد». همچنان در مقام

دعوت نیز ایشان را به همین وصف توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ

اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ [الجن: ۱۹]. «و چون بنده خدا برخاست که خدا را بخواند».

آری! سیر داد بنده گرامی خود محمد ﷺ را «شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی» یعنی: از سرزمین حرم - و دقیقاً از منزل ام‌هانی دختر ابوطالب در

جوار مسجدالحرام - به سوی مسجد الاقصی. از سرزمین حرم به «مسجدالحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکه یا بر حرم نیز مسجد الحرام اطلاق می‌شود، به سبب آن که هر یک از آن دو به مسجد الحرام احاطه دارند. و چنان که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده، همه حرم مسجد است. اما مسجد الاقصی به اتفاق علما همان مسجد بیت المقدس است و آن را «اقصی: دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجد الحرام زیرا فاصله مکه تا شام به مقیاس وسایل نقلیه قدیم، چهل شب راه است.

«که پیرامون آن را برکت داده‌ایم» با درختان مثمر، رودخانه‌ها، قراردادن منازل انبیا علیهم السلام و صالحان در آن و برکات فراوان دینی و دنیوی دیگر «تا از نشانه‌های خود» نشانه‌هایی که دال بر وحدانیت و قدرت ماست «به او بنمایانیم» مراد از نشانه‌ها: شگفتی‌ها و عجایبی است که خدای سبحان در این شب به آن حضرت صلی الله علیه و آله نشان داد و حکمت ترتیب دادن سفر اسراء برای‌شان نیز نمایاندن همین نشانه‌ها بود. از جمله نشانه‌هایی که آن حضرت صلی الله علیه و آله دیدند، مشاهده بهشت، دوزخ، احوال آسمانها و عرش و کرسی و ملاقات با انبیا علیهم السلام بود «بی‌گمان او» تعالی «شنواست» هر شنیدنی‌ای را «بیناست» به هر دیدنی‌ای؛ از جمله به اقوال و افعال رسول خویش در سفر معراج - آن‌گاه که او را به ملاء اعلی فراخواند و مناجات او را با خود شنید.

ابن کثیر در تفسیر خویش روایات وارده درباره «اسراء» را با تفصیل آن طی بیست و یک صفحه نقل کرده سپس می‌گوید: «این روایات از صحابه رضی الله عنهم به حد تواتر نقل شده است، به طوری که مسلمانان بر آن اجماع دارند و بجز زنادقه و ملحدین کسی آنها را انکار نمی‌کند... و چون بر مجموع این احادیث آگاهی حاصل شود، مضمون آنچه که مسلمانان در موضوع «اسراء و معراج» پیرامون آن اتفاق نظر دارند، به دست می‌آید. آن‌گاه به نقل از زهری می‌گوید: اسراء یک سال قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول روی داد و روایت وارده در این باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت صلی الله علیه و آله در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیر و سفر که دو مرحله زمینی و آسمانی داشت برده شدند».

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به سوی بیت المقدس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق»

را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند نردبانی پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود می کردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمان های هفت گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن گاه همان مسیر را برگشته بار دیگر به مسجد الاقصی آمدند و با انبیا علیهم السلام نماز جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن گاه در همان شب مجددا سوار بر براق به مکه برگشتند. که تفصیل داستان عروج آن حضرت صلی الله علیه و آله به آسمانها در سوره «نجم» می آید.

خاطر نشان می شود که در موضوع فرض شدن نماز در مکه - در شب اسراء و معراج - میان علما هیچ اختلافی نیست.

سبب نزول آیه «اسراء» این بود که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجد الحرام رفتند و قریش را از ماجرا آگاه کردند اما قریشیان که وقوع چنین رخدادی را محال می پنداشتند، آن را انکار کردند و حتی گروهی از کسانی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیز آورده بودند، مرتد شدند. در این میان تنی چند از آنان به شتاب نزد ابوبکر رضی الله عنه آمده و او را از این خبر آگاه کردند، ابوبکر رضی الله عنه فرمود: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین خبری داده باشند، قطعاً راست گفته اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این خبرش تصدیق می کنی؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: من او را در بزرگتر از این خبر تصدیق می کنم؛ او را صبح و شام در این که برایش از آسمان وحی می آید، تصدیق می کنم. پس از آن روز بود که ابوبکر به «صدیق» ملقب شد. بعد از آن، کسانی از قریش که به بیت المقدس سفر کرده بودند از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا اوصاف آن را برای شان بیان نمایند، در این هنگام بیت المقدس به فرمان خدای تعالی در برابر دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان گشت و ایشان شروع کردند به نگرستن به سوی آن و بازگویی اوصاف آن. پس چون مشرکان اوصاف آن را از زبان ایشان شنیدند، گفتند: اما در توصیف بیت المقدس که واقعا درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله مان که در راه شام به سوی مکه است خبر ده، چرا که حتما در راه با آن برخورد کرده ای. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع خورشید فلان روز به مکه می رسد، در حالی که

شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندبدهای بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن که همه این نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز سحری آشکار نیست». پس خدای عز و جل برای تصدیق پیامبر خویش صلی الله علیه و آله این آیه را نازل فرمود.

﴿وَعَاثَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا﴾ [الإسراء: ۲].

بعد از آن که خداوند عز و جل از واقعه «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی - کلیم خویش صلی الله علیه و آله را نیز بدان عطف می‌نماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و محمد علیهما السلام و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یاد می‌کند: «و به موسی کتاب را دادیم» یعنی: تورات را «و آن را» یعنی: آن کتاب را «برای بنی اسرائیل هدایتی گردانیدیم» که به وسیله آن به سوی حق و حقیقت راه یابند و به ایشان فرمان دادیم «که: زنهار، بجز من و کیلی نگیرید» و کیل: سرپرست و متولی امور است.

﴿ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ [الإسراء: ۳].

«فرزندان کسانی که آنان را همراه با نوح سوار کشتی کردیم» یعنی: ای نسل و تبار کسانی که آنان را همراه با نوح صلی الله علیه و آله در کشتی نجات دادیم! راه پدرتان را دنبال کنید و او را الگوی خویش قرار دهید. خطاب یا متوجه بنی اسرائیل است که امت ما نیز به تبع آن مخاطب قرار می‌گیرد، یا این که خطاب مستقیماً متوجه امت محمد صلی الله علیه و آله است «همانا نوح بنده‌ای بسیار شکرگزار بود» در شادی و غم و سختی و آسانی. بدین سان حق تعالی نوح صلی الله علیه و آله را به شکرگزاری بسیار توصیف کرد تا ذریه وی را بر شکر و سپاس خویش برانگیزد. شکر عبارت است از: ثنای منعم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنان که در روایات آمده است: نوح صلی الله علیه و آله خدای عز و جل را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و در همه حالات شکر می‌کرد، از این جهت «عبد شکور» نامیده شد.

در حدیث شریف آمده است: «خدای عز و جل از بنده‌ای خوشنود می‌شود که چون غذایی می‌خورد یا نوشیدنی‌ای می‌نوشد، حمد و سپاس او را بر آن به جا می‌آورد».

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۴].

«و به بنی اسرائیل در کتاب» تورات «خبر دادیم که البته در زمین دوبار فساد خواهید کرد» مراد سرزمین بیت المقدس است که مسجد الاقصی در آن قرار دارد. به قولی: فساد بنی اسرائیل در بار اول، کشتن اشعیا، یا زندانی کردن ارمیا، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحیی فرزند زکریا و عزمشان بر کشتن عیسی: بود. به قولی دیگر: فسادشان در بار اول تحقق یافته اما دومین فسادشان هنوز واقع نشده است «و البته طغیان خواهید کرد به طغیان بسیار بزرگی» یعنی: شما در این هردو بار، پرچم برتری جویی و استکبار منشی خود بر مردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم، سرکشی، تجاوز و از حدگذری، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت.

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾ [الإسراء: ۵].

«پس چون وعده نخستین بار» از آن دو باری که ذکر شد «فرارسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم» یعنی: بندگان را که در جنگ و ستیز نیرویی سهمگین دارند، بر شما مسلط می‌کنیم. به قولی: مراد این آیه، بختنصر و لشکریانش از اهل بابلند که در زمان ارمیا یا اشعیا علیه‌السلام که یکی از آنها به دست بنی اسرائیل کشته شد، بر بنی اسرائیل یورش برده و آنها را تارومار کردند «پس میان خانه‌ها به جست‌وجو درآیند» یعنی: آن زورآوران جنگجو اندرون خانه‌هایتان را جست‌وجو و بازرسی کرده و در همه جا خانه به خانه به دنبالتان گشته شما را یافته و به قتل می‌رسانند «و این» تهدید «تحقق یافتنی است» و خواه نخواه انجام می‌یابد.

شاه ولی‌الله دهلوی رحمته می‌گوید: «این وعده با مسلط ساختن جالوت پادشاه عمالقه بر بنی اسرائیل، تحقق یافت».

﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾ [الإسراء: ۶].

«پس از چندی دوباره شما را برآنان چیره می‌کنیم» و پرچم دولت و قدرت شما را بر می‌افرازیم و این در هنگامی است که توبه می‌کنید «و شما را با اموال و فرزندان مدد



می‌رسانیم» بعد از آن که اموالتان چپاول و فرزندانتان اسیر گشته‌اند «و تعداد نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم» از تعداد دشمنان شما، از نظر مردان جنگی ای که به میدان نبرد بیرون می‌روند. شاه ولی‌الله دهلوی رحمته می‌گوید: «این معنی در جانشینی حضرت داوود علیه السلام محقق گشت».

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسْتَوْأَ وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا﴾ [الإسراء: ۷].

«اگر نیکو کنید» سخنان و کردارتان را بر وجهی که از شما خواسته شده «به خود نیکویی کرده‌اید» زیرا پاداش این نیکوکاری به خود شما برمی‌گردد «و اگر بدی کنید» در رفتار و گفتارتان «پس به خود بد کرده‌اید» نه به دیگران زیرا فرجام این بدکرداری به خودتان برمی‌گردد «پس چون وعده دیگر» یعنی: چون وقت مقرر دوم که به آن تهدید شده‌اید؛ «فرارسد، باز بندگان خود را بفرستیم تا روی شما را ناخوش سازند» یعنی: آنها را بر شما چنان نیرومند و غالب می‌گردانیم تا با شماکاری کنند که نشان فلاکت و پریشانی را بر همه جای وجودتان بگستراند و بعد از آن که سرمست تکبر و غرور و افتخار بودید، غبار شکست و خواری و پریشانی را بر چهره‌هایتان بنشانند «و تا به مسجد درآیند چنان که بار اول درآمده بودند» پیروزمندانه و فاتحانه «و تا از پا بیفکنند» یعنی: به کلی ویران و نابود کنند «بر هر چه دست یافتند» از بلادتان در مدت حاکمیت و برتری‌شان «به از پافکندنی» یعنی: یکسره نابود کنند و براندازند. شاه ولی‌الله دهلوی؛ می‌گوید: «این وعده محقق شد آن‌گاه که حضرت یحیی علیه السلام را کشتند و بعد از آن حق تعالی بختنصر را بر آنان مسلط کرد». به‌قولی: در این دومین بار، شاه بابل که اسمش «گودرز» یا «خردوس» بود بر آنان مسلط شد و کشتاری عظیم از آنان برپا کرد و همه چیزشان را نابود کرد.

اما بعضی از علما برآنند که مراد از نابودی‌شان در بار دوم، این عصر حاضر است که سلطه و غلبه بنی‌اسرائیل به ظهور انجامیده و نوبت نابودی‌شان فرارسیده پس یقیناً این بار نیز پاک نابود می‌شوند و از پا در می‌آیند و نابودی‌شان به وسایلی مدرن همچون بمب‌افکن‌ها و غیر آن محقق خواهد شد و این همان تفسیر ﴿مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا﴾ [الإسراء: ۷] می‌باشد. والله اعلم.

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمَّ وَإِنْ عُذْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾ [الإسراء: ۸].

«نزدیک است که پروردگارتان بر شما رحم کند» یعنی: ای بنی اسرائیل! در تورات به شما گفتیم که بعد از انتقام گرفتن از شما در بار دوم، نزدیک است که بر شما رحم کنیم؛ چنانچه توبه کنید «ولی اگر باز گردید» به فساد افروزی برای بار سوم «ما نیز باز می‌گردیم» به‌سوی مجازات و کیفر شما. بنابر یکی از وجوه تفسیری در این باب، بنی اسرائیل با تکذیب محمد ﷺ به فساد بازگشتند پس خدای ﷻ پیامبرش را بر آنان مسلط گردانید و آن حضرت ﷺ طایفه بنی قریظه را نابود و طایفه بنی نضیر را تبعید کردند و بر آنان جزیه مقرر نمودند چنان‌که خداوند ﷻ در هنگامی که بنی اسرائیل همراه با لشکر دجال به میدان می‌آیند، با آنان چنین خواهد کرد «و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم» پس در آن محصور و محبوس می‌گردند و هرگز از آن رهایی ندارند. یعنی: به‌علاوه مجازات دنیا، این سزای ننگین اخروی هم در انتظارشان است.

شیخ سعید حوی ﷺ بعد از آن‌که نظرات مختلف تفسیری پیرامون این آیات را در تفسیر «الاساس» نقل می‌کند، در نتیجه‌گیری نهایی می‌گوید: «به هر حال؛ عبارت ﴿وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا﴾ [الإسراء: ۸]. «و اگر شما باز گردید، ما نیز باز می‌گردیم» در این آیات، حامل بشارتی عظیم برای مسلمانان است، این بشارت بر این امر صراحت دارد که هر بار یهود بر مسجد الاقصی مسلط گردند و در زمین فساد کنند، خداوند ﷻ آنان را مغلوب و منکوب خواهد ساخت بنابر این، لازم است به این حقیقت توجه داشته باشیم که غلبه کنونی یهود بر مسجد الاقصی قطعا ابدی و همیشگی و تا قیام قیامت نیست - بر عکس آنچه که برخی از علما از روایاتی که می‌گویند: مسیح ﷺ یهود را در هنگام نزول خویش از آسمان به قتل می‌رساند؛ چنین استنباط کرده‌اند - زیرا یهودیانی که در آن هنگام به دست مسیح ﷻ به قتل می‌رسند، کسانی‌اند که با دجال همراه گردیده‌اند و نصوص و روایات بر این امر صراحت دارد که مسجد الاقصی در آن وقت به دست مسلمانان است و قدس پایتخت خلافت اسلامی می‌باشد و این نشانه‌ها همه با وضع کنونی که یهود بر آن دیار مقدس مسلط‌اند، منافات دارد»<sup>۱</sup>.

۱- ان شاءالله که انتفاضه کنونی فلسطینیان علیه یهود، طلیعه پیروزی مسلمین و اضمحلال یهود باشد.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۹].

پس ای بنی اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی‌آورید، درحالی‌که: «قطعا این قرآن به آیینی که پایدارتر است راه می‌نماید» این آیین پایدارتر، همانا آیین حنیف اسلام است که استوارترین و درست‌ترین آیین‌هاست، آیینی که مبنای آن توحید حق تعالی و ایمان به همه پیامبرانش بوده و به‌سوی ارزشهای والای حق و عدل و خیر دنیا و آخرت راهنمون می‌گردد «و مؤمنان را بشارت می‌دهد» با وعده‌ها و مژده‌های نیک اما نه همه مؤمنان را بلکه فقط کسانی را «که کارهای شایسته می‌کنند» کارهایی که قرآن به انجام‌دادن آنها فرمان داده است، این بشارت عبارت است از این «که پاداشی بزرگ برای‌شان خواهد بود» در آخرت، که این پاداش بهشت برین است.

﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الإسراء: ۱۰].

«و این‌که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند» و اخبار و احکام مربوط به آن را که در قرآن بیان شده باور نمی‌دارند «عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» که همانا عذاب دوزخ است. حاصل معنی این‌که: خداوند متعال مؤمنان را به دو نوع از بشارت مژده می‌دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب کردن دشمنان‌شان.

﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾ [الإسراء: ۱۱].

«و آدمی به بدی دعا می‌کند» و آن نفرین شخص علیه خود و فرزندانش به آنچه که دوست ندارد مورد اجابت قرارگیرد؛ در هنگام تنگ‌دلی است «همانند دعای وی به خیر» برای خود و خانواده‌اش، چون طلب عافیت و روزی و مانند آن. پس اگر خداوند عَلَّمَ دعای بدش را علیه خودش اجابت نماید، یقیناً او هلاک می‌شود ولی حق تعالی از روی فضل و رحمت دعای بد وی را در حق خودش و فرزندانش اجابت نمی‌کند «و آدمی شتابکار است» یعنی: طبیعت وی بر شتابکاری سرشته شده و از شتابزدگی و عجله‌کاری اوست که شر و بدی را همچون خیر و خوبی برای خود درخواست می‌کند. در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می‌گیرد».

شیخ سعید حوی رحمته در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مناسبت این بیان بعد از سخن گفتن در مورد مسجدالاقصی و بنی‌اسرائیل این است که شتابزدگی بسیاری از مردم در پایان دادن به اشغال یهود بر سرزمین قدس، آنان را بر آن واداشته که از اسلام دست بردارند و راه و روش‌های دیگری را که گمان می‌کنند آنها را زودتر به مقصد می‌رساند در پیش بگیرند اما بی‌گمان این راه و روش‌ها آنان را بیچاره‌تر و یهود را مستحکم‌تر ساخته است پس نزول این دو آیه در میانه بحث از بنی اسرائیل، به این حقیقت اشاره دارد که راه حل قضیه فلسطین در چنگ زدن به قرآن و ایمان و عمل شایسته است و بس».

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنۡ حَمَحَمَآءَ آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبۡصِرَةً لِّمَنۡ يَّبۡتَغُوا فَضۡلًا مِّنۡ رَبِّكُمۡ وَلِتَعۡلَمُوا۟ عَدَدَ السِّنِّينَ وَالۡحِسَابَ وَكُلَّ شَیۡءٍ فَصَّلَنَاهُ تَفۡصِيۡلًا ﴿۱۲﴾﴾  
[الإسراء: ۱۲].

«و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم» بر وجود و آفرینندگی خویش، به سبب عجایی که در آنها وجود دارد؛ چون پیاپی آمدن آنها، اختلاف آنها در درازی و کوتاهی - به طوری که شب و روز در طول سال از روزی تا روز دیگر و از مکانی در زمین تا مکان دیگر اختلاف پیدا می‌کنند - و نیز اختلاف آنها در گرما و سرما و در تاریکی و روشنی. بنابر این، شب و روز برای کسانی که در آفرینش شگفت آسای آنها تفکر کنند، نشانه و دلیلی روشن بر وجود آفریننده و قدرت بی‌مثال وی‌اند «پس نشانه شب را محو ساختیم» یعنی: یکی از آن دو نشانه را که شب است، تاریک و فاقد روشنی آفریدیم. به‌قولی: مراد از نشانه شب، مهتاب است «و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم» یعنی: روز را روشنی‌بخش گردانیدیم، به طوری که اشیا در آن دیده می‌شود «تا در آن فضلی را از پرودگارتان بجوید» یعنی: تا در روشنی روز به رتق و فتق امور و پیشبردن راه‌های معیشت‌تان دسترسی یابید اما شب را به سبب آن تاریک گردانیدیم تا در آن آرام گیرید «و تا عدد سال‌ها و حساب» عمرها و رویدادها «را بدانید» زیرا شناخت شماره سال‌ها و حساب ماه‌ها و روزها، جز با اختلاف شب و روز میسر نیست.

پس بنابر قول اول در تفسیر «نشانه شب» که مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد سال‌های شمسی است ولی بنابر قول دوم که مراد از «نشانه شب» مهتاب است، سالها به حساب قمری است.

فرق در میان «عدد» و «حساب» این است که: عدد عبارت از شمارش همانندهای چیزی است که در مجموع تشکیل دهنده آن چیزند اما حساب: عبارت از شمارش یک دسته معینی است که یک چیز از آنها ساخته می‌شود. پس سال نظر به این که از روزها متشکل است، (۳۶۵) روز می‌باشد و این عدد است اما نظر به این که یک سال از دوازده ماه تشکیل یافته و هر ماهی سی‌روز است و هر روزی (۲۴) ساعت، از این نظر حساب است.

«و هر چیزی را به تفصیل بیان کرده‌ایم» یعنی: همه چیزهایی را که قصد بیان آنها را برایتان داشته‌ایم - از کار دین و دنیایان - به روشنی تمام برایتان بیان کرده‌ایم.

﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلَمَنَهُ طَيْرُهُ فِي عُقْبِهِ ۗ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾ [الإسراء: ۱۳].

«و کارنامه هر انسانی را به او متصل ساخته‌ایم بسته در گردن او» طائر: نزد اعراب عبارت از نصیب و قسمت است و به آن «بخت» هم گفته می‌شود و هر چند بخت کلمه‌ای فارسی است اما عربها نیز آن را به کار می‌برند. اصل «طائر» این است که اعراب به عبور پرندگان از بالای سر خود فال می‌گرفتند و می‌پنداشتند که پرندگان خیر و شر را می‌دانند پس خداوند متعال در این آیه روشن کرد که بهره انسان همراه خود اوست و این نصیب و بهره به صلاح و استواری دل و فعلش یا به فساد آن دو بستگی دارد و پرندگان از این امور هیچ آگاهی ندارند. در حدیث شریف آمده است: «عمل هیچ روزی نیست مگر این که [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می‌شود و چون مؤمن بیمار شود، فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! بنده خویش «فلان» را از عمل بازداشته‌ای! پروردگار ﷻ می‌فرماید: برایش به مانند عملی که در حال سلامتی انجام می‌داد، مهر زنید تا آن که شفا یابد یا بمیرد». «و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم» که در آن نامه، اعمال شایسته و اعمال پلید وی ذکر شده است تا از مشاهده ثوابها و نیکی‌های خود شادمان شده و از ملاحظه بدی‌ها و گناهان خویش توبیخ و سرزنش گردد.

﴿أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ [الإسراء: ۱۴].

«نامه‌ات را بخوان» یعنی: به او می‌گوییم؛ نامه اعمالت را بخوان. به قولی: این نامه را همگان می‌خوانند، چه آنان که خوانایند و چه آنان که بی‌سواد و ناخوانند «کافی است

که امروز خودت حسیب خود باشی» حسیب: به معنی محاسبه کننده است، یعنی: هر انسانی با نگرستن به این نامه می‌تواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسی که او را در این کار کمک نماید، ندارد.

﴿مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵].

«هرکس به راه آمد، جز این نیست که به نفع خود راهیاب شده است» یعنی: ثواب راهیابی کسی که با تلاش و کوشش مجدانه به هدایت دست یافته است، به خودش تعلق می‌گیرد «و هرکه گمراه شد پس جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شود» یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست «و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد» بلکه هر انسانی بار گناهِش را خودش برمی‌دارد و هیچ کس دیگری به‌جایش این بار را بر نمی‌دارد. وزر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است.

این آیه بیانگر اصل مسئولیت شخصی و فردی است که پروردگار متعال از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد آن‌گاه که به مردم مکه گفت: به محمد کافر شوید و گناه همگی شما بر دوش من! «و ما عذاب کننده نیستیم مگر آن‌که پیامبری را بفرستیم» این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر می‌دهد.

علما گفته‌اند: کسانی که در زمان انقطاع پیامبران (عهد فترت) یا در طفولیت - قبل از آن‌که به سن تکلیف برسند - مرده‌اند، چنین کسانی در عرصات قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرند.

بنابراین، خدای عز و جل بندگانش را عذاب نمی‌کند مگر بعد از آن‌که با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتاب‌هایش، حجت را بر آنها تمام کرده و عذر را به آنان نمایانده باشد، از این‌رو، قبل از برپاداشتن حجت بر آنان، هیچ مؤاخذه‌ای در کار نیست.

باید گفت که علمای توحید درباره اهل فترت (دوران انقطاع پیامبران) بر دو رأی‌اند: أشاعره برآنند که آنها - نه در اصول و نه در فروع - مخاطب احکام و تکالیف شرع نیستند اما ماتریدی‌ها بر آنند که: آنها در اصول مخاطب تکالیف شرعی‌اند نه در فروع.

معتزله می‌گویند: آنها در اصول و فروعی که عقل به نیکویی آنها حکم کند، مخاطب اند. گفتنی است که سخن معتزله با نصوص وارده در این باب، مردود است.

علما درباره اطفال مشرکان بر سه قول اختلاف نظر دارند:

۱- آنان در بهشت اند.

۲- آنان با پدرانشان در دوزخ‌اند.

۳- درباره آنان توقف باید کرد. یعنی خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ خود داناتر است که با آنان چه می‌کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول اخیر، همه ادله وارده در این بحث را که مورد اختلاف علماء است با هم گرد می‌آورد».

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا

تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾ [الإسراء: ١٦].

سپس خدای متعال از چگونگی وقوع عذاب بعد از فرستادن پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چنین خبر می‌دهد: «و چون بخواهیم که قریه‌ای را» یعنی: شهری را «هلاک کنیم، سرکشان آن را فرمان می‌دهیم» به طاعت و خیر اما آنان عصیان کرده و مرتکب شر و جنایت می‌گردند. به قولی: معنی ﴿أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا﴾ [الإسراء: ١٦] این است: فساق و نافرمانان‌شان را بسیار می‌گردانیم زیرا «أمر» و «أمر» در یکی از لغات و لهجه‌های عرب، به معنای بسیار گردانیدن است. مترفین: متنعمان و توانگرانی‌اند که نعمت و رفاه و نازپروردگی، آنها را مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده و عمدتاً از جباران سلطه‌گر و مستبد، شاهان بیدادگر و توانگران فاجر و فاسق تشکیل شده‌اند. آری! چون بخواهیم مردم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وامی‌داریم یا بسیار می‌گردانیم؛ «پس در آن» شهر «نافرمانی می‌کنند» آن خوشگذرانان مترف «و در نتیجه عذاب بر آن شهر ثابت گردد پس آن را یکسره زیر و زبر کنیم» یعنی: آن شهر را با نابود ساختن مردم آن به کلی نابود و ویران می‌کنیم.

آیه کریمه نشان‌دهنده این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تکثر یافت و در آن جامعه به سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی نداد، این شیوع و گسترده‌گی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد.

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا

بَصِيرًا ﴿١٧﴾ [الإسراء: ١٧].

«و چه بسیار نسل‌ها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم» مانند امت‌های عاد و ثمود را «و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه است» هر چند آن گناهان را در اندرونشان پنهان دارند «و بس بیناست» هر چند بر گناهانشان پرده‌ها فروهسته دارند زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر حق تعالی مخفی نمی‌ماند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا﴾ [الإسراء: ۱۸].

«هر کس خواهان دنیای زودگذر است» یعنی: هرکس با اعمال نیک یا اعمال آخرت خویش، بهره زودگذر دنیا و آسایش و رفاه آن را خواسته باشد «وی را در آن» یعنی: در دنیای زودگذر «هر چه که بخواهیم به شتاب دهیم» نه هر چه که آن مرید دنیا بخواهد «برای هرکس که بخواهیم» یعنی: این بهره شتابان را برای هرکس از آنان که بخواهیم می‌دهیم نه برای کسی که خود بخواهد بنابراین، کسانی که در تلاش و تکاپوی رسیدن به بهره‌های زودگذر دنیا هستند، به مطلوب و خواسته‌شان نمی‌رسند مگر آن‌گاه که خداوند ﷻ آن را برای‌شان اراده کرده باشد پس چه بسیارند دوندگان و تکاپوگران تشنه دستیابی به دنیا که با تن و روحی خسته و فگار در عشق آن می‌میرند و حسرت آن را همچنان در دل با خود به گور می‌برند «آن‌گاه جهنم را برای او مقرر می‌داریم» به سبب این‌که او امر ما در مورد عمل برای آخرت و خالص ساختن آن از آلودگی‌ها و شائبه‌ها را فرو گذاشته است «درآید به آن» یعنی: به جهنم «نکوهیده» یعنی: سرزنش‌شده «رانده شده» یعنی: طرد شده از رحمت‌الله، دور گردانده از آن؛ به سبب برگزیدن دنیای فانی بر جهان باقی.

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾ [الإسراء: ۱۹].

«و هرکس آخرت را بخواهد» یعنی: هرکس با اعمالش خواهان سرای آخرت باشد «و چنان‌که سزاوار آن است» یعنی: سزاوار طالب سرای آخرت است «برای آن سعی کند» با مبنی قرار دادن قانون شرع، به دور از بدعت‌گذاری و هوای نفس «و او مؤمن باشد» به ایمانی درست و راستین «پس این گروه سعی‌شان مشکور است» نزد خدا ﷻ. یعنی: سعی‌شان مقبول است نه مردود لذا سعی‌شان قطعاً مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.



﴿كَلَّا تُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾

[الإسراء: ۲۰].

«هریک» از دو دسته یاد شده «را؛ این گروه و آن گروه را از عطای پروردگارت پی‌درپی می‌دهیم» یعنی: هم مؤمنان و هم کفار، هم اهل طاعت و هم اهل معصیت را پیوسته، پی‌درپی و بی‌انقطاع از روزی و مواهب دنیا به محض فضل و بخشش خویش می‌بخشیم و معصیت و نافرمانی گنهکار در قطع روزی دنیوی وی تأثیری ندارد «و بخشش پروردگارت بازداشته شده نیست» از کسی از بندگان وی لذا آن را در دنیا از هیچ مؤمن و کافری باز نمی‌دارد.

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ

تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۲۱].

«ببین» به دیده عبرت «چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم» در روزی و جاه دنیا! لذا در میان مردم هم اغنیا را می‌یابید هم فقرا را، هم اقویا را می‌یابید هم ضعفا را، هم تندرستان را می‌یابید هم بیماران را و البته این تفاوت‌ها به سبب حکمت بالغه‌ای است که عقل‌ها از ادراک آن قاصرند «و قطعاً آخرت بزرگتر است در رفعت درجات و بیشتر است در برتری» یعنی: درجات آخرت و برتریهای مؤمنان در آن بر کفار، فوق برتری‌ها و تفاوت‌های موجود در دنیا و مراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می‌ورزد نه به دنیا. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علیین را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افق آسمان را می‌بینید».

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ [الإسراء: ۲۲].

«معبود دیگری را با خدا قرار نده» ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب این امر، مکلفان از امت محمد ﷺ اند». یعنی: ای مکلف! در پرستش پروردگار شریکی برای او قرار نده «که آن‌گاه نکوهیده و بی‌یار و یاور بنشینی» یعنی: در آن صورت، دو چیز را یکجا با هم برای خود گرد آورده‌ای؛ یکی نکوهش خداوند ﷻ، فرشتگان وی و بندگان صالحش و دوم؛ خوار ساختن و بی‌پناهی‌ات از سوی خدای سبحان زیرا تو که با او معبود دیگری را شریک ساخته‌ای، او هم تو را به همان معبود بیچاره‌ات وا می‌گذارد.

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ [الإسراء: ۲۳].

«و پروردگار تو حکم کرد» یعنی: فرمان داد به فرمانی قاطع «که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید» یعنی: همچنین فرمان داد به این که با والدین به نیکی تمام رفتار کنید زیرا بعد از خداوند ﷻ که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطف و ایثار می‌باشند.

سپس حق تعالی حالت سالمندی والدین را مخصوصاً ذکر می‌کند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند نیازمندترند پس می‌فرماید: «اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو» یعنی: در پناه حمایت و تکفل تو «به سالخوردگی برسند» پس بر توست که این پنج دستور را در رفتار با ایشان رعایت کنی:

اول: «پس به آنان اف مگو» یعنی: به آنان سخنی نگو که در آن کمترین بار ایدایی وجود داشته باشد و حتی کلمه «اف» رابه ایشان نگو زیرا این کلمه یا صدایی است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانبار یافتن ایشان در قلبت خبر می‌دهد. بدین‌گونه، خدای سبحان فرزند را از ملال و دل‌تنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ایشان بر خود، نهی می‌کند.

دوم: «و بر آنان بانگ مزین» نهر: پرخاش کردن و درشت‌خویی است. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگوی و بر روی آنها داد مزین.

سوم: «و با آنان» به جای اف گفتن و فریاد کشیدن «سخنی شایسته» یعنی: نرم و لطف‌آمیز «بگو» به نیکوترین وجهی که می‌توان از یک سخن نرم و مهر‌آمیز و محترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودررو به نام‌شان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان!

﴿وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۴].

چهارم: «و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر» اصل آن این است که چون پرنده خواسته باشد به جوجه‌اش ابراز محبت کند و برای پرورشش او را به خود بچسباند، بال خویش را بر او می‌گستراند پس گویی حق تعالی به فرزند می‌گوید: تکفل و سرپرستی والدینت را به‌گونه‌ای بر دوش بگیر که ایشان را در زیر بال رعایت بگیری و به خودت ضمیمه کنی چنان‌که آنان در خردسالی‌ات با تو همین کار را کرده‌اند.

پنجم: «و بگو» در بزرگسالی آنها و بعد از وفاتشان «پروردگارا! آن دو را مورد مرحمت قرارده چنان که مرا در خردی پروردند» یعنی: رحمت و بخشایشی همانند پرورش دادن آنان مرا، یا به سبب پرورش دادن آنان مرا، به ایشان عنایت کن. البته لفظ «رحمت» جامع همه خوبی‌های دین و دنیاست.

یادآور می‌شویم که درباره نیکی به پدر و مادر احادیث بسیاری آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره و انس رضی الله عنهما است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر برآمدند آن گاه فرمودند: آمین! آمین! آمین! گفته شد: یا رسول الله! برای چه آمین می‌گویید؟ فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! خاک بر بینی کسی که نامت نزد وی برده شود و او بر تو درود نگوید، بگو: آمین! من گفتم: آمین! آن گاه گفت: خاک بر بینی کسی که ماه رمضان بر وی درآید و آن ماه سپری شود اما بر وی آمرزیده نشود، بگو: آمین! من گفتم: آمین! سپس گفت: خاک بر بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را دریابد اما آنان او را به بهشت وارد نکنند، بگو: آمین! و من گفتم: آمین!» همچنین در حدیث شریف به روایت مالک بن ربیع رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در اثناپی که من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم، مردی از انصار به حضور ایشان مشرف شد و گفت: یا رسول الله! آیا پس از مرگ والدینم چیزی از نیکی با آنها بر ذمه‌ام باقی مانده است تا آن را در حقشان بجا آورم؟ فرمودند: «آری! چهارچیز: دعا کردن و آمرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، گرمی داشتن دوست آنها و پیوستن و بجا آوردن صلّه رحمی که برایت جز از جانب ایشان نیست. پس اینهاست که بر ذمه‌ات از نیکویی با آنها بعد از مرگشان باقی مانده است.»

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ

عَفُورًا ﴿٢٥﴾ [الإسراء: ٢٥].

«پروردگارتان به آنچه در نفسهایتان است» یعنی: به آنچه در ضمائر و نهادهایتان است «داناتر است» مانند اخلاص در طاعات و عدم آن؛ از جمله نیکی‌تان به والدین یا نافرمانی‌تان نسبت به آنها «اگر شایسته باشید قطعاً او برای اوابین» یعنی: برای رجوع‌کنندگان از گناهان به سوی توبه «آمرزنده است» پس کسی که از صدق دل توبه کند، خدای عز و جل توبه وی را می‌پذیرد لذا گناهی که از آن توبه کرده‌اید، به شما زبانی نمی‌رساند.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر بر کسی است که از او حرکتی بی‌جا در برخورد با والدینش سر می‌زند، درحالی‌که او از آن حرکت قصد سرپیچی و نافرمانی از آنها را ندارد بلکه نیت وی خیر است لذا خدای عَلَّمَ او را بدان مؤاخذه نمی‌کند و ندامتش را می‌پذیرد».

﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۶].

بعد از آن‌که خداوند متعال به نیکی با والدین سفارش کرد، اینک نیکی با نزدیکان و پیوندان رحم را که با هم رابطه تنگاتنگی دارند به نیکی با ایشان عطف می‌کند: «و به صاحب قرابت حق او را بده» یعنی: به نزدیکان نسبیات حقیقت را بده و حقیقتش عبارت است از: رعایت صله رحمی که خداوند عَلَّمَ بدان امر کرده و باید انسان در حدی که توان دارد و برحسب اقتضای حال، آن را بجا آورد. در حدیث شریف آمده است: «مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیک‌ترت». یعنی: صله رحم مراتب متفاوت و پله‌های اولی و ادنایی دارد. ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند: «چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترشان فاطمه رضی الله عنها را فراخوانده و باغ فدک را به وی دادند». اما ابن کثیر بر این روایت اشکال وارد کرده و گفته است: «این آیه به قول مشهور مکی است، درحالی‌که روایت فوق چنین اقتضا می‌کند که آیه مدنی باشد». «و نیز به مسکین» یعنی: به فقیر و مستمندی که از کسب و کار عاجز است، نیز حق وی را بده «و» نیز به «ابن السبیل» ابن السبیل: کسی است که در راه سفر وامانده و توشه‌ای ندارد که به راهش ادامه دهد. مراد صدقه دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقه نفل یا صدقه فرض است «و اسراف نکن به اسراف کردنی» مراد از آن: اسراف و خرج بی‌رویه و ناپسند در راه‌های حلال است که چنین اسراف‌ی تجاوز از حد شرعی است. همچنین مراد از آن؛ صرف کردن مال در غیر حق و در راه‌های حرام است، هرچند اندک باشد.

﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ ۖ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ [الإسراء: ۲۷].

«همانا اسراف کاران برادران شیاطین‌اند» و اسراف در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به وی اقتدا نموده است. اما به قول جمهور فقها، در عمل خیر اسراف نیست چنان‌که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «تبذیر، انفاق در غیر حق است». «و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس است» لذا جز عمل

شر را انجام نداده و جز به کار شر فرمان نمی‌دهد پس اسراف‌کاران نیز نسبت به پروردگار بزرگ ناسپاسند، از آنجا که قرین و همدم شیطان می‌باشند.

﴿وَأَمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿۲۸﴾﴾  
[الإسراء: ۲۸].

«و اگر از آنان» یعنی: از صاحبان قربات و از مسکین و درمانده در راه «به انتظار رحمتی از پروردگار خود که بدان امیدواری، روی می‌گردانی» یعنی: اگر رویگردانی‌ات از آنها به سبب آن است که رزقی از جانب پروردگارت در اختیار نداری که به آنان بدهی ولی امیدواری که خداوند عز و جل به تو در این باره گشایشی ارزانی دارد؛ «پس با آنان سخنی ملایم» و نرم و دلجویانه «بگو» و وعده‌ای نیک‌بده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق خدا عز و جل در رسید، ان شاء الله شما را از یاد نخواهیم برد. یا عذر مقبول دیگری پیش افکن. ضحاک در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره همه مستمندانی نازل شد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کمک می‌کردند».

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿۲۹﴾﴾ [الإسراء: ۲۹].

سپس خداوند متعال به میانه روی در امور مادی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی می‌کند: «و دست خود را بر گردنت نبند و بسیار هم‌گشاده دستی نکن» یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی برگردنش بسته باشد و توان تصرف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را بر گردنت ببند و نه بسیار گشاده‌دستی و اسراف پیشه کن «که آن‌گاه ملامت شده و حسرت زده بر جای بنشینی» به سبب بخل، یا به سبب اسراف و گشاده دستی. لذا در خرج کردن و انفاق، حالت میانه‌روی را برگزین. محسورا: یعنی وامانده و جدا افتاده از دنبال کردن مقاصد خود به سبب فقر.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: پسرچه‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مادرم از شما این و این... را می‌خواهد، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: امروز نزد ما چیزی نیست. کودک گفت: پس از شما می‌خواهد که بر وی پیراهنی ببوشانید. آن حضرت صلی الله علیه و آله پیراهن خود را از تن مبارک خویش بیرون آورده و به او دادند و خود درمانده در خانه نشستند. پس این آیه نازل شد.

آیه کریمه ردی بر قول کسانی است که می‌گویند: انسان مؤمن باید تمام مالش را انفاق کرده و هیچ چیز را برای فردایش ذخیره نکند. در حدیث شریف آمده است: «کسی که میانه روی پیشه کرد، فقیر نشد».

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ [الإسراء: ۳۰].

«بی‌گمان پروردگار تو بر هرکه بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند» یعنی: او به سبب حکمت بالغه‌ای که دارد، روزی را بر بعضی گشاده و بر بعضی دیگر تنگ می‌گرداند پس ای پیامبر! هیچ سرزنشی متوجه تو نیست «در حقیقت او به بندگان خود دانا و بیناست» و هیچ چیز بر او پنهان نیست.

آیه کریمه تسلی بخش رسول خدا ﷺ در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی‌مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمنم کسانی هستند که ایمان شان را جز فقر سامان نمی‌دهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی‌گمان دین‌شان را بر ایشان تباه ساخته‌ام و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمان‌شان را جز توانگری درست نمی‌کند و اگر ایشان را فقیر سازم، محققا دینشان را بر ایشان تباه ساخته‌ام». اما گاهی غنا و توانگری در حق بعضی از مردم «استدراج»، و فقیرساختنشان عذاب است - پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ لَّحْنٌ نَّرَزْنَاهُمْ وَوَيْتَأْتِكُمْ إِنَّا قَتَلَهُمْ كَانَ خِطَاءًا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۳۱].

«و از بیم تنگدستی فرزندان خود را نکشید» چنان‌که برخی از اعراب در جاهلیت مرتکب این جنایت می‌شدند «ماییم که هم آنان و هم شما را روزی می‌دهیم» و شما روزی‌دهنده آنان نیستید که در حق آنان چنین جنایتی روا می‌دارید «بی‌گمان کشتن آنان گناهی بزرگ است» ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند بر این‌که خداوند ﷻ به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان‌تر است».

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الرِّزْقَ الَّذِي آتَاهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۳۲].

«و به زنا نزدیک نشوید» با انجام دادن مقدمات آن؛ مانند بوسه و کنار و حرکات دیگر. البته نهی از نزدیکی به زنا به طریق اولی نهی از خود زنا را نیز شامل می‌شود

«هرآینه آن فاحشه است» یعنی: زنا بسیار زشت، و تجاوز از حد شرع و عقل می‌باشد «و آن بد راهی است» زیرا به آمیخته شدن نسب‌ها می‌انجامد و به دوزخ می‌کشاند. در حدیث شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد خداوند ﷻ بزرگ‌تر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست».

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ [الإسراء: ۳۳].

«و نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه دین، یا با پناه عهد ذمه یا عهد امان، محفوظ و محترم قرار داده است «جز به حق نکشید» کشتن به حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زنا، محصن (شخص دارای همسر) و قصاص گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز «و هرکس به ستم کشته شود» نه به سببی که شرعا مجوزی برای کشتن وی است «پس بی‌گمان به ولی وی سلطه‌ای داده‌ایم» یعنی: به کسی از ورثه مقتول که سرپرست و متولی امر وی است، قدرتی علیه قاتل داده‌ایم که اگر بخواهد او را بکشد، اگر بخواهد عفو کند و اگر بخواهد دیه بگیرد «پس او» یعنی: ولی مقتول «نباید در قتل زیاده‌روی کند» به این‌که مثلاً قاتل را مثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند «بی‌گمان او یاری داده شده است» یعنی: قطعاً ولی مقتول از سوی خداوند ﷻ مؤید و یاری داده شده است زیرا حق تعالی متولیان امور جامعه اسلامی را به یاری دادنش و بپاخاستن برای احقاق حقش فرمان داده تا حقش را بگیرند و به وی باز دهند. در حدیث شریف آمده است: «همانا از بین رفتن دنیا در نزد خداوند ﷻ آسان‌تر از کشتن مسلمانی است».

نسفی که از احناف است در تفسیرش می‌گوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می‌کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمی حکم قصاص جاری می‌شود».

﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴].

«و به مال یتیم - جز به شیوه‌ای که نیکوتر است - نزدیک نشوید» نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهی از دست بردن به مال یتیم می‌باشد؛ به تلف کردن آن، یا به شیوه‌ای که تباه کننده مال وی است اما به کار

انداختن مال یتیم از سوی ولی به شیوه‌ای که نیکوتر است، مانعی ندارد این شیوه عبارت است از: نگاه‌داری مال یتیم، سرمایه‌گذاری با آن در اموری که سودآور است و منفعت یتیم در آن نهفته می‌باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف «تا آن‌گاه که به رشد خود برسد» پس چون یتیم به رشد و بلوغ عقلی خود دست یافت، یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسی و حرکتی وی کامل شد، به طوری که به امور مالی خویش می‌توانست رسیدگی کند، در این حالت است که شما باید مالش را به وی بسپارید، یا در آن با اجازه‌اش تصرف کنید. البته بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلی کافی نیست «و به عهد وفا کنید» یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگاه‌داشت و رعایت اوامر و نواهی حق تعالی و تطبیق قانون مورد پسند شرع انور میسر است. همچنین عهد و پیمان خود با مردم را نگه دارید؛ مگر آن که بر جواز عهدشکنی با آنان دلیل به خصوصی وجود داشته باشد «زیرا که از عهد پرسش خواهد شد» در آخرت، که به عهد و پیمان خود با خدا ﷻ و مردم چه کرده‌اید؟.

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۲۵﴾﴾

[الإسراء: ۳۵].

«و چون پیمان می‌کنید، پیمانه را تمام دهید» و از آن نگاهید «و با قسطاس مستقیم وزن کنید» قسطاس: ابزار سنجش کالا است، که قیان، ترازوهای سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در بر می‌گیرد. قسطاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه بر آن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید. به قولی: «قسطاس» به زبان رومی، همان پیمانانه است «این» تمام دادن پیمانانه و وزن «بهبتر است» برای شما در نزد خدا ﷻ و در نزد مردم، که نتیجه آن نام نیک، پاداش نیک و گرایش مردم به معامله با کسی است که این گونه درست کار و با انصاف باشد «و» این تمام دادن پیمانانه و وزن «خوش فرجام‌تر است» یعنی: انجام و عاقبت بهتری دارد.

در حدیث شریف آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمی‌شود و سپس آن را ترک نمی‌کند در حالی که از ترک آن هیچ انگیزه دیگری جز ترس خداوند متعال ندارد مگر این که خداوند به طور عاجل در دنیا قبل از آخرت چیزی را که بهتر از آن است به او عوض می‌دهد».



﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶].

«و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن» به این ترتیب، خدای متعال نهی می‌کند از این‌که انسان چیزی بگوید یا به چیزی عمل کند که به آن علم ندارد، مانند نکوهش مردم و متهم ساختنشان بدون علم و پیروی از حدسها و گمانها. همچنین این معنی، شامل گواهی دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن‌زدن به دیگران، جست‌وجوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازی‌ها، تقلب‌ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز می‌شود. بدبختانه امروزه بر اثر ضعف دین و ایمان و اخلاق، این روش ناپسند در میان مسلمانان شیوع پیدا کرده است. در حدیث شریف آمده است: «از گمان برحذر باشید چراکه گمان دروغ‌ترین سخن‌هاست». «زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد» یعنی: از صاحب آنها پرسیده می‌شود که این حواس خود را در چه راهی به کار گرفته است زیرا حواس انسان آلات و ابزاری اند که اگر او آنها را در خیر به کار گیرد، سزاوار دریافت پاداش است و اگر آنها را در شر به کار گیرد، سزاوار عقاب می‌باشد. به قولی: خداوند ﷻ این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می‌آورد و آنها از آنچه که صاحبشان انجام داده است خبر می‌دهند. چنان‌که آیات و احادیث گواه این حقیقت است.

﴿وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ [الإسراء: ۳۷].

«و در زمین به نخوت راه نرو» مرح: نخوت، فخر، خودبینی و خرامان بودن است «چراکه هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت» با راه رفتن متکبرانه بر آن. این تعبیر متضمن تهکم و تحقیر مستکبران نخوت‌منش است «و نه در درازی به کوهها توانی رسید» یعنی: نه هرگز با خودنگری و فخر و خودبزرگ‌بینی، قدرتت به آنجاها می‌رسد که با کوهها برابری کنی تا بزرگی هیکل و جثه‌ات تو را به کبر و نخوت‌وادارد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او رافعت می‌بخشد پس او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «در اثناپی که مردی از امت‌های قبل از شما خرامان خرامان راه می‌رفت و دو جامه گران قیمت

پوشیده و به آنها می‌بالید، ناگهان زمین او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد». یعنی همچنان در آن فرومی‌رود.

﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾ [الإسراء: ۳۸].

«همه این خصلت‌ها، بدش نزد پروردگار تو ناپسند است» یعنی: آن بخش از خصلت‌هایی که فوقاً از آنها نهی به عمل آمد، نزد حق تعالی ناپسند بوده و او از آنها نفرت دارد و هرگز بدانها راضی نیست پس باید آنها را ترک کرد.

﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾ [الإسراء: ۳۹].

«این» سفارشهایی که ذکر آنها در آیات قبل گذشت و از آیه: لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ [الإسراء: ۲۲] که نهی از شرک است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرک: ﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا﴾ [الإسراء: ۳۹] ختم می‌شود و در مجموع بیست و پنج تکلیف را از اوامر و نواهی دربر می‌گیرد؛ «از جمله آن چیزهایی است که پروردگارت از حکمت به سویت وحی فرستاده است» یعنی: این مجموعه بیست و پنج حکمی که از آیه (۲۳) شروع و به آیه (۳۹) ختم می‌شود و - چنان که گفتیم - آغاز و انجام آنها امر به توحید و نهی از شرک است، از جمله احکام متقن و محکمی است که هرگز فساد را بدانها راهی نیست. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «همه کتاب تورات در پانزده آیه از سوره بنی‌اسرائیل خلاصه شده است».

«و با خدای یگانه، معبودی دیگر قرار نده» بدین‌سان، خداوند متعال برای تأکید و تشبیت این حقیقت که توحید رأس خصلت‌های دین و ستون آن است، نهی از شرک را در آخر این احکام تکرار نمود «وگرنه حسرت زده و مطرود» که هم تو خود را ملامت کنی و هم خدا جل جلاله و خلق تو را ملامت کنند در حالی که از رحمت حق رانده و حسرت زده هستی «در دوزخ افکنده خواهی شد».

﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا

عَظِيمًا﴾ [الإسراء: ۴۰].

بعد از این گلگشت وسیع در میدان اوامر و نواهی که تمسک به آنها اثر و ثمر عقیده توحید است، خدای جل جلاله موقفی از مواقف اهل شرک را بیان می‌کند: «آیا پروردگارتان

شما را به» داشتن «پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟» این خطابی است به کفاری که می‌پندارند؛ فرشتگان دختران خداوند. یعنی: آیا حق تعالی به پندارتان شما را بر خود برتری داده لذا شما را به داشتن فرزندان پسر اختصاص داده و دختران را برای خود برگرفته است؟ «هرآینه شما سخنی بس بزرگ می‌گویید» که در جرأت و جسارت بر خدای عَلَّامٌ و زشتی و وقاحت به پایه‌ای است که فروتر از آن هیچ حد و پایه‌ای نمی‌توان تصور کرد.

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا﴾ [الإسراء: ۴۱].

«و به راستی، ما در این قرآن» حقایق را «گونه‌گون بیان کرده‌ایم» از بیان امثال گرفته تا طرح وعده، مژده، هشدار و غیره. یا معنی این است: ما سخن‌ها و معانی را در قرآن، هر بار به روشی دیگر و آهنگ و ترتیب و تمثیلی جدید که بشر از آوردن نظیر آن عاجز است، تکرار کرده‌ایم «تا پند گیرند» و با به‌کار انداختن خرده‌هایشان، راه تدبیر و تفکر در قرآن را اختیار کنند تا بر بطلان آنچه که می‌گویند، آگاه شوند «ولی جز بر رمیدن آنان نمی‌افزاید» یعنی: قرآن جز بر نفرت و دوری کفار و ستمگران از حق و غفلت آنها از اندیشیدن در راه درست و صواب نمی‌افزاید و این نیست جز به سبب بیماری دل‌ها، عقل‌ها و روان‌هایشان.

﴿قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُوَّ آءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّابْتَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾

[الإسراء: ۴۲].

«بگو: اگر با او خدایانی دیگر بود چنان‌که» مشرکان «می‌گویند، در آن صورت حتما در صدد جستن راهی به سوی خداوند صاحب عرش برمی‌آمدند» یعنی: در آن صورت، آن خدایان ادعایی راهی می‌جستند تا با حق تعالی کشمکش کرده و بر او غلبه نمایند چنان‌که شاهان و قدرتمندان با یک‌دیگر چنین کرده، بر سر قدرت پیکارها به راه می‌اندازند و کشتارها به‌پا می‌کنند. یا معنی این است: در آن صورت، آن خدایان ادعایی‌ای که شما به آنها به دیده واسطه‌هایی برای خود نزد خدای یگانه می‌نگرید، خودشان حق تعالی را پرستش و نیایش کرده و در صدد قرب و نزدیکی به او بر می‌آمدند. پس شما دیگر چرا برای نزدیکی به خدا عَلَّامٌ به آستان آنها چنگ می‌زنید، در حالی که نیازی به این نیست که میان شما و او واسطه‌ای وجود داشته باشد.

﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يَقُولُوْنَ عُلُوًّا كَبِيْرًا﴾ [الإسراء: ۴۳].

«او پاک و منزّه است» تسبیح: به معنای تنزیه و پاک‌ی است «و بسی والاتر» و برتر «است از آنچه می‌گویند» این ستمگران؛ از سخنان زشت و بهتان‌های عظیم «به برتری‌ای بزرگ» یعنی: خداوند ﷻ در نهایت بزرگی و در نهایت دوری از این پندارهایشان بوده و در برترین مراتب وجود قرار دارد زیرا او واجب‌الوجود و باقی‌بالذات است، درحالی‌که فرزند گرفتن از ادنی‌مراتب وجود می‌باشد چه در میان قدیم و حادث و غنی و محتاج، منافاتی تام وجود دارد.

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ [الإسراء: ۴۴].

«آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و هرکه در آنهاست» از مخلوقات که دارای عقل و خردند - مانند فرشتگان و انس و جن - و نیز غیر آنان از موجوداتی که دارای عقل نیستند «او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این که او را در حال ستایش تسبیح می‌گوید» به زبان قال یا به زبان حال. پس این معنی شامل همه مخلوقات می‌شود که «شی» نامیده می‌شوند - هر چه که باشند - آری! تمام مخلوقات گواهی می‌دهند به این که خداوند ﷻ آفریننده و تواناست «ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید» و آنچه را که جمادات از تسبیح حق تعالی می‌گویند، نمی‌فهمید. به‌قولی: خطاب متوجه کفاری است که از اندیشه و تدبیر در این نشانه‌ها و از عبرت‌گرفتن از آنها روی برمی‌تابند «بی‌گمان او بردبار آمرزگار است» از بردباری وی است که شما را مهلت می‌دهد و از آمرزگاری وی است که توبه‌کاران شما را مؤاخذه نمی‌کند.

جمعی از مفسران گفته‌اند: تسبیح‌گفتن تمام اشیا برای خداوند ﷻ بنا بر حقیقت خود می‌باشد، یعنی این‌که: تمام اشیا به‌طور حقیقی نه مجازی به تسبیح‌گفتن خداوند متعال ناطق‌اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی‌شنود و نمی‌فهمد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «موری بدن یکی از انبیا علیهم السلام را گزید پس آن پیامبر امر کرد تا لانه مورچگان را آتش زدند آن‌گاه خداوند ﷻ به او وحی فرستاد که: به خاطر آزار یک مور، امتی از امت‌ها را که برای من تسبیح می‌گفتند، آتش زدی؟!». ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «ما در حال خوردن غذا، تسبیح‌گفتن غذا را می‌شنیدیم». ابوذر رضی الله عنه روایت می‌کند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگریزه‌هایی را به‌دست گرفتند پس صدای تسبیح‌گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل

شنیده می‌شد». همچنین نقل است که صدای تسبیح سنگریزه‌ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم شنیده می‌شد. نیز در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «جن و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذن را نمی‌شنوند مگر این که برایش در روز قیامت گواهی می‌دهند».

پس با نگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسر نیست، در می‌یابیم که قول این گروه از مفسران بر قول کسانی از ایشان که می‌گویند: تسبیح گفتن جمادات مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد. این کثیر نیز قول اول را ترجیح داده است.

﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا﴾ [الإسراء: ۴۵].

«و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم» یعنی: کافران به سبب روگردانی و تغافل از قرائت تو، همانند کسانی‌اند که میان تو و آنان حجابی پوشاننده قرار دارد که آنها را از شنیدن قرائت بازمی‌دارد. به‌قولی معنی این است: میان تو و آنان پرده‌ای قرار می‌دهیم که تو را نمی‌بینند و از آزارشان ایمن می‌مانی، درحالی که قرائت تو را نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن کثیر از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها است که فرمود: «چون سوره ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ [المسد: ۱] نازل شد، ام جمیل زن ابولهب درحالی که سنگ بر دست داشت و رجز می‌خواند، ولوله کنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌جست تا به ایشان حمله کند اما ایشان را که در کنار ابوبکر رضی الله عنه نشسته بودند، نمی‌دید».

از این آیه چنین بر می‌آید که منکران آخرت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَكَلَّمَ عَلَىٰ أَذْبَرِهِمْ نُفُورًا﴾ [الإسراء: ۴۶].

«و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی می‌نهیم تا آن را نفهمند» آیا مراد از این پوشش‌ها همان حجاب ذکر شده در آیه قبل است، یا مراد حجابی دیگر افزون بر حجاب قبل می‌باشد؟ ابن جریر طبری ترجیح می‌دهد که مراد از آن حجابی دیگر افزون بر آن پوشش‌هاست «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای» یعنی: کری و گرانی‌ای قرار می‌دهیم. «و چون در قرآن

پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی» بی آن که خدایان شان را نزد او شفیع آوری «با نفرت پشت می کنند» تا قرآن را نشنوند.

در بیان سبب نزول آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابوطالب آمدند، در این اثنا رسول خدا ﷺ وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! (لا اله الا الله) بگوئید تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ [الإسراء: ۴۷].

«هنگامی که به سوی تو گوش فرامی دارند، ما بهتر می دانیم که به چه منظور گوش می دهند» یعنی: منظور آنان از گوش دادن به تو استهزا و استخفاف به تو و به قرآن است تا با به راه انداختن سر و صدا و همهمه در هنگامی که تو پروردگارت را به یگانگی یاد می کنی، چنان غلغله ای ایجاد کنند که کسی صدایت را نشنود و پیامت را نفهمد «و نیز آن گاه که به نجوا می پردازند» یعنی: ما داناتریم به آنچه که در میان خویش مطرح می کنند آن گاه که پیرامون تکذیب و استهزای تو با هم راز گفته و نجوا می کنند؛ «وقتی که این ستمگران می گویند: جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید» که بر اثر جادو عقلش درهم و برهم گشته و از حد اعتدال خارج شده است.

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۴۸].

«بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند» باری گفتند که تو کاهنی، باری گفتند که جادوگری، باری گفتند که شاعری و باری گفتند که دیوانه ای «پس گمراه شدند» از راه صواب در تمام این پندارهای خود «و در نتیجه راه به جایی نمی برند» یعنی: به سوی هدایت راه نمی توانند برد، یا نمی توانند به سوی چنان طعن و تمسخری بر تو راه ببرند که عقلها آن را بپذیرد و باورها بدان منفعل شود.

﴿وَقَالُوا آءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرَفَاتًا أَعْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾ [الإسراء: ۴۹].

«و گفتند: آیا وقتی استخوانی چند و اعضای پوسیده و از هم پاشیده شدیم» رفت: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد از همه اشیا. یعنی: آن گاه که بعد از مرگ بیوسیم و اجسادمان در هم پاشیده شود. به قولی: رفت خاک است، یعنی: وقتی که

خاک شویم «آیا به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟» استفهام برای استبعاد و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیرقابل قبول می‌دانیم.

﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا﴾ [الإسراء: ۵۰].

«بگو: سنگ باشید یا آهن» یعنی: اگر سنگ یا آهن هم باشید، یقیناً خداوند متعال شما را از نو باز می‌آفریند، چنان که ابتداء شما را آفرید و یقیناً شما را می‌میراند سپس زنده می‌کند چنان که اولین بار شما را پدید آورد.

﴿أَوْ خَلَقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا﴾ [الإسراء: ۵۱].

«یا نوعی دیگر شوید از آنچه که در دلهای شما بزرگ می‌نماید» یعنی: یا از نوعی شوید که در امر تباین و تضاد با حیات، بزرگتر از سنگ و آهن اند اما بدانید که هرچه بشوید، خواه نخواه برانگیخته می‌شوید «پس خواهند گفت: چه کسی ما را بازمی‌گرداند» به‌سوی حیات، بعد از آن که خاک شدیم یا سنگ یا آهن یا چیزی سخت‌تر از آنها گردیدیم؟ «بگو: همان کسی که نخستین بار شما را آفرید» یعنی: همان کسی شما را باز می‌آفریند که نخستین بار در هنگام آغاز آفرینشتان بی نمونه سابق یا تمثال و شکل متقدمی شما را پدید آورد و اختراع کرد «آن‌گاه سرهای خود را به طرف تو تکان خواهند داد» به علامت استهزا «و خواهند گفت: آن کی خواهد بود» یعنی: آن برانگیختن و اعاده مجدد چه وقت خواهد بود؟ «بگو: شاید که نزدیک باشد» یعنی: آن اعاده مجدد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد نزدیک است پس به هوش باشید.

﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۵۲].

«روزی که شما را بخواند» خداوند ﷻ به‌سوی محشر «پس حمدگویان دعوت او را اجابت می‌کنید» یعنی: منقادانه و ستایشگرانه به دعوتش لبیک می‌گویید «و می‌پندارید که درنگ نکرده بودید» در دنیا یا در قبرهایتان «مگر» زمان «اندکی» یعنی: چون صحنه‌های هولناک قیامت را ببینید، دنیا در نظرتان کوچک و ناچیز می‌نماید.

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ

لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾ [الإسراء: ۵۳].

«و به بندگانم بگو: سخنی را که بهتر است بگویند» یعنی: ای محمد ﷺ! به بندگان مؤمنم در مقام فرماندهی به ایشان بگو: در هنگام گفت و گو میان یک دیگر یا گفت‌وگو

با مشرکان سخنی را به کار برید که خوبتر و بهتر است زیرا خشونت و درستی در کلام و گفتن سخنان بدویبراه، چه بسا زمینه ساز نفوذ شیطان در میانتان و انگیزه ساز نفرت و رمیدن کفار از اجابت دعوت حقتان گردد «چرا که شیطان میانشان را بهم می زند» یعنی: شیطان با فساد افگنی، القای دشمنی و تحریک مؤمنان علیه یکدیگر، در میان ایشان نزاع می افگند «همانا شیطان همواره برای آدمی دشمنی آشکار است» یعنی: او آشکار کننده، برملا سازنده و اعلان کننده دشمنی خود با انسان است، به همین سبب در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از این که شخص سلاحی را به سوی برادر مسلمان خویش نشانه گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را وسوسه می کند و دستش را به نشانه روی برمی انگیزد پس چه بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آن گاه درگودالی از دوزخ درافتد.

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُم أَوْ إِن يَشَأُ يُعَذِّبِكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا﴾ [الإسراء: ۵۴].

«پروردگار شما به حال شما داناتر است» ای مردم! پس او داناتر است به کسانی که شما که سزاوار هدایتند و به کسانی که این شایستگی را ندارند «اگر بخواهد به شما رحم می کند و اگر بخواهد شما را عقوبت می کند» به قولی: این خطاب متوجه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر خدا ﷻ بخواهد به شما توفیق اسلام آوردن می دهد و بدین سان به شما رحم می کند، یا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرک می میراند و عذابتان می کند «و تو را» ای محمد! «بر آنان نگهبان نفرستاده ایم» یعنی: ما تو را به بازداشتنشان از کفر و اجبارشان بر ایمان برنگمارده ایم بلکه وظیفه تو بلاغ است و بس.

﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا﴾ [الإسراء: ۵۵].

«و پروردگارت به هرکه در آسمانها و زمین است داناتر است» که ذاتا چه و که هستند، داناتر است به حالشان و به استحقاق و شایستگی شان و داناتر است به مراتبشان در طاعت و معصیت «و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیده ایم» و این اثری از آثار علم محیط ماست چنان که ابراهیم عليه السلام را خلیل خویش خواندیم، موسی عليه السلام را کلیم خویش، عیسی عليه السلام را روح و کلمه خویش، به سلیمان عليه السلام فرمانروایی عظیمی بخشیدیم و بر محمد عليه السلام گناهان قبل و بعد از بعثتش را آمرزیدیم «فتح/۲».



این آیه با حدیث شریف نقل شده در بخاری و مسلم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «انبیا را بر یک دیگر برتری ندهید»، منافاتی ندارد زیرا مراد رسول خدا ﷺ در آن حدیث، برتری دادن از روی عصبیت است نه به مقتضای دلیل «و به داوود» کتاب «زبور را دادیم» که به نام مزامیر داوود نامیده می‌شود و همه آن موعظه و اذکار است. قتاده می‌گوید: «ما علما در میان خود می‌گفتیم: زبور دعایی است که به داوود عَلَيْهِ السَّلَام تعلیم داده شد و شامل تحمید و تمجید خدای عَلَيْهِ السَّلَام بود و در آن بیان حلال و حرام و احکام و حدودی وجود نداشت».

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ ﴿٥٦﴾ [الإسراء: ٥٦].

«بگو» به کفار «کسانی را بخوانید که» آنان را «به‌جای او» خدا «پنداشتید» مانند فرشتگان، عیسی، عزیر و جن که به دروغ آنها را خدا پنداشتید. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در هر جایی از کتاب خدا عَلَيْهِ السَّلَام که کلمه (زعم) آمده است، به معنی دروغ می‌باشد» «پس» خواهید دید که آنها «نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه آن را تغییر دهند» یعنی: خواهید دید که آن خدایان پنداری شما نه قادر به دفع کردن زبانی از شما هستند و نه قادر به برگرداندن و تغییر دادن آن زیان از حالی به‌حالی دیگر؛ و هرکس از این کار عاجز باشد، قطعاً سزاوار الوهیت نیست.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: گروهی از انسانها به پرستش گروهی از جنیان می‌پرداختند پس آن جنیان مسلمان شدند درحالی‌که آن انسیان همچنان به عبادت‌شان متمسک بودند، همان بود که خدای سبحان این آیه را نازل فرمود.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ ﴿٥٧﴾ [الإسراء: ٥٧].

«آن کسانی که کافران آنان را می‌پرستند، خود به‌سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند» تا بدانند «که کدام‌یک از آنان به او نزدیک‌ترند» یعنی: آن معبودانی که شما مشرکان بجز خدای یگانه لاشریک به خدایی می‌خوانید، اعم از فرشتگان، مسیح، برخی از جنیان و... خود مشتاقانه در طلب آنچه که به حق تعالی نزدیک‌شان گرداند، به‌سوی او روی می‌آورند، با عمل صالح به‌سوی او تقرب می‌جویند و با یک‌دیگر در این میدان رقابت می‌کنند تا بدانند که کدام‌یک از آنان به حق تعالی به‌وسیله طاعت و عبادت نزدیک‌ترند

«و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند» چنان‌که غیر آنان به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند «چرا که عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است» عذاب او درخور آن است که بندگان همه، اعم از فرشتگان، انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و غیر آنان، همه از آن برحذر و بیمناک باشند.

﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ [الإسراء: ۵۸].

«و هیچ شهری نیست مگر این‌که ما آن را پیش از روز قیامت به هلاکت می‌رسانیم» یعنی: هیچ شهری از شهرهای کفار نیست مگر این‌که به‌زودی نابود گردانیده می‌شود؛ یا به وسیله مرگ طبیعی و «یا عذاب‌کننده آنیم به عذابی سخت» مانند شمشیر، زلزله، غرق، آتش سوزی، سنگ باران و... که قبل از روز قیامت آنان را ریشه‌کن می‌کند «این» هشداری که ذکر شد از به هلاکت رساندن و تعذیب «در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «نوشته شده است» و به قلم رفته است پس هیچ برگشتی ندارد.

﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ وَعَٰثِنَا تُمُودَ النَّاقَةِ مُبْرِرَةً فَعَلَّمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾ [الإسراء: ۵۹].

ممکن است کسی این سؤال را مطرح کند که چرا خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ کفار را عذاب می‌کند، آیا جز عذاب هیچ بدیل دیگری وجود ندارد؟ آیا ممکن نیست با فرستادن معجزات بیشتر آنها را منقاد حق ساخت؟ پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «و چیزی ما را از فرستادن نشانه‌ها» یعنی: معجزات «بازنداشت، جز این‌که پیشینیان آن را» یعنی: معجزات را «دروغ شمرده بودند» و همین دروغ شمردن سبب عذاب عاجل آنان گردید پس اینان نیز پیر و سنت پیشینیان‌شانند لذا از نزول معجزات بیشتر، هیچ سودی نمی‌برند.

در بیان سبب نزول آمده است: مردم مکه از رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ خواستند تا کوه صفا را برای‌شان طلا گردانیده و کوههای مکه را از آنان دور سازد تا از تنگنای آن رهیده در فضایی فراخ زندگی کنند. پس جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و گفت: اگر می‌خواهی در خواست‌های قومت برآورده می‌شود ولی اگر با وجود آن باز هم ایمان نیاورند، دیگر مهلت داده نمی‌شوند و اگر می‌خواهی با آنان از درمهلت درآیی، نیز اختیار با توست. آن‌گاه این آیه نازل شد. یعنی: اگر معجزات پیشنهادی آنان را

بفرستیم و باز هم آن را تکذیب کنند، دیگر به شتاب مورد عذاب قرار گرفته و هرگز مهلت داده نمی‌شوند چنان‌که سنت خدای سبحان در پیشینیان نیز همین بوده است. سپس نمونه‌ای عینی از اجرای این سنت را ارائه کرده، می‌فرماید: «و به» قبیله «ثمود ماده شتری دادیم» بر اثر پیشنهادشان «تا نشانه‌ای باشد» دال بر راستگویی صالح عليه السلام در پیش چشمانشان «ولی به آن ستم کردند» یعنی: منکر آن شدند «و ما نشانه‌ها را جز برای بیم دادن نمی‌فرستیم» یعنی: ما معجزات را جز به عنوان مقدمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم دادن تکذیب‌کنندگان نمی‌فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیاوردند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید. یا ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها و توفان‌ها باشد چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید: «به ما حکایت کرده‌اند که در زمان ابن‌مسعود رضی الله عنه زلزله کوفه را لرزاند، او گفت: هان ای مردم! در حقیقت پروردگار شما عتابتان می‌کند پس عتاب او را دریابید و به خود آییند». همچنین روایت شده است که در عهد عمر رضی الله عنه مدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین لرزه تکرار شد، با شما چنین و چنان خواهم کرد!».

﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْتَكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾﴾ [الإسراء: ۶۰].

«و یاد کن هنگامی را که به تو گفتیم: به راستی پروردگارت همه مردم را احاطه کرده است» یعنی: مردم همه در قبضه وی و تحت قدرت وی‌اند پس بی‌اعتنا از روگردانی آنان به راه دعوت خویش ادامه بده. به‌قولی: مراد از مردم، مردم مکه‌اند و معنی این است: خداوند متعال بر آنان تواناست و به‌زودی تو را بر آنان مسلط خواهد کرد پس بر عذاب کردن‌شان شتاب مکن «و آن رؤیایی را که به تو نمایاندم، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم» مراد از آن رؤیا: چشم‌دید عینی رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر شبانه «اسراء» بود که در ابتدای سوره ذکر شد و خداوند جل جلاله آن را «رؤیا» نامید زیرا در شب روی داد. مراد از آزمایش (فتنه): ارتداد گروهی بود که قبلاً اسلام آورده بودند ولی هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را از سفر اسرای خویش خبر دادند، آنها در این آزمایش ناکام شده و به ارتداد گراییدند. به‌قولی دیگر: خدای سبحان کشتار قریش در بدر را به آن حضرت صلی الله علیه و آله در خواب نشان داد. «و» نیز «آن درخت لعنت شده در قرآن

را» جز آزمایشی برای مردم قرار ندادیم، این درخت که در دورترین مکان از رحمت حق تعالی، یعنی در قعر دوزخ قرار دارد عبارت است از: درخت «زقوم»، و آزمایش در آن از این قرار است که ابو جهل و غیر وی به مسلمانان گفتند: «رفیق شما به این پندار است که آتش جهنم سنگ را می‌سوزاند اما در عین حال می‌گوید: در جهنم درخت می‌روید، آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟». همچنین روایت شده است که چون خدای سبحان از وجود درخت زقوم در جهنم خبر داد و نازل فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ﴾ <sup>۶۳</sup> إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿۶۴﴾ [الصافات: ۶۳-۶۴]، قریش از آن سخت هراسان شدند پس ابوجهل دخترکی را دستور داد تا مقداری خرما و خامه (قیماق) را در هم آمیخته پیش او بیاورد آن‌گاه به یارانش گفت: زقوم بخورید، یعنی زقوم همین است و هراسان نباشید.

«و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی‌افزاید» یعنی: ما با نزول آیات آنان را بیم می‌دهیم ولی فرستادن آیات جز افزودن بر کفرشان هیچ فایده‌ای به حالشان نمی‌کند.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا﴾ <sup>۶۱</sup> [الإسراء: ۶۱].

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند، گفت: آیا برای کسی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟» تفسیر نظیر این آیه در سوره‌های «بقره» و «اعراف» گذشت.

﴿قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَكِنَنَّ ذُرِّيَّتَهُ وَإِلَّا قَلِيلًا﴾ <sup>۶۲</sup> [الإسراء: ۶۲].

«گفت» شیطان «به من خبر ده» پروردگارا! که چرا آدم را بر من برتری داده‌ای در حالی که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل؟ «اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعاً فرزندانش را از ریشه بر می‌کنم» یعنی: قطعاً بر آنان - با اغوا و گمراه‌سازی خویش - مسلط می‌شوم؛ چنان‌که اسب - چون بر وی رسن و لگام زنند - به زیر استیلا کشیده می‌شود. آن ملعون این سوگند را از آن‌روی خورد که از نیرومندی نفوذ نیرنگ خود در بنی‌آدم آگاه بود و آگاه بود که می‌تواند در مجاری خون فرزندان آدم درآید. «جز اندکی از آنان» را که نیرنگ در آنان کارگر نیست. ایشان کسانی‌اند که خدای <sup>عَلَمٌ</sup> از شر

شیطان حفظشان کرده و ایشان را در پناه خویش نگاه داشته است چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ [الحجر: ۴۲]. «بی‌گمان تو را بر بندگان مخصوص من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند»، و نیز در آیه (۶۵) از همین سوره به این حقیقت پرداخته است.

﴿قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا﴾ [الإسراء: ۶۳].

«خداوند فرمود» به ابلیس «برو» و راهی را که انتخاب کرده‌ای در پیش بگیر «که هرکس از آنان تو را پیروی کند» و اطاعت نماید «مسلمانان جهنم سزای همه شماست» یعنی: دوزخ سزای ابلیس و پیروانش هست «که کیفری تمام است» یعنی: جهنم کیفری تمام و کامل برای شماست که هیچ از کیفرتان کاسته نمی‌شود.

﴿وَأَسْتَفْزِرُ مِنَ اسْتِطْعَتِ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [الإسراء: ۶۴].

«و از آنان هر که را توانستی با آواز خود تحریک کن» یعنی: آنان را با وسوسه و آوای عصیان برانگیز خویش سبک گردان و از جا بلغزان؛ دعوت کنان به سوی معصیت من. آواز شیطان: دعوت او به سوی معصیت حق تعالی است و هر کسی که به سوی نافرمانی خدای سبحان دعوت کند، او در واقع منادی شیطان است و صدای او صدای شیطان می‌باشد.

روایت شده است که ابن عمر رضی الله عنهما آواز نی‌نوازی را شنید که نی می‌نواخت پس انگشتان خود را بر گوشه‌های خویش نهاد و مرکب خود را از راه به کناری کشید و به خادمش نافع گفت: ای نافع! آیا هنوز آواز او را می‌شنوی؟ نافع می‌گوید: گفتم، آری! پس همچنان انگشتانش در گوشه‌هایش بود، باز می‌پرسید و من می‌گفتم: آری! تا آن که گفتم: نه! دیگر آواز وی را نمی‌شنوم. آن‌گاه دستانش را از گوشه‌هایش برداشت و مرکبش را به راه باز آورد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که صدای نی‌لیک چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم. از این جهت قرطبی می‌گوید: «صدای نی، صدای مغنی و صدای موسیقی در بزم‌های لهو، صدای شیطان است زیرا صدای هر دعوت‌کننده‌ای به سوی معصیت خداوند صلی الله علیه و آله، صدای شیطان می‌باشد». «و با سواران و پیادگان بر آنان بانگ درده» یعنی: هر چه در توان داری علیه آنان به کار گیر و هیچ کوتاهی نکن و لشکریان سواره و پیاده‌ات را بر فرزندان آدم بتازان تا تو را برآنان یاری دهند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این امر

خداوند متعال به شیطان، امری قدری است نه امری شرعی». «و با آنان در اموال و فرزندان شریک شو» مشارکت شیطان در اموال بنی آدم، عبارت است از: هر تصرفی در اموال که با راه و روش شرع مخالف باشد، چه با گرفتن مال به ناروا باشد و چه با نهادن مال در غیر حق؛ همچون غصب و دزدی و ربا. اما مشارکت شیطان در فرزندان، عبارت است از: مدعی شدن فرزندی وجود سببی شرعی، به دست آوردن فرزند با زنا، نامگذاری فرزندان به نامهای غیر شرعی ای مانند عبداللات و عبدالعزی، کشتن فرزندان از ترس فقر، زنده به گورکردن دختران و درآوردن فرزندانشان بر آیین کفری ای که خود در آن هستند پس همه این معانی و نظایر آن از مصادیق مشارکت شیطان با انسانها در اموال و اولادشان است. در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما آن گاه که می خواهد با همسرش مقاربت نماید بگوید: «باسم الله، اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا». «به نام خدا، خدایا! ما را از شیطان برکنار گردان و شیطان را از آنچه که به ما روزی داده ای بر کنار کن! پس اگر در میان آن دو به سبب این مقاربت فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز به او زیانی نمی رساند». «و به آنان وعده بده» فراء می گوید: «یعنی به آنان بگو: نه بهشتی در کار است و نه دوزخی پس هر چه می خواهید بکنید! و به آنان وعده بده که برانگیخته نمی شوند و نظایر این از وعده های میان تهی دیگر». «و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد» شاه ولی الله دهلوی می گوید: «این تصویری است از سعی و تلاش شیطان در گمراه کردن اولاد آدم، همچون عمل رئیس دزدان که چون دهی را غارت کند به سواران و پیادگان خود بانگ در می دهد که هلا! از این سو بگیرید، از آن سو ببینید...».

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾ [الإسراء: ۶۵].

«در حقیقت، تو را بر بندگان من» مراد حق تعالی بندگان مؤمن وی اند «هیچ تسلطی نیست» یعنی: تو را بر آنان تسلطی - با تبدیل کردن ایمانشان به کفر - نیست ولی تسلط تو بر آنان فقط با آرایش دادن عصیان است «و کارسازی چون پروردگارت بس است» پس بندگان خالص و مخلصم بر حمایت و کارسازی ام تکیه می کنند و من هم کید شیطان را از آنان بازداشته و آنها را از اغوای وی در پناه خویش نگه می دارم. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور می گرداند چنان که یکی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می آورد».

﴿رَبُّكُمْ الَّذِي يُزِيحُ لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ

رَحِيمًا ﴿٦٦﴾ [الإسراء: ٦٦].

«پروردگار شما کسی است که برای شما کشتی‌ها را در دریا روان می‌کند» و به حرکت درمی‌آورد «تا از فضل او طلب کنید» یعنی: تا امکان سفر در کشورها و بارگیری کالاها را بیابید و در نتیجه از رزقی که حق تعالی بر بندگانش تفضل کرده است، سودمند شوید «چرا که او همواره بر شما مهربان است» و از مهربانی اوست که شما را به سوی مصالح دنیایان راهنمایی کرده است پس این امر شکرگزاری و ایمانتان را اقتضا می‌کند نه کفر و عصیانان را.

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ

أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ [الإسراء: ٦٧].

«و چون در دریا بلایی دامگیرتان شود» و در وضعی قرار گیرید که بیم غرق شدن و صدمه دیدن داشته باشید «هرکه را که جز او» از خدایان و یاوران «می‌خوانید ناپدید می‌گردد» و یادشان از خاطرتان می‌رود لذا در آن هنگام آنچه‌را که جز حق تعالی به خدایی و فریادرسی خود می‌خواندید - اعم از بتان، یا جنیان، یا فرشتگان، یا بشر - همه گم‌وگور می‌شوند و شما از آنها بریده و مخصوصا به حق تعالی رجوع می‌کنید زیرا هر یک از شما به علم فطری‌ای که هرگز قادر به دفع کردن آن نیست می‌داند که بتان و مانند آنها هیچ‌کاره‌اند و در چنین حالی به‌کارش نمی‌آیند «پس چون شما را به‌سوی خشکی رهنید، رویگردان می‌شوید» از اخلاص برای حق تعالی و یگانه‌پرستی وی لذا به‌سوی خواندن بتانتان و یاری‌جستن از آنان برمی‌گردید «و انسان کفور است» یعنی: بسیار ناسپاس نعمت‌های خداوند ﷻ است.

ابن کثیر روایت می‌کند: «عکرمه فرزند ابوجهل در فتح مکه فرار کرد و سوار کشتی شد تا از راه دریا به حبشه بگریزد پس در دریا بادی تند و طوفانی بر کشتی‌نشینان یورش آورد، در این هنگام سرنشینان کشتی به یک‌دیگر گفتند: حالا دیگر هیچ نیرویی نمی‌تواند این بلا را از ما دفع کند، جز این‌که همه از سر اخلاص خدای یگانه را بخوانیم! در این هنگام بود که عکرمه با خود گفت: سوگند به خدا که اگر در دریا کسی جز او به کار انسان نمی‌آید، در خشکی هم به‌کار وی نمی‌آید؛ بار خدایا! با تو عهد می‌بندم که اگر مرا به سلامت از دریا بیرون آری، می‌روم و دستم

را در دست محمد ﷺ می‌گذارم، چه بسا که او را با گذشت و مهربان بیابم. پس از دریا به سلامت رهید و نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد - که خدای عزوجل از او راضی باد».

﴿أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَاكِيلًا﴾ [الإسراء: ۶۸].

«آیا ایمن شده‌اید» یعنی: همین که از دریا نجات یافتید، احساس امنیت کرده و باز از حق روگردان شدید مگر غافل از آنید؛ همان ذاتی که بر نابود کردن شما در دریا توانا بود، همین‌گونه تواناست «از این که شما را در کناری از خشکی به زمین فرو برد» خسف: آن است که زمین یک چیز را در خود فرو برد. بدین‌گونه خداوند متعال آنها را از غفلت و ایمن‌زدگی پس از نجات از دریا، بر حذر ساخت «یا بر شما باد تندی سنگریزه افکن بفرستد» یعنی: آیا ایمن شده‌اید از این که حق تعالی شنبادی تند بر شما بفرستد. حاصب: بادی است تند که سنگریزه‌های کوچک را با خود برمی‌دارد و بر هر چه و هر که هست، محکم می‌کوبد «سپس برای خود هیچ وکیلی نیابید» یعنی: آن‌گاه نگهبان و یاری‌گری برای خود نمی‌یابید که شما را از عذاب خدا عزوجل باز دارد پس بدانید که تنها جای نگران‌کننده و برهم زننده امنیت شما، محیط دریا نیست بلکه حق تعالی قادر است تا در خشکی نیز شما را غرق خاک ولای و لجن کند و از آن بالا نیز بر شما طوفانی هلاکت‌بار فروفرستد پس عاقل باید در هر حالی از خداوند عزوجل بیمناک باشد.

﴿أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا﴾ [الإسراء: ۶۹].

«یا مگر ایمن شده‌اید» ای کسانی که به یگانگی ما در دریا معترف گشته ولی در خشکی باز سر خود گرفته به آستان بتان رفتید؛ «از این که» حق تعالی «بار دیگر شما را به دریا بازگرداند» و بدین‌گونه انگیزه‌هایتان را به سوی سفر دریا و سوار شدن بر کشتی تقویت کند «و تندبادی شکننده بر شما بفرستد» قاصف: بادی تند است که صدایی محکم و هول‌انگیز دارد، یا بادی شکننده است که همه چیز و از جمله کشتی را درهم می‌کوبد «و به سزای آن که کفر ورزیدید» یعنی: به سبب کفرتان «غرقتان کند آن‌گاه برای خود هیچ مؤاخذه‌کننده‌ای بر ما به سبب آن غرق نیابید؟» یعنی: هیچ خونخواهی



را نمی‌یابید که ما را در برابر آنچه با شما کرده‌ایم، مورد پیگرد قرار دهد و بنابراین، انتقام شما را از ما بگیرد.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰].

سپس حق تعالی نعمت‌هایش را بر بنی آدم به یاد آورده و می‌فرماید: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به نطق و عقل و تمییز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنان که مختصات فراوان دیگری چون بهره‌گیری از غذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه‌ای که نظیر این ویژگی‌ها در سایر انواع جانداران وجود ندارد و نیز گرامی‌شان داشتیم با مسلط ساختنشان بر سایر خلق و مسخر کردن سایر مخلوقات برای‌شان و نیز گرامیشان داشتیم با دادن موهبت سخن‌گفتن، خط نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامیداشت فرزندان آدم، موهبت عقل است «و آنان را در خشکی برنشانیدیم» بر چهارپایان و آنچه که خود از وسایل سواری دیگر می‌سازند «و» در «دریا» بر کشتی‌ها «و به آنان از پاکیزگی‌ها روزی دادیم» یعنی: از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و رنگارنگ و پوشیدنی‌های فاخر «و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم» از سایر حیوانات و اصناف مخلوقات «به فضیلتی آشکار فضیلت دادیم» پس بر فرزندان آدم است که این همه فضل و نعمت و تکریم و تجلیل الهی را دریافته و آنها را به شکر و سپاس مقابله کنند و از کفران و ناسپاسی پروردگار بر حذر باشند.

مراد آیه کریمه، برتری دادن جنس بنی آدم بر بسیاری از مخلوقات دیگر است بنابراین، لزوماً از آن تفضیل همه افراد بنی آدم بر نمی‌آید. اما در باره این موضوع که آیا انسان برتر است یا فرشته؟ جمهور علما بر آنند که خواص بشر - چون پیامبران - از خواص فرشتگان برترند، صدیقان بشر از عوام فرشتگان برترند، خواص فرشتگان از عامه بشر و عامه فرشتگان از عامه بشر برترند.

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۱].

«روزی» را به یاد آورید «که هر گروهی را با امامشان فرامی‌خوانیم» مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده می‌شوند و

اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آن گاه چنین مورد خطاب قرار می گیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است «پس هرکس کارنامه اعمالش را به دست راستش دهند» از این گروه فراخوانده شدگان «آن گروه کارنامه خود را» که به ایشان داده شده است «می خوانند و به قدر یک فتیلی ستم کرده نمی شوند» یعنی: از پادشاهایشان به اندازه فتیلی کم نمی شود. فتیل: نخکی است که در شگاف میانی هسته خرما قرار دارد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تفسیر این آیه کریمه و وصف محاسبه روز حشر فرمودند: «یکی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامه اعمال وی به دست راستش داده می شود آن گاه پیکرش بزرگ و بلند و رخسارش سپید گردانیده می شود و بر سرش تاجی درخشان از مروارید نهاده می شود، سپس او به سوی یارانش می رود و چون ایشان از دور دست او را می بینند، می گویند: بارخدا! او را نزد ما بیاور و برای ما به سبب او برکت بده پس نزد آنان می آید و به ایشان می گوید: مزده باد شما را! زیرا برای هر یک از شما نظیر این است. اما کافر: چهره اش سیاه گردانیده شده و در پیکرش امتداد داده می شود پس یاران وی او را می بینند و می گویند: پناه می بریم به خدا از او و از شرش؛ بار خدا! او را نزد ما نیاور. اما او نزد آنان می آید. می گویند: بارخدا! او را از ما دور کن. می گوید: خدا دورتان گرداند، آخر برای هر یک از شما مانند این است».

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾﴾ [الإسراء: ٧٢].

«و هر که در این» دنیا «کور باشد» یعنی: کور دل و فاقد بصیرت معنوی باشد به طوری که توان نگرش در حجت ها، آیات و برهانهای خداوند ﷻ را نداشته باشد «پس او در آخرت نیز کور است» یعنی: کور چشم است و خداوند متعال کوری دل وی در دنیا را به کوری چشمش در آخرت سزا می دهد. احتمال دارد که مراد از کوری وی در آخرت نیز، کوری دل وی از دیدن حجت باشد «و» او «از راه خطا کننده تر است» نسبت به دنیا، به طوری که راه نجات را هرگز نیافته و به راه هدایت ابد دسترسی ندارد.

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ

خَلِيلًا ﴿٧٣﴾﴾ [الإسراء: ٧٣].

«و نزدیک بود که تو را از آنچه به سویت وحی کرده ایم، به فریب باز دارند تا غیر از آن را بر ما برندی».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: بیا و خدایان ما را مساس کن آن گاه ما همراه تو به دینت درمی آییم! همان بود که خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد و به آن حضرت ﷺ خاطرنشان کرد که اجابت درخواست آنان، مخالفت با حکم قرآن و افترا بر خدای سبحان است «و در آن صورت تورا به دوستی خود می گرفتند» یعنی: اگر از خواهش هایشان پیروی می کردی، آنها با تو دست دوستی و صمیمیت می دادند آن گاه از دوستی و ولایت من خارج می گشتی.

﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبَتَّنَا لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۴].

«و اگر تو را استوار نمی داشتیم» برحق و معصوم نمی داشتیم از موافقت و همراهی با آنان «نزدیک بود که میل کنی» و گرایش یابی «به سوی آنان اندک میلی» ولی عصمت الهی تو را دریافت و تو را از کمترین حد تمایل به آنان نیز بازداشت.

سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: رسول خدا ﷺ مشغول استلام حجرالاسود بودند که مشرکان راه را برای شان گرفتند و گفتند: به تو اجازه نمی دهیم که دیگر بار استلام کنی تا بر خدایان ما دستی نکشی. رسول خدا ﷺ باخود گفتند: بر من چه زیانی خواهد داشت که دستی بر آنها بکشم و بعد از آن به من اجازه دهند که حجرالاسود را استلام کنم؟ زیرا خداوند متعال می داند که من از این کار در دل خویش نفرت دارم. اما خدای عزوجل از این اندک چیز هم اباورزید و این آیه را نازل فرمود.

﴿إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾

[الإسراء: ۷۵].

«در آن صورت» اگر حتی اندک میلی هم به سوی آنان می کردی «حتما تو را دوبرابر عذاب زندگانی و دو چندان عذاب مرگ می چشاندیم» یعنی: در آن صورت البته عذاب هم در دنیا و هم در آخرت دوبرابر عذاب مشرکان می گردید «آن گاه برای خود مددکننده ای در برابر ما نمی یافتی» که تو را یاری داده و این عذاب را از تو دفع کند.

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلْفَكَ إِلَّا

قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۶].

«و نزدیک بود که تو را از این سرزمین بلغزانند تا تو را از آنجا بیرون کنند» یعنی: چیزی نمانده بود که با تحریک خود تو را به خروج از سرزمین مکه وادارند تا از آن

بیرون روی ولی نهایتاً به این کار توفیق نیافتند و این توطئه‌شان به سرانجام نرسید بلکه خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ آنان را از اخراجت بازداشت تا خود - بعد از آن که قصد جانت را کردند - به فرمان ما هجرت کنی «و در آن صورت آنان هم پس از تونمی ماندند» یعنی: اگر موفق می‌شدند که تو را از مکه اخراج کنند آن‌گاه بعد از بیرون ساختنت زنده باقی نمی‌ماندند «مگر» زمان «اندکی» زیرا نابود ساخته می‌شدند.

در بعضی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند؛ اگر تو به راستی پیامبری، در اینجا نماز و به سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوت ندارد؟ پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این اندیشه افتادند که از جزیره‌العرب بیرون روند، این بود که آیه کریمه نازل شد آن‌گاه به بارگاه خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ دعا کردند: «اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفة عين: خدایا! مدت چشم برهم زدن نیز مرا به خودم وامگذار».

﴿سُئِنَّا مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا نَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۷].

«این» سنت که چون امت‌ها پیامبران خود را از میان خود اخراج می‌کردند، یا آنان را به قتل می‌رساندند، عذاب بر آنان نازل می‌شد «همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است و برای سنت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت» یعنی: عادت و سنت خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بر هر چه رفته باشد، هیچ‌کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد.

ممکن است کسی بپرسد که مگر مشرکان مکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از آن اخراج نکردند؟ پاسخ این است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود به فرمان پروردگار خویش از آن هجرت کردند.

﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ

مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ۷۸].

سپس مجموعه‌ای از اوامر خطاب به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر می‌شود و صدور این اوامر در این سیاق قرآنی، مفید آن است که اجرای آنها پاسخ مناسبی در برابر کوشش‌های انحراف‌گرایانه دشمنان، و تعبیری عملی از شکر نعمت است.

«نماز را از وقت زوال آفتاب» از میانه آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب «برپا دار» که این نماز، عبارت از نماز ظهر است «تا نهایت تاریکی شب» که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است. غسق: به هم آمدن شب و تاریکی آن است. بنابراین، از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز - یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء - را دربر می‌گیرد «و قرآن خواندن صبح را لازم گیر» مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده می‌شود. پس «قرآن خواندن صبح» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیه کریمه جامع هر پنج نماز است «بی‌گمان قرآن خواندن صبح همواره مقرون به حضور فرشتگان است» یعنی: فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح حاضر می‌شوند زیرا هر دو گروه در این هنگام گرد هم می‌آیند چنان‌که این خبر در حدیث صحیح آمده است.

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿۷۹﴾﴾

[الإسراء: ۷۹].

«و پاسی از شب را زنده بدار» تهجد: نمازگزاردن در شب بعد از بیدار شدن از خواب است. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بعد از نمازهای فرض کدام نماز افضل است؟ فرمودند: «نماز شب». «که این نماز شب نافلة‌ای مخصوص توست» افزون بر فرائض. به قولی: نماز شب (تهجد) برای رسول خدا ﷺ فرض بود و برای امتشان نافلة است «باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند» مقام محمود: مقامی است که رسول خدا ﷺ در آن به شفاعت عظمی برای تمام مردم در روز قیامت می‌ایستند تا پروردگار متعال آنان را از آن شدت و زحمت جان‌فرسا بیرون آورد پس اهل محشر جملگی آن حضرت ﷺ را بر این مقام می‌ستایند، در حالی که «لواى حمد» در دست مبارک آن سید و سالار کونین و آن امام اولین و آخرین است. ابن کثیر احادیث متعددی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدمه‌ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است می‌گوید: «در روز قیامت برای رسول خدا ﷺ خصلت‌ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچ کس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

- آن حضرت ﷺ اولین کسی هستند که زمین از پیکر مطهرشان شکافته می‌شود.

- ایشان به‌سوی محشر سواره برانگیخته می‌شوند.

- برای‌شان در محشر پرچمی است که آدم و همه فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.

- برای‌شان در محشر حوضی است که خلقی بسیار بر آن وارد می‌شوند.

- برای‌شان نزد خدای عَزَّوَجَلَّ شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله دادن نهایی میان خلائق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست می‌کنند، سپس از نوح، آن‌گاه از ابراهیم، سپس از موسی و آن‌گاه از عیسی عَلَيْهِ السَّلَام اما همه آنها می‌گویند که ما اهل این شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آیند و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ درخواستشان می‌گویند: «من اهل آنم! من اهل آنم!».

- از جمله این تشریفات: شفاعت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق گروههایی از مردم است که فرمان افگندن‌شان در دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می‌شوند و این نوع دیگری از شفاعت است که غیر از شفاعت عظمی برای جملگی خلائق می‌باشد.

- از جمله این تشریفات یکی این است که ایشان اولین پیامبران در قضاوت میان امتشان هستند، یعنی امتشان اولین امتی است که خداوند عَزَّوَجَلَّ حساب کارشان را فیصله می‌دهد.

- ایشان اولین پیامبران در گذراندن امت خویش از پل صراط اند.

- ایشان اولین کسی هستند که در بهشت شفاعت می‌کنند. و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان اولین کسی هستند که به بهشت وارد می‌شوند و امتشان نیز قبل از همه امت‌های دیگر به بهشت داخل می‌شوند.

- ایشانند که برای بلند بردن درجات گروههایی شفاعت می‌کنند که اعمالشان در حد و اندازه آن درجات نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان صاحب «وسیله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که

این منزلت جز برای آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.

- چون خدای عَزَّوَجَلَّ در حق گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و

مؤمنان صالح همه برای‌شان شفاعت می‌کنند اما آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق خلقی عظیم

شفاعت می‌کنند که هیچ کس جز خداوند ﷻ شمارشان را نمی‌داند پس هیچ کس همانند ایشان شفاعت نمی‌کند».

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن اذان بگوید: اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةَ التَّامَةَ وَالصَّلَاةَ الْقَائِمَةَ آتِ مُحَمَّدًا نِ الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ قَطْعًا شِفَاعَتِ مَنْ بَرَّ وَی در روز قیامت حلال می‌شود».

﴿وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۰].

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هجرت مأمور شدند. «و بگو: پروردگارا! داخل کن مرا به طرز پسندیده و بیرون آور مرا به طرز پسندیده» مراد: داخل کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله به مدینه و بیرون آوردنشان از مکه است به ورودی عزتمندانه و بیرون آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرت حق تعالی. ولله الحمد که چنین شد «و برای من از سوی خویش سلطه‌ای یاری‌بخش» یعنی: حجتی آشکار و مقهور کننده «قرار ده» که مرا با آن بر تمام مخالفانم پیروز گردانی. به قولی: آن حضرت صلی الله علیه و آله مأمور شدند تا از پروردگارش سلطه و دولت دنیوی نیرومندی درخواست کنند که به وسیله آن دولت و قوت، پایگاهی از عزت برای‌شان برپا شود تا در نتیجه، شأن و شوکت دین حق برقرار گردد و نصرت حق تعالی همه وقت شامل حال‌شان باشد. و لله الحمد که چنین شد؛ و خدای عز و جل برای آن حضرت صلی الله علیه و آله پایه‌های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول راجح تر است».

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱].

«و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند عز و جل به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاه‌های غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل

نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه سیصد و شصت بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن بتان می‌کوبیدند و این آیه را می‌خواندند: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱].

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [الإسراء: ۸۲].

«و از قرآن فرود می‌آوریم آنچه را که شفاست» برای دلها از بیماریهای باطنی آنها؛ با زوال جهل و ازبین رفتن شک و شبهه و گمراهی از آنها. به قولی: این شفا شامل امراض ظاهری نیز می‌شود. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب شفا با قرآن را تأیید کردند و در این باره روایاتی صحیح در دست است؛ از آن جمله تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله از دم و دعای یکی از اصحاب است که با خواندن سوره فاتحه شخص مارگزیده را درمان کرد. «و» نیز فرود می‌آوریم از قرآن آنچه را که «برای مؤمنان رحمت است» زیرا قرآن کریم دربرگیرنده علوم سودمندی است که صلاح دین و دنیا در آنهاست و نیز به سبب آن که در تلاوت قرآن و تدبر خاشعانه در آن، پاداشی عظیم و آمرزش و خشنودی‌ای بزرگ از جانب الله عز و جل وجود دارد که به دخول بهشت و نجات از عذاب دوزخ می‌انجامد «ولی» قرآن «بر ستمگران» که تکذیب به دین حق و قرآن را به‌جای تصدیق آن نهاده‌اند «جز زیان نمی‌افزاید» یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی‌افزاید زیرا شنیدن قرآن آنها را شدیداً بر سر غیظ و خشم آورده و انگیزه تمرد و سرکشی را در آنان بالا می‌برد، که بر اثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی‌ها و مفساد روی می‌آورند و در نتیجه هلاک می‌شوند. قرار گرفتن این آیه بعد از اوامر چهارگانه سابق، مشعر بر آن است که شفا و رحمت در اجرای این اوامر است.

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَسَا جِجَارِيهٗ ۖ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا﴾ [الإسراء: ۸۳].

«و چون بر انسان انعام کنیم» با نعمت‌هایی که موجب شکر است، همچون سلامتی، توانگری، فتح و پیروزی «روی می‌گرداند» از شکر گزاری برای ما و طاعت و عبادت و ذکر ما «و پهلوی خود را می‌پیچاند» از طاعت ما و به آن پشت می‌کند پس از وی چیزی



جز تکبر و شانه‌خالی کردن از قیام به حقوق منعم سرنمی‌زند «و چون به وی شری برسد» مانند بیماری یا فقر «یئوس است» یئوس: سخت نومید است از رحمت خدای عَلَمَکَ؛ پس اگر به هدف دست یافت، معبود را فراموش می‌کند و اگر هدفش از دست رفت، آه و افسوس و اندوه بر وی چیره شده و نومید می‌شود، که این هر دو خصلت، زشت و ناپسند است.

البته از آیات (۱۱ - ۹) سوره «هود» چنین بر می‌آید که موقف یاد شده در این آیه، از مواقف کفار است نه از مواقف مؤمنان متوکل چنان‌که آیه بعدی نیز به این حقیقت اشاره دارد:

﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ ۖ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿۸۴﴾﴾ [الإسراء: ۸۴].

«بگو: هرکس بر طریقه خود عمل می‌کند» یعنی: بر طریقه و روشی از هدایت یا گمراهی که با حال و وضع و شأن و ساختار وی تناسب و سازگاری داشته و با اخلاق و عادات مألوف وی هماهنگ است «و پروردگار شما به هرکه راه یافته‌تر باشد، داناتر است» یعنی: در نهایت امر، ممیز حق تعالی است پس اوست که میان مؤمنی که در هنگام نعمت اعراض نمی‌کند و در وقت محنت مأیوس نمی‌شود و میان کافری که شأن و شیوه وی سرمستی و سرکشی در برابر نعمت‌ها و نومیدی وی‌آس در هنگام ناکامی‌هاست، تمییز می‌دهد و هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهد.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۖ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۵﴾﴾

[الإسراء: ۸۵].

«و از تو درباره روح» یعنی: از حقیقت و کنه آن «می‌پرسند» این همان روحی است که انسان به‌وسیله آن خلعت حیات در بر می‌کند، همان روحی که خداوند عَلَمَکَ آن را آفرید اما کسی را از حقیقت آن آگاه نکرد «بگو: روح از امر پروردگار من است» یعنی: حق تعالی علم روح را در حوزه اختصاص خود قرار داده و انبیای خویش را بر آن آگاه نکرده است «و به شما از علم داده نشده مگر اندکی» یعنی: علمی که خداوند متعال آن را به شما داده، اندک است و هر قدر علم بشر و میدان مدنیت انکشاف یابد، بشر از گستره بی‌کران معلومات جز اندکی از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسیار ناچیز است.

از سیاق آیه بر می‌آید که این معنی هرچند در کل علوم مصداق دارد اما بیشتر ناظر بر علم و دانش بشر در باره روح است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمد صلی الله علیه و آله) بپرسیم. یهود به آنان گفتند: از او درباره روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و خداوند صلی الله علیه و آله این آیه را نازل فرمود. قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

﴿وَلَيْنَ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أُوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عِلْمًا وَكَيْلًا﴾

[الإسراء: ۸۶].

«و اگر بخواهیم، قطعاً آنچه را به تو وحی کرده‌ایم، از بین می‌بریم» یعنی: اگر بخواهیم، همین علم اندکی را که به شما داده‌ایم نیز از سینه‌ها و از کتاب‌ها برمی‌داریم - و از جمله قرآن را - تا بدانجا که هرگز اثری از آن باقی نماند «آن‌گاه» اگر بخواهیم آن را از عرصه علم تو ببریم و فراموش گردانیم «برای خود به سبب آن» یعنی: برای حفظ آن «بر ما وکیلی نیابی» یعنی: کسی را نمی‌یابی که با توکل و یاری گرفتن و پشت گرمی از سوی ما، چیزی از قرآن را برگرداند و آن را برای تو نگه دارد.

﴿إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۷].

«مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت» یعنی: به سبب رحمتی که در حق تو داریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم «بی‌گمان فضل او بر تو همواره بزرگ است» از آنجا که تو را به خلعت رسالت مفتخر ساخت، بر تو کتاب نازل فرمود، تو را سرور و سالار اولاد آدم گردانید، به تو مقام محمود را عطا فرمود و جز این از نعمت‌های بسیار دیگری که بر تو منت نهاد.

پس بدانید که قرآن منشأ بشری ندارد بلکه کتابی است ربانی و از این جهت فرمود:

﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْحِجُ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ﴾

﴿وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۸].

«بگو: اگر انس و جن جمع شوند تا نظیر این قرآن را» که از نزد خداوند صلی الله علیه و آله در کمال بلاغت و استواری لفظ و حسن ترتیب و فصاحت فرود آورده شده «بیابوند، هرگز مانند آن را نخواهند آورد» زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق می‌آورد، عاجز است «هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند» و به همدیگر مدد و یاری رسانند.

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ [الإسراء: ۸۹].

«و به راستی در این قرآن از هر گونه مثلی، گوناگون بیان کردیم» یعنی: در قرآن سخن را به هرگونه معنی و مثل و داستانی که موجب عبرت گرفتن و اندیشه ورزیدن است به تکرار بیان کردیم، اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستان‌های پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ و قیامت لذا معانی آنها را مکرر در مکرر به وجوه مختلف و متعدد و به شیوه‌های متنوع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و شیوه‌های متنوع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد «ولی بیشتر مردم جز کفران را قبول نکردند» و از سر انکار و ناسپاسی رفتار کرده منکر آن شدند که قرآن کلام خدا باشد، بعد از آن که حجت هم به تکرار و به اشکال و صورتهای مختلف بر آنان اقامه شد.

﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا﴾ [الإسراء: ۹۰].

«و گفتند» رؤسا و سردمداران شرک در مکه: «تا از زمین چشمه‌ای برایمان جوشانی هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم» ينبوع: چشمه آبی است که بسیار آب خیزد، به طوری که آب پیوسته و بی‌انقطاع از آن فواره کنان بیرون جوشد.

﴿أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا﴾ [الإسراء: ۹۱].

«یا» ایمان نمی‌آوریم مگر این که «برایت جنتی باشد» یعنی: باغی باشد که درختان آن زمینش را بپوشاند «از درختان خرما و انگور پس از میان آنها جوی‌ها روان سازی به روان ساختنی» یعنی: جویبارهای بسیار را با نیرومندی در آن به جریان اندازی.

﴿أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۹۲].

«یا چنان که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره‌پاره بر سرما فرواندازی» یعنی: ایمان نمی‌آوریم مگر این که به‌عنوان عذاب، آسمان را بر سر ما پاره پاره فرواندازی. کسفا: قطعه قطعه و پاره‌پاره «یا خدا و فرشتگان را روبه‌روی ما بیاوری» یعنی: آنها را به‌طور آشکار و محسوس در برابر ما حاضر کنی تا آنها را به چشم سر ببینیم. به‌قولی معنی «قبیلا» این است: تا اصناف فرشتگان را قبیله قبیله نزد ما بیاوری.

﴿أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيِّتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرَقَّىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۹۳].

«یا» ایمان نمی آوریم مگر این که «برای تو خانه‌ای از زخرف باشد» زخرف: یعنی طلا. به قولی مراد از زخرف این است که: برای خانه‌ای مزین و آراسته به انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفهان که خانه‌هایی پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می‌کنند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پروردگار ﷻ این امر را که اگر بخواهم ریگزار مکه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد اما من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح می‌دهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه بگذرانم پس چون گرسنه شوم به‌سوی تو زاری کرده و تو را به یاد می‌آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می‌گزارم».

«یا» ایمان نمی آوریم مگر این که «به آسمان بالاروی» و در عروجگاه‌های آن صعود کنی «و به بالارفتن تو هم باور نداریم» یعنی: اگر هم ببینیم که در آسمان بالا می‌روی، تو را هرگز به رسالت تصدیق نمی‌کنیم؛ «تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم» کتابی که تو را تصدیق کند و بر نبوت دلالت نماید. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی: برای هر یک از ما نامه‌ای از آسمان بیاوری که در آن نوشته‌باشد: (این نامه‌ای است از جانب خدا برای فلان فرزند فلان...) که چون صبح از خواب بیدار می‌شود، این نامه بالای سرش گذاشته شده باشد».

اما آیا در یکی از پیشنهاداتشان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به‌سوی حق، به‌مشام می‌رسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود: «بگو: پروردگار من پاک است» از این که از آوردن چیزی از اینها عاجز باشد «آیا من جز بشری فرستاده‌هستم؟» یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوت‌م با سایر افراد بشر در این است که: من از سوی خدای سبحان فرستاده شده‌ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده‌اید که بشری بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من هم بنده‌ای مأمور هستم که هرگز حق تحکم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را به‌رغم اراده‌اش وادار به امری از آن امور کنم.

بدین گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهاداتشان را که همه از سر لجاجت و عناد بود و نه از روی حق جویی و حقیقت پویی، رد کرد.

در بیان سبب نزول این آیات از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رؤسای قریش نزدیک کعبه گرد آمدند و گفتند: کسی را نزد محمد بفرستید و با او گفت‌وگو و مراغه کنید تا در حق وی معذور شناخته شوید؛ پس دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند، بدین پیغام که: اشراف قومت گرد هم آمده‌اند تا با تو مذاکره نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از بس مشتاق هدایت آنان بودند، سریعا خود را به محل اجتماع آنان رساندند. پس مشرکان به ایشان گفتند: ای محمد! به خدا سوگند هیچ کس از اعراب را سراغ نداریم که نظیر آنچه تو بر سر قومت آورده‌ای، بر سر قومش آورده باشد؛ آخر تو پدران ما را دشنام داده‌ای، دین ما را به مسخره گرفته‌ای، اندیشه‌ها و پنداره‌ایمان را به سبکی و بی‌خردی نسبت داده‌ای و جمع ما را پراکنده ساخته‌ای پس اگر این پیام و این عقیده را برای آن علم کرده‌ای تا به مال و منال برسی، اینک ما برای تو به قدری از اموالمان اختصاص می‌دهیم که سرمایه‌دارترین فرد ما شوی و اگر در میان ما به دنبال شرف و برتری هستی، تو را رئیس و رهبر خود می‌گردانیم و اگر این حالتی که به تو دست می‌دهد، بر اثر جن زدگی است، هر چه لازم باشد مصرف می‌کنیم تا از آن شفا یابی یا که در حق تو معذور شناخته شویم!!

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان فرمودند: نه! آنچه شما می‌گویید، هیچ یک در من نیست؛ نه به طلب اموال شما آمده‌ام، نه جوایب شرف و منزلت در میان شما هستم و نه قصد حکومت کردن بر شما را دارم ولی حقیقت این است که خدای عز و جل مرا به سوی شما به رسالت برانگیخته پس اگر دعوتی را که به شما آورده‌ام بپذیرید، قطعا این بهره شماست در دنیا و آخرت و اگر آن را به من برگردانید، بر امر خدا جل جلاله شکیبایی می‌ورزم تا او خود میان من و شما داوری کند. گفتند: ای محمد! اگر این پیشنهادهایمان را نمی‌پذیری، اینک پیشنهاد دیگری داریم... و پیشنهادات بیان شده در این آیات را مطرح کردند که آیات فوق در پاسخ آنان نازل شد.

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا

رَسُولًا ﴿٩٤﴾ [الإسراء: ۹۴].

«و هیچ چیز مردم را – وقتی که هدایت برای‌شان آمد – از ایمان آوردن باز نداشت، جز

این که گفتند: آیا خداوند بشری را به پیامبری مبعوث کرده است؟» یعنی: آنها این حقیقت را که پیامبر از جنس بشر باشد، رد و انکار کردند، درحالی که این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برای شان است چنان که خداوند ﷻ می فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطَمِّئِينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًَا رَّسُولًا﴾ [الإسراء: ۹۵].

«بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی می بودند که با اطمینان راه می رفتند» یعنی: اگر در روی زمین به جای بشری که هم اکنون بر روی آن زندگی می کند، فرشتگانی می بودند که با پاهای خود آرام و مطمئن راه می رفتند، چنان که انسانها مطمئن در آن راه می روند و در آن مستقرند «البته بر آنان فرشته‌ای را به عنوان پیامبر از آسمان نازل می کردیم» تا فرستاده‌شان از جنس خودشان باشد؛ پس مقتضای حکمت و اقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می گیرد و بهتر می تواند ارتباط و تفاهم برقرار کند.

﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ [الإسراء: ۹۶].

«بگو: میان من و شما گواه بودن خدا کافی است» بر این امر که من پیام رسالتی را که بدان فرمان یافته‌ام، به شما ابلاغ کرده‌ام. به قولی مراد این است: نازل کردن معجزه به منظور تأیید ادعای پیامبر، گواهی‌ای از سوی حق تعالی بر راستگویی اوست «بی گمان او به بندگان خود دانا و بیناست» داناست به تمام احوال‌شان، محیط است به آشکارها و پنهان‌هایشان؛ پس او داناتر است به این که چه کسانی شایسته انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهی و انحراف؟ از این جهت فرمود:

﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِمًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا﴾ [الإسراء: ۹۷].

«و هر که را خدا هدایت کند، همور هیافته است» به سوی حق «و هر که را گمراه سازد» یعنی: گمراهی‌اش را اراده کند «پس هرگز برای آنان در برابر او دوستانی بجز خداوند نیابی» که یاری‌شان دهند و به سوی حقی که خداوند ﷻ آنها را از آن به بیراهه انداخته

است، هدایتشان کنند «و آنان را روز قیامت درافتاده بر چهره‌هایشان برانگیزیم» این تمثیلی است در مورد به شتاب بردنشان به سوی جهنم. به قولی: آنها حقیقتاً در روز قیامت بر چهره‌هایشان کشیده می‌شوند چنان‌که در دنیا با کسانی که در اهانت و شکنجه‌شان زیاده‌روی به عمل آید، همین عمل به‌کار برده می‌شود «کور و گنگ و کر ساخته» یعنی: آنها در زشت‌ترین صورت و قبیح‌ترین منظر برانگیخته می‌شوند از آنجا که خداوند عز و جل، کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می‌کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که یا رسول‌الله! چگونه مردم بر چهره‌هایشان برانگیخته می‌شوند؟ فرمودند: ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان کرد، همو نیز قادر است تا آنان را بر چهره‌هایشان روان سازد» «ماوایشان» یعنی: جایگاهی که در آن جای می‌گیرند «جهنم است، هربار که آتش آن فرونشینند، بر آنان شراره‌ای بیفزاییم» یعنی: هرگاه شراره دوزخ فرونشینند، بر آن چیزی می‌افزاییم که شراره آن را بلندتر و سوزنده‌تر گرداند.

﴿ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرَفَّتًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ

خَلْقًا جَدِيدًا ﴿۹۸﴾ [الإسراء: ۹۸].

«این است جزای آنان، به سبب این‌که به آیات ما کافر شدند» پس نه آیات تنزیلی ما را تصدیق کردند و نه هم در آیات تکوینی ما تفکر نمودند «و گفتند: آیا چون استخوانی چند و اعضایی از هم پاشیده شدیم، آیا در آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم» تفسیر نظیر این آیه در آیه (۴۹) گذشت.

خداوند متعال در پاسخ‌شان می‌فرماید:

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ

وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿۹۹﴾ [الإسراء: ۹۹].

«آیا ندیده‌اند» یعنی: آیا ندانسته‌اند «که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر است که مانند آنان را بیافریند؟» یعنی: ذاتی که بر آفرینش آسمانها و زمین توانا باشد، قطعاً بر بازآفرینی و اعاده آنچه که به مراتب از آفرینش این کائنات عظیم ساده‌تر است، تواناتر می‌باشد «و» همان خداست که «برای آنان اجلی که هیچ شبهه‌ای در آن نیست، مقرر کرده است» که این اجل، میعاد مرگ آنها یا میعاد قیام قیامت است «ولی

ستمگران جز انکار، چیزی را نپذیرفتند» یعنی: مشرکان با وجود روشن بودن دلیل، جز انکار ورزیدن را نپذیرفتند.

﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَثُورًا﴾ [الإسراء: ۱۰۰].

«بگو: اگر شما مالک خزانه‌های رحمت پروردگارم بودید» یعنی: سبب اجابت نکردن خواسته‌هایتان در مورد بخشیدن باغها و چشمه سارها و غیره این است که اگر شما مالک خزانه‌ها و انبارهای رزق و نعمت پروردگار هم بودید «بازهم از بیم آن که همه را خرج کنید، بخیلی می‌کردید» و امساک می‌ورزیدید «وانسان بخیل است» در انفاق و خرج کردن بر خود و بر دیگران و این اصلی است کلی در مورد مشرکان و غیر آنان.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَمُوسَىٰ مَسْحُورًا﴾ [الإسراء: ۱۰۱].

«و به راستی ما به موسی نه نشانه روشن» یعنی: نه معجزه قاطع «دادیم» که دال بر نبوت وی بود، گویی نشانه‌های داده شده به موسی عليه السلام برابر با همین اموری بودند که کفار قریش پیشنهاد کردند<sup>۱</sup> بلکه حتی قوی‌تر از آنها. یعنی: با وجود آن نشانه‌های قوی که اعجاز آنها آشکار و روشن بود، فرعون و قومش به موسی عليه السلام ایمان نیاوردند بلکه فرودآوردن آن معجزات سرانجام به نابودیشان انجامید پس همچنین است آنچه که شما مردم مکه درخواست می‌کنید لذا اگر خواسته‌های شما هم اجابت بشود، ایمان نمی‌آورید و در آن صورت، سنت الهی حکم می‌کند که شما را هلاک سازد.

یادآور می‌شویم که نشانه‌های نه‌گانه موسی عليه السلام عبارت بودند از: فرستادن طوفان، ملخ، شپش، غوک، فرود آوردن باران خون و قحطی، کمبود میوه‌ها، دادن عصا و ید بیضا که تفسیر بیشتر آنها در سوره اعراف «آیه ۱۳۳» گذشت. به‌قولی مراد از آیات نه‌گانه: وصایا و سفارشهای نه‌گانه‌ای است که در تورات مطرح شده است چنان‌که در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از صفوان بن عسال رضی الله عنه آمده است که فرمود: روزی دو یهودی باهم نشستند، در این اثنا یکی از آنها به رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده و از ایشان درباره

۱- نگاه کنید به آیات «۹۰-۹۳» از همین سوره.



این فرموده خداوند ﷺ: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ [الإسراء: ۱۰۱] سؤال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: «آیات نه گانه موسی ﷺ عبارت بود از این توصیه‌ها:

۱- چیزی را با خدا شریک نیاورید.

۲- زنا نکنید.

۳- نفسی را که خداوند ﷺ کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.

۴- دزدی نکنید.

۵- سحر نکنید.

۶- بی‌گناهی را به‌سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.

۷- ربا نخورید.

۸- زن پاکدامنی را به فحشا متهم نکنید.

۹- و بر شماسست ای یهود - مخصوصا - که در روز شنبه تجاوز نکنید».

آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم ﷺ را شنیدند، دستها و پاهای ایشان را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که شما رسول بر حق خدایید. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می‌دارد؟»، گفتند: داوود الیکلیله از خدا ﷻ خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می‌ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند».

ابن کثیر بعد از نقل این روایت اضافه می‌کند: «این وصایا و سفارشها به اقامه حجت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول خدا ﷺ راجع به کلمات (احکام) نه گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصور کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اول است». «پس، از بنی اسرائیل پرس آن‌گاه که نزد آنان آمد» این آیات و نشانه‌ها و پرسش تو از آنها نه برای کسب آگاهی از این امر بلکه از باب استشهاد برای ازدیاد یقین و اطمینان توست. آری! از آنان پرس که آیا این آیات همان‌گونه نبوده است که ما بیان کرده‌ایم؟ و کسانی که از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، مؤمنان بنی اسرائیل اند؛ مانند عبدالله بن سلام و یارانش «و فرعون به او» یعنی: به موسی ﷺ «گفت» بعد از مشاهده همه آن معجزات «ای موسی! بی‌گمان من تو را جادو شده می‌پندارم» مسحور: کسی است که جادو شده و بر اثر آن عقلش آشفته و درهم‌وبرهم گشته است.

﴿قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ  
يَفْرَعُونَ مُتَّبِعِينَ﴾ [الإسراء: ۱۰۲].

«گفت» موسی علیه السلام در پاسخ فرعون: «قطعاً تو خوب می‌دانی که این‌ها را» یعنی: این نشانه‌ها و معجزات را «که باعث بینشها است» یعنی: دلایلی روشن‌گرانه است که به وسیله آنها به قدرت و وحدانیت حق تعالی راه توان برد «جز پروردگار آسمانها و زمین نفرستاده است و بی‌گمان من تو را» ای فرعون «هلاک شده می‌پندارم» ظن: در اینجا به معنی یقین است، یعنی: یقین دارم که تو هلاک می‌شوی. ثبوت: هلاکت و خسران است.

﴿فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا﴾ [الإسراء: ۱۰۳].

«پس فرعون تصمیم گرفت که آنان را از آن سرزمین برکند» یعنی: فرعون تصمیم گرفت که بنی‌اسرائیل و موسی علیه السلام را از سرزمین مصر برکند؛ با تبعیدشان از آن «پس او و کسانی را که همراه وی بودند» یعنی: فرعون و سپاه وی را که در تعقیب موسی علیه السلام بودند «همه یکجا غرق ساختیم» در دریای بلا، که دریای سرخ (بحر قلزم) بود.

﴿وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا﴾ [الإسراء: ۱۰۴].

«و پس از او» یعنی: پس از فرعون یا پس از موسی علیه السلام، چرا که نص هر دو احتمال را دارد «به بنی‌اسرائیل گفتیم: در زمین ساکن شوید» یعنی: در سرزمین بیت‌المقدس. هر چند سیاق مقتضی آن است که تمام زمین مراد باشد، یعنی در سراسر زمین پراکنده شوید «پس چون وعده آخرت فرارسد» یعنی: وعده سرای آخرت که همانا قیامت است. یا نوبت فسادافگنی دیگر شما - که در اول سوره ذکر شد<sup>۱</sup> - فرارسد «شما را در آمیخته با هم محشور می‌کنیم» از قبرهایتان به طوری که از هر مکانی با هم در آمیخته‌اید، یعنی: مؤمن با کافر درهم آمیخته است - بنا بر وجه اول در تفسیر این آیه - اما بنا بر وجه دوم که مراد پراکندن آنان در سراسر زمین می‌باشد، معنی این است: شما را از سرزمین‌های مختلف و پراکنده به سوی سرزمین مقدس گرد می‌آوریم - تا برای بار دوم قتل‌عام شوید - بنابراین وجه، آیه کریمه بر وضعیت کنونی بنی‌اسرائیل که در

۱ - نگاه کنید به آیه (۴) و آیات بعد از آن.

حال گردآمدن در سرزمین مقدس اند مصداق پیدا می کند و قطعاً خدای عَلَّمَ زمین را برای شکست و کشتار دوم آنان آماده خواهد کرد<sup>۱</sup>.

﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۰۵].

«و آن را» یعنی: قرآن را «به حق فرو فرستادیم و به حق فرود آمده است» یعنی: قرآن را جز به حق و راستی فرود نیاورده ایم پس قرآن در همه حال به سوی حق فرامی خواند و در تمام امور دربرگیرنده حق است و همیشه بر حق باقی می ماند؛ پس نه با غیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی و تحریف می شود «و تو را جز بشارت دهنده» به بهشت برای کسانی که اطاعت ورزیده اند «و بیم دهنده» به دوزخ برای کسانی که عصیان ورزیده اند «نفرستادیم».

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ [الإسراء: ۱۰۶].

«و قرآنی که آن را به تفریق فرستادیم» یعنی: این همان قرآن عظیمی است که آن را آرام آرام، به تدریج و بخش بخش بر تو نازل کردیم، نه تماماً در یک بار «تا آن را بر مردم به درنگ بخوانی» یعنی: آن را در طول مدت بیست و سه سال، آهسته آهسته و اندک اندک به درنگ و تائی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیک تر و از نظر حفظ آسان تر است «و آن را به فرو فرستادنی نازل کردیم» یعنی: آن را اندک اندک و به دفعات بر حسب مصالح و رخدادهای نازل کردیم زیرا اگر تمام فرایض و مکلفیتها در یک آن و یک زمان بر مکلفان وضع می شد، یقیناً آنها می رمیدند و تاب نمی آوردند.

﴿قُلْ ءَامِنُوا بِهِ ءَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ

لِلذِّقَانِ سُجَّدًا﴾ [الإسراء: ۱۰۷].

بعد از آن که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آن گاه می فرماید: «بگو» ای پیامبر! «به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید» نه ایمان شما چیزی برحقانیت قرآن می افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقانیت آن می کاهد «بی گمان کسانی که پیش از آن دانش یافته اند» یعنی: شکی نیست؛ علمایی که کتابهای آسمانی پیشین را خوانده، حقیقت وحی را شناخته و نشانههای نبوت را دریافته اند، همچون زید بن عمر و بن نفیل، ورقه بن نوفل و عبدالله بن سلام «چون» قرآن «بر آنان خوانده شود، سجده کنان به روی درمی افتند» برای خدای سبحان؛ زیرا حق بر آنان پنهان نمی ماند.

۱- برای روشن شدن بیشتر معنی آیه، نگاه کنید به آیات (۷ - ۴) از همین سوره.

﴿وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا﴾ [الإسراء: ۱۰۸].

«و می گویند» دانشمندان حق پوی اهل کتاب و آشنایان به معارف الهی «پاک است پروردگار ما، به راستی وعده پروردگار ما» به پیروز ساختن مؤمنان «قطعاً انجام شدنی است» و سرانجام، حق پیروز است.

﴿وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾ [الإسراء: ۱۰۹].

«و گریه کنان بر روی خویش می افتند» حق تعالی بیان افتادنشان بر رویشان را تکرار کرد تا تأثیر موعظه های قرآن در دل هایشان را نشان دهد «و می افزاید» قرآن «در آنان» با گوش فرادادنشان به آن «خشوع را» یعنی: نرمی و لطافت قلب و رطوبت چشم را.

حاصل معنی این است: اگر شما مشرکان به قرآن ایمان نیاورید، پروایی نیست زیرا کسانی که از شما بهترند به آن ایمان آورده اند، ایشان دانشمندانی هستند که کتاب های پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و پیامبر ﷺ را در کتبشان مطالعه کرده، حقیقت وحی و علایم نبوت را شناخته و قدرت تمییز میان حق و باطل را دارا شده اند.

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۱۱۰].

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می گوید: «روزی رسول خدا ﷺ در مکه نماز می خواندند پس در دعای خود گفتند: «یا الله! یا رحمان!». مشرکان که این دعایشان را شنیدند، گفتند: به سوی این صائبی بنگرید که ما را از خواندن دو خدا نهی می کند اما خود او دو خدا را می خواند! پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ﴾ [الإسراء: ۱۱۰]. «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را» هیچ زیاده و اشکالی ندارد «هر کدام را که بخوانید» یعنی: هر اسمی از اسمای حسناى حق تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست «زیرا برای او نامهای نیکوست» معنی نیکو بودن نامهای حق تعالی، استقلال هر یک از نامهای او به وصف جلال و بزرگی است. یادآور می شویم که اسمای حسناى حق تعالی - چنان که در حدیث صحیح آمده است - نودونه اسم است «و نمازت را» یعنی: قرائت نمازت را «نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای آهسته و میان این» و آن «راهی بجوی» یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته. گفتنی است که این

حکم مربوط به نمازگزار منفرد است اما امام باید در دو رکعت اول نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند بخواند تا کسانی که در پشت سر او هستند، صدای او را بشنوند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این بخش از آیه می‌گوید: این حکم هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه به حال اختفا به سر می‌بردند و چون در آن وقت مشرکان صدای قرائت قرآن را می‌شنیدند، هم قرآن را دشنام می‌دادند، هم کسی که آن را نازل کرده و هم کسی که آن را برای مردم آورده است؛ پس پروردگار نازل فرمود که: «نمازت را به آواز بلند نخوان» که مشرکان بشنوند و قرآن را دشنام دهند، «همچنان آن را آهسته نخوان» که یارانت آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه‌ای میانه بجوی. بعد از آن امت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اولیه نزول قرآن را به خاطر داشته باشد.

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِئَالٌ مِّنَ الدُّنْيَا وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۱۱]. «و بگو: ستایش خدایی راست که نه فرزندی گرفته» چنان‌که یهود و نصاری و نیز کسانی از مشرکان که می‌گویند: فرشتگان دختران خدایند، چنین می‌پندارند «و نه در جهان‌داری شریکی دارد» چنان‌که دوگانه‌پرستان و مانندشان از فرقه‌هایی که به تعدد خدایان قایلند، می‌پندارند «و نه به سبب ناتوانی او را هیچ دوستی است» یعنی: نه حق تعالی خوار و ناتوان و ناچار است که به موالات و دوستی کسی نیاز داشته باشد چنان‌که «صابئین» می‌پندارند زیرا او از ناچاری و ناتوانی پاک و مبراست پس بنابراین، از دوست و یاور و دستیار و امثال این‌ها نیز کاملاً بی‌نیاز است «و او را چنان که باید و شاید بزرگ بشمار» یعنی: حق تعالی را به تعظیمی تام و تمام بزرگ‌بار و او را به وصف بزرگی و منزّه بودن از فرزند، شریک، دوست، ناتوانی، ذلت و هر آنچه که شایسته شأن وی نیست، توصیف کن و بنابراین، او را ستایش بگوی چرا که او به سبب کمال ذات و تفرد در اوصاف خویش، سزاوار تمام ستایش‌هاست.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در رد بر یهود، نصاری، مشرکان و صابئین

نازل شد. در حدیث شریف به روایت امام احمد و طبرانی از معاذ بن انس رضی الله عنه آمده

است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیه عز این آیه است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ

وَلَدًا ﴿الإسراء: ۱۱۱﴾. در حدیث شریف دیگری آمده است: «هر کس این آیه را بخواند، خداوند به مانند زمین و کوهها به او پاداش می دهد زیرا خداوند ﷻ در حق کسانی که می پندارند برای او فرزندی است، می گوید: ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشُقُ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا﴾ [مریم: ۹۰]. «نزدیک است که آسمانها از این سخن بشکافند، زمین چاک خورد و کوهها به شدت فرو ریزند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ مردی را که از قرضداری خود نزد ایشان شکوه کرد، دستور دادند که آیه: (قل ادع الله...) را تا آخر سوره بخواند، سپس سه بار بگوید: «توكلت على الحي الذي لا يموت». «بر زنده پاینده ای توکل کردم که هرگز نمی میرد».

## سوره كهف

مكى است و داراى (۱۱۰) آيه است.

وجه تسميه: سبب نامگذارى آن به «كهف» بيان داستان شگفت انگيز اصحاب كهف (ياران غار) در آن است.

در فضيلت اين سوره احاديثى روايت شده است؛ از آن جمله اين حديث شريف است: «هر كس ده آيه اول از سوره كهف را حفظ كند - در روايت ديگرى آمده است - هر كس ده آيه اخير از سوره كهف را بخواند - در روايت ديگرى آمده است - هر كس ده آيه از سوره كهف را بخواند، از فتنه دجال ايمن مى ماند». سنت اين است كه انسان سوره «كهف» را در روز و شب جمعه تلاوت كند زيرا در حديث شريف به روايت انس رضي الله عنه از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمده است كه فرمودند: «هر كس سوره كهف را در روز جمعه بخواند، اين سوره فاصله هر دو جمعه را براى او از نور روشن مى كند». در روايتى ديگر آمده است: «هر كس كهف را در شب جمعه بخواند، اين سوره بين او تا خانه كعبه را از نور روشن مى كند».

استاد سيد ابوالحسن ندوى رحمته الله در كتابش «تأملات في سورة الكهف» مى گويد: «تمام اين سوره كريمه را پيرو و پيرامون يك موضوع يافتيم كه مى توانم عنوان آن را بگذارم: (از ايمان تا ماديت)، من از اين فتح بر خود باليدم و با آن بعد ديگرى از اعجاز قرآن كريم و نبوت محمد صلى الله عليه وآله وسلم برايم روشن شد زيرا تا آن وقت نمى دانستم؛ كتابى كه در قرن ششم مسيحي نازل شده است، مى تواند تصويرى روشن و راستين از مدنيت مادى قرن حاضر را ارائه كند».

محمد بن اسحق در بيان سبب نزول اين سوره كريمه از ابن عباس رضي الله عنه روايت مى كند كه فرمود: قريش نضر بن حارث و عقبه بن ابى معيط را نزد دانشمندان يهود در مدينه فرستاده و به آنان گفتند: از يهوديان درباره محمد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وى را براى شان نقل كنيد زيرا آنان اهل كتاب پيشين هستند و در باره انبيا عليهم السلام چنان آگاهى اى دارند كه ما از آن بى بهره ايم. آن دو به مدينه آمدند و موضوع را با دانشمندان يهود در ميان گذاشتند، يهوديان به آنان گفتند: از محمد

درباره سه چیز ذیل سؤال کنید پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غیر آن او مردی مفتری و دروغگوست و خود دانید که با او چه می‌کنید:

- ۱- از او راجع به داستان جوانانی سؤال کنید که در عصرهای اولیه گذشته‌اند، بپرسید که داستان‌شان چگونه بوده است؟ زیرا آنها داستان شگفتی دارند.
- ۲- از او راجع به مرد گردشگری که مشرق‌ها و مغربهای زمین را درنوردید بپرسید که اخبار وی چگونه بوده است؟
- ۳- از او درباره روح بپرسید که روح چیست؟ پس اگر به شما از این سه موضوع خبر داد، او به حق فرستاده خدا ﷻ است.

نضر و عقبه به مکه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! در حقیقت برایتان چیزی آورده‌ایم که میان شما و محمد فیصله‌کن است. آن‌گاه سخنان یهود را با آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از این سه موضوع خبر ده! و آن سه سؤال را مطرح کردند. رسول خدا ﷺ بی آن که استثنا کنند (یعنی ان شاء الله بگویند)، به آنان فرمودند: «فردا شما را از آنچه سؤال کردید، خبر می‌دهم». قریش برگشتند اما رسول خدا ﷺ پانزده روز منتظر وحی ماندند و خداوند متعال برای‌شان در این باره وحیی نفرستاد، به علاوه جبرئیل عليه السلام نیز نزدشان نیامد تا آن که در مکه غلغله افتاد که: محمد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده‌اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول خدا ﷺ از درنگ وحی سخت اندوهناک شدند و سخنان مشرکان مکه برای‌شان دشوار آمد. سپس جبرئیل عليه السلام از سوی خدای عز وجل سوره «کهف» را برای‌شان فرود آورد که در آن، ضمن این که پروردگار متعال پیامبر خویش را از اندوهگین شدن بر کفر کفار برحذر می‌دارد، داستان جوانان کهف، داستان مرد گردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیهما السلام را نیز در آن بیان می‌کند و از روح هم که در سوره «اسراء» پاسخ داد.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾ [الکهف: ۱].

در نخستین آیه، خداوند عز وجل بندگان را تعلیم می‌دهد تا او را در برابر نعمت‌هایی که برای‌شان ارزانی داشته است و از آن جمله بر نعمت بزرگ فرود آوردن قرآن، سپاس و ستایش گویند:



«همه ستایش‌ها خدایی راست که کتاب را» یعنی: قرآن را «بر بنده خود فروفرستاد» تا او را به وسیله آن بر اسرار توحید، احوال فرشتگان و انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و بر احکام شرعی‌ای که او و امتش را بدانها مکلف و متعبد ساخته است، آگاه گرداند «و در آن هیچ‌گونه کجی‌ای ننهاد» بنابراین، در قرآن هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

﴿قِيَمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا﴾ [الکھف: ۲].

«کتابی قیم» یعنی: قرآن کتابی است راست و درست که در آن هیچ کجی و انحراف و میلی به سوی افراط و تفریط نیست. البته فایده جمع کردن میان نفی کجی و اثبات استقامت، تأکید است زیرا چه بسیار چیزهای راست و مستقیمی هستند که چون نیک تأمل شود، اندک کجی‌ای در آنها مشاهده می‌شود پس این تعبیر، بر نفی وجود کمترین کجی‌ای در قرآن کریم تأکید می‌گذارد. به قولی: قرآن بر کتب آسمانی ما قبل خود قیم؛ یعنی نگهبان، شاهد و مصدق است.

بعد از آن که خداوند عَلَّمَ کتاب خود را به استقامت وصف کرد، حکمت فرودآوردنش را چنین بیان می‌کند: «تا بیم دهد» کافران را «به عذابی سخت» باس: عذاب است «از جانب خود» یعنی: این عذاب سخت از نزد حق تعالی فرود می‌آید «و تا مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند مژده دهد به این که برای آنان پاداشی نیکوست» آن پاداش بهشت است که هر چه در آن است، نیکوست.

﴿مَكَثِينَ فِيهِ أَبَدًا﴾ [الکھف: ۳].

آن مؤمنان شایسته‌کار؛ «ماندگارند در آن» یعنی: در آن پاداش نیکو «جاودانه» یعنی: به ماندنی همیشگی که هرگز آن را گسست و پایانی نیست.

﴿وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ [الکھف: ۴].

«و تا بیم دهد کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی گرفته است» آنان یهود و نصاری و بعضی از کفار قریش بودند که گفتند: فرشتگان دختران خدایند. شکی نیست که نسبت دادن فرزند به سوی خدای سبحان، از زشت‌ترین انواع کفر است.

﴿مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا

كذِبًا﴾ [الکھف: ۵].

«به این امر» یعنی: به فرزند داشتن خدای سبحان، یا به این که او فرزندی برگرفته است «نه خودشان علمی دارند و نه پدرانشان» یعنی: خود و پیشینیانشان دلیل روشنی بر این امر که خدای سبحان فرزندی گرفته است ندارند بلکه پدرانشان در این پندار و گمان خویش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندان‌شان نیز از آنان تقلید کرده و همگی گمراه شدند «بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید» به کدامین جرأت چنین سخنی را بر زبان آوردند! «جز دروغ نمی‌گویند» دروغی که به هیچ وجه ذره‌ای از صدق و راستی در آن نیست.

﴿فَلَعَلَّكَ بَدِخٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ [الکھف: ۶].

«مگر تو جان خود راکشده‌ای» یعنی: هلاک‌کننده خویش هستی «در پی آنان» یعنی: در پی روگردانی و اعراض کفار «اگر به این سخن» یعنی: به قرآن «ایمان نیاورند، از اندوه» اسفا: یعنی از خشم یا اندوه بر این افترایشان و بر سایر کفرورزی هایشان. یعنی: ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریتی که تو برای انجام آن برانگیخته شده‌ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلف نیستی که ایمان را در دل‌هایشان وارد کرده و خود را در حسرت‌خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الکھف: ۷].

«در حقیقت آنچه را که بر زمین است، ما برای آن آرایشی قرار دادیم» یعنی: ما آنچه را که صلاحیت آراستگی برای زمین را دارد؛ مانند حیوانات، نباتات و جمادات و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره... را برای زمین آرایشی قرار دادیم «تا آنان را بیازماییم که کدام یک از آنان نیکوکارترند» آیا این یکی عمل نیکوتری دارد یا آن یکی؟ و تا بیازماییم که کدام یک از آنان در کاربرد مال، منصب، قدرت و دیگر مواهبی که به وی داده شده، صالح‌تر و شایسته‌تر است. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت دنیا شیرین و خرم است و همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید».

﴿وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾ [الکھف: ۸].

سپس حق تعالی از زوال و فنای دنیا خبر داده می‌فرماید: «و ما البته» در هنگام به پایان رسیدن عمر دنیا «آنچه را که بر آن است» یعنی بر زمین است از آن آرایش‌ها

«میدانی هموار» و بیابانی صاف و «بی‌گیاه خواهیم ساخت» که در آن نه زراعتی است و نه زینتی، همانند کشتزاری که ملخ آن را خورده باشد.

﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ [الکھف: ۹].

سپس حق تعالی به بیان داستان اصحاب «کهف» می‌پردازد. گفتنی است که حکمت در وقوع رخداد «اصحاب کهف»، راه‌نمودن انسانها به امکان وقوع رستاخیز بعد از مرگ و دادن این استنباط به آنان است که اگر آخرت حق است - که حق است - دیگر آرایش‌های دنیا در برابر آن قدر و بهایی ندارد.

«آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از جمله نشانه‌های ما، شگفت‌آور بودند» یعنی: ای محمد! مگر پنداشتی که فقط داستان اصحاب کهف و رقیم که از نشانه‌های ماست، شگفت‌آور بود؟ نه! چنین مپندار زیرا همه آیات و نشانه‌های ما بسان این نشانه - بلکه بیشتر از آن - شگفت‌آورند. کهف: یعنی غاری در کوه. رقیم: نام وادی یا قریه یا سنگ‌نوشته‌ای است که نامهای اصحاب کهف در آن حک شده بود. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که رقیم: همان سنگ‌نوشته (لوح) است.

مورخان در این امر که غار اصحاب کهف در کجا واقع شده، اختلاف نظر دارند؛ بعضی بر آنند که این غار در وادی‌ای نزدیک عقبه - جنوب فلسطین - قرار دارد، بعضی آن را در نینوی از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است، پنداشته‌اند، بعضی می‌گویند: این غار در جنوب ترکیه در محلی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است. البته همه این اقوال نیازمند دلیل‌اند. پس بهتر است بگوییم: خداوند ﷻ خود به مکان آن غار داناتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته بود، قطعاً حق تعالی و پیامبرش ما را به آن راهنمایی می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌گرداند باقی نگذاشتم مگر این که از آن آگاهتان کردم».

﴿إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا

رَشَدًا﴾ [الکھف: ۱۰].

«آن‌گاه که جوانان به‌سوی غار آرام گرفتند» جوانانی چند از اشراف و شاهزادگان که پادشاهی ستمگر از آنان خواست تا به شرک و بت‌پرستی گردن نهند، از اجابت این خواسته ناروا سر باز زده و از بیم غارت ایمان خویش از سوی قوم کافر خود، به غاری پناه بردند.

باید دانست که گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه‌ها، به‌خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «نزدیک است دورانی فرا برسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قله کوهها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از فتنه‌ها می‌گریزد». پس فقط در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کناره‌گیری از مردم مشروع می‌باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه‌گیری از مردم، جمعه و جماعت‌ها از انسان فوت می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «مؤمنی که با مردم درمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر می‌کند، بهتر از مؤمنی است که با آنان در نمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند». «پس گفتند» جوانان موصوف آن‌گاه که به غار وارد شدند؛ «ای پروردگار ما! از جانب خود به ما رحمتی ببخش» یعنی: از نزد خود به ما رحمتی ببخش که مخصوصاً از گنجینه‌های رحمت توست و آن عبارت از: آمرزش در آخرت، ایمنی از دشمنان و روزی در دنیا است «و برای ما در کار ما راهیابی را آماده ساز» یعنی: کاری را که ما هم‌اکنون بر آن هستیم - که عبارت از مقاطعه و بریدن از کفار است - به سامان برسان.

مفسران نقل کرده‌اند: مردم آن شهر در خارج از آن اجتماع سالیانه‌ای داشتند که در آن گردهم آمده بتان را پرستش کرده و حیوانات را برای آنها قربانی می‌کردند و آن پادشاه ستمگر آنها را به این کار دستور می‌داد پس چون آن جوانان با قوم خود به آن مراسم رفتند، در این کارها به چشم بصیرت نگریسته و دانستند که پرستش جز برای ذاتی که آفریننده آسمانها و زمین است، شایسته نیست آن‌گاه یکی یکی از قوم خویش بریده در مکانی جمع شدند و برای خود معبدی ساختند که در آن فقط خدای یگانه را می‌پرستیدند. پس قومشان به راز کارشان پی برده و شاه را از ماجرایشان آگاه کردند، شاه آنان را احضار کرد و حقیقت امر را از آنان پرسید، ایشان بی‌محابا حقیقت را گفتند و او را به سوی خدای عَلَّامُ الْغُیُوبِ دعوت کردند. ولی شاه ایمان نیاورد و تهدیدشان کرد و برای شان مهلتی تعیین نمود تا در آن مهلت به شرک برگردند. البته این مهلت از لطف خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ بود که فرصت گریختن را برای آنان آماده کرد.

﴿فَضْرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾ [الکهف: ۱۱].

«پس بر گوشه‌های شان در آن غار پرده گذاشتیم» یعنی: با خواب سنگینی که بر آنان چیره گردانیدیم، گوشه‌های شان را از شنیدن صداها مسدود کردیم؛ «سال‌هایی شمرده

شده» یعنی: سال‌هایی بسیار به شماری معلوم. گفتنی است که بیان تعداد این سال‌ها در پایان داستان می‌آید.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾ [الکھف: ۱۲].

«آن‌گاه آنان را برانگیختیم» یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم «تا معلوم بداریم که کدام یک از دو گروه» از مؤمنان و کافرانی که در مدت درنگشان در غار با هم اختلاف نظر داشتند «مدت درنگشان را شمارنده ترند» یعنی: مدت باقی ماندن‌شان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می‌آورند.

با چهار آیه فوق، داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان شد، اکنون تفصیل داستان می‌آید:

﴿تَخُنْ نَقْضُ عَلَيْكَ نَبَاهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ [الکھف: ۱۳].

«ما خبرشان را بر تو به راستی و درستی حکایت می‌کنیم» نه همچون اخبار مشوش و غیرمضبوط اهل کتاب که در آن از راستی و درستی نشانی نیست «آنان جوانانی بودند» یعنی: جوانانی کم سن و سال بودند «که به پروردگار خویش ایمان آوردند» یعنی: به یگانگی وی باور و اعتراف کردند «و ما بر هدایتشان افزودیم» یعنی: بر یقین و شناختشان از حق درباره آنچه که اهل زمانشان در آن اختلاف می‌کردند افزودیم؛ با بخشیدن پایداری و توفیق به ایشان از جانب خویش.

آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که: جوانان نسبت به بزرگسالانی که در دین باطل غوطه‌ور شده‌اند، به‌سوی حق روی آورنده‌تر و به هدایت‌گراینده‌تراند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت‌کنندگان رسول خدا ﷺ - چنان‌که ابن‌کثیر نیز گفته است - جوانان بودند اما سالمندان قریش - جز اندکی - بر دین باطل‌شان باقی ماندند. البته این خود درسی بلیغ برای دعوت‌گران است.

﴿وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُوهُ مِن دُونِهِ ۚ إِلَٰهًا لَّقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا﴾ [الکھف: ۱۴].

«و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم» یعنی: دل‌های آن جوانان را با شکیبا ساختن‌شان بر ترک خانواده و دار و دیار، نیرومند و قوی گردانیدیم «آن‌گاه که برخاستند» و در خارج از شهر اجتماع کردند تا بر دین حق و کناره‌گیری از قوم و دیار خویش هم‌پیمان

شوند «پس گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است» چنان که گذشت. بنا به قولی: آنان پادشاه ستمگری به نام «دقلدیانوس» یا «دقیانوس» داشتند که مردم را به سوی پرستش طواغیت فرامی خواند پس خدای عَزَّ وَجَلَّ آن گروه از جوانان را بر راه حق استوار گردانید و ایشان را در پناه عصمت خویش قرارداد تا برخاستند و گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است «جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند» نه با شریک آوردن معبودی دیگر با وی و نه به طور مستقل «که در غیر این صورت قطعاً سخن دروغ گفته‌ایم» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری از حق است.

دو آیه فوق دلالت می‌کنند بر این که اگر انسان از همان آغاز کار، در طلب صادق باشد، خداوند عَزَّ وَجَلَّ به او هدایت ارزانی داشته و قلبش را استوار می‌گرداند. البته این درسی است بلیغ برای کسانی که می‌خواهند به اسلام درآیند و به آنها می‌آموزد که قبل از هر چیز باید با خدای خویش صادق باشند.

﴿هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَّوَلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰنٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [الكهف: ۱۵].

اصحاب کهف افزودند: «این قوم ما بجز خداوند معبودانی اختیار کرده‌اند، چرا بر حقانیت آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟» یعنی: چرا بر خدا بودن آنها دلیلی روشن که قابل تمسک باشد، نمی‌آورند؟ «پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد» و بیندارد که او در عبادت شریکی دارد؟ یعنی: هیچ کس از چنین کسی ستمکارتر نیست. این نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که اسلام انسان، باید با کفر وی به طاعت و طاعتیان همراه باشد.

﴿وَإِذْ أَعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا﴾ [الكهف: ۱۶].

آن‌گاه برخی از آن جوانان برخی دیگر را مخاطب قرار داده گفتند: «وای یاران! چون از آنها کناره گرفتید» یعنی: چون از پرستشگران بتان بریدید «و کناره گرفتید از آنچه جز خدا می‌پرستند» یعنی: از پرستش بتانشان نیز کناره گرفتید «پس به سوی غار جای گیرید» یعنی: چون از آنان به کناره‌گیری اعتقادی کناره گرفتید پس همین‌گونه به کناره‌گرفتن جسمانی نیز از آنان کناره گیرید؛ با پناه بردن به سوی غار و مأوی‌گزیدن در آن.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که: بریدن حسی و بدنی از اهل کفر نیز همچون بریدن از آنان با روح و اندیشه، اهمیت دارد.

«تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگسترانند» یعنی: تا حق تعالی رحمت خویش را بر شما توسعه داده و شما را از دید قومتان پنهان بدارد، یا بر شما از رزق خویش بگستراند «و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد» یعنی: شما را در عزم مقاومت علیه شرک و کفر که در صدد سازماندهی آن هستید، پایدار گرداند و چنان کارتان را رونق بخشد که از آن بهره‌مند شوید.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که اصحاب کهف در حال و مقال و رفتار، به پروردگار خود عارف شده بودند و از کمال معرفت‌شان بود که دانستند؛ چون از قوم خویش به غار پناه برند، عطا و بخشش الهی در قبال آن حتمی خواهد بود.

﴿وَوَتَرَى الْمَسْمِسَ إِذَا طَلَعْتَ تَزْوُرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا عَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن يُضِلِّ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا ﴿۱۷﴾﴾ [الکف: ۱۷].

«و آفتاب را می‌بینی که چون برمی‌آید، از غارشان به سمت راست میل می‌کند» و شعاع آن بر ایشان بر نمی‌تابد تا اذیت‌شان کند «و چون غروب کند از آنان به جانب چپ» غار «تجاوز می‌کند» و باز هم مستقیماً بر آنان نمی‌تابد. یعنی آفتاب در هر دو سوی روز - چه قبل از زوال و چه بعد از آن - به دو جانب راست و چپ متمایل شده دامن برمی‌چیند و مستقیماً بر غار نمی‌تابد «در حالی که آنان در گشادگی غار قرار دارند» یعنی: آنان در جایی فراخ و با گستره از غار قرار گرفته‌اند که از آزار تابش مستقیم آفتاب مصونند و در تمام مدت روز در سایه قرار داشتند لذا خورشید نه در هنگام طلوع و نه در وقت غروب بر آنان نمی‌تابید. به قولی دیگر معنی این است: در آن غار به سوی شمال گشاده بود پس چون خورشید طلوع می‌کرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می‌تابید و چون غروب می‌کرد، از دست چپ غار پس از آنجا که آنها در میانه غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً بر آنان نمی‌تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور خورشید و تهویه مناسب قرار داشت، ایشان از گزند شعاع خورشید در امان بودند «این از نشانه‌های خداست» که ایشان را در محلی امن و جایگاهی راحتبخش قرارداد و بدنهایشان را از تلف شدن حفظ کرد، از آنجا که ایشان را به غاری راهنمایی کرد که خورشید و هوا هر دو در آن نفوذ و جریان داشت تا بدنهایشان آسیبی نبیند - چنان‌که

ابن کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی کران حق تعالی است «خدا هر که را هدایت کند پس همو راه یافته است و هرکه را گمراه کند پس هرگز برای او ولی مرشدی نخواهی یافت» ولی مرشد: یعنی کارساز و یار و راهبر. پس خدایا! از تو می‌خواهیم که ما را از اولیای مرشد خویش قرار دهی.

﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا﴾ [الكهف: ۱۸].

«و می‌پنداری» ای بیننده! اگر اصحاب کهف را ببینی «که ایشان بیدارند، درحالی که خفته‌اند» به قولی: درحالی که ایشان خواب بودند، چشم‌هایشان باز بود. به قولی دیگر معنی این است: ایشان را به خاطر بسیار پهلو گردانیدن‌شان بیدار می‌پنداری چنان‌که می‌فرماید: «و آنان را به جانب راست و جانب چپ می‌گردانیم» در هنگام خواب‌شان؛ تا زمین اجسادشان را نفرساید و به تحلیل نبرد. شایان ذکر است که حکمت این پهلو گردانیدن در طب جدید شناخته شده زیرا علم جدید به این حقیقت دست یافته که اگر انسان ماه‌های متوالی به‌طور بی‌حرکت بر یک حال باقی بماند، می‌میرد چرا که املاح بدنش در پهلوئی که رو به زمین است تراکم پیدا می‌کند «و سگ‌شان بر آستانه غار دو دست خود را گشاده بود» و صید: درگاه غار یا آستانه در است. ابن جریج می‌گوید: سگ‌شان در بیرون در چمباتمه زده بود، گویی از آنان پاسبانی می‌کرد. دلیل این که او در خارج در چمباتمه زده بود نه در درون غار؛ این است که فرشتگان به خانه‌ای که سگ در آن باشد وارد نمی‌شوند بنابراین، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود.

ابن کثیر می‌گوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگ‌شان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت. و این است فایده محبت نیکان، چرا که آن سگ نیز دارای شأن و مقامی شد، به‌طوری‌که حکایت آن در قرآن جاودانه گشت». آری!

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت، مردم شد

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در اثنایی که من و رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد خارج می‌شدیم، در آستانه در با مردی روبرو شدیم، آن مرد پرسید: یا رسول الله! قیامت چه وقت است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چه چیز



برای آن آماده کرده‌ای؟ انس رضی الله عنه می‌گوید: گویی مرد فروماند پس درنگی کرد و آن‌گاه گفت: یا رسول‌الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده‌ام، نه روزه و نه صدقه بسیاری را ولی من خدا و رسول وی را دوست می‌دارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوست‌شان داشته‌ای».

«اگر بر آنان می‌نگریستی، البته گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از مشاهده آنها آکنده از ترس می‌شدی» چنان ترس و هراسی که سینه را پر می‌کند. به‌قولی: سبب هراس از اصحاب کهف، هیبتی بود که خداوند جل جلاله بر آنان افکنده بود. به‌قولی دیگر: اصحاب کهف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن‌هایشان بلند شده بود.

﴿وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾﴾ [الکھف: ۱۹].

«و این‌گونه آنان را برانگیختیم» یعنی: بعد از آن خواب طولانی بیدارشان ساختیم «تا میان خود از یک‌دیگر سؤال کنند» در باره مدت درنگ‌شان در غار و در نتیجه به قدرت عظیم ما پی ببرند و این رخداد بر یقین‌شان بیفزاید «گوینده‌ای از آنان گفت: چقدر درنگ کرده‌اید؟» یعنی: در خواب؟ این سؤال بدان جهت در ذهنشان خطور کرد که خود را در غیر حالتی دیدند که قبل از خواب از خویشتن به‌یاد داشتند «گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ایم» مفسران می‌گویند: آنان صبحگاه به غار وارد شده بودند و خدای عز و جل در آخر روز از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان بر مبنای غالب گمان بود زیرا کسی که در خواب به‌سر می‌برد، مدت درنگ خویش در حال خواب را نمی‌تواند بسنجد، از این روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کرده و «گفتند: پروردگار شما به مقدار درنگ کردنتان داناتر است» یعنی: شما مدت ماندنتان در غار را نمی‌دانید بلکه آن را فقط خدای سبحان می‌داند و بس «پس یکی را از میان خود با این ورق خود» ورق: نقره مسکوک یا غیر مسکوک است «به شهر بفرستید» به‌قول «واحدی»، آن شهر، شهر «افسوس» بود که ایشان قبلاً ساکن آن بودند و امروزه به آن «طرسوس» می‌گویند «پس باید تأمل کند که کدام یک پاکیزه‌تر است»

یعنی: آن رفیق ما که به شهر می‌رود، باید بنگرد که کدام یک از غذافروشان شهر، غذایی پاکیزه‌تر و دست پختی حلال‌تر دارد. به‌قولی: مراد این است که باید بنگرد؛ کدام یک از آنان ذبحی پاک‌تر دارد زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می‌کردند «پس، از آن» غذای پاک «برایتان خوراکی بیاورد و باید تلافی کند» یعنی: باید در رفت‌وآمد خود بسیار دقت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود. یا در معامله دقت کند تا فریب داده نشود «و هیچ کس را از حال شما آگاه نگرداند» یعنی: چنان عمل نکند که احدی محل اختفای شما را بداند.

﴿إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا﴾ ﴿الكهف: ۲۰﴾.

«چراکه اگر آنان بر شما قدرت یابند» یعنی: اگر از شما آگاه شوند و جای شما را بدانند و بر شما دست یابند «شما را سنگسار می‌کنند» و به‌قتل می‌رسانند «یا شما رابه کیش خود باز می‌گردانند» همان کیش و آیینی که - قبل از هدایت‌تان - بر آن قرار داشتید «و در آن صورت» یعنی: در صورت بازگشت به دین باطل آنان «هرگز رستگار نخواهید شد» نه در دنیا و نه در آخرت.

﴿وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَن وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ ﴿الكهف: ۲۱﴾.

«و بدین گونه» مردم آن سرزمین را «بر حالشان آگاه ساختیم» یعنی: چنان که آنان را به خواب فروبرده و از خواب برانگیختیم، مردم را نیز از حالشان آگاه ساختیم «تا بدانند که وعده خداوند» به برانگیختن بعد از مرگ «راست است» زیرا حال ایشان در به خواب بردن طولانی و سپس بیدار ساختن‌شان، همانند حال کسی است که می‌میرد آن‌گاه برانگیخته می‌شود «و» تا بدانند که «در قیامت هیچ شبهه‌ای نیست» پس ذاتی که بر فرو بردن‌شان در خواب به مدت صدها سال و باقی گذاشتن‌شان بر آن حال بدون غذا و خوراکی‌ای توانا باشد، قطعاً بر زنده کردن مردگان نیز تواناست. به قولی: پادشاه آن عصر از کسانی بود که منکر رستاخیز بودند پس خدای عَلَّمَهُمْ این معجزه را به وی نمایاند.

استاد سید ابوالحسن ندوی رحمۃ اللہ علیہ ترجیحا بر آن است که این رویداد در عهد «هاردین» امپراطور رومانی (۱۳۸ - ۱۱۷ م) اتفاق افتاد زیرا در این دوران، دین نصرانیت در آن منطقه رونق یافته بود و پادشاهان آن به این دین ایمان آورده بودند.

نقل است که: سبب آگاهی مردم از حالشان این بود که چون رفیقشان با پول نقره‌ای که از ضرب دوره دقلدیانوس بود، جهت تهیه خوراک به بازار رفت و آن سکه را به بازاریان نشان داد، آنها او را به این متهم کردند که گنجی یافته است و درحالی که او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می‌دید، سخت بهت‌زده شده بود، او را به اتهام یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با درباریانش به‌سوی غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند.

دنباله ماجرا را قرآن این گونه حکایت می‌کند: «هنگامی که» آنان «میان خود در کارشان با یک‌دیگر نزاع می‌کردند» زیرا هنگامی که پادشاه و همراهانش از حالشان آگاه شدند و ایشان را بر آن حال، زنده دیدند خدای سُبْحٰنَہٗ روح آن جوانان را قبض کرد و ایشان را به‌سوی خود فراخواند آن‌گاه میان گروهی که خداوند عَزَّوَجَلَّ آنها را از راز کار جوانان و این نشانه عظیم آگاه کرد تا به عقیده بعث بعد از مرگ باور پیدا کنند، در این امر که با غار آن جوانان چه بکنند، اختلاف پیدا شد «پس گفتند» عده‌ای از آنان بعد از آن که خداوند متعال اصحاب کهف را میراند «برروی آنها ساختمانی بنا کنید» یعنی: در غارشان را ببینید و ایشان را به‌حال خود واگذارید و بر در غار ساختمانی به‌عنوان یادمان‌شان بسازید. گویند: گروهی که این پیشنهاد را دادند، از کفار آن قوم بودند «پروردگارشان به حال آنان داناتر است» نسبت به این گروهی که در باره ایشان نزاع می‌کنند که آنها که بودند، چه بودند و چه مدت در غار درنگ کردند. این جمله معترضه‌ای در میان آیه‌است. «سر انجام کسانی که بر کارشان غلبه یافتند، گفتند» یعنی: سرانجام صاحبان قدرت و نفوذ که بر تصمیم‌گیری در باره آنان مسلط بودند، گفتند: «حتما بر غار آنان مسجدی بنا می‌کنیم» نقل است که این گروه صاحب نفوذ، مسلمانان‌شان بودند که پادشاه نیز از ایشان بود و رأی‌شان غالب شد. بناکردن مسجد نیز بر این حقیقت اشعار دارد که آنان مسلمان بودند.

باید دانست: کسانی از پیشینیان که بر سر قبرها مسجد و معبد بنا کرده‌اند، در سنت نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مورد نکوهش قرار گرفته‌اند پس از احادیث وارده در این باب چنین دانسته می‌شود که این کار از بدعت‌هایی بوده که بعد از گذشت

زمان طولانی، در دین نصرانیت پدید آمده است لذا در شرع انور ما بناکردن مسجد برسر مزارات، نماز خواندن در مزارات و ساختمان‌سازی در آنها جایز نیست.

﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ ۗ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ ۗ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۲۲].

«به زودی خواهند گفت» جمعی از مردم: «اصحاب کهف سه تن بودند و چهارمین آنها سگ‌شان بود» گروهی که می‌گفتند: اصحاب کهف، سه یا پنج یا هفت تن بودند، از اهل کتاب و از مسلمانانی بودند که در زمان رسول خدا ﷺ درباره تعدادشان با یک دیگر اختلاف داشتند «و می‌گویند» یعنی: بعضی دیگر «پنج تن بودند و ششمین آنها سگ‌شان بود، رجم به غیب می‌کنند» رجم بالغیب: یعنی تیر در تاریکی انداختن و از روی حدس و گمان یا بی داشتن یقین و دانش سخن گفتن «ومی‌گویند» جمعی دیگر «آنها هفت تن بودند و هشتمین آنها سگ‌شان بود» گویی سخن این فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این که خداوند ﷻ آنها را در سلک راجمین به غیب نیاورد «بگو: پروردگارم به شماره آنها داناتر است» ای گروه‌های اختلاف کننده در این امر. این جمله ارشادی است بر این امر که در چنین مقام و موقعیتی بهتر این است که علم این امور به خدای ﷻ برگردانده شود و در باره آن سخن گفته نشود پس نیازی نیست که ما در تعداد اصحاب کهف ژرف‌نگری کنیم «نمی‌داند آنان را» یعنی: نمی‌داند حقیقت وجودشان را، چه رسد به شمار آنان را «جز اندکی» از مردم. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «من از همان اندک هستم و شمار آنان را می‌دانم، آنها هفت تن بودند». «پس درباره آنان مرأء نکن» مرأء: در لغت به معنی جدال و بگومگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده‌ای مترتب نیست «جز به صورت سرسری» یعنی: جز جدالی سطحی و بی تعمق و آن فقط حکایت کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت ﷺ وحی کرده است و بس «و در باب آنها از هیچ کس از آنان» یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان «سؤال نکن» زیرا آنچه که خداوند ﷻ خود در این باب بر تو حکایت کرده، تو را از سؤال کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی‌نیاز می‌کند.

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لَشَأْنِي إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ۗ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ۗ وَأَذْكُر رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ

وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا﴾ [الكهف: ۲۳-۲۴].

«و هرگز در مورد هیچ چیزی مگو که فردا آن را انجام می‌دهم مگر مقرون به ذکر مشیت خداوند».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که یهود از رسول خدا ﷺ در مورد اصحاب کهف سؤال کردند، آن حضرت ﷺ به آنها گفتند: «فردا به شما پاسخ می‌دهم» و ان شاء الله نگفتند پس وحی مدتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجاکه این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سلیمان بن داوود علیهما السلام گفت: امشب بر هفتاد زن گردش می‌کنم (مقاربت می‌کنم) و بعدا هر یک از آنها پسری می‌زاید که در راه خدا ﷻ می‌جنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو ان شاء الله. اما سلیمان ﷺ ان شاء الله نگفت. پس چون آن شب بر زناش گردش (مقاربت) کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی [نوزاد ناقص] را به دنیا آورد. رسول خدا ﷺ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر سلیمان ﷺ ان شاء الله می‌گفت، حانث نمی‌شد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می‌یافت».

«و پروردگار خود را یادکن» با استغفار، تهلیل و تسبیح «چون فراموش کردی» یعنی: چون فراموش کردی که ان شاء الله بگویی، سپس به یاد آوردی که ان شاء الله نگفته‌ای پس همان دم که به یاد آوردی، ان شاء الله بگویی.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «حتی اگر کسی بعد از یک سال به یاد آورد که در امری از امور ان شاء الله نگفته است، باید همان لحظه ان شاء الله بگوید». مراد ابن عباس رضی الله عنهما این است که: باید سنت «استثنا» را به جای آورد نه این که گفتن ان شاء الله بعد از گذشت آن همه مدت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلا ساقط کننده کفاره یا برطرف کننده حنث (سوگندشکنی) باشد. «و» هرگاه چیزی را فراموش کردی «بگو: توقع است که پروردگارم مرا به راهی که از حیث رشد نزدیکتر از این است، هدایت کند» یعنی: امیدوارم که پروردگارم به جای این چیز فراموش شده، مرا به چیز دیگری که خیر یا نفع بیشتر داشته و به صواب نزدیکتر باشد، هدایت کند. یا امیدوارم که پروردگارم از آیات و دلالات نبوت چنان مواهبی به من عطا کند که از داستان اصحاب کهف هم به رشد و هدایت نزدیکتر و دلالت کننده‌تر باشد. و چنان هم شد زیرا خداوند ﷻ

داستان‌های زیادی از انبیای گذشته را بر آن حضرت ﷺ بیان کرد و ایشان را از امور غیبی زیادی که تا قیام قیامت روی خواهد داد، آگاه گردانید.

﴿وَلَيْثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَارْتَدُّوا نَسْعًا﴾ [الکھف: ۲۵].

«و در غارشان سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند» یعنی: اصحاب کھف سیصدونه سال قمری در غار خود به حال خواب به سر بردند.

﴿قَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْثُوا لَهُمْ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۲۶].

«بگو: خدا به مدتی که درنگ کردند، داناتر است» ابن عطیه می‌گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوال‌شان تا زمان حضرت محمد ﷺ، یا زمان بیدارشدنشان تا هنگام مرگ‌شان است». اما زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدت درنگ کردن‌شان در غار است که ۳۰۰ سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار ﷻ فرمود: سیصد سال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند». «علم غیب آسمان‌ها و زمین فقط به او اختصاص دارد» یعنی: علم اموری که از احوال آسمانها و زمین مخفی و غایب مانده است، فقط مخصوص به حق تعالی است و هیچ کس دیگر را بر این امور علمی نیست «چه بینا و شنواست» یعنی: علم او بر همه امور غیبی - اعم از شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها - بسی شگفت‌آور است زیرا در پیشگاه علم حق تعالی غایب و حاضر، پنهان و آشکار و کوچک و بزرگ همه برابرند و هیچ تفاوتی با هم ندارند «برای آنان جز او هیچ یآوری نیست» ضمیر «هم: برای آنان» به همه اهالی آسمانها و زمین بر می‌گردد «و هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌گیرد» حق تعالی به هر چه اراده کند، حکم کرده و آن را به منصفه ظهور می‌رساند و هیچ کس را در این امر با خود دخیل نمی‌سازد تا از او در کار خویش مشورت یا فرمان طلب کند زیرا آفرینش و امر همه از آن حق تعالی است و او از شریک، وزیر، یاور و مشاور بی‌نیاز است.

﴿وَأُتِلَّ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ

مُلْتَحَدًا﴾ [الکھف: ۲۷].

«و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن» به تلاوت عبادت، تدبیر، عمل و تبلیغ. به این ترتیب خدای سبحان آن حضرت ﷺ را امر کرد که بر تلاوت عاملانه، عابدانه و مدبرانه قرآن مواظبت کنند «کلمات او را هیچ تغییر دهنده‌ای نیست» یعنی: آنچه که حق تعالی از آن خبر داده و بدان امر کرده، هیچ کس قادر به تبدیل آن نیست و هیچ کس نمی‌تواند حکم کلماتش را تغییر دهد «و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی» ملتحذ: پناهگاه است. یعنی: اگر قرآن رانخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی، هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناه بری تا تو را از عذاب خداوند ﷻ ننگه دارد.

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطْعَمَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ [الکهف: ۲۸].

«و با کسانی که پروردگار خود را به صبح و شام یاد می‌کنند» با استمرار بر نیایش ودعا در تمام اوقات، یا در دو طرف روز «شکیبایی پیشه کن» خدای سبحان به حبیبش دستور می‌دهد که خود را با گروه فقرای مؤمنان هماوا، همراه، پایدار و مقید گرداند «خشنودی او را می‌خواهند» یعنی: ایشان گروهی هستند که از عبادت و دعایشان فقط خواهان خشنودی حق تعالی هستند «و باید که چشمانت از آنان درنگذرد» یعنی: از آن فقرای مؤمن چشم برمگیر تا به غیرشان از صاحبان شوکت و زینت مشغول گردی. به‌قولی معنی این است: چشمانت ایشان را حقیر ننگرد «که آرایش زندگی دنیا» یعنی: همنشینی با اهل شرف و سرمایه، یا زینت و تجمل دنیا «را بخواهی و از آن کس که دلش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم» با مهر کوبیدن برآن «فرمان مبر» همانند این گروهی که به دنیا مشغول بودند و از رسول خدا ﷺ خواستند تا فقرا را از مجلس خویش دور گرداند «و» بدان که اینان همان کسانی هستند که «از هوی و هوس خود پیروی کرده» و آن را بر حق ترجیح داده‌اند و بنابراین، شرک را بر توحید برگزیده‌اند «و اساس کارش بر از حد گذشتن است» فرطا: از تفریط است، تفریط عبارت است از: ضایع کردن حق خدا ﷻ و کوتاهی در امر وی به سبب جهالت.

سلمان فارسی رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مؤلفه القلوب - عینینه بن حصن و اقرع بن حابس و منسوبان‌شان - نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: یا

رسول الله! حقیقت این است که اگر شما در صدر مجلس بنشینید و این گروه و بوی بد جبهه‌هایشان را از ما دور سازید - منظورشان سلمان، ابوذر، عبدالله بن مسعود و فقرای مسلمان رضی الله عنهم بودند که جبهه‌هایی پشمینه‌ای بر تن داشتند و جز این دیگر لباسی بر تنشان نبود - ما در مجلس شما می‌نشینیم و از شما احکام و مواعظ را می‌گیریم؛ همان بود که آیه: ﴿وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ﴾ [الکهف: ۲۷] تا ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا﴾ [الکهف: ۲۹] نازل شد و این اشراف پیشگان بزرگ منش را به دوزخ تهدید نمود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بی‌درنگ بعد از نزول این آیه برخاستند و به جست و جوی این گروه از فقرای مسلمان پرداختند تا ایشان را در آخر مسجد مشغول ذکر خدا صلی الله علیه و آله یافتند پس فرمودند: «ستایش بر خدایی که مرا نمیراند تا آن که مرا به حبس کردن نفسم با مردانی از امتم فرمان داد. ای فقرای مسلمان! زندگی و مرگ من با شماست».

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ ۖ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ۚ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا ۖ أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾ [الکهف: ۲۹].

«و بگو» به این گروه غافل استکبارپیشه «حق از سوی پروردگارتان رسیده است» نه از سوی غیر وی تا در آن تبدیل و تغییری ممکن باشد. یعنی: من این دین حق را از نزد خود برای شما نیاورده‌ام بلکه آن را فقط از سوی الله صلی الله علیه و آله آورده‌ام «پس هر که بخواهد ایمان آورد» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن امر می‌باشد «و هر که بخواهد کافر شود» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن خبر دادن می‌باشد. یعنی مادامی که حق همین است پس کسی که کافر و گمراه می‌شود، جز بر خود ستم نمی‌کند و جز به زیان خود گمراه نمی‌شود «بی‌گمان ما برای ستمگران» یعنی: برای کسانی که کفر به خدای صلی الله علیه و آله و انکار پیامبرانش را انتخاب کرده‌اند «آتشی» بزرگ را «آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را در برمی‌گیرد» سرادق: خانه ساخته شده از قماش است. پس آیه کریمه آتشی را که به آنان احاطه می‌کند، به سراپرده‌ای تشبیه کرده که بر هر که در درون آن است، احاطه می‌کند و او را دربر می‌گیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی جویند تا از گرمای آتش نجاتشان دهد «به نشانیدن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود» مهل: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به‌قولی: مهل، رسوب روغن است «که چهره‌ها را بریان می‌کند»



به سبب داغی خویش «وه! چه بد آشامیدنی‌ای است» این نوشابه آنان «و چه بد آرامگاهی است» این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر گرفته و در آن به استراحت می‌پردازند!! تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهکم و استهزای آنهاست. این آیه بیدار باشی است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند خوراکی‌ها، نوشابه‌ها و غیر آن از برخورداری‌ها را بر طاعت خداوند متعال ترجیح می‌دهند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِعِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿۳۱﴾﴾ [الکھف: ۳۰-۳۱].

بعد از آن که حق تعالی حال بدبختان سیه‌روز را ذکر کرد، در اینجا حال نیکبختان را بیان کرده و می‌فرماید: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» بدانند که «یقیناً ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است، ضایع نمی‌کنیم» در آخرت. «آنانند که بهشت‌های عدن به ایشان اختصاص دارد» عدن: اقامت همیشگی است، یعنی: ایشان علی‌الدوام در آن بهشت‌ها ماندگارند «از فرودست‌شان» یعنی: از زیر غرفه‌ها و از زیر درختان آن بوستانها «جویبارها جاری است، در آنجا با دست‌بندهایی از طلا آراسته می‌شوند» سوار: زینتی است که بر بازو نهاده می‌شود و این زینت شاهان و زنان در دنیاست که در بهشت مردان نیز به آن آراسته می‌شوند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی می‌رسد که آب وضو به آن می‌رسد». «و جامه‌های سبز از سندس و استبرق می‌پوشند» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستر است که آن را دیبا می‌نامند. رنگ سبز را مخصوص ساخت زیرا این رنگ با چشم سازگار است و نیکوترین رنگهاست. چنان که علم «الوان» جدیداً به خصوصیات بسیار اعجاب‌انگیز این رنگ پی برده است «در آنجا بر تخت‌ها تکیه می‌زنند» تخت‌هایی که بر آنها پرده‌ها و تشک‌ها قرار دارد، یا در آنجا سریرهایی نرم و راحت قرار دارد که خانه و حجله عروس را به آن می‌آریند «نیک پاداشی است» این پاداشی که خداوند جل جلاله به آنها داده است «ونیکو تکیه‌گاهی است» این متکاها و سریرها.

﴿وَأَضْرَبُ لَهُمْ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَبٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا ﴿۳۲﴾﴾ [الکھف: ۳۲].

«و برای آنان مثلی بزن دو مرد را» یعنی: برای کسانی که به دنیا و آرایش‌های آن فخر می‌کنند و از همنشینی با فقرا احساس حقارت می‌نمایند، آن دو مرد را مثل بزن که یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود؛ «که به یکی از آنها» که کافر بود «دوباغ از درختان انگور» متنوع و گوناگون «دادیم و پیرامون آن دو باغ را با درختان خرما پوشاندیم» یعنی: بر گرداگرد آن دو باغ از تمام جوانب درختان خرما را رویاندیم «و میان آن دو» باغ «کشتزاری قرار دادیم» که بر رونق و بهجت و غنای آن می‌افزود. به قولی: آن دو مرد، دو برادر از بنی اسرائیل بودند. به قولی دیگر: آنها دو برادر از مردم مکه و از قبیله بنی مخزوم بودند؛ یکی به نام اسود که کافر بود و دیگری به نام ابی سلمه که مؤمن بود.

﴿كَلِمَاتٍ الْجَبَّتَيْنِ ءَاتَتْ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا﴾

[الکھف: ۳۳].

«هر یک از این دو باغ اکل خود را داد» اکلها: یعنی محصول و ثمر و باروبر خود را «و از محصول هیچ کم نکرد» برخلاف آنچه که عادتاً در سایر باغها مشاهده می‌شود زیرا باغها غالباً یک سال میوه بسیار و سال دیگر میوه کم می‌دهند «و میان آن دو جویباری روان کرده بودیم» تا دائماً و بی انقطاع آن دو باغ را آبیاری کند.

﴿وَكَانَ لَهُ نَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا﴾

[الکھف: ۳۴].

«و برای او» یعنی: برای صاحب آن دو باغ «میوه فراوان بود» یعنی: صاحب آن دو باغ بجز میوه‌های انگور و خرما، صاحب بهره‌های دیگر از زر و سیم و سایر انواع میوه‌ها نیز بود. به قولی: مراد از ثمر در اینجا مال و ثروت از طلا و نقره است «پس به رفیقش» یعنی: به برادر مؤمنش «گفت در حالی که با او گفت‌وگو می‌کرد» یعنی: در حالی که با او جدال لفظی داشت و بر او فخر می‌فروخت؛ «من از تو در مال بیش و به اعتبار چشم نیرومندترم» یعنی: من نسبت به تو در تحقق خواسته‌هایم نیرومندترم و موفق‌ترم زیرا من خدم و حشم بسیاری را به خدمت می‌گیرم. بدین سان بود که مال و ثروتش او را - همانند هر سرمایه‌دار مغرور دیگری - به کبر و غرور کشانیده بود. گفتنی است که فخر ورزیدن به سرمایه، غره‌شدن به دنیا و برتری‌منشی بر دیگران با تکیه بر ثروت و پول، حال و وضع دائمی توانگران است؛ مگر کسانی که خدای عَلَّامٌ بر آنان رحم کرده باشد - پناه بر خداوند عَلَّامٌ از چنین حالی.

﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا﴾ [الکھف: ۳۵].

«و داخل باغش شد» مفسران می‌گویند: آن شخص مغرور و متکبر با این هدف که ثروت و مکنت خود را به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت و او را به باغ خویش برد، او را در آن می‌گردانید و عجایب و زیبایی‌های آن را به‌وی نشان می‌داد «درحالی‌که او به خود ستمکار بود» با کفر و عجب و خودنگری خویش «گفت» آن کافر از فرط غفلت، طول أمل، قلت عقل و ضعف یقین «گمان نمی‌کنم که هرگز این» باغ «نابود شود».

﴿وَمَا أَظُنُّ أَلْسَاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا﴾

[الکھف: ۳۶].

«و گمان نمی‌کنم که قیامت برپا شود» به این ترتیب، او منکر رستاخیز گشته و برادرش را از کفر خود به فناء دنیا و برپایی قیامت خبر داد «و اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانده شوم، قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت» او پنداشت که اگر هم به‌فرض و تقدیر - چنان‌که رفیقش عقیده دارد - به‌سوی پروردگار متعال باز گردانده شود، پروردگار به او در آخرت بهتر از این باغ را خواهد داد. البته او این سخن را از روی قیاس غایب بر حاضر گفت، یعنی: چون در دنیا غنی و ثروتمند و مورد اکرام و اعزاز خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز این‌چنین خواهم بود. شکی نیست که این‌گونه برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی از فرط غرور و بدمستی‌ای بود که بر اثر ثروتمندی بر وی چیره شده بود و این خود استدراجی برایش از جانب خدای سبحان بود.

﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ

سَوَّلَكَ رَجُلًا﴾ [الکھف: ۳۷].

«گفت به او رفیق» مؤمن «او در حالی که با او گفت‌وگو می‌کرد: آیا به آن کسی که تو را از خاک آفرید، کافر شدی» از آنجا که پدرت آدم علیه السلام را از خاک آفرید و او اصل و سرمنشأ توست «سپس از نطفه آفرید» که عبارت است از آب منی «آن‌گاه تو را در هیأت مردی در آورد؟» تو را انسانی نرینه گردانیده و اعضای وجودت را به اعتدال و برابری تمام آراست و وجودت را به پایه اکمال رسانیدی؟ آیا به این بزرگ آفریدگار خویش کافر شدی؟

این آیه تلویحا به برانگیختن بعد از مرگ اشاره دارد زیرا ذاتی که بر آفرینش ابتدایی قادر باشد، یقینا بر احیای مجدد آن آفریده نیز تواناست.

﴿لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا﴾ [الكهف: ۳۸].

سپس برادر مؤمن وی افزود: «لیکن من» اعتقاد دارم که «اوست خدا، پروردگار من» یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می‌شناسم و به‌خدایی او معترفم «و هیچ کس را با پروردگار خود شریک نمی‌سازم» چنان که توشریک گردانیدی.

﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا﴾ [الكهف: ۳۹-۴۰].

«و چون وارد باغ شدی، چرا نگفتی ماشاءالله» یعنی: چرا در هنگام وارد شدن به باغ نگفتی: «آنچه الله خواسته باشد، همان شدنی است». این سخن را برای آن گفت تا او را به اعتراف بر این حقیقت برانگیزد که آن باغ و هر چه در آن است، آفریده خداوند ﷻ و در گرو مشیت اوست؛ پس اگر بخواهد آن را باقی می‌گذارد و اگر بخواهد فانی‌اش می‌گرداند. و چرا نگفتی: «لا قوه الا بالله» یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیت خداوند نیست.

این سخن را برای آن گفت تا او را بر اعتراف به عجز و ناتوانی‌اش برانگیزد و به وی بفهماند که توفیق وی در آبادانی آن باغ، فقط نتیجه یاری الله ﷻ بوده است نه بر اثر قوت و قدرت خود وی و هیچ کس بر آنچه که در دست وی از دارایی و نعمت قرار دارد، جز به یاری خدا ﷻ توانا و مسلط نمی‌شود و هیچ چیز جز به مشیت الله ﷻ صورت تحقق به خود نمی‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به ابوموسیٰ رضی الله عنه فرمودند: «آیا تو را بر گنجی از گنج‌های بهشت راهنمایی نکنم؛ آن گنج لاحول ولا قوه الا بالله است». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «خداوند بر بنده‌ای هیچ نعمتی را - اعم از خانواده یا مال یا فرزند - ارزانی نمی‌دارد که او بر آن نعمت (ماشاءالله لا قوه الا بالله) بگوید و در آن، آفتی - بجز مرگ - ببیند». یعنی: در آن هیچ آفتی روی نمی‌دهد، جز این که اجل موعود آن فرا رسیده باشد. از این جهت،

برخی از سلف گفته‌اند: «هر کس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش آمد، باید بگوید: «ما شاء الله لا قوة إلا بالله».

آن گاه شخص مؤمن افزود: «اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی» باکی نیست «پس چه بسا پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد» در دنیا یا در آخرت «و بر آن» باغت «آفتی از آسمان بفرستد» که آن را بر آن باغ مقدر نموده است. به قولی؛ حسابان: عبارت است از صاعقه «تا به زمینی بی‌گیاه و لغزنده تبدیل گردد» یعنی: بر اثر آن آفت یا آن صاعقه، باغ توی کافر به زمینی بی‌گیاه تبدیل گردد که از خشکی و بی‌گیاهی پاها در آن بلغزد.

﴿أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا﴾ [الکهف: ۴۱].

«یا آب آن» باغت «فرورفته شود» در اعماق زمین «تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری» به هیچ نیرنگ و هیچ وسیله‌ای.

﴿وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا﴾ [الکهف: ۴۲].

«و بر میوه‌های او احاطه کرده شد» یعنی: سرانجام، آفت آسمانی بر باغش زد و میوه‌های باغش را نابود کرد و آنچه باید به او برسد، رسید «پس چنان شد که دست بر دست می‌مالید» یعنی: از افسوس و اندوه و حسرت، دستهایش را برهم می‌زد «بر آنچه در آن باغ خرج کرده بود» یعنی: بر اموالی که در آبادانی و سامان‌دهی آن باغ هزینه و صرف کرده بود «در حالی که آن باغ بر داربستهای خود فروافتاده بود» یعنی: ستون‌هایی که تاک‌های انگور را بر آن می‌افکند، فروریخته بود یا دیوارها و سقف‌ها و آبادی‌های آن بر روی همدیگر فرو ریخته بود «و» با اندوه و حسرت «می‌گفت: ای کاش با پروردگار خود هیچ کس را شریک نمی‌گرفتم» پس چون بر باد رفتن باغش را دید، آرزو کرد که کاش هیچ چیز را باخدای سبحان شریک نمی‌آورد تا باغش از نابودی به سلامت می‌ماند. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

﴿وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا﴾ [الکهف: ۴۳].

«و برای او هیچ گروهی نبود که او را در برابر خداوند یاری دهند» یعنی: آن کسان و خدمتکارانی که او در گذشته به آنها افتخار می‌کرد، هیچ کاری برایش انجام داده نتوانسته و هیچ سودی به حالش نکردند «و خود انتقام‌گیرنده نبود»

یعنی: خود هم‌توان و قدرتی نداشت که از الله ﷻ به سبب نابود ساختن باغش انتقام بگیرد.

﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا﴾ [الکھف: ۴۴].

«در آنجا فقط ولایت به خداوند حق تعلق دارد» یعنی: در آن موقف، نصرت و کارسازی فقط از آن خدای سبحان است و جز او هیچ‌کس و هیچ نیرویی بر این کارسازی توانا نیست. یا معنی این است: در روز قیامت، سلطه و حاکمیت فقط از آن حق تعالی است و هیچ‌کس در آن روز با وی در ملکش کشمکش نمی‌کند «او بهتر است از جهت پاداش» دادن به دوستانش «و او بهتر است از نظر فرجام» یعنی: او بهترین بخشنده نیک‌فرجامی به دوستانش می‌باشد.

باید دانست که در این داستان برای اهل خرد عبرت‌هاست؛ از جمله این‌که: مغرور شدن به آرایشهای زندگی دنیا به کفر می‌انجامد.

﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾ [الکھف: ۴۵].

«و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزن» یعنی: برای آنان مثلی بزن که در زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ «که» زندگانی دنیا «مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم درآمیخت» یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم درآمیختند و به سبب آب رشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پخته و رسیده گردیدند «پس آخر کار» آن گیاه «چنان درهم شکسته شد که بادها پراکنده‌اش کردند» در گوشه و کنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به‌طوری‌که زمین به همان حال اول خود برگشت. یعنی: این‌چنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است «و خدا همواره بر هر چیز تواناست» ایجاد می‌کند، فانی می‌گرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾ [الکھف: ۴۶].

«مال و فرزندان زیور زندگانی دنیایند» که زندگانی دنیا به آنها رنگ و رونق می‌گیرد پس چنانچه در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی

برسانند «و باقیات الصالحات» یعنی: نیکی‌های ماندگار و طاعات و عباداتی که مسلمانان در دنیا انجام می‌دهند و همه اعمال خیر؛ چه مالی و چه بدنی، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات الصالحاتی‌اند که نزد خدا ﷻ محفوظ می‌مانند، آری! اینها «نزد پروردگارت از نظر پاداش بهترند» از آن آرایش‌ها و برای صاحبان خود منفعت بیشتری دربر دارند «و از نظر امید نیز بهترند» یعنی: باقیات الصالحات از چیزهایی که صاحبان اموال و فرزندان به آن چشم می‌دوزند امیدبخش‌ترند زیرا باقیات الصالحات بر اساس وعده راستین حق تعالی ماندگارند، درحالی‌که امیدهای مادی اکثرا دروغین و بی‌پایه می‌باشند.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن حبان از ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمودند: «در پی به‌دست آوردن باقیات الصالحات بسیاری باشید. اصحاب پرسیدند: چه چیزهایی باقیات الصالحات‌اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول و لا قوة الا بالله».

﴿وَيَوْمَ نُسِِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾  
[الکھف: ۴۷].

سپس خداوند ﷻ به پیامبرش دستور می‌دهد تا منظری از منظره‌های قیامت را به عاشقان دنیا یادآوری نماید: «و» یاد کن «روزی را که کوه‌ها را روان کنیم» روان ساختن کوه‌ها؛ عبارت از برکندن و دور ساختن آنها از اماکن آنها و به حرکت در آوردن آنها همانند به حرکت درآوردن ابرهاست. این واقعه در روز قیامت است چنان‌که در آیه دیگری آمده است: (و از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند، بگو: پروردگرم آنها را در روز قیامت ریزریز خواهد ساخت سپس آنها را پهن و هموار خواهد کرد، نه در آنها کجی‌ای می‌بینی و نه ناهمواری‌ای) «طه / ۱۰۷ - ۱۰۵». «و زمین را بارز شده می‌بینی» بروز زمین؛ آشکار گشتن آن و از بین رفتن چیزهایی است که آن را می‌پوشانند، مانند کوه‌ها، درختان و ساختمان‌ها «و آنان را گرد می‌آوریم» یعنی: تمام خلائق را بعد از برانگیختن‌شان از همه جا به سوی موقف محشر گرد می‌آوریم «پس هیچ کس از آنان را فرو نگذاریم» مگر این‌که او را به سوی آنجا گرد می‌آوریم.

﴿وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا﴾ [الکھف: ۴۸].

«و آنان به صف بر پروردگارت عرضه می‌شوند» یعنی: همه به صف نزد حق تعالی حاضر کرده می‌شوند پس به آنها می‌فرماید: «به راستی همان‌گونه که نخستین بار شما را آفریده بودیم» با پای برهنه و بدن لخت و عریان «به‌سوی ما آمدید» چنان که در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «مردم در روز قیامت با پای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر می‌شوند». عائشه رضی الله عنها می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! مردان و زنان همه به‌سوی یک‌دیگر می‌نگرند؟ فرمودند: «کار سخت‌تر و هولناک‌تر از آن است که بعضی به‌سوی بعضی دیگر بنگرند». «بلکه می‌پنداشتید که هرگز برای شما وعده گاهی مقرر نمی‌کنیم» یعنی: در دنیا بر این پندار بودید که برانگیخته نمی‌شوید و برای شما موعدی مقرر نمی‌داریم که در آن شما را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی و مجازات قرار دهیم.

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۴۹].

«و کتاب در میان نهاده می‌شود» مراد از کتاب، نامه‌های اعمال است. یعنی: کارنامه هرکس در دستش نهاده می‌شود؛ کارنامه نیکبختان در دست راستشان و کارنامه شقاوت پیشگان در دست چپشان «آن‌گاه مجرمان را از آنچه در آن است، ترسان می‌بینی» یعنی: مجرمان را از افتضاحی که در پی تحویل دادن آن نامه در آن جمع عظیم دامنگیرشان می‌شود و نیز از عذاب دردناک، هراسان و بیمناک می‌بینی «و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، جز این‌که آن را به حساب آورده است» یعنی: این نامه هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را فرو نگذاشته، جز این‌که آن را در ضبط و ثبت و حساب آورده و این‌در مورد گنه‌کارانی است که مرتکب گناهان کبیره شده و از آنها توبه نکرده‌اند و اینان گناهان صغیره را نیز در نامه‌های اعمالشان می‌یابند. اما کسانی که از گناهان کبیره پرهیز کرده‌اند، متوجه می‌شوند که گناهان صغیره از نامه اعمالشان محو شده‌است چنان‌که آیه (۳۱) از سوره «نساء» بر این حقیقت دلالت می‌کند «و آنچه را که کرده بودند» در دنیا از معاصی «حاضر می‌یابند» یعنی: نوشته شده و ثبت شده می‌یابند «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند» یعنی: احدی از



بندگان را بی‌گناه مورد مؤاخذه و مجازات قرار نمی‌دهد و از پاداشی که انجام‌دهنده طاعت مستحق آن است نمی‌کاهد.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ [الكهف: ۵۰].

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند» زیرا او از سجده کردن ابا کرد و استکبار ورزید «او از جن بود» حسن بصری می‌گوید: «ابلیس اصل جن بود چنان‌که آدم اصل بشر است». «پس از فرمان پروردگار خود سرباز زد» یعنی: از طاعت وی سر پیچید «آیا» با این حال «او و نسلش را دوستان خود می‌گیرید» یعنی: ای مردم! آیا بعد از آن‌که ابلیس از سجده کردن ابا ورزید و از فرمان الهی سرپیچید، باز هم او و نسلش را به دوستی خود می‌گیرید «به جای من؟» در نتیجه، از او و نسلش به جای اطاعت من اطاعت می‌کنید و آن‌ها را بدل من می‌طلبید؟ «و حال آن‌که آنها دشمن شما نیستند؟» یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شما نیز هست و همه وقت مترصد زیان زدن و ضربه زدن به شماست، بدل کسی می‌گیرید که شما را آفریده و نعمت‌هایی را که در آنها مستغرق هستید، بر شما ارزانی داشته است؟ «شیطان چه بد جانشینی برای ستمکاران است» یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شیطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است.

﴿مَّا أَشْهَدُكُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ مُتَّخَذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ [الكهف: ۵۱].

«من آنان را» یعنی: ابلیس و نسل وی را «در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم» یعنی: آنها در تدبیر و سامان دادن کار عالم شرکای من نبوده‌اند، به دلیل این‌که من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم «و نه در هنگام آفرینش خودشان» حتی در آفرینش خودشان هم از آنان همکاری نخواستهم بلکه آنان نیز همچون سایر مخلوقات، به محض اراده و قدرت مطلقه لایزال من آفریده شده‌اند. البته این حجت و استدلال مانند خورشید درخشان است چراکه مشرکان به این حقیقت که خداوند جلّ آفریننده همه اشیاء است، مقرر و معترف بودند «و من آن نیستم»

که گمراهان را» یعنی: شیاطین یا کافران را «مددکار خود بگیرم» پس هرگاه در امر آفرینش مددکار من نبوده‌اند، دیگر چرا آنان را در پرستش شریک من می‌گیرید؟!.

شیخ سعیدحوی رحمته در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «در همه عصرها و بویژه در عصر ما، رواج نظریه‌های غلط پیرامون اصل پیدایش هستی و پیدایش انسان، از مهمترین اسباب گمراهی بشر بوده‌اند و این نظریه‌ها همه از نظر علمی نقض شده‌اند».

﴿وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ

مَوْبِقًا﴾ [الکھف: ۵۲]. «و» یاد کن «روزی را که خدا می‌گوید» ای مشرکان! «آنهايي را که شریکان من می‌پنداشتید» و بر این پندار بودید که به شما نفعی می‌رسانند و برای شما شفاعت می‌کنند - اعم از بتان و غیر آنها را «ندا دهید» این خطاب در روز قیامت است «پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میان‌شان موبقی قرار داده‌ایم» موبق: وادی عمیقی است که خداوند متعال به وسیله آن میان‌شان جدایی می‌اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از موبق: ورطه و مهلکه است.

﴿وَرَعَا الْمَجْرُمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا﴾ [الکھف:

۵۳].

«و مجرمان آتش دوزخ را می‌بینند و گمان می‌کنند که در آن خواهند افتاد» گمان در اینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می‌دانند و یقین دارند که به دوزخ فرومی‌افتند «و از آن، جای بازگشتن نیابند» یعنی: از دوزخ گریزگاهی نیابند که به آن بگریزند، یا پناهگاهی نیابند که به آن پناه برند.

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ

جَدَلًا﴾ [الکھف: ۵۴]. در این مقام که مقام برپاداشتن حجت علیه مشرکان است،

خدای عز و جل نعمت خویش بر خلقش را با نزول قرآن به یاد می‌آورد: «و به راستی گوناگون بیان کردیم» صرفنا: یعنی به تکرار و گوناگون بیان کردیم «در این قرآن برای مردم» یعنی: به خاطر آنان و برای رعایت مصلحت و منفعت آنان «از هرگونه مثلی» مانند مثلها و داستانهای ذکر شده در این سوره و سوره‌های دیگر را «و انسان بیش از هر چیز جدل پیشه است» یعنی: انسان بیشتر از هر موجودی که جدل کردن از او متصور می‌باشد، جدل پیشه است. در حدیث شریف به روایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است: شبی رسول

خدا صلی الله علیه و آله بر در اتاق من و فاطمه کوبیدند و فرمودند: «آیا شما دو تن نماز

نمی‌گزارید؟» گفتم: یا رسول‌الله! بی‌گمان جانهایمان در ید حق تعالی است پس هرگاه که بخواهد، ما را از خواب برمی‌انگیزد. چون این سخن را گفتم، رسول خدا ﷺ از پشت در بازگشتند و پاسخی به من ندادند ولی در همان حالی که می‌رفتند شنیدم که بران خود می‌زنند و می‌گویند: ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الکهف: ۵۴].

حدیث فوق دلالت می‌کند بر این‌که: حجت آوردن به قدر الهی در نپیمودن راه کمال، مقرون به ادب نیست.

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا﴾ [الکهف: ۵۵].

«و چیزی مانع مردم نشد از این‌که وقتی هدایت» یعنی: اسباب هدایت؛ مانند کتاب و پیامبر و وحی «به‌سویشان آمد، ایمان بیاورند و از پروردگارشان طلب آمرزش کنند مگر به انتظار آن‌که سنت پیشینیان برای آنان نیز پیش آید» سنت پیشینیان: یعنی عادت‌ها که گریبانگیر آنان شد از این‌که ایمان بیاوردند و آمرزش نطلبیدند تا سرانجام مستحق عذاب شدند «یا» این‌که «به آنان عذاب گوناگون بیاید» قبلاً: عذاب گوناگون یا عذاب رویارو و قابل مشاهده است. آری! به رغم مشاهده معجزات و بیان روشن وحی، کفار از همان عصرهای نخستین پدیداری کفر و انحراف، مردمی ترمردپیشه بودند و از پیامبران الهی خواستار عذاب می‌شدند تا عذاب می‌آمد و ریشه‌شان را برمی‌کند پس کفار مکه هم بسان پیشینیان در انتظار آند که همان سنت بر آنان نیز تکرار شود.

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيَجِدُلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أَنْزَرُوا هُزُؤًا﴾ [الکهف: ۵۶].

«و پیامبران را» یعنی: حاملان رسالت خویش به‌سوی امت‌ها را «جز بشارت‌دهنده» برای مؤمنان «و بیم‌دهنده» برای کافران «نمی‌فرستیم» یعنی: به همین دلیل، پیامبران ﷺ امکان آن را ندارند که دل‌های مردم را به‌سوی هدایت سوق دهند بلکه این امکان از آن خدای سبحان و در اختیار اوست «و کسانی که کافر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به‌وسیله آن حق را پایمال گردانند» یعنی: می‌خواهند تا حق را با جدال و شبهه‌های باطل و بیهوده‌شان نابود گردانیده و آن را با این سخن‌شان به پیامبران - که شما جز بشری مانند ما نیستید - و امثال آن از سخنان بیهوده، ابطال کنند «و» کافران «آیات من را» یعنی: قرآن، حجت‌ها و خوارق عادات

پیامبران را «و آنچه را که بدان بیم داده شده‌اند» از هشدارها و تهدیدها «به تمسخر» و ریشخند «گرفنند».

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾﴾ [الكهف: ٥٧].

«و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند داده شده و از آن روگردان شد» و چنان که باید در آن تدبر و تفکر نکرد و به آن ایمان نیاورد «و فراموش کرد آنچه را دست‌های وی پیش فرستاده است» از کفر و گناهان لذا از آنها توبه نکرد؟ یعنی: کسی ستمکارتر از چنین کسی که دستاورد و کاروکردار پیشین خود را فراموش کند، نیست «همانا ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم تا قرآن را نفهمند» یعنی: پرده‌هایی که میان دل‌هایشان و میان رسیدن فهم و دریافت حقیقت به آنها، حایل و مانع می‌شود «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای نهاده‌ایم» که مانع از استماع حق و پذیرش قرآن می‌گردد «و اگر آنان را به‌سوی هدایت فراخوانی، بازهرگز راه نیابند» زیرا خداوند ﷻ به سبب کفر و گناهان، بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر اثر اصرار و پافشاریشان بر کفر و عصیان، استعداد پذیرش ایمان و هدایت را از آنان سلب کرده است.

این آیات ناظر بر گروهی از مشرکان مکه است که در علم ازلی خدای ﷻ چنین رفته که آنها بر کفر خواهند مرد.

﴿وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْبِلًا ﴿٥٨﴾﴾ [الكهف: ٥٨].

«و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است» یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده می‌باشد، از این‌روست که آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند «اگر به جرم آنچه کرده‌اند» از نافرمانی‌ها؛ که کفر و مجادله و روی‌گردانی از جمله آنهاست «آنان را مؤاخذه می‌کرد، قطعاً در عذابشان تعجیل می‌نمود» چرا که سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی‌کند «بلکه برای آنها می‌عادی است» یعنی: برای عذاب‌شان سر رسیدی مقرر و معین است «که هرگز از برابر آن پناهگاهی نمی‌یابند» که به‌سوی آن پناه برده و از آن عذاب بگریزند.

﴿وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ﴿٥٩﴾﴾ [الكهف: ٥٩].

«و این شهرهایی است» یعنی: شهرهای عاد و ثمود و امثال آن «که چون ستم کردند» مردم آنها با کفر و معاصی «هلاکشان کردیم و برای هلاکتشان موعدی معین کردیم» که بدون پس‌و‌پیش واقع گردید. پس کافران در هر زمان و مکانی باید از سرنوشت آنان عبرت گیرند و از تکرار این سنت الهی در مورد خود برحذر باشند.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتْنِهِ لَآ أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾

[الکھف: ۶۰].

«و یاد کن هنگامی را که موسی» فرزند عمران پیامبر فرستاده شده به‌سوی فرعون «به نوجوان خود گفت» آن نوجوان، یوشع فرزند نون همراه و مصاحب موسی عليه السلام بود که هم از او علم می‌آموخت و هم خدمتش را می‌کرد. آری! موسی عليه السلام به یوشع گفت: «همیشه راه می‌روم تا به مجمع‌البحرین برسم» یعنی: دست از سیر و طلب برنمی‌دارم تا به محل جمع‌شدن و تلاقی دو دریا برسم. به‌قولی: مراد از بحرین، بحر اردن و بحر قلزم یعنی محل تلاقی خلیج سویس با خلیج عقبه است. به‌قولی دیگر: مجمع‌البحرین، محل تلاقی دریای روم و اقیانوس اطلس در تنگه جبل الطارق روبروی طنجه است «یا آن‌که بروم مدت‌هایی دراز» و پیوسته تا روزگاری دراز راه پیمایی کنم.

در حدیث شریف به روایت ابی بن کعب رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «موسی در میان بنی‌اسرائیل مشغول ایراد سخنرانی بود که از او سؤال شد: داناترین مردم کیست؟ در پاسخ گفت: من! این بود که خدای عز و جل بر او عتاب کرد چرا که علم این موضوع را به وی ارجاع نکرده بود. لذا به او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده‌ای دارم در مجمع‌البحرین که از تو داناتر است، موسی گفت: پروردگارا! چگونه می‌توانم به او برسم؟ حق تعالی فرمود: ماهی‌ای را بگیر و آن را در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده‌ام در همانجاست. لذا موسی با خدمتکارش به راه افتاد...».

این آیه درسی است بزرگ برای معلمان و متعلمان، که معلمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلمان باید از صحبت و خدمت معلم سرنپیچند.

﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾ [الکھف: ۶۱].

«پس چون رسیدند» موسی علیه السلام و جوان همراهش. و به قولی: موسی و خضر علیهما السلام «به محل جمع شدن دو دریا» یعنی: به جایی که محل دیدار موسی با خضر علیهما السلام بود «ماهی خودشان را فراموش کردند» مفسران می‌گویند: موسی و یوشع علیهما السلام از ماهی بریان توشه‌ای برگرفته و آن را در زنبیلی نهادند و - چنان که گذشت - خدای تعالی گم شدن آن را نشانه‌ای برای موسی و جوان همراهش بر دریافت مطلوبشان قرارداد داده بود پس چون به محل تلاقی دو دریا رسیدند در آنجا به استراحت پرداختند، در این هنگام آن ماهی از زنبیل به دریا پرید و صدای افتادنش به دریا یوشع را از خواب بیدار کرد «و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت مانند نقبی» آری! خدای تعالی ماهی بریان شده را زنده کرد و آن ماهی از زنبیل برجست و به دریا پرید. رفتن ماهی را در دریا به «نقب» تشبیه کرد زیرا آن ماهی آب را چنان می‌شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده بود، گویی او در آب نقب می‌زد و راه می‌پیمود.

آری! زنده شدن ماهی بریان شده، معجزه‌ای برای موسی علیه السلام و نشانه‌ای بر محل وجود خضر علیه السلام بود.

﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتَيْنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ [الكهف: ۶۲].

«پس چون گذشتند» از مجمع‌البحرینی که میعادگاه ملاقات موسی و خضر علیهما السلام قرار داده شده بود «گفت» موسی «به جوان خود: غذای چاشتمان را بیاور که به‌راستی ما از این سفرمان رنج بسیاری دیده‌ایم» به این ترتیب، موسی از یوشع خواست که آن ماهی بریان شده را بیاورد تا تناول کنند چراکه خسته و گرسنه شده‌اند. عجب! که موسی تا از آن مکان مقرر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد و همین که از آنجا گذشت، به فرمان خداوند تعالی احساس خستگی نمود.

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُبُوتَ وَمَا أَسْتَدِينِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذْكَرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ [الكهف: ۶۳].

«گفت» یوشع به موسی «آیا دیدی؟» یعنی: به سخنم توجه کن «وقتی که به آن صخره» که در محل مجمع‌البحرین قرار داشت «تکیه کرده آرام گرفتیم» یوشع از آن صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمن تعیین بیشتر آن مکان بود «من» در آنجا «ماهی را فراموش کردم و جز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد از آن که داستان آن را یاد کنم»

یعنی: شیطان بود که با وسوسه خویش از یاد من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به دریا پرید «وبه‌طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت» به راستی سخت موجب شگفتی بود که ماهی مرده بریان شده‌ای که قسمتی از آن هم خورده شده بود، زنده شده به دریا برجهد و اثر روان شدنش در آب هم به صورت کانالی باقی بماند. به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی‌اش از یادآوری آن امر، به موسی علیه السلام اعلام کرد.

﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ [الکهف: ۶۴].

«گفت» موسی علیه السلام «این همان بود که ما می‌جستیم» یعنی: آنچه تو از گم کردن ماهی در آن مکان یادآوری کردی، دقیقاً همان چیزی است که ما به دنبال آن بودیم زیرا این خود همان نشانه‌ای است که حق تعالی برای ما قرار داده و دلالت می‌کند بر این که مرد مورد جستجوی ما در همانجاست «پس جستجوکنان بر ردپای خود بازگشتند» یعنی: به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند، درحالی که ردپای خود را پی‌جویی می‌کردند تا راه را گم نکنند.

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا﴾

[الکهف: ۶۵].

«پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند» احادیث صحیح بر این امر دلالت دارند که آن بنده، بلیابن‌ملکان ملقب به خضر علیه السلام بود «که به او رحمتی از جانب خود دادیم» به‌قولی: رحمت همان نبوت است پس بنابراین قول، خضر علیه السلام پیامبر بود. به‌قولی دیگر: مراد از رحمت، نعمتی است که خداوند متعال به خضر علیه السلام ارزانی کرده بود و ولایتی است که به وی بخشیده بود. بنابر این قول، خضر علیه السلام پیامبر نبود «و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم» خدای سبحان اموری از علم غیب را که مخصوص خود اوست، به خضر علیه السلام آموخته بود.

نقل است که موسی خضر علیهماالسلام را درحالی دید که خود را به جامه‌ای پوشانده بود پس بر وی سلام کرد. و چون در آن سرزمین سلام کردن رسم نبود، خضر علیه السلام از وی پرسید: تو کیستی و سلام را در سرزمینت از کجا آورده‌ای؟ گفت: من موسی هستم. خضر علیه السلام پرسید: موسای بنی اسرائیل؟ گفت: آری! نزد تو آمده‌ام تا به من از دانشی که به تو داده‌اند بیاموزانی.

باید دانست که در سیر و سفر موسی علیه السلام به طلب علم، درسی است بلیغ برای ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال از طلب علم دست برداریم، هر چند در آن مدارجی از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان می‌آموزیم که عالم باید در برابر کسی که از او داناتر است، متواضع باشد.

﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ [الكهف: ۶۶].

«موسی به او گفت: آیا از تو - به شرط این که از رشدی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟» موسی از خضر علیهما السلام اجازه خواست تا از او پیروی کند، به این شرط که از آنچه خدا جل جلاله به او آموخته است، به وی نیز بیاموزاند. باید دانست که اعلم بودن خضر، دلیل افضلیت وی بر موسی علیهما السلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل از شخص مفضول بهره علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند جل جلاله مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آن را نمی‌داند. گفتنی است که دانش موسی علیه السلام، علم به احکام شرعی بود در حالی که دانش خضر علیه السلام، علم به بعضی از امور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیهما السلام به معنی افضلیت وی بر موسی علیه السلام نیست زیرا اگر خضر ولی بود موسی علیهما السلام نبی بود و اگر خضر علیه السلام نبی بود، خدای سبحانه موسی علیه السلام را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ [الكهف: ۶۷].

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی» یعنی: توتاب نمی‌آوری که بر آنچه از علم من می‌بینی، شکیبایی کنی زیرا علم تو با علم من سر وفاق و سازگاری ندارد، علم تو علم ظاهر است و علم من علم باطن، علم تو علم شریعت است و علم من علم غیب.

﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ ۗ خُبْرًا﴾ [الكهف: ۶۸].

«و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟» یعنی: چگونه می‌توانی بر علمی که به حقیقت آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی می‌کنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادی هم جزء منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری.

فَلَعَلَّكَ بَخِيعٌ تَفْسِكَ عَلَىٰ عَآثِرِهِمْ ۚ إِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿۶۹﴾ [الكهف: ۶۹].



«گفت» موسی به خضر علیهما السلام «مرا ان شاء الله شکیبای خواهی یافت» در همراهی خویش «و در هیچ فرمانی تو را خلاف نمی‌کنم» و به طاعت و پیروی تو پایبند خواهم بود. بدین گونه بود که موسی علیه السلام وعده شکیبایی خود را به مشیت الله جل جلاله موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البته این شیوه انبیا علیهم السلام است که به اندازه چشم به هم زدنی نیز بر خویشتن خویش تکیه نمی‌کنند.

﴿قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ [الکهف: ۷۰].

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «اگر مرا پیروی می‌کنی پس در باره چیزی از من سؤال نکن» از افعال مخالف با شریعت که از من مشاهده می‌کنی «تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم» یعنی: باید این من باشم که تفسیر و تأویل افعال خویش و چرایی و چگونگی آنها را برای تو بیان کنم، نه این که تو مرا از آنها مورد سؤال قرار دهی. موسی علیه السلام از باب رعایت ادب شاگرد در برابر استاد، شرط وی را پذیرفت.

﴿فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكَبَا فِي الْسَفِينَةِ خَرَقَهَا قَالِ أَلْخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ

شَيْئًا إِمْرًا﴾ [الکهف: ۷۱]. «پس رهسپار شدند» و در راه به کشتی‌ای برخوردند پس با کشتی‌نشینان گفت‌وگو کردند که آنان را نیز با خود بردارند، کشتی‌نشینان پذیرفتند و ایشان را با خود برداشتند «تا وقتی که سوار کشتی شدند، آن را سوراخ کرد» به قولی: خضر علیه السلام دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق شدن کشتی‌نشینان نینجامد «گفت» موسی به خضر علیهما السلام «آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی» موسی نتوانست خود را نگه دارد و بر آنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چرا که این کار وی در نگاه اول، به نابودی جانها و اموال می‌انجامید. در بعضی از روایات آمده است: صاحبان کشتی آن دو را بی‌کرایه و به‌طور رایگان با خود در کشتی سوار کرده بودند زیرا آنها خضر را شناخته بودند پس به او و همراهش حرمت نهادند، از این جهت انکار موسی بر خضر شدیدتر بود. یعنی: آیا درست است که آنها به من و تو احسان کنند و تو در برابر آن احسان، کشتی آنان را معیوب کنی؟ «واقعا به کاری عظیم مبادرت ورزیدی» یعنی: عجب کار هول‌انگیز و ناروایی را مرتکب شدی!

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ [الکهف: ۷۲].

«گفت» خضر علیه السلام «آیا نگفته بودم که تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی؟»  
 خضر علیه السلام همان سخن سابق خود را به وی یادآوری کرد که گفته بود: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ [الکھف: ۶۷].

﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾ [الکھف: ۷۳]. موسی به خضر «گفت: مرا به سبب آنچه فراموش کردم مؤاخذه نکن و در کارم بر من سخت نگیر» و با من آسان گیر باش، نه سخت گیر. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «این عکس العمل اول از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این دریا کم کرد، نیست».

﴿فَأَنْظَلْنَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا﴾ [الکھف: ۷۴]. «باز رهسپار شدند» یعنی: خضر و موسی علیهما السلام از کشتی پیاده شده و به راه خود ادامه دادند «تا به نوجوانی برخوردند پس» خضر «او را کشت» خضر همین که به آن پسر بچه که با اطفال دیگر مشغول بازی بود رسید، سرش را از بدنش برکند و او را به قتل رساند «گفت» موسی به خضر: «آیا نفس زکیه ای را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟» یعنی: بی آن که کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقی شود؟ نفس زکیه: یعنی شخص پاک و بی گناه «واقعا کار ناپسندی را مرتکب شدی» نکرا: یعنی بسیار زشت و ناپسند.

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ [الکھف: ۷۵].  
 «گفت» خضر به موسی: «آیا به تو نگفتم که هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی؟» در اینجا خضر لفظ «لک: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی نسبت به سؤال اول وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی تر بود چرا که مخالفت موسی یک بار دیگر تکرار شده بود.

﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَلِّحْنِي ۖ قَدْ بَلَغْتَ مِن لَدُنِّي عُذْرًا﴾ [الکھف: ۷۶].

«گفت» موسی علیه السلام «اگر بعد از این از تو چیزی پرسیدم، دیگر با من همراهی نکن» یعنی: در آن صورت، از رفاقت و همراهی با من صرف نظر کن «همانا از جانب من به حد

عذر رسیدی» یعنی: اگر دیگر بار این کار را کردم، تو دیگر در قبال من معذوری و می‌توانی ترکم کنی زیرا اگر باز هم از تو سؤالی بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البته این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشته خویش پشیمان است.

﴿فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ ۗ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ۗ﴾ [الکھف: ۷۷].

«پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند» به قولی: آن قریه «ایله» بود «از مردم آنجا خوراکی خواستند ولی آنها از مهمان کردن آن دو خودداری کردند» یعنی: مردم آن قریه ابا ورزیدند از این که حق واجبی را که در قبال آن دو میهمان بر ذمه‌شان بود، ادا کنند «پس در آنجا» یعنی: در آن قریه «دیواری را یافتند که می‌خواست فروریزد» یعنی: هیأت و حالت سقوط بر آن دیوار نمایان بود «پس آن را استوار کرد» یعنی: خضر علیه السلام آن دیوار را کج یافت پس آن را به حالت اولی‌اش برگردانید و استوار کرد. در حدیث شریف آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی‌درنگ راست شد». «گفت» موسی علیه السلام «اگر می‌خواستی برای این مزدی می‌گرفتی» یعنی: می‌توانستی در قبال راست ساختن و اصلاح دیوار مزدی بگیری.

﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۗ﴾ [الکھف: ۷۸].

«گفت» خضر به موسی «این است جدایی میان من و تو» یعنی: این ایرادت بر من که چرا از آنان مزدی نگرفتم، جدا کننده من و توست و دیگر هنگام جدایی من و تو فرار سیده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «یرحم الله موسی، لوددت انه كان صبر حتى يقص الله علينا من اخبارهما: خدا بر موسی ببخشاید، من دوست داشتم که او شکیبایی می‌ورزید تا خدای عز و جل باز هم از اخبار آن دو بر ما حکایت می‌کرد».

خضر افزود: «به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهیم ساخت» تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضر علیه السلام به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسی علیه السلام روبرو شد. آن گاه خضر علیه السلام به تفسیر و تأویل کارهایش پرداخت:

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ [الكهف: ۷۹].

«اما کشتی» یعنی: کشتی‌ای که من آن را سوراخ کردم «از آن مساکینی چند بود» که ضعیف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند «که در دریا کار می‌کردند» و جز آن کشتی مال دیگری نداشتند و آن را به مسافران دریایی به اجاره می‌دادند «پس خواستم که آن را معیوب کنم» با برکندن آن تخته پاره «چرا که درورای آنان» یعنی: در پیش روی آنان، یا در پشت سر آنان «پادشاهی بود» کفرپیشه «که هر کشتی‌ای را به زور می‌گرفت» یعنی: هر کشتی سالم و بی‌عیبی را به زور می‌گرفت، نه کشتی‌های معیوب و ناقص را. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن بدد، یا جلندی بن کرکر، یا منوار بن جلندی بود.

﴿وَأَمَّا الْعُلَمَاءُ فَكَانَ أَبُوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا﴾ [الكهف: ۸۰].

«و اما آن نوجوان» که من او را به قتل رساندم «پدر و مادر وی هر دو مؤمن بودند» ولی خودش این‌گونه نبود «پس ترسیدیم از آن که برآنان در سرکشی و کفر غالب آید» یعنی: ترسیدیم که با پدر و مادر آزاری خویش و عاق شدن ازسوی آنان، در سرکشی و کفران نعمت بر آنها غالب آید. به‌قولی: خضر عليه السلام به سبب الهام الهی دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرایش یافته و به‌زودی کفرش منجر به کفر و گمراهی پدر و مادرش نیز خواهد شد چراکه علاقه مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید.

﴿فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾ [الكهف: ۸۱].

«پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به بهتر از وی عوض دهد» یعنی: به‌جای آن فرزند، فرزندی بهتر از او را به آنان بدهد «از روی پاکیزگی» یعنی: فرزندی پاک‌نهادتر در دین، در صلاح و وارستگی از گناهان «و نزدیکتر از جهت شفقت» و مهربانی به پدر و مادرش. در حدیث شریف آمده است: «لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له». «خداوند در حق هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر این‌که آن قضا به خیر وی است».

﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ [الكهف: ۸۲].

«و اما آن دیوار» که من آن را استوار کردم؛ «از آن دو نوجوان یتیم در شهر بود» یعنی: در آن قریه‌ای که قبلاً ذکر شد. ذکر آن به نام «قریه» در آیات قبل و به نام «مدینه» در این آیه، دلیل بر آن است که اسم قریه بر شهر نیز اطلاق می‌شود «و در زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود» یعنی: در زیر آن دیوار، مالی بزرگ از آن دو نوجوان یتیم پنهان ساخته شده بود. کنز: مال مدفون است «و پدرشان نیکوکار بود» لذا صلاح پدر مقتضی آن بود که رعایت حال فرزندانش بشود و مالشان از نابودی حفظ گردد «پس پروردگار تو خواست که آن دو نوجوان به حد رشد برسند» یعنی: به کمال بلوغ و تمام رشد خود برسند «و گنجینه خود را بیرون آورند» از آن مخفی‌گاه پس اگر دیوار فرو می‌ریخت، گنج هم از زیر آن بیرون می‌آمد و چه بسا تلف می‌شد. «که» این کار و این تدبیر «رحمتی از جانب پروردگارت بود» بر آن دو جوان یتیم، به سبب صالح بودن پدرشان «و من آن را از امر خود» یعنی: از اجتهاد و رأی خود «نکردم» بلکه این کارها همه به دستور خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بود «این بود تاویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی» یعنی: آنچه گفتم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سر آمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.

لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ در آنها دست برد، از باب انتخاب شر آسان‌تر در برابر شر و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعده «یختار اهون الشرین» بود. در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث شریف فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوته علف خشکی نشست، بناگاه آن بوته خشک از زیر پایش سبز و خرم به جنبش درآمد».

جمهور علما بر آنند که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ درگذشته است، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ یک از کسانی که هم‌اکنون بر روی زمین زنده‌اند، زنده باقی نمی‌مانند». اما گروهی بر آنند که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ زنده است زیرا از چشمه حیات نوشیده است.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ [الكهف: ۸۳].

«و از تو در باره ذوالقرنین می‌پرسند» سؤال‌کنندگان، کفار مکه بودند که به اشاره یهود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره پرسیدند «بگو: به زودی بر شما از حال وی خبری خواهم داد» از طریق وحیی که بر من نازل می‌شود.

ذوالقرنین بنا به قولی همان اسکندر فرزند فیلیبوس یونانی (۳۳۰ ق. م) بانی شهر اسکندریه است که تمام دنیا را تصرف کرد. اما اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود. به قولی: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به قولی: ذوالقرنین فرشته‌ای از فرشتگان است. به قولی دیگر: او «سایرس - ۵۹۹ ق. م» است که شرق و غرب دنیا را به زیر فرمان خویش درآورد. ولی بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نص قرآنی در باره شخصیت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی‌گوید زیرا هدف، عبرت گرفتن از داستان اوست و این هدف، با همین مقدار برآورده می‌شود، هر چند که صاحب تفسیر «الاساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی‌تر دانسته است. از جمله دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به دست آمده که دارای دو شاخ و دو بال می‌باشد. همچنین تحقیق او نشان می‌دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگه «داریال» سدی نیز بنا کرد که هم‌اکنون در کوه‌های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود.

وجه تسمیه او به ذی‌القرنین این است که:

- ۱- او شرق و غرب زمین را درنوردید.
  - ۲- به آغازگاه تابش خورشید از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همه عالم را به تسخیر خویش در آورد.
  - ۳- یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت.
  - ۴- یا تاجش دارای دو شاخک بود.
- و با آن‌که مفسران در ایمان و صلاحش اتفاق نظر دارند اما صحیح آن است که او پیامبر نیست.

﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾ [الكهف: ۸۴].

«ما در روی زمین به او تمکین دادیم» یعنی: ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن‌گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هر کجا که بخواهد برود و هرگونه که بخواهد عمل کند «و از هر چیزی بدو وسیله‌ای بخشیدیم» یعنی: از آنچه که به مطلوب و خواسته وی تعلق می‌گرفت، بدو راه و سررشته و وسیله‌ای بخشیدیم که به سبب آن

به مطلوب خویش دست یابد. نقل است که: چهار پادشاه همه دنیا را به تمامی به تسخیر خویش در آوردند که دو تن از آنان مؤمن و دو تن کافر بودند، دو تن مؤمن عبارت بودند از: سلیمان و ذوالقرنین و دو تن کافر عبارت بودند از: نمرود و بخت‌النصر.

﴿فَاتَّبَعَ سَبَبًا﴾ [الکهف: ۸۵].

«پس در پی سببی افتاد» یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محل غروبگاه خورشید برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَبْدَأُ الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾ [الکهف: ۸۶].

«تا آن‌گاه که به غروبگاه آفتاب رسید» یعنی: ذوالقرنین به پایان زمین از جانب مغرب رسید که بعد از آن جز اقیانوس چیز دیگری نیست «و آن را چنین یافت که در چشمه گل و لایی فرو می‌رود» حمئه: گل آلود سیاه. به قولی: چون ذوالقرنین به ساحل اقیانوس رسید، به نظرش چنین آمد که خورشید در آبی گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند. گفتنی است که این فقط حکایت دید ظاهری چشم است، نه این‌که خورشید حقیقتاً در آب غروب می‌کند چرا که خورشید از زمین بزرگتر است. آری! در غروبگاه به نظر مسافر دریا که شط دریا در معرض دیدش نباشد چنین می‌آید که خورشید در دریا فرو می‌رود و ناپدید می‌شود «و نزدیک آن» یعنی: در نزدیک محل فرورفتن خورشید «قومی را یافت» که آن قوم از کفار بودند «گفتیم» یعنی: الهام کردیم به او که «ای ذوالقرنین! اختیار با توست، یا آنان را عذاب می‌کنی» با کشتن آنان در همان آغاز کار «یا در میانشان روشی نیکو در پیش می‌گیری» با گرامی‌داشتنشان و تعلیم شرایع الهی به آنان.

﴿قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا﴾

[الکهف: ۸۷].

«گفت» ذوالقرنین: راه دعوتشان به سوی حق را انتخاب می‌کنم «اما هرکه ستم ورزد» بر خود؛ با پای فشردن بر شرک و نپذیرفتن دعوتم «پس زودا که عذابش کنیم» با کشتنش در دنیا «سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود» در آخرت «آن‌گاه او را عذاب می‌کند» در آن «عذابی سخت» نکرا: یعنی: بسیار سخت و دشوار.

﴿وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا﴾

[الکھف: ۸۸].

«و اما هرکه ایمان آورد» به خدا ﷻ و دعوتم را تصدیق کند «و عمل کند» به عمل «شایسته» مطابق آنچه که مقتضای ایمان است «پس او پاداشی هر چه نیکوتر خواهد داشت» که همانا بهشت است. همچنین محتمل است که مراد از آن: پاداش دادن وی از سوی ذوالقرنین باشد، یعنی: به او پاداشی نیکو می‌دهم و به او احسان و کرم روا می‌دارم «و به فرمان خود او را به کاری آسان و خواهیم داشت» که بر وی سخت و دشوار نباشد.

﴿ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا﴾ [الکھف: ۸۹].

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین در پی راهی غیر از راه اول افتاد، بدین‌سان که جهت مشرق را در پیش گرفت.

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا

سِرًّا﴾ [الکھف: ۹۰].

«تا آن‌گاه که به مطلع الشمس رسید» یعنی: به اولین منطقه‌ای از زمین رسید که خورشید از آن برمی‌آید پس «خورشید را چنین یافت که بر قومی طلوع می‌کند که برای آنان در برابر تابش آن پوششی قرار نداده‌ایم» نه از خانه و نه از لباس بلکه آنان قومی پابرنه و لخت و عریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند. این آیه معرف تاریخ زندگی گروهی بدوی است که بی داشتن پناه‌گاه و لباس، به‌شکل اولیه زندگی می‌کرده و از صید ماهی تغذیه می‌نموده‌اند. یا معنی آیه این است: میان آن قوم و میان خورشید، جز دریا چیز دیگری حایل نبود. بعضی گفته‌اند: چه بسا او به سرزمینی رسید که خورشید در آن دهها روز تابان باقی می‌ماند، نه غایب می‌شود و نه در زیر پرده و حجابی قرار می‌گیرد و این پدیده در شمالی‌ترین منطقه کره زمین است.

﴿كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا﴾ [الکھف: ۹۱].

«چنین بود» داستان شکوه و قدرت ذوالقرنین «و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم» یعنی: آن‌گاه که به وی پادشاهی و جهانگشایی بخشیدیم، صلاحیت وی را در این امر می‌دانستیم. یا ما بر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات و لشکر و غیره بود، آگاهی داشتیم. مراد این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او



به جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق سنج آگاه، علم هیچ کس دیگر به آن احاطه نداشت.

﴿ثُمَّ اتَّخَعَ سَبَبًا﴾ [الکھف: ۹۲].

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین راه سومی را که در عرض مشرق و مغرب از جنوب به سوی شمال است، دنبال کرد.

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا﴾ [الکھف: ۹۳].

«تا وقتی که به میان دو سد رسید» به قولی: این دو سد، دو کوه در ناحیه ارمنستان و آذربایجان است «در ورای آن دو سد قومی را یافت که نزدیک نبود هیچ سخنی را بفهمند» یعنی: سخن دیگران را نمی فهمیدند.

صاحب «المنیر» می گوید: «این قوم از صفالبه‌اند که در شرق بحیره سیاه در سدی استوار و منبع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب» یا «دریت» در کوهی به نام «قواقف» زندگی می کنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده‌اند.

﴿قَالُوا يٰذَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّ يٰأَجُوجَ وَمَآجُوجَ مُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلٰٓى اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا﴾ [الکھف: ۹۴].

«گفتند: ای ذوالقرنین!» این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنان‌شان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند. به قولی: فهمیدن سخنشان از سوی ذوالقرنین از جمله اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود. به قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمان‌شان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید: «همانا یا جوج و مأجوج سخت در زمین فساد می کنند پس آیا خراجی» یعنی: مالیاتی از اموالمان را «برای تو مقرر کنیم به این شرط که در میان ما و آنان سدی» استوار و نفوذناپذیر «بسازی» که جلو هجوم آنان به سوی ما را بگیرد.

یاجوج و مأجوج دو قبیله از بشر و به قولی از طایفه اتراک‌اند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فسادآلود. نقل است که آنان در بهار بیرون می آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی گذاشتند مگر که آن را می خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی یافتند مگر این که آن را بر می داشتند و می بردند.

صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» می‌گوید: «یاجوج و ماجوج دو قبیله از اولاد یافث بن نوح اند، یاجوج از قوم تاتار و ماجوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که «ترک» نامیده می‌شد. بعضی برآند که: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیه غربی به سرزمین ترکستان منتهی می‌شود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می‌افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یاجوج و ماجوج قومی ستمگر و خشن هستند که پیشینیان‌شان از بحیره طبریه می‌گذرند و خدای عَلَّیْهِ در هنگام نزول عیسی عَلَّیْهِ از آسمان، آنان را بر می‌انگیزد چنان که در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است».

﴿قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾﴾  
[الکھف: ۹۵].

«گفت» ذوالقرنین «آنچه پروردگارم به من دسترس داده است» یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکن بخشیده است «بہتر است» از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست. سپس از آنان یاری خواست و گفت: «مرا با قوه‌ای مدد کنید» یعنی: نیازی به خراج شما ندارم بلکه مرا به مردانی از خود که با دست و زور بازوی خویش با من همکاری کنند، یاری کنید، یا مرا در تهیه سامان و آلات ساختمانی یاری کنید «تا میان شما و آنان سدی محکم» و نفوذناپذیر «بسازم».

﴿عَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ عَاتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾﴾ [الکھف: ۹۶].

«برای من قطعات آهن» یعنی: آهن‌های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم به کار می‌رود «بیاورید. تا آن‌گاه که برابر ساخت میان آن دو کوه را» صدفین: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را آوردند و پس از آن که او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن‌ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را همسطح ساخت آن‌گاه «گفت» به عمله و کارگران: «بدمید» بر این قطعات آهن با آتش و دمه‌های آهنگری «تا وقتی که آن قطعات را آتش گردانید» به قولی: او به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آن‌گاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه‌ها بدمند تا آن که حرارت حاصله، آهن‌ها را تا سرحد ذوب داغ ساخت - و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش

سرخ و مذاب می‌گردد - سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین‌طور لایه‌های دیگر را بر روی آن قرار داد «گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم» در نتیجه لایه‌های آهن و سنگ با مس گداخته خوب به هم جوش خورد و چسبید و خالی‌گاه‌های میان آهن‌ها کاملاً مسدود شد و سرانجام این پیکره از آهن و سنگ و مس گداخته به کوهی آهنین و سدی مستحکم و نفوذناپذیر تبدیل شد. قطر: مس گداخته است.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «جدیدا روش آمیختن مس با آهن برای نیرومند ساختن بیشتر آهن به کار گرفته شده و از افزودن نسبتی از مس به آهن، مقاومت و صلابت آهن دوچندان شده است. گفتنی است؛ این روشی بود که خدای عَلَّمَ ذوالقرنین را به آن راه نمود و آن را قرن‌ها قبل از علم جدید بشر در کتاب جاودان خویش ثبت کرد».

﴿فَمَا اسْطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ [الکھف: ۹۷].

«در نتیجه یا جوج و مأجوج نتوانستند از آن بالا روند» به دو دلیل: یکی ارتفاع آن و دیگری صافی و لغزندگی آن «و نتوانستند آن را سوراخ کنند» و از زیر آن نقب بزنند، به سبب محکمی و صلابت و ضخامت آن.

مراغی در تفسیر خود می‌گوید: «سدی که ذوالقرنین آن را بنا کرد و بعضی از مورخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقه «بلخ» نزدیک «ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا (دروازه آهن) است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاهرخ بر آن گذر کرد چنان‌که مورخ اسپانیایی «کلافیگو» در سفر سال «۱۴۰۳م» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه «قشتاله» در اندلس، به دربار تیمور لنگ می‌رفت، آن را مشاهده کرد، همو در توصیف آن می‌گوید: سد باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

﴿قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا﴾

[الکھف: ۹۸].

«گفت» ذوالقرنین «این» تمکن و دسترسی من به ساختن این سد «رحمتی از جانب پروردگار من است» یعنی: از آثار رحمت پروردگار بزرگ من بر این قوم، یا بر مردم است زیرا این سد میان یا جوج و مأجوج و فسادافروزشان در زمین حایل می‌شود «ولی چون

وعدۀ پروردگار من» به خروج یاجوج و ماجوج در آستانه روز قیامت «فرا رسد، آن را در هم کوید» یعنی: این سد را با زمین هموار، هم سطح می سازد «و وعدۀ پروردگارم» بر خراب ساختن این سد و خروج یاجوج و ماجوج قبل از روز قیامت؛ «حق است» و ثابت و برگشت ناپذیر. این آخرین سخن ذوالقرنین است.

صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «اکنون می دانیم که این وعدۀ پروردگار متعال تحقق یافته است زیرا چنگیزخان و سلاله او خروج کردند و در زمین - اعم از شرق و غرب آن - فسادی عظیم پراکندند و نشانه ها و مظاهر تمدن اسلامی را ویران و خلافت عباسی را در سال (۶۵۶ هـ ق) ساقط کردند». در حدیث شریف به روایت زینب بنت جحش رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شدند و درحالی که چهره ایشان سرخ شده بود، فرمودند: «ویل للعرب من شر قد اقترب، فتح الیوم من ردم یاجوج و ماجوج مثل هذا و حلق...». «ای وای بر عرب از شری که تحقیقا نزدیک شده است، امروز از سد یاجوج و ماجوج به این اندازه گشوده شد - و دست خویش را حلقه کردند - گفتیم: یا رسول الله! آیا درحالی که نیکان در میان ما هستند، هلاک می شویم؟ فرمودند: آری! آن گاه که فساد و پلیدی بسیار شود». بلی! آن حلقه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدان اشاره کردند، بزرگ و بزرگتر شد تا آن که در نیمه اول قرن هفتم هجری به خروج تاتار و مغول انجامید. والله اعلم.

﴿وَتَرْكُنَا بِعَضْمِهِمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَهُمْ جَمْعًا﴾

[الکہف: ۹۹].

«و بعضی از آنان را» یعنی: بعضی از مردم را «در آن روز» یعنی: در روز خروج یاجوج و ماجوج «رها می کنیم تا موج آسا در بعضی دیگر درآمیزند» یعنی: مردم در روز خروج یاجوج و ماجوج درهم می آمیزند و قتل و کشتار بسیار گشته کشتزارها نابود و سرمایه ها تلف می شود. و همه اینها قبل از برپایی قیامت و قبل از نفخ صور در زمانی است که برای ما معلوم نیست. یا معنی این است: مردم در روز قیامت موج آسا درهم می آمیزند زیرا خروج یاجوج و ماجوج از نشانه های نزدیکی قیامت است «و در صور دمیده شود» و دمنده اسرافیل علیه السلام است. به قولی: این نفخه دوم است، به دلیل این فرموده وی: «پس گرد آوریم آنان را، گرد آوردنی» یعنی: پس از متلاشی شدن و تبدیل شدن اجسادشان به خاک، آنان را زنده می گردانیم سپس همه را به سوی محشر گرد می آوریم.

﴿وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا﴾ [الکھف: ۱۰۰].

«و آن روز دوزخ را آشکارا پیش کافران روبرو آوریم» یعنی: در روزی که گردشان می آوریم، دوزخ را برای شان می نمایانیم، بدان سان که آن را مشاهده کنند تا مشاهده دوزخ زجری بلیغ و ربعی عجیب در آنان پدید آورد.

﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾ [الکھف: ۱۰۱].

«به همان کسانی که چشمان شان از یاد من در پرده ای بود» یعنی: دوزخ را به همان کسانی می نمایانیم که چشمان احساس و بصیرت شان از مشاهده آیات و نشانه های من در پرده ای بود، نشانه هایی که هرکس اهل تفکر و عبرت گرفتن باشد، از مشاهده آنها غافل نمانده و خدای عَلَّمَ را با توحید و تمجید وی یاد می کند «و» دوزخ را به همان کسانی نیز می نمایانیم که «توانایی شنیدن» حق «را نداشتند» به سبب اعراضشان از ادله سمعی.

﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِّلْكَافِرِينَ نُزُلًا﴾ [الکھف: ۱۰۲].

«آیا کافران پنداشته اند که بجز من بندگان مرا» که عبارت از فرشتگان و مسیح و شیاطین اند «اولیاء بگیرند» یعنی: معبود خویش گیرند؟ آیا این اندیشه ناصواب و ناممکن شان موجب عذاب نیست؟ قطعاً موجب عذاب است، آنها باید بدانند که: «همانا ما جهنم را آماده کرده ایم تا جایگاه پذیرایی کافران باشد» یعنی: جهنم را آماده پذیرایی کافران ساخته ایم که با ورود به آن، با انواع عذابها مورد پذیرایی قرار می گیرند و به جایگاههای خود رهسپار می شوند چنان که برای میهمان متکا و جایگاه آماده ساخته می شود. این تعبیر از باب تهکم و استهزای آنهاست.

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ [الکھف: ۱۰۳].

«بگو: آیا شما را از کسانی که از روی عمل زیان کارترین مردمند، آگاه گردانم» یعنی: ای مردم! آیا شما را از کسانی که از روی زیان و خسران اعمال، از بدبخت ترین مردم اند، آگاه گردانم؟ آری! آگاهتان می گردانم؛ آنان: «کسانی اند که کوشش آنان در زندگی دنیا گم شده است» گم شدن کوشش، بطلان و نابودی و به هدر رفتن آن است «و خود می پندارند که نیکو کردارند» یعنی: خود مفتون و دلباخته راه و

روش باطل خویش‌اند و می‌پندارند که با در پیش گرفتن این راه و روش، کار خوبی انجام داده و از آثار و نتایج آن نفع می‌برند. پس اینان زیان‌کارترین مردمند.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنَانًا﴾ [الکھف: ۱۰۵].

«آنان کسانی‌اند که به آیات پروردگار خویش» یعنی: به دلایل توحید و یگانگی وی از آیات تکوینی و تنزیلی «کافر شدند و» کافر شدند «به ملاقات او» یعنی: به بعث بعد از مرگ و مابعد آن از امور آخرت «در نتیجه اعمال‌شان تباه گردید» یعنی: اعمالی که انجام دادند و آن را نیک می‌پنداشتند، تباه شد و دلیل تباه شدن آن، کفرشان است «پس روز قیامت برای آنان هیچ وزنی نخواهیم نهاد» یعنی: در آن روز برای آنان نزد ما هیچ قدر و قیمتی نخواهد بود و هیچ بهایی به آنان نخواهیم داد. در حدیث شریف آمده است: «همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می‌آید، درحالی‌که [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد خدای عز و جل به اندازه بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید: ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنَانًا﴾ [الکھف: ۱۰۵]». آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه و عمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

﴿ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا﴾ [الکھف: ۱۰۶].  
«این» هشدار را بگیرند که: «جهنم جزای آنان است، به سبب این‌که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخر گرفتند» مفسران در تعیین این «زیانکارترین انسان‌ها» اختلاف نظر دارند؛ به قولی: آنان یهود و نصاری‌اند، به قولی: آنها کفار مکه و به قولی: آنها راهبان متولی صومعه‌ها اند. همچنین روایت شده است که علی علیه السلام خوارج «حروریه» را نیز از مصادیق آنان دانسته است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾ [الکھف: ۱۰۷].

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» حال و وضع ایشان برضد حال و وضع کسانی است که قبلاً ذکرشان رفت زیرا «باغهای فردوس جایگاه پذیرایی آنان است» که برای گرامیداشت و تجلیل هر چه بیشترشان آماده شده است. فردوس در کلام عرب: به درختان انبوه و به هم پیوسته‌ای گفته می‌شود که اغلب آنها درخت انگور باشد و فردوس در زبان رومی، به معنای باغ است.

﴿خَلِيدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا﴾ [الکھف: ۱۰۸].

«جاودانه در آنند و از آنجا درخواست انتقال» به جایی دیگر «نمی‌کنند» زیرا باغهای فردوس فرخنده‌تر و گرمی‌تر از آن است که آنان خواستار جایی دیگر غیر از آن شوند. در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از عباد بن صامت رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصله هر درجه از آن با درجه دیگر، مانند فاصله میان آسمان و زمین است و بلندترین درجه آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانه بهشت از آن جاری می‌شود پس هرگاه از خدا صلی الله علیه و آله می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید».

﴿قُلْ لَوْ كَانُ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ

حِثًّا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ [الکھف: ۱۰۹].

«بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار مرکب باشد، پیش از آن که کلمات پروردگار پایان پذیرد قطعاً دریا به پایان می‌رسد، هر چند مانند آن دریا را به طریق مدد بیاوریم» یعنی: اگر کلمات علم خدا صلی الله علیه و آله و حکمت وی نوشته شوند و آب دریا مرکب قلم باشد و قلم هم بنویسد، یقیناً قبل از آن که کلمات حق تعالی به پایان رسد، آب دریا به اتمام می‌رسد و اگر مانند آن دریا باز به مدد آن آورده شود و مرکب آن قلم گردد، باز هم آب آن دریای دیگر و همین‌طور دریا‌های دیگر... نیز به پایان می‌رسد، بی آن که کلمات پروردگار به آخر برسد زیرا کلمات الهی نامتناهی است. پس هرگاه علم الهی چنین است، دیگر چگونه انسان روی دل به سوی او نکرده و به دین وی در نمی‌آید؟! از آیه کریمه، کثرت کلمات پروردگار متعال بر می‌آید، به نحوی که قلمها و کتابها

نمی‌توانند آنها را در ضبط و شمار آورند. نظیر آن است آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ

شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ﴾ [القلم: ۲۷]. «و اگر درختانی که در زمین است، همه قلم باشد و دریا را هفت

دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد، قطعاً خدا شکست ناپذیر حکیم است».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: چون آیه ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ

الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]. «و شما از علم جز اندکی داده نشده‌اید» نازل شد، یهود

گفتند: بلکه به ما علم بسیاری داده شده است زیرا به ما تورات داده شده و هرکس به

وی تورات داده شد، بی‌گمان به او خیر بسیاری داده شده است. همان بود که آیه: ﴿قُلْ لَوْ كَانَتْ﴾ [الکهف: ۱۰۹] نازل شد.

﴿فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾ [الکهف: ۱۱]. «بگو: جز این نیست که من هم مثل شما بشری هستم» یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریت است و از بشریت به فرشته بودن یا الوهیت در نمی‌گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی‌دانم و اگر خدای عالم الغیب مرا آگاه نمی‌کرد، نمی‌توانستم به شما از داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم «به من وحی می‌شود» پس همین صفت و ویژگی، برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من این است: «که خدای شما خدایی یگانه است» و شریکی ندارد «پس هرکس به لقای پروردگار خود امید دارد» و چنین توقعی را که از شأن مؤمنان است در دل می‌پروراند «باید به کار شایسته پردازد» کار شایسته: هر کاری است که شرع شریف بر خیر بودن آن راهنمایی و تأکید کرده و انجام‌دهنده آن را سزاوار ثواب معرفی کرده است «و هیچ کس را» از خلق «در عبادت پروردگار خویش شریک نسازد» چه آن کس نیکوکار باشد، چه بدکردار، چه حیوان باشد، چه جماد. البته ریا نیز که شرک خفی است، شامل این نهی می‌شود.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن سعد از ابی سعید بن ابی فضاله انصاری رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «إذا جمع الله الأولين والآخرين ليوم لا ريب فيه نادى مناد: من كان أشرك في عمل عمله لله أحداً، فليطلب ثوابه من عند غير الله؛ فإن الله أغنى الشركاء عن الشرك». «چون خدای صلی الله علیه و آله پیشینیان و پسینیان را برای روزی که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست گرد آورد، منادی ندا در می‌دهد که: هر کس با خدا در عملی که برای او انجام داده، کسی را شریک آورده است، باید ثواب خویش را از غیر الله صلی الله علیه و آله طلب کند زیرا خدا بی‌نیازترین شرکا از شرک است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «روزقیامت اعمال بنی‌آدم در نامه‌هایی سر به مهر به پیشگاه خدای صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود پس خدای صلی الله علیه و آله می‌فرماید: این یکی را دور افکنید و آن یکی را پیش‌آورید. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی جز خیر چیزی ندیده‌ایم؛ می‌فرماید: آری! ولی عمل وی برای غیر رضای من بود و من امروز فقط آن عملی را می‌پذیرم که هدف از آن خالصاً رضای من بوده است».



## سوره مریم

مکی است و دارای (۹۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این که مشتمل بر داستان بارداری سیدتنا مریم علیها السلام و ولادت عیسی صلی الله علیه و آله است، «مریم» نامیدند. ابن مسعود رضی الله عنه در بیان داستان هجرت حبشه می گوید: «جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه صدر این سوره را بر نجاشی پادشاه حبشه و اصحابش قرائت کرد».

موضوع این سوره همانند سایر سوره های مکی، مشتمل بر اثبات وجود خداوند جل جلاله و وحدانیت وی و اثبات بعث و جزا از خلال بیان داستان های گروهی از انبیا علیهم السلام است.

﴿كَهَيْعَضَ ۝۱﴾ [مریم: ۱].

خواننده می شود: «کاف، ها، یا، عین، صاد» در «کاف» و «صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مد طویل کشیده می شود، در «ها» و «یا» مد به مقدار یک حرکت یا یک الف متعین است و در «عین»، هم مد طویل جایز است و هم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف. این حروف از حروف مقطعه است و سخن در این باره، در ابتدای سوره «بقره» گذشت.

﴿ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا ۝۲﴾ [مریم: ۲].

«بیان رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا» یعنی: این آیات یادی از رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا صلی الله علیه و آله است. او از انبیای بنی اسرائیل بود که شغل نجاری داشت و همسرش خاله عیسی صلی الله علیه و آله است.

﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ و نِدَاءً خَفِيًّا ۝۳﴾ [مریم: ۳].

«آن گاه که پروردگار خود را به ندایی آهسته ندا کرد» به قولی: زکریا صلی الله علیه و آله بدان جهت پروردگار خویش را آهسته ندا داد که این شیوه، از ریا دورتر است. به قولی دیگر: ندای خاموشانه زکریا از آن روی بود که او سالخورده و ضعیف شده بود و توانایی ندا کردن بلند را نداشت.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾ [مریم: ۴]. «گفت» زکریا در آن ندای آهسته خود: «پروردگارا! من استخوانم سست گردیده» مرادش این بود که استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده «و سرم از پیری شعله‌ور شده» یعنی: سپیدی بر سرم منتشر شده چنان که آتش در هیزم شعله‌ور می‌شود و این کنایه از پیری وی است «و ای پروردگارم! من هرگز در دعای تو بی‌بهره نبوده‌ام» یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ [مریم: ۵].

«و همانا من پس از خود از موالم بیمناکم» مراد از موالی در اینجا: اقارب و اقوام عصبه (پشتی) چون پسرعموها و مانندشانند. آری! اقارب و پسر عموهای زکریا به امر دین بی‌توجه بوده و از برداشتن بار رسالت سستی ورزیده و این شایستگی را از کف داده بودند، یا گرفتار دنیا گشته بودند و مشغولیت‌های دنیوی آنها را از برپا داشتن کار دین برای بنی‌اسرائیل به خود سرگرم ساخته بود پس زکریا از آن بیمناک شد که با مرگش دین حق از بین برود بنابراین، از خدای عَلَّيْهِ السَّلَامُ خواست تا ولی و سرپرستی را به وی عنایت فرماید که بعد از مرگش به امر دین قیام ورزیده و بر رونق بخشیدن به کار آن، حریص و مشتاق باشد «و زخم عاقر است» عاقر: زنی است که به سبب کبر سن از زایایی بازمانده است «پس عطا کن به من از جانب خود ولیی» یعنی: وارث و جانشینی. او بدان جهت تصریحا طلب فرزند نکرد زیرا می‌دانست که او و زنش در سن و حالتی قرار ندارند که پیدایش فرزند به حسب عادت از ایشان ممکن باشد. به‌قولی دیگر: مراد او از ولی، فرزند بود.

﴿يَرْثُني وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾ [مریم: ۱۶].

«تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب» وراثت در اینجا بنا بر قول راجح: وراثت علم و نبوت است نه وراثت مال، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث: ما جماعت انبیا میراث نمی‌گذاریم». پس معنی سخن زکریا ﷺ این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوب ﷺ هست،

میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی‌شان قیام ورزد «و او را - ای پروردگار من - پسندیده گردان» در اخلاق و افعال وی، که هم تو از او راضی و خشنود باشی و هم بندگانت او را بپسندند و دوست بدارند تا بدین وسیله، او شایسته برداشت علم دین و تعلیم و تبلیغ آن باشد و بتواند شعائر دین‌شان را برای‌شان برپا دارد.

﴿يَزَكِّرِيَا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلْمٍ أَسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۱۷].

خداوند ﷻ دعای وی را اجابت کرد و این ندا را به وسیله فرشتگان به‌سوی وی فرستاد: «ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم، که پیش از این هیچ همنامی برای او قرار نداده‌ایم» یعنی: قبل از او هیچ کس را به نام یحیی نام ننهاده‌ایم. مجاهد در بیان معنی آن می‌گوید: «قبلا برای او هیچ شبیه و نظیری قرار نداده‌ایم». گفتنی است که بیان خصوصیات یحیی عليه السلام بعدا می‌آید. ولی ابن‌جریر معنی اول را ترجیح داده است.

﴿قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلْمٌ وَكَانَتْ أُمْرَاتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا﴾

[مریم: ۸].

«گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن‌که زخم نازاست و خودم نیز به سبب سالخوردگی به نهایت ضعف رسیده‌ام» یعنی: سن و سالم به آخر رسیده و فرسوده و فرتوت شده‌ام. به قولی: او صدویست سال و زنش نودوهشت سال سن داشتند. از این سخن وی چنین برمی‌آید که او از قدرت خدای عز وجل و صنع بدیع وی که از پیری سالخورده و زنی نازا فرزندی پدید می‌آورد، شگفت زده شد.

﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكْ شَيْئًا﴾

[مریم: ۱۹].

«گفت» خداوند متعال از طریق فرشته «همچنین است» یعنی: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سن و سال فرزندی پدید آید «پروردگار تو گفته که این کار بر من آسان است» یعنی: این کار در عین دوری و دشواری از نظر تو اما بر من سهل و ساده و آسان است «و هرآینه خودت را پیش از این - درحالی‌که چیزی نبود - آفریدم» تو را نیز از عدم محض به ساحت وجود آوردم پس پدید آوردن فرزند برایت از طریق توالد و تناسل، بر من بسی سهل و آسان است.

﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً ۖ قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا﴾

[مریم: ۱۰].

«گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» یعنی: نشانه‌ای که مرا بر تحقق خواسته‌ام و بشارت بر باردار شدن زمن به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و دلم بدان آرام گیرد زیرا بارداری در آغازین مرحله، مخصوصا از زنی که عادت ماهانه وی به سبب کبر سن قطع شده، بسیار عجیب و شگفت‌آسا است «فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز با این که سالمی، با مردم سخن نمی‌گویی» یعنی: در عین حالی که صحیح و سالمی و چنان بیماری‌ای در تو نیست که از سخن گفتن بازت دارد ولی در آن مدت قادر به سخن گفتن نیستی.

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾

[مریم: ۱۱].

«پس» زکریا «از محراب» یعنی: جای نماز خواندن (مصلاهی) خود «بر قوم خویش در آمد» و مردم برای نماز انتظار او را می‌کشیدند «پس به آنان اشاره کرد که صبح و شام تسبیح گویند» یعنی: این مطلب را از طریق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد. به قولی: برای‌شان دست خطی نوشت و در آن ایشان را به نماز خواندن صبح و عصر دستور داد. به قولی دیگر: دستور داد تا به شکرانه این نعمت، صبح و شام «سبحان‌الله» بگویند.

﴿يٰٓيَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ وَّءَاتَيْنٰهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا﴾ [مریم: ۱۲].

«ای یحیی! کتاب را بگیر» یعنی: القصة یحیی - پسر خاله عیسی علیه السلام - متولد شد و به سنی رسید که در آن می‌توانست مورد خطاب قرار گیرد پس به او گفتیم: ای یحیی! کتاب خدا - یعنی تورات - را بگیر «به قوت» یعنی: با جد و جهد واستواری و عزم و با پشت‌گرمی به تأییدات ما «و در کودکی به او حکم دادیم» حکم: در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب را دادیم. به قولی: مراد از حکم نبوت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحیی علیه السلام در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.

﴿وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكٰوةً وَّكَانَ تَقِيًّا﴾ [مریم: ۱۳].

«و از سوی خویش بر او رحمت آوردیم» یعنی: یحیی علیه السلام را به رحمتی مخصوص از نزد خویش مفتخر ساختیم. حنان: رحمت، عاطفه و محبت است. به قولی معنی این است: به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پابرجا بود و با آن بر مردم - از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش - شفقت و عطف می‌ورزید و مردم را از کفر و معاصی نجات می‌داد «و به او زکات دادیم» مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکی از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به سوی خیر هدایتشان می‌کرد «و تقوا پیشه بود» یعنی: یحیی علیه السلام از معاصی خدا جل جلاله پرهیزگار و مطیع وی بود.

﴿وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا﴾ [مریم: ۱۴].

«و با پدر و مادر خود نیک‌رفتار بود» و نرم دل و مهربان «و زورگویی نافرمان نبود» یعنی: در برابر والدین یا در برابر پروردگارش، متکبر و عاصی نبود.

﴿وَسَلَّمْ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُحْيَاهُ﴾ [مریم: ۱۵].

«و سلام بر او» یعنی: امانی از جانب خدا جل جلاله بر یحیی باد. به قولی معنی این است: خدای تعالی بر او سلام گفت در: «روزی که متولد شد» یعنی: او در روز تولدش از این که شیطان به وی گزندی رسانده و او را لمس کند، در امان و سلامتی بود «و روزی که می‌میرد» از فتنه قبر و وحشت برزخ در امان است «و روزی که زنده برانگیخته می‌شود» نیز از هول و هراس عرصات محشر در امان است. به قولی: وحشتناک‌ترین حالاتی که انسان در آن قرار می‌گیرد، همین سه حالت است:

۱- روزی که متولد می‌شود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می‌آید.

۲- روزی که می‌میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می‌بیند که قبلا آنان را نمی‌شناخته و با احکام و قضایایی روبرو می‌شود که پیش‌تر با آنها آشنایی نداشته است.

۳- روزی که برانگیخته می‌شود؛ زیرا با هول و هراس روز قیامت روبرو می‌شود. پس یحیی علیه السلام در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

یحیی علیه السلام در شریعت موسوی عالمی کامل نیز بود، مردم را به توبه از گناهان فرامی‌خواند و آنان را در رودخانه اردن برای توبه از گناهان غسل می‌داد،

که نصاری به این روش وی اقتدا کردند و او را «یوحناى معمدان» می‌نامند. نقل است که یکی از حکام فلسطین به نام «هیروُدس» دختر برادری بسیار زیبا به نام «هیروُدیّا» داشت پس خواست تا دختر برادرش را به عقد خود درآورد ولی یحیی علیه السلام به دلیل حرام بودن این ازدواج با آن موافقت نکرد، «هیروُدس» عموی دختر از بس که مفتون و شیفته او بود از او خواست تا هر آرزویی که دارد با وی در میان گذارد تا آرزویش را برآورده کند، آن دختر با توطئه و تحریک مادرش سر یحیی علیه السلام را از وی خواست و او هم یحیی علیه السلام را به شهادت رساند. و چون خبر شهادت وی به عیسی علیه السلام رسید، او دعوتش را در میان مردم نمایان کرد و به تبلیغ و هشداردهی آنان قیام کرد.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ [مریم: ۱۶].

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در این سوره، داستان «مریم را آن‌گاه که در مکانی شرقی کناره گرفت» یعنی: به مکانی در جهت شرق بیت‌المقدس خلوت‌گزین شد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبله خویش گرفتند زیرا عیسی علیه السلام در این جهت از بیت‌المقدس متولد شد. به قولی: مریم علیها السلام به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾

[مریم: ۱۷].

«پس در برابر آنان حجابی بر خود گرفت» تا از چشم مردم پنهان باشد و او را در حال عبادت نبینند. حجاب: پرده و مانع است «پس به‌سوی او روح خود را فرستادیم» که جبرئیل علیه السلام است. حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیله وحیی که او حامل آن است زنده می‌شود «پس به‌صورت بشری درست اندام بر او نمایان شد» یعنی: جبرئیل علیه السلام به شکل انسانی تمام عیار در دیده مریم علیها السلام نمایان شد به‌طوری که از اوصاف بنی‌آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم پنداشت که او نسبت به وی قصد بدی دارد به همین جهت:

﴿قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾ [مریم: ۱۸].

«گفت: من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، اگر پرهیزگار باشی» یعنی: اگر از کسانی باشی که خدا ترس و پرهیزگارند، من از تو به خدا جل جلاله پناه می‌برم لذا از پرده‌گاه

من بیرون شو. چنان که گویند: اگر مؤمنی، به من ستم نکن. نقل است که مریم عَلَيْهَا هنگامی که حیض می شد، از پرده گاهش به خانه خاله اش می آمد و چون پاک می شد به پرده گاه خویش بازمی گشت.

﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَمًا زَكِيًّا﴾ [مریم: ۱۹].

«گفت» جبرئیل عَلَيْهِ «جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام» یعنی: چنان نیست که من نسبت به تو قصد بدی داشته باشم بلکه من از جانب همان پروردگاری به سویت فرستاده شده ام که به او پناه بردی و از کسانی نیستم که انتظار بدی از آنان می رود و آمده ام: «برای این که به تو پسری پاکیزه ببخشم» زکی: پاکیزه از گناهان که بر پاکی و پاکدامنی رشد می کند.

﴿قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَمٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾ [مریم: ۲۰].

«گفت» مریم عَلَيْهَا «چگونه برایم پسری باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نرسانیده است» یعنی: هیچ شوهری به من نزدیکی نکرده است «و من هرگز زناکار نبوده ام» و فرزند عادتاً با یکی از این دو شیوه به دنیا می آید. بغی: زن زناکاری است که مردان را در برابر پول به کام خواهی از خود فرامی خواند.

﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا

مَفْضِيًّا﴾ [مریم: ۲۱].

«گفت» جبرئیل عَلَيْهِ «فرمان حق چنین است» که بی پدر، پسری به تو عنایت کند «پروردگار تو فرموده که این بر من آسان است» و هیچ دشواری ندارد «و تا او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم» یعنی: تا آن طفل را، یا آفرینش وی را بدون پدر، آیه و نشانه ای برای مردم قرار دهیم که با آن به کمال قدرت ما پی برند «و رحمتی از جانب خویش» قرار دهیم، به سبب هدایت و خیر بسیاری که از جانب او به مردم می رسد زیرا هر پیامبری برای امتش رحمتی است «و این کاری مقدر شده است» که خدای عَلَيْهِ آن را مقدر کرده، قلم آن را نوشته و در علم ازلی قدیم وی ثبت شده پس قطعاً انجام یافتنی است و هیچ برگشتی ندارد. یعنی: تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزاردهندگان پیش خواهد آمد، صبر کنی.

﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ بِهِءَ مَكَانًا قَصِيًّا﴾ [مریم: ۲۲].

«پس مریم به او باردار شد» یعنی: جبرئیل علیه السلام در چاک پیراهن مریم علیها السلام دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم علیها السلام رسید آن گاه او به عیسی علیه السلام باردار شد «و به سبب آن حمل به جایی دور از مردم کناره گرفت» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مریم در انتهای وادی بیت لحم که میان آن و ایلیا چهار مایل راه فاصله است، کناره گرفت».

﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِثُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا

مَنْسِيًّا﴾ [مریم: ۲۳]. «پس درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرما می کشانید» یعنی: درد زایمان مریم را ناچار و ناگزیر از پناه بردن به تنه درخت خرما می کشید، گردانید، گویی او در طلب چیزی بود تا بر آن تکیه داده و به آن درآویزد چنان که زن باردار در هنگام شدت درد زایمان به هر چیز ممکنی درمی آویزد و چنگ می زند. مخاض: درد زایمان و حالت ولادت است «گفت» مریم علیها السلام «ای کاش پیش از این مرده بودم» مریم آرزوی مرگ کرد زیرا از آن ترسید که به وی در عفت و دینش بدگمان شوند. این آیه دلیل بر جایز بودن آرزوی مرگ در هنگام فتنه است زیرا مریم دانست که با این نوزاد، به فتنه مردم مبتلا می شود «و» ای کاش «یک باره فراموش شده بودم» نمی: چیز بی ارزشی است که از شأن آن این است تا فراموش شود زیرا از فقدان آن هیچ تألمی دست نمی دهد، مانند گم کردن میخ، ریسمان، کفش کهنه و امثال آن که مردم عادتاً به آنها هیچ ارزشی نمی دهند.

﴿فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾ [مریم: ۲۴].

«پس او را از زیرپای او ندا داد» یعنی: چون جبرئیل علیه السلام این سخن مریم علیها السلام را شنید، او را از فرودست وی ندا داد زیرا جبرئیل علیه السلام در زیر آن تل یا در زیر آن درخت خرما بود. به قولی: منادی خود عیسی علیه السلام بود و مادرش را چنین ندا داد؛ «که اندوه مخور، بی گمان پروردگارت از زیرپای تو جوی آبی پدید آورده است» سری: جوی آب کوچکی است که خدای سبحانه از فرودست مریم برایش جاری کرد تا از آن بیاشامد. به قولی: مراد از سری در اینجا عیسی علیه السلام است زیرا به مردان بزرگ و با عظمت، سری می گویند.

﴿وَهَرِيءَ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبِيًّا﴾ [مریم: ۲۵].



«و تنه درخت خرما را به سوی خویش بجنبان» یعنی: تنه درخت خرما را بگیر و آن را به سوی خود بتکان «بر تو خرمای تازه‌ای از درخت می‌ریزند» رطب جنی: خرمای تازه‌ای است که آماده چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازه پاکیزه می‌ریزند. عمروبن میمون می‌گوید: «برای زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «عمه خود درخت خرما را گرامی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلی آفریده شد که آدم رضی الله عنه از آن آفریده شد...».

آری! مریم علیها السلام قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوی حق تعالی روزی پاک بهشتی داده می‌شد<sup>۱</sup> و این گرامیداشت و تجلیلی مخصوص برایش بود اما چون عیسی رضی الله عنه را به دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر گفته‌اند: مریم قبل از ولادت عیسی رضی الله عنه تماما مشغول عبادت حق بود اما بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسی رضی الله عنه نیز مشغول شد، از این جهت به کسب و تلاش در جهت به‌دست آوردن روزی مأمور گشت.

علما با این آیه استدلال کرده‌اند بر این‌که: هرچند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند جل جلاله آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنت خداوند متعال در بندگانش می‌باشد و این سنت با توکل در تضاد و تعارض نیست زیرا توکل بعد از توسل به اسباب است.

﴿فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾ [مریم: ۲۶].

«پس» از این رطب و از این آب گوارا «بخور و بیاشام و دیده آسوده‌دار» یعنی: روانت را آرام و مطمئن بدار و غم و اندوه را از خود بران «پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگو: هرآینه من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام» مراد از روزه در اینجا؛ روزه سکوت است «و امروز هرگز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت» مرادش این بود که بعد از دادن این خبر به آنها، با هیچ یک از آنها سخن نخواهد گفت. به قولی: حتی او این خبر را نیز با تلفظ کلمات به آنان نداد بلکه با اشاره مفید و قابل فهم این امر را به آنان

فهماند. یادآور می‌شویم که روزه سکوت در دیانت‌های پیشین مشروع بود ولی در اسلام مشروعیت ندارد و سنت اسلام، سکوت کردن از زشتگویی است.

﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَمْرِئٌ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا﴾ [مریم: ۲۷].

«پس مریم او را» یعنی: عیسی علیه السلام را «پیش قوم خود آورد» از آن جای دورافتاده‌ای که خود را در آن کنار کشیده بود «درحالی که او را در آغوش گرفته بود» پس چون آنها طفلی را در آغوش وی دیدند؛ «گفتند» در حال انکار و ابراز اشمئزاز از مشاهده این حالت: «ای مریم! به راستی آوردی» یعنی: مرتکب شدی «چیزی زشت را» فریا: کار زشت و ناپسند و عجیب و نادری را زیرا فرزندی را بی‌پدر به دنیا آورده‌ای.

﴿يَتَأَخُّتْ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا﴾ [مریم: ۲۸].

«ای خواهر هارون» مراد از این هارون، هارون برادر موسی علیهما السلام نیست زیرا در میان آن دو هزار سال فاصله بود بلکه این هارون مرد نیکوکاری بود که در آن زمان زندگی می‌کرد. به‌قولی دیگر؛ معنی این است: ای کسی که ما او را در صلاح و عبادت و زهد مانند هارون برادر موسی علیهما السلام می‌پنداشتیم، آخر چگونه مرتکب چنین عملی گردیدی؟ یعنی: آنان مریم علیها السلام را در صلاح و عبادت به هارون برادر موسی علیهما السلام تشبیه کردند.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به‌سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود می‌خوانید: ﴿يَتَأَخُّتْ هَارُونَ﴾ [مریم: ۲۸] درحالی که موسی علیه السلام سالیان سال قبل از عیسی علیه السلام زندگی می‌کرد؟! راوی می‌گوید: پس چون بازگشتم، این سخن‌شان را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می‌کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟...». آری! گفتند: ای خواهر هارون! «پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز زناکار نبود» یعنی: تو از اهل بیت پاک و پرهیزگاری هستی که به صلاح و عبادت معروفند پس چگونه مرتکب چنین کار بدی گردیدی؟

﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْأَمْهَدِ صَبِيًّا﴾ [مریم: ۲۹-۳۰].

﴿عَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ [مریم: ۲۹-۳۰].

«مریم به سوی طفل خود» عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «اشاره کرد» او فقط به اشاره اکتفا کرد و عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به سخن گفتن دستور نداد زیرا برای خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ روزه سکوت نذر کرده بود «گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و در حال کودکی است سخن بگوییم؟» در اینجا بود که معجزه بزرگی به ظهور پیوست:

«گفت» عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «من بنده خداوندم» پس اولین سخنی که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آن نطق کرد، اعتراف به عبودیت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعدا از ربوبیت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند «به من کتاب داده» یعنی: خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در ازل برایم مقدر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. و کتابش انجیل است «و مرا پیامبر ساخته است» یعنی: به نبوتم و به دادن کتاب برایم حکم کرده است. گفتنی است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقینی‌ای خبر می‌داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ [مریم: ۳۱].  
 «و هر جا که باشم مرا مبارک ساخته است» مبارک: بابرکت، بسیار نفع‌رسان برای بندگان و آموزگار خیر و فضیلت است «و مادام که زنده باشم» یعنی: در مدت دوام زندگانی؛ «مرا سفارش کرده است» یعنی: مرا امر کرده است «به نماز و زکات» مراد از زکات: زکات مال، یا پاکسازی نفس است.

﴿وَبَرًّا بِوَالِدِيَّ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾ [مریم: ۳۲].  
 «و مرا در حق مادرم نیکوکار ساخته» بدین‌گونه عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به قدرت لایزال خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در حال کودکی دانست که پدری نداشته است «و مرا جبار شقی نگردانیده است» جبار: گردنکش زورگو و شقی: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقی: به معنی ناامید، یا عاق و نفرین شده مادر است.

برخی از سلف گفته‌اند: هیچ کسی را عاق پدر و مادر نمی‌یابید مگر این‌که گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می‌باشد.

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ [مریم: ۳۳].  
 «و سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم» یعنی: بر من در روزی که متولد شدم سلامتی مقدر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگ نیز سلامتی

مقدراست زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی‌سازد و مرا به حق و صدق ناطق می‌گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجدد من نیز سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم.

پس این مجموعاً نه موضوع بود که عیسی علیه السلام آن را در آغوش مادرش اعلام کرد. مالک بن انس رضی الله عنه می‌گوید: «چه قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیده قدر (قدریه) زیرا عیسی علیه السلام از همه اموری که در باره وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، درحالی که قدریه می‌گویند: بنده خالق افعال خویش است!».

﴿ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿۳۱﴾ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ وَاكُنْ فَيَكُونُ ﴿۳۲﴾﴾ [مریم: ۳۴-۳۵].

«این» کسی که به اوصاف یادشده توصیف شد و گفت: من بنده خدایم... تا به آخر؛ همانا «عیسی پسر مریم است» نه خدا، یا فرزند خدا چنان که نصاری می‌پندارند - العیاذ بالله «همان سخن راست و درستی که آنان در آن اختلاف می‌کنند» یعنی: این سخن، همان سخن راست و درست درباره حقیقت عیسی پسر مریم علیهماالسلام است، نه آنچه که گمراهان و مغضوبان در این باره می‌گویند؛ از جمله این که به عیسی نسبت فرزندى خدای سبحان را می‌دهند، در حالی که: «خدا را نسزد که فرزندى بگیرد» یعنی: درست و سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد «منزه است او» و مقدس است از این سخن و از این نسبت نادرست «چون کاری را اراده کند، جز این نیست که به آن می‌گوید: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود» چنان که به عیسی علیه السلام گفت: «کن: موجود باش» و او هم بی‌درنگ موجود شد. پس کسی که دارای این چنین شأنی است، چگونه این توهم درباره وی می‌رود که دارای فرزندى باشد؟ زیرا داشتن فرزند از نشانه‌های نقص و نیازمندی است که حق تعالی از آن میراست.

﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَدًا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۳۶﴾﴾ [مریم: ۳۶].

«و» گفت: عیسی علیه السلام «در حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید، این است راه راست» یعنی: آنچه به شما درباره این حقیقت که او پروردگار من و پروردگار شماست، گفتم همانا راه راستی است که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و رونده این راه، هرگز گمراه نمی‌شود.

﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾

[مریم: ۳۷].

«اما احزاب از میانشان اختلاف کردند» یعنی: فرقه‌های نصاری یا مجموعه اهل کتاب در امر عیسی علیه السلام به اختلاف پرداختند لذا یهودیان گفتند: او ساحر است همچنین گفتند: او پسر یوسف نجار است. یوسف نجار مرد عابد و زاهدی از نزدیکان مریم علیها السلام بود که همراه با وی به خدمت بیت المقدس اشتغال داشت. نصاری نیز درباره عیسی علیه السلام به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند؛ فرقه نسطوریه گفتند: او پسر خداست - العیاذبالله - و فرقه ملکانیه گفتند: او سومین سه خداست - العیاذ بالله «پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ» و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می‌افتد! که این روز، روز قیامت است.

ابن کثیر به نقل از علمای تاریخ می‌گوید: «قسطنطین فرقه‌های نصاری را در یکی از مجامع سه‌گانه مشهورشان گرد آورد و شمار اسقف‌هایشان در آن اجتماع عظیم به دوهزار و صد و هفتاد تن رسید، سپس از آنان درباره عیسی علیه السلام نظرخواهی کرد، آنها درباره او اختلافی جدی و فاحش در میان آورده و آرا و اندیشه‌های بسیار متفاوتی ابراز کردند مگر سیصد و هشت تن از آنان که همه بر یک قول متفق بودند پس قسطنطین که خود به علاوه پادشاهی، فیلسوف نیز بود به آن سیصد و هشت تن گرایش یافت و آنان را به پیشوایی نصاری برگزید و دیگران را طرد کرد. سپس آنها برایش کتاب‌ها وضع کرده قوانین و برنامه‌هایی ساختند و پرداختند و بدعت‌های بسیاری را بنا نهاده دین مسیح را تحریف کردند و او در مملکت خویش که شامل سرزمین شام و جزیره و روم بود، برای‌شان کلیساهای بزرگی بنا کرد و گویند: تعداد این کلیساها به دوازده هزار بالغ می‌شد».

﴿أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [مریم: ۳۸].

«چقدر شنوا و بینا باشند» یعنی: چقدر شنوایی و بینایی‌شان قوی است «روزی که به‌سوی ما می‌آیند» برای حساب و جزا زیرا خدای متعال در آن روز بینایی‌شان را نافذ می‌گرداند «ولی این ستمگران» که نیایش و پرستش را در غیر محل و جایگاه آن قرار داده‌اند «امروز» یعنی: در دنیا «در گمراهی آشکار قرار دارند» و از یافتن حق، کر و لال و کور می‌باشند درحالی که می‌پندارند بر راه و رسم درستی قرار دارند اما هیهات!

﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحُسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [مریم: ۳۹].

«و آنان را از روز حسرت بیم ده» یعنی: از روزی که همگان در آن افسوس و حسرت می‌خورند؛ بدکاران بر بدکاری و گناهان خویش و نیکوکاران بر انجام ندادن اعمال خیر بیشتر «آن‌گاه که کار به انجام رسانیده شود» یعنی: آن‌گاه که خداوند عَلَّامٌ از حساب و داوری فارغ گشته کارنامه‌های اعمال درهم پیچیده شود و اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند «و حال آن‌که آنها در غفلتند» یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برای‌شان آماده ساخته شده، غافلند در حالی که اگر می‌دانستند و اندیشه می‌کردند، بی‌گمان در دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به گونه‌ای دیگر و در راستای دیگری بود «و آنان ایمان نمی‌آورند» و این در علم ازلی خداوند عَلَّامٌ رفته است و هیچ برگشتی ندارد. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند، مرگ - که گویی قوچی ابلق است - آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ متوقف ساخته می‌شود آن‌گاه ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! آیا این را می‌شناسید؟ ایشان گردنهایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. سپس ندا در داده می‌شود: ای اهل دوزخ! آیا این را می‌شناسید؟ آنان گردن‌هایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. آن‌گاه دستور داده می‌شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند و بعدا با دست خویش اشاره کرده فرمودند: اما اهل دنیا در غفلت دنیا به سر می‌برند». در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه اضافه شده است: «پس اهل بهشت چنان شاد می‌شوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ چنان به گریه و ولوله در می‌آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند».

﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾ [مریم: ۴۰].

«ماییم که زمین را با هر که بر روی آن است به میراث می‌بریم» لذا از اهل زمین کسی در آن باقی نمی‌ماند تا آنچه را که مردگان از منازل و کالاها و اسباب و وسایل به‌جا گذاشته‌اند، به میراث ببرد «و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوند» یعنی: در روز قیامت پس هر یک را در برابر عملش سزا یا پاداش می‌دهیم.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۴۱].

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب، ابراهیم را» یعنی: از اخبارش برای مردم در این سوره بخوان زیرا او پدر اعراب است و اعراب همگی به برتری شأن و جایگاه او معترفند تا آنها در نتیجه این یادآوری به هوش آیند و در این امر تأمل کنند که ابراهیم علیه السلام پیرو آیین توحید بود نه از اهل شرک «بی‌گمان او صدیق و پیامبر بود» صدیق: بسیار راستگو، یا اهل تصدیقی قوی به آیات الله جل جلاله بود. سیوطی نقل می‌کند: ابراهیم علیه السلام (۱۷۵) سال زندگی کرد، میان او و آدم علیه السلام دو هزار سال و میان او و نوح علیه السلام هزار سال فاصله بود و درخت انبیا علیهم السلام از او شاخ و برگ و بار و بر گرفت.

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ [مریم: ۴۲].

«چون» ابراهیم علیه السلام «به پدرش گفت» پدر ابراهیم علیه السلام آزر بود چنان‌که در سوره «انعام» آیه (۷۴) گذشت «پدرجان! چرا چیزی را که نمی‌شنود» دعا و استغاثه تو را «و نمی‌بیند» آنچه را که تو از عبادت و نیایش برایش انجام می‌دهی «و از تو چیزی را دفع نمی‌کند» پس نه منفعتی را برای تو جلب می‌کند و نه زیانی را از تو دفع می‌کند «عبادت می‌کنی؟» این چیز بی‌ارزش کور و کر، بتانی بودند که آزر آنها را می‌پرستید.

﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ [مریم: ۴۳].

«پدرجان!» این تعبیری است با لحنی مهربانگیز و لطف آمیز، آمیخته با امید و آرزو «به راستی که به من از علم چیزی به دست آمده که تو را نیامده است» ابراهیم علیه السلام به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به وسیله وحی بهره‌ای از علم به او رسیده که به وی نرسیده بنابراین، او در اثر این فیض الهی به حقایق دسترسی پیدا کرده و از این موهبت و توانایی برخوردار است که گمراهان را به راه حقیقت راهنمون گردد. هم از این‌رو گفت: «پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست» و درست، رساننده به مطلوب و نجات دهنده از هرگونه آفت و ناخوشی‌ای «هدایت نمایم».

﴿يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾ [مریم: ۴۴].

«پدرجان! شیطان را عبادت نکن» یعنی: از او اطاعت نکن زیرا عبادت بتان اثر اطاعت شیطان است «هرآینه شیطان عصیانگر خدای رحمان است» چرا که او فرمان الهی در سجده کردن برای آدم را فرو گذاشت و عاصی سزاوار آن است که نعمت‌ها از وی سلب شده و نعمت‌ها بر وی روی آورند پس پدرجان! در این وادی سراسر خسران و زیان فرو نرو.

﴿يَتَأَبَتِ إِلَيَّ إِخَافٌ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا﴾

[مریم: ۴۵].

«پدرجان! من از آن می‌ترسم که از جانب خدای رحمان عذابی به تو برسد و تو ولی شیطان باشی» و به سبب موالات و دوستی و یاری وی، با وی در عذاب در افتی و در دوزخ قرین و همدم وی گردی.

﴿قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِ يَتَأَبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْرُنِي مَلِيًّا﴾

[مریم: ۴۶].

«گفت» آزر با لحنی سرزنش بار «ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من روگردانی» یعنی: آیا از پرستش این بتان به‌سوی غیر آنها روی می‌گردانی؟ «اگر باز نایستی البته تو را رجم خواهم کرد» یعنی: تو را سنگسار خواهم کرد. به قولی: معنای «رجم» این است که تو را دشنام خواهم داد «و برو روزگاری دراز از من دور شو» یعنی: مدتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم.

﴿قَالَ سَلَّمَ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾ [مریم: ۴۷].

«گفت» ابراهیم عليه السلام «سلام بر تو» یعنی: درود تودیع و متارکه‌ام تقدیم تو باد و بدان که به پاس حرمت پدری از من به تو آزاری نمی‌رسد. پس این سلام، سلام تودیع است نه سلام تحیت و گرمی‌داشت و از مصادیق این آیه است: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ [الفرقان: ۶۳] «و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند می‌گویند: سلام!».

«به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم زیرا او همواره بر من پر مهر بوده است» حفیا: پروردگار متعال همواره بر من بسیار پر لطف و پرمهر و نیک‌رسان بوده است و هرگاه که او را خوانده‌ام، دعایم را اجابت کرده است. بدین گونه بود که ابراهیم عليه السلام به پدرش وعده داد که برایش از خدای سبحان طلب مغفرت می‌کند تا بدین وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرم‌خویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و



سختی و سنگدلی را از جان وی بزداید. البته این وعده ابراهیم علیه السلام به پدرش قبل از علم وی به این امر بود که او بر کفر می‌میرد.

﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾ [مریم: ۴۸]. «و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم» یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما دوری می‌گزینم «و پروردگارم را می‌خوانم» به یگانگی «امید آن است که در خواندن پروردگارم شقی نباشم» یعنی: نا امید و دست‌خالی نباشم. یا عاصی و بدبخت و نا امید نباشم. به قولی: مراد ابراهیم علیه السلام از این دعایش این بود که خدای عز و جلال به وی فرزند و خانواده‌ای ببخشد تا در دوران عزلت و گوشه‌گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به‌وسیله آنان آرامش یابد.

﴿فَلَمَّا أَعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۗ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۴۹].

«پس چون از آنها و از آنچه بجز خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت» یعنی: چون ابراهیم علیه السلام سرزمین و وطنش را ترک کرد و در راه خدا عز و جلال به سوی سرزمین بیت‌المقدس - یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود - هجرت کرد «به او اسحاق» فرزندش «و یعقوب» نوه‌اش «را عطا کردیم» به عوض کسان و نزدیکانی که او ترکشان کرده بود «و همه را پیامبر گردانیدیم» یعنی: هر یک از آنها را پیامبر گردانیدیم. آری! ابراهیم علیه السلام بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی اسحاق علیه السلام از او به دنیا آمد و قبل از تولد اسحاق، نخستین فرزندش اسماعیل علیه السلام از کنیزش هاجر متولد شده بود، اسحاق (۱۸۰) سال عمر کرد و در «حبرون» که شهر «الخلیل» امروز است، در غار «مکفیله» دفن شد و یعقوب علیه السلام فرزند اسحاق که نامش اسرائیل بود با دو دختر دایی‌اش «لابان» به نامهای «لیئه و راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، سپس بعد از آنان با دو کنیزشان: «زلفا و بلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز «بنیامین» فلسطینی‌المولد بوده و در «آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند.

﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيمًا﴾ [مریم: ۵۰].

«و از رحمت خویش به آنان بخشیدیم» که مراد از آن: نبوت، کتاب، ثروت، فرزندان و غیر این از مظاهر رحمت است «و لسان صدقی نهایت بزرگ برای شان قرار دادیم» لسان صدق: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر زبان بندگان است، به طوری که نام و آوازه نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این‌که: ما امت محمد ﷺ را برای ابراهیم علیه السلام و آل وی در نماز دعا و درود می‌فرستیم.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾ [مریم: ۵۱].

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب» یعنی: در این قرآن «موسی را» زیرا فقط تو نیستی که به رسالت برانگیخته شده‌ای بلکه فرستادنت به رسالت در راستای سنت الهی در فرستادن پیامبران علیهم السلام به سوی بندگان می‌باشد. این چهارمین داستان در این سوره است. «هرآینه او خالص کرده شده بود» یعنی: ما موسی علیه السلام را برگزیده و او را از ریا و شرک و همه پلیدی‌های دیگر پاک و خالص ساختیم «و رسولی نبی بود» موسی علیه السلام رسول بود زیرا خداوند جل جلاله او را به سوی بندگان فرستاده بود و نبی بود زیرا شریعت خدای عز وجل را به آنان می‌آموخت. رسول کسی است که با خود کتابی الهی به همراه دارد اما نبی کسی است که پیام الهی را به مردم می‌رساند، هر چند به او کتاب مستقلی داده نشده باشد.

﴿وَوَلَدَيْنَاهُ مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾ [مریم: ۵۲].

«و از جانب طور ایمن او را ندا دادیم» یعنی: با موسی علیه السلام از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم. طور کوهی است در میان مصر و مدین و هنگامی که موسی علیه السلام از مدین به سوی مصر می‌آمد، کلام الهی را از میان درختی در طور شنید «و نزدیک ساختیم او را رازگویان» یعنی: او را به خود نزدیک ساختیم؛ با نزدیک ساختن منزلت و جایگاه وی در حالی که با وی راز گفتیم و او رازگویی ما را شنید.

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا﴾ [مریم: ۵۳].

«و از رحمت خود» یعنی: از نعمت خود «برادرش هارون را پیامبر ساخته به او

بخشیدیم» آن‌گاه که موسی علیه السلام از ما چنین درخواست کرد: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ

أَهْلِي﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿[طه: ۲۹-۳۰]. «و برای من دستیاری از کسانم قرار ده؛ هارون

برادرم را، پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان.» هارون چهار سال از موسی عليه السلام بزرگ‌تر بود.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾ [مریم: ۵۴].

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در قرآن «اسماعیل را، هرآینه وی راست وعده بود» خدای سبحان فقط اسماعیل عليه السلام را به راست وعده بودن توصیف کرد، درحالی که تمام انبیا علیهم السلام چنین بودند زیرا اسماعیل عليه السلام به صداقت در وعده مشهور و در این امر سخت کوشا بود. در صدق وعده وی همین بس که او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنان که در سوره «صافات/۱۰۲» می‌آید.

﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ [مریم: ۵۵].

«و اهل خود را به نماز و زکات امر می‌کرد» به‌قولی مراد از اهل در اینجا: امتش و به‌قولی دیگر: قوم و قبیله‌اش می‌باشد و قول دوم قوی‌تر است. مراد از نماز و زکات در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی معروف است. «و همواره نزد پروردگارش پسندیده بود» مرضیا: یعنی اسماعیل عليه السلام همواره نزد پروردگارش پاک، پسندیده و شایسته بود.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا﴾ [مریم: ۵۶].

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در قرآن «از ادريس» ادريس عليه السلام جد پدر نوح عليه السلام است که اسم وی «اخنوخ» بود، او را بدان جهت ادريس لقب دادند که بسیار درس می‌داد زیرا روایت شده است که حق تعالی بر وی سی‌صحیفه نازل کرد و او اولین کسی است که با قلم خط نوشت و اولین کسی است که جامه را برید و دوخت و اولین کسی است که پیمانه و ترازو و اسلحه را به کار گرفت و با قابلیان مقاتله کرد و او اولین پیامبر مرسل بعد از آدم و نوح علیهم السلام است «بی‌گمان او راست‌کردار پیامبری بود» علما برای «صدیق»، «مخلص» و «مخلص» تعریفات بسیاری ارائه کرده‌اند، از آن جمله:

۱- صادق کسی است که راست‌کردار است و صدیق کسی است که در

احوال مختلف، در راستی و درستی و استقامت خود افزون است.

۲- مخلص کسی است که برای خدا ﷻ کار می‌کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.

۳- مخلص کسی است که خداوند ﷻ او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایشی به سوی غیر خداوند ﷻ باقی نمانده است.

﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾ [مریم: ۵۷].

«و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم» به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنان‌که مسلم در صحیحش از حدیث شریف انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج بر ادریس علیه السلام در آسمان چهارم گذر کردند. به قولی: مراد از بلند بردن او، ارتقای معنوی‌ای است که از شرف نبوت به او داده شده بود.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾ [مریم: ۵۸].

«آنان» یعنی: پیامبران ذکر شده از اول سوره تا به اینجا. یا مراد جنس انبیا علیهم السلام است و شامل همه آنان می‌شود «کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان انعام کرد از فرزندان آدم» مراد از فرزندان آدم در اینجا؛ ادریس علیه السلام است که به عهد آدم علیه السلام نزدیک بود «و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم» یعنی: برخی از آن پیامبران علیهم السلام از نسل کسانی بودند که با نوح علیه السلام به کشتی سوارشان کردیم و ایشان پیامبران دیگر بعد از ادریس تا عهد ابراهیم علیه السلام اند «و از فرزندان ابراهیم» که پیامبران باقی‌مانده‌اند «و از فرزندان اسرائیل» یعنی: یعقوب؛ که موسی، هارون، زکریا، یحیی و عیسی علیهما السلام از آن جمله‌اند «و از کسانی که ایشان را هدایت نمودیم» به سوی اسلام؛ این دین واحد الهی در طول تاریخ «و برگزیدیم» تا بدانجا که ایشان را به خلعت پیامبری آراستیم؛ «چون بر آنان آیات رحمان خوانده می‌شد، سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتادند» یعنی: این گروه پیامبران علیهم السلام چون آیات خدای عز و جل را می‌شنیدند، می‌گریستند و برای پروردگار خود در قبال نعمت‌های بزرگی که بر آنان ارزانی کرده

بود، به سجده حمد و شکر فرو می‌افتادند. باید دانست که علما با اقتدا به انبیای عظام، بر مشروعیت سجده تلاوت در اینجا اجماع دارند.

در حدیث شریف آمده است: «اتلوالقرآن وابكوا، فإن لم تبكوا فتباكوا». «قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر چشم شما نمی‌نگریست، خود را به زور بگریانید».

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا﴾ [مریم: ۵۹].

«آن‌گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند» بد و ناخلف از امت‌هایشان، که به‌شعار و نشان ایمان و پیروی از انبیا علیهم‌السلام آراسته بودند ولی در افعال و اعمالشان مقصر و برخلاف شیوه انبیا علیهم‌السلام عمل می‌کردند به همین جهت بود؛ «که نماز را تباه ساختند» به قولی: مراد این است که آنها نماز را بر وجه مشروع به‌جا نیاوردند. البته روشن است که هرکس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد، یا فرضی از فریض، یا شرطی از شروط، یا رکنی از ارکان آن را ترک کند، بی‌گمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سخت‌تر از وی در تباه کردن نماز کسی است که آن را به کلی ترک کند، یا منکر فرضیت آن گردد. در حدیث شریف آمده است: «قطعا اولین چیزی که بنده در روز قیامت درباره آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است...».

«و» آن جانشینان ناخلف «از شهوات پیروی کردند» یعنی: محرماتی را که نفس‌هایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شرابخواری و زنا را. حسن‌بصری در معنی آن می‌گوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعت‌سراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» «پس به زودی با غی رو در رو شوند» غی: شر است و به‌قولی: زیان و ناکامی است. ابن عباس رضی‌الله‌عنهم می‌گوید: «غی، وادی در جهنم است». در حدیث شریف آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی می‌کنند پس اینان به زودی با شر و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را می‌خوانند اما از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند. و سه کس قرآن را می‌خواند: مؤمنی، منافقی و فاجری». یکی از علما می‌گوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به

قرآن کافر است و فاجر به وسیله قرآن نان می خورد». چنین روایت شده است از ابی عبدالرحمن مقرئ رضی الله عنه.

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا﴾ [مریم: ۶۰].

«مگر» به شر و زیان روبرو نمی شوند «آنان که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند» یعنی: توبه کردند از تقصیراتی که بر اثر تباه ساختن نمازها و پیروی از شهوات از آنان سر زده و بنابراین، به سوی خدای عز و جل و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند «پس آن گروه به بهشت در می آیند و هیچ ستمی بر ایشان نخواهد رفت» یعنی: از پاداش هایشان هیچ کاسته نمی شود، هر چند هم که اندک باشد. در حدیث شریف آمده است: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له». «توبه کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».

﴿جَنَّتِ عَدْنِ الْأَتِي وَعَدَّ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا﴾ [مریم: ۶۱].  
«همان باغهای جاودانی که خداوند رحمان به بندگانش وعده داده است» یعنی: به بندگان توبه کار شایسته کردارش «به غیب» یعنی: بندگانی که به آنها درحالی ایمان آوردند که آنها را ندیده اند «در حقیقت وعده او قطعاً آمدنی است» و انجام شدنی؛ از آن جمله بهشت جاودانی که اهلش بدان وارد می شوند.

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ [مریم: ۶۲].  
«در آنجا هیچ سخن لغوی نمی شنوند» لغو: سخن بیهوده و یاهوی است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خدای عز و جل نباشد «جز سلام» یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یک دیگر بر خود را می شنوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود می شنوند «و روزی شان صبح و شام در آنجا برقرار است» و هر غذا و میوه ای را که بخواهند، به هر وقتی که بدان عادت دارند - در صبح و شام و غیر آن - نزد آنان مهیاست و بی رنج و اندوه آماده است.

علما می گویند: «در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است». پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازه صبح و شام است.

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾ [مریم: ۶۳].  
«این همان بهشتی است که به هریک از بندگان خود که پرهیزگار باشند، به

میراث می‌دهیم» یعنی: این بهشت برین، میراث اعمال شایسته اهل تقوی است؛ بعد از آن که آن را بر غیرشان حرام گردانیده‌ایم.

﴿وَمَا تَنْزِيلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [مریم: ۶۴].

«و ما» فرشتگان «جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آییم» یعنی: ای جبرئیل! به رسول ما بگو؛ ما جز به حکم و فرمان حق تعالی فرود نمی‌آییم. سبب نزول آیه این بود که رسول خدا ﷺ از دیرکرد نزول جبرئیل عليه السلام سخت نگران می‌شدند پس خداوند جل جلاله جبرئیل عليه السلام را مأمور کرد تا به ایشان خبر دهد که فرشتگان جز به امر وی فرود نمی‌آیند. روایت است که رسول خدا ﷺ به جبرئیل گفتند: «چه چیز تو را باز می‌دارد از این که بیشتر از اکنون به دیدار ما بیایی؟» همان بود که این آیه کریمه نازل شد. «آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است» از جهات و اماکن، یا از زمان‌های گذشته و آینده «همه به او اختصاص دارد» پس ما فرشتگان خود را در هیچ کاری - جز به فرمان حق تعالی - جلو نمی‌اندازیم «و پروردگارت هرگز فراموش کار نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! حق تعالی تو را فراموش نکرده است - هرچند وحی به تأخیر افتد - و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست.

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵].

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دوست» یعنی: حق تعالی آفریننده و مالک آسمان‌ها و زمین و چیزهایی است که در میان آنهاست «پس او را بپرست و در پرستش او شکیبا باش» یعنی: بر تحمل تکالیف و دشواری‌های این پرستش پایداری کن «آیا برای او همانمی‌می‌شناسی؟» یعنی: برای او همتا و نظیری نیست تا در امر نیایش و عبادت با او مشارکت ورزد. به‌قولی معنی این است: او را درنامش که «الله» است شریکی نیست، به این معنی که هیچ چیز - اعم از بتان یا غیر آنها - هرگز به نام «الله» نامگذاری نشده‌اند.

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا﴾ [مریم: ۶۶].

«و انسان می‌گوید» مراد از انسان در اینجا: انسان کافر است «آیا وقتی بمیرم، راستی

بیرون آورده خواهیم شد» از قبر «زنده شده؟» استفهام در اینجا مفید انکار و استبعاد است. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: این آیه درباره ولید بن مغیره و یارانش نازل شد.

پاسخ آن انسان کافر منکر معاد این است:

﴿أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾ [مریم: ۶۷].

«آیا انسان به یاد نمی آورد که ما قبلا او را آفریده ایم و حال آن که چیزی نبوده است؟» یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، در آغاز آفرینش خود نمی اندیشد و در این حقیقت تأمل نمی کند که قبل از آفرینش به کلی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده ایم؟ اگر او در این حقایق تأمل کند، از آن به امکان اعاده آفرینش راه یافته و خیلی ساده به این حقیقت می رسد زیرا مسلما ابتدای آفرینش یک موجود از بازآفرینی و اعاده آن دشوارتر و شگفت انگیزتر است.

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾ [مریم: ۶۸-۶۹].

«پس به پروردگارت سوگند که البته آنان را با شیاطین محشور می سازیم» یعنی: آنان را بعد از بیرون آوردن از قبرهایشان همراه با شیاطینشان که گمراهشان ساخته اند، به سوی محشر گرد می آوریم «سپس در حالی که به زانو در افتاده اند» از فرط آنچه که به آنان از هول موقف قیامت و ترس از حساب دست می دهد؛ «همه آنها را پیرامون جهنم حاضر می گردانیم. آن گاه از هر شیعه ای کسانی از آنان را که بر خدای رحمان سرکش تر بوده اند، بیرون می کشیم» یعنی: از هر دسته و طایفه ای از طوایف گمراهی و فساد، سرکش ترین و نافرمان ترین آنها را که عبارت از رهبران و رؤسای شر و فسادند، جدا می کنیم و بیرون می کشیم. شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

﴿ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا﴾ [مریم: ۷۰].

«پس از آن، خود به کسانی که به درآمدن در دوزخ سزاوارترند، داناتریم» یعنی: قطعاً همان گروهی که در برابر خدای رحمان سرکش ترند، همانان به سوختن در آتش هم سزاوارترند.



﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾ [مریم: ۱۷۱].

«و از شما هیچ کس نیست مگر این که وارد شوند آن است» یعنی: ای فرزندان آدم! هیچ یک از شما نیست مگر این که به دوزخ وارد خواهد شد. ورود: به معنی مرور و گذشتن از پل «صراط» است «این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است» یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواهناخواه روی می دهد.

در این باره احادیثی هم آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: «مردم همگی به صراط وارد می شوند و ورود آنان ایستادن شان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط می گذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق می گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند باد می گذرند - همچون اسبان نیکو و تیز تک - و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل می گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد می گذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش می باشد و درحالی از آن می گذرد که صراط او را برمی گرداند تا به زیر اندازد. صراط پلی لغزنده است که پاها در آن قرار نمی گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک<sup>۱</sup> وجود دارد، بر دوکناره صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به وسیله آن می ربایند تا به دوزخ درافکنند».

﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾ [مریم: ۱۷۲].

«آن گاه کسانی را که تقوی پیشه بوده اند، نجات می دهیم» یعنی: کسانی را که در دنیا از موجبات آتش دوزخ پرهیز و پروا کرده اند نجات می دهیم. موجبات آتش دوزخ عبارت است از: کفر به خدای تعالی و نافرمانی وی. پس چون مردم همگی بر صراط درآیند، حق تعالی کسانی را که تقوی پیشه اند و از وی پروا کرده اند، به وسیله ایمان و اعمال صالحشان از صراط می گذراند و از افتادن در آتش نجاتشان می دهد «و ظالمان را آنجا به زانو درافتاده فرو می گذاریم» که از صراط به دوزخ سقوط کرده در آن باقی می مانند، درحالی که بر زانوهایشان افتاده اند و توانایی بیرون شدن از آن را ندارند.

۱- نوعی خار در نجد است که آن را «سعدان» نیز می نامند.

عقیده اهل سنت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می‌یابد.

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ [مریم: ۷۳].

«و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند» به جای این که به آن ایمان آورند، از آیات ما می‌گریزند و با آن معارضه می‌کنند، نه به حجت بلکه با استدلال فاسد زیرا این کافران؛ «به آنان که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: کدام یک از ما دو گروه جایگاهش بهتر است» مراد از دو گروه: مؤمنان و کافراند. گویی آنان گفته‌اند: آیا گروه ما از نظر منزل و مسکن؛ بهتر، از روی جاه و مرتبه؛ بزرگتر و از نظر پیروان و یاران و خدم و حشم؛ بیشتر است یا گروه شما «و» کدام یک از ما دو گروه «نیکوتر است از روی مجلس» ندی و نادى: مجتمع و محفل یک گروه است. یعنی: مجلس و محفل ما از شما آراسته تر است. مراد آنها از این استدلال فاسدشان این است که: ما چگونه با این همه ناز و نعمت و کوبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرار داریم و شما اندکترین‌ها و بی‌همه چیزها، بر حق و حقیقت؟

در بیان سبب نزول روایت شده است: گوینده این سخن نضر بن حارث و امثال وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول خدا ﷺ را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش و رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند؛ گویی معیار حق و باطل همین است!!

پروردگار متعال در پاسخ آنان می‌فرماید:

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِعًا﴾ [مریم: ۷۴].

«و چه بسیار قرن‌ها را پیش از آنان هلاک کردیم» قرن: امت و گروه است «که اثاثی بهتر و ظاهری فریب‌تر داشتند» اثاث: مال است به طور مطلق؛ از شتر و گاو و گوسفند تا کالا و پول و غیره. به قولی: اثاث، فقط متاع خانه است؛ مانند فرش، لباس، پرده، تخت، تکیه‌گاه و امثال آن. رئیس: یعنی نیکو منظرتر بودند در پیش مردم از روی خوش‌پوشی، یادداشتن قد و قواره و اندامهای ظاهر فریب و زیبا و برخوردارى از ناز و نعمت.

بلی! بروید و بنگرید که چه بسیار امت‌های متمدن و فرورفته در ناز و نعمت را نابود کردیم که شما قبیله قریش در مقایسه با آنها از این نظر چیزی به حساب نمی‌آید.

﴿قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾ [مریم: ۷۵].

«بگو» ای محمد ﷺ به این مشرکان «هرکه در گمراهی است، خدای رحمان به او افزون می‌دهد، افزون دادنی» یعنی: هرکس در دنیا سر به هوای نفس برداشته و رهرو بیراهه ضلالت گردیده است، بی‌گمان خداوند متعال این امر را جزای او گردانیده که در گمراهی سخت تیره و تاری فرو گذاردش و بر گمراهی‌اش بیفزاید تا با بار گناه سنگین‌تری به سرای عقبی برود «تا وقتی ببینند آنچه به آنان وعده داده می‌شود» که «یا عذاب» است در دنیا با کشته شدن و اسارت «یا ببینند قیامت را» و آنچه که بر آنان از عذاب اخروی فرود می‌آید؛ «پس» در این هنگام «خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و به اعتبار لشکر ناتوان‌تر است» یعنی: این گروهی که بر مؤمنان فخر می‌فروختند که در مقام و مجلس، آرایش‌ها و زینت‌های مادی و ناز و نعمت‌های دنیوی از آنان بهترند، در روز قیامت خواهند دانست که خود در جایگاه و منزلگاه بدتری قرار دارند نه نیکوتری و در سپاه و نیرو و توان خویش ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از گروه مؤمنانند، نه قوی‌تر و نیکوتر از ایشان.

باید گفت: منطقی که این آیه از کفار نقل و نقد می‌کند، امروزه منطق بیشتر مردم است زیرا بسیاری از مردم در عصر حاضر نیز، آگاه یا ناآگاه به پیشرفت‌های خیره‌کننده ملت‌های متمدن در غرب استدلال کرده و این پیشرفت‌ها را نشانه برحق بودن آنها می‌پندارند پس منطق کفار در همه زمانها و مکانها باهم مشابه است.

﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَتُ الصَّالِحَتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ

مَرَدًّا﴾ [مریم: ۷۶]. «و خداوند بر هدایت رهیافتگان می‌افزاید» یعنی: ایشان را بر هدایت پایدارتر گردانیده و بر یقین و بصیرتشان می‌افزاید، این بدان جهت است که خیر جلب‌کننده خیر است پس خداوند ﷻ پاداش متقیان را بدین‌گونه قرار می‌دهد که بر هدایت و یقین‌شان بیفزاید چنان‌که جزای کافران را به‌گونه‌ای قرار داد که بر گمراهی‌شان افزود «و باقیات الصالحات نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر است» یعنی: مسلماً طاعات و عباداتی همچون نماز و ذکر: (سبحان الله والحمد لله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم) و دیگر طاعاتی که به سعادت ابدی می‌انجامد، بازدهی‌ای نافع‌تر و ثمری ماندگارتر دارد، نسبت به نعمت‌های دنیوی‌ای که کفار از

آن بهره‌مندند «و» این باقیات الصالحات «از جهت فرجام نیکوتر است» مرد: فرجام، عاقبت و بازگشت است. پس این آیه ردی است بر آن پندار کفار که به مؤمنان گفتند:

﴿أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ [مریم: ۷۳].

﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا﴾ [مریم: ۷۷].

«آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید» یعنی: آیا تو را از داستان آن کافری که به آیات ما کفر ورزید آگاه کنیم؟ «و گفت: قطعاً به من مال و فرزند بسیار داده خواهد شد» در آخرت؛ اگر آخرتی در کار باشد.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ [مریم: ۷۷] از خباب بن ارت رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: من مردی حداد (آهنگر) بودم و به عاص بن وائل وامی داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای وام خود را کردم اما او در رد تقاضایم گفت: نه! به خدا سوگند که تا به محمد کافر نشوی، وامت را نمی‌پردازم! گفتم: به خدا سوگند که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم کافر نمی‌شوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفت: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من آی و مرا در آنجا مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا وامت را می‌پردازم! همان بود که خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخرآمیز وی را چنین رد کرد:

﴿أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ [مریم: ۷۸].

«آیا بر غیب آگاه شده است» تا بداند که در بهشت است و در آنجا مال و فرزندان بسیاری دارد «یا از خدای رحمان عهدی گرفته است؟» یعنی: یا مگر لاله‌الاله‌الاالله گفته است تا او را با آن مورد مرحمت قرار دهیم؟ یا عمل شایسته‌ای پیش فرستاده که به دریافت پاداش آن امیدوار باشد؟ زیرا عهدی که نزد خدای عز و جل است این است که: مؤمن را فقط آن گاه به بهشت وارد کند که اعمال شایسته‌ای انجام داده باشد.

﴿كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا﴾ [مریم: ۷۹].

«نه چنین است» که او تصور کرده بلکه «به زودی آنچه را می‌گوید، خواهیم نوشت» و این گفته‌اش را به حسابش ضبط و ثبت خواهیم کرد و در برابر آن او را در آخرت مجازات خواهیم نمود «و عذاب را برای او خواهیم افزود، افزودنی» یعنی: به جای آنچه ادعا می‌کند، عذابی بر بالای عذابش می‌افزاییم.

﴿وَوَرَّثَهُ مَا يَقُولُ وَيَآتَيْنَا فَزْدًا﴾ [مریم: ۸۰].

«و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم» یعنی: او را می‌میرانیم و مال و فرزندی را که می‌گوید به او داده می‌شود، ما به ارث می‌بریم و در آخرت او بسی تهی دست است «و پیش ما تنها می‌آید» در روز قیامت، درحالی که نه برایش مالی است و نه فرزندی بلکه همه را از او گرفته‌ایم.

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ [مریم: ۸۱].

«و به جای خدا معبودانی اختیار کردند تا برای‌شان سبب عزت باشند» یعنی تا آن خدایان در دنیا برای‌شان یار و مددکار و مایه عزت و افتخار باشند، یا در آخرت برای‌شان شفاعتگر باشند.

اما خداوند ﷻ این پندار بی‌اساس‌شان را رد نموده می‌فرماید:

﴿كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ [مریم: ۸۲].

«نه چنین است، به زودی عبادت‌شان را انکار می‌کنند» یعنی: قضیه چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه به زودی آن معبودان، پرستش کفار را برای خود محکوم کرده و این صفت را از خود نفی می‌کنند؛ آن روز که خدای سبحان آنها را گویا و ناطق گرداند «و ضد آنان می‌گردند» یعنی خدایانی که از سوی این پرستشگران گمراه مایه عزت پنداشته می‌شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار آنها کرده‌اند، دشمن و مخالف‌شان می‌شوند.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا﴾ [مریم: ۸۳].

«آیا ندانسته‌ای که ما شیاطین را به سراغ کافران فرستادیم» یعنی: شیاطین را بر آنان مسلط ساختیم «که آنان را می‌جنبانند، جنباندنی» یعنی: شیاطین کافران را بر انجام معاصی تحریک نموده و آنها را به ارتکاب معاصی برمی‌انگیزند و از راه منحرف‌شان می‌کنند.

﴿فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا﴾ [مریم: ۸۴].

«پس بر ضد آنان شتاب نکن» به این که از ما بخواهی تا به سبب مصمم بودنشان بر کفر و عناد، بر نابودکردنشان تعجیل کنیم؛ «جز این نیست که ما برای آنها مدت می‌شماریم، شمارکردنی» یعنی: ما روزها، شب‌ها، ماه‌ها و سال‌های عمرشان را تا

به پایان رسیدن اجل‌هایشان و اعمال‌شان را برای جزا و نفس‌هایشان را برای فنا می‌شماریم و چون می‌عادشان به سر آمد، آنها را فرومی‌گیریم.

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا﴾ [مریم: ۱۸۵].

«روزی که پرهیزگاران را به‌سوی رحمان» یعنی به‌سوی بهشت وی و سرای کرامتش؛ «سواره چون میهمانان گرامی محشور می‌کنیم» چنان‌که در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «و الذی نفسی بیده ان المتقین اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق بیض لها اجنحه علیها رحال الذهب». «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام‌شده‌ای که بال دارند و بر آنها جهازهای طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند».

﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا﴾ [مریم: ۱۸۶].

«و مجرمان را» با تندی و خشم «در حال تشنگی به‌سوی دوزخ می‌رانیم» وردا: آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد می‌کنیم، مانند شتری که به آب وارد می‌شود.

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ [مریم: ۱۸۷].

«اختیار شفاعت را ندارند» یعنی کسی را نمی‌یابند که برای‌شان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند «جز آن کس که از جانب خدای رحمان عهدی گرفته‌است» عهد و پیمان الهی به معنای گواهی‌دادن به یگانگی خدای تعالی، عدم شرک آوردن به او و پرداختن به حق این گواهی است لذا هیچ‌کس، حتی متقیان نیز اختیار شفاعت برای کفار را ندارند زیرا شفاعت کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، «لا اله الا الله» گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است. در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به اصحابشان می‌فرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از این‌که هر صبح و شام از خدای تعالی برای خود عهدی بگیرد؟ گفته شد: یا رسول‌الله! این عهد چیست؟ فرمودند: هر صبح و شام بگوید: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، فَلَا تَكْلِفْنِي إِلَىٰ نَفْسِي، فَإِنَّكَ أَنْ تَكْلِفْنِي إِلَىٰ نَفْسِي تَبَاعَدْنِي مِنَ الْخَيْرِ، وَتَقْرِبْنِي مِنَ الشَّرِّ، وَإِنِّي لَا أَثِقُ إِلَّا بِرَحْمَتِكَ، فَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا تُوَفِّئَنِيهِ يَوْمَ

القیامة إنك لا تخلف الميعاد». «بارخدايا! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می سپارم که گواهی می دهم به این که: خدایی جز توی یگانه نیست و برایت شریکی نمی باشد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده توست پس مرا به خودم وا مگذار زیرا اگر مرا به خودم وا گذاری، مرا از خیر دور و به شر نزدیک کرده ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهدی قرار ده که در روز قیامت آن را برابرم وفا کنی، بی شک تو وعده را خلاف نمی کنی. پس چون این دعا را بخواند، خدای عز و جل بر آن مهری نهاده سپس آن را در زیر عرش خود می گذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده ای ندا می کند: کجايند کسانی که نزد خدا عز و جل عهد و پیمانی دارند؟ آن گاه آن بنده مؤمن که این دعا را خوانده است، برمی خیزد و وارد بهشت می شود».

﴿وَقَالُوا أَلَمْ نَخُذْ لِّلرَّحْمٰنِ وِلْدًا ۗ۸۸﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿۸۹﴾ [مریم: ۸۸-۸۹].

«و گفتند: خدای رحمان فرزند اختیار کرده است» این سخن یهود و نصارا و کسانی از اعراب است که پنداشتند؛ فرشتگان دختران خدایند! البته این سخنی است بدون دلیل و در نهایت زشتی و وقاحت: «واقعا چیز زشتی را آور دید» اد: کار بسیار سنگین و بزرگ و امر بسیار زشت و ناباب است. یعنی سخنی بس بزرگ، بسیار عجیب و بسیار ناپسند گفته اید.

﴿تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرٰنَ مِنْهُ وَّنَشَقُّ الْأَرْضَ وَّنَخْرُ الْجِبَالَ هَدًا ۗ۹۰﴾ [مریم: ۹۰].

«چیزی نمانده است که آسمانها از این سخن بشکافند» تفسیر: شکافته شدن است «و زمین بشکافد» یعنی: نزدیک است که زمین نیز از این سخن پاره شود و چاک بخورد «و کوهها بیفتند» و منهدم شوند برای بزرگداشت خدای ذوالجلال «پاره پاره شده» یعنی به شدت فرو ریخته، درهم تکیده و پارچه پارچه شده زیرا این پدیده ها همه آفریده حق تعالی و بر مبنای یگانگی او استوارند، از این جهت فرمود:

﴿أَن دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وِلْدًا ۗ۹۱﴾ [مریم: ۹۱].

«از این که برای رحمان فرزندی قایل شدند» یعنی: به سبب خشم گرفتن الله عز و جل بر کفار به علت سخن بس زشتی که گفتند، نزدیک است آسمانها و زمین بشکافند و کوهها تکه تکه شوند.

﴿وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمٰنِ أَن يَتَّخِذَ وِلْدًا ۗ۹۲﴾ [مریم: ۹۲].

«و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند» یعنی: برای او فرزند گرفتن درست و

زیبنده نیست زیرا این نقص و نیازی است که خدای رحمان از آن منزّه و برتر است.

﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَاكَ الرَّحْمَنُ عَبْدًا﴾ [مریم: ۹۳].

«هر که در آسمانها و زمین است جز بنده‌وار پیش خدای رحمان نمی‌آید» یعنی تمام مخلوقات - اعم از فرشتگان، انس و جن - ناگزیرند که روز قیامت در حالی نزد خداوند ﷻ بیایند که به عبودیت برای او مقرر و معترف و در برابر او فرمانبردار، فروتن و ذلیلند پس چگونه یکی از آنان برای او فرزند خواهد بود؟ نسفی می‌گوید: «تکرار و اختصاص اسم رحمان به یادآوری در این آیات، بیانگر این حقیقت است که سرچشمه اصول و فروع همه نعمت‌ها خدای رحمان است پس ای انسان مشرک! باید چشمت را به سوی حقیقت باز کنی و بدانی که تو و هر چه که نزد توست از عطای اوست». بنابراین، کسی که به خدای سبحان فرزندی نسبت دهد، در حقیقت او را جزئی از خلقش قرار داده و سزاوار بودن اسم رحمان را برایش انکار کرده است.

﴿لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا﴾ [مریم: ۹۴].

«و یقیناً آنها را به احصا آورده» یعنی: حق تعالی همه کسانی را که در آسمانها و زمین اند، تحت حصر و حساب آورده «و شمار کرده است آنان را، شمارکردنی» یعنی: بعد از آن که آنها را تحت شمارش آورده است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابراین، حال احدی از آنان بر او مخفی نیست و کسی نمی‌تواند از حاضر شدن در پیشگاه وی تخلف کند.

﴿وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾ [مریم: ۹۵].

«و روز قیامت همه آنها تنها به سوی او خواهند آمد» یعنی: هر یک از آنان در روز قیامت به تنهایی درحالی نزد خداوند ﷻ می‌آیند که هیچ یار و یاور با آنان نیست و هیچ مال و دارایی‌ای ندارند پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می‌دهند؟!

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶].

سپس به مؤمنان این بشارت عظیم می‌رسد: «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی خدای رحمان برای آنها» در دل‌های بندگان «محبتی قرار می‌دهد» بی‌آن که ایشان با کسی رابطه دوستی برقرار کنند و نیز خود خدای رحمان



ایشان را دوست می‌دارد. در حدیث شریف آمده است: «إذا أحب الله عبداً نادى جبرئيل: إني قد أحببت فلاناً فأحبه، فينادي في السماء ثم ينزل له المحبة في أهل الأرض، وإذا أبغض الله عبداً نادى جبرئيل: إني قد أبغضت فلاناً، فينادي في أهل السماء، ثم ينزل له البغضاء في الأرض». «چون خدای ﷺ بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که ای جبرئیل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست مدار. آن‌گاه جبرئیل در آسمان ندا می‌کند، سپس در میان اهل زمین نیز برایش محبت فرود آورده می‌شود. و چون خدای ﷺ بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که: من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن مدار. آن‌گاه جبرئیل در اهل آسمان ندا می‌کند، سپس در زمین نیز برایش دشمنی فرود آورده می‌شود».

﴿فَإِنَّمَا يَسْتَرْكُهَا بِلِسَانِكَ لِئُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَدَّا﴾ [مریم: ۹۷].

«جز این نیست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم» ای پیامبر ﷺ! با فرود آوردن آن به گویش و لهجات چنان که قرآن را به تفصیل و وضوح نیز بیان کرده‌ایم که بر تو سهل و روان باشد «تا متقیان را» یعنی: کسانی را که لباس تقوا و عفت در بر کرده‌اند «به آن مژده دهی و مردم ستیزه‌جو را» که با حق ستیزنده و دشمنند «به آن بیم دهی».

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هَلْ يُحِشُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾ [مریم: ۹۸]. «و چه بسیار هلاک کردیم پیش از آنان از قرن‌ها» یعنی: از امتهای گذشته را که به آیات الهی کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب می‌کردند «آیا کسی از آنان را می‌یابی» یعنی: آیا یکی از آنان را می‌بینی؟ «یا صدایی پنهانی از آنان می‌شنوی؟» هرگز! زیرا تمام آنها نابود شدند پس این گروه نیز باید به‌هوش آیند و از چنان سرنوشتی پروا کنند. رکز: صدای آهسته و پنهانی است. به‌قولی: رکز صدا یا حرکتی است که به سبب آهسته بودن، قابل فهم نباشد.



## سوره طه

مکی است و دارای (۱۳۵) آیه است.

**موضوع آن:** موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره‌های مکی، اثبات توحید و عقاید حق است که در خلال یک مقدمه و دو داستان به آن پرداخته شده‌است. در مقدمه آن حکمت نزول قرآن بیان می‌شود، سپس داستان موسی عَلَيْهِ السَّلَام در سه مرحله مطرح می‌گردد آن‌گاه مجدداً ذکر اوصاف قرآن در میان می‌آید، بعداً داستان آدم عَلَيْهِ السَّلَام بیان می‌شود و در پایان هم به اقامه حجت علیه معاندان پرداخته می‌شود.

حکمت از طرح داستان موسی و آدم علیهماالسلام در این سوره این است که این سوره بعد از سوره «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام را در سوره «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد - از آن جمله داستان موسی و آدم علیهماالسلام را؛ که سرگذشت اولی در آن به اجمال ذکر شده واز دومی فقط نام برده شده نه بیشتر - لذا در این سوره به تفصیل آنها می‌پردازد. سپس داستانهای بقیه پیامبرانی را که در سوره «مریم» از آنها یاد نشده است، در سوره «انبیاء» بیان می‌کند؛ مانند داستان‌های نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایوب، الیسع، ذی‌الکفل و ذی‌النون عَلَيْهِمُ السَّلَام.

**فضیلت آن:** در حدیث شریف به روایت ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دوهزارسال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، سوره‌های (طه) و (یس) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال اُمّتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که این قرآن را برمی‌دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلم می‌کنند».

﴿طه﴾ [طه: ۱].

خواننده می‌شود: «طاها» سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در سوره «بقره» گذشت و «طه» از جمله این حروف است. به قولی دیگر: «طه» از حروف مقطعه نیست بلکه معنای آن این است: ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! پای خود را بر زمین فرش کن و آن را راحت بر زمین بگذار. ابن‌انباری گفته است: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می‌آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورم گردد». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینه پاهای خود می‌ایستادند (که این گونه به‌پا ایستادن، فشارآور بود) پس خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد».

﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ [طه: ۲].

ضحاک در بیان سبب نزول می‌گوید: چون خدای جل جلاله قرآن را بر پیامبرش نازل کرد، ایشان و یارانشان در نماز بدان قیام می‌کردند پس مشرکان قریش گفتند: این قرآن بر محمد نازل نشده است مگر برای آن که او در رنج و سختی بیفتد. پس خداوند متعال نازل فرمود: «قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج افتی» بلکه برای آن نازل کردیم که در سعادت و راحت قرار گیری پس موضوع چنان نیست که باطل پرستان پنداشته‌اند زیرا ما به هرکس علم و حکمت قرآنی داده‌ایم، یقیناً برای او خیر و خوبی و راحت جاودانی را خواسته‌ایم. چنان که در حدیث شریف آمده است: «من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین». «هر کس که خداوند خیرخواه او باشد، او را در دین دانشمند می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند جل جلاله در روز قیامت برای حکم و داوری نهایی میان بندگان بر کرسی خویش بنشیند، خطاب به علما می‌گوید: من علم و حکمت خویش را در شما قرار ندادم مگر بدان جهت که می‌خواهم بر شما بیامرزم با وجود آنچه که از شما سرزده است و هیچ باکی هم ندارم». همچنین در تفسیر: ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ [طه: ۲] نقل شده است: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده‌ایم تا با افراط در تأسف خوردن بر کفر کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و تعب افگنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در اختیار تو هم نمی‌باشد.

﴿إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى﴾ [طه: ۳].

«جز این که پند آموز کسی باشد که می‌ترسد» یعنی: ما قرآن را برای آن نازل کرده‌ایم تا یادآور و پندآموز کسانی باشد که به ایشان توفیق تقوا می‌دهیم لذا برعهده تو نیست که آنان را به ایمان آوردن مجبور کنی.

این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دوجاهانی، در گرو پایبندی به کتاب خدا جل جلاله است و بدون آن سعادت میسر نیست.

﴿تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى﴾ [طه: ۴].

«کتابی است نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده است» مراد آیه کریمه خبر دادن به بندگان از کمال عظمت نازل کننده قرآن و بزرگی جلال و مقام وی است تا به قرآن - چنان که حق ارج نهادن به آن است - ارج گذاشته و آن را مدینه فاضله سعادت جاودانی خویش بشناسند چنان که حق تعالی با همین هدف در ادامه می‌فرماید:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

«خدای رحمان بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش علو و ارتفاع یافت، علو و ارتفاعی که برای آن مثل و مانندی نیست. گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش - بنا بر عقیده سلف صالح که ائمه چهارگانه اهل سنت نیز از آن جمله‌اند - ایمان داریم. سلف صالح به صفات حق تعالی - چنان که در قرآن آمده است - بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکیف درنگ نمی‌کردند. از امام مالک رحمته پرسیدند که خدا جل جلاله چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیت آن در حیطه عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». یادآور می‌شویم که قول صحیح در باره عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى﴾ [طه: ۶].

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» یعنی: حق تعالی مالک و مدبر همه آنهاست «و» نیز از آن اوست «آنچه در میان آنهاست» از موجودات «و آنچه زیر خاک است» از اشیاء.

گفتنی است که امروزه در پرتو علوم جدید، بخشی از عظمت این مقطع از آیه کریمه (یعنی دنیای زیرخاک) متجلی گردیده است.

﴿وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾ [طه: ۷].

«و اگر سخن را آشکارا گویی» یعنی صدایت را بدان بلند کنی «پس او سخن نهان و نهان تر را می‌داند» سر: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به گونه راز در میان می‌گذارد و نهان تر از سر: سخنی است که انسان با خودش می‌گوید - یعنی حدیث نفس می‌کند - یا سخنی است که به خاطرش خطور می‌کند و یا در

نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می‌نامند. یعنی: اگر تو خدای سبحان را به صدای بلند بخوانی، بدان که او از این امر بی‌نیاز است زیرا او سخن سر و نهان و آنچه را که از سر و نهان هم نهان‌تر است، می‌داند پس اساسا به بلند کردن صدا در ذکر و دعا نیازی نیست و نباید مناجات انسان با پروردگار به این هدف باشد که آن را به پروردگار متعال بشنوند اما جاری نمودن ذکر و دعا بر زبان همراه با تصور معنای آن در ذهن و ضمیر، برای کسب برکات و فیوضات عظیم و برآوردن اهداف دیگری مانند کسب رضا و قرب الهی، یاری رساندن قلب به وسیله ذکر، مشغول ساختن حواس به مقصودی برتر و برگردانیدن آن از تفکر در امور دنی؛ مشروع و مطلوب و از افضل اعمال است.

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [طه: ۸].

«الله، جز او معبودی نیست، برای اوست نامهای نیکو» یعنی نیکوترین نامها مطلقا به الله ﷻ اختصاص دارد، به سبب این که این اسمای حسنی بر کمال و جلال حضرت حق ﷻ دلالت می‌کنند. یادآور می‌شویم که اسمای حسنی الهی - چنان که در حدیث صحیح وارد شده - نودونه اسم است و بیان آن در سوره «اعراف/ ۱۸۰» گذشت.

پس آیا بعد از جلوه این همه اسما و صفات، دیگر کسی هست که ادعا کند قرآن از نزد غیر الله ﷻ است؟ آیا گرفتن بتانی از سنگ و چوب و غیره به عنوان شریک خدای سبحان درست است؟ و آیا کسی که به این صفات نیکو و عظیم موصوف باشد، کتاب نازل کرده او، متضمن سعادت دو جهانی نیست؟

این آیات مقدمه سوره مبارکه «طه» است و عظمت این آیات بود که به مسلمان شدن عمر بن خطاب رضی الله عنه انجامید - که داستان اسلام عمر رضی الله عنه معروف است.

﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾ [طه: ۹].

«و آیا خبر موسی به تو رسیده است» یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه و آله! داستان موسی با فرعون و اشراف قومش قطعا به تو رسیده است و تو نیک می‌دانی که فرود آوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به مدارج علیای سعادت و عزت رسید پس بدان که فرود آوردن وحی بر تو نیز سبب بدبختی ات نمی‌باشد.

از این آیه چنین برمی آید که سیاق داستان موسی علیه السلام متضمن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در برابر دشواری‌هایی است که از تکالیف نبوت می‌دیدند.

﴿إِذْ رَعَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿۱۰﴾﴾ [طه: ۱۰].

«هنگامی که آتشی دید» موسی علیه السلام در شبی تاریک و بارانی، از مدین سرزمین پدرزنش شعیب علیه السلام به سوی مصر در حال سفر بود، فصل زمستان بود و هوا ناملایم؛ که بناگاه آتشی را دید «پس» چون آتش را دید «به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید» یعنی: در جای خود بایستید «زیرا من آتشی دیدم» یعنی: از دور آتشی انس‌انگیز را دیدم «امیدوارم که شعله‌ای از آن برای شما بیاورم» قبس: شعله و اخگری از آتش است که شخص آن را می‌گیرد تا به وسیله آن آتشی دیگر را برافروزد «یا بر آن آتش راهنمایی بیابم» که مرا به سوی راه راهنمایی کرده و راه را به من بازشناساند. گفتنی است که موسی علیه السلام در آن شب تاریک، راه را نیز گم کرده بود.

﴿فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ يَمُوسَىٰ ﴿۱۱﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿۱۲﴾﴾ [طه: ۱۱-۱۲].

«پس چون بدان رسید» یعنی چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش رسید، آتش سفیدی را دید که در میان درخت سبزی برافروخته است پس «ندا داده شد» یعنی خداوند متعال او را ندا داد که: «ای موسی! همانا من پروردگار توام» که هم‌اینک باتو سخن می‌گویم.

این آیه به ما می‌آموزد که چون می‌خواهیم کسی را به کاری مکلف کنیم، باید خود را با اوصاف خویش به او بشناسانیم.

«پس نعلین خود را از پا درآور» خداوند جل جلاله موسی علیه السلام را به بیرون آوردن کفش‌ها و برهنه ساختن پاهایش دستور داد زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع گویاتر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیک‌تر است «هرآینه تو در وادی مقدس طوی هستی» مقدس: یعنی پاک یا مبارک. طوی: نام وادی در سرزمین سیناست.

این جمله به ما می‌آموزد که چون کسی را به کاری دستور می‌دهیم، باید علت و دلیل آن را نیز برایش بیان کنیم.

﴿وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾ [طه: ۱۳].

«و من تو را برگزیده‌ام» به رسالت «پس بدانچه وحی می‌شود» هم‌اکنون به‌سوی تو «گوش فراده» به گوش هوش و پذیرش و با آمادگی و هشیاری.

در اینجا خدای عَلَّمَهُ به موسی عَلَّمَهُ تواضع و ادب را آموخت و این دلیل بر آن است که نقطه آغازین در امر تربیت، همانا آموختن ادب است.

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴].

«همانا من الله هستم، خدایی که جز من خدایی نیست» یعنی: ای موسی! کسی که تو را ندا می‌کند، همانا خداوند یگانه لاشریک است «پس مرا پرستش کن» زیرا مختص بودن الوهیت برای من، موجب مخصوص ساختنم به عبادت و پرستش نیز هست «و نماز را برپا دار برای یادکردن من» یعنی: نماز را برپا دار تا مرا یاد کنی. یا معنی این است: هرگاه به‌یاد آوردی که نمازی بر ذمه‌ات هست، آن نماز را برپا دار. چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده‌است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفاره آن این است که وقتی آن را به‌خاطر آورد، آن را به‌جای آورد و جز این هیچ کفاره دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است.

این آیه دلالت می‌کند براین‌که معرفت خداوند عَلَّمَهُ گام اول در پیمودن راه حق است و نیز دلالت می‌کند براین‌که بعد از توحید، فریضه‌ای بزرگتر از نماز نیست پس باید مریبان جامعه اسلامی به این حقایق توجه داشته باشند.

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِشِجْرَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾ [طه: ۱۵].

ای موسی! «هرآینه قیامت آمدنی است» پس برای آن عمل خیر انجام ده، از قبیل عبادت الله عَلَّمَهُ و ادای نماز «نزدیک است پنهانش بدارم» یعنی: نزدیک است خبر آمدن قیامت را از بندگانم پنهان بدارم؛ اگر که در دادن این خیر همراه با پنهان ساختن وقت آن، حکمتی در کار نبود. یا معنی این است: می‌خواهم حتی آن را از خودم هم پنهان بدارم. این بدان معنی است که خداوند متعال بر پنهان داشتن وقت قیامت سخت مصر است، بدین جهت از آن با بلیغ‌ترین عبارتی که اعراب در پنهان‌سازی یک امر به‌کار می‌برند، تعبیر کرده است. یا معنی این است: می‌خواهم قیامت را آشکار و محقق



گردانم «تا هر کسی به موجب آنچه می‌کند، خبر داده شود» یعنی: قیامت را بر پا می‌دارم تا هر کسی را در برابر سعی و تلاشش - اعم از خیر یا شر - جزا دهم.

﴿فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ﴾ [طه: ۱۶].

«پس نباید که تو را از آن باز دارد» یعنی: ای موسی! نباید تو را از ایمان و عمل برای قیامت باز دارد «کسی که به آن ایمان ندارد» از کفار «و خواهش نفس خود را پیروی کرده‌است» با فروروی در لذت‌های حسی فانی حرام «که آن گاه هلاک شوی» اگر که از ایمان و عمل برای قیامت بازمانی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب این دستور، همه آحاد مکلفانند».

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يٰمُوسَىٰ﴾ [طه: ۱۷].

«و» خداوند ﷻ از موسی ﷺ پرسید: «ای موسی! در دست راست تو چیست؟» سؤال کردن از عصای موسی ﷺ برای بیدار ساختن و توجه دادن او به موضوع عصاست تا بعد از تأمل وی در آن و تشخیص مؤکد این امر که این همان عصای حقیقی اوست که می‌شناسد، معجزه در آن روی دهد، در غیر آن خدای ﷻ می‌دانست که در دست موسی ﷺ چیست لذا سؤال کردن از آن موردی نداشت. بعضی از مفسران می‌گویند: خداوند ﷻ برای این که موسی ﷺ را با کلام خود بر سر انس و الفت آورد، این سؤال را از وی کرد.

﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيْهَا وَهَأَشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ﴾

[طه: ۱۸].

«گفت» موسی ﷺ «این عصای من است، بر آن تکیه می‌دهم» هنگامی که در راه رفتن خسته شوم «و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم» یعنی شاخه‌های درختان را با آن می‌تکانم تا برگ آنها فروریزد و گوسفندانم بخورند. به‌قولی معنی این است: با آن گوسفندانم را به جلو می‌رانم و اداره می‌کنم «و کارهای دیگری نیز برای من از آن برمی‌آید» یعنی منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری را نیز بدان برمی‌آورم. البته منافع عصا بسیار و شناخته شده است. ابن‌عباس ﷺ می‌گوید: «در دست گرفتن عصا، سنت انبیا ﷺ و نشانه‌ای برای مؤمن است». حسن بصری می‌گوید: «در عصا شش خاصیت است:

۱- سنت انبیا ﷺ است.

- ۲- زینت صالحان است.
  - ۳- سلاحی علیه دشمنان است.
  - ۴- کمکی برای ضعیفان است.
  - ۵- غمی برای منافقان است.
  - ۶- افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است.
- گفتنی است؛ اجماع علما بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

﴿قَالَ أَلْقَهَا يَمُوسَىٰ﴾ [طه: ۱۹].

«فرمود» خداوند متعال: «ای موسی! آن را بیفکن» از دست خود؛

﴿فَأَلْقَهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ﴾ [طه: ۲۰].

«پس» موسی عليه السلام «آن را» بر زمین «انداخت و ناگاه ماری شد دوان» به سبب آن که خدای سبحان اوصاف و اعراض عصا را برگردانید بدان سان که تبدیل به مار پرجنب‌وجوشی شد که به سرعت و چابکی می‌دوید به طوری که نقل شده است: او در مسیر جنب‌وجوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره‌ای رسید و آن را فروبلعید پس چون موسی عليه السلام این صحنه را دید، ترسید و وحشت‌زده پا به فرار گذاشت در حالی که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی‌کرد. شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر خود می‌گوید: «عصای موسی عليه السلام به اژدها تبدیل شد و همان معجزه‌ای اتفاق افتاد که در هر لحظه‌ای از لحظه‌های ما نیز اتفاق می‌افتد ولی ما متوجه آن نمی‌شویم؛ آری! آن لحظه، لحظه‌ای بود که معجزه حیات روی داد و چه بسیارند میلیونها ذره مرده و جامدی که مانند آن عصا در هر لحظه به سلول زنده‌ای تبدیل می‌شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیه تبدیل شدن عصا به اژدها، شگفت زده نمی‌کند از آن روی که انسان اسیر حواس و اسیر تجارب خویش است...!».

﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ﴾ [طه: ۲۱].

«فرمود» خدای سبحان به موسی: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حال نخستین آن باز خواهیم گردانید» بعد از آن که تو آن را بگیری.

﴿وَأَضْمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ﴾ [طه: ۲۲].

«و دست خود را به جناحت ببر» جناح انسان: پهلو و زیر بازوی اوست «تا سپید و درخشان بیرون آید» با آن که پوست بدن موسی علیه السلام گندمگون بود «بدون هیچ عیبی» سوء: عیب است و کنایه از بیماری برص می‌باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند و آفتی نیست «این آیت دیگری است» یعنی: این بجز عصا معجزه دیگری است.

﴿لِئُرِيكَ مِنْ ءَايَاتِنَا الْكُبْرَى﴾ [طه: ۲۳].

«می‌خواهیم که به تو بنمایانیم» با این دو معجزه بزرگ «بعضی از آیات بزرگ خود را» یعنی بعضی از معجزات بزرگ و دلایل قدرت خود بر انجام هر کاری را.

﴿أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾ [طه: ۲۴].

ای موسی! «به‌سوی فرعون برو» به عنوان فرستاده‌ای از جانب ما «که او سر به طغیان برداشته است» یعنی کافر شده و از حد در گذشته‌است.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عز و جل قبل از فرستادن موسی علیه السلام به‌سوی فرعون، به او معجزاتی داد تا این مأموریت را بر وی آسان و قدرت‌های دیگر را در دید او کوچک و حقیر گرداند. البته این آموزشی است برای ما که چون می‌خواهیم کسی را به تکلیف دشواری مکلف گردانیم، باید قبل از هر چیز او را به وسایلی مجهز کنیم که این مأموریت را بر وی آسان گرداند.

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ [طه: ۲۵].

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان» تا بتواند آزارهای مردم و تکالیف رسالت را بردارد و تحمل کند.

﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ [طه: ۲۶].

«و کارم را» در تبلیغ رسالت و انجام واجبات آن «برایم آسان ساز».

﴿وَأَحْلَلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي﴾ [طه: ۲۷-۲۸].

«و از زبانم گره‌ای بگشای» یعنی: گره‌ای از گره‌هایی را که در زبان من است باز کن، به‌اندازه‌ای که بتوانم پیام‌های تو را به مردم تفهیم کنم. نقل است که این گره ولکنت، از دوران کودکی موسی علیه السلام در زبان وی موجود بود زیرا او در کودکی مویی را از بدن فرعون برکند پس فرعون خشمگین شد و از شر وی بیمناک گشت. در این اثنا زنش گفت: او کودک است و نمی‌داند که چه می‌کند؛ آن‌گاه برای اثبات این امر، جرقه‌ای از آتش و خرمایی را نزد وی نهاد و موسی علیه السلام به‌جای خرمای آن جرقه آتش را در دهان خود گذاشت

پس لکننت زبان وی از اثر آن بود. روایت شده است که در زبان امام حسین علیه السلام نیز لکننتی بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «این را از عمویش موسی علیه السلام به ارث برده است». آری! موسی علیه السلام گشودن گره از زبان خود را در حدی طلب کرد که بتواند افهام و تفهیم کند لذا همه گرفتگی زبان وی از بین نرفت و بعد از رفع آن گره، باز هم در زبان وی لکننتی بود چنان که خداوند جل جلاله در جای دیگری از سخن فرعون چنین حکایت می‌کند: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾ [الزخرف: ۵۲]. «آیا من از این کس که خود بی‌مقدار است ونمی‌تواند درست بیان کند، بهتر نیستم؟» و نیز به دلیل این که موسی علیه السلام خود گفت: «تا سخنم را بفهمند» یعنی: از زبانم به قدری گره را باز کن که زبانم در هنگام تبلیغ رسالت گویا شود به گونه‌ای که سخنم را بفهمند.

﴿وَأَجْعَلِ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ [طه: ۲۹-۳۰].

«و برایم از خانواده‌ام وزیری قرارده» یعنی پشتیبان، یاور و پناهگاهی که به من کمک کند و در پاره‌ای از امور دستیار من باشد. سپس از او با تعیین یاد کرد و گفت: «برادرم هارون را».

﴿أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي﴾ [طه: ۳۱].

«پشتم را به او استوار کن» یعنی: پروردگارا! توانایی مرا به سبب هارون مستحکم گردان.

﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾ [طه: ۳۲].

«و او را شریک کارم گردان» در امر رسالت. بدین گونه بود که موسی برای هارون برادرش شفاعت کرد تا همانند وی پیامبری الهی باشد و به وی در امر رسالت کمک کند. روایت شده‌است که عائشه رضی الله عنها در سفری که به مکه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می‌گفت: حقا که موسی علیه السلام در دنیا نافع‌ترین برادر برای برادرش بود. عائشه رضی الله عنها فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی علیه السلام برای برادرش فضیلتی را به پایه نبوت درخواست کرد».

﴿كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا﴾ [طه: ۳۳-۳۴].

«تا» من و برادرم هارون «تو را فراوان تسبیح گوئیم و بسیار یادت کنیم» در نماز و در خارج از آن.

﴿إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا﴾ [طه: ۳۵].

«زیرا تو خود بر احوال ما بینایی» و می‌دانی که من در توفیق یافتن به رسالت خود، ناگزیر از داشتن این موهبت‌ها هستم زیرا بدون «شرح صدر»، انسان نمی‌تواند دعوت الی‌الله را به درستی انجام دهد، بدون آسان ساختن کار؛ قلب دعوتگر می‌شکند، بدون گشاده بودن زبان؛ حجت اقامه نمی‌شود و مقصود به دست نمی‌آید و بدون داشتن برادری هم‌پشت و غمخوار که از او مشورت خواسته شود و دردها و رازها با او در میان گذاشته شود، دعوتگر تنهایی و غربتی هولناک احساس می‌کند. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِمَّا سَأَلُكَ أَخِي موسى...». «خدایا! من از تو آنچه را که برادرم موسی عليه السلام درخواست کرد، درخواست می‌کنم». آن‌گاه همه خواسته‌های موسی عليه السلام را که در این آیات آمده است، درخواست کردند و به جای (برادرمهارون) فرمودند: «علیا أخی: علی برادرم را»؛ که این درخواست مشارکت علی عليه السلام با ایشان، به مشارکتش در دعوت و ارشاد حمل می‌شود، نه در نبوت زیرا در حدیث شریف دیگری آمده است که چون آن حضرت عليه السلام در غزوه تبوک علی عليه السلام را در مدینه جانشین خویش کردند، به او فرمودند: «آیا بدین امر راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی عليه السلام باشی؛ مگر این که بعد از من پیامبری نیست».

﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾ [طه: ۳۶].

«فرمود» خدای منان در پاسخ به درخواستهای موسی عليه السلام «ای موسی! خواسته‌ات به تو داده شد» یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده ساختن سینه‌ات، آسان نمودن کار رسالتت، گشودن گره از زبانت و مشارکت هارون در نبوت، همه را به تو دادم. و این‌ها در مجموع هشت خواسته بود.

﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى﴾ [طه: ۳۷].

«و به راستی بار دیگر هم بر تو منت نهادیم» این سخنی است مجدد و کلامی است مستقل که یادآور نعمت‌های خدای منان بر موسی عليه السلام در گذشته‌اش؛ یعنی در ایام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته شدن به دست فرعون می‌باشد. من: احسان و دادن نعمت است.

﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ﴾ [طه: ۳۸].

سپس در تفسیر آن نعمت می‌فرماید: «هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی می‌شد، وحی کردیم» مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرد الهام کردن به‌وی است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریون و به زنبور عسل که این وحی نبوت نیست. یا وحی کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعداً بیان می‌شود، به مادر موسی علیه السلام در خواب نشان داد، نه از طریق نبوت و وحیی که به انبیا علیهم السلام فرستاده می‌شود.

﴿أَنِ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَآقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ حَبَابًا مِّنِّي وَلَتُصْنَعَنَّ عَلَيَّ عَيْبًا﴾ [طه: ۳۹].

سپس حق تعالی از مضمون الهام نمودن خود به مادر موسی علیه السلام چنین حکایت می‌کند: «که او را» یعنی موسای کوچک را «در تابوتی بگذار» تابوت: صندوقچه‌ای از چوب یا از غیر آن است که چون بر روی آب قرار گیرد، در آن فرو نمی‌رود «پس صندوق را در دریا بیفکن» یم: دریا یا رودخانه بزرگ است و مراد از آن در اینجا رودخانه نیل می‌باشد «تا دریا او را به ساحل افکند» خداوند متعال به نیل فرمان داد تا موسی علیه السلام را در کرانه روبروی منزل فرعون به ساحل افکند «و دشمن من و دشمن وی» یعنی فرعون «او را برگردد» که چنین شد و فرعون او را برگرفت. در روایات آمده است: فرعون در کرانه نیل بر سر برکه‌ای نشسته بود که آن صندوق را دید پس دستور داد که آن را باز کنند، بناگاه در آن پسر بچه‌ای زیبا و شاداب را دید که شدیداً محبت وی و همسرش به او جلب شد چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «و محبتی از جانب خودم بر تو افگندم» خداوند جل جلاله بر موسی علیه السلام محبتی از جانب خود در دل‌های بندگانش افکند که هیچ کس او را نمی‌دید؛ مگر این‌که دوستش می‌داشت. به قولی معنی این است: خداوند متعال به موسی علیه السلام محبت ورزید پس مردم نیز به او مهر ورزیدند «و تا زیر نظر من پرورش یابی» یعنی: تا با عنایت و رعایتی از جانب من که مخصوص به توست، پرورش یابی.

﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۗ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا ۗ فَلَمَّ لَتَّ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَمْؤُؤُا﴾ [طه: ۴۰].

سپس حق تعالی در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، چنین می‌فرماید: «آن‌گاه که خواهر تو» مریم بر کرانه رودخانه نیل «می‌رفت» تا مسیر صندوقچه را با نگاهش دنبال کند و ببیند که سرانجام آن صندوقچه چه می‌شود، به کجا و به دست چه کسی می‌رسد؟ در این اثنا فرعون و زنش را یافت که در جست‌وجوی زن شیردهی هستند که موسی علیه السلام را شیر دهد پس خواهرش به آنان گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که سرپرستی او را عهده‌دار شود؟» یعنی: او را پرورش دهد؟ نقل است که هر زن شیردهی را آوردند، موسی علیه السلام پستان او را نگرفت اما مادرش را که آوردند، پستان وی را گرفت «پس تو را به‌سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود» یعنی: تا مادرت به بازگشت فرزندش به آغوش خود شادمان شود، بعد از آن که او را در دریا افکند و فراقش بر وی بسیار سخت و دشوار گشت «و غم نخورد» به‌سبب حادثه ناگواری که ممکن بود بعد از رها کردنش به دریا برایت پیش بیاید.

و در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، می‌فرماید: «و شخصی را کشتی» موسی علیه السلام در نوجوانی به فرد قبطی‌ای که با فرد اسرائیلی‌ای در آویخته بود و اسرائیلی از او علیه وی کمک خواسته بود، مشتی زد و او را کشت و کشتن او نه به عمد بلکه از روی خطا بود، از سوی دیگر موسی علیه السلام در آن وقت دوازده سال بیشتر نداشت «پس تو را از غم نجات دادیم» همان غمی که از بیم مجازات کشتن او به تو دست داده بود «و چنان‌که باید و شاید تو را آزمودیم» یعنی: تو را باری پس از بار دیگر، از محنت‌هایی که در آن می‌افتادی - و ذکر برخی از آنها گذشت - رهایی بخشیدیم، قبل از آن که تو را به رسالت برگزینیم. به‌قولی معنی این است: تو را باربار با انواع ابتلا آزمودیم. این عبارت اشاره‌ای اجمالی است به رخدادهای سخت و محنت‌باری که موسی علیه السلام با آنها روبرو شد؛ مانند هجرت از وطن، ترک یاران و عزیزان و فرار توأم با وحشت با پای پیاده، نبود توشه راه، به اجاره دادن نفس خود و غیره حوادثی که در اثنای رهسپار شدن از مصر به‌سوی مدین با آنها روبرو شد «پس چند سالی در میان اهل مدین درنگ کردی» یعنی: در راه فرار خویش از مصر، به مدین آمدی و در آنجا چند سال درنگ کردی. مدین در هشت منزلی مصر در سرزمین عرب واقع است که موسی علیه السلام به آنجا گریخت و در آنجا ده سال نزد شعیب پیامبر، خدمت و اقامت کرد و این ده سال خدمت وی، مهر «صفورا» دختر شعیب علیه السلام بود «سپس ای موسی! در زمان مقدر

آمدی» یعنی: در وقتی آمدی که قضا و قدر سابق من بر آن رفته بود که در آن با تو سخن گفته و تو را به رسالت خویش برگزینم.

﴿وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ [طه: ۴۱].

«و تو را برای خودم ساختم» یعنی: تو را برای وحی و رسالت و برپاداشت حجت‌م آماده ساخته و در میان خود و خلق خویش به سفارت برگزیدم.

﴿أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي﴾ [طه: ۴۲].

«برو تو و برادرت با آیات من» یعنی: تو و برادرت هارون به میان مردم بروید و حجت‌ها، برهانها و معجزاتی که آنها را نشانه‌ای بر صحت رسالتت قرار داده‌ایم به مردم برسانید. یادآور می‌شویم که آن معجزات، عبارت بود از معجزات نه‌گانه عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های دوازده‌گانه، فرود آوردن بلایای ملخ، شپش، قورباغه، خون و برکندن کوه «و در یاد کردن من سستی نکنید» یعنی: در ذکر و یاد من و تبلیغ رسالت‌م، از خود کوتاهی و ضعف نشان ندهید.

﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ [طه: ۴۳].

«به‌سوی فرعون بروید، هرآینه او سر به طغیان برداشته است» در کفر و ادعای ربوبیت و به سرکشی برخاسته است.

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْسًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ [طه: ۴۴].

«و با او سخنی نرم بگویند» قول لیس: سخن برکنار از خشونت است. مراد: ترک خشونت و درستی از سوی موسی و هارون علیهماالسلام در مواجهه با فرعون و گفتن سخنانی نرم و ملایم به اوست، همچون این سخن: ﴿هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَنْ تَزُكَّىٰ﴾ [النازعات: ۱۸]. «آیا سرآن داری که به پاکیزگی گرایم؟». «شاید که پند پذیرد یا بترسد» یعنی: فرعون را با سخنی نرم و ملایم مورد خطاب قرار دهید زیرا این شیوه سزاوارتر به آن است که او را در آنچه که از ذکر و فکر تبلیغ می‌کنید به تأمل و امعان نظر وادارد و در نتیجه از عذاب موعود من که از زبان شما به آن آگاهی پیدا می‌کند، بترسد.

دلیل این‌که حق تعالی پند پذیرفتن را بر ترسیدن مقدم ساخت زیرا پندگرفتن از کسی متصور است که درباره یک موضوع تأمل و تحقیق کند در حالی‌که ترسیدن از کسی متصور می‌باشد که از یک امر به واهمه بیفتد. یعنی اگر او به وسیله تأمل، به



راستگویی شما پی نبرد و پند نپذیرد، لاقلاً این قدر از وی متصور است که در واهمه افتد و بترسد.

این آیه، درس و اندرز بزرگی برای دعوتگران راه الله ﷺ است.<sup>۱</sup>

﴿قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى﴾ [طه: ۴۵].

«آن دو» یعنی موسی و هارون علیهما السلام «گفتند: پروردگارا! ما از آن می ترسیم که او بر ما تعدی کند» یعنی: در آزار و شکنجه ما شتاب کند «یا آن که طغیان کند» علیه حق و در آزار رساندن به ما.

ترس از دشمنان در حق انبیا و اولیاء عليهم السلام - در عین معرفت و قربی که به حق تعالی دارند - ترسی طبیعی است و نمایانگر عام بودن این سنت خداوند جل جلاله در بندگانش می باشد.

﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ آسَمِعُ وَأَرَى﴾ [طه: ۴۶].

«فرمود» خداوند متعال «نترسید» از فرعون زیرا «قطعا من همراه شما هستیم» با نگره داری و تأیید و یاری کردنتان علیه وی «می شنوم و می بینم» آنچه را که میان شما و او روی می دهد پس قطعا بدانید که من از حال شما غافل نیستم لذا نگران نباشید.

﴿فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ

بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾ [طه: ۴۷].

«پس به سوی او بروید و بگویند: ما دوتن فرستادگان پروردگار تو هستیم» به سویت «پس بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی از سر راهشان برخیز، آنان را از اسارت آزاد کن و اجازه بده تا با ما به سرزمین شام بروند «و آنان را عذاب نکن» زیرا فرعون بنی اسرائیل را سخت عذاب می کرد؛ پسرانشان را سر می برید و دخترانشان را زنده نگه می داشت و برآنان چنان کارهای سخت و طاقت فرسایی تحمیل می کرد که همه از دست وی به جان آمده بودند؛ مانند کارهای دشوار ساختمانی، انتقال بارهای سنگین، حفاری زمین و غیره «به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت نشانه‌ای آورده‌ایم» که این نشانه عبارت است از: دو معجزه عصا و ید بیضا «و سلام بر کسی که از هدایت

۱- نسائی و ابن جریر در تفسیر آیه کریمه، روایت طولانی‌ای را از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده‌اند پس هرکه دوست دارد از آن آگاهی یابد، به «کتاب تفسیر» از «سنن نسائی» یا به «تفسیر ابن کثیر» مراجعه نماید.

پیروی کند» یعنی: هرکه از هدایت پیروی کند، از خشم خدای ﷻ و از عذاب وی به سلامت می ماند. پس این سلام، سلام تحیت و شادباش و درود نیست.

شایان ذکر است که جمله: ﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی﴾ [طه: ۴۷] در مکاتبات رسول اکرم ﷺ برای شاهان و امیران که حاوی دعوت آن حضرت ﷺ از آنان به سوی اسلام بود، نوشته می شد.

﴿اِنَّا قَدْ اَوْحٰی اِلَیْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰی﴾ [طه: ۴۸].

«هرآینه به سوی ما وحی فرستاده شده است» از سوی خدای سبحان «که عذاب» دنیا و آخرت «بر کسی است که تکذیب کند» آیات خداوند ﷻ و رسالت پیامبرانش را «و روی بگرداند» از پذیرش این آیات و ایمان به آنها و از اطاعت حق.

﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسٰی﴾ [طه: ۴۹].

بعد از آن که هارون و موسی علیهما السلام این پیام الهی را به فرعون رساندند، او: «گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟» فرعون پروردگار را به آن دو منتسب ساخت نه به خود، به سبب این که او منکر ربوبیت و پروردگاری حق تعالی بود و سخن آنها را در این مورد که خدای ﷻ پروردگار او نیز هست، تصدیق نکرد. علت این که او فقط موسی ﷺ را مخاطب ساخت نه برادرش را، این بود که موسی ﷺ اصل بود و هارون ﷺ تبع.

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِیْ اَعْطٰی كُلَّ شَیْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدٰی﴾ [طه: ۵۰].

«گفت» موسی ﷺ «پروردگار ما کسی است که برای هر چیزی آفرینشی را که درخور اوست، بخشیده» یعنی به هرچیز صورت و شکلی بخشیده که با منافع منوط به آن منطبق و با وضعیت آن سازگار است؛ مثلا دست را برای گرفتن، پا را برای راه رفتن، زبان را برای نطق و بیان، چشم را برای نگریستن و گوش را برای شنیدن خلق کرده و به هر نوعی از انواع مخلوقات، شکل و هیأتی بخشیده که با خواص و ممیزات آن تناسب دارد. به قولی معنی این است: او به خلق خود هرچیزی را که نیازمند آند و از آن بهره می برند، بخشیده است «سپس آن را هدایت نموده است» یعنی هر مخلوقی را به سوی راههای بهره گیری از آنچه که به وی بخشیده، هدایت نموده است بنابراین، هر مخلوقی در مسیر وصول به هدفی که برای آن آفریده شده، از هر چیزی که مورد نیاز آن است، بهره می گیرد.

این آیه از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که همه علوم تجربی و انسانی، در افق‌های بی‌کرانه آن سیر می‌کنند.

﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ﴾ [طه: ۵۱].

«گفت» فرعون به قصد گریز از الزام حجت موسی عليه السلام «پس حال نسل‌های پیشین چگونه است؟» زیرا آنان نیز به پروردگاری که تو به‌سوی او دعوت می‌کنی، اقرار و باور نداشتند بلکه بتان و مانند آنها از مخلوقات را می‌پرستیدند؟.

﴿قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ﴾ [طه: ۵۲].

«گفت» موسی عليه السلام در پاسخ فرعون «علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است» یعنی: بی‌گمان تمام اعمالشان نزد خداوند جل جلاله در لوح محفوظ ثبت شده است پس لابد همه را در روز قیامت از آن اعمال مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌دهد «پروردگارم نه خطا می‌کند» در علم چیزی از چیزها «و نه فراموش می‌نماید» آنچه را که در حیطة علم وی است از این اشیا - پس همه چیز در حیطة علم اوست.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّىٰ﴾ [طه: ۵۳].

«همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت» هموار و آماده که با کمال آسانی و سهولت بر آن زندگی می‌کنید و در آن برای شما هرگونه منافی تأمین شده است «و برای شما در آن، راهها ترسیم کرد» و هموار و مهیا ساخت که بر آنها می‌روید و از میان دشتها و دره‌ها و دریاها به‌سوی مقاصد خویش رهسپار می‌شوید «و از آسمان آبی فرود آورد» که آب باران است «پس به وسیله آن انواع مختلف از نباتات را، جفت جفت بیرون آوردیم» یعنی: از انواع گوناگون گیاهان و رستنی‌ها، جفت جفت، به رنگ‌ها، بوی‌ها، اشکال و مزه‌های مختلف، ترش و تلخ و شیرین، برخی برای استفاده انسان و برخی برای استفاده حیوان و تغذیه طبیعت، بیرون آوردیم. از این جهت فرمود:

﴿كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَمَكُمُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [طه: ۵۴].

«بخورید» از آنها «و چهارپایان‌تان را بچرانید» در آنها. بدین‌گونه است که خدای عز وجل بر انسان منت می‌گذارد که آفرینش این گیاهان و رستنی‌ها با اصناف و انواع مختلف و گوناگون خود، هم برای خودش آماده و مناسب است و هم برای چهارپایانی که مسخر و رام کرده اویند «قطعاً در این‌ها برای خردمندان» اولی النهی: صاحبان خردهای برتر

«نشانه‌هایی است» یعنی دلالت‌ها، حجت‌ها و برهان‌هایی است بر وجود ذات کبریایی‌ای که همه چیز در این زمین را برای خدمت انسان رام کرده است.

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ [طه: ۵۵].

«از این زمین شما را آفریده‌ایم» یعنی در ضمن آفرینش آدم علیه السلام، شما را از خاک همین زمین آفریده‌ایم و گوشت و خون و استخوانتان همه با تغذیه از همین زمین پرورده شده است «و در این» زمین «شما را باز می‌گردانیم» بعد از مرگتان پس در آن دفن می‌شوید و اجزای وجودتان در آن پراکنده و از هم پاشیده می‌شود تا بدانجا که از جنس خود زمین می‌گردد «و از آن» یعنی از زمین «باردیگر شما را بیرون می‌آوریم» با برانگیختن و حشر و نشر.

﴿وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى﴾ [طه: ۵۶].

«و هرآینه همه آیات خود را به فرعون نمایانندیم» مراد از آن: نشانه‌ها و معجزات نه‌گانه ذکر شده در سوره «اسراء» است. به‌قولی دیگر: مراد از آیات، حجت‌های خدای سبحان است که بر توحید وی دلالت می‌کنند «ولی او تکذیب کرد» آیات ما و رسالت موسی علیه السلام را «و نپذیرفت» دعوت وی را به‌سوی ایمان.

﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى﴾ [طه: ۵۷].

«گفت» فرعون «ای موسی! آیا آمده‌ای تا با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟» یعنی: آمده‌ای و عصا را به اژدها برگردانده‌ای - که این خود نوعی از سحراست - تا در مردم این توهم را القا کنی که پیامبر برحق هستی و پیرویت بر آنها واجب است آن‌گاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلط گشته و ما را از آن بیرون کنی؟ علت این که فرعون ملعون بیرون کردن از سرزمین را عنوان کرد، این بود تا قوم خویش را از موسی علیه السلام برماند و آنان را نسبت به نیت وی بدبین ساخته از اجابت گفتن به وی روی گردان کند.

﴿فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ ۚ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا

سُوِّي ﴿٥٨﴾ [طه: ۵۸].

سپس فرعون افزود: «پس بدان که ما نیز قطعا سحری همانند آن را برای تو به میان خواهیم آورد» یعنی ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده‌ای، با تو معارضه خواهیم کرد. بدین‌گونه بود که فرعون کوشید تا مسئله را از جنبه دینی

آن بیرون ساخته و به آن جنبه سیاسی و وطنی بدهد. البته این شیوه همیشگی ستمگران با اهل حق است که آنان را در اهدافشان به اتهامات بی‌اساسی از این دست متهم می‌سازند. سپس افزود: «پس میان ما و خودت موعده بگذار» یعنی روز معلوم و مکان معینی را «که نه ما آن را» یعنی آن وعده را «خلاف کنیم و نه تو» فرعون تعیین موعده را به موسی علیه السلام تفویض کرد تا کمال اقتدار خیالی‌اش را به‌نمایش گذاشته باشد «آن هم در مکانی هموار» یعنی: میعادگاه ما باید مکانی هموار و آشکار باشد تا حق در آن بر همگان نمایان شود. به‌قولی معنی این است: میعادگاه باید مکانی باشد میانه در میان فریقین که مسافت رونده به‌سوی آن، از هر دو سو یکسان باشد. یا: باید مکانی در میانه شهر باشد که همه برای حضور در آن آمادگی داشته باشند.

﴿قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحِثِّرَ النَّاسُ ضُحَىٰ﴾ [طه: ۵۹].

«گفت» موسی علیه السلام «وعده‌گاه شما روز زینت باشد» روز زینت، روز جشنی بود که مردم خود را در آن می‌آراستند و از کارهایشان دست می‌شستند. دلیل این که موسی علیه السلام آن روز را معین کرد، این بود تا مردم همه با فراغتی که دارند در آن اجتماع شرکت کنند و در نتیجه دعوت حق بر همه نمایان شود. سپس موسی علیه السلام افزود: «و این که مردم در وقت چاشت گرد آورده شوند» تا روشنی بر همه جا پرتوافکن باشد و بعد از ارائه حجت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصره مردم باقی مانده باشد و بنابراین، آنها در معجزه من هیچ شکی نکنند. این آیه درسی است بلیغ برای دعوتگران که باید مناسب‌ترین وقت را برای ارائه دعوت خویش به مردم، انتخاب کنند.

﴿فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ﴾ [طه: ۶۰].

«پس فرعون برگشت» یعنی از آن مجلس برخاست و رفت و از موسی علیه السلام روی برگرداند تا به کار گردآوری ساحران بپردازد «و همه نیرنگ خود را گرد آورد» یعنی: ساحران را و نیرنگی که بدان دل بسته بود گرد آورد «سپس باز آمد» بر سر وعده‌گاه.

﴿قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَىٰ﴾ [طه: ۶۱].

«موسی به آنان» یعنی به فرعون و سران قومش و ساحران «گفت: وای بر شما، به خدا دروغ نبندید» یعنی: به دروغ ادعای پروردگاری نکنید و به بهتان و افترا به خدای عَلَّیْهِ شرک نورزید «که آن گاه شما را به عذابی» سخت «هلاک می کند» و ریشه کن می گرداند «و قطعاً هرکه افترا کرد به مطلب نرسید» یعنی: هرکس برخدا عَلَّیْهِ افترا کرد و دروغ بست، زیانکار شد و هلاک گشت.

این آیه نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که به هیچ حال نباید از موعظه غفلت کنند.

﴿فَتَنَّا زُعُورًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى﴾ [طه: ۶۲].

«پس ساحران میان خود درباره کارشان گفت و گو کردند» یعنی: ساحران چون سخن موسی عَلَّیْهِ را شنیدند، با هم مشورت کرده و هر یک از آنان سخن را به سوی خود کشیدند و موضوع را از همه نظر در میان خود مورد بررسی قرار دادند. یا ساحران بعد از شنیدن این موعظه موسی عَلَّیْهِ، با یکدیگر نزاع و کشمکش کردند و ما دقیقاً مضمون این کشمکش را نمی دانیم. ولی گمانه زنی برخی از مفسران بر آن است که این اختلافشان درباره موسی عَلَّیْهِ بود که آیا او هم ساحری مانند آنهاست یا خیر؟ «و راز را پنهان گفتند» یعنی: آنها در میان خود پنهان از موسی عَلَّیْهِ به نجوا پرداختند.

﴿قَالُوا إِنْ هَذَا لَسِحْرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى﴾ [طه: ۶۳].

«گفتند» ساحران «البته این دو تن ساحرند» و قطعاً موضوع این است «می خواهند که شما را از سرزمینتان» مصر «با سحر خود بیرون کنند» همان سحری که آن را آشکار ساختند. ساحران این سخن را با تأثیرپذیری از آنچه که فرعون ترویج کرده بود، گفتند و همان سخن او را تکرار کردند «و می خواهند که آیین پسندیده شما را از بین ببرند» یعنی: آن دو اگر در سحر خود غالب شدند، سران و اشراف قوم به سویشان گرایش یافته و از آنان در آیین شان پیروی می کنند و مال و انجام این کار آن است که آیین و رسم و راهتان در بسیط زندگی ای که از زندگی سایر امت ها برتر و پیشرفته تر است، بر می افتد. همچنین احتمال دارد که مرادشان از «طریقه مثلی» همان سحرشان باشد زیرا ساحران به سبب سحر خویش، در آن روزگار معزز و مورد احترام بودند و از این بابت

برای‌شان درآمدها و هدایایی فراهم بود پس ترسیدند که اگر مغلوب هارون و موسی علیهما السلام گردند، این‌همه درآمد از آنان قطع شود.

﴿فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّخَوُا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ﴾ [طه: ۶۴].

«پس نیرنگ خود را گرد آورید» باید - در این نیرنگ - عزم همه شما عزمی گروهی بوده و با اتفاق و همفکری کامل به منصفه ظهور آید «باز به صف پیش آید» به طور هماهنگ و به هم فشرده تا نظم امورتان آراسته‌تر و هیبت و شکوهتان در برابر موسی جلوه‌گرتر باشد «در حقیقت امروز هرکه غالب آمد، رستگار می‌شود» این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برای‌شان بود.

﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ﴾ [طه: ۶۵].

سپس «گفتند» ساحران «ای موسی! یا تو می‌افگنی» اولاً عصای خود را قبل از ما «و یا ما نخستین کسانی باشیم که می‌افکنند» آنچه را باید از سحر بیفکنند.

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ﴾ [طه: ۶۶].

«گفت» موسی عليه السلام به آنان «بلکه شما بیفکنید» بدین‌گونه، از آنان خواست که قبل از وی سحرشان را به میدان افکنند؛ به سه دلیل:

۱- تا معجزه وی بعد از افکندن آن نیرنگ‌ها، آشکارتر تجلی کند.

۲- تا آنان برساخته‌های خود را به میدان افکنند آن‌گاه عصایش همه برساخته‌هایشان را ببلعد.

۳- تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

«پس ناگهان بر اثر سحرشان چنین به نظرش آمد» یعنی به خیال و گمان موسی عليه السلام و همین‌طور به خیال و واهمه هر بیننده دیگری چنین آمد «که ریسمان‌ها و چو بدستی‌هایشان می‌دوند» و همچون مارها و افعی‌ها به سرعت حرکت می‌کنند.

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ﴾ [طه: ۶۷].

«پس موسی در ضمیر خود ترسی را یافت» یعنی: موسی به حکم سرشت و طبیعت بشری، در هنگام مشاهده کارهای هیجان‌آور و واهمه‌افکن جادوگران احساس ترس کرد که مبادا مغلوب شود.

﴿فُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾ [طه: ۶۸].

«گفتیم: نترس که تو خود برتری» با غلبه و پیروزی بر آنان.

﴿وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَجِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ [طه: ۶۹].

«و آنچه در دست راست داری» یعنی: عصا را «ببنداز تا هر چه را بر ساخته‌اند» از عصاها و ریسمان‌های جادویی و قلبی «فرو برد، در حقیقت، آنچه بر ساخته‌اند، نیرنگ جادوگر است» و جز خیال و افسون چیز دیگری نیست «و جادوگر هر جا برود رستگار نمی‌شود» یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای سحر حقیقت و بقایی نیست و هدف ساحر هم با سحرش بر آورده نمی‌شود.

﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾ [طه: ۷۰].

«پس ساحران به سجده در افتادند» یعنی: موسی عليه السلام عصایش را افگند و عصای او، عصاها و ریسمان‌هایشان را فروبلعید و چیزی از آنها در میان نماند، در این هنگام ساحران دانستند که کار موسی عليه السلام از باب سحر و جادو نیست بلکه کار او از جانب خدایی است که بر همه چیز تواناست آن‌گاه بی‌درنگ در برابر خدای عز وجل به سجده افتاده و به رسالت موسی عليه السلام ایمان آوردند و «گفتند: به پروردگاران هارون و موسی ایمان آوردیم» و این چنین است حال منصفان که چون نشانه و حجتی را ببینند، در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورند.

از ابن عباس روایت شده است که گفت: «ساحران هفتاد تن بودند و در حال سجده، بهشت و جایگاه‌های خود در آن را دیدند». از مفهوم «القی: افگنده شدند» چنین برمی‌آید که ساحران چنان تحت تأثیر تابش انوار حقیقت قرار گرفته و سریعاً به سجده در افتادند که گویی به افتادن در سجده مجبور ساخته شده‌اند.

صاحب تفسیر «کشاف» می‌گوید: «سبحان الله! کار ساحران چه قدر شگفت‌آسا بود؛ آنها دوبار افگندند: نخستین بار ریسمان‌ها و عصاهای خود را از روی کفر و جحود و دومین بار سرهای خود را برای شکر و سجود؛ و میان این دو افگندن چه فرق بزرگی است!!». امام رازی در تفسیر خود می‌گوید: «ساحران از مشاهده پنج دلیل و نشانه به حقیقت پی بردند:

۱- آشکار بودن حرکت عصا، به‌گونه‌ای که چنان حرکتی با حيله و نیرنگ ممکن نیست.



- ۲- افزایش حجم عصا در هنگام تبدیل شدن آن به افعی؛ که چنین چیزی نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.
- ۳- نمایان بودن اعضای وجود افعی - از چشم و دهان و غیره - که این امر نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.
- ۴- فروردن افعی هر آنچه را که بر ساخته بودند - با همه کثرت آنها - که این نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.
- ۵- بازگشت عصا به شکل چوبدستی کوچکی به همان هیأت عصای اولیه. که این هم با حيله و نیرنگ ممکن نیست».

﴿قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَلَاصَلْبَتِكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴾ [طه: ۷۱].

«فرعون» چون این معجزه خیره کننده و خضوع سحران در برابر آن را دید، خطاب به ایشان «گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟» یعنی: آیا بدون اذن و دستوری از سوی من، سخن موسی عليه السلام را تصدیق کرده و او را در دینش پیروی نمودید «قطعاً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است» یعنی: قطعاً موسی عليه السلام سحرارترین و بلند پایه ترین شما در فن سحر است. یا او معلم و استاد شماست که به شما سحر آموخته است. فرعون با این سخن خواست تا در اذهان مردم شبهه ای پدید آورد که ایمان نیاورند، در غیر آن او خوب می دانست که نه سحران از موسی عليه السلام سحر آموخته اند، نه او رئیس آنان بوده است و نه میان موسی عليه السلام و سحران هیچ رابطه و پیوندی وجود داشته است. سپس افزود: «پس بی شک دست ها و پاهای شما را یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ قطع می کنم» من خلاف: عبارت است از قطع دست راست و پای چپ، یا عکس آن «و شما را بر تنه های درخت خرما بر دار می آویزم» علت این که فرعون تنه های درخت خرما را انتخاب کرد، این بود که تنه درخت خرما خشن و آزار دهنده است و نیز این کار سبب تشهیر و آزار روحی آنها می شود «و البته خواهید دانست که عذاب کدام یک از ما سخت تر و پاینده تر است» عذاب من یا عذاب پروردگار موسی؟ و هر چند این آیات دنباله ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمی کنند اما مفسران گفته اند که فرعون تهدیدش را در مورد سحران عملی کرد و آنان

در زیر شکنجه او، بر ایمان مردند. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «آنان در اول روز ساحرانی مکار و در آخر روز شهیدانی پاک و نیکوکردار بودند».

﴿قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ [طه: ۷۲].

«گفتند» ساحران در پاسخ فرعون «ما هرگز تو را بر آنچه که نزد ما از بینات آمده است، ترجیح نمی دهیم» یعنی: قطعاً تو را بر آنچه که موسی علیه السلام از حجت‌ها و معجزات روشن از نزد خدای سبحان برای ما آورده است، بر نمی‌گزینیم «و» هرگز تو را ترجیح نمی‌دهیم «بر کسی که ما را آفریده است» به قولی: این جمله، قسم است. یعنی: سوگند به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر بینات و معجزات وی ترجیح نمی‌دهیم «پس هر حکمی می‌خواهی بکن» از کشتن و به دار آویختن «جز این نیست که تو فقط در این زندگانی دنیاست که حکم می‌رانی» و نفوذ سلطه تو بر ما، فقط محدود به همین زندگی دنیاست؛ با آنچه که از انواع آزار و شکنجه و قتل بر ما روا می‌داری اما بعد از آن، تو را بر ما هیچ سلطه‌ای نیست و ما سرای پاینده و پایدار را انتخاب کرده‌ایم.

﴿إِنَّا ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيُعْفِرَ لَنَا خَطَايَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ [طه: ۷۳].

«همانا ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا بر ما گناهان ما را ببامرزد» یعنی: گناهی که از ما گذشته است - اعم از کفر و غیر آن «و» تا ببامرزد بر ما «آنچه از سحر راکه ما را بر آن مجبور کردی» در ستیز و معارضه با موسی علیه السلام «و خدا بهتر و پاینده‌تر است» یعنی: بهتر است از تو در پاداش دادن به مطیعانش و پاینده‌تر است از تو در عذاب نمودن عاصیان. البته این پاسخی است به جسارت فرعون که گفت: ﴿وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّيَأْ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ﴾ [طه: ۷۱].

﴿إِنَّهُ وَمَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ [طه: ۷۴].

«در حقیقت هرکه نزد پروردگارش مجرم برود» یعنی به حال کفر برود «جهنم برای اوست، در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌یابد» نه در جهنم می‌میرد به مرگی راحت و نه زنده می‌ماند به زندگی‌ای گوارا و لذت‌بخش پس شخص جهنمی درد و زجر می‌کشد چنان‌که زندگان درد و زجر را لمس می‌کنند ولی با وجود آن‌که در زیر فشار عذاب در

حال جان‌کندن قرار دارد، نمی‌میرد و با آن‌که جرعه مرگ را مزه‌مزه می‌کند اما احساس درد و ألم در او از بین نمی‌رود.

در حدیث شریف به روایت احمد و مسلم از ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: «أما أهلها الذين هم أهلها فإنهم لا يموتون فيها ولا يحيون، وأما الذين ليسوا بأهلها فإن النار تميتهم إماتة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون، فيؤتي بهم ضبائر علي نهر يقال له نهر الحياة أو الحيوان، فينبتون كما ينبت الغطاء في حميل السيل». «اما اهل دوزخ که آنان به راستی اهل آن هستند پس نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند. ولی کسانی که اهل دوزخ نیستند، آتش آنان را می‌میراند میراندنی، سپس شفیعان برمی‌خیزند و شفاعت می‌کنند آن‌گاه آنان را گروه‌گروه بر نهری می‌آورند که به آن نهر حیات یا حیوان گفته می‌شود پس در آن نهر سبز می‌شوند و می‌رویند چنان‌که خاشاک و سبزه‌ها در کف آب سیل می‌روید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ». «کسانی که در قلب‌شان به اندازه هم‌سنگ ذره‌ای از ایمان بوده است، از آتش بیرون آورده می‌شوند».

﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ﴾ [طه: ۷۵].  
 «و هرکس نزد او مؤمن بیاید درحالی‌که» به پشتوانه و تأیید ایمان «اعمال شایسته انجام داده باشد» و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ «پس این گروه برای‌شان درجات بلند است» یعنی: برای‌شان منازل رفیع و والاست. سپس حق تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده و می‌فرماید:

﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ﴾ [طه: ۷۶].

«جنات عدن» یعنی بهشتهای همیشه‌ماندگار «که از زیر آن جویبارها روان است، جاودانه در آن می‌مانند و این است پاداش کسی که به پاکی گراییده است» و از کفر و گناهان موجب آورنده دوزخ پرهیز کرده است. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که این آیات، حکایت سخنان ساحران در پاسخ فرعون است.

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَحْشَىٰ﴾ [طه: ۷۷].

«و هر آینه به سوی موسی وحی فرستادیم» هنگامی که فرعون بعد از مشاهده همه معجزات و مجازات‌های نازل شده بر قوم خود، باز هم اجازه نداد که بنی اسرائیل با موسی علیه السلام رهسپار سرزمین شام گردند؛ «که بندگانم را شبانه ببر» از مصر، بی آن که کسی از حالتان آگاهی یابد «و راهی خشک در دریا برای شان باز کن» یعنی با عصایت بر دریا بزن پس راهی خشک در وسط دریا برای شان شگافته می شود. یادآور می شویم که آن دریا، دریای قلزم (بحر احمر) بود «که نه از فرارسیدن دشمن بترسی» یعنی: ایمن هستی از این که دشمن به تو برسد و تو را دریابد «و نه بیمناک باشی» از فرعون یا از غرق شدن در دریا.

این امر که خدای عز و جل بستر دریا را برای شان چنان خشک گردانید که نه در آن آبی بود و نه گلی، بی شک معجزه‌ای بس بزرگ برای موسی علیه السلام بود.

﴿فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ﴾ [طه: ۷۸].

«پس فرعون با لشکریانش» از مصر به تعقیب موسی وقومش بیرون آمد و «آنها را دنبال کرد پس فرو پوشانید آنان را از دریا آنچه فرو پوشانید» تکرار برای بزرگ نمایاندن و تصویر هولناک بودن این واقعه است. یعنی امواجی بزرگ و سهمگین، فرعون و فرعونیان را در خود فروپوشانید. به قولی معنی این است: همان چیزی آنان را فروپوشانید که تو داستان آن را شنیده‌ای.

﴿وَأَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمُهُ وَمَا هَدَى﴾ [طه: ۷۹].

«و فرعون قوم خود را گمراه کرد» از راه رشد و هدایت «و هدایت نمود» آنان را به سوی راه نجات، هنگامی که آنها را با خود به راهی کشانید که بنی اسرائیل از میان دریا آن را پیموده بودند.

﴿يَبْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكَ مِنْ عَدُوِّكَمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الْبُحْرِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى﴾ [طه: ۸۰].

و گفتیم به بنی اسرائیل بعد از نجات‌دادنشان از دست فرعون: «ای بنی اسرائیل! درحقیقت ما شما را از دشمنتان» فرعون «نجات دادیم و در جانب راست طور با شما وعده نهادیم» یعنی به موسی علیه السلام فرمان دادیم که شما را با خود به طور بیاورد تا درحضور شما با او سخن بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب به موسی علیه السلام بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب‌شده از بنی اسرائیل که عبارت از

هفتاد تن نقبای‌شان بودند، با موسی علیه السلام به وعده‌گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به نام «طور» قرار داشت «و بر شما من و سلوی فروفرستادیم» در دشت تیه، جایی که سخت نیازمند آن بودید. تفسیر من وسلوی (ترنجبین و بلدرچین) در سوره بقره (آیه/۵۷) گذشت.

﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ﴾ ﴿طه: ۸۱﴾.

«از طیبات آنچه که شما را روزی دادیم، بخورید» مراد از طیبات: لذایذ و خوراکی‌های حلال است «و در آن» یعنی در روزی من «از حد تجاوز نکنید» یعنی از آنچه که جایز است به‌سوی آنچه که جایز نیست، تجاوز نکنید. به قولی معنی این است: نعمت الله جل جلاله را انکار نکنید که در آن صورت طغیانگر و تجاوزکار خواهید بود «آن‌گاه خشم من بر شما فرود می‌آید و هرکس خشم من» یعنی عذاب من «بر او فرود آید، قطعاً در هلاکت افتاده است» فقد هوی: یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است.

﴿وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾ ﴿طه: ۸۲﴾.

«و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید» یعنی آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه کند و به خدا جل جلاله و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرای آنها را خواسته، انجام دهد و «باز به راه راست رهسپار شود» یعنی تا می‌میرد بر این شیوه استقامت ورزد. به قولی، مراد این است که: علم بیاموزد تا به‌وسیله آن به‌سوی حقیقت راهیاب شود.

این آیه دلالت می‌کند بر این که هدایت کامل، اثری از ایمان، عمل صالح و توبه است.

﴿وَمَا أَغْجَلَكْ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَىٰ﴾ ﴿طه: ۸۳﴾.

«و ای موسی! چه چیز - غافل مانده از قوم خود - تو را به شتاب آورد» وعده مقرر چنان بود که موسی علیه السلام و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه با هم به طورآیند، موسی علیه السلام با آنان به راه افتاد اما سپس به‌شوق وعده‌گاه پروردگارش از میانشان به‌شتاب پیشی گرفت و خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید پس خدای جل جلاله در مقام انکار به وی فرمود: ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ و این دلیل برآن است که سبقت جستن رهبر به‌سوی امر

خیر و تنها گذاشتن امت - هر چند به نیت درستی هم باشد - انتخاب وضع سلیم نیست و مقرون به صلاح نمی‌باشد.

﴿قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾ [طه: ۸۴].

«گفت» موسی علیه السلام «قوم من، اینان در پی منند» یعنی: در نزدیکی من هستند، هم اینک بعد از من می‌رسند و میان من و آنان مسافتی اندک بیش نیست. سپس دلیل و موجب عجله خود را بیان نموده فرمود: «و من - ای پروردگارم - به سوی تو شتافتم» به وعده‌گاه «تا خشنود شوی» یعنی: تا بر خشنودیت از من بیفزایی.

﴿قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾ [طه: ۸۵].

«فرمود» خدای سبحان «اما ما قومت را پس از عزیمت تو در فتنه افگندیم» یعنی آنان را مورد آزمایش و ابتلا قرار دادیم و در بلا و محنت افگندیم «و سامری آنها را گمراه کرد» یعنی: آنها را در سردرگمی و گمراهی از حق فروافگند، با فراخواندنشان به پرستش گوساله طلایی و اجابت گفتنشان از این خواسته وی. سامری از قبیله‌ای به نام سامره بود؛ او به همراهانش از بنی اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعادای که میان شما و او بود، تخلف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افکنند، سپس از آن زیورات گوساله‌ای ساخت و شد آنچه شد.

یادآور می‌شویم که بنی اسرائیل هنگامی که قصد خروج از مصر را داشتند، زیوراتی را از قبطیان به عاریت گرفته بودند.

﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفْتَالًا عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي﴾ [طه: ۸۶].

«پس موسی» بعد از به پایان رساندن میعاد چهل شب مناجات در طور و گرفتن تورات «خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت» أسفا: تأسف سخت و شدت خشم است «گفت: ای قوم من، آیا پروردگار شما به شما» بر زبان من «وعده نیک نداد» وعده دریافت هر خیری در دنیا و در آخرت؟ از جمله به شما بهشت را وعده داد؛ چنانچه بر طاعت وی پایداری ورزید و به شما وعده داد که کلام خود در تورات را بر زبان من به شما بشنواند تا به آنچه که در آن است عمل کنید و در نتیجه مستحق

پاداش عمل خویش گردید «آیا مدت بر شما دراز شد» یعنی: آیا زمان و مدت جدایی‌ام از شما طولانی شد که به سبب آن، وعده‌های الهی را فراموش کردید، درحالی‌که هنوز از آن مدت بیش از یک ماه و چند روز نگذشته است؟ «یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید» یا با این عمل خود خواستید کاری کنید که به سبب آن خشم و عذاب الهی گریبانگیرتان شود و بر شما فرود آید «که با وعده من مخالفت کردید» زیرا قوم موسی علیه السلام به وی وعده داده بودند که تا او از طور به‌سویشان باز می‌گردد، به طاعت خدای عز وجل قیام کنند. به‌قولی: آنان به او وعده داده بودند که در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین‌که او از آنان پیشی گرفت، توقف کرده و از پیوستن به او منصرف شدند و تخلف ورزیدند.

﴿قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمِلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ﴾ [طه: ۸۷].

«گفتند: ما به اختیار خود باتو خلاف وعده نکردیم» بلکه بر خلاف کردن وعده مجبور بودیم زیرا این سامری بود که نیرنگ پلیدی در کارکرد. سپس به بیان این نیرنگ وی پرداخته گفتند: «ولی از زر و زیور قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم» نقل است که بنی‌اسرائیل چون می‌خواستند با موسی علیه السلام از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیورآلاتی را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که می‌خواهند در جشن یا عروسی‌ای که دارند از آنها استفاده کنند لذا به این زیورات موقتا احتیاج دارند. زیورات را «اوزار: گناهان» نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برای‌شان حلال نبود «پس آنها را افگندیم» یعنی: به منظور رهایی ازگناه، آن زیورات را در آتش افگندیم و این سامری بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید «و سامری همین‌گونه بینداخت» یعنی: همین‌گونه که ما انداختیم، سامری نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افگند آن‌گاه از مجموعه آن زیورات برای ما گوساله‌ای از طلا ساخت.

در روایات آمده است که سامری جبرئیل علیه السلام را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می‌آید دید، سپس از خاک قدمگاه وی، یا خاک زیر سم اسب وی مشتی برگرفته آن را بر گوساله طلایی افگند و بر اثر آن، گوساله بانگ برمی‌داشت.

ابن کثیر می‌گوید: «بنی اسرائیل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افگندند اما از سوی دیگر به گوساله پرستی روی آوردند، بدین سان بود که از یک چیز کم اهمیت زهد پیشه کرده ولی در برابر یک جنایت بزرگ گردن نهادند چنان که نقل است: مردی از اهالی عراق از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما درباره خون پشه‌ای که لباس بدان آلوده می‌شود پرسید که آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است یا خیر؟ عبدالله رضی الله عنه فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله - حسین رضی الله عنه - را کشتند (و دم برنیاوردند) حالا می‌آیند و از ما حکم خون پشه‌ای را می‌پرسند؟!».

این نکته قابل تأمل است که سامری از روحیه ورع، زهد و پرهیزگاری مردم سوء استفاده کرد پس از این امر به این نتیجه دست می‌یابیم که اگر مردم از علم و آگاهی درست بی بهره باشند، ممکن است همیشه از آنان چنین سوء استفاده‌هایی بشود چنان که عبدالله بن سبا از روحیه ورع و پرهیزگاری موجود در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوء استفاده کرد و در زیر نقاب دفاع از فرهنگ پرهیزگاری، عملکرد عثمان رضی الله عنه را به زیر سؤال برد و آن فتنه کور را که هنوز امت اسلامی از آثار تفرقه‌بار آن رنج می‌برد، برانگیخت. البته در هر زمان مسلمانانی ساده‌لوح وجود دارند که با آویختن به ریسمان زهد بارد و جاهلانه، رهسپار وادی ضلال مبین و گرفتار دام شیطان لعین می‌شوند.

﴿فَأُخْرِجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ﴾

[طه: ۸۸].

«پس» سامری از این طلاها «برای‌شان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد» یعنی: گوساله سامری بانگ و آواز برمی‌داشت چنان که گوساله زنده بانگ برمی‌دارد. خوار: بانگ گاو است. به قولی: سامری در فن پیکرتراشی مهارت بسیاری داشت لذا در پیکر آن گوساله چنان شگاف‌هایی قرار داده بود که چون باد در شکم آن داخل می‌شد، آوازی از آن بر می‌خاست بنابر این، در آن گوساله حیاتی وجود نداشت «پس» سامری و کسانی که با او در این کار موافقت و همراهی کرده بودند، خطاب به بنی اسرائیل: «گفتند: این خدای شما و خدای موسی است» لذا او را بپرستید «پس فراموش کرده است» یعنی: موسی صلی الله علیه و آله راه را گم کرده و جای این خدایش را پیدا نکرده زیرا از آن آگاهی نداشته پس رفته است تا آن را در طور جست‌وجو کند و بیابد. به قولی معنی این است: موسی صلی الله علیه و آله فراموش کرد تا به



شما بگویند که این گوساله خدای او و خدای شماست. یا ضمیر در (نسی) به سامری بر می‌گردد. یعنی: سامری پروردگار حقیقی خود را از یاد برد، یا این امر را فراموش کرد که گوساله نمی‌تواند خدا باشد، به دلیل آیه ذیل:

﴿أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ [طه: ۸۹].

«مگر نمی‌بینند که به‌سویشان سخنی را باز نمی‌گرداند» یعنی: آیا آن گمراهان کورمغز در این امر اندیشه و تفکر نکرده‌اند که آن گوساله پاسخ سخنشان را نمی‌دهد «و مالک هیچ سود و زبانی برای‌شان نیست» پس چگونه می‌پندارند که او خداست؟.

﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾ [طه: ۹۹].

«و در حقیقت هارون به آنان» یعنی به پرستشگران گوساله «پیش از این» یعنی: پیش از آن که موسی عليه السلام از طور به‌سویشان بازگردد؛ «گفته بود که ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته‌اید» یعنی: شما به سبب این گوساله در فتنه افتاده و مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و به خاطر آن از راه حق گمراه شده‌اید پس آن را پرستش نکنید «و بی‌گمان پروردگار شما خدای رحمان است» نه گوساله بی‌جان «پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید» در عبادت خداوند جل جلاله لذا از سامری در دستور وی به پرستش گوساله، پیروی نکنید.

پس ملاحظه می‌شود که هارون عليه السلام به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او:

اولا: آنان را با این سخنش: (إنما فتنتم به: همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده‌اید)؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیا: آنان را با این سخنش: (و إن ربكم الرحمن: و همانا پروردگار شما خدای رحمان است)؛ به‌سوی معرفت الله جل جلاله دعوت نمود.

ثالثا: آنان را با این سخنش: (فاتبعوني: از من پیروی کنید)؛ به معرفت نبوت فراخواند.

رابعا: آنان را با این سخنش: (وأطيعوا أمري: و از فرمان من اطاعت کنید)؛ به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

﴿قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ﴾ [طه: ۹۱].

«گفتند» منحرفان بنی اسرائیل در پاسخ هارون علیه السلام «همیشه مجاور خواهیم بود بر» پرستش «این گوساله تا موسی به سوی ما بازگردد» آن گاه می‌نگریم که آیا او مارا در پرستش آن تأیید می‌کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارون علیه السلام از آنان کناره گرفت.

﴿قَالَ يَهْرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۖ أَلَّا تَتَّبِعِنَا ۖ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۗ﴾ [طه: ۹۲-۹۳].

سرانجام موسی علیه السلام از طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارون علیه السلام بر اوضاع چیره شود و بساط آن انحراف را برچیند: «گفت» موسی علیه السلام «ای هارون! وقتی دیدی آنها گمراه شدند» با پرستش گوساله «چه چیز تو را بازداشت که از من پیروی کنی؟» یعنی: به من به پیوندی و مرا از این عملکردشان آگاه گردانی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین شدن به خاطر الله جل جلاله از من پیروی نکردی و با این گمراهان به مبارزه بر نخاستی؟ «آیا از فرمانم سرپیچی کردی؟» یعنی: چگونه دستورم را در ایستادگی برای خدا جل جلاله و پشت کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟ یادآور می‌شویم که موسی علیه السلام قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش فرمان داده بود که: (در میان قومم جانشین من باش و کار آنان را اصلاح کن و از راه فسادگران پیروی نکن) «اعراف / ۱۴۲».

قرطبی می‌گوید: «این اصل است در امر به معروف و نهی از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می‌گزیند، بویژه اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است».

﴿قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحِيَّتِي وَلَا بِرَأْسِي ۖ إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ۗ﴾ [طه: ۹۴].

«گفت» هارون علیه السلام «ای پسر مادرم» او مخصوصاً بدین سبب مادر را ذکر کرد که دل موسی علیه السلام را بر سر مهر آورد «نه ریش مرا بگیر و نه سرم را» یعنی با من این‌گونه از سر خشم و پرخاش‌گری برخورد نکن. نقل است که موسی علیه السلام با دست چپ خود ریش هارون علیه السلام را و با دست راستش موی سر وی را گرفته بود و به انگیزه خشم و غیرت در راه خدا جل جلاله او را همچنان به سوی خود می‌کشید. سپس هارون علیه السلام به بیان عذر خویش در عدم جنگیدن با گوساله پرستان پرداخت و گفت: «من از آن ترسیدم که

بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداخته‌ای» یعنی: ترسیدم که اگر از میانشان بیرون روم و ترکشان کنم، یا اگر با آنان بجنگم، متفرق شوند زیرا اگر از میانشان بیرون می‌رفتم، یا علیه آنان مبارزه می‌کردم، قطعاً گروهی از من پیروی می‌کردند و دیگران همراه سامری بر پرستش گوساله باقی می‌ماندند لذا از آن بیم داشتم که در آن صورت به من بگویی: این تو بودی که جمع‌شان را پراکنده ساخته‌ای.

گویند که شمار همه آنان در آن زمان ششصد هزار تن بود که جز دوازده هزار تن، بقیه همه به پرستش گوساله روی آوردند «و» نیز ترسیدم که بگویی «سخنم را نگاه نداشتی» یعنی: به سفارشم درباره آنها عمل نکردی و نصیحتم را پاس نداشتی. و آن این سفارش موسی به هارون علیهما السلام بود: ﴿أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ﴾ [الأعراف: ۱۴۲] «در میان قوم من جانشینم باش و کار آنان را اصلاح کن». همچنان هارون به سوی موسی علیهما السلام عذر دیگری پیش افکند، با این سخنش: (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) «اعراف/ ۱۵۰».

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَمِرِيُّ﴾ [طه: ۹۵].

«موسی گفت: ای سامری! منظور تو چه بود؟» و چه چیز تو را به این کار واداشت؟.

﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ

سَوَّكْتُ لِي نَفْسِي﴾ [طه: ۹۶].

«گفت» سامری «من به چیزی بینا شدم که دیگران به آن بینا نشدند» به قولی: مراد او همان رؤیت جبرئیل علیه السلام بود که او را سوار بر اسبی دید پس در ضمیرش چنین افکنده شد که از رد پای اسب وی مشت خاکی برگیرد. گفتنی است؛ خاک زیرپای جبرئیل علیه السلام و اسبش بر هیچ جمادی نمی‌افتد مگر این که آن جماد زنده می‌شود چنان که سامری گفت: «پس مشت خاکی از رد پای فرستاده خدا» یعنی جبرئیل علیه السلام «برداشتم و آن را در پیکر افکندم» یعنی در همان پیکری که از زر گداخته به قالب گوساله ریخته و پیراسته بودم «و نفس من همین وصف را پیش من بیاراست» و مرا به این دام فریب انداخت پس در این امر نه الهامی الهی داشتم، نه برهانی نقلی یا عقلی بلکه این فقط از آرایش دهی‌های نفسم بود و بس. این سخن سامری اعترافی از سوی وی به اشتباه است، نه توبه و ندامت.

قرطبی می‌گوید: «از امام ابوبکر طرطرش رحمته الله پرسیدند: چه می‌گوید سید فقیه ما درباره گروهی از صوفیه که برای ذکر اجتماع می‌کنند و سپس برخی از آنان

می‌ایستند و به رقص و وجد می‌پردازند تا آن که بی‌هوش بر زمین می‌افتند آن‌گاه چیزی آماده کرده و می‌خورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در پاسخ گفت: خدای عَلَّمَ بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه صوفیه، بطالت و جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب خدا جَلَّ و سنت رسول وی صَلَّى نیست. اما از رقص و وجد بشنو: اولین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برای‌شان گوساله‌ای بانگ برآورد ساخت، ایستادند و گرداگرد وی به رقص پرداختند پس این رقص از دین و آیین کفار و پرستشگران گوساله است... مگر نخوانده‌ای که چون رسول خدا صَلَّى با اصحابش می‌نشست، گویی پرنده بر سرهایشان آشیان ساخته بود، از بس سکوت و وقار و سنگینی و ادب داشتند؟ لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اینان را از حضور در مساجد و غیر آن بازدارند و برای کسی که به خدا جَلَّ و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که با آنان در مجالس‌شان حضور یابد و آنان را بر باطل‌شان مدد کند، این است مذهب مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و غیر ایشان از ائمه مسلمین<sup>۱</sup>.

﴿قَالَ فَأَذْهَبَ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾ [طه: ۹۷].

گفت «موسی صَلَّى به سامری «پس برو» از میان ما و بیرون رو از نزد ما «هرآینه بهره تو از زندگی این باشد که بگویی: به من دست نزنید» یعنی: همان گونه که تو به چیزی دست زدی که دست‌زدن به آن برایت جایز نبود - یعنی بر خاک‌پی موبک جبرئیل - پس اکنون سزای تو این است که نه کسی به تو دست زند و نزدیک شود و نه تو هم به کسی دست می‌زنی و نزدیک می‌شوی. گویند که سامری به هرکس که نزدیک می‌شد، هر دو را تب (سهم) می‌گرفت. آری! موسی صَلَّى امر کرد که سامری از میان قومش تبعید شود و به بنی‌اسرائیل دستور داد که نه با وی درآمیزند، نه به وی نزدیک شوند و نه با وی سخن گویند؛ به‌مثابه جزایی برای وی در این دنیا «و بی‌گمان تو را موعده‌ی دیگر است که در آن با تو خلاف نشود» یعنی: هرگز خداوند جَلَّ آن وعده را در حق تو خلاف نمی‌کند و آن روز قیامت است «و اینک به‌سوی معبود خود که پیوسته

در خدمتش معتکف بودی» و بر پرستش آن پایبند و پایدار «بنگر، که البته می‌سوزانیمش» به آتش. به‌قولی معنی این است: او را می‌کوییم و به وسیله سوهان ذره‌ذره‌اش می‌کنیم «سپس آن را در دریا پراکنده می‌کنیم، پراکندنی» یعنی خاکستر گوساله را در دریا می‌افشانیم تا باد آن را پاک از بین ببرد و نابود سازد.

﴿إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [طه: ۹۸].

«معبود شما تنها آن خدایی است که هیچ معبود برحق جز او نیست» نه این گوساله‌ای که سامری شما را به وسیله آن در فتنه افکند «به هرچیز از روی دانش احاطه کرده‌است» یعنی علم حق تعالی همه‌چیز را در بر گرفته است. پس هرکس چنین شأن و جایگاهی داشته باشد، بی‌شک تنها او شایسته پرستش است. ای بی‌خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل‌هایتان کجا رفته بود؟!

بدین‌سان بود که موسی عليه السلام به فتنه سامری پایان داد و قومش را به‌سوی توحید برگرداند.

﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾ [طه: ۹۹].

«این‌گونه بر تو حکایت می‌کنیم» یعنی: ای محمد صلى الله عليه وآله! چنان‌که داستان موسی عليه السلام را بر تو حکایت کردیم، همین‌گونه بر تو حکایت می‌کنیم: «از اخبار آنچه گذشته است» از حوادث و رخدادها در امت‌های پیشین تا این اخبار، آرام‌بخش جان و تسلی‌دهنده خاطر و دلیل صدق و راستگویی‌ات باشد «و مسلماً به تو از جانب خود ذکری داده‌ایم» مراد از ذکر در اینجا: قرآن کریم است که کتابی همانند آن به هیچ‌یک از انبیا عليهم السلام داده نشده است.

﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا﴾ [طه: ۱۰۰].

«هر کس از آن» یعنی از قرآن «روی برتابد» لذا به آن ایمان نیاورده و به آنچه در آن است عمل نکند «پس او در روز قیامت باری را بر می‌دارد» یعنی او در آن‌روز به‌سبب این روگردانی خود، گناهی بزرگ و مجازاتی سنگین را بر دوش می‌کشد.

﴿خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا﴾ [طه: ۱۰۱].

«در آن» مجازات که آتش دوزخ است «جاودانه هستند و چه بدباری‌است» آن بار سنگین «برای‌شان که روز قیامت خواهند داشت» یعنی: این گناه بزرگ‌شان در روز قیامت چه سربار بدی برای‌شان است.

﴿يَوْمَ يُفْخِجُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾ [طه: ۱۰۲].

«روزی که در صور دمیده می‌شود» مراد نفخه دوم، یعنی نفخه رستاخیز است که مردم بعد از آن برای محاسبه حشر می‌شوند «و در آن روز مجرمان را کبودچشم برمی‌انگیزیم» مراد: مشرکان و گنه‌کارانی‌اند که به سبب گناهایی که خداوند ﷻ بر آنان نیامرزیده است، مؤاخذه می‌شوند. یعنی: آنان را تشنه برمی‌انگیزیم زیرا سیاهی چشم‌هایشان بر اثر تشنگی به کبودی می‌گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدن‌هایشان و از جمله چشمان‌شان در اثر شدت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد.

﴿يَتَخَلَّفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا عَشْرًا﴾ [طه: ۱۰۳].

«به طور پنهانی در میان خود می‌گویند» یعنی به آهستگی و آرامی به یک‌دیگر می‌گویند: «شما درنگ نکرده‌اید» در دنیا «جز ده شب» یعنی بر اثر شدت فشار و سختی‌ای که در آن قرار دارند، مدت اقامت‌شان را در دنیا یا در قبرهای‌شان بسیار کوتاه می‌پندارند.

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا يَوْمًا﴾ [طه: ۱۰۴].

«ما به آنچه می‌گویند» در میان خویش در حال رازگویی «داناتریم آن‌گاه که نیک‌روست‌ترین آنان» امثلهم طریقه: یعنی عادل‌ترین آنها در سخن گفتن، کاملترین آنها در رأی و خرد و داناترین و نیک‌آیین‌ترین آنها در نزدشان «می‌گوید: درنگ نکرده‌اید» در دنیا «جز یک روز» نسبت‌دادن این سخن به آگاه‌ترین و رهیافته‌ترینشان برای آن است که سخن او بر شدت هول و هراسشان دلالت‌کننده‌تر است، نه این‌که این سخن به صدق و راستی نزدیک‌تر باشد.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾ [طه: ۱۰۵].

«و از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند» یعنی: از حال و وضع آنها در روز قیامت می‌پرسند که: آیا در آن روز کوه‌ها باقی می‌مانند، یا از بین می‌روند؟ «بگو: پروردگام آنها را» در قیامت «ریز ریز می‌کند به پراکندگی» با برکندن آنها از ریشه، یا منفجر ساختن آنها، به گونه‌ای که ریزریز ذرات آنها در هوا پخش و پریشان گردد.

﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا﴾ [طه: ۱۰۶].

«پس آنها را میدانی هموار می‌گذارد» یعنی کوهها را به میدانی هموار تبدیل می‌کند. یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و از میان بردن کوههایی که بر آنها قرار داشته، رها می‌کند و فرومی‌گذارد. قاع: زمینی است هموار، صاف، بی‌گیاه و بی‌بنا.

﴿لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾ [طه: ۱۰۷].

«نه در آن هیچ فرودی می‌بینی و نه هیچ بلندی» عوج: به معنی نشیب و فرود آمدگی روی زمین است؛ چون وادی‌ها و مانند آنها. امت: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تل‌ها و پشته‌های کوچک.

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا

هَمْسًا﴾ [طه: ۱۰۸].

«در آن روز، همه از داعی پیروی می‌کنند» یعنی مردم از منادی خدا ﷻ به سوی محشر که اسرافیل عليه السلام است پیروی می‌کنند و او چنین ندا در می‌دهد: به سوی پهن‌دشت گسترده قرار گرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید. البته اگر آنها به منادی خدای عز وجل در دنیا نیز لبیک اجابت می‌گفتند، این برای‌شان نجات‌بخش بود و در آن صورت از منادی در محشر درحالی پیروی نمی‌کردند که هیچ سودی برای‌شان دربر نمی‌داشت «هیچ کجی‌ای از آن پیروی نیست» یعنی: هیچ راهی برای گریز از پیروی آن منادی نیست و هیچ کس این توانایی را ندارد که از پیروی او منحرف شده و راهی دیگر در پیش گیرد بلکه همه شتابان به سوی او حرکت می‌کنند «و صداها همه برای خدای رحمان خاشع می‌گردد» یعنی همه صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش سپردن به سخن او، خاموش می‌گردد «و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی» همس: صدای آهسته و نرم، یا صدای پای حرکت کنندگان است.

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹].

«در آن روز شفاعت سود نبخشد» برای کسی از هیچ شفاعتگری، هرکس که باشد «مگر برای کسی که خدای رحمان او را اذن داده است» یعنی: مگر شفاعت کسی که خدای رحمان به او اذن شفاعت داده است «و او را از روی گفتار پسند کرده است» یعنی: به خاطر آن سخن، شفاعتگر را مورد پسند قرار داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می‌آیم و برای او به سجده در می‌افتم و بر

من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده می‌شود که اکنون نمی‌توانم آنها را برشمارم پس خداوند ﷺ مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می‌گذارد، سپس می‌فرماید: ای محمد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخت شنیده می‌شود و شفاعت کن؛ که شفاعت پذیرفته می‌شود. پس برایم حدی معین در شفاعت مقرر می‌شود آن‌گاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می‌کنم، سپس مجدداً باز می‌گردم». راوی می‌گوید: آن حضرت ﷺ از چهاربار بازگشتن مجدد خود از بهشت به منظور کسب اجازه شفاعت برای جماعت‌های بیشتری، سخن گفتند.

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰].

«آنچه را پیش روی آدمیان است» از امر قیامت «و آنچه را پس از آنان است» از امر دنیا «می‌داند، حال آن‌که آنان به او احاطه عملی ندارند» یعنی دانشهای آنان نه به ذات حق تعالی احاطه دارد، نه به صفات و نه به معلومات وی.

﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ [طه: ۱۱۱].

«و چهره‌ها برای حی قیوم خضوع می‌کنند» یعنی: چهره‌ها به ذلت و فروتنی هر چه تمام، برای آن خدای زنده و پاینده خضوع و فروتنی می‌کنند «و بی‌گمان به‌مطلب نرسید هرکس بار ظلمی را بر دوش داشت» یعنی: زیانکار شد هرکس که چیزی از بار ستم را بر دوش داشت. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هرکس بار شرکی را بر دوش گرفت. در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظلم، فإن الظلم ظلمات يوم القيامة، والخبية كل الخبية من لقي الله وهو به مشرك، فإن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. «هان! از ظلم بپرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌های روز قیامت است و نامرادی - همه نامرادی - برای آن کسی است که خدا را درحالی ملاقات می‌کند که به وی مشرک است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: بی‌گمان شرک ظلمی بس بزرگ است».

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ [طه: ۱۱۲].

«و هرکس کارهای شایسته کند» چون انجام دادن عبادات و طاعات و کارهای خیر «درحالی که مؤمن باشد» به خداوند ﷺ «پس نه از ستمی می‌ترسد» یعنی از این‌که بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرد، نمی‌ترسد «و نه از هضمی» هضم: کاستن از حق و پاداش حسنات است.



این آیه دلیل بر آن است که عمل شایسته بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا﴾ [طه: ۱۱۳].

«و این گونه آن را» یعنی قرآن را «به صورت قرآنی عربی نازل کردیم» یعنی: آن را به زبان عربی که فصیح‌ترین زبانهاست، نازل کردیم تا همه آن را بفهمند زیرا زبانی به فصاحت و روشنی زبان عربی وجود ندارد «و در آن گونه‌گونه وعید آوردیم» یعنی در قرآن انواع گونه‌گونی از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای ترساندن و تهدید آنها آوردیم. یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم «تا باشد که تقوا در پیش گیرند» یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از خدای عَلَّامٌ پروا کرده از معاصی وی بپرهیزند و از مجازات وی حذر کنند «یا برای آنان پندی بیاورد» یعنی: یا موعظه‌ها و هشدارهای قرآن در دل‌هایشان پند و عبرتی پدید آورد. به قولی معنی این است: یا قرآن در دل‌هایشان زهد و ورعی ایجاد کند.

﴿فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴].

«پس خدا، فرمانروای برحق بلند مرتبه است» یعنی خدای سبحان از الحاد ملحدان و از آنچه مشرکان در وصف وی می‌گویند، برتر است زیرا او فرمانروای برحق است که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و از جمله؛ ثواب و عقاب همه به‌دست اوست «و در خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، شتاب نکن».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اشتیاق فراوانی که به وحی نازل شده الهی داشتند، هنگامی که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام وحی می‌آورد، شتاب کرده و پیش از آن که او از وحی فارغ شود، به خواندن آیاتی که در آن لحظه بر ایشان درحال نزول بود، مبادرت می‌کردند پس خدای متعال ایشان را از این کار نهی کرد. نظیر این آیه است فرموده حق تعالی در سوره قیامت: ﴿لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [القیامة: ۱۶]. «به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی».

به قولی معنی این است: وحی را به مردم قبل از آن که بیان تأویل و توجیه آن بر تو فرود آید، اعلام نکن «و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای» یعنی: از پروردگارت درخواست کن که بر دانشت بیفزاید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین دعا

می‌کردند: «اللَّهُمَّ أَنْفَعْنِي بِمَا عَلَّمْتَنِي وَعَلِمْنِي مَا يَنْفَعُنِي، وَزِدْنِي عِلْمًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلِي كُلِّ حَالٍ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ حَالِ أَهْلِ النَّارِ». «بار خدایا! مرا از آنچه به من آموخته‌ای، بهره‌مند گردان، آنچه را مایه بهره‌مندی من است به من بیاموزان و بر دانشم بیفزای و ستایش در هر حال از آن خداوند است و به خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ پناه می‌برم از حال اهل دوزخ».

آیه کریمه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیه آن - تا هر پایه‌ای که خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ بخواهد - ترغیب می‌کند زیرا مرتبه علم، بلندترین مرتبه‌هاست و دریای علم چنان پرگستره است که هیچ انسانی آن را نمی‌تواند درنوردد. نسفی به نقل از علما می‌گوید: «خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم».

﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].

«و به یقین پیش از این به سوی آدم حکم فرستادیم» یعنی به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش از بخشیدن فرزندان به وی امر و سفارش کردیم که از آن درخت معین نخورد «ولی فراموش کرد» عمل به عهدی را که در باره آن به وی حکم صادر کرده بودیم و آنچه را که از او در مورد آن پیمان گرفته شده بود لذا از آن درخت معین خورد «و برای او عزمی استوار نیافتیم» عزم در لغت: متعهد ساختن نفس، مصمم شدن بر انجام کاری و به اجرا گذاشتن باورها در هر امری است. البته آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ خود را به این امر که از آن درخت معین نخورد، ملزم و مصمم گردانیده بود و بدان تعهد سپرده بود اما چون شیطان وی را وسوسه کرد، طبیعتش نرم و منفعل و عزمش سست و شکننده شد و ضعف بشری دامنگیر وی گشت لذا نتوانست از نخوردن میوه آن درخت شکیبایی کند. یا معنی این است: آدم را در مخالفت با امر خویش، مصمم و دارای عزم استواری نیافتیم بلکه این کار وی از روی فراموشی و نسیان بود.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ﴾ [طه: ۱۱۶].

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد، همه سجده کردند» تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره/ ۳۴» گذشت.

﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ﴾

[طه: ۱۱۷].

«پس گفتیم: ای آدم! درحقیقت، این ابلیس برای تو و همسرت دشمنی است» خطرناک زیرا نه برایت سجده کرد و نه به فضلان معترف شد «پس زنهار تا شما را از

بهشت بیرون نکند که آن گاه در رنج افتی» در زمین چرا که در زمین همه چیز بسان بهشت آماده نیست و تو در زمین گزیری از آن نداری که در کار به دست آوردن اسباب زندگانی؛ مانند کشاورزی، دامداری، بنایی و غیره، هرگونه رنجی را به جان بخری در حالی که در بهشت از این خبرها نیست و آنجا همه چیز بی رنج و زحمت فراهم است. دلیل این که حق تعالی فقط از افتادن آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ در رنج و مشقت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینه زندگی و انفاق بر زنش می باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید.

﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ﴾ [طه: ۱۱۸].

«در حقیقت برای تو در بهشت این» امتیاز «هست که نه در آن گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی» یعنی: تو در بهشت از انواع برخورداریهی و بهره‌مندی‌ها مستفید و از انواع نعمت‌ها - چون خوردنی‌های لذت بخش و گوارا و پوشیدنی‌های فاخر و تن آرا - متنعم می‌گردی.

﴿وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ﴾ [طه: ۱۱۹].

«و هم این که در آنجا نه تشنه می‌گردی و نه گرمزده آفتاب» چنان که تشنگی و گرمزدگی، ساکنان زمین را آزار می‌دهد لذا در بهشت از این تیره‌بختی‌ها هیچ اثری نیست. و اساس رنجها و نگون‌بختی‌های دنیا منوط است به: سیر و سیراب کردن شکم، پوشاندن تن و مسأله مسکن.

﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ﴾

[طه: ۱۲۰].

«پس شیطان به سوی وی وسوسه انداخت» یعنی: شیطان با آدم و حوا به گونه پنهانی وارد گفت‌وگو شد و «گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی» یعنی: درختی که هرکس از آن بخورد، اصلاً نمی‌میرد و «بر ملکی که زایل نمی‌شود» و به پایان نمی‌رسد؛ «راهنمایی کنم؟» البته این سخن از سوی ابلیس - علیه اللعنه - دروغی بیش نبود تا آن دو را اندک اندک و نرم نرم، به سوی معصیت خدای سبحان بکشاند.

شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در

وسوسه آدم و حوا در بهشت بهره‌برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره می‌برد تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لُهُمَا سَوْءٌ تَهُمَا وَطَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ [طه: ۱۲۱].

«آن‌گاه» آدم و حوا «از آن درخت خوردند پس بر آنان شرمگاه‌هایشان نمایان شد» تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در سوره «اعراف» گذشت «و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های بهشت بر خود» یعنی: برگ‌های درختان بهشت را به هم وصله می‌زدند تا عورت خود را بپوشانند. به قولی: آن دو شروع به چسبانیدن برگ‌های درخت انجیر بر خود کردند «و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و راه را گم کرد» یعنی: آدم با خوردن از آن درخت، خداوند متعال را نافرمانی کرده به بیراهه رفت و راه صواب را گم کرد. به قولی معنی این است: با فرود آورده شدن به دنیا زندگی گوارای آدم بر وی تیره و تار شد.

﴿ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾ [طه: ۱۲۲].

«سپس» بعد از آن که آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آموزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش ستم کرده است «پروردگارش او را برگزید» و به خود نزدیک ساخت «پس به رحمت بازگشت بر وی» یعنی: حق تعالی توبه او را از معصیتش پذیرفت و بر او بخشود «و هدایتش کرد» به‌سوی توبه و مغفرت.

﴿قَالَ أَهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ﴾ [طه: ۱۲۳].

«فرمود» حق تعالی به آدم و حوا «شما هردو، از بهشت فرود آید» به‌سوی زمین «برخی دشمن برخی دیگر» یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور، دشمن برخی دیگر هستید و به‌سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می‌آید «پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد» با ارسال پیامبران عليه‌السلام و فرو فرستادن کتاب‌ها؛ در آن صورت «هر کس از هدایت‌م پیروی کند، نه گمراه می‌شود» در دنیا «و نه رنج می‌کشد» با تیره‌بخت شدن در آخرت.

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَمَحْشَرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾ (طه: ۱۲۴)

[طه: ۱۲۴].

«و هرکس از ذکر من رو بگرداند» یعنی: هرکس از دین من، تلاوت کتاب من و عمل به آنچه که در آن است، دل بگرداند «درحقیقت، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت» یعنی: بی گمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی بهره می ماند و هرچند ظاهراً متنعم و در رفاه باشد اما در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به سر می برد. در روایتی آمده است که مراد از «زندگی تنگ و سخت»، عذاب کردن کافر در قبرش می باشد «و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم» یعنی: او را درحالی حشر می کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به قولی: مراد نابینایی وی از دیدن حجت، یعنی نابینایی قلب است.

﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾ (طه: ۱۲۵).

«می گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم» در دنیا؟

﴿قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾ (طه: ۱۲۶).

«می فرماید: همان طور که آیات ما بر تو آمد» یعنی: آن گاه که در دنیا آیات و نشانه های ما بر تو آمد، تو خود همین طور عمل کردی و از دیدن حق نابینا شدی چراکه «تو آنها را فراموش کردی» یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیده خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی «همان گونه امروز فراموش می شوی» یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می گردی زیرا جزا از جنس عمل است.

باید دانست که فراموش کردن لفظ قرآن به همراه فهم معنی و قیام به مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل نیست، هر چند در وعید دیگری داخل است که این حدیث شریف رسول خدا ﷺ ناظر به آن می باشد: «ما من رجل قرأ القرآن فنسيه إلا لقي الله يوم يلقاه وهو أجزم». «هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده (یعنی آن را حفظ کرده) و باز آن را فراموش نموده مگر این که خدای ﷻ را در روزی که با وی ملاقات می کند، درحالی ملاقات می کند که بی زبان است و نمی تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان دهنده.

﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى﴾ (طه: ۱۲۷).

[طه: ۱۲۷].

«و همچنین سزا می دهیم هرکه را اسراف کرده و به آیات پروردگار خود ایمان نیاورده» بلکه آنها را تکذیب کرده است. اسراف: افراط گرایی و فرورفتن در شهوات و خواهش های حرام است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است «و هرآینه عذاب آخرت سخت تر» یعنی: بزرگ تر و وحشتناک تر از عذاب دنیاست «و پاینده تر است» یعنی: دوام دارتر و پایدارتر است زیرا هیچ انقطاعی ندارد. از این روی در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ برای مرد و زنی که قصد لعان کردن را داشتند، فرمودند: «بی گمان عذاب دنیا از عذاب آخرت آسان تر است». یعنی: ای مرد لعان کننده! اگر تو به دروغ به زنت نسبت زنا داده ای، بدان که اجرای حد قذف بر تو در دنیا آسان تر از قبول عذاب آخرت است پس بگو که به دروغ بر زنت اتهام بسته ام. و اما تو ای زن! اگر مرتکب فحشا گردیده ای، اجرای حد زنا بر تو در دنیا آسان تر از تحمل عذاب آخرت است پس اگر چنین است به حقیقت اعتراف کن و از عذاب آخرت بپرهیز.

﴿أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [طه: ۱۲۸].

«آیا برای شان» یعنی: برای اهل مکه «روشن نشده است که چه بسیار نسلهایی را پیش از آنان نابود کردیم که اینک آنان در سراهای ایشان رفت و آمد می کنند» یعنی از منازلشان بهره مند می شوند. یا در دیار آن هلاک شدگان رفت و آمد می کنند و این رفت و آمد به هنگام بیرون شدنشان برای تجارت و طلب معیشت و کسب و کار است که آنها در این آمدورفت ها، سرزمین ها و شهرهای امتهای گذشته - چون اصحاب حجر و ثمود و قریه های قوم لوط - را خراب و خالی می بینند پس اگر بیندیشند، بی گمان این مشاهدات از جمله امور سخت عبرت انگیز است لذا آنان باید از سرنوشت آن امتهای درس عبرت بگیرند تا آنچه بر آنان فرود آمد، بر اینان فرود نیاید «بی گمان در این امر برای خردمندان» که خردشان آنها را از کارهای زشت و ناروا بازمی دارد «نشانه هایی است» عبرت انگیز و هشدار دهنده.

﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى﴾ [طه: ۱۲۹].

«و اگر نبودی سخنی که سابقا از پروردگار تو صادر شد» که عبارت است از: وعده خدای سبحان در به تأخیر انداختن عذاب از امت محمدی ﷺ تا سرای آخرت، «هرآینه» مجازات و عذاب گناهانشان «لازم شده بود» و حتما گریبانگیرشان می شد

پس عذاب به هیچ حال نه از آنان دور و نه به تأخیر افکنده می‌شد «و اگر اجلی معین نبود» یعنی: اگر نزد خدای عَلَّمَ برای این گروه تکذیب‌کننده موعد معینی نبود، قطعاً عذاب عاجل و ناگهانی بر آنان فرود می‌آمد پس آنان نباید به این وضع و حال خویش فریفته شوند. از این جهت حق تعالی برای دلجویی پیامبرش می‌فرماید:

﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ  
ءَانَائِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ﴾ [طه: ۱۳۰].

«پس بر آنچه می‌گویند» در این باره که تو جادوگری دروغگو هستی و مانند آن از طعن و تکذیب‌های ناروا «شکیبا باش» و به این یاوه‌هایشان هیچ اهمیتی نده زیرا برای عذابشان وقت معینی است که هرگز پس‌وپیش نمی‌افتد «و با حمدپروردگار خویش تسبیح گوی» مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه ذکر می‌شود، ادای نمازهای پنج‌گانه است. آری! تسبیح گوی «قبل از طلوع آفتاب» اشاره به نماز صبح است «و قبل از غروب آن» اشاره به نماز عصر است. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل نمی‌شود». «و برخی از ساعات شب تسبیح بگویی» یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده‌اند «و تسبیح گوی در اطراف روز» به‌قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به‌قولی دیگر: جمله (و قبل غروب‌ها) به نماز ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هر دو قبل از غروب آفتاب است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، نمازهای نافله است. به‌قولی دیگر: مراد گفتن سبحان‌الله در این اوقات است «باشد که خشنود گردی» یعنی بدان امید که از نزد خدای سبحان به چیزی نایل گردی که روانت را خشنود و دلت را شاد گرداند. در حدیث شریف آمده است: «يقول الله تعالى: يا أهل الجنة، فيقولون: لبيك وسعديك، فيقول: هل رضيتم؟... إني أعطيتكم أفضل من ذلك، فيقولون: وأي شيء أفضل من ذلك؟ فيقول: أحل عليكم رضواني فلا أسخط عليكم بعده أبداً». «خدای متعال می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: پروردگارا! به فرمان حاضریم و فرمانت خجسته است. می‌فرماید: آیا خشنود شده‌اید؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که خشنود نباشیم درحالی که برای ما چیزهایی عطا کرده‌ای که به هیچ یک از خلقت

نداده‌ای؟ می‌فرماید: ولی من به شما بهتر از این را نیز می‌دهم. می‌گویند: چه چیز بهتر از آن است؟ می‌فرماید: بر شما خشنودی و رضوان خویش را فرود می‌آورم و بعد از آن، دیگر هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

از این آیه چنین بر می‌آید که: تسبیح گفتن همراه با حمد خدا ﷻ به اضافه صبر و شکیبایی در برابر آزار دشمنان دین، ادب مسلمان در مقاومت و ایستادگی رویاروی سخنان و ستیزه‌های اهل کفر است چنان‌که تسبیح گفتن همراه با حمد خدا ﷻ، وسیله مسلمان در نیل به مدارج سعادت دنیا و آخرت نیز می‌باشد.

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهَا وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ [طه: ۱۳۱].

«و به‌سوی آنچه که گروهی از آنان را» یعنی از کفار را بدان «بهره‌مند ساخته‌ایم» از آرایش‌های زندگی دنیا «چشم مدوز» بلکه همت خویش را در به‌دست آوردن نعمت‌های جاودانی‌ای که نزد ما است صرف کن «آرایش زندگانی دنیاست» یعنی: اینها فقط تجمل و زینت و بهجت گذرای آن؛ از مال و منال و منازل و فرش و ظرف و وسایل سواری راحت و غیره است «تا آنان را در آن بیازماییم» یعنی: تا این بهره‌ها و آرایش‌ها را آزمایش و ابتلایی از جانب خویش برای آنان گردانیم «و روزی پروردگار تو بهتر و پابنده‌تر است» یعنی: آنچه که خداوند ﷻ برایت از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدر و میسر می‌کند، به‌رحال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفار داده است. یادآور می‌شویم که تفسیر نظیر این آیه در سوره «حجر / ۸۸» گذشت.

بنا بر همین ارشاد الهی بود که رسول خدا ﷺ گریزنده‌ترین مردم از دنیا و زاهدترینشان از آن بودند و هیچ چیز را برای فردای خود ذخیره نمی‌کردند. در حدیث شریف آمده است: «إن أخوف ما أخاف عليكم ما يفتح الله لكم من زهرة الدنيا، قالوا: وما زهرة الدنيا يا رسول الله؟ قال: بركات الأرض». «بی‌گمان از شدیدترین آنچه که بر شما بیمناک هستم، چیزهایی است که خدای متعال بر شما از آرایش دنیا فرامی‌گشاید. اصحاب پرسیدند: آرایش دنیا چیست یا رسول‌الله؟ فرمودند: برکات زمین».

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ

لِلتَّقْوَىٰ﴾ [طه: ۱۳۲].



«و اهلت را به نماز فرمان ده» مراد از اهل: خانواده آن حضرت ﷺ اند. به قولی دیگر: مراد تمام امتشانند «و خود بر آن شکبیا باش» با مداومت بر آن. روایت شده است که هرگاه به خانواده پیامبر ﷺ رنجی می‌رسید، آن حضرت ﷺ ایشان را به خواندن نماز فرمان داده و این آیه کریمه را تلاوت می‌کردند «ما از تو روزی دادن را نمی‌طلبیم» یعنی ما از تو نمی‌طلبیم که خود و خانواده‌ات را روزی بدهی «ما تو را روزی می‌دهیم» و آنان را پس نگران روزی نباش و همه همت خویش را صرف آخرت کن «و عاقبت از آن تقوا است» یعنی: سرانجام نیک و پسندیده که بهشت است، از آن اهل تقوا و پرهیزگاری است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «يقول الله تعالى: يا بني آدم! تفرغ لعبادتي أَمْلاً صدرک غنی وأسد فقرک وإن لم تفعل ملأت صدرک شغلا ولم أسد فقرک: خداوند متعال می‌فرماید: ای فرزند آدم! خود را برای عبادتم فارغ گردان تا سینه‌ات را از بی‌نیازی و توانگری پر سازم و فقر و نیازمندی را از تو دور کنم و اگر چنین نکنی، سینه‌ات را از گرفتاری و مشغله پر ساخته و فقر و بینوایی تو را برطرف نمی‌کنم». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «من کانت الدنيا همه، فرق الله عليه أمره وجعل فقره بين عينيه ولم يأتها من الدنيا إلا ما كتب له، ومن کانت الآخرة نيته جمع له أمره وجعل غناه في قلبه وأتته الدنيا وهي راغمة». «هر کس همه هم‌وغمش دنیا باشد، خداوند کار وی را بر وی پراکنده می‌کند و فقرش را در میان چشمانش قرار می‌دهد و برایش از دنیا جز آنچه که مقدر شده است، به دست نمی‌آید و هر کس نیتش آخرت باشد، کارش برایش به سامان آورده شده و بی‌نیازی وی در قلبش قرار داده می‌شود و دنیا اجباراً به‌سوی وی روی می‌آورد».

﴿وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ﴾

[طه: ۱۳۳].

«و گفتند» کافران «چرا» محمد ﷺ «از جانب پروردگارش معجزه‌ای برای ما نمی‌آورد» چنان‌که انبیای قبل از وی می‌آوردند؟ مراد: معجزاتی است که خود آنان پیشنهاد می‌کردند؛ چون تبدیل کردن کوه صفا به طلا، پدید آوردن چشمه‌سارها و جویبارها در وادی مکه و امثال آن. پس خدای ﷻ این پیشنهادشان را رد کرد و فرمود: «آیا دلیل روشن آنچه در صحیفه‌های پیشین است؟» یعنی دلایل روشن تورات، انجیل، زبور و سایر کتب

منزله «برای شان نیامده است؟» در حالی که در این کتابها و صحیفهها هم به نبوت پیامبر اسلام ﷺ تصریح شده و هم به بعثتشان بشارت داده شده است؟ پس از آنجا که این کافران به صدق و صحت آن کتب منزله معترفند، این خود بر بی پایه بودن انکارشان کافی است زیرا بیان روشن و صریح آن کتابها در مورد نبوت پیامبر اسلام ﷺ، بر انکارشان مهر بطلان کوبیده و بیراهه رویها و گردن کشی های آنان از تن دادن به حقیقت را باطل و بی اثر می گرداند. به قولی معنی این است: آیا خبر هلاک کردن امت هایی که کفر ورزیده و به انگیزه عناد، نشانه ها و معجزات افزون تری درخواست کردند، به آنان نرسیده است؟ یا معنی این است: آیا به شما معجزه ای که ما در معجزات و بزرگترین آنها در باب اعجاز است، نرسیده؟ که این ابرمعجزه قرآن کریم می باشد، کتابی که نه فقط گواه صحت سائر کتب منزله است و در آن برهان های روشن آن کتابها وجود دارد بلکه معجزه نیز هست، در حالی که آن کتابها معجزه نبودند.

﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ﴾ [طه: ۱۳۴].

«و اگر ما آنان را» یعنی: کافران را «پیش از وی» یعنی: پیش از بعثت محمد ﷺ «به عذابی هلاک می کردیم، قطعاً می گفتند» در روز قیامت «پروردگارا! چرا پیامبری را به سوی ما نفرستادی؟» در دنیا «تا آیات تو را» که آن پیامبرت برای ما می آورد، «پیروی می کردیم، پیش از آن که خوار شویم» با فرود آمدن عذاب در دنیا «و رسوا گردیم» با ورود به دوزخ در روز قیامت.

﴿قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ﴾ [طه: ۱۳۵]. «بگو» ای محمد ﷺ به مخالفان کفر پیشه ستیزه جوی خود؛ «همه منتظرند» یعنی هریک از ما و شما منتظر رخدادی هستیم که کار، سرانجام به سوی آن خواهد انجامید «پس در انتظار باشید» سرانجام کار را؛ «زودا که بدانید چه کسانی اهل راه راست هستند» یعنی: چون قیامت فرارسد، خواهید دانست که چه کسی برحق است؛ «و چه کسی راه یافته است» به سوی حق و از بی راهه روی وارسته می باشد؟ ما، یا شما؟.

## سوره انبیاء

مکی است و دارای (۱۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «انبیاء» نامیدند که متضمن بیان جهاد و مبارزه انبیای عظام علیهم السلام علیه اقوام بت پرست و مشرکشان است. این بیان از داستان ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام که با کمی تفصیل مطرح شده، شروع می‌شود، سپس با داستان‌های اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادیس، ذوالکفل، ذوالنون، یونس، زکریا، عیسی و سرانجام خاتم النبیین محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین دنبال گردیده و سرگذشت دعوت آنها با بیانی موجز مطرح می‌شود.

روایت شده است که هم‌زمان با نزول این سوره، مردی از اعراب (بادیه نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامر بن ربیع رضی الله عنه رحل اقامت افگند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و درباره وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من وادیی ای بخشیدند که وادیی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می‌خواهم که قطعه‌ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگانت باشد. عامر گفت: «مرا به قطعه زمینت نیازی نیست زیرا امروز سوره‌ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

﴿أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ [الانبیاء: ۱].

«برای مردم» یعنی: برای کفار - به دلیل سیاق آیات؛ «حسابشان نزدیک شده است» یعنی: وقت حسابشان که روز قیامت است زیرا آنچه از عمر دنیا باقی مانده، کمتر از آن چیزی است که گذشته است. از این جهت در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بعثت أنا و الساعة کھاتین». «من درحالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبابه و میانی خود اشاره کردند. «و آنان» یعنی کفار «در غفلت» از حساب خویش «رویگردانند» با آن که قیامت و حضور در عرصه حساب هم نزدیک است زیرا سرگرم برخورداری‌های زندگی و

گرفتاریهای دنیا می‌باشند، به همین سبب است که از امر آخرت غافل بوده و برای آن آمادگی ندارند، درحالی که دل‌های زنده - چون دل عامر بن ربیعہ رضی اللہ عنہ - پیامها را در می‌یابند و از آنها تأثیر می‌پذیرند.

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾﴾ [الأنبياء: ٢].

«هیچ ذکر تازه‌ای از سوی پروردگارشان برای‌شان نمی‌آید» مراد از ذکر در اینجا: آیات قرآن است. یعنی آیاتی از قرآن که جدیداً نازل شده، بر آنان نمی‌آید «مگر این که بازی‌کنان آن را می‌شنوند» پس دل‌هایشان گرفتار دنیای مادی و غوغای نفوس آماره بالسوء‌شان است لذا در آیات قرآن آن گونه که باید تأمل نمی‌کنند چنان که می‌فرماید:

﴿لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُ اللَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ ﴿٣﴾﴾ [الأنبياء: ٣].

«در حالی که دل‌هایشان غافل شده» یعنی دل‌هایشان وابسته بازی و سرگرمی دنیا و خواهش‌های دنی‌مادیشان است پس به امر مهمی چون گوش هوش فرادادن به قرآن چنان که باید و شاید التفات نمی‌کنند. «و آنان که ستم کردند پنهان را زگفتند» یعنی در پنهان ساختن این رازشان سعی بلیغ کرده و گفتند: «که آیا این شخص جز بشری مانند شماست» که هیچ‌گونه فرقی با شما ندارد؟ یعنی: او هم مانند شما می‌خورد، می‌آشامد، از مادری زاده شده و بالاخره می‌میرد پس او چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟ «آیا دیده و دانسته به‌سوی سحر می‌روید؟» یعنی: هرگاه او بشری مانند شماست و آنچه که به همراه آورده سحر و جادو بیش نیست پس چگونه دعوت وی را اجابت کرده و از وی پیروی می‌کنید؟ باری! آنان بر این باور بودند که پیامبر جز فرشته نتواند بود و هرکس از بشر که دعوی رسالت کند، ساحر و جادوگر است.

﴿قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾﴾ [الأنبياء: ٤].

«گفت» پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم «پروردگارم هر سخنی را در آسمان و زمین می‌داند» در هر مکانی از اطراف و اکناف آسمان‌ها و زمین که گوینده‌ای سخن بگوید لذا او به آنچه که شما در میان خود به طور سرپوشیده و با رمز و راز سخن گفته‌اید، داناست «و او شنوای» هر چیزی است که شنیدنی است «داناست» به هر امر دانستنی؛ از جمله به احوال و اوضاع شما.

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَثٌ أَحْلَمَ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ ﴿٥﴾﴾ [الأنبياء: ٥]. «بلکه گفتند: خوابهای آشفته است» یعنی: ای پیامبر! آنچه که

تو به نام قرآن می‌آوری، از خوابهای دروغین و آشفته است. أضغاث: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد «بلکه می‌گویند: آن را افترا کرده است» و بر بسته است «بلکه می‌گویند: او شاعر است» و آنچه که به نام قرآن با خود آورده، از جنس شعر است.

بی‌تردید این سخنان‌شان حاکی از سردرگمی و آشفته حالی است، از آنجا که نشان‌دهنده آن است که آنها سخت مترددند و در قضاوت‌شان راجع به قرآن، رأی و بینش ثابتی ندارند پس این تردد خود دلیل بر آن است که آنان به حقیقت آنچه که پیامبر ﷺ آورده است آشنایی ندارند لذا نمی‌دانند که قرآن چیست و کنه و حقیقت آن چگونه است. یا آنان به خوبی می‌دانند که قرآن حق است و از جانب خدای ﷻ می‌باشد ولی خواستند تا با این آشفته‌گویی‌ها، قضیه را بر پیروان خویش در لفافه دروغ و نیرنگ‌بازی بیچانند و آنها را اغفال کنند، هم از این روی گفتند: «پس باید که برای ما نشانه‌ای» یعنی معجزه‌ای «بیاورد، همان‌گونه که پیشینیان به آن فرستاده شدند» یعنی: همان‌گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی ﷺ و شتر برای صالح ﷺ و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام ﷺ نیز باید معجزه‌ای از همین سنخ برای ما بیاورد.

خدای ﷻ در پاسخ‌شان می‌فرماید:

﴿مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرِيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنبياء: ۶].

«پیش از آنان نیز هیچ شهری که آن را هلاک کرده‌ایم به آیات ما ایمان نیاورده بود» یعنی قبل از آنان نیز مردم شهرهای پیشین که از پیامبرانشان درخواست معجزه کرده بودند و معجزات حسی بزرگی برای‌شان آمد، به آن معجزات ایمان نیاوردند و در نتیجه آنان را هلاک کردیم، آیا اگر پیشنهاد اینان را نیز برآورده کنیم، به این معجزات ایمان می‌آورند؟!.

این آیه بیانگر این سنت الهی در حق امتهای پیشین است که هرگاه به آنان معجزه درخواستی‌شان فرستاده می‌شد و سپس ایمان نمی‌آوردند، به طور قطع عذابی ریشه‌کن کننده و خانمان برانداز بر آنان نازل می‌شد. در اینجا نیز خداوند ﷻ می‌فرماید: هرگاه سنت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمد ﷺ و قرآن را در ارائه معجزات حسی دیگر - افزون بر معجزاتی که وجود دارد- برآورده

می‌کنیم؟ «پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟» یعنی: هرگاه امتهای هلاک شده پیشین - با وصف آن که معجزات درخواستی‌شان نیز به آنان ارائه شد- ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهند آورد؛ حتی اگر آنچه را درخواست کرده‌اند به آنان فرستاده شود؟ گو این که خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امت اشاره کرده و تلویحا می‌گوید: ما اراده نداریم تا این امت را به سرنوشت امتهای پیشین که استیصال و نابودی مطلق‌شان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسی بیشتری را اجابت نمی‌کنیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که مردم مکه به رسول خدا ﷺ گفتند: «اگر آنچه می‌گویی حق است و ایمان آوردن ما تو را خوشحال می‌کند پس کوه صفا را برای ما طلا بگردان». در این هنگام جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: «اگر بخواهی این درخواست قومت برآورده می‌شود ولی در صورتی که برآورده شد و آن‌گاه ایمان نیاوردند، دیگر به آنان هیچ مهلتی داده نمی‌شود. و اگر می‌خواهی که بر قومت مهربانی کنی، نیز مختاری». رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلکه بر قوم مهربانی می‌کنم و در فرود آمدن عذاب بر آنان، شتاب و عجله به‌خرج نمی‌دهم و برای‌شان خواستار مهلت هستم». همان بود که این آیه نازل شد.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷].

سپس خداوند ﷻ در رد شبهه اول‌شان که پیامبر نباید از جنس بشر باشد، می‌فرماید: «و پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم» یعنی پیش از تو نیز، به‌سوی امتهای پیشین جز مردانی از بشر را به رسالت نفرستاده‌ایم و هرگز فرستادگان ما به‌سوی آنان از فرشتگان نبوده‌اند «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید» اهل ذکر: اهل علم به کتاب‌های آسمانی، یعنی یهود و نصاری اند. یعنی: اگر خود نمی‌دانید که فرستادگان خداوند ﷻ فقط از نوع بشر بوده‌اند نه از جنس دیگری، در این صورت از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی پرسید. همین‌طور در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش بی‌رسد. بنا بر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده‌اند.

دلیل این که خدای عَلَّمَهُ در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حواله کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اهل کتاب مشورتها و تبادل نظرهایی داشتند، از طرفی همه آنها در دشمنی با پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با هم همداستان بودند بنابراین، مشرکان مکه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال، این حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده‌اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند.

﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ﴾ [الأنبياء: ۸].

سپس حق تعالی رد سخنان مشرکان را این‌گونه دنبال می‌کند: «و پیامبران را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم» یعنی: پیامبران در قانون و سنت فطرت و طبیعت، اسوه و الگوی سایر افراد بنی‌آدم‌اند؛ پس می‌خورند؛ چنان‌که دیگر افراد بشر می‌خورند و می‌نوشند؛ چنان‌که آنان می‌نوشند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی‌نیاز نیست بنابراین، انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز از آن بی‌نیاز نیستند. جسد: همان جسم است، با این تفاوت که جسد جز بر انسان اطلاق نمی‌شود درحالی‌که جسم هم بر انسان اطلاق می‌شود و هم بر حیوانات دیگر «و» پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام «جاویدان هم نبودند» در دنیا بلکه آنان نیز می‌میرند چنان‌که غیر آنان از بشر می‌میرند.

﴿ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأنبياء: ۹].

«سپس وعده خود به آنان را راست گردانیدیم» یعنی: وعده‌ای را که به پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام در مورد نجات دادنشان و نابود ساختن تکذیب‌کنندگانشان داده بودیم، محقق گردانیدیم «و آنها و هرکه را خواستیم» از بندگان مؤمن خود «نجات دادیم» از عذاب «و اسرافکاران را» یعنی: از حد‌گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند «هلاک ساختیم» با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان.

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰].

سپس هشدار دیگری نازل شد: «در حقیقت ما به‌سوی شما» ای گروه قریش، یا ای گروه عرب! «کتابی را نازل کردیم» یعنی قرآن را «که ذکر شما در آن است» یعنی: کتابی که شرف و مقام و منزلت بلند شما در آن است. به‌قولی معنی این است: در قرآن ذکر مکارم اخلاق و اعمال نیکویی است که شما باید آنها را انجام دهید. به‌قولی دیگر معنی این است: قرآن برای شما در برگیرنده پند و موعظه است. به هر توجیه؛ قرآن سبب برتری و رفعت و شرف شماست و حکایت

خواب‌های پریشانی که ادعا می‌کنید، نیست «آیا تعقل نمی‌کنید» و نمی‌اندیشید که حقیقت چنین است تا برای به‌دست‌آوردن این فضل - یعنی آراسته شدن به این شرف و عروج به این مقام و منزلت و تخلق به مکارم اخلاق و اندرز گرفتن از قرآن - به آن ایمان آورید؟

شهید سید قطب رحمته در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبان‌شان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریت کنند...؟ و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری‌ای دارد؟».

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۱].  
 باز هشدار تکان‌دهنده‌تری از قبل می‌آید: «و چه بسیار شهرها را که» مردمش «ستمکار بودند، در هم شکستیم» با وجود نیرو و سطوت و شوکتی که داشتند؛ از آن روی که به خدای عز و جل کفر ورزیده و آیات وی را تکذیب کردند «و پس از آنها قوم دیگری پدید آوردیم» یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن نو درآمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

﴿فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَاءِ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۲].  
 «پس چون عذاب ما را احساس کردند» یعنی: چون آن نابودشدگان عذاب ما را دریافتند یا دیدند و به حس و مشاهده باورشان شد که خواه‌ناخواه عذاب بر آنان فرود آمدنی است «بناگاه از آن می‌گریختند» رکض: فرار و گریز و انهزام است.  
 در این اثنا به آنان گفته شد و گوینده برخی از فرشتگان بودند:

﴿لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۳].

«نگریزید و به‌سوی آنچه در آن متنعم بودید» یعنی: به‌سوی ناز و نعمت‌هایتان که سبب سرکشی و کفرتان بود «و به‌سوی خانه‌هایتان باز گردید» که مهد ناز و نعمتان بود؛ در آنها می‌نشستید و بدانها افتخار می‌کردید «باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید» یعنی: برای سؤال و مشاوره و پرداختن به امور مهم دیگر، مورد مراجعه قرار گیرید!! فرشتگان این سخن را به شیوه استهزا و توبیخ به آنها گفتند.

﴿قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۴].



«گفتند» کفار گرفتار در سرپنجه عذاب «ای وای بر ما، که ما واقعا ستمگر بودیم» به این ترتیب، در آن موقف عظیم به ستمگر بودن خود که موجب عذابشان است اعتراف کردند ولی چه سود از این اعتراف در این هنگامه بی‌هنگام؟!

﴿فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَلْمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۵].

«دعوایشان همیشه همین بود» یعنی پیوسته سخنان همین بود که می‌گفتند: ای وای بر ما! ما واقعا ستمگر بودیم. آری! این سخن را پیوسته تکرار می‌کردند؛ «تا وقتی که آنان را مانند کشتی دروشده گردانیدیم» همچنان که کشت با منگال درو می‌شود «فرو مرده» که هیچ جنبش و حرکتی نداشتند، چون آتشی که فرومی‌میرد و تماما می‌فسرد و خاکستر می‌شود.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينِ﴾ [الأنبياء: ۱۶].

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم» یعنی: آنها را عبث و بیهوده نیافریدیم بلکه خلقت آنها از فلسفه دقیق و هدف والایی پیروی می‌کند که فواید و منافع منضبط و برنامه ریزی شده را برآورده می‌گرداند.

﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَلَّاتُخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۷].

«اگر می‌خواستیم که لهوی بگیریم» لهو: چیزی است که بدان سرگرم می‌شوند. به‌قولی: لهو، زن و فرزند است. فرق در میان «لهو» و «لعب» این است که از «لعب» هدف صحیحی مورد نظر نیست، درحالی‌که هدف از «لهو»، سرگرمی و خوشگذرانی می‌باشد. پس معنی این است: اگر می‌خواستیم بازیچه و سرگرمی‌ای بگیریم «قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم» یعنی: آن را از نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر می‌گرفتیم، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما «اگر کننده می‌بودیم» یعنی: اگر از کسانی می‌بودیم که به گرفتن اسباب لهو و لعب رغبت دارند ولی ما بزرگتر از آن هستیم که سرگرمی و خوشگذرانی اختیار کنیم بلکه همه افعال ما حق است و هیچ عبث و بیهودگی‌ای در آن نیست. مجاهد در تفسیر ﴿إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۷] می‌گوید: هر «ان» در قرآن برای نفی است، یعنی: ما انجام دهنده چنین کاری نیستیم و لهو و لعب را اختیار نمی‌کنیم. به قولی: مراد حق تعالی در این آیه، رد سخن کسانی است که گفتند: بتان، یا فرشتگان دختران خدایند.

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۸].

«بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعاً آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی بلکه شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌کوبیم «پس آن را درهم می‌شکنند» و سرکوب می‌کند. اصل دماغ: شکستن و شگافتن سر است تا آنجا که شگاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاوه‌ها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند «پس ناگهان باطل نابود می‌شود» زاهق: از بین رونده و ناپدید شونده است «وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید» یعنی: شما به سبب وصف کردن خداوند متعال به آنچه که از آن مقدس و منزّه است، سزاوار بدفرجامی سخت و ننگینی مانند عذاب آخرت هستید.

﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۹-۲۰].

«و هر که در آسمانها و زمین است از آن اوست» در ملک و بندگی و آفرینش و حق تعالی آفریننده، روزی‌دهنده و مالک آنهاست پس چگونه برخی از مخلوقات وی شریک او توانند بود تا همچون او مورد پرستش قرار گیرند؟! «وکسانی که نزد او هستند» یعنی: فرشتگان. «عندیت: نزد او بودن» در اینجا، عندیت تشریف و منزلت معنوی است، نه عندیت مکانی. آری! کسانی که نزد او هستند؛ «از عبادت او تکبر نمی‌ورزند» یعنی فرشتگان، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمرند و از عبادت و تذلل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند «و خسته نمی‌شوند» از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه «شب و روز، بی‌آن‌که سستی ورزند تسبیح می‌گویند» یعنی: فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند، نه از آن احساس ضعف می‌کنند و نه ملول و دلگیر می‌شوند زیرا چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله نفس کشیدن برای ما است.

﴿أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۱].

«یا مگر برای خود خدایانی از زمین گرفته‌اند که آنها مردگان را برمی‌انگیزند؟» یعنی: یا مگر مشرکان خدایانی از زمین برای خود اختیار کرده‌اند که با وجود حقارت و

بیچارگی ای که دارند، مردگان را از قبرهایشان بر می‌انگیزند و زنده می‌کنند؟ نه! قضیه چنین نیست زیرا آنچه که آنان به خدایی‌شان گرفته‌اند، از داشتن چنین توانایی و اوصافی بر کنار اند، نه می‌توانند کسی را زنده کنند و نه کسی را بمیرانند پس از چه روی به خدایی گرفته می‌شوند؟.

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾

[الأنبياء: ۲۲].

«اگر در آن دو» یعنی: اگر در زمین و آسمان «جز خدای یگانه خدایان دیگری وجود داشت، قطعاً زمین و آسمان هردو تباه می‌شد» وجه تباهی آنها این بود که وجود خدایانی چند ایجاب می‌کرد که هر یک از آنها بالاستقلال در تصرف توانا باشند و قطعاً در این هنگام میان آنها تنازع و اختلاف پدید می‌آمد و به سبب این تنازع، فساد و تباهی آسمان و زمین حتمی بود «پس منزّه است خدا پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند» از شرک و غیر آن از صفاتی که لایق جلال و کمال حق تعالی نیست.

متکلمان از این آیه بر توحید حق تعالی برهانی اقامه کرده و آن را «برهان تمنع» نامیده‌اند و در شرح آن گفته‌اند:

اگر وجود خدایانی چند درکار می‌بود، قطعاً میان اراده‌های آنان تعارض و تمنع پیدا می‌شد؛ به این معنی که اگر یکی از آن خدایان چیزی می‌خواست و دیگری ضد یا خلاف آن را، قضیه از دو حال بیرون نبود؛ یا مراد هر دوی آنها برمی‌آمد، یا مراد یکی از آنها؛ اگر مراد هردو برمی‌آمد، به اجتماع ضدین می‌انجامید و میان دو اراده، تضاد و تداخل پدید می‌آمد و نهایتاً تعارض و تداخل قدرتها کاروبار جهان را مختل می‌کرد زیرا - مثلاً - یکی از آنها می‌خواست که انسان را بیافریند و دیگری نمی‌خواست، یکی می‌خواست باران ببارد و دیگری نمی‌خواست و همین طور تا به آخر... اگر مراد هیچ یک بر نمی‌آمد، این خود نشان می‌داد که هیچ یک از آنها خدای قادر و مقتدری نیست و اگر فقط مراد یکی برمی‌آمد، این نشان می‌داد که یکی از آنها قادر است و دیگری بی‌قدرت و آن یکی که بی‌قدرت بود، به همین علت خدا نبود زیرا خدایی که مقتدر نباشد و قدرت وی مطلق و بی‌نهایت نباشد، شایسته خدایی نیست. پس اکنون که جهان آفرینش از نظم و قانون دقیقی برخوردار است، از حاکمیت و فراگیری این

نظم می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نظم و قانون، محصول امر و تقدیر و توانایی خدای واحدی است که هیچ معارضی ندارد.<sup>۱</sup>

﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۳].

«الله از آنچه می‌کند پرسیده نمی‌شود» یعنی: حق تعالی به سبب قوت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی‌اش در الوهیت و مالکیت؛ از سوی احدی از خلقتش درباره چیزی از قضا و قدرش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد «ولی آنان» یعنی بندگان «پرسیده می‌شوند» از آنچه می‌کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان مورد پرسش قرار می‌دهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همه مخلوقاتی که مشرکان مدعی الوهیت آنان هستند - مانند مسیح و فرشتگان - مورد بازپرسی قرار می‌گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیت خدایی را ندارد و بنده و آفریده مطیع خدای سبحان است.

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۴].

«آیا به جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند» از مخلوقات زمین یا از مخلوقات آسمان و بدین سبب از محاسبه حق تعالی غافل و از یاد وی روگردانند؟ «بگو برهانتان را بیاورید» بر این ادعا که آنان خدایانند ولی شما هیچ راهی - نه از عقل و نه از نقل - به سوی این برهان ندارید چنان که نفی دلیل عقلی بر شرک در (آیه ۲۲) بیان شد و نفی دلیل نقلی نیز از این فرموده وی بر می‌آید: «این است ذکر کسانی که با منند» یعنی: این است وحی نازل شده بر من برای ابلاغ آن به امتم «و این است ذکر کسانی که پیش از من بودند» یعنی: اینک این هم کتابهایی که قبل از من نازل شده است پس بنگرید که آیا در یکی از آنها هم راجع به این امر سخن رفته است که خدای سبحان به گرفتن خدایی غیر از خود فرمان داده باشد؟ «بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند» یعنی: از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حق و باطل هیچ فرق و تمیزی نمی‌گذارند «پس آنان» به سبب این جهل «رویگردانند» از پذیرش حق و ادامه دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجتی تأمل، نه در برهانی تدبر و نه در دلیلی تفکر می‌کنند.

۱- امام فخر الدین رازی بر وحدانیت خداوند ﷻ ادله عقلی و نقلی دیگری نیز اقامه کرده که مجموع آنها بیست و دو دلیل است، چهارده دلیل عقلی و هشت دلیل نقلی پس برای آگاهی از آنها به تفسیر «کبیر» مراجعه کنید.

سپس خداوند متعال برای تأکید و تبیین بیشتر مضمون کتب و رسالت‌های آسمانی در امر توحید و یکتاپرستی، می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این‌که به او وحی می‌فرستادیم که: خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید» بنابراین، رسالت‌های همه انبیای عظام علیهم‌السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و لذا مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجت و برهانی ندارند.

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۶].

«و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده» گویندگان این سخن، قبیله «خزاعه» بودند که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند! «او منزّه است» از این افترا «بلکه آنان بندگانی ارجمنداند» یعنی: فرشتگان چنان‌که آنان می‌پندارند نیستند بلکه ایشان بندگانی برای خدای سبحان هستند که به سبب تکریم و گرامی‌داشت وی ارجمند و الاقدر شده و به موهبت قرب وی نایل آمده‌اند و از آنجا که عبودیت با ولدیت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

﴿لَا يَسْئُرُونَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۷].

«که در هیچ سخنی بر او پیشدستی نمی‌کنند» یعنی: فرشتگان هیچ سخنی نمی‌گویند تا حق تعالی آن را نگوید، یا ایشان را بدان امر نکند «و آنان به فرمان او کار می‌کنند» یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می‌کنند که خداوند جل جلاله ایشان را به آن دستور دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان‌که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عمل‌شان نیز مبتنی بر امر وی می‌باشد.

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۸].

«آنچه در پیش رویشان و آنچه پشت سرشان است، می‌داند» یعنی: خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده‌اند و آنچه را که در آینده عمل خواهند کرد، می‌داند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته‌اند و نمی‌گویند مگر به علم حق تعالی «و جز برای کسی که خدا رضایت داده شفاعت نمی‌کنند» و کسانی

که حق تعالی به شفاعت فرشتگان در حق‌شان رضایت داده، اهل «لا اله الا الله» اند که حق تعالی از ایشان خشنود شده است «و خود از خشیت حق تعالی هراسانند» خشیت: ترس همراه با تعظیم و بزرگداشت است اما اشفاق: ترسی است که با توقع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند ﷻ دارند چنان که حق خشیت وی است، از وی می‌ترسند.

﴿وَمَنْ يُقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌُ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْرِي الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۲۹]. «و هرکس از آنان» یعنی: از فرشتگان «بگوید که: من نیز بجز ا خدا هستم» و سزاوار پرستش می‌باشم، «پس او را به دوزخ کیفر می‌دهیم» یعنی: آن گوینده فرضی را به سبب سخنی که گفته است، به عذاب جهنم مجازات می‌کنیم چنان‌که غیر وی از مجرمان را جزا می‌دهیم «آری! سزای ستمکاران را این گونه می‌دهیم» یعنی: مشرکانی را که با شرک‌آوری به خدای سبحان و ادعای ربوبیت غیر وی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند، این گونه به دوزخ کیفر می‌دهیم زیرا آنان الوهیت را در غیر جای حقیقی آن قرار داده‌اند.

﴿أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۰].

«آیا کافران ندیدند» یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند «که آسمانها و زمین فروبسته بودند» به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین‌ها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند. به قولی دیگر: آسمانها و زمین همه به یک‌دیگر چسبیده و متصل بودند. به قولی دیگر: آسمان در حالی قرار داشت که نمی‌بارانید و زمین در حالی قرار داشت که نمی‌رویانید «پس آن دو را از هم جدا کردیم» یعنی: بعضی از آن دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان را چنان گردانیدیم که بارانند و زمین را چنان گردانیدیم که برویاند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریات علمی دانشمندان علوم هستی‌شناسی سازگار است.

قضیه بسته و پیوسته بودن و سپس از هم گشاده‌شدن آسمانها و زمین نزد دانشمندان نجوم به نام پدیده «سدیم» معروف است، این دانشمندان برآنند که خورشید، ستارگان و زمین همه یک قطعه و یک پیکره واحدی بوده‌اند و در اثنای سیر

سریع خورشید، زمین و سیارات دیگر از آن جدا شده‌اند، سپس خداوند متعال برای هر یک از آنها برحسب تأثیر نیروی جاذبه، مداری مخصوص قرار داد که در همان مدار معین خود سیر می‌کنند. البته اینها غیر از آسمانهای به هم پیوسته‌ای هستند که فرشتگان و ملائ اعلی در آنها زندگی می‌کنند، همان آسمانهایی که از نظر شیخ سعید حوی رحمته در شمار عالم غیب به حساب می‌روند. همچنین در علم نجوم نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید: ماده اصلی کائنات یک‌چیز است و کائنات در اثر یک انفجار بزرگ پدید آمده است.

هرچند ما نمی‌خواهیم که نصوص یقینی و قاطع قرآن را بر نظریه‌های غیر یقینی‌ای حمل کنیم که امروز پذیرفته شده‌اند و چه بسا فردا رد شوند؛ همان طوری که نمی‌خواهیم برای قرآن کریم که حقیقتی یقینی است، از نظریات غیر یقینی بشر تصدیق کننده‌ای بجوییم ولی می‌توانیم بگوییم که نظریات نجومی جدید با حقایق علمی‌ای که قرآن کریم هزار و چهارصد سال قبل اعلام نموده، تصادمی ندارند و در نهایت اگر فرضیه و نظریه علمی‌ای درست باشد، آن فرضیه در راستای تفسیر آیات علمی قرآن کریم قرار دارد.

همچنین این تعبیر قرآن کریم: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [الأنبياء: ۳۰] «آیا کافران ندانسته‌اند»، به این حقیقت اشاره دارد که کافران خواهند بود که این حقایق علمی را کشف خواهند کرد. و خود این تعبیر نیز مظهري از مظاهر اعجاز قرآن کریم است. به هر حال، پیشگامی قرآن کریم در عرصه علم و اعلام وی از یک حقیقت کونی بزرگ، دلیل روشن و قاطعی بر این امر است که قرآن کلام خداوند جل جلاله و وحی منزل وی است<sup>۱</sup>.

«و» آیا کافران ندانسته‌اند که ما «هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را - اعم از حیوان و نبات - با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را سبب حیات هر موجود زنده‌ای در عرصه زمین گردانیدیم. این مقطع از آیه نیز نظریه علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اولیه، در یابوده است، تأیید می‌کند.

۱- نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» تألیف مترجم.

«آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟» با وجود مشاهده آن همه نشانه‌های عظیمی که مقتضی ایمان قطعی به وجود خدای ذوالجلال است؟.

﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۱].

«و در زمین کوه‌هایی استوار افگندیم» رواسی: کوه‌های محکم و استوار «تا مبادا زمین آنان را بجنباند» یعنی: تا زمین آنان را نجنباند و مضطرب و ناآرام نسازد «و در آن» یعنی: در کوه‌های استوار یا در زمین «فجاجی پدید آوردیم» فجاج: عبارت از گشادگی‌هاست. علامه زجاج در باره «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی و شکافی در میان دو کوه، فج است». و این گشادگی‌ها «راه‌هایی» فراخ و آماده عبور و مرور عابران است «تا باشد که آنان راه یابند» به‌سوی مصالح و منافع زندگی و شهرها و اماکن مورد نظر خود.

﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۲].

«و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم» که از سقوط و افتادن بر زمین محفوظ و نگاه داشته شده است. فراء در تفسیر آن می‌گوید: «آسمان به وسیله ستارگان از دستبرد شیاطین محفوظ است» «و آنان از آیات آسمان» یعنی: از نگرش در احوال و نشانه‌های آن - همچون خورشید، ماه و غیره که دال بر وجود خدای سبحان، وحدانیت، کمال قدرت و بزرگی حکمت اوست «اعراض می‌کنند» و در آنها به‌درستی تدبر و تفکر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیت خالق متعال پی ببرند.

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۳].

«و اوست آن‌که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید که هر یک در سپهری شناورند» یعنی: هریک از خورشید و ماه و ستارگان، در سپهر (فلک) خاص و معین خود در فضا شناورند پس فلک آنها عبارت است از: مدار و خط سیر آنها لذا هر یک در فلک و مدار خود همچون شناگری که در آب شنا می‌کند، شنا می‌کنند.

اشاره می‌کنیم که تعمق در هریک از ادله شش‌گانه ذکر شده در این آیات، بویژه در عصر حاضر که آیات قرآن کریم بر جبین علوم جدید می‌درخشند، برای ایمان آوردن جهانی کافی است.

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۴].



«و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم» در دنیا. اکثر فقها با استناد به این آیه کریمه برآنند که: خضر عليه السلام نیز در گذشته است. «آیا اگر تو بمیری» به اجل مقرر و محتوم خود «آنان جاویدانند؟» یعنی: اگر تو می‌میری، آنها نیز می‌میرند بنابراین، در مرگ دشمن هیچ گونه شادی و دشمن‌کامی‌ای نیست. این آیه چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، هنگامی نازل شد که کفار گفتند: محمد صلى الله عليه وآله وسلم به‌زودی می‌میرد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ابن‌منذر از ابن‌جریج روایت دیگری را در بیان سبب نزول ذکر کرده و می‌گوید: از ملاً‌أعلی به رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم خبر مرگ ایشان را دادند، آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم عرض کردند: پروردگارا! چه کسی برای امتم باقی می‌ماند تا آنان را رهبری کند؟ همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۵].

«هر نفسی چشنده مرگ است» یعنی: هر روحی چشنده مفارقت و جدایی از جسم خویش است پس احدی از صاحبان ارواح باقی نمی‌ماند مگر این‌که روح از بدنش جدا می‌شود؛ هر کسی که باشد و این مقتضای صفت قهاریت حق تعالی است «و شما را از راه امتحان به بد و نیک مبتلا می‌کنیم» ابن‌عباس رضي الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی شما را به آسانی و سختی، سلامتی و بیماری، توانگری و فقر، حلال و حرام، طاعت و معصیت و هدایت و ضلالت می‌آزماییم تا در عینیت بنگریم که شکر و صبر شما چگونه است». البته آزمودن به نعمت، سخت‌تر از آزمودن به نکبت و مصیبت است چرا که بسیاری در آزمون دشواری‌ها موفق می‌شوند اما کم‌اند کسانی که در آزمون نعمت‌ها پایداری کنند «و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوید» نه به‌سوی دیگران پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهیم.

﴿وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ فَإِن يَتَّخِذُونَكَ إِلاَّ هُزُوًا أَلَّا هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۶].

«و کسانی که کافر شدند» یعنی: مشرکان «چون تو را ببینند، فقط به مسخره‌ها می‌گیرند» هزو: تمسخر است. و می‌گویند: «آیا این همان کسی است که خدایانتان را یاد می‌کند؟» یعنی: به خدایانتان بد می‌گویند و بر آنها عیب می‌گیرد؟ «درحالی‌که آنان خود، یاد رحمان را منکرند» یعنی: مشرکان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را

به مسخره می‌گیرند که چرا خدایان بی‌جانی را که از سود و زیان رساندن ناتوانند به بدی یاد می‌کند، حال آن‌که خود از یاد کردن خدای رحمان به آنچه که شایسته شأن وی از یگانگی است، کافر و منکرند پس در واقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبی رحمت.

سدی در بیان سبب نزول روایت می‌کند: رسول خدا ﷺ از کنار ابوجهل و ابوسفیان می‌گذشتند درحالی‌که آن دو با هم مشغول گفت‌وگو بودند و چون ابوجهل رسول خدا ﷺ را دید، استهزاکنان خندید و خطاب به ابوسفیان گفت: این همان پیامبر طایفه بنی عبد مناف است!! ابوسفیان خشمگین گشت و گفت: آیا منکر آن هستید که از بنی عبدمناف پیامبری مبعوث گردد؟ رسول خدا ﷺ سخن آن دو را شنیدند پس روی به ابوجهل نموده او را تهدید کردند و گفتند: من تو را از عناد و مخالفت دست‌بردار نمی‌بینم تا آن‌گاه که به تو نیز همان برسد که به عمویت ولیدبن مغیره رسید. سپس روی به ابوسفیان کرده فرمودند: اما تو! تو هم نگفتی آنچه را که گفتمی «در دفاع از بنی عبد مناف»، مگر به انگیزه حمیت و ننگ «قبیله وی». همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ﴾ [الأنبياء: ۳۷].

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره قبیله قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به شتاب طلبیدند.

«انسان از شتاب آفریده شده است» یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت انسان است «به‌زودی آیات خود را به شما می‌نمایانیم» یعنی: به‌زودی مجازات‌های خود را - با عذاب دوزخ - بر شما فرود می‌آوریم «پس از من به شتاب نخواهید» فرود آوردن عذاب را قبل از وقت آن چرا که این عذاب خواه‌ناخواه بر شما آمدنی است. به قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول خدا ﷺ دلالت می‌کند و سرانجام نیکی است که خدای عزوجل برای آن حضرت ﷺ و دعوت‌شان قرار داده است.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأنبياء: ۳۸].

«و می‌گویند» مشرکان «اگر راست می‌گویید پس این وعده کی فرا می‌رسد؟» یعنی: ای مسلمانان! اگر شما به وعده خود درباره فرود آمدن عذاب و فرا رسیدن قیامت صادق هستید - همان وعده‌ای که آن را در قرآن تلاوت می‌کنید و می‌گویید که از نزد

خداست - پس آن وعده کی فراخواهد رسید؟ البته آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند.

﴿لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۹].

پاسخ این است: «اگر کافران صورت حال آن وقت را که آتش را نه از چهره‌هایشان و نه از پشت‌هایشان باز نمی‌توانند داشت و نه خود نصرت داده می‌شوند، می‌دانستند» چنین سخنانی نمی‌گفتند و قطعاً به اوصاف کفر و استهزا و شتاب‌زدگی وصف نمی‌شدند. آری! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می‌بردند، یقیناً می‌دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهل‌شان است که کفر و استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه‌شان این چنین سهل و ساده گردانیده است.

﴿بَلْ تَأْتِيهِمْ بَعَثَةٌ فَبَتَّهَتْهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ [الأنبياء: ۴۰].

«بلکه» آتش دوزخ، یا قیامت «به‌طور ناگهانی به آنان می‌رسد» به‌گونه‌ای که غافلگیر می‌شوند «و آنان را بهت‌زده می‌کند» یعنی: حیران، سراسیمه و غافلگیرشان می‌گرداند به طوری که دست و پای خود را گم می‌کنند و نمی‌دانند که چه باید بکنند «نمی‌توانند آن را برگردانند» یعنی: نمی‌توانند آتش دوزخ را از چهره‌ها و پشت‌های خود دفع کنند «و نه به آنان مهلت داده می‌شود» یعنی: هیچ گونه ضرب‌الاجل و تأخیری هم برای‌شان منظور نمی‌شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الأنبياء: ۴۱].

سپس حق تعالی برای دلجویی از پیامبر خویشتن ﷺ می‌فرماید: «و مسلماً پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند» یعنی: اگر این گروه مشرک تو را مورد استهزا قرار داده‌اند، بدان که امت‌های پیشین نیز با پیامبران خود همین روش رادر پیش گرفته و به شأن و جایگاه والایشان بی‌حرمتی کردند «پس کسانی که آنان را مسخره می‌کردند، آنچه که آن را به استهزا می‌گرفتند» یعنی: جزای استهزای‌شان «گریبانگیرشان شد» و آن جزا بر کسانی که پیامبران را مورد تمسخر قرار داده و به‌ایشان استهزا می‌کردند احاطه کرد و از عذاب الهی هیچ گریزگاهی

نیافتند. البته این وعده‌ای است به رسول خدا ﷺ که فرجام کفار زمانشان نیز همین خواهد شد چنان که فرجام کار تمسخرکنندگان انبیای پیشین چنین بود.

﴿قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: ۴۲].

«بگو چه کسی شما را شب و روز از عذاب رحمان نگهبانی می‌کند؟» یعنی: چه کسی شما را از آنچه که خدای رحمان می‌خواهد بر شما از مجازاتهای دنیا و آخرت فرودآورد، حفظ و حراست می‌کند؟ پاسخ این است که هیچ کس! «بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند» خدای ﷻ را به یاد نمی‌آورند و یاد او هم به فکرشان خطور نمی‌کند بلکه از این فکر و اندیشه اعراض کرده و هرگز زحمت فکر کردن در این امور را به خود نمی‌دهند.

﴿أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِّنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ﴾ [الأنبياء: ۴۳].

«آیا برای آنان خدایانی غیر از ما است که از آنان حمایت کنند؟» یعنی: مگر برای‌شان جز ما خدایان دیگری است که آنان را از عذاب ما باز دارند؟ نه! آن گونه که می‌پندارند نیست؛ «نه می‌توانند خود را نصرت دهند» یعنی: آن خدایان ادعایی‌شان از یاری دادن خود عاجزند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری دهند؟ «و نه از جانب ما هم محفوظ می‌مانند» یعنی: آن خدایان پنداری از جانب الله ﷻ نیز تأیید و توفیقی نمی‌یابند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری و توفیق دهند؟

﴿بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنفُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [الأنبياء: ۴۴].

«بلکه اینان و پدرانشان را بهره‌مند کردیم» یعنی: مردم مکه و پدرانشان را با نعمت‌هایی که بر آنان دادیم، بهره‌مند کردیم «تا آن که عمرشان به درازا کشید» پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین ناز و نعمت برقرار خواهند ماند «آیا نمی‌بینند» یعنی: آیا نمی‌نگرند تا این حقیقت را که دلیل آشکار نافذ بودن امر الهی و عجز دیگران است ببینند؛ «که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم؟» یعنی: سرزمین کفر را از اطراف و جوانب آن - با غالب ساختن مسلمانان بر آن - می‌کاهیم و آن را برای پیامبر خود ﷺ و مسلمانان - کشوری پس از کشور

دیگر و قلمروی پس از قلمرو دیگر - می‌گشاییم؟ به قولی معنی این است: ما با کشتن و اسیر ساختن کفار، از زمین می‌کاهیم.

بعضی از دانشمندان عصر حاضر برآنند که آیه کریمه بر کاستن از اطراف کره زمین - در شمال و جنوب آن - دلالت روشنی دارد و به‌خاطر همین کاستن مداوم از اطراف زمین است که زمین کاملاً مدور نیست. البته این پدیده‌ای است که دانشمندان از وجود آن در قطب شمال و جنوب، به خط «اهلیجی» تعبیر می‌کنند و این اعجاز دیگری از معجزات علمی قرآن کریم است<sup>۱</sup>.

«آیا باز هم آنان پیروزند؟» و آنچه بر سر همه می‌آید، بر سرشان نخواهد آمد؟ یعنی: چگونه آنان بر ما پیروز خواهند بود، درحالی‌که ما از اطراف سر زمین‌شان می‌کاهیم تا بدانجا که آنان را در سر زمین‌شان محاصره می‌کنیم و سپس آن را بر پیامبر خود و مسلمین می‌گشاییم و کار کفار را واژگون و بی‌سرانجام می‌گردانیم؟! که این معنی بنا بر تفسیر اول است.

﴿قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ﴾ [الأنبياء: ۴۵].  
سپس خداوند متعال به پیامبرش دستور می‌دهد تا به مشرکان چنین بگوید: «بگو: جز این نیست که من فقط شما را به وسیله وحی هشدار می‌دهم» نه از پیش‌خودم و این مأموریتی است که خداوند ﷻ مرا برای انجام آن مبعوث کرده است «ولی چون ناشنویان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند» یعنی: قطعاً کسی که خداوند ﷻ شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کردند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند.

﴿وَلَيْنَ مَسْتَهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۴۶].

«و اگر شمه‌ای» یعنی: کمترین چیزی «از عذاب پروردگارت به آنان برسد، قطعاً می‌گویند» اعتراف‌کنان «ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم» یعنی: در آن هنگام است که آنان به ولوله و واویلا پرداخته و به ظلم و ستم خویش اعتراف می‌کنند.

۱- نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم»، تألیف مترجم.

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ [الأنبياء: ۴۷].

«و ترازوهای عدل را» که راست و درست و دقیق‌سنج‌اند «در روز قیامت در میان می‌نهیم» برای وزن کردن اعمال بندگان. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیشتر علما برآنند که ترازوی عدل الهی در روز قیامت یک ترازو است پس (ترازوها) از آن روی به‌صیغه جمع آمده که اعمالی که در آن روز وزن می‌شوند، متعددند». «پس بر هیچ‌کس در چیزی ستم کرده نشود» یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می‌کند که از نیکی‌های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی‌شود «و اگر هم‌وزن دانه خردلی باشد» یعنی: اگر عمل بسیار سبک و ناچیز باشد؛ چون دانه سپندی در کوچکی خویش «آن را می‌آوریم» یعنی: آن را از همانجایی که در ملک ما قرار داشته، با همان وزن حقیقی‌اش حاضر می‌کنیم تا بر آن پاداش دهیم «و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم» و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می‌داریم پس هیچ چیز از نزد ما فوت نمی‌شود. در حدیث شریف آمده است: «کلمات خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن، سبحان الله وبحمده، سبحان الله العظيم». «دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در ترازوی اعمال سنگین و نزد خدای رحمان بسیار دوست داشتنی می‌باشند: سبحان الله وبحمده - سبحان الله العظيم».

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [الأنبياء: ۴۸].

«و هرآینه به موسی و هارون فرقان دادیم» مراد از فرقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حق و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است «و» تورات «روشنی است» یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیله انوار آن بر تاریکی‌های جهل و گمراهی فایق می‌آیند «و برای پرهیزگاران پندی است» که به آنچه در آن است، پندواندرز می‌گیرند پس فقط پرهیزگارانند که از آن نفع می‌برند و فقط آنانند که تورات در حقشان نور و هدایت و فرقانی است.

﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾ [الأنبياء: ۴۹].

«همان کسانی که از پروردگارشان غائبانه می‌ترسند» یعنی: درحالی از عذاب حق تعالی می‌ترسند که او نسبت به آنان غایب است. یا در خلوت خویش از بندگان، از

عذاب حق تعالی می‌ترسند؛ پس این ترس برآمده از تقوا است «وَأَنان از قیامت بیمناکند» مشفقون: قبلاً گفتیم که اشفاق ترسی است که با توقع و احتیاط همراه باشد. یعنی: فقط پرهیزگاراند که از قیامت چنین هراس و نگرانی‌ای دارند. پس این گروه‌اند که تورات در حق‌شان فرقان، نور و ذکر است.

و هرگاه تورات نور و ذکر باشد، قرآن از باب اولی چنین است:

﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ [الأنبياء: ۵۰].

«و این ذکر مبارک است» یعنی: قرآن برای کسی که از آن پند می‌گیرد، اندرزی خجسته و موعظه بیدارگر و بسیار پرخیر و برکت است «که آن را فروفرستادیم» بر محمد ﷺ «آیا شما به آن منکرید؟» یعنی: چگونه منکر آنید که قرآن از جانب خدای عزوجل نازل شده است، با آن که به این امر که تورات فروفرستاده حق تعالی است معترفید؟ استفهام برای توییح است. قبلاً نیز در این تفسیر شریف بیان کردیم که در بسیاری از مواضع قرآن، پیامبر ما ﷺ با موسی العلیه و تورات با قرآن مقرون با هم ذکر می‌شوند.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۵۱].

«و درحقیقت، پیش از آن به ابراهیم رشد او را دادیم» یعنی: پیش از دادن تورات به موسی و هارون، رشدی را که سزاوار ابراهیم و امثال وی از پیامبران علیهم السلام است به او دادیم و او را به راههای خیر و صلاح در دین و دنیا راهنمون کردیم. یا مراد این است: رشد و رهیافت ابراهیم علیهم السلام را پیش از نبوتش به وی دادیم؛ یعنی آن‌گاه که شب بر وی پرده افگند و او ماه و ستارگان را دید، به او توفیق تفکر و استدلال دادیم<sup>۱</sup> «و ما به او دانا بودیم» که شایسته و پذیرای رشد است و برای این کار صلاحیت و آمادگی دارد.

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾ [الأنبياء: ۵۲].

«آن‌گاه که» ابراهیم علیهم السلام «به پدر خود» آذر «و به قومش» نمرود و پیروان وی «گفت: این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» یعنی: این بتانی که شما به پرستش آنها پایبند شده‌اید چیستند؟ البته این حقیقت که ابراهیم علیهم السلام از همان کوچکی پرستش مجسمه‌ها را توسط قومش به انکار برخواست و بتان را تحقیر کرد، خود

۱- تفصیل این موضوع در سوره «انعام/ ۷۶» آمده است.

بزرگترین نشانه رشد وی بود. اصل تمثال: چیزی است که با چیز دیگری از مخلوقات خدای سبحان شبیه‌سازی شده باشد و بتانی که ابراهیم علیه السلام پرستش آنها را به زیر سؤال برد، نیز به تصاویر مختلف صورت نگاری شده بودند. بدین‌سان بود که ابراهیم علیه السلام پرستش بتان از سوی قومش را به زیر سؤال برد. روایت شده‌است که علی رضی الله عنه از نزد گروهی که مشغول بازی شطرنج بودند می‌گذشت پس خطاب به آنان به این آیه استشهاد نمود: ﴿مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾ [الأنبياء: ۵۲] «این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» و افزود: اگر یکی از شما اخگری را به‌دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.

﴿قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴾ [الأنبياء: ۵۳].

پدر ابراهیم علیه السلام و بت پرستان دیگر در پاسخ وی «گفتند: پدران خود را پرستشگران آنها یافتیم» یعنی: پدران خود را در حالی یافتیم که این مجسمه‌ها را پرستش می‌کردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسم‌شان به پرستش آنها پرداخته‌ایم.

﴿قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ كُنْتُمْ وَعَآبَاءُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الأنبياء: ۵۴].

«گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید» از راه حق و این انحراف و جبروی شما بر هیچ صاحب عقل و بصیرتی پنهان نیست. باید دانست که مقلدان اهل اسلام نیز - چنانچه بر دریافت مستدل احکام از کتاب و سنت قادر باشند ولی در عین حال به پیروی بی‌دلیل از پیشینیان نشان اکتفا ورزند - نوعی شباهت به این گروه دارند و به‌سبب این شباهت است که اگر کسی حکمی را - حتی با پشتوانه برهان و دلیل روشن و آشکار - به آنها ابلاغ کند، آن‌را رد کرده و از تقلید خویش دفاع می‌کنند.

﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ﴾ [الأنبياء: ۵۵].

«گفتند» بت پرستان به ابراهیم علیه السلام «آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از بازی‌کنندگانی؟» یعنی: آیا تو در آنچه می‌گویی جدی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟

﴿قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِّنَ

الْمُشْهِدِينَ﴾ [الأنبياء: ۵۶].



ابراهیم علیه السلام «گفت» نه با شما شوخی دارم و نه هم بازیگرم «بلکه» حق این است که «پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همو که آنها را آفریده است» فطرن: آنها را خلق و ابداع کرده است «و من بر این» امر که فقط پروردگارتان آفریننده آسمانها و زمین است، نه غیر وی «از گواهانم» یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان اقامه‌کنندگان برآئم زیرا گواه کسی است که امر مورد گواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدل باشد.

﴿وَتَأْتِيهِمْ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَمَكُم بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ﴾ [الأنبياء: ۵۷].

همچنین ابراهیم علیه السلام گفت: «و سوگند به خدا که بعد از آن که پشت کردید و رفتید» از شهر به سوی اجتماع جشن خود «البته در کار بتانتان کیدی خواهم کرد» یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست. بدین‌گونه بود که ابراهیم علیه السلام به آنان سوگند یاد کرد که با توکل به خدای سبحان و به انگیزه دفاع از حق به‌زودی از مرحله محاجه با زبان، به‌سوی مرحله تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهدکرد. نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. یادآور می‌شویم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه ساله به‌طور گروهی از شهر بیرون رفته و در آن شرکت می‌کردند و چون از مراسم جشن باز می‌گشتند یگراست به بتخانه رفته برای بتان سجده می‌نمودند پس ابراهیم علیه السلام در آن روز با پیش افکندن این بهانه که بیمار است، با آنان بیرون نرفت زیرا بر اجرای نقشه‌اش در مورد بتان مصمم بود.

﴿فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾ [الأنبياء: ۵۸].

«پس آنها را ریزریز کرد» ابراهیم علیه السلام بتان را درهم شکست و خرد و قطعه‌قطعه‌شان کرد «مگر بت بزرگترشان را» یعنی: بت بزرگتر از میان بتان را. نقل است که ابراهیم علیه السلام تبر را بر گردن او آویخت، یا آن را در دستش قرار داد «باشد که به‌سوی او» یعنی: به‌سوی آن بت بزرگتر یا به‌سوی ابراهیم علیه السلام «بازگردند» و ابراهیم علیه السلام با آنان با دلایلی که بعدا می‌آید محاجه کند. یا: باشد که آنان به‌سوی بت بزرگتر روی آورند و از او جویا شوند که چه کسی بتان دیگر را درهم شکسته است؟ به او بگویند: چرا اینها همه ریزریزند و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وی بپرسند، هیچ

صدایی از وی بر نمی‌خیزد، در این هنگام می‌دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می‌تواند زبانی را دفع کند و نه حتی از هیچ کاری آگاه است.

﴿قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۵۹].

«گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ او واقعا از ستمکاران است» یعنی: چون از جشن خویش بازگشتند و دیدند که بر سر خدایانشان چه آمده است، این سخن را گفتند.

﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُٗٓ اِبْرَاهِيمُ﴾ [الأنبياء: ۶۰].

«گفتند» بعضی از آنان در پاسخ سؤال کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم علیه السلام در به‌کار بردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: «شنیدیم جوانی از آنان سخن می‌گفت» یعنی: از بتان به بدی یاد می‌کرد و عیبشان را برملا می‌نمود؛ «که به او ابراهیم گفته می‌شود» یعنی: اسم او ابراهیم است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا جوانان باید به هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

﴿قَالُوا فَأَتُوا بِهِٓ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۱].

«گفتند» زمامداران کفر «پس او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا باشد که آنان حاضر باشند» در صحنه مجازات وی و از این رویداد درس عبرت بگیرند تا دیگر کسی به‌سوی بتان چپ ننگرد. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم علیه السلام شهادت دهند تا این شهادت حجتی باشد علیه وی و با اتمام این حجت، آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می‌شود، نزد مردم توجیه شده باشد. البته ابراهیم علیه السلام نیز دقیقا به دنبال چنین هدفی بود تا در یک گردهمایی‌ای بزرگ، جهل و کودنی‌شان در پرستش بتان بی‌جان را که حتی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

﴿قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ﴾ [الأنبياء: ۶۲-۶۳].

﴿قَالُوا كَأَنَّا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۶۳].

«گفتند» زمامداران کفر خطاب به ابراهیم علیه السلام، بعد از آن که او را احضار کردند: «آیا تو با معبودان ما این کار را کردی ای ابراهیم؟ گفت» ابراهیم علیه السلام در حالی که به‌سوی بت بزرگتری اشاره می‌کرد که آن را نشکسته بود: «نه! بلکه آن‌را همین بزرگترشان کرده است» ابراهیم علیه السلام کار شکستن بتان را به بت بزرگ نسبت داد زیرا تعظیم بسیار زیاد

آنان برای وی را می‌دید پس خواست تا بدین وسیله درماندگی او را به آنان نشان دهد آن‌گاه گفت: «پس، از آنها بپرسید اگر سخن می‌گویند» یعنی: اگر بتاننان از کسانی هستند که صاحب نطق و بیان می‌باشند و بر سخن گفتن توانایند و اگر آنچه را که به آنان گفته می‌شود می‌توانند بفهمند، بفرمایید از خود آنها بپرسید! بدین گونه، ابراهیم علیه السلام زمینه را برای ارائه بزرگترین حجت بر بطلان آیین‌شان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی‌توانند سخن بگویند، او بی‌درنگ در پاسخ‌شان می‌گوید: پس چگونه به پرستش آنهایی می‌پردازید که حتی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم علیه السلام نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجه از وی صادر شد و این شیوه از باب مجاز است که در بیان حجت معمول می‌باشد؛ چنان‌که اگر شما زیبانویس باشید و رفیقان که خط بدی دارد از شما بپرسد که آیا این خط را شما نوشته‌اید؟ و شما بگویید: نه! بلکه تو نوشته‌ای!! مراد شما از این سخن دروغ گفتن نیست بلکه نوعی طنز و استهزاء است و در عین حال تأییدی است بر این‌که خود شما آن را نوشته‌اید.

﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۴].

«پس به خود رجوع کردند» یعنی: کفار به خود آمدند و به‌سوی یک‌دیگر بسان نگرش کسی که از حجت درمانده و کاملاً مسکوت و مبهور می‌شود، نگریستند زیرا به این حقیقت پی بردند که هرکس بر دفع متجاوز و دفع زیان از خود ناتوان باشد، محال است که سزاوار پرستش باشد، آخر ابراهیم این بتان را شکسته و باز در کمال قدرت و جرأت رودرروی ما ایستاده است و هیچ‌گزندی هم به وی نرسیده است! «پس با یک‌دیگر گفتند: درحقیقت شما ستمکارید» بر خویشان خویش با پرستش این جمادات بی‌جان و ناتوان، نه این کسی که شکننده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تیر را از خود دفع کند، چگونه می‌تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند؟!.

﴿ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۵].

«سپس بر سرهای خویش نگونسار شدند» یعنی: باز به همان جهل و عناد دیرین خویش بازگشتند و به ابراهیم علیه السلام گفتند: «تو خوب می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند» پس چگونه از ما می‌خواهی که از آنان بپرسیم؟.

﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ [الأنبياء: ۶۶].

«گفت» ابراهیم علیه السلام، بعد از آن که به عجز بتان خویش اعتراف کردند: «پس آیا به جای خداوند چیزی را می پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی رساند؟».

﴿أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۷].

«اف بر شما» اف: فریادی است که بر دلتنگی و استهزا دلالت می کند. آری اف بر شما «و بر آنچه غیر از خدا می پرستید» حقارت و گنبدیدگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! «مگر نمی اندیشید» تا به قبح و زشتی این کارتان پی برید؟

پس چون در میدان حجت درمانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارباب روی آوردند و این شیوه ستمگران در هر زمان و مکانی است:

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعَالِينَ﴾ [الأنبياء: ۶۸].

«گفتند: او را» یعنی: ابراهیم علیه السلام را «بسوزانید» این سخن را برای آن گفتند تا تمایلشان به غلبه بر ابراهیم علیه السلام را از هر طریقی که باشد، نشان دهند «و خدایان خود را نصرت دهید» با انتقام گرفتن از ابراهیم که با آنان چنین کاری کرده است «اگرکننده اید» کاری را در یاری دادن به بتانتان.

نقل است که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان که به مدت یک ماه مشغول جمع آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره های هولناکی داشت برافروختند، به گونه ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود آن گاه ابراهیم علیه السلام رابه اشاره مردی از بادیه نشینان فارس در کفه منجنیق گذاشته و او را به آتش افکندند پس چون او را به آتش می افکندند، فرمود: (حسبی الله و نعم الوکی). ل.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، گفت: اللهم إنيك في السماء واحد وأنا في الأرض واحد أعبدك! بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می پرستم». روایت شده است که چون او را می بستند، گفت: «لا اله الا انت سبحانك لك الحمد ولك الملك لا شريك لك». نقل است که عمر وی در آن هنگام شانزده سال بود. همچنین روایت شده است که چون ابراهیم علیه السلام را به هوا بلند کردند تا به آتش افکندند، جبرئیل علیه السلام در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام

گفت: اما به تو خیر! جبرئیل علیه السلام گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم علیه السلام گفت: علم او به حالم، مرا از درخواست نمودنم بی نیاز می کند».

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الأنبياء: ۶۹].

«گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و مایه سلامتی باش» یعنی: نمرودیان آتش را برافروختند و ابراهیم علیه السلام را در آن افکندند اما آتش به فرمان ما بر وی سرد و مایه سلامتی شد و هیچ آسیبی به وی نرسانید. روایت شده است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این که خاموش شد. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افکنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این که آتش را خاموش می کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می دمید»، عائشه رضی الله عنها می افزاید: از این روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به کشتن مارمولک دستور دادند. همچنان در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هر سه آن در راه خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. یکی این گفته وی (خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود): من بیمارم (و نمی توانم با شما در جشن تان شرکت کنم) درحالی که او بیمار نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: (به آن پادشاه ستمگر) بگو که خواهر من هستی<sup>۱</sup>. و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته‌است».

مفسران می گویند: سخن ابراهیم علیه السلام در هر سه جا از باب «معارضی» بود که به نوعی محملی داشت و چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند، معاریض گریزگاهی از دروغگویی است.

۱- روایت است که چون ابراهیم علیه السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکام ستمگر فرود آمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به دنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ستمگر ساره را از وی گرفت اما هر بار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.

﴿وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۰].

«و خواستند به او نیرنگی بزنند» با سوزاندنش در آتش «ولی آنان را زیان‌کارترین مردم» یعنی: مغلوب‌ترین و پست‌ترین آنها «گردانیدیم».

﴿وَوَحَّيْنَاهُ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۱].

«و او و لوط را رها کردیم» از سرزمین عراق، بعد از آن که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم «به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم» که سرزمین بیت‌المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار حاصلخیز و دارای جویبارها و میوه‌ها و محصولات بسیار همچنین از آن روی مبارک است که مهد انبیا عليهم السلام می‌باشد و خداوند متعال اکثر انبیا عليهم السلام را از آنجا برانگیخته و شریعت‌هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده است.

لوط برادرزاده ابراهیم عليه السلام است و خداوند جل جلاله هر دو را باهم ذکر کرد، به جهت قرابت نسبی و قرابت معنوی آنان که عبارت از اشتراک هر دو در مبعوث شدن به نبوت است.

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۲].

«و به او اسحاق را بخشیدیم» زیرا ابراهیم عليه السلام از خدا فرزندی درخواست کرده بود «و یعقوب را نافلة» نافلة: یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم عليه السلام درخواست کرده بود، به او بخشیدیم «و هریک را از صالحان قرار دادیم» یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب عليهم السلام را صالح، عمل‌کننده به طاعت خدا جل جلاله و فروگذارنده معصیت وی گردانیدیم.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۳].

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند» یعنی: آنان را رؤسای گردانیدیم که در کارهای نیک و طاعات و عبادات - به وسیله وحیی که بر آنان نازل می‌کردیم - مورد اقتدا و پیروی قرار می‌گرفتند «و به‌سویشان انجام دادن کارهای نیک» یعنی: تمام اعمال صالح «و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان عبادت‌کننده ما بودند» یعنی: ایشان انجام دهنده هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان

دستور می‌دادیم و ترک‌کننده هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می‌کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند و ارسته و با اخلاص. آری! این‌ها همه جزو بخششهای الهی برای ابراهیم علیه السلام بعد از نجات دادن وی از آتش بود.

﴿وَلَوْطًا ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَ إِتْنَهُمْ كَانُوا قَوْمٌ سَوِّءٌ فَاسِقِينَ ﴿٧٤﴾﴾ [الأنبياء: ۷۴].

«و به لوط حکم و علم عطا کردیم» حکم: نبوت و علم: شناخت امر دین است. به‌قولی: حکم، عبارت است از داوری و دادرسی در دعاوی بر مبنای حق و عدل «و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک می‌کرد» یعنی: مردم آن چنان کارهایی می‌کردند «نجات دادیم» مراد شهر «سدوم» است چنان‌که قبلاً بیان آن گذشت. گفتنی است که پلیدکاری مردم شهر سدوم، عبارت از عمل لواط و خالی کردن باد شکم در مجالس بود «به‌راستی که آنان قوم فاسقی بودند» فاسقین: یعنی از طاعت و فرمانبرداری الله تعالی بیرون رفته بودند.

﴿وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾﴾ [الأنبياء: ۷۵].

«و او را در رحمت خویش» یعنی: در اهل رحمت خویش، یا در بهشت «داخل کردیم زیرا او از صالحان بود» یعنی: او از شایستگی بود که برای‌شان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است.

پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط علیه السلام عنایت شد.

﴿وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾﴾ [الأنبياء: ۷۶]. «و نوح را یاد کن آن‌گاه که پیش از این» گروه انبیایی که ذکرشان گذشت «ندا کرد» به بارگاه الهی تا ستمگران قومش را نابود کند «پس ما او را اجابت کردیم» در دعا و ندایش «و او را با اهلش از اندوه بزرگ رهایی دادیم» یعنی: از غرق شدن با طوفان و از تکذیب اهل طغیان. مراد از اهلش: مؤمنان از اعضای خانواده و کسان وی‌اند که خدای متعال نوح علیه السلام و ایشان را در کشتی نجات داد و داستان‌شان در سوره هود (آیه ۳۶) و مابعد آن نیز آمده است.

﴿وَنَصْرَنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٌ سَوِّءٌ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾﴾ [الأنبياء: ۷۷].

«و او را بر قومی که آیات ما را دروغ شمردند، نصرت دادیم» یعنی: نوح علیه السلام را حمایت کردیم و او را از این که قوم دروغ انگارش به او آزار و آسیبی برسانند، باز داشتیم «چراکه آنان قوم بدی بودند پس همه آنان را غرق کردیم» و احدی از آنان را باقی نگذاشتیم بلکه بزرگ و کوچک و مرد و زنشان را به سبب اصرار و پافشاریشان بر گناه غرق نمودیم.

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ

شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ [الأنبياء: ٧٨].

«و داوود و سلیمان را یاد کن» یعنی: داستان شان را «هنگامی که درباره آن کشتزار داوری می کردند» که زمین کشتزار، یا تاکستانی بود «چون شب هنگام گوسفندان قومی در آن چریده بودند» یعنی: شب هنگام گوسفندان از آغل خود برآمده و در آن زمین پراکنده شده، کشت و میوه آن را خوردند و تلف کردند. نفس: پراکنده شدن گوسفندان در شب بدون چوپان است «و ما شاهد داوری آنان بودیم» یعنی: ما شاهد حکم و داوری داوود و سلیمان علیهما السلام بودیم. معنی شاهدین: «حاضرین» است، یعنی: ما حاضر و ناظر حکم آن دو بودیم.

﴿فَفَهَّمْنَهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ

وَالظَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾ [الأنبياء: ٧٩].

«پس آن داوری را به سلیمان فهمانیدیم» مفسران نقل می کنند که: مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داوود آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این آقا شبانگاه از آغل بیرون زده به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند. داوود علیه السلام در داوری میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف شده اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان علیه السلام که در صحنه حاضر بود گفت - و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت - آیا غیر از این نمی شود حکم کرد؟ بدین سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده اند به سامان رساند آن گاه او گوسفندانش را بدو بدهد و وی نیز تاکستان شان را به او بازگرداند؟ داوود علیه السلام گفت: حکم همان است که تو کردی! لذا این داوری سلیمان علیه السلام را به اجرا گذاشت.



البته حکم هر دو بر مبنای اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته است: «اگر این آیه نمی بود، قطعا من تمام قضات را در هلاکت می دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود علیه السلام را نیز به خاطر اجتهادش معذور شمرد.

شایان ذکر است که هر دو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما - چنان که در حدیث شریف براء رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده - حکم این است که: باید مالکان دام و چهارپایان، شب‌هنگام آنها را نگهبانی و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتا مالکان باغها و کشتزارها باید در ظرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهبانی و نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهده مالکان آنهاست و این ضمان به مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعتشان تلف شده است - یا به رد عین جنس و یا قیمت آن - اما آسیب رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این رأی جمهور علماء است. ولی رأی ابوحنیفه رحمته الله این است که تلف کردن زرع و کشت از سوی چهارپایان در صورتی ضمان ندارد که نگهبان یا چوپان همراه آنها نباشد، به دلیل این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: «جرح العجماء جبار». «آنچه چهارپایان تلف کنند، هدر و بی‌تاوان است».

«و به هریک از آن دو حکمت و دانش عطا کردیم» یعنی: به هریک از داوود و سلیمان علیهما السلام حکمت و دانشی بسیار عطا کردیم، نه فقط به سلیمان علیه السلام که داوریش صواب و درست بود. این قید بیانی برای آن است تا نسبت به علم داوود علیه السلام گمان قصور و کوتاهی نرود. «و مسخر گردانیدیم با داوود کوهها را که با او تسبیح می‌گفتند» یعنی: چون داوود علیه السلام تسبیح می‌گفت، کوهها نیز با وی تسبیح می‌گفتند «و پرندگان را نیز» یعنی: پرندگان را نیز مسخر گردانیدیم تا همراه با او تسبیح گویند زیرا داوود علیه السلام صدای بسیار زیبا و دلکشی داشت. نقل است که ابوموسی رضی الله عنه اشعری نیز صوت بسیار دلکشی داشت، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار خانه وی می‌گذشتند درحالی که او مشغول تلاوت قرآن بود. پس ایستادند و به قرائت وی گوش فرادادند آن‌گاه فرمودند: «همانا به او مزماری از مزامیر داوود داده شده است». بعد از آن ابوموسی رضی الله عنه آگاه شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به قرائت وی گوش فراداده‌اند لذا نزد ایشان

آمد و گفت: «اگر می دانستم که شما به قرائت من گوش فرامی دهید، صدای خود را برای شما می آرستم و صدایم نیکوتر از آنچه شنیدید نیز می شد».

«و ما کننده این کار بودیم» یعنی: ما انجام دهنده کاری بودیم که بیان شد؛ از تفهیم حکم صواب به سلیمان، دادن حکمت و دانش به داوود و سلیمان هر دو و به تسبیح و داشتن کوهها و پرندگان همراه با داوود، هرچند که این امور نزد شما تعجب برانگیز است. و به مناسبت این آیه که مربوط به حکم قضاوت است، حدیث شریف رسول خدا ﷺ را نقل می کنیم که فرمودند: «القضاة ثلاثة، قاض في الجنة وقاضيان في النار: رجل علم الحق وقضى به فهو في الجنة ورجل حكم بين الناس علي جهل فهو في النار ورجل علم الحق وقضى بخلافه فهو في النار». «قضات بر سه گروهند: يك گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردی که خدای ﷻ به او علم حق را داده و او به حق حکم می کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته اما برخلاف آن حکم کرده است، او نیز در دوزخ است».

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِّنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾ [الأنبياء: ۸۰].

«و به داوود فن زره سازی را آموختیم» داوود ﷺ اولین کسی است که زره را ساخته است. لبوس: زره است. «تا» لباس زره «شما را از زیان کارزارتان» یعنی: از آسیب جنگتان، یا از فرود آمدن سلاح بر بدنتان؛ «حفظ کند. پس آیا شما شکرگزار هستید» این نعمتی را که ما به شما ارزانی نموده ایم؟

بدین گونه، قرآن به ما خبر داده است که داوود ﷺ صنعتگر نیز بود همچنین رسول خدا ﷺ به ما خبر داده اند که داوود از حاصل دست رنج خویش نان می خورد که این، بهترین کسب هاست. آری! اگر به سرگذشت انبیا ﷺ توجه کنیم، ملاحظه می نماییم که ایشان اهل کسب و کار بوده اند. مثلاً آدم کشاورز بود، نوح نجار، ادریس و لقمان خیاط، طالوت دباغ یا سقا... و این دلیل بر آن است که کار کردن، روش و سنت انبیا و صالحان ﷺ بوده است. گفتنی است؛ در فضیلت کار و کارگر احادیث بسیاری آمده است.

﴿وَلَسَلِمْنَ مِنَ الرِّيحِ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۱].

«و» مسخر ساختیم «برای سلیمان باد را تندرو» یعنی: تندباد توفانی را «که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم، جریان می‌یافت» مراد سرزمین شام است «و ما به هر چیز دانا بودیم» پس پادشاهی و نبوت را با آن همه قدرت از آن روی به سلیمان علیه السلام دادیم که این بخشایش مبتنی بر حکمت و مصلحت بود و می‌دانستیم که او شایسته آن است و او و قومش شکرگزار نعمت‌های ما هستند.

یادآور می‌شویم که همین باد رام شده برای سلیمان علیه السلام در جایی دیگر به «باد نرم» وصف شده است، دلیل تنوع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمان علیه السلام و زیر فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواسته وی گاهی نرم می‌وزید و گاهی تند و توفانی. مفسران نقل کرده‌اند که: سلیمان علیه السلام تخت چوبی بسیار بزرگ و عریضی داشت که همه مایحتاج امور مملکت‌داری؛ چون اسبان، شتران، خیمه‌ها و لشکریان بر آن قرار داده می‌شدند آن‌گاه او به باد فرمان می‌داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی‌داشت و در هر جایی که او فرمان می‌داد بر زمین می‌گذاشت. پرندگان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می‌افکندند تا سرنشینان آن فضایی بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینه هوایی‌ای بدان حجم و کیفیت نیست، از گزند گرما مصون نگاه دارند.

سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «برای سلیمان علیه السلام در آن تخت روان ششصد هزار صندلی گذاشته می‌شد که در صف اول نزدیک وی مؤمنان انسی می‌نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنی آن‌گاه سلیمان علیه السلام به پرندگان فرمان می‌داد که بر آنان سایه افکنند سپس به باد فرمان می‌داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که اومی خواست ببرد و باد چنین می‌کرد».

﴿وَمِنَ الشَّيْطَانِ مَنْ يَغُوضُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ

حَفِظِينَ ﴿۸۲﴾ [الأنبياء: ۸۲].

«و» مسخر ساختیم برای سلیمان علیه السلام «از شیاطین» یعنی: از دیوان، گروهی را «که برای او غواصی می‌کردند» در دریاها و آنچه را که او می‌خواست، از دریا بیرون می‌آوردند. غواص: کسی است که برای بیرون آوردن مروارید، در دریا فرو می‌رود «و» آن دیوان «کارهایی غیر از آن هم انجام می‌دادند» چون ساختن محرابها، مجسمه‌ها، شهرها، قصرها و انجام دادن غیر آن از اموری که سلیمان علیه السلام آنها را بدان می‌گماشت.

نیز محتمل است که مراد این باشد: دیوان در دریا غواصی کرده و برای سلیمان علیه السلام کارهای مورد نظرش را در زیر آب انجام می‌دادند «و ما نگهبان آنان بودیم» یعنی: مراقب و نگه دارنده کارهای آن دیوان بودیم، یا نگهبانشان بودیم تا نگریند، یا از انجام دادن فرمان‌های سلیمان علیه السلام سر باز نزنند.

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَآتَى مَسْنَى الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۳].

«و یاد کن ایوب را» ایوب علیه السلام فرزند انوص از پیامبران الهی است که مادرش از نسل لوط علیه السلام بود، او در سرزمین «عوص» از کوه «سعیر» یا بلاد «ادوم» می‌زیست و بیماری طولانی‌ای که چندین سال به درازا کشید، بر او عارض شد. نام وی در قرآن کریم چهار بار ذکر شده است «هنگامی که به جناب پروردگار خویش ندا کرد که مرا آسیب رسیده است» و به بیماری سختی در بدنم، به نابودی خانواده‌ام و از بین رفتن مال و ثروتم مبتلا گشته‌ام. آری! خدای عز و جل او را به از بین بردن فرزندانش مورد آزمایش قرارداد، بدین‌سان که خانه بر سرشان ویران شد و همه مردند. همچنان ایوب علیه السلام مال و ثروتی بسیار داشت که خداوند عز و جل در آن ابتلا، مال و ثروتش را نیز از وی گرفت و او با صبوری این ابتلاهای الهی را تحمل کرد و ضمن آن ندا افزود: «و تویی مهربان‌ترین مهربانان» و من به رحمت و مهر تو سخت نیازمندم. سپس خدای عز و جل از اجابت دعای وی خبر داد:

﴿فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَفَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَبِيدِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۴].

«پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم» یعنی: بیماریش را شفا عنایت کردیم. مفسران می‌گویند: بیماری ایوب از بیماریهای نفرت‌انگیز نبود زیرا انبیا علیهم السلام از ابتلا به چنین بیماری‌هایی معصومند «و خانواده‌اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم» به قولی: خدای عز و جل کسان از دست رفته‌اش را برایش زنده ساخت زیرا تمام اعضای خانواده‌اش بجز زنش مرده بودند و خدای عز و جل همه را در کمتر از یک چشم به هم زدنی زنده کرد و مانند آنان را نیز در دنیا به وی داد. به قولی دیگر مراد این است: دو برابر کسانی که خدای عز و جل آنان را می‌راند بود، از نو برای وی متولد شدند پس بنابراین تفسیر، خداوند عز و جل آن مردگان را

زنده نساخت «تا» اینها همه «رحمتی از جانب ما» باشد. یعنی این همه را به وی دادیم، به خاطر آن که بر وی مهربان بودیم «و تا پندی برای عبادت پیشگان باشد» که ایشان نیز باید صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان که ایوب عَلَيْهِ السَّلَام صبور بود. در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبتلي الرجل علي حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا اشتد بلاءه». «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است».

﴿وَأَسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۵].

«و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را یاد کن» به قولی: ذوالکفل پیامبر نبود بلکه مردی از بنی اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای عَلَيْهِ السَّلَام بر او آرمزید. اما گروهی از علما بر آنند که او پیامبر بود و این قول راجح‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستان‌های انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام است، چنین بر می‌آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم». مجاهد می‌گوید: «ذوالکفل متکفل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میان‌شان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند». «هریک» از این گروه «از صابران بودند» در انجام آنچه که خدای عَلَيْهِ السَّلَام ایشان را بدان مکلف ساخته بود.

﴿وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۶].

«و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم» یعنی: در بهشت یا در نبوت خود «همانا ایشان از صالحان بودند» که رسوب ناخالصی‌های فساد، صفای صلاحشان را نمی‌آلود چراکه از آن ناخالصی‌ها معصوم بودند.

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْرِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷].

«و ذوالنون را یاد کن» یعنی: صاحب ماهی را زیرا «نون» به معنی ماهی است. او یونس بن متی عَلَيْهِ السَّلَام است که به‌سوی مردم نینوی از سرزمین موصل فرستاده شده بود «آن‌گاه که خشمگینانه رفت» یعنی: او به‌خاطر پروردگار خویش در اعتراض به این‌که چرا قومش به او ایمان نمی‌آورند، خشمگینانه از میان‌شان بیرون رفت، درحالی‌که او باید شکیبایی می‌کرد و منتظر اذن پروردگار باقی می‌ماند «و پنداشت که ما هرگز بر وی

تنگ نگیریم» با بازداشتن وی از راهش و مانع شدن وی از اجرای خواسته‌اش. یا پنداشت که هرگز بر وی تنگ نمی‌گیریم؛ با فروبردن وی در شکم ماهی.

ابن کثیر می‌گوید: «هنگامی که ذوالنون می‌خواست از میان قومش بیرون رود، به قومش هشدار داد که به دلیل اصرارشان بر عناد پس از سه روز بر آنان عذاب نازل می‌شود. قومش تهدید وی را جدی گرفتند زیرا دانستند که پیامبر دروغ نمی‌گوید آن‌گاه سر به صحرا برداشته با کودکان و چهارپایان و همه کوچک و بزرگ خویش از شهر بیرون رفتند و میان مادران و کودکان جدایی افکنده شور و ولوله و زاری به آسمان برداشتند و سخت تضرع نمودند پس خدای عَلَّیْهِ بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنان برطرف کرد. اما از آن سوی دیگر، یونس عَلَّیْهِ رفت و با گروهی در کشتی‌ای سوار شد، کشتی در میان راه به تلاطم امواج گرفتار آمد و کشتی‌نشینان از آن ترسیدند که همه غرق شوند لذا برای سبک کردن بارکشتی تصمیم گرفتند تا یک تن از میان خود را به دریا افکنند، قرعه انداختند، قرعه به نام یونس عَلَّیْهِ برآمد اما او را نیفکندند، بار دیگر قرعه انداختند، باز هم به نام یونس عَلَّیْهِ برآمد اما این بار نیز از انداختن او به دریا ابا کردند، بار سوم قرعه انداختند، باز هم به نام یونس عَلَّیْهِ برآمد، در این هنگام یونس عَلَّیْهِ خود برخاست و جامه از تن بیرون کرده خود را به دریا افکند آن‌گاه خدای عَلَّیْهِ ماهی عظیم‌الجثه‌ای را فرستاد تا او را فرو بلعد...».

اینک ادامه ماجرا: «پس در دل تاریکی‌ها» تاریکی شب، تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی «ندا در داد» با این سخنش: «که» بارالها! «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی که من از ستمکاران بودم» در بیرون رفتن از میان امتم بدون اجازه یا فرمان تو. این اعترافی است از یونس عَلَّیْهِ بر قصورش و توبه‌ای است از لغزشش. در حدیث شریف آمده است: «هیچ شخص گرفتاری نیست که به این‌دعا: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷] دعا کند مگر این‌که برای او اجابت می‌شود.».

﴿فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۸].

«پس دعای او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم» با بیرون آوردنش از شکم ماهی زیرا ماهی به فرمان پروردگار او را به ساحل افکند. آمده است که او سه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی ماند «و مؤمنان را این چنین نجات می‌دهیم»

آن‌گاه که به‌سوی ما استغاثه کنند. یعنی آنان را از اندوه و پریشانی می‌رهانیم، به‌سبب اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند و به سبب آنچه که برای‌شان از رحمت خویش آماده کرده‌ایم. مفسران می‌گویند: افگندن یونس علیه السلام در شکم ماهی برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیا علیهم السلام عذاب نازل نمی‌شود.

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۹].

«و زکریا را یاد کن، هنگامی که به جناب پروردگار خود ندا کرد: پروردگارا! مرا تنها مگذار» بدون فرزند «و تو بهترین وارثانی» پس اگر به من فرزندی هم عنایت نکنی، باکی نیست زیرا تو همه را بسنده‌ای و من می‌دانم که تو دینت را ضایع نمی‌کنی و حتما کسانی صالح از بندگانت را برمی‌گزینی که به تبلیغ دینت قیام کنند.

﴿فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ وَرَوْحَهُۥ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْحَيْرَةِ وَيَدْعُونَنَا رِعَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۰].

«پس» دعای «او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم» تفصیل داستان یحیی علیه السلام در سوره «مریم» گذشت «و همسرش را برای او شایسته کردیم» یعنی: زن وی نازا بود پس او را زایا و آماده حمل کردیم. به قولی معنی این است: زنش بداخلاق بود پس او را خوش اخلاق گردانیدیم «زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌کردند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند» یعنی: زکریا و همسرش علیهما السلام ما را برای طلب خیر و دفع شر، در حال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدت می‌خواندند و به‌سوی ما زاری می‌کردند پس سزاوار این اجابت بودند «و در برابر ما خاشع بودند» یعنی: متواضع و متضرع و فروتن بودند.

﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۱].

«و یاد کن» داستان «آن زن را که خود را پاکدامن نگاه داشت» او مریم علیها السلام است که دامن خویش را به عفت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید «پس در او از روح خویش دمیدیم» مراد روح عیسی علیه السلام است. نسبت دادن روح عیسی علیه السلام به خداوند جل جلاله، از باب گرامی‌داشت عیسی علیه السلام است «و

او و پسرش را آیتی برای جهانیان گردانیدیم» آیت و نشانه شگرف الهی در مریم و عیسی هردو، یک آیت و نشانه است زیرا مریم عیسی علیها السلام را بدون شوهر به دنیا آورد.

بعد از آن که خداوند متعال به گوشه‌هایی از زندگی این پیامبران گرامیش اشاره نمود، در اینجا بر وحدت دین الهی در گذر زمان تأکید نموده، می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۹۲].

«این است امت شما که امتی یگانه است» یعنی: بی‌گمان امتی که این گروه انبیا علیهم السلام از آنها نمایندگی می‌کنند، امت یگانه توحید است که شما امت اسلام نیز به آن منسوب هستید پس دین شما دین واحدی است زیرا میان امت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیده توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروع دین است. آری! آیین یگانه الهی در گذر زمان، همانا آیین اسلام است چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «نحن معاشر الأنبياء أولاد علات». «ما گروه‌های انبیا برادران علانی هستیم» علاوه: فرزندان یک مرد از زن‌های مختلف‌اند «و من پروردگار شما هستم پس مرا بپرستید» مخصوصاً، نه غیر من را - هرکس که باشد.

﴿وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلَّ إِلَيْنَا راجِعُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۳].

«ولی امتها در کارشان» یعنی: در کار انبیا علیهم السلام «متفرق شدند در میان خویش» یعنی: امتها میان خود در کار انبیا علیهم السلام پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند مگر این امت اسلام که آیین تمام انبیا علیهم السلام را باور دارند. یا معنی این است: امت‌ها در کار دین به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند تا بدانجا که دین به مانند قطعه‌های پراکنده‌ای در اینجا و آنجا تبدیل شد لذا می‌بینیم که این یکی موحد است، آن یکی یهودی و آن دیگر نصرانی، درحالی که واجب همگان این بود که بر آیین اسلام و بر کیش توحید پایدار باشند «هر یک به سوی ما بازمی‌گردند» یعنی: هریک از این گروه‌ها - اعم از تفرقه‌گرایان و موحدان - به سوی ما باز می‌آیند؛ با برانگیخته شدن پس از مرگ پس آنان را در قبال اعمالشان جزا می‌دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه نجات یافت و قطعا امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک



می شود و فقط یک فرقه نجات می یابد. اصحاب گفتند: یا رسول الله! این فرقه ناجیه چه فرقه ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت.»

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۴].

«پس هرکس از کارهای شایسته انجام دهد» یعنی: چیزی از اعمال صالح را انجام دهد «و مؤمن هم باشد» به خدا ﷻ، پیامبرانش ﷺ، روز آخرت و دیگر اعتقادات حق «پس برای کوشش او کفرانی نیست» یعنی: عملش مورد انکار و ناسپاسی قرار نمی گیرد و پاداشش ضایع نمی شود «و هرآینه ما برای او می نویسیم» یعنی: سعی و تلاشش را ثبت کرده و کرام الکاتبین را دستور می دهیم تا آن را در نامه اعمالش بنویسند.

﴿وَحَرَّمَ عَلَىٰ قَرِيَّةٍ أَهْلَكْنَهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۵].

«و بر مردم شهری که آن را هلاک کرده ایم باز گشتشان حرام است» یعنی: بر مردم هر شهر و قریه ای که نابودی آنان را مقدر کرده ایم، غیر ممکن است که بعد از هلاکت به سوی دنیا بازگردند. به قولی معنی این است: بر آنها حرام است که توبه کرده و از کفر به اسلام برگردند، یعنی آنان امکان توبه نمی یابند پس مردم باید از چنین فرجام نامیمونی گریزان باشند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۶].

«تا آن گاه که یأجوج و مأجوج گشوده شوند» و به سوی مردم سرازیر گردند. مراد گشودن سدی است که ذوالقرنین آن را بنا کرد و یأجوج و مأجوج در پشت آن به سر می برند. یا مراد: هجوم و سرازیری آن قوم بر مناطق زمین و بویژه بر سرزمین شام است، جایی که نابودیشان در آنجا مقدر شده است، که احادیث وارده در این باب، این معنی را ترجیح می دهند زیرا از این احادیث - که ابن کثیر آنها را نقل نموده - این معنی بر نمی آید که خروج یأجوج و مأجوج به انهدام سد حسی ارتباطی دارد «و آنها از هر بلندی بشتابند» یعنی: یأجوج و مأجوج از هر تپه و مکان بلندی از زمین بیرون می آیند و به سرعت به سوی آنجایی که برای شان مقدر شده است، پیش می تازند و خروجشان از نشانه های قیامت است.

﴿وَأَقْرَبَ الْوَعْدِ الْحَقِّ فَإِذَا هِيَ شَخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْيَلْنَا قَدْ كُنَّا فِي

عَقْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۷].

«و وعده حق نزدیک گردد» یعنی: چون یا جوج و مأجوج از بند گشوده شوند، وعده حق که همانا قیامت است، نزدیک می‌گردد زیرا خروج آنان از علائم قیامت است «پس ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند، خیره می‌شود» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که بر کفار روی می‌آورد، چشمان‌شان به سوی حادثه دهشتناکی دوخته می‌شود که فروشان گرفته است لذا چشمان‌شان همچنان بازمی‌ماند و می‌گویند: «ای وای بر ما، هرآینه ما از این روز در غفلت بودیم» و در دنیا برای رستاخیز و حساب آماذگی نداشتیم «بلکه ما ستمگر بودیم» نه! ما غافل نبودیم بلکه ما در حقیقت با تکذیب پیامبران علیهم‌السلام و عدم انقیاد برای ایشان، ظالم بودیم. بدین سان است که آنان از وصف کردن خود به «غفلت» برگشته و خود را «ستمگر» می‌نامند.

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۸].  
 «درحقیقت شما» ای کفار! «و آنچه غیر از خدا می‌پرستید» که عبارتند از بتان، ابلیس و یارانش «هیزم جهنمید» و آتش‌انگیز آن «و شما وارد آن می‌شوید» هر چند عیسی و عزیز و فرشتگان بجز خدا جل جلاله مورد پرستش قرار گرفتند اما در مضمون این آیه داخل نیستند، به دو دلیل: یکی این که: «ما» در (ماتعبدون) برای غیرعقلاء است. دوم این که: مخاطب این آیه، مشرکان مکه‌اند نه غیر آنان و مشرکان مکه بجز بتان دیگر معبودی را شریک خدای سبحان قرار نمی‌دادند.

﴿لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آءَالِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۹].  
 «اگر اینها خدایانی واقعی بودند، وارد آن نمی‌شدند» یعنی: اگر این بتان - چنان که شما می‌پندارید - خدایانی واقعی می‌بودند، قطعاً از ورود به دوزخ بازداشته می‌شدند ولی آنان به دوزخ وارد می‌شوند بنابراین، خدایانی واقعی نیستند «و جملگی در آن جاودانند» یعنی: همه پرستشگران و پرستش شونده‌گان در دوزخ جاودانند و از آن بیرون آورده نمی‌شوند.

﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۰].  
 «برای آنان در آنجا ناله‌ای زار است» زفیر: صدای آه و نفس شخص غم گرفته است «و آنان در آنجا نمی‌شنوند» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که در آن قرار دارند، برخی صدای ناله و زاری برخی دیگر را نمی‌شنوند. به قولی معنی این است: آنان در دوزخ هیچ چیزی را نمی‌شنوند زیرا شنیدن، خود نوعی انس گرفتن برای‌شان است پس همین انس ناچیز و اندک هم از آنان دریغ می‌شود.

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۱].

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟ «بی‌گمان کسانی که قبلا از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است» یعنی: برای‌شان خصلت نیکو که همانا سعادت است، مقرر شده‌است و بنابراین، به عمل اهل بهشت عمل کرده‌اند؛ «آن گروه از آن» یعنی: از دوزخ «دور داشته خواهند شد».

در بیان سبب نزول آمده است: چون آیه ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ [الأنبياء: ۹۸]. «درحقیقت شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم جهنمید و شما وارد آن می‌شوید» نازل شد، یکی از مشرکان قریش به نام ابن‌الزبیری نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! مگر تو نمی‌پنداری که عزیر و عیسی مردانی نیکوکار بودند و مریم نیز زنی نیکوکار بود؟ فرمودند: بلی! من چنین عقیده دارم. گفت: اما عیسی، عزیر، مریم و فرشتگان بجز خدا ﷻ مورد پرستش قرار می‌گیرند پس این گروه بر اساس سخن خود تو، در دوزخ‌اند! همان بود که خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۱]. «بی‌گمان کسانی که قبلا از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است، آن گروه از آن دور داشته خواهند شد».

﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۲].

«صدای آن را نمی‌شنوند» حس و حسیس: صدایی است که آن را از چیزی می‌شنوی که از نزدیکی عبور کند «و آنان در آنچه نفس‌هایشان خواهش داشته باشد، جاودانند» آری! دلها به سوی نعمت‌های بهشت کشش یافته و چشم‌ها از دیدن آنها لذت می‌برند.

﴿لَا يَجْزِيهِمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّيْهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ

تُوعَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۳].

«ترس بزرگ» یعنی: هول و هراس‌های روز قیامت بعد از نفخه آخر «آنان را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبال‌شان می‌آیند» بر دروازه‌های بهشت و به ایشان تهنیت و تبریک عرض کرده و می‌گویند: «این همان روزی است که به شما» در دنیا از دریافت نعمت‌های خوشگوار «وعده» و بشارت «داده می‌شد».

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَعْلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴].

«روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحه کتاب‌ها درمی‌پیچیم» یعنی: چنان که ورق کاغذ بر آنچه که در آن نوشته می‌شود، درپیچیده می‌شود. یادآور می‌شویم که در عصر نزول قرآن، کتاب به شکل فعلی خود شناخته شده نبود زیرا صنعت کاغذ و تجلید این‌گونه متطور نشده بود بلکه کتاب‌ها به شکل طومارهایی بودند که درپیچیده می‌شدند «همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم» یعنی: چنان که آفرینش نخستینشان را در شکم‌های مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عربان و ختنه نشده از شکم‌های مادرانشان بیرون آوردیم، همین‌گونه مجدداً آنان را در روز قیامت باز می‌گردانیم «بر عهده ما وعده‌ای است که ما قطعاً انجام دهنده‌ایم» یعنی: وفای ما به وعده‌ای که آن را بر خود لازم گردانیده‌ایم، حتمی است، آن وعده عبارت است از: اعاده خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه خواهیم توانیم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات یافتن از چنین هول و هراس‌هایی، اعمال شایسته پیش فرستید.

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵].

اما وعده‌ای که در دنیا به آنان داده شده بود چنین بود: «و در حقیقت در زبور بعد از ذکر نوشتیم» زبور: کتاب داوود علیه السلام، یعنی همان کتاب مزامیر است و ذکر: تورات است. آری! در زبور و تورات نوشتیم: «که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند» به قولی: مراد زمین بهشت است، به دلیل این فرموده خدای سبحان: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ﴾ [الزمر: ۷۴] «و بهشتیان گویند: سپاس‌خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و زمین را به ما میراث داد». به قولی دیگر: مراد سرزمین مقدس شام بزرگ است که شامل سوریه، فلسطین، لبنان و اردن فعلی می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «چون اهل شام فاسد شوند، دیگر در شما خیری نیست». به قولی دیگر: این مژده‌ای است برای امت محمد صلی الله علیه و آله به وراثت سر زمین‌های کفار.

﴿إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۶].

«به راستی در این» اموری که ذکر شد در سوره انبیاء؛ از موعظه‌ها و هشدارها «بلاغی است» یعنی: کفایتی است «برای گروه عبادت پیشه» یعنی: برای کسانی که مشغول عبادت خداوند ﷻ هستند و به این امر چنان که باید اهتمام و توجه دارند. شایان ذکر است که رأس همه عبادتها، نماز است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

«و تو را نفرستادیم» ای محمد ﷺ! با قوانین و احکام شرع «جز رحمتی برای عالمیان» البته تعبیر (عالمین) شامل همه جهانیان از جمله کفار نیز می‌شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت ﷺ برای کفار این است که: کفار به سبب بعثت آن حضرت ﷺ، از عذابهای دنیوی چون خسف (فرورفتن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه‌کن شدن کلی از عرصه هستی) ایمن شده‌اند. در حدیث شریف آمده است: «إنما أنا رحمة مهداة». «جز این نیست که من رحمتی اهداشده هستم».

﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۸].

«بگو جز این نیست که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس آیا شما مسلمان می‌شوید؟» یعنی: آیا به عبادت و توحید خدای سبحان گردن می‌نهدید؟ یعنی این چنین باشید.

﴿فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِن أَدْرِيْٓ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَّا تُوعَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۹].

«پس اگر روی برتافتند» از اسلام «پس بگو» به آنان «به همه شما به طور یکسان اعلام کردم» که میان من و شما دیگر جنگ است و صلحی در کار نیست. یا اعلام کردم به شما آنچه را که بدان مأمور شده‌ام و همه شما را به طور برابر و یکسان از حقایق آگاه نمودم و بعضی از شما را به آن مخصوص نگردانیدم پس تبعیضی درکار نیست، برای کسی چیزی را اعلام نمی‌کنم که آن را بر غیر وی پنهان کرده باشم، همه یکسان از حقایق باخبر باشند «و نمی‌دانم که آنچه وعده داده شده‌اید آیا نزدیک است یا دور؟» این وعده، عبارت است از: غلبه اسلام و اهل آن بر کفر و اهل آن. به قولی: مراد از وعده، روز قیامت است زیرا رسول خدا ﷺ از زمان برپایی قیامت آگاهی نداشتند و علم آن فقط نزد خدای سبحان است.

﴿إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۱۰].

«هر آینه خدا هم سخن آشکار را می‌داند و هم آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» پس حق تعالی آنچه را که از کفر و طعنه زدن بر اسلام و اهل آن نمایان می‌دارید و آنچه را که از این امور پنهان داشته و مخفی می‌کنید، همه را می‌داند زیرا او پنهانها را همچون آشکارها می‌داند و علم هر دوی آن نزد او یکسان است پس شما را در قبال آن مجازات می‌کند.

﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ [الأنبياء: ۱۱۱].

«و نمی‌دانم؛ شاید آن برای شما آزمایشی باشد» یعنی: نمی‌دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده، برای شما ابتلا و آزمایشی باشد تا در عینیت آشکار شود که چگونه عمل می‌کنید، آیا همچنان رهرو راه عناد و گمراهی باقی می‌مانید، یا که از این کژراهه برمی‌گردید «و» نمی‌دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده «بهره‌مندی باشد» برای شما «تا مدتی» یعنی: تا وقت مقرر که حکمت حق تعالی اقتضا کرده است.

﴿قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۱۲].

«گفت» محمد ﷺ «پروردگارا! خودت به حق داوری کن» میان من و این گروه تکذیب‌کننده. بدین‌گونه بود که آن حضرت ﷺ کار را به خدای سبحان تفویض کردند «و پروردگار ما خدای رحمان مستعان است» پس، از او استعانت می‌جوییم «بر آنچه وصف می‌کنید» از کفر و تکذیب و هم اوست که به‌زودی با قدرت و حکمت خویش، حق را بر باطل پیروز خواهد کرد.

## سوره حج

مدنی است و دارای (۷۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب اعلان فریضه حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از بنای بیت عتیق الهی، به نام «حج» نامیده شد. این سوره مبارکه در برگیرنده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هرچند بیان احکام از ویژگی‌های سوره‌های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سور مکی، چون ایمان به خدای عز و جل، توحید و معاد نیز سخن می‌گوید، از این روی جمهور علما بر آنند که این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ [الحج: ۱].

«هان ای مردم! از پروردگارتان تقوی کنید» یعنی: از عذاب وی پروا کنید و خود را به وسیله طاعتش - یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات - از عذابش درپناه امنی قرار دهید زیرا تقوی ملکه‌ای در نهاد آدمی است که اثر اعمال نیک است پس امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک می‌باشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است. این همان زلزله‌ای است که یکی از نشانه‌های قیامت می‌باشد و به قول جمهور علما، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا روی می‌دهد. اما به قولی: این زلزله با نفخه قیامت همراه است، که ابن جریر این قول را ترجیح داده و به احادیثی نیز استدلال کرده است.

﴿يَوْمَ تَرَوْنها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى

النَّاسَ سُكْرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكْرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ [الحج: ۲].

«روزی که آن را» یعنی: آن زلزله یا قیامت را «بینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می‌دهد، غافل می‌شود» یعنی: هر شیردهنده‌ای از نوزاد شیری‌اش غافل می‌شود و او را فراموش می‌کند، آن گونه که پنداری اصلاً نوزاد شیر خواری نداشته است. و این از شدت هول و سهمگینی آن زلزله یا از شدت هول و سهمگینی قیامت است «و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد» یعنی: جنین خود را از شدت هول و هراس بی‌اختیار فرومی‌افکند، بی آن که موعد وضع حملش فرارسیده باشد «ومردم را مست می‌بینی»

یعنی: بیننده مردم را چنان می‌بیند که گویی مست اند «و حال آن که مست نیستند» در واقع و حقیقت امر «ولی عذاب خدا شدید است» پس به سبب این شدت و هول بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی‌مصطلق نازل شد و رسول خدا ﷺ آن را بر مردم خواندند و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿۳﴾﴾ [الحج: ۳].

«و برخی از مردم بدون هیچ علمی در باره الله مجادله می‌کنند» یعنی: با وجود پیش روی داشتن چنان روزی، باز هم کسانی از مردم هستند که در امر قدرت خدای بزرگ، بگومگو و جدال می‌کنند و می‌پندارند که باری تعالی قادر به برانگیختنشان نیست، این مجادله و ستیز نه مبتنی بر دانشی است و نه مبتنی بر حجتی که جدل‌پیشه‌گان آن را به میدان افکنند بلکه فقط و فقط بر اوهام و خیالاتی صرف متکی می‌باشد که آنها با استناد به آن، اخبار و پیام‌های خدای سبحان را که بر زبان پیامبرانش به سوی بشر می‌فرستد، رد می‌کنند «و پیروی می‌کنند» در آنچه که می‌گویند، می‌پراکنند، بدان احتجاج می‌ورزند و از آن دفاع می‌کنند؛ «هر شیطان متمرّدی را» که در برابر خدای ﷻ سرکشی اختیار کرده است. مراد: ابلیس، لشکریانش و سردمداران کفارند که پیروانشان را با سخنان آراسته ظاهر فریب، به سوی کفر فرا می‌خوانند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره ولیدبن مغیره و عتبه بن ربیع، یا در باره نضر بن حارث نازل شد.

﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۴﴾﴾ [الحج: ۴].

«بر او نوشته شده است» یعنی: بر شیطان؛ اعم از شیطان جن و شیطان انس، نوشته و مقرر شده است «که هرکس او را به دوستی گیرد» یعنی: هرکس از شیطان پیروی کرده او را به دوستی گیرد و سخنش را تصدیق نموده و باور به انبیا ﷺ و کتب آسمانی را فرو گذارد؛ «قطعاً او گمراهش می‌کند» یعنی: شأن شیطان این است که پیرو و دوست خویش را از راه حق به بیراهه می‌برد «و به عذاب آتشش می‌کشاند» یعنی: شیطان دوستانش را به راهی وا می‌دارد که انجام آن، عذاب آتش جهنم است.



﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنَّبِّئِكَ لَكُمْ وَنُقُرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأُنْتَبَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾ [الحج: ٥].

در آیات قبل دانستیم که مانع اساسی فراراه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می‌انجامد، در اینجا حق تعالی روشن می‌سازد که از آثار این جهل، شک ورزیدن در وقوع روز آخرت است.

«ای مردم! اگر از رستاخیز در شکید» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد و داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه‌ای دارید، در این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم» در ضمن آفرینش پدرتان آدم عليه السلام. همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند جل جلاله به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحول می‌شود «سپس از مضغه» مضغه: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مخلقه: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مخلقه: مرحله‌ای است از تطور همان پاره گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینشان تا در نتیجه، از آن بر امکان رستاخیز راه برید زیرا کسی که بر آفرینش اولیه بشر از خاک و سپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد - درحالی‌که میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد - و باز بر متطورساختن آن نطفه به علقه - با آن همه تباینی که میان آنها وجود دارد - قادر باشد و همین‌طور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است «و آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم» و در نتیجه، جنین سقط نمی‌شود «تا میعاد معین» و مشخص که آن را مقدر نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط

می‌گردانیم که دوره تطور آن به‌تمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رحم برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آن‌گاه شمارا به صورت کودکی بیرون می‌آوریم» از شکمهای مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سن رشد، از سی تا چهل‌سالگی است «و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته می‌شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جانش گرفته می‌شود و از دنیا در می‌گذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر بازبرده می‌شود» یعنی: به بدترین و پست‌ترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است می‌رسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر می‌شود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمی‌داند» یعنی: به حالتی از پیری و خرفتی می‌رسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را می‌داند و نه می‌شناسد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول خدا ﷺ در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَخْلِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجَبَنِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُرْدَأَ إِلَى أَرْضِ الْعَمْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ». «بارخدایا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».

بعد از آن دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح می‌شود: «و زمین را خشکیده می‌بینی» یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود «پس چون بر آن آب را» یعنی: آب باران را «فروفرستیم، به جنبش در می‌آید» یعنی: آن رستنی‌ها به سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید «و نمو می‌کند» یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون می‌آورد «از هر نوع رستنی‌های خرم» یعنی: از هرگونه رستنی‌های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلربا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین. بهجت: زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.

در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر رضی الله عنه آمده است: «... گفتم یا رسول‌الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقش چیست؟

فرمودند: آیا به وادیی مرده و بی آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: آیا مجددا در حالی که از سبزی و خرمی جنب و جوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: خداوند متعال این چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانه وی در (رستاخیز) خلقش».

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الحج: ۶].

«این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی «بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد «و این که او ست که مردگان را زنده می‌کند» چنان که زمین مرده را زنده کرد «و هم‌اوست که بر هر چیزی تواناست» چنان که بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد.

﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ [الحج: ۷].

«و این که قیامت آمدنی است» در آینده «هیچ شکی در آن نیست» و هیچ شبهه و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد «و این که فقط الله است که کسانی را که درگورهایند، برمی‌انگیزد» و آنان را در برابر اعمال‌شان پاداش می‌دهد؛ اگر عملشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، پاداش شر در انتظارشان است. یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، خداوند ﷻ این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابراین، کسی که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً خدای ﷻ را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ [الحج: ۸].

«و از مردمان کسی هست که در باره الله» یعنی: در وجود الله ﷻ یا در اسماء یا صفات وی «مجادله می‌کند» این آیه ناظر بر همه کسانی است که با شبهه پراکنی و شک‌انگیزی، عهده‌دار گمراه‌سازی مردم از راه و روش روشن پروردگار متعال می‌شوند. آری! مجادله می‌کند؛ «بدون هیچ دانش و بی هیچ هدایتی» یعنی: بی‌آن که بینش، نگرش و اندیشه درستی در کار وی باشد که به‌سوی معرفت رهنمونش سازد «و بی کتاب منیری» یعنی: از مردم کسانی هستند که بدون داشتن خردی صحیح، الهام و هدایتی روشن و نقلی صریح بلکه به صرف هوای نفس درباره خداوند ﷻ به جدال می‌پردازند. کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجت‌های واضح و برهانهای روشن از جانب خداوند متعال باشد.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوجهل و نضربن حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرارداداشت و پیوسته با اسلام دشمنی می‌ورزید که خدای عز و جل در آیه بعد او را به ذلت و خواری دنیا بیم می‌دهد و این هشدار در روز بدر به تحقق پیوست و او به ذلت کشته شد. همچنین نضربن حارث پیوسته در کوچه‌های مکه می‌گشت و درباره دعوت اسلامی نیرنگ‌های گونه‌گون سازمان داده و شایعه‌های باطل می‌پراکند. او نیز در بدر کشته شد.

﴿ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ [الحج: ۹].

«صفحه گردن خود را پیچیده» عطف شخص: گردن وی است. مراد این است که آن مجادله کننده در باره خدا عز و جل، گردن خود را از سر نخوت و تکبر، اعراض کنان از قرآن و از یاد الله عز و جل می‌پیچاند «تا مردم را از راه خدا گمراه کند» یعنی: هدف وی، گمراه ساختن مردم از راه الله عز و جل است، هرچند که به این امر اعتراف نکند «در دنیا برای او خزی است» خزی: رسوایی و ذلتی است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبانهای مردم «و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم» به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [الحج: ۱۰].

«این» کیفر و عذاب هر دو سرا «به سزای آن چیزهایی است که دو دست تو پیش فرستاده است» از کفر و کبر و معاصی «و» گرنه «خداوند هرگز به بندگان خود ستمگر نیست» یعنی: واقع امر این است که خدای سبحان بندگان را بدون گناه عذاب نمی‌کند. آوردن «ظلام» به صیغه مبالغه، به جهت پیوسته بودن آن با لفظ جمع - یعنی «عبید» است پس از این صیغه این معنی بر نمی‌آید که: «خداوند بسیار ستمگر نیست» تا از آن این مفهوم مخالف تداعی شود که: اندکی ستم درکار وی هست - العیاذ بالله.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الحج: ۱۱].

«و از میان مردم کسی هست که خدا را فقط بر کناره‌ای می‌پرستد» یعنی: چنین کسی در دین خویش شکاک و دودل است، نه در آن ثباتی دارد و نه استقرار

وطمأنینه‌ای، همانند کسی که بر کناره کوه است و بر لبه سقوط قرار دارد، چنین کسی می‌لرزد و نمی‌تواند راست و محکم بایستد، برخلاف مؤمن که خداوند ﷻ را با یقین و بصیرت و پایداری می‌پرستد «پس» حال آن شخص متردد و دودل چنان است که: «اگر خیری به او برسد» یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی و ثروت «بدان آرام می‌گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد «و اگر به او بلائی برسد» یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جاننش «بر روی خود برمی‌گردد» یعنی: مرتد می‌شود و به کفر باز می‌گردد «در دنیا و آخرت زیان‌کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» که هیچ خسران و زیانی مانند آن نیست.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: مردمی بودند که به مدینه می‌آمدند و اسلام می‌آوردند پس چون زن یکی از آنها پسر می‌زاید و اسبش کره می‌داد، می‌گفت: به راستی این دین، دین بسیار خوبی است! و اگر زنش پسر نمی‌زاید و اسبش کره نمی‌داد، می‌گفت: وه! این چه دین بدی است!! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

﴿يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾ ﴿١٢﴾

[الحج: ۱۲].

«به جای خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه به او سودی می‌بخشد» یعنی: این کسی که بر روی خود به کفر باز می‌گردد، همان کسی است که بتان را پرستش و نیایش می‌کند، درحالی که اگر پرستش آنها را ترک کند، آنها هیچ زیانی به او نمی‌رسانند و اگر هم آنها را بپرستد، هیچ نفعی به او نمی‌رسانند زیرا آن معبودان بیچاره جماداتی هستند که بر رساندن نفع و ضرر توانا نمی‌باشند «این همان گمراهی دور» از حق و هدایت و رشد «است» فراء در معنای آن می‌گوید: «این همان گمراهی دور از راه صواب است».

﴿يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ﴾ ﴿١٣﴾ [الحج: ۱۳].

«کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است» زیرا پرستش بتان به هیچ حالی از احوال سودبخش نیست بلکه بتان برای پرستشگران خود زیانی محض و خالصند چراکه پرستشگر بتان به سبب پرستش آنها به دوزخ وارد می‌شود «وه!»

چه بدمولایی و چه بددمساری است» یعنی: قطعاً معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ [الحج: ۱۴].

و چون بیان حال بدبختان گذشت، اکنون خداوند متعال فرجام نیک سعادتمندان را ذکر می‌کند: «بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به باغبایی در می‌آورد که از زیر آن جویباران روان است، در حقیقت، خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد» پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می‌دهد و هر که را بخواهد، عذاب می‌کند.

﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ﴾ [الحج: ۱۵].

«هر که می‌پندارد که خداوند هرگز او را در دنیا و آخرت نصرت نخواهد داد» ضمیر در

﴿لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ﴾، یا به ﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ﴾ بر می‌گردد، یا به محمد ﷺ؛ اگر به ﴿مَنْ

كَانَ يَظُنُّ﴾ «هر که گمان می‌کند» بر گردد، معنی این است: چنین گمان‌کننده‌ای به مرتبه ناامیدی مطلق سقوط کرده و از یاری خداوند ﷻ در دنیا و آخرت کاملاً مأیوس

گشته است. و اگر ضمیر ﴿لَنْ يَنْصُرَهُ﴾ [الحج: ۱۵] به محمد ﷺ بر گردد، معنی این است: از نظر آن گمان‌کننده، محمد ﷺ در معرض آن قرار دارد که خداوند ﷻ یاری و کمکی را که به وی داده، قطع کند و او را به حال خودش رها نماید. آری! هرکس

چنین می‌پندارد؛ «پس باید که بالا رود به سببی به سوی آسمان» یعنی: ای محمد ﷺ!

به آن پندارگر امید باخته بگو: باید وسیله و چاره‌ای جست‌وجو کند تا او را به آسمان برساند «پس آن را ببرد» یعنی: سپس پیروزی و یاری حق بر تو را قطع کند و ببرد، اگر

این کار برایش میسر و مقدور است زیرا پیروزی برای تو از آسمان می‌آید «آن‌گاه بنگرد که آیا این تدبیر او چیزی را که مایه خشمش شده است از میان می‌برد» یعنی: سپس

بنگرد که آیا آنچه که او را در مورد یاری دادن خدای ﷻ به پیامبرش خشمگین کرده است، از بین می‌رود؟

حاصل معنی این است: همان‌طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری

دادن محمد ﷺ نیز از سوی حق تعالی اجتناب‌ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل برگشت

است. به قولی: معنای ﴿خِرَّةٌ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ﴾ [الحج: ۱۵] این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد، لغتا «سما» نامیده می‌شود و در این صورت، ﴿ثُمَّ لِيَقْطَعْ﴾ این گونه معنی می‌شود: سپس خود را حلق آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در اثر خفگی بمیرد آن گاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است از بین می‌برد و یاری دادن پیامبر ﷺ از سوی خداوند ﷻ قطع می‌شود؟ هرگز!

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «معنی چنین است: هرکس می‌پندارد که خدای ﷻ یاری دهنده محمد ﷺ و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت خدا به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خدای ﷻ خواهناخواه نصرت‌دهنده پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع شدنی نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند: هرکس این امر را نمی‌پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده‌ای متصور نیست و عکس‌العملش به‌جایی نمی‌رسد. ابن‌کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی کرده است.

این آیه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شک کند و باید در هر شرایطی شکیبا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَن يُرِيدُ﴾ [الحج: ۱۶]. «و بدین گونه قرآن را آیاتی بینات فرو فرستادیم» بینات: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و دربرگیرنده حجت‌های قاطع از جانب خداوند ﷻ بر مردم «و بدانید که خدا هرکه را بخواهد راه می‌نماید» یعنی: هرکه را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته باشد، هدایت می‌کند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت‌شده و ره‌یافته باشد، می‌افزاید - و قطعاً او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالنَّصْرَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [الحج: ۱۷].

«همانا کسانی که ایمان آوردند» به خدا جَلَّ جَلَالُهُ و پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که ایشان مسلمانانند «و کسانی که یهودی شدند» آنان منتسبان به آیین موسی عَلَيْهِ السَّلَام اند «و صائبی‌ها» فرقه معروفی‌اند که به هیچ یک از آیین‌های منتسب به انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام وابستگی ندارند «و مسیحیان» یعنی: منتسبان به آیین عیسی عَلَيْهِ السَّلَام «و مجوس» یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتاپرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد «و کسانی که شرک ورزیدند» یعنی: بت‌پرستان و سایر مشرکان به خدای سبحان «البتّه خدا روز قیامت میانشان داوری می‌کند» پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ وارد می‌کند. به قولی، فصل میانشان به این معنی است: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ کسانی را که برحقند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند «بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقش و ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند، از این‌رو، حکم و فیصله حق تعالی در میان بندگانش از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ  
وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ  
اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [الحج: ۱۸].

«آیا ندانستی که آنان که در آسمان‌ها و زمین سجده می‌کنند» از فرشتگان «و آنان که در زمینند» از مؤمنان انس و جن نیز برای خدا سجده می‌کنند. مراد از سجده در اینجا: سجده طاعت است که مخصوص عقلا می‌باشد «و» سجده می‌کنند برای او «خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و چهارپایان» سجده اینها: سجده انقیاد کامل و تسلیم بودن تام و تمام به فرمان حق تعالی است «و» سجده می‌کنند برای باری تعالی «بسیاری از مردم» به سجده طاعت «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است» زیرا از سجده اطاعت برای خداوند متعال سر باز می‌زنند و بنابراین، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود «و هرکه را خدا خوار کند» بدین‌سان که او را کافری بدبخت گرداند «او را هیچ گرامی‌دارنده‌ای نیست» که خوشبخت و عزیزش گرداند. یعنی: کسانی سجده کردن برای خدای عَلَّيْكَ را فقط به این خاطر ترک می‌کنند که آن را



ذلت و خواری ای می‌دانند، درحالی که سجده کردن برای حق تعالی در حقیقت کرامت و عزتی برای راهیافتگان است و ترک آن از روی تکبر، ذلت بزرگی است که خداوند ﷻ هرکه را بخواهد با آن خوار و ذلیل می‌گرداند.

در حدیث شریف آمده است: «چون فرزند آدم آیه سجده را بخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است». «هرآینه خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد» از آن جمله، گرمی داشتن و خوار ساختن هرکس که بخواهد.

این آیه - چنان که از حدیث مذکور بر می‌آید - از آیات سجده تلاوت است.

﴿هَذَا خِصْمًا لِّمَنْ كَفَرُوا فُطِئَتْ لَهُمْ نَارٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ﴾ [الحج: ۱۹].

«این دو فریق» که یک گروه از آنها یهود و نصاری و صائبی‌ها و مجوس و مشرکان و گروه دیگر مسلمانانند، «دشمنان یک‌دیگرند» به‌قولی دیگر: مراد از دو فریق دشمن؛ دو گروه مؤمنان و مشرکانی هستند که در روز بدر به میدان مبارزه آمدند پس مراد از مؤمنان: حمزه و علی و عبیده ﷻ و مراد از کافران: عتبه و شیبه فرزندان ربیع و ولید فرزند عتبه اند. مجاهد و عطاء می‌گویند: «مراد از دو فریق، مؤمنان و کافرانند به طور عام، که این معنی شامل بدریان نیز می‌شود». «که درباره پروردگارشان» یعنی: در باره دینش، یا در باره ذاتش، یا در باره صفاتش، یا در باره شریعت مقرر وی برای بندگانش؛ «با هم ستیزه کردند پس کسانی که کفر ورزیدند، برای‌شان جامه‌هایی از آتش بریده شده است» یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حال‌شان برای‌شان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته می‌شود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است.

﴿يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ﴾ [الحج: ۲۰].

«آنچه در شکم آنهاست به آن گداخته می‌شود» صهر: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنان که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته می‌شوند. یعنی: آنچه در شکم‌های آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته می‌شود «و پوست‌هایشان نیز» بدان گداخته می‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «آب جوشان بر سرهایشان ریخته می‌شود و از جمجمه‌هایشان نفوذ کرده به شکم و درونشان می‌رسد و آنچه را که در شکمشان است، می‌سرد و از میان برمی‌دارد تا به پاهایشان می‌رسد و صهر همین است آن‌گاه به حال اول خود بازگردانیده می‌شوند».

﴿وَلَهُمْ مَقْلِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ﴾ [الحج: ۲۱].

«و برای کوفتن آنان، گرزهای آهنین مهیاست» مقامع: قطعه‌هایی از آهن است که برای وارد کردن ضربه بر آنان مهیا و آماده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر گزری آهنین از گرزهای دوزخ در زمین نهاده شود آن‌گاه جن و انس هر دو گرد آیند، نمی‌توانند آن را از زمین بلند کنند».

﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ [الحج: ۲۲].

«هر بار که بخواهند از آن» یعنی: از آتش دوزخ «بیرون روند از شدت غم» یعنی: به سبب شدت غمی که بر آنان مسلط است «در آن» آتش «بازگردانیده می‌شوند» با کوبیدن گرزها بر سرشان «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: در حالی که به آن بازگردانیده می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: عذاب آتش سوزان را بچشید. این جزای آن خصم کافر است اما پاداش خصم مؤمن:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّتِ نَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُجَلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ [الحج: ۲۳].

«بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر آن نهرها روان است درمی‌آورد، در آنجا آراسته می‌شوند» یعنی: خدا ﷻ یا فرشتگان به‌دستور وی آنان را می‌آریند؛ «به دست‌بندهایی از طلا و آراسته می‌شوند به مروارید» قشیری می‌گوید: مراد مرصع کردن دست‌بندها به مروارید است. هرچند بعید نیست که در بهشت دست‌بندهایی از مروارید خالص و میان‌پر نیز وجود داشته‌باشد چنان‌که در آن دست‌بندهایی از طلای خالص وجود دارد. در حدیث شریف آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی می‌رسد که آب وضویش بدان می‌رسد». «و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برای‌شان حلال است.

باید یادآور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می‌باشد اما بهره‌گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن - هم بر مردان و هم بر زنان - حرام مطلق می‌باشد.

﴿وَهُدُّوْا۟ اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوْا۟ اِلَى صِرَاطِ الْحَمِيْدِ ﴿۲۴﴾﴾ [الحج: ۲۴].

«و» مؤمنان «به سخن پاکیزه رهنمون شدند» در دنیا. به قولی: مراد از ﴿الطَّيِّبِ مِنَ

الْقَوْلِ﴾ [الحج: ۲۴] (سخن پاکیزه)، کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. اقوال دیگری نیز

در این باره نقل شده است؛ از جمله این که: مراد از آن الحمد لله، یا قرآن، یا سخن پاکیزه

در آخرت است چنان که در حدیث شریف آمده است: «به بهشتیان تسبیح گفتن الهام

می‌شود چنان که نفس کشیدن». «و به سوی راه ستوده رهنمون شدند» که همانا دین

مقدس و پایدار اسلام است.

﴿اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَيَصُدُّوْنَ عَن سَبِيْلِ اللّٰهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنٰهُ لِلنَّاسِ

سَوَآءً الْعَكِْفِ فِيْهِ وَالْبَدَا۟ وَمَنْ يُرِدْ فِيْهِ بِالْحَادِ يَظْلَمِ نَفْسَهُ مِنْ عَذَابِ اَلِيْمٍ ﴿۲۵﴾﴾ [الحج: ۲۵].

«بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند و از راه خدا بازمی‌دارند» یعنی: کسانی را که قصد

داخل شدن به دین خدای سُبْحٰنَهُ را دارند، از ورود به آن باز می‌دارند «و» بازمی‌دارند از

«مسجدالحرام» به قولی: مراد از آن خود مسجد الحرام است. به قولی دیگر: مراد کل

سرزمین حرم است زیرا مشرکان رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و اصحابشان را در روز حدیبیه از

ورود به سرزمین حرم بازداشتند. به قولی دیگر: مراد از آن همه مکه است «که آن را

برای مردم - اعم از مقیم در آنجا و بادیه‌نشین - یکسان قرار داده‌ایم» یعنی:

مسجدالحرام را برای عموم مردم؛ اعم از مجاوران و زائران آن یکسان قرار داده‌ایم که

در آن به طور برابر نماز می‌گزارند و طواف می‌کنند. مراد از: ﴿وَالْبَدَا۟﴾ کسانی هستند

که به قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به سوی مسجدالحرام می‌آیند، اعم از بادیه

نشینان یا غیرآنان.

فقها درباره حکم این آیه اختلاف نظر دارند. مالک رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ می‌گوید: مقیمان و

مسافرانی که به مکه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند.

جمعی برآنند که واردشونده به مکه می‌تواند در هر جایی که یافت، فرود آید و صاحب

منزلی که او در آن فرود می‌آید - چه خوش باشد چه ناخوش - مکلف است که او را

جای دهد. اما جمهور فقها برآنند که سراها و منازل مکه مانند مسجدالحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرودآمدن در آن بازدارند. احناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیه کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به این که از رفتار عملی رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز - که استفاده از خانه‌های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند - چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همه مکه است بنابراین، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

«و هرکس بخواهد در آن از سر ستمگری الحاد کند او را از عذابی دردناک می‌چشانیم» الحاد در اینجا به معنای عدول و گرایش از راه میانه و جاده حق و استقامت است. به قولی: مراد از این شخص ستمگر، کسی است که جرمی را در خارج از حرم مرتکب شده آن‌گاه به حرم پناه می‌برد تا از کیفر آن جرم بگریزد. به قولی: مراد از الحاد، شرک و قتل است. به قولی دیگر: مراد ارتکاب معاصی است در آن به‌طور عام. ملاحظه می‌کنیم که در این آیه حتی صرف اراده کجروی در مکه - بی‌آن که آن اراده به عمل گناه بینجامد - مستوجب مؤاخذه معرفی شده است و این نشان می‌دهد که صرف نیت و اراده انجام گناه در مکه، هرچند به عمل گناه نیز نینجامد، مستوجب محاسبه است. البته این حکم مخصوص مکه است نه اماکن دیگر؛ به سبب حرمت بزرگی که مکه دارد و به جهت این که مکه جای پاکسازی نفس و محل توبه و پاکی از کلیه گناهان است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: رسول خدا ﷺ عبدا بن انیس را با دو مرد که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود، به مأموریتی فرستادند، در میان راه بحث افتخار به نسب در میان آنها بالا گرفت و عبدالله بن انیس به خشم آمده مرد انصاری را کشت آن‌گاه از اسلام مرتد شده به مکه گریخت. پس این آیه درباره وی نازل شد.

به روایت دیگری از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب و یاران وی نازل شد آن‌گاه که رسول خدا ﷺ و اصحابشان را در سال حدیبیه از مسجدالحرام بازداشتند.

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ [الحج: ۲۶].

«و» یاد کن ای محمد ﷺ «چون برای ابراهیم جای خانه کعبه را معین کردیم» تا آن را برای عبادت حق تعالی بنا کند. بوأنا: معین و واضح ساختیم و در همانجا بر او «این» پیام را نازل کردیم «که با من چیزی را شریک مقرر مکن» گویی به او گفته شد: مرا در این خانه به یگانگی پرستش کن «و خانه مرا پاک کن» از شرک و پرستش بتان «برای طواف کنندگان» به آن خانه «و قیام کنندگان» در آن برای نماز «و رکوع کنندگان و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

آیه کریمه متضمن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده‌اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه پرستی و پاک نگاه داشتن حریم بیت از شرک و بت پرستی، شرط حق تعالی بر پدرتان ابراهیم ﷺ و کسانی که بعد از وی می آیند بود اما شما به این شرط و به ولای پدرتان وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلودید.

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾﴾

[الحج: ۲۷].

«و در میان مردم برای حج ندا درده» جمعی از مفسران گفته‌اند: چون ابراهیم ﷺ از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل ﷺ نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج بانگ برآورد. نقل است که ابراهیم ﷺ گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل ﷺ گفت: تو بانگ برآور و رساندنش بر عهده ما. آن گاه ابراهیم ﷺ بر مقام خود و به قولی بر فراز حجرالاسود و به قولی بر فراز صفا و به قولی بر فراز کوه ابوقبیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گوید، لبیک اللهم لبیک نقل است که: کوهها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم ﷺ را به همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم ﷺ را شنیدند - اعم از سنگ و درخت و غیره - و همه کسانی که خدای ﷻ تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، پاسخ دادند: «لبیک اللهم لبیک» به فرمان حاضریم بارخدا! به فرمان

حاضریم». این همان مضمونی است که ابن کثیر آن را از ابن عباس و مجاهد و عکرمه و سعید بن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم.

آری! ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده «تا» زایران «به سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری ببیند» ضامر: شتر لاغری است که سفر آن را خسته و رنجور کرده است. یعنی: تا شتران سرنشینان خود را به حج آورند «از هر فج عمیقی» یعنی: از هر راه دوری. مجاهد می گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمی شدند پس خداوند ﷺ سوارشدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، هم در این آیه و هم در آیه بعدی:

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْفُقَرَاءَ﴾ [الحج: ۲۸].

«تا شاهد منافعی برای خویش باشند» به قولی: مراد از منافع، ادای مناسک حج است. به قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی هاست. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است» «و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند» یعنی: تا نام خدا ﷻ را در هنگام ذبح هدایا و قربانی ها یاد کنند. «ایام معلومات» نزد مالک و ابویوسف و محمد بن حسن از یاران ابوحنیفه، همان ایام النحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأی ابوحنیفه و شافعی: «ایام معلومات» عبارت است از: ده روز اول ذی الحجه که آخرین آن روز عید قربان می باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند.

آری! تا نام خدا ﷻ را یاد کنند «بر ذبح آنچه که خدا به آنان از چهارپایان مواشی» یعنی: شتر و گاو و گوسفند «روزی داده است پس، از آنها بخورید» خوردن حاجی یا قربانی کننده از گوشت هدای یا قربانی خویش، سنت است. از نظر احناف، خوردن اهداکننده هدای از گوشت هدیه نافله و هدیه حج تمتع و قران جواز دارد اما خوردن حاجی از گوشت حیوان مذبوحه ای که آن را بر اثر ارتکاب جنایت در حج ذبح می کند، در نزد هیچ یک از فقها جواز ندارد «وبه درمانده فقیر بخوراند» بؤس: شدت فقر است پس اطعام فقرا از گوشت هدای امر لازمی است و این امر در نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه مستحب می باشد.

﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: ۲۹].

«سپس باید آلودگی خود را بزدايند» يعنى: بايد حجاج و معتمران آلودگى هاى خود - چون درازى موها، ناخن ها و غيره - را از خود دور كنند و اين كار در روز عيد قربان انجام مى شود «و بايد كه به نذرهاى خود» كه در مناسك حج در مورد انجام دادن نيكوكارى ها بر گردن مى گيرند «وفا كنند» يا معنى اين است: بايد واجبات حج خويش را به جاى آورند «و بايد كه بر گرد آن بيت عتيق طواف كنند» و اين طواف، «طواف افاضه» است كه از فرايض حج مى باشد، يعنى همان طوافى كه وقت آن بعد از روى جمره عقبه در روز عيد قربان آغاز مى شود. البته در حج طواف واجبى است كه عبارت است از: طواف وداع و نيز طواف سنتى است كه عبارت است از: طواف قدوم.

و خانه كعبه را «عتيق» ناميدند زيرا - چنان كه در حديث شريف آمده است - خداوند متعال آن را از تسلط جباران و ستمگران آزاد ساخته است. به قولى ديگر: عتيق به معنى «كريم» است، يعنى خانه بزرگ و گرامى. به قولى ديگر: عتيق، يعنى خانه كهن و قديمى زيرا نخستين خانه اى كه بر روى زمين ساخته شد، خانه كعبه بود و بعد از آن بيت المقدس بنا شد.

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾﴾ [الحج: ۳۰].

«اين است حكم و هر كس حرمت خدا را تعظيم كند پس اين برايش نزد پروردگارش بهتر است» حرمت: عبارت از شعائر و عباداتى است - چه در حج و چه در غير آن - كه قيام به آنها واجب و كوتاهى در انجام آنها حرام است؛ و تعظيم و بزرگداشت آنها عبارت است از: عمل كردن به موجب آنها و اجتناب از هر امرى كه مخالف مقتضائ آنهاست «پس اين» تعظيم و بزرگداشت «براي او نزد پروردگارش بهتر است» در آخرت، نه سستى، بى توجهى و بى حرمتى به چيزى از اين شعائر و مقدسات «و براى شما مواشى حلال كرده شد» كه عبارتند از شتر و گاو و گوسفند «مگر آنچه بر شما خوانده مى شود» از محرمت كه عبارت است از: گوشت خودمرده (مردار) و ديگر محرمتى كه همراه با آن در سوره هاى بقره، مائده، انعام و نحل ذكر شده است «پس، از پليدى بتان اجتناب كنيد» رجز: نجاست و پليدى است. البته نجاست شرك از مشرك جز با ايمان دور نمى شود چنان كه نجاست حسى جز با آب برطرف نمى گردد «و از سخن دروغ اجتناب كنيد» قول الزور: سخن ناروا و دروغ و افتراء، يا گواهى دروغ است. حق تعالى ميان

شُرک و «قول الزور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به خداوند ﷻ، در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افترا بیش نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه بار این سخنشان را تکرار کردند.

﴿حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱].

«در حالی که برای خداوند حنفاء باشید» حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش یابنده از دین باطل به سوی دین حق است. یعنی خالصانه به سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می‌گیرد، بیزاری جوید «نه شریک‌گیرندگان برای او» چیزی از چیزها را «و هرکس به خدا شرک ورزد پس چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده» به سوی زمین. یعنی از بلندای ایمان به سوی حسیض کفر انحطاط کرده است «و مرغان او را ربوده‌اند» یعنی: مرغان لاشخوار، گوشت و پوست وی را پاره پاره کرده و او را با چنگالهای خود دریده و ربوده‌اند «یا باد او را در مکانی دور افکنده است» و فروکوفته است، به گونه‌ای که هیچ امیدی به نجات وی باقی نمانده، استخوانهایش ریزریز و گوشت بدنش در هم کوفته، پاره پاره و نابود شده است. پس همچنین است کسی که به خدای سبحان شرک آورد زیرا اعمال صالح چنین کسی هدر و حبط (هدر) گردیده و به زودی انتقام و مجازات الهی به سراغ وی خواهد آمد.

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعْبِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲].

«این است» حکم «و هرکس شعایر خدا را» یعنی: نشانه‌های دین وی را «بزرگ دارد» که حیوان اهدا شده در حج و دیگر مناسک و مشاعر آن شامل این شعایر می‌شود چنان که مساجد و عبادات نیز از آن جمله‌اند «پس در حقیقت این» تعظیم و بزرگداشت شعایر خدا ﷻ «از تقوای دلهاست» دل به یادآوری مخصوص شد زیرا دل مرکز تقوی است. بزرگداشت حیوان اهدا شده به حرم در آن است که از حیوانات فربه و گران قیمت انتخاب شود.

﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: ۳۳].

«برای شما در آنها» یعنی: در شعایر حج مخصوصا «منافعی است» مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصا شتر است و از جمله منافع آنها سوارشدن بر آنها، استفاده از



شیر آنها، بهره‌گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است «تا میعاد می‌عین» که همانا وقت ذبح آنهاست. احناف بر آنند که منفعت گرفتن از شتر قربانی و هدی بعد از روان کردن آن به مقصد ذبح‌گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار «آن‌گاه جای فرود آمدن آنها» یعنی: جای قربانی کردن آنها «در بیت العتیق است» یعنی: باید شتران هدی به نزدیک خانه کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ۗ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿۳۴﴾﴾ [الحج: ۳۴].

«و برای هر امتی» از امت‌های قبل از شما «منسکی معین ساخته ایم» یعنی: برای هر امتی، عیدی یا مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم «تا نام خدا را» به تنهایی «یاد کنند» و هدی و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند «بر آنچه از چهارپایان مواشی که به آنان داده است» یعنی: نام خدا را در هنگام ذبح مواشی‌ای که روزیشان گردانیده است، یاد کنند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ذبح آوردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله نام خدا جل جلاله را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند». خاطر نشان می‌شود که آن دو گوسفند، قربانی آن حضرت صلی الله علیه و آله بود «پس خدای شما خدایی یگانه است» و هم اوست که تمام ادیان آسمانی را فرود آورده است «پس به او منقاد شوید» با گردن نهادن به طاعت و عبادتش «و فروتنان را بشارت ده» محبتین: فروتنان نرم‌دل، خشوع‌کننده و مخلص به بارگاه خداوند جل جلاله اند. آری، ای محمد صلی الله علیه و آله! بشارتشان ده به آنچه که خداوند متعال برای‌شان از ثواب بسیار و عطای بزرگش آماده ساخته است.

سپس حق تعالی در توصیف فروتنان می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُتَمَسِّكِينَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳۵﴾﴾ [الحج: ۳۵].

«آنان که چون نام خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد» یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک شوند و از مخالفت خداوند جل جلاله حذر کنند؛ به سبب کمال یقین و قوت ایمانشان «و آنان که بر هر چه بر سرشان آید» از بلاها و محنتها در راه طاعت خداوند متعال «صبر پیشگاندند و بر پادارندگان نمازند» در اوقات آن و با رعایت ارکان و آداب آن

«و آنان که از آنچه روزی شان داده ایم، انفاق می کنند» یعنی: اموالشان را در امور خیر به مصرف می رسانند و صدقه می کنند. پس «مخبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف یاد شده اند.

﴿وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيْرٌ فَأَذْكُرُوا أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾﴾ [الحج: ۳۶].

«و شتران فربه را برای شما از جمله شعایر خدا قرار داده ایم» همان شترانی را که به خانه کعبه اهدا می کنید. در این باره که آیا اطلاق نام «بدنه» بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه رضی الله عنهم، اسم «بدنه» که مفرد «بدن» است بر شتر و گاو هر دو اطلاق می شود و به سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن «بدنه» می گویند «برای شما در آنها خیر است» یعنی: برای شما در آنها منافی دینی و دنیوی است. چنان که گذشت «پس نام خدا را بر آنها یاد کنید» در هنگام ذبح آنها «درحالی که بر پای ایستاده اند» صواف: یعنی: در حالی ایستاده اند که چهار دست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به هیأت ایستاده ذبح می شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند «پس چون پهلوهای آنها بر زمین افتد» یعنی: چون آن حیوانات بعد از ذبح و خروج روح از بدن آنها به پهلو درغلتند؛ «از آنها بخورید» قرطبی می گوید: «علما برآنند که خوردن شخص از گوشت هدی خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد». «و به قانع و معتر بخورانید» قانع: فقیری است که به آنچه دارد راضی است و از کسی سؤال نمی کند. اما معتر: فقیری است که خود را بر شما پیش می افکند تا به وی چیزی بدهید «این گونه آنها را برای شما رام گردانیدیم» که به خواسته شما در رفتن به ذبح گاهها گردن می نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می کنید و از آنها نفع می برید، بعد از آن که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این ها رام شده شما بودند «باشد که شکر کنید» این نعمتی را که خدای منان بر شما ارزانی کرده است.

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِشْكُرِ اللَّهِ عَلَىٰ مَا هَدَانَكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾﴾ [الحج: ۳۷].

«هرگز گوشت‌های آنها به خدا نمی‌رسد» یعنی: گوشت‌های این شترانی که آنها را به جهت رضای حق تعالی صدقه و قربانی می‌کنید، به سوی باری تعالی بالا نمی‌رود» و نه خون‌های آنها» که در هنگام ذبح بر زمین ریخته می‌شود. آری! هیچ یک از اینها از حیث این که گوشت و خونند به خدا ﷻ نمی‌رسند «ولی این تقوای شماست که به وی می‌رسد» یعنی: پاکی و تقوای دل‌های شما همان چیزی است که خداوند ﷻ آن را می‌پذیرد و بر آن پاداش می‌دهد «این‌گونه آنها را برای شما رام گردانید تا خدا را به بزرگی یاد کنید به شکر آن که شما را راه نمود» به سوی خود؛ باآموختن دین و شریعت و هموار کردن راه رضا و محبت خویش. مراد از ﴿لِشُكْرٍ وَأَلَلَهُ﴾ [الحج: ۳۷] الله اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیت جمع کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است «و محسنان را بشارت ده» به دریافت پاداش الهی. اطلاق نام «محسن» بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا ﷻ سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

ابن‌منذر از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: مشرکان در هنگام ذبح حیوانات، خون آنها را به سوی کعبه می‌ریختند و آن خونها را به سوی کعبه می‌افشاندند پس مسلمانان نیز خواستند تا چنین کنند، این بود که خداوند متعال نازل فرمود: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا﴾ [الحج: ۳۷]. در نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم يضح فلا يقربن مصلانا». «هر کس در زندگی مادی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلائی ما نزدیک نشود».

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ [الحج: ۳۸]. «قطعا خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند» یعنی: خداوند ﷻ غائله‌ها و توطئه‌های مشرکان را از مؤمنان دفع می‌کند. به قولی معنی این است: خداوند ﷻ حجت مؤمنان را بلند و برتر می‌گرداند «زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد» بلکه ناسپاسان و خائنان در عهد‌ها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیتی ندارند.

بعد از آن که خداوند ﷻ با طرح موضوع دفاع از مسلمانان، آنان را در بلندترین درجات اطمینان قرار داد، به ایشان اذن قتال می‌دهد:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ [الحج: ۳۹].

«به کسانی که کفار با آنان می‌جنگند اذن قتال داده شد، به سبب این که آنان مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خداوند بر نصرت دادنشان تواناست» و این بشارت به پیروزی مؤمنان است.

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه اصحاب رسول خدا ﷺ را با دست و زبان مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، اصحاب از این وضع نزد رسول خدا ﷺ شکایت می‌بردند اما آن حضرت ﷺ به ایشان می‌فرمود: صبر کنید و شکیبایی ورزید زیرا من هنوز به جنگیدن فرمان نیافته‌ام. تا این که آن حضرت ﷺ مأمور به هجرت شدند و خدای سبحان این آیه کریمه را در سال دوم هجری در مدینه نازل نمود. آری! بعد از آن که خدای ﷻ مؤمنان را در هفتادواندی آیه به خودداری از جنگ فراخواند، این اولین آیه‌ای است که در مورد رخصت دادن به جنگ نازل شده است. البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیه (۳۸) از همین سوره است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الحج: ۳۸].

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ الْعَالَمِ بَعْضُهُمْ لَبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج: ۴۰].

«همان کسانی که به ناحق از دیارشان بیرون رانده شدند» مراد از دیار، شهر مکه است «جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما خداست» یعنی: آنها هیچ گناهی نداشتند ولی فقط به خاطر این سخن‌شان که می‌گفتند: پروردگار ما خدا ﷻ است، از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن، سخن حقی است پس بیرون راندنشان به سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است «و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مساجد مسلمانان که نام خدا در آنها بسیار یاد کرده می‌شود، ویران ساخته می‌شد» یعنی: اگر این جنگ و بیکار با دشمنان که خداوند ﷻ برای انبیا ﷺ و مؤمنان مشروع ساخته است نبود، قطعا اهل شرک بر اوضاع مسلط

می‌شدند و همه اماکن و مواضع عبادت از روی زمین برچیده می‌شد لذا ای مؤمنان! برای برپاداشتن دین خدا ﷻ و اقامه ذکر وی بجنگید. پس صوامع: عبارت است از صومعه‌های راهبان، بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا - که واحد آن «بیعه» است، صلوات: عبارت است از کنیسه‌های یهودیان و مساجد: عبارت است از معابد مسلمین. به‌قولی دیگر معنی این است: اگر این دفع و طرد نمی‌بود، قطعاً در زمان موسی عليه السلام کنیسه‌ها، در زمان عیسی عليه السلام صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمد عليه السلام مساجد ویران ساخته می‌شد «و قطعاً خدا کسی را که قصد نصرت وی کند، نصرت می‌دهد» مراد از نصرت دادن خدا ﷻ: نصرت دادن دین و اولیای وی است «زیرا خداوند سخت قوی است» و بر یاری دادن دوستانش تواناست و «عزیز» و غالب است پس قطعاً از دشمنانش انتقام می‌گیرد. شایان ذکر است که خدای عز وجل این وعده‌اش را با مسلط کردن مهاجران و انصار بر سردمداران عرب و کسراها و قیصرهای عجم محقق ساخت و سرزمین و دیار آنان را برای امت اسلام به ارث نهاد.

این آیه متضمن نهی از ویران کردن معابد اهل ذمه است ولی اهل ذمه این اجازه را ندارند که معابد جدیدی احداث نمایند، یا معابد قدیمی خود را چه از نظر عرض و چه از نظر ارتفاع توسعه دهند و اگر معابدشان را توسعه دادند، برداشتن آن توسعه واجب است اما مسلمانان نباید معابد آنها را به مساجد تبدیل کرده و در آنها نماز بگذارند.

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهْمُ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [الحج: ۴۱].

آری! حق تعالی نصرت می‌دهد «کسانی» را «که اگر آنان را در زمین تمکین دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و به معروف امر می‌کنند و از منکر نهی می‌نمایند» که این اوصاف و خصوصیات امت ربانی و نشانه دولت و شوکت آنهاست. با این آیه، حق تعالی امر به معروف و نهی از منکر را بر کسانی که ایشان را در زمین تمکین داده و بر قیام به این کار توانایی بخشیده، واجب گردانیده است «و عاقبت همه کارها از آن خداست» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر وی برمی‌گردد، نه به دیگران. این جمله نیز تأکیدی است بر تحقق وعده حق تعالی در مورد پیروز ساختن دوستانش.

از حضرت عثمان رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا عليه السلام نازل شد».

پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان - اعم از یهود و غیر آنان - را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾﴾ [الحج: ۴۲-۴۳].

«و اگر تو را تکذیب کنند» ای محمد ﷺ! «قطعاً پیش از آنان قوم نوح تکذیب کرده بودند» نوح عليه السلام را «و قوم عاد» هود عليه السلام را «و قوم ثمود» صالح عليه السلام را «و قوم ابراهیم» ابراهیم عليه السلام را «و قوم لوط» لوط عليه السلام را. این آیه تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول خدا ﷺ است که متضمن وعده الهی به هلاک کردن تکذیب کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش می‌باشد، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت ﷺ برافراشتند و خدای عز وجل پرچم‌هایشان را واژگون کرد، همان‌گونه که تکذیب‌کنندگان دیگر از امت‌های انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

﴿وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾﴾ [الحج: ۴۴].

«و» همچنین تکذیب کردند «اهل مدین» شعیب عليه السلام را «و نیز موسی تکذیب شد» از سوی فرعون و کسانش «پس کافران را مهلت دادم» یعنی: عذاب را از آنان به تأخیر افگندم «سپس آنها را فروگرفتم» به عذاب، بعد از سپری شدن آن مهلت «بنگر، عقوبت من چگونه بود؟» یعنی: بنگر که انکار من بر آنان و دگرگون ساختن نعمتهایی که در آن قرار داشتند و نهایتاً به هلاکت رساندنشان از سوی من چگونه بود؟.

﴿فَكَأَيُّ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ ﴿٤٥﴾﴾ [الحج: ۴۵].

«و چه بسیار شهرها را - که ستمکار بودند - هلاکشان کردیم و اینک آن شهرها برسقف‌های خود فروافتاده است» به سبب از بین رفتن ساکنان آنها تا بدانجا که سقف‌های آنها فرو ریخته و به کلی ویران شده‌اند «و چه بسیار چاه‌های معطل» یعنی: متروک و خالی از صاحبان و ساکنان پیرامونی، که همه هلاک شده‌اند. به قولی معنی

این است: آن چاه‌ها از دلوانداختن و رسن کشیدن بی‌استفاده مانده‌اند «و چه بسیار قصرهای بلند و افراشته» مشید: بلند و سر به فلک کشیده است. به قولی: مراد از مشید، گچ‌اندودش ده و آراسته است. یعنی: چه بسیار قصرهای سر به فلک کشیده و آراسته‌ای که از ساکنان خود، یا از اسباب و آلات خود متروک و خالی مانده‌اند. حاصل معنی این است: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم‌پیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ انگاران ستمگر از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶].

«آیا در زمین گردش نکرده‌اند» این تعبیر، مردم را به سفر در نواحی زمین برمی‌انگیزد تا کشتارگاهها و هلاکت‌گاه‌های آن امت‌های ستمگر را ببینند و درس عبرت بگیرند «تا دل‌هایی داشته باشند که با آن فهم کنند» یعنی: تا به سبب مشاهده این پدیده‌های عبرت آموز، دل‌هایشان چنان شفاف و آماده شود که بتوانند با آنها بیندیشند و آنچه را که باید، دریابند «یا گوشه‌هایی که با آن بشنوند» آنچه را که باید بشنوند؛ از کلام الهی که انبیایشان بر آنان می‌خوانند؟ «در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند» یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلها و دل‌هایشان است پس به سبب این خلل، دل‌هایشان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهده اماکن عبرت انگیز به خود نمی‌آید.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى﴾

[الإسراء: ۷۲]. «و هر که در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود».

نازل شد، ابن ام‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم

کور خواهم بود؟ در این هنگام نازل شد: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ﴾ [الحج: ۴۶]. «در

حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند».

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ

مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ [الحج: ۴۷].

«و از تو به شتاب تقاضای عذاب می‌کنند» از روی تکذیب، ریشخند، دورانگاری و

استبعاد زیرا مشرکان شدیداً منکر آمدن عذاب بودند پس زود طلبیدن عذاب از سوی

آنان، به شیوه استهزا و تمسخر است «با آن که هرگز خداوند وعده‌اش را» در فرودآوردن عذاب، انتقام گرفتن از دشمنان و گرامی داشتن دوستانش «خلاف نمی‌کند» و وعده او پیشی بسته است پس لابد آمدنی است «و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمیرید» یعنی: مدت اندک نزد قدرت حق تعالی همانند مدت طولانی است پس یک روز و هزار سال نسبت به حکم او یکسان است و از همین روست که به آنان مهلت می‌دهد اما اگر بخواهد، کار هزار سال را در یک روز تمام می‌کند لذا به تأخیر افکندن عذاب از آنان به سبب عجز و ناتوانی نیست بلکه بنا بر مصالحی است که حق تعالی خود به آن داناتر است. به قولی معنی این است: یک روز از بیم و هراس و سختی آخرت، همانند هزار سال از سالهای دنیاست که پر از ترس و هراس و سختی باشند.

شیخ سعید حوی رحمته در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنان که امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می‌گویند که - مثلا - عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است.»  
حسن بصری؛ می‌گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیاد برانداز از امت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

۱- خدای سبحان حدی از کفر را نزد خود معین داشته است که هرکس بدان حد برسد، او را عذاب می‌کند و هرکس به آن حد نرسد، عذابش نمی‌کند.  
س خدای سبحان قومی را عذاب نمی‌کند مگر این که بداند حتی یک تن از آنان هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می‌دهد تا در حق امت‌هایشان نفرین کنند آن‌گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه‌کن کننده‌ای را به سراغشان می‌فرستد.

﴿وَكَايِنٍ مِّن قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ﴾ [الحج: ۴۸].

«و چه بسا شهری که مهلتش دادم درحالی که اهل آن ستمکار بود، سپس آن را فروگرفتم و بازگشت به سوی من است» یعنی: چه بسیار مردم شهرهایی که آنها نیز مانند شما کفار زمان رسالت خاتم الأنبياء، ستمکار بودند اما من پس از مدتی مهلت دادن به آنان، عذابشان کردم پس بدانید که از عذاب من گریزی ندارید و در نهایت بازگشت همگی به سوی حکم من است.



﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥١﴾ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٢﴾﴾ [الحج: ۴۹-۵۰].

«بگو ای مردم! جز این نیست که من برای شما فقط هشداردهنده‌ای آشکار هستم» و مأموریت من فقط ابلاغ پیامها و هشدارهای الهی است و بس «پس آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برای آنان است آموزش» گناهان گذشته‌شان «و» برای آنان است «روزی نیک» که همانا بهشت برین است.

﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْحَجِيمِ ﴿٥١﴾﴾ [الحج: ۵۱].

«و آنان که در آیات ما سعی کردند» یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما کوشیدند و مردم را از پیروی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کند و سست ساختند، «عاجزکنان» یعنی: به این پندار و گمان که ما را عاجز می‌کنند و از نزد ما می‌گریزند و ما عذابشان نمی‌کنیم «انان» بی‌شک «اهل دوزخند».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ ءَايَتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾﴾ [الحج: ۵۲].

«و پیش از تو هیچ رسول و هیچ نبی را نفرستادیم» به قولی: رسول کسی است که با

ارسال جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به‌سوی او به‌طور آشکار و گفت‌وگوی شفاهی و روایوی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام با او، به‌سوی خلق فرستاده شده‌است اما نبی: کسی است که فرستادن وحی به‌سوی وی یا از طریق الهام است، یا در هنگام خواب و رؤیایش. به‌قولی دیگر: رسول کسی است که خداوند متعال او را با شریعت ویژه‌ای فرستاده و به‌تبلیغ آن شریعت مأمورش کرده است اما نبی کسی است که مأمور شده است تا مردم را به شریعت پیامبری که قبل از وی بوده، دعوت کند و بر وی کتاب مخصوصی نازل نشده‌است. گفتنی است که حدیث شریف ذیل بر قول اخیر دلالت می‌کند: «چون از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمار انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام را پرسیدند، فرمودند: ایشان صد و بیست و چهار هزار تن‌اند اما چون از شمار رسولان پرسیدند، پاسخ دادند: ایشان صدوسیزده تن‌اند، جمعی اند بسیار».

آری! ما پیش از تو هیچ نبی یا رسولی را نفرستادیم؛ «جز این که چون آرزویی به‌خاطر می‌آورد، شیطان چیزی در امنیت وی می‌افکند» امنیت: یعنی در سخن و تلاوت وی «آن‌گاه خدا آنچه را شیطان القا کرده است محو می‌کند» یعنی: القای شیطان را باطل و بی‌اثر گردانیده آن را زایل و ناپایدار ساخته و از بین می‌برد «سپس خدا آیات خود را

محکم و استوار می‌کند» یعنی: آنها را در دل‌های پیروان مخلص دین خود، پابرجا و ثابت می‌گرداند «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنچه که شیطان القا می‌کند و به غیر آن از امور، باحکمت است در همه اقوال و افعال خویش.

گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از دعوت برای‌شان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قوم‌شان را از ایشان برماند و متنفر سازد - از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند - پس روزی در یکی از باشگاه‌های قوم خود نشسته بودند و درحالی که سوره: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ [النجم: ۱] بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾ [النجم: ۱۹-۲۰] رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبان‌شان چنین جاری شد که: «تلك الغرائق العلی، و ان شفاعتها لترتجی». «این غرائق برتر، بی‌گمان شفاعت آنها امید برده می‌شود». مراد از غرائق: بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت ﷺ شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری که چون رسول خدا ﷺ در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن باشگاه بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از باشگاه متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد خدای ﷻ بر تو نیاورده بودم! رسول خدا ﷺ سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خدای ﷻ این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

آری! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان‌که ابن‌کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی‌اساس دانسته‌اند. بی‌بیهی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن‌خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سوره «نجم» و سجده مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از

داستان «غرانیق» هیچ ذکری به میان نیاورده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «عقلا نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خدای عَلَّیْکَ برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلا هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده خداوند عَلَّیْکَ باطل می‌شود که: ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷]. «ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به‌سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد».

قرآن نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه/۴۶-۴۴». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/۱۵». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/۴-۳».

بنابراین، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افگند) این است که: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افگند، بدون آن که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افگند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است.

می‌توان گفت که امروزه، کوشش‌های برخی از منتسبان به مسیحیت و یهودیت در القای شبهات و پخش دروغها و افتراها درباره حقایق اسلام و تأویل بعضی از آیات قرآن بر وجه نادرست، نیز شبیه همین کار شیطان است که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است. سپس بطلان شبهات بی‌پایه آنان به دست علمای مبارز مسلمان نیز، از باب بطلان و بی‌اثر ساختن القات شیطان از سوی خدای سبحان می‌باشد.

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ [الحج: ۵۳].

«تا خدا آنچه را که شیطان القا می‌کند، فتنه‌ای بگرداند» یعنی: آزمایشی، یا گمراهی‌ای «برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: این القای شیطان، گمراهی یا آزمایشی است برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری شک و نفاق است «و نیز» القای شیطان را آزمایش یا گمراهی‌ای بگرداند «برای آنان که دل‌هایشان سخت است» یعنی: برای مشرکان «و هرآینه ستمگران» یعنی: منافقان، مشرکان و فاسقان «در ستیزه‌ای بس دور و درازند» یعنی: آنها با حق و اهل آن در دشمنی بسیار سختی قرار دارند.

﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الحج: ۵۴].

«و تا آنان که به ایشان علم داده شده است» نسبت به اوصاف جلال و کمال خدای عزوجل و نسبت به دین و آیات وی «بدانند که این وحی از جانب پروردگار تو حق است» یعنی: حقی نازل شده از نزد پروردگار توست «و بدان ایمان آورند» یعنی: بر ایمان به قرآن، ثبات و پایداری ورزند «و دل‌هایشان برای او خاشع گردد» یعنی: آرامش یابد و نرم و منقاد شود زیرا ممکن نیست که ایمان آوردن به وحی و خشوع و نرم شدن دلها برای آن، در اثر نفوذ و القای شیطان باشد بلکه این امر ثمره نفوذ و تمکین قرآن است «و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند راهبر است» در امور دینشان «به‌سوی راهی راست» یعنی: به‌سوی راهی صحیح و متین که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و در اثر همین رهبری الهی است که آنان متشابهات دین را با تأویلات صحیح تفسیر می‌کنند.

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ﴾ [الحج: ۵۵].

«و کافران همواره از آن در تردیدند» یعنی: آنها همواره درباره قرآن، یا درباره دین در شک و تردیدند «تا بناگاه قیامت برای آنان فرارسد» و بناگاه غافلگیرشان کند «یا عقوبت روزی عقیم به سراغشان بیاید» و آن عذاب روز قیامت است. آن روز از این‌روی عقیم است که در آن برای کفار گشایش و راحتی نبوده و برای‌شان بسی بی‌خیر و بدفراجم است. به‌قولی: مراد از آن، روز جنگی چون روز بدر است که کفار در آن کشته می‌شوند و روز جنگ عقیم است چراکه فرزندان زنان در آن به‌قتل می‌رسند و آن زنان به‌منزله زنانی

می‌گردند که نازا و ستروند، گویی اصلا فرزندی نزاده‌اند. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده و گفته است: «صحیح همان است». از این جهت، حق تعالی در آیه بعد می‌فرماید:

﴿الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ [الحج: ۵۶].

«در آن روز، پادشاهی فقط از آن خداست» یعنی: سلطه قاهرانه و استیلا تام و تمام در روز قیامت فقط از آن خدای سبحان است «میان آنان حکم می‌کند و» در نتیجه «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: به مقتضای ایمان‌شان عمل کرده‌اند «در باهای پرناز و نعمت خواهند بود» یعنی: در آن باغ‌ها مستقر می‌گردند و در انواع ناز و نعمت غوطه‌ور می‌شوند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ [الحج: ۵۷].  
«و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمرده‌اند» یعنی: کسانی که کفر به خدای سبحانه را با تکذیب آیات وی همراه کرده‌اند «برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود» که به نحوی بسیار خفت‌بار آنان را در احاطه خویش می‌گیرد.

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ﴾ [الحج: ۵۸].

«و آنان که در راه خدا هجرت کرده‌اند» ایشان مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و نیز همه کسانی که در راه خدا جنگل و طلب رضایش از خانه‌وکاشانه خویش هجرت گزیده‌اند «و آن‌گاه کشته شده» اند در جهاد «یا مرده‌اند» در حال هجرت «قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد» در بهشت می‌خورند و می‌آشامند و از ناز و نعمت‌های قطع نشدنی آن بهره می‌گیرند. مراد از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی‌درنگ آن پس از کشته شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند. در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تأكل من ثمار الجنة». «ارواح شهدا در جوف‌های پرندگانی سبز رنگ قرار دارند که از میوه‌های بهشت می‌خورند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «المقتول في سبيل الله والمتوفي في سبيل الله بغير قتل هما في الأجر شريكان». «کشته شده در راه خدا و وفات یافته در راه

وی بدون قتل، هردو در پاداش شریکند». «و بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است» و بی حساب روزی می‌بخشد.

﴿لَيَدْخِلْنَهُمْ مُدْخَلَ بَرْزَخٍ بَعْضُهَا لَيْسَ فِيهَا جَنَّةٌ وَلَا عَذَابٌ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ [الحج: ۵۹].

«البته آنان را» یعنی: آن مهاجران درگذشته یا شهید را «به جایگاهی که آن را می‌پسندند» و آن جایگاه به سرشتشان سازگارتر و به خواسته‌هایشان پیوسته تر است «در می‌آورد» به علاوه این که در بهشت از نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که نه هیچ چشمی دیده، نه هیچ گوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری خطور کرده است «و هرآینه خدا دانا» است به درجات عمل‌کنندگان و مراتب استحقاق‌شان «بردبار است» از سر قصور و کوتاهی مقصرانشان می‌گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند.

﴿ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ

غَفُورٌ﴾ [الحج: ۶۰].

بعد از آن که خداوند ﷻ سنتی از سنت‌هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنت دیگری از سنت‌های خویش می‌پردازد: «آری! حکم این است و هرکس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است، دست به عقوبت زند» یعنی: هرکس ظالم را به اندازه ظلمی که بر وی رفته است، مجازات کند و بر آن نیفزاید «سپس مورد تعدی قرار گیرد» یعنی: همان ظالمی که در آغاز بر وی ستم کرده بود، بعد از آن ستم اول، باز بر وی ستم روا دارد «قطعاً خدا او را نصرت خواهد داد» یعنی: کسی را که مورد تجاوز و ستم مضاعف قرار گرفته، بر تجاوزگر ستم پیشه یاری خواهد داد «چرا که خدا بخشایشگر آمرزگار است» یعنی: او بر مؤمنان بسیار عفوکننده و بخشایشگر و بسیار آمرزنده است.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره گروهی (سریه‌ای) از صحابه رضی الله عنهم نازل شد که در ماه محرم با جمعی از مشرکان رو در رو شدند، در این اثنا مسلمانان از مشرکان خواهش کردند که در ماه حرام با ایشان نجنگند اما مشرکان نپذیرفته بر جنگ اصرار ورزیدند و بر مسلمانان تجاوز کردند آن‌گاه مسلمانان با آنان جنگیدند و خدای عز و جل ایشان را بر مشرکان نصرت عنایت کرد.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

بَصِيرٌ﴾ [الحج: ۶۱].

«این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست که «شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب درمی‌آورد و به سبب آن است که خدا شنوای بیناست» درآوردن شب در روز و روز در شب به معنای افزودن یکی از آنها به حساب دیگری است زیرا افزودن در یکی از آنها مستلزم کم کردن از دیگری است پس گاهی شب دراز می‌شود و روز کوتاه - چون زمستان - و گاهی روز دراز می‌شود و شب کوتاه - چون تابستان - پس کسی که بر آفرینش همچو پدیده‌های بزرگی توانا باشد، بی‌گمان بر یاری دادن مظلوم، پاداش دادن مطیع و مجازات کردن عاصی نیز تواناست و خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به سخنان بندگان شنوا و به احوالشان بیناست و هیچ چیز از حرکات و سکنت‌شان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی‌یار و یاور نمی‌گذارد.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲].

«آری! این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا خود حق است» پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیانش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد «و آنچه بجز او می‌پرستند» که بتان از جمله آنهایند «باطل است» که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آن روی باطل اند که برخلاف پندار باطل پرستان، خدا نمی‌باشند «و این» نصرت «به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه» یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزه و از آنچه ستمگران می‌گویند پاک و مبراست «کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ [الحج: ۶۳].

«آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی فرود آورد آن‌گاه زمین بر اثر آن سرسبز و خرم می‌گردد» با گیاهانی که در آن می‌روید، بعد از آن که خشک و پژمرده بود «بی‌گمان

خداوند لطیف است» پس علم و فضل وی به هر چیز کوچک و بزرگی احاطه دارد و او دقیق و باریک بین است «آگاه است» به تدبیر و سامان دهی امور بندگانش و بر آنچه که به صلاح ایشان می باشد.

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [الحج: ۶۴].

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» در آفرینش، در ملک، در فرمانروایی و در تصرف پس همه محتاج رزق و روزی وی اند «و بی گمان خداوند بی نیاز است» و به چیزی احتیاج ندارد، درحالی که همگان به وی محتاجند «حمیداست» یعنی: در هرحالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحج: ۶۵].

«آیا ندیدی که خدا آنچه را در زمین است» از چهارپایان، درختان، رودخانه‌ها، معادن، خاک، آب، هوا، عناصر و غیره «برای شما رام گردانید» و این اشیا را برای منافع شما پدید آورد «و کشتی‌ها را که در دریا به فرمان او روانند» یعنی: همچنین کشتی‌ها را درحال شناوربودن آنها در دریا برای شما رام گردانید «و آسمان را از آن که جز به اذن خودش بر زمین فروافتد، نگاه می‌دارد» زیرا خداوند متعال آسمان را بر اوصافی آفریده که مستلزم حفظ اجرام و کهکشانهای آن در جایگاه‌ها و مدارات معین آن می باشد، بی آن که بیفتند یا از مدارات خود تغییر جهت دهند مگر آن گاه که خودش بخواهد، آنها به امر و مشیت وی فرومی‌افتند چنان که به بعضی از شهاب سنگ‌ها اجازه می‌دهد که بر زمین بیفتند «بی گمان خداوند نسبت به مردم رؤوف و رحیم است» یعنی: به آنان بسیار بارآفت و بسیار مهربان است، از آنجا که این پدیده‌ها را برای آنان رام و مسخر ساخته و از آنجا که آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ﴾ [الحج: ۶۶].

«و اوست آن که شما را زندگی بخشید» بعد از آن که جماد بودید «سپس شما را می میراند» در هنگام به پایان رسیدن عمرهایتان «و باز شما را زنده می‌کند» در هنگام برانگیختنتان برای حساب و عقاب «بی گمان انسان سخت ناسپاس است» یعنی: انسان سخت منکر نعمت‌های خدای سبحان بر خویشتن است، با آن که این نعمت‌ها آشکارند نه پنهان و انکار قدرت خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ بر زنده کردن بعداز مرگ نیز از همین باب است، با



آن که انسان نیک می‌داند که چگونه خدای منان او را از کتم عدم به هیأت بشری تمام آراسته، آفرید و باز با نعمتهایش او را رشد و پرورش داد تا به کمال وجودی‌اش رسانید.

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ﴾ [الحج: ۶۷].

«برای هر امتی منسکی قرار داده‌ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت‌های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند. منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت‌وآمد می‌کند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت‌وآمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت. به‌قولی دیگر: منسک عبارت از حیوانات ذبح شده قربانی است. وجه دیگر در تفسیر آن این است: برای هر امتی موضعی قرار دادیم که در آن حج و قربانی می‌کند<sup>۱</sup> «که آنان بدان عمل می‌کنند» یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملتی دارای مناسک و شعائر معین و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امتی است که از زمان بعثت موسی عليه السلام تا بعثت عیسی عليه السلام به سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت عیسی عليه السلام تا بعثت محمد عليه السلام به سر می‌برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی: خود این اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امتهای گذشته با رسول خدا عليه السلام در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول خدا عليه السلام و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخرالزمان می‌باشد «و به‌سوی پروردگار خویش بخوان» یعنی: این گروه ستیزه‌گر، یا تمام مردم را به‌سوی دین خدای عز وجل و یکتاپرستی و ایمان به

۱- علامه سید ابوالحسن ندوی در کتاب خود: «الأركان الأربعة» در مورد بقایای مناسک و مواضع مخصوص زیارت و عبادت امت‌های مختلف گذشته، به تفصیل سخن گفته است، محققان می‌توانند به آن رجوع نمایند.

وی فراخوان «زیرا بی‌گمان تو بر راهی راست قرار داری» راه روشن و مستقیمی که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.

﴿وَإِنْ جَدُلُواكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الحج: ۶۸].

«و اگر با تو مجادله کردند» یعنی: اگر راه دیگری جز در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن که حجت بر آنان آشکار شد؛ «پس بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است» یعنی: پس کار آنان را به خدای سبحان بسیار و به آنان این سخن را که دربرگیرنده تهدید و وعید است، بگو و نیز به آنان بگو:

﴿اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ [الحج: ۶۹].

«خدا میان شما روز قیامت در مورد آنچه» شما مسلمانان و کفار «با یک‌دیگر در آن اختلاف می‌کردید» از امر دین «داوری می‌کند» پس در آن هنگام است که حق از باطل بازساخته می‌شود.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ

يَسِيرٌ﴾ [الحج: ۷۰].

«آیا ندانسته‌ای» یعنی: ای محمد ﷺ! قطعاً دانسته‌ای و یقین نموده‌ای «که خدا آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند» از جمله آنچه را که شما در مورد آن با هم اختلاف می‌ورزید «اینها همه» یعنی: تمام دانستنی‌های حق تعالی در آسمان و زمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعاً این بر خدا آسان است» یعنی: قطعاً احاطه علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.

در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند ﷻ آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می‌شود. پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می‌آید، به جریان افتاد و همه را نوشت.»

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا

لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ [الحج: ۷۱]. «و به جای خدا چیزی را عبادت می‌کنند که خدا

حجتی بر آن نازل نکرده است» یعنی: بتانی را می‌پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند «و چیزی را» می‌پرستند «که آنان را بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست» از دانش عقلی‌ای که به وجهی از وجوه بر جایز بودن آن

پرستش دلالت کند، یا دانش نقلی‌ای که آن را از خدا ﷻ یا از رسولش نقل کرده باشند بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را می‌پرستند «و هیچ یاری دهنده‌ای برای ستمکاران نیست» که عذاب خداوند ﷻ را از آنان دفع کند.

﴿وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَمُ النَّارُ وَعَذَابُ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۷۲﴾﴾ [الحج: ۷۲].

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» آیات بینات: آیاتی است که بر عقاید حق و احکام الهی دلالت روشنی دارد. آری! چون این آیات روشن ما بر آنان خوانده شود؛ «در چهره کسانی که کفر ورزیده‌اند، انکار را تشخیص می‌دهی» زیرا در هنگام شنیدن آیات قرآن، نشانه خشم و ترش‌رویی بر چهره‌هایشان هویداست، می‌بینی که چهره درهم می‌کشند و عبوس و اخمو می‌شوند. به‌قولی: «منکر» در اینجا عبارت از برتری جویی و گردنکشی است، یعنی: چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود، آنان را می‌بینی که گردن برمی‌کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی نمی‌کنند «نزدیک‌است به کسانی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند» یعنی: چیزی نمانده که به رسول خدا ﷺ و اصحابشان حمله برند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها. اصل سطو: به معنای قهر است «بگو: آیا آگاهتان کنم» و شما را خبر دهم «به بدتر از این» یعنی: به ناخوش آیندتر از این چیزی که هم‌اکنون در آن قرار دارید؛ از غیظ و خود خوری و خشمگین شدن بر کسی که آیات ما را بر شما می‌خواند؟ آن چیز بدتر «دوزخ است» که خدای قهار آن را برای شما آماده ساخته و «خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است» یعنی: دوزخ چه بد جایگاهی است که شما سرانجام به آن می‌پیوندد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿۷۳﴾﴾ [الحج: ۷۳].

سپس خداوند متعال درباره حقارت بتان و خامی و سبکی عقلهای پرستشگران آنها مثلی می‌زند و می‌فرماید: «ای مردم! مثلی زده شد پس بدان گوش فرادهید» گویی می‌فرماید: مشرکان در امر پرستش برایم شبیهی قرار دادند پس مثل این معبودان

باطلشان را بشنوید: «هرآینه کسانی را که جز خدا می‌خوانید» از بتان، ای مشرکان! «هرگز مگسی نمی‌آفرینند» حتی بر آفریدن مگسی توانا نیستند، با آن‌که مگس ذاتا حقیر و بی‌ارزش و جسم نیز کوچک است «هرچند برای آفریدن آن اجتماع کنند» یعنی: هرچند پرستشگران و پرستش‌شدگان همه برای آفریدن آن جمع شوند اما از آفریدن حتی یک مگس هم عاجزند «و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی‌توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقینا از آفریدن غیرآن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده‌ترند «طالب و مطلوب هر دو ناتوانند» بتان همچون طالب‌اند، از حیث این‌که آفرینش مگس را طلب می‌کنند، یا بازپس گرفتن آنچه را که از آنان ربوده است می‌طلبند و مطلوب هم مگس است. همچنان محتمل است که مراد از «مطلوب»، بتان ناتوانشان باشند که «طالبان» آنها، یعنی پرستشگران مشرک آنها از آنها عاجزتراند.

﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج: ۷۴].

«خداوند را چنان‌که سزاوار قدر اوست، قدر نگذاشتند» یعنی: او را چنان‌که حق تعظیم اوست تعظیم نکردند و چنان‌که حق معرفت اوست، نشناختند؛ از آنجا که بتانی را که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شرکایش قرار دادند «در حقیقت خداست که توانای غالب است» برخلاف خدایان دروغین مشرکان که جماداتی اند ناتوان از رساندن سود و از دفع زیان و ناتوان از هر امر دیگری.

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [الحج: ۷۵].

«خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند» مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل علیهم‌السلام «و» نیز رسولانی را برمی‌گزیند «از میان مردم» مانند ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم‌السلام پس از میان خیل عظیم فرشتگان، فرشته‌ای را برگزیده او را به‌سوی انبیا می‌فرستد و باز انبیا علیهم‌السلام را به‌سوی مردم، یا فرشته‌ای را برای قبض ارواح مخلوقاتش، یا برای فراهم آوردن چیزهایی که اسباب بهره‌مندی آنهاست، می‌فرستد «بی‌گمان خدا شنواست» سخنان بندگانش را «بیناست» به آنان و می‌داند که چه کسی از آنان شایسته این‌گزینش است.

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ [الحج: ۱۷۶].

«آنچه پیش رویشان است و آنچه پشت سرشان است، می‌داند» یعنی: خداوند ﷻ آنچه را که فرستادگانش - اعم از فرشتگان و بشر - انجام می‌دهند می‌داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان که نمی‌توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبلیغ کنند. یا مراد این است: خداوند ﷻ آنچه را که مردم از اعمال خیر و شر پیش فرستاده‌اند و آنچه را که به تأخیر افکنده‌اند، می‌داند «و همه کارها به‌سوی خدا بازگردانیده می‌شود» لذا او بر همه چیز محیط و مسلط است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الحج: ۱۷۷].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید» یعنی: نمازی را که خدای ﷻ آن را برای شما مشروع گردانیده برپا دارید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوره حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هرکس در آنها سجده نمی‌کند، آنها را نخواند». ولی احناف و مالکی‌ها برآنند که این آیه، آیه سجده نیست زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجده نماز می‌باشد نه سجده تلاوت. آنها در باره حدیث وارده در این باب نیز گفته‌اند که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه نقل شده است، آن را رد می‌کند زیرا ابی بن کعب رضی الله عنه سجده‌های تلاوتی را که از رسول خدا ﷺ شنیده بود، برشمرد و در سوره حج فقط یک سجده تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را. «و پروردگارتان را بیرستید» یعنی: تمام انواع عباداتی را که خداوند ﷻ شما را بدانها امر کرده است، به‌جای آورید «و کار خیر انجام دهید» یعنی: هرآنچه را که خیر است انجام دهید؛ که اهم آن ادای فرایض و سپس انجام دادن نوافل می‌باشد چنان‌که نفع رساندن به مردم، در پیش گرفتن رفتار و اخلاق نیک با دیگران و رعایت صله رحم نیز از بهترین خیرهاست «باشد که رستگار شوید» به رحمت و رضای الهی در روز قیامت؛ به وسیله انجام دادن این اوامر.

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ

شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾ [الحج: ۷۸]. «و در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا ﷺ عبارت است از: به کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به طور کلی به جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است. جهاد بر سه نوع است: جهاد با دشمن آشکار مانند کفار، جهاد با شیطان و جهاد با نفس. آری! در راه خدا ﷺ جهاد کنید؛ «چنان که حق جهاد اوست» یعنی: خالصانه برای خدا ﷺ جهاد کنید و در راه او با مال، زبان و جانتان به پیکار برخیزید و در اجرای امر وی از ملامت هیچ ملامتگری نترسید که این است همان حق جهاد «اوست که شما را» ای مسلمانان! «برگزید» برای دین خود «و در دین هیچ حرجی بر شما قرار نداد» یعنی: هیچ دشواری و سختی ای بر شما قرار نداد و شریعت سهل و آسانی را برای شما به عنوان برنامه زندگیتان مشروع گردانید... مثلاً برای شما در امر نکاح زنان گرفتن دو، سه، چهار زن و حتی زنان بیشتری را به ملک یمین رخصت داد، برای شما رخصت داد که در سفر نماز را کوتاه و روزه را بخورید و اگر کسی بیمار یا در حال جنگیدن با کفار است، می تواند نماز را به اشاره برگزار کند اگر بر وجه دیگری قادر به ادای آن نیست. آری! خداوند ﷺ با مکلف نکردن شما به تکالیف سنگین و دشوار، بر شما سخت و تنگ نگرفت و با گشودن در توبه و استغفار و کفاره دادن در آنچه که کفاره ودیت و ارش را در آنها مشروع گردانیده و نیز با غیر اینها از رخصت‌های شرع که در کتب فقه به تفصیل آمده است، برای شما راه خروجی از گناه قرار داد. چنان که رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف فرموده‌اند: «بعثت بالحنفیة السمحة: من به دین حق گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

«آیین پدرتان ابراهیم» نیز چنین بوده است. یعنی: دینتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم عليه السلام، بر شما وسیع گردانیدیم. اما زجاج در تفسیر آن گفته است: «از آیین پدرتان ابراهیم عليه السلام پیروی کنید». ابراهیم عليه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی عليه السلام است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می‌باشند. یا ابراهیم عليه السلام از

باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی‌اند. «او» یعنی: خداوند ﷻ «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» در کتابهای پیشین. به قولی مراد این است: ابراهیم علیه السلام بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ﴾ [البقرة: ۱۲۸]. «و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند». «و در این نیز» یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید «تا این پیامبر بر شما گواه باشد» با تبلیغ و رساندن قرآن «و شما بر مردم گواه باشید» بر این که پیامبران‌شان پیام‌های الهی را به آنان رسانده‌اند. یا مراد این است: تا شما در روز قیامت بر امت‌هایی که شریعت خداوند ﷻ را به آنها رسانده‌اید، گواه باشید «پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» تخصیص این دو فریضه به یادآوری، به خاطر شرف و فضیلت بسیار آنهاست «و به خدا چنگ زنید» یعنی: او را پناه خویش قرار دهید از هر چه که از آن بیم و هراس دارید و به او در تمام امور خود التجا کنید «او مولای شماست» یعنی: او مددکار و متولی امور شماست «چه نیکومولایی و چه نیکویاری دهنده‌ای است» یعنی: او در ولایت و کارسازی امور شما و نصرت دادنتان بر دشمنانتان، هیچ همانندی ندارد چنان‌که در تمام صفات جلال و جمال خود، بی‌مانند و بی‌همتاست.





## سوره مومنون

مکی است و دارای (۱۱۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرموده حق تعالی:  
﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۱] آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفت‌گانه مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت - که عبارت از به ارث بردن فردوس برین است - می‌پردازد.

فضیلت این سوره: احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک چهره ایشان زمزمه‌ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می‌شد. روزی وحی بر ایشان در حال نزول بود و ما ساعتی درنگ کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ زِدْنَا وَلَا تَقْصِنَا، وَأَكْرِمْنَا وَلَا تَهِنَا، وَأَعْطِنَا وَلَا تَحْرِمْنَا، وَأَثِّرْنَا وَلَا تَوَثِّرْ عَلَيْنَا، وَارْضَ عَنَّا وَأَرْضِنَا». «بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی‌مان بدار و خوارمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هرکس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می‌شود آن‌گاه قرائت کردند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ تا ده آیه را تمام نمودند».   
﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۱].

«به راستی که مؤمنان رستگار شدند» ولی نه همه آنان بلکه مؤمنانی که گردآورنده صفات زیراند:

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۲].  
«کسانی که در نمازشان خاشعند» خشوع: فروتنی، ترس قلب، خودشکنی و نرم‌دلی است. به قولی: خشوع در نماز، عبارت است از: آرامش، التفات نکردن به اشیای خارج از نماز و بازی نکردن با اعضا و لباس خود. در حدیث شریف آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دیدند که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کرد، فرمودند: «لو خشع قلب هذا، لخشعت جوارحه: اگر قلب این (آقا) خاشع و فروتن بود، قطعاً اندامهای

او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می‌کرد». پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا می‌شود که دلش فارغ از همه‌های اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت بخش و روح افزا خواهد بود. چنان که در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

حاکم در بیان سبب نزول این آیه از ابوهیره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در هنگام نماز، نگاه‌شان را به سوی آسمان معطوف می‌کردند پس چون این آیه نازل شد، سرشان را فرو انداختند.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ [المؤمنون: ۳].

«و آنان که از لغو روی گردانند» روی گردانی مؤمنان از لغو، عبارت است از: پرهیز کردنشان از آن و عدم توجه به آن. لغو: هر باطل، لهو، بیهودگی، یاوه، معصیت و هر گفتار و کردار ناپسندی است. به قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می‌شود.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلرَّكْوَةِ فَعِلُونَ﴾ [المؤمنون: ۴].

«و آنان که زکات را می‌پردازند» به طور مداوم. مراد از زکات در اینجا، صدقات فرض و نفل و هر عملی است که سبب نفع‌رسانی به مسلمانان گردد. ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن که آیه کریمه مکی است اما اکثر علما برآنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از روایت ابن‌کثیر چنین بر می‌آید که اصل زکات در مکه فرض شده بود اما مقادیر و نصاب‌های آن در مدینه فرض شد.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ [المؤمنون: ۵].

«و آنان که فروج خود را نگاه می‌دارند» فرج: بر آلت جنسی مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته شدن به پاکدامنی و عفت، شرمگاه‌های خود را از هر آنچه که برای‌شان حلال نیست، نگاه می‌دارند نیز رستگار شدند.

﴿إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾ [المؤمنون: ۶].

«مگر بر همسران خویش» یعنی: انسان در به‌کار بردن شهوت جنسی خود در حرام مورد نکوهش و پیگرد است لذا مؤمنان مأمورند که شهوت جنسی خود را جز در مورد همسران‌شان - که در شهوت‌رانی‌شان با آنها هیچ سرزنشی نیست - نگه دارند «یا بر

آنچه که ملک یمین‌شان است» یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک دست آنان شده‌اند «پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست» در عدم نگه‌داشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره‌گیری جنسی از کنیزان‌شان نیز حلال است، مادامی که در این باره مانعی شرعی فراروی‌شان وجود نداشته باشد؛ از قبیل این که آن کنیزک - مثلاً - خواهر رضاعی‌شان باشد. اما اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار می‌گیرند چنان که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَتَعَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾﴾ [المؤمنون: ۱۷].

«پس هرکه سوای این طلب کند» یعنی: سوای همسران و کنیزان خویش را «آنان از حد درگذرندگانند» یعنی: تجاوزکارند به‌سوی آنچه که برای‌شان حلال نیست لذا ستمگر و گنه‌کارند.

جمهور فقها با استناد به این آیه، بر تحریم استمنا با دست (جلق) استدلال کرده‌اند.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾﴾ [المؤمنون: ۸].

«و آنان که امانت‌های خود را» چون بر آن امین قرار داده شوند؛ «و عهد خود را» چون عهد و پیمانی ببندند؛ «رعایت می‌کنند» امانت: چیزی است که انسان بر آن ایمن ساخته شده و بر آن امین گردانیده شود و جز گواه بودن خداوند ﷻ هیچ حجت و اثبات دیگری بر آن نباشد پس کسی که نزد وی ودیعه‌ای گذاشته می‌شود، مؤتمن (امانت‌دار) است، کسی که به وی وامی می‌دهید که مدرک و حجتی بر آن ندارید، مؤتمن است، پدر و ولی درباره کودکان تحت تکفلشان مؤتمن‌اند، اولیای امور جامعه اسلامی در حق رعایای خویش مؤتمن‌اند و مؤمن در نماز و روزه و طهارت خویش مؤتمن است. اما عهد: چیزی است که در مورد آن به خدای سبحان یا به بندگانش تعهد داده می‌شود. رعایت: یعنی نگه‌داری.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ [المؤمنون: ۹].

«و آنان که بر نمازهایشان محافظت می‌کنند» با برپاداشتن آنها به طور مداوم در اوقات مخصوص آنها و به‌جا آوردن رکوع و سجده و قرائت آنها بر وجه تام و تمام و خواندن اذکار مشروعه آنها.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم: یا رسول الله! کدام عمل نزد خداوند جل جلاله محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا جل جلاله». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمی‌توانید در تحت حصر و شمار درآوردید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰].

«این گروه» یعنی: گردآورندگان اوصاف فوق «ایشانند وارثان» یعنی: شایستگان و ذی‌حقان به این‌که میراث‌بر باشند، میراث‌بر چه چیزی؟:

﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱].

«آنان که فردوس را به ارث می‌برند» یعنی: مستحق آن می‌شوند. فردوس بلندترین مکان بهشت است که در میانه آن قرار دارد. به قولی معنی این است: ایشان منازل کفار را در بهشت به میراث می‌برند زیرا - چنان‌که از احادیث برمی‌آید - خدای سبحان برای هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ آفریده است «آنان در آنجا جاودانه اند» و همیشه ماندگار، نه از آن اخراج می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «إذا سألتم الله الجنة فاسألوه الفردوس فإنه أعلى الجنة وأوسط الجنة ومنه تفجر أنهار الجنة وفوقه عرش الرحمن». «چون از خدا بهشت را درخواست می‌کردید، فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای بهشت و میانه آن است، همه انهار بهشت از فردوس جاری می‌شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد».

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در ده آیه ذکر شد. از عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها پرسیدند: اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن بود» آن‌گاه تلاوت کرد: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۱] تا

رسید به ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ [المؤمنون: ۹]، سپس فرمود: اخلاق رسول خدا ﷺ این چنین بود.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ﴾ [المؤمنون: ۱۲].

«و هر آینه انسان را از سلاله‌ای از گل آفریدیم» اصل آن همان گلی است که آدم ابوالبشر از آن آفریده شد. ابن کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه می‌گوید: «آدم را از گل بیرون آوردیم». و این معنی به سیاق نزدیکتر است. سلاله: از سل است و آن عبارت از بیرون آوردن چیزی از چیزی است. پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می‌شود.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾ [المؤمنون: ۱۳].

«باز او را» یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم‌اند «نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم» که همانا رحم است.

﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أُنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴].

«آن‌گاه آن نطفه را به صورت علقه درآوردیم» یعنی: نطفه سفید را به خون بسته سرخ‌رنگ مستطیل شکلی متحول کردیم «پس آن خون بسته را به صورت مضغه گردانیدیم» یعنی: به صورت گوشت‌پاره‌ای بدون شکل و هیأت و صورت، که بعد از آن در تطور بعدی، آن گوشت پاره بی‌شکل و هیأت، به گوشت‌پاره‌ای دارای هیأت و صورت تبدیل می‌شود «پس آن گوشت پاره را استخوان‌هایی چند ساختیم» که به طرزی محکم و با صلابت و به اشکال مخصوصی به هم وصل شده‌اند تا ستونی استوار برای بدن باشند «بعد آن استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم» یعنی: بر هر استخوانی - به همان مقداری که مناسب و درخور آن است - گوشتی رویانیدیم «آن‌گاه آفریدیم او را به آفرینشی دیگر» یعنی: آن‌گاه در جنین - بعد از آن که جمادی بیش نبود - روح دمیدیم پس او آفرینشی دیگر شد، دارای تحرک و شنوایی و بینایی و ادراک و دیگر استعدادها و سرانجام با کامل ساختن نیروهای آفریده شده در وی، او را از درون رحم به دنیای خارج از آن بیرون آوردیم «پس بزرگ خداوندی است که نیکوترین آفرینندگان است»

یعنی: خدای سبحان از آن روی سزاوار تعظیم و سپاس و ثنا است که بهترین و استوارکارترین صنعتگران و آفرینشگران می باشد.

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «با پروردگارم در چهار چیز موافقت نمودم... یکی از آن چهار چیز این بود که چون نازل شد: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ﴾ [المؤمنون: ۱۲] من گفتم: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴]. «پس همان گونه که گفته بودم نازل شد».

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۵].

«سپس شما بعد از این قطعاً می میرید» یعنی: بعد از طی این مراحل و به سر رسیدن اجل هایتان، خواه ناخواه به سوی مرگ رهنوردید.

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۶].

«سپس شما قطعاً روز قیامت برانگیخته می شوید» از قبرهایتان به سوی محشر؛ برای حساب و جزا.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۷].

«و به راستی ما بر فراز شما هفت راه آسمانی آفریدیم» طرائق: عبارتنند از طبقات آسمانها که لایه به لایه یکی بر بالای دیگری کوبیده شده اند «و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده ایم» یعنی: ما از کار این هفت طبقه آسمان و نگاه داشتن آنها و نیز از تمام عرصه آفرینش خویش غافل نبوده ایم که آن را همین گونه به حال خود رها کنیم بلکه آفرینش را از زوال و اختلال حفظ می کنیم و نیز کسانی را که در زمین به سر می برند حفظ می کنیم از این که آسمان بر سرشان سقوط کند و به هلاکتشان رساند، یا زمین آنان را به کرات دیگر و فضای بیرونی خود بیفکند.

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ طَّ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِء

لِقَدَرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۸].

«و از آسمان آبی را فرود آوردیم» یعنی: آب باران را، که حیات زمین و موجودات زنده ای که در آن به سر می برند، وابسته به این آب است «به اندازه» یعنی: این آب را به میزانی که از جانب ما مقدر و معین است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشدکنند و نیاز موجودات حیه بدان برآورده

شود زیرا اگر آب از اندازه خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباه می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیه را بسنده نمی‌کند.

ابن کثیر می‌گوید: «حتی خدای سُبْحٰنَهُ به‌سوی زمین‌هایی که کشت آنها نیاز به آب بسیاری دارد اما خود زمین آنها قدرت تحمل باران‌های زیاد را ندارد، از بلاد دیگر و از سرزمینهای دور آب می‌فرستد، مانند سرزمین مصر که زمینی شنزار داشته و طبیعت آن تحمل باران بسیار را ندارد پس می‌بینیم که خداوند متعال از فاصله‌های دور، آب نیل را به‌سوی آن می‌فرستد و در فصل باران‌های موسمی همراه با این آب از سرزمین حبشه گل سرخی را برکنده و آن را به سرزمین مصر می‌فرستد، که آب زمین را سیراب می‌کند و آن گل سرخ هم بر بستر زمین ته نشین شده پوشش خاکی مناسبی را جهت آماده ساختن زمین برای کشاورزی، آماده می‌گرداند».

«و آن را در زمین جای دادیم» یعنی: آب باران را در زمین مستقر گردانیدیم تا در وقت نیازشان از آن بهره گیرند، همچون آب چشمه‌ها، آبهای زیرزمینی، آبگیرها، قنات‌ها و مانند آنها که گنجینه‌های فیاضی برای آب بارانند «و هرآینه ما بر بردن آن تواناییم» یعنی: چنان‌که بر فرود آوردن این آب توانا بودیم، بر از بین بردن آن نیز تواناییم؛ یا از طریق فروردن آن در لایه‌هایی از زمین که استخراج آن برای بشر غیر ممکن باشد، یا با دگرگون ساختن عنصر آب به عنصر دیگری، یا به وجهی از وجوه دیگر.

قابل ذکر است که برخی از علمای طبیعت می‌گویند: آیه کریمه به اولین فرود آوردن آب از آسمان اشاره دارد آن‌گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کره آتشین به یک کره سرد طی می‌کرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البته علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعه آن در می‌یابیم که میان داده‌های این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت‌آوری مشاهده می‌شود.

﴿فَأَنشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّتٍ مِّنْ حَیْلِ وَأَعْتَبْنَا لَكُمْ فِيهَا فَوَٰكِهِ كَثِيرَةً وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۹].

«پس با آن آب، برای شما باغ‌هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم» جنات: یعنی باغ‌هایی با درختانی انبوه که از بس قوی و پر شاخ و برگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند «برای شما در آنها» یعنی: در آن باغستانها «میوه‌های بسیار است» که از آنها بهره گرفته و به وسیله آنها تر و تازه و خرم و

سرخوش می‌شوید. فواکه: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خورششان بلکه فقط از باب تلذذ و ترفه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواص مفید آنها بهره‌مند می‌شود «و از آنها می‌خورید» یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به‌عنوان قوت و غذا نیز استفاده می‌کنید.

﴿وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِلْأَكْلِينَ﴾ [المؤمنون: ۲۰].

«و آفریدیم» برای شما «درختی را که از طور سینا بیرون می‌آید» مراد، درخت زیتون است که بخشنده‌ترین، منفعت‌بارترین و پر برکت‌ترین درختان است «به‌وجهی می‌روید که از آن روغن برمی‌آید» یعنی: میوه آن درحالی می‌روید که دارای روغن زیتون است «و نان خورشی برای خورندگان است» یعنی: آن روغن زیتون، خود نان خورشی است که غذا با آن رنگین و خوشگوار می‌شود و هر نان خورش دیگری نیز نوعی «صبغ» یعنی رنگ است که غذا از آن رنگ می‌گیرد.

در حدیث شریف آمده است: «كلوا الزيت وادهنوا به فانه من شجرة مباركة». «روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُسْقِيَهُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ

وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ [المؤمنون: ۲۱].

«و البته برای شما در چهارپایان» شتر و گاو و گوسفند «عبرتی است» که می‌باید از آفرینش و وظایف آنها به قدرت عظیم الهی بی‌برید و از آنها درس بگیرید «شما را از آنچه در شکم آنهاست» یعنی: از شیری که در شکم آنها پدید آمده و به‌سوی پستانهای آنها سرازیر می‌شود «می‌نوشانیم» زیرا منعقد ساختن این مایع فاخر از موادی چون کاه و علف که حیوان از آن می‌خورد و تبدیل نمودن آن کاه و علف به چنین غذای لذیذ و نوشابه بی‌بدیلی، بزرگترین مایه عبرت برای عبرت‌گیرندگان و بالاترین موعظه برای پندپذیران است «و برای شما در آنها منفعت‌های بسیار است» یعنی: بجز لبنیات و فرآورده‌های رنگارنگ آن، برای شما در چهارپایان منافع بسیار دیگری است، اعم از پشت آنها که از آن به عنوان تخت روان و وسیله نقل و انتقال بهره می‌برید، نتاج آنها، پشمها، روده‌ها و موهای آنها... «و از آنها می‌خورید» بهره‌گیری از گوشت آنها لذت و منفعت عظیمی برای شماست و چه بسیار خوراکی‌های مختلف دیگری که از مواد بدن آنها تهیه می‌کنید!.



﴿وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ﴾ [المؤمنون: ۲۲].

«و بر آنها سوار می شوید» یعنی: بر شتر مخصوصا نه بر بقیه چهارپایان حلال گوشت - مانند گاو و گوسفند - سوار می شوید. قابل ذکر است که شتر تنها حیوانی بوده است که در ایام نزول قرآن کریم، سفرهای زمینی به وسیله آن انجام می گرفته است «و» نیز «برکشتی ها» در سفرهای دریایی تان سوار می شوید؛ برای اتمام نعمت و تکمیل منفعت.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [المؤمنون: ۲۳].

«و هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من! خدا را بپرستید» به یگانگی زیرا «شما را جز او خدایی نیست، آیا پروا نمی کنید» از پیگرد خداوندی که آفریدگار شماست آن گاه که غیر او را می پرستید؟

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ﴾ [المؤمنون: ۲۴].

«پس اشرافی که از قومش کافر بودند، گفتند» یعنی: اشراف قوم وی که به او کافر بودند، گفتند: «این شخص جز بشری مانند شما نیست» یعنی: او در بشریت از جنس شماست و میان شما و او هیچ فرقی نیست «می خواهد بر شما برتری جوید» یعنی: جویای ریاست و سیادت بر شماست تا شما پیرو و منقاد فرمان وی باشید. این سخن را برای آن گفتند که قوم نوح عليه السلام را از دعوت وی متنفر سازند تا بلکه آنان به دعوت وی لبیک نگویند «و اگر خدا می خواست قطعاً فرشتگانی می فرستاد» یعنی: آن اشراف برای اثبات مقوله باطل خویش گفتند؛ اگر خدا جل جلاله فرستادن پیامبری را برای شما می خواست، یقیناً فرشتگانی را به سوی شما به رسالت می فرستاد نه بشری مانند شما را «ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده ایم» یعنی: ما نظیر ادعای این شخص را که در عین بشر بودن مدعی نبوت است، از نیاکانمان نشنیده ایم و هرگز بشری چنین ادعایی نکرده است.

﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ [المؤمنون: ۲۵].

«او نیست مگر مردی که به وی عارضه دیوانگی است» یعنی: او دیوانه است و نمی داند که چه می گوید «پس تا چندی در کار او درنگ کنید» یعنی: تا چندی درباره اش دست نگاه دارید و او را تحمل نمایید تا سرانجام کارش روشن شود؛ یا

از دیوانگی‌اش بر سر هوش و عقل آمده دست از این ادعا بردارد، یا که بمیرد و از دست وی راحت شویم.

چون نوح علیه السلام این سخن قومش را شنید و درازدستی و لجاجت آنان را بر کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست، از خدای عز و جل نابودی‌شان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت مستمر، دیگر از ایمان آوردنشان مأیوس شده بود و خدای عز و جل نیز به او وحی فرستاده بود که: (هرگز از قوم تو ایمان نمی‌آورد، مگر کسی که تا اکنون ایمان آورده است) «هود/۳۶».

﴿قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ﴾ [المؤمنون: ۲۶].

«نوح گفت: پروردگارا! مرا نصرت ده» برآنان و به هر شیوه‌ای که می‌خواهی و هرگونه که اراده می‌کنی، از آنان انتقام بگیر «از آن روی که مرا تکذیب کردند» و پیام‌هایت را نپذیرفتند.

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ [المؤمنون: ۲۷].

«پس به‌سوی او وحی فرستادیم که فلک را» یعنی: کشتی را «زیر نظر ما» یعنی: با حفظ و رعایت ما «و وحی ما» یعنی: به آموزش ما تو را به کیفیت ساختن آن؛ «بساز پس چون فرمان ما در رسید» و عذاب را نازل کردیم «و تنور به فوران آمد» تنور آتش خانه‌ای است که در آن نان پخته می‌شود. خدای عز و جل فوران و جوشش آب را در آن نشانه آغاز طوفان گردانید. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا انذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». آری! چون از تنور آب فوران کرد؛ «پس در آن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن» یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن. این دستور بدین منظور به نوح علیه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثیر آغاز کنند «و» وارد کن «خانواده‌ات را، بجز کسی از آنان که حکم ما بر وی پیشی گرفته‌است» در هلاک ساختنشان. آنان عبارت بودند از: زن نوح علیه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافث که جزو نجات یافتگان بودند و نوح علیه السلام ایشان را با همسران‌شان به کشتی وارد کرد «و با من در باب کسانی که ستم کردند،

سخن مگو» با درخواست نجات‌شان از عذاب «زیرا آنان غرق شدنی هستند» و این حکم در مورد آنان صادر شده است، از آن روی که با شرک‌ورزی و ارتکاب معاصی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «جمعا هشتاد نفر از انسان‌ها در کشتی نوح علیه السلام راه یافته بودند».

﴿فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّنا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [المؤمنون: ۲۸].

«پس چون راست نشستی» یعنی: فرار گرفتی و وارد شدی «تو با آنان که همراه تواند» از خانواده و پیروانت «بر کشتی» و همه بر آن سوار شدید؛ «بگو: همه ستایشها خدایی‌راست که ما را از چنگ گروه ستمکاران نجات داد» یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیان‌شان رهانید و به قدرت و عزت خویش هلاکشان کرد. خدای سبحان به نوح علیه السلام فرمان داد تا در هنگام داخل شدنش به کشتی و به‌قولی در هنگام خارج‌شدن از آن، چنین‌بگوید. این ثنا و سپاسی از سوی نوح علیه السلام به بارگاه خدای عز و جلاله در برابر این نعمت عظمی، به‌دنبال دعایش به بارگاه اوست.

﴿وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾ [المؤمنون: ۲۹].

«و بگو پروردگارا! مرا در جایی پر برکت فرود آر و تو بهترین فرود آورندگان» و بهترین میهمان نوازان پس سرزمینی پربرکت و پر خیر و نعمت را برای ما برگزین.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ﴾ [المؤمنون: ۳۰].

«هرآینه در این» ماجرای که بر شما حکایت کردیم از امر نجات دادن نوح علیه السلام و همراهانش و نابود کردن کفار «البته آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌هایی است بر کمال قدرت ما و بر راستگویی پیامبران مان و عبرت‌هایی است برای عبرت‌گیرندگان «و قطعاً ما امتحان‌کننده بودیم» یعنی: ما آزمایش‌کننده امت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به‌سویشان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیت شناخته شوند.

﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ [المؤمنون: ۳۱].

«سپس بعد از آنان قری دیگر را آفریدیم» یعنی: بعد از هلاک ساختن قوم نوح علیه السلام،

قوم یا امت یا نسل دیگری را که در زمانی واحد زندگی می‌کردند<sup>۱</sup>، پدید آورديم.

اکثر مفسران برآنند که مراد از آنان: قبیله عاد - قوم هود علیهم‌السلام اند.

﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا

تَتَّقُونَ ﴿۳۲﴾ [المؤمنون: ۳۲].

«پس در میان‌شان پیامبری از خودشان فرستادیم» که در میان خودشان به دنیا آمده و به رشد و بزرگی رسیده بود تا اطمینان‌شان به سخن او بیشتر از اطمینان‌شان به سخن کس دیگری باشد که از جایی دیگر به‌سوی‌شان می‌آید و آن پیامبر هود علیهم‌السلام بود. پیام هود علیهم‌السلام نیز مانند دیگر پیامبران این بود: «که خدا را پرستید، جز او برای شما معبودی نیست» یعنی: هود علیهم‌السلام آنان را به سوی مهمترین چیزی فراخواند که پیامبران علیهم‌السلام امت‌ها و اقوامشان را به سوی آن دعوت می‌کنند، این امر مهم، عبارت از پرستش خدای عزوجل، توحید وی و خالص ساختن دین برای وی بود. «آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: آیا از خداوند متعال نمی‌ترسید تا شرک ورزیدن به او را که سرانجام شما را به وادی عذاب ابدی سرنگون خواهد کرد، فروگذارید؟

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿۳۳﴾

[المؤمنون: ۳۳].

«و ملا از قوم وی» ملاً: اشراف و رؤسای قوم‌اند «که کافر شده و دیدار آخرت» و حساب و عقاب آن «را دروغ پنداشته بودند و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده بودیم» و به بسیاری اموال و رفاهیت زندگی برخوردارشان ساخته بودیم «گفتند: این شخص» یعنی: این پیامبر «جز بشری مانند شما نیست، از آنچه شما از آن می‌خورید، می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید، می‌نوشد» این امر در پندارشان مستلزم آن بود که او را بر آنان هیچ فضل و برتری نباشد.

﴿وَلَئِنِ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿۳۴﴾ [المؤمنون: ۳۴].

«و اگر بشری مانند خودتان را فرمانبرداری کردید» در اوامر و نواهی وی «در آن

صورت قطعاً زیانکار خواهید بود» در این معامله که خدایان خویش را ترک کرده و از

کسی پیروی کرده‌اید که مانند خود شماست و هیچ فضیلتی بر شما ندارد. از این طرز نگاهشان به قضیه چنین فهمیده می‌شود که آنان این امر را که پیامبر فرستاده به‌سویشان بشری مانند خودشان باشد، ممکن تلقی نمی‌کردند. البته این طرز دید از گمراهی‌شان بود زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستاده الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال پاسخی نداشتند.

﴿أَيُّدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ﴾ [المؤمنون: ۳۵].  
سپس اشراف و رؤسای قوم هود افزودند: «آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مرید و خاک و استخوانی چند شدید، باز شما بیرون آورده خواهید شد» زنده از قبرهایتان چنان که در دنیا بودید، بعد از آن که بخشی از اجزای بدنتان خاک و برخی هم به استخوانهای پوسیده‌ای تبدیل شده است که نه گوشتی در آنهاست و نه رگی؟

﴿هِيَ هَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ﴾ [المؤمنون: ۳۶].

«وه، چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید» یعنی: بیرون آوردنتان برای عذاب یا رستاخیز - که این پیامبر به شما وعده می‌دهد - بعید اندر بعید است.

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ [المؤمنون: ۳۷].  
«زندگانی جز این زندگانی این جهانی نیست» زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می‌دهی «می‌میریم و زنده می‌شویم» در همین دنیا و لاغیر «و دیگر برانگیخته نمی‌شویم» بعد از مرگ.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [المؤمنون: ۳۸].  
«او» یعنی: هود عليه السلام «جز مردی که بر خدا دروغ بسته» در ادعای نبوت و در وعده رستاخیز «نیست» و سخنش هیچ اصل و اساسی ندارد «و ما او را تصدیق‌کننده نیستیم» و هرگز ادعای او را باور نمی‌کنیم.

﴿قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي﴾ [المؤمنون: ۳۹].

«گفت» هود عليه السلام «پروردگارا! از آن روی که مرا تکذیب کردند، نصرتم ده» یعنی: بعد از آن که هود عليه السلام دانست که آنان به‌هیچ وجه تصدیق‌کننده او نیستند دعاکنان به‌بارگاه پروردگار خویش گفت: پروردگارا! به‌سبب این که مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر.

﴿قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيحُنَّ نَدِيمِينَ﴾ [المؤمنون: ۴۰].

«فرمود» خداوند ﷻ در حالی که دعای هود ﷻ را اجابت کرد «به اندک زمانی» یعنی: بعد از اندک زمانی «سخت پشیمان خواهند شد» از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر.

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [المؤمنون: ۴۱].

«پس - به حسب وعده راست - آنان را بانگ مرگبار فرو گرفت» جبرئیل ﷻ بر آنان بانگی هولناک و مرگبار در داد که دل‌هایشان از آن بانگ ترکید و پاره‌پاره شد، از سویی دیگر خداوند ﷻ بادی کشنده فرستاد و آنان را به‌وسیله آن هلاک کرد و همگی مردند «پس آنها را چون خاشاک درهم شکسته گردانیدیم» غثاء: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاکی که سیل بر روی آب با خود حمل می‌کند، نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان‌که آن خس و خاشاک درهم می‌شکنند «پس دوری باد بر گروه ستمکاران» یعنی هلاکت باد بر آنان و از رحمت ما پیوسته دور باشند.

﴿ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ﴾ [المؤمنون: ۴۲].

«آن‌گاه بعد از آنان» یعنی بعد از هلاک کردن‌شان «قرن‌های دیگری را» یعنی: نسل‌ها و امت‌های دیگری را «پدید آوردیم» به قولی: آنان اقوام صالح، لوط و شعیب: بودند. به قولی دیگر: آنان بنی‌اسرائیل بودند. همچنین احتمال دارد که آنان امت‌های دیگری بجز امت‌هایی باشند که خداوند ﷻ اخبار آنان و پیامبرانشان را برای ما در قرآن حکایت کرده است چنان‌که در (آیه ۹) از سوره ابراهیم - بعد از بیان داستان قوم نوح، عاد و ثمود - می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾ [ابراهیم: ۹]. «و کسانی که بعد از آنانند، جز خدا هیچ‌کس دیگری به حال‌شان آگاهی ندارد».

﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَعْرِضُونَ﴾ [المؤمنون: ۴۳].

«هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه بازپس می‌ماند» یعنی: هیچ امت و گروهی که در یک قرن به‌سر می‌برند، نه از اجل‌های نوشته‌شده برای خود پیشی می‌گیرند و نه از میعاد مقرر خویشتن عقب می‌مانند.

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلِّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا

وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۴۴].

«باز پیامبران خود را پیاپی فرستادیم» به سوی امت‌ها، یکی از پی دیگری «هر بار برای هدایت امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند» اکثریت آن امت «پس از پی آوردیم بعضی» از امت‌های سرکش «را پس از دیگری» در نبود ساختن به وسیله عذاب «و آنها را افسانه گردانیدیم» که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد می‌کنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست «پس دوری باد مردمی را که ایمان نمی‌آورند» یعنی هلاکت و نابودی بی‌برگشت بر ایشان باد.

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾﴾ [المؤمنون: ۴۵].

«سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خویش و با سلطانی مبین فرستادیم» آیات: یعنی نشانه‌ها و معجزات خویش که عبارت بودند از نه معجزه‌ای که بیان آنها تاکنون چندین بار در این تفسیر شریف گذشت؛ از جمله در سوره «اعراف». سلطان مبین: یعنی حجت واضح و آشکار.

﴿إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۚ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عٰلِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [المؤمنون: ۴۶]. آری! موسی و هارون را فرستادیم: «به سوی فرعون و ملاوی» ملا: اشراف و سران قوم‌اند «پس استکبار ورزیدند» یعنی: جویای کبر و سرکشی گشته و با تکلف به آن پایبند شدند، هم از این‌روی در برابر حق و حقیقت گردن ننهادند «و قومی گردنکش بودند» که بر مردم برتری جسته و با در پیش گرفتن شیوه تجاوزگری، به سرکوب و اعمال ستم بر آنان می‌پرداختند.

﴿فَقَالُوا أَأُتُونُ مِنْ لِبٰشِرِينَ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾﴾ [المؤمنون: ۴۷].

«پس گفتند» فرعون و اشراف قوم وی «آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند ایمان می‌آوریم» یعنی: آیا به آن دو تن تسلیم شده سخنانشان را می‌پذیریم و پیرو آنان می‌شویم؟ «و حال آن‌که قوم آنان بندگان ما می‌باشند» یعنی: آنها چون بردگانی مطیع و منقاد، پیرو فرمانهای ما هستند؟ به قولی: محتمل است که فرعون مدعی الوهیت بوده و بنابراین مردم را به پرستش خویش فراخوانده باشد و آنان نیز مانند بندگان از وی اطاعت کرده باشند.

﴿فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلٰكِينَ ﴿٤٨﴾﴾ [المؤمنون: ۴۸]. «در نتیجه، آن دو را دروغ‌گو

خواندند» یعنی: در نتیجه فرعون و اشراف قومش بر تکذیب موسی و هارون علیهما السلام اصرار و پافشاری ورزیدند «پس، از زمره هلاک‌شدگان گشتند» با غرق شدن در دریا.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [المؤمنون: ۴۹].

«و هر آینه ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم، باشد که آنان راه یابند» یعنی: باشد که قوم موسی علیه السلام به وسیله تورات به سوی حق رهنمون شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند.

ابن کثیر می گوید: «بعد از آن که خدای عز و جل تورات را نازل کرد، هیچ امتی را به طور عام با عذاب ریشه کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه (در عوض) مؤمنان را به جنگ کفار فرمان داد».

﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾

[المؤمنون: ۵۰].

«و پسر مریم و مادرش را آیتی گردانیدیم» یعنی: نشانه‌ای گردانیدیم که بر قدرت بزرگ و صنع بدیع ما دلالت می کنند. و نفرمود: آنان را دو آیت گردانیدیم؛ زیرا آیت (نشانه) در هردوی آنها یکی است و آن تولد عیسی از مریم علیهما السلام بدون مقاربت مردی با وی است «و آن دو را بر زمینی بلند» و مکانی مرتفع «جای دادیم که دارای استقرار» بود، یعنی قرارگاه و محل زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می گرفتند، به سبب آن که جایی سبز و خرم و پر از میوه و نعمت بود «و دارای آبروان بود» معین: آب جاری و زلال چشمه هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت المقدس قرار داشت. ابن کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می دهد:

اول این که در آیه دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت المقدس بود و باید توجه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می کند. دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤید آن است که مریم و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس زندگی می کردند.

﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾

[المؤمنون: ۵۱].

«ای پیامبران» یعنی: گفتیم ای پیامبران! «از چیزهای پاکیزه بخورید» طیبیات: چیزهای حلالی است که پاک و لذت بخش باشند «و کار شایسته کنید» که با شرع و قانون من موافق باشد «که من به آنچه انجام می دهید، دانایم» چیزی از اعمال شما بر من پنهان نمی ماند و یقیناً من شما را بر حسب اعمالتان پاداش می دهم .



آری! این خطابی است برای تمام پیامبران علیهم السلام ولی نه در یک بار زیرا پیامبران علیهم السلام در زمان‌های مختلفی فرستاده شده اند پس معنی این است که هر یک از آنها در زمان خویش مخاطب این پیام و این ندا قرار گرفته‌اند. در حدیث شریف آمده است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور داده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هرآینه من به آنچه انجام می‌دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید)» (بقره / ۱۷۲). سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گردآلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام تغذیه کرده آن‌گاه دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و یارب! یارب! می‌گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟».

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾ [المؤمنون: ۵۲].

و گفتیم خطاب به پیامبران علیهم السلام «در حقیقت این امت شما، امتی یگانه است» یعنی: ای پیامبران! دین و دعوت همه شما دین و دعوت یگانه‌ای است و آن عبارت از دعوت همگی شما به سوی عبادت خدای یگانه لاشریک می‌باشد پس به این دین و دعوت پایبند باشید و بر آن استقامت ورزید «و من پروردگار شما هستم پس، از من پروا دارید» یعنی: آنچه را که موجب مجازات شما از سوی من می‌گردد انجام ندهید، به این که غیر من را با من شریک گردانید.

﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۳].

«پس پراکنده ساختند» پیروان انبیا و امتانشان «کار دین خود را در میان خویش پاره‌پاره» یعنی: دین خویش را با آن که در اصل و اساس یک دین است، به بخش‌های متفرق و مختلف قطعه قطعه کردند و در نتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند؛ «هر گروهی به آنچه در دست دارد، شادمان است» یعنی: هر فرقه‌ای از این گروه‌های اختلاف‌کننده، به آنچه که نزد وی از دین است دل خوش کرده و شادمان است در حالی که تکلیف

شرعی این بود که همه به دین واحد الله ﷻ چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همه پیامبران الهی است، پیروی کنند.

﴿فَذَرَّهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ [المؤمنون: ۵۴].

«پس تا مدتی آنان را در غفلتشان واگذار» یعنی: ای محمد ﷺ! کفار مکه و کفار اهل کتاب را تا چندی در جهل و حیرتشان واگذار تا کشته شوند یا بمیرند و از به تأخیر افتادن عذاب آنان دلتنگ مشو. یا آنان را در این حیرت و سردرگمی و غفلت واگذار تا بمیرند و در دوزخ معذب شوند.

﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُطْمِئِنُّ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ﴾ [المؤمنون: ۵۵-۵۶].

«آیا می‌پندارند که آنچه از مال و فرزندان که بدیشان مدد می‌دهیم» در این دنیا، به‌خاطر آن است که: «می‌خواهیم به‌سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟» یعنی: آیا می‌پندارند که با دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌کوشیم و دادن این اموال و فرزندان برای‌شان نوعی گرامیداشت از سوی ما برای آنان است؟ «نه، بلکه نمی‌فهمند» یعنی: نه! هرگز ما برای‌شان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برای‌شان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که دیدی خداوند ﷻ دنیای دلخواه بنده را به او می‌دهد در حالی که او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری تعالی برایش استدراج است». در حدیث شریف دیگری به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است: «همانا خداوند ﷻ اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنان‌که ارزاقتان را تقسیم کرده است و در حقیقت خداوند متعال دنیا را به هرکس که دوست دارد یا دوست ندارد می‌دهد اما دین را جز به آن‌کس که دوستش دارد، نمی‌دهد پس هرکس که خدای عز و جلاله دین را به وی داد، بی‌گمان او را دوست داشته است و سوگند به‌ذاتی که جان محمد در ید اوست، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود تا دل و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی‌آورد تا آن‌که همسایه‌اش از بوائقش ایمن نباشد»، اصحاب گفتند: یا رسول الله! بوائق وی چیست؟ فرمودند: «ظلم و ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به‌دست نمی‌آورد که از آن خرج و

مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی‌کند که باز از وی پذیرفته شود (یعنی نه در آن برکت داده می‌شود و نه هم از وی پذیرفته می‌شود) و آن را پشت سرش به‌جا نمی‌گذارد مگر این که توشه وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خدای عز و جل بدی را به وسیله بدی محو نمی‌کند بلکه بدی را به وسیله نیکی محو می‌کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی‌کند». آن گاه حق تعالی اوصاف شتابگران به‌سوی خوبی‌ها را در سه آیه این چنین بیان می‌کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۷].

«بی‌گمان کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناکند» یعنی: کسانی که از بس از خداوند عز و جل بیمناکند، با وجود آن که نیکوکارند و از ایمان و عمل صالح بهره‌مند، با این همه از وی در خوف و بیمی همیشگی به‌سر می‌برند چنان که حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «مؤمن، پارسایی و بیم را با هم جمع می‌کند و منافق بدکاری و ایمنی را».

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۸].

«و آنان که به آیات پروردگار خویش» که به‌سویشان نازل شده است و نیز به آیات هستی و آفرینش وی «ایمان می‌آورند» و به همه آیات و کتاب‌های او باور دارند «و آنان که برای پروردگار خویش شریک مقرر نمی‌کنند» یعنی: غیر او را با وی در پرستش شریک نمی‌گردانند.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۰].

«و آنان که می‌دهند آنچه را داده‌اند» در راه خدا عز و جل از زکات و صدقات «درحالی که دل‌هایشان ترسان است که به‌سوی پروردگارشان باز می‌گردند» یعنی: گمان می‌کنند که دادن زکات و صدقات آنان را از عذاب خداوند عز و جل نجات نمی‌دهد زیرا از آن بیم دارند که این صدقه آن گونه که مطلوب است از آنان پذیرفته نشده باشد و در هنگام بازگشت به‌سوی پروردگارشان مستوجب خشم وی گردند.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت: یا رسول‌الله! (کسانی که می‌دهند آنچه را داده‌اند در حالی که دل‌هایشان ترسان است) همان کسانی هستند که دزدی و زنا می‌کنند و شراب می‌نوشند اما در عین حال از خدای عز و جل می‌ترسند؟

فرمودند: «لا یا بنت ابی بکر، یا بنت الصدیق، و لکنه الذی یصلی ویصوم ویصدق وهو یخاف الله ﷻ: نه! ای دختر ابی بکر، ای دختر صدیق! بلکه او کسی است که نماز می خواند و روزه می گیرد و صدقه می دهد اما در عین حال از خدای ﷻ می ترسد».

﴿أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾﴾ [المؤمنون: ۶۱].

«آناند که در کارهای نیک شتاب می ورزند» زیرا به انجام دادن طاعات رغبت دارند «و آناند که در انجام آنها پیش می تازند» یعنی: بر مردم در انجام کارهای نیک سبقت می جویند، یا به سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می جویند.

﴿وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾﴾

[المؤمنون: ۶۲].

«و ما هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی سازیم» در انجام دادن اعمال نیک پس - مثلا - هرکس توانایی سجده کردن در نماز را نداشت، باید آن گونه که می تواند اشاره کند و هرکس توانایی روزه گرفتن را نداشت، باید روزه را بخورد و همین گونه است رخصت های دیگر شریعت مقدس اسلام... و در مواردی که تکلیف از مکلف سلب می شود، هدف ایجاد توازن و تناسب میان تکلیف و توان با یک دیگر است.

طرح این قاعده، برای تشویق و برانگیختن عامه بر آراسته شدن به صفات خواص، یعنی سبقت جویندگان به سوی انجام طاعات است زیرا سرانجام نیک چنین آراستگی ای، دستیابی به کرامت هاست. پس پیام این آیه به عموم مخاطبان این است که تکالیف شرع انور سهل است و هرگز از حد وسع و توانشان خارج نیست لذا نباید از قافله نیکان عقب بمانند «و نزد ما کتابی است» که در آن کارنامه اعمال هریک از مکلفان به همان نحوی که هست به ثبت رسیده «که به حق سخن می گوید» یعنی: در آن کارنامه، حق مطابق با واقعیت بی هیچ کم و زیادی بازتاب یافته است «و بر آنان ستم کرده نمی شود» با کم ساختن از ثواب یا افزودن بر عقابی.

﴿بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَلٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَمِلُونَ ﴿٦٣﴾﴾

[المؤمنون: ۶۳].

«نه، بلکه دل هایشان از این، در غفلت است» یعنی: بلکه دل های کفار از این کتابی که به حق و راستی سخن می گوید در غفلت است، یا دل هایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قرار دارند، در غفلت است «و آنان جز این، عملهایی دارند که انجام دهنده آنند» یعنی: کفار جز این که هم اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای

ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به ثبت رسیده پس آنان از روبرو شدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند.

﴿حَقِّ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْعَرُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۴].

«تا آن‌گاه که نازپروردگانشان را به عذاب گرفتار ساختیم» یعنی: در غفلت خویش ماندند تا آن‌گاه که چون آسوده‌حالان و خوشگذرانانسان را به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار کردیم؛ «بناگاه به فریاد درمی‌آیند» و زاری و التماس و داد و ولوله سر می‌دهند. در این هنگام است که به آنان گفته می‌شود:

﴿لَا تَجْعَرُوا أَلْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۵].

«امروز زاری نکنید» یعنی: در آن هنگام از سر سرکوفت و ناامیدسازی و قطع طمع‌هایشان به آنان می‌گوییم: امروز زاری و داد و فریاد شما بی‌فایده است «چرا که از جانب ما قطعاً یاری نمی‌یابید» یعنی: از عذاب ما باز داشته نمی‌شوید و کسی هم به یاریتان نمی‌آید بنابراین جزع و فزع و داد و واویلائی شما هیچ سودی به حالتان ندارد.

سپس حق تعالی بزرگترین گناهانشان را یادآوری کرده می‌فرماید:

﴿قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُنْتَلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِبُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۶].

«در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می‌شد» در دنیا. مراد آیات قرآن است «و شما بودید که بر پاشنه‌های خود باز می‌گشتید» یعنی: اعراض کنان از شنیدن قرآن به قهقرا بازی گشتید و حتی شنیدن پیام ما را بر نمی‌تابیدید.

﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَمِرًا تَهْجُرُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۷].

«در حالی که به آن تکبر می‌ورزیدید» یعنی: در حالی که به تولیت بیت‌الحرام کبر می‌ورزیدید، گویی بزرگتر از آن هستید که تحت تکلیف در آید. شایان ذکر است که مردم مکه در تکبرورزیدن به خانه کعبه و افتخارکردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می‌گفتند: هیچ‌کس نمی‌تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم «درباره آن شب‌هنگام افسانه‌سرایی و پریشان‌گویی می‌کردید» مشرکان مکه شبها گرد خانه کعبه جمع شده افسانه‌سرایی می‌کردند و عمده افسانه‌گویی‌هایشان بدگویی از

قرآن و طعن زدن در آن بود. هجر: به فتح هاء، هذیان گویی است. یعنی: درباره قرآن هذیان گویی می کردید.

ملاحظه می کنیم که قرآن کریم در این آیه، کسانی را که شبها در غیر طاعت خداوند متعال بزم آرایی می کنند، نکوهش می کند اما شب نشینی و محفل آرایی برای طاعت خدا ﷻ، مانند مجالس علم و مجالس ذکر، بسی نیکو و پر ثمر است.

﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ [المؤمنون: ۶۸].

خداوند متعال در اینجا به بیان این حقیقت می پردازد که سبب اقدامشان بر کفر، یکی از عوامل پنج گانه ای است که در این آیه و آیات بعد مطرح می شود و هریک از آنها به خودی خود کافی است که برگرداننده شان از ایمان باشد. در این آیه به بیان دو عامل از آنها می پردازد، عامل اول: عدم تدبر و اندیشیدن آنها در قرآن است «آیا در این سخن نیندیشیده اند» زیرا اگر در معانی قرآن تدبر و اندیشه می کردند، یقیناً حقانیت آن برای شان آشکار می شد و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می آوردند. عامل دوم این است: «یا مگر چیزی برای شان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده بود» لذا این عامل، سبب انکار قرآن از سوی آنان شده است؟! در حالی که اگر آنان نیک می اندیشیدند، قطعاً می دانستند که نزول قرآن بر آنان نه بر پدرانشان، به این جهت بوده است که باری تعالی این خیر را برای آنان اراده داشته است نه برای پدرانشان.

عامل سوم کفرورزی شان این است:

﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۹].

«یا پیامبر خود را درست نشناخته اند پس به او ناآشنایند» یعنی: یا مگر پیامبر خود ﷺ را به راستگویی و امانتداری نشناخته اند پس چون از او بیگانه اند لذا از سرانکار با او برخورد می کنند؟ در حالی که روشن است که آنان او را به اوصاف راستگویی و امانتداری شناخته اند و هرگز دروغگویی و خیانتی را از او تجربه نکرده اند.

عامل چهارم کفرورزی شان این است:

﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كِرْهُونَ﴾ [المؤمنون: ۷۰].

«یا می گویند او جنونی دارد؟» در حالی که آنان نیک می دانند که پیامبر ﷺ برترین مردم از نظر عقل و خرد است بنابراین، چنان نیست که می گویند «بلکه او حق را» که عبارت از دین استوار و مبین الهی است «برای شان آورده ولی بیشترشان حق را

خوش ندارند» به سبب تعصب و سرسختی‌ای که جزء سرشت آنان شده است. یعنی: اکثریتشان حق را دوست ندارند اما اقلیتشان با آن که در مورد حق بدبین نیستند ولی از ترس کسانی که دوست‌دار حق نیستند، ایمان‌شان را آشکار نمی‌سازند.

﴿وَلَوْ أَتَّبَعَ الْخَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾﴾ [المؤمنون: ۷۱].

«و اگر حق» تعالی «از هوی و هوس‌هایشان پیروی می‌کرد» یا اگر اصول و پیام‌های حق به همان شیوه‌ای می‌آمد که آنان دوست دارند؛ «قطعا آسمان‌ها و زمین و هر که در آنهاست، تباه می‌شد» پس تفسیر آیه کریمه بر دو وجه است؛ اول این که: اگر حق تعالی - چنان که آنان دوست دارند - با خود شریکی قرار می‌داد، بی شک آسمانها و زمین تباه و بی‌انتظام می‌شد. وجه دوم این است: اگر حق همان چیزی می‌بود که آنان می‌گویند - از وجود خدایان متعدد به همراه خدای یگانه - در آن صورت قطعا خدایان با همدیگر اختلاف پیدا می‌کردند و در نتیجه اختلاف آنها همه کائنات به نابودی کشیده می‌شد. و همانند این استدلال است فرموده باری تعالی: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [الأنبياء: ۲۲]. که تفسیر آن در (آیه ۲۲، سوره انبیا) گذشت.

«بلکه حق این است که ذکر خودشان را بر آنان آورده‌ایم» یعنی: کتابی را برای‌شان آورده‌ایم که یادنامه فخر و شرفشان است زیرا پیامبر ﷺ از میان خودشان برانگیخته شده و قرآن نیز به زبان خودشان نازل گردیده است. به قولی: مراد از «ذکر»، پند و اندرز و هشدار است «ولی آنها از ذکر خود روگردانند» یعنی: آنها به امری که بزرگترین یادنامه فخر و شرف آنهاست، بی‌اعتنایند و این بی‌اعتنایی به دلیل انتخاب نادرست آنهاست.

عامل پنجم اقدام آنان بر کفر این پندارشان است:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ ﴿٧٢﴾﴾ [المؤمنون: ۷۲].

«یا از آنان مزدی مطالبه می‌کنی؟» یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن باز می‌دارد این است که می‌پندارند: تو از آنان در برابر ادای وظیفه رسالت، مزد یا مقرری‌ای می‌طلبی پس از همین‌روی ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته‌اند؟ با آن که می‌دانند که تو از آنان چنین مزد و پاداشی نخواسته‌ای. حتی خداوند ﷻ پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگویید: او برای به‌دست آوردن مال و ثروت مدعی رسالت شده است «پس خراج پروردگارت بهتر

است» یعنی: رزقی که پروردگارت برایت در دنیا می‌دهد و مزدی که در آخرت به تو عنایت می‌کند، برایت از آنچه ذکر شد، بهتر است «و او بهترین روزی‌دهندگان است». خلاصه این‌که: آنان در عدم اجابت‌گفتن به دعوت رسول خدا ﷺ، هیچ عذر و حجتی ندارند.

﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [المؤمنون: ۷۳].

«و در حقیقت تو آنان را به راهی راست می‌خوانی» پس سزاوار است که به ندای دعوت لبیک گویند، نه این‌که رد و انکار پیشه کنند.

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ﴾ [المؤمنون: ۷۴].

«و به راستی کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از راه راست» که تو آنان را به سوی آن فرامی‌خوانی؛ «به در افتاده‌اند» و به سوی راههای گمراهی منحرف شده‌اند زیرا خوف آخرت، از نیرومندترین انگیزه‌ها بر طلب حق و پیمودن راه آن است.

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «من پیایی دامن شما را می‌کشم که هان! بیایید از (سمت و سوی) آتش، بیایید از (سمت و سوی) آتش، خود را در آن نیفکنید اما شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افکنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض «کوثر» پیش‌قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آیید و شما را به سیمایتان و نامهایتان چنان می‌شناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود می‌شناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده می‌شوید آن‌گاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا می‌کنم و می‌گویم: ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امت من! پس گفته می‌شود: ای محمد! تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقهه‌ها بر پاشنه‌های خود می‌رفتند (یعنی به جاهلیت برگشته بودند)».

﴿وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّنْ ضُرٍّ لَّلَجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [المؤمنون: ۷۵].

«و اگر بر آنان رحمت می‌آوردیم و آنچه بر آنان از سختی» یعنی: از قحطی و خشکسالی «وارد آمده است برمی‌داشتیم، در طغیانشان پای می‌فشرده» یعنی: درسرکشی و گمراهی‌شان اصرار می‌ورزیدند و در طغیانشان سر برمی‌داشتند



«باسرگستگی» یعنی: در بیراهه گمراهی و بوالهوسی فروافتاده، کوردلانه سر به هواها آلوده و سرگشته از غرور و غفلت، در طغیانشان پای می‌فشرده.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَي مِضْرٍ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عَلَيهِمْ سَنِينَ كَسَنِي يَوْسُفَ». «بارالها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را بر آنان قحطی‌ای مانند قحطی دوران یوسف بگردان». خدای ﷻ دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوان‌های گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموالشان تباه و فرزندان‌شان نابود شد.

در بیان سبب نزول آمده است: در این اوضاع و احوال بود که ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! تو را به خدا و پیوند رحم سوگند می‌دهم و التماس می‌کنم، آخر کار ما به جایی رسیده که خون و پشم (کرک) را خورده‌ایم! پس خدای ﷻ نازل فرمود:

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾﴾ [المؤمنون: ۷۶].  
 «و هرآینه آنان را به عذاب گرفتار کردیم» به قولی: مراد همان گرسنگی‌ای است که در سال‌های قحطی دامنگیر مشرکان مکه شد «ولی نسبت به پروردگارشان خضوع و خاکساری نکردند» یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تمرد و سرکشی‌شان در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند «و به زاری در نیامدند» و حتی در تنگنای سختی‌ها به خشوع و انکسار در نیفتادند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾﴾ [المؤمنون: ۷۷].

«تا وقتی که دری از عذاب دردناک برآنان گشودیم» به قولی: مراد عذاب آخرت است. به قولی دیگر: مراد کشتن آنان در روز بدر است «بناگاه آنان در آن نومید شده‌اند» یعنی: از هر خیری متحیر و ناامید گشته و نمی‌دانند که چه کار کنند. ابلاس: نومیدی از هر خیری است.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [المؤمنون: ۷۸].

«و اوست آن‌که برای شما شنوایی و دیدگان و دل‌ها را آفرید» آری! این نعمت‌ها را در

شما آفرید تا اندرزها را بشنوید و صحنه‌ها و ماجراهای عبرت‌آموز را بنگرید و با دل و خرد خویش درک نمایید اما شما از هیچ چیز از اینها بهره نبردید بلکه: «چه اندک سپاسگزارید» به قولی: معنی این است که شما کافران قطعاً شکرگزار نیستید، نه این که شکر می‌گزارید ولی اندکی.

﴿وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [المؤمنون: ۷۹].

«و اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد» چنان که دانه‌ها در زمین پراکنده می‌شوند تا برویند «و به‌سوی او محشور خواهید شد» یعنی: بعد از پراکنده شدن در دنیا، در روز قیامت گرد آورده می‌شوید.

﴿وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

[المؤمنون: ۸۰].

«و اوست آن کس که زنده می‌کند و می‌میراند» آری! فقط اوست - به طور انفراد و بالاستقلال - نه دیگری «و اختلاف شب و روز از اوست» زیرا آنها را چنان آفریده که پی‌درپی می‌آیند، نه از حرکت سست می‌شوند و نه با زمان دیگری که از آهنگ شب و روز خارج باشد، از هم‌دیگر جدا می‌شوند چنان‌که در روشنایی بخشیدن و تاریک نمودن نیز با هم اختلاف دارند. به‌قولی مراد از اختلاف شب و روز: تکرار آنها، روزی از پی‌روز دیگر و شبی از پی‌شب دیگر است «مگر نمی‌اندیشید» در قدرت باری تعالی تا به خود آید و این حقیقت را که قدرت وی بر همه ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ نیز از همین مقوله قدرت است؟

﴿بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ﴾ [المؤمنون: ۸۱].

«بلکه گفتند» کفار مکه «مانند آنچه پیشینیان» یعنی: پدرانشان یا کفار

امتهای گذشته «گفته بودند».

﴿قَالُوا أَعَدَّا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾ [المؤمنون: ۸۲].

«گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوانی چند شویم، آیا باز برانگیخته خواهیم شد؟» آری! چنین گفتند در حالی که این نحوه نگاه، صرفاً بعید انگاری ذهنی‌ای است که هیچ باری از تعقل و اندیشه ندارد و الا، نه علم چنین حقیقتی را نفی می‌کند و نه عقل از آن گریزان است. بلی! بعید انگاشتن حقیقت احیای مجدد، بی‌آن که در این قضیه به‌سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در

آغاز از همین خاک آفریده شده اند، تأمل نمایند، از هرگونه پشتوانه عقلی و علمی بی بهره است.

شبهه دیگرشان در توجیه آن استبعاد این است:

﴿لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَعَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾

[المؤمنون: ۸۳].

«درست این سخن را قبلاً به ما و پدرانمان وعده داده بودند» یعنی: قبل از بعثت محمد ﷺ نیز به ما و پدرانمان همین وعده احیای مجدد را داده بودند اما ما ندیدیم که پدران ما برانگیخته شوند «این جز افسانه‌های پیشینیان چیزی نیست» یعنی: این وعده‌ها دروغ پردازی‌های پیشینیان است که به عنوان اسطوره‌های خیالی آنها را در کتب خویش نگاشته‌اند. اسطوره: چیزی است که ساخته و پرداخته دروغ پردازان است.

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [المؤمنون: ۸۴].

«بگو» ای محمد ﷺ به مردم مکه در مقام پرسش از آنان: «زمین و هرکه در آن است از آن کیست؟» و به چه کسی تعلق دارد؟ «اگر می‌دانید» و چیزی از علم و آگاهی دارید پس به من خبر دهید. مراد از (هرکه در آن است)، تمام مخلوقات روی زمین می‌باشند.

﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [المؤمنون: ۸۵].

«زودا که گویند: از آن خداست» یعنی: آنها ناگزیر می‌گویند که زمین و هر که در آن است از آن خداست زیرا به آفریدگاری خداوند ﷻ معترفند «بگو: پس آیا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: چنانچه شما به این حقیقت که زمین و هرکه در آن است از آن خداست و او آفریننده زمین و متصرف آن می‌باشد، مقرر و معترفید پس چرا با باری تعالی خدایان دیگری را که به خوبی می‌دانید مالک هیچ چیزی نیستند، می‌پرستید؟ و چرا از اعتراف به این حقیقت طفره می‌روید که ذاتی که بر آفرینش ابتدایی و اختراعی انسان قادر باشد، بر زنده کردن بعد از مرگ او نیز تواناست؟

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [المؤمنون: ۸۶-۸۷].

[المؤمنون: ۸۶-۸۷].

«بگو: پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت، این همه از آن الله است» یعنی: آسمانها و عرش همه از آن خداست و او پروردگار

آنهاست «بگو» ای محمد ﷺ «پس آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: هرگاه می‌دانید که خدایان شما مالک هیچ چیز در آسمان‌ها نیستند پس چرا کار پرستش را که فقط خدای یگانه سزاوار آن است، به آنها اختصاص می‌دهید؟ و چرا رستاخیز را خارج از محدوده قدرت مطلق او می‌پندارید؟

در حدیث شریف آمده است: «آسمان‌ها و آنچه در آنهاست، در برابر کرسی جز مانند حلقه‌ای که در بیابانی افکنده شده نیست و بی‌گمان کرسی با آنچه در آن است، نسبت به عرش همانند این حلقه در این بیابان است».

﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

[المؤمنون: ۸۸].

«بگو: کیست آن که ملکوت هر چیزی به دست اوست» ملکوت: فرمانروایی است «و او پناه می‌دهد» غیر خود را و به فریادش می‌رسد، هرگاه که بخواهد «و برخلاف او پناه داده نمی‌شود اگر می‌دانید؟» یعنی: هیچ کس نمی‌تواند عذاب خدا ﷻ را از کسی بازدارد و هیچ کس بر یاری دادن و به‌فریادرسیدن او در برابر خدا ﷻ قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرفی کنید.

﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ [المؤمنون: ۸۹].

«خواهند گفت: این همه از آن الله است، بگو: پس چگونه دستخوش افسون می‌شوید؟» یعنی: چگونه شیاطین جن و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن بودن حق، غیر خدای ﷻ را می‌پرستید، گویی ساحری جادویتان کرده و عقل‌هایتان را ربوده است؟!.

﴿بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۰].

«بلکه حق را برای‌شان آوردیم» یعنی: دین و شریعتی را که در عقاید و دیدگاه‌ها، عبادات و ارزش‌ها و در همه چیز حق است و پیروان آن نیز برحق اند «و قطعاً آنان دروغگویند» در آنچه که به خدای سبحان از فرزند و شریک نسبت می‌دهند و نیز دروغگویند در ادعای ایمان به خدا ﷻ، در انکار روز آخرت و در هر موضع‌گیری که با اسلام مخالف است.

﴿مَا أَتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا

بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۱].

«خدا هیچ فرزندی نگرفته است» زیرا او از جنس و نوع منزّه است و فرزند مرد از جنس خود اوست «و همراه او هیچ معبود دیگری نیست زیرا اگر جز این بود قطعا هر خدایی آنچه را که آفریده بود، با خود می‌برد» یعنی: اگر با خدای سبحان خدایان دیگری می‌بود، یقینا هر خدایی مخلوقاتش را بالاستقلال در حوزه تصرف و حیازت خویش می‌گرفت و فرمانروایی انحصاری خود را منفردا و به‌تنهایی بر آنان نافذ می‌ساخت، در این هنگام عرصه فرمانروایی وی از فرمانروایی خدای دیگر جدا می‌شد و نهایتا بروز توسعه طلبی و کشمکش و قدرت نمایی در میان آنها اجتناب ناپذیر بود «و حتما بعضی از آنان بر بعضی دیگر غالب می‌آمدند» یعنی: خدای قوی بر خدای ضعیف غلبه پیدا کرده آن را سرکوب می‌کرد و ملک و فرمانروایی وی را از او می‌گرفت، همچنان‌که عادت پادشاهان بنی‌آدم است و دراین هنگام، دیگر آن خدای ضعیف مغلوب، قطعا صلاحیت خدایی را نداشت.

پس هرگاه عدم امکان مشارکت در ربوبیت، ثابت و محقق شد و این‌که جز یک خدا نمی‌تواند به کار ربوبیت و پروردگاری پردازد، این حقیقت نیز روشن می‌شود که آن خدای واحد، همان خداوند سُبْحٰنَہٗ است. این دلیل چنان‌که بر نفی شرک دلالت دارد، بر نفی فرزند از خدای سبحان نیز دلالت دارد زیرا فرزند نیز باپدرش در ملکش کشمکش می‌کند<sup>۱</sup> «منزه است خدا از آنچه وصف می‌کنند» یعنی: منزّه است از شریک و فرزند.

﴿عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۲].

«دانای نهان و آشکار است» یعنی: فقط باری‌تعالی دانای نهان و آشکار است اما غیر وی اگر هم آشکار را دانست، قطعا نهان و غیب را نمی‌داند «پس برتر است» خداوند متعال «از آنچه شریک می‌آورند» در ملک و فرمانروایی وی.

﴿قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُونَ﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۹۳﴾ [المؤمنون: ۹۳-۹۴].

و چون حجت بر کافران اقامه شد، اینک باری‌تعالی به پیامبرش چنین خطاب می‌کند: «بگو: پروردگارا! اگر آنچه را که به آنان وعده داده شده است به من

۱- همین روزهایی که بنده مشغول ترجمه این تفسیر شریف هستم ، فرزند پادشاه قطر علیه پدرش کودتا کرد و او را از ملک و مملکت بیرون انداخت و هم اکنون پدر بینوای وی در غربت و آوارگی به سر می‌برد.

نشان دهی» یعنی: پروردگارا! اگر چنان باشد که من را در موقعیتی قرار دهی که آنچه را از عذاب مرگبار به آنان وعده داده‌ای، مشاهده کنم؛ «پروردگارا! پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده» یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میانشان خارج کن تا عذاب آنان را از دور ببینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده‌هایت را تصدیق می‌کنم. چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ دعا می‌کردند: «وَإِذَا أُرِدْتُ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِي إِلَيْكَ غَيْرِمْفُتُونٍ». «خدایا! هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا به‌سوی خویش درحالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

﴿وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُثْرِكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِيرُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۵].

«و به راستی که ما توانایییم که آنچه را به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب «بر تو بنمایانیم» ولی عذاب خویش را از آنان به تأخیر می‌اندازیم، بدان جهت که می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد.

﴿أَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۶].

سپس حق تعالی پیامبرش را به‌سوی نسخه‌ای راهنمایی می‌کند که در امر معاشرت با مردم و دعوت آنان به‌سوی حق، اکسیر اکبر است پس می‌فرماید: «بدی را به شیوه‌ای که» آن شیوه «نیکوتر است» از غیر آن «دفع کن» این شیوه نیکوتر عبارت است از: گذشت، چشم‌پوشی و رویگردانی از بدی‌هایی که کفار علیه تو انجام می‌دهند و دادن پاسخ بدیهایشان با نیکی و احسان «ما به آنچه وصف می‌کنند، داناتریم» یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم.

﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ [المؤمنون: ۹۷].

«و بگو: پروردگارا! از همزات شیاطین به تو پناه می‌برم» همزات شیاطین: وسوسه‌ها، دغدغه افگنی‌هایشان و شراره‌های خشمی است که انسان نمی‌تواند خود را در آنها نگهداری کند.

﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ [المؤمنون: ۹۸].

«و پروردگارا! از این که آنها پیش من حاضر شوند به تو پناه می‌برم» زیرا وقتی شیاطین نزد انسان حاضر شوند، آنها را جز وسوسه‌افگنی، برانگیختن به شر و برگرداندن از خیر

کار دیگری نیست. در حدیث شریف به روایت عمرو بن شعیب رضی الله عنه از پدرش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله کلماتی را به ما تعلیم می‌دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می‌خواندند: «باسم الله أعوذ بكلمات الله التامة من غضبه وعقابه ومن شر عباده ومن همزات الشياطين وأن يحضرون». «به نام خدا به کلمات تامه او پناه می‌برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه‌های شیاطین و از این که حاضر شوند». نقل است که عبدالله بن عمرو رضی الله عنه این دعا را به کسانی از فرزنداناش که به حد بلوغ می‌رسیدند، تعلیم می‌داد تا آن را در هنگام خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی‌توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می‌نوشت و بر گردنشان می‌آویخت.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾﴾ [المؤمنون: ۹۹].

«تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید» یعنی: آنان در غفلت خود به سر می‌برند تا که می‌میرند و چون مردند، از خواب غفلت بیدار شده آن گاه می‌گویند: مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید، مرا بازگردانید. ار جعون: صیغه جمع به معنی تکرار است.

﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾﴾ [المؤمنون: ۱۰۰].

آری! مرا بازگردانید: «باشد که در سرایی که بگذاشتم» یعنی: در دنیا «کار نیکی انجام دهم» چون ایمان و آنچه که در پی آن است از اعمال خیر «نه چنین است» هرگز درخواست او را نمی‌پذیریم «این سخنی است که او گوینده آن است» یعنی: این صرفاً سخنی است که او می‌گوید و اگر خواسته‌اش برآورده شود و به دنیا بازگردانیده شود، هرگز به این سخنش وفا نخواهد کرد «و پیشاپیش آنان برزخی است» یعنی: پیشاپیش آنها و بازگشتشان به سوی دنیا حجاب و پرده‌ای است که نمی‌توانند از آن گذشته و به دنیا برگردند «تا روزی که برانگیخته شوند» که روز قیامت است. پس آنان در مقطع حیات برزخی، به انتظار امر خدا عز وجل و گذاشته شده‌اند، نه می‌توانند اعمال صالحی را که از آنان فوت شده جبران کنند و نه می‌توانند آنچه را که در دنیا فاسد ساخته بودند، اصلاح نمایند. مراد این است که عذاب بر این گروه تا روز قیامت استمرار می‌یابد چنان که در حدیث شریف آمده است: «... پیوسته در آن (یعنی در قبر) معذب است».

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۱].  
 «پس چون در صور دمیده شود» به دمیدن «نشور» که نفخه دوم است اما نفخه اول، عبارت است از: نفخه «صعق» که زندگان از خلاق را می‌میراند.<sup>۱</sup> صور: بوقی است که اسرافیل در آن برای برپایی قیامت می‌دمد. آری! چون صور دوم دمیده شود: «دیگر آن روز میانشان نسبت قرابت وجود ندارد» یعنی: دیگر به نسب‌ها فخر نمی‌کنند و نه هرگز این رابطه‌ها به حال‌شان سودی می‌بخشد. در حدیث شریف به روایت بزار و بیهقی آمده است که چون عمر بن الخطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه ازدواج نمود، فرمود: «به خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «کل سبب و نسب فإنه منقطع يوم القيامة الا سببي و نسبي». «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است «و از یک‌دیگر نمی‌پرسند» یعنی: در عرصه قیامت یکی از حال دیگری نمی‌پرسد زیرا هرکس در آن هنگام چنان به خود مشغول است که نمی‌تواند به کاری دیگر مشغول شود. البته این در هنگام نفخه محشر است اما بعد از مستقر شدن در بهشت یا دوزخ، اهل بهشت از همدیگر می‌پرسند چنان‌که در این فرموده باری تعالی می‌خوانیم: ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ [الصافات: ۲۷].

﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۲].  
 «پس کسانی که میزان اعمال آنان سنگین باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان سنگین باشد «آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: آنانند دستیافتگان به خواسته‌های دوست داشتنی خود و نجات یافتگان از امور بیم‌انگیز.  
 ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۳].

«و کسانی که کفه میزان اعمال‌شان سبک باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان در مقابل گناهانی که دارند، سبک باشد «پس آن گروهند که به خود زیان



زده‌اند» یعنی: خود را تباه ساخته‌اند و آنچه را که به نفع آنهاست، فرو گذاشته‌اند زیرا «همیشه در جهنم می‌مانند».

﴿تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۴].

«آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند» لفتح: سوزاندن است. چهره را خاص کرد زیرا چهره، شریفترین و گرمی‌ترین اعضای انسان است «و آنان در آنجا ترش‌رویند» کالِح: کسی است که لبانش از نهایت رنج و درد وا افتاده و دندانهایش نمایان شده است. ابن مسعود رضی الله عنه در توضیح معنی آن می‌گوید: آیا سر سوخته گوسفندی را ندیده‌ای که دندانهایش نمایان و لبانش به طرف بالا جمع و منقبض شده است؟ اینان نیز همین گونه‌اند.

﴿أَلَمْ تَكُنْ عَائِيَتِي تَتْلَىٰ عَلَيْنَا فَاذْبَحْنَاهَا تَكَذِّبُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۵].

«آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد» در دنیا «و شما آنها را» با الفاظ و معانی آنها «دروغ نمی‌پنداشتید» و نمی‌گفتید که این آیات از جانب خداوند جل جلاله نیست؟

﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۶].

«می‌گویند: پروردگارا! شقاوتمان بر ما چیره شد» یعنی: لذتها و شهواتمان بر ما چیره شد. لذتها و شهوات بدبختی و شقاوت نامیده شد زیرا مال و سرانجام افراط در آنها به شقاوت و بدبختی می‌انجامد «و ما مردمی گمراه بودیم» که با این شقاوت و بدبختی خود را تباه ساختیم.

﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۷].

«پروردگارا! ما را از اینجا» یعنی: از دوزخ «بیرون بر پس اگر باز هم برگشتیم» در دنیا به کفر و شقاوتی که بر آن بودیم «در آن صورت ستم‌پیشه خواهیم بود» بر خود با این بازگشت به کفر. بدین‌سان است که بعد از درآمدن به دوزخ، خواستار بازگشت به دنیا می‌شوند چنان که در هنگام مرگ خواستار آن شده بودند.

﴿قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۸].

«می‌فرماید، به رسوایی در آن ساکت شوید» یعنی: در دوزخ گم‌وگور شوید، به‌گم شدن خشم و غضب و ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می‌شود: گم شو! «و با من سخن نگویند» در باب

برداشتن عذاب از خود زیرا نه عذابم از شما برداشته می‌شود و نه سبک ساخته می‌شود.

﴿إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَأَغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۹].

«در حقیقت گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند: پروردگارا! ایمان آوردیم پس ما را ببامرز و به ما رحم کن که تو بهترین مهربانانی» ایشان مؤمنانی هستند که در دنیا از خداوند ﷻ درخواست رحمت و مغفرت کرده و به صفات مقدس و متعالی وی اقرار و اعتراف می‌کنند.

﴿فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۰].

«و شما» کفار «آنان را به مسخره گرفتید» با سخنان تمسخر آمیز خود، یعنی: مؤمنانی چون بلال و صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان را «تا حدی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که به سبب شدت اشتغال به استهزا و تمسخر ایشان، یاد خدا ﷻ را فراموش کردید «و شما بر آنان می‌خندیدید» در دنیا، از این که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَآيُزُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۱].

«من هم امروز به پاس آن که صبر کردند» بر آزار و تسمخرهای شما «به آنان پاداش دادم. آری، ایشانند به مراد رسندگان» که این سرمنزل مراد، همانا دست‌یابی‌شان به سعادت و سلامت و بهشت و نجاتشان از دوزخ است.

﴿قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۲].

«می‌فرماید» خداوند ﷻ، یا فرشته‌ای که مأمور پرسش آنان است: «چه مدت به عدد سالها در زمین ماندید؟» چون آنان خواستار بازگشت به سوی دنیا می‌شوند، پروردگار متعال از آنان چنین سؤال می‌کند تا این حقیقت را برای‌شان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده‌اند، هرچند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

﴿قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۳].

«می‌گویند: یک روز یا پاره‌ای از یک روز مانند پس بپرس از شمارگران» یعنی: از

کسانی که به شناخت اعداد آگاهند، یا بپرس از فرشتگان نگهبانی که اعمال و عمرهای بندگان را می‌شمارند. بدین‌سان است که از شدت هول و هراس، شمار سالها را فراموش می‌کنند.

﴿قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۴].

«می‌فرماید: جز اندکی درنگ نکرده‌اید» یعنی: در زمین جز درنگی اندک، نمانده‌اید «کاش شما می‌دانستید» چیزی از علم را تا آن مدت اندک را به طاعت خداوند عَلَّاهُ و آماده شدن برای روز قیامت سپری می‌کردید.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۵].

«آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم» و بی‌ثواب یا عقاب رهایتان می‌کنیم؟ «و این‌که شما به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟» با حشر و نشر تا شما را در برابر اعمالتان جزا دهیم؟ نه! هرگز چنین نیست.

﴿فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ [المؤمنون: ۱۱۶].

«پس برتر است الله» یعنی: منزّه است از این‌که چیزی را عبث و بیهوده بیافریند «فرمانروای برحق» که فرمانروایی علی‌الاطلاق سزاوار اوست و فقط او فرمانروای برحق است زیرا فرمانروایی دیگران از بین رفتنی و زوال پذیر است «هیچ معبودی جز او نیست، اوست پروردگار عرش گرامی قدر» پس وقتی او پروردگار عرش گرانمایه است، چگونه پروردگار آنچه که پایین‌تر و فرودست‌تر از آن است، نمی‌باشد؟

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷].

«و هرکس با خدا معبود دیگری را بخواند، برای او برهانی نخواهد بود» برهان: حجت و دلیل واضح و روشن است. آری! در عرصه هستی پروردگاری جزا عَلَّاهُ وجود ندارد که بر وجود وی برهانی اقامه شود «و حسابش فقط با پروردگارش می‌باشد» پس او خواه‌ناخواه مجازاتش می‌کند «در حقیقت کافران رستگار نمی‌شوند» در روز قیامت.

نسفی می‌گوید: «خداوند ﷻ این سوره کریمه را با: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۱] آغاز کرد و آن را با: ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷]. به پایان آورد. و! در میان آغاز و انجام آن چه فاصله بزرگی است».

﴿وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۸]. «و بگو: پروردگارا! بیا مرز و رحم کن زیرا تو بهترین بخشاینده‌گانی» و فقط رحمت و بخشایش توست که انسان را از رحمت و مهر دیگران بی‌نیاز می‌گرداند درحالی‌که رحمت دیگران او را هرگز از رحمت بی‌نیاز نمی‌کند. بدین‌سان، خداوند ﷻ پیامبرش را به استغفار امر کرد تا امتش به وی اقتدا کنند.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: «یا رسول‌الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَأَنْتَ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». «بارخدا! من بر خود بسیار ستم کرده‌ام و جز تو کسی گناهان را نمی‌آمرزد پس بر من بیا مرز به آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی».

شایان ذکر است که دو آیه اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که او از نزد مرد بیماری می‌گذشت پس درگوش وی خواند: ﴿أَفْحَسِبْتُمْ أَنْتُمْ خَلَقْتُمْ عَبَثًا﴾ [المؤمنون: ۱۱۵] تا آخر سوره؛ و آن شخص بیمار شفا یافت. پس این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را بازگفت. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعا آن کوه از بین می‌رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیت بیمار برای درمان با قرآن است.

## سوره نور

مدنی است و دارای (۶۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «نور» نامیده شد، به سبب آن که دربرگیرنده آیه‌ای بس نورانی و درخشان، یعنی این فرموده خدای متعال است: ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [النور: ۳۵]. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به مردان خویش سوره مائده و به زنان خویش سوره نور را بیاموزید». موضوع این سوره، نور است با آثار و مظاهر خود در دلها و روانها، که این آثار و مظاهر، در آداب و اخلاق روحی، خانوادگی و اجتماعی تمثیل می‌شود، آداب و اخلاقی که دل و جان و صفحات وجود انسان و زندگی او را نورباران می‌کنند، انواری که از نور ازلی و سرمدی الله ﷻ، آن نور لایزال آسمان‌ها و زمین فروغ بر می‌گیرند. پس محور این سوره، «تربیت» است با ابعاد مختلف آن.

﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النور: ۱].  
«این، سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم» سوره: عبارت از آیات زنجیره‌وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجامی باشد «و آن را فرض گردانیدیم» یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم «و در آن آیاتی روشن نازل کردیم» تکرار (انزلنا)، گویای کمال عنایت حق تعالی به فرود آوردن این سوره است، به دلیل احکامی که این سوره دربرگیرنده آن می‌باشد «باشد که پندگیرید» لذا حکمت فرود آوردن این سوره به ترتیبی که ذکر شد، این است. پس این آیه، در واقع مقدمه سوره می‌باشد.

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَّدَ عَلَيْهِنَّ طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۲].

«زن و مرد زناکار» که هنوز ازدواج نکرده‌اند ؛ «به هریک از آنان صد تازیانه بزنید» یعنی: حکم زن و مرد زناکاری که قبل از ازدواج مرتکب این عمل شده باشند، زدن صد تازیانه به هریک از آنان است.

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبهه نکاح. زانیه: زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به‌زور و اجبار با وی انجام می‌شود. جلد: زدن با تازیانه یا عصاست، گفته می‌شود: «جلده» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند.

زدن صد تازیانه، حد زنای مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البته در سنت رسول اکرم ﷺ افزون بر زدن صد تازیانه، تبعید یک سال هم ثابت شده است، هرچند این حکم میان فقها اتفاقی نیست، چنان که خواهد آمد. اما مرد و زنی که آزاد و متأهل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد - هرچند یک بار - و مرتکب زنا گردند، حد آنها بنا بر سنت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتفاق نظر دارند. همچنین اتفاق نظر دارند بر این‌که حد زنای مرد و زن متأهل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست. اما در خصوص حد زنای بکر (مرد و زن غیرمتأهل)، احناف با عمل به صریح آیه فقط به تازیانه حکم می‌کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد حنبل) برآنند که حد زنای مرد بکر، صد تازیانه به اضافه تبعید یک سال از محل اقامتش می‌باشد و حد اقل مسافت این تبعید نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (۸۹) کیلومتر است. اما نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز می‌شود ولی زن بکر زناکار به اتفاق فقها تبعید نمی‌شود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد.

این آیه ناسخ آیه حبس و آیه آزار دادن زناکاران است که در دو آیه ۱۶ و ۱۵ سوره «نساء» گذشت زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزار دادن و طعنه زدن و مجازات زن زناکار زندانی کردن وی در خانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

دلیل این‌که آیه کریمه، زن زناکار را بر مرد زناکار مقدم گردانید، این است که انگیزه زنا در اغلب احوال از زن بروز می‌کند زیرا اوست که با چهره‌نمایی‌ها و عشوه‌گریهای فریبنده برای مرد با روش‌های گوناگون، او را به عمل حرام تحریک می‌نماید. دلیل دیگر تقدم ذکر وی این است که مفسده زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «یا معشر الناس! اتقوا الزنی، فإن فیہ ست خصال: ثلاث فی الدنيا وثلاث فی الآخرة، أما التي فی الدنيا، فذهب البهاء ویورث الفقر وینقص العمر، وأما التي فی الآخرة: فسخط الله سبحانه وتعالی، وسوء الحساب وعذاب النار». «ای گروه مردم! از زنا بپرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت اما آن که در دنیاست، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال انسان را از بین می‌برد، فقر را به جا می‌گذارد و عمر را کم می‌کند و اما آن سه که در آخرت است عبارت است از: خشم خدای سبحان، بدی حساب و عذاب دوزخ». «و نباید در اجرای حکم خدا درباره آنان دچار رأفت شوید» رأفت: رحمت و دلسوزی است. به قولی: رأفت، رقیق‌ترین عواطف مهر و دلسوزی است «اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید» یعنی: اگر به یگانگی خدا ﷻ و روز رستاخیز که در آن پاداش اعمال به تمامی داده می‌شود باور دارید پس نباید حدود خدای متعال را معطل گردانید. این از باب تهییج و برانگیختن غیرت ایمانی و دینی مؤمنان است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به اسامه بن زید رضی الله عنه - آن گاه که در باره فاطمه دختر اسود مخزومی که روسری‌ای را دزدیده بود شفاعت کرد - فرمودند: «انتفع فی حد من حدود الله: آیا در حدی از حدود خداوند ﷻ شفاعت می‌کنی؟» سپس به پاخاسته خطبه‌ای ایراد کرده و فرمودند: «إنها أهلك الذين من قبلکم أنهم كانوا إذا سرق فیهم الشریف ترکوه وإذا سرق الضعیف أقاموا علیه الحد وأیم الله لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت یدها». «جز این نیست که سبب هلاکت مردمی که قبل از شما بودند، این بود که چون در میان‌شان شخص شریفی دزدی می‌کرد، او را آزاد می‌گذاشتند اما اگر شخص ضعیفی دزدی می‌کرد، حد را بر وی اقامه می‌کردند و سوگند به خدای ﷻ که اگر فاطمه دختر محمد ﷺ دزدی کند، بی‌گمان دستش را قطع می‌کنم». «و باید گروهی از مؤمنان بر عذاب آنها حاضر باشند» برای سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشهیر همراه است. نسفی می‌گوید: «حد اقل گروهی که باید در هنگام مجازات زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است».

احناف و حنبلی‌ها برآنند که باید تمام حدودالهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامه حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آنها از ارتکاب چنان اعمالی است.

اما ابزار زدن تازیانه: علما اتفاق نظر دارند بر این که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه‌ای است متوسط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البته چگونگی تازیانه زدن در همه حدود یکسان است. اما احناف برآنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر در این مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می‌شود و زن به حالت نشسته. خطاب این آیه به اتفاق مذاهب، متوجه زمامداران جامعه اسلامی و جانشینان ایشان می‌باشد. به قولی: خطاب متوجه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنان را بر عهده دارد.

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۳].

«مرد زناکار جز با زن زناکار یا زن مشرکی ازدواج نمی‌کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرکی به زنی نمی‌گیرد» یعنی: غالب زناکاران - چه مرد و چه زن - چنین گرایشی دارند که یکی از آنان جز به ازدواج با زناکاری همانند خود رغبت نمی‌کند. در این آیه - به عکس آیه قبل - مرد بر زن مقدم ذکر شد زیرا در اینجا سیاق به نکاح ارتباط دارد و در نکاح مرد اصل است زیرا اوست که خواستگاری را آغاز می‌کند. هدف آیه کریمه - بعد از هشدار دادن مؤمنان از ارتکاب زنا - بازداشتنشان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیه کریمه می‌باشد «و این امر» یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان «بر مؤمنان حرام شده است» زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفه وی نیست لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند در حالی که به بی‌عفتی وی آگاهی دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی با وی ازدواج نماید.

اما در رأی اکثر علما، حکم این آیه با (آیه ۳۲) از همین سوره: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَّتِي مِنْكُمْ﴾ [النور: ۳۲] منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار،



می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده است چنان که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾﴾ [النور: ۴].

«و کسانی که به زنان محصنه نسبت زنا می‌دهند» مراد از زنان محصنه: زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن‌اند «آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند» که به ارتکاب زنا از سوی آنان گواهی دهند «به آنان هشتاد تازیانه بزنید» یعنی: هریک از آنان را هشتاد تازیانه بزنید «و ابداً شهادتی را از آنها نپذیرید» یعنی: دو کیفر را برای‌شان جمع‌گردانید: یکی زدن تازیانه و دیگری نپذیرفتن گواهی از آنان زیرا آنها با زدن اتهام زنا از عدالت خارج شده و به فسق گراییده‌اند بلکه فاسق شده‌اند چنان‌که خدای متعال در آخر این آیه آنان را به فسق محکوم کرده است. معنای «ابداً» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البته جایز است که گواهان جمعا با هم شهادت دهند، یا به‌طور پراکنده و به تفاریق. و اگر شهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به حساب می‌روند و بر آنان حد قذف جاری می‌شود چنان‌که حضرت عمر رضی الله عنه در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره رضی الله عنه به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد. «و آن گروه، همانا فاسقند» فسق: بیرون رفتن از طاعت خدای متعال و درگذشتن از حد با ارتکاب گناه است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌که آنان فاسقند و در پیشگاه خدا جل جلاله و مردم عادل شمرده نمی‌شوند، خصلت سومی است که به دو خصلت دیگر اضافه شده و مجموعاً سه خصلت می‌شود».

دلیل این‌که در آیه کریمه مخصوصاً از زنان محصنه، یعنی زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن یاد شد این است که تهمت زدن به آنان زشت‌تر و ننگ و بدنامی در آنان بزرگتر و تکان‌دهنده‌تر است ولی مردان نیز - بی هیچ خلاقی میان علمای این امت - در این حکم به زنان ملحق می‌شوند. شایان ذکر است که فقط نسبت دادن تهمت زنا به شخص مؤمن را «قذف» می‌نامند، نه نسبت دادن اتهاماتی دیگر، مانند دزدی و امثال آن را به وی. همچنین بر کسی که به مرد یا زن کافری نسبت زنا می‌دهد، حد قذفی نیست.

علما در باره شرط‌هایی که در تهمت زننده و مورد اتهام قرار گرفته، مورد اعتبار است، بحث‌های دراز دامنی دارند که در کتب فقه به تفصیل بیان شده است.

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۵].

«مگر کسانی که توبه کردند پس از این» یعنی: پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) «و به صلاح آوردند» اعمالشان را. یعنی با توبه و گردن نهادن به اجرای حد، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند «به راستی که خدا آمرزنده مهربان است» به همین جهت، اتهام زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی‌کند و قبول گواهی وی را از شما می‌پسندد پس در صورتی که تهمت زننده (قاذف) توبه کرد، گواهی وی قبول می‌شود و صفت فسق از وی برداشته می‌شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا ابوحنیفه بر آن است که استثنا فقط به جمله اخیر برمی‌گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می‌شود اما او برای ابد مردودالشهاده باقی مانده و به هیچ وجه گواهی وی پذیرفته نمی‌شود. ولی به اتفاق فقها حد قذف با توبه ساقط نشده و از بین نمی‌رود. البته توبه قاذف جز این نیست که خود را در اتهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حد هم به سبب این دروغگویی بر وی اقامه گردد.

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾ وَالْخَمِيسَةَ أَنْ لَعَنَتِ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [النور: ۶-۷].

بعد از آن که حق تعالی حکم تهمت زدن (قذف) به زنان بیگانه را بیان کرد، اکنون به بیان حکم تهمت زدن (قذف) به همسران می‌پردازد زیرا تهمت زدن مردان به همسرانشان دارای حکم خاصی است.

«و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی دیگر ندارند» تا به نسبت زناهی که به همسران خویش داده‌اند، گواهی دهند «پس شهادت یکی از آنان این است که چهار بار به نام خدا سوگند یاد کند» یعنی: گواهی‌ای که حد قذف را از مرد ساقط می‌کند، این است که چهار بار به نام خدا شهادت دهد «که او از راستگویان است» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است آن‌گاه در پنجمین بار چنین شهادت دهد: «و پنجمین گواهی این است که لعنت خدا بر او باد، اگر از دروغگویان باشد» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است.

آری! حکم مردی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی)

حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این گواهی‌ها با سوگند اجرا شد، میان آنها جدایی به عمل می‌آید وزن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

﴿وَيَذَرُهَا عَنِهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكٰذِبِينَ﴾ [النور: ۸].

«و از او» یعنی: از زن «عذاب» یعنی: اجرای حد «ساقط می‌شود، در صورتی که چهار بار به خدا گواهی دهد» به این مضمون که: «او» یعنی: شوهرش «از دروغگویان است» در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حد از وی دفع می‌شود. اما به قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا - از نظر ایشان - چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی می‌شود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

﴿وَالْخَمِيسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصّٰدِقِينَ﴾ [النور: ۹].

«و پنجمین بار» یعنی: پنجمین گواهی آن زن باید این باشد: «که خشم خدا بر او باد» یعنی: بر زن باد «اگر او» یعنی: شوهرش «از راستگویان باشد» در آنچه که به وی از زنا نسبت داده‌است. اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشت‌تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل: اول این که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت می‌گیرد. دوم این که: مرد غالباً ننگ دارد از این که زنش را به زنا متهم کند، مگر این که واقعا راستگو و در این کار معذور باشد. سوم این که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن می‌گویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دل‌هایشان داشته باشد ندارد، برخلاف این که به درخواست خشم خداوند ﷻ برای خود وادار گردند، که از این کار بسیار واهمه دارند.

اما حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابویوسف و محمد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حد زنا جاری می‌شود اما نزد مالک و احمد بن حنبل حد آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلق نمی‌گیرد، حد هم به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می‌گیرد.

فقها اتفاق نظر دارند بر این که همجنس بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن بر حسب صلاحدید حاکم است.

در بیان سبب نزول آیات (ملاعنه) روایت شده است: هلال بن امیه رضی الله عنه شامگاه از سر زمین خود به خانه آمد و به چشمان خود دید که مردی با زنش همبستر شده است پس بامداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را باز گفت اما رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبر را از وی نپسندیدند. انصار گفتند: حالا که چنین شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وی حد قذف جاری می کنند. اما هلال که به راستگویی خویش مطمئن بود، گفت: ولی من امیدوارم که خدای عز و جل برایم از این بن بست گشایشی فراهم کند. همان بود که نازل شد: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ [النور: ۶]. در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هلال مژده دادند و میان او و زنش صیغه (ملاعنه) را جاری کردند.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ﴾ [النور: ۱۰].

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و این که خداوند توبه پذیر حکیم است» بی گمان به کسی از آن دو تن که دروغگوست، عذاب بزرگی می رسانید ولی حق تعالی بر کسی که به حال پشیمانی به سویش رجوع کند، توبه پذیر است و بر وی به رحمت باز می گردد و با بازگشتنش از گناه، توبه وی را قبول می کند و می آمرزد و هم او در آنچه که برای بندگان خویش از حکم «لعان» یا اجرای حد مشروع و مقرر کرده است، حکیم و فرزانه است. آری! اگر این نمی بود، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می رسید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۱].

«در حقیقت، کسانی که افک در میان آوردند» افک: دروغ و بهتان و تهمت است. مراد از آن در اینجا: آن بهتانی است که بر سیدتنا عایشه صدیقه ام المؤمنین رضی الله عنها زدند. بخاری و مسلم و اصحاب کتب حدیث، حدیث طولانی حضرت عائشه رضی الله عنها را در بیان سبب نزول این آیات روایت کرده اند که حاصل آن این است: عائشه رضی الله عنها به حکم قرعه در غزوه بنی مطلق با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه شد، در برگشت از آن غزوه، کاروان در نزدیک مدینه منزل زد، در این اثنا گردن بند حضرت عائشه رضی الله عنها به هنگام قضای حاجت از هم گسست و او بعد از آن که به کجاوه خویش برگشت، متوجه این امر شد و برای یافتن گردن بند خویش از کجاوه بیرون آمد، کاروان - به گمان این که عائشه رضی الله عنها در

کجاوه خویش است - حرکت کرد، وقتی عائشه رضی الله عنها از جست و جوی گردن‌بند خویش برگشت، دید که از کاروان خبری نیست و کاروان حرکت کرده است پس در محل اتراق کاروان باقی ماند، از آن سوی دیگر، صفوان بن معطل رضی الله عنه که دنباله نگهبان کاروان بود از دنبال کاروان رسید، او که عائشه رضی الله عنها را قبل از نزول آیات حجاب دیده بود، وی را شناخت. وقتی او به آنجا رسید، خواب عائشه رضی الله عنها را در ربوده بود پس صفوان استرجاع: (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفت، عائشه رضی الله عنها با شنیدن صدای استرجاع صفوان از خواب بیدار شد و بی‌درنگ چهره خویش را پوشانید. صفوان حتی یک کلمه با عائشه رضی الله عنها سخن نگفته شترش را فرو خوابانید و بر دست شتر پای فشرد تا عائشه بر آن سوار شود. عائشه رضی الله عنها سوار شتر صفوان شد و صفوان زمام شتر را گرفته حرکت کرد تا به کاروان رسید. پس چون اهل (افک: بهتان) از این واقعه آگاه شدند، عائشه را به فحشاء متهم کردند و گفتند آنچه گفتند اما خدای عز وجل با نازل کردن هجده آیه، برائت حضرت عائشه رضی الله عنها را از این بهتان اعلام کرد و در نخستین آیه از این آیات فرمود: کسانی که این بهتان را در میان آوردند «عصبه‌ای از شما هستند» عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفا بر ده تا چهل تن اطلاق می‌شود. گروه بهتان زنده عبارت بودند از: عبدالله بن ابی رئیس منافقان، زیدبن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن أثاثه، حمنه بنت جحش و همدستان‌شان. معنی (منکم) این است: گروه بهتان زنده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهره در باطن؛ مانند عبدالله بن ابی «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» ای مسلمانان! «بلکه آن برایتان خیر است» و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلق می‌گیرد زیرا خدای عز وجل با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیونها انسان مؤمن را حفظ می‌کند. اما بعضی از مفسران، خطاب: ﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم﴾ [النور: ۱۱]. «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» بر خانواده ابوبکر صدیق رضی الله عنه حمل کرده‌اند زیرا بیان برائت ام‌المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان‌گونه که داستان‌شان به عنوان یک قانون عام و کلی برای همیشه در میان داستانهای عفت و پاکی، جایگاه خاصی را احراز کرد. «برعهده هر فردی از آنان» که در این بهتان دست داشته؛ «سهمی از گناه است که مرتکب آن شده است» به سبب آلوده شدن به ترویج این

بهتان «و آن کس از آنان که بخش عمده آن تهمت را عهده‌دار شده است، برایش عذاب بزرگی است» که او عبدالله بن ابی و به‌قولی حسان بن ثابت بود.

محمد بن اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در رویداد افک، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حد قذف را بر آنان اجرا کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و آن زن، حمنه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله بن ابی را نیز تازیانه زدند.

سپس خدای عزوجل آن تهمت زندگان را با ۹ امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که نخستین توبیخ این است:

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ [النور: ۱۲].

«چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حق خویش گمان نیک نبردند» یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل افک را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اولی صدور آن از ام‌المؤمنین بعیدتر است.

در بیان سبب نزول روایت شده‌است: زن ابی ایوب انصاری رضی الله عنه در هنگام پخش شایعه افک به او گفت: آیا نمی‌شنوی که مردم درباره عائشه چه می‌گویند؟ ابی ایوب گفت: چرا، می‌شنوم اما این سخن دروغ است. ای ام‌ایوب! تو خود رابه جای عائشه قرارده، آیا خودت مرتکب چنین کاری می‌شدی؟ ام‌ایوب گفت: نه، سوگندبه خدا! ابی ایوب گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاکدامنتر است پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست. «و» چرا همه مؤمنان «نگفتند: این دروغی آشکار است» و بهتانی عریان و واضح؟ و اگر همه مؤمنان مانند ابی ایوب رضی الله عنه سخن می‌گفتند، بی‌شک این ادبی رفیع و شایسته شأن‌شان بود. این کثیر می‌گوید: «بهتان بر ام‌المؤمنین عائشه، از آن روی دروغی آشکار بود که صفوان با کمال خونسردی و با کمال افتخار که ام‌المؤمنین را از آن ورطه به سلامت رهانیده است، در روشنایی روز به میان لشکر مسلمانان و نزد رسول خدا ﷺ آمد و اگر در این کار کمترین شایبه‌ای می‌بود، آن دو به این وضوح و جرأت با قضیه برخورد نمی‌کردند».

﴿لَوْلَا جَاءُو عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ [النور: ۱۳].

دومین بانگ توبیخ بر آنان این است: «چرا» فروروندگان در این تهمت «بر» اثبات و صحت سخنان شان در «آن» بهتان «چهار گواه نیاوردند؟ پس چون گواهان را نیاورده‌اند، آنان» یعنی: فروروندگان در بهتان علیه عائشه رضی الله عنها «نزد خداوند» یعنی: در حکم وی «خود دروغگویانند» یعنی: دروغگویی هستند که دروغ را به آخرین پایه آن رسانده‌اند.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۴].

توبیخ سوم این است: «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، بی‌گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید» ای تهمت زندگان به حریم عفت ام‌المؤمنین «به شما عذابی بزرگ می‌رسید» یعنی: اگر حکم الهی بر شما نبود؛ در دنیا با فضل نهادن بر شما به نعمتهایی که از جمله آنها یکی هم مهلت دادن به شماست و در آخرت؛ با عفو و گذشت از شما، بی‌گمان حق تعالی شما را بر بهتانی که در آن فرورفتید، به شتاب مجازات می‌کرد ولی حق تعالی به رحمت خود در دنیا رسوایی بهتانتان را بر شما فرو پوشانید و در آخرت هم بر کسانی که به سوی او توبه‌کار آیند، رحم می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «این فضل و رحمت در حق کسانی است که دارای ایمان بودند، مانند مسطح و حسان و حمنه، نه در حق عبدالله بن ابی و امثال وی از منافقان بی‌ایمان».

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۵].

چهارمین توبیخ این است: «هنگامی که آن بهتان را از زبان یک‌دیگر می‌گرفتید» یعنی: بعضی از بعضی دیگر خبر افک را نقل می‌کردید، بدین‌سان که چون یکی از شما با دیگری ملاقات می‌کرد، به او می‌گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین‌گونه بود که بی‌اندیشه و تحقیق و اثبات، این خبر بهتان افروز را از یک‌دیگر دریافت می‌کردید «و با زبان‌های خویش سخنی می‌گفتید که به آن علمی نداشتید» یعنی: این سخن شما فقط به زبان‌هایتان اختصاص داشت، بی‌آن که با واقعیتی خارجی همراه باشد و در دلها مورد باور قرار گرفته باشد «و آن را کاری سهل و

ساده تلقی می‌کردید» که بر شما در پخش آن گناهی نخواهد بود «با این که آن امر نزد خدا بس بزرگ است» یعنی: گناه و مجازات آن بس بزرگ است.

ابن کثیر می‌گوید: «حتی اگر آن زن بی‌گناه و پاکدامن، همسر رسول خدا ﷺ هم نبود، این کار نزد خدا ﷻ بس بزرگ بود، چه رسد به این که این بهتان به همسر خاتم الانبیا ﷺ زده شود». در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان انسان کلمه‌ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می‌گوید و به آن هیچ اهمیتی هم نمی‌دهد، درحالی که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده می‌شود».

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَّا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهِذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۶].

پنجمین توبیخ و تأدیب این است: «و چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: ما را نرسد که به آن سخن بگوییم» این عتاب و سرزنشی است برای تمام مؤمنانی که به ورطه پخش شایعه افک فرو افتادند. یعنی: چرا آن‌گاه که داستان افک را شنیدید، در تکذیب بهتان‌سازان و افترا زندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی‌رسد که به این چنین سخنی زبان بیالاییم و چنین سخنی هرگز به هیچ وجه از ما سر نمی‌زند «تو را به پاکی یاد می‌کنیم» خداوند! «این بهتانی است بزرگ» و پاک‌است خدای سبحان از این که چنین بهتانی به همسر پاکیزه رسول محبوبش زده شود. یعنی: وقتی این بهتان را شنیده بودید، باید از سر تعجب و استبعاد (سبحان‌الله) می‌گفتید، آری! می‌گفتید: خداوند! تو را به پاکی یاد می‌کنیم! برای این که تعجب خویش را از حال این گروهی که داستان افک را به هم بستند، آشکار ساخته باشید.

﴿يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۱۷].

ششمین تأدیب این است: «خداوند به شما اندرز می‌دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید» یعنی: خداوند ﷻ شما را نصیحت می‌کند، یا بر شما حرام می‌گرداند که دیگر در تمام مدت حیات خویش به بستن و دامن زدن مانند چنین بهتانی برگردید «اگر مؤمن هستید» به خداوند ﷻ و شریعتش زیرا ایمان مقتضی خودنگهداری از فروافتادن در چنین منجلابی است.

﴿وَيَبِّئُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النور: ۱۸].



«و خدا برای شما آیات خود را بیان می‌دارد» تا این آیات را دانسته و به آداب خداوند ﷻ متأدب شوید «و خداوند داناست» به آنچه که آشکار یا پنهان می‌دارید «حکیم است» در شریعت و احکام و تدبیرهای خویش برای خلقش و از حکمت وی است که حادثه افک آشکار گردد و به دنبال آن، برائت ساحت ام‌المؤمنین نازل شود تا شما در ورطه‌هایی نظیر آن درنیفتید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجُوبُونَ أَنْ تَشِيْعَ الْفَلْحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النور: ۱۹].

هفتمین تأدیب این است: «به‌راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود» یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد «در میان کسانی که ایمان آورده‌اند» یعنی: در میان پاکدامنان با عفت از اهل ایمان «برای‌شان در دنیا عذابی دردناک است» با اجرای حد بر آنان «و» نیز برای‌شان عذابی است دردناک «در آخرت» با عذاب دوزخ «و خدا می‌داند» رازهای سینه‌ها را «و شما نمی‌دانید» مگر آنچه را که خدا خود، شما را به آن آگاه گرداند و کار این گروهی را که جز بدی و بداندیشی هدف دیگری ندارند، افشا سازد پس در حکم و حکمت به خدای متعال تسلیم شوید.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۲۰].

هشتمین توبیخ این است: «و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود و این که خدا رؤوف و مهربان است» یقیناً شما را در برابر این بهتانان به شتاب مجازات می‌کرد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۲۱].

نهمین توبیخ فروروندگان در بهتان علیه حضرت عائشه رضی الله عنها این است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گامهای شیطان پیروی نکنید» یعنی: از راه و روشهای شیطان پیروی نکنید و به راههایی که او شما را به‌سوی آن فرامی‌خواند، نروید «و هرکس که از گامهای شیطان پیروی کند، بداند که او» یعنی: شیطان «به فحشا و منکر فرمان می‌دهد» فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حد افراط باشد و منکر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلم است که هرکس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می‌شود و از او در اوامرش اطاعت می‌کند «و اگر

فضل خدا و رحمت وی بر شما نبود، هرگز هیچ‌کس از شما مزکی نمی‌شد» یعنی: هیچ‌کس از شما نمی‌توانست در طول زندگیش نفس‌خود را از پلیدی‌ها پاک سازد «ولی خداوند هرکس را بخواهد» از خلقش «تزکیه می‌کند» و پاک می‌گرداند به فضل و رحمت خویش «و خدا شنواست» آنچه را که بندگان می‌گویند و «داناست» به تمام دانستنی‌ها از آن جمله به کسانی که خود را پاک نگه می‌دارند و به کسانی که خود را در هلاکت می‌افکنند.

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۲۲].

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: مسطح بن اثانه از کسانی بود که بخش عمده‌ای از بهتان افک علیه من را بر عهده گرفته بود و او از نزدیکان پدرم ابوبکر و جزو کسان تحت تأمین وی بود. بعد از ماجرای افک و سهمی که او در دامن زدن به آن داشت، پدرم سوگند یادکرد که دیگر هرگز به او خیری نرساند. همان بود که خدای عز و جل نازل فرمود: «و صاحبان فضل» در دین «و توانمندان شما» در دنیا از نظر ثروت «نباید سوگند خورند بر این‌که به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند» پس مسطح بن اثانه هم از نزدیکان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و هم مهاجر و مسکین بود و هریک از این اوصاف سه‌گانه مستدعی یاری کردن به وی است، با وجود آنچه که از وی در افک سر زد «و باید عفو کنند» گناهی را که علیه ایشان (خانواده ابوبکر رضی الله عنه) مرتکب شده‌اند «و باید درگذرند» از جنایت آنان، با چشم پوشی از جانی و جنایت وی «آیا دوست ندارید که خدا بر شما بیامزد» به سبب عفو و درگذشتان از جنایت کسانی که به شما بد کرده‌اند؟ «و خدا آمرزگار مهربان است» پس چگونه بندگان، در عفو و گذشت از بدکاران و بداندیشان، به پروردگار خویش اقتدا نمی‌کنند.

شایان ذکر است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از نزول این آیه، مجدداً به تأمین مالی و انفاق بر مسطح پرداخت و از سوگندش کفاره داد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْعَفْوَكَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۲۳].

«بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر» از بدکاری که هرگز فروروی در فحشاء به ذهنشان هم خطور نکرده است و هرگز بدان سروکاری نداشته و ندارند و با این وجود «با ایمان» نیز هستند «نسبت زنا می‌دهند» از آن جمله به حضرت عائشه رضی الله عنها که همه این آیات در برائت وی نازل شده است، چنین کسانی «در دنیا و آخرت لعنت شده اند» مراد از لعنت: دور ساختن‌شان از رحمت خداوند جل جلاله، زدن حد بر آنان، ترک نمودن‌شان از سوی مؤمنان، ساقط شدن رتبه عدالت از آنان و دوریشان از ثنا و ستایش نیک بر زبانهای مؤمنان است «و عذابی بزرگ در پیش دارند» در آخرت. پس کسی که به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر زنان پاکدامن با ایمان، نسبت زنا می‌دهد، او یقیناً مصداق این آیه است.

﴿يَوْمَ نَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النور: ۲۴].

آری! برای‌شان عذاب سختی خواهد بود در: «روزی که زبانهایشان» به آنچه که سخن گفته‌اند «و دستها و پاهایشان برای آنچه انجام می‌دادند، بر ضد آنان گواهی می‌دهند» به آنچه که در دنیا کرده‌اند و بسته اند؛ از بهتانها و افتراها و گناهان. آری! خدای سبحان دستها و پاهایشان را به گواهی دادن بر ضدشان ناطق و گویا می‌گرداند.

﴿يَوْمَ مَيِّدٍ يُوقِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ [النور: ۲۵].

«آن روز خدا جزای شایسته آنان را به تمام و کمال به آنان می‌دهد» بی‌هیچ کم و زیادی، به طور آماده و حاضر و به صورت قطعی «و» آن روز «می‌دانند که خدا همان حق‌المبین است» یعنی: حق آشکار است در ذات و صفات و افعال خویش زیرا در آن روز شکوک و شبهات از میان برداشته می‌شود و به همه علم یقینی دست می‌دهد.

زمخسری می‌گوید: «اگر تمام قرآن را زیرورو کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده‌است جست‌وجو نمایید، نمی‌بینید که خداوند جل جلاله در هیچ موضوعی چون موضوع بهتان علیه عائشه رضی الله عنها، درستی و شدت به‌کار برده باشد و نه چنان آیات کوبنده آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی‌شد، همین سه آیه کافی بود».

﴿الْحَبِيبَتِ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيبَتِ وَالطَّيِّبَتِ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَتِ

أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [النور: ۲۶].

«زنان پلید برای مردان پلیدند» یعنی: زنان پلید و ناپاک سزاوار مردان پلید و ناپاکند و ویژه آنان می‌باشند «و» همچنین «مردان پلید برای زنان پلیدند» و از آنها در نمی‌گذرند. همچنین است معنی این فرموده خدای متعال: «و زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه‌اند و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه» پس از آنجا که رسول خدا ﷺ خود پاکیزه‌اند لذا همسری پاک و پاکیزه سزاوارشان است، از این روی عائشه رضی الله عنها پاک و پاکیزه است و سزاوار آن است که شوهری پاک و پاکیزه مانند پیامبر ﷺ داشته باشد «این گروه» مردان و زنان پاکیزه «از آنچه» مردان و زنان پلید و ناپاک «در باره ایشان می‌گویند، برکنارند» با این آیه برائت حضرت عائشه رضی الله عنها از بهتان با وضوح تمام اعلام شد چنان که ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آن می‌گوید: «این آیه درباره عائشه و اهل افک نازل شد». «برای‌شان آمرزش و روزی نیکوست» که همانا روزی بهشت می‌باشد.

روایت شده است که سیدتنا عائشه رضی الله عنها فرمود: «برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

۱- آن‌گاه که جبرئیل علیه السلام رسول خدا ﷺ را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.

۲- من تنها دختر باکره‌ای بودم که پیامبر ﷺ با من ازدواج کردند و با هیچ بگری غیر از من ازدواج نکردند.

۳- آن‌گاه که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.

۴- رسول خدا ﷺ در خانه من دفن شدند.

۵- فرشتگان در خانه من بر آن حضرت رضی الله عنهما گرد آمدند.

۶- آن‌گاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر ﷺ بر ایشان نازل می‌شد، آنها از نزد ایشان پراکنده می‌شدند و دور می‌رفتند اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می‌شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.

۷- من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.

۸- عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

۹- من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه‌ای درآمدم و از بارگاه خداوند جل جلاله به آمرزش و رزقی نیکو وعده داده شده‌ام».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ ﴿النور: ۲۷﴾.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های» ملکی و مسکونی «خود نشوید تا اجازه بگیرید» یعنی: مگر آن که اجازه بگیرید و بدانید که صاحبخانه از حضور شما آگاه شده و به شما اجازه ورود داده است. پس چون از این امر مطمئن شدید، آن‌گاه وارد شوید.

نسفی می‌گوید: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازه ورود، با گفتن سبحان‌الله، یا الله اکبر، یا الحمدلله، یا سینه صاف کردن است».

«و بر اهل آن خانه سلام گویند» با این صیغه: السلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از یک تا سه بار تکرار کنید. آری! سه‌بار اجازه گرفتن مستحب است و اگر بعد از آن برای دیدار کننده اجازه دخول داده شد، خوب و در غیر آن باید بازگردد. اما امروزه که مردم برای خانه‌هایشان دروازه و زنگ نصب کرده‌اند، اجازه گرفتن با یک تا سه بار کوبیدن در، یا به صدا در آوردن زنگ است «این» اجازه گرفتن و سلام گفتن «برایتان بهتر است» از داخل شدن به‌طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعم از اجازه گیرنده و اهل آن خانه «باشد که متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن و عمل کردن به این دستورا است.

از عدی بن ثابت رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: زنی از انصار به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول‌الله! من در خانه خود بر حالی قرار دارم که دوست ندارم کسی مرا آن‌گونه ببیند اما مردی از اعضای خانواده‌ام پیوسته بر من در آن حال وارد می‌شود، من چه کار باید بکنم؟ همان بود که این آیه نازل شد.

﴿فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ ﴿النور: ۲۸﴾.

«پس اگر در آنجا کسی را نیافتید، وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود» به ورود در آن از سوی کسی که مالک این اجازه است «و اگر به شما گفته شد بازگردید پس بازگردید» یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس بازگردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید «که آن برایتان پاکی را سزاوارتر است» ازکی لکم: برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده شدن به پافشاری بر دخول زیرا عدم

پافشاریتان حاکی از سلامت قصد، پاکی نیت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، در حالی که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند کوبیدن در به شدت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می باشد «و خدا به آنچه انجام می دهید، داناست» پس باید کاملاً به هوش باشید که چه می کنید.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ [النور: ۲۹].

«بر شما گناهی نیست که به خانه‌های مسکونی‌ای درآید که در آنجا متاعی دارید» متاع: منفعت و کالاهایی است که فروخته می‌شود، یا بهره و نیازی است که باید برآورده شود. این خانه‌ها عبارتند از: هتل‌ها، دکانها و مانند آنها از ساختمانهای عمومی زیرا صاحبان آنها، کالاها و خدمات خویش را در آنها قرارداده‌اند پس این خود در حکم اجازه دخول برای تمام مردم است. عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک و ویران است». «و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها متأدب و آراسته نمی‌شود. مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه استئذان نازل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پس تکلیف تجار قریش که در میان مکه، مدینه و شام رفت و آمد دارند و در میان راه خانه‌های مخصوصی دارند که از سکنه خالی است، چه می‌شود؟ همان بود که این آیه نازل شد.

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أْبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَرْكَانُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [النور: ۳۰].

بعد از آن که حکم استئذان ذکر شد، خدای متعال آن را با بیان حکم عام نگرستن دنبال کرده می‌فرماید: «به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فروبندند» در نگرستن به نامحرم و به نگاه حلال بسنده کنند زیرا مؤمنان از دیگران به پابندی بر این ادب سزاوارترند. البته فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازه ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدمات زنا است، اسبابی که یکی از آنها نگاه کردن می‌باشد. فروبستن چشم عبارت است از این که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (من) در آیه کریمه، مفید بعضیت است. علما

گفته اند: دلیل این بعضیت این است که اولین نگاهی که از سوی نگاه کننده بدون قصد می افتد، بخشوده است «و» به مردان با ایمان بگو: «پاکدامنی ورزند» از آنچه که برای شان حرام است «این» فرو بستن چشم و پاکدامنی «برای شان پاکیزه تر است» از آلوده شدن به گمان و تهمت و پاکیزه تر است از درافتادن به این پستی و دنائت «زیرا خدا به آنچه می کند، آگاه است» این هشدار است برای کسانی که چشمانشان را از حرام فرو نبسته، یا پاکدامنی نمی ورزند و ترغیبی است برای کسانی که مواظب نگاه خویش بوده و هر حرکت و سکون خویش را به دقت و احتیاط می پابند.

باید دانست که نگاه شهوت آمیز به روی پسر (امرد)، به اتفاق ائمه حرام است. صاحب تفسیر «الاساس» می گوید: «اما کسانی که نگاه به سوی مردان را، نگاه به سوی مظاهر جمال الهی می دانند و این کار را راهی به سوی خداوند عزوجلله می شناسند - چنان که بعضی از گروه های مدعی تصوف و عرفان چنین می کنند - باید گفت که این سخن شان کفری بزرگتر از کفر پرستشگران بتان و کفر قوم لوط است و این گروه از بدترین زندیقان مرتدی هستند که قتلشان به اجماع کل امت واجب است...»<sup>۱</sup>.

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّبِيعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [النور: ۳۱].

علما در بیان سبب نزول گفته اند: اسماء بنت مرثد رضی الله عنها در خانه خود بود که زنان با حالتی نا مناسب بر وی وارد شدند، به طوری که سینه هایشان برهنه و خلخال ها بر پاهایشان نمایان بود، اسماء گفت: چه زشت است این صحنه! همان بود که نازل شد: «و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را» از نگریستن به نامحرم «فرو بندند» علما با این آیه، بر تحریم نگریستن زنان به سوی نامحرم استدلال می کنند «و فرج های خویش را حفظ کنند» یعنی: بر آنان لازم است تا به همان وجهی که به مردان دستور داده شده،

پاکدامنی ورزند. فروبستن دیدگان را بر حفظ فرج‌ها مقدم گردانید زیرا نگاه، پست چپ زنا و پیشاهنگ بدکاری است.

در حدیث شریف به روایت جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به نظر ناگهانی پرسیدم، ایشان به من دستور دادند که نگاهم را برگردانم». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فان لك الأولی و لیس لك الأخره». «ای علی! نگاه دوم، نگاه اول را دنبال نکند زیرا نگاه اول از تو بخشوده است اما نگاه دوم چنین نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از نشستن بر سر راه‌ها بپرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راه‌هاست و در آن با هم سخن می‌گوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر که چاره‌ای ندارید پس حق راه را به آن بدهید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمودند: فروبستن چشم (از نامحرم)، نگاه داشتن آزار خود از دیگران، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهی از منکر».

«و» زنان «زینت خود را آشکار نگردانند» مانند زیورآلات و دیگر آرایش‌های خود را. این - به طریق اولی - نهی از نمایان کردن مواضع زینت و آرایش در بدن‌هایشان نیز هست. نسفی - که حنفی است - می‌گوید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوش‌ها، گردن، سینه، بازوها و ساق‌های زنان زیرا این مواضع محل آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست‌بند، خلخال، میخک و غیره است» آری! زینت خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه از آن که پیداست» به طور طبیعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آنها حرج است. چنان‌که نسفی می‌گوید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصاً در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح». ابن عباس و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبیعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست‌بند، حنا، انگشتر و مانند این‌ها لذا نمایان ساختن این‌ها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما آمده است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می‌باشد». قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دست‌های



زن - چنانچه خوف فتنه نباشد - عورت نیست اما اگر خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق و فجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

«و باید که روسری هایشان را بر گریبان هایشان فرو اندازند» خمر: جمع خمار است و آن چیزی است که سر با آن پوشانده می شود. جیوب: جمع جیب است و آن محل شکاف پیراهن از جایی است که سر از آن داخل می شود «و زینت خود را آشکار نسازند» یعنی: آرایش پنهانی خود، مانند موی و آنچه را که بر سر و گردن و سینه دارند «جز برای شوهران یا پدران شان یا پدران شوهران یا پسران شان یا پسران شوهران یا برادران شان یا پسران برادران یا پسران خواهران شان» در فرموده حق تعالی: ﴿أَوْ عَابَآئِهِنَّ﴾ «یا پسران شان»، پسران پسران و پسران دختران نیز داخل می شوند، هر چند در رده های پایین قرار داشته باشند. و در: ﴿عَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱] (پدران شوهران شان)، پدر بزرگ (جد)، شوهر و پدر مادر شوهر نیز داخل می شوند، هر چند در مراتب پایین قرار داشته باشند. پس در همه این موارد زنان می توانند با آن قسمت های مجازی از زینت پنهانی خویش که نمایان است، در برابر این محرمان ظاهر شوند. در قید پسران شوهران، پسران پسران شوهران نیز داخل می شوند، هر چند در رده های پایین قرار داشته باشند. همچنین در پسران برادران و پسران خواهران، پسران پسرانشان نیز داخل می شوند، هر چند در رده های پایین تر قرار داشته باشند. عمو و دایی نیز در جواز نگریستن به قسمت های مجاز بدن محارمشان، مانند سایر محارمند ولی آیه مبارکه از آنان یاد نکرد زیرا آنان به منزله پدرند. باید دانست که شیرخوارگی نیز چون نسب است، یعنی تمام نزدیکان رضاعی، حکم نزدیکان نسبی و سببی فوق را دارند پس همه اینان محارمانی اند که برای زن جایز است تا در برابر آنها با زینت خویش ظاهر شود اما بدون آرایش.

«یا زنان همکیشتان» یعنی: همچنان زنان مسلمان می توانند، در برابر زنان مسلمان آزاد همانند خود، با زینت خویش ظاهر شوند، همچون زانی که خدمتکار، یا همدم و هم صحبت آنانند و به حکم خدمت یا صحبت با آنان معاشرت و آمیزش دارند. کنیزان نیز در جمله اینان داخل می شوند. علما گفته اند: زنان کفار - اعم از اهل ذمه و غیر آنان - از این حکم خارج اند بنابراین، جمهور فقها بر آنند که بر زن مسلمان نمایان ساختن چیزی از جسمش - بجز روی و هردو کف دستش - در نزد زن کافر جایز

نیست تا زن کافر محاسن و زیبایی‌هایش را برای شوهرش یا دیگران توصیف نکند بنابراین، زن کافر نسبت به زن مسلمان همچون مرد بیگانه است. اما زن مسلمان می‌داند که وصف کردن زنان بیگانه در نزد شوهرش جایز نیست لذا خود را از آن باز می‌دارد چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «زن نباید با زن دیگر هم صحبت شده و سپس او را برای شوهرش توصیف کند چنان‌که گویی شوهرش به سوی او می‌نگرد». ولی در نزد حنبلی‌ها، زن کافر می‌تواند به سوی آن بخش از بدن زن مسلمان نگاه کند که زن مسلمان به وی می‌نگرد. اما عورت زن نسبت به زن - مطلقاً - فقط ما بین ناف و زانوست. «یا ملک یمین‌هایشان» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر بردگانش - یعنی غلامان و کنیزانش، چه مسلمان باشند و چه کافر - آشکار سازد «یا مردان بی‌رغبت به زنان که پیرو شمایند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر مردانی که تابع خانواده‌اند، مانند خادم، اجیر، یا خصی (مرد بی شهوت جنسی) یا مخنث، یا ابله، آشکار سازد زیرا اینان فقط به دنبال نان و آب خویش‌اند و هیچ یک به زنان شهوت و حاجتی ندارند «یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر چنین کودکانی آشکار سازد. شایان ذکر است که به انسان تا آن‌گاه «طفل» گفته می‌شود که مراهق نشده و به حد شهوت جماع نرسیده باشد و به حرکات و مواضع فتنه‌انگیز و دلربای زنان متوجه نشده و التفاتی نکند؛ مثلاً آهنگ لطیف و هیجان برانگیز صدای زنانه و حرکات عشوه‌گرانه آنان را با حس شهوانی، احساس نکند «و نباید زمین را با پاهایشان بکوبند تا آنچه از زینت‌شان را که نهان می‌دارند، معلوم گردد» یعنی: زن نباید در هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین بکوبد تا صدای پای برنجن (جرس) وی شنیده شود و این شامل هر حرکت دیگری نیز که به فتنه و فساد بینجامد می‌شود، مانند حرکت دادن دست با دستبندها، حرکت دادن زنگوله‌ها در موهای سر، استعمال عطر و آرایش در هنگام بیرون رفتن از خانه.

احناف با استدلال به این آیه گفته‌اند: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به طریق اولی عورت است. زجاج می‌گوید: «صدای ابزارآلات زینت زنان، از آشکار ساختن آنها شهوت انگیزتر است». «و ای مؤمنان! همگی به درگاه خدا توبه کنید» و در این‌که توبه کردن فرضی از فریض دین

است، هیچ اختلافی نیست. آری! توبه کنید «باشد که رستگار شوید» و به سعادت دنیا و آخرت نایل آید.

نسفی می‌گوید: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است».

خلاصه این که: عورت بر چهار قسم است:

۱- عورت مرد با مرد: نگریستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری - بجز ما بین ناف تا زانوی او - جایز است. البته برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست زیرا رسول خدا ﷺ زنان و مردان را از خوابیدن و هم‌بستر شدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده‌اند. هم‌آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحب است چنان که در حدیث شریف آمده است.

۲- عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یک‌دیگر در پهلوئی هم جایز نیست.

۳- عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوی چیزی از بدن وی - جز روی و هر دو کف دستش - جایز نیست. ولی ابوحنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتی که بیم فتنه نبود. نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام دادوستد، در هنگام تحمل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

۴- عورت مرد با زن: اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعه پاکیزه‌ای است که شهوت‌ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی‌مهار شهوت، به آنچنان آتشفشان شهوانی‌ای می‌انجامد که نه خاموش می‌شود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خاینانه، یک لحظه حرکت عشوه‌گرانه و تهییج‌کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکره برهنه... کافی است

که این آتشفشان جنون‌وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان بر باید، چه رسد به شهوت بارگان بی‌هنری که همیشه در گنداب شهوت‌بارگی می‌لولند.. و مسلم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی‌مهاری، یا بیماری‌های عصبی و عقده‌های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج بی‌پای آن، نیست.

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۳۲].

«و همسر دهید ایم هایتان را» ایم: مرد بی‌همسر و زن بی‌شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه. باید دانست که نکاح سنتی از سنتهای مؤکده است، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی». «نکاح از سنت من است پس کسی که از سنت من اعراض کرد، از من نیست». ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهده تکالیف آن شرط است. امر در آیه مبارکه - نزد جمهور علما - برای استحباب است. «و» نیز همسر دهید «غلامان و کنیزان درستکار خود را» که در تحت ملکیت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آنها: مؤمن بودنشان است «اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد» یعنی: از همسر دادن زنان و مردانتان به سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، خدای عزوجل او را توانگر می‌کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی «و خداوند گشایشگر است» و توانگر ساختن آن بندگان فقیرش، چیزی از فراخنای ملک وی کم نمی‌کند. «دانا است» به مصالح و منافع خلقش.

در حدیث شریف آمده است: «سه کس اند که یاری نمودنشان بر خدای عزوجل حق و ثابت است:

- ۱- نکاح‌کننده‌ای که قصد عفت و پاکدامنی دارد.
- ۲- مکاتبی که قصد دارد تا با پرداخت وجه آزادی خود، از قید بردگی آزاد شود.
- ۳- جهادگر در راه خدا ﷻ.

﴿وَلَيْسَتَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ۗ وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيِّبْتُمْ عَلَىٰ الْبِعَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۳۳].

«و کسانی که اسباب ازدواج را نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند» یعنی: کسانی که هزینه‌های ازدواج - از قبیل مهر و نفقه - را نمی‌یابند، یا کسانی که همسر مناسبی نمی‌یابند، باید از فروافتادن در باتلاق زنا و حرام، عفت و پاکدامنی ورزند؛ با روزه گرفتن، تفکر، ذکر و دوری جستن از هر منظره تهییج کننده‌ای «تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند» یعنی: برای‌شان روزی عنایت کند که به وسیله آن توانگر شده و قدرت ازدواج را پیدا کنند «و کسانی از ملک یمین‌هایتان که در پی مکاتب ساختن خود هستند» کتاب و مکاتب: این است که مولی به برده‌اش در برابر مالی که به اقساط به وی می‌پردازد، امکان بدهد که خود را از او بازخرد کند و چون آن مبلغ را پرداخت، آزاد می‌شود «پس اگر در آنان خیری یافتید، مکاتب‌شان سازید» یعنی: با آنان عقد کتابت ببندید. مراد از یافتن خیر در آنان: توانایی‌شان بر پرداخت وجه کتابت است «و از مال خداوند که به شما ارزانی داشته، به آنان بدهید» با کاستن از مبلغ بازخرد آنان . یعنی: در صورتی که وجه بازخرد خود را تماماً پرداخته باشند، از آن مبلغ به آنان چیزی برگردانید.

نسفی می‌گوید: «این فرمانی است بر وجه وجوب برای مسلمانان، که باید به بردگان مکاتب خود کمک مالی کنند، سهم آنان را از زکات بپردازند و با هر وسیله مشروع دیگری به آزادی آنها کمک کنند و در این کار به رسول خدا ﷺ و پیروان راستینشان اقتدا نمایند. اینک به این آمار توجه کنید: رسول خدا ﷺ خود (۶۳) برده را آزاد کردند. عائشه ام‌المؤمنین (۶۷) برده را آزاد کرد. عباس عموی پیامبر ﷺ (۷۰) برده را. حکیم بن حزام رضی الله عنه (۱۰۰) برده را. عبدالله بن عمر (۱۰۰۰) برده را. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه سی‌هزار برده را... و از این نمونه‌ها در تاریخ اسلام بسیار داریم». البته یکی از عوامل مهم از بین رفتن تدریجی بردگی در جامعه اسلامی نیز، همین روش ستوده مسلمانان بوده است.

«و کنیزان خود را اگر خواهان پرهیزکاری باشند» یعنی: اگر خواهان پاکدامنی باشند «به بغاء و ادا نکنید» بغاء: تن دادن زنان به زنا در برابر دریافت مزد است «برای این که بهره زندگانی دنیا را به دست آرید» از مبالغی که کنیز با فروختن شرمگاه خود برای شما می‌اندوزد. عادت اعراب چنین بود که کنیزان خود را به فحشا وامی‌داشتند و از آنان بر این کار مالیات می‌گرفتند در حالی که آنان خواستار عفت و پاکدامنی بودند پس باید دانست که قید: (اگر خواهان پرهیزکاری باشند) شرط نهی نیست بلکه شرط تصور

و تحقق اجبار است زیرا اجبار متصور نیست مگر همراه با اراده پاکدامنی لذا کسی که کنیز راضی به عمل زنا را به این عمل دستور می‌دهد، اجبار کننده وی نامیده نمی‌شود. بنابراین، از قید: (اگر خواهان پرهیزگاری باشند)، این معنی بر نمی‌آید که اگر خود کنیزان خواهان عفت نبودند، باکی نیست که به عمل زنا اجازه داده شوند و شما بتوانید آنها را به زنا وادار کنید. «و هرکس آنان را اجبار کند» بر زنا «در حقیقت خدا پس از اجبار کردن آنان، آمرزنده مهربان است» اگر توبه کنند زیرا هرچند به‌زور و اکراه به ارتکاب عمل زنا واداشته شده‌اند اما چه‌بسا که به حکم سرشت و طبیعت بشری، در خلال عمل زنا از شایبه میل و رغبت به آن خالی نباشند ولی چون اساس عمل بر مبنای اجبار و فشار است، خدای متعال نسبت به این کنیزان آمرزگار و مهربان می‌باشد.

مفسران در بیان سبب نزول می‌گویند: آیه مبارکه درباره عبدالله بن ابی رئیس منافقان نازل شد که شش کنیز داشت و همه را بر زنا اجبار می‌کرد و بر آنها مالیاتی وضع کرده بود.

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [النور: ۳۴].

«و به‌راستی به‌سوی شما آیاتی مبینات» یعنی: روشن و روشنگر «و مثلی از کسانی که پیش از شما گذشتند» یعنی: خبری از داستانهای شگفت آور و عبرت‌آموز امت‌های پیشین «و موعظه‌ای برای پرهیزگاران نازل کرده‌ایم» که بویژه پرهیزگاران از آن بهره می‌گیرند. پس هرکس از آیات روشن و اندرزهای مبرهن قرآن بهره نگیرد، یقیناً میان او و قرآن حجابی قرار دارد.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۳۵].

«الله نور آسمان‌ها و زمین است» نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منور و نمایان می‌کند و آنها را بر چشم‌ها می‌تاباند. آری! خداوند جلّ و علا نور است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کاینات به اوست و هموست که آسمان‌ها و زمین را - با سامان‌دهی احوال اهالی آنها و

کمال تدبیر و رهبری خویش - برای کسانی که در آنها به سر می‌برند، روشن و روشنگر گردانیده است. البته قلب رسول خدا ﷺ این نور الهی را به طور کامل دریافته بود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ﷺ از طایف - در آن سفر پر مشقت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند - بر می‌گشتند، چنین دعا کردند: «... أعوذ بنور وجهك الذي أشرقت به الظلمات، و صلح عليه أمر الدنيا والآخرة». «به نور روی تو که به وسیله آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...». «مثل نور او» یعنی: نوری که از حق تعالی باز می‌تابد و آن را در دل بنده مؤمن خویش قرار داده است «مانند مشکاتی است» مشکات: طاقچه‌ای است که در آن چراغ را می‌گذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا می‌کند «که در آن» مشکات «چراغی است و آن چراغ در قندیلی است» یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است «آن قندیل گویی کوبی دری است» یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه در و گوهر است. ضحاک می‌گوید: «کوکب دری، ستاره زهره است». «که افروخته می‌شود» آن شیشه «از» روغن «درخت بابرکت زیتونی» گفته اند: از برکت درخت زیتون این است که میوه آن هم نان خورش است، هم روغن، هم پیراینده پوست، هم آتش‌افروز و هیچ چیز از درخت زیتون نیست مگر این که در آن منفعتی وجود دارد «که» آن درخت خجسته زیتون «نه شرقی است و نه غربی» یعنی: آن درخت، درختی است که هیچ چیز آن را از نور خورشید در حجاب قرار نمی‌دهد زیرا موقعیت آن در کوهی بلند یا در وسط تپه‌ای زرع شده‌ای است که خورشید بر آن فقط در وقت طلوع یا غروب نمی‌دمد بلکه از اول تا آخر روز در معرض تابش نور خورشید قرار دارد «نزدیک است که روغنش روشنی بخشد - هر چند آتشی به آن نرسیده باشد» یعنی: گویی روغن آن - به جهت زلالت و درخشش خود - حتی قبل از آنکه آتشی بدان برسد، می‌درخشد زیرا روغن اگر صاف و زلال باشد، از دور دارای شعاع و پرتو است.

ابن عباس رضی الله عنهما در معنی آن می‌گوید: «چنان که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می‌درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید، بر درخشش خود می‌افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن، به هدایت عمل می‌کند ولی چون علم به آن رسید، بر هدایت خویش می‌افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده

می‌شود». از همین باب است حدیث شریف: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله». «از فراست و تیزی‌نی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد». «نوری بر روی نوری است» زیرا چراغ خود نوری است، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغدان نوری دیگر «خدا هرکه را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند» و او را به حق می‌رساند - یا با الهامی از جانب خویش، یا به وسیله نگرش خود او در دلایل حق «و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند» یعنی: حقایق را - برای نزدیک ساختن آنها به فهم‌ها - با اشباه و همانندهای آنها بیان می‌دارد «و خدا به هر چیزی داناست» پس او به کسانی که مستحق هدایتند و کسانی که مستحق گمراهی می‌باشند، داناتر است.

این آیه عظیم الشأن، مثلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است. یعنی: چنان‌که چراغ موصوف، پرتو و درخششی مضاعف دارد، همچنان قرآن سرچشمه درخشش هدایت‌هاست. پس چراغ قرآن است، شیشه قلب مؤمن، چراغدان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی است. یا - به تعبیر علوم معاصر - می‌توانیم بگوییم که: لامپ برق نورش را از مولد برق می‌گیرد و مولد برق مکانی دارد و به محرکی نیاز دارد پس لامپ نور، قلب مؤمن است، مولد نور شریعت است، کارگاه تولید مسجد است و محرک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش... و نزدیک است که حجت‌های قرآن بدرخشد هرچند که خواننده هم نشود چنان‌که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشد، هرچند بر آن آتشی افروخته نشود. نور مؤمن از دو منبع است، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود.

باید دانست که باری تعالی آفریننده نور حسی در آسمان‌ها و زمین است اما او خود از انوار حسی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «قلب‌ها بر چهار نوع اند:

- ۱- قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد.
- ۲- قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است.
- ۳- قلبی است که واژگون شده است.
- ۴- قلبی است که منقلب شده است.

اما قلب صاف و بی‌غش، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است. قلب در غلاف، قلب کافر است. قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن



گشته. اما قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد، که صفت ایمان در آن، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد...».

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُمْ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَعْدُوِّ وَالْأَصَالِ﴾ [النور: ۳۶].

ابن کثیر می‌گوید: بعد از آن که خدای متعال قلب مؤمن را به چراغی در شیشه‌ای صاف بسان قندیل تشبیه کرد، اینک محل و جایگاه این قندیل را که مساجدند بیان می‌کند: «در خانه‌هایی که خدا اجازه داده است که رفعت یابند» یعنی: در مساجدی که خدا ﷻ فرمان داده تا مورد تعظیم و حرمت قرار گیرند و شأن و جایگاه آنها رفیع و قدر و منزلت آنها والا باشد و از پلیدی‌ها و نجاست‌ها پاک گردانیده شوند و نیز رخصت داده که آن خانه‌ها برافراشته و بلندوبالا بنا شوند «و نامش در آنها یاد شود» با اذان و نماز و تسبیح و سایر ذکرها پس اینها بهترین خانه‌های روی زمین‌اند «در آنها برای او در صبح و شام» یعنی: در اوایل و اواخر روز «تسبیح گفته می‌شود» آصال: جمع الجمع است زیرا جمع اصل است و اصل خود جمع اصیل می‌باشد که به آخر روز اطلاق می‌شود. خدای متعال (غدو: بامداد) را به صیغه مفرد ذکر کرد زیرا در آن یک نماز بیشتر نیست اما (آصال) را به صیغه جمع یاد کرد زیرا از نیمه روز تا شامگاه، یعنی چهار نماز دیگر را در بر می‌گیرد.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر که خدای عز و جل را دوست دارد، باید مرا دوست داشته باشد و هرکه مرا دوست دارد، باید اصحابم را دوست داشته باشد و هرکه اصحابم را دوست دارد، باید قرآن را دوست داشته باشد و هرکه قرآن را دوست دارد، باید مساجد را دوست داشته باشد زیرا مساجد خانه‌های خداوند عز و جل و بناهای وی‌اند که او به رفعت دادن آنها امر فرموده و در آنها برکت نهاده است، مساجد مبارک و خجسته‌اند و اهل آنها نیز مبارک و خجسته‌اند، مساجد محفوظند و اهل آنها نیز محفوظند، آنها در نماز خویش هستند و خدای عز و جل در برآوردن حوائج و نیازهایشان است، آنان در مساجد خویشند و خدای عز و جل از پشت سرشان (حامی و نگهبان‌شان)». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «مساجد خانه‌های خداوند عز و جل در زمین‌اند که بر اهالی آسمان روشنی می‌افکنند چنان‌که ستارگان بر اهل

زمین روشنی می‌افکنند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که مسجدی را برای خداوند بنا کند، خدای عزوجل برایش خانه‌ای را در بهشت بنا می‌کند».

حکم زینت‌دادن و آراستن مساجد: امام ابوحنیفه رحمته الله می‌گوید: «باکی نیست که مساجد نقش‌ونگار شده و به آب طلا اندوده شوند چنان که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه مسجدالنبی صلی الله علیه و آله را نقش و نگار کرد و کسی هم بر وی ایرادی نگرفت». اما جمعی از علما این کار را مکروه دانسته و به این حدیث شریف استدلال کرده‌اند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که مردم در مساجد با همدیگر تفاخر نکنند».

شایان ذکر است که دعا در هنگام ورود به مساجد مسنون است. در حدیث شریف رسول خدا ﷺ آمده است: «هرگاه یکی از شما به مسجد درآمد، باید بگوید: اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ: بارخدایا! درهای رحمت را بر رویم بگشای. و چون از مسجد خارج شد، باید بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ: بارخدایا! من از تو، از فضل می‌طلبم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون مردی را دیدید که به مسجد رفت و آمد دارد و بدان عادت کرده پس به مؤمن بودن وی گواهی دهید».

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ [النور: ۳۷].

«مردانی» در بامداد و شامگاه برای خدای عزوجل در مساجد نماز می‌گزارند «که آنان را هیچ تجارت» و معامله‌ای در سفر «و خریدوفروشی» در حضر «از ذکر خدا» به اسمای حسناوی وی با دل و زبان «و» از «برپاداشتن نماز» در اوقات آنها بدون تأخیر «و» از «پرداخت زکات» فرض «باز نمی‌دارد» و به خود مشغول نمی‌کند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت خدا عزوجل خریدوفروش و معامله می‌کردند و چون صدای اذان را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، می‌افکندند و برای ادای نماز به‌سوی مسجد می‌شتافتند. این معنی قوی‌تر از قولی است که آیه کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر خدا عزوجل حمل می‌کند. «از روزی می‌ترسند» مراد، روز قیامت است «که دلها و دیده‌ها در آن روز منقلب می‌شوند» یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو

می‌شوند. تقلب و دگرگونی دیده‌ها، بر اثر نگرستن و پاییدن این امر است که از چه ناحیه‌ای مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند و به‌سوی چه مکانی برده می‌شوند.

﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ

حِسَابٍ ﴿۳۸﴾ [النور: ۳۸].

آری! آن مردان با ایمان، مساجد را با ذکر و نیایش و قرائت قرآن آبادان می‌کنند: «تا خدا به پاس بهترین آنچه که کرده‌اند، به آنان پاداش دهد» همان‌گونه که وعده دوچند ساختن این پاداش را از ده‌برابر تا هفتصد برابر به ایشان داده است «و از فضل خویش افزون بر این هم به آنان ببخشد» یعنی: برتر از آن پاداشی که به ایشان وعده داده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که مراد از:

﴿وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ﴾ [النساء: ۱۷۳] دادن اجازه شفاعت به ایشان است. «و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد» چندان که آن روزی در حساب و شمار خلق ننگند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَّمْسُجُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ

يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۳۹﴾ [النور: ۳۹].

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، اعمال‌شان مانند سرابی در دشتی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد» مراد از این اعمال، اعمال خیری است که کفار آن را انجام داده‌اند؛ مانند صدقه، صلح‌رحم، آباد ساختن بیت‌الحرام و آب دادن به حجاج. سراب چیزی است که در بیابانهای بی‌آب به‌هنگام سختی گرما به‌صورت آب دیده می‌شود به طوری که بیننده آن را آب می‌پندارد. قیعه: جمع قاع، مکانی گود و پایین است که آب در آن جمع می‌شود. «تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد» و در آن وقت بداند که دیدن آب از دور، گمانی بیش نبوده است پس همچنین‌اند کفاری که بر اعمال خویش تکیه می‌کنند، اعمالی که آن را خیر پنداشته و به پاداش آن طمع می‌بندند اما چون به بارگاه خدای سبحان پیش افکنده شوند، از آن اعمال هیچ اثری نمی‌یابند زیرا کفرشان آنها را هدر داده و اثر آنها را محو و نابود ساخته است «و خدا را نزد خویش یابد که حسابش را به‌تمام و کمال به او بدهد» یعنی: آن کافر جزای خداوند صلی الله علیه و آله را نزد خویش می‌بیند که به تمام و کمال به وی داده شده است. آری! عمل کافر مانند این سراب است که چون مرگ وی دررسد، از عملش سودی نمی‌یابد، مگر چنان‌که سراب به تشنه سود می‌رساند! «و خدا سریع الحساب است» زیرا او به شمارش و پردازش نیازی ندارد.

﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لَيْلٍ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾ [النور: ۴۰].

سپس خدای متعال برای اعمال کفار مثلی دیگر زده می‌فرماید: «یا اعمال کفار «مانند تاریکی‌هایی است» تودرتو و متراکم «در دریایی ژرف» که از بس ژرف است، عمق آن پیدا نیست «که موجی آن را فرو می‌پوشاند» یعنی: موجی برآب آن دریا فراز آمده که آن را به کلی فرو می‌پوشاند «و بر فراز آن موجی است» یعنی: بر فراز آن موج، موج دیگری است «و بر فراز آن نیز ابری است» پس بیم دریا، امواج تودرتو، تاریکی‌های لایه‌به‌لایه آن و ابری که بر فراز آن برآمده است، جمعا بر آنان فرود می‌آید زیرا ابر نیز ستارگانی را که کشتی‌نشینان به وسیله آنها راه می‌یابند، فرو می‌پوشاند «تاریکی‌هایی است که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر قرار گرفته است» تاریکی‌های به هم‌انباشته و انبوه و متراکم؛ که یکی تاریکی موج است و بر فراز آن تاریکی دریا، باز بر فراز آن تاریکی موجی دیگر و باز بر فراز آن تاریکی ابر پس این تاریکی‌ها تودرتو و لایه‌به‌لایه است چنان‌که تاریکی‌های قلب و روان کافر تودرتو است: تاریکی جهل و شک و حیرت، بر فراز آن تاریکی‌های زنگار و مهر کوبیده شده بر قلب‌هایشان، بر فراز آن تاریکی عقیده، تاریکی قول و تاریکی عمل؛ «هرگاه» این شخص‌گرفتار در این تاریکی‌های درون دریا «دست خویش را بیرون آورد، نزدیک نیست که آن را ببیند» چه رسد که آن را در واقعیت امر ببیند. یعنی: به علت تراکم تاریکی‌ها دیدن آن برایش ناممکن است «و هرکس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، نوری ندارد» یعنی: هرکس که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ برایش هدایتی قرار نداده باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضد انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آنها در «آیه - ۳۵»: ﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ [النور: ۳۵] گذشت.

پس از آن، خدای عَلَّمَهُ چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. نخستین دلیل، تسبیح گفتن مخلوقات است:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَفَّتٍ كُلُّ قَدِّ عِلْمٍ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ [النور: ۴۱].

«آیا ندیده‌ای» یعنی: آیا به علم عینی ندانسته‌ای. آغاز سخن با این تعبیر، به این حقیقت اشاره دارد که تسبیح گفتن کائنات برای خدای عَلَّامٌ، امر روشنی است که در حد علم غیرقابل شک، واضح و نمایان است. آری! آیا ندانسته‌ای «که همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، خداوند را تسبیح می‌گویند» تسبیح: به‌پاکی یادکردن خداوند عَلَّامٌ از هر آن چیزی است که سزاوار شأن وی نیست. آری! هرکه و هر چه که در آسمان و زمین است، اعم از عقلا و غیر آنان، مانند فرشتگان، انسانها، جنیان، حیوانات، نباتات و جمادات، برای خدای سبحان تسبیح می‌گویند. تسبیح گفتن غیر عقلا در صداهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود «و پرندگان نیز در حالی که در آسمان بال گشوده‌اند» در هوا برای پروردگارشان تسبیح می‌گویند. حالت گشودن پر و بال، شگفت‌انگیزترین حالات پرندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بال‌هایشان و بدون قرارگرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتن‌شان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه‌چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است «هریک از آنان نماز و تسبیح خویش را دانسته است» یعنی: خداوند عَلَّامٌ این نماز و نیایش و تسبیح را به آنان آموخته و الهام کرده است، نه این که صدور این اعمال از آنان به‌طور اتفاقی و بی داشتن بصیرت باشد «و خداوند به آنچه می‌کنند، داناست» و هیچ‌چیز از ساحت علم وی پنهان نمی‌ماند پس همان‌گونه که تسبیح گفتن انسان را می‌داند، تسبیح گفتن سایر چیزها را نیز می‌داند.

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ [النور: ۴۲].

«و فرمانروایی آسمانها و زمین» فقط «از آن خداست» نه غیر وی «و بازگشت به‌سوی خداست» نه به‌سوی غیر وی لذا در پیوستن به راه حق هیچ درنگ نکنید و به اختیار خویش به اسلام گردن نهید. مصیر: بازگشت بعد از مرگ است.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْسِلُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلِيلِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَّن يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ﴾ [النور: ۴۳].

نوع دوم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند عَلَّامٌ، فرودآوردن باران است: «آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرهایی را می‌راند» یعنی: ابرها را به راندنی نرم و آرام به‌سوی

آنجایی که بخواهد می‌راند؟ «آن‌گاه میان آنها پیوند می‌دهد» یعنی: اجزای آن ابرها را - بعد از پراکنده بودن و از هم گسسته‌بودن آنها - به هم پیوند می‌دهد و فراهمشان می‌آورد تا نیرومند و متراکم و انبوه گردند «سپس آنها را در هم می‌فشرده» یعنی: ابرها را متراکم گردانیده بعضی را در بعضی مرکب و درهم فشرده می‌گرداند «آن‌گاه قطره‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید» یعنی: باران را می‌بینی که از لابلاهی ابرها بیرون می‌آید «و» خدا ﷻ است که «از آسمان از کوههایی که در آنهاست» یعنی: از قطعات بسیار بزرگ ابری که در آسمان شبیه کوهها است «تگرگی فرود می‌آورد» یعنی: از کوه‌های یخ زده ابرهای انباشته در آسمان، تگرگی را فرود می‌آورد. تعبیر «کوهها» برای ابرهای آسمان، تعبیری معجزه‌آسا است زیرا شخصی که سوار هواپیماست و از خلال ابرها می‌گذرد، از پشت ابرها آنها را به شکل سلسله عظیمی از کوهها می‌بیند، در حالی که این پدیده برای بشر عصر بعثت، به این شکل قابل مشاهده نبوده است. بعضی از مفسران برآنند که: کوههای سرما و یخ فعلا در آسمان موجودند و از آنهاست که خداوند ﷻ تگرگ را فرود می‌آورد، که این معنی را بعضی از نظریات جدید علمی نیز تأیید کرده‌اند. اخفش گفته‌است: «من» در هر دو جای این آیه زاید است و برای بعضیت نیست پس معنی این است که: از آسمان تگرگ را از ابرهایی که همانند کوههاست فرود می‌آورد «سپس آن را» یعنی: تگرگ یا باران یا هر دو را «به هرکس که خواهد» از بندگان خویش «می‌رساند» یعنی: فرود می‌آورد و او را با آن گزند می‌رساند «و آن را از هرکه بخواهد» از بندگان خویش «بازمی‌دارد، نزدیک است درخشش برقی» یعنی: برقی که در ابرهاست، «دیدگان را از بین ببرد» و کور سازد، از بس که نور آن قوی و پرنفوذ است.

﴿يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ [النور: ۴۴].

نوع سوم از ادله وجود، یگانگی و قدرت خدای بزرگ جابه‌جا کردن شب و روز است: «خداست که شب و روز را می‌گرداند» گردانیدن شب و روز، ایجاد توالی و تعاقب و بلندی و کوتاهی در میان آنهاست. به قولی: گردانیدن آنها با جابه‌جا کردن گرما و سرما در آنهاست. «بی‌گمان در این» راندن ابرها، فرودآوردن باران و دگرگون ساختن شب و روز «عبرتی است» یعنی: دلالت روشنی‌است که به‌وسیله آن پند و اعتبار حاصل می‌شود «برای صاحبان بینش» که با به‌کار انداختن بینش و نگرش خود، آیات و نشانه‌های وجود و قدرت و عظمت حق تعالی را درک می‌کنند.

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [النور: ۴۵].

نوع چهارم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند: «و خداست که هر دابه‌ای را از آب آفریده است» دابه: هر آنچه که بر زمین از جانداران می‌خزد و می‌جنبد. پس اساس خلقت اولیه هر جاندار از آب است. یا این که مراد، آب نطفه یعنی آب منی است. «پس برخی از آنها بر روی شکم راه می‌روند» مانند مارها، ماهی‌ها، حشرات و مانند اینها «و برخی از آنها بر روی دو پا راه می‌روند» مانند انسان و پرندگان «و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند» چون سایر حیوانات «خدا هر چه بخواهد، می‌آفریند» اعم از آنچه که در اینجا از آنها یاد کرد و نیز آنچه که در اینجا از آنها یاد نکرد، چون جنبندگانی که بر بیشتر از چهار پا حرکت می‌کنند، مانند خرچنگ، عنکبوت و بسیاری از حشرات و کرمهای دیگر و نیز چون جمادات؛ اعم از مرکب و بسیط آنها، نمو کننده و نمو نکننده آنها «بی‌گمان خداوند بر هر کاری تواناست» و هیچ چیز بر او دشوار نیست.

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [النور: ۴۶].  
 «به‌راستی ما آیاتی روشنگر نازل کرده‌ایم» در قرآن کریم و در آن از بیان هیچ چیز، کوتاهی نورزیده‌ایم «و خدا هر که را بخواهد» به لطف خویش «به‌سوی راه راست هدایت می‌کند» راه راستی که در آن هیچ کژی‌ای نیست؛ با توفیق بخشیدن وی به نگرش صحیح و ارشاد وی به تأمل و تدبیر راستین. و به‌وسیله پیمودن این راه راست است که او به نعمتهای بهشت نایل می‌شود.

﴿وَيَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُوتِيَكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۴۷].

مفسران در بیان سبب نزول می‌گویند: این آیات درباره «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آن‌گاه که در قضیه زمینی باهم مراغه کردند، یهودی بشر را به‌سوی رسول خدا ﷺ می‌کشاند تا میان آنها داوری کنند و منافق او را به‌سوی کعب بن اشرف یهودی می‌کشاند در حالی که می‌گفت: محمد بر ما در داوری خویش ستم می‌کند!!

«و می‌گویند» منافقان به زبان‌های خویش «به خدا و رسول او ایمان آوردیم و اطاعت کردیم» بدین‌سان، ایمان را اظهار و کفر را پنهان داشته و با دهانهایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست پس فقط با زبان به فرمان بردن از خدا ﷻ و رسول وی متعهد هستند، نه از روی اعتقاد و باوری درست و راستین «آن‌گاه گروهی از آنان روی می‌گردانند» و رسول خدا ﷺ را در فرمانهای وی در مورد جهاد و غیره اطاعت نمی‌کنند «بعد از این» یعنی: بعد از اعلام و ادعای ایمان و اطاعت. «و اینان مؤمن نیستند» اشاره به (أولئك: اینان) به کسانی از منافقان بر می‌گردد که از رسول خدا ﷺ روی می‌گردانند. به قولی دیگر: این اشاره، به همه منافقان بر می‌گردد زیرا همه منافقان به این روی گردانی راضی اند.

﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ [النور: ۴۸].  
 «و چون به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا میان آنان داوری کند» یعنی: تا رسول خدا ﷺ میانشان داوری کند «بناگاه گروهی از آنان روی برمی‌تابند» از بردن داوری به سوی رسول خدا ﷺ؛ چنانچه حق با آنان نباشد و این از نفاقشان است.  
 آیه مبارکه دلیل بر آن است که حکم و داوری پیامبر ﷺ، حکم خداوند ﷻ است و بر بنیاد حق و عدالت استوار می‌باشد.

﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُدْعِينَ﴾ [النور: ۴۹].  
 «و اگر حق به جانب آنان باشد، گردن نهاده به نزد او می‌آیند» یعنی: درحالی نزد پیامبر ﷺ می‌آیند که اظهار خضوع و فروتنی و طاعت می‌کنند زیرا آنان می‌دانند که پیامبر ﷺ به زودی به نفعشان حکم می‌کند پس انگیزه‌شان از این آمدن، رضا به حکم و داوری پیامبر ﷺ نیست بلکه طلب کردن حق خویش است.

﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ أُرْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ أَمْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [النور: ۵۰]. «آیا در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: آیا روی گردانیشان از مرافعه و دادخواهی نزد پیامبر ﷺ، به انگیزه نفاقی است که در دل‌هایشان ریشه دوانده است «یا به شک افتاده‌اند» در امر نبوت پیامبر ﷺ و عدالت وی در داوری و حکمیت «یا از آن می‌ترسند که خدا و رسولش بر آنان ستم کنند» حیف: گرایش در حکم و داوری به سوی بی‌عدالتی است «نه، بلکه اینان خود ستمکارند» یعنی: علت



این روی گردانیشان هیچ چیز از آنچه ذکر شد نیست بلکه علت آن، ستمگری و عنادورزی خودشان است.

بنابراین آیه، بر هر مسلمانی واجب است که چون به سوی حکمیت قاضی‌ای فراخوانده شد که به حکم خدا ﷻ داناست و در داوری خویش عادل است، باید اجابت کند زیرا علما وارثان پیامبرند و حکم و داوری قضات مسلمانی که به احکام الهی دانا، به کتاب و سنت آشنا و در قضاوت خویش عادلند، همانا حکم خدا ﷻ و حکم رسول وی ﷺ است.

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۵۱].

«سخن مؤمنان چون به سوی» حکم «خدا» یعنی: کتاب و وحی وی «و رسولش» یعنی: شخص وی در حیاتش و سنت وی بعد از وفاتش «فراخوانده شوند تا میانشان حکم کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و فرمان بردیم» یعنی: سزاوار مؤمنان است که این چنین باشند، به گونه‌ای که چون از ایشان چنین فراخوانی‌ای به عمل آمد، آن را از جان و دل، با فرمان بردن و اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا لبیک گویند. آری! مؤمنان می‌گویند: سخن پیامبر ﷺ را شنیدیم و از دستور وی اطاعت کردیم، هر چند این دستور به چیزی مربوط باشد که آن را ناخوش می‌داریم و به زیان ما هم تمام شود «و این گروه» یعنی: مؤمنانی که این سخن را می‌گویند «اینانند که رستگارند» به خیر و سعادت دنیا و آخرت.

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ [النور: ۵۲].  
«و هرکس از خداوند و رسول او اطاعت کند و از خداوند بترسد» در گناهان گذشته‌اش «و از او پروا دارد» در آینده «پس اینانند که خود کامیابند» به نعمتهای دنیوی و اخروی، نه غیر آنان.

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [النور: ۵۳].

«و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خداوند سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی» که به جهاد بیرون آیند ؛ «بی‌شک بیرون خواهند آمد» معنای (سخت‌ترین سوگندهایشان) این است: تا آنجا که بر سوگند خوردن توان دارند، سوگند می‌خورند ولی این سخن و سوگندهایشان تماما کذب آشکار است، هم از این روی

خداوند ﷺ این ادعای‌شان را رد کرده می‌فرماید: «بگو: سوگند نخورید» بر طاعت رسول و بیرون رفتن به سوی جهاد «اطاعتی پسندیده مطلوب است» و سزاوارتر برای شما، از سوگند خوردنهای دروغ و بی‌اساس. یا آنچه که از شما خواسته می‌شود، فرمانبرداری است، نه سوگندهای دروغینی که به زبان می‌گویید اما دل‌هایتان برخلاف آن است «بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید» از اعمال «آگاه است» هر چند در ظاهر خلاف آن را ابراز دارید پس اگر در سخن خویش راستگو هستید، چرا سوگند می‌خورید؟ این جمله، هشدار است به آنان که رسوا ساخته می‌شوند.

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾ [النور: ۵۴].

«بگو: از خدا فرمان برید و از رسول او فرمان برید» به فرمان بردنی ظاهری و باطنی، همراه با خلوص اعتقاد و درستی نیت «پس اگر پشت نمودید» بدانید که به رسول خدا ﷺ زبانی نرسانده‌اید بلکه فقط به خود زیان زده‌اید «زیرا بر عهده او تنها همان است که به آن مکلف شده» از تبلیغ و رساندن پیام و او به این تکلیف خویش عمل کرده است «و بر عهده شماست آنچه مکلف هستید» بدان از اطاعت و فرمان بردن «و اگر از او فرمان برید» در آنچه که شما را بدان امر و از آن نهی می‌کند «راه خواهید یافت» به سوی حق و خیر و به دریافت پاداش نایل خواهید شد «و بر عهده رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست» لذا پیامبر ما ﷺ به این قادر نیست که دل‌هایتان را به ایمان وادارد بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عملتان به سوی ایمان بشتابید.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۵۵].

ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌است: چون رسول خدا ﷺ و اصحاب‌شان به مدینه هجرت کردند و انصار به آنان جای دادند، مشرکان عرب متحد شده و از یک موضع واحد علیه مسلمانان دست‌اندرکار توطئه شدند و کار بدانجا رسید که مؤمنان جز با سلاح نمی‌خواهیدند و جز با سلاح شب را به صبح

نمی‌آوردند. در این اوضاع و احوال بود که مسلمانان با خود گفتند: آیا روزی هم خواهد رسید که ما با آرامش زندگی کنیم و جز از خدای عز و جل از کسی دیگر بیم و هراسی نداشته باشیم؟ همان بود که این آیه مبارکه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون نگرانی اصحاب‌شان را می‌دیدند، می‌فرمودند: «به خدا سوگند که حق تعالی این کار (دین و دعوت) را به مقصد می‌رساند تا بدانجا که شخص، سواره از صنعا تا حضرموت به تنهایی راه می‌پیماید در حالی که جز از خدا عز و جل و از گرگ بر گوسفنداناش از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسد ولی شما شتاب می‌کنید». پس آیه مبارکه معجزه نبوت است زیرا از وقوع امری در زمان آینده خبر می‌دهد که محقق شد. «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده‌است» خطاب متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله و امت‌شان است «که حتماً آنان را در زمین خلیفه می‌گرداند» یعنی: آنان را در زمین جانشین قرار می‌دهد تا در آن بسان تصرف شاهان در ممالک خویش، تصرف کنند «همان‌گونه که جانشین ساخت کسانی را که پیش از آنان بودند» از بنی‌اسرائیل و دیگران «و آن دینی را که برای‌شان پسندیده است، به‌سودشان مستقر دارد» یعنی: دین حق را ثابت و استوار داشته و عرصه را برای‌شان در سرزمین‌ها و کشورها فراخ می‌گرداند، قلمروها را در زیر پرچم فتح و نصرت آنها درمی‌آورد و دینشان - اسلام - را بر تمام ادیان غالب و پیروز می‌گرداند تا بدین‌سان، فرمانروایی از آن ایشان و آیندگان‌شان باشد، مادامی که بر این آیین حق پایبند و پایدار باشند «و برآنان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند» یعنی: آنان را در موقعیتی قرار می‌دهد که به‌جای بیم و هراس از دشمنان، در ایمنی و آسایش کامل به‌سر برند، به‌گونه‌ای که جز خدای سبحان، از هیچ چیز دیگری نترسند و به‌غیر وی امیدی نبندند. آری! مسلمانان قبل از هجرت و اندکی بعد از آن، از مشرکان در خوف و هراسی سخت به‌سر می‌بردند، به طوری که جز با سلاح بیرون نیامده و جز با سلاح نمی‌خوابیدند و صبح و شام در انتظار فرود آمدن زیان و آسبایی از سوی کفار بر خود بودند چنان‌که در بیان سبب نزول گذشت، سپس وعده خدا محقق گشت و ایشان در امن و آسایش کامل قرار گرفتند و خدای عز و جل شیاطین مشرک را در برابرشان خوار و ذلیل گردانیده سرزمین‌ها را برای‌شان گشود، راه را به‌رویشان در زمین خویش هموار گردانید و جای پایشان را محکم و استوار کرد - که سپاس و ستایش اوراست.

«مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند» یعنی: پرستش من بر آنان لازم است تا به وعده یادشده برای‌شان وفا کنم. یا این موقعیت ممتاز درحالی برای‌شان مسلم خواهد بود که فقط مرا پرستش کنند. خدای عَلَّمَهُ به این وعده، وفا کرد و مسلمانان را بر جزیره‌العرب مسلط گردانید و بعد از آن ایشان سرزمین‌های مشرق و مغرب را فتح کردند و امپراتوری کسراهای فارس و قیصرهای روم را درهم کوبیده بر دنیای آن روز مسلط شدند و در سایه خلافت‌های پی‌درپی، دولت اسلام همچنان نیرومند باقی ماند؛ نخست با خلافت خلفای راشدین، سپس با خلافت اموی در شام و اندلس آن‌گاه با خلافت عباسی و پس از آن با خلافت عثمانی تا آن‌که مسلمانان کفران نعمت کرده و از حقیقت دین خویش فاصله گرفتند، سرانجام در پایان ربع اول از قرن بیستم (م. ۱۹۲۴) آتاتورک بر مرکز حکومت اسلامی مسلط گشت و بنیاد خلافت اسلامی را ویران کرد چنان‌که باری تعالی می‌فرماید: «و کسانی که پس از آن ناسپاسی کنند» یعنی: کسانی که بعد از این وعده راستین، این نعمت‌ها را کفران و ناسپاسی کنند «پس آن گروه» ناسپاس «همانا فاسق‌انند» یعنی: در فسق خویش، که خروج از طاعت حق و طغیان و گردنکشی در ناسپاسی است، کامل‌اند.

﴿وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [النور: ۵۶].

«و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از رسول خدا فرمان برید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید» یعنی: آنچه را که ذکر شد انجام دهید تا خدای سبحان بر شما رحم کند و در همه حال بر این اصول پایبند باشید.

﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَلَيْسَ الْمَصِيرُ﴾

[النور: ۵۷].

«و کافران را عاجزکننده در زمین مپندار» یعنی: مپندار که آنان می‌توانند از نزد حق تعالی بگریزند آن‌گاه که بخواهد عذاب را بر آنان فرود آورد «و جایگاهشان آتش است و چه بد بازگشت‌گاهی است» یعنی: دوزخ چه بد سرانجام و چه بدمنزلگاهی است!؟

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَدِينَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا  
الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهْرِ  
وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ

طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۸﴾ [النور: ۵۸].

بعد از طرح ادله الوهیت که خود دلایل وجوب اطاعت نیز هست، خداوند ﷻ با این آیات به بیان و تفصیل احکام و آداب گذشته در این سوره برگشته و آنها را چنین دنبال می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قطعاً باید غلام و کنیزهایتان از شما اجازه بگیرند» در وقتی که به خانه نزد شما وارد می‌شوند. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: رسول خدا ﷺ غلامی از انصار به نام مدلج بن عمرو را چاشتگاه نزد عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرستادند. آن غلام بر عمر رضی الله عنه درآمد و او را به‌حالی دید که عمر رضی الله عنه ورود وی را بر خود در آن حالت نمی‌پسندید، بعداً عمر رضی الله عنه به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! ای کاش خدای متعال ما را در موضوع استئذان امرونهی می‌کرد. همان بود که این آیه نازل شد. «و» نیز باید از شما اجازه بگیرند «کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند» آنان اطفال آزاد پسر و دخترند «سه نوبت» یعنی: هر دو گروه باید در طول مدت شبانه‌روز، در سه وقت از شما اجازه بگیرند. به قولی: مراد سه بار اجازه گرفتن در هر نوبتی است. یعنی: اجازه گرفتن را از سه‌بار بیشتر تکرار نکنند، این سه وقت عبارت است از: «پیش از نماز بامداد» زیرا این وقت، وقت برخاستن از خوابگاه و درآوردن جامه‌های خواب و پوشیدن جامه‌های بیداری است و چه‌بسا که شخص برهنه خوابیده باشد، یا بر حالتی قرار داشته باشد که دوست ندارد دیگران او را بر آن حال ببینند «وهنگامی از نیمروز که لباس‌هایتان را بیرون می‌آورید» زیرا مسلمانان در نیمروز برای خواب قیلوله (چاشتگاه) لباس‌های خود را در می‌آورند «و پس از نماز عشاء» که این وقت نیز، وقت برهنه‌شدن از لباس و خلوت کردن با همسران است «این سه نوبت برایتان عورت است» عورات: یعنی ساعات برهنگی شماس است که ستر و پوشش در آن ناقص و مختل می‌شود پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برای‌شان جایز نیست که بی‌اجازه بر شما درآیند. به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها در نداشته‌اند ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌هایشان را به دروازه مجهز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به قولی دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست بلکه در حق مردان و زنان - هر دو - ثابت و پابرجاست. امام ابوحنیفه گفته است: هیچ یک از علما بر

منسوخ بودن حکم استئذان اصرار نورزیده است. اما در «غیر از این» اوقات سه‌گانه «نه بر شما و نه بر آنان هیچ گناهی نیست» در داخل شدن غلامان و کنیزانتان بدون اجازه «چراکه آنان بر شما طواف کننده‌اند» یعنی: آنان خدمتکاران شما هستند لذا پیرامون شما در گردشند پس باکی نیست که در غیر این اوقات سه‌گانه بدون اجازه بر شما درآیند «و بر همدیگر وارد می‌شوید» آن غلامان و کنیزان نزد شما می‌آیند و شما نزد آنان، آنان برای خدمت کردن و شما برای به خدمت گرفتن‌شان پس اگر دستور کسب اجازه به همه وقت تسری یابد، شما در حرج و سختی می‌افتید «خداوند آیات خود را این گونه برای شما روشن می‌کند» آیاتی که دال بر احکام شریعت وی است «و خدا دانای حکیم است» بسیار داناست به منافع بندگانش، نهایت با حکمت و فرزانه است در بیان مرادش.

﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعِذُوا كَمَا أَسْتَعِذَنَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۹﴾﴾ [النور: ۵۹].

«و چون کودکانتان به سن حلم رسیدند» یعنی: به حد احتلام و بلوغ رسیدند. خدای سبحان در اینجا حکم اطفالی را بیان می‌دارد که به حد احتلام می‌رسند. در رأی اکثر علما، رسیدن به حد حلم، یا با احتلام شدن است، یا با رسیدن به سن پانزده‌سالگی. اما ابوحنیفه می‌گوید: پسر تا آن‌گاه که به سن هجده سالگی نرسد و آن را تکمیل ننماید و دختر تا به سن هفده سالگی نرسد، به بلوغ آنان حکم نمی‌شود. حد بلوغ در مورد دختران یک سال کم می‌شود زیرا رشد و بالندگی آنها بیشتر است. آری! چون کودکانتان به این حد از رشد رسیدند «باید از شما اجازه بگیرند، همان‌گونه که کسانی که پیش از آنان بودند، اجازه گرفتند» یعنی چنان‌که بزرگسالانی که قبلاً ذکر آنان رفت، از شما کسب اجازه کردند، اینان نیز در تمام اوقات - اعم از اوقات خلوت و غیر آن - باید اجازه بگیرند «خدا آیاتش را این‌گونه برای شما بیان می‌دارد و خدا دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان، حکیم است در بیان احکام.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیات مشتمل است بر حکم اجازه خواستن (استئذان) اقارب و نزدیکان از همدیگر. ولی آنچه قبلاً در این سوره گذشت، راجع به حکم استئذان بیگانگان از همدیگر بود لذا این آیات، مکمل آدابی است که در این سوره برای استئذان ذکر شد».

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۰].

«و بر زنان بازنشسته‌ای» یعنی: بر پیره‌زنان یائسه و از کار افتاده‌ای که به علت کهنسالی، هم از عادت ماهیانه و هم از تولد فرزند بازمانده‌اند، هم آنان «که دیگر امید ازدواج ندارند» یعنی: به سبب بزرگسالی دیگر شوق و طمعی در ازدواج و زناشویی ندارند «بر آنان گناهی نیست که لباسهایشان را فرو نهند» زیرا مردان را به آنان رغبتی نیست لذا می‌توانند جامه‌های رواندازی را که بر روی جامه پوشاننده عورت خود پوشیده‌اند - از قبیل چادر و مانند آن - فرو نهند، نه آن جامه‌ای را که پوشاننده عورتشان است «به شرطی که زینتی را آشکار نکنند» یعنی: زینتی را که در این فرموده باری تعالی: ﴿وَلَا يُبْدِينَ﴾ [النور: ۳۱] به پنهان ساختن آن مأمور شده‌اند، آشکار نکنند. یعنی: می‌توانند رواندازهایشان را فرو نهند، به شرط این که از فرو نهادن آنها قصد آشکار ساختن زینت و آرایش خود را نداشته باشند تا آن را در معرض دید مردان قرار داده و توجه آنان را به خود جلب کنند «و اگر طلب عفت کنند، برای‌شان بهتر است» یعنی: اگر فرو نهادن جامه را ترک کنند، این برای‌شان بهتر است «و خداوند شنوای داناست» بسیار شنواست نسبت به آنچه که می‌گویند، یا درباره آنها گفته می‌شود و بسیار داناست به قصد و هدف‌شان.

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ أَيْمَانُهُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ بَيِّنٌ لِلَّذِينَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [النور: ۶۱].

در بیان سبب نزول آمده است: مسلمانان چون به جهاد می‌رفتند، کلیدهای خانه‌های خویش را به افراد از پامانده و زمینگیر داده و به ایشان می‌گفتند: برای شما حلال کردیم که از آنچه در خانه‌های ما وجود دارد بخورید اما آن واماندگان

از این کار احساس حرج و گناه کرده و می‌گفتند: درحالی که صاحبان آنها غایبند، ما به خانه‌هایشان داخل نمی‌شویم. پس این آیه برای رخصت دادن به آنان نازل شد.

«بر نابینا حرجی نیست» حرج: در لغت تنگی را گویند و در اصطلاح شرع، مراد از آن گناه است «و بر لنگ و بیمار و نیز بر خودتان حرجی نیست در این‌که» شما و کسانی که با شما همراهند «از خانه‌های خود بخورید» یعنی: از خانه‌های فرزندان خود زیرا فرزند جزئی از خود شخص است، بدین جهت، فرزندان در آیه ذکر نشده‌اند، هم از این‌روی مفسران گفته‌اند: خانه پسر شخص خانه خود اوست، به دلیل حدیث شریف: «انت و مالک لایبک». «تو و مالک از آن پدرت هستید». «یا» بخورید از «خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان» به این ترتیب، باری تعالی اقارب بسیار نزدیک را ذکر کرد زیرا وجود قرابت زمینه‌ساز صدور اجازه برای آنهاست «یا» بخورید از «خانه‌ای که کلیده‌هایش را در اختیار دارید» یعنی: از خانه‌هایی که به اجازه صاحبان‌شان در آنها مالک تصرف هستید. این گروه شامل کسانی چون وکلا، بردگان یا انبار دارانند زیرا اینان مالک تصرف در خانه‌های کسانی هستند که اجازه داخل شدن به خانه‌هایشان را دارند و کلیده‌های خانه‌های آنان را در اختیار دارند. همین‌گونه است نگهبان باغ که می‌تواند از میوه آن بخورد. به قولی: حق استفاده از غذا برای این گروه‌ها در صورتی است که آن غذا در معرض استفاده آنان گذاشته شده باشد اما اگر غذا در مکانی دربسته و محفوظ قرار داده شده‌بود، خوردن از آن برای‌شان جایز نیست. ابوحنیفه با این آیه استدلال کرده است که اگر کسی از نزد محرم خویش چیزی را دزدید، دست وی قطع نمی‌شود، به‌سبب وجود شبهه اجازه و دیگر این‌که مال شخص از نزدیکان آن، محرز و محفوظ نیست و محرز بودن مال، یعنی محاط بودن آن به حفاظ و نگهبان، شرط بریدن دست است «یا» بخورید از «خانه‌های دوستتان» زیرا دوست غالباً این اجازه را به دوست خویش می‌دهد و به این کار از ته دل راضی است.

نقل است که جمعی از دوستان حسن بصری در غیاب وی به خانه‌اش آمدند و در آن خوردنی‌های لذیذی را یافته شروع به خوردن آن کردند پس گرم خوردن بودند که او به خانه رسید و چون آنان را بر این حالت یافت، بسیار خوشحال شد و فرمود: خدا خیرتان بدهد، صحابه رسول خدا ﷺ این‌گونه بودند. «بر شما گناهی نیست که باهم



بخورید» از این خانه‌هایی که ذکر شد «یا پراکنده» برخی از اعراب از این که به تنهایی غذا بخورند احساس حرج می‌کردند و چه بسا که یک روز تمام گرسنه باقی می‌ماندند تا همراهی را بیابند که با آنان غذا بخورد، چنان که در مقابل، کسانی بودند که از خوردن به طور دسته جمعی احساس حرج می‌کردند، از بیم آن که یکی بیش از دیگری غذا بخورد. پس خدای عز و جل در این آیه رخصت داد که شخص می‌تواند به تنهایی غذا بخورد یا با گروه ولی خوردن با جمع، با برکت‌تر و بهتر است.

در حدیث شریف آمده است که مردی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ما غذا می‌خوریم ولی سیر نمی‌شویم». حضرت فرمودند: «شاید شما پراکنده و تنهاتنها غذا می‌خورید، بر غذای خود دسته‌جمعی گرد آید و نام خدای تبارک و تعالی را بر سر غذایتان ببرید، قطعا خدای عز و جل در آن برای شما برکت می‌نهد». «پس چون به خانه‌هایی» که ذکر آنها گذشت، یا غیر آن از خانه‌ها «درآمدید، به یک‌دیگر سلام کنید» یعنی: به سلام گفتن بر اهل آن خانه و کسانی از مسلمانان که در آن هستند، ابتدا کنید «به تحیه‌ای» یعنی: سلام و درود بگویید به درودی که «از جانب خداوند» ثابت شده است. یعنی: این طلب سلامتی و رحمت و برکت برای کسانی که به آنان سلام می‌گویید، از جانب خدای عز و جل است، یا به امر وی ثابت است و از جانب وی مشروع شده است، سلام و درودی «که مبارک است» یعنی: بسیار باخیر و بابرکت است و «پاکیزه» است، که روان شنونده با آن نوازش یافته و بر دل وی گوارا و خوش می‌نشیند. به قولی: مراد از خانه‌ها در اینجا: خانه‌های مسکونی و غیر آنهاست، یعنی: انسان باید بر اهل خانه‌های مسکونی سلام بگوید اما در خانه‌های غیرمسکونی بر خود سلام بگوید چنان‌که از عمر و ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمودند: «چون به مسجد یا خانه غیر مسکونی وارد می‌شوی، بگو: السلام علینا و علی عباد الله الصالحین: سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند». اگر در خانه غیر مسلمانی درآمدی، بگو: «السلام علی من اتبع الهدی: سلام بر پیروان هدایت». یا بگو: «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین: سلام بر ما و بر بندگان شایسته خداوند». ضحاک می‌گوید: «السلام علیکم ورحمة الله و برکاته: در سلام ده حسنه است، در سلام به اضافه رحمت بیست حسنه و با برکات سی حسنه». «خداوند آیات خود را این گونه برای شما بیان می‌کند تا بیندیشید» یعنی: تا زمینه درک و فهم آیات خدای سبحان برای شما فراهم آید.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَعِذُّوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَعِذُّونَكَ أَولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فِإِذَا أَسْتَعِذُّوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَّنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [النور: ۶۲].

«جز این نیست که مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و چون در کاری جامع با او باشند» یعنی: هنگامی که با پیامبر ﷺ بر طاعتی همراه باشند که نیاز به همگرایی و اجتماع و اشتراک مساعی دارد، مانند برگزاری نماز جمعه، نمازهای عید قربان و عید فطر، جهاد و مانند آنها «به جایی نمی روند تا از وی کسب اجازه نکنند» مفسران می‌گویند: چون رسول خدا ﷺ در روز جمعه بر منبر می‌رفتند و کسی می‌خواست تا برای قضای حاجت یا عذری از مسجد بیرون رود، از آن بیرون نمی‌رفت تا روبروی رسول خدا ﷺ به گونه‌ای قرار گیرد که ایشان او را ببینند و بدانند که او برای آن برخاسته‌است تا اجازه بگیرد پس رسول خدا ﷺ به هرکس از آنان که می‌خواستند اجازه می‌دادند. آری! مؤمنان باید با پیشوای خویش این‌چنین باشند، از فرمان وی مخالفت و سرپیچی نکنند و از هیچ تجمعی از اجتماعاتی که او تشکیل می‌دهد، جز به اجازه آن امام و پیشوا بازنگردند، به نحوی که حرکت آنان در معرض دید و دریافت او باشد. به قولی: مراد از (أمر جامع) کار بزرگی است که به گردهمایی صاحبان رأی و تجربه نیاز داشته باشد «در حقیقت، کسانی که از تو اجازه می‌خواهند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند» این تأکیدی است بر آنچه که در اول آیه ذکر شد. یعنی: اجازه گرفتن از پیامبر ﷺ مصداقی روشن بر درستی ایمان مؤمنان به خدا و رسول وی است «پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند» یعنی: برای انجام دادن اموری که مورد عنایت و محل نیاز آنان است «به هرکس از آنان که خواستی، اجازه ده» و هرکس را که می‌خواستی بازدار، برحسب آنچه که مصلحت اقتضا می‌کند. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که برخی از احکام به رأی رسول خدا ﷺ واگذار شده است «و از خدا برای‌شان آموزش بخواه، بی‌گمان خداوند آموزگار مهربان است» این تعبیر اشاره به آن دارد که اجازه خواستن از رسول خدا ﷺ هرچند با عذری موجه همراه باشد اما از شایبه ترجیح دادن کار دنیا بر کار آخرت خالی نیست پس بهتر آن است که اجازه گرفته نشود.

کلبی در بیان سبب نزول می‌گوید: رسول خدا ﷺ در خطابه‌هایشان متعرض منافقان شده و آنان را سرزنش می‌کردند پس منافقان به چپ و راست می‌نگریستند و چون کسی آنان را نمی‌دید پنهانی از کناری بیرون رفته و نماز نمی‌خواندند اما اگر کسی آنان را می‌دید، از ترس بر جای خود می‌ماندند و نماز می‌گزاردند، همان بود که این آیه نازل شد. بعد از نزول این آیه، هیچ مؤمنی از محضر پیامبر ﷺ برای حاجت و نیاز خویش بیرون نمی‌رفت تا این که از رسول خدا ﷺ اجازه نمی‌گرفت ولی منافقان بدون اجازه بیرون می‌رفتند.

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

«فراخواندن رسول خدا را در میان خود، مانند فراخواندن بعضی از خودتان به بعضی دیگر قرار ندهید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ شما را به اجتماعی فراخواند، از نزد وی بدون کسب اجازه متفرق نشوید. یا معنی این است: پیامبر ﷺ را چنان مورد خطاب قرار ندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی‌پروایی و از روی بی‌مبالاتی مورد خطاب قرار می‌دهید، یا بدون اجازه از مجلس بیرون می‌روید، یا صدایتان را بلند می‌کنید پس مراد این است که وقتی پیامبر ﷺ مخاطب شماست، در کمال ادب و ملامت بگویید: یا رسول‌الله! و با درستی و خشونت نگویید: ای محمد! لذا خدای عزوجل مؤمنان را در این آیه، به تشریف و تعظیم پیامبر ﷺ فرمان داد و این که باید با کمال ادب و فروتنی با ایشان برخورد کنند. به‌قولی معنی این است: پیامبر ﷺ را در معرض آن قرار ندهید تا بر شما خشم گرفته و در حقتان دعای بد کند زیرا دعای وی مانند دعا‌های شما نیست و قطعاً مورد اجابت قرار می‌گیرد «به یقین خدا کسانی از شما را که پناه‌جویان و پنهانی از نزد او می‌گریزند، می‌شناسد» آنان منافقان بودند که پنهانی و مخفیانه از نماز جمعه به بیرون گریخته و بعضی به بعضی دیگر می‌چسبیدند تا خود را از دید رسول خدا ﷺ پنهان کنند همچنین از اجتماعاتی که برای جهاد و مانند آن برگزار می‌شد، پنهانی بیرون می‌رفتند. (لواذ) نیرنگ پنهانی است. «پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند» یعنی: کسانی که از فرمان رسول خدا ﷺ که همان راه و برنامه ایشان است سر می‌پیچند و به مقتضای فرمان وی عمل نمی‌کنند و پنهانی

بیرون می‌روند تا از عمل به طاعت وی سرباز زنند «باید بر حذر باشند از آن که فتنه‌ای بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند» فتنه: کشته شدن و بلا پای تکان‌دهنده است. به قولی: کوبیدن مهر بر دل‌هایشان است. ابن کثیر در تفسیر (فتنه) می‌گوید: «مراد از فتنه در اینجا، کفر یا نفاق یا بدعت است».

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۴]. «هان» بدانید که «بی‌شک آنچه در آسمانها و زمین است» یعنی: تمام مخلوقات «از آن خداوند است» پس به هوش باشید که با فرمان چنان ذات با عظمتی مخالفت نکنید «به یقین آنچه را که شما برآنید» ای بندگان از احوال و اوضاع «می‌داند» پس شما را به حسب آن جزا می‌دهد «و روزی که به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند» یعنی: و می‌داند روزی را که به‌سوی او بازگردانده می‌شوید «آن‌گاه آنان را از آنچه کرده‌اند» از اعمال آشکار و نهان «خبر می‌دهد» و بر حسب آنچه عمل کرده‌اند، آنان را جزا می‌دهد «و خدا به هر چیزی داناست» پس هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

## سوره فرقان

مکی است و دارای (۷۷) آیه است.

وجه تسمیه: در این سوره به بیان آیات و معجزاتی پرداخته شده که حجت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماما جلوه گر است، از این روی این سوره «فرقان» نامیده شد.

محور این سوره همچون سایر سوره‌های مکی، اصول عقیده، یعنی توحید، نبوت و معاد است.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱].

«بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد» تبارک: برکت، کثرت است از هر چیزی. فراء می‌گوید: «تبارک» و «تقدس» در عربی یک چیز است و هر دو به معنای عظمت و بزرگی است. فرقان: قرآن است که میان حق و باطل جدایی افکنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می‌گرداند. «نزل» از باب «تنزیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی - درحالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به دفعات - بر حسب حوادث و رویدادها است. نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمد ﷺ به این شیوه تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ‌تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد. مراد از «بنده‌اش»، پیامبر گرامی ما حضرت محمد ﷺ اند و توصیف ایشان به عبودیت و بندگی، برای تکریم و گرامی‌داشتن ایشان در مقام منت گذاشتن بر ایشان با نزول قرآن است زیرا مقام عبودیت، مقام بس بزرگی است «تا برای عالمیان هشدار دهنده‌ای باشد» یعنی: فرقان را بر بنده خود محمد ﷺ بدین خاطر نازل کرد تا بیم‌دهنده این حقیقت برای انس و جن باشد که بعد از مرگ برانگیخته می‌شوند و به‌سوی خدای عزوجل محشور می‌گردند تا آنان را در برابر اعمالشان جزا و پاداش دهد.

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲].

آری! قرآن را «همان کس» فرو آورده «که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست» نه از غیر وی پس اوست متصرف در آسمانها و زمین و همگی در وجود و بقای خویش

به او محتاجند «و» همو که «هیچ فرزندی نگرفته است» چنان که یهود و نصاری در مورد عزیز و مسیح چنین پندار باطلی دارند «و برای او در فرمانروایی شریکی نیست» چنان که طوایف مشرکان - اعم از بت پرستان، دوگانه پرستان و اهل شرک خفی - می پندارند «و همه چیز را آفریده است» از تمام موجودات «آن گاه چنان که در خور آن بوده، آنها را به اندازه مقدر کرده است» با اراده حکیمانه خویش پس هر چیز را آن گونه که مناسب حال و به صلاح وضعیت اوست، آفریده و مقدرات وی - اعم از اجل و روزی و سایر امور وی - را مقرر و معین ساخته است، به طوری که حجم، شکل، وظیفه، کار، زمان، مکان و میزان هماهنگی آن موجود با دیگر پدیده ها در این هستی بزرگ به دقت سنجیده شده و مقدرات وی بر همان نحوی جریان یافته که حق تعالی در برنامه آفرینش وی مقدر کرده است.

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ صَرًّا وَلَا نُفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ [الفرقان: ۳].

«و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند» یعنی: مشرکان برای خود - بجز خدای متعال - خدایان و معبودانی گرفته اند «که چیزی نمی آفرینند» یعنی: معبودانی از سنگ و بشر و درخت و خورشید و ماه و ستارگان که به آفریدن چیزی از چیزها قادر نیستند «و خود آفریده می شوند» یعنی: خدای سبحان آنان را می آفریند «و برای خود نه اختیار زیبایی را دارند و نه سودی را» پس در حالی که آن معبودان برای خود اختیار سود و زیبایی را ندارند، دیگر چگونه برای پرستشگران خود مالک و صاحب اختیار سود و زیبایی هستند؟ «و نه مرگی را مالکند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را» یعنی: معبودان باطلشان بر میراندن زندگان و زنده ساختن مردگان و برانگیختن آنان از قبرهایشان، هیچ قدرت و توانایی ای ندارند پس چگونه آنها عبادت آفریننده میراننده پدیدآورنده سود و زیان را فروگذاشته و به عبادت آن موجودات بی جان روی می آورند؟!.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾ [الفرقان: ۴].

خدای متعال در این آیات چندین شبهه مشرکان را طرح کرده و به رد آنها می پردازد. اولین شبهه این بود: «و کافران گفتند: این» قرآن «جز دروغی نیست که خود» محمد ﷺ «آن را برافته است» و از نزد خود بر ساخته است «و گروهی دیگر او را

بر آن» یعنی: بر افترا و برساختن قرآن «یاری کرده‌اند» مراد آنها از «گروهی دیگر»، برخی از یهود و نصارا هستند. این سخن بسیاری از کفار در هر زمان و مکانی است و مبشران و مشرکان در این باره کتاب‌ها پرداخته و زحمت‌ها کشیده‌اند اما هر چه کوشیده‌اند جز رسوایی چیز دیگری برنیندوخته‌اند «و قطعاً ستم و دروغی» بس هولناک و بزرگ و آشکار «در میان آوردند» با این سخنان و نسبت‌های بی‌بنیادشان زیرا شخص عربی‌ای را در موضعی قرار دادند که گویا از شخص عجمی رومی‌ای سخنی را دریافته که در فصاحت خود تمام فصحای عرب را در مانده کرده است و ستمی از این بیش چیست که حقیقت را وارونه کنند!!

﴿وَقَالُوا أَأَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكُتِّبَهَا فَيُحْيِي تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ [الفرقان: ۵].

شبهه دوم مشرکان این بود: «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است «که آن را بازنوشته است» یعنی: محمد ﷺ آن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها بازنویسی آن را طلب کرده است، یا: آن را برای خود باز نوشته است «و صبح و شام بر او املا می‌شود» یعنی: بعد از آن که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند، حفظ می‌کند و خوب فرامی‌گیرد - زیرا او خود امی و ناخوان بوده توان این را ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها بخواند پس این گروه از بامداد تا شام مرتباً این اسطوره‌ها و داستان‌ها را به وی تعلیم می‌دهند و دیکته می‌کنند. به قولی معنی «صبح و شام» این است: آنان دائماً در تمام اوقات محمد ﷺ را تحت آموزش خود دارند. خدای متعال در رد آنان می‌فرماید:

﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۶].

«بگو: آن را کسی نازل کرده که هر راز نهانی را در آسمانها و زمین می‌داند» یعنی: این قرآن از سنخ آن چیزهایی نیست که با یاری و نوشتن دیگران از روی داستانهای دروغین و اخبار و افسانه‌های پیشینیان بتواند سرهم‌بندی شود بلکه این قرآن وحیی آسمانی است که آن را کسی نازل کرده که همه چیز را می‌داند و چیزی از چیزها از میدان علم و نظارت وی پنهان نیست، شاهد مدعا این که قرآن مشتمل بر علوم و اسراری است که عادتاً ناممکن است محمد ﷺ یا دیگران آنها را در هنگام نزول قرآن دانسته باشند، که خود این به تنهایی دلیل بزرگی بر این امر است که قرآن از بارگاه

خدای عَلَّمَ است، از همین روست که شما از معارضه قرآن در مانده‌اید و سوره‌ای همانند آن را نتوانسته و نخواهید توانست به میان آورید «بی‌گمان او آمرزنده مهربان است» هم بدین جهت بر مجازات شما شتاب نمی‌کند و به شما مهلت می‌دهد.

ابن کثیر می‌گوید: «این فراخوانی‌ای است از آنان به سوی توبه و انابت».

﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ

فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾ [الفرقان: ۷].

سومین شبهه مشرکان که در آن پنج صفت را که به زعم آنان با نبوت در تعارض است مطرح کردند، عبارت است از: «و گفتند: این پیامبر را چه شده است» آن حضرت ﷺ را از روی استهزا و تمسخر «پیامبر» نامیدند در حالی که به پیامبری ایشان عقیده نداشتند «که خوراک می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» یعنی: او را چه شده است که غذا می‌خورد چنان‌که ما می‌خوریم و در بازارها به طلب معیشت خود راه می‌رود چنان‌که ما راه می‌رویم؟ این چه گونه پیامبری است؟ به‌پندار آنها اگر محمد ﷺ به‌راستی پیامبر بود، باید از غذا و کار و کسب بی‌نیاز می‌بود «چرا به سوی او فرشته‌ای نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟» به این ترتیب خواستار آن شدند که فرشته‌ای همراه پیامبر ﷺ باشد که وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی گواهی دهد.

﴿أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا

رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿٨﴾ [الفرقان: ۸].

«یا چرا» از آسمان «گنجی بر او افکنده نشده» تا با بهره‌گیری از آن، از طلب روزی بی‌نیاز باشد «یا چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟» و هر کجا می‌رود آن باغ هم با وی برود تا به‌وسیله آن بر ما مزیتی داشته باشد «و ستمکاران گفتند: جز از مردی جادو زده پیروی نمی‌کنید» که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده است. این تعبیر بیانگر آن است که تمام این پیشنهادها و سخنان‌شان ظالمانه و ستمگرانه و به دور از عدل و انصاف بوده است.

«بنگر» ای محمد ﷺ! و تو خود به خویشتن داناتری «که چگونه برای تو مثلها زدند» و تو را مفتری و جادو زده و ... خواندند تا به‌وسیله این سخنان یاهو به تکذیب متوسل گشته و بر انکار راه برند. «أمثال»: عبارتند از سخنان نادر و پیشنهادات



عجیب و غریب. یعنی: همان چیزی که مشرکان علیه آن حضرت ﷺ به میان کشیدند «پس گمراه شدند» از راه صواب، چرا که از رسالت و پیامبری تصور مادی محضی داشته و نبوت را بر احوال صاحبان سلطه و نفوذ دنیوی قیاس می کنند «در نتیجه هیچ راهی نمی یابند» به سوی حق پس در طعنه زدن به نبوتت به راه های باطل سرگردانند.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا﴾ [الفرقان: ۱۰].

خثیمه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: از بارگاه خدای منان به رسول خدا ﷺ پیغام رسید که: اگر می خواهی کلیدهای زمین و گنجینه های آن را به تو می دهیم و این نزد ما چیزی از پاداش آخرت را کم نمی کند و اگر می خواهی گنجینه های دو جهان را برایت در آخرت جمع گردانیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: نه! بلکه هر دو را در آخرت می خواهم. پس آیه مبارکه نازل شد.

روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت - در حالی که جبرئیل علیه السلام نیز همراه وی بود - بر رسول خدا ﷺ نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول خدا ﷺ سلام کرد و گفت: ای محمد! رب العزه به تو سلام می گوید و بعد از آن این صندوقچه ای است - بناگاه دیدند که صندوقچه ای از نور است که می درخشد - سپس گفت: پروردگارت به تو می گوید: کلیدهای گنج های دنیا درون این صندوقچه است و بدان که دادن اینها به تو، از عطایای آخرت نیز به اندازه بال پشه ای کم نمی کند. در این اثنا رسول خدا ﷺ به سوی جبرئیل علیه السلام نگرستند، نگاهی حاکی از آن که مشورت وی را می طلبند، جبرئیل علیه السلام دست خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این که بنده ای شکیب و شکرگزار باشم دوست داشته تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، خدا جل جلاله با توست.

«بزرگ و خجسته است کسی که اگر بخواهد برایت بهتر از این» چیزهایی که مشرکان در دنیا پیشنهاد کردند «قرار می دهد، باغهایی که از فرودست آنها جویباران روان است و برای تو قصرها پدید می آورد» قصر: کاخ برافراشته است. قریش هر خانه ای از سنگ را - چه کوچک باشد چه بزرگ - قصر می نامند.

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾ [الفرقان: ۱۱].

«نه! بلکه آنها قیامت را دروغ انگاشتند» یعنی: بلکه آنها عجیب‌تر از همه اینها را آوردند و آن تکذیبشان به روز قیامت است پس از این‌روی نه از دلایل بهره‌ای می‌برند و نه در آنها تأمل می‌کنند بنابراین، منشأ انکار آنها از وحدانیت خداوند ﷻ و حقانیت دعوت و عاملی که آنها را به گفتن این سخنان یاه و امی دارد، همانا انکار روز قیامت است «و برای کسانی که قیامت را دروغ انگارند، دوزخ را آماده کرده‌ایم» که در آن معذب می‌گردند.

﴿إِذَا رَأَوْهُمْ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيْرًا ﴿١٢﴾﴾ [الفرقان: ۱۲].

«چون دوزخ از جایی دور آنان را ببیند، از آن غیظ و زفیری می‌شنوند» غیظ: خروشی است که از دوزخ بر می‌آید و به خشم و غیظ آن بر کفار دلالت می‌کند. زفیر: خروشی است که به هنگام شدت خشم از درون شخص بیرون می‌آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفار خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدت خشم بر آنان، از هم بدرد.

﴿وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرِنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٣﴾﴾ [الفرقان: ۱۳].

«و چون در مکانی تنگ از آن انداخته شوند» وصف کردن این مکان از دوزخ به تنگی، برای آن است که بر نهایت سختی و بلای فرود آمده بر آنان دلالت کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از این معنی مورد سؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان با چنان فشاری به دوزخ درآورده می‌شوند چنان‌که میخ به فشار در دیوار فرو برده می‌شود». «دست و پابسته» دست‌هایشان در دوزخ با غل و زنجیر به گردن‌هایشان بسته شده است. به‌قولی معنای (مقرنین) این است که: با شیاطین به هم بسته و پیوسته گردانیده شده‌اند، یعنی: هر کدام از آنان به شیطان خویش همراه شده «آنجاست» یعنی: در آن مکان تنگ و خفقانی است «که خواهان نابودی شوند» یعنی: در آنجاست که سخت بی‌تاب شده در حق خود نابودی را آرزو می‌کنند و فریاد می‌زنند که: ای هلاکت! ما را دریاب، از شدت بلایی که بر آنان نازل شده است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «ثبور: جمع‌کننده معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «اولین کسی که بر وی جامه‌ای از آتش پوشانده می‌شود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را می‌کشد درحالی‌که نسل وی به دنبال وی اند و در این حال فریاد می‌کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و

نسل و تبار وی هم فریاد می‌کشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس می‌گوید: یا ثبورا! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین بانگی بر می‌آورند، در این هنگام به آنان گفته می‌شود:

﴿لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا﴾ [الفرقان: ۱۴].

«امروز یک‌بار نابودی را نخواهید بلکه بسیار نابودی را بخواهید» یعنی: امروز در حق خود یک‌بار دعای هلاکت نکنید بلکه بارها هلاکت و نابودی را بخواهید زیرا عذابی که شما در آن قرار دارید، سخت‌تر از بارها هلاکت و نابودی است چرا که مدت این عذاب طولانی و پایان‌ناپذیر است در حالی که سختی و عذاب مرگ چندلحظه‌ای بیش نیست. مراد: نا امید ساختن آنان از تحقق آرزوی هلاکت و نابودی است که نجات‌دهنده آنان از آن عذاب سخت است.

﴿قُلْ أَذَلِكِ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا﴾ [الفرقان: ۱۵].

«بگو: آیا این» عقوبت «بهتر است، یا بهشت جاویدان که به پرهیزکاران وعده داده شده است» یعنی: آیا این فرو رفتن‌شان در کام فروزان آتش ماندگار بهتر است، یا بهشت جاویدانی که نعمت‌های آن را هیچ گسست و انقطاعی نیست؟ بهشت «برای‌شان» یعنی: برای بهشتیان «پاداش و بازگشت‌گاه است».

﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا﴾ [الفرقان: ۱۶].

«جاودانه هرچه بخواهند در آنجا دارند» از انواع نعمت‌ها و لذت‌های خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، مسکن‌های دلنواز، مرکب‌های راهوار، منظره‌های روح‌نواز و غیر اینها از نعمتهایی که نه هیچ چشمی آنها را دیده و نه هیچ گوشی آنها را شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است. «این وعده‌ای است بر عهده خداوند که درخواست کرده شده است» یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می‌کند و مسئول تحقق این وعده است.

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ

هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ﴾ [الفرقان: ۱۷].

«و روزی که آنان را با آنچه که به جای خدا می‌پرستند» از بتان، فرشتگان، جنیان، مسیح و عزیز، یا مخصوصا بتان «محشور می‌کند آن‌گاه به معبودان می‌گوید: آیا شما این

بندگانم را گمراه کردید یا خود گمراه شدند؟» آیا گمراهی آنان بر اساس دعوت و فراخوانی شما بوده است، یا که آنان خود از راه حق گمراه شده‌اند - آن‌گاه که شما را پرستش کردند. فایده این سؤال، سرکوب و سرزنش پرستشگران آنهاست.

﴿قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يُثْبَغِي لَنَا اَنْ نَّتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِيَاءَ وَلٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعٰبَاۗءَهُمْ حَتّٰى نُسُوۡا الَّذِ كَرَ وَكٰنُوۡا قَوْمًا بُرٰۗا﴾ [الفرقان: ۱۸].

«می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم» این تعبیر بیانگر تعجب معبودان است از آنچه که به آنان نسبت داده شده است زیرا آن معبودان، فرشتگان یا پیامبران گرامی خداوند ﷺ، یا هم جماداتی بی‌عقل و شعورند پس چگونه از آنان چنین چیزی قابل تصور است «ما را نسزد که جز تو اولیایی برای خود بگیریم» یعنی: برای ما درست نیست و ما را هرگز نسزد که جز تو دوستان و اولیایی برگرفته و آنها را پرستش نماییم پس چگونه بندگان را به سوی این امر فرا می‌خوانیم که ما را مورد پرستش قرار داده و عبادت تو را ترک کنند، با این که ما خود، غیر تو را نمی‌پرستیم «ولی تو آنان و پدرانشان را بهره‌مند ساختی» به اموال، اولاد، طول عمر، سلامت از عذاب و برخورداری از نعمت‌ها «تا آنجا که ذکر تو را فراموش کردند» یعنی: تا بدانجا که از یادت غافل شده، پندت را فراموش کرده و تدبیر در کتابت را ترک کردند و از نگرش و اندیشه در عجایب صنع و آفرینش شگفت‌آوردت روی برتافتند «و گروهی نابود شده گشتند» یعنی: با فراموشی یاد تو، نابود شدند.

﴿فَقَدْ كَذَّبُوۡكُمْ بِمَا تَقُوۡلُوۡنَ فَمَا تَسْتَطِيعُوۡنَ صِرَافًا وَّلَا نَصْرًا وَّمَنْ يُّظَلِم مِّنۡكُمْ نُدۡفِهُ عَذَابًا كَبِیۡرًا﴾ [الفرقان: ۱۹].

سپس به مشرکان می‌گوییم: «قطعاً خدایانتان شما را در آنچه می‌گویید، تکذیب کردند» یعنی: خدای سبحان در هنگام بیزاری جستن معبودان از پرستشگران باطلشان، خطاب به مشرکان می‌گوید: اینک معبودان سخن شما را در این که آنان خدایانتان بوده‌اند، تکذیب کردند «در نتیجه نه می‌توانید عذاب را از خود دفع کنید» ای گروه مشرک! «و نه خود را یاری نمایید» یعنی: نه کسی را می‌یابید که شما را یاری داده از عذاب الهی برهاند.

سپس تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: «و هرکس از شما که ستم کرده باشد» یعنی: شرک ورزیده باشد زیرا ظلم عبارت از گذاشتن یک چیز در غیر جایگاه آن است «عذابی بزرگ به او می‌چشانیم» با جاودان نگه داشتنش در دوزخ.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ  
وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾ [الفرقان: ۲۰].

«و پیش از تو پیامبرانی را نفرستادیم جز این که» آنها هم مانند همه افراد بشر «غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند» زیرا پیامبران و المرسلین نیز بشرند و از پاسخگویی به نیازهای بشریشان بی نیاز نمی باشند پس ای محمد صلی الله علیه و آله! تو نیز همچنان هستی بنابراین غذا خوردن و راه رفتن در بازارها، مانع از آن نیست که فرستاده‌ای از جانب خداوند عز و جل نباشی پس چرا می گویند: این پیامبر را چه شده است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ «و برخی از شما را برای برخی دیگر آزمونی قرار دادیم» پس این یکی پیامبری است مکلف به بیم دهی و انذار و آن دیگری مکلف به پیروی است، این یکی عالم است و آن دیگر جاهل، این یکی سبکسر است و آن دیگر حلیم و بردبار، این یکی توانگر است و آن یکی فقیر... ما همه را به وسیله یک دیگر می آزماییم. از این باب است آزمودن شخص سالم به وسیله بیمار و آزمودن شخص شریف به وسیله انسان فرومایه تا میزان پرداختن هر یک به تکلیف خویش در برابر دیگری، یا آزار رسانی این یکی برای دیگری، در عینیت شناخته شود پس همه به برپا داشتن حکم الهی مکلفند و صبر و پایداری رفیق تکلیف است.

در جاهلیت چنان بود که چون شخص فروافتاده‌ای از غیر اشراف، قبل از شخص اشرافی مسلمان می شد، آن شخص اشرافی از اسلام روی برمی تافت و می گفت: بعد از وی دیگر من مسلمان نمی شوم زیرا اگر چنین کنم، او در اسلام بر من فضل و سابقه دارد. به همین علت در کفر خویش پابرجا می ماندند.

«آیا شکیبایی می ورزید؟» در راه حق، با مشاهده این حال سخت و این ابتلای بزرگ؟ این استفهامی است که به معنی امر است، یعنی: باید شکیبایی و پایداری ورزید. نظیر این فرموده خدای متعال: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱]. «آیا شما (از شراب وقمار) دست بردار هستید؟» یعنی: دست بردارید. یا این جمله علت است برای جمله قبل: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾ [الفرقان: ۲۰]، که در این صورت معنی چنین می شود: بعضی از شما را برای بعضی دیگر مایه آزمونی ساخته ایم تا بدانیم که کدام یک از شما پایداری و شکیبایی می ورزید؟ «و پروردگار تو همواره بیناست» به آن کسی که شکیبایی می ورزد و به آن کس که شکیبایی نمی ورزد.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلٰٓئِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِيٓ أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُثُوًّا كَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۲۱].

چهارمین شبهه مشرکان این است: «و کسانی که به لقای ما» یعنی: به دریافت آنچه که در برابر طاعت از پاداش وعده داده‌ایم «امید ندارند» آنان کافرانی‌اند که ذکرشان گذشت «گفتند: چرا فرشتگان بر ما فرو فرستاده نشدند» تا به ما خبر دهند که محمد ﷺ در ادعای رسالتش راستگوست؟ یا چرا فرشتگان از بارگاه خدا ﷻ به رسالت بر ما فرستاده نشده‌اند؟ «یا چرا پروردگاران را نمی‌بینیم» به رأی‌العین تا به ما خبر دهد که محمد فرستاده وی است؟ پاسخ آنان این است: «قطعا در باره خود گرفتار استکبار شدند و سخت سرکشی کردند» یعنی: آنان به طرح این سخن بس وقیح جسارت نکردند، مگر به این سبب که به نهایت درجه استکبار و گردنکشی رسیده و تکبر و عنادورزی در برابر حق را در دل‌هایشان انباشته‌اند زیرا آنان در یک مرحله از درخواست‌های عنادورزانه‌شان به فرستادن بشر به رسالت اکتفا نکرده و خواستار ارسال فرشتگان به‌سوی خویش شدند و باز از این حد هم پا را فراتر گذاشته انتخاب دیگری را پیش کشیدند و آن گفت‌وگوی رویاروی با خدای سبحان و دیدن وی در دنیا است، بی‌آن‌که میان آنان و میان او ترجمانی باشد. این درخواستشان نمایانگر منتهای جهلشان است زیرا خدای سبحان در محدوده قوانین این جهان قرار ندارد تا با حواس بشری درک و دریافت شود. خدای سبحان آفریننده ماده است و خود ماده نیست و حواس فقط در محدوده مادی کارآمدی دارند و چون این امر در منطق عقل یک امر بدیهی است بنابر این باری‌تعالی اصلا به آن پاسخی نداد بلکه پاسخ را به جنبه دیگر درخواست آنان متمرکز ساخت و آن درخواست فرود آمدن فرشتگان است:

﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ لَا بُشْرٰٓى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا﴾ [الفرقان: ۲۲].

«روزی که فرشتگان را ببینند» یعنی: آنان به‌زودی فرشتگان را خواهند دید ولی این دیدنی است نه بر وجه مطلوب و صورت پیشنهادیشان بلکه بر وجه دیگری که همانا نمایان شدن فرشتگان بر آنان در هنگام مرگ یا در هنگام حشر است «آن روز برای مجرمان هیچ بشارتی نیست» بدین‌گونه خدای سبحان اعلام می‌دارد که آنان فرشتگان را فقط در هنگامه مرگ یا روز قیامت یعنی در وقتی می‌بینند که خداوند ﷻ آنان را از

یافتن بشارت و مژده در آن وقت محروم گردانیده است «ومی‌گویند» فرشتگان به کفار «نصیبی جز حرمان ندارید» حجراً محجوراً: یعنی امروز رستگاری بر شما حرام قطعی است. این جمله‌ای است که کفار آن را در هنگام روبرو شدن با دشمن، یا هجوم مصیبتی سخت به کار می‌بردند. پس حاصل معنی این است: آنان با درخواست دیدن فرشتگان در واقع عذاب را برای خویش به‌شتاب طلب می‌کنند زیرا دیدن فرشته رحمت برای‌شان مقدور نیست. ای کاش می‌دانستند.

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳].

«و به هر گونه کاری که کرده‌اند» و به‌ظاهر و به پندارشان کار خوبی بوده است «می‌پردازیم، سپس آن را چون غباری بر باد رفته می‌گردانیم» مشرکان اعمالی را انجام می‌دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، مانند صله رحم، دادرسی مظلومان، اطعام مسکینان و امثال آن، مگر خدای سبحان به‌سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی‌ثمر گردانیده تا بدانجا که به منزله «هباء منثور» شده است. هباء منثور: یعنی: غبار بریاد رفته، یا خاکستر بریادرفته، یا ذرات غبار موجود در شعاع خورشید یا روی آب.

ابن کثیر می‌گوید: «دلیل هدر دادن اعمالشان این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می‌باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالی که اعمال نیک کفار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص تهی است و یا از پیروی شرع به دور است.

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۴].

«بهشتیان در آن روز بهترند از روی مستقر خویش» یعنی: قرارگاه و منزلگاه بهتری دارند، که بهشت است «و نیکوترند از نظر مقیل» مقیل: قیلوله، یعنی استراحت نیمروز است آنگاه که گرما سخت می‌شود، هر چند خوابی با این استراحت همراه نباشد. مراد از مقیل، استراحت‌گاهشان در بهشت است. هرچند در بهشت خوابی نیست ولی استراحت‌گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است.

﴿وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْعَمَمِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۵].

سپس خدای متعال پیامبرش را دستور می‌دهد تا دو منظره از مناظر قیامت را برای‌شان به تصویر کشد، منظره اول این است: «و روزی که آسمان از ابر بشکافد» یعنی: روز قیامت آسمان در حالی که بر آن ابر سپیدی است از هم شکافته می‌شود.

به قولی مراد این است: آسمان برای فرود آمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید. ابن کثیر می‌گوید: «آن ابر عبارت است از سایه روشن‌های نور عظیمی که چشم‌ها را خیره می‌کند». «و فرشتگان چنان که باید، فرود آورده می‌شوند» گروهی بعد از گروه دیگر، پیاپی و در محشر خلائق را در احاطه خویش می‌گیرند.

﴿الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا﴾ [الفرقان: ۲۶].

«آن روز، فرمانروایی راستین از آن خدای رحمان است» زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فرمانروایی وی نبود می‌شود اما در دنیا کسانی جز خداوند عزوجل ظاهرا فرمانروایی‌هایی دارند، هرچند فرمانروایی‌هایشان حقیقی نیست «و این روزی است که بر کافران بسی دشوار است» از آن روی که بعد از انجام یافتن حساب، درگیر عذاب می‌شوند. اما آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مژده‌های عظیم و مسرت‌بخش می‌رسد. در حدیث شریف آمده است که به رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول‌الله! روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبک‌تر است».

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۷].

منظره دوم از منظره‌های روز قیامت این است: «و» یادآوری کن به آنان «روزی» را «که ظالم دست‌های خود را می‌گزد» از روی خشم و حسرت و پشیمانی «می‌گوید: ای کاش من هم همراه رسول خدا راهی در پیش می‌گرفتم» که راه حق و نجات است. یعنی: ای کاش من هم با پیامبر ﷺ به راه حق می‌رفتم تا از این فرجام ننگین و رسواگر رهایی می‌یافتم.

﴿يَوَيْلَئِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا حَلِيلًا﴾ [الفرقان: ۲۸].

«وای بر من! ای کاش فلانی را دوست نگرفته بودم!» که مرا در دنیا به گمراهی کشاند، ای خاک هلاک بر سرم باد!

﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾ [الفرقان: ۲۹].



ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: ابی بن خلف به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد و به سخنان ایشان گوش فرامی داد اما عقبه بن ابی معیط او را بر این کار سرزنش می کرد پس نازل شد: «به راستی او مرا از ذکر - پس از آن که به سوی من آمد - به گمراهی کشاند» یعنی: همان کسی که او را دوست گرفتیم، مرا از پیوستن به راه قرآن گمراه کرد، بعد از آن که قرآن به سویم آمد و بر این که به آن ایمان آورم قدرت یافتیم «و شیطان همواره خوارسازنده انسان است» و او را در خواری و ذلت تنها می گذارد. ملاحظه می کنیم که خداوند جل جلاله دوست آن ظالم را شیطان نامید بعد از آن که او را گمراه گر معرفی کرد. یا مراد از شیطان، ابلیس لعین است زیرا اوست که انسان را به دوست گرفتن گمراه سازان و داشته است.

در این باره که آیا این جمله اخیر: (و شیطان همواره...) پایان سخن آن ظالم است که خدای سبحانه از زبان وی حکایت می کند، یا کلام خود خداوند جل جلاله است؟ مفسران بر دو قول اند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کوره آهنگری است؛ حامل مشک یا از مشک به تو می دهد، یا آن را از او می خری و یا از آن بویی خوش می یابی اما دمنده در کوره، یا لباس را می سوزاند، یا این که بوی پلید آن مشامت را آزار می دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که اصحاب رضی الله عنهم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتر اند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من ذکرکم الله رؤیته وزاد فی علمکم منطقه و ذکرکم بالآخره عمله». «کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، منطقی و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را به یاد آخرت اندازد».

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰].

«و رسول خدا گفت» شکواکنان به سوی پروردگارش در دنیا «پروردگارا! قوم من» قریش، یا اعراب «این قرآن را و نهاده اند» و رها کردند، نه به آن ایمان آوردند و نه به وجهی از وجوه آن را پذیرفتند. به قولی معنی این است: آنان قرآن را به باد هذیان و ناسزا گرفتند. باید دانست که این شکوای پیامبر صلی الله علیه و آله هم اکنون و در هر زمانی که امت ایشان قرآن را رها کنند، بلند است. ابن قیم می گوید: «مهجور قرار دادن و وانهادن

قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش ننهادهن و ایمان نیاوردن به آن است. دوم: ترک عمل به آن است - هر چند که آن را بخواند و به آن ایمان آورد. سوم: ترک حاکمیت و داوری طلبیدن از آن است. چهارم: ترک تدبر و فهم معانی آن است. پنجم: ترک شفا خواستن و درمان جستن از آن است در بیماریهای دلها. هر چند که بعضی از این انواع از بعضی دیگر سبکتر اند».

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «من تعلم القرآن وعلق مصحفه لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يا رب العالمين: إن عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني و بينه». «هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد، روز قیامت درحالی می‌آید که قرآن بدان درآویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بنده تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن».

سپس خدای متعال به دلجویی پیامبرش صلی الله علیه و آله پرداخته و می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾﴾

[الفرقان: ۳۱].

«و این گونه» که برایت از مشرکان قومت دشمنانی قرار دادیم ای محمد! «برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم» پس تو از این گونه برخوردها بی‌قرار و افسرده مشو زیرا این شیوه و سنت بر انبیای قبل از تو نیز جاری بوده است پس شکیباش چنان که آنان شکیبا بودند «و پروردگارت به‌عنوان هدایتگر و یاور کافی است» لذا او بندگانش را به‌سوی مصالح دین و دنیا هدایت می‌کند و آنان را بر دشمنان یاری و نصرت می‌دهد. یعنی: پروردگارت با تو نیز این گونه عمل خواهد کرد پس آسوده‌خاطر باش.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ ۗ

وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾﴾ [الفرقان: ۳۲].

پنجمین شبهه منکران نبوت این است: «و کافران گفتند، چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است» در یک وقت؟ «این گونه» ما قرآن را بخش‌بخش و به تدریج برحسب حوادث و رویدادها نازل کردیم «تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم» یعنی: تا با نازل کردن قرآن بر این کیفیت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای

مخاطره‌انگیز و در توطئه‌ها و شگردهای گونه‌گون و نیرنگ‌های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب محب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد. همچنین این شیوه نازل کردن قرآن نزدیکتر به آن است که قرآن را حفظ کنی و معانی آن را فراگیری زیرا آنان از تو هیچ چیزی را سؤال نمی‌کنند، مگر این که در دم با زبان وحی پاسخ آنها داده می‌شود «و آن را به ترتیل بر تو خوانده‌ایم» یعنی: به آرامی، آیتی پس از آیت دیگر و بخشی به دنبال بخشی دیگر، به شیوایی و روشنی و کمال استواری و محکمی.

یکی از حکمت‌های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول خدا ﷺ و امتشان هر دو امی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگاه‌داشت آن بر ایشان دشوار بود، به‌علاوه این که مشاهده گاه به‌گاه جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام از سوی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خود از اموری بود که عزم آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت وا می‌داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلفان بود زیرا اگر قرآن تماماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلف می‌شدند و این امر برای‌شان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرج در قانون‌گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۳].

«و به‌نزد تو هیچ مثلی نمی‌آورند، مگر آن که ما جوابی برحق و نیکوتر از روی تفسیر، برایت می‌آوریم» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! مشرکان هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجت و شبهه‌ای نمی‌آورند، مگر آن که ما در مقابل مثل باطل و شبهه بی‌اساس آنان، برایت پاسخ حق، راستین و استواری را می‌آوریم که مثلشان را بی‌اثر گردانیده و آن را دفع و نابود می‌کند و این پاسخ ما از نظر بیانی رساتر و از نظر معنی نیکوتر است، به‌گونه‌ای که شبهه و مشکلی را که برایت آورده‌اند، از

درون می‌شکافد و آن را دفع می‌کند چنان که در دفع شبهه نزول تدریجی قرآن، پاسخ منطقی و محکم خود را دریافت کردند.

﴿الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۳۴].

«کسانی که به روی درافتاده به سوی جهنم حشر می‌شوند، اینان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند» یعنی: آنچه مشرکان را به طرح این شبهات وامی‌دارد این است که آنان جایگاه و منزلت پیامبر اسلام ﷺ را حقیر پنداشته و راه صواب او را گمراهی می‌پندارند در حالی که اگر به دیده انصاف بنگرند در می‌یابند که آنان خود در جایگاه و منزلت و راه و روش و بازگشتگاه خود، بسی حقیر و گم کرده راهند! و این نکوهشی سخت برای آنان است. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می‌شوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یا رسول‌الله! چگونه به روی افتاده محشر می‌شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان می‌گرداند، بر این امر نیز تواناست که آنان را بر چهره‌هایشان روان گرداند...».

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ وَحَاةَ هَارُونَ وَزِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۵].  
«و به یقین ما به موسی کتاب دادیم» یعنی: به او تورات را عطا کردیم چنان که به تو قرآن را عطا کردیم پس تو در امر رسالت پدیده نودرآمدی نیستی و کتابت اولین کتاب آسمانی نیست «و برادرش هارون را همراه او وزیرش گردانیدیم» وزیر: دستیار، همکار، یاور و مشاور است، با آن که هارون پیامبر نیز بود. پس ای محمد ﷺ! دستیار موسی ﷺ و زبیری از فرشتگان نبود چنان که مشرکان از تو این رامی‌طلبند.

﴿فَقُلْنَا أَذْهَبًا إِلَىٰ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۶].  
«پس گفتیم: هر دو به سوی قومی که آیات ما را دروغ انگاشته‌اند، بروید» هر چند که تکذیب از سوی فرعون و قومش در هنگام صدور فرمان خدای متعال به رسالت موسی و هارون علیهماالسلام سر نزد بلکه تکذیب آنان بعد از فرستادن ایشان روی داد اما مراد این است: به سوی فرعون و قومش که سرانجام آیات ما را دروغ می‌انگارند، بروید. آیات: همان معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که ذکر آنها گذشت. «آن‌گاه آنان را به‌سختی نابود ساختیم» یعنی: پس موسی و هارون علیهماالسلام به سوی آنان رفتند اما با تکذیب روبرو شدند. (فدمرناهم): پس به دنبال این تکذیب هلاک‌شان ساختیم،

هلاک ساختنی بزرگ. همچنان اقوام دیگری را که ذکر آنها می‌آید، به هلاکت رساندیم پس باید این گروهی که پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تکذیب می‌کنند، نیز به هوش باشند.

﴿وَقَوْمٌ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرَّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الفرقان: ۳۷].

«و قوم نوح را آن‌گاه که پیامبران را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم» قوم نوح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند و هرکس پیامبری را تکذیب کند، مسلماً تمام انبیا را تکذیب کرده است. غرق کردنشان با طوفان بود چنان‌که در سوره «هود» گذشت. «و آنان را» یعنی: غرق کردنشان را، یا داستانشان را «برای مردم عبرتی گردانیدیم» که از آن درس عبرت بگیرند «و برای ستمکاران» یعنی: برای قوم نوح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هر کسی که در تکذیب پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رهرو راه آنان شده است؛ «عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» که عذاب دوزخ است.

﴿وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۸].

«و عاد و ثمود و اصحاب رس را» نیز نابود ساختیم. رس در سخن عرب: چاهی است که دیواره آن را با سنگ برنیاورده باشند. به قولی: رس چاهی در «انطاکیه» بود که در آن حبیب نجار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس در حالی که گرداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند عَزَّ وَجَلَّ آنان را با منازلشان در زمین فرو برد «و امتهای بسیاری را در میانشان نابود ساختیم» یعنی: نسلهای بسیار دیگری را در میان این گروه‌ها هلاک گردانیدیم که شمار آنان را فقط خود ما می‌دانیم زیرا هنگامی که پیامبران خویش را به‌سوی آنان فرستادیم، عکس العمل آنها جز تکذیب چیز دیگری نبود.

﴿وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَلُ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۹].

«و برای هر یک مثلها زدیم» یعنی: برای هر یک حجت‌ها آورده، آنان را بیم دادیم و اخبار دروغ انگاران را بر آنان حکایت نمودیم «و هریک از آنان را به سختی هلاک ساختیم» و زیر و زیر کردیم پس آیا این گروه از سرنوشت آنان عبرت نمی‌گیرند؟!

﴿وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطْرَ السَّوِّءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا

يَرْجُونَ دُشُورًا﴾ [الفرقان: ۴۰].

«و قطعاً» مشرکان مکه «بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شده گذشته‌اند» آنها در هنگام سفرهای تجارتی‌شان به‌سوی شام، بر شهر قوم لوط گذر کرده‌اند، شهری که با باران سنگ هلاک ساخته شد و آن شهر «سدوم» بزرگترین شهر قوم لوط بود «آیا آن را نمی‌دیدند؟» در هنگام سفر به‌سوی شام برای تجارت زیرا آنان از کنار شهر سدوم می‌گذشتند «یا این که امید برانگیخته شدن نداشتند» یعنی: حقیقت امر این است که آنان از حشر و نشر برای جزا بیمی نداشتند پس سبب عدم عبرت‌پذیری آنان این است.

هدف از بیان این داستانها، هشدار دادن به مشرکان در تکذیب رسول خدا ﷺ است تا از این راه و رسم باز آیند و از عذابی چون عذاب امتهای پیشین حذر کنند.

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾ إِن كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾﴾ [الفرقان: ۴۱-۴۲].

«و چون تو را ببینند، جز این نیست که به ریشخندت می‌گیرند» یعنی: به‌جای ایمان آوردن به تو و اندیشیدن در پیامی که برای آنان آورده‌ای، به استهزا و تمسخر روی آورده و از روی تحقیر و اهانت می‌گویند: «آیا این است همان کسی که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟» با آن که رسول خدا ﷺ در راه و روش، تصرفات، اخلاق متعالی، فکر رسا و بیان شیرینشان، نمونه‌های عالی همه پیامبران ﷺ و کافه بشریت بودند.

در بیان سبب نزول روایت شده‌است: این آیه درباره ابوجهل نازل شد زیرا چون رسول خدا ﷺ با یاران خویش از برابر وی می‌گذشتند، ریشخندکنان می‌گفت: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟) «به‌راستی نزدیک بود که ما را از معبودانمان گمراه کند» و چیزی نمانده بود که پرستش آنها را رها کنیم «اگر بر آنها ایستادگی نمی‌کردیم» یعنی: چنانچه بر پرستش آنها پایداری نمی‌ورزیدیم و از محمد ﷺ در پرهیز کردن از آنها نافرمانی نکرده و در این راه از خود مقاومت نشان نمی‌دادیم «و هنگامی که عذاب را ببینند» همان عذابی را که به‌سبب کفر خود سزاوار آن هستند «به‌زودی خواهند دانست که چه کسی گمراه‌تر است» از راه حق و هدایت، آنان یا مؤمنان؟

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هُوْلَهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيْلًا ﴿٤٣﴾﴾ [الفرقان: ۴۳].

«آیا آن کس که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است، دیده‌ای؟» یعنی: کسی که از هوای نفس خود مانند فرمان بردن از خدا ﷻ فرمان برده و به هیچ چیزی دل نمی‌بندد مگر این که از آن پیروی کرده و آن را دین و آیین خویش قرار می‌دهد.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در جاهلیت چنین بود که شخص زمانی سنگ سفیدی را می‌پرستید اما چون غیر آن را بهتر از آن می‌یافت، به پرستش آن روی می‌آورد و پرستش سنگ اول را وامی‌نهاد.» «آیا تو بر او وکیل هستی؟» یعنی: ای پیامبر! آیا تو نگهبان و ضامن او هستی تا او را به راه ایمان آورده و از کفر برگردانی؟ درحالی که نه تو توان این کار را داری و نه به آن مکلف هستی بلکه فقط بر تو ابلاغ پیام است و بس.

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۴۴].

«یا مگر می‌پنداری که بیشترشان گوش شنوا دارند یا تعقل می‌کنند؟» چنین نیست «آنان جز همانند چهارپایان» بی‌عقل و خرد «نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارشان را می‌شناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به سوی چراگاههای خویش راه می‌برند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم نمی‌ستیزند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصب و خرد شمردن حق، در برابر آن به ستیز برمی‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾ [الفرقان: ۴۵].

از این آیه بیان دلایل پنج‌گانه بر وجود خداوند ﷻ و وحدانیت وی آغاز می‌شود، این ادله مظاهری از پدیده‌های هستی است که هر مخلوقی آنها را درک و مشاهده می‌کند: «آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟» یعنی: چگونه سایه را از هنگام دمیدن سپیده صبح تا طلوع خورشید گسترده است، که این سایه قبل از طلوع خورشید است، سپس چون خورشید طلوع کرد، سایه‌های

اشیای شاخص به سمت غرب گسترده می‌شود «و اگر می‌خواست آن را» یعنی: سایه را «ساکن می‌گردانید» با ساکن ساختن خورشید اما از آنجا که حرکت آن برای انسان، نباتات و حیوانات منشا فواید بسیاری است، خداوند ﷻ آن را متحرک گردانید. از فواید این سایه متحرک، بهره‌گیری از آن به‌عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال خورشید است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابر شدن سایه هرچیز با سایه اصلی آن - در نزد جمهور - و دو برابر شدن سایه اصلی آن - در نزد ابوحنیفه - است «آن‌گاه خورشید را بر آن دلیلی گردانیدیم» یعنی: خورشید را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال خورشید، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با خورشید زیاد و کم شده و گستردگی یا کوتاهی پیدا می‌کند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بویژه در سرزمین‌های گرمسیر که راحت‌بخش و خنک‌کننده تن جانداران است.

﴿ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾ [الفرقان: ۴۶].

«سپس آن را به‌سوی خود باز می‌گیریم» یعنی: آن‌گاه که خورشید طلوع کند، سایه دامن برمی‌چیند و شعاع خورشید در جو، جانشین آن می‌شود و چنین است که خدای متعال سایه را باز می‌گیرد «به بازگرفتن اندک» یعنی: سایه را به تدریج و اندک‌اندک به‌قدر بالا آمدن خورشید باز می‌گیرد. این آیه نمایانگر یکی از بزرگترین معجزات قرآنی است زیرا به موضوع انکسار نور اشاره دارد، چه اگر انکسار شعاع در هنگام عبور آن از جو نبود، سایه امتداد بسیار بیشتری می‌داشت.<sup>۱</sup>

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا﴾

[الفرقان: ۴۷].

«و اوست آن ذاتی که شب را برای شما لباسی گردانید» که اشیاء را می‌پوشاند و مانند لباسی بر آنها فرود می‌آید «و خواب را مایه آرامش گردانید» که در آن می‌آسایید زیرا در هنگام خواب از کار و گرفتاری و مشغله‌ها بریده و به آسایش و راحتی کامل فرو می‌روید. سبات: قطع‌کننده حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است «و روز را

۱- برای تفصیل بیشتر، نگاه کنید به کتاب «الظاهره القرآنیه».



زمان جنب و جوش شما قرار داد» ملاحظه می‌کنیم که بیداری به حیات و خواب به غنودگی‌ای تشبیه شده است که شبیه مرگ است.

پس سایه، خورشید، شب و آرامش آن، خواب و آسایش آن و روز و جنب و جوش در آن، همه دلایلی روشن بر وجود خدای آفریدگار توانا و متصرف در هستی است زیرا روشنی روز بستر جنب و جوش و کار و فعالیت و تاریکی و سکوت شب، مایه آرامش و ظرفی برای آسایشمندی و استراحت جسم و جان و آماده ساختن آن برای شروع روند جدیدی از کار و تلاش و پیکار است و خدای متعال هر ظرفی را - تماما - برای چیزی که با آن مناسبت دارد، آماده کرده است.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾ (۴۸)

[الفرقان: ۴۸].

«و اوست آن کس که باده‌ها را پیشاپیش رحمت خویش مژده‌بخش فرستاد» یعنی: پیشاپیش باران که رحمت پروردگار است «و از آسمان آبی طهور فرود فرستادیم» طهور: پاک پاک‌کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی‌آید مگر این که آن را پاک می‌گرداند.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن الماء طهور لا ینجسه شیء». «آب پاک‌کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی‌گرداند».

﴿لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَنَأْسِيًّا كَثِيرًا﴾ (۴۹) [الفرقان: ۴۹].

«تا به وسیله آن» یعنی: به وسیله آن آب باران فرودآورده از آسمان «سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم» با بیرون آوردن سبزه‌ها و رستنی‌ها از زمین بی‌گیاهی که مدت‌ها در انتظار نم بارانی بوده است تا از بستر پژمردگی بیرون آمده به جنب و جوش درآید و گل و گیاه و طراوت برویاند «و آن را» یعنی: آب را «به آنچه که خلق کرده ایم - از چهارپایان و انسانهای بسیار - بنوشانیم» اناسی: جمع انسان است، مثل «سرحان و سراحین: گرگ و گرگها» پس «یا» بدل از «نون» است.

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ (۵۰) [الفرقان: ۵۰].

«و به راستی آن را» یعنی: آیات و اندرزها را «در میانشان گوناگون بیان کردیم تا پند پذیرند» یعنی: ذکر احوال گستراندن سایه و پدید آوردن ابرها و نازل کردن

باران را در قرآن و سایر کتاب‌های آسمانی مکرر بیان کردیم تا عاقلان در آنها اندیشه کنند و پند بگیرند. به قولی معنی این است: باران را میان مردم در سر زمین‌های مختلف، در اوقات مختلف و کیفیت‌های متفاوت - گاهی در اینجا و گاهی در جایی دیگر - گردش می‌دهیم پس در بعضی از سرزمین‌ها از آن بسیار می‌بارانیم و در بعضی سرزمین‌های دیگر از آن کم می‌فرستیم تا به آن پند گرفته و اندیشه کنند.

در اینجا نیز با یکی از معجزات بزرگ اسلام روبرو می‌شویم. ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی خدای عز و جل باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می‌آورد». شایان ذکر است که دانشمندان معاصر همین معنی را اثبات کرده و گفته‌اند: نسبت تبخیر و نزول باران در جهان پیوسته ثابت است و ذره‌ای کم و زیاد نمی‌شود زیرا گرمای سالانه‌ای که زمین آن را جذب می‌کند، زیاد و کم نمی‌شود پس فقط این نسبت جزئی باران است که در این یا آن نقطه زمین تفاوت پیدا می‌کند، نه نسبت کلی آن «ولی بیشتر مردم جز کفران را نپذیرفتند» کفران نعمت: انکار و ناسپاسی آن است. یعنی: بیشتر مردم اعتراف به نعمت خدای منان را بر خویش در فروفرستادن باران نپذیرفتند و خداوند عز و جل را بر آن شکر و سپاس نگفتند بلکه آن را به بتان یا ستارگان نسبت داده و گفتند: به سبب فلان ستاره‌ای که ساقط شد، یا فلان ستاره‌ای که طلوع کرد، باران یافتیم. یعنی: سقوط ستاره‌ای از مکان خود در مغرب و طلوع ستاره رقیب آن از مشرق را سبب فرود آمدن باران پنداشتند و نگفتند: به فضل خدای منان و رحمت وی باران یافتیم.

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۱].

«و اگر می‌خواستیم قطعاً در هر شهری هشداردهنده‌ای برمی‌انگیختیم» یعنی: چنان که باران را در میانشان تقسیم کردیم، اگر می‌خواستیم رسالت را نیز این گونه در میانشان توزیع می‌کردیم ولی چنین نکردیم بلکه فقط یک هشداردهنده را فرستادیم و آن هم تو هستی ای محمد صلی الله علیه و آله! زیرا تو باران رحمت عامی برای همه جهانیان هستی و تو به تنهایی شایستگی آن را داری که بار فوجی از پیامبران را بر دوش گیری.

﴿فَلَا تُطِعْ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ ۚ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۲].

«پس، از کافران اطاعت مکن» به هیچ وجه با آنان مجامله و موافقت نکن، به پیشنهادهای سازش که از سوی آنان مطرح می شود، پشت پا بزن، در دعوت خویش سخت کوشا باش و در آن پایداری ورز «و با آن» یعنی: به وسیله قرآن «با آنان به جهادی بزرگ پرداز» و آنچه را در قرآن است بر آنان بخوان. جهاد بزرگ: جهادی است که در آن هیچ سستی و تزلزلی نباشد. پس ملاحظه می کنیم که حجتها و آیات قرآن بزرگترین وسیله جهاد اسلام علیه مخالفان آن است.

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿۵۳﴾﴾ [الفرقان: ۵۳].

«و اوست ذاتی که دو دریا را موج زنان به هم برآمیخت» و به سوی هم روان کرد «این یکی شیرین خوشگوار و آن دیگر شور تلخ است» فرات: آب بسیار خوشگوار و اجاج: آب بسیار نمکین است «و میان آن دو، برزخ و حایلی استوار قرار داد» برزخ: حجاب و حایلی است که خدای متعال به قدرت خویش در میان دو دریا قرار داده است که آنها را از هم جدا گردانیده و از آمیخته شدن آب آنها به یکدیگر جلوگیری می کند پس نه آب نمکین با آب شیرین یکجا می شود و نه آب شیرین با آب نمکین.

شاید مراد این باشد که خدای متعال این دو نوع آب را در دهانه و محل ریختن رودخانه ها - مثلاً - به هم می آمیزد اما با این وجود، نه آب شور بر آب شیرین چیره می شود - به گونه ای که از نظر خاصیت خود بر آن غلبه کند - و نه آب شیرین بر آب شور چیره می شود بلکه به قدرت خدای تبارک و تعالی هر دو نوع آب به حال خود باقی می مانند، به سبب این که بشر و بسیاری دیگر از جانداران، به هر دو گونه آب نیاز دارند.

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿۵۴﴾﴾ [الفرقان: ۵۴].

«و اوست ذاتی که از آب بشری آفرید» یعنی: از آب نطفه، انسانی تمام اندام آفرید «آن گاه برای او پیوند نسبی و سببی قرار داد» مراد از نسب: ولادت است و آنچه که از آن پدید می آید؛ از رابطه پدری، مادری، پدر یا مادر بزرگی، فرزندی، برادری، خواهری، عمویی، دایی بودن و فرزندان نشان. مراد از صهر: رابطه پدیدآمده از ازدواج در میان شوهر و خانواده همسرش، همسر و خانواده شوهرش و میان هر دو خانواده با یکدیگر است پس نزدیکان همسر برای شوهر، خواهران اویند و نزدیکان شوهر برای همسر، پدر

شوهر است و رابطه خویشاوندی، هر دوی آنها را در بر می‌گیرد و همه این رابطه‌ها از آن آب ناچیز پدید می‌آید.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نسبا و صهرا) این است». «و پروردگارت همواره تواناست» که آفرینش انسان و تقسیم وی به دو جنس ذکر شده، از جمله توانایی‌های بزرگ و بی‌نظیر وی است.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ ۗ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ۝٥٥﴾  
[الفرقان: ۵۵].

«و» کفار «به‌جای خدا چیزی را می‌پرستند که نه به آنان سود می‌بخشد» اگر آن را پرستش کنند «و نه به آنان زیان می‌رساند» اگر آن را فرو گذارند. و این امر گویای جهل مشرکان است «و کافر همواره بر نافرمانی پروردگارش پشتیبان» شیطان «است» از شیطان پیروی کرده و او را بر نافرمانی پروردگار یاری و پشتیبانی می‌کند.

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابوجهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝٥٦﴾ [الفرقان: ۵۶].

«و تو را جز مژده رسان و هشدار دهنده نفرستاده‌ایم» پس به کفر و عنادشان بهانه و بر عدم ایمانشان اندوهگین نشو - زیرا تو بشارتگر و بیم دهنده‌ای بیش نیستی. از این‌روی به این سه فرمان زیر توجه کن:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ۝٥٧﴾  
[الفرقان: ۵۷].

«بگو: بر آن» یعنی: بر تبلیغ قرآن یا تبلیغ رسالت «هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، جز این‌که هرکس بخواهد راهی به‌سوی پروردگارش در پیش گیرد» یعنی: ولی کسی که می‌خواهد به‌سوی پروردگارش با عمل شایسته و با انفاق مال در جهاد و صدقات و غیره، راهی بجوید که به رحمت و ثواب می‌انجامد پس باید هیچ تردیدی به خود راه نداده و چنین کند. مراد این است که: با دادن اجر و مزد تبلیغ و رسالت، به من احسان نکنید بلکه با انجام کار خیر و عبادت و شکر خداوند متعال به خود احسان کنید و این همان مزد من است زیرا خدای عز و جل مرا بر آن پاداش می‌دهد.

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۸].

«و بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن» زنده همیشه پاینده‌ای که در تمام منافع و مصالح به او تکیه می‌شود پس بر او توکل کن، نه بر زنده‌ای که می‌میرد «و شاکرانه او را تسبیح گوی» یعنی: او را از صفات نقصان به چنان پاکی و تنزیهی یاد کن که با حمد و سپاس وی پیوسته باشد لذا چنین بگو: پاکی و ستایش از آن خدای سبحان است. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تسبیح خویش می‌گفتند: «سبحانک اللهم ربنا و بحمدک». «بارخدا یا! ای پروردگار ما! پاکی و ستایش تو راست». «و او به گناهان بندگانش آگاه بس» همین بس که حق تعالی به همه امور و از جمله گناهان بندگانش آگاه است و چیزی از آنها بر وی پنهان نمی‌ماند.

﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ ۗ الرَّحْمَنُ فَسَلِّ بِهِ خَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۹].

«همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز آفرید آن‌گاه بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش به کیفیتی که خود به آن داناتر است، استوا یافت. «ثم: آن‌گاه» برای ترتیب اخباری است، نه ترتیب زمانی «رحمان» یعنی: او رحمتگر عام است «پس درباره‌اش از خبره‌ای پرس» که می‌داند و روشن است که کسی به خداوند ﷻ از بنده و پیامبرش حضرت محمد ﷺ داناتر و آگاه‌تر نیست.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا﴾ [الفرقان: ۶۰].

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «یمامه» نمی‌شناسیم. مراد آنها مسیلمه کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس نازل شد: «و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، می‌گویند: رحمان چیست؟» یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند «آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان می‌دهی» یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان می‌دهی؟ «و بر رمیدن‌شان می‌افزاید» یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و رمندگی‌شان از دین و دوری‌شان از آن می‌افزاید.

علماء بر این امر که این آیه از آیات سجده تلاوت است، اتفاق نظر دارند.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾

[الفرقان: ۶۱].

«مبارک است آن کسی که در آسمان برجهایی آفریده است» مراد از بروج: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازده گانه آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخهای بلندی هستند «و در آن چراغی قرار داد» یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد «و ماه تابانی» که با طلوع خود زمین را روشن می کند ولی نور آن مانند نور خورشید، فروزان و گرمابخش نیست. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می گوید: «در یک قرائت دیگر (سرجا) آمده است، سرج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیه کریمه - بنابراین قرائت - به وجود خورشیدهای متعدد اشاره می کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته اند. آری! دریافته اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند خورشید ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر می رسند».

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾

[الفرقان: ۶۲].

«و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد» که یکی از آنها در پی دیگری می آید، سپس این می رود و آن دیگر می آید لذا شب و روز در روشنگری و تاریکی و افزونی و کمی از پی یکدیگر می آیند «برای کسی که خواهان پند گرفتن است» یعنی: چون پندگیرنده عبرت آموز، در اختلاف شب و روز بیندیشد، به این حقیقت پی می برد که انتقال شب و روز از حالی به حال دیگر، ناگزیر نقل دهنده ای دارد «یا» برای کسی که «خواهان سپاس گزاری است» و می خواهد که خدای عَلِيمٌ را بر نعمت های بزرگ و الطاف بسیاری که در آفرینش شب و روز نهاده است، شکر و سپاس گزارد.

ابن کثیر در تفسیر آیه می گوید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی آمد یک دیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می کند».

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ [الفرقان: ۶۳].

«و بندگان رحمان کسانی‌اند که بر روی زمین فروتنانه راه می‌روند» هون: آرامش و وقار، بدون تکبر، گردن‌کشی و فخرورزی است. البته مراد این نیست که فرمان خدای رحمان این است که بندگان به مانند بیماران - به‌طور ساختگی و ریایی - به‌شکستگی راه روند بلکه مراد این است که آنان با عزت و گردن‌فرازی گام برمی‌دارند که نشانه مؤمن متواضع برای خدا ﷻ است چنان‌که رسول خدا ﷺ در راه رفتن چنان حرکت می‌کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می‌آیند. بعضی از سلف صالح نیز راه رفتن به پژمردگی و تصنع را مکروه می‌دانستند تا بدانجا که روایت شده است: عمر رضی الله عنه جوانی را دید که سست و پژمرده راه می‌رود، فرمود: تو را چه شده است، آیا بیماری؟ گفت: نه ای امیرالمؤمنین! آن‌گاه عمر رضی الله عنه شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود. «و» بندگان رحمان کسانی هستند که «چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند، با سلام پاسخ می‌دهند» یعنی: بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می‌بینند، روش تحمل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی‌کنند بلکه می‌گویند: سلام! که این سلام، البته سلام درود و تحیت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شری. یا مراد از «سلام» این است: در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می‌گویند که از آزار او به سلامت مانند.

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ [الفرقان: ۶۴].

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان می‌گذرانند» یعنی: آنان تمام شب یا بیشتر قسمتهای آن را سجده‌کنان بر روهایشان و قیام‌کنان بر پاهایشان در حال نماز و تهجد به روز می‌آورند.

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا﴾ [الفرقان: ۶۵].

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان، بی‌گمان عذاب آن پایدار است» غرام: لازم و دائمی است.

﴿إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ [الفرقان: ۶۶].

«بهراستی آن بدقرارگاه و بد مقامی است» یعنی: در حقیقت آتش دوزخ برای اقامت، بد جایگاه و بدمکانی است. پناه می‌بریم به خداوند عَلَّاهُ از دوزخ.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷].

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که چون انفاق کنند، نه اسراف می‌کنند و نه بخل می‌ورزند» اسراف: در گذشتن از حد با انفاق کردن بسیار است، هرچند راهی که در آن انفاق می‌شود، راه حلالی باشد. اقتار: تنگ‌گرفتن و بخل ورزیدن در انفاق است «و شیوه‌شان در میان این دو حد وسط است» قوام: انفاق به اعتدال و میانه‌روی است، به‌گونه‌ای که در حدی انفاق کند که فقیر، گرسنه و برهنه نماند و آن‌گونه ولخرجی هم نکند که مردم بگویند: اسراف و زیاده‌روی کرد بلکه اگر خداوند عَلَّاهُ به او گشایش عنایت کرد، بذل و بخشش و گشاده‌دستی در پیش گیرد ولی برای وقت نیاز خود، ذخیره هم بکند.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «کسی که میانه‌روی پیشه کرد، هرگز فقیر و محتاج نشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أحسن القصد في الغني وما أحسن القصد في الفقر وما أحسن القصد في العبادة». «چقدر نیکوست میانه‌روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه‌روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه‌روی در عبادت».

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [الفرقان: ۶۸].

ابن عباس رضي الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: مردمانی از اهل شرک کشتار و خونریزی کردند و بسیار کشتند و زنا کردند و بسیار کردند، سپس نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده و گفتند: بهراستی آنچه که تو به‌سوی آن فرا می‌خوانی بسی نیکو است اما اگر به ما خبر دهی که برای آنچه که مرتکب شده‌ایم کفاره‌ای است! پس این آیه مبارکه نازل شد.

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند» یعنی: دعا و نیایش را برای غیر خدا عَلَّاهُ صرف نمی‌کنند تا غیر خدا عَلَّاهُ را برای خود پروردگار قرار دهند «و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کشتنش را «جز به حق نمی‌کشند» کشتن به حق در سه مورد است: کفر بعد از ایمان (کشتن مرتد)، زنا



کردن بعد از احسان<sup>۱</sup> و کشتن به قصاص «و زنا نمی‌کنند» یعنی: مقاربت جنسی را بدون ازدواج یا ملک یمین (کنیزی)، حلال نمی‌شمارند «و هر کس چنین کند» یعنی: چیزی از آنچه را که ذکر شد انجام دهد؛ «می‌بیند» و روبرو می‌شود در آخرت؛ «اثام را» اثام: مجازات و کیفر است.

﴿يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا﴾ [الفرقان: ۶۹].

«برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و جاودان در آن به خواری و زاری بماند» یعنی: در عذاب دوچندان، به ذلت و حقارت جاودانه می‌ماند.

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۷۰].

«مگر کسی که توبه کند» از شرک «و ایمان آورد» به محمد ﷺ «و کار شایسته پیشه کند» بعد از توبه خویش پس بر این کس عذابی نیست «پس اینان کسانی هستند که خداوند سیئاتشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است» گناهان را از آنان محو کرده و به جای آن برای‌شان نیکی‌ها و طاعات را - با حسن عمل و طاعت و انابت‌شان به سوی وی - به ثبت می‌رساند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اینان مؤمنانی هستند که قبل از ایمان‌شان در گناه و بدکرداری قرار داشتند پس خداوند ﷻ آنان را از بدی‌ها روی‌گردان نموده و به سوی حسنات برگردانید و در نتیجه به جای بدیها، نیکی‌ها را برای‌شان عوض عنایت فرمود. تبدیل سیئات به حسنات در دنیا این است که خدای متعال برای‌شان ایمان را به جای شرک و اخلاص را به جای شک، عوض عنایت می‌فرماید و ایشان را از بدکاری‌ها در پناه خویش قرارداده و حفظ‌شان می‌کند، یعنی به آنان توفیق انجام عمل شایسته با توبه نیکو می‌دهد چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ۱۱۴]. «همانا حسنات سیئات را از بین می‌برند» در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اتبع السيئة الحسنة تمحها، وخالق الناس بخلق حسن» «بدی را با نیکی دنبال کن، آن را محو می‌کند و با مردم به اخلاقی نیکو رفتار کن».

۱- یعنی: زناي مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان که سینات با توبه نصح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل می‌شود و بدی‌ها در نامه اعمال وی به حسنات تبدیل می‌شوند چنان که در این باره احادیث صحیحی آمده است».

﴿وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾ [الفرقان: ۷۱].

«و هرکس توبه کند» و از صدق دل به سوی خدا ﷻ باز گردد «و عمل صالح انجام دهد، حقا که او چنان‌که باید و شاید به سوی خداوند باز می‌گردد» یعنی: او به‌طور راستین و با قوت تمام به سوی خداوند ﷻ باز گشته است. به‌قولی معنی این است: هرکس به زبان خویش توبه کند اما آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبه وی به هیچ وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به سوی خدا ﷻ توبه راستین کرده است که توبه خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقق گردانیده باشد.

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾ [الفرقان: ۷۲].

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند» به‌قولی معنی این است: بندگان رحمان کسانی‌اند که در مجالس باطل حضور نمی‌یابند و آن را مشاهده نمی‌کنند. (زور) دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به خداوند ﷻ بزرگتر از (زور) است. آری! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زور) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین خدا ﷻ است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یا رسول الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی که تکیه داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول خدا ﷺ سکوت کنند. «و چون بر امر لغوی بگذرند، کریمانه می‌گذرند» یعنی: درحالی از برابر آن کار لغو و بیهوده می‌گذرند که از آن روگردانند. لغو: هر عمل یا سخن بیهوده‌ای است. یعنی: کسانی که خود را از درآمدن در امور لغو

و بیهوده برکنار نگاهداشته و کرامت نفس خویش را پاس می‌دارند و با اهل لغو معاشرت و همنشینی نمی‌کنند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾ [الفرقان: ۷۳].

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که چون آیات پروردگارشان را فرا یادشان آرند» یعنی: قرآن را برای‌شان بخوانند یا آنچه را که در قرآن از پندها و اندرزا و عبرتهاست به ایشان تذکر دهند «بر آن کور و کر به سجده نمی‌افتند» بلکه با شنوایی و بینایی بر آن به سجده می‌افتند و از آن آیات بهره می‌برند.

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فُرَّةً أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴].

«و» بندگان رحمان «کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان ما باشد» یعنی: آنان را - با توفیق بخشیدن ما و آنان به طاعت خویش - برای ما شادی‌بخش و مسرت‌آفرین قرار ده. «قره‌العین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرت است چنان‌که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چون انسان بمیرد، عمل وی جز از سه چیز قطع می‌شود: صدقه جاری، عملی سودبخش، یا فرزند صالحی که در حق وی دعا کند». «و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» یعنی: ما را الگویی قرار ده که پرهیزگاران به ما در کار خیر اقتدا کنند.

این آیه دلالت روشنی دارد بر این‌که ریاست دینی از اموری است که باید آن را طلب کرد و در آن راغب بود، نه برای فخرکردن به آن بلکه به جهت نفع بزرگی که مردم در ریاست وی دارند و برای به دست آوردن اجر عظیمی که این ریاست دارد. پس (آیه ۷۴ تا ۶۳) دربرگیرنده نه صفت برای مؤمنان آراسته به خلعت والای (عبادالرحمن) است.

﴿أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا﴾ [الفرقان: ۷۵].

«این گروه» موصوف به اوصاف زیبایی ذکر شده در فوق «اند که غرفه را پاداش می‌یابند» غرفه: یعنی درجه رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل بهشت است. پس غرفه‌های معلاى بهشت مخصوص آنان است «به‌خاطر صبری که ورزیده‌اند» بر مشقت‌های تکالیف

دینی «و در آنجا با تحیت و سلام روبرو می‌شوند» یعنی: برخی به برخی دیگر درود و شادباش می‌گویند، پروردگار سبحان نیز به‌سویشان سلام می‌فرستد و فرشتگان نیز بر آنان سلام و شادباش گفته و برای‌شان سلامتی از آفات را می‌خواهند.

﴿خَلِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ [الفرقان: ۷۶].

«جاودانه در آند» یعنی: بدون مرگ و فنا مقیم بهشتند «چه نیکو قرارگاه و چه خوش مقامی است» یعنی: آن غرفه‌ها چه نیکو قرارگاهی است که در آن مستقر می‌شوند و چه خوش اقامتگاهی است که مقیم آن می‌گردند. این در مقابل سخن باری‌تعالی در وصف دوزخ است که قبلا فرمود: ﴿إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ [الفرقان: ۶۶]. «به راستی چه بدقرارگاه و چه بد مقامی است».

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ لَفَقَدَ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾ [الفرقان: ۱۷۷].

«بگو: اگر دعایتان نباشد، پروردگارم به شما هیچ اعتنایی نمی‌کند» یعنی: شما در نزد خدای متعال هیچ ارج و بهایی ندارید و او به شما هیچ اعتنایی نخواهد داشت، اگر این امر که او را می‌خوانید و می‌پرستید در میان نباشد. بدین گونه است که باری‌تعالی روشن می‌کند که از اطاعت همگی‌شان بی‌نیاز است «در حقیقت شما به‌تکذیب پرداخته‌اید» یگانگی خدای سبحان را ای کافران! «پس به زودی لازم خواهد بود» یعنی: به زودی سزای تکذیب گریبان‌گیر شما خواهد شد. مراد: سزایی است که در روز بدر گریبان‌گیر مشرکان شد. به قولی: مراد از آن عذاب آخرت است.

با این بیم دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیه اول: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱]. «بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشدار دهنده‌ای باشد» پیوند می‌خورد.

## سوره شعراء

مکی است و دارای (۲۲۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «شعراء» نامیده شد به سبب آن که حق تعالی در آیات (۲۲۶ - ۲۲۴) آن، میان شعرای گمراه و شعرای مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می‌پنداشتند رسول خدا ﷺ شاعرانند و آنچه که با خود آورده‌اند از باب شعر است، رد نماید.

﴿طَسَمَ﴾ [الشعراء: ۱].

خوانده می‌شود: «طا، سین، میم» با ادغام سین در میم. خدای ﷻ به مراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره‌ها، داناتر است طوری که در آغاز سوره «بقره» بیان شد.

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ [الشعراء: ۲].

«این است آیات کتاب مبین» «تلك: این است» به‌سوی آیات این سوره یا کل قرآن کریم اشاره دارد. کتاب مبین: یعنی قرآنی که معانی و اعجاز آن روشن است.

﴿لَعَلَّكَ بَخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۳].

«شاید از این که ایمان نمی‌آورند» یعنی: ای پیامبر! شاید از تأسف و اندوه بر این که قومت به پیامی که آورده‌ای ایمان نمی‌آورند؛ «تو جان خود را نابودکننده‌ای» باخع: خود را کشنده و هلاک‌کننده‌ای. اصل بخع: این است که عمل ذبح به محل نخاع که در فقرات گردن است، برسد. مراد از آن، مبالغه رسول خدا ﷺ در اندوه خوردن به سبب تکذیب قومشان است تا بدانجا که از غصه بسیار نابود گردند.

این آیه، تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ است زیرا آن حضرت ﷺ را که بر ایمان قوم خود سخت حریص و مشتاق بودند و از مشاهده رویگردانی آنان، سخت تأسف می‌خوردند، به آرامش فرامی‌خواند.

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ [الشعراء: ۴].

«اگر بخواهیم بر آنان از آسمان آیه‌ای» یعنی: معجزه‌ای که آنان را به ایمان وادار و ناچار کند «فروفرستیم آن‌گاه گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد» یعنی: آن‌گاه اجباراً

در برابر آن منقاد خواهند شد و گردن خواهند نهاد ولی خدای متعال چنین نمی‌کند زیرا از کسی جز ایمان اختیاری را نمی‌خواهد. آری! حق تعالی نخواسته است که با این آخرین رسالت خویش، معجزه سرکوب کننده‌ای بفرستد بلکه معجزه اساسی رسالت خاتم را قرآنی گردانیده است که با خاتمیت این رسالت همخوانی داشته باشد زیرا قرآن برای همیشه و از هر نظر معجزه است؛ معجزه است در بنای تعبیری و لفظی خود، معجزه است در بنای معنوی خود و معجزه است در فتح دلها و روان‌ها و درمان مشکلات انسان در همه زمانها و مکانها. پس این رسالت، رسالت زمان و مکان خاصی نیست که با معجزه‌ای حسی و مقطعی پشتیبانی شود بلکه رسالتی است مفتوح برای همه امت‌ها در همه عصرها لذا مناسب چنین بود که معجزه آن نیز برای همه عصرها و نسل‌ها تا روز قیامت معجزه باز و مفتوحی باشد.

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ﴾ [الشعراء: ۵].

«و بر آنان هیچ ذکر تازه‌ای» که جدیداً فرود آورده شده «از سوی رحمان نمی‌آید، جز این‌که همواره از آن روی بر می‌تافتند» خدای سبحان بیان می‌دارد که قرآن را برای آنان تدریجاً و اندک اندک در حالی بعد از حالی و زمانی پس از زمان دیگری فرود می‌آورد تا از آن پند گرفته و حقایق را به یاد آورند و در نتیجه، از روی بینش و تعقل نه از روی اجبار و فشار، به آن ایمان آورند. معتزله با این آیه بر مخلوق بودن قرآن استدلال کرده و گفته‌اند: خدای متعال در این آیه فرموده است: (ذکر محدث و جدید است) و مراد از ذکر هم قرآن می‌باشد لذا از آن این معنی بر می‌آید که قرآن مخلوق است. جواب این است که: حدوث متعلق به الفاظ تلاوت شده با وحی می‌باشد اما اصل قرآن که کلام نفسی خدا ﷻ است، قدیم است.

﴿فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَتْبَعُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [الشعراء: ۶].

«آنان در حقیقت به تکذیب پرداختند» یعنی: آنها فقط به رویگردان شدن از قرآن اکتفا نکرده و از تکذیب آن نیز به فرودی دیگر که از آن شدیدتر است، سقوط کردند و آن تمسخر و استهزا می‌باشد چنان‌که این تعبیر خدای متعال بر آن دلالت می‌کند: «پس به زودی انباء» یعنی: اخبار «آنچه که بدان ریشخند می‌کردند، بدیشان خواهد رسید» یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزا و ریشخندشان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تا کنون از آنان پنهان بوده است.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ أَخْتَلَيْنَاهَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ [الشعراء: ۷].  
 «مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه بسیار در آن از هر گونه جفت  
 ارزشمندی رویانده‌ایم» یعنی: از اجناس سودمندی که انسان‌ها و حیوانات از آنها بهره  
 می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها توانا نیست؟.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۸].  
 «قطعا در این، نشانه‌ای است» یعنی: قطعا در رویاندن گونه‌گونه رستنی‌ها در زمین،  
 دلالت آشکاری است بر کمال قدرت خدای سبحان و صنعت بدیع وی «ولی بیشترشان  
 ایمان آورنده نیستند» یعنی: علم ازلی حق تعالی درباره آنان چنین پیشی گرفته است  
 که با وجود دیدن این نشانه‌ها، ایمان نمی‌آورند.

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [الشعراء: ۹].  
 «و بی‌گمان پروردگارت همان عزیز رحیم است» یعنی: غالب و قاهر است بر کافران با  
 انتقام گرفتن از آنان، در عین حالی که بسیار مهربان است، هم از این روی به آنان  
 مهلت می‌دهد و به طور عاجل به مجازات‌شان شتاب نمی‌کند.

﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أُنْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰].  
 «و یاد کن» یا بخوان ای محمد ﷺ برای قومت «آن‌گاه که پروردگارت به موسی ندا  
 در داد که به‌سوی قوم ستم پیشه برو» یعنی: به‌سوی کسانی برو که میان کفر و گناه  
 جمع کرده و با کفر و تجاوز بر دیگران - چون برده ساختن بنی‌اسرائیل و ذبح کردن  
 پسرانشان - بر خود ستم کرده‌اند.

ابو منصور ماتریدی رحمته الله می‌گوید: «آنچه موسی عليه السلام از سوی پروردگارش شنید،  
 ندایی از جنس حروف و اصوات بود».

شایان ذکر است که داستان موسی عليه السلام در یازده سوره قرآن: (بقره، اعراف، یونس،  
 هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) ذکر شده است و داستانهایی دیگری  
 مانند داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب عليهم السلام نیز در این سوره در پی آن  
 می‌آید. تکرار یک داستان در چندین سوره با روشهای مختلف به گونه‌ای مطرح می‌شود که  
 با سیاق سوره‌ها هماهنگ بوده و نقش ویژه خود در ساختار آن سوره را ایفا کند.<sup>۱</sup>

۱- قبلا در این تفسیر شریف راجع به فواید تکرار در قرآن، مطالبی را بیان کرده‌ایم.

﴿قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱].

قوم ستمگر، همان «قوم فرعون» بودند «آیا پروا نمی‌دارند؟» یعنی: آیا از عذاب خدای سبحان نمی‌ترسند؟

این آیه دلالت می‌کند بر این که اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خدا ترسی در دل‌های مردم است.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾ [الشعراء: ۱۲].

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند» در رسالت من.

﴿وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ﴾ [الشعراء: ۱۳].

«و سینه ام تنگ می‌گردد» از غم و اندوه تکذیب آنان؛ «و زبانم گشاده نیست» بر ادای رسالت. زیرا در زبان موسی علیه السلام لکنتی بود «پس به سوی هارون بفرست» یعنی: جبرئیل علیه السلام را با وحی به سوی او بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون علیه السلام در مصر بود.

﴿وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾ [الشعراء: ۱۴].

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می‌ترسم که مرا بکشند» این گناه، کشتن فردی قبطی از سوی موسی علیه السلام بود پس موسی علیه السلام از آن می‌ترسید که در برابر وی به قتلش رسانند. باید دانست که ترس - بجز فضلا و علما - گاهی بر انبیا علیهم السلام نیز دست می‌دهد و این ترسی است طبعی. به این ترتیب، موسی علیه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش‌های مهمی را که انتظار می‌رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. البته این درسی است برای دعوتگران راه خدا ﷻ که باید موقعیت‌ها را به‌طور دقیق ارزیابی کنند.

﴿قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ﴾ [الشعراء: ۱۵].

«فرمود: نه چنان است» کلا: در اصل کلمه‌ای است برای ردع و هشدار دادن به شخص و مفید آن است که تصور وی در آن امر مربوطه درست نیست. ولی «کلا» در اینجا برای وعده است. یعنی: ای موسی! بر من توکل کن و از آنان نترس، مطمئن باش که تو را نمی‌کشند «پس هر دوی شما با آیات ما بروید» ملاحظه می‌کنیم که در ضمن این جواب، پاسخ موسی علیه السلام در همراه ساختن برادرش با وی در امر رسالت نیز، نهفته



است. یعنی: تو و آن کسی که درخواست رسالت وی را کرده‌ای، به همراه معجزاتم بروید و از قبطی‌ها نترسید «بی‌گمان ما با شما شنونده‌ایم» مراد خدای متعال از این سخن، تقویت دل‌های آن دو بود. یعنی: ما خود عهده‌دار نگاه‌داری و حراست و یاری دادن شما هستیم.

﴿فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶].

«پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما رسول پروردگار عالمیان هستیم» کلمه رسول بر مفرد و تثنیه و جمع - هر سه - اطلاق می‌شود پس یک‌تن هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابراین، خطاب شامل هارون عليه السلام نیز می‌شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول رب‌العالمین هستیم.

﴿أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ۱۷].

و مضمون رسالت ما «این» است «که بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی: ای فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

﴿قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۸].

«گفت» فرعون «آیا تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟» یعنی: بعد از آن که موسی و هارن عليه السلام نزد فرعون آمده و پیام یاد شده را به وی ابلاغ کردند، فرعون به موسی عليه السلام گفت: آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانه خود پرورش دادیم و در میان اطفالی که از بنی اسرائیل کشتیم، تو را استثنا کرده و به قتل نرساندیم؟ «و سالها از عمرت را در میان ما نماندی؟» یعنی: پس این نبوت مورد ادعای تو چه وقت روی داد و آن را از کجا آوردی؟ به قولی: موسی عليه السلام سی سال در خانه فرعون به سر برد، از لباسهای فرعون می‌پوشید، از مرکب‌های سواری وی استفاده می‌کرد و به نام فرزند وی نامیده می‌شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آن‌گاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله جل جلاله دعوت می‌کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد.

﴿وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ [الشعراء: ۱۹].

فرعون در ادامه به موسی عليه السلام گفت: «و از تو سر زد آن کاری که کردی» به این ترتیب، او در آغاز نعمت‌های خود را بر موسی عليه السلام برشمرد، سپس گناه موسی عليه السلام را

به یاد وی آورد که مرادش کشتن آن شخص قبطی از سوی موسی علیه السلام بود «و تو از ناسپاسانی» ای موسی! که با کشتن یکی از یارانم کفران نعمت کردی.

﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ [الشعراء: ۲۰].

«گفت» موسی علیه السلام «آن کار را هنگامی مرتکب شدم که از سرگشتگان بودم» یعنی: قبطی را قبل از آن کشتم که از بارگاه پروردگار متعال به من علم و دانایی ای برسد پس در آن حال از نادانان بودم.

﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱].

«و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم» به سوی مدین - چنان که تفصیل داستان در سوره «قصص» آمده است «آن گاه پروردگارم به من حکم بخشید» یعنی: به من نبوت، یا علم و فهم توراتی را که حکم خداوند جل جلاله در آن است، بخشید و جهل و نادانی را از من دور کرد «و مرا از پیامبران گردانید» یعنی: مرا گرمی داشت و اکرام کرد؛ به این که مرا یکی از انبیای مرسل خویش گردانید.

﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ۲۲].

«و این نعمتی است که بر من منت می نهی که بنی اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟» یعنی: آیا این هم نعمتی است که بر من منت می نهی که مرا در کودکی پرورش داده‌ای، در همان حالی که قوم و قبیله من بنی اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی اسرائیل را نمی کشتی، قطعاً مادرم بی نیاز از آن بود که مرا در رودخانه بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۲۳].

«فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟» یعنی: او دیگر چه کسی است که می پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی شناسم؟ به قولی دیگر معنی این است: این پروردگار عالمیان ادعایی تو، چه چیزی است و حقیقت آن چیست؟

و این آغاز مناظره میان موسی علیه السلام و فرعون پیرامون وجود و وحدانیت خدای جل جلاله

بود.

﴿قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۴].

«گفت» موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «پروردگار آسمان‌ها و زمین است و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین باشید» یعنی: اگر به حقیقتی از حقایق بعد از شناخت دلیل آن یقین داشته باشید، بدانید که یقینتان به این حقیقت اولی است. بدین‌گونه بود که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مراد خویش از معنای (عالمیان) را با این توضیح روشن ساخت و دادن پاسخ مستقیم به سؤال فرعون را از آن روی فرو گذاشت که او از جنس پروردگار عالمیان و حقیقت وجودی وی سؤال کرده بود و از آنجا که خلق را به شناخت حقیقت و کنه وجود حق تعالی راهی نیست بلکه آنان او را به اوصافش می‌شناسند پس موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ وی به بیان جلوه‌ای از حقیقت قدرت عظیم الله عَلَيْهِ السَّلَامُ پرداخت و به خلقت آسمان و زمین اشاره کرد.

﴿قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ﴾ [الشعراء: ۲۵].

«گفت» فرعون «به اطرافیان‌ش» از اشراف و سران قوم «آیا نمی‌شنوید» سخن موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را؟ بدین‌گونه خواست تا آنان را از سخن وی به تعجب برانگیزاند. که این مغالطه‌ای از سوی آن ملعون بود.

﴿قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ﴾ [الشعراء: ۲۶].

موسی دوباره «گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشینتان است» پس موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای‌شان روشن کرد که فرعون - چنان‌که ادعا می‌کند - پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش می‌کنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنان‌که شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

﴿قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ﴾ [الشعراء: ۲۷].

«فرعون گفت: بی‌گمان رسولی که به‌سوی شما فرستاده شده، دیوانه است» او با این سخن، می‌خواست تا اطرافیان‌ش را در مغالطه و حیرت و سردرگمی بیفکند، با نشان دادن این موقف که او به آنچه موسی می‌گوید هیچ اهمیتی قایل نیست و موسی سزاوار ریشخند است. گویی فرعون به اطرافیان‌ش می‌گوید: من از موسی چیزی را می‌پرسم و او به من پاسخی دیگر می‌دهد پس او دیوانه است.

﴿قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [الشعراء: ۲۸].

«موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست» موسی علیه السلام خود را به دفع آنچه که فرعون به وی از دیوانگی نسبت داد، مشغول نکرد بلکه حجت را پی گرفت و گفت: پروردگار جهانیان همان پروردگار مشرق و مغرب است که احوال و اوضاع آن را - گاهی با نور و گاهی با ظلمت - دگرگون می‌کند پس او ایجادگر همه پدیده‌هاست «اگر تعقل کنید» یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم.

﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ [الشعراء: ۲۹].

«فرعون گفت: اگر خدایی جز من اختیار کنی، قطعاً تو را از جمله زندانیان خواهم کرد» بدین‌گونه بود که چون آن ملعون در آوردن دلیل مغلوب شد، برای مجبور کردن موسی علیه السلام به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

﴿قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ﴾ [الشعراء: ۳۰].

«موسی گفت: هرچند برای تو چیزی آشکار هم بیاورم؟» یعنی: اگر هم برای تو چیزی بیاورم که راستگویی من با آن آشکار شود و با مشاهده آن صحت ادعای من به اثبات رسد - که عبارت از معجزه در هم کوبنده من است - آیا باز هم مرا زندانی خواهی کرد؟»

﴿قَالَ فَاتِّبِعْ بِهِنَّ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [الشعراء: ۳۱].

«فرعون گفت: اگر از راست‌گویانی» در ادعایت «آن» چیز آشکار «را بیاور».

﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ [الشعراء: ۳۲].

«پس موسی عصایش را افکند و بناگاه آن ازدهایی نمایان شد» یعنی: آن عصا ازدهایی واقعی شد، بی آن‌که پدیده‌ای خیالی در میان باشد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر می‌گوید: «چون عصا به ازدها تبدیل شد، به اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به سوی فرعون فرود آمد در حالی که به موسی علیه السلام می‌گفت: ای موسی! هر چه می‌خواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان می‌گفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو می‌خواهم که او را بازدار و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبدیل شد».

﴿وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيْضَاءُ لِلنَّظِرِينَ﴾ [الشعراء: ۳۳].

«و دستش را از گریبانش بیرون آورد و به ناگاه آن برای تماشاگران سپید و درخشان پدیدار شد» یعنی: دست موسی علیه السلام برخلاف هیأت ظاهری پوست و گوشت واستخوان، از چنان شعاع و پرتو درخشانی برخوردار گشت که دیدگان را خیره و افق را نورانی گردانید.

﴿قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ﴾ [الشعراء: ۳۴].

«فرعون به سرانی که پیرامونش بودند گفت: بی‌گمان این مرد، جادوگری بسیار داناست» به این ترتیب، فرعون خواست تا این ذهنیت را در اطرافیاناش القا کند که آنچه موسی علیه السلام آورده، از باب سحر و جادوست، نه از باب معجزه. سپس به تحریک آنان پرداخت و گفت:

﴿يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ [الشعراء: ۳۵].

«می‌خواهد با جادوی خود شمارا از سرزمینتان بیرون کند، اکنون چه رأی می‌دهید» رأی شما و نظر شما درباره او چیست؟ بدین‌گونه بود که درخشش و سلطه معجزه موسی علیه السلام، فرعون را چنان تحت تأثیر خویش درآورد که ادعای پروردگاری را فراموش نموده دست یاری به‌سوی قوم خویش دراز کرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به‌سوی خود بکشد زیرا با درخشش معجزه موسی علیه السلام، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود و گرنه او شأن و جایگاه خود را بسیار فراتر از آن می‌دید و کبر و خودبزرگ‌بینی وی بیشتر از آن بود که سران قومش را به گونه‌ای مخاطب گرداند که او را در جایگاه فردی از خودشان تنزل می‌دهد در حالی که او پیش از این، مدعی الوهیت‌شان بود و آنان نیز این الوهیت را برایش به رسمیت شناخته و بر آن گردن نهاده بودند.

﴿قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾ [الشعراء: ۳۶-۳۷].

«گفتند» سران قوم فرعون «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیرانداز و آنان را بی‌درنگ به قتل نرسان «و گردآورندگان را به شهرها بفرست» یعنی مأموران و نیروهای انتظامی‌ای که مردم را گرد می‌آورند، به اطراف و اکناف قلمرو حاکمیتت بفرست «تا هر جادوگر ماهری را به حضورت بیاورند» سحار: کسی است که در شناخت فن سحر و جادو بسیار ماهر و برازنده است.

﴿فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾ [الشعراء: ۳۸].

«پس جادوگران برای میقات روزی معین گردآوری شدند» آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر ميعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می‌شود.

﴿وَقِيلَ لِلتَّائِبِينَ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ﴾ [الشعراء: ۳۹].

«و به توده مردم گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد؟» این تعبیر گویای تشویق و برانگیختن مردم بر اجتماع در آن ميعاد بود تا آنچه را که میان موسی علیه السلام و جادوگران روی می‌دهد و این که سرانجام غلبه با چه کسی خواهد بود، مشاهده کنند. فراخوانی مردم، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی علیه السلام داشت زیرا اومی خواست موسی علیه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان درخفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی علیه السلام نیز بود زیرا او می‌دانست که حجت خداوند جل جلاله قطعاً غالب و حجت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات خداوند جل جلاله بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسی علیه السلام را در میان توده‌های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانیده و مردم مصر و بنی‌اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأی‌العین برآنان هویدا گرداند.

﴿لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ﴾ [الشعراء: ۴۰].

«باشد که اگر جادوگران پیروز شدند، از آنان پیروی کنیم» در دینشان. به این ترتیب بود که کسان فرعون در میان مردم چنین وانمود کردند که گویی آنان بی‌طرفند، با این هدف که خرد قوم خویش را سبک کرده و به بازی بگیرند درحالی که منظورشان پیروی از جادوگران نه بلکه بیرون کردن موسی علیه السلام از مقام رهبری و مسند پیامبری بود.

﴿فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَا لِأَجْرٍ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ﴾ [الشعراء: ۴۱-۴۲].

﴿وَأَنْتُمْ إِذَا لِمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ [الشعراء: ۴۱-۴۲].

«پس چون جادوگران آمدند» پیش فرعون «به فرعون گفتند: آیا ما را پاداشی خواهد

بود» از مال یا جاه و مقام «اگر پیروز شویم» بر موسی علیه السلام؟

که فرعون با این خواسته آنان موافقت کرد و «گفت: آری و بی‌گمان شما در آن صورت از مقربان خواهید بود» یعنی: شما نه تنها در آن صورت پاداش دارید بلکه

افزون بر آن مورد عنایت من نیز قرار خواهید گرفت به طوری که از مقربان بارگام خواهید شد. بدین گونه بود که فرعون آنان را به وعده منصب و مقام فریفت.

﴿قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ﴾ [الشعراء: ۴۳].

«موسی به آنان» یعنی: به جادوگران «گفت: آنچه را که افکنده هستید، بیفکنید» از سحر و جادو. بدین سان بود که موسی علیه السلام خواست تا از موضع قدرت، با حجت و معجزه خویش سرکوب و مهپورشان گرداند و برآنان نمایان سازد که معجزه‌های که او به همراه آورده، از جنس چیزهایی نیست که آنان بتوانند با آن معارضه کنند، از این روی نوبت تقدم با آنهاست که هر چه در توان دارند بکنند سپس آماده میدان او باشند.

﴿فَالْقَوْمُ خِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَٰلِبُونَ﴾ [الشعراء: ۴۴].

«پس ریسمان‌ها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و» در هنگام انداختن آنها «گفتند: به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم» یعنی ما به سبب عزت فرعون پیروز می‌شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز می‌شویم. مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

﴿فَالْقَوْمُ لَمَّا سَمِعُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ كَانُوا فِي سَكِينٍ﴾ [الشعراء: ۴۵].

«پس موسی عصایش را افگند و به ناگاه بر ساخته‌هایشان را فروبلعید» یعنی: عصای اژدها پیکر وی جادویی را که از فریب و خیال‌افگنی - با بیرون آوردن یک چیز از صورت حقیقی آن در ظاهر امر نه در حقیقت حال - ساخته بودند، فروبلعید.

﴿فَالْقَوْمُ لَمَّا سَمِعُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ كَانُوا فِي سَكِينٍ﴾ [الشعراء: ۴۶].

«پس جادوگران به سجده در افکنده شدند» یعنی: چون جادوگران حقیقت را مشاهده کردند، دانستند که آن معجزه از آفرینش صانع حکیم است، نه از صنع بشر و از تردستی‌های جادوگران پس به خدای عز و جلال ایمان آورده و برایش به سجده درافتادند و دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و نبوت او را پذیرفتند. وسرعت سجده آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافکنده شدند.

﴿قَالُوا ءَأَمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۷﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾ [الشعراء: ۴۷-۴۸].

«گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم» و از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه‌ای افزودند: «پروردگار موسی و هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و

هارون علیه السلام است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگار خود فرعون نیز هست، سرزنش و سرکوفت محکمی از سوی جادوگران به فرعون بود.

﴿قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَادَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ أَلَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾﴾ [الشعراء: ۴۹].

«گفت» فرعون «پیش از آن که به شما اجازه دهم» یعنی: آیا بی اجازه من «به او ایمان آوردید؟».

سپس برای این که جادوگرانی را که ایمان آورده بودند به مغالطه اندازد و برای این که مردم را به شک و گمان درافکند، گفت: کار موسی نیز سحری از جنس سحر شماس است «بی گمان او همان بزرگ شماس است که به شما جادو آموخته است» اعتراف فرعون به این که موسی علیه السلام بزرگ آنان است، با آن که او دوست نداشت به چیزی اعتراف کند که شأن موسی علیه السلام را با آن بالا ببرد، برای این بود که همه کسانی که در صحنه رویارویی موسی علیه السلام با جادوگران حاضر بودند، به این حقیقت پی برده بودند که آنچه موسی علیه السلام آورده است، درخشان تر و قوی تر از آن چیزی است که جادوگران به میان افکنده اند پس با این سخن خواست تا در اذهان مردم این شک و شبهه را درافکند که: این صحنه ای را که شما مشاهده کردید، هرچند با برتری و غلبه موسی بر جادوگران به پایان آمد اما این خود؛ کار استاد خودشان بود و آنان این فن را از خود وی آموخته بودند پس گمان نبرید که کار موسی علیه السلام کاری است که بشر بر آن قادر نیست، یا این کار وی از فعل پروردگاری است که او به سوش فرامی خواند «به زودی خواهید دانست. حتما دستها و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهیم برید» یعنی دست راست را با پای چپ، یا عکس آن «سپس همگی تان را به دار خواهیم آویخت» به صلیب کشیدن یا به دار آویختن، همان حلق آویز کردن تا مرگ است. فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه های درختان خرما به دار کشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برای شان باشد و در انظار مردم بیشتر خوارشان گرداند.

﴿قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾﴾ [الشعراء: ۵۰].

«جادوگران گفتند: باکی نیست، ما به سوی پروردگار خود باز می گردیم» یعنی: در آنچه که از عذاب دنیا به ما می رسد، بر ما هیچ باک و زبانی نیست زیرا این عذاب درگذر



است و برطرف می‌شود و ما بعد از آن به‌سوی پروردگاران بازمی‌گردیم و او برای ما - با ایمان به حق، پایداریمان بر شکنجه‌ها، ثباتمان بر توحید و بیزاری از کفر - از نعمتهای همیشگی خویش چنان می‌بخشد که آن را حد و وصفی نیست.

﴿إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَاتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۵۱].

«ما امیدواریم که پروردگاران گناهانمان را از آن روی که نخستین ایمان‌آوردگان بوده‌ایم، بیامرزد».

سرانجام فرعون همگی آنان را کشت. که تفصیل داستان در سوره «اعراف» گذشت.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِلَيْكُمْ مُتَّبِعُونَ﴾ [الشعراء: ۵۲].

«و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه ببر» بعد از آن که موسی عليه السلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به وی فرمان داد که بنی‌اسرائیل را شبانه از مصر حرکت دهد «زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت» یعنی: فرعون و قومش شما را تعقیب می‌کنند تا شما را از راه بازگردانند. حق تعالی بنی‌اسرائیل را بندگان خود نامید زیرا آنان به موسی عليه السلام و رسالت وی ایمان آورده بودند. براساس قول جمعی از مفسران، موسی عليه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی عليه السلام تابوت یوسف عليه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف عليه السلام خود وصیت کرده بود که چون بنی‌اسرائیل از مصر می‌رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر، (۴۳۰) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عیدفصح» می‌نامند.

﴿فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾ [الشعراء: ۵۳].

«آن‌گاه فرعون گردآورندگان را به شهرها فرستاد» یعنی هنگامی که خبر به‌راه افتادن بنی‌اسرائیل و خروج‌شان از مصر به فرعون رسید، او دستور بسیج عمومی داد. به قولی: هزار شهر و دوازده هزار قریه تحت حاکمیت فرعون قرار داشت.

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ﴾ [الشعراء: ۵۴].

فرعون گفت: «بی‌گمان اینان» یعنی بنی‌اسرائیل «گروهی اندکند» او با این سخنش می‌خواست تا از شأن و ارزش بنی‌اسرائیل در نزد قومش کاسته و از میان برداشتنشان

را ساده و آسان جلوه دهد. به قولی: بنی اسرائیل جمعا ششصد و هفتاد هزار تن بودند و سپاه فرعون در حدود یک میلیون و پانصد هزار تن. اما این عدد به اثبات نرسیده و گویا از مبالغه‌های بنی اسرائیل است.

﴿وَأَنَّهُمْ لَنَا لَعَّابُونَ﴾ [الشعراء: ۵۵].

فرعون افزود: «و به راستی آنان ما را بر سر خشم آورده‌اند» که بی اجازه ما از مصر بیرون رفته‌اند.

﴿وَأَنَا لَجَمِيعٍ حَذِرُونَ﴾ [الشعراء: ۵۶].

«و ما انبوهی حاذر هستیم» حاذر: آماده و بیدار. گویی او تمام پیروان خویش را فرمان داد تا با حرکت بنی اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند.

﴿فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّن جَنَّتٍ وَعَيْونٍ﴾ [الشعراء: ۵۷-۵۸].

«سرانجام ما آنان را از باغستان‌ها و چشمه سارها و گنجینه‌ها و جایگاه‌های پرناز و نعمت بیرون کردیم» یعنی: فرعون و لشکریانش را از سرزمین مصر که پر از باغستان‌ها، چشمه سارها و گنجینه‌ها بود بیرون راندیم. مقام کریم: منازل و خانه‌های نیکو و به قولی: مجالس رؤسا و امراء است.

﴿كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ۵۹].

«چنین بود» خواست و اراده ما «و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم» در زمان سلیمان عليه السلام و بعضی از شاهان دیگر بنی اسرائیل. یا مراد زیوراتی است که بنی اسرائیل در شب بیرون آمدن از مصر از قبطیان به عاریت گرفتند. آیه کریمه احتمال این و آن - هر دو - را دارد.

﴿فَاتَّبَعُوهُمْ مُّشْرِقِينَ﴾ [الشعراء: ۶۰].

«پس هنگام برآمدن خورشید آنها را تعقیب کردند» یعنی: فرعون و فرعونیان که به تعقیب بنی اسرائیل بیرون رفته بودند، به هنگام برآمدن خورشید به آنان رسیدند. به قولی معنی این است: فرعونیان درحالی به تعقیب بنی اسرائیل شتافتند که حرکت آنها به سمت مشرق بود.

﴿فَلَمَّا تَرَأَ الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَبُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾ [الشعراء: ۶۱].

«و چون دو گروه همدیگر را دیدند» یعنی در معرض دید همدیگر قرار گرفتند، به گونه‌ای که این گروه، گروه دیگر را می‌دید «یاران موسی گفتند، بی‌گمان ما گیر افتادیم» یعنی: به‌زودی سپاه فرعون به ما می‌رسند و ما تاب‌وتوان رویارویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ [الشعراء: ۶۲].

«گفت» موسی عليه السلام «چنین نیست» ای قوم من! از سوءظن نسبت به خداوند جل جلاله دست بر دارید، آنها قطعاً به شما نمی‌رسند «زیرا پروردگرم با من است» با یاری و رهنمونی خویش «و به‌زودی مرا راهنمایی خواهد کرد» به راه نجات.

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بَعْصَاكَ الْبَحْرَ فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾ [الشعراء: ۶۳].

«پس به موسی وحی کردیم که با عصایت بر دریا بزنی» آن دریا بنا بر قول راجح، دریای سرخ (بحرا حمر) بود «آن‌گاه دریا از هم شکافت» یعنی: موسی عصایش را بر دریا زد و دریا از هم شکافت، به طوری که بستر آن خشک و نمایان گشت چنان‌که ممکن بود پیاده از آن گذر کرد. به قولی: دریا - به تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی عليه السلام - دوازده پاره شد «پس هر پاره‌ای از آن» فرق: قطعه و پاره‌ای از دریاست «همچون کوهی بزرگ بود» که از جانب راست و چپ راه‌ها، به‌سوی بالا قرار گرفته بود.

﴿وَأَرْزَلْنَا تَمَّ الْأَخْرِينَ﴾ [الشعراء: ۶۴].

«و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم» یعنی: فرعون و فرعونیان را به‌سوی دریا نزدیک کردیم.

﴿وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ وَأَجْمَعِينَ﴾ [الشعراء: ۶۵].

«و موسی و همراهانش را همگی نجات دادیم» با گشودن راههایی برای عبورشان از کف دریا و دادن امکان گذر از پهنای دریا به ایشان.

﴿ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ﴾ [الشعراء: ۶۶].

«آن‌گاه دیگران را غرق کردیم» یعنی: فرعون و قومش را با به‌هم‌آوردن دریا برآنان، غرق کردیم زیرا آنها برای دنبال کردن موسی عليه السلام و قومش به دریا درآمدند.

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۶۷].

«بی‌گمان در این» رویدادی که ذکر شد از آغاز داستان موسی و فرعون تا پایان یافتن آن به چنین پایانی عبرت‌انگیز «نشانه‌ای است» بزرگ بر قدرت عظیم و خیره‌کننده حق تعالی «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که با فرعون بودند، مؤمن نبودند زیرا جز اندکی از آنان - مانند آسیه زن فرعون - ایمان نیاورده بودند.

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [الشعراء: ۶۸].

«و قطعاً پروردگارت عزیز رحیم است» یعنی: از دشمنان خویش انتقام‌گیرنده و به دوستان خویش مهربان است.

﴿وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الشعراء: ۶۹].

«و خبر ابراهیم را برای‌شان» یعنی بر امت خویش «بخوان» ای محمد ﷺ! زیرا او خلیل خدا ﷺ و امام حنفاء است پس شایسته است که داستان وی برای این امت خوانده شود تا در اخلاص و توکل و عبادت و بیزاری از شرک، به وی اقتدا کنند.

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴾ [الشعراء: ۷۰].

«آن‌گاه که» ابراهیم عليه السلام «به پدرش و قومش گفت، شما چه می‌پرستید؟» ابراهیم عليه السلام می‌دانست که آنها بتان را می‌پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند.

﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَٰلَفِينَ﴾ [الشعراء: ۷۱].

«گفتند: بتانی را می‌پرستیم و پیوسته برای آنها معتکفیم» یعنی: پیوسته و به استمرار - نه فقط در وقت و میعاد می‌عین - بر عبادت آنها پایدار و ملازمیم. اعتکاف برای بتان: اقامت ورزیدن بر عبادت آنهاست.

﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُم إِذْ تَدْعُونَ﴾ [الشعراء: ۷۲].

«گفت» ابراهیم عليه السلام «به قومش «آیا وقتی آنها را به پرستش می‌خوانید، ندای شما را می‌شنوند؟».

﴿أَوْ يَنْفَعُونَكُم أَوْ يَضُرُّونَ﴾ [الشعراء: ۷۳].

«یا به شما سودی می‌بخشند» به وجهی از وجوه سودرسانی «یا زیانی می‌رسانند؟» چنانچه پرستش آنها را ترک کنید؟! پس اگر چنین نیست و آنها نه می‌شنوند و نه سود و زیانی می‌رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

﴿قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا ءِآبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ [الشعراء: ۷۴].

«گفتند: نه» هیچ یک از اینها نیست؛ نه بتان ندای ما را می‌شنوند، نه به ما سودی می‌بخشند و نه زبانی می‌رسانند «بلکه نیاکانمان را یافتیم که چنین می‌کردند» و ما هم از آنها تقلید کرده‌ایم. بدین گونه بود که قومش هیچ پاسخ دیگری برای توجیه پرستش آنها نیافتند، جز این که تقلید محض را انگیزه کار خود معرفی کرده و اقرار کنند به این که بتان چنان عاجز و ناتوانند که نه می‌توانند سود و زبانی برسانند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند.

﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۷۵﴾ أَنْتُمْ وَعِبَادُكُمْ الَّذِينَ قَدَّمْتُمْ ﴿۷۶﴾﴾ [الشعراء: ۷۵-۷۶].

«گفت» ابراهیم علیه السلام، در رد این تقلید کورکورانه آنان «آیا در آنچه شما و نیاکان پیشینتان می‌پرستیده‌اید، تأمل کرده‌اید؟».

﴿فَأِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۷۷﴾﴾ [الشعراء: ۷۷].

«بدانید که آنها دشمن من‌اند» یعنی: بتان دشمنان من‌اند و من در زندگی خود دشمنی با آنها را راه و روش خویش قرار داده‌ام، با آنها دشمنی می‌ورزم تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه‌کن کنم و هیچ باکی هم از آنها ندارم «جز پروردگار عالمیان» یعنی: لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است. بدین‌سان، پاسخ ابراهیم علیه السلام هم عاطفی و هم عقلی بود در حالی که پاسخ مشرکان صرفاً پاسخی عاطفی بود. و از آنجا که پاسخ ابراهیم علیه السلام حاوی اعلان این حقیقت بود که خدای سبحانه پروردگارش می‌باشد بنابراین، به شناساندن او آغاز کرد و گفت:

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿۷۸﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿۷۹﴾﴾ [الشعراء: ۷۸-۷۹].

«همان کسی که مرا آفریده است و همو مرا هدایت می‌کند» به سوی مصالح و منافع دین و دنیایم. به این ترتیب، ابراهیم خلیل علیه السلام پروردگارش را به اوصافی وصف کرد که او به‌خاطر آنها سزاوار پرستش است زیرا آفرینش، هدایت کردن، روزی دادن، دفع بیماری، جلب شفا، میراندن، زنده کردن و آمرزیدن - که آیات بعدی بر آنها صراحت دارند - همه، نعمت‌هایی هستند که شکر منعم را با تمام انواع شکر - که بلندترین و سزاوارترین آن نیایش و پرستش است - می‌طلبند، چنانچه می‌فرماید: «و همان کسی که به من خوراک می‌دهد و سیراب می‌گرداند» با رام کردن اسباب آسمانی و زمینی برای من.

﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾﴾ [الشعراء: ۸۰-۸۱].

«و چون بیمار شوم همو مرا شفا می‌دهد» و جز او کسی بر شفا دادنم قادر نیست «و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند» و جز او کسی قادر بر این کار نیست. ابراهیم علیه السلام فقط بیماری را به خود نسبت داد نه دیگر افعال ذکر شده را، از روی رعایت ادب با پروردگار خویش و الا بیماری و غیر آن همه از جانب خدای سبحان است.

﴿وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾﴾ [الشعراء: ۸۲].

«و آن کس که امیدوارم در روز جزا خطایم را بر من ببخشد» حاصل و خلاصه پیام ابراهیم علیه السلام در این بیان شیوا و حجت روشن وی این است که: فقط آفریننده، بخشنده و اداره‌کننده این پدیده‌ها و نعمت‌هاست که شایسته پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

مجاهد می‌گوید: «مراد ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود:

اول این که او در پاسخ این سؤال بت پرستان که بتان را چه کسی خرد کرده است؟

گفته بود: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ [الأنبياء: ۶۳]. «بلکه این کار بت بزرگ است» در حالی که بت‌شکن خود او بود.

دوم این که او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و

دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ [الصفات: ۸۹]. «من بیمارم» در حالی که بیمار نبود.

سوم این که او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت،

گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی درباره ستاره که گفته بود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾

[الأنعام: ۷۶]. «این پروردگار من است» نیز از آن جمله است.

زجاج می‌گوید: «پیامبران علیهم السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سرزند، مگر از

آنان گناه کبیره سر نمی‌زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند که

سخنان ابراهیم علیه السلام از «معارضی» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی

دروغ گویی نبود.

﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾﴾ [الشعراء: ۸۳].

«پروردگارا! به من حکم ببخش» مراد از حکم: دانش و فهم است. به قولی: نبوت و رسالت است. به قولی دیگر: شناخت حدود الله ﷻ، احکام و غیر این از معارف است «و مرا به صالحان ملحق فرمای» یعنی: مرا به پیامبران قبل از من در بهشت ملحق گردان. در حدیث شریف آمده است: «اللَّهُمَّ أَحِينَا مُسْلِمِينَ وَأَمْتَنَا مُسْلِمِينَ وَأَلْحِقْنَا بِالصَّالِحِينَ، غَيْرِ خَزَايَا وَلَا مُبْدَلِينَ». «بارالها! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی آن که خوارمان کرده باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده اند».

﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ [الشعراء: ۸۴].

«و برای من در میان آیندگان آوازه نیکو گذار» یعنی: برای من در میان آیندگانی که بعد از من تا روز قیامت می آیند، نام و آوازه نیکو قرار ده. خدای سبحان این نام و آوازه نیکو را برای ابراهیم عليه السلام قرار داد زیرا تمام امتها و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می کنند و او را گرمی و بزرگ می دارند.

﴿وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾ [الشعراء: ۸۵].

«و مرا از وارثان بهشت پرناز و نعمت گردان» یعنی: از کسانی که جاودانه به آن وارد می شوند.

﴿وَأَعِزِّ لِي بِحَبِّ إِتْنَهُوَ كَانَ مِنَ الصَّالِينَ﴾ [الشعراء: ۸۶].

«و بر پدرم بیامرز زیرا او از گمراهان بود» ابراهیم عليه السلام در آغاز امر برای پدرش آمرزش خواست اما چون برایش معلوم شد که او دشمن خدا ﷻ است، از وی بیزارى جست.

﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾ [الشعراء: ۸۷].

«و مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند، رسوا نکن» یعنی: مرا در ملا و محضر مردم در روز محشر - با بازخواست و مجازاتم - رسوا نکن. یا مرا در روز قیامت عذاب نکن. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ابراهیم در روز قیامت با پدرش آزر در حالی ملاقات می کند که بر چهره آزر گردوغباری نشسته است. سپس به وی می گوید: پدر! آیا به تو نگفته بودم که از من نافرمانی نکن؟ پدرش می گوید: اینک امروز از تو نافرمانی نمی کنم! در این هنگام ابراهیم عليه السلام [مناجات کنان] می گوید: پروردگارا! تو به من وعده دادی که در روز

رستاخیز رسوایم نسازی پس کدام رسوایی از این رسوایی پدرم بیشتر است؟ خداوند ﷻ می‌فرماید: همانا من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام، سپس می‌فرماید: ای ابراهیم! بنگر که در زیر پاهای تو چیست؟ ابراهیم علیه السلام به زیر پای خویش می‌نگرد، بناگاه می‌بیند که در زیر پایش کفتار نر گندیده و آلوده‌ای است آن‌گاه چهار دست‌وپای آن کفتار گرفته می‌شود و در آتش افکنده می‌شود». گویی خداوند متعال آزر را به‌صورت کفتاری درمی‌آورد.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ [الشعراء: ۸۸].

«روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد» یعنی مال و فرزندان شخص نمی‌توانند وی را در روز قیامت از عذاب خداوند ﷻ نگاه دارند.

﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ [الشعراء: ۸۹].

«مگر کسی که دلی پاک و پیراسته» از کفر، نفاق و بقیه امراض باطنی «به‌نزد خدا بیاورد» یعنی: مال و نزدیکان شخص نزد خداوند ﷻ به انسان سودی نمی‌رسانند بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، سلامت قلب وی است. قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق بیمار است.

با این دعا، دعا‌های ابراهیم علیه السلام به پایان رسید.

﴿وَأَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [الشعراء: ۹۰].

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می‌شود» تا به آن وارد شوند.

﴿وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾ [الشعراء: ۹۱].

«و دوزخ برای گمراهان نمایان گردانیده می‌شود» یعنی: چنان آشکار و نمایان گردانیده می‌شود که نزدیک است شعله‌هایش آنان را فراگیرد. بدین‌گونه است که خداوند ﷻ بهشت را برای مؤمنان آشکار و نزدیک می‌گرداند؛ قبل از آن که به آن داخل شوند و دوزخ را برای کفار، قبل از آن که به آن درآیند تا غم و اندوه کفار سخت‌تر شده و شادی و مسرت مؤمنان مضاعف گردد.

﴿وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴾ [الشعراء: ۹۲-۹۳].

﴿يَنْتَصِرُونَ﴾ [الشعراء: ۹۲-۹۳].



«و به آنان گفته می‌شود» یعنی: به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب: «آنچه جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ آیا شما را یاری می‌کنند، یا خود یاری می‌بینند؟» قطعاً پاسخ منفی است.

﴿فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْعَاوُنَ﴾ [الشعراء: ۹۴].

«آن‌گاه آنان و گمراهان در آن سرنگون افکنده می‌شوند» یعنی: معبودان باطل و گمراهان پرستشگرشان، همه بر روی یک‌دیگر با سر در دوزخ افکنده می‌شوند.

﴿وَجُنُودٌ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ﴾ [الشعراء: ۹۵].

«و نیز همه سپاهیان ابلیس» یعنی: شیطانهای ابلیس و پیروان انسی و جنی وی که مردم را گمراه می‌کردند نیز همگی در دوزخ سرنگون افکنده می‌شوند. به‌قولی: مراد از (جنود ابلیس) نسل و تبار وی‌اند. به‌قولی دیگر: مراد هر کسی است که به‌سوی پرستش بتان دعوت می‌کند. آری! همگی آنان به دوزخ درافکنده می‌شوند.

﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ﴾ [الشعراء: ۹۶-۹۷].

«آنان درحالی که در آنجا با یک‌دیگر ستیزه می‌کنند، می‌گویند: سوگند به خدا که ما درگمراهی آشکاری بودیم» یعنی: در روز قیامت پرستشگران باطل با معبودان خود به‌دشمنی و ستیزه برخاسته و بر آنان برمی‌شورند، بعد از آن که در دنیا در محبت آنان فنا شده بودند و در پیروی از آنان سر از پا نمی‌شناختند و بر هرکسی که با آنان در این راه باطل معارضه می‌کرد، به مبارزه برخاسته و به مجازاتشان اقدام می‌کردند چنان‌که قوم ابراهیم عليه السلام با وی چنین کردند. لیکن در قیامت وضع دگرگون می‌شود و پرستشگران با معبودان باطل خود به ستیزه برخاسته و بر گمراهی خود تأکید می‌کنند و می‌گویند: ما آشکارا در گمراهی بوده‌ایم.

﴿إِذْ نُسَوِّدْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۹۸].

آری! سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم «آن‌گاه که شما» معبودان باطل «را با پروردگار عالمیان برابر می‌کردیم» و شما را مانند او مورد پرستش قرار می‌دادیم.

﴿وَمَا أَصْلَنَا إِلَّا الْمَجْرُمُونَ﴾ [الشعراء: ۹۹].

آن‌گاه می‌افزایند: «و جز مجرمان» از شیطانهای انسی و جنی‌ای که با خدای یکتا و لاشریک پرچم مبارزه و دشمنی را برافراشتند «ما را گمراه نکردند».

﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰۰].

«پس اکنون هیچ شفیعی نداریم» که برای ما شفاعت کند و ما را از عذاب برهاند چنان که مؤمنان به اذن پروردگارشان شفیعیان و واسطه‌هایی دارند.

﴿وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾ [الشعراء: ۱۰۱].

«و نه هیچ دوست حمیمی» یعنی: دوست صمیمی‌ای هم نداریم که با ما نزدیکی کرده و یاریمان دهد و ما را از خشم و عذاب پروردگار برهاند. حمیم: دوست نزدیکی است که تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشید. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «همانا شخص بهشتی در بهشت می‌پرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می‌گیرد و] برای او شفاعت می‌کند تا سرانجام خداوند متعال شفاعتش را درباره وی می‌پذیرد پس چون از دوزخ نجات می‌یابد، مشرکان می‌گویند: ما لنا من شافعیین و لا صدیق حمیم: اینک نه ما هیچ شفیعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی».

﴿فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰۲].

«و ای کاش برای ما یک‌بار بازگشتی بود» به‌سوی دنیا «تا از مؤمنان می‌شدیم» و در قطار آنان درمی‌آمدیم.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰۳].

«بی‌گمان در این نشانه‌ای است» یعنی: در آنچه ذکر شد از داستان ابراهیم علیه السلام، دشمنی دوزخیان با یک‌دیگر و حسرت‌خوردنشان بر گمراهی خویش، عبرت‌پندی مؤثر است «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله داستان ابراهیم علیه السلام را برای‌شان می‌خواند - که قریش و همراهان دینی آنانند - مؤمن نیستند. یا مراد: قوم ابراهیم علیه السلام اند که بیشترشان مؤمن نبودند.

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [الشعراء: ۱۰۴].

«و در حقیقت پروردگار تو همان عزیز رحیم است» لذا دشمنانش را سرکوب کرده و به دوستانش مهر و محبت می‌ورزد.

﴿كَذَّبتْ قَوْمٌ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰۵].

«قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» چرا فرمود: (پیامبران را)؟ در حالی که آنان فقط پیامبر خویش نوح علیه السلام را تکذیب کردند نه همه پیامبران را؟ بدان جهت که آنان منکر

بعثت تمام پیامبران علیهم السلام بودند. یا این که تکذیب یک پیامبر در حکم تکذیب همه ایشان است.

﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۰۶].

«چون برادرشان نوح به آنان گفت» یعنی: نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح علیهم السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرار داشتند. آری! نوح علیهم السلام به آنان گفت: «آیا پروا نمی‌دارید» از خدای سبحان تا پرستش بتان را ترک کرده و به ندای پیامبری که به سوی شما فرستاده شده است لبیک بگویید؟

ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام ندای پیامبران به اقوام و امت‌هایشان همه این بود: (ألا تتقون: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و پروا نمی‌دارید؟). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران علیهم السلام، همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴾ [الشعراء: ۱۰۷].

«من برای شما رسولی هستم» از جانب خداوند جل جلاله که در آنچه به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم «امین» و مورد اعتماد هستم. شایان ذکر است که قوم نوح علیهم السلام به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند.

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ [الشعراء: ۱۰۸].

«پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید» یعنی: طاعت خداوند جل جلاله را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی خداوند جل جلاله شما را بدان امر می‌کنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه‌های دینی.

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰۹].

«و بر این، اجری از شما طلب نمی‌کنم» یعنی: بر تبلیغ این رسالت، از شما مزدی نمی‌طلبم و در این مزد طمع نمی‌بندم، با وجود منفعت بزرگی که تبلیغ این رسالت برای شما دارد «پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» پس من پاداش دعوت خود را از حق تعالی می‌طلبم زیرا هموست که مرا به ابلاغ رسالت، مکلف گردانیده است.

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ﴾ [الشعراء: ۱۱۰].

«پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید» نوح عليه السلام این جمله را بدان جهت تکرار کرد تا این معنی را در نهادشان پایدار سازد. ملاحظه می‌کنیم که نوح عليه السلام برای هر یک از دو درخواست خود به‌سوی تقوا، علتی ذکر کرد؛ چنان‌که در اول گفت: چون بر امانت‌داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمی‌طلبم پس تقوا پیشه کنید.

﴿قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبِعَكَ الْأَرْدَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۱].

«گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم حال آن‌که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟» یعنی: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، حال آن‌که فرومایگانی که از کمترین مال و جاه برخوردارند، از تو پیروی کرده‌اند؟ رذاله: خست و ذلت است. آری! قوم نوح عليه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهری کمتری داشتند. یا بدان‌جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به‌قولی: پیروان نوح عليه السلام متشکل از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند.

پس حاصل معنی این است: نه به تو ایمان می‌آوریم، نه از تو پیروی می‌کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می‌نماییم.

﴿قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۲].

«نوح گفت: من از کارشان چه آگاهی‌ای دارم؟» یعنی: مرا با شغل و حرفه آنان چه‌کار که از آن آگاه باشم؟ من مکلف به آن نیستم که از کارها و مشاغل آنان آگاه شوم بلکه فقط مکلفم که آنان را به‌سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، نه به حرفه‌ها و مشاغل و فقر و غنایشان چراکه این امور در میزان ایمان، هیچ قدر و قیمتی ندارند.

﴿إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۳].

«حساب آنان جز بر پروردگارم نیست، اگر در می‌یابید» یعنی: تفتیش و بازرسی و محاسبه ضمائر و اعمالشان فقط بر خدا جل جلاله است و اگر شما از اهل شعور و فهم بودید، این حقیقت را دریافته و آن را باور می‌کردید.

نسفی می‌گوید: «آن متکبران، پیروان نوح علیه السلام را متهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می‌کنند و در واقع به نوح علیه السلام ایمان ندارند». که نوح علیه السلام پاسخ‌شان را به نحو فوق داد.

﴿وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۱۴].

«و من طردکننده مؤمنان نیستم» این پاسخ نوح علیه السلام است به درخواست کفار که باید مؤمنان صاحب مشاغل پست را از خود براند و طرد کند.

﴿إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [الشعراء: ۱۱۵].

«من جز هشداردهنده‌ای آشکار نیستم» یعنی: من فقط هشداردهنده‌ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به‌سوی شما فرمان داده است، به طور واضح و آشکار برای شما می‌رسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشداردادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد می‌کنم.

﴿قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَنْوُحْ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ [الشعراء: ۱۱۶].

«گفتند: ای نوح، اگر دست برداری قطعا از جمله سنگسارشدگان خواهی بود» یعنی: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برداری، از جمله سنگسارشدگان خواهی بود. به‌قولی معنای ﴿مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ [الشعراء: ۱۱۶] این است: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برداری، از جمله دشنام‌داده‌شدگان خواهی بود. بدین‌سان، نوح علیه السلام را به برخورد بدلفظی، چون دشنام‌دادن و اهانت تهدید کردند، بعد از آن که در میدان منطق و حجت خلع سلاح شدند. البته این عادت و شیوه دشمنان خدا جل جلاله است که در نهایت امر، به تهدید پناه می‌برند تا دعوتگران راه خدا جل جلاله را از دعوت‌شان برگردانند.

﴿قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ﴾ [الشعراء: ۱۱۷].

«نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا تکذیب کردند» یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سختم را نشنیده و دعوتم را اجابت نکردند.

﴿فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۱۸].

«پس در میان من و آنان به حکمی فیصله کن» فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است. یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن «و من و هرکس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آن گاه که بخواهی مجازاتشان کنی. آری! چون نوح علیه السلام بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را به یاری فراخواند و خداوند جل جلاله دعایش را اجابت کرد:

﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ﴾ [الشعراء: ۱۱۹].

«پس او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار، نجات بخشیدیم» یعنی: کشتی‌ای که آکنده از مردم، چهارپایان، پرندگان و کالاهای بود.

﴿ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ﴾ [الشعراء: ۱۲۰].

«آن گاه باقی ماندگان را بعد از آن غرق کردیم» یعنی: بعد از نجات دادن او و همراهانش، باقی ماندگان از قومش را غرق کردیم.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۲۱].

«قطعا در این نشانه‌ای است» یعنی: در نجات نوح علیه السلام و مؤمنان همراهش بر این وصف شگفت و هلاک کردن دروغ‌انگاران قومش، نشانه و عبرتی است بزرگ بر وجود و وحدانیت خدای جل جلاله و راستگویی پیامبرانش «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [الشعراء: ۱۲۲].

«و در حقیقت، پروردگار تو عزیز رحیم است» یعنی: او سرکوب‌کننده دشمنانش بوده و به دوستانش مهربان است.

﴿كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ﴾ [۱۲۳] إِذْ قَالَ لَهُمُ أَحُوهُمْ هُوْدُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿﴾ [الشعراء: ۱۲۳-۱۲۴].

«قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند، چون برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» تفسیر آن همچون تفسیر سخن نوح علیه السلام به قوم خویش است، که در آیات «۱۰۶ - ۱۰۵» گذشت.

﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴾ [۱۲۵] فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿﴾ [۱۲۶] وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ

أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿﴾ [الشعراء: ۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷].

«به راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید و برای آن از شما پاداشی نمی طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست» تفسیر این آیات سه گانه همچون تفسیر آنها در داستان نوح عَلَيْهِ السَّلَام، آیات: «۱۰۹ - ۱۰۷» می باشد.

﴿أَتَّبِعُونَ كُلَّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ﴾ [الشعراء: ۱۲۸].

«آیا بر هر بلندی بنایی از سر بازیچه می سازید؟» ریع: تپه مرتفع از زمین است. به قولی: ریع، کوه است. مجاهد می گوید: ریع، وادی ای در میان دو کوه، یا کوره راهی در کوه است. یعنی: شما در هر مکان بلندی بنایی از سر بازیچه می سازید و آن را چون نشانه ای بر اظهار قوت و قدرت خود می گردانید زیرا چنین بناهایی، جز این که مایه فخر و مباهات عده ای و آزار و زیان دیگران و هدر دادن امکانات باشد، هیچ نفع دیگری ندارد چنان که شما از فراز این بناها، رهگذران را اذیت کرده و آنان را به ریشخند می گیرید. شایان ذکر است که خصلت بناسازی در تپه ها و مکان های مرتفع برای فخر نمایی و ارائه نمایش جاه و مکت، در بسیاری از حکام و بوالهوسان زمان ما نیز وجود دارد.

﴿وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ﴾ [الشعراء: ۱۲۹].

«و مصانع می سازید» مصانع: عبارت از قصرها و منازلی است که مردم برای سکونت می سازند. به قولی: مصانع، عبارت از قلعه ها و دژهای استوار است «به امید آن که جاودانه بمانید» گویی با ساخت و ساز این برجها، جاودان می مانید و مرگ را هرگز به شما دسترسی نیست در حالی که اصلا چنین نیست بلکه این برجها و کاخها از دست شما می رود چنان که از دست پیشینیان شما رفت.

﴿وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ﴾ [الشعراء: ۱۳۰].

«و چون به کیفر دست می گشایید، ستمکارانه دست می گشایید» بطش: حمله ور شدن به درستی و خشونت، همراه با خشم و سرکوب است.

هود عَلَيْهِ السَّلَام این شیوه را از آن روی ناشایست دانست که این گونه برخورد، ظالمانه است. اما در کیفر دادن به حق، به کارگرفتن تازیانه و شمشیر و غیر آن جایز است.

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝ وَاتَّقُوا الَّذِينَ أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ۝ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامِ

وَبَنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳].

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید. از کسی پروا کنید که شما را به آنچه می‌دانید، مدد کرد. شما را به دادن چهارپایان و فرزندان مدد کرد» یعنی از عذاب خدا ﷻ پروا دارید، خدایی که شما را با نعمت‌های فراوانی مدد رسانید و از انواع برخورداری‌ها بهره‌مندتان گردانید.

شایان ذکر است که قوم هود در احقاف - نزدیک حضرموت یمن - سکونت داشتند و از نعمت‌ها و قدرت بسیاری بهره‌مند بودند.

﴿وَجَنَّتِ وَعُيُونٍ﴾ [الشعراء: ۱۳۴].

«و» نیز شما را مدد رسانید «به دادن باغها و چشمه‌ساران» و چاه‌ها و جویباران.

﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الشعراء: ۱۳۵].

سپس هود عليه السلام آنان را بیم داده فرمود: «به‌راستی من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیر خدا ﷻ که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمت‌ها را به‌جا نیاورید.

﴿قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾ [الشعراء: ۱۳۶].

«گفتند: خواه پندمان دهی، خواه از پنددهندگان نباشی، برای ما یکسان است» یعنی: اندرز دادن و عدم اندرز دادن نزد ما یکسان است، به هیچ چیز از آن اهمیتی نمی‌دهیم و به آنچه تو می‌گویی، هرگز التفاتی نمی‌کنیم و از راهی که بر آن هستیم، هرگز دست‌بردار نیستیم.

این سخن را از باب تعجیز هود عليه السلام و مایوس کردن وی گفتند تا به دعوتش ادامه ندهد و کار آنها را یکسره بداند.

﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۳۷].

«این جز شیوه پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این کیشی بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به‌طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابراین، بر این شیوه استمرار خواهیم داد و نمی‌خواهیم تا آن را با راه و روش دیگری جایگزین کنیم.

محتمل است که این آیه، جمله معترضه‌ای از فرموده خدای سبحان باشد، نه حکایت از سخنان قوم هود، که در این صورت معنی این است: تکذیب قوم هود نیز



مانند تکذیب سایر مرفهان طغیان‌گری بود که قبل از آنان پیامبرانشان را تکذیب کردند. نظیر این فرموده حق تعالی: ﴿تَشَبَّهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [البقرة: ۱۱۸]. «دل‌هایشان شبیه همدیگراست».

﴿وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾ [الشعراء: ۱۳۸].

«و ما عذاب شونده نیستیم» در برابر آنچه که انجام می‌دهیم، از ارتکاب ستم و مانند آن از شیوه‌ها و رفتارهای ناروایی که هم‌اکنون بر آن قرار داریم.

﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۳۹].

«پس او را» یعنی هود عليه السلام را «تکذیب کردند و در نتیجه هلاک‌شان ساختیم» یعنی: خدای سبحان به سزای تکذیبشان، نابودشان کرد. شایان ذکر است که نابودکردنشان با باد سرکش و تند بود چنان‌که در آیه «۱۶/سوره حاقه» می‌خوانیم: ﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ۖ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَنِيَةً أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ نَحْلٍ خَاوِيَةٍ ۖ فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّنْ بَاقِيَةٍ﴾ [الحاقه: ۶-۸]. «و اما عاد، با تندبادی سخت سرد و بنیان‌کن به نابودی کشیده شدند که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته برای‌شان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا درافتاده بینی؛ گویی آنان خرمائبانی هستند ریشه‌کن‌شده پس آیا اثری از آنان بازمانده می‌بینی؟». «بی‌گمان در این» نابود ساختن‌شان «نشانه‌ای است» بر راستگویی پیامبران عليهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب‌پیشگان «و بیشترشان مؤمن نبودند» با وجود بسیاری معجزات و روشن بودن بینات.

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [الشعراء: ۱۴۰].

«و به‌راستی پروردگارت عزیز رحیم است» تفسیر نظیر آن، در آیه «۱۴۰» گذشت.

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴾ [۱۴۱] إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۴۲﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۴۳﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ ﴿۱۴۴﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۴۵﴾ [الشعراء: ۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵].

«ثمود نیز رسالت یافتگان را تکذیب کردند. آن‌گاه که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟ بی‌گمان من برایتان رسولی امین هستم. پس از خداوند پروا دارید و از من

اطاعت کنید. بر تبلیغ این رسالت از شما پاداشی نمی‌طلبم. پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» تفسیر آیات همانند با این آیات، قبل از این، در داستان «هود» گذشت. شایان ذکر است که قوم ثمود از اعراب بودند و در وادی ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت داشتند و پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود.

﴿أَتْرَكُونَ فِي مَا هَلُوهَا أَمِينِينَ﴾ [الشعراء: ۱۴۶].

«آیا در آنچه اینجاست، ایمن رها می‌شوید؟» یعنی: آیا در این نعمتهایی که خداوند جل جلاله در اینجا به شما بخشیده است، ایمن از مرگ و عذاب رها می‌شوید و همچنان در دنیا ماندگار می‌مانید؟

﴿فِي جَنَّتٍ وَعَيْوُنٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ﴾ [الشعراء: ۱۴۷-۱۴۸].

«در باغ‌ها و در کنار چشمه‌ساران؟ و کشتزارها و خرمانبانی که باروبر آنها لطیف است؟» هضمیم: پخته و رسیده و نرم و لطیف. همچنین محتمل است که معنای هضمیم این باشد: خوشه‌های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. طلع: غلاف شکوفه‌ها از خوشه‌های خرما که به باروبر می‌نشیند.

﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ﴾ [الشعراء: ۱۴۹].

«و ماهرانه برای خود از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید» قوم ثمود با مهارت و هنرمندی خانه‌های خود را در درون صخره‌های کوهها می‌تراشیدند تا به مدت‌های دراز باقی بماند، از آن روی که عمره‌ایشان طولانی بود و خانه‌های بناشده از گل ویران می‌شد و کفاف عمرشان را نمی‌داد. به قولی معنی (فارهین) این است: آنان خانه‌ها را با تسلط و چیره‌دستی می‌تراشیدند. به قولی دیگر معنی این است: آنها مرفهانه و در کمال ایمنی و آسایش، خانه‌هایی را می‌تراشیدند. به قولی دیگر مراد این است: آنان این خانه‌ها را گردنکشان و متکبرانه فقط از روی رفاه‌زدگی و فخرنمایی می‌ساختند و اموالی هنگفت را صرف بنای آنها می‌کردند، بی آن که به سکونت در آنها نیازی داشته باشند و در ساختن این بناها انواع مهارتها و هنرنمایی‌ها را به خرج داده و انواع نقش و نگارها را در آنها اجرا می‌کردند چنان که از آثار برجای مانده از آنان، این هنرها و مهارتها تا به امروز مشاهده می‌شود. شایان ذکر است که منازل قوم ثمود هم‌اکنون نیز در فاصله چهارصد کیلومتری مدینه منوره معروف و شناخته شده است، به گونه‌ای که هر بیننده‌ای را متحیر و مدهوش می‌سازد.

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا﴾ [الشعراء: ۱۵۰].

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید» یعنی: از خدا ﷻ پروا دارید؛ با ادای حق وی، چون ایمان به یگانگی وی و رسالت من و اطاعت از من در آنچه که شما را به آن امر و نهی می‌کنم.

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۱].

«و از فرمان اسراف‌کاران اطاعت نکنید» یعنی: از فرمان مشرکانی که شما را به سوی پرستش غیر خداوند ﷻ فرامی‌خوانند و علیه من و علیه دعوت الله ﷻ توطئه می‌چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان می‌دهند، اطاعت نکنید. به‌قولی: مراد از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را پی کردند. سپس در وصف این گروه مسرفان فرمود:

﴿الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾ [الشعراء: ۱۵۲].

«کسانی که در زمین فساد می‌کنند و در صلاح نمی‌کوشند» یعنی: شیوه و عادت افراط‌گران و اسراف‌کارانی که در زمین - با توطئه علیه صالح ﷺ و مؤمنان همراهش - فتنه و فساد برپا می‌کنند و به هیچ وجه از آنان - با ایمان و عدالت - صلاح و اصلاح سر نمی‌زند، این است.

﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۳].

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون‌شدگانی» یعنی: از آنانی هستی که تو را جادو کرده‌اند تا بدانجا که به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه استوار زندگانی مان را به نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند. به‌قولی: مسحر کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول می‌شود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که می‌خوری و می‌آشامی.

﴿مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بَيِّنَاتٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۴].

«تو جز بشری مانند ما نیستی» لذا چنین پنداشتند که قرار داشتن صالح ﷺ در مقام بشری مانند ایشان، او را در ادعای نبوتش دروغگو می‌کند «پس آیه‌ای بیاور» یعنی: نشانه‌ای بیاور که با دیدن آن یقین کنیم که تو فرستاده‌ای از سوی پروردگار

عالمیان هستی، چنانچه آن نشانه از چیزهایی باشد که بشر به آوردن مانند آن توانا نیست «اگر از راستگویان هستی» در سخن و ادعای خویش.

﴿قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾ [الشعراء: ۱۵۵].

بعد از آن که آنان از صالح علیه السلام نشانه و معجزه طلب کردند، خداوند متعال شتری عظیم الجثه را زنده از کوه بیرون آورد، به گونه‌ای که او را می‌دیدند و بدن آن را با دستان خویش لمس می‌کردند تا این حجتی بر نبوت صالح علیه السلام باشد: «گفت: این ماده‌شتری است که نوبتی از آب اوراست و روزی معین نوبت آب شماست» یعنی: برای شتر بهره و نوبتی معین از آب است و برای شما نیز بهره و نوبتی معین است پس برای شما مجاز نیست تا در روزی که نوبت اوست از آن آب بنوشید و این‌ماده‌شتر نیز در روزی که نوبت شماست، از آن آب نمی‌نوشد.

﴿وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الشعراء: ۱۵۶].

«و به آن آسیبی نرسانید» مانند پی کردن یا زدن او، یا رساندن هر گزند و آسیب دیگری «که در آن صورت عذاب روزی بزرگ گریبانگیرتان خواهد شد» آن روز بدان جهت بزرگ و هولناک است که روز نزول عذاب می‌باشد.

﴿فَعَقَرُوهَا فَاصْبِرُوا نَدِمِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۷].

«پس آن را پی کردند و آن‌گاه پشیمان گشتند» از پی کردن آن، هنگامی که دانستند عذاب بر آنان فرود آمدنی است.

ماجرا چنین بود که صالح علیه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای از آن عذاب بر آنان پدیدار می‌شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علائم آن هیچ فایده‌ای ندارد. پس مراد از فرموده حق تعالی: (آن‌گاه پشیمان شدند)؛ پشیمانی آنها در هنگام دیدن نشانه‌های عذابی بود که در حال فرود آمدن بر آنان بود.<sup>۱</sup>

﴿فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۸].

«آن‌گاه عذاب آنان را فرو گرفت» همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند.

تفسیر ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۸] «بی‌گمان در این

۱- نگاه کنید به تفسیر آیات «۶۴ - ۴۸» از سوره «هود» که در آن بیان این رویداد آمده است.

ماجرا نشانه‌ای است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند» گذشت. شایان ذکر است که عذاب قوم صالح علیهم‌السلام زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دل‌هایشان را از جا بر کند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآمدند) «هود/۶۷».

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [الشعراء: ۱۵۹].

«و بی‌شک پروردگار تو عزیز رحیم است» از عزت وی است که دشمنان کافر خویش را سرکوب می‌کند و از رحمت اوست که دوستانش را بر دشمنانش نصرت می‌دهد.

﴿كَذَبَتْ قَوْمٌ لُوطُ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶۰].

«قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند» او لوط فرزند هاران فرزند آزر برادرزاده ابراهیم خلیل علیهم‌السلام است که در حیات ابراهیم علیهم‌السلام به سوی اهالی شهر «سدوم» به رسالت فرستاده شد.

﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴].  
﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴾ [۱۶۱].  
﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ [۱۶۱].  
﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [۱۶۱].

«چون برادرشان لوط به آنان گفت، آیا پروا نمی‌دارید؟ به راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» تفسیر نظیر این آیات در این سوره و نیز تفسیر داستان لوط به‌طور مشروح در سوره «اعراف» گذشت.

﴿أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶۵].

«آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟» یعنی: آیا با مردان، شهوترانی می‌کنید در حالی که این عمل، عمل فحشا و زشتی است که قبل از شما احدی از مردم آن را مرتکب نگردیده است؟ آری! قوم لوط با مردم غریبه، عمل لواط را انجام می‌دادند چنان که در سوره «اعراف» گذشت.

﴿وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ﴾ [الشعراء: ۱۶۶].

«و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وامی‌گذارید» یعنی: زنانی را که خداوند جل جلاله برای بهره‌برداری جنسی شما آفریده‌است وا گذاشته و رها می‌کنید؟ مراد از (ازواج) زنانند، نه مطلق همسران زیرا هدف از دعوتشان این بود که زنان را به

همسری بگیرند «بلکه شما مردمی تجاوزکارید» یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می‌کنید.

﴿قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶۷].

«گفتند: ای لوط! اگر دست برداری» از سرزنش، عیب‌جویی و تقبیح کار ما؛ «بی‌گمان از رانده‌شدگان خواهی بود» از شهر ما و قطعا از آن تبعید خواهی شد.

﴿قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶۸].

«گفت: من برای عمل شما» یعنی عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر کردارهای زشتی که انجام می‌دهید؛ «از دشمنان هستم» یعنی از متنفران و دشمنان این کار و کردارهای زشت شما هستم.

﴿رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۶۹].

«پروردگارا! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش» بدین‌سان بود که لوط علیه السلام به‌سوی خداوند جل جلاله به دعا متوسل شد تا او و خانواده‌اش را از آن سرزمین بیرون آورده و از عمل پلید آنها یا از مجازاتی که به آنان خواهد رسید، نجات دهد.

﴿فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ وَأَجْمَعِينَ﴾ [الشعراء: ۱۷۰].

«پس او و اهلش همگی را رهایی بخشیدیم» یعنی: لوط و خانواده و پیروان دینی‌اش را نجات دادیم آن‌گاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

﴿إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴾ [الشعراء: ۱۷۱].

«جز پیرزنی را» مراد زن لوط علیه السلام است «که از باقی‌ماندگان بود» در عذاب زیرا هرچند او با لوط علیه السلام و سایر اعضای خانواده‌اش از شهر بیرون آمد، لیکن خداوند جل جلاله به لوط علیه السلام و کسانی که فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به‌سویشان ننگند پس هیچ‌کس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط علیه السلام و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران می‌خکوب شد و باقی ماند.

﴿ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ﴾ [الشعراء: ۱۷۲].

«سپس دیگران را نابود ساختیم» با فروبردن در زمین و سنگباران کردنشان.

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴾ [الشعراء: ۱۷۳].

«و برآنان بارانی سخت بارانیدیم» از سنگ که از آسمان برآنان بارید، افزون بر فرو بردنشان در زمین «چه بد است باران هشدار یافتگان» که بیم داده شدند اما تکذیب پیشه کردند و در نتیجه به چنان عذابی دچار شدند.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷۵﴾

[الشعراء: ۱۷۴-۱۷۵].

«بی‌گمان در این» عقوبت قوم لوط و نجات‌دادن او و کسانش «نشانه‌ای است» بر وجود و یگانگی خداوند ﷻ و بر صحت رسالت پیامبرانش «ولی بیشترشان ایمان آورنده نبودند» با وجود بسیاری معجزات و نشانه‌ها «و در حقیقت، پروردگار تو همان عزیز رحیم است» از عزت وی است که هرکس را بخواهد ریشه‌کن می‌کند و از رحمت وی است که پیامبرانش و مؤمنان را نجات می‌دهد.

﴿كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۷۶].

«اصحاب لایکه نیز پیامبران را تکذیب کردند» به قولی: «لایکه»، نام تمام آن سرزمین بود. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «آنان در بیشه‌زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». خلیل می‌گوید: «لایکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می‌روید».

﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الشعراء: ۱۷۷].

«آن‌گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» در اینجا خداوند ﷻ نفرمود: «شعیب، برادرشان» چنان‌که در داستان لوط فرمود: «برادرشان لوط» زیرا شعیب رضی الله عنه در نسب از مردم لایکه نبود، برخلاف داستان فرستادن وی به سوی مدین که در آن فرمود: (اِخَاهُمْ شُعَيْبًا: برادرشان شعیب) زیرا شعیب رضی الله عنه در نسب از قوم مدین بود. البته بیان نسب وی در سوره «اعراف» گذشت. ولی ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که اصحاب لایکه همان اهالی مدین اند، به دلیل این‌که به دادن پیمان به طور کامل امر شدند «آیه ۸۱» چنان‌که در داستان مدین نیز آمده است پس چنین نیست که شعیب رضی الله عنه دوبار به رسالت فرستاده شده باشد، یک‌بار به سوی اهل مدین و بار دیگر به سوی اصحاب لایکه.

﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۷۸﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ ﴿۱۷۹﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۰﴾﴾ [الشعراء: ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰].

تفسیر آیات: «من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من پیروی کنید. و بر این رسالت از شما اجری طلب نمی‌کنم. پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» در همین سوره گذشت.

﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿۱۸۱﴾﴾ [الشعراء: ۱۸۱].  
«پیمانانه را تمام دهید» یعنی به کسی که با شما معامله می‌کند، پیمانانه را به کمال و تمام دهید «و از کم‌فروشان نباشید» که از وزن و پیمانانه بکاهید. اما افزودن بر وزن و پیمانانه به نفع مشتری، کار نیکی است، به همین دلیل آن را ذکر نکرد.

﴿وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿۱۸۲﴾﴾ [الشعراء: ۱۸۲].  
«و با ترازوی درست وزن کنید» یعنی حق صاحب حق را با ترازو (باسکول) درست و برابر بدهید، بی آن‌که با تردستی، پنهانی بر آن دست برید تا از حق خریدار بکاهید.

﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۱۸۳﴾﴾ [الشعراء: ۱۸۳].  
«و به مردم اشیای شان را کم ندهید» یعنی: از حقوقی که مردم دارند نگاهید. تفسیر نظیر آن در سوره «هود» گذشت. همچنین تفسیر: ﴿وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ [البقرة: ۶۰]. «و در زمین به تباهی نکوشید» در سوره هود و غیر آن گذشت.

﴿وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْحَبْلَةَ الْأُولَىٰ ﴿۱۸۴﴾﴾ [الشعراء: ۱۸۴].  
«و از آن کس که شما و امتهای پیشین را آفرید، پروا کنید» جمله: امت‌ها و خلق انبوه‌اند.

اما پاسخ آنان به این اوامر و نواهی عادلانه چنین بود:

﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۸۵﴾ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۱۸۶﴾﴾ [الشعراء: ۱۸۵-۱۸۶].

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی. تو جز بشری مانند ما نیستی» تفسیر آن به‌طور شافی و کافی در آیه «۱۵۳» این سوره در پاسخ همانندان‌شان به صالح علیه السلام گذشت «و به‌راستی ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم» یعنی: به‌راستی این امر بر گمان ما غلبه می‌کند که تو در ادعای رسالتت از سوی خداوند جل جلاله، دروغگو هستی.



﴿فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [الشعراء: ۱۸۷].

«پس اگر از راستگویانی» در ادعای رسالت خود «پاره‌ای از آسمان را بر ما بیفگن» این سخن را از سر عناد و استبعاد و تعجیز به او گفتند. کسف: پاره‌هایی از آتش یا غیر آن به عنوان عذاب است. این عین همان سخنی است که سران قریش به رسول خدا ﷺ گفتند چنان که در سوره‌های «اسراء» و «انفال» آمده است زیرا دل‌های کافران و الفاظ شان در همه عصرها باهم مشابه و همانند است.

﴿قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الشعراء: ۱۸۸].

«گفت» شعیب رضی الله عنه «پروردگارم به آنچه می‌کنید» از شرک و گناه «داناتر است» پس اگر بخواهد شما را در برابر اینها مجازات می‌کند؛ یا به افگندن پاره‌ای از آسمان یا به غیر آن اما در وسع و توان من نیست که از نزد خود شما را عذاب کنم.

﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الشعراء:

۱۸۹].

«پس او را تکذیب کردند» یعنی: بر تکذیب وی استمرار ورزیده و بر آن اصرار و پافشاری کردند «پس عذاب روز ظلّه آنان را فرو گرفت» ظلّه: ابر آتشباری بود که خدای عز وجل آن را بر سرشان گسترد و آن ابر بر آنان آتش بارید و بر اثر آن هلاک شدند. بدین‌سان، خدای سبحان آنچه را که خود پیشنهاد داده بودند، بر آنان فرود آورد «بی‌گمان آن عذاب روزی سهمگین بود» بدان جهت که چنان سختی‌ای بر آنان فرود آمد که بشر حد و اندازه آن را نمی‌تواند بسنجد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدن‌هایشان را پخته و بریان کرد، خانه‌هایشان داغ شد و آب‌هایشان در چاه‌ها و چشمه سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند درحالی‌که باد سموم همراهشان بود آن‌گاه خداوند عز وجل خورشید را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب کننده خویش گرفت و ریگ‌ها و شن‌های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهایشان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به‌سوی آن رفتند تا به گمان خود در سایه آن اندکی از عذاب خویش

بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، خدای سبحان از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین سان، خدای عَلَّی شعیب عَلَّی و مؤمنان همراه وی را نجات داد.

باید دانست که وصف نابودساختن قوم شعیب عَلَّی در سه سوره از قرآن (سوره های اعراف، هود و همین سوره) به تعبیر مختلف که مناسب با سیاق هر سوره است، بیان شده است.

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۹۰﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۹۱﴾﴾  
[الشعراء: ۱۹۰-۱۹۱].

«حقا که در این» هلاک ساختن شان «نشانه ای است» روشن بر وجود و یگانگی خداوند عَلَّی «و بیشترشان مؤمن نبودند و پروردگار توست که عزیز رحیم است» تفسیر همانند این دو آیه، در همین سوره گذشت.

﴿وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۹۲﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۲].  
«و به راستی که این فرورستاده پروردگار عالمیان است» یعنی: قرآن که ذکر آن در اول سوره گذشت و این اخباری که بر شما خوانده می شود، نازل شده از بارگاه خدای رب العالمین است.

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱۹۳﴾ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۴﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۳-۱۹۴].  
«روح الامین آن را بر دلت فرود آورده است» یعنی: جبرئیل عَلَّی آن را بر دلت خوانده است زیرا دل اولین حس از حواس باطنی است که دریافت می کند و بر اثر آن است که تو قرآن را فراگرفته و آن را فهمیده ای. روح الامین به اتفاق علما جبرئیل عَلَّی است چنان که در سوره بقره آمده است: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾ [البقرة: ۹۷]. «تا از هشداردهندگان باشی» یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیه ها و مجازات هایی که قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار کنی.

﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴿۱۹۵﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۵].

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. آری! خداوند عَلَّی قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می گویی، درک و فهم نمی کنیم. بدین سان بود که حق تعالی حجتشان را قطع و معذرتشان را دفع کرد.

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۹۶].

«و آن در صحیفه‌های پیشینیان آمده است» یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است. آری! این یک حقیقت روشن است؛ زیرا اگر کتب عهد قدیم و جدید را - با وجود تحریف آنها - بخوانیم، می‌بینیم که بسیاری از معانی قرآن در آنها موجود است، امری که بر وحدت وحی و وحدت دین الهی دلالت می‌کند.

﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْا عُلَمَتُؤُا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ۱۹۷].

«آیا این برای آنان» یعنی برای کافه خلق؛ از جمله برای علمای بنی اسرائیل «نشانه‌ای» روشن و معجزه‌ای کامل «نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند» یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می‌دانند و گواهی می‌دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان است زیرا مشرکان به اهل کتاب به مثابه مرجع نگریده و سخن آنان را تصدیق می‌کردند.

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ﴾ [الشعراء: ۱۹۸-۱۹۹].

«و اگر آن را بر برخی عجمیان نازل می‌کردیم» یعنی: اگر قرآن را بر این وصف و کیفیت بر مردی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می‌کردیم «سپس آن را برای‌شان می‌خواند» آن پیامبر به قرائت عربی صحیح و درستی؛ «به آن ایمان نمی‌آوردند» با وجود این که اعجاز قرائت کلام عربی از سوی فرد عجمی، با اعجاز قرآن جمع می‌شد لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل بیماری‌ای در عقل و قلب و روح آنان است.

﴿كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴾ [الشعراء: ۲۰۰].

«این گونه، آن را در دلهای مجرمان راه داده‌ایم» یعنی: بدین گونه، شرک و تکذیب و انکار را در دلهای کافرانی درآورده‌ایم که می‌دانستیم آنان به انتخاب خود کفر را بر می‌گزینند و بر آن پای می‌فشارند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام - تبه‌کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «الا وان في الجسد

مضغه اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله، الا وهي القلب». «آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده است، آگاه باشید که آن گوشت پاره قلب است».

﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [الشعراء: ۲۰۱].

آری! انکار را در دل‌های تبه‌کاران راه می‌دهیم: «که به آن» یعنی به قرآن «ایمان نمی‌آورند تا آن‌که عذاب دردناک را ببینند» در هنگام مرگ، یا در هنگام نزول عذاب. که البته چنین ایمانی سودی به حالشان ندارد.

﴿فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [الشعراء: ۲۰۲].

«پس بر سر آنان آید» آن عذاب «به‌طور ناگهانی» و غافلگیرانه «و» حال آن‌که «آنان آگاه نباشند» از آمدنش.

﴿فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ﴾ [الشعراء: ۲۰۳].

«آن‌گاه گویند: آیا ما مهلت خواهیم یافت» که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهیم؟ این را از سر حسرت و افسوس بر ایمان از دست رفته و به تمنای بازگشت به سوی دنیا برای جبران مافات می‌گویند اما هیچ پاسخ مساعدی دریافت نمی‌کنند.

﴿أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾ [الشعراء: ۲۰۴].

«پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟» با این سخنشان که: (بر ما از آسمان سنگ بباران یا برای ما عذابی دردناک بیاور) «آیه ۱۸۸». این تهدیدی برای آنان است زیرا با وجود تکذیب حق، عذاب را نیز به شتاب می‌طلبند.

﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا

كَانُوا يُمْتَعُونَ ﴿٢٠٧﴾﴾ [الشعراء: ۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷].

«مگر نمی‌دانی که اگر سال‌ها بهره‌مندشان سازیم» یعنی: به من خبر بده که اگر سالیانی دراز در دنیا بهره‌مندشان گردانیم و عمرهایشان را طولانی کنیم «و آن‌گاه آنچه که بدان بیم داده می‌شوند، بدیشان برسد» از عذاب و هلاکت «آن برخورداریشان چه به‌کارشان می‌آید؟» یعنی: آن بهره‌مندی درازمدت و طولانی، هیچ چیز را از آنان دفع نمی‌کند؟ زیرا بهره دنیا چون به‌پایان آید، کم و بسیارش فرقی نمی‌کند، گویی اصلاً هیچ وجود نداشته است و چه فرق میان یک روز و هزار سالی که آخرش فنا

باشد؟! قطعاً طول مدت بهره‌مندی دنیا به صاحبان خویش در آخرت هیچ سودی نمی‌رساند. در حدیث شریف آمده است: «کافر در آخرت حاضر گردانیده شده و در دوزخ غوطه ور ساخته می‌شود سپس به او گفته می‌شود: آیا تابه‌حال هیچ خیری هم دیده‌ای؟ آیا تاکنون نعمتی هم دیده‌ای؟ می‌گوید: نه! به خدا سوگند، پروردگارا! آن‌گاه انسانی را می‌آورند که در دنیا سخت‌ترین رنج‌ها و عذاب‌ها را دیده است و او را در بهشت گشت و گذاری می‌دهند، سپس به او می‌گویند: آیا تابه‌حال رنج و زحمتی هم دیده‌ای؟ می‌گوید: نه! به خدا سوگند پروردگارا!». یعنی: گویی رنج و راحت دنیا هیچ چیز نبوده است.

﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ﴾ [الشعراء: ۲۰۸].

سپس خداوند ﷻ از عدل خویش خبر می‌دهد: «و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آن‌که هشدار دهندگانی داشتند» یعنی: مردم هیچ شهری از شهرها را هلاک نکردیم، مگر بعد از فرستادن هشدار و نمایاندن عذر و حجت به آنان؛ با فرستادن پیامبران ﷺ و فرود آوردن کتاب‌ها.

﴿ذُكِّرُوا وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ [الشعراء: ۲۰۹].

«برای پند دادن» یعنی: این هشدار دهندگان را به جهت پند و تذکر دادن به مردم فرستادیم پس مادامی که در دار عمل (دنیا) باشند، از هشدار دادن بی‌نیاز نیستند «و ما ستمکار نبوده‌ایم» تا مردمی را هلاک کنیم که سزاوار هلاکت نیستند زیرا حجت را به آنان تقدیم و عذر را به آنان نمایانندیم.

﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ﴾ [الشعراء: ۲۱۰].

«و شیاطین آن را» یعنی: قرآن را «فرود نیاورده‌اند» این آیه رد این پندار کافران است که می‌گفتند: قرآن از چیزهایی است که شیاطین بر کاهنان القاء می‌کنند. سپس خداوند ﷻ برای اثبات این امر که شیاطین قرآن را فرود نیاورده‌اند، به ترتیب سه دلیل را ذکر می‌کند:

﴿وَمَا يَتَّبِعِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ [الشعراء: ۲۱۱].

دلیل اول این است: «و سزاوارشان نیست» یعنی شیاطین را نرسد که قرآن را فرود آورند.

دلیل دوم این است: «و نمی‌توانند» که قرآن را فرود آورند، یعنی اگر هم فرود آوردن قرآن سزاوار شأنشان بود، این کار را نمی‌توانستند بکنند و این استعداد و توانایی در آنها نیست لذا این نسبتی که کفار به آنان می‌دهند، اصلاً نادر است.

﴿إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ﴾ [الشعراء: ۲۱۲].

دلیل سوم این است: «آنان از شنیدن» قرآن، یا از شنیدن سخن فرشتگان «معزول و برکنار هستند» یعنی: شیاطین از این که به قرآن گوش فرادهند، با تیرهای شهاب دور رانده می‌شوند زیرا آسمان در طول مدت فرودآوردن قرآن بر رسول خدا ﷺ، پر از نگهبانان و شهاب‌های سوزان بود لذا شیاطین حتی نمی‌توانستند یک حرف از آن را برابند و این از رحمت خداوند ﷻ برای بندگان است که شریعتش را از دستبرد خاینان نگه داشته است.

﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۳].

«پس با خدا، معبودی دیگر را به نیایش نخوان که از عذاب‌شدگان خواهی بود» گویی فرمود: ای محمد! تو که گرامی‌ترین و عزیزترین خلق بر من هستی، اگر با من خدایی دیگر می‌گرفتی، بی‌گمان تو را عذاب می‌کردم، چه رسد به غیر تو از بندگان؟ و این تحریک و انگیزشی برای رسول خدا ﷺ است که بر اخلاص و مجاهدت خویش در راه دعوت بیفزایند.

این آیه دلیل روشنی بر آن است که قرآن از نزد خدا ﷻ است زیرا در آن فرماندهی اعلی را می‌یابیم که اثری از ضعف بشری در اوامرش مشاهده نمی‌شود چنان که در مقابل، مأموری را می‌یابیم که در مقام عبودیت و تسلیم محض قرار دارد.

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴].

«و خویشان نزدیکت را انداز کن» خداوند متعال اقوام و اقربای نزدیک پیامبر ﷺ را به این دستور مخصوص گردانید زیرا عنایت و ورزیدن به شأن آنان سزاوارتر است.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ قبیله قریش را فراخواندند، آنان به دعوتشان گرد هم آمدند آن‌گاه رسول خدا ﷺ در آغاز تمام آنان را مورد خطاب قرار دادند و سپس از میانشان مخصوصاً نزدیکان و خاندان خود را هشدار داده و فرمودند: «ای گروه قریش! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی عبدالمطلب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌کعب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه

بنی‌هاشم! خود را از آتش دوزخ برهانید ... ای فاطمه دختر محمد! خود را از آتش دوزخ برهان زیرا من برای شما از سوی خدا ﷻ اختیار هیچ چیزی را ندارم، جز این که شما بر من حق صلّه رحمی دارید که آن را به نیکویی به‌جا خواهم آورد».

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵].

«و برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند» اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان «بال خود را فروگستر» یعنی: با آنان اظهار محبت کن، گرمی‌شان بدار و از آنان درگذر.

﴿فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرَبِّيَءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾ [الشعراء:

۲۱۶-۲۱۷].

«پس اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می‌کنید، بیزارم» یعنی از اعمال شما بیزارم نه از اشخاص شما و از آنجا که بیم‌دهی و بیزاری از گناه‌گناه‌کاران با مخاطراتی همراه است، در پی آن، دستور توکل آمد: «و بر خدای عزیز رحیم توکل کن» در تمام امور خویش زیرا او مؤید و نگهبان و یاری دهنده و برتری‌دهنده توست.

﴿الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ﴾ [الشعراء: ۲۱۸].

«آن کس که چون برمی‌خیزی» به تنهایی برای نماز تهجد (نماز شب) «تو را می‌بیند» و حاضر و مراقب حال توست.

﴿وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّجْدِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۹].

«و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان می‌بیند» یعنی: تو را آن‌گاه که در جماعت، نماز می‌خوانی - در حالات قیام و رکوع و سجده - می‌بیند. از نمازخوانان به «ساجدین» تعبیر شد؛ زیرا بنده ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «گردانیدن تو را از پشت پیامبری از پی پیامبری دیگر می‌بیند تا اخیراً خودت را به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله به‌عرصه وجود آورد».

﴿إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [الشعراء: ۲۲۰].

«بی‌گمان او شنوای داناست» شنواست سخنان بندگان خود را، داناست به حرکات و سکنات ایشان. نسفی می‌گوید: «خداوند ﷻ دشواریهای طاعات را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرار داشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی‌کند».

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۱-۲۲۲].

«آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی» از بشر «فرود می‌آیند؟» بدانید که مجال است بر رسول خدا ﷺ فرود آیند زیرا شیاطین: «بر هر دروغگوی گنهکاری فرود می‌آیند» افاک: بسیار دروغزن و اثیم: بسیار گنهکار است. مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول خدا ﷺ شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می‌آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان القا می‌کردند.

ابن کثیر در بیان سبب نزول این آیات می‌گوید: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می‌کردند آنچه که رسول خدا ﷺ به همراه آورده‌اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود برافته است، یا شیاطین آن را بر وی القا کرده‌اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترای‌شان تنزیه و تبرئه کرد.

﴿يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۳].

«گوش فرامی‌دارند» شیاطین به سوی ملا اعلی تا چیزی را از آنان استراق نموده و سپس آن را به سوی کاهنان بیفکنند و با یک کلمه حقی که می‌شنوند، صد دروغ را نیز می‌آمیزند «و بیشترشان دروغگویند» یعنی: بیشتر کاهنان در آنچه که از شیاطین دریافت می‌کنند، دروغگویند زیرا بسیاری از دروغ‌های برساخته خود را به آن ضمیمه می‌کنند.

در حدیث شریف به روایت بخاری از عروه بن زبیر از عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: گروهی از رسول خدا ﷺ راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت رضی الله عنها فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمیتی ندارد. گفتند: یا رسول الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می‌دهد، خبر می‌دهند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می‌دهند، کلمه حقی است که جنی آن را از ملا اعلی می‌رباید و آن را چون کتکت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می‌افکند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می‌افزایند».

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۴].

«و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند» یعنی گمراهان نابخرد با آنان هم‌صدا و همراه می‌شوند. مراد از «غاوون»، گمراهان انس و جن‌اند. اما فقط پیروان رسول خدا ﷺ ره‌یافتگانند و به همین دلیل، محمد رضی الله عنه شاعر نیست.



در حدیث شریف به روایت ابوسعید رضی الله عنه آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در وادی (عرج) راه می‌پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». شافعی رحمته الله این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۵].

«آیا ندیده‌ای که آنان» یعنی شعرا «در هر وادی سرگردانند» یعنی: در هر فنی از فنون لغو و دروغ فرو می‌روند و در هر شاخه و وادی از وادی‌های تهمت و گزافه سخن می‌گویند، گاهی با هجو پرده آبروها را می‌درند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلک‌مآبی هستند چنان که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب و زنا و لواط و مانند این از مفساد و رذایل را بسیار می‌شنویم در حالی که محمد صلی الله علیه و آله نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد صلی الله علیه و آله را شاعر می‌نامید؟

﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۶].

«و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند» در حالی که محمد صلی الله علیه و آله به گواهی همگان فقط چیزی را می‌گوید که آن را انجام می‌دهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «شعرا در اکثر سخنان‌شان دروغ گویند، یعنی می‌گویند: چنین وچنان کردیم در حالی که نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن که خود دورترین مردم از این ارزش‌ها و معانی می‌باشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت می‌دهند، ادعاهایی که متضمن اتهام‌بستن به زنان و دختران پاکدامن است و این که آنها با آن زنان و دختران چه و چه کرده‌اند درحالی که این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادی‌های خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق‌اند».

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۷].

از آنجا که سیاق فقط برای تأکید گذاشتن بر این معنی است که قرآن کریم شعر نیست و محمد ﷺ شاعر نمی‌باشد و بنابراین، هدف قرآن کریم نکوهش مطلق شعر و شعرا نیست پس این آیه شاعرانی را که اسلام و قرآن ایشان را به لباس صلاح و اصلاح آراسته است، از معنای فوق استثنا می‌کند: «مگر کسانی که ایمان آورده‌اند» از شعرا «و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: در حزب مؤمنان درآمده و به اعمال شایسته آراسته شده‌اند «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند» در اشعار خویش «و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند» مانند شاعرانی که هجو کنندگان خود را هجو می‌کنند، یا از شخص عالم یا فاضلی دفاع کرده و انتقام وی را می‌گیرند چنان که شعرای پیامبر ﷺ از ایشان دفاع و از آبروی‌شان حراست می‌کردند، کسانی را که به هجو پیامبر ﷺ می‌پرداختند، هجو می‌کردند و با شعرای مشرک به پیکار برخاسته آنان را از وادی‌های سخن بیرون می‌راندند.

محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ

الْغَاوُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۴] نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و

کعب بن مالک ؓ گریه‌کنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: وقتی خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود

که رسول خدا ﷺ تلاوت کردند: ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ [الشعراء: ۲۲۷] آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته‌کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت

کردند: ﴿وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الشعراء: ۲۲۷]. «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند». فرمودند:

«اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: ﴿وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ﴾ آن‌گاه

فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثنا قرار گرفته‌اید.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «الشعر بمنزله الكلام، حسنه كحسن الكلام،

وقبيحه كقبيح الكلام». «شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است و

شعر زشت مانند سخن زشت». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ

به حسان ؓ گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست». در حدیث

شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود - هر دو - جهاد می‌کند و

سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر به سوی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است.»

«و کسانی که ستم کرده‌اند، زودا که بدانند که به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت» یعنی: به زودی دروغگویان و خیال پردازان از شعرا و مانند آنها، در هنگام ملاقات پروردگارشان، فرجام بد و نامیمون و بازگشتگاه پردرد و پرحسرت خویش را خواهند دید. ابن کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که پیام این آیه عام است، در مورد هر ظالم و ستمگری، اعم از شعرا و غیر آنان.»



## سوره نمل

مکی است و دارای (۹۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «نمل» نامیده شد که داستان وادی موران و نصیحت موری از آنان به بقیه آنها در پرهیز از لگدمال شدن به وسیله سپاه سلیمان علیه السلام، در آن آمده است.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق خداوند متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است.

﴿طَسَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْفُرْعَانِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ [النمل: ۱].

چنین خوانده می‌شود: «طا، سین» این دو حرف، از حروف مقطعه است و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این است آیات قرآن و کتابی مبین» کتاب مبین: یعنی کتابی که معانی و اعجاز آن با برخورداری از بلاغت و دیگر وجوه اعجازی، واضح و روشن است. اشاره «تلك: این است»، ناظر بر خود این سوره می‌باشد. پس مراد از «کتاب مبین» که بر قرآن عطف شده، خود قرآن است زیرا «آیات» در اینجا به دو صفت موصوف گردیده است: یک: قرآن؛ و این کلمه دلالت می‌کند بر این که این آیات خوانده می‌شوند. دو: کتاب مبین؛ که بر مکتوب بودن آیات قرآن به همراه روشن‌گر بودن معانی آنها برای خواننده دلالت می‌کند. لذا به کار بردن تعبیر دوگانه «قرائت - کتابت» برای قرآن، خود مشعر بر آن است که حفظ قرآن دو صورت و دو شیوه دارد: یکی در سینه‌ها به وسیله قرائت و دیگری در مصاحف به وسیله کتابت.

﴿هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [النمل: ۲]. «هدایت و مژده‌ای برای مؤمنان است»

یعنی: این آیات برای کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می‌کنند، هدایتگر و مژده‌بخش است چنان‌که در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا هُدًى وَشَفَاءً﴾ [فصلت: ۴۴]. «بگو: قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایتگر و مایه شفاء است». هم بدین جهت می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۳].

«همان کسانی که نماز برپا می‌دارند» یعنی: نمازهای فرض را «و زکات می‌پردازند» مراد از آن: زکات فرض است «و خود به آخرت یقین دارند» تکرار «هم» برای دلالت بر حصر است. یعنی: به آخرت چنان که باید ایمان ندارند، جز این گروهی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «تخصیص مؤمنان به هدایت و بشارت، گویای حقیقت عمیق و عظیمی است... آن حقیقت این است که: قرآن کتابی در علم نظری یا تطبیقی نیست که هر خواننده‌ای از آن بهره‌مند شود بلکه قرآن کتابی است که در نخستین قدم، قلب را مورد خطاب قرار داده و نور و عطر و فیض و برکت خود را بر قلبی فرومی‌ریزد که به روی انوار آن آغوش باز کرده است...».

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ رَبَّنَا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ﴾ [النمل: ۴].

«بی‌گمان کسانی که به آخرت» و برانگیخته شدن بعد از مرگ «ایمان ندارند» که کفارند «کارهایشان را در نظرشان بیاراستیم» به‌گونه‌ای که اعمال بد خویش را خوب و زیبا می‌بینند «پس آنان سرگشته‌اند» یعنی: آنان در گمراهی خویش متردد و متحیرند، نه به راه و روش درستی راه می‌یابند و نه از حقیقتی آگاه می‌شوند.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ﴾ [النمل: ۵].

«برای این گروه» ناباور به آخرت «عذاب سخت است» در دنیا؛ با کشته شدن، به اسارت در آمدن، گرفتار شدن در چنبره بیماریهای روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ چنان که مادیت زمان حاضر را پر از این آفت‌ها می‌بینیم «و آنان در آخرت، زیانکارترین هایند» یعنی: آنها در آخرت، تیره روزترین مردم در زیانکاری و بزرگترین آنها در شکست و ناکامی و یأس و سرخوردگی هستند.

﴿وَإِنَّكَ لَلْأَلْفَى الْقُرْءَانَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ [النمل: ۶].

«و بی‌گمان تو» ای محمد ﷺ! «قرآن را از نزد خدای حکیم علیم دریافت می‌داری» یعنی: تو قرآن را از پیشگاه ذات الله تبارک و تعالی که بسیار دانا، فرزانه و حکیم است فرامی‌گیری و آن را کسی بر تو القا می‌کند که در امر و نهی خود صاحب حکمت و به امور بزرگ و کوچک علیم و داناست پس خبری که او می‌دهد، راست محض و حکم وی عدل تام است.

این آیه تمهیدی است بر داستانهایی که بعد از آن می‌آید.

﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ ۖ إِنِّي عَآذَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِّنْهَا بِخَبْرٍ أَوْ ءَاتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾ [النمل: ۱۷].

داستان موسی علیه السلام در قرآن کریم در سوره‌های بسیاری به تکرار آمده است بدان جهت که این داستان متضمن پندها و عبرت‌های زیادی است، که این پندها و عبرت‌ها، در مضمحل کردن و درهم‌شکستن بزرگترین سلطه ستمگر آن زمان - یعنی سلطه فرعونی - به دست مردی بی سلاح که به پشتوانه قدرت حق تعالی متکی است، جلوه‌گر شده است.

«آن‌گاه که موسی به اهلش گفت» یعنی: یادکن ای محمد صلی الله علیه و آله هنگامی را که موسی علیه السلام در مسیر راه مدین به مصر، به همسرش گفت «من آتشی به نظرم رسید» که از سمت کوه طور شعله می‌کشد «به‌زودی از آن» یعنی: از راه «برای شما خبری خواهم آورد» «سین» در ﴿سَآتِيكُمْ﴾ بر نزدیکی مسافت آتش دلالت می‌کند «یا شعله اخگری برایتان می‌آورم» یعنی: از آن پشته آتش، شعله‌ای برگرفته و آن را برای شما می‌آورم. قبس: جرقه آتشی است که آن را از جایی برمی‌گیرند تا به وسیله آن آتش دیگری را در جای دیگری روشن کنند «باشد که خود را گرم کنید» یعنی: باشد تا به وسیله آن شعله اخگر، آتشی برافروزید و خود را از گزند سرما ننگه دارید. ثعلب می‌گوید: «اصل شهاب بر چوبی اطلاق می‌شود که در یکی از دو سوی آن اخگری شعله‌ور است و در سوی دیگر آن آتشی نیست». بنابه روایتی: در این سفر جز زن موسی علیه السلام کسی دیگر با وی همراه نبود.

﴿فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَن فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعٰلَمِينَ﴾ [النمل: ۸].

«چون به نزدیک آن آمد» یعنی: چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش آمد؛ «ندا رسید: کسی که در آتش است، خجسته و مبارک گردید» ابن‌کثیر می‌گوید: «چون موسی علیه السلام به نزدیک آتش آمد، منظره تکان‌دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله‌ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این اثنا موسی علیه السلام سرش را به سوی آسمان بالا کرد، بناگاه دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسی علیه السلام پنداشت که آن نور، آتش

است». از حسن و سعیدبن جبیر نقل شده است که مراد از: ﴿مَنْ فِي النَّارِ﴾ [الزمر: ۱۹]. «کسی که در آتش است»، نور خدای سبحان می باشد. ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «منظور خداوند جل جلاله از ﴿بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ﴾ [النمل: ۸]. «مبارک است کسی که در آتش است» خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن درخت نور رب العالمین متجلی بود، نه آتش». «و کسی که پیرامون آن آتش است» که مراد: موسی علیه السلام است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تقویض رسالت و دادن معجزه به وی می باشد. به قولی معنی این است: مبارک اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش اند «و منزه است خدا پروردگار عالمیان» این عبارت متضمن به شگفت آوردن موسی علیه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می سوزاند».

﴿يَمُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [النمل: ۹].

آن گاه خدای سبحان به موسی علیه السلام چنین خطاب کرد: «ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم» عزیز: یعنی غالب و قاهر. حکیم: دارای حکمت در امر و فعل خویش. در روایات آمده است که موسی علیه السلام گفت: «پروردگارا! چه کسی است که مرا ندا می کند؟»، خدای سبحان در پاسخ وی فرمود: «این منم خدای عزیز حکیم».

﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ [النمل: ۱۰].

«و عصای خود را بینداز» ای موسی علیه السلام تا به معجزهات آشنا شوی و بدان انس و الفت یابی. در این هنگام موسی علیه السلام عصای خویش را افکند و بناگاه آن عصا به ماری تبدیل شد «پس چون آن را دید که گویی ماری است که می جنبد» یعنی: چون دید عصایش بسان حرکت مار، حرکت می کند. جان: مار سفید است و عصا درچالاکتی و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. «پشت گردانید» از ترس این که آن مار بر وی حمله برد «و به عقب بازنگشت» یعنی: موسی علیه السلام از شدت ترس به دنبال خود نگاه نکرد. در این هنگام خدای سبحان ندا فرمود: «ای موسی! نترس» از مار و



آسیب آن «که پیامبران در پیشگاه من نمی‌ترسند» یعنی: کسانی که من ایشان را به رسالت فرستاده‌ام، در پیشگاه من از غیر من نمی‌ترسند پس تو نیز از مار نترس.

﴿إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النمل: ۱۱].

«مگر کسی که ستمی کرده باشد، سپس بعد از بدی‌ای، نیکی‌ای را جایگزین آن گردانیده» یعنی: لیکن کسی می‌ترسد که با ارتکاب معصیت بر خود ستم کرده باشد - که پیامبران علیهم‌السلام از آنان نیستند - و بعد از عمل بد و گناه، توبه و پشیمانی را جایگزین آن گردانیده، چنین کسی بداند: «که من آمرزنده مهربانم» یعنی: من برای کسی که بعد از ارتکاب گناه از ایستادن در پیشگاه من بترسد، می‌آمزم.

ابن کثیر می‌گوید: «این بشارتی عظیم برای انسان است». نسفی می‌گوید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی علیه‌السلام در کشتن آن قبطی است چنان‌که موسی علیه‌السلام خود گفت: (پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزید) «قصص/۱۶».

﴿وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ [النمل: ۱۲].

«و دستت را در گریبان‌ت فرو بر» جیب: شکاف پیراهن از جایی است که سر در آن داخل می‌شود «تا سپید و درخشان بی هیچ عیبی» چون پیسی یا مانند آن از آفات «بیرون آید» آن‌گاه موسی علیه‌السلام دستش را در گریبانش فرو برد و آن را بیرون آورد، بناگاه دید که دستش مانند برق می‌درخشد، گویی پاره‌ای از ماه است. «در نه معجزه» یعنی: عصا و ید بیضا، دو معجزه از نه معجزه‌ای است که به تو خواهیم داد. بقیه معجزات موسی علیه‌السلام عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان. «به‌سوی فرعون و قوم او برو» یعنی: تو بدین سبب با این معجزات برانگیخته و فرستاده شده‌ای تا به‌سوی فرعون و قوم وی بروی «زیرا آنان مردمی فاسقند» یعنی: آنان نافرمان و از دایره طاعت ما بیرون‌اند.

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ [النمل: ۱۳].

«پس چون آیات روشنگر ما» که به سبب وضوح و روشنی خود بر درستی نبوت موسی علیه‌السلام دلالت می‌کرد. یا معنی این است: چون آیات ما که به‌سبب روشنی خود

در معرض دید بود «به آنان رسید، گفتند: این جادوی آشکار است» فرعون و کسان وی ادعا کردند که این معجزات جادوی آشکاری است که هیچ شک و شبهه‌ای در جادو بودن آنها وجود ندارد.

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾﴾ [النمل: ۱۴].

«و انکار کردند» فرعونیان «آنها را» یعنی: آن معجزات را به زبانهای خود «و حال آن که دل‌هایشان بدان باور داشت» و به یقین می‌دانستند که آنها معجزات الهی است پس این انکارشان «از روی ستم و سرکشی» یعنی: شرک و تکبر از این امر بود که به آنچه موسی عليه السلام آورده ایمان آورند در حالی که به طور قطع می‌دانستند که آن معجزات از نزد خداوند جل جلاله است «پس بنگر» ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! «که فرجام فسادکاران چگونه بود» یعنی: در این فرجام شوم‌شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است. آری! فرجام کارشان غرق شدن در دریا بر آن وصف هولناک بود لذا تکذیب‌کنندگان رسالت نیز باید از چنین فرجام بدی پروا کنند.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾﴾ [النمل: ۱۵].

«و به راستی به داوود و سلیمان دانشی دادیم» یعنی: به ایشان دانشی بسیار دادیم که مراد از آن: علم شرایع و احکام و حلال و حرام، علم قضا و داوری میان مردم، فهم زبان پرندگان و غیره علوم است «و آن دو گفتند: ستایش خدایی راست» یعنی: داوود و سلیمان به مقتضای آن علم و دانش خویش عمل کرده و گفتند: ستایش خدایی راست «که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داد» با علم و نبوت و رام کردن پرندگان و جن و انس برای ما. البته آنها از روی تواضع و فروتنی به برتری خود بر تمام بندگان پروردگار قایل نشدند.

آیه کریمه دلیل بر شرف علم است و این که نعمت علم از بزرگترین نعمت‌هاست پس به هر مؤمنی که نعمت علم داده شده، یقیناً او بر بسیاری از بندگان با ایمان دیگر برتری پیدا کرده و شرف بزرگی برایش عنایت و ارزانی شده است.

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۗ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾﴾ [النمل: ۱۶].

«و سلیمان از داوود میراث یافت» علم و نبوت و فرمانروایی را، نه مال و سرمایه را زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است: «انبیا مالی را به ارث نمی گذارند و مالی که بعد از ایشان به جا ماند، صدقه است». نقل است که داوود علیه السلام نوزده فرزند داشت و اگر هدف از وراثت، وراثت مال می بود، فقط سلیمان علیه السلام به یادآوری مخصوص نمی شد زیرا تمام فرزندان داوود علیه السلام در این میراث شریک و با وی مساوی بودند «و گفت: ای مردم! به ما فهم زبان پرندگان آموخته شده است» یعنی: سلیمان علیه السلام از باب تحدث به نعمت های خداوند جل جلاله بر خود و شکرگزاری از این نعمت مخصوصی که فقط به وی ارزانی شده است، این سخن را گفت. دلیل این که او فهم زبان پرندگان را قبل از دیگر نعمت ها یاد کرد این بود که آن نعمت، نعمتی مخصوص به وی است که غیر آن را در آن مشارکتی نیست. منطلق الطیر: سخن گفتن پرندگان است. آری! سلیمان علیه السلام سخن آنان را چنان می فهمید که پرندگان خود در میان یک دیگر آن را می فهمیدند «و از همه چیزها به ما داده شده است» یعنی: همه چیزهایی که مورد نیاز و سبب فضیلت انسان است به ما داده شده است؛ مانند دانش، پیامبری، حکمت، مال، مسخر کردن جن و انس، پرندگان، باد، حیوانات وحشی، چهارپایان و همه آنچه که در میان آسمان و زمین است.

مفسران می گویند: داوود علیه السلام از سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر و دامنه دارتر شد زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوود علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد «بی گمان این» نعمت هایی که ذکر شد؛ از فهم زبان پرندگان و دیگر نعمت ها «فضل آشکار است» که خداوند متعال بر ما ارزانی کرده و این فضل بر هیچ کسی پنهان نیست. بدین گونه سلیمان علیه السلام خواست تا به شکرگزاری آن نعمت ها بپردازد.

﴿وَحِشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُوذُهُ مِنْ الْحِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ [النمل: ۱۷].

«و برای سلیمان لشکریانش از جن و انس و پرندگان گرد آورده شدند» ابن کثیر می گوید: یعنی سلیمان علیه السلام با ابهت و عظمت بسیار بزرگی به میانشان آمد «آن گاه آنان باز داشته شدند» یعنی: در صفوف و دسته های منظم آراسته شدند. و از درجنگ: کسی است که مأمور تنظیم و آرایش صفوف است و کسانی از لشکریان را که از صف خویش جلو آیند، به جای آنها در صف برمی گرداند تا صفوف منظم شود. این

تعبیر دلالت می‌کند بر این که سپاه سلیمان علیه السلام بسیار عظیم و منظم بود. آری! سلیمان علیه السلام با شکوه و ابهتی بسیار عظیم به میان لشکر آمد، ابتدا صفوف انسیان، بعد از آن صفوف جنیان و سپس صفوف پرندگان قرار داشتند و اگر هوا گرم و آفتابی می‌بود، پرندگان لشکر را با بال‌های خویش سایه‌بانی می‌کردند. آری! اطاعت، انضباط و نظم دقیق، اهرم‌های برپا دارنده سپاهی آراسته و سالم می‌باشند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [النمل: ۱۸].

«تا آن‌گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت» او ملکه موران بود که گویی با دیدن لشکریان سلیمان علیه السلام که به‌سوی وادی روی آوردند، گریخت و سایر مورچگان را آگاه کرد و نداکنان خطاب به آنان گفت: «ای مورچگان! به‌درون خانه‌هایتان درآید تا سلیمان و لشکریانش - ندیده و ندانسته - شما را درهم نکوبند» با گامها و سمهای چهارپایان خود. مورچگان به صیغه خطاب عقلا مورد خطاب قرار گرفتند، بدین سبب که آنها این خطاب را می‌فهمیدند. ملاحظه می‌کنیم که ملکه موران قبل از وقوع این واقعه، سلیمان علیه السلام و لشکریانش را معذور شناخت و گفت: درحالی آنها شما را درهم خواهند کوفت که از وجود شما در این وادی آگاهی ندارند زیرا اگر از وجود شما باخبر باشند، شما را درهم نمی‌کوبند چراکه به معیارهای حق و عدل پایبندند.

﴿فَتَبَسَّ مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾ [النمل: ۱۹].

«پس سلیمان از سخن او دهان به خنده گشود» تبسم: آغاز خنده است. خنده سلیمان از روی تعجب از سخن آن مورچه و فهم زبان وی بود «و گفت: پروردگارا! به من الهام کن» و توفیقم ده «تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگذارم» زیرا نعمت پدر و مادر نیز نعمت به خود انسان است بنابراین، نعمت‌های ارزانی شده به پدر و مادر نیز اقتضا می‌کند تا فرزند برای خدای سبحان شکرگزاری کند «و این که» توفیقم ده تا «کردار شایسته‌ای انجام دهم که آن را بیسندی» از من و به آن خشنود گردی «و مرا به رحمتت» نه به وسیله اعمال شایسته‌ام «در زمره بندگان

صالح در آور» نامم را در جمله نامهایشان ثبت کن و مرا در زمره آنان به سوی دار صالحان که همانا بهشت است، محشور گردان. آری! همه اینها را به رحمت بر من ارزانی دار، نه با علمم. چنان که در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس جز به رحمت خداوند ﷺ وارد بهشت نمی شود».

﴿وَتَفَقَّدَ الظَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾﴾ [النمل: ۲۰].

«و جوئی حال پرندگان شد» یعنی: سلیمان علیه السلام حال پرندگان را بازجست و از وضع پرندگانی که غایب بودند کسب آگاهی کرد. یادآور می شویم که پرندگان وی را در سفرش همراهی کرده و او را در زیر سایه بانی از بالهایشان قرار می دادند «و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم» آیا چیزی او را از دیدگان من پنهان کرده، یا ندیدن او علت دیگری دارد؟ سپس وی آگاه شد که هدهد غایب است پس گفت: «یا این که از غایبان است» یعنی: بلکه او غایب است.

مفسران می گویند: سبب جست و جوی سلیمان علیه السلام از هدهد این بود که هدهد مهندس آب بود و او را به محل وجود آب در زیر زمین راهنمایی می کرد، بدین گونه که در محل وجود آب نوک می زد، سپس سلیمان علیه السلام به وسیله جن و شیاطین از آن محل آب بیرون می آورد همچنین هدهد سلیمان علیه السلام و لشکریانش را به حد فاصل میان آب نزدیک و دور در اثنای سیر در بیابانها نیز راهنمایی می کرد.

قرطبی می گوید: «این آیه دلیل بر ضرورت تفقد و پرس و جوی امام از احوال رعیتش و نگهبانی و حراست از آنان است، بنگر به سلیمان علیه السلام که حال هدهد با آن جسم کوچکش بر وی مخفی نماند». خداوند ﷻ ببخشاید بر عمر بن الخطاب رضی الله عنه که او نیز در این امر با سلیمان علیه السلام هم سیرت بود، آنجا که فرمود: «اگر گرگ برگوسفند لاغری در ساحل فرات حمله برد، بی گمان عمر از آن مورد بازپرسی قرار خواهد گرفت».

﴿لَا عَذَابَ لَهُمْ وَعَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَنِ مُبِينٍ ﴿٢١﴾﴾ [النمل: ۲۱].

سپس سلیمان علیه السلام افزود: «قطعاً او را» یعنی هدهد را «به عذابی سخت عذاب می کنم، یا سرش را می برم» به قولی: مراد وی از عذاب سخت این بود که پرهایش را قطع می کند. به قولی دیگر: مراد وی این بود که او را از خدمت خویش باز می دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر می رسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص

نکرده است «یا باید حجتی روشن برای من بیاورد» بر این که او در غیبتش عذر موجهی داشته است.

﴿فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ حُحِّطْ بِهِ، وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ﴾

[النمل: ۲۲].

«پس دیری نپایید» هدهد در غیبت خویش. به قولی دیگر معنی این است: زمانی اندک بعد از پرس و جوی سلیمان علیه السلام از هدهد و تهدید آن به مجازات، هدهد آمد «و گفت» خطاب به سلیمان علیه السلام «از چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاهی نیافته‌ای» یعنی: چیزی را دانسته‌ام که تو آن را ندانسته‌ای و هم‌اکنون می‌خواهم آن را برایت مطرح کنم: «و برای تو از سبا خبری یقینی آورده‌ام» سبا: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکه آن بود. نبأ: خبری مهم و درخور اهمیت است.

﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾ [النمل: ۲۳].

سپس هدهد افزود: «من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می‌کند» او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید. شایان ذکر است که پادشاهی زنان در میان قدامت عرف معمولی بوده است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر. اما حکم آن در شریعت ما: ابن عباس رضی الله عنهما در حدیث شریف روایت می‌کند که چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید که مردم فارس دختر کسرا را به پادشاهی برگزیده‌اند، فرمودند: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة». «هرگز قومی که تولیت امر (فرمانروایی) خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی‌شوند». «و آن زن «از همه چیز داده شده است» یعنی: از همه چیزهایی که در زمان وی مورد نیاز شاهان بود، چون ابزارها، وسایل و تجهیزات و سپاه «و عرش بزرگ داشت» عرش: یعنی تخت پادشاهی. به قولی: تخت وی از طلا بود. ابن کثیر از علمای تاریخ نقل می‌کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سیصدوشصت طاق در طرف شرقی و سیصدوشصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بنا شده بود که خورشید هر روز از یک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب می‌کرد و آنها صبح و شام برای خورشید سجده می‌کردند».

بدین جهت هدهد در ادامه گزارش خود افزود:

﴿وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَرَبِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ﴾ [النمل: ۲۴].

«و او و قومش را چنین یافتیم که به جای خدا، به خورشید سجده می‌کنند» یعنی: خورشید را می‌پرستند در حالی که با این کار از عبادت خدای سبحان کناره گرفته‌اند. به قولی: آنان آتش‌پرست بودند «و شیطان اعمال‌شان را» یعنی: پرستش خورشید و سایر اعمال کفری را «برای‌شان آراسته است و آنان را از راه باز داشته است» یعنی: شیطان آنان را به سبب این آراستن‌ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی خداوند ﷻ است، باز داشته است «در نتیجه آنان راه یافته نبودند» در کار دین.

﴿أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾ [النمل: ۲۵].

«تا سجده نکنند» تقدیر آیه چنین است: شیطان این کار و راه و روش باطلی را که در آن قرار داشتند، برای‌شان آراسته بود تا سجده نکنند «برای خدایی که پنهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد» یعنی: خدایی که آنچه را در آسمانها و زمین مخفی است، آشکار می‌کند؛ مانند باران را از آسمان و رستنی‌ها را از زمین. به قولی: پنهانی‌های زمین، گنج‌ها و رستنی‌های آن است. به قولی دیگر؛ خبأ: به معنی راز است «و می‌داند آنچه را که پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نماید» یعنی: خدای سبحان امور پنهانی‌ای را که در ضمیر عالم انسانی است، با علم خویش، از آن بیرون می‌آورد. چنان‌که هر چیز دیگری از امور پنهانی آسمان‌ها و زمین را که بخواهد، بیرون می‌آورد. باید دانست که این آیه، محل سجده تلاوت است و سجده تلاوت در آن واجب می‌باشد.

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [النمل: ۲۶].

«الله است که خدایی جز او نیست، او پروردگار عرش عظیم است» هدهد از عرش - مخصوصا - یاد کرد زیرا عرش - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - بزرگترین مخلوقات خدای ﷻ است.

این آیات دلیل بر آن است که هدهد، دعوتگر خیر و عبادت خداوند ﷻ به یگانگی و سجده کردن برای اوست بدین جهت رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل که ابوهیرة رضی الله عنه آن را روایت کرده است، از کشتن آن نهی کردند: «نهی النبي ﷺ عن قتل

أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدهد والصرده». «رسول خدا ﷺ از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک».

﴿قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [النمل: ۲۷].

«گفت» سلیمان عليه السلام به هدهد «به زودی خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای» در این اخباری که به ما داده‌ای «یا از دروغگویان بوده‌ای» در اخبار خود تا خود را از چنگ مجازات ما برهانی.

این آیه ما را به کاوش و تحقیق در اخبار، تلاش برای کشف حقایق و عدم پذیرفتن بدون تحقیق خبر مخبران به صرف اعتماد به آنان، ارشاد می‌کند، در صورتی که به وجهی از وجوه امکان تحقیق وجود داشته باشد. همچنین این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار (امام) واجب است تا عذر رعیت خویش را بپذیرد. در حدیث شریف آمده است: «لیس أحد أحب إليه العذر من الله، من أجل ذلك أنزل الكتب وأرسل الرسل». «عذر نزد هیچ کس مانند خدای عز وجل دوست داشته‌تر نیست به همین جهت بود که او کتاب‌ها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

﴿أَذْهَبَ بِكَيْتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرُ مَاذَا يَرْجِعُونَ﴾

[النمل: ۲۸].

سپس سلیمان عليه السلام به هدهد گفت: «این نامه مرا ببر و آن را به سوی آنها بیفکن» یعنی: به سوی اهل سباء «آن‌گاه از آنان روی برتاب» یعنی: دور از آنان در مکانی که سخنانشان را بشنوی درنگ کن تا آنچه را که می‌شنوی، به من بازآوری «آن‌گاه بنگر چه باز می‌دهند» یعنی: به سخنانی که در میان خویش ردوبدل می‌کنند گوش فراده و خبر آن را به ما بیاور.

هدهد رفت و نامه سلیمان عليه السلام را به سویشان افکند و خود را به کناری کشید سپس این سخن بلقیس را شنید:

﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِلَيَّ الْفِتَىٰ إِلَىٰ كِتَابِ كَرِيمٍ﴾ [النمل: ۲۹].

«گفت» بلقیس ملکه سبا «ای بزرگان! نامه‌ای ارجمند به سوی من افکنده شده است»

بلقیس نامه سلیمان عليه السلام را به سه دلیل گرامی و ارجمند دانست:

۱- تا سلیمان عليه السلام را بزرگ بدارد.



۲- نامه سلیمان عليه السلام دربرگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.

۳- نامه او مهر شده بود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «کرامۃ الكتاب ختمه». «کرامت و بزرگی نامه، در مهر کردن آن است». از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خود خاتمی ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لا اله الا الله محمد رسول الله».

﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۳۰﴾ أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [النمل: ۳۰-۳۱].

بلقیس افزود: «که این» نامه «از سوی سلیمان است و آن به نام خداوند بخشاینده مهربان است» یعنی: آن نامه با نام خداوند صلی الله علیه و آله آغاز گردیده و بعد از (بسم الله الرحمن الرحيم) در آن چنین آمده است: «بر من گردنکشی نکنید» یعنی: تکبر نورزید چنان که پادشاهان ستمگر چنین می کنند «و فرمانبردار نزد من آیید» یعنی: فرمانبردار برای دین خدا صلی الله علیه و آله، مؤمن به آنچه که من با خود از رسالت حق آورده‌ام، نزد من آیید. علما گفته‌اند: هیچ کس قبل از سلیمان عليه السلام (بسم الله الرحمن الرحيم) را ننوشته است. یادآور می شویم که (بسم الله الرحمن الرحيم) که در ابتدای همه سوره‌ها بجز سوره «برائه» آمده است، همین یک بار در میان سوره‌ای از قرآن نازل شده است. از شناخت مضمون نامه سلیمان عليه السلام، ادبی از آداب حکومت را در می یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی همراه با توضیح مطلب است.

﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿۳۲﴾﴾ [النمل: ۳۲].

«گفت» ملکه سبا «ای بزرگان! در کارم به من نظر دهید» یعنی: ای اشراف قوم و ای سران کشور! راهنمایی‌ام کنید و راه صواب را در این کار به من بنمایانید، به من نظری بدهید که مبتنی بر حزم و حکمت و دوراندیشی باشد «من هیچ کاری را فیصله نداده‌ام مگر این که شما در آن حاضر و ناظر بوده‌اید» یعنی: من تا به حال هیچ کاری را بی حضور و رأی شما به قطعیت و فیصله نهایی نرسانده‌ام.

سرانجام بلقیس در این مشاوره کامیاب شد زیرا بزرگان ملت، کار را به رأی و نظر خود وی واگذاشتند:

﴿قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَيِّ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴾

[النمل: ۳۳].

«گفتند» بزرگان ملت و نمایندگان مجلس شورا در پاسخ بلقیس؛ «ما دارای قوت و شوکت هستیم» هم در عده و هم در عده «و ما رزم‌آوران سهمگینی هستیم» یعنی: ما سخت جنگ‌آور هستیم و از چنان شجاعت و غیرتی برخورداریم که از خود و سرزمین و مملکت خویش دفاع کنیم «ولی اختیار کار با توست» یعنی: کار موكول به رأی و نظر خود توست «پس بنگر چه فرمان می‌دهی» یعنی: تأمل کن که ما را به چه چیز فرمان می‌دهی؟ زیرا ما شنوا و مطیع امر تو هستیم.

﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرََّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ

يَفْعَلُونَ﴾ [النمل: ۳۴].

«گفت» ملکه سبا به سران قومش «پادشاهان چون» با زور و غلبه «به شهری درآیند، آن را ویران می‌سازند» یعنی: ساختمان‌های آن را ویران کرده، اموال آن رابه تباهی می‌کشند و جمع اهالی آن را پراکنده می‌سازند «و عزیزترین‌های مردمانش را خوارترین‌ها می‌گردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی می‌کشاند و این کار را بدان جهت می‌کنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دل‌های مردم پابرجا گردد. آن‌گاه خدای عز و جلال بلقیس را در این سخنش تصدیق کرد و فرمود: «واین‌گونه عمل می‌کنند» اما به‌قولی: این جمله نیز حکایت از ادامه سخن بلقیس است.

ملاحظه می‌شود که چون بلقیس تمایل آنان را به مصالحه احساس کرد، به صلح گرایید زیرا جنگ، فرجامی نامیمون دارد.

﴿وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمَن يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾ [النمل: ۳۵].

سپس ملکه سبا افزود: «و» اینک «من هدیه‌ای به‌سویشان می‌فرستم» پس اگر سلیمان پادشاه باشد، او را به این هدیه راضی گردانیده و از تهاجم وی در امان می‌مانیم ولی اگر پیامبر باشد، این هدیه او را راضی نمی‌سازد زیرا هدف نهایی و مقصد اصلی او دعوت به‌سوی دین خویش است در آن صورت، از ما جز با اجابت

دعوت، گردن نهادن به دین و پیمودن راه و روش خویش، راضی نمی‌شود و از این‌روی گفت: «و می‌نگرم که فرستادگان من چه پاسخی باز می‌آورند» آن‌گاه به‌تبع آنچه که فرستادگان من از قبول یا رد هدیه از سوی سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ باز آوردند، در این موضوع تدبیری می‌اندیشم و به مقتضای آن عمل می‌کنم. در حدیث شریف آمده است: «تهادوا تحابوا، و تصافحوا يذهب الغل عنكم». «هدیه مبادله کنید که سبب محبت میان شما می‌شود و مصافحه کنید، که مصافحه کدورت و کینه را از شما دور می‌گرداند».

ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ هدیه فرستاد».

شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن می‌توان موقعیت طرف را به درستی ارزیابی کرد، همان‌گونه که هدیه در تعدیل تصمیم‌های طرف نیز مؤثر است، چنانچه طرف از علاقه‌مندان به دنیا باشد اما وضع سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ این چنین نبود:

﴿فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿۳۶﴾﴾ [النمل: ۳۶].

«پس چون» بیک بلقیس همراه با هدیه «به‌نزد سلیمان آمد، سلیمان به او گفت: آیا مرا به مالی کمک می‌دهید» و توقع دارید که شما را در قبال آن بر شرک و حاکمیت ناروایتان واگذارم در حالی که خدای عَلَيْهِ السَّلَامُ به من این همه سلطه و مال و مکنّت و خدم و حشم از جن و انس و طیور و غیره بخشیده است؟ «بدانید که آنچه خدا به من بخشیده است» از نبوت، فرمانروایی‌ای عظیم و اموالی بسیار «بهتر است از آنچه به شما داده است» از مال و مکنّتی که این هدیه نیز از آن جمله است «بلکه این شما هستید که به هدیه خود شادمان می‌شوید» اما من به آن دلخوش نمی‌شوم و به مال دنیا نیازی ندارم لذا از شما جز گردن نهادن به دین حق، یا جنگ و شمشیر چیز دیگری را نمی‌پذیرم.

دلیل این که سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که ایشان هدیه را می‌پذیرفتند اما صدقه را نمی‌پذیرفتند.

﴿أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [النمل: ۳۷].

سپس سلیمان علیه السلام به پیک بلقیس گفت: «به سوی آنان» یعنی: به سوی بلقیس و قوم وی «بازگرد» و بگو: «قطعا بر سر آنان لشکری می آوریم که تاب پایداری در برابر آن را ندارند» تا از خود در مقابل آن دفاع کرده و از ملک و فرمانروایی خویش حراست نمایند «و بی گمان آنها را از آنجا بیرون خواهیم راند» یعنی: از سرزمینشان «به خواری و زبونی» بعد از آن که عزتمند و سربلند بودند. صغار: خواری و زبونی است. به قولی: صغار در اینجا به معنای اسارت و بردگی است.

﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ [النمل: ۳۸].

«گفت» سلیمان علیه السلام «ای سران» کشورم «کدام یک از شما تخت او را برای من می آورد» یعنی: تخت بلقیس را که وصف بزرگی آن گذشت «پیش از آن که آنان از در تسلیم نزد من آیند؟» سلیمان علیه السلام با وحی الهی خبر یافت که آنان تسلیم می شوند. یا این برداشت و استنباط وی بود، به سبب شناختی که از اوضاع داشت. به قولی: سلیمان علیه السلام خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد خدای عز وجل است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾ [النمل: ۳۹].

«عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برای من آورم» یعنی: از آن مجلسی که سلیمان علیه السلام برای حکومت کردن میان مردم در آن می نشست. سدی می گوید: «سلیمان علیه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای قضاوت و حکومت میان مردم می نشست». «و من بر این کار توانا و امین هستم» ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن می گوید: «یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و بر آنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم».

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾ [النمل: ۴۰].

«کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود، گفت» بیشتر مفسران برآنند که اسم این کسی که بهره‌ای از علم کتاب الهی داشت، آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان علیه السلام سمت وزارت داشت و اسم اعظم الهی را می‌دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می‌کند. ابن کثیر از زهری نقل می‌کند که آصف بن برخیا علیه السلام گفت: «یا إلهنا وإله كل شيء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت اتّنتي بعرشها». «ای خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه‌ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور». پس در دم تخت بلقیس روبه‌روی وی حاضر آورده شد. به‌قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان علیه السلام است. به هر حال، این عالم به کتاب الهی گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را برهم زنی نزدت می‌آورم» گویی سلیمان علیه السلام سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود سلیمان علیه السلام برای کوچک شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آن که چشمت را برهم زنی، آن را به‌نزدت می‌آورم. معنای «طرف» گشودن پلک‌ها برای نگرستن و مراد از «یرتد»، به‌هم آوردن دوباره پلک‌هاست چنان‌که به دوست خود می‌گویی: این کار را باید در یک چشم به‌هم‌زدن انجام دهی.

«پس چون آن را نزد خود مستقر یافت» یعنی: سلیمان علیه السلام به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن‌گاه آصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان علیه السلام تخت را نزد خویش حاضر دید «گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا این که کفران می‌کنم» آیا حق تعالی را در برابر این نعمت‌ها شکر می‌گزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می‌نمایم، یا این که او را ناسپاسی می‌کنم و شکر نعمت وی را فرومی‌گذارم «و هرکس شکر ورزد، جز این نیست که به‌سود خویش شکر می‌ورزد» زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است «و هرکس کفران کند، بداند که پروردگارم بی‌نیاز» است از شکرگزاری وی «کریم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان.

﴿قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ﴾

«سلیمان گفت: تختش را در دیدش ناشناس گردانید» یعنی: تخت ملکه بلقیس را برایش به حالی دگرگون سازید که چون آن را می‌بیند، باز نشناسد. روایت شده‌است که: آنان تخت بلقیس را با کم کردن چیزهایی از آن و افزودن چیزهایی دیگر بر آن، دگرگون کردند. به قولی علت این دستور سلیمان علیه السلام این بود که مأموران وی برایش گفتند: در عقل بلقیس نارسایی‌ای است پس سلیمان علیه السلام خواست تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید و بدین جهت گفت: «تا بنگریم که آیا پی می‌برد» به شناخت تخت خویش، یا: آیا راه می‌برد به سوی ایمان به خدا جل جلاله «یا از آنان می‌شود که راه نمی‌یابند» به سوی این امر.

﴿فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرَشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿۴۲﴾﴾ [النمل: ۴۲].

«پس چون آمد» بلقیس نزد سلیمان علیه السلام «گفته شد» به او و گوینده خود سلیمان علیه السلام یا غیر وی به دستور او بود: «آیا تخت تو همین گونه است؟ گفت: گویا این همان است» بلقیس تعبیری را به کار برد که حاکی از تردد وی در میان شناختن و ناشناختن آن بود، که این خود نشانه ذکاوت و تیزهوشی بالای وی است زیرا او سؤال تشبیه آلود آنان را با جوابی تشبیه گونه پاسخ داد که نه از آن، جواب مثبت کامل بر می‌آمد و نه جواب منفی. عکرمه می‌گوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، می‌ترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت و گفت: گویی این همان است». «و پیش از این، به ما علم داده شده و ما فرمانبردار بوده‌ایم» به قولی: این جمله از سخن سلیمان علیه السلام است. یعنی: پیش از بلقیس از سوی خداوند جل جلاله علم داده شده و برای خداوند جل جلاله از در اطاعت درآمده بودیم. یا معنی این است: پیش از این به مسلمان شدن بلقیس و آمدن وی به رضا و رغبت، آگاه ساخته شده‌ایم. به قولی دیگر: این سخن از قوم سلیمان علیه السلام و پیروان وی بود.

﴿وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۴۳﴾﴾ [النمل: ۴۳].  
«و آنچه که به جای خداوند پرستش می‌کرد، او را باز داشته بود» یعنی: بلقیس را تعلق خاطر و دل‌مشغولی وی به پرستش خورشید که بر آن تربیت و رشد یافته بود، از ایمان به

حق باز داشته بود «و او از جمله گروه کافران بود» این آیه نیز از ادامه سخن سلیمان علیه السلام، یا از کلام خدای سبحان است.

﴿قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾﴾ [النمل: ٤٤].

گویی دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش خورشید سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو» صرح: کاخ پادشاهی است. ابن قتیبه می گوید: صرح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه آبی است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساق‌هایش لباس را بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «گفت» سلیمان «این قصری صاف و صیقلی از آبگینه‌هاست» و آب نیست. ممرد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: «گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم».

از داستان بلقیس چنین بر می آید که او در میان ملتی فرمانروایی می کرد که دارای مدینتی ریشه‌دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان دادن مدینتی ریشه‌دارتر و بزرگتر به وی، او را متحیر و بهت زده کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البته این امر به ما می آموزد که مدنیت راستین اسلامی آنچنان مدنیت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه در روایتی طولانی نقل کرده‌اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس رضی الله عنه رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می باشد که نه تصدیق می شود و نه تکذیب.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾ [النمل: ۴۵].

اینک داستان دیگری بیان می‌شود: «و به راستی به‌سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خداوند را بپرستید» یعنی: او را با دعوت و پیام پرستش خداوند ﷻ فرستادیم «پس بناگاه آنان به دو گروه ستیزه‌گر و متخاصم تقسیم شدند» که آن دو گروه، مؤمنان و کافران بودند و هر گروهی با تکیه بر راه و روش خود، با گروه دیگر ستیزه کرده و ادعا می‌کرد که حق با وی است. به‌قولی: خصومت و ستیزه میان دو گروه، درباره صالح ﷺ بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟.

﴿قَالَ يَقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [النمل: ۴۶].

«صالح گفت: ای قوم من، چرا سیئه را پیش از حسنه» یعنی: عذاب را پیش از رحمت «به شتاب می‌طلبید» یعنی: چرا ایمانی را که جلب‌کننده پاداش و نیکی است به تأخیر می‌اندازید و کفری را که جلب‌کننده عذاب است، جلو می‌افکنید؟ زیرا آنان از فرط کفر و عناد می‌گفتند: ای صالح! منتظر چه هستی؟ عذابی را که وعده می‌دهی برای ما بیاور «چرا از خداوند آمرزش نمی‌خواهید» و به‌سوی او از شرک توبه‌کار نمی‌شوید، قبل از آن که عذابش بر شما فرود آید؟ «باشد که مورد رحمت قرار گیرید» و گرفتار عذاب نشوید.

﴿قَالُوا أَطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ قَالَ طَّيَّرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴾ [النمل: ۴۷].

«گفتند: ما به تو و همراهانت» از کسانی که دعوت را اجابت گفته و به دینت درآمده‌اند «شگون بد زده‌ایم» و شما را شوم و نامیمون می‌دانیم. نقل است که به آنان قحطی ای رسید پس به صالح ﷺ شگون بد زده و گفتند: این از شومی توست «گفت» صالح ﷺ به آنان: «شگون بدتان نزد خداوند است» یعنی: این قحطی به سبب فال بدی که آن را شوم می‌پندارید نیست بلکه سبب آن نزد خداوند ﷻ است زیرا خیر و شر همه از نزد او به‌سوی شما می‌آید و این قدر و قسمت اوست که به شما می‌رسد چرا که تمام امورتان به‌دست بلا کیف اوست، هر چه بخواهد انجام می‌دهد و پرندگان که آنها را وسیله فال بد خود می‌پندارید، به خیر و شر شما علم و آگاهی ای ندارند «بلکه شما مردمی هستید که آزموده می‌شوید» و مورد امتحان خداوند ﷻ



قرار گرفته‌اید. به قولی معنی این است: شیطان شما را با این فال بد زدنتان، یا به آنچه که به خاطر آن فال بد می‌زنید، در فتنه می‌افکند. ابن کثیر می‌گوید: «ظاهرا مراد از این فرموده خداوند: (تفتنون) این است: شما در گمراهی خود به استدراج می‌افتید و روند انحطاط را می‌پیمایید».

﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾ [النمل: ۴۸].

«و در آن شهر» که شهر «حجر» بود و صالح عليه السلام در آن می‌زیست «نه رهط بودند» یعنی: نه مرد از فرزندان سران و اشراف قوم بودند که با شخصی به نام «قدار» که شتر صالح عليه السلام را پی کرد، یار و همدست شده بودند. مراد از «رهط» در اینجا «مرد» است. «که در زمین فساد می‌کردند و هیچ کار شایسته‌ای نمی‌کردند» یعنی: شأن و شیوه و کردار آن نه مرد چنان فسادافگنی‌ای در زمین بود که هیچ صلاح و اصلاحی با آن متصور نیست.

﴿قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ [النمل: ۴۹].

«گفتند: به خدا هم قسم شوید» یعنی: آن نه مرد جفاجو به همدیگر گفتند؛ بیایید که هریک از ما با دیگری سوگند بخوریم «که بر او و خانواده‌اش شیخون بزنیم» یعنی: شب‌هنگام بر سر صالح عليه السلام یورش آوریم و او و خانواده‌اش را به قتل رسانیم «آن‌گاه به ولی او» یعنی: به سرپرست و قبیله نزدیک او که خونخواه و وارثانش می‌باشد «بگوییم که: ما در کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم» تا این گمان را در آنان بیفکنیم که نه او را کشته‌ایم و نه در هنگام کشتار وی حاضر بوده‌ایم «و ما قطعاً راستگوییم» در این سخنان که به هنگام کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم. زیرا اگر او را در تاریکی شب می‌کشتند، او را در آن حال نمی‌دیدند لذا ظاهرا در این سخن‌شان راستگو بودند.

﴿وَمَكْرُؤًا مَكْرًا وَمَكْرًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [النمل: ۵۰].

«و مکرری» سخت و نیرنگی بزرگ «ورزیدند» با این توطئه‌ای که سنجیدند و با این طرحی که تدارک دیدند «و ما نیز مکرری در میان آوردیم» یعنی: آنان را در برابر مکرشان مجازات کرده و به هلاکتشان رسانیدیم «درحالی‌که آنان در نمی‌یافتند» مکر خدا جل جلاله را و به آن پی نمی‌بردند.

محمد بن اسحاق در تفسیر آیه می‌گوید: «آن نه تن بعد از آن که شتر را پی کردند، به یک‌دیگر گفتند: بیاییم که صالح را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب‌هنگام آمدند تا بر او و خانواده‌اش شیخون زنند اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آن‌گاه اولیای‌شان به صالح علیه السلام گفتند: تو آنان را به قتل رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح علیه السلام در دفاع از او سلاح پوشیدند و به آنان گفتند: به خدا سوگند که هرگز اجازه نمی‌دهیم او را درحالی به قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر خشم پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح برداشتند و به خانه‌های خود بازگشتند».

﴿فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [النمل: ۵۱].

«پس بنگر که فرجام مکرشان چگونه بود: ما آنان و قوم‌شان را همگی نابود کردیم» خداوند متعال آن نه تن سران و نیز قومشان را که هرچند به هنگام کشتن شتر با آنان همراه نبوده ولی با جرمشان موافق بودند، همگی را نابود کرد و کسی از آنان از عذاب به سلامت نرهد.

﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [النمل: ۵۲].

«پس این هم خانه‌هایشان است که خالی مانده‌است» از کسان خود، به طوری که هیچ کس در آنها ساکن نیست «به‌سزای ستمی که کردند. بی‌گمان در این» ماجرا «برای اهل معرفت» یعنی: برای کسانی که سنت خداوند صلی الله علیه و آله را در خلقش می‌دانند و می‌دانند که نتایج به اسباب وابسته است «نشانه‌ای است» یعنی: عبرت و پندی است اما جاهلان نه می‌دانند و نه هم پند می‌گیرند.

﴿وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [النمل: ۵۳].

«و کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند» یعنی: از خدا صلی الله علیه و آله و از عذاب وی می‌ترسیدند، که صالح علیه السلام و مؤمنان همراهش بودند «نجات دادیم» از آن عذاب رسواگر.

﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفُلْحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾ [النمل: ۵۴].

داستان دیگر در این سوره، داستان لوط عليه السلام است: «و لوط را» یعنی: و فرستادیم لوط عليه السلام را «آن گاه که به قوم خود گفت» آنان اهالی شهر سدوم بودند «آیا مرتکب فاحشه می شوید» یعنی: آیا مرتکب کاری می شوید که بسیار زشت و وقیح است «درحالی که دیده می شوید» زیرا آنان از بس گردنکش، متمرّد و سبکسر بودند، در هنگام ارتکاب عمل لواط، خود را از دید دیگران پنهان نمی کردند بلکه در حضور و دید دیگران این فعل شنیع را انجام می دادند.

یادآور می شویم که بیان این داستان به طور مفصل در سوره «اعراف» گذشت.

﴿أَيَّتَكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّجْهَلُونَ﴾ [النمل: ۵۵].

«آیا شما به جای زنان از روی شهوت با مردان درمی آمیزید؟» این سخن لوط عليه السلام، تکرار توییخشان است. یعنی: درحالی از زنان چشم می پوشید که آنان محل وجایگاه شهوت و آمیزش هستند و خداوند جل جلاله آنان را برای مردان آفریده است، نه مردان را برای مقاربت با مردان و نه زنان را برای مقاربت با زنان پس این فعل شما در تضاد با حکم و حکمت خداوند جل جلاله قرار دارد «بلکه شما قومی هستید که نمی دانید» بزرگی و سهمگینی مجازات و عقوبت الهی در برابر ارتکاب این معصیت را.

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوْهُ أَل لُّوطٍ مِّنْ قَرِيْبِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ

يَتَطَهَّرُونَ﴾ [النمل: ۵۶].

«ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آل لوط» یعنی: لوط عليه السلام و پیروانش «را از شهرتان بیرون کنید، که آنان مردمی پاکیزه جو هستند» یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می کنند. این سخن را از روی استهزا و تمسخر گفتند.

﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ أُمَّرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِمَّنْ الْعَاثِرِينَ﴾ [النمل: ۵۷].

«پس او و خانواده اش را نجات دادیم» از عذاب «جز زنش را که مقدر کردیم» بودن «او را از بازماندگان» یعنی: از باقی ماندگان در عذاب. ابن کثیر می گوید: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط آگاه می کرد».

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ﴾ [النمل: ۵۸].

«و بر آنان بارانی» از سنگ «بارانندیم پس باران هشدار یافتگان چه بداست» مراد از منذرین: کسانی‌اند که هشدار داده شدند ولی به این هشدار اعتنایی نکردند پس خدای سبحان بر آنان باران سنگ فروبارانید تا نابود شدند.

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ ؕ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ﴾

[النمل: ۵۹].

«بگو: ستایش برای خداست» یعنی: بگو ای محمد ﷺ! ستایش خداوند متعال را که امتهای سرکش گذشته را هلاک کرد و نعمت‌های بی‌شمار خود را بر بندگانش سرازیر نمود و ستایش او راست در برابر صفات علیا و اسمای حسنایش «و سلام بر آن بندگانی که آنان را برگزیده است» که آنان نخبگان و برگزیدگان بشریت، یعنی اُمت محمد ﷺ و انبیا و پیروان ایشانند. ثوری، سدی وابن عباس رضی الله عنهم می‌گویند: «مراد از این بندگان برگزیده، یاران محمد ﷺ اند». «آیا خدا بهتر است یا آنچه شرک می‌آورند» با او که بتان‌اند؟ به‌قولی معنی این است: آیا پاداش خداوند جَلَّ جلاله بهتر است یا عذاب شرک ورزیدنتان به او تعالی؟

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چون این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «بل الله خیر وأبقي وأجل وأکرم». «بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگ‌تر و ارجمندتر است».

﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ ؕ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌّ لِّمَنْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾

[النمل: ۶۰].

سپس خداوند متعال به بیان انفراد و یگانگی خود در آفرینش، روزی‌دهی و تدبیر امور خلقتش پرداخته می‌فرماید: «یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده‌است؟» تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا خدایان پنداری شما بهترند، یا آن کسی که آسمانها و زمین را به این استواری و عظمت آفرید و بر آفرینش آنها تواناست؟ «و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد» یعنی: نوعی از آب را که همانا آب باران است «پس بدان» آب «باغهای خرم و باطراوت رویانده‌ایم» حدیقه: باغی است که دور آن دیوار کشیده شده است. ذات بهجه: زیبا و بارونق که بیننده آن شاد و شکفته می‌شود «شما را نمی‌رسید که درختانش را برویانید» یعنی: بشر را یارا و توانای آن نبوده و نیست که درختان را

برویاند زیرا بشر عاجز از آن است که چیزی را از کتم عدم به عرصه وجود بیرون آورد. قرطبی می‌گوید: «با این آیه، قول مجاهد مستدل می‌شود که گفته است: نگارگری و تصویر هیچ چیز - اعم از موجودات ذی‌روح یا غیر ذی‌روح - جایز نیست». اما جمهور علما بر آنند که کشیدن تصویر غیرذی‌روح جایز است «آیا در جنب خداوند خدایی هست» یعنی: آیا همه این کارها را خدایی در جنب خداوند ﷻ انجام داده است که شما او را می‌پرستید، یا این که صانع این‌ها خدای یگانه است؟ به قولی معنی این است: آیا با خدایی که بعضی از افعال و اوصاف وی ذکر شد، معبودی دیگر است تا به او همراه ساخته شده و در عبادت شریک وی قرار داده شود؟ «نه بلکه» حق این است که «آنان قومی کجرو هستند» که از شاهراه حق به کژراهه باطل گراییده‌اند. یا معنای (یعدلون) این است: آنها با خدای سبحان غیر او را نظیر و همانند قرار داده‌اند.

﴿أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهْرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بُلُّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾﴾ [النمل: ۶۱].

«یا کیست که زمین را قرارگاه کرد» یعنی: آن را هموار و مسطح و آرام گردانید، به‌گونه‌ای که استقرار بر آن ممکن باشد «و در میان آن جویبارها» ی شیرین و گوارا «پدید آورد و برای آن کوه‌های استوار آفرید» که مانند لنگرگاهی زمین را نگه داشته و آن را از اضطراب و جنبش باز می‌دارند تا با اضطراب خود ساکنانش را آشفته‌حال نگرداند «و میان دو دریا برزخی قرار داد؟» مراد از بحران: دو دریای شور و شیرین است که با برزخی که خداوند ﷻ میان آنها قرار داده است، یکی به دیگری آمیخته نمی‌شود پس نه این، آن را دگرگون می‌سازد و نه آن، در این داخل می‌شود. البته وجود هر دو دریای شور و شیرین، دارای فواید، آثار، برکات و حکمت‌هایی است. تفسیر نظیر این آیه در سوره «فرقان» گذشت. «آیا با خداوند معبودی دیگر است؟» یعنی: چون ثابت شد که جز خدای سبحان کسی دیگر بر این کارها توانایی ندارد، آیا در عرصه وجود خدای دیگری است که مانند صنع و آفرینش وی بیافریند؟ هرگاه جواب به طور قطع منفی است، دیگر چگونه به خدای ﷻ چیزی را شریک می‌آورید که قدرت رساندن هیچ سود و زبانی را ندارند؟ «نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند» یگانگی پروردگارشان و قدرت و سلطه بی‌چون وی را.

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ ﴿٦٢﴾﴾ [النمل: ۶۲]. «یا کیست که دعای مضطر را - چون او را بخواند -

اجابت می‌کند» مضطر: درمانده فروافتاده در چنگال سختی، اندوه بزرگ و دشواری‌ای است که او برای رهایی از آن، هیچ نیرو و توان و تدبیری ندارد، مانند کسی که آسیبی مانند فقر یا بیماری‌ای بر او پنجه افکنده که او را به تضرع و زاری به بارگاه خدای سبحان ناچار کرده است. یا مضطر: گنه‌کار است آن‌گاه که آموزش بخواهد، یا مظلوم است چون به بارگاه حق تعالی دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده را - چون به اخلاص تمام بخواندش و دین خویش را برایش خالص گرداند - اجابت می‌کند «و» کیست آن که «بدی را می‌گرداند؟» یعنی: هرآنچه را که موجب سختی و گرفتاری و درماندگی بنده است و از آن جمله زیان و بیماری و فقر را از وی برمی‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش». همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی رضی الله عنه آمده است که فرمود: گفتم؛ یا رسول‌الله! شما به‌سوی چه چیز دعوت می‌کنید؟ فرمودند: «به‌سوی خدای یگانه دعوت می‌کنم، ذاتی که اگر بلایی به تو برسد و او را بخوانی، آن را از تو دور می‌کند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آن را به تو برمی‌گرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی‌ای برسد و او را بخوانی، برای تو می‌روپاند...».

«و» کیست که «شما را جانشینان زمین می‌سازد؟» یعنی: نسلی را میرانده و نسلی دیگر را به‌جای آنها پدید می‌آورد و بدین گونه است که نسل‌ها یکی از پی‌دیگری جانشین یک‌دیگر می‌شوند. به قولی معنی این است: مسلمانان را جانشین کفار می‌گرداند تا مالک سرزمین‌ها و قلمروهای آنان شوند. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی امتی را بعد از امتی، نسلی را پس از نسلی و قومی را پس از قومی پدید می‌آورد و اگر بخواهد همه امت‌ها و نسل‌ها و اقوام را در یک زمان بیافریند، می‌آفریند و بعضی را از نسل بعضی دیگر نمی‌گرداند - چنان‌که ابتدائاً آدم علیه السلام را از خاک آفرید - و اگر بخواهد، بعضی را از نسل بعضی دیگر گرداند ولی احدی را نمیراند تا درگذشت همگی در یک زمان باشد، می‌تواند چنین کند، لیکن حکمت و قدرت وی چنین اقتضا کرد تا خلقت و آفرینش بشر بر این شیوه باشد، در غیر آن زمین بر ساکنان خود تنگ می‌شد و رقابت بر سر نعمت‌ها و داشته‌های زندگی، به کشمکش و انفجاری ویرانگر می‌انجامید». «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این نعمت‌های بزرگ را بر شما ارزانی داشته است؟ یا که

متولی همه این نعمت‌ها خدای یکتاست؟ «چه اندک پند می‌گیرید» و چه کم به حق باز می‌گردید، حقی که عبارت است از: اعتراف به نعمت‌های خداوند ﷻ، مخصوص ساختن عبادت و نیایش برای وی و ترک سایر معبودات.

ابن کثیر در تفسیر خویش در باب «اجابت دعای مضطر» به نقل از حافظ ابن عساکر می‌گوید: «از مردی به نام دقی صوفی حکایت کرده‌اند که گفت: من شخصی کرایه‌کش بودم و قاطری داشتم که از دمشق تا شهر زبدانی بر آن کرایه‌کشی می‌کردم. در یکی از سفرهایی که داشتم، مردی قاطرم را اجاره کرده و باهم به راه افتادیم، در مسیر راه به کوره‌راهی رسیدیم که رهرو بسیاری نداشت، آن مرد به من گفت: این راه را در پیش‌گیر که نزدیکتر است. به او گفتم: من به این کوره‌راه آشنایی ندارم. اما او گفت: من بدان آشنا هستم، این راهی است نزدیکتر، به این راه برو. پس به آن راه روان شدیم. سرانجام به جایی هولناک و وادبی عمیق رسیدیم که در آن کشتگانی بسیار افتاده بود. آن مرد به من گفت: سر قاطر را نگه دار تا من فرودآیم. پس، از قاطر فرود آمد و جامه در هم کشید و کاردی را بیرون آورده و قصد جان من کرد. من وقتی اوضاع را چنین دیدم از پیش رویش فرار کردم اما او مرا دنبال می‌کرد. در این حال او را به نام خدای ﷻ سوگندی محکم دادم و گفتم: قاطر و آنچه بر آن است، مال تو ولی دست از من بدار. گفت: بخواهی نخواهی آنها از آن من است ولی من کشتن تو را می‌خواهم. لذا ناگزیر تسلیم وی شده و گفتم: حالا که چنین است، به من اجازه بده تا دو رکعت نماز بگذارم. گفت: بسیار خوب، شتاب کن. پس برخاستم که نماز بگذارم اما چنان پریشان خاطر و آشفته‌حال بودم که آیات قرآن از ذهنم پرید و حتی یک حرف از آن هم به خاطر نیامد. متحیر و وامانده ایستادم و او پشت‌سرهم می‌گفت: هلا زودتر... تمام کن. در این هنگام بود که خدای ﷻ بر زبانم جاری کرد: ﴿أَمِّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲]. بناگاه دیدم که اسب سواری درحالی که نیزه‌ای در دست داشت، از دهانه وادی روی آورد و آن نیزه را بر آن مرد افکند، نیزه رأساً بر قلب وی فرورفت و کشته بر زمین افتاد. پس در آن سوار درآویخته و گفتم: تو را به خدای ﷻ سوگند می‌دهم که بگو کیستی؟ گفت: من فرستاده کسی هستم که شخص مضطر و درمانده را - آن‌گاه که او را بخواند - اجابت می‌کند و بلا را از وی دور می‌گرداند. سپس با قاطر و بارش به سلامت بازگشتم».

﴿أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ  
 أَيْلَهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [النمل: ۶۳].

«یا کیست که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید» یعنی: کیست که شما را در شبهای تاریک - آن‌گاه که در بیابانهای بی‌آب و بی‌نشان و در اعماق دریاها سفر می‌کنید - با علائم راهنمایی که در آسمان و زمین آفریده، راه می‌نماید؟ بیابانها و دریاها به تاریکی وصف شدند، بدان جهت که هیچ نشانه‌ای برای راهیابی در آنها نیست؛ جز آنچه که خداوند متعال در آنها از نشانه‌های طبیعی قرار داده است و جز آلات و ابزاری که حق تعالی بشر را به کشف آنها توانا ساخته و به‌وسیله آنها راهیاب می‌گردند «و کیست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده بخش می‌فرستد؟» یعنی: بادها را پیش از باران رحمتش می‌فرستد، که مژده‌بخش فرود آمدن قریب الوقوع آن هستند «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این پدیده‌های شگرف و شگفت را به فعلیت درآورد و ایجاد نماید؟ «خدا برتر است از آنچه شریک می‌گردانند» یعنی: حق تعالی منزّه و مقدس است از آن که برایش شریکی باشد.

﴿أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَيْلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [النمل: ۶۴].

«یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد؟» مشرکان به این امر که خدای سبحان آفریننده است، اقرار داشتند لذا اعترافشان به اصل آفرینندگی خداوند ﷻ، الزاما اعتراف به قدرت وی بر بازآفرینی را نیز بر آنها اجتناب ناپذیر می‌کند «و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد» با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات و پدید آوردن چهارپایان؟ «آیا با خدا معبود دیگری است» که چیزی از اینها را بیافریند و سامان دهد تا آن را برایش شریک قرار دهید؟ «بگو: اگر راست می‌گویید، برهانتان را بیاورید» یعنی: بر این که خدای سبحان شریکی دارد، حجت خود را بیاورید. یا بر این که در گردونه هستی صانع و آفریننده دیگری است که همچون صنع او می‌آفریند، حجت خود را بیاورید زیرا اگر شما در این ادعا که خداوند ﷻ شریکی دارد که مانند صنع او می‌آفریند، راستگو باشید یقینا این امکان هم برای شما وجود دارد تا بر آن دلیل و برهان اقامه کنید.



﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو: هر که در آسمان‌ها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی‌داند» یعنی: احدی از مخلوقات در زمین و آسمان، غیبی را که خداوند عَلَّمَ علم آن را در حوزه اختصاص خود قرار داده است، نمی‌داند «و نمی‌دانند که چه هنگامی برانگیخته می‌شوند» از قبرها. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «هر کس می‌پندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که فردا رخ خواهد داد، می‌داند، بی‌گمان بر خدا بهتانی بزرگ بسته است».

﴿بَلِ أَدْرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ﴾ [النمل: ۶۶].

«بلکه علم آنان در آخرت پی‌درپی آمد» یعنی: علم‌شان در آخرت تکامل می‌یابد زیرا آنچه را که به آن در دنیا وعده داده شده‌اند، در آخرت به چشم سر می‌بینند و مشاهده می‌کنند اما این کمال علمی‌شان در آخرت، هیچ سودی به حال‌شان ندارد زیرا آنها در دنیا تکذیب‌کننده آخرت و دروغ‌انگارنده آن بوده‌اند. یا معنی این است: علم‌شان از شناخت وقت قیامت نارسا و درمانده است. یا معنی این است: اسباب تکامل علم‌شان درباره تحقق حتمی قیامت، فراهم آمده است ولی باز هم به آن ایمان نمی‌آورند «بلکه آنان در باره آن در شک هستند» یعنی: بلکه آنان در دنیا از وجود آخرت در شک و تردید قرار دارند. سپس حق تعالی از این تعبیر هم به لحنی سخت‌تر از آن بر می‌گردد و می‌فرماید: «بلکه آنان در مورد آن کوردلند» و چیزی از دلایل آخرت را درک نمی‌کنند، بدان جهت که بینایی‌های باطنی‌شان که ادراک حقایق به وسیله آن صورت می‌گیرد، مختل گردیده است.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَاَبَاؤُنَا اِنَّا لَمُخْرَجُونَ﴾ [النمل: ۶۷].

«و کافران گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم، آیا بیرون آورده می‌شویم» از قبرهایمان زنده شده؟ بدین‌گونه است که آنان برانگیخته شدن مجدد از قبرهایشان را بعد از فنا بعید می‌پندارند و نفی می‌کنند.

﴿لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَاَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ اِنْ هَذَا اِلَّا اَسْطِیْرُ الْاُولَیْنِ﴾ [النمل: ۶۸].

«در حقیقت این را» یعنی: برانگیخته شدن را «به ما و پدرانمان پیش از این وعده داده‌اند» یعنی: پیش از این که محمد صلی الله علیه و آله وعده آن را به ما بدهد، پدرانمان آن

رابه ما وعده داده‌اند اما نمی‌بینیم که کسی از پدرانمان بعد از مرگش بازگشته باشد «این» وعده برانگیختن از قبرها «جز افسانه‌های پیشینیان نیست» یعنی: سخن از رستاخیز و برانگیخته شدن مجدد، از داستان‌ها و دروغ پردازی‌های برساخته کتاب‌های پیشینیان است، نه وحیی از نزد خداوند سبحان.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ [النمل: ۶۹].

«بگو در زمین سیر کنید» و آثار برجای مانده از پیشینیان را مشاهده نمایید «پس بنگرید» با بینایی‌های ظاهر و باطن خود تا ببینید که «فرجام مجرمان چگونه بوده است» یعنی: بنگرید که پایان کار کسانی که هشدارهای انبیا (علیهم‌السلام) در خبر دادن از بعث و حشرونشر را دروغ انگاشتند، چگونه بوده است زیرا مشاهده این آثار، پند آموز و عبرت آفرین است.

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ [النمل: ۷۰].

سپس خداوند متعال پیامبرش را دلجویی کرده و می‌فرماید: «و بر آنان اندوه مخور» در اصرار و پافشاری‌شان بر کفر «و از آنچه مکر می‌ورزند در تنگی نباش» یعنی: دلت از دعوت خدا ﷻ به خاطر مکرها و نیرنگ‌هایی که این گروه مشرک علیه تو می‌کنند، تنگ نشود زیرا خداوند ﷻ مؤید و یاری دهنده تو و غالب کننده دین خویش بر مخالفان آن است.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [النمل: ۷۱].

«و می‌گویند: این وعده» یعنی: وعده عذاب، یا وعده روز آخرت «کی فرامی‌رسد اگر شما راست‌گویید؟» در این وعده خود.

﴿قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ﴾ [النمل: ۷۲].

«بگو: چه بسا بخشی از آنچه را که به‌شتاب می‌طلبید» از عذاب «به شما نزدیک شده باشد» درحالی که شما نزدیک بودن آن را در نمی‌یابید و درک نمی‌کنید. به‌قولی: مراد عذاب‌کردنشان در روز بدر است. به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است. باید دانست که کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل بر توقع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه بر حتمیت وقوع آن دلالت می‌کند.

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴾ [النمل: ۷۳].

«و بی گمان پروردگارت بر مردم دارای فضل است» در این که عذاب را از آنان به تأخیر می‌اندازد و در غیر آن از فضل‌ها و انعام‌های خویش «ولی بیشترشان شکر نمی‌گزارند» فضل و انعام وی را و نمی‌شناسند حق احسان وی را پس کفر ورزیده و عذاب را به شتاب می‌طلبند.

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ [النمل: ۷۴].

«و بی گمان پروردگارت آنچه را دل‌هایشان پنهان می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌دارند» از سخنان و افعال خویش «نیک می‌داند» پس به تأخیر افگندن عذاب از آنان، به این دلیل نیست که حال‌شان بر وی پنهان است بلکه عذاب وی وقت معین و مقدری دارد.

﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [النمل: ۷۵].

«و هیچ نهفته‌ای در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی مبین است» غایبه: تمام چیزهایی است که خداوند ﷻ از خلق خویش پنهان داشته و از میدان دید و دریافت آنها غایب گردانیده است. آری! این همه اشیای ناپیدا و پنهان، در لوح محفوظ آشکار و روشن است پس چیزی از آنها بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و از جمله، عذابی که آنان به شتاب می‌طلبند. لذا باید بدانند که هر چیز، موقت به وقتی معین و مؤجل به میعاد میعاد مقرر است که علم آن در نزد خداوند ﷻ است پس چگونه آن را قبل از میعاد که برای آن مقرر شده است، به شتاب می‌طلبند؟

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾

[النمل: ۷۶].

«بی گمان این قرآن بر بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان در باره‌اش اختلاف دارند، حکایت می‌کند» مانند اختلاف‌شان درباره عیسی، عزیر علیهما اسلام و در دیگر امور حق. پس اگر بنی اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی گمان راه حل اختلاف‌ها و پایان دادن به تفرقه‌هایشان را در قرآن می‌یابند و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد خداوند ﷻ است.

﴿وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [النمل: ۷۷].

«و به راستی که آن، هدایت و رحمتی برای مؤمنان است» یعنی: یقیناً قرآن برای کسانی که به خداوند ﷻ ایمان آورده و از پیامبرش ﷺ پیروی می‌کنند، هدایت و رحمتی است.

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ [النمل: ۷۸].

«بی‌گمان پروردگارت به حکم خویش» یعنی: به قضاوت عادلانه خویش «در میانشان» یعنی: در میان بنی‌اسرائیل، یا در میان مؤمنان به قرآن و منکران آن «داوری می‌کند» در روز قیامت پس محق را پاداش داده و مبطل را مجازات می‌کند. به قولی معنی این است: پروردگارت میان‌شان در دنیا داوری کرده و آنچه‌را که به تحریف کشیده‌اند، آشکار می‌گرداند «و او عزیز علیم است» عزیز است زیرا مغلوب نمی‌گردد و قضایش برگردانده نمی‌شود و علیم و داناست بر آنچه که بدان حکم می‌کند.

﴿فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ﴾ [النمل: ۷۹].

«پس بر خدا توکل کن» یعنی: ای پیامبر! کار خویش را به او بسپار و بر او اعتماد کن زیرا او یاری‌دهنده توست پس، از کسانی که با تو عناد می‌ورزند، باکی نداشته باش «بی‌گمان تو بر حق آشکار هستی» یعنی: بر حق بودن تو آشکار است لذا سزاوار نیست که به وجهی از وجوه، در آن شک و تردیدی به میان آید.

﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ [النمل: ۸۰].

«البته تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی و نمی‌توانی به کران صدا را بشنوانی هنگامی که پشت‌کنان روی بگردانند» و از حق تماماً اعراض کنند زیرا اگر هم روی شخص ناشنوا به‌جانب ندا کننده باشد، صدا را نمی‌شنود، چه رسد به این که به ندادهنده پشت کرده باشد.

در این آیه خداوند ﷻ کفار را به مردگانی بی‌احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندرزا را نمی‌شنوند و دعوت به‌سوی خداوند ﷻ را اجابت نمی‌کنند.

﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ

مُسْلِمُونَ﴾ [النمل: ۸۱].

«و تو نمی‌توانی نابینایان را از گمراهی آنان راه بنمایی» یعنی: تو راهبر کسانی که خداوند ﷻ آنان را از دیدن حق کور کرده، به‌سوی ایمان نیستی و این کار هرگز در توان تو نیست «تو نمی‌توانی جز به کسانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می‌آورند» و قرآن را تصدیق می‌کنند، نه کسانی که به آن کفر می‌ورزند «پس اینان مسلمانند» یعنی: این مؤمنان به آیات ما هستند که برای ما منقاد و مخلص‌اند.

﴿وَإِذَا وَقَع الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۸۲].

«و چون قول بر آنان وقوع یابد» یعنی: چون عذاب بر آنان ثابت شود و تعلق گیرد «دابه‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم» و این واقعه در هنگام نزدیک شدن قیامت است؛ آن‌گاه که کفار با انواع و الوان هول و هراسی که آن را به‌شتاب می‌طلبیدند روبه‌رو می‌گردند. البته خدای سبحان خود به اوصاف این دابه (جانور) و بر این امر که به چه شکل و هیأتی است، داناتر است زیرا خروج دابه‌الارض از علامات قیامت می‌باشد «که با آنان سخن گوید» یعنی: آن دابه‌الارض با مردم سخن می‌گوید: «که مردم به آیات ما یقین نداشتند» یعنی: خروج دابه‌الارض به سبب عدم باور داشتن مردم به قرآن است و او به مردم خبر می‌دهد که فلان شخص، مؤمن و فلان شخص، کافر می‌باشد.

در حدیث شریف مرفوع به روایت مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی‌گمان اولین نشانه‌های قیامت که ظهور می‌کند، طلوع خورشید از جهت مغرب و خروج دابه بر مردم به هنگام نیم روز است». همچنین در حدیث شریف آمده است که حذیفه بن اسید انصاری رضی الله عنه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما از اطاقی سر کشیدند در حالی که ما درباره قیامت مشغول گفت‌وگو بودیم. پس فرمودند: «تا شما ده نشانه ذیل را نبینید قیامت برپا نمی‌شود:

- ۱- طلوع خورشید از غروبگاه آن.
- ۲- ظهور دود و دخان (معروف).
- ۳- خروج دابه‌الارض.
- ۴- ظهور یاجوج و ماجوج.
- ۵- خروج عیسی بن مریم علیهما السلام.
- ۶- خروج دجال.
- ۷- سه خسوف: خسوفی در مغرب، ۸ - خسوفی در مشرق، ۹ - و خسوفی در جزیره العرب.

۱۰- آتشی که از عمق عدن بیرون می‌آید و مردم را می‌رماند یا گرد می‌آورد، با آنان در هرجایی که شب بگذرانند، شب می‌گذراند و هر جا که در نیم‌روز

بیاسایند، با آنان همراه است».

اما محل خروج دابه الارض: در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: دابه الارض از کجا بیرون می‌آید؟ ایشان فرمودند: «از بزرگ‌ترین مساجد از نظر محترم بودن نزد خداوند ﷻ - یعنی از مسجد الحرام». ابن کثیر حدیث شریف ذیل را از صحیح مسلم نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سه چیز اندکه چون بیرون آیند، برای هیچ کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد، یا در ایمان خویش اعمال و دستاورد خیری نداشته باشد، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد: طلوع خورشید از غروبگاه آن، خروج دجال و خروج دابه الارض».

﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ [النمل: ۸۳].  
 «و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند، محشور می‌گردانیم آن‌گاه آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم بییوندند» یعنی: ای محمد ﷺ! روزی را یاد کن که از هر امتی از امتها گروهی را که تکذیب‌کننده آیات ما بوده‌اند، گرد می‌آوریم پس آنان در این هنگام به هم پیوند داده شده و اول و آخرشان همه باهم گرد آورده می‌شوند. یا (یوزعون) به این معنی است: آنها همه به سوی محشر رانده می‌شوند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَالَمْ تَحْيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [النمل: ۸۴].

«تا هنگامی که چون» به سوی موقف حساب «آمدند، می‌گویند» خداوند ﷻ برای شان تهدیدکنان: «آیا آیات مرا» که آنها را بر پیامبران خود فروفرستاده بودم و ایشان را مأمور ابلاغ آن برای شما گردانیده بودم «دروغ انگاشتید و حال آن‌که به آنها از نظر علم احاطه نداشتید؟» یعنی: شتاب‌کنان به تکذیب آنها پرداختید قبل از آن‌که از آنها تصور و دریافتی درست داشته و معانی و دلالت‌های آنها را بشناسید پس هرکس چنین کرده باشد، قطعاً سزاوار آن است که بر او عذابی کوبنده فرود آید «یا چه می‌کردید» در طول زندگی خود که آن کار، شما را از نگرستن در این آیات و اندیشیدن در معانی آنها باز داشت و به خود مشغول گردانید؟ زیرا شما عبث و بیهوده آفریده نشده بودید.

﴿وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ﴾ [النمل: ۸۵].

«و به سبب ستمی که ورزیده بودند، قول برآنان وقوع یافت» یعنی: به سبب ستم ورزیدنشان که شرک آوردن به خداوند ﷻ از بزرگترین انواع آن است، حکم فرودآوردن عذاب بر آنان لازم و واجب شد «در نتیجه آنان سخن نگویند» در هنگام وقوع عذاب. یعنی: عذری برایشان نیست تا آن را بازگو نمایند.

﴿أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوهُ فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾ [النمل: ٨٦].

«آیا ندیده‌اند که ما شب را آفریده‌ایم تا در آن آرام گیرند و روز را روشن‌گر گردانیدیم» یعنی: شب را برای آسایش و خواب آنها آفریدیم که به سبب تاریکی و سردی‌اش، در آن می‌آسایند و برای معاش خویش تلاش نمی‌کنند اما روز را روشن‌گر آفریدیم تا برای کسب معاش و اندوختن توشه‌ای که آنها را از آن گریزی نیست، میدانهای تلاش و تکاپوی خود را ببینند «قطعا در این امر برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است» پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، بدانید که آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ

أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾ [النمل: ٨٧].

«و» یاد کن «روزی» را «که در صور دمیده شود» صور: شاخی است که اسرافیل عليه السلام در آن می‌دمد و این دمیدن را سه بار تکرار می‌کند:

۱- بار اول برای فزع، که هول و هراس سختی ایجاد می‌کند.

۲- بار دوم برای صعق، که همه در آن می‌میرند.

۳- بار سوم برای بعث، که همه در آن مجددا زنده می‌شوند.

ولی قرطبی می‌گوید: «صحیح این است که صور دوبار دمیده می‌شود و نفخه فزع و صعق هر دو یکی است زیرا هول و هراس و سپس مرگ بر اثر آن لازم و ملزوم یکدیگرند که با نفخه اول پدید می‌آیند پس از آن، نفخه دوم دمیده می‌شود که نفخه بعث، یعنی برانگیختن مجدد می‌باشد».

«پس هرکه در آسمان‌ها و هر که در زمین است، هراسان شود» یعنی: همه از شدت آنچه که شنیده‌اند، ترسان، سراسیمه و برآشفته می‌شوند «مگر آن کس که خدا بخواهد» که او در هنگام دمیدن این نفخه، هراسان نشود. به قولی: این کسانی که از هراس ایمن‌اند، عبارت از شهدا، انبیا و کافه مؤمنان می‌باشند، به دلیل این که خداوند متعال دو آیه بعد از این، می‌فرماید: (هر کس که نیکی در میان آورد، او را پاداشی بهتر از آن است و آنان از هراس آن روز ایمن هستند). «و همگان خاکسارانه به نزد او آیند» در موقف حساب، در حالی که خوار و خرد شده هستند.

﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾ [النمل: ۸۸].

«و کوهها را می‌بینی و آنها را ساکن می‌پنداری» یعنی: می‌پنداری که بر جای خود بی‌حرکت ایستاده‌اند «و حال آن که آنها ابرآسا در حرکت‌اند» به قولی: این پدیده در روز قیامت است. به قولی دیگر: مراد حرکت کوه‌ها در دنیا است که البته این حرکت، به دوران و حرکت زمین نیز اشاره دارد پس زمین آن گونه که مردم می‌پندارند ساکن نیست بلکه متحرک است، به دلیل این که پروردگار بعد از آن می‌فرماید: «این آفرینش الهی است که همه چیز را در کمال استواری پدیدآورده است» زیرا پدیدآوردن و استوار آفریدن غیر از درهم کوفتن و ویران کردن است و از آنجا که خدای عز و جل در روز قیامت کوه‌ها را درهم می‌کوبد و ویران می‌کند پس این خود دلالت می‌کند بر این که مراد از حرکت کوه‌ها در این آیه، حرکت آنها در دنیا است نه در آخرت و این از معجزات علمی قرآن کریم است «بی‌گمان او از آنچه می‌کنید، باخبر است» پس حق تعالی به جهت آگاهی‌ای که دارد، بندگان را در برابر خیر و شر جزایی مناسب می‌دهد. همچنین بدان جهت که او خبیر و آگاه است، آفرینش را سامان بخشیده و همه چیز را به اتقان و استحکام پدید آورده است. خبیر: کسی است که بر ظواهر و ضمائر همگی آگاه است.

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ قَرَعِ يَوْمِئِذٍ ءَامِنُونَ﴾ [النمل: ۸۹].

«هر کس که حسنه به میان آورد، بهتر از آن را خواهد داشت» یعنی: هرکس در روز قیامت ایمان و عمل شایسته و کلمه طیبه لاله‌الاله‌الله را به میان آورد، برایش نزد پروردگارش در بهشت برین پاداشی است عظیم و برتر «و آنان از هراس آن روز» یعنی: از هراس تمام روز قیامت «ایمن‌اند» به قولی: مراد از آن، ایمنی از «فزع اکبر» یعنی



هراس و پریشانی بزرگتری است که در این فرموده حق تعالی ذکر شده است: ﴿لَا يَجْزِيهِمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ﴾ [الأنبياء: ۱۰۳]. «آنان را هراس بزرگتر، اندوهگین نمی‌سازد».

﴿وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [النمل: ۹۰].

«و هرکس سیئه به میان آورد» مراد از سیئه در اینجا به قول ابن مسعود، ابن عباس، ضحاک، قتاده و حسن رضی الله عنهم شرک است «به رو در آتش جهنم سرنگون شوند» و در این هنگام مأموران جهنم از روی سرزنش و تهدید به آنها می‌گویند: «آیا جز در برابر آنچه می‌کردید» در دنیا از شرک و معاصی «جزا می‌یابید؟» یعنی: اکنون جز همان جزای عمل بد خود را نمی‌یابید.

﴿إِنَّمَا أَمْرٌ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [النمل: ۹۱].

«من فقط فرمان یافته‌ام که پروردگار این شهری را که آن را حرم قرار داده است و همه چیز از آن اوست» در آفرینش، فرمانروایی، مالکیت و تصرف «پرستش کنم» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! به آنان بگو: من فقط مأمور شده‌ام که خداوند جل جلاله را به پرستش مخصوص گردانم و شریکی برای او قرار ندهم، هم او که پروردگار شهر مکه است، مکه‌ای که بیت‌الحرام در آن قرار دارد و او آن را حرم امنی قرار داده است که در آن خونی ریخته نمی‌شود، بر کسی در آن ستمی نمی‌رود و صید آن شکار نمی‌شود. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه فرمودند: «إن هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والأرض، فهو حرام بحرمه الله إلى يوم القيامة، لا يعضد شوكة ولا ينفر صيده ولا يلتقط لقطته إلا من عرفها ولا يحتل خيلاها». «بی‌گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان خدای جل جلاله تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی‌شود، شکار آن رمانده نمی‌شود و گم‌شده آن برداشته نمی‌شود مگر کسی گم‌شده آن را برداشته می‌تواند که آن را معرفی نماید (بگوید که من این چیز را یافته‌ام، این از آن کیست؟) و گیاهان تازه آن قطع نمی‌شود». «و فرمان یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از پذیرندگان امر خدا جل جلاله و تسلیم شدگان برای وی باشم؛ با اجرای امرش و اجتناب از نهیش.

﴿وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَأَتَمَّا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ [النمل: ۹۲].

«و» فرمان یافته‌ام «این که قرآن را بخوانم» مراد خواندن آن، به منظور دعوت مردم به سوی ایمان است. یعنی: بر شما قرآن بخوانم تا به وسیله آن شما را به سوی طاعت خداوند ﷻ فراخوانده و هشدارتان دهم «پس هرکس راه یابد» با پیروی از من و پذیرش این دعوت «تنها به سود خود راه یافته است» زیرا نفع و بهره‌این راهیابی به خودش باز می‌گردد «و هرکه گمراه شود» با کفرورزی و روی برتافتن از هدایت «بگو: من فقط از هشدار دهندگانم» و با ابلاغ پیام الهی این هشدار را هم به شما داده‌ام و جز این چیز دیگری بر عهده من نیست لذا فرجام بدگمراهی‌تان گریبانگیر خودتان خواهد بود.

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِيكُمْ ۚ آيَاتِهِ ۚ فَتَعْرِفُونَهَا ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ ۚ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [النمل: ۹۳]. «و بگو: ستایش از آن خداست» در برابر نعمت‌هایش؛ مانند نعمت نبوت، علم و غیره «به زودی آیاتش را به شما خواهد نمایاند» آیات انفسی خویش را در وجود خودتان و آیات آفاقی خود را در بیرون از وجود و هستی‌تان؛ یعنی در این کائنات بزرگ «پس آنها را خواهید شناخت» یعنی: آن‌گاه آیات خداوند ﷻ و دلایل قدرت و وحدانیت وی را خواهید شناخت اما این شناخت به حال کفار سودی نمی‌بخشد زیرا آنها این آیات را به هنگامی می‌شناسند که در آن هنگام ایمان از آنها پذیرفته نمی‌شود و آن وقت فرارسیدن مرگشان است. یا معنی این است: شما با انکشافات علمی و پیشرفت دانش تجربی، آیات پروردگار و نشانه‌های وجود، وحدانیت و عظمت وی را می‌شناسید. که عصر حاضر بهترین تجلی‌گاه این شناخت است «و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست» بلکه بر همه چیز گواه است. و این خود تهدید و هشدار برای انسانها است.

در حدیث شریف آمده است: «یا ایها الناس، لا یغترن أحدکم بالله فإن الله لو کان غافلاً شیئاً لا غفل البعوضة والحرذلة والذرة». «هان ای مردم! کسی از شما درباره خدا ﷻ فریفته نشود زیرا اگر خدا ﷻ از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانه ارزن و یک ذره غبار را به غفلت وامی‌گذاشت» اما چنین نیست زیرا به قول شاعر:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی